

چون بدن و چنانچه تشبیه کرد میازم را بپشمی که منع کرده است از افتادن در آن و واجب است که در آن
و تشبیه کرد افتادن را در شبهات پیرانیدن کرد حتی یعنی چنانکه را باید که از حی دور و پیرانیدن را تا در حی
نیفتد و اگر کردی آید و نزدیک بوی پیرانیدن احتمال دارد که در حی بیفتد هم چنین مرد باید که از شبهات دور باشد
تا در ممرات نیفتد بعد از آن از برای بیان تشبیه مذکور میفرماید الا ان لكل ملك حمی آگاه باشید که هر مردی باید شاد را
حمی است الا ان حمی الله مزاره آگاه باشید که حمای خدا مزارم است تنبيه بدانکه شیخ امام اجل اکرم
اورع از برای بیان مراتب اعمال جدولی نهاده اند باین ترتیب ضروری | مباح | مکروه | حرام | کفر بیان کرده که چون
بند است کتفا بقدر ضرورت کند که بدین بقی او شود سلامت ماند و چون از حد ضرورت گذشت و در مباح افتاد در آن
توسعه کرد در مکروهات افتاد و از مکروهات در ارتکاب ممرات افتاد و از ممرات بکفر نعوذ بالله من ذلك و این
در باب تنزیل است و این ضعیف در باب ترقی جدولی نهاده بدین ترتیب فرض | از واجب | سنت | مستحب | آداب |
که چون فرائض ادا کرد و با وجود آن ادای واجبات نمود بعد از واجبات احراز من و از من مستحب است و بعد از آن
آداب بمرتبه کمال رسید و از خواص بلکه خاص خواص عباد کشت رزقنا الله الا ان فی الجسد مضیة آگاه باشید و بدانکه
که در تن آدمی گوشت پاره ایست اذا صلیحت رقتی که نیک شود از میل جمیع شهوات و وقوع در شبهات پاک
کرد و در سلامت ماند صلح الجسد که نیک شود همه تن و روشن گردد بطاعت و عبادت و صلاح کار وانا نفس
فسد الجسد که و چون تبا شود آن مضغه بهیل کردن بمعاصی و افتادن در حرام و شهوات تبا شود تن همه الا و هی
القلب دانا و آگاه باشید که آن مضغه عبارت از دل است یعنی مظهر و متعلق او است و حقیقت دل لطیفه نورانی است
که در رک است چنانکه صورت چشم نسبت بقوت با صرة (بیت) دل اگر این مهره آب و گل است خرم از
اقبال تو صاحب دل است به که نمی مغرور با این دل شوی کش ببرد کوبه چون باغل شوی متفق علیه و عن رافع
بن خدیج بفتح خای معجمه و کسودال و سکون تحتانیة و از آخر جمیع صحابی انصاری است حاضر نشد یک روز از جهت صغر سن
و حاضر شد احد و خندق را و او را در همه مشاهد را و رسید از اقیامی روزی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم من
گواهی میدهم قرار و زقیامت و شکست جراحت او در زمان عبد الملك پس مرد سنة ثلث او اربع و سبعین بهیینه و وحی
هشتاد و شش ساله بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الکلب خبیث بهایی مک پلید است و مهر البغی
خبیث و مهر زن کار پلید است مراد بهی را اینجا اجرت زنا است و بغی بفتح با و کسر غین و تشدید یا زانیة از بغی بکسر
یا بهی زنا و کسب احتیاج خبیث و کسب خون کشند یعنی اجرت او که بکسب حیات حاصل کند پلید است بدین
هر سه چیز حکم کرد که خبیث است و خبیث ضل طوب است و طیب را کاهی اطلاق میکنند بر مطلق حلال پس خبیث بمعنی
حرام باشد و کاهی اطلاق می کنند بر اخص از حلال که پاک بی شبه و بی گناه است بود پس خبیث آنکه در مرتبه ادنی
از حلال باشد و شامل مکروه نیز باشد اگر چه گناهت تنزیهی بود پس در مهر بغی مراد اول باشد از جهت بودن وی
حرام قطعی و در اجرت حجام معنی ثانی از جهت بودن آن حلال در مرتبه ادنی از جهت دنائی و خستی که در کسب
او است و ثمن کلب مختلف است پس امام ابو حنیفه را امام محمد و بعضی آئمه دیگر تجویز کرده اند بیع کلب و بیع فیل
و سایر دزدان که در وی منفعت است معلم باشد یا غیر معلم و نزد امام ابی یوسف و دیگر آئمه جائز نیست بیع کلب عقور پس
گسیکه حرام دارد حمل بر معنی اول میکند و گسیکه تجویز میکند حمل بر ثانی از جهت وجود دناست در آن فتد بر
براه مسلم و عن ابی مسعود الانصاری صحابی مشهور است حاضر شد عقبه ثانیة را و بود خود ترین کسی که حاضر شد
آنرا را و او را بدین نیز میگویند چه و بر آنند که نسبت او به بد ریخت سکونت او است به بد رنه بیعت حضور او و عزوة
و بیعتی گفته اند که بجا ضرر شد او را و حاضر شد احد را و مشاهدی را که بعد از او است و ساکن شد کوفه را و خلافت

غالب بن ابی طالب رضی الله عنه * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب ومهر البغي * وروایت میکنند که آنحضرت نهی کرد از بهای سگ و مهر زانیه * و حلوان الکامن * و از اجرت کاهن یعنی زری که بکاهن دهند بر کاهن است و حلوان بضم حای مهمله و سکون لام مشتق از حلاوت بمعنی شیرینی و بر اجرت کاهن و مهر مرأة و زرشوت نیز اطلاق می یابد بجهت شیرینی و حصول آن بی رنج و مشقت و در صراح گفته حلوان و حلوان بضم غیر مزد چیزی دادن مزد و را بشوآمد کاروی و کاهن کسیکه خبر دهد از آنچه بپاید در مستقبل و دعوی میکند معرفت اسرار و عرفان و منجم در حکم اراست و نزد ایشان آمدن و خبر پرسیدن و تصدیق کردن حرام است باجماع مسلمین و تحقیق و تفصیل این بیاید در باب السحر و الکهان الله تعالی * متفق علیه * و عن ابی جحيفة * بضم جیم و فتح حای مهمله و بیاف از صغار صحابه است در وقت رحلت آنحضرت بعد بلوغ نرسیده بود ولیکن از آنحضرت سماع دارد و روایت کرده نزول کرد کوفه را و بنا کرد در وی داری و گردانید او را می این ابی طالب بر بیعت المال بکوفه و حاضر شد با وی مشاهد او را و وفات یافت هبة اربع و سبعین * ان النبی * روایت میکنند که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الدم * نهی کرد از بهای خون یعنی از فروختن خون زیرا که وی نجس است و فروختن و عذرست نیست و بعضی این را حمل بر اجرت حجام کرده اند و حکم آن معلوم شد * و ثمن الکلب * و نهی کرد از بهای سگ حکم آن نیز معلوم شد * و کسب البغي * بمعنی مهر البغي * و لغن آکل الربوا * و لعنت کرد آنحضرت خورنده ربوا را که بائع است و ربوا را می ستانند * و موكلة * بضم میم و سکون و او و کمر کاف و لعنت کرد خورنده او را که مشتری باشد و ربای دهد و باعث بر معصیت میشود و شریک است در فعل و اثم و هردو عاصی اند غایب آنکه یکی می خورد و دیگری می خورد و عاصی مستحق لعنت و بعیل از مقام قرب و رضا است * و الواشمة * و لعنت کرد آنحضرت واشمه را * و المستوشمة * و لعنت کرد مستوشمه را و وشم خلا نیدن هوزن در پوست و پر کردن آن به نیل یا بمرمه و نقش کردن چنانکه بعضی زنان می سازند پس واشمه آنکه این فعل را بدیگری میکند و مستوشمه آنکه این فعل را بشود میکنند این چنین مفهوم می گردد از کلام ایشان و ظاهر مفهوم واشمه آنست که این فعل میکند بشود یا بدیگری و مستوشمه آنکه طلب میکند این را از دیگری که بوی بکند و همچنین گفته است در صحاح * و المصور * و لعنت کرده است آنحضرت صور تکرار که صورتهای جانداران می سازد و کلام درین در باب التصاویر بیاید * و رواة البخاري * و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول عام الفتح وهو بمكة * و روایتست از جابر رضی الله عنه که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که میگفت سال فتح و حال آنکه آنحضرت در مکه بود و در بعضی نسخ يوم الفتح و برین نقل بر قول وی وهو بمكة تأکید است ذکر کرده برای تحقیق سماع * ان الله ورسوله حرم بيع الخمر والميتة والخنزير والاصنام * میگوید آنحضرت که خدا و رسول خدا احرام گردانیده است بیع خمر را و مردار و خوک و بتان را و گفته اند که در حکم آن است آلات ملاهی و مجازف و ضمان نیت با تلافی آن * فقيل * پس گفته شد و بر سبب ند از آنحضرت * یا رسول الله ارايت شحوم الميتة * خورده از بهای مردار که مردم آنرا استعمال میکنند * فانها تطلى به السفن * پس بد رستی که مالیده می شود بان کشتیها * و بد من بها السيلود * و روغن زده میشود و جرب کرده میشود بان پوستها * و یصنع صمغ بها الناس * و چراغ می افروزند بان مردم * فقال لا موحرام * پس گفت آنحضرت نفر و شید آنرا که وی حرام است یا مراد آنست که انتفاع نکمیل بد آن بهیچ وجه که آن حرام است و نزد جمهور شافعیه جائز است انتفاع با دمان نجسه از خارج و ابو حنیفه و اصحاب وی جائز میدانند بیع زیت نجس و قتیکه بیان کند بائع که نجس است کذل انفل الطیمی و آخر وختن چراغ به قییل نجس مکروه داشته اند خصوصاً در مسجید * ثم قال عند ذلك * پست گرفت آنحضرت نزد این کلام * قال الله الیهود * بکشد خدای تعالی و ملاک کند یهود را * ان الله لما حرم شحومها * بد و عتی که خدای تعالی متکا می که حرام گردانیده خوردن پیهایی چار پایها را بر ایشان بجهت تشدین و تضییق بر ایشان * اجابوه * کل اختل شحوم را * ثم باعوه * پست فرود خندان

آنرا * ناکلوا ثمنه * پس خورند بپای آن را یعنی حمله کردند که نهی از خوردن ششم گرفته اند و ما آنرا نشو و زده ایم بلکه
 ثمن آنرا خورده ایم و کناختن آن بقصد تنجیر و تبدیل است کویا حقیقتی دیگر شد و درین حدیث دلیل است بر بطلان
 هر حمله که رحله شود بوی بسوی حرام و بر بودن ثمن شیئی در حکم آن شیئی * متفق علیه * و عن عمر رضی الله عنه ان رسول
 الله صلی الله علیه وسلم قال قاتل الله الیهود حرمت علیهم الشحوم فیحملوها فیما عوها * گفت امیر المؤمنین عمر که گفت
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکشد خداوند تعالی یهود را حرام کرد اندیشه شد بر ایشان شحوم پس کناختند آنرا
 پس فرختند آنرا یعنی خوردند ثمن آنرا حمله و اجمال و اجتماع کناختن پیه * متفق علیه * و عن جابر رضی الله
 عنہ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن ثمن الکلب و السنور * آنحضرت نهی کرد از بهای سگ و کربه سنور بکسر سین و فتح
 نون مشدده و طبعی گفته است که نهی از بیع سنور نهی تنزیهی است و بیع و بهیه و اعارت و جابز اشقی نزد جمهور بشلاف آنچه
 روایت کرده شد از ابی مریرة از جماعه از تابعین و احتیاج کرده اند بظاهر این حدیث * و رواه مسلم * و عن انس
 رضی الله عنه قال حجیم ابو طیبة رسول الله صلی الله علیه وسلم * خزن کشید ابو طیبة بفتح طای مملو و سکون تحتانیة آنحضرت را
 * فامر له بصاع من تمر * پس امر کرد آنحضرت مرا و را بدین پیمان که از خرما * و امر اهله ان یخففوا عنه من خراجہ *
 و امر کرد کسان ابو طیبة را یعنی خواجهای او را که وی مملوک ایشان بود که بکشتن کردانند از وی با و از خراج و بپرد
 یعنی از وظیفه وی که نهاده بودند بر وی هر روز چنانکه عادت حرب است که بر غلامان و دامن چیزهای وظیفه می نهید
 که هر روز با ایشان میرسانید و باشند بر وی خود کاری و کسی میکرده باشند و چون ابو طیبة بخت آنحضرت کرد عنایتی
 لئلا وی برکاشت اجرت هم داد و بنواجهای وی فرمود که چیزی از وظیفه وی که کنند و درین حدیث دلیل است بر
 حکایت کسب حجام و دادن اجرت بدان * متفق علیه * الفصل الثانی * عن عائشة
 رضي الله عنها قالت قال النبي صلی الله علیه وسلم ان اطيب ما اكلتم من کسبکم * بد رستی که خوشتر و حلال ترین
 چیزی که میخورید شما از کسب شما * و ان اولادکم من کسبکم * و بد رستی که اولاد شما از کسب شما اند پس آنچه
 اتفاق کنند بر شما اولاد شما نیز حلال طیب است و در حکم اکل از کسب یاد است * و رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه
 و فی رواية ابی داود و الدارقانی * و در روایت ابی داود و دارمی باین لفظ آمده است که * ان اطيب ما اكل الرجل
 من کسبه و ان ولده من کسبه * معنی یکی است * و عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یکسب
 عبد مال حرام فیتصدق منه فقبل منه * گفت آنحضرت کسب نکند هیچ بند مال حرام را پس تصدق کند از آن پس
 قبول کرده شود آن تصدق از آن بند یعنی از مال حرام تصدق کردن چیزی نیست و ثوابی ندارد ولیکن گفته اند
 که اگر مال شبهه نزد کسی بود تصدق کند و بر خود صرف نکند * و لا ینفق منه فیما رک له فیه * و اتفاق نکند از مال حرام
 یعنی بر نفس خود پس برکت کرده شود او را در مال یا در انفاق * و لا یترکه خلف ظهره الا کان زاده الى النار *
 و نکند از مال حرام را پس پشت خود مگرداند آنکه باشد آن مال توشه وی بسوی آتش دوزخ * ان الله لا یحسب السج باللسان
 بد رستی که خداوند تعالی نمی سترد و در نمی کند بد را ببد * و لکن یحسب السج باللسان * و لیکن محسب میکند بد را به نیک پس
 محسب نکند تصدق بمال حرام گناهی را که از کسب حرام حاصل شده * ان اللبیس لا یحسب له نیت * بد رستی که پلید محسب
 نمیکند خبیث را نیک و تا کید ماسبق است * و رواه احمد و کنافه فی شرح السنة * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لا یدخل الجنة لیسیم نیت من السمت * در نمی آید بهشتی را که کوشتی که روئیده است از طعام حرام است
 یعنی مسکن و مسکن حای مهماتین حرام اصل است هلاک کردن و از بیج برکنیدن * و کل لیسیم نیت من الحرام فالنار اری *
 و نذر کوشتی که روئید از حرام پس آتش سزاوارتر و نزدیکتر است بوی * و رواه احمد و الدارقانی و البیهقی فی
 شعب الایمان * و عن الحسن بن علی رضي الله عنهما قال حفظت من رسول الله * گفت امام حسن یا دیگران من از پیغمبر

حق اصلی الله علیه و سلم * دُع ما یُرَبِّکَ الی ما لا یُرَبِّکَ * بفتح یا وضم آن هو ذر ورا انتمت رابه وارا به بمعنی در شک انداخت
 ورا میفرماید بمان چیزی را که در شک می انداخت ترا و سبیل کن و انتقال کن بسوی چیزی که در شک نمی انداخت ترا مقصود
 اجتناب از وقوع در شبهات و اتقا از آنست و بعضی گفته اند که معنی این کلام آنست که چون بیابی قلب خود را شک
 کنند در چیزی بکن آن چیز را و انتقال بکن چیزی که شک نمیکنی در آن چه اریا بد در چیزی علامت بطلان او است
 و اطمینان علامت حقا نیست آنست پس این ضابطه است برای معرفت حسن و قبح و حل و حرمت شیء ولیکن این متحقق
 نمیشود مگر در نفوس زکیه طاهره متعلی بحقیقت تقوی و عدالت و بیان این در شرح حدیث آیند * بیاید * فان الصلح
 طاماً نینة * زیرا که صلح و یقین موجب طمانینت و آرام دل است * و ان الکلب ربه * بکسر زاء و سکون یا و بد رستی کلام
 در روغ و باطل موجب شک و تردّد است بهر دو معنی که ذکر کردیم * و فاعلهم * رواه * روایت کرد تمام این
 حدیث را * احمد و الترمذی و النسائی و روی الدارمی الفصل الاول * و روايت کرد دارمی فصل اول را یعنی قول
 ما رادع ما یُرَبِّکَ الی ما لا یُرَبِّکَ نه قول او را فان الصلح الی آخره * و عن وابصة * بکسر موحد و فتح صاد مملوله * بن معجل *
 بفتح میم و سکون عین و کسر موحد * مزاورا صحبت است در سالی نهم از هجرت رسیده صالح بود و کریان رضی الله عنه * ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * و روایت کرد که آنحضرت گفت * یا و ابصة جئت تسأل عن البر و الاثم * گفت آنحضرت
 ای وابصة آمدی که تو که پیروی کنی کی کلام است که در وی ثواب است و بدی که در وی بزه است کشف کرد
 آنحضرت از چیزی که در ضمیر وابصة بود * قال نعم * گفت و ابصة آری آمد * ام تا ببر هم از بر و اثم * قال فجعل اصابعه
 فغضب بها صرره * گفت و ابصة پس جمع کرد آنحضرت انگشتان خود را پس زد با انگشتان سینه و ابصة را یا سینه مبارک
 خود را و اشارت کرد بجا نبدل * قال استغفرت لنفسک استغفرت لقلبک * طالب فتوی کن نفس خود را و طالب فتوی کن دل خود را
 مراد بنفس اینجا است و تکریر برای تاکید است * قلنا * سه بار گفت این کلمه را بعد از ان بیان کردن نشان معرفت
 بر و اثم را و فرمود * البر ما اطاعت الیه النفس * بیکمی چیز بسع که قرار گیرد و آرام بابد و مایل کرد بسوی نفس
 * و اطمان الیه القلب * و آرام گیرد بسوی وی دل * و الاثم ما حاک فی النفس * و بزه چیزیست که تا نیر کند و کارگزار افتد
 در دل حاکم را کردن دشمن در دل و شمشیر در زخمگاه * و تردّد فی الصلح و * و بگوید دو آمد و رفته کند در سینه و در
 او را بیتی حک بتشیل کاف و ما حاک بتشیل یل نیز آمد * و است یعنی خلیجان کند و بکاود و بشراشد دل را و سینه را * و ان
 افتاک الناس * و اگر چه فتوی دهند ترا مردم و مراد آنست که اگر تا نیر کند در دل و قرار نگیرد و بیفتد در دل که
 این کناه است و مکر و داری که آگاه شوند مردم از ان چنانکه حدیث اذالم تستبی فاصنع ما شئت را بران حمل کرده
 اند این نشان آن است که درین فعل بدی و ناخوشی هست اگر آرام گیرد دل و قرار بابد و هیچ خدشه و خراش نکنند آن نشان
 خوبی آن فعل و راستی او است اما این مخصوص بنفوس زکیه و قلوب علیهم صافیه از کد طبع و هوئی و متعلی بحقیقت تقوی
 و عدالت است چنانکه معلوم شد زیرا که این نفوس و قلوب مائل و راغبند بشیر و نفور و معرض از شر چنانکه شیء متجلبب
 می باشد بجنس خود و متنفر از ضد استغفرت قلبک که گفته اند درین طور قلب گفته اند و الا دل های گرفتار هوا و طبیعت بسا که
 از امر خیر تنفر نمایند و شرم دارند و در شر و رعبت کنند و قاحت بر زنند و می بایند دانست که استغفای قلب در جای
 است که دلیل شرعی نباشد پس چون متعارض شود کتاب و اجماع است عدول بسنت و نزد تعارض سنن واجب کرد که
 عدول کرده شود با قوال علما و اگر احوال علما متعارض گردد رجوع افتد بتقریر قلب و استغفای آن و اختیار کرده شود
 از اقوال ایشان چیزی که فتوی دهد باین قلب صحیح ملیم و آرام گیرد و انشراح یابد در تورها و احتیاطا و اینچنین می بایند
 فهمید این مقام را با الله التوفیق و منه الهم ایه * رواه احمد و الدارمی * و عن عطیة السعدی * عطیة بن عروة سعدی
 بفتح هین و سکون هین صحابی است نزول کرده بشام * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبلغ العبد ان یکون

یا زمار از آن جهت گفته اند که زانیات اکثر مغنیات می باشند و بعضی گفته اند لفظ حلالت رمازه است بتقلیم و ابوزای از مزبوعی اشارت بچشم و ابروه که زانیات مردان را بغمزه و کرمه عشو می دهند و ازجا می بینند و روای فی شرح السنه و عن مای امانه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبعوا القینات ولا تشتروهن ولا تعلموهن فی غیر وکیل و اما من مغنیه را و نخرند ایشان را و فیها موزانید و اما نرا یعنی غنا یا خطر و کنایت چنانکه نهی از تعلیم زنان خط و کتابت آمده است و قینات جمع قینه است بفتح قاف و سکون یا واده مغنیه و بمعنی مطلق واده نیز آمده است از تقییم بمعنی تزئین زیرا که داهان سبب تربین و اصلاح خانه میشوند و مراد اینجا مغنیات است و نهی از بیع صریح نیست در فساد آن چه تواند که از جهت اعانت و توسل بحرم باشد و مغنیات اکثر زانیات می باشند و در شنیدن غنا از جاریه خود رخصتی است و ثمن حرام و خوردن بهای قینات حرام است و فی مثل هذا بزلت و در مانند این فرود آمده است کرمه و من الناس من یشتري لهن البیعت یعنی بعضی از مردم کسی است که میخرد لهن و حدیث را که غناست و شک نیست که مفهوم لهن البیعت عامتر است و لیکن نزول او در شرای مغنیات است و بعضی گفته اند که نزول وی در شرای قصص اعاجم است که آنها را نشانموده بازی کری و معرکه کری میکردند و الله اعلم و روای احمد و الترمذی و ابن ماجه و فیال الترمذی هذا حدیث غریب و علی بن بزیل الراوی یضعف فی البیعت و رایحه کبار از اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابوزرعه و نسائی و غیر ایشان را را طعن کرده تضعیف نموده اند پس معلوم شد که این حدیث که عمل است در حرمت تغنی ضعیف است یزد محمد ثانی و خود محمد ثانی میگویند که هیچ حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است و الله اعلم و سنن کر حدیث جابر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که نهی عن اکل الهمر است و فی باب ما یحل لکله ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة گفت آنحضرت طلب کردن کسی را که بوی رزق حلال بهم رسد فرض است یعنی کسب رزق حلال فرض است و زاید از لفظ طلب تنبیه است بر آنکه واجب است بر بنده که طلب کند و بذل بجهت و کند در آن تا در باب درجه متقیان را یا مراد بکسب مکتسب است و مراد بقول وی فریضة بعد الفریضة لا اله الا الله است یعنی طلب حلال فرض است بعد از ایمان و درین مبالغه است یا مراد بهر فریضة است که معلوم است در دین یا مراد به فریضة متعاقبه است یعنی فرض دائمی مستمر است مدت عمر را و روای البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس انه سئل عن اجره کتابه الا یصحف و روا یتست از ابن عباس که وی پرسید که شد از مزید کتابت مصحف یعنی کسیکه مصحف بنویسد و بفروشد چه حکم دارد فقال لا بأس پس گفت ابن عباس باکی نیست و انما هم مصورون نیستند ایشان یعنی مصحف نویسان مکروه است که کر یعنی نفش میکنند صوراً لظاهر کویا که سائل استبعاد کرد اخذ اجرت را بر کتابت قرآن و حال آنکه امر بکتابت دینی لا بق نیست اخذ اجرت بر آن پس جواب داد که ایشان نفش میکنند صوراً لظاهر و عمل میکنند در آن عملی و مدیکورند اجرت بر عمل خود قطع نظر از آنکه قرآن باشد یا غیر قرآن چنانکه فرمود و انهم انما یاکلون من عمل ایدیههم و بدینستیکه ایشان نمیشوند مگر از عمل دستهای خود و در تعلیم قرآن باجرت اختلاف است و متاخران رخصت در آن کرده اند و روای برین و عن رافع بن خدیج قال قیل گفت ابورافع بن خدیج به بفتح خای معجمه و کسر دال که صحابی مشهور است گفته شد و پرسید که شد از آنحضرت که یا رسول الله ای الکسب اطیب کمال کسب خوشتر و پاکیزه تر است قال عمل الرجل بیده فرمود کسب اطیب عمل مرد است بدهت خود یعنی عمل کردن بنفس خود نه پول و غیره اگر چه آن هم کسب او است چنانکه کند شت و کل بیع مبرور و هر خرید و فروخت صحیح و مقبول است در شرع یعنی اگر بدست خود کسی بکار نکند و تپا رتی نکند که در آن دیانت و امانت و رزد این نیز کسب اطیب است و حاصل بد آن رزق حلال طیب و رواه احمد و عن ابی بکر بن ابی مریه از تابعین است قال کان المقدام ابن معدی کرب کیف بود مرثد ام

ابن معد یکر بر آنکه از صحابه است * جاریه تبع اللین * داهی که می فروخت شیر را که حاصل میشد در خانه ایشان * و قبض
المقدام ثمنه * و می گرفت مقدام ثمن آن را * فقیل له * پس گفته شد مرقدام را * سبحان الله اتبع اللین و قبض * آیا می فروشی
و راضی می شوی تو بفروختن شیو یا ایامی فروشد داده تو شیر را و میگیری تو ثمن آن را و حال آنکه شیر برای تصدق و موا سادت
فقرا و برای صرف کردن بر احباب و اصحاب و متعلقانست فروختن آن و راضی شدن بدان و گرفتن ثمن آن مناسب بحال
احمال تو نیست * فقال نعم * پس گفت مقدام اری می فروشم و میگیرم ثمن آن را و مرا احتیاج است بدان * و ما بائس
یذلک * و نیست باکی بدان و اثمی در آن * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت
* لیأتین علی الناس زمان لا ینفع فیہ الا الدینار و الدرهم * هر آنکه می آید بر مردم زمانی که سود نمیکند در آن زمان مگر دینار
و درهم و نکهه میدارد ایشان را از وقوع در حرام و طبع در اموال مردم * رواه احمد * و عن نافع قال کنت اجهز الی الشام
والی مصر * روا یتست از نافع مولای ابن عمر گفت بودم من که تجهیز میکردم یعنی میفرستادم و کلابی خود را بمال و سباب
بنیبارت بسوی شام و مصر تجهیز ساختن اسباب عروس و معاف و مرده * فجهزت الی العراق * پس تجهیز کردم بسوی عراق * فذاتیت
ام المؤمنین عایشه فقلت * پس در آمدنم نزد عایشه رضی الله عنها پس گفتم یا ام المؤمنین * کنت اجهز الی الشام فجهزت الی
العراق * ای مادر مسلمانان بودم من که تجهیز میکردم من را بر بسوی شام پس تجهیز کردم این بار بسوی عراق و ذکر نکرد
مضر را اکتفا بجهت شرف شام یا کثرت آن * فقلت لا تفعل * پس گفت عایشه تجهیز مکن بحوی عراق و ترک مده عادت خود را
* ما لک و المتجرک * بفتح میم و سکون تا و فتح جیم بمعنی تجارت یعنی چه میکنی تو با تجارت خود که ترک میکنی انرا و حال
آنکه بود در روی برکت و سود * بانی سمعت رسول الله * پس بد رستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه
و سلم یقول * می گفت * اذا هب الله لاحدکم رزقا من وجهه * و تیکه سبب که دانی خدا ی تعالی مریکی از شمار از ثمرتی بوجهی
از رجوه * فلا یدعه * پس باید که ترک ندی آنرا * حتی یتغیر له او یتنکر له * او برای شک است و تواند که برای تنويع
باشد و مراد بتغییر علم ربح باشد و به تنکریان در اس المال کذا قال الطیبی و ظاهر آنست که مراد عدم تبعیر ادا و
حقوق و انسداد باب توفیق باشد و این اشارتست بقاع کلیه دریاب توکل و تنویض که مل ار آن بر ترک تدبیر و اختیار
نفس است و قیام در محل اقامت حق که از اجهات سلوک طریقه عبودیت است و علامت اقامت حق بندیه را در مقامی
آنست که میسر گردد ادا ی حقوق و مفتوح باشد ابواب توفیق خواه در تیرید باشد یا در احباب و تحقیق و تفصیل آن
در کتاب التویر فی اسقاط التذبیح شرح ابن عطاء الله اسکندر ی است و برین است مل رسولک مشائیه شاذلیه قدس الله
ارواحهم و تحقیق نقل کرده ایم ما در بعضی رسائل فارسیه چیزیکه واضع میگرد بدین ان مفصود * رواه احمیل و ابن ماجه
* و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان لابی بکر غلام یشترج له الشراج * گفت عایشه بود مرا ابو بکر را غلامی که
بهرون می آورد برای وی خراج را و وظیفه که بر گردن او نهاده بود چنانکه عادت عربست * و کان ابو بکر یا کل من خراج
و بود ابو بکر که می خورد از خراج آن غلام * فجاء یوما بشی * پس آورد آن غلام روزی چیزی را از جنس طعام * فاکل
منه ابو بکر * پس خورد ابو بکر از آن چیز * فقال له الغلام * پس گفت مرا بی بکر را اعلام * قدری ماهی * و در می یابی
و میدانی که چیست این طعام که آورد ام من و از کجا است و بچه وجه حاصل کرده ام انرا * فقال ابو بکر * پس گفت ابو بکر
* و ما هو * و چه چیز است آن و از کجا آورد * قال کنت کهمت الانسان فی الجاهلیة * گفت غلام بودم من که کهانیت کرده
بودم مریک آدمی را در جاهلیت * و ما احسن الکها فک * و نیک نهید انستم من کهانیت را * الا انی خلدت به * لیکن من
قرب داده بودم او را معنی کهانیت در فصل اول در حدیث ابو مسعود معلوم شد و تحقیق آن در بابش بیاید * بلقیه
پس ملاقات کرد مرا آن مرد که کهانیت کرده بود مرا و فرستاده بودم * فاعطانی بئذ لک * پس داد مرا وی بسبب آن
که کهانیت و در بدل وی * فبذل الذی اکلت منه * پس این آنچه یست که خوردی تر از آن * قالت * گفت عایشه * فادخل

ابوبکر علیه السلام در آورد ابو بکر دست خود را یعنی در حلق خود * فقاء کل شیء فی بطنه * پس قی کرد و بیرون انداخت هر چیزی که در شکم وی بود از جهت بودن او حلالان گاه من یا ضمیمه خد اع * رواه البخاری * و عن ابی بکر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل الجنة جسد غزی بالحرام * روایت است از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که آنحضرت فرمود در نمی آید به بهشت تنی که خورش داده شده و پرورش داده شده است بحرام * رواه البیهقی فی شعبه الایمان * و عن زید بن اسلم انه قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه * روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین نزد او میرفت و در مجلس او می نشست و حدیث از وی می شنید که نوشید و عمر رضی الله عنه شیر را پس خوش آمد از آن شیر * قال للذی سقاء من این لك كل اللین * گفت عمر هر کسی را که نوشاند و از آن شیر از کجا حاصل شده است ترا این شیر * فاعجبه انه و دلی ماع قد سماه * پس خبر داد آنکس که وی آمد بر جوی که نام برد آنرا * فاذا نعم من نعم الصلوة * پس ناکاه شتران از شتران زکوة آنجا حاضر بود و در و شیل و می شیلند * و هم یعقون * و آنجا می که آب بود ند می نوشانیدند شیر مردم را * فحلبوا لی من البانها * پس دو شیلند مردم برای من از شیرهای آن شتران * فجعلته فی سقائی * پس گردانیدم من آن شیر را در مشک خود * و هو هذا * و آن این شیر است که خوردی تو * فادخل عمر یله فاستقاء * پس در آورد عمر دست خود را یعنی در حلق خود و قی کرد * رواه البیهقی فی شعبه الایمان * روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در شعبه الایمان و در اکثر نسخ این حدیث عمر موجود نیست از کلام طبعی این چنین معلوم میشود پس در آخر حدیث سابق * رواه البیهقی * و بر نقل یری که موجود است و اما البیهقی است در آخر مردود * و عن ابن عمر من اشتری توباً بعشرة درهم * کسیکه بخرد جامه را به درهم * و فیه درهم حرمان * و در آن ثمن که در درهم است یکدرم حرام است * لم یقبل الله تعالی صلوة مادام علیه * قبول نمیکند خدای تعالی مرا و مرا هیچ نماز می آید آنکه باشد آنجا به برکت او * ثم ادخل اصبعه فی اذنیه * پسترد را آورد ابن عمر و انگشت خود را در مرد و گوش خود * و قال * و گفت * صحبتان لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم سمعته یقول * که با د این دو گوش من اگر نیست آنحضرت که شنیدم من او را که میگفت آنرا و درین تاکید و تقریر است در سماع و این حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابا بفتح صادر و تشدید میم از صم از صم یعنی کوی و بضم صاد نیز روایت است * رواه احمد و البیهقی فی شعبه الایمان و قال احباده ضعیف * و گفت بیهقی اسناد این حدیث ضعیف است

باب المساملة فی المعاملة * مهمل در اصل نام زمین نرم است پس ازان اطلاق کرده شد بر هر چیزی مائل به نرمی و مراد اینجا مساملت و نرمی و آسانی کردن است در معاملات و معا یقه نکردن و تنگ نکردن در آن

الفصل الاول * عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلاً سمحاً * بفتح سین و سکون میم و حای * همه را رحمت کند خدای تعالی مردی را که آسانی کنی و مهمل گیرند و وجو آمدی نماید * است * انما باع رداء اشتری * و تنیکه بغر و شد و وقتیکه بشود * و اذا اقتضى * و وقتی که بگذارد و ام را و طلب کند قضای حق را * و چون این و مانند آن * رواه البخاری * و عن حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلاً کان فیمین کان تمک * روایت است از حذیفه بن الیمان که از مشاهیر صحابه و اجلای ایشان است و او را صاحب سر رسول الله کو یزد گفت گفت آنحضرت که مردی بود در میان آنکسانیکه بودند پیش از شما یعنی در ارم سابقه * اتاه الملك ليقبض روحه * آمد او را فرشته مرکب بگیرد جان او را * نفیل له هل عملت من خیر * پس گفته شد مرا و او را و پرسید که ش از وی آیا کرده تو هیچ عمل نیک که نفع کند بخدای این گفتن و پرسیدن یا در قمر است وقتی که تنازع کردند در وی فرشتهای رحمت و عزاب یا در قیامت است * قال ما اعلم * گفت آنمرد در جواب این سوال نمیدانم و در نمی یابم و خود که کار خیر کرده باشم * قیل له انظر * گفته شد مرا آن مرد را به بین و نیک نگاه کن و در رود بر خود که نیک کرد و با شمی * قال ما اعلم شیء غیر این بی گنیت ابا جع الناس

فی الدنيا * گفت نمیدانم و نمی یابم چیزی را از نیکی در خود جز آنکه بودم من که خریدم و فروخت می کردم مردم را در دنیا
 * و اجازیه * و تقاضا می کردم ایشان را یعنی طلب می کردم حقی که برایشان داشتم * فانظر الموعود * پس مهلت من را بدهم
 موقوفه آن را تا وقتی که کنجایش دارد و خواهد بدد * و اتبوا رزق المعسر * و در میانم از فقری که ثمنی
 نمی داشت و می بشیدم او را انظار بضم همزه و سکون نون و کسر ظا از انظار بکسر همزه تا غیر کردن و زمان دادن * فادخله
 الله الجنة * پس در آورد آن مرد را خداوند تعالی در بهشت و جزا داد او را بمثل که چون وی به مردم می فروخت می فروخت
 می نمود وی تعالی نیز باری معاصت نمود و عفو کرد اگر این معامله در قبر است مراد حکم و وحی است بدار آمدن بهشت و
 اگر در قیامت است حصول بر ظاهر است * متفق علیه * و فی روایة لمسلم نحوه * و در روایتی دیگر مرسل است اما نند این
 آمده است که در معنی یکی است و در لفظاً خلافتی دارد * عن عقبه بن عامر ابی مسعود الانصاری * ازین دو حدیث بی
 و در حدیث متفق علیه از حدیثی است و در آن روایت مسلم این چنین است * قال الله انا احق بذا منك * پس گفت خدا از خطاب
 کرد با من * و عفو و عفو و سزاوارترم بعفو و تپا و زارتو * تپا و زواحدن عبدی * یعنی گفت خدا از تعالی بفرشتگان
 در گذرد از بندۀ من * و عن ابی قتادة * صحابی مشهور است عقبی بدری احدی است و حاضر شد تمامه مشاهد
 را ابتدا چشم او در بدن ریاد را حل در دست وی از زخمی که بر وی رسید * پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفت چشم
 او را و بجای او نشان داد بهترین چشمان او مثل وی برادر او سید خدیج است از یک مادر * قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ایاکم و کثرة السلف بی البیع * در داری خود را از بسیار سو کند خوردن در بایع چنانکه عادت اهل بازار
 است * فانه ینفق ثم ینفق * زیرا که سو کند خوردن رواج می دهد در حال یسترمی کاغذ و باطل میگرداند برکت را
 یعنی اگر چه بالفعل نوز و سو کند ما در روغ بازی می دهد و کار از پیش میبرد اما در مال موجب ذهاب خیر و برکت می گردد
 و ینفق بضم یا و تشدید نا است و ینفق بفتح یا و سکون میم و فتح حا است * رواه مسلم * و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول السلف منفق للبركة * سو کند مثل رواج و مظنه اوست مولا را و
 مثل و مظنه کاغذ نیدن و باطل گردانیدن است برکت را منفق بفتح میم و سکون نون و فتح نا و قاف و سلعه بکسر سین و
 مکون لام متاع * منفق نیز بوزن منفق * متفق علیه * و عن ابی ذر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ثلثة
 لا یمکهن الله يوم القيامة * گفت آنحضرت سه کس اند که کلام نمیکنند ایشان را خداوند تعالی روز قیامت کنایت است از
 دور انداختن از مقام قرب و عدم مبالغت با ایشان * و لا ینظر الیهن * و نظر رحمت نمی کند و نمی نگردد به چشم عنایت
 به سوی ایشان * و لا یزکیهن * و پاک نمیگرداند از ذنوب و عیوب ایشان را * و لهن علی اب الیم * و مرایشان را خداوند ابد
 در در ناک یاد دهد * است * قال ابو ذر خابوا و خسروا * گفت ابو ذر نومید شد و زیانکار شد اندایشان * من هم * کیستند
 این سه کس * یا رسول الله قال المسبل * گفت یکی از آنها را کنگنه کردن از کنند * از راهی بطریق ناز و تکبر و حل آن
 بپایند در کتاب اللباس و اسماء مشهور در از راهی است و لیکن در حرمت و کرامت در تمامه ثیاب می رود که موجب تکبر و اسراف
 است * و المنان * دروم شخصی است که منت می نهی بعد از طعاع از من بمعنی نقص از من و خیانت در آن چنانکه در قول
 و فی تعالی اجر غیر ممنون نیز مراد داشته اند * و المنفق سلطه بالخلف الکاذب * دروم شخصی که تنفیق میکند و تو ریب
 میل در متاع بفرود آید و سو کند در روغ * رواه مسلم *
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التاجر الصدوق الأمين * بازرگان راستگوی امانت دار * مع النبیین و اعدائهم
 و السوءاء * مشهور میشود روز قیامت با پیغمبران صلح یقان و شهداء و در بعضی نسخ و الصالحین هم است و صبیح در
 روایت عدم او است و صلوق و امین صیغه مجازیه اند پس اشارت است بان که باید که درین دو صفت کامل و بالغ باشند
 تقا این در رجاء رفیع منعمه را در پاید * رواه الترمذی و الدارمی و ابی ارقطانی و زرارة بن اذین حاجه عن ابن عمر قال

الترمذی فی هذا حدیث غریب * وعن قیس * بفتح قاف وسكون تحتانیة * ابن ابی غرزة * بغین مغجمة ورا وراى مفتوحات
 صحابی است معند وداست در اهل کوفه ورا حدیث واحد است در حدیث کذا قال ابن عبد البر * قال کننا نسمة فی عهد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم الصامرة * گفت بودیم ما یعنی جماعت با زرگان که نامید میشدیم در زمان آنحضرت صامرة
 بفتح سین، موحله اولی وکمر ثانیة جمع صمما ویکسرا نکه در میان باشد میان بائع و میان مشتری که آنرا مقوم و مقیم
 میگویند * فمر بنار رسول الله * پس گذشت بما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فسمنا باسم هوا حسن منه * پس نام کرد آنحضرت
 ما را بنامی که آن نام بهتر است از اول و آن تجارت راست و وجه احسنیت آنست که حق تعالی ذکر نموده است تجارت
 را در قرآن مجید در مقام مدح و نیز آنکه در میان بائع و مشتری میباشد تابع است ایشان را و گاهی مائل باشد بیکجا نوب
 پس در رمی افتد از دیانت و امانت * فقال * پس گفت آنحضرت * یا معشر التجاران البیوع یحضرة اللغو والخلف * ای
 گروه بازرگانان بد زستیکه بیع و شراها ضرر میشود آن را بیهوده گفتن و سر کند خوردن راغب بمعنی فحش نیز آید
 * فنبوه بالصدقة * پس بیا میزد ورا بصله که یعنی تصدق کنید چیز پرا تا کفارت گردد مر آنرا زیر که لغو و خلف
 موجب سقط پروردگار اند و صل که فرو نشاند غضب رب را * رواه ابوداود و الترمذی و ابن ماجه * وعن عیسی *
 بضم عین وفتح با * بن رفاعه * بکسر را و فاء تابعی است و بعضی گفته اند که مراراً صحبت است * عن ابیه * روایت میکند
 از پدر خود که رفاعه بن رفاعه صحابی انصاریست * عن النبی * پدر زوی روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه
 وسلم قال التجار یحشرون یوم القيامة فجارا * گفت آنحضرت تجار حشر کرده میشوند روز قیامت فجار جمع فاجر ففور
 دروغ گفتن و بیفرمانی و تباهی کردن * الا من اتقى و بر و صدق * مگر کسی که پرهیزکاری کند از حرام و سو کند دروغ
 نخورد و راجع گوید در قیمت کالا * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و روى البیهقی فی شعب الایمان عن البراء
 و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * باب التیار * اسم است از اختیار بمعنی برگزیدن و خیار در بیع
 اقسام است خیار شرط و خیار عیب و خیار روبة و خیار تعین و تحقیق معلوم شده است در کتب فقه معانی مع احکام آنها
 و اختلافی که در آنهاست و اینجا قسمی دیگر است که آنرا خیار مجلس میگویند بمعنی آنکه چون عقل تمام شود بوجود ایجاب
 و قبول هر کدام از بائع و مشتری را اختیار است تا آنکه نشسته اند در مجلس و چون برخاستند اختیار بر طرف شد و در اختیار
 اختلاف است امام شافعی و بعضی ایماه قائل اند بدان و امام ابوحنیفه و بعضی دیگر قائل نیستند و میگویند که چون
 ایجاب و قبول تمام شد دیگر اختیار ندارد مگر آنکه شرط کرده باشند خیار را که آن را خیار شرط گویند و آن تا سه روز
 باشد و زیاده بر آن نه العصر ————— الالاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم المتبايعان کل واحد منهما بالشیء علی صا حبه * بیع و شرا کنندگان هر یکی از آن دو
 اختیار دارد بر صا حبه خود که ثابت دارد بیع را یا فسخ کند * ما لم ینفرنا * مادام که در مجلس اند و جدانشده اند
 از یکدیگر و چون جد شدند و برخاستند هر دو یکی اختیار بر طرف شد ظاهر اینست بیعت مثبت خیار مجلس است و لیکن آنها
 که قائل نیستند بخیار مجلس میگویند که مراد جد شدن باقوال است یعنی تا مجتمع اند در قول ایجاب و قبول تمام نشده
 است اختیار دارند و چون ایجاب و قبول تمام شد فارغ شدند از عقد خیار ندارند چنانچه در قول خدا یتفرقا یعنی
 و آن یتفرقا یعنی الله کلام من سعتیه مراد تفرق زن و مرد است بطلاق اگرچه بین متفرق نیستند * الایع الخیار *
 مگر بیعی که شرط کرده شده است در وی خیار که با وجود تفرق در وی خیار باقی است پس این استثناء است از مفهوم
 ما لم یتفرقا و بعضی گفته اند که مراد به بیع خیار بیعی است که فسخ آن رفته است که یکی گفته اختیار کردی بیع را و دیگر گویند
 اختیار کردم بر این تقدیر استثناء است از اصل حکم یعنی قول او که متبايعان هر یکی اختیار است بر صا حبه خود فافهم
 * متفق علیه فی روایة مسلم * و در روایتی مرسل را این چنین آمده است * اذا تبایع المتبايعان فکل واحد منهما

با اختیار من بیعه مالم بمتفرقا * وقتی که خرید و فروخت کردند خرید و فروخت کنندگان پس هر یکی از آن دو را اختیار
 دارد از بیع خود مادام که جدا نشدند اند در مکان یاد قول * او یکنون بیعه ما عن خیار * یا باشد بیع ایشان بشرط خیار که با وجود
 تفرق خیار باقی است * فاذا کان بیعهما عن خیار فقل وجب * پس چون باشد بیع ایشان بشرط خیار پس بتحقیق واجب
 شد خیار این قول بیان او یکنون بیعهما عن خیار است یا تحقیق واجب شد بیع زیرا که در شرط خیار اصل بیع لازم نمیکرد یا مراد
 از بیع اختیار خیار است که در روایت اولی گفته شد * فی روایتی للترمذی البیعان * بفتح با و تشدید یای تحتانی * بالخیار
 مالم بمتفرقا او بختار * یا بیع مشتری اختیار اند مادام که متفرق نشوند یا مادام که اختیار میکنند چنانکه یکی گوید اختیار کردی
 دیگری گوید اختیار کردم * فی المتفق علیه * و در روایت متفق علیه آمده است * او یقول احبهما صا حبه اجتر * یا بگوید یکی
 از آن دو مرا صاحب خود را اختیار کن صاحب او گوید اختیار کردم * بدل او بختار * این عبارت در بدل
 او بختار واقع شده است * وعن حکیم بن حزام * بکسر حاء مهمله و زاء براد رزاقه ام المومنین بدل بجه است تولد
 او در رکعه بود پیش از عام الفیل به سیزده سال و از اشراف قریش و پیران اربود در جاهلیت و اسلام و متاخر شدن
 اسلام او تا عام الفتح اسلام او را و پسران از عبد الله و خالد و یحیی و هشام و همه از اصحاب اند و عمر حکیم
 صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام کنایه او عاقل و سردار و فاضل و تقی بود اگر چه
 در اول از مولفه القلوب بود لیکن بحسن اسلام متصف شد و صاحب ثروت و غنا و مال و منال بود در جاهلیت
 صد و بیست سال بود و در اسلام بر صل شتر سواری کرد و حج کرد و با وی بدل نه بود که چل ساخته
 بود آنها را بجمعه که نوعی از جامه نفیس است و وقف کرد بعرفه صد و چهل بنده که در کردن آنها اطواق فضیه بود و نقیض
 کرده بود در آن این کلمه که عتقاء الله عن حکیم بن حزام و یکبار در اربع شصت هزار درهم بدست معاویه فروخت و همه را
 در راه خدا تصدق کرد و در روز بدر همراه مشرکان بود و نجات یافت و اگر هوکنند میشود میگفت هوکنند بخل که
 نجات داد مرا و روز بدر مات بامدینه سنة ثمان و قیل اربع و خمسين و قیل ثمان و خمسين روایت کرده اند از وی عروه
 بن الزبیر و سعید بن المسیب و ابن سیرین رضی الله عنه و عنهم اجمعین * قال * گفت حکیم بن حزام * قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم البیعان بالخیار ما لم یتمتقا * یا بیع مشتری اختیار اند مادام که متفرق نشده اند * فان صدقنا و بینهما
 بورک لهما فی بیعهما * پس اگر راست گویند و بیا ن کنند عیب سلعه و ثمن و امثال آن را برکت کرده شود در بیع ایشان
 * و ان کتمارکنا با * و اگر بپوشند و دروغ گویند * منعت برکت بیعهما * کا هانید شود و پوده شود برکت بیع ایشان
 * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رجل للنبی صلی الله علیه و سلم انی اخذ ع فی البیوع * گفت مردی مرا
 حضرت را بدرستی که من فریب داده میخورم در بیعه * فقال اذا باعتم فقل لا خلافة * پس گفت آنحضرت و تنبیه بیع
 و شرا کنی تو پس بگو نیست خداع و فریب * و کان الرجل یقوله * پس بود آن مرد که میگفت این سخن را * متفق علیه *
 بد آنکه اختلاف کرده اند در مقصود از این قول بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر کردند آن مرد را که
 بگوید نزد بیع این سخن را تا بیا ناند و بیا کا هاند صاحبش را که من از ابل بصیرت نیستم در بیع باید که فریب ندهی
 مرا و زیان زده نکنی مرا و مردم در آن وقت اهل دیانت و نصیحت بوده اند و سبب می داشتند برادران
 خود را آنچه دوست می داشتند مونس خود را خسر ما نزد تنبیه و تقویض و بعضی گفته اند که امر کردند آن حضرت صلی
 الله علیه و سلم او را بشرط خیار و تعهد باین کلمه برای بیان باعث بر اشتراط است و در روایتی آمده است که بگو فریب
 نیست و شرط میکنم خیار و به روز را بخی گفته اند که مقصود راست نزد ظهور عین و علما را اختلاف است در رد بخی اگر چه
 بیع فاسد نمیکرد و اکثر علما برین اند و بعضی میگویند که اگر مشتری صاحب بصیرت نباشد خیار رد او و بعضی گفته اند
 اگر این کلمه را گفته است ثابت میشود مرا و را اختیار در بعضی گفته اند که اگر چنین فاحش است که مانند آن واقع نمیشود

فامد میشود و بیع را بن اقوال مذکور آنست و رکنب نفع و حق آنست که حل یث خالی است از دلالت بر آنکه غبن فامد
میکرد اند بیع را یا ثابت میکرد اند خیار را یا تنبیه میکرد بر آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر نمیکرد آن مرد را بشروط
و طبعی گفته که وجه همان اول است و موافق است آنرا قول وی در حل یث ما بق فان صدقنا و بینا الخ والله اعلم

الفصل الثاني * عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده * عمر بن شعيب بن محمد بن عبد الله بن عمر بن
الغاص من ثقات است و حقیقت است و بعضی خلاف دارند در حال وی و بر هر تعلق در حل یث او باین اسناد ملخول است
زیرا که اگر ضمیر جل ۵ بعمر رود چنانکه ضمیر ایه جل ۵ وی محمد بن عبد الله است و وی از تابعین است پس حل یث مرسل
باشد و اگر با بیه رود جل پدرش عبد الله بن عمر بن الغاص صحابی است و لیکن عمر و ویراد رنیا فته است پس حل یث
منقطع است و لهذا در حدیثین حل یث وی باین اسناد تخریج نیافته و عمر بن شعیب حل یث میکند از پدرش و از ابن المعبی
و از ربع بنت مسعود و از زینب بنت ابی سلمه روایت دارد در روایت میکنند از وی ایوب و حسین معلم و از اعی
و یحیی بن سعید العطار گفته است و قتی که روایت کنند از وی ثقات پس آن حقیقت است و بالجمله وی مد اختلاف است
والله اعلم * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * روایت کرد عمر بن شعیب که آنحضرت گفت * البیعان بالخیار ما لم
یتفقوا الا ان یكون صفقة خیار * بائع و مشتری بخیارند مادام که متفرق نبوند مگر آنکه باشد بیع خیار شرح ابن کلام معلوم
شد و مصلقه دست برهم زدن که او از آید و دست بردست کسی دیگر در آن در بیع و بیعت * و لا یصل له ان یفارق صاحبه *
و روا نیست مر بائع یا مشتری را که مفارقت کند صاحب خود را و جملرا کرد از وی و برخیزد * خشية ان یتعطله * از جهت
ترس آنکه یواند از صاحب وی بیع را و فسخ کند آن را یعنی باید که توقف کند در مجلس و شتابی نکند در برخاستن از
جهد رعایت جانب برادر مسلمان باشد که اقاله کنایه بیع را و این قول بظا مرد دلالت دارد بر ثبوت خیار مجلس مگر آنکه
گفته شود که این نهی بجهت آن باشد که شاید مطاع گردد در عیب پس اقاله کند و الله اعلم * رواه الترمذی و ابوداؤد
و البیہقی * و عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یتفرقین اثنان الا عن تراض * باید که حل انشوند
د و یکی یعنی بائع و مشتری مگر بر ضای یکدیگر * رواه ابوداؤد

* عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از جابر رضی الله عنه که آنحضرت
مخیر کرد انید یکا عیرابی را بعد از بیع و تمام شدن عقد این از برای بیان خیار مجلس یا بیع و یکو که مانند ادعای
غبن یا پیشانی از بیع و لیکن این را با رضای جانب دیگر کرده باشند و الله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا
حل یث صحیح غریب
است معنی زیادت پیدا است و در شروع عبارت از زیادتی که خالی باشد از عوض و شرط کرده شده و رطب عقل
و کتا بت او بر او و یا و الف هر سه آمد است

عنه لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم آکل الربوا لعنت کرد * است آنحضرت خورنده را را که ربامی ستاند * و موكله
بضم میم و سکون و او و کس که بمتخفه و لعنت کرد * است آنحضرت خورنده را را که ربامی ستاند و بوجهله آن قرض میگیرد
* و کاتبه * و لعنت کرد * است نویسنده را که خط آنرا مینویسد * و شاملیه * و کواهان آنرا که برین قضیه کواه میشوند
از جهت اعانت و اعلاد اینان امر نامشروع را و قال هم سوا * و گفته است آنحضرت انها یعنی آکل و موكل و کاتب و شامل
بر او نند در ورود لعنت و ارتکاب معصیت لعن را نند و در کردن از نیکی * رواه مسلم * و عن عبادة * بضم عین و تشفیف با
بن الصامت * صحابی مشهور است از ثقات اصحاب انصار که احوال او مکرر نوشته شد * است * قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الل د ب بالک * فروخته شود یا بفروشد یا بطلا یا بطلا * و الفضة بالفضة * و نغرة به نغرة * و البدر بالبر * و کنک
بکنک * و الشجر بالشجر * و جو بجو * و النمر بالنمر * و خرما بخرما * و الملح بالمح * و نمک بنمک * مثلا بمنی * مانند

كتاب البزج
 بماتند یعنی برابر و مقل آر * هواء بمواء * تا کلیل و میان مثلاً بمثل است * یل ایل * دست بل هست و یکی نسبه
 و دیگر نقل نباشد * فاذا اختلف هاء الا صاف * پس اگر مختلف شوند این اشیا چنانچه ذهب و جوب بکنند م متلا
 * فبمعوا کیف شتم * پس بفروشد هر طوریکه خواهد برابر یا زیاد * اذا کان یل ایل * وقتی که باشد دست بل دست
 و نسبه جائز نیست اگر چه غیر جنس باشد بلکه در حدیث این شش چیز بخصوص واقع شده و مجتهدان جز این شش را
 نیز بران قیاس کرده اند چنانکه آهن و چونه و انواع حبوب و هر یکی علتی استنباط کرده الا اصحاب الظواهر که قیاس
 را منکر اند و با را در همین شش چیز اثبات میکنند نه در غیر آن و تفصیل آن و مسائل متفرعه بران در کتاب فقه مذکور
 است * رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذ ذهب بالذ ذهب و الفضة بالفضة
 و البر بالبر و الشعیر بالشعیر و التمر بالتمر و الملح بالمح مثلاً بمثل یل ایل * درین حدیث هواء بمواء نیست زیرا که آن
 تا کلیل بمثل بمثل بود و این عبارت زیاده است که گفته * فمن زاد و استزاد فقل اربی * پس کسیکه زیاده کرد یا طلب زیاده
 کرد پس بتتبع و با کرد * الاخذ و المعطى نیه سواء * کیرنده و دهند در وی برابرند و رائم و ارتکاب کناه حرام * رواه مسلم
 * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تبعوا الذ ذهب بالذ ذهب الا مثلاً بمثل * و فروشید را بزرگتر برابر * و لا تشعروا
 بضم تا و کسر شین معجمه و تشدید فا * بعضها ملی بعض * و افزونی نکنید بعضی آنرا بر بعضی شش فروشی و سود کرد نی و اشاف بعضی
 و ابر بعضی بزرگتر و افزون * و لا تبعوا الوزق بالورق الا مثلاً بمثل * و لا تشعروا بعض * و ورق بفتح و اور کسر را
 و سکون آن سیم فیه * و لا تبعوا منها غائباً بنا جز * و فروشید از وی غائب را باضا و یعنی نسبه را بنقل و نا جز بنون و جیم
 مکسوره و زای نقل و آمده * متفق علیه و فی روایة لا تبعوا الذ ذهب بالذ ذهب و لا الورق بالورق الا وزنا
 بوزن * یعنی مثلاً بمثل * و عن معمر * بفتح میم و سکون عین ادر میان آنها * بن عبد الله * قرشی حدیثی صحابی
 قدیم الاسلام است هجرت کرد بجهشه و تاخیر یافت هجرت از مدینه و بعد از آن مدینه آمد و سکونت کرد در آن
 و وزندگانی در آن یافت * قال کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الطعام بالطعام مثلاً بمثل * گفت معمر
 بودم من که می شنیدم آنحضرت را که میفرمود فروخته شود طعام بطعام که کنند و جوب باشد برابر درین حدیث طعام بخصوص
 ذکر کردند بجهت تقریبی که در ذکر آن شده باشد و الاحکم شامل اشیا یسته است چنانکه در احادیث دیگر مذکور
 است * رواه معمر * و عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذ ذهب بالذ ذهب ربوا الا هاء و هاء
 و الورق بالورق ربوا الا هاء و هاء و الشعیر بالشعیر ربوا الا هاء و هاء و التمر بالتمر
 ربوا الا هاء و هاء * درین حدیث ملح مذکور نشد و هاء بهمزه و بیهمزه نیز آمده صوتی بمعنی مذ بکیر بکیر یعنی هر یکی از
 با یع و مشتری گوید بکیر و یعنی دست بل دست بفروشد و نقل به نسبه نکنند * متفق علیه * و عن ابی سعید و ابی هریره رضي الله
 عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم استعمل رجلاً ملی خیمر * روایت کرده اند این دو صحابی که آنحضرت عامل گردانید
 مرد یبر خیمر * فبجاء بتمر جنب * پس آورد آن مرد یعنی نزد آنحضرت خرما ی نیک سره جیده و جنبییم بنون و یا
 نبرعی انجود از تمر * فقال اکل تمر خیمر فکذا * پس گفت آنحضرت آیا همه خرما ی خیمر همچین است * قال * گفت آن مرد
 * لا و الله یا رسول الله * نیست هر تمر خیمر هم چنین * انالناخذ الصاع من هذا اباً لصاعین * بد و ستیکه ما میگیریم گاهی
 یک پیمانه را ازین بد و پیمانه از تمر دیگر * و الصاعین بالثلث * و میگیریم گاهی در پیمانه را بسه پیمانه * فقال لا تفعل *
 پس گفت آنحضرت مکن اینچنین که ربوا میشود * بع الجمع بالک راعم * بفروش تمر مجموع را که مشتتاً به نیک و بد
 و جنبی در وی است بد را هم * ثم ابتع بالدارهم جنباً * بستر بشرد را هم تمر جنبی را تا ربوا لازم نیاید * و قال فی
 المیزان کذ لك * و گفت آنحضرت در ترازو مانند این یعنی تمر و مانند آن از مکیده تست که به پیمانه میفروشد و در
 موزونات که بترازوی کشند چنانکه ذهب و فضه میفروشد نیز همین حکم است که جید را بزدی بزیادتی بفروشد بلکه

ردی را بد راهم بفروشد و بآن در راهم جیل را بشرد و کندم وجود و عرف شروع نیز مکمل اند اگر چه درین دیار بوزن
 میفروشد و ردی و جیل در باب ربوای ابراهیم متفق علیه * و عن ابی سعید قال جاء بلال الى النبي صلى الله عليه وسلم
 بتمر برني * گفت ابو سعید حدی را آورد بلال رضی الله عنه تمر برنی را نزد آنحضرت و بونی بفتح موحد و سکون را و
 نون بر صیغه نسبت لفظی مثل کرسی قسمی مشهور است از خرما که نیک می باشد و در قاموس گفته که معرب بر نیک است
 * فقال له النبي * پس گفت مر بلال را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم من این حد * از کجا آورده این را یعنی خریدی یا کسی
 بتو داده و جز آن گویا آنحضرت را است شعاری شد بآنکه مباد بطریق ربوای خرید داشته باشد * قال کان عندنا تمر ردي * گفت
 بلال بود نزد ما یعنی اهل خانه من خرما می بود زبون رد است بهمه تبا و فاهل شدن * فبعته منه صاعين بصاع * پس فروختم
 من در پیمان را بیک پیمان این تمر برنی * فقال ارة عين الربوا عين الربوا * پس گفت آنحضرت ارة ازین فروختن عین
 ربوا است مکرر فرمود یعنی ربای محض است بیشک * لا تفعل * مکن یعنی این بیع را * ولكن اذا اردت ان تشتري * ولیکن
 چون خواهی که بخری تمر جیل نیک را بتمر ردی بد یعنی خواهی که تمر نیک را بخری بسبب آن * فبح التمر ببيع آخر * پس
 بفروش تمر ردی را به بیع دیگر بد راهم با بطعام * ثم اشتر به * پس تر بختر تمر جیل را بآن در راهم چنانکه در حدیث سابق
 گذشت و ارة بفتح همزه و تشدید و او مفتوحه و سکون هاکمه ایست که گفته میشود نزد کله کردن و در مدی و رنجوری
 نمودن رد را صل بسکون و او کسر هاست و گاهی را و را بالف بدل کنند و گاهی تشدید دهند بفتح و کسرها را ساکن کردند
 و گاهی هارا حذف نیز کنند و ضم و فتح و کسر نیز دهند * متفق علیه * و عن جابر قال جاء عبد فباع النبي صلى الله عليه
 وسلم على الهجرة * گفت جابر آمد غلامی پس بیعت اعلام کرد آنحضرت را بر فصل هجرت یعنی عهد کرد که از دیار خود
 بر آید بملازمه شریف نیاید * ولم بشعر انه عبد * و در نیافت آنحضرت که او غلام کسی است * فباع سیده یزید * پس
 آمد خواجه وی در حالی که می طلبید او را * فقال له النبي صلى الله عليه وسلم بعنيه * بفروش بدست من او را * فاشتره
 بعبدین اهودیین * پس خرید آنحضرت او را بد غلام سیاه * ولم يبايع احدا بعده حتى يساله عبد هو احر * و بیعت نکرد
 آنحضرت پس از وی هیچ یکی را تا آنکه می پرسید و را که بنده است و یا آزاد ازین حدیث معلوم میشود که یک غلام
 را بد و غلام میتوان خرید و ازینجا حکم کرده اند که یک حیوان را بد و حیوان میتوان خرید خواه از یکجنس باشند یا
 و جنس و اما به نعیه منع کرده اند آنرا جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و قول عطاء ابن ابی رباح و قول ابی حنیفه و
 اصحاب وی همین است و روایت کرده اند که آنحضرت نهی کرده است از بیع حیوان بحیوان به نسبه چنانکه
 بیاید کند الطیبی * رواه مسلم * و عن قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع الصبرة من التمر لا يعلم مکلیها *
 و هم از جابر است که نهی کرد آنحضرت از فروختن توده از خرما که دانسته نشود در پیشت و نهی کرده است که چه
 مقل را است و چندان است * بالکیل المسمى من التمر * بکیل معین از خرما یعنی یکطرف توده از تمر با شل و طرف دیگر چند کیل
 معین باشد یا بست مثلاً زیرا که چون معلوم نیست که آن توده از خرما چند کیل است شاید که زیاده تر
 ازین کیلها باشد یا کمتر از آن پس ربوا لازم آید * رواه مسلم * و عن فضالة * بفتح فاضاد معجمه * بن عبید *
 بضم عین صحابی انصاری اول مشاهد او احد است بعد از آن حاضر شد مشاهد دیگر را که بعد از رحلت و بیعت
 کرد تحت شجره و حاضر شد خبیر رابع از آن انتقال کرده بسوی شام و ساکن شد دمشق را و متولی
 قضای دمشق شد از جانب معاویه در زمان خروج وی بصفین و وفات یافت بد مشق سنة ثلث و خمسين
 * قال اشتریت يوم خیبر قلادة باثنی عشر ديناراً * گفت فضاله خریدم من روز خیبر قلاده را بکهر قاف کلوبند
 بد و از ده دینار نه از هب و خرز * در آن قلاده طلا بود و مهره ها خرز بفتح خای معجمه و فتح را و برای مهره های
 جواهر * فصلتها * پس جدا کرد آن قلاده را یعنی طلا را از مهره ها جدا کرد فصلتها را بتشدد صاد تصحیح

گرفته اند و فوجت فيها اکرم من اتى مشردینارا * پس یافتیم من در آن تلامذه ملایه شتر از دوازده دینار * مذکرت ذلک
لنسی * پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال لا تباع حتی تفصل * پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فروخته نشود تلامذه تا جد اجد کرده شود در روایتی حتی تمیز یعنی قاجل اکرده شود فلاعی و از مهره های
او از جهت آنکه ربوا لازم نیاید * رواه مسلم

الفصل الثانی * عن ابی هريرة رض عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیا تبن علی الناس زمان * گفت آنحضرت هرا ننه می آید بر مردم زمانی که * لا یبقی احد
الا کل الربوا * باقی نمی ماند هیچ یکی مگر خورند * ربوا بجهت عدم احتیاجاد شرایط عقد بوجه مشروع خالص از ربوا گویا
که در کلام مبایعه است و لهذا افزون * فان لم یأ کله اصابه من بشاره * پس اگر نشورد ربوا را میرسد او را از نف آن
و اثر آن چنانکه موکل آن باشد و کاتب آن باشد یا هاعی در آن و در میان آن باشد یا معامله کند با ربوا خوار و خلط شود مال
او بمال او * ربوری * در روایت کرده میشود بجای من بشاره * من غباره * یعنی میرسد او را از گرد و * رواه احمد
و ابوداود و النسائی و ابن ماجه * و عن عمادة بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تبعوا الذئب
بالذئب * نفر و شیل طلا را بطلا * و الورق بالورق * و نه نقرة را بنقرة * و لا البر بالبر و لا الشعر بالشعر و لا التمر بالتمر و لا الملح
بالمح الا سواء بسواء * مگر برابری * عینا بعین * حاضر و نقل * ید اید * دست بدست تا کید عینا بعین است * و لکن بیعوا
الذئب بالورق و الورق بالذئب * و لیکن بفور شیل زر را بنقرة و نقرة را بزر * و البر بالشعر و الشعر بالبر * و بفور شیل
کنند را بجور جو را بکنند * و التمر بالمح و الملح بالتمر * و خرما را بتمک و تمک را بخرمای جنس را بخلاف جنس * ید اید *
لقد نه بنحیه * کیف شتم * هر چگونه که خواهم یعنی برابر و زیاده و کم * رواه الشافعی * و عن سعد بن ابی وقاص
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل عن شری التمر بالرطب * گفت شنیدم آنحضرت را و حال آنکه پرسیده شد از
خریدن خرما ی خشک بخرمای تر تمر خرما ی خشک را میگویند و رطب بضم را و فتح طاهرما ی تر و رطب بفتح را و سکون طاهر چه
باشد میوه و جزان * فقال ینقض الرطب اذا بیس * پس گفت آنحضرت ایا نقصان می پل یود و کم میشود خرما ی تر
و قتیکه خشک میگردد * فقال نعم * پس گفت سائل آری کم میشود * فنهاه عن ذلک * پس نهی کرد آنحضرت از خریدن
تمر بر رطب از جهت لزوم ربوا و اکثر علماء هم باین رفته اند و شافعی و ابو یوسف هم باین اند و اما امام ابو حنیفه جائز
میلارد بیع رطب را به تمر برابر زیرا که رطوبت و بیوهت بنزله صفت جودت و رد اعات است و ثابت شده است که چیل
وردي برابر است و حدیث مذکور ضعیف است و الله اعلم * رواه مالك و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه
* و عن سعید بن الجبیب * روایت است از هعید بن المصیب که از کبار تابعین و قدما ی ایشان و از فقهای سبعة مدینه
است * مرسلا * بطریق ارسال * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بیع اللحم بالحموان * که آنحضرت نهی کرده
است از فروختن گوشت بحموان امام شافعی بظاهراین حدیث رفته و گفته جائز نیست بیع لحم بحموان خواه لحم از جنس
آن حیوان باشد یا از غیر جنس و امام محمد گوید که اگر از جنس باشد جائز نیست مگر آنکه لحم جد ابی شتر از لحمی باشد
که در حیوانست تا در مقابل اجزای دیگر باشد که در حیوان است و الا متفق میشود بر این چنانکه روغن کنجد بکنجد و جائز
نیست نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و احمد در قول مختار و دلیل ایشان آنست که این بیع موزون است
بغیر موزون و حیوان موزون نیست عا دة و ممکن نیست معرفت از بوزن زیرا که گاهی خفیف مگر داند
نفس خود را و گاهی ثقیل می سازد * قال سعید * گفت سعید بن المصیب * کان من میسراهل النجا هلیمة *
بود فروختن لحم حیوان بحموان از قمار اهل جاهلیت و قمار را میسر که بدن یا از یسر بمعنی آسانی که مال بوی آسانی
حاصل میشود یا از یسر بمعنی غنی که قمار سبب غنا است * رواه فی شرح السنة * و عن سمرة بن جندب * صحابی
مشهور است حافظا کثیرا لحدیث * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن بیع الحيوان بالحيوان * روایت کرده

است که آنحضرت نبی کرده است از بیع حیوان بحدی که بشود معلوم شد که ضحایه و قابضین را درین اختلاف است و نسبی بکسرون و فتح آن با سکون سین و کاهی فتح داده میشود نون را و کسر داده میشود سین را بعد از وی یا بعد از یاءمهزه. رواه الترمذی والنسائی و ابوداود و ابن ماجه والدارمی * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم امره ان يجهز جيشا * روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت امر کرد که ساختگی کند اسباب لشکری را * فنقلت الابل * پس تمام شد شد شتران * فامرته ان ياخذ على قلائص الصلقة * پس امر کرد آنحضرت او را که بکشد شتران را و بخرد آنهارا برای شتران ما زکوة قلو ص ناقة جوان قلاص و قلاص جمع و قلاص جمع الیجمع یعنی چون شتران صلقة بیاید بل غنم * فكان ياخذ البعير بالبعيرين * پس بود عبد الله بن عمرو یا آنحضرت که میکوفت یک شتر را بد و شتر * الی ابل الصلقة * تا وقت آمدن شتران صلقة پس ازین حدیث معلوم میشود جواز بیع حیوان بحدی که بشود ممانعت کرده اند از جهت حدیث سابق در نهی و توبیختی گفته که حدیث عبد الله بن عمرو وضعیف است و حدیث سمره بن جندب اثبت و اقوی است یا این پیش از نبی از ربوا بود انتهی را الله اعلم و مشکل دیگر در حدیث آنست که وقت آمدن صلقات معلوم نبود و توقیت و تعیین اجل شرط است مگر آنکه گویند که وقت آمدن آن ابل صلقة در آن وقت معلوم بود یا آن منسوخ است و الله اعلم * رواه ابوداود * الفصل الثالث * عن اسامة بن زيد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الربوا في النسيئة * اسامة بن زيد که محبوب آنحضرت بود در مناقب او مشهور و معروف است و در آخر کتاب در باب مناقب اهل بیت بیاید روایت میکند که آنحضرت گفت ربوا در نسیته است یعنی ربوا متحقق میشود در وی اگر چه باختلاف جنس باشد اگر بمساوات باشد مثلاً فروختن کند م بچو بزیاد تمی درست است اگر دس بلست باشد اما اگر نسیه باشد درست نیست * وفي رواية قال * ودر روایتی گفت * لاربوا فيما كان بل ابل * نیت ربوا در چیزی که باشد دس بلست یا با تساو و در یک جنس و با تفاضل نیز در خلاف جنس * متفق علیه * وعن عبد الله بن حنظلة غسيل الملائكة * روایت است از عبد الله بن حنظلة که او را غسیل ملائکه میگویند و غسیل ملائکه صفت حنظله است و قصه او مشهور است و در بعضی مواضع ذکر کرده شده باشد و عبد الله پسر و نیز صاحب بیست و توان کرده شد در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در وقت رحلت آنحضرت هفت ماهه بود و آنحضرت را دیده و از وی شنید که خبر فاضل مقدم در انصار بود متابعت کردند مردم او را بر خاگ بیعت یزید بن معاویه و کشته شد در روز حرة با هفت پسرش رضي الله عنهم اجمعين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم درهم ربوا ياكله الرجل وهو يعلم * گفت گفت آنحضرت یک درهم ربوا که بشورد آنرا مرد و حال آنکه وی میداند که این از ربوا است * اشد من ستة وثلاثين زنية * سخت تر است از سی و شش زنا و این غایت تشدید و توبیخ است بر آکل ربوا و در توجیه این گفته اند که آکل ربوا مستار نیت نمیکند باطل او رسول خدا چنانکه مدلول قرآن عظیم است و مستار نیت باطل است تراست از زنا اما سردر عدد مخصوص موکول است بعلم شارع که جزوی کسی نداند چنانکه در امثال آن و زنیه بکسور زای و سکون نون و تحتانیه زنا کردن * رواه احمد والدارقطني و روى الهیثمی فی شعب الایمان عن ابن عباس * و زیاد * و زیاد کرده است یثقی از ابن عباس این عبارت را که * و قال * و گفت آنحضرت * من نبت لحمه من السبت فالدارا ولی به * کسی که بروید گوشت وی از حرام پس آتش در رخ سزار او و قریب قرابت بوی سخت بضم سین و سکون حای مهمله حرام او در اصل بمعنی امتیصال است بمعنی از بیع بر کنند * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الربوا سبعون جزء * ربا خوردن هفتاد پاره است * ایسر همان یکجمله الزوجل امه * آسانترین هفتاد پاره اینست که وطی کنند مرد ماد را و این اشک تشدید است درین باب و چون مردم در آن زمان بغایت مبتلا بودند بر ربوا و افتاده بودند در ورطه ابتلا و بود آن از بابها در نیا و سخت نفس سخت کردند قهولیک و تشدید در آن نعوذ بالله من ذلك * وعن ابن مسعود * رض قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الربوا وان كثر * بل ربيعه ربوا يعني مالي كفا صل شد با شد ربوا ۱ لرجه بديار
 باشد * فان ما قبله تصير الى قل * پس بد ربيعه بايان وي باز ميگرد د بسوي كمي قل بضم قاف بمعني قلت بكسر قاف
 چنانكه ذل وذلت بمعني خوار نيست * رواهما * روايت كرده اند اين دو حد يث را * ابن ماجة والبيهقي في شعب الایمان
 وروي احمد الاخير * وروايت كرده است احمد حد يث اخير را * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اتيت ليلة اسري بي بطن قوم * آمد م با آورده شدم در شب معراج بر گروهی كه * بطونهم كالبيوت *
 شكه اي ايشان مانند خانه ها است * فيها الحيات * در آن مارهاست * ترى من خارج بطونهم * ديد * ميشوند آن
 مارها از بيرون شكه هاي ايشان * فقلت من هو لاء * پس گفتم من كيستند اين گروه * قال جبرئيل هو لاء اكلة الربوا *
 گفت جبرئيل اينها خورندگان ربوا اند اكله بقتحات جمع آل چنانكه دالبه جمع طالب * رواه احمد وابن ماجة * وعن علي
 رضي الله عنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن أكل الربوا وموكله * روايت است از امير المؤمنين علي كه وي شيند
 آنحضرت را كه لعنت كرده خوردن ربوا را بخوراند * آنرا * وكاتبه * و نويسند * آنرا * وما نفع المصلحة * ولعنت كرم
 منع كنند * زكوة را و دهند * آنرا * وكن ينهي عن النوح * و بود آنحضرت كه نهي ميكرد از نوحه كردن ظاهر
 اسلوب كلام آن بود كه كبريد والنا ئيه ولعنت كرم فائحه را و نكفت اين چنين يا از جهت آنكه نوحه كردن در اثم در مرتبه ربوا
 نومنعه صدقه نيست و نيست هر متعي عنه كه ارتكاب او موجب لعن باشد شايد كه نهي بر اي تنزيه باشد و اگر براي تحريم نذر
 يا شد حرام باشد در يك مرتبه نه اشك يا اين را اراده كردن آنحضرت مستور و اثم بود بولعن از جهت وقوع آن در اوقات
 و بودن آن از اشنع خصال جا عليت پس لعن ربوي اشند و اكثر باشد تا كيد او مبالغة والله اعلم * رواه المنذائي * وعن عمرو بن
 الخطاب رضي الله عنه ان اخر ما نزلت اية الربوا * روايت است از امير المؤمنين عمر كه آخر چيزي كه فرود آمد ايت ربوا
 است * وان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض ولم يغمر مالنا * و بد ربيعه آنحضرت قبض كرده شد و تغفير و بيان نكرد
 آيت رذرا براي ما * فل عوا الربراة الرربة * پس ترك كنيد ربوا را و چيزي را كه در روى شك و شبهه آن باشد مقصود آنكه
 اين آيت ثابت و مستحكم و غير منسوخ است وليكن آن حضرت تغفير نكرد براي ما بطوري كه محيط كرده بجمع جزئيات و مواد آن
 بلكه بيان كرد در چند چيز و كذاست ما و راى آن چيز ما را بر قياس و اجتهاد پس بايد كه ترك كنيد ربوي صريح را و آنچه در روى
 شبهه ان است از جهت تورع و احتياط اينست آنچه مفهوم ميكرد از ظاهر سوق عبارت فافهم و طيبي گفته كه مقصود آنست
 كه اين آيت غير متعوض و غير مستثبه است از بجهت تفسير نكرد آن حضرت آنرا پس اجبر اكنيل ابرار آنچه هست و شك و ريب نكنيد
 در آن و ترك كنيد حيله را در حد ربوا را اينست مراد بقول اوئل عوا الربوا و الرربة فافهم * رواه ابن ماجة والدارمي
 * وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقترض احدكم قرضا * چون بد مد يكي از شما ديكري را را م
 * فاهله * ي اليه * پس مد يه فرستد آن ديكر كه قرض گرفته است بسوي آن يكي كه قرض داده است * او حمله على
 الدابة * يا برد ارد يعني سوار كرده اند آن ديكر را بر مركب * فلا يركب * پس بايد كه عوار نشود آن مركب را * و
 لا يقبلها * و بايد كه قبول نكند آن مد ية را تا ريان شود زيرا كه هر قرضي كه بكشد مودی را پس آن ربواست * الا ان يكون جري
 بينه وبينه قبل ذلك * مگر آن كه رواي كشته و عادات شده است او حمل ميان اين و آن پيش از اقراض و اقراض بران با صفا
 نيست * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الایمان * وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقترض الرجل الرجل فلا يخل مد ية *
 بوقتيكه و ام د مد مود پس بايد كه نكرد از كسيكه او را وام داده است مد ية چنانكه در حد يث ما بق كذاست * رواه البخاري
 في تاريخه * روايت كرده است اين حد يث را بخاري در تاريخ خود * هكذا في المنتقى * هم چنين است در عنتقي بضم هم
 و سكون نون و فتح مشاة قاف نام كتابي است كه بعضي از اهل مد هب امام احمد تصنيف كرده اند و احاديث بر ترتيب
 فقه در روى گفته است كه اين حد يث را روايت كرده است بخاري در تاريخش * وعن ابي هريرة * بضم با و سكون را و دال

فهمه * بن ابی موسی * کوفی تابعی ثقة امت قاضی کونه بود و او یعدار از ذبک ز خود و از طی و زبیر و از نبلا ی
 علما بود * قال قد مت المذنبه فلیقیمت عبد الله بن سلام * گفت را بویورده قدم آورد م مدینه را پس ملاقات کردم
 عبد الله بن سلام را که از کبار صحابه و احماد بود * فقال انک بارض فیها الربوا فاش * پس گفت عبد الله بن سلام بد رستی که
 تو بز مینی هستی که در روی ربوا آشکارا امت و نشود را صل یعنی بر آن کند * شدن خبر * فاذا کان لک ملی رجل حق *
 پس چون باشد مرترا بر مردی حقی یعنی و امی * ما ملک الیک حمل تبین * پس بفرستد آن مرد بر تو بشترا رة گاهی
 او حمل شعیر * با بشترا رة جوی بکسرها بار پشت و سر * او حمل تمت * یا فرستد بار علفی حیل بفتح حا و موحد * بار بر سن بهمه
 و در بعضی نسخ حمل تمت میگویند است وقت بفتح قاف و بقوفانیه مشدده نوعی از علف است که آنرا رطبه گویند و در
 حواشی نوشته اند که بکه آنرا بر سوم میگویند و بعضی گفته اند که وی آب است که در قرآن در سورة عبس واقع شده است
 * فلا تأخذ * پس مگیر آنرا * فانه ربوا * پس بد رستی که آن حکم ربوا دارد * رواه البخاری * . باب المنهی منهامن
 البیوع * باب در بیان بیعهایی که نهی کرده شد * امت از آن و در بعضی نسخ المنهی عنه بد آنکه نهی از بیع گاهی برای حرمت
 می باشد چنانکه فاسد بمنزله نمازی که بعضی ارکان ری مفقود شده و گاهی برای کراهت مثل بیع نزد اذان جمعه و مانند
 نمازی که در زمین مغضوب گردیده شد * بیع حرام نزد ابوحنیفه و بر قسم است فاسد و باطل و بیان این در کتاب فقه است
 * الفصل الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن المزابنة * بضم میم و بزای
 وفتح موحد و نون مشتق از وزن یعنی دفع * ان یبیع ثمر حائطه * بیع مزابنه آنست که بفروشد میوه بستان خود را
 * انکان یختل بتمر کیلا * اگر باشد بستان درختان خرما بفروشد میوه آن که بود درختانست بخرمای خشک که در خانه
 است بطریق پیچیدن یعنی ده پیمانه زاکه بود درخت اند از ده کرده شد * امت بد پیمانه که در خانه است بفروشد
 * وانکان کرمان بیعه بزم کیلا * و اگر باشد بستان درختان زربفروشد با نکور خشک که در زمین است بطریق کیل حاصل آنکه
 بفروشد میوه تر را که بود درختانست بمیوه خشک که در زمین است * اوکان * یا باشد حایط * و عند معلم انکان زرعاً *
 و نزد مسلم انکان بیای اوکان یعنی اگر باشد حایط کشت و اطلاق حایط در زرع بهیچاز مشکلات است * ان بیعه بکیل طعام *
 بفروشد به پیمانه کند م یا جزو جز آن یعنی بفروشد کند م رجوراکه در کشت است با نچه در خانه است * نهی عن ذلک
 کله * نهی کرد آنحضرت از آن همه که مذکور شد چه خرما و انکور بود و بخت و بجه غله در کشت و مزابنه بیعت آن گویند
 که زبیر درایت دفع است و چون بنای این بیع بر قیاس و اندازده است و زیادت و نقصان احتمال دارد جای آنست که در
 مشتری و بائع نزاع افتد و هر یک دفع دیگری کند * متفق علیه فی رواية لهما * و در روایتی مر بخاری و مسلم را هفتمین
 آمد * امت نهی عن المزابنة * نهی کردن حضرت از مزابنه * قال * گفت آنحضرت یا راوی * و المزابنة ان بیاع مافی
 رؤس النخل بتمر بکیل مسمی * و مزابنه فروختن میوه است که بر هر درختان خرماست به خرمای خشک به پیمانه معین
 * ان زاد فلی وان نقص فعلی * اگر زیاده آید برای من و سود من و اگر کم آید بر من و زیان من و این قول مشتری است
 اگر مراد زیادت و نقصان میوه است که برد درختان است و قول بائع امت اگر مراد بیان تمام است که بر زمین است و فرق
 میان این در روایت آنست که در روایت اولی ثمر مذکور است بمثله و در ثانی به قوفانیه و مقصود عام است و تخصیص بطریق
 تمثیل است * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن المزابنة * بخای معجمه ربای موحد * و الحاقه قله *
 بخای مهله و قاف * و المزابنة * بزای و موحد و نون * و الحاقه ان یبیع الرجل الزرع بمائة فرق حنطة * مباحه آنست
 که بفروشد مرد کشت را بصدق پیمانه کند م فرق بفتح تین پیمانه معروف است بمذنبه که در روی شان زده رطل می کنیند
 و فرق بسکون را صد و بیست رطل میباشد کنایه فی التهایة و زکرمائة فرق بطریق تمثیل است مقصود بیع زرع است در خوشه
 بکنند م چنانکه در بیان مزابنه گذشت لیکن مزابنه عام است در ثمر می باشد و در زرع هم و گاهی تخصیص میکنند مزابنه را

كتاب البیوع
 بشر و متاعه را بزور و حقل درخت به معنی زرع می آید مادامیکه میزاشت * و المزابنه ان بیع التمر فی رؤس النخل
 بمائة نوق * و مزابنه فروختن تهر است در هر مای درخت بخرمایند فرق چنانکه کشت و این موافق روایت دیگر است
 و در متفق علیه بیع ثمر به مثله بود * و المخابرة کراء الارض بالنخل والرابع * و مخابرة بکرادادن زمین است بر حصه معین
 چنانکه ثلث و ربع و مثابرت را مزاعت نیز گویند ولیکن قسم در مثابرت از عاقل است و در مزاعت از مالک و غیر بکسر و فتح
 بمعنی نصیب است و بعضی گفته اند که اصل وی از خیبر است که آنحضرت نخل اهل خیبر را در دست ایشان گذاشت و حصه
 معین را بر ایشان نهاد و چون نزاع کردند نهی کرد از ان بعد از ان اجازت کرد و در صحت مثابرت اختلاف
 است بعضی خیابا زمین نرم را میگویند * رواه مسلم * و عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم * فهم از جا بر
 است که آنحضرت نهی کرد * عن المتاعلة والمزابنة والمخابرة والمعائمة * نهی کرد از معاومه بعین مهمله و وارو
 آن فروختن میوه درخت است یکسال یا دو سال پیش از ظهور میوه و بعضی گفته اند اکثر ای زمین دو سال است * وعن الثنیا *
 و نهی کرد از ثنیا بضم مثلثه و سکون نون و تحتانیه بر وزن دنیا و آن استثنا کردن چیزی مجهول از مبیع * و رخص فی العرايا *
 و رخصت کردن آنحضرت در بیع عرا یا بعین مهمله و را ربای تحتانیه جمع عربیه بتشلیل یا بمعنی عطیه و عاریت
 و عربیه همان مزابنه است که بحکم ضرورت برای اهل احتیاج رخصت کردند که نخل ندارند از ان رطب بخورند و زور
 نخل ندارند که بدان رطب بخورند و چیزی از تمر از قوت ایشان فاضل می ماند که بدان از صاحب نخل از ثمره نخل بتمو
 میخرند روایت کرده شده است که محتاجان از اهل مدینه آمدند و شکایت آنحضرت بردند که شما ازین بیع نهی کردید
 و ما بر رطب میل داریم و در دست ما هم وزن نیست که بدان بشیریم پس رخصت کردن آنحضرت برای ایشان بشروطی که
 در کتب فقه مذکور است و بعضی گفته اند که مودی بود که او را چند نخل در بستان کسی میبود بهمراه کردن این کس آنرا
 بانمود با بهلك اصل پس صاحب بستان در بستان خود با اهل و عیال بچنانکه رسم اهل مدینه است آمده می نشست و آنمرد
 بر نخلهای خود می درآمد و صاحب بستان از ان اینا میکشید پس رخصت کرده شد موصاف بستان نوا که مقلاری از تمر
 باندازه تمر نخل بوی بد مل و ثمر نخل را بخورد * رواه مسلم * و عن سهل ابن ابی حنیمه * بفتح حای مهمله و سکون مثابنه
 صحابی انصاریست بعضی میگویند که ولادت او در سال سوم از هجرت است و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود
 و آنحضرت را دیده و حدیث از وی شنیده است لیکن ابن ابی حاتم گفته که وی بیعت کرده تحت بشیره و دلیل آنحضرت بود
 در شب احد و حاضر شده مشاهده را الابد را و الله اعلم * قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بیع التمر بالنخل *
 نهی کردن آنحضرت از فروش و ختن میوه بردرخت بشیرمای خشك * الا انه رخص فی العریة * مگر آنکه شان این است که
 رخصت کرد در عربیه * ان نباع بشیر صاهمرا * که فروخته شود میوه بردرخت باندازه کردن آن عربیه یا نخله یعنی ثمری
 بشیرمای خشك و اطلاق عربیه بر نخله نیز آمده است چنانکه بر بیع آمده یعنی اندازه کنند که آن بعد از خشك شدن چه
 مقدار خواهد شد * یا کلهما اهلها رطباً * بخورند آن بهر یا نخله را کسان وی که مشتریان و مستحقان باشند خرما می تر
 چنانکه مذکور شد از قصه اهل احتیاج * متفق علیه * و عن ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص
 فی بیع العرايا * روایت است از ابیهریره که آنحضرت رخصت کرد در بیع عرا یا * بشیر صاهمرا من التمر * باندازه کردن
 آن از خرما خشك * فیما دون خمسة اوسق * در چیزی که در پنج و سق و کمتر از ان باشد بر آنکه رخصت آن بحکم
 ضرورت را احتیاج وی بود و این مقدار است و سق صد و پنجاه و سق است پس پنج و سق هشتصد من باشد * و فی
 خمسة اوسق * یاد در پنج و سق و زیاد در ان نه شك را و نیست * شك د اود بن التمیمین * شك کرده است داود بن
 التمیمین که راوی حدیث است و مولای عمر و بن عثمان بن عفان است ثقة است نزد ابن معین و غیر وی و این اسم نزد
 بعضی را بوحاتم گفته که اگر مالک از وی روایت نمیکرد حدیث وی موقوف میبود و ابوداود گفته که احادیثیکه وی از

مکره را بایست کرده منا کبریت و از شیوخ دیگر مستقیم پس در کمر از پنج و سی جائز است با اتفاق و در زیاده غیر جائز و در بیع اختلاف است اصح عدم جواز و نیز اختلاف است که رخصت مخصوص بفقر است یا اغنیاء را نیز شامل است متفق علیه

و عن عبد الله بن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الثمار * کفت این عمر رضی الله عنهما که نهی کرد آن حضرت از فروختن میوه ها * حتی بیک رصلا حها * تا آنکه پدید آید اگر در نیکی آن میوه ها یعنی پخته شوند و بکمال برسند و زخطره تمام شدن این شوند * نهی البایع و المشتوی * نهی کرد فروشنده را و خریدار را از فروختن و از آتا مال مشتری را بیکان نگیرد و اما مشتری را تا تاضیع مال خود نکند از جهت وجود مخاطره * متفق علیه و فی روایة لمسلم نهی عن بیع النخل حتی تزهر * نهی کرد از فروختن نخل یعنی میوه را و تا آنکه مرغ و زرد شود زهر بزی حسن منظور و های د نیاز نیست و فی الصراح زهر نیک گرفتن غوره خرما و دیدار نماید خرب * و عن السنبل حتی یمیض * و نهی کرد از فروختن خورش زرع تا آنکه سفید شود * و یا من العاهة * و اینم کرد از آفت مقصود اینست و این رکها علامت آنست * و عن انس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الثمار حتی تزهی * کفت انس نهی کرد آنحضرت از فروختن میوه ها تا آنکه رنگ گیرد و تمام شود و بکمال رسد تزهی بضم ت و سکون زای و کسر ها بمعنی تزهو که در حدیف سابق.

هل کورش زهی یزهو ازهی یزهی مرد و آله * قول و ما تزهی * گفته شد و پرسید که از ان حضرت و چه نیست معنی تزهی * قال حتی تحمر * کفت آنحضرت تا آنکه مرغ شود و طبعی گفته است تا زرد شود * قال * و کفت آنحضرت * ارایت اذا منع الله الثمرة یب یاخذ احد کم مال اخیه * خبرد مید چون منع کند خدا ایتعالی میوه را از رسیدن او بکمال خود بچند سبب بگوید یکی از شما مال برادر خود را یعنی پیش از زهر و محل خطر است شاید که آفت زده شود پس مالی که بائع بگوید از مشتری مفت گرفته باشد پس باید که تا بکمال و تمام رسیدن صبر کنند * متفق علیه * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع السنین * نهی کرد آنحضرت از فروختن سالها که آن بیع المعاریست است که با بقا مل کور شد * و امر بوضع الجوانح * و امر کرد آنحضرت بنهادن و کم کردن آفتها یعنی اگر یکی میوه خریک مثلا و آنرا آفت رسید بائع را باید که چیزی از ثمن کم کند یا مشتری با زده ها اگر چه بیع تمام شده است و این امر از برای استیجاب است وجوانح جمع جایسته و جوح بمعنی بنا که هلاک کردن و از بیع برگردان و جائحه مشتق از و است * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو بیعت من اخیک ثم افا صابته جائحة * اگر بفروشی تو برادر خود میوه پس رسید او را آفتی که هلاک ساخت آنرا * فلا یحل لك ان تأخذ منه شیء * پس حلال نیست مگر آنکه بگوید از وی چیزی را از ثمن این بر تقبل بر مطلق هلاک شدن است و اگر آفتی رسد که ناقص گرداند و وضع و خط باید کرد چنانکه در حدیث سابق فرمود * ثم تأخذ من مال اخیک بغير حق * بچند سبب میگوید مال برادر خود را بی حق * رواه مسلم * و عن ابن عمر قال کانوا یتبايعون الطعام * بود نیک صایه که بخاریدند طعام را یعنی کنند و جورا مثلایتمایعون بتقلیم فوافیه بر موحه و در بعضی نسخ یتاعون بتقلیم موحه * و فوفایا نیه * فی اهل السوق * میخریدند در مکانیکه یا لا تو بود از بازار * فیمیعونه فی مکانه * پس میفروختند متصل مکان خریدن آن در جای خود یعنی پیش از قبض و اعتیفا * فنهاهم رسول الله * پس نهی کرد ایشان را پنبه بر خدای * عن یعه فی مکانه حتی ینقلوه * از فروختن آن در جای خود تا آنکه نقل کنند آنرا یعنی قبض کنند و استیفا نماید ظاهرا عبارت حدیث آنست که بعد از خریدن در همانجا نباید فروخت بلکه جای دیگر باید برد و فروخت اما گفته اند که مراد ینقل قبض است اول قبض باید کرد بعد از آن باید فروخت و پیش از قبض نباید فروخت و اگر بعد از قبض در همان مکان که خریدن است بفروشد باکی نیست چنانکه در حدیث آیند بیاید * رواه ابوداود و در لم اجله فی الصحیحین * روایت کرد اینست را ابوداود و نهی یا هم این حدیث را در صحیحین این اعتبار است بر صاحب مصابیح که این حدیث را در فصل اول ذکر کرد و در بعضی حواشی نوشته اند که اخراج کرده است این حدیث را بخاری و رباب نهی التلقی از کتاب البیوع

بی تفاوت حرفی و گویا که تتبع مؤلف در اینجا قاصودنا تمام است و نیز نوشته که شیخ چیز می گفته است که این حدیث متفق علیه است و ابوداود و نسائی و بیهقی نیز روایت کرده اند * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتاع طعاما ما ولا یبیعه حتی یتوفیه * کسیکه بخرد طعامی پس باید که بفروشد آنرا آنکه استیفا کند آنرا یعنی قبض کند و بعد قبل القبض جائز نیست و نزد شافعی و حنفی مطابقا خوراکه منقول باشد یا عقار و نزد امام مالک جائز نیست در طعام و در ماهوی آن جائز است و مذموم احام احمد نیز همین است و نزد ابی حنیفه را بی یوسف جائز است در عقار و ظاهر آن مذموم احمد نیز همین است زیرا که هلاک در عقار نادر است * و فی روایة ابن عباس حتی یکتاله * یعنی بفروشد طعام را تا آنکه به پیماید آنرا بکیل * متفق علیه * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اما الذی نهی عنه النبى صلی الله علیه و سلم فهو الطعام ان یماع حتی یقبض * کشف ابن عباس اما آن چیزی که نهی کرده است از آن آنحضرت پس آن طعام است که نهی کرده است از فروختن آن تا آنکه قبض کرده شود * قال ابن عباس ولا احتسب محل شیء الا مثله * گفت ابن عباس و کمان نمیرم من هر چیزی را چه طعام و چه غیر طعام مگر مانند طعام که فروخته نشود پیش از قبض و این اجتهد ابن عباس است که قیاس کرد غیر طعام را بر طعام * متفق علیه * و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تلقوا بغیر تا و تشدید قاف مفتوحة * الزکریان لیمح * باید که پیش از بیع سوارانرا برای بیع چنانکه قانله از طعام آمده است پیش از آنکه بشهر برسد و در بازار بر نهد و جماعه پیشتر بروند و بخردند و نکند از این قانله را که بشهر در آید و در بازار بفروشد * و لا یمح بعضکم علی بیع بعض * و باید که بیع نکند بعضی از شما بر بیع بعضی بیع اینجا بمعنی خریدن است یکی میخرد و بائع و مشتری بر چیزی راضی شده اند و دیگری بیاید و عقد ایشان را ببرد از خود بخرد این بد است و اگر قصد خریدن ندارد بلکه مقصود میخردد عقد ایشان دارد بد تو خواهد بود * و لا تنأجشوا * نجش در لغت برانگیزتن شکار است و در شرع آنکه موافقت کنی مردی را که اراده بیع میکند پس مدح کنی مبیع را یا خریداری کنی به بهای بسیار تا دیگری بشنود و بيفتد در خریدن آن * و لا یمح حاضر لباد * و باید که بیع نکند شهری برای روستائی چنانکه روستائی طعامی بخرد شهری شهر بکشد تا بنرخ امروز بفروشد پس شهری از وی بگیرد و نگاهدارد و بتدریج به تنگی و بختکی بهای او را نتر از آن بفروشد و نکند از روستائی را که بالفعل بفروشد و معامله و فراحی نماید * و لا تصروا الا بل والغنم * بفتح تاء هم صاد و بعکس نیز را بت است و قصریه ناد و شین شتر و کوسفند تا بیشتر جمع شود شیرد و پستان و مشتری بد آن بازی خورد و بهای کران خورد * فمن ابتاعها بعد ذلک * پس کسی که بخرد آنرا بعد تصریه * فهو بخیر النظرین * پس آن کس بهترین و در نظر است یعنی مشتری است * بعد ان یسلها * بعد از آنکه بد و شد آن را و کم شیر یابد و بیان نظارین این است که * ان رضیها مسکها * اگر راضی گردد بد آن و خوش دارد آنرا نگاهدارد * و ان سخطها ردھا * و اگر راضی نگردد و خوش ندارد باز گرداند * و صاعا من تمر * و بد مد پیمانۀ را از خرما در بدال شیریکه دوشید و نزد بعضی صاعی از طعام دهه تمر باشد یا نه و میگویند که ذکر تمر در حدیث بطریق تمثیل است و چون تمر صریح در نص مذکور شده است اظهر تعیین او است * متفق علیه و فی روایة لیسلم من اشتری شاة مصراة فهو بالخیار ثلثة ايام * کسی که بخرد کوسفند مصرات را پس و اختیار دارد تا سه روز * فان ردھا ردھا صاعا من طعام * پس اگر رد کند آنرا رد کند با وی پیمانۀ را از طعام * لا مراء * نه کندم ظام این روایت آنست که واجب رد صاع است از طعام غیر حنطه پس گفته اند که معنی آنست که تمر متعین است جائز نیست غیر آن از حنطه و جز آن و تخصیص نفی بحنطه از جهت چودن او اعرف در اطلاق طعام و تعیین تمر از جهت آنست که وی غالب طعام عرب است و بعضی گفته که مراد آنست که واجب رد صاعی از طعام است هر طعام که باشد و حنطه واجب نیست علی التعمین و جائز است که رد کند صاعی از تمر یا شعیر یا جز آن فافهم و درین مسئله خلافتی است که مذکور است در غقه و تحقیق کرده شده است در اصول فقه فتم بر

* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلقوا الجلب * ویش نیا ثوب جلب را بفتح جیم ولام طعامی که کشید * میشود
 از شهری بشهری و تلقی جلب آنست که برود یکی از شهریان نزد جماعت که طعام آورد * اند باین شهر و بشرد از ایشان
 چنانکه در تلقی رکبان معلوم شد و گفته اند که این بر تقلیری منع است که زیان کند باغل شهر و اگر ضرر نکند لا بأس به
 است و نیز بر تقلیریست که تبلییس نکند نرخ را بر اینچماعت و اگر تبلییس کند و قریب ده دهن ممنوع است باتفاق * فمن
 تلقاه فاشترى منه * پس کسیکه تلقی کرد جلب را بر خرید چیزی از آن * فاذا اتى سئل * السوق * پس چون آمد صاحب
 جلب بازار را * فهو بالخيار * پس وی اختیار دارد که آن بیع را نافذ دارد یا فسخ کند اگر این خرید * است بازار از آن
 تر از نرخ شهر و بعضی گفته اند که بهر نرخ که خرید * است اختیار دارد از جهت اطلاق حدیث * رواه مسلم
 * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلقوا السلع حتى يهبط بها إلى سوق * پیش نیا ثوب کالا را که مراد
 جلب بود تا آنکه فرود آورده شود و او را بسوی بازار چنانکه در حدیث سابق گذشت * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا يبيع الرجل على بيع أخيه * باید که بیع نکند مرد بر بیع برادر خود * ولا يخطب على خطبة أخيه *
 وخواستگاری نکند زنی را بر خواستگاری برادر خود بعد از آنکه قرار یافته باشد * الا ان ياذن له * مکر آنکه اذن کند
 برادر وی و بر او بگوید من مستحرم شما بشیرید و من کن شتم از خواستگاری این زن تو خواستگاری کن * رواه مسلم
 * وعن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يسم الرجل على قوم أخيه المسلم * باید که طلب خریداری نکند مرد
 بر طلب خریداری برادر مسلمان و ذمی و حکم مسلمان نیست * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لا يبيع حاضر لباد * نفروشد شهری برای روستائی چنانکه گذشت * دعوا الناس يوزق الله بعضهم من بعض * بکناریله
 مردم را تا رزق در حدی تعالی بعضی از ایشان را از بعضی یعنی بکناریله روستائیان را که طعام از بیرون بیارند
 و در شهر و نرخ از آن بفرود شک و باعنت تو سعه رزق گردد و بر مردم شهر چنانکه عادت است * رواه مسلم * وعن أبي سعيد
 الخدري قال نهى رسول الله * نهی کرد * است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن لبستين * آزد و پوشش * وعن بيعتين *
 وازد و بیع * نهی عن الملاسة والمنازة في البيع * نهی کرد از ملاسه و مناظرة در بیع یعنی دو بیعی که نهی کرد از آن
 این دو بیع است یکی بیع ملاسه و دیگر بیع مناظرة و این هر دو بیع در جاهلیت بوده اند و در تفسیر وی اقوال است
 یکی بیع ملاسه که لباس مراد است جامه دیگر بر او بدست خود یعنی بگوید چون لباس کنی تو جامه مرا یا لباس کنم من جامه
 تو را لازم کرد و بیع مرد و جامه و بعضی گفته اند ملاسه عبارت است از لباس محتاج از پس جامه یاد رتاریکی و نظر نگردن
 در آن و ایقاع عقل بیع بر آن ناکشاده و ندادیده و بعضی گفته اند کرد انیدن لباس است قاطع خیال بر این عبارات ظاهر
 در آن است که مراد ثوب مبیع است و موافق گفته * والملاسة لمس الرجل ثوب الاخر بیده * ملاسه لباس مراد است
 جامه دیگر بر او بدست خود * یا لیل و بالنها * در شب یاد روز * ولا يقلبه الا بذلک * و نه میگرداند و نمیکشاید ثوب را
 مکر بامس یعنی حق آن بود که میگرداند و نمیکشاید جامه را و می داند آنرا و وی نکشاد و نه دیکر بامس و بامس کشادن
 و دیدن حاصل نمیشود و وی نکرد مکر همین لباس را و این تفسیر جامع هر سه تفسیر است فافهم * والمنازة ان ينبذ الرجل
 الى الرجل ثوبه * بیع مناظرة آنست که بید از مرد بسوی مرد جامه خود را * و ينبذ الاخر ثوبه * و بیند از مرد
 دیگر جامه خود را * و يكون ذلک بيعهما من غير نظر ولا تواضع * و باشد همین انداختن جامه بسوی یکدیگر بیع مرد و ثوب
 یا بیع مرد و مرد بی نظر و بی دیدن مبیع را و بی رضای یکدیگر پس در بیع ملاسه لباس جامه یکدیگر بود و در بیع مناظرة
 انداختن جامه بسوی یکدیگر و بعضی گفته اند که بیع مناظرة آنست که بگوید چون بیند از مرد بسوی تو سکرین * لازم کرد
 بیع این بیان بیعتین شد که نهی کرد * اند از آن * واللبستين * و در بعضی نسخه را لبستان و در پوشش که نهی کرد * اند
 از آن یکی * اشتمال الصباغ * پوشیدن جامه و فراز گرفتن آنست بطریق هیت صباغ بفتح صاد و تشدید میم مهمل و د

* والماء ان يجعل ثوبه على احد عاتقه * وشیب صماء آمنت که بگرد اندجامه خود را بر یکی ازد و درش خود * فیبدل
 احد شنبه لبس علیه ثوب * پس ظاهر بر رفته کرد دیکی ازد و جانب وی که نیست بر روی جامه اما آنچه مشهور است در تقسیم
 صماء آنست که بدو پیک در یک جامه از سر تا پای خود بدن خود را تا آنکه نماید منفذی و دستها هم درون ماند اشمال کویند
 بیعت فر از گرفتن او بدن را و صائبیت عدم منفذ چنانکه بخره صماء کویند سنگ سخت را که در روی میال سوراخ
 و شکاف نیست و صمام قاروره چیز را کویند که بوی جوارا بر بندند و نهی از جهت احتمال کشف عورت در حالت رکوع
 و میزدن از جهت تنزیه این سنت کشف آنها است در وقت تحریمه و طبیبی گفته است که اشتمال صماء نزد فقها آنست که
 پوشش بدن را بیک جامه و بر دارد از جانب دیگر بر بندد انرا بر دوشهای خود پس منکشف کرد و عورت و عمارت مولف
 ناظر برین معنی است فافهم * واللبسة الاخرى احتیاطاً و ثوبه * و پوشش دیگر که نهی کرده از ان احتیاط کردن مرد است
 بجامه خود * و هوجاس * و حال آنکه وی نشسته است * لبس علی فرجه منه شرعی * نیست بر عورت و چیزی احتیاط است
 کردن از انحلاله کرده نشستن بر زمین و گاهی بردا می شود و برین تقلید اگر جامه دیگر ندارد موجب کشف عورت میگردد
 و اما احتیاط است سنت است در جلوس و آنحضرت در صحن کعبه باین هیئت نشسته و بجامه نیز مشروع است اگر موجب
 کشف عورت نگردد * متفق علیه * و عن ابي هريرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الحصة *
 حصا سنگریزه و حصاة یکی از ان گفت ابو هریره نهی کرد آنحضرت از بیع حصا و رتش آنست که خریداری
 میگردند چون سنگریزه بران می انداختند واجب میشد بیع و بعضی گفته خریداری کردن چیز را از چند
 چیز باین شرط که بر هر چیز از ان که منكریزه افتاد مبیع همان است یا تا محتوای حصاة همه مبیع است * و عن بیع
 الغرر * و نهی کرد آنحضرت از بیع غرر بفتح غین معجمه و راثین از غرر بمعنی فریب و بیع الغرر اصل
 جنایع است که شامل فروع کثیره و صور مختلفه است و هر چه منكور شد از بیع ملاسه و منابذه و حصا و مانند آن
 هم از انواع او است و جدا نکردن آنها بیعت بودن آنهاست از بیعهای مشهوره جاهلیت و غرری باشد بیعت بجهل
 به بیع یا بشن یا بسلامت آن یا باجل آن یا بیعت عیازا و او تسلیم آن چنانکه بیع بندگی گریخته و بیع پرند در هوا و گاهی
 غرر قلیل و بجهل و سیر معفو و متحمل نیز می باشد زیرا که اجماع است در آمدن بتمام یا جرت و حال آنکه عادات آدمیان
 در ریختن آب و قد رمک در آن مختلف است و بر جواز شرب از سقایا جهالت قدر مشرب و اختلاف است عادات شاربان
 و مانند آن بیعت حاجت و تعدد را حتر از ان مکر بمشقت * رواه معلوم * و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله
عیه و سلم عن بیع جبل الحبله * جبل و حبله بفتحه تین بار شکم و در مشارق گفته که بفتح حاء و باء و هاء و و در اول سکون با
 نیز روایت است و فتح اظهر واضح است تفسیرش بیع چیزی که بزیاد آنرا چیزی که در شکم است پس این بیع نتاج به نتاج
 است و این بیع معلوم است که هنوز پیک انشده و اگر آنچه در شکم است بفروشد نیز همین حکم دارد چه جای آنکه وی
 بزیاد و ذکر جبل الحبله بنا بر جریان عادات و وقوع اراست در جاهلیت و بعضی گفته اند که مراد به بیع جبل الحبله آنست
 که بیع کند بتاجیل ثمن تا آنکه باردار شود آنچه در شکم ناچه است چنانچه ابن عمر خود تفسیر کرد در حدیث و گفت * و کان
 بیعاً بتبایعه اصل التبا علیه * و بود این بیع بیعی که میگردند آنرا اهل جاهلیت * کان الرجل یبتاع الجنزور * بود مرد که
 میخرید شتر را جزو بفتح جیم و ضم زای شتر کشنی ذکر باشد یا انشی اما لفظاً و مونت است * الی ان تنتج الائمة * تا آنکه
 زایانیده شود ناچه * ثم تنتج * التي فی بطنها * بستر زایانیده شود آنچه در شکم او است و این نیز از جمله بیع الغرر است
 * متفق علیه * و عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عصب الفیل * و هم از این عمر است که گفت نهی کرد
 آنحضرت از گردادن تراش یا شتر یا جزان فی الصراح عصب بفتح عین و سکون هین مهملتین گردادن فحل بیعت
 کشنی و بر جستن نو بر ماده و آبکشی را نیز کویند و بالجمله مراد آنست که گردان آنرا و گرفتن ثمن بران منهی عنه

است و درزی جهالت است زیرا که نرگاهی می جهد و گاهی نمی جهد و ماده کاهی بار میگیرد و گاهی نمیگیرد و اکثر صحابه و نقباء تحریم آن رفته اند و بعضی رخصت داده اند از جهت خوف انقطاع نسل و این بعاریت دادن حاصل میشود و عاریت دادن آن مندوب است و بعد از عاریت دادن اگر چیزی عطا کند درست است قبول کردن آن چنانکه بیاید * رواه البخاری و عن جابر قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع ضرب آبل الجمل * مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد به بیع گرا است و ضرب اب بکمرضاد بر جستن نر بر ماده غایتش درین حدیث تخصیص ذکر بشنود کرده و در حدیث سابق سابق فخل گفته شامل شتر و جز آن چنانکه معلوم شد * و عن بیع الماء والأرض لتحرث * و نهی کرد از فروختن آب و زمین تا کشت کار کرده شود و این محمول بر مشابره است که گرای ارض است به ثلث و ربع و در محبت مشابره اختلاف است چنانکه در اول فصل مذکور شد * رواه مسلم * و عنه قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع فضل الماء * و هم از جابز است که گفت نهی کرد آنحضرت از فروختن زیادتی آب اگر کمی است که آبی دارد زیادتی بر حاجت خود و مزدم محتاجند بدان جایز نیست و او را منع کردن ایشان از آن و فروختن آن بدست ایشان و همین است حکم کلا که منع نیاید کرد مگر آنکه والی کرده باشد که آنرا حمی خوانند * رواه مسلم * و عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يباع فضل الماء ليباع به الكلاء * فروخته نشود زیادتی آب تا فروخته شود بحسب آن کیا یعنی لازم می آید از فروختن آب فروختن کیا زیرا که کسی که میخواهد که بچراند کرد آب و می فروشی منع کند از وزود بر آب مگر بغوض مضطر میشود بخریدن آن پس بیع آب بیع کلامشود و فروختن کیا منهی عنه است و اختلاف کرده اند که این نهی تحریمی است یا تنزیهی * متفق علیه * و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر على صبرة طعام * و هم از ابی هريرة است که آنحضرت گذشت بر توده طعامی صبرة بضم صاد مهمله و سکون با آنچه جمع کرده شده از کندم یا جویا مانند آن بی کیل و وزن * فادخل يده فيها * پس د رآورد آنحضرت دست خود را در آن صبرة * فنالت اصابعه بللا * پس یافت انگشتان آنحضرت تری را * فقال ما هذا يا صاحب الطعام * پس گفت آنحضرت چیست این تری ای صاحب طعام یعنی از کجا است و چرا کرده آنرا * قال اصابعه الماء * گفت صاحب طعام رسید * است آنرا باران * یا رسول الله * یعنی من تر نماخته ام باران رسید و تر شد * قال اقلا جعلته فوق الطعام * گفت آنحضرت ایا پس چرا نکرد انیدی تر را با لای طعام * حتى يراه الناس * تا آنکه به بینند او را مردم * من غش فليس مني * که میگوید خیانت کند و ترک نصیحت و خیرخواهی کند به مسلمانان پس نیست آنکس از من و بر طریقه من * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن جابر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی هن التمثيا * بضم مثله و سکون نون گفت جابر که آنحضرت نهی کرد از آهتتنا کردن و بیرون آوردن بعض مال از مبیع چنانکه گوید فروختن این شی را مگر بعضی او را از جهت جهالت مبیع * الا ان يعلم * مگر آنکه دانسته شود که چه مقلد ار مستثنی است چنانکه ثلث و ربع یا ده کیل و بیست کیل * رواه الترمذی * و عن انس قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيع العنب حتى يهود * نهی کرد آنحضرت از بیع انگور تا آنکه سیاه شود کنایمت از ظهور صلاح آن چنانکه در میوه های دیگر هر خ وزرد واقع شده است * و عن بیع الحب حتى يشتم * و نهی کرد از فروختن دان تا آنکه سخت کرد در این نیز کنایمت از ظهور صلاح است * متفق علیه * و عن انس و الزیادة التي فی المصابيح و هي قوله * و زیادتی که در مصابيح است و آن قول اوست * نهی عن بيع التمر * و در نسخه بیع التمر مثله * حتی قزوه * تا آنکه خوب شود و صالح کرد چنانکه در فصل اول در حدیث خامس معلوم شد * انما ثبتت فی روايتهما عن ابن عمر * این زیادتی ثابت نشده است در روایت ترمذی و ابوداؤد مگر از ابن عمر نه از انس باین لفظ که * قال نهی عن بيع التمر حتى تزه * بنی کونخل مکان تمر * و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم نهی عن بيع الكالعي بالكالعي * روايت است از ابن عمر که آنحضرت نهی کرد از بیع نیمه بنیمه یا بنی دین یا بن کالی بهمز و بنی همزه نیز آمده از کلابه عنی تا آخر

و تفصیر کالی بکالی باین کرده اند که بخرد مرد چیزی را تا اجل معلوم و چون آمد اجل نیافت ثمن را که ادا کند پس بگوید
بائع را بفروش این را بمن باجل دیگر زیادت چیزی پس بفروشد آن را بی تقاضا و اصل این نهی از بیع مالم یقبض است و
بعضی گفته اند صورتش آنست که باشد مرزید را بزرگتر و بی موصوف و بزرگتر بر عمر و نوزده درم است پس گفت زید
مر بزرگتر فرو ختم بدست تو جا مرا که بر عمر و است بآن در ارم عشره که ترا بر عمر و است پس گفت زید مر بزرگتر را قبول
کردم این بیع نیز جایز نباشد از جهت همین معنی که بیع مالم یقبض است * فافهم رواه الدارقطنی * و عن جریر بن شعبه
عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع العربان * بضم عین مهمله و سکون را و به وحده * و بیع
العربون بضم بائین کوبیده و تفسیرش بآن کرده اند که کالای را بشود باره از ثمن بدست و بگوید بر و فکر کن اگر اختیار تو بر بیع
آن افتاد باقی ثمن را نیز میدهند و اگر بشیمان شد فی از بیع آن باز کردند و انید و میدهم مبیع را و آنچه داد و دادم برای تو میل هم
و ایگان مقصودند که بیع است با کسی دیگر بخرد این بیع جائز نیست بجهت آنچه در است از شرط و غیره و طبعی میگوید
امام احمد این بیع را تجویز کرده و از این عمر و نیز تجویز آن آمده است * رواه مالک و ابو داود و ابن ماجه * و عن علی
رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع البضار * نهی کرد آنحضرت از بیع مضار که بی اختیار خود با کراه
فروخته طبعی گفته که مراد آنست که نمی باید که چیزی بخرد و شود از مکر و وعقد صحیح است با کراهت و بعضی گفته اند که
تواند که مراد به مضار محتاج باشد که مضار شده به بیع بجهت و امی که بر کردن وی نشسته یا مؤنثی که بروی افتاده و میفروشد
چیز را از اموال خود از آن بحکم ضرورت پس مراد آنست که از روی ضرورت و بوی اهل ادا و عانت نماید بیع و قرض متلا
* و عن بیع الغرر * و نهی کرده است از بیع که در روی غریب و جهالت و تعدل و تسلیم باشد و این را انواع گفته است چنانکه کتب است
و عن بیع الصرة قبل ان تدارک * و نهی کرده از بیع مبره پیش از آنکه برسد و بخته شود * رواه ابو داود * و عن انس ان
رجلا من کلاب سال رسول الله * روایتست از انس که مردی از قبیله که نام او کلاب است بکسوف کاف بر سیم پیغمبر خدا را *
صلی الله علیه و سلم عن عتب الثقیل * از کرداد بن فیل بجهت کشنی * فنهاده * پس نهی کرد آنحضرت آن مرد را * فقال * پس
گفت آن مرد * یا رسول الله انا طارق الثقیل * ما به عاریت میدهم فعل را بر کار نمیدهم فی الصراح اطراق فعل بعاریت
دادن بجهت کشنی * فنکرم * پس اکرام کرده میشوند یعنی از روی کرم و مروت چیزی بمای دشت نه از روی اجرت
که شرط کرده است * فرخص فی الکرامه * پس رخصت کرد آنحضرت در گرفتن آنچه از روی کرم داده شود * رواه الترمذی
* و عن حکیم بن حزام * بکسوف جای مهمله و زای صحابی مشهور است برادر زاده امام المومنین خلیف و از اشراف عرب بود
و احوال او در اول باب التجار کند * قال نهانی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابیع ما اوس عندي * گفت نهی حکیم
کرد مرا آنحضرت که بفروشم چیزی که نیست نزد من یعنی قبض نکرده ام یا کم شده است از من و کو بخته یا مال غیر است و این
در غیر صورت سلم است کلا آن جائز است باتفاق بشرایط معلومه و نیز جائز است بیع مال غیر و بیع موقوف میماند بر اذن
وی نزد ائمه ثلاثه الا امام شافعی * رواه الترمذی و فی روایة له و لابی داود و النسائی قال * گفت حکیم * قلت * گفته
من یا رسول الله یا تیني الرجل فیرید مني البیع * می آید مرا مردی پس میخواهد از من بیع چیزی بخواه * و لیس عندي *
و نیست نزد من آنچیز که او میخواهد بیع آنرا * فابتاع له من السوق * پس میفروشم بدست وی و میخرم برای وی از بازار
و میدهم بوی * قال لا تبع ما لیس عندک * گفت آنحضرت بفروش چیزی را که نیست نزد تو * و عن ابی هریرة قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیعتین فی بیعة * گفت ابو هریره نهی کرد آنحضرت از دو بیع در یک بیع این را دو تفصیر
کرده اند یکی آنکه گوید فرو ختم بتو این چیز را نقد بدست و نسیه به دست دوم آنکه گوید فرو ختم بتو غلام خود را بهزار
بشرط آنکه بفروشی تو بمن داده خود را بصل از جهت جهالت ثمن در مرد و صورت اما اول ظاهر است و اما ثانی زیرا که
و فایده بیع جاریه لازم نمیشود باین شرط پس متعین نمیشود ثمن * رواه مالک و الترمذی و ابو داود و النسائی

عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن بيعتين في صفقة واحدة * نهى کرد
آنحضرت از دو بیع در یک صفقه یعنی در یک بیع و یک عقد صفق دست بردست کمی زدن و مراد بیع است که عادت
جاریست در آن دست بردست زدن تفسیر این همان است که گفته شد * رواه فی شرح السنة * وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا يخلع هلف وبيع * حلال نیست قرض و بیع چنانکه قرض در هلف بگنجد و بفروشد بدست و چیزی
با کثرت از قیمت آن زیرا که هر قرضی که جر کند نفع را حرام است * و لا شرطان فی بیع * و حلال نیست دو شرط
در یک بیع بعضی این را تفسیر کرده اند به بیعتین فی بیعة چنانکه کند شت و بعضی تفسیر کرده اند اینکه بفروشد بدست
کسی ثوبی را بدو و بشرط چنانکه قصارت و خیا ط کند آن را و گفته اند که تقبیل بدو شرط اتفاقا واقع شد و بشرط
و احد نیز جائز نیست از جهت ورود نهی از بیع و شرط * و لا ربح مالم یضمن * و نه حلال است هر دو چیزی که ضمانت
کرده نشده است آنرا و نه در آمده است در قبض و ضمانت و مراد بیع مالم یضمن است و آن جائز نیست از جهت عدم
و دخول آن در ضمان مشتری چنانکه کند شت * و لا بیع مالم یضمن * و نه حلال است بیع چیزی که نیست نزد تو * رواه
الترمذی و ابوداؤد و النسائی و قال الترمذی هذا حدیث صحیح * وعن ابن عمر قال كنت ابيع الابل بالنقیع بالذناбір *
گفت ابن عمر بودم من که میفروختم شتران را در نقیع بدینا را نقیع بنون و قاف بر وزن رفیع نام موضعی است قریب بمکه مطهره
و آنجا بازاری بود و بعضی بباخوانده اند که نام موضعی مشهور است که مقبره مدینه است و آنجا پیش از آن که آن را
مقبره کبرئیل بازاری بود و الله اعلم * فاخذ مکانها الدراهم * پس میفروختم بجای دنانیر و درهم را * و ابيع بالدراهم
فاخذ مکانها الدنانیر * و میفروختم بدراهم پس میفروختم بجای درهم دنانیر * فاتیبت التبی * پس آمد م مبعور * و الله
صلی الله علیه وسلم قد كرت ذلك له * پس ذکر کردم آن را و آنحضرت را * فقال لا بأس ان تأخذها بمعربومها * پس گفت
آنحضرت باکی نیست اینکه بگیری تو در درهم و دنانیر را در بدل یکدیگر بنوخ آنروز این بطریق احتساب است و الا بهر نرخ که
بگیرند جائز است * مالم تفتروا بینكما شیء * مادام که جدا نشوید شما از یکدیگر و حال آنکه میان شما چیزی است یعنی شرطی
است که تقابض است یعنی ابن استبد ال دنانیر و درهم بیکدیگر بشرطی جائز است که در مجلس تقابض کنند تا بیع نقل به نسیه
لازم نیاید و ربوا نکردد و شیخ مادر مکه معظمه چون خادمی را بصرف بیازار میفرستادند رصبت میکردند که ششبار باش معامله
دست بدست کنی و درین میان فرجه در تقابض واقع نشود * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی * وعن العلاء
بفتح عین و تشدید ال اهل مهمله بمکه بن خالد بن هوذة * بفتح هاء و سکون را و و ذال معجمه مر او را صحبت است اسلام آورد
بدل از فتح و بعد خنین و در بادیه سکونت میکرد و حدیث او نزد اهل بصره است روایت کرد از آنحضرت و حدیث او در
کتاب البیوع است که همین حدیث باشد که * اخرج کتابا * بیرون آورد وی خطی را که در وی این نوشته بود * هذا
ما اشتري العلاء بن خالد بن هوذة من محمد رسول الله * این کتاب خریدن العلاء بن خالد بن هوذة است از محمد پیغمبر
خدا * صلى الله عليه وسلم اشترى منه عبدا ارامة * خرید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی یا داهی را شک است از بعضی
روایة * لا داع * نیمت دردی در وی داع در اصل بمعنی درد است و مراد اینجا عیبی است که موجب خیار باشد
و لا غایلة * و نیست در وی حادثه که ملاک کنند است یعنی عیبی که موجب ملاک مال مشتری باشد مثل بودن غلام
سارق یا آفتی و بعضی گفته اند که مراد باین غش و خیانت است در حق مشتری * و لا خبنة * و نیست خبثه بضم خا و کسر
آن و سکون موحد و بمثلته در قاموس گفته که خبثه در برده آنست که طینب نباشد چنانکه بنده کرد شده باشد ارقومی که
حلال نیست بنده کردن ایشان * بیع المسلم المسلم * خریدن همچو خریدن مسلمان از مسلمان ان اشارت است بر عادت
مناصحت و حقوق اسلام درین بیع از طرفین * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و گفته است که این حدیث
غریب است و نمی شناسم این حدیث را مگر از حدیث عباد نهی و عباد ضعیف است و لیس بشیء گفته اند زیرا که از آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت بیع واقع نشد اهت الاناد را و پیش از هجرت بیع و شراهرد و بود * و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم باع حلسا و قد حاک * روایت است از انس که آن حضرت فروخت حلسی را بکسر حاک و سکون لام کلیم سطر که زیور قشای فاخر اکنند و فروخت قدحی را را این مرد و از آن حضرت نبودند بلکه از یک صحابی فقیر بودند که آن حضرت برای وی بطریق و کالت فروخته شد بپیر معیشت وی کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده * فقال من یشتري هذا الحلس و القدح * پس گفت آن حضرت که بپیر دین مجلس و قدح را * فقال رجل آخذ هذا رهم * پس گفت مردی میگویم و میخرم این مرد را بیک درهم * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم من یزید ملی درهم * کیست که زیاده کند بیک رم * فاعطاه رجل درهمین * پس داد او را مردی دو درهم * فباعهما منه * پس فروخت آن حضرت آن حلس و قدح را بدست آن مرد و درین حدیث دلیل است بر شریعت بیع من یزید را این غیر هموم برادر است زیرا که آن بعد از تقریر بیع است * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و در بعضی از رواة این حدیث سخن است * الفصل الثالث * عن واثله * بکسر مثله * بن الا شقع * بفتح مزه و سکون هین مهمله و فتح قاف صحابی است که اسلام آورد در وقتی که تجهیز میکرد آن حضرت غزوة تبوک را و بعضی گفته اند که وی خدمت کرد آن حضرت را سه سال و بود از اهل صفه و مرد به بیت المقدس و بود عمرا و صل سال و بعضی گفته اند که بدمشق رفت یافت نو در هشت ساله و وی آخر صحابیست که مرد بدمشق * قال سمعنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من باع عیبالا بینه * گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که بفروشد عیب را یعنی چیزی عیب دار را که ناگاهانید یعنی بران عیب و در بعضی نسخ لم یبینه یعنی بیان نکرد آن عیب را * لم یزل فی مقت الله * همیشه است آنکس در غضب خدا * و لم یزل الملائكة تلعنه * و همیشه اند فرشتگان که لعنت میکنند او را * و در نسخ مصححه او بجای او برای شك راوی است * رواه ابن ماجه * * باب در بیان متممات و لواحق آنچه

گذاشت از بیان بعضی بیوع منهي عنها * الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتاع نخلا بعد ان تور * کسب که بخرد درخت خرما را بعد از تا بیرون تا بیرون اصلاح نخل و تلقیح او است یعنی کشتی دادن خرما را و بنهادن چیزی از شکوفه نرد در شکوفه ماده چنانکه در اول کتاب در باب الاعتصام با لکتاب و السنة گذاشت و مراد بان درین حدیث ظهور ثمره آنست زیرا که این لازم تا بیرون است تا آنکه اگر تا بیرون کرد و شد و ثمره ظاهر نشد حکم اینست که گفت * فتمرتها للبائع * پس میوه نخل مر فروشد و راست یعنی اگر درخت خرید که میوه او ظاهر شد و رسید * سبب پس میوه از ان بائع است و تابع درخت نیست و بمشتری نمیرسد * الا ان يشترط المبتاع * مگر آنکه شرط کند خریدار و راضی گردد بدان فروشد و این حکم مختلف فیه است میان علما بعضی میگویند که ثمر تابع اصل است بهر حال رسید و یا نرسید و بعضی گفته اند که تابع نیست اصلا و بعضی میگویند تابع است اگر نرسید و ظاهر نشد و اگر نرسید و ظاهر نشد تابع نیست طبعی گفته اند که اول من هب ابو حنیفه است * و من ابتاع عبدا وله مال فماله للبائع * و کسی که بخرد غلامی را و مر آن غلام را مالی است یعنی بتسبب ظاهر که در دست او است و الا عبدا مالک مال نمی باشد پس مال او برای بائع است * الا ان يشترط المبتاع * مگر آنکه شرط کند مشتری و اختلاف کرد و اند در جاهای او که پوشیده است و ظاهر محل آنست که در نیاید در بیع و بعضی گفته اند که مقل را آنچه متعور است کند می در آید و زیاده بر آنچه * رواه مسلم و روی البخاری المعنی الاول و حدیث * روایت کرد این حدیث را بتمام مسلم و روایت کرد و است بخاری و معنی اول را تنها که مسئله ثمره است نه مال غلام و او گفته اند که این ذهل است از مولف زیرا که بخاری روایت کرده است حدیث را بتمام در آخر کتاب الشرب نعم در کتاب البیوع و در کتاب الشروط قصه نخل را روایت کرده و مولف همین جانظر کرده نه در کتاب الشرب گذاشت بعضی الحواشی * و من جابرا نه کان یسیر ملی جمل له و ان عیب * روایت است از جابر که وی بود که میر میبرد بر شتری که مر او را بود که بتحقیق مانده شد و بود و راه نمیتوانست رفت و این در سفری بود که

بعد ینہ می آمدند * فمن النبی صلی اللہ علیہ وسلم به * پس کل شت آنحضرت بجای بشت روی و دیک که این حال دارد
 * نصره * پس زد آنحضرت شتو را پیروی یابناز یا نه که در دست شریف داشت * فسار سیرا ایس سیر مثله * پس سیر کرد
 و زران شد سیری که سیر نمیکرد و نمیرفت مانند این سیر یعنی تیز شد چنانکه هرگز این تیزی نداشت ببرکت دست مبارک
 آنحضرت و توجه و تصرف وی صلی اللہ علیہ وسلم که ضعیف را قوی گرداند و لاشی را شی بازدارد (بیت) تو مراد لده
 و د لیری بین * زوبه خویش خوان و شیرین بین * ثم قال یعنی بوقیه * پسر گفت آنحضرت بجای بفرودش بدست من این
 شتو را بوقیه و وقیه بضم را و و کسر قاف و فتح کحتانیه مشدده و بفتح و او نیز لغت است و اکثر آنچه جاری است بر زبانها بفتح
 است و ارقیه بضم همزه و سکون و او نیز میگوید نام وزن اربعین درهم است * قال فبعته * جای میگوید پس فروختم من
 آن شتو را * فاستغنیتم حملانه الی اهلی * پس استغنا کردم هموار را تا اهل خود یعنی شرط کردم که فروختم اما تا زمین
 بخند ینہ بران مو را بشم حملان بضم حا مو را کردند و در قاموس گفته حملان بضم آنچه بار کرده شود بروی از د و آب دزد
 همه خاصه و این حدیث دلالت دارد بر جواز بیع دایه بشرط کردن بائع رکوب او را و مد صبا امام احمد اینست و نزد
 امام مالک جایز است اگر مصافقت نزدیک باشد چنانکه اینجا هم چنین بود و امام ابوحنیفه و امام شافعی جایز ندانند و بیع
 بشرطی که در وی نفع باشد احوال المتعاقدين را بعید باشد یا قریب بحثی که در نهی از بیع و شرط آمده است و جواب
 میدهند که شاید اینجا شرط در صلب عقل نبود و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت فرمود که گرفته من از توان را بوقیه
 مو را شو پس این سوار شدن بعاریه بوده باشد بشرط و تواند که شرط سابق بود بر عقل پس تاثیر نکند در فساد آن * فلما
أقبل من الجبل ینته بالجمیل * پس وقتی که رسیدم بعد ینہ آوردم نزد آنحضرت شتو را * ونقلني ثمنه * و نقل کرد و داد
 و راثمن آنرا * وفی رواية فاعطانی ثمنه ورد علي * و در روایتی این چنین آمده است که گفت جایز پس داد مرا
 آنحضرت ثمن شتو را و باز کرد انید شتو را بر من یعنی ثمن هم داد و شتر هم بششید * متفق علیه و فی رواية للبخاري انه قال
لملال اقصه وزده * و در روایتی موبشاری را آمده که آنحضرت گفت مر بلاک را بده دام او را و زیاده بده چیزی * فاعطاه
وزاده قیراطا * پس داد بلاک آن را و زیاده کردد انکی را که حدس دینار یا درهم باشد و محتمل که مراد حدس ثمن باشد یا قیراط
 بمعنی حدس است از هر چیزی که باشد و الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت بريرة * بیاء موحده و را ثمن
 بر وزن سریره نام مولاة عایشه است در اول داده یک یهودی بود که او را مکاتب ساخته بود پس آمد نزد عایشه * فقالت
البي كاتبت طن تسع اذائي * پس گفت بریره مکاتبت کرده ام من بر نه ارقیه که سه صد و شصت درهم باشد و کتابت آزاد
 کردن بده بشرط مال که برگردان او کنند تاگاه که چیزی از آن میرسانیده باشد چنانکه گفت * فی کل عام وقیه * در
 هر سال یک ارقیه است * فاعینني * پس اعانت کن و مدد کن ای عایشه مرا و چیزی بده که در بدل کتابت خود داد اکتم و
 مکاتب یکی از مصارف زکوة و محال خیر است و در قرآن مجید فی الرقاب که گفته است مواد مکاتب است * فقالت عایشه
ان احب أملاك ان اعلمها لهم علوة واخذة * پس گفت عایشه یعنی بریره را که اگر دوست دارند کسان تو یعنی صاحبان
 تو که بشمارم این نه ارقیه را بر ابا ایشان بیک شمار کردن یعنی بکنهم با ایشان و بهای تو و بشوم ترا از ایشان و فروختن
 مکاتب بر تفرع و عجز از ادای بدل کتابت جایز است * واعتقك فعلت * و آزاد کنم ترا و میکنم این را * ویکون ولاء کالی
ویا شد و لای تو مرا لا بفتح و اقرایتی و حقی که حاصل میشود آزاد کنند را بر غلامی که آزاد کرده است او را و میرسد
 میراث این غلام بوی * فلما سمی الی امها فابوا * پس رفت بریره بسوی صاحبان خود پس ابا آوردند از بودن و لا
 برای عایشه و قبول نکردند آنرا و گفتند که نمی فروشیم * الا ان یكون الولاء لهم * مگر آنکه باشد و لا مرا ایشان را و این
 اشتراط جهل و مکابره بود از یهود و نامشروع بود که عایشه آزاد کند و لا ایشان را باشد و لا مرکبی را است که آزاد
 کرد پس عایشه این سخن یهود را بحضرت گفت * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم خذ بها و اعتقها * پس گفت آنحضرت

بکثیر و بشر تو اب هایشه و از ادکن بر بردار و از ان تحت و آنچه بهود شرط میکنند یا و میگویند و نامشروع میگویند اعتبار
 مد اید و تم خام رسول الله * پستری شطبه ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی الناس * در مردم * قبل الله و اثنی
 علیه * پس حمد گفت خدا را بر ثناء کرد بروی تعالی * ثم قال اما بعد فما بال رجال یشترون شروطا لیست فی کتاب الله *
 پستری گفت آنحضرت اما بعد از حمد و ثناء پس چیست حال مردانی که شرط میکنند شرطها را که نیست آن شرطها در دین خدا
 در آنچه نوشته و فرض گردانید و است از احکام بریندگان یعنی نامشروع است * ما کان من شرط لیس فی کتاب الله فهو باطل *
 چیزی که باشد از شرطی که نیست در کتاب خدا پس آن شرط باطل است * و انکان مائة شرط * یعنی اگر چه صد شرط نامشروع
 باشد * فغض الله الحق * پس حکم خدا ثابت و رسوا و اتر است که عمل کرده شود بآن * و شرط الله و ثقی * و شرط خدا
 محکم بود معتدل تراست * و انما الراء ان الحق * و نیست و لا مکر کمی واکه آزاد کرد * متفق علیه * و عن ابن عمر قال نهی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع الولاء و عن هبته * نهی کرد آنحضرت از بیع ولاء و هبته و معنی شخصی بر معتق خود ولای
 دارد پس بفروشد یا ببیند آن حق را بدیگری این جائز نیست زیرا که ولای مال نیست که بفروشد یا ببیند جمهور و علماء
 از سلف و خلف بعد م بجواز آن رفته اند و بعضی تجویز کرده اند و روی گفته که شاید این حدیث باین بعض نرسیده است
 و الا باوجود حدیث حکم بخلاف آن چون میکردند * متفق علیه * * المقصود الثاني * عن مخاض * بفتح میم و
 سکون خای معینه * بن خفاف * بضم خای معینه و تخفیف فارغی دیگر در آخرید را ورا که خفاف است و جد او را که ایماست
 بفتح همزه و سکون تینتا نیمه حیبت است و روی تابعی است که غیر این یک حدیث شناخته نشد و است از روی و اسناد این نیز
 هیبت نیست و این حدیث را در روایات ذکر کرده است * قال ابیعت غلاما * گفت خریدم غلامی را * فاحتلته * پس
 گرفتم اجرت او را و غلامه دخلی که حاصل میشود از زراعت و میوه و شیر و اجاره و نتاج و مانند آن فی الصراح غلامه و را حله
 هر چیزی از محبوب و نفوذ و جزان * تم ظهیر منه ملی عیب * پستری مطلع شد من از وی بر عیب * فخاصصت فیه الی عمر بن عبد
 العزیز * پس خصوصت کردم در آن غلام بسموی عمر بن عبد العزیز که خلیفه وقت بود و خواستم که باز کرد انیده بد هم او را
 به عیب عیب * نقضی لی بوده * پس حکم کرد عمر برای من بپا ز کرد انیدن من او را * و قضی علی بردخلته * و حکم کرد بر من بپا ز
 کرد انیدن اجرت وی که گرفته بودم ببانج * فایت هر روزه * پس آمد من عروقه بن الزبیر را که از کبار تابعین و از فقهای ساجده
 بود * فآخبرته * پس خبر دادم عروقه را با آنچه حکم کرده بود عمر ابن عبد العزیز * فقال اروح الیه العشیة * پس گفت
 عروقه میروم بر عمر بن عبد العزیز شبانگاه * فآخبرته ان عایشه قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس خبر میدهم
 او را که عایشه گفت که آنحضرت * قضی فی مثل هذا * حکم کرد و مانند این قضیه * ان الخراج بالضمان * که خراج بسبب ضمان
 است یعنی غلام آن غلام که خرید بودی ملک تو میشود بسبب در آمدن آن در ضمانت تو زیرا که مبیع بقبض در ضمانت مشتری
 می د آید پس آنچه حاصل شود از وی ملک او باشد * فراح الیه عروقه * پس رفت بسموی عمر عروقه و گفت بوی آنچه شنیده
 بود از عایشه * فقضی لی ان اخذ الخراج من الذی قضی علی به له * پس حکم کرد عمر بن عبد العزیز برای من که بکبیرم
 خراج را از ان کسی که حکم کرده بود بان خراج بر من مرا نکس را که بائع عبد باشد * رواه فی شرح السنة * و عن عبد الله
 بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اختلف البیعان فالقول قول البائع * بیعان بفتح با و تشدید یای مکسوره
 بمعنی متبایعان است میفرمایند چون اختلاف کنند بائع و مشتری در قدر ثمن یا شرط خیار یا بجل یا جز آن از شروط
 پس سخن سخن بائع است همین سو کند داده شود که تو نفرورخته بچنین و چنین * والمبتاع بالخیار * و مشتری اختیار دارد
 اگر خواهد راضی گردد یا چیزی که سو کند خورد و است بران بائع و اگر خواهد سو کند خورد که من نخریده ام مگر بچنین
 پس اگر مرد و سو کند خورد و پس اگر راضی گشت یکی از ایشان بقول دیگری فبها و اگر راضی نشود فسخ کند قاضی عقد را
 سخا و مبیع باقی باشد یا نه * و رواه الترمذی و فی روایة ابن ماجه و الدارمی قال البیعان اذا اختلفوا بالمبیع قالیم بعینه و لیس

بینهما بیئنه * بائع و مشتری چون اختلاف کنند و مبیع باقی باشد بعینه و نباشد میان ایشان کواه * فا لقلول ما قال البائع *
 پس قول قول بائع است * اویترا دان البیع * یارد کنند مرد در بیع را و در مذمب ما اگر اختلاف در ثمن است و مبیع باقی است
 مرد و را سو کند می کند و فسخ می کنند بیع را اگر می چکد ام را بیئنه نباشد و اگر یکی را بیئنه مثبت باشد خیروا اگر مرد و بیئنه بکنارند
 بیئنه هر که مثبت زیادت است اولی است و اگر اختلاف در ثمن و مبیع مرد و باشد پس بیئنه بائع اولی است در ثمن و بیئنه مشتری
 و مبیع نظر بزیادت اثبات و نیست تحالف نزد مادر اجل و شرط خیار و قبض بعضی ثمن آن فی الهی ابة و احادیسی که مرویست
 درین باب در همه سخن است پس مد آورده اند مشهور باین نهاد که البیئنه علی المدعی والیمین علی من انکره * و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقال مسلما اقاله الله عشرته يوم القيمة * کسی که اقاله کند مسلما نیز اقاله کند او را
 خدا یتعالی لغزیدن او را و روز قیامت اقاله براند اختن بیع و مراد باقاله خدا خلاص کردن اوست از آنچه مکروه آید او را
 و عثرت بمنزله از عثارت بمعنی لغزیدن * رواه ابوداود و ابن ماجه و فی شرح السنة بلفظ المصایب * و در شرح السنه المنجد یست
 مذکور است بلفظی که در مصایب است * عن شریح الشامی * از شریح شامی که از تابعین است * مرسله * بطریق ارسل و لفظ
 مصایب اینست من اقال معلما صفة کرهها کسیکه اقاله کند مسلمانی را به بیعی که ناخوش دارد و بی آنرا اقاله الله عشرته
 يوم القيمة * الفصل الثالث * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشترى رجل
 من کان قبلکم عقاراً من رجل * خرید مردی از آن کسانی که پیش از شما بودند از ام سالفه زمینی را از مردی * فوجلد الذي
 اشترى العقار فی غارة جرة فيها ذهب * پس یافت آن کسی که خرید زمین را در زمین خود یاد زمین آنکه فروخت زمین
 را سبوح را که در روی زراعت جره بفتح جیم و ثلث یک را مجموع جرد و رجزار * فقال له الذي اشترى العقار خذ ذهبك عني *
 پس گفت مرد آن مرد را که فروخت زمین را آن کسی که خرید زمین را بگرد و رجزار * انما اشتریت العقار * نخزیده ام من مکر
 زمین را * و لم ابع منك الذمب * و نخزیده ام من از تو زرا * فقال بائع الارض انما بعثك الارض و ما فيها * پس گفت فروشنده
 زمین فروخته ام من بتوزمین را و هر چه در زمین است * فتحاكاً الى رجل * پس رفتند بائع و مشتری بسوی مردی که حکم کند
 میان ایشان * فقال الذي تحاکا اليه الکما ولد * پس گفت آن کسی که رفتند بسوی او برای حکم ایامر شما را فرزندی هست
 * فقال احدهما لی غلام * پس گفت یکی از آن دو مردا پسر کی هست * وقال الآخر لی جارية * و گفت دیگری مرا
 دختری است * فقال لکما الغلام الجارية * پس گفت آن مرد حکم نکاح کنیک بآن غلام آن جاریه را * و انفقوا علیهما منه *
 و خرج کنیک آن زرا برین پسر و دختر تا نفع آن زربهرد و شما برسد * و تصدقوا * و تصدق هم بکنیک از آنچه فاضل آید
 از حاجت مرد و زن و آنکه تصدقوا بیان تفسیر آنفقوا باشد کن اقبل * متفق علیه * باب السلام و الرحمن *
 هلم بفتحین اهم است از تسلیم و در عرف فقها عبارتست از فروختن چیزی بران وجه که دین باشد بر بائع بشرطی که
 معتبر اند در شرع و مبین اند در کتب فقه نام کرده شد او را سلم از جهت تسلیم ثمن بسوی بائع پیش از تسلیم وی مبیع را
 چنانکه متعارف است و گاهی سلف نیز میگویند و سلف قرض را نیز میگویند و سلم جایز است باجماع اگر چه بیع نسیمه است
 بنقل و قول حق تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قاتلتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه مسمول بران است و درین دراصل
 بمعنی حبس است و هر چه حبس کرده شد بچیزی زمین را است چنانکه در قرآن مجید است کل نفس بما کسبت رهینه
 و در شرع گردانیدن چیزی محبوب بحقی که ممکن است استیقای آن از وی چنانکه دیون و این ثابت است بکتاب و سنت
 اما کتاب قول وی سبحانه و تعالی و ان کنتم علی سفر فزها ن مقبوضة و تقبیل بسفر تعاقبی است و اما سنت آنچه در حدیث آمده
 است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید از یهودی طعامی را و درمن نهاد زره خود را
 * الفصل الاول * عن ابن عباس قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینه و هم یسلفون فی الثمار * گفت ابن عباس
 قدم آورد آنحضرت مدینه را و حال آنکه اهل مدینه اسلاف یعنی سام میگردند در میوه ها * السنة و السنین و الثلب *

بمدت یکسال رد و هال و هال یعنی زرمید ادل و شرط میگرداند که بعد از یکسال ثمر خواهی رساند مثلثه فقال من
 اسلف فی شیء مایساف فی کیل معلوم کسیکه اسلف کند در آنچه فروخته میشود بکیل پس باید که سلف کند در کیل معلوم چنانکه
 در کیل یا بیست کیل و وزن معلوم و کسیکه سلف کند در چیزی که فروخته میشود بوزن چنانکه زر و نقره باید که سلف
 کند در وزن معلوم الی اجل معلوم تا مدت معلوم چنانکه تا یکماه و یکسال و مانند این ظاهر حدیث اشتراط اجل است
 و این است مذمب ابی حنیفه و مالک و صحیح از مذمب اشافعی میگوید اجل شرط نیست و مراد بکیل بیست آنست که
 اگر اجل کنند باید که اجل معلوم کنند متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها قالت لیس اشتراط رسول الله صلی الله علیه و سلم
 طعاما من یهودی الی اجل کف عایشه خرید آنحضرت طعامی را از یهودی تا مدت معلوم و رمنه در عاله من حدید
 و گرد نهاد آنحضرت نزد وی زرمی را که بود مر آنحضرت را از آن طبعی گفته که درین دلیل است هر چه از معامله با اهل
 ذمه اگر چه اموال ایشان خالی نیست از ربوا و تمن خمر و انتهی و چون کفار غیر مکلف اند بشرائع متحقق نمیشود و اموال
 ایشان حرمت متفق علیه و عنها قالت توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و رعه مره و نفع یهودی بثلثین صاعا
 من شعیر و وفات یافت آنحضرت و حال آنکه زره و بکر و نهاده شد بود نزد یهودی بوسی پیمان از جو و رواه البخاری
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الظاهر یرکب بنفقة اذا کان مرمونا پشت یعنی مرکب سوار
 گردد میشود و بدل نفقه وی و قتیکه باشد و نهاده شد در نهاده گفته که ظهیر شتری که بار گردد شود و سوار گردد شود
 بران و لبن الدیر شرب بنفقة اذا کان مرمونا و شیر حیوان شیرد ار نهاده میشود بنفقة وی و قتیکه باشد مرمون
 و هالی الذی یرکب و یشراب النفقة و بر کسی که سوار میشود و شیر می نوش نفقه است را من باشد با مرتن یعنی اگر مرتن
 نفقه میکند از سوار شود و شیر خورد و اگر را من نفقه کند مر او راست و کوب و شرب پس این حدیث دلالت میکند بر آنکه میرسد
 مرتن را که نفع گیرد بر من و اتفاق کند بر آن وجه و علما بر خلاف آنند و رمد ایه گفته است که نیست مرتن
 را که منتفع گردد بر من و نفقه رهن بر را من است زیرا که هر قرضی که جر کند نفع را حرام است و گفته اند که این حدیث
 منسوخ است حدیث آبد و رواه البخاری
 * الفصل الثانی * عن سعید بن المسیب
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روایت است از سعید بن المسیب که از کبار تابعین و مشاهیر ائمه است
 که آنحضرت گفت لا یغلق الرهن من صاحبه الی رهنه منع نمیکند رهن نهاده ن شی مرمون را از صاحب
 وی که رهن نهاده است آنرا پس رهن اول بمعنی مهل را است و ثانی بمعنی مرمون یعنی رهن نهاده ن را من را از رهن
 منع نمیکند از ملک و از احکام ملک بیرون نمی آرد و له غنمه و مر او راست غنم وی بضم غین و سکون نون بمعنی غنیمت
 یعنی فائده وی و زیادتیی که از وی حاصل شود و علیه غنمه و بر او است غرم او بضم غین و سکون نون را یعنی تاوان او
 یعنی آنچه حاصل شود از مرمون از منافع و زواید را من راست و اگر فلاک شود در مدت مرتن تاوان او بر او است و
 اگر حق مرتن چیزی را قاطع نمیکرد و رواه اشافعی مرسل و روایت کرد ابی شافعی از سعید بن المسیب
 بطریق ارسال و نزد امام شافعی رح مر اسید سعید المسیب مقبول اند و حکم مسائیل دارند و روی مثله و روایت کرده
 شد است مثل ابی شافعی موافق در لفظ و معنی و اردل معنا یا مثل معنی آن یعنی موافق در معنی و متخالف
 در لفظ چنانکه نحوه میگویند لا یشافعه که متخالف نیست انرا در معنی و عنه عن ابی هریره از سعید بن المسیب
 که روایت کرده است از ابی هریره متصلا بطریق اتصال از جهت ذکر صحابی که ابو هریره است و لفظ روی معلوم نیز
 قبیحیز کرده اند و ضمیر مر شافعی را است و لفظ مثله و مثل برین وجه منصوب خوانند بود و عن ابن عمر ان النبی صلی الله
 علیه و سلم قال المکیال مکیال الملیینه و المیزان میزان اهل مکه پیمان نه پیمان اهل مدینه است و تراز و ترازوی
 اهل مکه است یعنی در حقوق شرعی مثل زکوة و صدقه فطر زیرا که اهل مدینه اهل زراعت اند پس ایشان را تاوان باحوال

مکاتیل و اهل مکة اهل تجارت اند پس ایشان شنا سائر اند باحوال موآزین کذا قیل * رواه ابوداود و النسائی * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صحاب الکیل و المیزان * کفایت آنحضرت مراهل کیل و میزان را که برای مردم می پیمایند و بر می کشند * انکم قد ولیتهم امرین * بد رمتی که شما بتحقیق متولی و حاکم کرد انیده شده اند و و چیز را یعنی کیل و وزن را * ملکیت فیما الا مالم السابقه قیلکم * این چنین در امری که هلاک شده اند در آن دو امر امتهای کذا شته پیش از شما و در بعضی نسخ السالفه * رواه الترمذی * الفصل الثالث * من ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اختلف فی شیء فلا یصرفه الی غیره قبل ان یقبضه * کسی که سالم کرد در چیزی پس صرف نکند آنرا بسوی غیر خود یعنی بفروشد آنرا بدست غیر پیش از قبض یا صرف نکند بسوی غیر آن چیز یعنی تبیل نکند مبیع را بغیر آن یعنی تصرف نکند در روی پیش از قبض * رواه ابوداود و ابن ماجه * باب الاحتکار * حکم در اصل بمعنی ظلم و بد صحبتی است و در عرف غله نگاه داشتن تا بکوانی بفروشد و در شرع عبارتست از حبس اقوات یا انتظار کرانی باین طریق که بشود در وقت کرانی و نگاه دارد تا کران شود اما اگر از دهی می آمده باشد و یا در وقت از رانی خرید است و نگاه داشته و در وقت کرانی بفروشد پس این احتکار محرم نیست و هم چنین حرام نیست احتکار در غیر اقوات * الفصل الاول * عن معمر * بفتح میمین در میان آنها عین معامله ساکن معمر بسیار اند یکی از ایشان صحابیست و این معمر بن عبد الله قرشی عذری است و بعضی او را معمر بن ابی یعمر گویند قدیم الاسلام * هجرت کرده همیشه پیتر هجرت آورد بمکه و سکونت کرد در روی و عمر طویل یافت و دیگر تابعین و تبع تابعین اند و مشهور ایشان معمر بن راشد است که از وی ثوری و ابن عیینه و ابن المبارک و عبد الرزاق حل یست دارند و را حدیث معمر بن الرزاق عن معمر بسیار است و آنچه مؤلف ذکر کرده یا صحابیست پس حل یست مرفوع است یا معمر تابعی است پس مرسل است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احتکر فهو خاطی * کسیکه احتکار کند پس وی عاصی و آثم است * رواه معمر و سنن کر حل یست عمر رضی الله عنه * و رواه نجام است که ذکر کنیم حل یست عمر را که در اول ارا نیست * کانت اموال بنی النضیر * و وزن بعیر قیمه ایش از یهود * فی باب الفی * و باب الفی که از ابواب کتاب الجهاد است و در روی ذکر احتکار است و صاحب مصابح آنرا درین باب ذکر کرده است * ان شاء الله تعالی *

الفصل الثاني * عن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اطلب مرزوق * کفایت کشند از رزاق و اقیات بشهر تا بفروشد بنرخ حال برخلاف محکوم رزق داد شده است و برکت کرده شده است در رزق وی * و المحتکر ملعون و نگاه دارند آن تا بنرخ کران بفروشد لعنت کرده شده و در انداخته شده از درگاه قرب و رضای حق است * رواه ابن ماجه و ابی ارمی * و عن انس قال غلا السجری عهد رسول الله * کفایت آنس کران شد بنرخ در زمان پیغمبر خیل * صلی الله علیه و سلم فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله سعلنا * بنرخ بنه برای ما و تعیین کن و حکم کن ببرد م که باین نرخ بفروشد غله را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان الله هو المسعر القابض الیها سبط الرزاق * بد رستیکه خدا باینکه است نرخ نهند و تنگ گیرند و فراخ کنند و رزق دهند یعنی نرخ بد سبط قدرت الهی است عز وجل که بد آن روزی بر مردم تنگ و فراخ میگرداند نرخ است یا نیست که گویند این معنی دارد * وانی لا رجوان القی ربی و لیس احد منکم یطلبنی بد ظلمه یا م او مال * و بد رستیکه من فرایند امید میدارم که پیش ایدم بهروردگار خود را در حالی که نیست هیچ یکی از شما که طلب میکند مرا بهیچ ظلمی که بخورن است با بملال مظلومه آنچه طلب کنی از ظالم از آنچه گرفته است از تو بناحق بکسر لام و بفتح و ضم لام نیز آمده و کسر و فصح و اشهر است و درین ذی است از نرخ نهادن که آن تصرف است در اموال مردم بی اذن ایشان و ظلم کردن است در حق ایشان و کاهی میکند با متناع از بیع و این مودی میگردد بقبضه مراد آنست که نگاه داشته نشوند مردم بتیبه و تعیین و الزام کرده نشوند بد آن ولیکن امر کرده شوند بانصاف و شفقت

بر خلق و نصحت بشاق * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی
 الفصل الثالث * عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احتكر على المسلمين طعاما مهم * كفت عمر
 رضي الله عنه شنيدم آنحضرت را كه ميگفت کسی كه احتكار کند بر ضرر مسلمانان طعام ایشان را * ضربه الله بالجنه ام و
 الانلاس * بزند او را خدا ايتعالی بچند ام كه مرضی مشهور است و با نلاس یعنی مبتلا كرد اند ببلاد رين و مال به تباه
 كرد انيدن آنها و در كرد انيدن بركت از آنها رواه ابن ماجه و البيهقي في شعب الایمان و رزين في كتابه * و روايت
 كبره است رزين بتقليد بمرزاي و فتح و از كسر زاي در كتاب خود كه نامش تجويد است در جمع بين الصحاح فوت وى در
 بانص و ربيعت بوده * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احتكر طعاما اربعين يوما * كسيكه احتكار
 كند و نگاه در ارد طعامى را چهل روز * بريد به الغلاء * در حالى كه میخواهد آنكس با احتكار كرانى غله را بر مردم * نقد
 برى من الله * پس بتحقيق بزار شد آنكس از خدا و شكست عهد او را كه در امتثال احكام و رعایت شفقت بر خلق بمسته است
 و برى الله منه * و بزار شد خدا از وى و بر داشت يرد * حفظ عصمت خود را از وى * رواه رزين * و عن معاذ قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بئس العبد المستكر * كفت معاذ بن جبل رضي الله عنه شنيدم آنحضرت را كه
 ميگفت بد بند * ايست احتكار كننده * ان ارضى الله الا سعار حزن * اگر ارضان كرد اند خدا ايتعالی نرخها را اند و كين
 كرد * و ان اغلاها فرح * و اگر كران كرد اند خدا ايتعالی نرخها را شادمان كرد * رواه البيهقي في شعب الایمان و
 رزين في كتابه * و عن ابى امامة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از ابوامامه باهلى كه صحابی مشهور است
 است كه آنحضرت كفت * من احتكر طعاما اربعين يوما * كسى كه احتكار كند طعام را چهل روز * ثم تصلح به * پست تصلح كوفه
 يا طعام و داد بفقر * لم يكن له كفارة * نمى باشد آن تصلح كردن مراد را بوشنك كناه وى يعنى اگر چه تصلح هم كند
 قائم اند او را احتكار چهل روز را اين حكم را اين جزا است و اگر كمتر كند آنرا نيز جزا است وليكن كه ترازين و اگر بيشتر
 كند بيشتر از اين خواهد بود و ظاهر آنست كه مراد آن باشد كه حد احتكار تا چهل روز باشد و در كمترازان آثم نبود و بجهت
 قلت مدت مغفور بود والله اعلم * رواه رزين * باب الانلاس و الا نظار * فليس بشي من جمع الانلاس بكسر
 همزة و سكون فادى پشيز شدن يعنى بجای رسد كه كوند فاسى ندارد يا بان معنى كه بجای رسيد كه مال او فاس شده
 از آنكه در اهم و دنا نيز بود و انظار بكسر همزة و سكون نون و ظاى معجمه تاخير كردن و زمان دادن يعنى اگر بر كسى حقى
 دارد و مفلس شد و با لعل نميتواند ادا كرد او را ميست و مدد و در طلب حق تاخير كند چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد
 و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة * الفصل الاول * عن ابى هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ايعا رجل اغلس * هر مرد يكه مفلس شد * فادرك رجل ماله بعينه * پس در يافت مردى نزد او
 مال خود را بچس * فهو الحق به من غيره * پس آن مرد سزاوارتر است بآن مال از غير خود مثلا خبر يك مردى چيز را
 بشمنى و مفلس شد بى حاكم قاضى به تقليس وى در يافت با ثمن عين مبيع را نزد او ميرسد او را كه فهم كند بيع را و بگيرد عين مال
 خود را كه مبيع است و اگر بخص ثمن گرفته است و بعضى بر مشتريست پس مفلس شد بگيرد عين مال خود را بقد آنچه باقى
 ماند است از ثمن * متفق عليه * و عن ابى سعيد قال اصيب رجل في عهد النبي * كفت ابو سعيد خدرى آفت رسيد
 و زيان زد * شد مردى در زمان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في ثمار ابتاعها * در ميوه هاى كه خريد * فكشرد ينه * پس
 بسيار رشام بروى * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تصدقوا عليه * تصلح كند بروى
 و مدد كند او را بسالى كه ادا كند بد آن را * فتصدق الناس عليه * پس تصلح كردند مردم بروى * فام يبلغ ذلك
 و ماعد ينه * پس نرسيد آن مالى كه تصلح كردند مردم بروى كند اردن حق او را بتمام * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لغرمائه * پس كفت آنحضرت بروى * و ما دارا * خدا را ما و جلى تم * بگيرد چيزيكه بيايد * و ليس لكم الا ذلك *

و نیست مرشما را مگر آنچه بپایید نزدی یعنی نیست مرشما را از زجر و حدس و آزار جهت ظهور فلاس پس واجب است انظار
 وی تا وقتی که چیزی دیگر بدست وی بیاید نه آنکه حق بائع از ذمه مشتری ماقط میگردد * رواه مسلم * وعن ابی هریره
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کان رجل ید این الناس * بود مردی که معامله میکرد مردم را بوام * فكان یقول لفتاة *
 پس بود آنمرد که میگفت مرغلام خود را فتنی جوان و غلام را فتنی کویند اگر چه پیر بود بجهت نکاح داشتن حرمت پیری
 در وی همچونین گفته اند و میتوان گفت از جهت جلالت وی در خدمت و تردد وی در آن مثل جوانان اگر چه پیر بود
 و هم چنین داده و افتاده کویند بهمین وجه پس اینمرد بغلام خود که در معامله اود اخل بود میگفت * اذا اتیت معمرا تجاوز
 عنه * وقتی که بیانی تو فقیر بر آنکه دشوار است بروی ادای حق در گذر از وی و بنه از وی وام را * لعل الله ان یتجاوز
 عنا * بامید آنکه شاید خدا د ر گذر د از ما و بگوید ما را بکنایمان ما * قال فلقی الله * گفت آنحضرت پس پیش آمده
 انمرد خدا را و رسید بد ر که او بمردن یاد روز جزا * فتجاوز عنه * پس در گذشت وی تعالی از آن مرد و تکرمت او را
 بر کنایمان او * متفق علیه * وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مره ان ینجیه الله من کرب يوم القیمة *
 کسی که شاد میگرداند و خوش می آید او را که رستگار گرداند او را خدا تعالی از اندوه ها و سختیهای روز قیامت ینجیه بضم
 یا و هکون نون و کح و جیم مخففه و بفتح نون و تشدید جیم هود و روا یتسع و کوب بضم کاف و فتح را جمع کریمت
 بمعنی اندوه که دم کرد * فاینفس عن معسر * پس باید که تنفیس کند و تاخیر کند طلب وام را از فقیر تنگ روزی تنفیس
 باعیش دادن و رهاش نمودن * و یضع عنه * باینه و ام را از وی بعضی یا کل * رواه مسلم * و عنه قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول من انظر معسرا اروض عنه * و هم از ابی قتادة است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که
 انظار کند معسری را و مهلت دهد او را بنه و ام از وی * انجا * الله من کرب يوم القیمة * رستگاری دهد او را خدا تعالی
 از آفت و هلاکت روز قیامت * رواه مسلم * و عن ابی الیعر * بیای تحتانیه و من مهمله مفتوحه و حین صحابی مشهور است نام او
 کعب بن عمر و الانصاری حاضر شد عقبه را و بد روا و است که ابر کرد عباس بن عبد المطلب را و زید بن ابی بنی
 صنة خمس و خمهین * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من انظر معسرا اروض عنه اظله الله فی ظلمه * کسی که
 مهلت دهد معسری را یا بنه و ام او را از کردن وی جای دهد او را خدا تعالی در سایه عنایت خود یعنی نکند ارد از
 گرمی روز قیامت و آسان گرداند بوری شد آن * رواه مسلم * و عن ابی رافع * روایت است از ابی رافع که مولای
 رسول خدا است * قال استأمن رسول الله * گفت ابورافع قرض گرفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بکرا * شتری
 نجوا را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوانه بکره مؤنث محلیق اکبر را که ابو بکر کنیت است بجهت همین است که یک وقتی
 شتر جوانه در زیر ایشان بود و ابو بکره که دیگر صحابی مشهور است بکره انجا بمعنی چرخ چاه است و وجه تسمیه در مواضع
 متعلده گفته شده است و اینست دلیل دلالت دارد بر آنکه استقراض حیوان جائز است و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست
 و میگویند که این حدیث منسوح است * فباعتها ابل من الصلوة * پس آمد آنحضرت را شتران از زکوة * قال ابورافع
 فامرني ان اقضي الرجل بکرة * گفت ابورافع پس امر کرد آنحضرت مرا که بدهم آن مرد را مثل شتر او را که قرض گرفته
 بود آنحضرت از وی * فقلت لا اجل الا جملا خیارا رباعیا * پس گفتیم من نمی یابم من مکر شتران بزرگ بکره که
 انداخته است دند انهار را رباعی بفتح و او تشفیف یا شتریکه انداخته است رباعیه را و رباعیه بروزن ثمانیه دند انها که
 در میان ثبیه و ناب است و این در حال هفتم می باشد یعنی شتر او جوانه بود بجای وی شتر رباعی چگونه بدهم * فقال رسول الله * پس
 گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اعطه ایاة * بده او را شتر رباعی را اگر چه شتر او خورده تر و کمتر از آن بود * فان
 خیر الناس احسنهم قضاء * زیرا که بهترین مردم بهترین ایشا نیست در گزاردن وام و از اینجا معلوم میشود که دادن حیوان
 در وام از مکارم اخلاق است و شتر از اموال ربویه نیست و نیز شرط کرده نشود در صلح عقل * رواه مسلم * و عن ابی هریره

ان یبلا تقاضی رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایع امت از ابی هریره که مودی طلب کرد از آنحضرت که دینی که در یوان حضرت داشت * فاغلطه * پس سنج گفت و در شتی کرد آن مرد مرا آنحضرت را در طلب گفته اند که مراد هشتی رد مطالبه است بی آنکه مدح و ذم باشد معاذ الله و تواند که متقاضی کا قوی بود از یهود یا غیر ایشان و این قول ظاهر تر است * بهم اصحابه * پس قصد کرد ند یعنی: ایند از نجوان مرد را یاران آنحضرت * فقال دعوه * پس گفت آنحضرت بکزارین آمد و راو متعرض نشود نری * فان اصحاب الحق مقال * زیرا که بد و ستیکه مر صاحب حق را جای گفتار نیست یعنی اگر به غنی شست کوید میتوان گفت * و اشتروا له بعیرا ما عطوه ایاة * و فرمود بخیرید برای او شتری پس بد هیل او را ان شتر * قالو الا یجد الا افضل من منه * گفتند اصحاب نمی یابیم مگر زیاده تر از سال شتروی * قال اشتروا فاعطوه ایاة * گفت آنحضرت بشرین آنرا یعنی همان شتری که می یابید اگر چه افضل از سن وی باشد پس بد هیل او را آن شتر و مضایقه نکنید * فان خیرکم احسنکم قضاء * زیرا که بهترین شما نیک ترین شما اند در قضاء دین * متفق علیه * و نه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مطل الغنی ظلم * و یرد اشتهن توانکر و ام را و تاخیر کردن در قضای آن ظلم است و گفته اند که فحق است و رد کرده میشود بد ان شهادت اگر چه یکبار باشد و بعضی گفته اند اگر مکرر شود و عادت کند * فاذا اتبع احدکم طی ملیع * پس چون در پی قور ستاده شود یکی از شما بر توانکر یعنی حواله کرده شود و ام بروی * فلیتبع * پس باید که در پی رو دو قبول کند حواله را اتبع بلفظ مجهول بضم همزة و سکون فوقانیه و ملیع بر وزن کریم همزه و بیای مشدده بر وزن غنی نیز آمده و فلیتبع بفتح یا و سکون تاو بلفظ معلوم مشدق رتشدید تا می مفتوحه نیز آمده و ام برای تدبیر بعضی گفته اند برای وجوب متفق علیه * و عن کعب بن مالک * صحابی مشهور یکی از سه تن که تصالف کرد ند از تبوک * انه تقاضی ابن ابی حنبل و روایت است از کعب بن مالک که وی طلب کرد از ابن ابی حنبل رد بفتح حای مهمله و سکون دال اولی و فتح زاکه صحابی است و اول مشافذه و حد یبیه است پس از ان خیر و تمام ارعبد الله است و کنیت او ابو محمد * دینا له علیه السلام * و را که بود سر کعب را بروی * فی عهد رسول الله * طلب کرد در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فی الجسید فارتفعت اصواتهما * پس بلند شد آوازهای این مردود و گفت و کردند و بدل * حتی سمعها رسول الله * تا آنکه شنید آوازها را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم و هو فی بینه * و حال آنکه ان حضرت در خانه خود بود * فخرج الیها رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس خواست که بیرون آید آنحضرت از درون خانه بسوی این دو مرد * حتی کشف سیف حجرته تا آنکه بکشد برده هجرت خود را سیف بکسر سین مهمله و سکون جیم و فایرده * و نادى کعب بن مالک * و را و از داد آنحضرت کعب بن مالک را که مبالغه میکرد در تقاضای دین * قال * گفت آنحضرت * یا کعب قال * گفت کعب * لبيك يا رسول الله يا شاربید ان ضع الشطر من دينك * پس اشارت کرد آن حضرت بدست خود که بنه و کم کن نیمی را از و ام خود * قال کعب * قل فعلت * گفت کعب بتحقیق کردم آنچه فرمودی * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت باین ابی حنبل رد * فم فاتقه * برخیز پس بکناردین او را درین حدیث تنبیه است بر آنکه در تقاضای حق دین مضایقه و مبالغه نباید نمود و مما میت باید کرد و چیزی باید کزاشت و بر آنکه بعد از مصالحه و مسامحه از جانب دین باید که که هنوز مظل و تاخیر نکنند * متفق علیه * و عن سلمة * بفتحات * بن الاکوع * بفتح همزة و سکون کاف صحابی مشهور است سخت ترین مردم در شجاع ترین ایشان در جنگ پیاده میرفت اما پیش می کشید سواران را و است که تکلم کرده بود بوی کرک * قال کنا نجلو ساعد النبی * گفت بودیم ما نشسته نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذ اتی بجنزة * ناگاه آورده شد جنازه * فقالوا صل علیها * پس گفتند اهل جنازه نماز بکنار برین جنازه * فقال صل علیها دین * پس گفت آنحضرت ایا هست بروی و امی * فقالوا لا * پس گفتند نیست بروی و ام * فصلی علیها * پس نماز کند ارد آنحضرت بران جنازه * ثم اتی بجنزة اخرى * بستر آورد و شد جنازه دیگر * فقال صل علیها دین * پس گفت آنحضرت ایا هست بروی دین * فیل نعم * گفته شد آری هست بروی دین * قال فهل ترک شیء * گفت

آنحضرت پس ایاکذاشته انست چیزی از مال که بآن را میتوان کزارد * قالوا ثلثة دنائیر * گفتند کذاشته است سه دینار * فصلی
 علیه * پس بکن اردنما ز بروی غالباً و ام بروی همین سه دینار بود یا مسامحت کردند در ادای بعض دین و باقی ماندن بعض
 آن را الله اعلم * ثم اتي بالثالثة فقال هل عليه دين * بهتر آورد * شد جنازه هینوم پس گفت ایاهست بروی و ام * قالوا ثلثة
 دنائیر * گفتند سه دینار * قال هل ترک شیئا * گفت ایاکذاشته است چیزی را * قالوا لا * گفتند بکنذاشته است * قال
 صلوا علی صاحبکم * گفت بکن ایدک شما نماز بر یا رخود و من نمیکند ارم و درین کمال زجر و تشدد است بروی وجود دین و بکن داشتن
 مر او را چیزی * قال ابو قتادة صل علیه * گفت ابو قتاده بکن اردنما ز بروی * یا رسول الله و علی دینه * تر بر من است ادای
 و ام بروی که من ادا میکنم دین او را * فصلی علیه * پس نماز کن ارد آنحضرت بروی * رواه البخاری * وعن ابی هريرة
 رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اخذ اموال الناس یرید اداءها * کسیکه بکبرد مال های مردم بوازم درحالی
 که میخواهد و نیت ادا دای آن و رسانیدن آنرا بحق دارد و لا بد این چنین شخص بی ضرورت و ام نخواهد گرفت
 * ادای الله عنه * ادا میکند خدای تعالی و توفیق میدهد و میسر میکند از جانب آنکس بر حسب نیت وی * و من اخذ
 یرید ان تلفه الله علیه * و کسیکه بکبرد درحالی که میخواهد مال کردن مال مردم را ملامت میکند او را خدای تعالی
 بروی یعنی اعات نمیکند و توفیق نمیدهد او را بادی مال مردم * رواه البخاری * وعن ابی قتادة رض قال قال رجل *
 گفت گفت مردی * یا رسول الله ارایت ان تملک فی سبیل الله * خبرده که اگر کشته شوم در راه خدا * صابر استعجاب * صبرکننده
 ابدل ثوابه ارنده * مقبول غیر مدبر * روی آرند * پشت ندهند * یکر الله عنی خطایا * ایامی پوشد خدای تعالی
 از من گناهان مرا و می بخشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم نعم * آری میپوشد گناهان
 ترا و می بخشد * فلما اذ برنا داه * پس چون پشت داد آنمرد و خواست که برود آواز داد آنحضرت او را * فقال نعم
 * پس گفت آنحضرت آری می بخشد همه گناهان مرا و مرا * کذلک قال جبرئیل * هم چنین گفت جبرئیل
 روحی آورد و درین کمال مضایقه و تشدید است در حقوق عباد * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال یغفر للشهید کل ذنب الا الذین * گفت آنحضرت آمرزیده می شود مر شهید را هر گناه مکر و ام * رواه مسلم
 * وعن ابی هريرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتی بالرجل المتوفی علیه الذین * بود آنحضرت که آورده میشد
 نزد وی مردی را که مرده و حال آنکه بروی و ام است * فیسأل هل ترک لدینه قضاء * پس میپرسید آنحضرت ایاکذاشته
 است وی برای ادا دای و ام خوردن چیزی برا که کند ادا * شود بروی دین * فان حدث انه ترک وفاء صلی علیه *
 پس اگر خبر داده میشد آنحضرت که وی کذاشته است و اگر امی کزارد آنحضرت نیاز بروی * والا قال للمسلمین صلوا علی
 صاحبکم * و اگر نمیکند اشفت و نامیکند آنحضرت مر مسلمان را شما بکن ایدک نماز بر یا رخود که من نمیکند ارم * فلما فتح الله
 علیه العتوج * پس چون بکشد خدای تعالی بر آنحضرت کشا یشها را یعنی غنایم را * قام * ایستاد آنحضرت تا خطبه خواند
 * فقال انا ولی بالمؤمنین من انفسهم * پس گفت من قریب تر و سزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان * فمن توفي
 من المؤمنین فترک دینا * پس کسیکه میرانیده شود از مسلمانان پس ترک کند دین را * فلی قضاؤه * پس بر من است
 کزاردن آن دین * و من ترک ما لا نهو لورثته * و کسیکه بکزارد مالی را پس آن مال مروارثان او را است و این کرمی
 و احسان بی بود از آنحضرت در حق امت خود صلی الله علیه وسلم * متفق علیه *
 * الفصل الثاني *
 * عن ابی خلد * بفتح خای معجمه و سکر نلام و فتح نیز گفته اند و اهل مال دال * الزرقی * بضم زای و فتح را و قاضه نسبت بعامر بن
 زریق تمیمی نام او خال دین دینا رخیا ط تابعی است ثقة روایت دارد از انس و از ابی الهادی و حسن بصری
 * قال جئنا اباهريرة فی صاحب لنا قد افلس * گفت ابو خلد آمدیم ما ابو هريرة را در شان یاری که ما را بود که
 بتحقیق مفلس شد * بود یعنی و امها از مردم بروی بود بعد از ان مفلس شد حکم او چیست * فقال هذا الذی قضی فیم

رسول الله * پس گفت ابوهریره اینست آنکه می که حکم کرده است در مثل وی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * هذا الله
 اشارت بامر و شانی بود که آنحضرت حکم کرد در آن بقول خود * ایما رجل مات او افلس * هر مردی که مرد یا مفلس
 شد * نصاب المتاع احق بمتاعه * پس صاحب متاع سزاوارتر است بمتاع خود * اذ اوجده بعینه * وقتی که یافت متاع
 خود را بچس نزد وی * رواه الشافعی وابن ماجه * وعن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نفس
 المؤمن معلقة بدينه * ذات محلان او بسته شد به امت بوام وی که بر خود دارد یعنی نمی دراید در بهشت و نمیرسد بزمه
 بندگان صالح * حتی یقضی عنه * تا آنکه گذارده شود دین از وی و ساقط کرده شود از دمه وی * رواه الشافعی و احمد و الترمذی
 و ابن ماجه و ابی از می * وعن البراء بن عازب * صحابی انصاریست اول مشاهد و خندق اهت و پیش از وی صغیر
 بود حاضر شد با علی مرتضی رضی الله عنه در جمل و صفین و نهروان مات بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم صاحب الدین ماسور بدينه * خداوند دین محبوس و اسیر است بدین خود * یشکو الی ربه الوحده
 يوم القيمة * کله میکند بحوی پروردگار خود تنهای و وحشت و بند و زندان راورد و رفتن از صحبت صالحان و شفیعان با توحش
 در آتش و وزخ مراد است و رزق قیامت * رواه فی شرح العقدة و روی ان معاذ اکان یدان * و روایت کرده شد به اهت که
 معاذ ابن جبل بود که قرض از میمش و می نشست بر وی دین یدان بفتح یا و تثنی یل دال فعل مضارع است از باب افتعال
 و تحقیق وی در عالم صرف اهت * فاتی غراماً و الی النبی * پس راند و شد ند و آورد و شد ند قرض خویشان او بر سر وی
 پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فباع النبی صلی الله علیه وسلم ماله کله فی دینه * پس فروخت آنحضرت مال او را همه در راه
 وی * حتی قام معاذ بغير شیء * تا آنکه برخاست معاذ بی چیزی * مرسل * اینست مرسل است که تابعی آنرا روایت کرده
 کرده اما اسم تابعی را ذکر نکرد * هذا لفظ المصایح و لم اجد فی الاصول الا فی المنتقی * مولف میگوید این لفظ
 مصایح است و همین لفظ در مصایح آورده و من نمی یابم آنرا در کتب اصول مکرر در منتقی که تصنیف آجن التیمی است
 و این لفظ که گفت * وعن عبد الله بن کعب بن مالک قال کان معاذ بن جبل شاباً سخياً * بود معاذ رضی الله عنه جوانی سخی
 و سخی و چند ماله بود که از عالم رفت * و کان لا یسک شیء * و بر وی رضی الله عنه که نکاه نمی داشت چیزی را از مال * فلم یزل
 یدان حتی اغرق ماله کله فی الدین * تا آنکه فرا گرفت و ری مال خود را همه در وام * فاتی النبی * پس آمد معاذ
 پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فکلمه لیکلم غراماً * پس سخن گفت معاذ آنحضرت را تا سخن گوید آنحضرت قرض خویشان
 او را که بکنارند و ام برای وی کل یا بعض پس سخن گفت آنحضرت و نکذاشتند * فلو لم یکن الا حد لترك المعاذ * پس اگر می
 میکن داشتند هر کسی را هر ایند میکن داشتند مرا معاذ را * لاجل رسول الله * از به پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فباع
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لهم ماله * پس فروخت آنحضرت برای غرام مال معاذ را * حتی قام معاذ بغير شیء رواه
 معین فی سننه مرسل * این عبارت منتقی است و مولف با اعتماد روی آورد که اگر در اصول ثابت نمی بود صاحب منتقی چون
 می آورد و الله اعلم * وعن الشریف * بشین معجمه بر وزن رشید صحابیست مشهور ثقی نام او مالک است و
 آنحضرت او را رشید نام نهاده زیرا که وی از قوم خود گمی و راکشته بکه آمد و مسلمان شد و شهود و شراد به معنی
 و میدان ستور و گریختن است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لی الواجد * کردن کشیدن و پیچیدن یا بند
 یعنی گمیکه چیزی می یا بد که بدان و ام بکنار د یعنی غنی بغنا تا گذاردن و ام و دلیری کردن در آن از کسیکه
 چیزی را دارد * لعل عرضه و عقوبته * حلال و مباح میگرداند ریختن ابروی او را و سزا دادن او را بصل بضم یا و کسر
 حا و عرض بکسر عین پس این حدیث در معنی حدیث مطل الغنی ظلم باشد چنانکه گذشت * قال ابن المبارک
 لعل عرضه یغلظ له * گفت عبد الله بن المبارک در تفسیر لعل عرضه یعنی در شتی کرده شود و سخن سنت گفته شود بوی
 * و عقوبته یجس له * و گفت که عقوبت وی اینست که حبس و بند کرده شود و منع کرده شود از بیرون آمدن * رواه

ابوداود والنسائی * وعن ابی معبد الخدری قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم یجنازة * اورد و شد آنحضرت را
 جنازه یعنی جنازه نزد آنحضرت آوردند * لیضلی علیها * تا بگذارد نماز بر وی * فقال * پس گفت آنحضرت * مل ملی
 صا حکم دین * یا صمت بر بارشما و امی * قالوا نعم * گفتند آری صمت * قال مل ترک له من و فاء * گفت آنحضرت ایا کند آشته
 است مردین را چیزی که و فاکند باد ای آن * قالوا لا * گفتند نکل آشته است * قال فصلوا ملی صا حکم * گفت آنحضرت پس
 نماز بگذارد بر صاحب خود * قال ملی ابن ابی طالب رضی الله عنه علی دینه * گفت امیرالمؤمنین علی نر من است
 و ام وی من میکند ارم آنرا * یارمول الله فتقدم فصلی علیه * پس پیش آمد آنحضرت پس کرد نماز بر وی * و فی رواية
 معناه * و در روایتی دیگر معنی این حدیث آمده نه بلفظ مذکور و این قدر زیاده آمده که * قال * و گفت آنحضرت * اجلی ذک
 الله رهانک من النار * خلاص کرد اند خدا یتعالی نفس تراز آتش * کافکت رهان اخیک المسلم * چنانکه خلاص کردی
 نفس برادر مسلمانی خود را که جل اکردن و چیزی بهیله از یکدیگر خلاص کردن و از کرب و بیرون کردن کرم
 را و رهان یکدیگر جمع رهن بمعنی موهون و در قرآن مجید میفرماید که کل نفس بما کسبت رهینه هر نفس بسبب چیزی
 که کسب کرده است گردیده میشود و و نهاده میشود و در بند عذاب پس ادا کردن دین از وی خلاص کردن است
 از کرم * لینس من عبد مسلم یقضی عن اخیه دینه * نیست هیچ بند و مسلمان که بگذارد از جانب برادر خود
 وام از وی * الا نک الله رهانه یوم القیمة * مگر آنکه خلاص گرداند خدا یتعالی کرمهای او را روز قیامت و جمع آوردن
 آنرا با اعتبار تعدد اکتساب اوست یا بجهت آنکه مرعوا و رهین و گرفتار است * رواه فی شرح السنة * و عن ثوبان
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * ثوبان که مولای آنحضرت بود و در سفر و حضرة و بیکاه در خدمت و ملازم
 درگاه بود گفت آنحضرت * من مات و هو بری من الکبر و الغلول و الدین * کسیکه بمیرد و حال آنکه وی
 پاک و بیزار است از کرم و بزرگ شدن نفس خود را از خیانت کردن در غنیمت غلول بضم غین معجمه خیانت
 کردن در غنیمت یا مطلق خیانت را و دین * د خل الجنة * می ذراید بهشت را یعنی وجود یکی از این سه چیز مانع
 است از در آمدن بهشت و این هر سه چیز مشترک اند در این ای مردم یا از جهت عرض یا از جهت مال و عموما یا
 خصوصا * رواه الترمذی و ابن ماجة و الدارمی * و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الذنوب
 عند الله ان یلقاه بها عبد * ابو موسی اشعری روایت میکند از آنحضرت که گفت بد رحمتیکه بزرگترین گناهان نزد
 خدا آنست که پیش آید خدا را از آن گناهان بنده * بعد الکبائر التي نهی الله عنها * بعد از گناهان کبیره که نهی کرده
 است خدا یتعالی از آن * ان یموت رجل و علیه دین * اینست که بمیرد بنده و حال آنکه بر وی دین است * لا یدع
 له قضاء دینه * که نکل آرد بنده برای وی مالیکه ادا توان کرد بدین دین و اوبعد الکبائر بجهت آن گفت که نفس دین
 از کبائر نیست و احادیثی که وارد شده است از قبیل زجر و مبالغه و تشدید اند کذا قیل * رواه احمد و ابوداود
 * و عن عمر بن عوف المزنی * بضم میم و فتح ز و نون * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الصلح جائز بین المسلمین *
 آشتی کردن رواشت میان مسلمانان * الا صلحا حرم حلالا و احل حراما * مگر آشتی که حرام گرداند حلال را یا حلال
 گرداند حرام را * و المسلمون ملی شروطهم * و مسلمانان بر شرطهای خود اند یعنی شرطهاییکه میان خود کرده اند
 در صلح و جنگ و جزان لازم است رعایت آنها * الا شرط حرم حلالا و احل حراما * مگر شرطی که حرام کرد اند حلال را
 یا حلال کرد اند حرام را پوشیده نماند که مناسبت این حدیث بعنوان باب غیر ظاهر است مگر با اعتبار آنکه صلح
 در بیع و شرائ و افلاس می باشد و الله اعلم * رواه الترمذی و ابن ماجة و ابوداود و انتهت روایت عنده عند قوله
 ملی شروطهم * و تمام شده است روایت ابوداود نزد قول وی ملی شروطهم و ذکر نکرده در وی الا شرط طالع
 الفصل الثالث * عن سويد * بضم سین مهمله و فتح و ا و * بن قیس * صاحب بیست معد و در کوفین

مرا و او را مدين يك حد يي امانت كه * قال * گفت * چنانچه انرا و مشرفه العبدى * كشيدم و او را در مدين و مشرفه بفتح ميم و سكون
مخاي معجمه و فار بعضي بيم گفته بياي فار عبدى بفتح عيم و مكون موحده منسوبست بعبد القيس جلب كشيدن متاعين
بجيت فروختن از شري بشري پس مويدي ميگوييد كشيدم من و مشرفه * بزامن عجر * جامهاى از هجر بفتحتين شريست از يمن
و نام تمام زمين بيمرين است و موضوعي است قريب بحد يته بزحامه و بايع انرا براى كوينك و حرفت انرا براى زارت * فائينابه
مكه * پس او را دريم انرا در مكه * فبجاء نارمول الله * پس آمد ما را بيمبر خد * صلى الله عليه وسلم بيمشى * در حالى كه بر پا
ميرود نه سوار * فصار و متابع اويل * پس خزيدل اري كرد ما را بخريدن بشلوان * فبعناه * پس فروختيم ما سراويل را
* و ثم رجل يزن بالاجر * و انما مردى بود كه بر ميگشيد ثمنها را بيمز و يعنى بوزن كردن مزدى ميگرفت و ابو يعلى در
مسند خود از ابي هريره زوده است كه آنحضرت سوار و يل بيمار در هم خزيد و قوم را و زانى بود كه وزن ميكرد * فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم زن و از حج * بر كيش و در بپ بر كيش و از حج بفتح همزه و كسر جيم از ين حد يث معلوم شد
خريدن آنحضرت سوار و يل را ثابت نشد است پوشيدن وى صلى الله عليه وسلم سوار و يل را و تحقيق اين در كتاب اللباس
بيايد ان شاء الله تعالى و مناسب است اين حد يث نيز ظاهر نيست مگر آنكه كوينك را جاج بجهت افلاس بائع است و در حكم انظار
است * رواه احمد و ابو داود و الترمذى و ابن ماجه و الدارمى و قال الترمذى هذا حد يث حسن صحيح * و عن جابر
قال كان لى جلى النبي صلى الله عليه وسلم دين * گفت جابر بود مرا بر آنحضرت و ايمى غالباً ثمن آن شتر است
كه آنحضرت از وى در سفرى كه بيل يته مي آمد خزیده بود چنانكه در باب بى ترجمه كذ شى * ففضى
و زادنى * پس بگذارد آنحضرت ان دين مرا و ز ياده داد مرا و چيزي ديگر هم انعام كرد * رواه ابو داود
* و عن عبد الله بن ابي ربيعه * صحابيش مشرومي از اشراق قریش و از خوش رويان مردم و پند و شيوايك آين
نيز صحابيش * قال استقرض منى النبي صلى الله عليه وسلم اربعين الفا * گفت قرض گرفت از من آنحضرت بيقول
هزار * فبجاءه مال فذمعه الي * پس آمد آنحضرت را مالى پس دفع كرد ان چهل هزار را بسوي من * فقال بارك الله
تعالى فى اهلك و مالك * پس گفت بركت كند خد اى تعالى در اهل و عيال تو و در مال تو * فاما جزاء السلف السمل و الا ذاع
نيست پاداش قرض مكر حمد و شكر و اداي ان * رواه النسائى * و عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم من كان له على رجل حق * گفت آنحضرت كسي كه باشد مراد را بر مردى حق * فمن اخذه * پس كسي كه بياخيزد انرا
از كسي كه بروى حق است و كلمه من زايد امانت براى تاكيل * كان له بكل يوم صدقة * بحد من انكس را بهر روز صدقه
* رواه احمد * و عن سعيد بن الاطول * هم يمين است در نسخ مشكوة و جواب سعد است بى يا چنانكه در كتب السماء
الرجال است جزا آنكه در جامع الاصول اصلا ذكر نكرده نه سعد و نه سعيد و در بعضى نسخ مشكوة تغيير داده شده ببعيل بسعد
صحابى است روايت كرد از آنحضرت مات سنة اربع و ستين * قال مات اخى و ترك ثلثمائة دينار * گفت مرد برادر من
و كذا شد صد دينار * و ترك ولد اصنارا * و كذا شد اولاد خرد و لك بضم و او سكون لام جمع ولد و بفتحتين نيز واقع
ميشود بر واحد و كثير مرد و روايتست * و اردت ان انفق عليهم * و خواستم من كه خرج كنم ان دينارها را براى اولاد
وى يعنى ادا كنم دين او را * فقال لى رسول الله * پس گفت مرا بيمبر خد * صلى الله عليه وسلم ان اخاك ميموس
يل يته * پس بيمى كه برادر تو ميموس و ممنوع است در عالم برزخ از وصول نعمت و حقوق بها ليمين بسبب دين
* فاقض عنه * پس بگذارد دين را از وى * قال فذميت فقضيت عنه * گفت سعد پس رفتم قضا كردم دين را از وى
* ثم جئت فقلت * بستر اهل م پس گفتم * يا رسول الله قد قضيت عنه * بتحقيق قضا كردم من دين را از برادر
* و لم تبق الا امرأة ثلث عيني دينارين و ليست لها يمينه * و باقى نماند مكر زنى كه دعوى ميكند دود دينار و نيست مرويا
مگوا * قال اعطياها اصابه * گفت آنحضرت بد آن زن را زيرا كه بد رستى كه وى را است ميگوييد شايد كه بوجنى دانست صدق

ویرایا میلد انست پیش ازین واحتمال دارد که بطریق احتیاط فرموده باش یعنی بدو را نیز وراثت کوا نکاروا الله اعلم
 و ازین حدیث معلوم شد که دین بر میراث مقدم است * رواد احمد * وعن محمد بن عبد الله بن جحش * بفتح جیم رو
 سکون جایی مهمله از صغار صحابه است کنیت او ابو عبد الله است و ولادت او در سنه خامس از هجرت است و والد و عاقل
 صحابه که باراست زیرا در ام المومنین زینب بنت جحش * قال کنا جلولاً ما بقنا المسمین * گفت بودیم ما یعنی صحابه نشسته
 در مسجد * حیث توضع الجنائز * آنجا که نهاده میشود جنازما * ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس بین ظهرین *
 و حال آنکه نشسته بود آنحضرت میان ما * فرع رسول الله صلی الله علیه وسلم بصره قبل البقاء * پس برده شد آنحضرت
 بینائی خود را اینجا نب آسمان قبل بکسر قاف و بفتح با عوی * فیظن * پس نگاه کرد * ثم طأطأ بصره * پستی پست کرد بصر خود را
 و وضع یدیه علی جنبیه * و نهاده دست خود را بر پیشانی خود * قال * گفت * سمعان الله سمعان الله * مکرر دوبار * ما ذلک
نزل من النشید * چه چیز فرود آمد از سخت گرفتن * قال * گفت محمد ابن عبد الله * فسکتنا دیومنا و لیلتنا * پس خاموش
 بودیم مادرین روز و شب و هر میلیم از آنحضرت که آن تشدید چیست * فلم نر الا خیرا * پس ندیدیم مگر نیکی را یعنی
 شایسته و عذابی ندیدیم گویا خیال کرده بودند که مراد بتشدید عذابی است که بالفعل نازل شد نیمه * تحتل * اصحنا * تا
 آنکه صبح کردیم ما * قال محمد فسال رسول الله * گفت محمد پیش از رسیدم من پیغمبرم را * صلی الله علیه وسلم ما انشک یل الذی
نزل * چیست آن تشدید که فرود آمد و خبر دادی تربل آن * قال فی الدین * گفت آنحضرت آن تشدید نازل در دین است
و الذی فی نفس محمد * سوگند بخدا ای کلابی نفس محمد در دست قدرت اوست * لو ان رجلاً قتل فی سبیل الله * اگر کسی
 در راهی که مرد می کشته شد در راه خدا * ثم عایش * پستری زده شد * ثم قتل فی سبیل الله * بارگشته شد در راه خدا * ثم عایش *
 درگاه بود گفت * و حال آنکه بروی و ام است * ما دخل الجنة حتی تقضى دینه * در نمی آید بهشت را تا آنکه کس ادا کرده
 شود وام و قتل فی سبیل الله با وجود کفر و تعدد و کفر نمیشود از دین * رواد احمد و فی شرح السنه نحوه * روایت
کرد این را با بن لفظ که من کور شد امام احمد و در شرح السنه مانند این روایت کردند و معنی متکبر و در لفظ مختلف
 باب الشریکة و الوکالة * شوک و شرکت انباز شدن شریک انباز کردن انباز و ذکال بفتح و کسر نیز جائز است بکنان
 کاربرد یکر و اعتماد کردن بر وی * الفصل الاول * عن زمره * بضم زای و سکون ما * بن معین * بفتح میم
 و سکون عین و فتح با قوشی مصری تابعی ثقه است ذمی در کاشف گفته که از امایاء بود و عبد الله بن الزحمن در امری گفته که از
 ابن ایل بود سماع دارد از حدیث خود عبد الله بن هشام که از صحابه است و از عبد الله بن عمرو بن العاص و از ابن الزبیر
 * انه کان یخرج به جب * عبد الله بن هشام الی السوق * روایت میکند که بن رستیکه بود و ی که بیرون میراد از مدینه
 که عبد الله بن هشام صحابیست بسوی بازار * فیشتري الطعام * پس میخورد جل و غله را * فیلقاه * پس ملاقات میکرد با
 او را * ابن عمرو ابن الزبیر * فیقولان له * پس میگفتن ابن عمرو ابن الزبیر مر او را * اشرکنا * شریک کرد آن مارا * فان النبی
صلی الله علیه وسلم قد دعاک بالبرکة * زیرا که بدستیکه آنحضرت به تحقیق دعا کرد و است مورتا ببرکت و افزونی در
 مال و تجارت * فیشرکهم * پس شریک میکرد آنیک جل من ایدلن را * فریما صاب الزاجلة * پس بسا که میبافت جل من
 شود مقدم از بارشتر * گاهی * بی نقصان و راهله شتر قوی توانا بر اسفار و احوال * فیبعث بها الی المنزل * پس میفرستاد
 آنرا حله باز در را بخانه * و کان عبد الله بن هشام ذمی به امه الی النبی * و بود عبد الله بن هشام که برده بود او را
 مادر او که زینب بنت حمیل بود و در صغر سن بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فمسیه راسه * پس کند و انید بود آنحضرت دست
 مبارک خود بر سر او * و دعاه بالبرکة * دعا کرده بود مر او را ببرکت و افزونی در مال و زرق و در هر چیز * رواه
البخاری * وعن ابی هریره قال قالت الانصار للنبی * گفت ابو هریره که گفتند انصار من پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم
انعم بیننا و بین اخواننا النخیل * بخش کن میان ما و برادران ما یعنی مهاجران و رختان هر مارا که ما داریم و خنجر

انصار همه چیزها بامهاجران قسمت کرده و شریک هاخته بود نداجتی که اگر مردی از ایشان میبود که زنان متعلد داشت یکی را طلاق میداد و بپرداز خود از مهاجران میداد و آنحضرت میان مهاجر و انصار برادری نیز داده بود * قال لا *
 گفت آنحضرت قسمت نمیکنم فنیل را میان شما و میان مهاجران * تکفوننا المؤمنة * کفایت کنید شما ما را مشقت را از آب دادن و کشتی کردن و جز آن و بر این وجه لا متعلق بپالا است برای آنچه العباس کرده بودند از قسمت و لا تکفوننا بختی و حرف استغناء نیز داشته اند یعنی ایا کفایت نمیکنید شما ما را مشقت را و بدین نقل بر لاد اخل بر تکفوننا امت کفایت کار کرد اری کردن و مؤت بار و کرانی * فنشرکم فی الثمرة * بفتح نون و سکون شین و فتح را از شرک و بضم نون و کسور را از اشراک پس شریک می شویم مایان یا شریک میکردانیم شما را در میوه درختان یعنی درختان شما هم بشما باشد و در ملک شما باشد که و اینجا تنقیف است هم بر ما هم بر شما و میوه که حاصل شود از آن مشترک باشد میان ما و شما یعنی ما هم خوریم و شما هم خورید یا حصه معین باشد چنانکه نصف یا ثلث یا ربع * قالوا سمعنا و اطعنا * گفتند انصار قبول کردیم آنچه فرمودی و فرمان برداری کردیم یعنی هر طوریکه حکم شود و هر چه را ضی باشد همان کنیم * رواه البخاری * و عن عروة بن ابی الجعد * بفتح جیم و سکون سین مهمله * الباری * بموحله و کسور اوقاف منسوب ببارق بن عوف بن عدی صبیست عامل کرد انیل او را مؤثر ضی الله عنه بر قضاء کوفه و زوری معد و داست در اهل کوفه و حدیث و حدیث ایشان است و اختلاف کرده اند که وی عروة بن الجعد است یا ابن ابی الجعد بزیادت ابی صحیح اینست که ابن مدنی گفته که هر که ابن الجعد گفته خطا کرده و عروة ابن ابی الجعد است * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطاه دینار و البیعتی له شاة * روایت میکند که آنحضرت داد او را یک دینار تا بفرستد برای او بگو سفند ی * فاشتری له شاتین * پس بخرد عروة برای آنحضرت دو گوسفند * فباع احد لهما بدينار * پس بفروخت یکی از آن دو گوسفند را بیک دینار * و انا له بشاة و دینار و یک دینار * فزاد آنحضرت گوسفند را و دینار را چون وی وکیل مطلق بود هر تصرف که کند درست است و نیز بیع مال غیر بی ادن موقوف بزیادت او است و هرگاه که اجازت کرد ند صحیح شد * قد عاله رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیعه بالبرکة * پس دعا کرد عروة را آنحضرت در ربع و شرای او برکت * فكان لو اشتری ترابا لربح فیه * پس بود عروة باین صفت که اگر میشد خاکی را هر اینه بود میکرد در آن این عبارت برای مبالغه در ربع است و میتواند که محمول بر حقیقت باشد زیرا که بعضی انواع تراب است که خریده و فروخته میشود * رواه البخاری *
 * من ابی هریره رضی الله عنه رفعه * روایت است از ابی هریره که رفع کرد اینست آنحضرت و معنی حدیث هر فرع در مقدمه معلوم شد * قال گفت آنحضرت * ان الله عز وجل يقول انا ثالث الشریکین * من سیوم کسی ام میان د و شریک که اعانت میکنم هر یک را بخیر و برکت * ما لم یثن احل مما صاحبه * ما دام که خیانت نکند یکی از آن در بار خود را فی الصراخ خیانت نر استی * فاذا خافه خرجت من بینهما * پس چون خیانت کند یکی دیگر را بیرون می آیم من از میان آن هر دو * رواه ابوداود و ترمذی و زیادت کرده است ترمذی این لفظ را که * وجاء الشیطان * و می آید در میان آن هر دو شیطان و وجود او بسبب شر و نقصان میگرد * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ادالامانة الی من ائتمنک * ادا کن امانت را بسوی کسی که امانت کند ترا * ولا تثن من خانتک * و خیانت مکن کهی را که خیانت کند ترا تنبیه است بر عایت مکارم اخلاق و احسان کردن است بکسی که بد کند و ترک جزای سیه بسمیه (بیت) بدی را بدی مهمل باشد جز * اگر مردی احسن الی من اسأ * رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی * و عن جابر رضی الله عنه قال اردت الشیرة الی خیبر * گفت جابر خواستم من بیرون آمدن را سوی خیبر * فایت النبی صلی الله علیه و سلم * پس آمدن آنحضرت در ثمة فعملت علیه * پس سلام کردم بر وی * و قلت انی اردت الشیرة الی خیبر * و گفتتم من میخواستهم بر آمدن را سوی خیبر * فقال اذا اتیت رکیلی فخذ له خمسة عشر سقاة * پس گفتم آنحضرت وقتی که بیائی تو بکیل مرا پس بکیرا زوی پانزد

و بشی بفتح و ادر سکون هین مهمله شصت یا هفتاد صاع * فان ابنتی منك آیه فضع يدک علی قرقوته * پس اگر طلب کند
آن وکیل از تو نشان پس بنده دست خود را بر تر قوه وی بفتح فوقانید و سکون را رضم فاف استخوان چنبر کردن * رواه
ابوداؤد * **الفصل الثالث** * عن صهیب * بضم صاد و فتح هاء سکون یا صحابی مشهور است رومی اسلام
آورد و آنحضرت درد اراقم بود بعد از سی و چند نفر اسلام آورده و وی از مستضعفین است که عذاب کرده شد و در دین خدا
حاضر شد بلکه بعد از آن هجرت کرد و ندید بینه و وی از ما بقین اولین است فنانقب او بسیار است و بس است اینست که
آنحضرت فرمود انما سابق العرب و صهیب سابق الروم و سلمان سابق الفرس و بلال سابق الحبشة حاضر شد بد را و مشاهد
دیگر که بعد از و هت رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث فیهن البرکة * سه چیز اند که در آنها برکت است
* البیع الی اجل * یکی فروختن تا مدت که در آنجا تمسیر و تسهیل در تحصیل ثمن است * و المقارضة * و قرض دادن
یکدیگر که سبب معاونت و امداد است و گفته اند که مراد بمقارضة اینجا مضاربت است که دفع کردن مال اسمی بکسی تا تجارت
کند و سودی که حاصل شود مشترک باشد بر وجهی که شرط کرده اند * و اخلاط البر یا بلشعیر * و آمیختن کندیم بچو و لیکن
* للبیع * برای خانه تا برکت شود در طعام * لا للبیع * نه برای فروختن که آن کراه است * رواه ابن ماجه * و عن حکیم
بن حزام * بکسر های مهمله و زای صحابیست برادر زاده ام المؤمنین خدیجه صدیق و بسط مال احمد داشت * ان رسول الله
صلى الله عليه و سلم بیعت معه بدینار * روایت میکند که آنحضرت فرستاد با وی بدیناری که بیا کسی را که با وی همراه کرد و نه
ببادینار * لیستری له بها ضحیه * تا بخرد برای آنحضرت با بدینار و قربانی را * فاشتری کبشا بدینار * پس خرید وی قچقار و را
بدینار * و با عه بدینارین * و فروخت آن کبش را بدینار * فرجع * پس باز برکشت بشانه یا برکشت از آن خریدن و
گاه بود که بخرید دیگر نمود * فاشتری ضحیه بدینار * پس خرید قربانی را بیک دینار * فجاء بهار بالبلدینا رالی اهتفضل
من بخرت * پس آورد آن ضحیه را و بدیناری را که زیاده کرد اند از ضحیه دیگر * فنصدق رسول الله * پس صدق کرد
پیغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم بالبدینار * بان دینار * اند * فذعاه ان ببارک له فی تجارته * پس دعا کرد آنحضرت من
اورا که برکت کرده شود در سود اگر وی * رواه الترمذی و ابوداؤد * **باب الفضب و البعاریة** * **الفصل الاول** * عن سعید بن زید قال
بستم متک ن مال کسبی را بی سر قه و عاریت به تخفیف یا و تسلی و آن در محتاج گفت که گویا بتسلیل منسوب بعاریت زیرا که طلب
وی عیب و عاریت نیز بمعنی عاریت آمده است و بعضی گفته اند که عاریت مشتق از تعار و است بمعنی نوبت بنوبت
بدست گرفتن گاهی بدست غیر متعین و گاهی بدست مالک **الفصل الاول** * عن سعید بن زید قال
قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من اخذ شبرا من الآرض ظلما * روایت کرده است سعید بن زید که از هشره مشرقة
است و زوج اخذ امیر المؤمنین عمر است که بیکر دیک بدست زمین بستم * فانه يطوقه يوم القيامة من سبع ارضین *
پس بدستیکه طوق گردانیده میشود آن زمین در گردن او از هفت زمین یعنی آن قطعه از زمین تا نهایت هفت زمین
گرفته در گردن ارمی اند از نذر و بعضی گفته اند يطوق بآن معنی است که تکلیف کرده میشود بدو داشتن آنرا مشتق
از طاق * منفق علیه * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا یحللن احد ما شیة امرئ بغیر اذنه *
یا بد که ند و شد هیچ یکی کار و کرد سفند و ناقه مزدی را بی دستوری وی * لا یحب احدکم ان یوتی مشربته * یا د و سب
میدارد یکی از شما که آمده شود یعنی بیاید کمی مشربه او را و مشربه بفتح میم و سکون شین معجمه و ضم و او محل به بالا خانه
که نهاده میشود در آنجا متاع * فتکسر خزانة * بس شکسته شود خزانة او بکسر خاکنجینه * فینتقل طعامه * پس از جای
بجای دیگر برده شود طعام وی و بعضی روایات فینتقل بتای مثلثه بجای قاف بمعنی نقل است * و انما یخزن لهم ضرور
هواشیهم اطعماتهم * در خزینه نمیکند مرایشان را بستانهای مواشی ایشان مگر طعامهای ایشان را بخزن بضم زای و اطعمات
جمع اطعمه جمع طعام و ابراد معیغه جمع الجمع برای مبالغه است * رواه مسلم * و بعضی گفته اند که اینست یخزن متعلق علیه است

مسلم در کتاب غصب روایت کرده و بخاری در کتاب اللقطة و موافق آن را التیاف و بد آنکه اکثر اهل علم توانند که بخاری
 نیست و روشن ما شیعه غریبی اذن وی مکرر در حالت مشغله و با وجود مشغله ضامن میشود و بعضی میگویند ضامن نمی شود و
 امام محمد و اسحق و فقه اندل بخیر از ان بی خصمه و بعضی رخصت کرده اند برای غصا فرائی کل از شمار غیر روایت کرده شده
 است از ابن عمر با سنا و غریب که آن حضرت گفت کسی که در آید بستانی را بشورد از ثمرات او و بکشد از آن چیزی زیاد
 برای کل و نزد اکثر جا نیز نیست مگر از جهت کرمی کذب اقال الطیبی * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم عند
 بعض نسائه * یوم آنحضرت نزد بعضی از زنان خود مراد عایشه است چنانکه در روایتی دیگر آمده است و عدم تصریح را از
 بیام عایشه یا بجهت عدم علم وی باشد یا بجهت نجاستی از اعتقاد فعل امکن کور خواهل شد بوی * فان سالت احداً من
 اهلها ضالم متین * پس فرماید یکی از زنان آنحضرت مراد زینب بنت جحش یا ام سلمه یا عقیقه است * بصحفة فیها طعام *
 ربکا که در روی طعام است فی الاخراج بصحفة بتقدیم حایر فاکاهه بزرگ صحاف جماعت * فضربت النبی صلی الله علیه و سلم
 فی بیتها ایل الخادم * پس زد آن زنی که آنحضرت در خانه او بود و دست خادم را که طعام آورد و در خادم برداد و غلام
 هر دو واقع میشود * فیسقط الصحفة * پس افتاد کاهه بر زمین * فالتفت * پس بشکست کاسه * فمدح النبی * پس کرد آورد
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اتفاقاً بصحفة * پاره های کاسه را فلق شکستن فلقه پارچه چیزی و فلق بکسر فارغ لام جمع * ثم جعل
 یجمع فیها الطعام اللی کان فی الصحفة * بستر گشت آنحضرت که جمع میکند در روی طعامی را که بود در کاسه * و یقول * و
 میگوید * غارت امکن * غیرت کرد و رشک برد ما در شما یعنی این بی تاب و همگی از جهت غیرت کرد این اعتدال است
 از وقوع این فعل از عایشه که این را بجهت غیرت کرد که محبوب است آدمی را در بر این * ثم جئنا الخادم * بستر شکسته
 داشت آنحضرت خادم را * حتی اتی بصحفة من عند التي هو فی بیتها * تا آنکه آورد کاسه از نزد آن حضرت که آنحضرت
 در خانه او بود * قد فج الصحفة الصحفة الی التي کسرت صحفتها * پس داد و فرستاد آنحضرت کاسه در دست را یعوی ان
 زنی که شکسته شد کاسه را * و امسک المکسورة فی بیت التي کسرت * و نگذاشت کاسه شکسته را در خانه آن زنی که شکست کاسه را
 و آوردن آنحضرت درین باب بجهت تشبیه شکستن کاسه بغصب است راوی آنست که آنحضرت را در باب ضمان متلفات می آورد
 و رواه البخاری * و عن عبد الله بن یزید * صحابی انصار یست حاضر شد و جلیبیه را و حال آنکه وی هفت ساله بود
 و امیر کوفه بود و عهد ابن الزبیر و شعبی کاتب او بود * عن النبی صلی الله علیه و سلم انه نهی عن النهیة و المثلثة * و روایت میکنند از
 آنحضرت که نهی کرد از نهیة بضم نون و سکون ها بمعنی غارت کردن مال مسلمانان را از مثلثه بضم میم و سکون مثلثه عقوبت کردن
 پیروان یمنی و کوش و ممانند این و این حرام است مکرر و وجه قصاص * رواه البخاری * و عن جابر قال انکسفت الشمس فی
 عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت جا بر گرفت آفتاب در زمان
 آنحضرت و زمردن ابراهیم پسر آنحضرت * فصلی بالناس ست رکعات باربع * چنانکه * پس تمام رکعت آنحضرت بمردم
 در رکعت بخش رکوع پنجاه رجب که دو رکعت سه رکوع کردند اما سجده دو کرد چنانکه متعارف است * فانصرف وقد اضت
 الشمس * پس بر گشت آنحضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق رجوع کرد آفتاب بحال صلی خود * و قال ما من شیء توعد و نه *
 و گفت آنحضرت نیست هیچ چیزی که خبر داده میشود شما بد آن چیز * الا قد رأیت فی صلوای فی ذل * مکر بتحقیق
 دیدم آنرا در نماز خود که این است * لقد جی بالنار * بتحقیق آرد شد آتش دوزخ را * و ذلک حین رأی یتوئلی تلخرت *
 و آن هنگام دیدن شما اعسف مرا که پس رفتم و کشیدم بخود را اینجا بپس * مخافة ان یصیبني من لقیه * از جهت ترس
 اینکه این یوسل مرا از گرمی آتش و سوزانی وی * حتی رأیت فیها صاحب المحجن * تا آنکه دیدم در آتش خد او ند * محجن
 را بکسر میم و سکون حار فتح جیم چوبی دراز که بر روی آهنی است که در روی کچی است مانند چوکان و محجن بمعنی
 چوکان نیز آید * یجر قصه فی النار * در حالی که میکشد رود خود را در آتش دوزخ قصب بضم قاف و سکون حاد

همه را روده و بعضی گفته روده که در زرشک است جدمه انصاب و نام وی غمز و بن لخم بود بضم لام و فتح حاء مهمله و تشدید
یا مردی بود در جاهلیت * و کان یسوق الساج لخصمه * و بود آن مرد که می دزدید یعنی می ربود جامه های حاجیان را
همین خود * فان فطن له * پس اگر دانسته و دریافته شود مرا و را که روده است * قال انما تعلق بخصمی * کوی
که جامه آن او بخت بخت من خود بخود بی اختیار من * و ان غفل عنه ذهب به * و اگر غفلت کرده شود و دانسته نشود
میبرد آنرا * حتی رايت صاحبة الهرة التي ربطتها * تا آنکه دیدم در آتش دیو رخ زین صاحب کر به را که بسته بود
کر به را * فلم تطعمها * پس نخوراند آن کر به را چیزی * ولم تدعها تا کل من خشاها الا رضى * و بکن داشت و مریدان آن کر به را
که بشورد از جانورگان زمین * حتی مات جوعا * تا آنکه مرد کر به بجهت گرسنگی و خشا بشکر خای معجم
و فتح آن در بضم نیز گفته اند و پیشین معجمین حشرات زمین و پرندگان ضعیف و بعضی بحدی مهمله کویند و مراد کاه
بخشک است * ثم جئ بالجنة * پستو آورد و پیش بهشت را * و ذلك حين را یمونی لقد مت * و آن هنگام دیدن شما است
مرا که پیش رفتم من و فصل جانب پیش کردم * حتی تمت فی مقامي * تا آنکه ایستادم در جای ایستادن خود * و لقد
مددت یدی و انارید ان اتناول من ثمرها * و هرینه بتمیق درازان کردم من دست بخوردن و رجال آنکه من میخواهم
بگیرم از میوه بهشت * لتیظروا الیه * تا نظار کنید شما بخویان من * ثم بدلت الی ان البلاء فعل * پستو ظاهر شد مرا و قرار گرفت
رای من بر آنکه نکتم این را تا ایمان شما بجمیع باشد * و انکم صالم * و عن قتادة قال سمعت ابا یقول کان فزع بالمدینة
کفت قتاده که از مشاهیر تابعین است شنیدم این را که میگفت بود ترسنا و هولنا و من می یافه چنانکه دزدی یا غارتگری
آمد و افتاده بود * فاستعار النبی صلی الله علیه و سلم فرسا من ابی طلحة * پس بفرس طایفین از حضرت ابی را از ابی طلحه
انشاری * یغادر الی المدینة * کشته میشد و نام کرده میشد آن اسیر را و ب از فلک جبهه معنی اطلس و ملک و مرد سبک رود
بجای * و قرئ کتب * پس بوار شد آن حضرت و رفقه بد نبال آن فزع * و بارجع قال میاربتین شی * پس چون بر کشت
آن حضرت گفت ندیدم ماهی چیزی از آنچه بر سر من از آن * و ان وجدنا لیسرا * و کعبه بتمیق یا فتم ما این اسب را دریا و ارج
روان اسب پیش از آن بسیار کم در راه بود و در نهاده گفته است که میباید نامش را آن حضرت بود و شاید که آن اسبی
دیگر بود از آن و صلی الله علیه و سلم یا مبین را بجهت بوار شدن آن حضرت بر بی هانت با فطنتی آوردن تا بعد از بوار بی
پیشکش کردن بد آن حضرت و بعد از آن داخل اسپان شریف شد و الله اعلم * متفق علیه * و ان المفضل بن الحارثی * بن جابر
بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم انما قال من احب الارضا مینه فیه له * بحمل بن زید که از عسکر نبیره است و ولایت میکند
از آن حضرت که گفت کسی که زنده کرد اهل زمین مژده را پس از آن زمین مرا و را است احبای زمین که میگویند ایمن و نردانی
حنیقه از آن سلطان شرط است و نزد شافعی شرط نیست و تفصیلات دیگر نیز دارد که در فقه مذکور است * و لیس یغرق ظالم
حق * و نیست مرکب ظالم را حق یعنی هر که درخت نشانند یا زراعت کند در ملک غیر و خمر و ب او را که باری دارد آن درختان
مرا و زراعت را و مرصاحب ملک را میرسد که بکن آن را و بعضی میگویند که مرا و را نیست که هر که زراعت کند یا درخت
نشانند در زمین احبای دیگری مستحق نمی شود مرا و را و این معنی موافق اقرا است بمعلق * و رواه احمد بن حنبل و الترمذی
و ابوداود و رواه مالک بن عروة مرسل * و رواه یزید بن عمار * و رواه مالک بن عروة بطریق رجال * و قال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب * و عن ابی هريرة * بضم های مهمله و رای مشدده * الزقاشی * بفتح زاء و تخفیف قاف تا یغنی الله
حدیثی در حدیثین است ثقة است و بعضی او را تضعیف کرده اند * عن عجم * و رواه یزید بن حنبل از عجم خود * و قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الا لا تظلموا * اکا و با شیل ظلم نکنید * الا لا تحل مال امرئ الا بطریق نفس منه * و اکا و با شیلی
حل نیست مال مردی مگر بخوشی نفس از وی و رضای وی * و رواه البیهقی فی شعب الایمان و الدارقطنی فی المستحب
* و عن عمران بن حصین * بضم حاء و فتح حاء * بضم حاء مشهور است احوال شریف وی در بعضی مواضع نوشته شده است * و عن النبی

صلی الله علیه و سلم آنه قال * روایت میکند از آنحضرت که گفت * لا جلب ولا جنب * نیمه جانب و نه جنب بفتح جیم و
ولام و تون هر دو در سباق می باشد و در صلوة و در سباق آنکه سپاهیان اسپان میل را ننند تا که هبقت کنند و در رکز رد
و جانب در روی آنست که مردی را در پس اسبی خود دارد که اسب را بزند و باند بر اسب و بر اند و جنب آنکه
اسبی دیگر همراة دارد که اگر آن اسب که بزوی سوار است مانده شود بران سوار شود و پیش رود و در صلوة آنست
که مصلح بگرفتن صلوات و زکوة میزد و در جای فرود آید و بر صاحب اموال کمان فرستد که از جایهای خود همین
جای بایند و زکوة اموال بکشد یا صاحب اموال از جای خود بجای دیگر رود و مصلح را تکلیف کند که همین جای بایند
و بگوید چنانکه در کتاب الصلوات کل شئ * و لا شأ فی الاسلام * و نیست شعار را سلام بکسر شین و عین معجزة
و شعار آنست که تزیین کنند و تزیین بکند مردی و دیگر را دختر خود را مثلاً در بدل آنکه تزیین کند آن مرد دختر خود را
باین مرد و مهر نیاشد و این عقد فاسد است نزد اکثر علما الا امام ابو حنیفه و عقیان ثوری میگویند که صحیح است و مهر مثل
واجب میگرد * و من اتهم بجهة فليس منا * و کسی که عارت کند مال کسی را پس نیست آنکس از ما و بر کیش ما نهیب عارت
گردد و ایهه بضم الون و عکرون ها اسم اسم از ان بمعنی عارت * رواة الترمذی * و عن السائب بن یزید عن ایه
عن النبی صلی الله علیه و سلم * سائب بن یزید صحابی صغیر است جلیف بن امیه یابنی جیل شمس ولادت او در سنه ثانیة فی
هجرت است حاضر شد حجة الوداع را و بعد از آن در هفت سالگی کوفه آمد و بود او را عمر رضی الله عنه حامل بر بازو
میلینه و مرد بملینه همه ثمانین و بعضی گفته اند هتة و ثمانین و روح آخر کسی است که وفات یافت از صحابه بملینه یقوی
روایت میکند از پدرش که صحابی کبیر است و روایت کرد پدرش از آنحضرت * قال لا یأخذ احدکم عصا اخیه الا عها
جدا * باینکه نگیرد یکی از شما عصای برادر خود را در جالی که بازی و هزل و جمل کنند است یعنی در گرفتن هم منزل کنند
است و هم جمل نمایند گفته اند که معیش آنست که بر سمیل هزل و مزاج گرفت بعد از ان تکامل داشت و بعد از آن پس جاد
شد و بعضی گفته اند که مراد آنست که مال یکی را بطریق مرقه گرفت و مقصودش نه مرقه است بلکه رنجاندن و گاهانیدن
پس وی هازل شد در مرقه و جاد شد در گاهانیدن * فمن اخذ عصا اخیه * پس کسی که بگیرد عصای برادر خود را * فلیردھا
الیه * پس باینکه بازگرداند بمردی و بدو هزل و مزاج عصارای مبالغه است یعنی ازین شیء حقیر لاهی است در فوق آن
بظاریق اولی و عصاره حرف ما ان چوب است که پیران و ضعیفان بدست میگیرند بفهم می در آید و لیکن عربان عصاره چوبکی را
میگویند که در دست میگیرند و خرک و اسب و شتر را بدان میزنند و چوب متعارف و نیز میگویند و در تحت عموم مفهوم
آن داخل است * رواة الترمذی و ابوداؤد و روايته الى قوله اجاداً * و روایت ابی داؤد تا قول او است جاد اذن
اخذ ما الخ در روایت اولیعت * و عن سمرقانة عن النبی صلی الله علیه و سلم * روایت است از سمرقانة بن جندب که صحابی مشهور
است * من وجل عین ما له عنك زجل فهو احق به * کسیکه یا بد عین مال خود را نزد مردی پس آنکس سزاوارتر است بان
مال * و یتبع البیع من باعه * و پیرونی کند خرنده کسی را آنکه فروخته است آنرا یتبع پس کون فوقانیة و فتح موحلة و تشیل
آن و کمز این هر دو صحیح است و بیع بفتح با و تشیل یا ع مکسورة بمعنی مشتری و باع هر دو آید چنانکه در بیعان در باب
التیارات کل شئ و حاصل معنی حلالت آنکه که اگر یکی غصب کرد یا دزدید مال کسی را یا ضائع شد مال یکی و بدست دیگری
افتاد و از روی کسی دیگر خرید آنکس که مال خود را در دست خرنده بیابد بگیرد و این خرنده در مال آن فروشنده گیرد
و از خود را از روی بستاند * رواة احمد و ابوداؤد و النسائی * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ملی الین ما اخذت
حتى تؤدی * و هم از سمرقانة است از آنحضرت که گفت آنحضرت برید است یعنی بر صاحب یک ضمان چیزی که گرفته است
تا آنکه ادا کند چیزی را که گرفته است حاصل آنکه کسی که گرفت مال کسی را بغصب یا بعاریت یا بدیعت لازم است بپردازی
و در آن * رواة الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن حرام * بر وزن ضل خلال * بن سبیل بن مخصصة * بضم میم

و فتح حاکم و کسرت ثانیة مثل ده و صاد مهمله تابعی ثقة است روایت میکند از پدر خود و از برادر این عازب مات مئة ثلث
 میشود و مائة * ان ناقة لبراع بن عازب دخلت حائطاً * روایت میکند که ناقة مربراع بن عازب را که صیابی مشهور است
 در آمد بستانی را * فانسدت * پس تبا ده کرد انید آن ناقة بستان را و پایمال کرد و شکست و ریخت * بقضی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان علی اهل الحویط حفظها بالیهار * پس حکم کرد آنحضرت که بد رستی که واجب است بر خداوندان
 بستانها محافظت و نگاه داشتن آنها در روز * و ان ما انسدت المواشی باللیل ضامن علی اهلها * و حکم کرد که بد رستی که چیزیکه
 تبا ده کرد انید ده است چارپایها در شب ضمان آن بر خداوندان مواشی است حاصل آنکه اگر دابه تلف کرد بستان یکی
 را بر روز ضامن نمیشود صاحب دابه بریرا که در روز محافظت بستان بر صاحب بستان است پس تقصیر از جانب او است
 و حفظ حق اوست و اگر شب تلف کرد پس ضمان بر صاحب دابه است از جهت تقصیر روی در حق چه در شب محافظت دابه
 بر و است و این بر تقل بریکه مالک دابه همراه دابه نباشد و اگر همراه باشد در روز هم ضامن میکرد و این مذ هب مالک و
 شافعی است و مذ هب اصحاب ابوحنیفه آنست که اگر صاحب دابه همراه دابه نباشد ضمان نیست بروی شب باشد یا روز
 کذا قال الطیبی * رواه مالک و ابوداود و ابن ماجه * و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الرجل جبار *
 روایت است از ابی هریره که آنحضرت گفت رجل بکمر را یعنی آنچه پای مال کند آن را دابه و بزند آنرا بپای خود
 در رآه هد رست یعنی باطل است و ضمانی بران لازم نمی آید * و قال * و کف * النار جبار * آتش یعنی آنچه بعوزد آنرا
 آتش که کسی در ملک خود بیقر و زدی قصص ظلم و ازار ناگاه با آنرا برانید و در ملک دیگر انداخت و بسوخته این
 نیز مدربا طل است و چیزی بر آتش فروزنده لازم نمی آید از این بر تقل بریکه که در وقت سکون ریح افرخت بعد از ان
 باد وزید و اما اگر در وقت وزیدن باد بیقر وخت ضامن کرد و وجبار بضم جیم و تخفیف موحده * رواه ابوداود *
 * و عن الحسن بن سمره ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا نیت احدکم علی ماشیة * روایت است از حسن بصری از عمره بن
 چند ب که آنحضرت گفت و قتی که بیاید یکی از شما برد اید * فان کان فیها صاحب فلیستأذنه * پس اگر باشد در ان ماشیه
 صاحب دابه پس باید که طلب اذن کند از مالک * و ان لم یکن فیها فلیصوت ثلثاً * و اگر نباشد در ان صاحب ماشیه پس باید
 که او را از کند سه بار * فان اجاب احد فلیستأذنه * پس اگر جواب دهد او را یکی پس باید که طلب اذن کند از وی * و ان
 لم یجب احد فلیستأذنب و لیسب * و اگر جواب ندهد او را هیچ یکی پس باید که بد و شد و بنوشد شیور او را * و لا یجمل * و برند ارد یعنی
 همان مقداری بد و شد که کفایت کند و زیاد بران بگیرد و گفته اند که این بر تقل بریست که مضطرب باشد و تجالبت مشوهه برسد
 * رواه ابوداود * و در حدیث صحیح بخاری آمده است که در ان حکام که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهجرت
 میرفت درین کوهی در سایه سنگی بیارامید چوپانی در آنجا کوسفند میچرا انید ابو بکر صدیق کوسفند او را بد و شید و نزد
 آنحضرت آورد و آنحضرت بنوشید و بشو آب رفت میگویند که آن کوسفند یکی از آشنایان ابو بکر صدیق بود که در مکه بود
 و بعضی میگویند که عادت اهل مکه بود که غلامان خود را که کوسفند ان ایشان میچرا انیدند اذن میدادند که اگر در راهی
 کرسنه باشد و شیر بطلب بد میداد احتمال دارد که چیزی بآن چوپان داد و شیر خوریده باشد اما در حدیث مذکور نیست و نیز
 رضای مالک شرط است و توجیهش آن است که گفته شد و الله اعلم * و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من
 دخل حائطاً فلیا کل * کسیکه در آید بستانی را پس گو که بخورد از ان * و لا یتمن خبنة * و نکیرد از وی زله و خبنة
 بصم خای معجمه و سکون موحده و بنون آنچه زیر کیش گرفته شود فی الصراح خمین در نوشتن دامن و جز آن و پنهان کردن و
 نهان طعام روز سختی * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن امیه بن صفوان * تابعی
 است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود که صفوان بن عبد الله الجعفی المکی احب * ان النبی صلی الله علیه و سلم
 استعار منه ادراعه یوم حنین * آنحضرت بعاریت گرفت ز ردهای صفوان را روز حنین * فقال اغصبا یا یحیی * پس گفت بطریق

و در باب دیگر می‌فرماید: قال بل عارية مضمونة گفت آنحضرت بلکه بعاریت میگیرم که رد کرده میشود مزارع
 ایشان را بخیار است و بعضی برضا مرحوم کرده اند قال شد که در عاریت ضمان است اول مذنب امام ابی حنیفه است
 و گویا آنکه موافق اویند و ثانی مذمت امام شافعی و احمد و ابن صفوان در آن روز کافر نبود بعد از آن اسلام
 آورد و از مولای القلوب بود و آنحضرت او را از غنائم بخیار داد پس وی گفت والله برنگرد این جود را مگر نفس
 بپذیرد پس مسلمانی شد و بیکو شد اسلام وی را داد ابودارد و عن ابی امامة روایت است از ابوامامه باطلی که
ارضا به است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم يقول العارية مودة عاریت
 داد آرد شد است یعنی واجب است بر مستعیر ادای او و رسانیدن آن را به عیبر و این بهر دو و مذنب جمع میشوند
 ولیکن بر مذنب ضمان داد آرد میشود عین احوال قیام و قیمت احوال تلف و المنة مرد و روة و منته رد کرده میشود
 و منته بکسر میم در اصل بمعنی عطیه و هبه است و اکثر اطلاق آن بر ناته است یا بقری و شاتی که بکمی میند عد تا او را
 پیورود و شیرا را بخورد و از صوف او را را داد و نیز منتفع و متمتع کرد و بلکه در زمین زراعت و درختان باغ نیز پیورود
 تا زراعت کند زمین او را و پیورود درختان را و متمتع کرد بد آن و آنرا منته نیز میگویند و بر هر نقل و منته تملیک منته است
 است نه تملیک عین پس واجب است رد آن والدین مقضي و وام گزار دشت نی است و واجب است ادای آن والزعیم
قارم و کفیل که همان شد است نفس یا مال را تا وان زد است یعنی گرفته میشود بآنچه لازم کرد است از اعتبار
 نفس یا مال رواه الترمذی و ابودارد و عن رافع بن عمرو الغفاری بکسر غین و تشقیف فا صوابی است مع و است
در بصیرین قال كنت غلاما رمی نخل الانصار گفت بودم من کودک که هنگامی انداختم درختان خرمای انصار را
فاتی بی النبي پس آورده شد مرا نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قال و كعبه آنحضرت یا غلام لم ترمی النخل
ای کودک برای چه سنگ می اندازی نخل مردم را قلت آكل گفتم مشخورم خرمای را قال كلا ترم وكل مما
هبط من اسفلها گفت آنحضرت پس اگر قصد خوردن خرمای را می کنی سنگ میند از درختان آنرا فتا د است در نه
درختان و گفته اند که این نزد اضطرار است پوشیده نماید که نزد اضطرار رمی نیز درشت است كذا قال الطیبی تم مسح
رأسه بستر دت مبارک کند را نیل بر سر من فقال پس گفت و دعا کرد اللهم أشبع بطنه خدا او نیک اسیر کرد آن
شکم او را رواه الترمذی و ابودارد و ابن ماجه و عند كرخ دت عمرو بن شعيب فی باب البقرة این شاء الله تعالى
الفصل الثالث عن سالم عن ابيه روایت است از سالم بن عبد الله بن عمرو بن زید قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اخذ من الارض شيئا بغير حق كسیكه بگیرد از زمین گهی يك بل ست بی حق شرعی خسف به يوم
القيامة الى سبع ارضين فر و برد و شود او را در رز قیامت تا هفت زمین رواه البخاری و عن يعلى بن مرة بضم میم
و نخل يد را ی مفتوحه مر او را صحبت است و مع و است در کوفین و بعضی گفته اند در بصیرین حاضر شد حلیمه و خیمه و فتح
حنین و طائف را قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت من اخذ ارضا
بغير حقها کسیكه بگیرد زمینی را بی حق که در وی دارد كلف ان يحمل ترابها الحشر تکلیف کرده شود که بردارد
بر سر خاک او را در حشر که در فصل اول گفت که طوق کرد انیل و میشود و رکودن وی و اینجا خفف و حمل تراب گفت و این
انواع مذاب است بعضی را آن کنند و بعضی را این رواه احمد و الطبرانی و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
عیه و سلم يقول ایما رجل ظلم شيئا من الارض مردی که بظلم بگیرد يك شبر را از زمین كلفه الله تکلیف کند او را
خدا ای عز وجل ان يحفره حتى يبلغ اخر سبع ارضين که بکند آن شبر زمین را تا آنکه برسد اخر هفت زمین را تم بطوارة
پستر طوق کرد انیل و شود آن زمین او را الى يوم القيامة تا آخر روز قیامت حتى يقضى بين الناس تا آنکه تمام کرده
شود حکم میان مردم و يقضى بلفظ معلوم نیز تصحیح کرده اند تا آنکه حکم کند خدا ای عز وجل و تمام شود حکم او رواه

احمد * باب الشفعة * بضم شین مشق است از شفع بمعنی ضم کردن و چفت ساختن بمعنی گردانیدن آن زیر آن
در روی ضم کردن زمین خریدار شده است بزمین شفع و شفع ثابت میشود شریک را نزد آنکه نلته و ثابت نمیشود جار را
و نزد امام ابی حنیفه و در روایتی صحیح از احمد ثابت میشود جار را نیز واحدیت در شفعه جوار آمل و بصحت رسید
است و هر که در آن تکلم کرده بی حجت تکلم کرده است الفصل الاول * عن جابر قال قال النبی
صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل مال یمسک * گفت جابر حکم کردن حضرت بشعوت شفعه در هر چیزی که قیمت کرده نشد
است و باقی است بر شرکت * ناذ اوقع الحد و صرفت الطرق فلا شفعة * پس هرگاه که واقع شد حد ها و گردانید
شد راهها جل اجل پس نیست شفعه از جهت عدم بقای شرکت این حدیث دلالت میکند بر آنکه جار را شفعه نیست و متمسک
ایمه تلثه این حدیث است * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بالشفعة فی کل شرکت لم تقسم *
حکم کرد آنحضرت بشفعه در هر زمین مشترک که قسمت کرده نشد است * ربعة * آن امر مشترک که منزل باشد
* ارحایط * یا بستان باشد ربعة بفتح را و سکون با و تا برای وحده است و ربع سرای و منزل و محله و موضع و این حدیث
دلالت میکند بر آنکه شفعه در غیر زمین نیست و این متفق علیه است میان ائمه اربعة * لا یصل له ان یشیع حتی یوزن شریکه * حلال
نیست مرصاحب زمین را که بفروشد تا آنکه اعلام کند شریک خود را * فان شاء اخذ وان شاء ترک * پس اگر خواهد بگیرد شریک
و یا اگر خواهد بگذارد * ناذ اباع ولم یوزنه فهو احق به * پس اگر فروخت و خبر و اعلام نکرد شریک را پس شریک سزاوار
ترست بان * رواه مسلم * و عن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجار احق بشفعة * همسایه سزاوار ترست
بقریب خود شغب بفتح حین و قاف و صاد لغتی است در آن قرب یعنی همسایه سزاوار ترست بشفعه و شفعه بوی میرسد و قتی که
نزد یک تری باشد و ملاصق و متصل و این حدیث دلالت دارد بر ثبوت شفعه مرجارا * رواه البخاری * و عن ابی هريرة
رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یمنع جار جارة ان یغزو خشفة فی جداره * باید که منع نکند همسایه همسایه
خود را از خلا نیدن چوبی در دیوار وی و گفته اند اگر ضرر کند امر ایجا بعت من هب احمد و اصحاب حل یث نیست و بعضی
گفته اند که امر ندب است و ابو حنیفه و شافعی باین گفته اند و از مالک دو قول است اصح ندب است * متفق علیه * و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اختلفتم فی الطریق جعل عرضه سبعة اذرع * و قتی که اختلاف و نزاع کنیک شما در راه
خانه کودانی شود پهنای آنرا هفت گز یعنی چون باشد میان زمین قومی را راهی و خیر این که همایست کنند آن را اگر
اتفاقی کنند بر مقدار پس حیر و اگر اختلاف کنند بر مقدار آن کردانیده شود هفت ذراع و از آن حدیث اینست اما اگر
باشد راهی مسلوک بیشتر از هفت ذرع و اینست هر چه یکی را که بگیرد چیزی از آن و گوید که راه هفت گز پس است
* رواه مسلم * الفصل الثاني * عن سعید بن حرب * بضم حیر فتح را و سکون یا صحابی
است حاضر شد فتح مکه را با آن حضرت و وی پانزده ساله بود بعد از آن نزول کرد در کوفه و خراج کرد و خراج آن را و وفات
یافت بکوفه و قبر او در اینجا است و بعضی گفته بجزیره * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من باع منکم جریرا او
عقارا فمن له ان لا یبایرک له * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت کسی که بفروشد از شما هر چیزی یا زمینی را سزاوار است که
برکت کرده نشود مراد در ثمن آن قمن بفتح قاف و کسر میم خلیق جزیر بمعنی سزاوار و قمن بوزن فعیل نیز آمده * الا
ان یجعله فی مثله * مگر آنکه بگذارد و صرف کند ثمن را در مانند آن یعنی در خریدن زمین یا عمارت زمینی دیگر و مرمت آن
و از این حدیث معلوم شد که بیع سرای و زمینی و صرف ثمن آن بمنقولات مستحسن نیست از جهت کثرت منافع آن و قلت تطرق
آفات بدان * رواه ابن ماجه والدارمی * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجار احق بشفعة * همسایه
سزاوار تر است بشفعه خود * ینتظر بها * انتظار برده شود او را بشفعه * و ان کان غائبا * و اگر چه غائب باشد و در بعضی
اصول انکان بی و از است * اذا کان طریقه او احدی * و قتی که باشد راه در یکی و شریک باشد در راه * رواه احمد والنسائی

و ابودارد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الشریک شفیع * گفت آنحضرت شریک
 دیزمینی که فروخته میشود شفیع است * و الشفعة فی کل شیء * و شفعه در هر چیزی است از خانه و منزل و بستان و مانند آن غیر
 از منقولات و اتفاق دارند که در غیر بنجار نیست از حیوانات و ثیاب و مانند آن * و زاده الترمذی قال * گفت ترمذی
 و قد روی عن ابی مالیکه عن النبی صلی الله علیه و سلم مرسل * بتسقیق روایت کرده شده است اینست یث از عبد الله ابن
 ابی مالیکه که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشانست از آنحضرت بطریق ارسال * و هو اصح * و این حدیث مرسل صحیح تر است
 از روی اسناد * و عن عبد الله بن حبیش * بضم حارفتی با و سکون یا و شین معجمه در آخر و در بعضی نسخ بن حبشی بضم حار
 و سکون با و کسر شین معجمه و تشدید یا و گفته است صواب همین است صحابی است معمر در اهل حجاز * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قطع سدره صوب الله راه فی النار * کسیکه پیوند سدره را که در دشتی است و پناه میدهد بسایه او و مسافر و حیوانات
 در آتش دوزخ است و بکسر مین و سکون دال شتر بنق بکمر نون و سکون یا و بنق نام بر است که بهندی آنرا بپر گویند
 * و رواه ابوداود و زرقال من الحدیث مختصر * و گفته است ابی داود که این حدیث اختصار کرده شده است یعنی
 میخواستند اهل اودا و از تمام این حدیث که اختصار کرده شده است از وی این را که * من قطع سدره فی فلاة
 يستظل بها ابن السبیل و الهیثم * کسیکه پیوند سدره را که در دشتی است و پناه میدهد بسایه او و مسافر و حیوانات
 غشما و ظام * و ببرد بستم و ناحق غشم بفتح غین و سکون شین معجمه ظلم و ذکر ظلم بعد از وی تا کلیل است چنانکه قول
 وی بغیر حق * بغیر حق یکنون له فیها * بغیر حق که باشد مرا نکس را در آن سدره * صوب الله راه فی النار * سرنگون
 گرداند او و اخذ ای تعالی در آتش بعضی میگویند مراد سدره مکه است که حرام است و بعضی گویند سدره مدینه نهی از آن
 کردند که در وجود آن انس و سایه است مرگمی را که هجرت کند بموی او و بعضی گفته اند مراد سدره دشت است
 و بیابان که مسافران و حیوانات بسایه آن پناه جویند چنانکه لفظ حدیث همین آنست و بعضی گویند که سدره است
 مملوک کسی که دیگری آنرا بظلم قطع میکند و الله اعلم

* الفصل الثالث * من عثمان بن عفان

رضی الله عنه قال اذا وقعت الحد و د فی الارض فلا شفعة فیها * و قتیبه واقعه شوند حد ما در زمین پس نیست شفعه در آن
 زمین * و لا شفعة فی بئر * و نیست شفعه در چاه * و لا فی فیل النخل * و نه در نزد درخت خرما زیرا که شفعه در زمینی است
 که احتمال قسمت دارد و بپراختمال قسمت ندارد و در درخت زمین نیست و تخصیص وی پذیرفته نیست که قوم واریش
 می شدند و دختان خرما را و قسمت میکردند و زمین آن نری میبود که بان باردار میکردند پس چون میفرودخت
 یکی از ایشان نصیب خود را از آن درختان بدو قوت آن از فعل رجز آن پس شفعه نمیرسد و شرکار در آن فیل از جهت
 نابودن او و عتق و نابودن شفعه در بئر منسوب شافعی است و سبب وجوب شفعه نزد ایشان دفع مونت قسمت است و این
 مستحق نمیشود در آنچه احتمال قسمت ندارد و نزد ما شفعه ثابت است اگر چه احتمال قسمت ندارد چنانکه حمام و آبی و
 دلیل ما قول آنحضرت است الشفعة فی کل شیء و این شامل است همه را و از جهت آنکه سبب شفعه نزد ما اتصال در ملک و دفع
 ضرر و عجز است و این شامل مرد و قسم است کذا فی الاله ایه * و رواه مالک * باب المساقات و المزارعة *
 مساقات سپردن مرد است درختان خود را ببرد دیگر تا کار کند در آن و اصلاح کند آنرا با ب دادن و تربیت نمودن
 بر حصه معین چنانکه نصف یا ثلث یا ربع و مزارعت عقل است بر زمین بر همین نهج که مل گورش حاصل آنکه مفاات
 در دخت می باشد و مزارعت در زمین و حکم مزد و یکی است و مفاات و مزارعت فاسد اند نزد امام ابی حنیفه
 و نزد صاحبین و ائمه ثلثه جائز و گفته اند که هیچ یکی از اهل علم را نمیدانم که منع از آن کرده باشد مگر ابو حنیفه و بعضی
 گویند که زفر با راست و دلیل امام آنست که این استیجار است با جر مجبور و معلوم پس درست نباشد و نیز در حدیث
 نهی از مشا برت واقع شده و فتوی بر قول صاحبین است

* الفصل الاول * عن عبد الله بن عثمان روى الله

* صلی الله علیه وسلم دفع الی یهود خیبر نخل خیبر و ارضها * روایت است از ابن عمر که آنحضرت سپردت یهود خیبر و نخل خیبر را از زمین خیبر را * طی ان یعملوا من اموالهم * برین شرط که کار کنند در ان از مالهای خود و در بعضی نسخ یعملوا بزیادات تأمین عین رمیم و استعمال عمل بنفس خود کردن کند فی القاموس * و لرسول الله صلی الله علیه وسلم شطرونه را * و باشد مر آنحضرت را نصف میوه آن * رواه مسلم * روایت کرد ابن عبد یث را معلم * فی روایة البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم * و در روایت بخاری این است که پیغمبر بخدا صلی الله علیه وسلم * اعطی خیبر الیهود * داد درختان و زراعت خیبر را به یهود و مسلم داشت برایشان * ان یعملوا و یزرعوها بشرط آنکه عمل کنند در ان و زراعت کنند در ان * و لهم شطرونه ما یشرح منها * و باشد مرایشان را نصف آنچه بیرون آید از ان و حاصل معنی فرد و روایت یکی است و در روایت اولی نصف مر آنحضرت را گفت و در ثانیه مر یهود را و در اولی بنی کریم را گفتا * کرد که مخصوص نخل است و در ثانیه ما یشرح منها گفت که شامل میوه و غله فرد داشت و این دلیل ائمه است در جواز مساقات و مزارعت و امام ابوحنیفه گفت که این نه ازین قبیل است زیرا که نخل و ارض از آنحضرت نبود که بایشان بطریق مساقات و مزارعت داد بلکه نخل و ارض ایشان را برایشان معلم داشت و برایشان خراج نهاد و خراج و قسم است خراج موظف و خراج مقاصد و این خراج مقاصد است و خراج موظف آنکه امام هر سالی مالی بر مرایشان بنهد چنانکه بر اهل نجران هر سال یک هزار و دویست حله کرد و خراج مقاصد آنکه قسمت کند از زمین آنچه از زمین بر آید چنانکه بر اهل خیبر کرد * و عنه قال کننا لخبار و لا نری بذاک باسا * و هم از ابن عمر آمده که گفت بودیم ما که مخابرت میکردیم و نهیدیم در روی باکی * حتی زعم رافع بن خدیج ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عنها * تا آنکه گفت رافع بن خدیج که صحابست که آنحضرت نهی کرده از ان * فبرکنناها من اجل ذلك * پس گفت ما مخابرت را از بهر آن و معنی مخابرت همان مزارعت است بر وجهی که مذکور شد و این دلیل امام ابوحنیفه است * رواه مسلم * و عن حنظلة بن قیس * از تا بعین اهل مدینه و ثقات ایشان است روایت میکند * عن رافع بن خدیج قال اخبرني عمي انهم كانوا یکرون الارض علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم * گفت حنظله خبر دادند مراد و عم من که ایشان یعنی صحابه کرامی دادند زمین را در زمان آنحضرت * بها ینبت علی الاربعاء * بر چیزیکه بروید بر جد و لها و نهوهای صغیر که بدان آب میل مند زراعتها را از اربعاء بکسر با جمع ربیع بمعنی جل و صغیر * اوشی یستثنی صاحب الارض * یا پیشیزیکه جل آکند او را صاحب زمین یعنی قطعه معین از زمین یعنی ایشان کرامی دادند زمین را بدین شرط که زراعت کنند عالم بتخم خود و آنچه بر اطراف جل و بروید برای مکرری باشد اجرت زمین وی و ما و رای آن برای مکرری که عالم است با آنچه بروید در قطعه معین برای مکرری بود و آنچه در غیران قطعه بروید برای مکرری * فنها نا النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلک * پس نهی کرد ما را آنحضرت از ان زیرا که دروی خطر و غرر است و شاید که در اینجا چیزی نروید و اینصورت محتمل نهی است نزد مجوزین مزارعت بدانکه احادیث در باب مزارعت مختلف آمده و باب تاویل از جانبین مفتوح است و چه هورائمه بر جزاز اند و فتوی در مذہب مانیز بر جزاز است از جهت دفع حاجت * فقلت لرافع کیف می یالدر اہم و الدنانیر * حنظله میگوید پس گفت مر رافع بن خدیج را پس چگونه متاخره است ابن راهم و دنانیر * فقال لیس بها باس * پس گفت رافع نیست در متاخره بدراهم و دنانیر یا کی * و کان الذی نهی عن ذلک مالونظر فیہ ذوا الفہم بالاحلال و الحرام لم یجوزو * و بود آنچه نهی کرده شده است از ان چیزی که اگر نظر کنند در ان خد اوند ان فهم بالاحلال و الحرام اجازت ند مند بدان و رواند اوند انرا چنانکه صورتیکه مذکور شد * لما فیہ من الخطا طرة * از جهت چیزی که در ان است از مخاطره که شود یا نشود چنانکه گفتیم * متفق علیه * و عن رافع بن خدیج قال کننا اکثر اهل المدینة حقلا * گفت بودیم ما بیشتر اهل مدینه از روی زراعت فی الصراح حقلا بخای مہمله و بقاف کشت برک بیرون آورد و هنوز سطر ناشده و مساقله بیع زراعت

پیش از ظهور صلاح آن فروختن آن در خوشه و مزارعت بثلث و ربع را نیز کوبید * و کان احدنا یکر خیاره * و بود یکی از ما که بگرامید از زمین خود را * فیقول هذه القطعة لی ومنه لك * پس میگفت این پاره زمین یعنی آنچه بروید در آن مرا است و این پاره دیگر برای تو * فرما اخرجت ذه * ولم یخرج ذه * پس بسا که بیرون آورد و بیاند این قطعه که برای یکی از مکرری و مکرری تعیین یافته و نرویانند این قطعه دیگر که برای دیگری قرار داده شد * و ذه بکسر ذال و سکون ها اسم اشاره مؤنث است چنانکه تالك * فنهامهم النبی * پس نهی کرد ایشان را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * ازین معامله از جهت منطوره * متفق علیه * و عن عمرو قال قلت لطاؤس * روایت است از عمرو بن دینار که از مشاهیر علمای وثقات تابعین است گفت گفتم مرطاؤس بن کیهان یمانی را که از ائمه دین و اعلام تابعین و خیار صالحین است مستجاب الله عود بود و چهل حج گزارده و در صحبت ابن عباس میبود * لو ترکک الخابرة * اگر ترک کنی تو مشابرة را یعنی مزارعت را و مزارعت را مشابرة از آن گویند که بران معامله باهل خیبر کرده بودند * فانهم یزعمون ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عنه * زیرا که ایشان یعنی علما میگویند که آنحضرت نهی کرده است از آن * قال ای عمرو انی اعطیهم و اعینهم * گفت طاؤس ای عمرو بد رستی که من میدهم ایشان را و یاری میکنم ایشان را * وان اعلیهم اخبرنی * و بد رستیکه داناترین ایشان یعنی ابن عباس خبر داد مرا * ان النبی صلی الله علیه و سلم لم ینه عنه * که آنحضرت نهی نکرده است از آن * ولکن گفته است آنحضرت ان یمنح احدکم اخاه خیر له من ان یأخذ علیه خرجا معلوما * اگر عطا کند و احسان نماید یکی از شما را در خود را بهتر است مرا و ازین که بگیرد بروی خرج و اجر معلوم یعنی مشابرة معامله ایست که چیزی میلد و چیزی میگیرد اما اگر احسان کند و بی چیز و بلا شی دهد آن بهتر و فاضلتر است و یمنح از منحه بمعنی عطا و سابقا معلوم شد که منحه در زمین نیز میبود و چنانکه در تالق و شاة و ان یمنح بکسر همز حرف شرط و جزم یمنح و بفتح همزة و نصب یمنح خود و روایت است * متفق علیه * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من کانت له ارض فلیزرعها * کسیکه باشد مرا و از زمین پس باید که کشتکار کند آنرا * ار یمنحها ایاه * یا عطا کند آن زمین را برادر خود را که کار کند در وی * فان ابی فلیمسلک ارضه * پس اگر ایاد برادر او و بگیرد پس باید که نگاهدارد زمین خود را یا اگر ابا می آرد آنکس از زراعت نگاهدارد گفته اند که درین تو بیع است بر ترک آن و امر که زراعت و منحه است و اختیار مشابرة و تو بیع است بر کسیکه بهال نه خورج منتفع کرد و نه بغیر خود بیع رساند * متفق علیه * و عن ابی امامة و رای سکه و شیء من الة الحرت * روایت است از ابی امامة باهلی و بهال آنکه دید وی قلبه را چیزی از آلات زراعت را و سکه بکسر عین و تشدید کاف آهنی که بوی کشاورزی کنند و زمین را اندک * فقال * پس گفت ابوامامه * سمعت النبی * شنیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یقول * که میگفت * لا یدخل من ایت قوم الا اذ خله الله الذل * در نیاید این آلات و اعیان خانه قومی را مگر آنکه در آوردند و را خدا بایستعالی خوار و در بعضی روایات بخاری هم جلاله نیست پس ضمیر ادخل تواند که راجع بشیء از آلات حرت یا بحدوث باشد و در اینجا ترغیب و تدریس است بر غزار جهاد و حکمت در وضع خراج برین قوم هم باین سبب است که ایشان رغبت کردند در زراعت و عمارت دنیا و مشغول شدند بدان و روی گردانیدند از جهاد و قتال در راه خدا اما اگر از برای کسب قوت حلال زراعتی بکنند ظاهر آن است که داخل این وعید نخواهد بود * رواه البخاری * الفصل الثانی * عن رافع بن خدیج عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من زرع فی ارض قوم بغیر اذنهم * کسیکه زراعت کند در زمین قومی بی اذن آن قوم * فلیس له من الزرع شیء * پس نیست مرا و از زراعت چیزی یعنی حصه * وله نفقته * و مرا و راست اجر عمل او * رواه الترمذی و ابوداود * قال الترمذی من ادخل بیت غریب * الفصل الثالث * عن قیس بن مسلم * ثقة است و کوبند من سب ارجا داشت * عن ابی جعفر * روایت میکند از امام محمد باقر سلام الله علیه و علی سائر اهل بیت النبوة * قال ما بالی بینة اهل بیت هجرة الا یزعمون علی الثالث و الرابع * نیست بمن نینه اهل بیت هجرت یعنی مهاجران مگر

آنکه زراعت میکنند بر ثلث و ربع * و زارع علی و سعد بن مالک * یعنی سعد بن ابی وقاص و مالک یام ابو وقاص است * و عبد الله بن مسعود و عمر بن عبد العزيز و القاسم * یعنی قاسم بن محمد بن ابی بکر * و عمرو و ابی بکر و ابی بکر و آل علی را بن میرین * و قال * و گفته است * عبد الرحمن بن الامود * که تابعی مشهور است و زمان شریف نبوت را در یافته اما رؤیتی و روایتی مرا و را صحیح نشده * کنت اشارك * بودم من که شریک می شدم * عبد الرحمن بن یزید * را که نیز از تابعین است * فی الزرع * در مزارعت * و عامل عمر الناس * و معامله کرد عمر رضی الله عنه مردم را * طی ان * بکسر هاء * جاء عمر بالبذر من عنده * برین شرط که اگر بیارد عمر تخم را از نزد خود * فله الشطر * پس مرا و را اصف نصف * و ان جاء و بالبذر فلهم کذا * و اگر بیارند مردم تخم را پس مرا ایشانرا است چنین یعنی ثلث یا ربع آنچه شرط می کردند * و رواه البخاری * و روایت کرد ابن خلد بن را که مشتمل است برین آثار بخاری بطریق تعلیق پس اولی آن بود که میگفت مولف رواه البخاری تعلیقا چنانکه داب او است * باب الاجارة * اجاره بکرا دادن چیز یا اجرت مزد اجیر مزد و راجاره در شرع تملیک منفعت است و قیام تقاضا میکند عدم جواز اجاره از جهت بودن منفعت معلوم و لیکن تجویز کرده اند بجهت احتیاج مردم و دلالت کرده بران اخبار و آثار

ضمیمه و فتح معجمه و تشریح فایده این چنین است در نسخ مشکوٰه و صحابی مشهور است از اهل بیعت الرضوان ساکن شد بمکه یمنه بعد از ان تحول کرده ببصره و وفات هم در وی یافت سنه ستین هجری که نزل نکرد ببصره شریف ترازوی و در حاشیه بعلا مات نسخه معقل بفتح میم سکون مهمله و کسوف نوشته گرفته کذا فی نسخ مسلم و وی تابعی کوفی است از طبقه ثانیة ثقة از اخبار تابعین است * قال زعم ثابت بن الضحاک * گفت عبد الله گفت ثابت بن ضحاک انصاری صحابی که حاضر شد بیعت رضوان را در مصر و بعضی گفته اند که ولادت وی در سنه ثانی از هجرت بود مدتی است که نزل کرد بصره را و وفات یافت در سنه سبعین و در فتنه ابن زبیر * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن المزارعة * که آنحضرت نهی کرد از مزارعت * و امر بالمواجرة * و امر کرد امر باحت با جاره در همین صورت مزارعت یا مطلق * و قال لا باس بها * و گفت هیچ باک نیست بمواجرة و از اینجا شریعت اجاره معلوم شد و مواجرت یو او است در جمیع نسخ و قیاس بهمزه است * و رواه مسلم * و بین ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم اعطی الحجام اجرة * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت خزن کم کرد پس داد حجام را مزد وی از اینجا حکمت اجاره و محل عمل حجام معلوم شد * و ابستهط * و آن حضرت استعمال کرد سوط را بفتح دو ائمه ریخته شود در بینی و از اینجا جواز ملوات ثابت شد * متفق علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما بعث الله نبیا الا رعى الغنم * گفت آنحضرت نفرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبری را مگر آنکه چرانید گوسفند انرا اگر چه یک بار باشد * فقال اصحابه و انت * پس گفت یاران آنحضرت و تو نیز چرانیده گوسفند انرا * فقال نعم * پس گفت آنحضرت اری من نیز چرانیده ام * کنت اری طی قراریط لاهل مکة * بودم که من میچرانیدم گوسفند انرا بر اجرت چند قیراط مرا هل مکة را و قیراط نصف عشر دینار یا جز و بست و چهارم از دینار و بعضی گفته اند قراریط نام جای است بمکه و آنحضرت گوسفند ان خود را هل خود میچرانید بی اجرت و گفته اند که حکمت در گوسفند چرانیدن حضرات انبیاء علیهم الصلوات و السلام حصول سیماست و شفقت بر ایشان و ضربه بر مشقت و عی و حصول خلوت است و نعمت سلطان یا رعیت مشابه حال چوپان است بگوسفند ان و بعضی گفته اند که برای آنست که تابش ناهل نعمت خدا را که بران منت نهاد بر ایشان و برگزیدن ایشانرا و رسانیدن بعد ازین حال تا بر مراتب علیه که از حد و حد و حصر بیرون است خطابی گفته ننهاد خدای تعالی نبوت را در انبای دنیا و ملوک و امرا و لیکن نهاد در رعای غنم و اهل تواضع از اصحاب حرف و بود ایوب خیاط و زکریا انجار علیهم السلام کذا نقل انکرماتی * و رواه البخاری * و عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی ثلثة انا خصهم یوم القيمة * گفت خدای تعالی سه کس اند که من پیکار کنم با ایشان روز قیامت * رجل اعطی بی ثم

حدیث یکی از آن مردی است که داد و داشت دهک و پیمان بنام من رسو کنم من پستری بیهوشی کرد و شکست عیال را * و رجل
 باع حره اکل ثمنه * و دیگر مردیست که فروخت ازادی را پس خورد نهی آنرا این تا کید است برای زیاده تفریح و تشدید
 نه تعبد است تا فروختن بی اکل ثمن حرام نباشد * و رجل استاجر اجیرا ما استوفی منه و لم یعطه اجره * میوم مردیست که بکرا
 گرفت مزدوری را پس استیفا کرد از وی یعنی عدل را یعنی کاری که بران اخیر گرفته تمام کنانید و نه ادا از او را و مزد او
 * رواه البخاری * و عن ابن عباس ان تفرامن اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم مروا بماء * و روایت است از ابن عباس
 که جماعتی از اصحاب آنحضرت کث شدند بآبی که در انیا قومی ساکن بودند * فیهم لدیغ اوسلم * و در میان آن قوم بود
 لدیغ یا سلم شک را ریخت در لفظ لدیغ و سلم و هر دو بیک معنی است و تصمیه بعلم گفته اند که برای تفاول است بسلامت و طبیعی
 نقل کرده که اکثر اطلاق لدیغ در کرم کزید است و سلم در مار کزید و برین نقل یرشک راوی است در معنی و فی الصراح
 لدیغ کزیدن مار و کزید و در مار سلم گفته سلم مار کزید و کانهم تغاولوا بالسلامه فتدبر * فعرض لهم رجل
 من اهل الماء * پس پیش آمد مرا صاحب را مردی از اهل آب و ساکنان آن موضع * فقال هل نیکم من راق * پس گفت ایها
 همت در میان شما هیچ انمو نگیری * ان فی الماء رجلا لدیغا او حلیم * بد رستیکه در آب یعنی درین موضع مردیست لدیغ
 یا سلم * فانطلق رجل منهم * پس رفت مردی از اصحاب * فقرأ بقائه الکتاب * پس خواند موره فائحه الکتاب را
 الله ملی شاء * بر شرط کوسفند ان یعنی شرط کرد که اگر چند کوسفند با جرت بمن یک عید معشرا نم * فبرأ * پس به شد آن
 لدیغ یا سلم پس دادند انها کوسفند انرا که شرط کرده بودند * فبأ بالشاء الی اصحابه * پس او رد آن مرد که فائحه الکتاب
 خواند و اجرت گرفت کوسفند ان بموی یاران خود * فکرموا ذلک * پس مکروه پنداشتند اصحاب این کوسفند ان کوفتن
 را در بدل فائحه خواندن بران مار کزید * و کوفتن اجرت بر قرآن * و قالوا قد اخذت ملی کتاب الله اجرا * و گفتند بتحقیق
 گرفتیم تو بر خواندن کتاب بخد از مزدی را * حتی قلوا الم یینه * تا آنکه باز آمدند از سفر بمکنینه * قالوا * گفتند صحابه
 بطریق شکایت از ان صحابی که کوسفند ان گرفت * یا رسول الله اخذ ملی کتاب الله اجرا * گرفت این مرد بر خواندن کتاب خدای
 مزدی را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدای * صلی الله علیه وسلم ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله * بد رستیکه
 مزاوارترین چیز یک بکیرین شما بران چیز مزد کتاب خدای است که بطریق تعظیم و تکریم آن را بخوانید و گرفتاری را
 از بلا خلاص گردانید * رواه البخاری و فی روایه * و در روایتی این چنین آمده که فرمود آنحضرت * اصمت * کاری
 راست و درست گردید که اجرت گرفتید * اقموا * بخش کنید کوسفند انرا در میان خود و اسناد اخذ بجماعه کرد از جهت
 وقوع آن در ایشان کردی فعل یکی فعل همه بود یا اشارت کرد بانچه وی کرد اگر شما هم خواهید بکنید فانهم * و اضربوا
 ملی معکم موما * و بگردانید برای من با شما نصیبی مقصود خوش کردن دلهای ایشانست و بیان آنکه بی شک و شبهه خلل
 است اگر من هم از ان بکیرم درست است و درین حدیث دلیل است بر جواز رقیه بقرآن و اخذ اجرت بران و متاخرین
 تعلیم و کتابت آنرا بران نیز قیاس کرده اند و قومی بران رفته اند که اخذ اجرت بر تعلیم قرآن حرام است و متاخرین انرا
 تفسیر کرده اند
 الفصل الثانی * عن خارجة بن الصلت * تابعی است و روایت میکند از ابن
 مسعود و از سمخ و در این حدیث از روایت میکند * عن عمه * از عم خود که صحابی است * قال اقبلنا من عند رسول الله *
 که گفت عم و بی اوردیم ما یعنی بوطن بخود از نزد رسول خدا * صلی الله علیه وسلم فاتینا علی حی من العرب * پس
 آمدیم بر مسئله از عرب * فقالوا انا انبما انکم قد جئتم من عند هذا الرجل بشیر * پس گفتند اهل آن مسئله بدرستیکه ما از کاهانید
 و دانا نید و شد ایم که شما بتحقیق آورده اید از نزد این مرد اشارت بذات شریف آنحضرت میکند خیر و کثیر را خیر
 دنیا و آخرت * فجل جندکم من داء او رقیه * پس ایماست نزد شما هیچ دارو یا افسون رقیه بضم را و سکون قاف
 افسون رقی جمع بضم را * فان عدلنا جمعنا فی القیود * پس بد رستیکه نزد ما دیوانه ایست در بتل هانی الصراح *

دل شده و بعمق و در رفقه گفته اند که معتوه کسی که گاهی دیوانه می شود و گاهی هشیار * فقلنا نعم * پس گفتیم ما آری هست نزد ما رقیه * فیارا بمعنیه فی القیود * پس آوردند دیوانه را در بند ما * فقرأت علیه بفتح الکتاب * پس خواند م در آن دیوانه فاحیه الکتاب را * ثلثه ایام * سه روز * غدا و عشیه * یکا و یکا * اجمع یزاقی ثم انقل * بضم فاد زحالی که جمع می کنند آب در من خود را پستری برون می افکنم آنرا از دهن دروی * قال فکانما انشط من عقل * گفت عم من پس به شد آن دیوانه و خلاص شد از دیوانگی کویا که کشاده شد از پای بند انشاط کشاده دادن شتر عقول بکمر پای بند شتر * فاعطونی جملا * بضم جیم و سکون عین پس دادند ایشان مرا مزد * فقلت لا حتی اسال النبی * پس گفتم من نمی گویم این مزد را تا آنکه می پرسم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * پس پرسیدم * فقال کل فاعمری * پس گفت آنحضرت بخور پس بنزد گانی من یعنی سوگند من است * ان اکل یرقیه باطل لقد اکلت یرقیه حق * فرآینه کسی که می خورد یا فسون که بد روغ می خواند بد میکند و تواند و ممکن میباشد زیرا که می خورد یا فسونی که بحق می خورد یا رقیه در هر دو جا مضارب است * رواه احمد و ابوداود * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعطوا الاجور اجورهم * بد می خورد و در روغ او * قبل ان یحلف بقره * پیش از آنکه خشک کرد و خوی او کنایت است از شتاب دادن مزد بعق از عقل او و در اندک دین در آن * رواه ابن ماجه * وعن الحسن بن علی رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یسأل حق ان جاء علی فرس * مر خواسته را حق است اگر چه بیاید بر اسب کویا این اجرت سوال او است و باین معنی است این حدیث را در باب اجاره آورد * رواه احمد و ابوداود * و در اسناد این حدیث سخن است که بعضی تقاد کرده اند امام احمد گفته که اصلی حدیث است که این دو حدیث در بار از میگردند و اصلی حدیث یکی این حدیث دیگر بوم بخور کم بوم صومکم و ابوداود از آن سکوت کرده پس نزد وی صالح احتجاج است * فی المصابیح مؤلفه و در مصابیح گفته که این حدیث مرسل است و تحقیق آنست که مسند است و در بعضی نسخ مطابیح این لفظ نیست * فی البصائر لکماله من هدیة * بضم هین و سکون فو تانیة * بن النضر * بضم نون و فتح ذال مهمله مشدده و در بعضی نسخ عقیه یقاف بن المنذر بضم میم و سکون یون و کسر ذال معجمه و بعضی او را عقیه بن عبد سلمی گفته اند و موافق نیز در کتاب الجهاد همچنین آورده و این جامعیه بن النضر گفته و الله اعلم * قال کناعه عند رسول الله * گفت بودیم مانند پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقرأ طسم * پس خواند آن حضرت سوره قصص که در اول وی طسم است * حتی بلغ قصه موسی * تا آنکه رسید قصه موسی را که در وی رسید بن اوست حدیث بن قزح شعیب علیهما السلام و خوارستن دختر شعیب و با چاره دادن خود را تا ده سال * قال * گفت آن حضرت * ان موسی آجر نفسه ثمان سنین ارضا * بد رستیکه موسی بگرا داد نه پس خود را فشت سال یا ده سال بر جمیل تخمیر که خدایت کند * فی عقه فرجه * بر یا رهای فرج او که مراد بد آن نکاح است عفت یا رسانی و باز ایستادن از حرام * و طعام * بطنه * و بر خورش شکم او و مهر هم میهن بود کویا در شریعت ایشان درست بود که خدایت را مهر سازند یا مهر دیگر بود و این حدیث علاوه او بود بطریق تبرع * رواه احمد و ابن ماجه * وعن عباد * بضم عین و تخفیف یا از کبار صحابه است * بن الصامت قال قلت * گفت گفتم * یا رسول الله رجل امل ف الی قوسا * مردی پیش کش فرستاده است یهودی من گانی را * من کتب علم له الکتاب و القرآن * انمرد از جمله کسان است که بودم من که تعلیم می کردم او را کتاب و قرآن * و لیست بمال * و لیست قوس مال یعنی در عرف آنرا از جمله اموال نیمه آنند که آنرا اجرت شمارند کویا حدیب عباد * بن الصامت رضی الله عنه منع از اخل اجرت بود بر تعلیم قرآن پس استفتا کرد از آن حضرت که ای ایا این قوس و یکموم * فارمی علم یا فی جمیل الله * پس تیر بیند از م بروی در اخل این برای اعتل از آن گرفتن گفت یا یزید یا تا کین نا کوفتن فافهم * قال ان كنت تسب ان تطوق طوقا من نار فاقبلها * گفت آن حضرت اگر هستی تو که بدو هست میدازی و منخوامی که طوق در گردن انداخته شوی از آتش و زرخ پس قبول کن آنرا ظاهر کلام آنست که این داخل اجرت است و نمی باید گرفت

یا مراد آن است که اگر چه داخل اجرت باشد اما اولی ناکر رفتن اخت اگر گفته شود که سابقا گفت شد که سزاوارترین
چیز آنست که اجرت گرفته شود بران کتاب خدا است جوابش آن است که عبادت تعلیم حسبه لله کرده بود پس مکرره بدو است
که باید شود اخلاص و زوق شود عمل بدینست و آنچه بالا گفت شد بیان رخصت برد * رواه ابوداؤد و ابن ماجه
باب احیاء الموات و الشرب * باب در ذکرا خدا و حیاء ارض موات و موات بفتح حیم زمین است که
مالکی نیست موات را کذا فی القاموس و در نهایی گفته که موات زمین است که زراعت کرده نشود و تعمیر نموده نشود
و مالک نشود و اگر هیچ یکی و احیاء آن عبارت است از مباحثت عبارت آن و در نهایی گفته که موات آنچه نفع
نگرفته نشود بری از اراضی از جهت انقطاع آب از وی یا بعیب غلبه آب بر وی و جز آن از این چیزها نفع منع میکند
و زراعت را پس آنچه مادی است یعنی قدیم است که مالک نیست مراد از این مملوک است در اعلام که شناخته نمی شود
غیر از این مالک و در زراعت از تخریب چنانکه اگر با یستند آدمی از نهایت عبارت و بانگ زند شنید نشود آواز موات
است و شرب با کمر شین نصیب آب و مودم راحق است در آب که منع شان نمیتوان کرد از آن و در اینجا تفصیل است
حیان آب بکار و افشار و اودیه و اینها نفع نگردد و اگر در دگر دگر شده و گرفته شده و در ظروف و اوانی و احکام آن مذکور است
و رفته و حمل نموده ما آن است که در آب در تمام مودم راحق است در شرب و آب دادن زمین را و کندن جویها
از آن بر زمینها و نفع گرفتن باب در اینجا ما نمائند نفع گرفتن بافتاب بر ما و هو است که خصوصیت بهیچ کس ندارد و همه در اینجا
شاید اند اما اودیه بزرگ مثل جیحون و حیحون و دجله و فرات حکم اینها نیز حکم آب است که اگر ضرر نکنند یا این طریق
که بگرداند بچنانی و بخرق کرده و در دیها و زمین ها را تا چاه ها و جویها اینجا نیز ماعدا حق ثابت است زیرا که آن موضوع
برای اجراز و گرد آوردن نیستند و مباح بی اجراز مملوک نشود چنانکه آوردن زمین یکی آید و خوابگاه خود سازد و آدمی
همه بجای آب را همراهِ خود نمیتواند گرفت و وی محتاج است باب برای خود و برای مرکب خود و اما اگر یکی خواص که بیان
زمین احیا کند اهل نه منع از آن نمیتواند کرد زیان کند بایشان یا نکنند زیرا که در وی حق خالص و خاص بایشان است و اما
آب کرد کرده و در ظروف مملوک میکرد و در حق غیر از وی منقطع میشود چنانکه صید کسی گرفت و اگر چاه و چشمه
و جوی در ملک یکی باشد میرسد او را منع غیر از دخول در ملک او وقتی که نیاید آب دیگر نزدیک این آب در غیر ملک
کسی را گرنیاید گفته شود هر صاحب نه را یا خود آب آورد و عید می یابد یا میکند از وی و او را در آید و آب گیرد بشرطیکه در
چاه را نشکند و این بر تعلق نیست که کند چاه را در زمین مملوک خود اما اگر کند است در ارض موات منع از آب
نمی رسد و چنانکه زمین ملک آدمی کرد و آب ملک نمیکرد و او اگر منع کند این شخص را که میتواند بر هلاک نفس خود و
بر مرکب خود میرسد او را که قتال کند بملاح و آب در چاه مباح است غیر مملوک بخلاف آب کرد کرده و در ظروف که اگر
بغیر هلاک را قتال کند اما بی سلاح و همچنین طعام نیز در حالت مخصوصه و بعضی گفته اند که اولی آن است که در چاه نیز
قتال بی سلاح کند زیرا که وی ارتکاب معصیت کرده و این قائم مقام تعزیر است اینهمه مذکور است در نهایی

الفصل الاول من عایشه رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من عدا رضایست لا حد فهو
احق بها * گفت آن حضرت کسی که آبا و اجداد او را کشتند و مژروح سازد زمین را که نیست ملک هر چه کس را پس آنکس سزاوار
تر است بآن زمین * قال عروة قضی به عمرو فی خلافته * گفته عروه حکم کرد باین عمرو رضی الله عنه در خلافت خود
و اما ابوحنیفه شرط کرد در آن اذن امام را و نود شافعی و ابو یوسف و محمد شرط نیست اذن امام * رواه البخاری
و عن ابن عباس ان الصلح بفتح صاد و سکون عین مهملتین * بن جثامه * بفتح جیم و تشدید مثله صحاب نیست حدیثی
در حیا زیانست روایت کرده است از وی ابن عباس و فاطمہ و زینب و خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه * قال معیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت * لا حدی الا لله و رسوله * نیست حدی مکر خدا را و

رجول مثل اراحمی بکسر حانام زمینی است که کرد کرده میشود از برای مواشی صدقه و جزآن تا ازان بچرند و در جا هلیب هادت بود که روسا و اغنیای عرب کرد میکردند مکان خصیصه را یعنی آنکه آب و کیها دارد از برای مواشی خود میکنند که چون فرود می آمدند در این چنین مکانی در بانگ می آوردند سگی را پس کرد میکردند تا آنجا که آواز سک میرسد پس آنحضرت منع کرد ازان و فرمود نیست کرد کردن زمین را مگر برای احیان و شتران که جهاد کرده شود و سواری کرده شود در راه مثل ابران و چرانیده شود در آن مواشی صدقه و اضافت بخدا و بر مول خدا بجهت تشریف است و نیست هیچ یکی از ائمه را بعد ازان حضرت که کرد کند آنرا برای نفس خود و اختلاف کرده اند در کرد کردن آن برای مصالح هامة پس بعضی گفته اند درست است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و بعضی گفته اند که در سبب نیست و قتیکه باعث گردد بر تنگی اهل بلد * رواه البخاری * و عن عروة * روایت است از عروة * بن الزبیر بن العوام * که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و یکی از فقههای سبعة مدینه است و مادر او اسم بنت ابوبکر صدیق است و زبیر ابن عمه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم که نام و صفیه است رضی الله عنها * قال * گفت * خاصم الزبیر رجلا من الانصار * بیکار کرد زبیر مردی را از انصار * فی شراج من الدرة * در مسیلهای آب از سنکستان شرح آب راه از سنکستان بزمین نرم شراج و شروج جماعه و حرة و بفتح های مهمله و تشدید را زمین سنکستان و مدینه منوره در حرتین آبادان است * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اسق یا زبیر ثم ارسل الماء الی جبارک * آب بدایه از زبیر یعنی زراعت خود را پستو بفرست آب را بحوری زراعت همسایه خود * فقال الانصاری ان کان ابن عمک * پس گفت انصاری از جهت آن حکم میکنی زبیر را که پسر عمه تص * فتأون وجه رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس و بکن شد روی مبارک آنحضرت یعنی سرخ شد از غضب * ثم قال * پستو گفت آنحضرت * اسق یا زبیر ثم احبس الماء * آب ده ای زبیر پستو باز دار آب را یعنی مکن ار که آب بر زراعت نری و مل * حتی یرجع الی الجدر * تا آنکه باز گردد آب بحوری دیوار یعنی برسد آب تمام زمین را از انداز کرده اند آنرا بر میدان آب تا پاشنه آدمی * فاسترعی النبی صلی الله علیه و سلم للزبیر حقه * پس نگاهداشت و تمام داد آن حضرت مرز زبیر را حق اورا * فی صریح الحكم * در صریح حکم یعنی بصریح حکم کرد که زبیر تمامه حق خود را بگیرد * حين احفظ الانصاری * در هنگامی که در غضب آورد آنحضرت را انصاری حفظ و حفاظ و حفظ بکسر یعنی غضب آمده است * و کان اشار علیهما یا مرلما فی سعة * و بود آنحضرت که اشاره کرده بود بروی و بر زبیر بکسی که مرایشان را در آن فراخی و آسانی بود یعنی آنحضرت حکم کرد زبیر را بمسا محبت و حسن جوار و ترک بعضی حق خود بی آنکه واجب باشد بزرگوار چون انصاری چهل کرد و قبول نکرد انکار کرد زبیر را با ستیفای حق خود مانند آنکه کس تاخی انصاری آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چه عالم بود بعضی گفته اند که منافق بود و انصاری گفتن اورا بجهت آنکه از قبيله ایشان بود و در بعضی بجزئ انصار بعضی بودند که متصف بنفاق بودند مثل عبد الله بن ابی و غیرا و یا از جهت ذلت و ضلالت وی بود نزد استیلاي غضب و ماعلم قتل وی یا از جهت تالیف وی بود با از جهت صبر آنحضرت بر این ای منافقان تا بگویند که محمد میکشد اصحاب خود را و الله اعلم * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تمنعوا فضل الماء لمتنعوا به فضل الکلاء * منع نکنید زیادت آب را تا منع نکنید زیادت کیها را یعنی آب را که منع میکنید کیها را منع میکنید و منع کیها خود ممنوع است از جهت احتیاج مواشی بد آن پس منع آب نیز ممنوع باشد و منع کیها خشک و تر آن ممنوع است مگر آنکه کرد آورد و احراز نمود باشد چنانکه آب * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة لا یکاهم الله يوم القيمة * هر کس اندک که کلام نمیکند ایشانرا خدا ای تعالی روز قیامت * ولا ينظر الیهوم * و نظر نمی کند بسوی ایشان نظر عنایت * رجل حلف علی ساعة لعل اعطی بها اکثر مما اعطی * یکی از این سه مردی است که سوگند خورده بود کالای که بتحقیق داده شده است باین کالای بیشتر از آنچه داده شد یعنی کالای را میفروشد و خریدار ثمن میدهد و بائع سوگند میخورد که مرا زیاد تر بدهی میدادند * و هو کاذب * و حال آنکه وی

در روغ کو اسعد بن سوکند * ورجل حلف علی یمن کا ذبة * دوم مردیست که سوکند خورد بر سوکند دروغ * بعد العصر *
 بعد از وقت عصر تخصص بوقت عصر اجتهت آنست که این وقت شریف است و یمن در روی غلیظ تر است که وقت اجتماع
 مردم و ملائکه لیل و نهار است چنانکه در کریمه تبیینها من بعد الصلوة تفسیر کرده اند * لیتقطع بها مال رجل مسلم *
 تا باره کند و جدا کرد اند بوقت مال مردی مسلمان را * ورجل منع فضل ماء * سوم مردی است که منع کند زیاده
 آب را * فیقول الله اليوم امنعک فضلی * پس میگوید خداوند تعالی یعنی روز قیامت امروز منع میکنم ترا فزونتر کرم خود را
 که منع فضل ماء * چنانکه منع کردی فزونتر آب را * لم تعمل یداک * آبی که عمل نکرد و نساخته است مرد و دست
 تو یعنی وقت تربت تو بلکه بمنع قدرت من پیدا شده اگر چه چاه و جوی بعمل آدمی شده ولیکن بر آمدن آب و پدید آمدن
 آن در آن بقدرت الهی است عملی که بنده کرده کندن زمین است و پس * متقی علیه و ذکر حد یث جابو * و ذکر کرده
 شد حد یث جابو که در روغ نهی است از بیع فضل ما و در کصایح اینجا مذکور است * فی باب المنهی عنها من
 البیوع * الفصل الثاني من الحسن عن حمزة * روایتست از حسن بصری که روایت میکند از حمزة
 بن جندب که صحابی مشهور است و حسن بصری از وی بعین روایت میکند * عن النبی صلی الله علیه *
 و سلم قال من احاط حایطاً علی الارض فهو له * کسی که کسی که کرد کبر و دیواری را بر زمین پس آن زمین کوفته شد برای
 آن کس است ظاهر این حدیث دلالت دارد که دیوار کشیدن کافی است در تمام زمین و این حدیث امام احمد است در
 شهر روایات و نزادیمه احیا شرط است و مراد در حد یث تبیین برای سکونت است * رواه ابو داود * و عن اسماء بنت
 ابی بکر رضی الله عن رسول الله صلی الله علیه و سلم اقطع للزیر نخیلاً * اسماء بنت ابی بکر که زوجه زبیر بن العوام است روایت میکند
 که آن حضرت اقطاع کرد مرز زبیر بن العوام را در بختان خرماء و اقطاع تعیین امام است قطعه از زمین به بعضی از لشکریان
 خود را و احتمال دارد که این از جمله خمس باشد که حق اوست یا زمین موات بود که احیا کرد آنرا * رواه ابو داود *
 * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اقطع للزیر حضرت فرسه * روایت میکند ابن عمر که آن حضرت
 اقطاع کرد مرز زبیر را و دیدن اسب وی یعنی آنکه از زمین که منتهی دیدن اسب باشد * و فاجری
 فرسه حتی قام * پس روان کرد زبیر اسب خود را تا آنکه ایستاد اسب فی الصراح حضر بضم حای من جمله و سکون ضاد
 معجمه و دیدن اسب * ثم رمی بسوطه * بخترا انداخت زبیر تا زیاده خود را * فقال اعطوه من حیث بلغ الشیطان
 * پس گفت آن حضرت بدید او را از اینجا که رسید تا زیاده را * رواه ابو داود * و عن علقمة * بفتح عین و سکون لام
 و فتح قاف * بن رایل * حضرت می گوئی تا بی است * عن ابیه * روایت میکند از پدرش و ایل بن حجر
 که صحابی حضرت می مشهور است * ان النبی صلی الله علیه و سلم اقطع له ارضاً حضرت موت * که آن حضرت اقطاع کرد
 او را زمینی حضرت موت بسکون ضاد و فتح راء می که نام شهر مشهور است و رایل از اینجا بود * فاسل معی معاویة * پس
 فرستاد آن حضرت با من معاویة را تا پیموده دمد آن زمین را بوی * قال اعطها یا * گفت آن حضرت بد آن زمین او را
 * رواه الترمذی و الدارمی * و عن ابیض * بروزن ضاد اسود * بن حمال * بفتح حای من جمله و تشدید میم و کویند نام وی
 اهود بود آن حضرت ابیض نام کرد * المأربی * بفتح میم و سکون همزة و کسور ای و موحده و نسبت بمأرب نام شهر است از یمن
 که در روی نمکها است صحابست قلیل الحدیث * انه وفد علی رسول الله * و روایت میکند که وی بر رسول آمد بر پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم فاقتطعه المالح الذی بمأرب * پس طلب کرد که عطا کند آن حضرت او را نمکی یعنی نمکساری که در
 مأرب بود * فاقتطعه ایاه * پس اقطاع کرد او را آن حضرت آن نمکسار او را و در بعض نسخ فاقتطعها باعتبار ارض * فلما و این
 قال رجل * پس چون پشت داد و برگشت ابیض بن حمال گفت مردی * یا رسول الله انما اقطعته له الماء العذ * اقطاع
 نکردی او را مگر آب میها کثیره که اقطاع نداده ام * ارفی الصراح علی بکعرا بی که سپری نشود چون چشمه و مانند آن

وبعیا را زهر چیر و ظاهر آنست که مراد اینجمله کثرت باشد چنانکه در روایت دیگر آمده است * قال فرجعه منه * کفها پس با زداشت آنحضرت اورا از آن ملغ یا ملج را از وی وند اد کرده اند که آنحضرت کان برد اولاکه آن قطعه در رنگ کانی است که حاصل میشود نمک بعمل رنک و مشقت در رنگ کان و چون دانست که وی امری صفا مهیا و طیار که بی کد و عمل حاصل دارد مانند آب و گیاه باز کرد انید وند اد از جهت تعلق عامه ناس بوی پس صلاح کار و رعایت حق در باز کردن انید دید * قال و سانه ما ذا یتیمی من الالاک * کفها را وی و پر سید ایض آنحضرت را چه چیز کرد آورده میشود از درخت اراک که نام درخت مشهور است یعنی اگر اراک را حمی میخانند چنانکه گاه را حمی میخانند چه چیز را از وی سازند * قال * کفها آنحضرت * ما لم تئله اخفاف الابل * چیزی را که نیچر هد اورا پایهای شتران یعنی دور باشد از شهر و آبادانی از جهت احتیاج اهل شهر بدان و بعضی از شارحان گفته اند که مراد یتیمی اینجا احیا است و احیای موات مشروط است بآنکه دور باشد از آبادانی و با است حمل حمی برا حیا آنست که حمی در دست نیست موقوف کس را مگر لله و رسوله چنانکه گذشت * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسلمون شركاء فی ثلث * معلمان شریک اند در سه چیز * فی الماء * یکی در آب که مخصوص یکی نیست بران وجهی که در شرح ترجمه گذشت * و الکلاء * دوم در گاه که در جنگل است و حکم آن نیز گذشت * و النار * سوم در آتش اگر یکی آتشی دارد در آن میرسد که دیگری را منع کند از آتش گرفتن و چراغ افروختن و در روشنائی وی بنشینن و مانند آن مکر آنکه اورا ضرر کند و بعضی گفته اند که مراد با آتش سنگ چقق است * رواه ابو اورد و ابن ماجه * و عن اسمر * بر وزن اجدر * بن مضر * بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر راء مشدده و در آخر همین موهله صحابی طائی است معک و د است در اهل بصره روایت میکنند از وی دختر او که عقوله نام دارد بفتح عین و کسر قاف * قال ایتم النبي صلی الله علیه و سلم فباعته * کفها آمدم آنحضرت را پس میا بیعت کردم او را و دست برد سها و نهاده ام برای اسلام * قال من عبق الی ماء لم یسبغه محطه الیه * کفها آنحضرت کمی که پیشی کند بسوی آبی که پیشی نکند و است از راهیچ معلمان و برسد بان و دست آورد آنرا * فیهله * پس آن آب مر او را است و ملک او میکرد بران تفصیلی که گذشت و از قیل مسلم مفهوم میگردد که اگر کافر سبقت بکند متع میکند از ملک و مراد کافر جو بی خواهد بود کب اقیل و الله اعلم * رواه ابو اورد * و عن طاروس فرسلا * و روایت است از طاروس یثانی که از کفار تا بعین است بطریق ارسال * ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * کفها است * من احیا مواتا من الارض فیهله * کسی که زند کرد اند زمین مرده را پس ان موات ملک او است و عادی الارض * زمین عادی نیز یعنی زمین قلیم که ملک کسی نیست منسوب به عاد و ثمود که امم سابقه اند * لله و رسول * مرخل ایر است و رسول خدا ایرا * ثم هی لکم منی * پستون آن زمین مر شمارا است از من یعنی من تصرف میکنم در آن بفر وجه که میخواهم و می بخشم هر کرا که میخواهم و ظاهر آن بود که گفته شود منی و من الله زیرا که همه از خدا است و خدا در همه جای پیغمبر خود را تصرف داده است * رواه الشافعی و روی فی شرح السنه ان النبي صلی الله علیه و سلم اقطع لعبد الله بن مسعود * روایت کرده شده است در شرح السنه که آنحضرت اقطاع کرد داد مرا بن مسعود را * انک و ربما لیتة * مرا ها و خانه ها را در مدینه مراد زمین است که در آن خانه و منزل بسازد و در اینجا دلیل است بر اقطاع موات میان عمارات و دوری از شهر شرط نیست و بعضی گفته اند که مراد عمارات است نه تملیک * و هی بین ظهرا نی عمارة الانصار * و این جاها در میان عمارات انصار بود * من المنازل و النخل * از منزلهای انصار و درختان خرما که مرایشانرا بود پس این انصار رنگ داشتند از آنکه عبد الله بن معمر در خانه و منزل باشد در میان خانه ها و منزلهای ایشان * فقال بنو عبد ابن زهرة * پس گفتند پسران عبد بن زهرة بظام زای که معمر بن عبد الله حلیف ایشان بود در جاهلیت و ام عبد ما در وی نیز از خادمان و تابعان ایشان بود * تکب هنا ابن ام عبد * در دار و یکسوزد از ما ابن ام عبد را ام عبد مادر عبد الله بن مسعود است تکب بفتح نون و کسر کاف مشدده و جزم مر حله ام است از تکب تکوب بکسر

شدن از راه و تکلیف یکسو گردانیدن و تدریس عبادت الهانیت و سبک داشتن امر ابن مسعود است * فقال لهم رسول الله *
 پس گفت مرا ایشانرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلام ابغثنی الله اذا * پس برای آنچه برانگشته و فرستاده است مرا
 خدا ای تعالی انگاه یعنی هرگاه که من تقویت ضعیفان و اجانت مسکینان نکند بمن بعت من برای چه نخواهد بود و حکمت در
 فرستادن من چه باشد * ان الله لا یقدر من امة لا یؤخذ للضعیف فیهم حق * بدو سستی که بخل ایاک نمیکرد اندک انکافان کورویی
 و آنکه گرفته نمیشود مر ضعیف زاد را ایشان حق ری یعنی ابن مسعود ضعیف است در میان شما و مر لازم است که تقویت
 او کنیم * وعن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی فی السیل الممزور * اینچنین است در بعضی
 نسخ مصابیح و در بعضی میل الممزور و این روایت ظاهر تواریست که مزور نام وادی است در بنی قریظه که از انجائیل می آید و مزارع
 و بساتین مردم میرسد پس حکم کرد آنحضرت در سبل * ان یمسک حتی یتبلغ الکعبین * که نگاهداشته شود آب و بی در مواضع که بالاتر
 اند آن قل که برسد آب تا پاشنها * ثم یرسل الاهی علی الاسفل * پستری بفرستد بالاتر برپایان تر چنانکه در فصل اول از حدیث
 صریح کذا شد و همچنین است حکم در نهادهای که جاری میشود بطور خود بی عمل و مؤنت آنچه در جانب بالا است تا رسیدن آب
 بپاشنده نگاه دارد و چون آب باین مقدور رسید بکند ارد تا آنچه بجانب پایین است برسد * رواه ابو داود و ابن ماجه *
 و عن سمره بن جندب انه کالت له عض من نخل * روایت است از سمره که بود مرا و از چند رشته از درخت خرما و عض
 بقتیر عین و ضم ضام معجمه خرما می که دست بوی زمین فی حایط رجل من الانصار * در بستان مردی از انصار * و مع الرجل اهله *
 و با آن مرد از انصار که صاحب بستان بود اهل و عیال همراه میبود * فكان سمره یلخل علیه * پس بود سمره که می در آمد
 بر عض خود یا بر آن مرد که صاحب بستان بود * فیتا دی به * پس ایضا میکشید آنمرد * فاتی النبی * پس آمد پیغمبر را
 صلی الله علیه و سلم فلک کرد له * پس ذکر کرد آن مرد آنرا برای آنحضرت * فطلب الیه النبی * پس طلب کرد و کس فرستاد
 جوسوفی سمره پیغمبر صلی الله علیه و سلم لیبیعه * تا بفروشد سمره آن عض خود را بدست صاحب بستان که از آمدن
 رفت و وی ایضا میکشید * فابی * پس ابا آورد سمره از فروختن * فطلب ان یناقله * پس طلب کرد آنحضرت که مبادلت
 کند این درختان را که در بستان آنمرد داشت بدو درختان دیگر که آنمرد داشت * فابی * پس ابا آورد سمره
 ازین نیز * قال فیهله * پس گفت آنحضرت پس به بخشش آنرا مرا این مزد را * و لك کل * و مر تر اینچنین باشد یعنی در بهشت
 * امرار غیه فیه * و گفت آنحضرت امری را که ترغیب کرد سمره را در آن یعنی ثواب بران ذکر کرد * فابی * پس ابا
 آورد سمره * فقال انت مضار * پس گفت آنحضرت بصره تو ضرر رسانند * بلان مرد و هر که ضرر رساند بکسی واجب
 بود دفع ضرر از وی و ضرر و اضرار در مسلمان منعی است * فقال للانصار * کذا ذهب فاقطع نخله * پس گفت آنحضرت
 مرا انصاری را بر و پس ببرد درختان او را * نحن در آنست که سمره چون اینها سرکشی و بیقرمانی کرد از امر آنحضرت
 میگوید که امر انجایی نبود بلکه بطریق شفاعت و استعطاف بود نه اجاب و الزام و لهد ترغیب کرد و الا چگونه متصور
 میبود از سمره توقف در امتثال امر آنحضرت صلی الله علیه و سلم اما پوشیده نمائند که توقف در امر استجابی
 آنحضرت با وجود این مبالغه و تاکید و ترغیب نیز خالی از غلظت قلب و انسداد حجاب نیست و حق آنست
 که تهلیل اخلاق صحابه و تزکیه نفوس ایشان رفته رفته بتأثیر صحبت شریف و تصرف آنحضرت شدن که
 از اول همه مهمل بودند و کمکی بودند و این را نظایر درین باب بسیار است پس شاید که صفت نفسانیه و شدت
 و غلظت در سمره در آنوقت باقی و غالب بود بعل از ان رفته رفته کم شده باشد و الله اعلم * رواه ابو داود و ذکر *
 و ذکر کرده شد * حدیث جابر * که در اول با و این است * من احیا ارضا فی باب الغصب بر وایه سعید بن زید و سئل کر *
 و من انشام است که ذکر کنیم * حدیث ابی صرمه * بکسر صاد مهمله و سکون را که اولش نیست * من فدا راضی الله به فی باب
 ما یغنی من الشجر * و این مرد و حدیث را صاحب مصابیح در اینجا ذکر کرده است و مؤلف فی کرا نهار ادرا انجا

* الفصل الثالث * عن غایته انها قلت * روایت است از عایشه که گفت

* یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منه * چه چیز است آنچه که حلال نیست و روا نیست منع کردن و ندادن آنرا بکسی
 * قال الماء والملح والنار * گفت آنحضرت سه چیز است که روا نیست منع آن آب و نمک و آتش * قال قلت * گفت عایشه که گفتم
 * یا رسول الله هذا الماء قبل عرفه * این آب بیتیق شناختیم حال آنرا از احتیاج مردم و حیوانات بدان و زیان
 * ایشان بمنع کردن از آن * فما بال الملح والنار * پس چیست حال نمک و آتش را اینها امری اند در غایت حقارت
 * منع و اعطای آن چه اعتبار دارد * قال * گفت آنحضرت * یا جبراء * یا نبی احمد و لقب ام المومنین عایشه است
 * بجهت سرخی که در رنگ روی بود مانند گل سرخ و این لفظ را بزبان مندی معنی است که محبان ذوق آنرا در می یابند
 * در آب * ومن اعطی ناراً انکانه تصدق بجمع ما انضجت تلك النار * و کسی که بد مد نمکی را * نکا نما تصدق بجمع ما طیب تلك الملح *
 * بهمه آنچه پخته است آن آتش * ومن اعطی ملحاً * و کسی که بد مد نمکی را * نکا نما تصدق بجمع ما طیب تلك الملح *
 * پس کویا که می تصدق کرد بهمه آنچه بخوش ساخته و اصلاح نموده است آن نمک بعد از آن ثواب ابراهیم ذکر کرد و گفت
 * ومن سقی مسلماً شربة من ماء * و کسی که بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب * حيث یوجد الماء * اینجا که یافته
 * میشود آب * نکا نما اعتق رقیه * پس کویا که ازاد کرد یک برده را * ومن سقی مسلماً شربة ماء حیث لا یوجد الماء *
 * و کسی که بنوشاند مسلمان را یک نوشیدنی از آب در جانی که یافته نمیشود آب * نکا نما احیاها * پس کویا که زنده کرد اندک
 * از او حیات نمود در قالب وی ریخت * و رزاه این ماجه * باب العطا یا * عطا یا جمع عطیه بمعنی بخشش
 * و دهنش و درین باب انواع عطایا بیان کرد چنانکه وقف و عری و رقبی بضم هین و رار صا حب مضایع اینهمه ابواب
 * آتی و سابقه تا کتاب النکاح همه را در کتاب البیوع آورده و مولف تمجید می کرده و وجه گردانیدن آن داخل کتاب
 * البیوع ظاهر نیست خصوصاً ابواب آتی مگر بتکلف بوجه بعیده و در کتاب فقهیه اینها را کتابهای مستقل ساخته اند و فتیله
 * * الفصل الاول * عن ابن عمر ان عمر رضي الله عنهما اصاب ارضاً بخيبر * روایت است از ابن عمر
 * که عمر رضی الله عنهما یافت زمینی را در خیبر * فاتی النبی * پس آمد عمر رضی الله عنه نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم
 * فقال * پس گفت * یا رسول الله انی اصب ارضاً بخيبر * بد رستیکه من یافته ام زمینی را در خیبر * لم اصب ما لا فطانفس
 * بدین وجه * نیا فدان من مالی هرگز گران مایه تر نزد من از آن * فما قامنی به * پس چه میفرمائی مراد بران مال
 * و چه کنم من بان مال یا رسول الله به بخشم بکسی * یا خدا یا نگاه دارم نزد خود و بد هم حاصل آنرا بمسلمانان * قال ان
 * شئت خبست اصحابها و تصدق بها * گفت آنحضرت اگر میخواهی وقف میکنی اصل زمین را و تصدق میکنی بالنسبه حاصل
 * شود از آن و حبست پیشلید با تصحیح کرده اند و گویند در مجمع البحار از کرمانی نقل کرده که بتشدید بمعنی وقف است و
 * بتخفیف بمعنی منع و بمعنی وقف نیز گفته اند * فتصدق بها عمر * پس تصدق کرد بان زمین عمر رضی الله عنه بهمین وجهی که
 * حضرت فرمودند * انه لا یباع اصحابها * برین وجه که فروخته نشود اصل آن زمین * ولا یوهب ولا یورث * و بخشید
 * نشود و میراث ساخته نشود اصل آن زمین * و تصدق بها فی الفقراء * و تصدق کرد بحاصل آن زمین در میان فقرا * رفی
 * القربی * و در میان خویشان و نزدیکان * و فی الرقاب * و در ازاد کردن برده ما چنانکه زکوة بمکاتبان میل نمند تا بدین
 * کتابت را داده ازاد شوند * و فی سبیل الله * و در راه خدا که مراد بدان غازیان و حاجیان اند * و ابن السبیل *
 * و در مسافران که از وطنهای خود دور افتاده اند اگر چه در خانها اموال داشته باشند * و الاغنی * و در همگان که بیایند
 * * لا جناح طی من ولیها ان یا کل منها * نیست بکنا هر کسی که متولی شود بران زمین و تدبیر کند آنرا بر سرانند درین مصارف
 * که بشود از آن * بالمعروف * بوجه مشروع و انصاف و اعتدال * و یطعم * یا بخوراند کسی و از متعلقان خود که مالدار
 * نباشد یعنی بخورد و بخوراند اما بقل و ضرورت و کفاف * غیر متمول * در حالیکه مال دارند و نشوند است و جمع نکنند است مال

كتاب الميعود
 را از جاصل آن * قال * گفت * ابن عمرين * در بيان معني غير متمول * غير متاثر مالا * در حاليكه جمع نكنند * اصحاب مال را و
 في الصراح تامل گرفتن اصل مال و در وصي يقيم وارثه است كه بشورد از مال وي غير متاثر و هر چيزي كه او را اصل قل يد باشد
 و استوار آنرا موثر ميخوانند چنانكه ميچد موثر ميگويند * متفق عليه * و عن ابي هريره رضي الله عنه عن النبي صلى الله
 عليه وسلم قال العمري جايزه * روايت كرد ابو هريره از آنحضرت كه فرمود عمري جايزه است و عمري بضم عين و سكون مي
 و الف مقصوره و وزن جبلي آنست كه بگويد مالك بكري كه اين مرعي يا اين خانه مر تراست تا تو زن * اين جايزه است
 و تان شخص زنده است بد رتوان كرد ايا بعد از وي با اولاد او ميراث نيز ميرسد يا نه درين خلاف است و تفصيل مقام
 آنست كه اين كمتن بر سه وجه است يكي آنكه مالك كويد اين خانه و اين سراي مر تراست و تراد ادم تا تو زن * و اگر بيميرد
 براي و ارثان تو را و اولاد تو بود همه علما اتفاق دارند كه اين همه است و ميراث مي آيد از ملك مالك و مالك ميگردد آن
 شخص سرا و خانه را رمي باشد بعد از وي و ارثان او را و اگر ارثان او داخل بيت المال بود دوم آنكه مطلق بگويد
 كه اين خانه را من مر تراست مدت عمر تو و جهور بر آنند كه حكم اين حكم اول است و بعد از وي و ارثان او ميرسد و ملقب
 مانيز همين است و اصح آنست كه قول شافعي بيز همين است و نزد بعضي علما درين صورت و ارثان را نميرسد و بيميرد
 او بملك باز ميگردد و ميوم آنكه بگويد كه اين مر تراست مدت عمر تو و كرمي ازان من و ارثان من باشد صحيح آنست
 كه اين نيز حكم اول دارد نزد ما و اين شرط فاسد است و همه بشرط فاعل فاعل نكرد و اصح در قول شافعي نيز همين است
 و اعتماد كردند درين بر ظاهر احاديث كه يكي ازان جمله اين حديث است و نزد امام احمد عمري باين وجه فاعل
 است از جهت شرط فاسد و در مذهب امام مالك عمري تخليك متافع است ته رقبه بر جميع تقادير * متفق عليه * و عن جابر
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان العمري ميراث لا هله * گفت آن حضرت كه عمري ميراث است مراهل عمري را
 يعني ملك او ميشود و بعد از وي ميراث اولاد او ميشود ظاهر اين حديث نيز مريد مذهب جمهور است * رواه مسلم و عنه قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا رجل اعمر عمري له و لعقبه * هر مرد ي كه كرده شل عمري مر او را و مر كسان او را كه
 يس از وي بمانند كه اولاد اويند * فانها لاني اعطيتها * پس بد رستي كه ان عمري مر كمي راست كه داده شل عمري
 مر او را يعني ملك او ميشود * لا ترجع الي اعطائها * رجوع نميكند و باز نميگردد بسوي كسيكه داده است عمري را يعني
 مالك * لانه اعطى اعطاء وقعت فيه الموارثه * زيرا كه وي داده است دادني كه واقع ميشود در وي موارثه يعني هله
 صحيح است مع القبض پس رجوع نكنند چنانكه در وجه اول و نحوه ثلثه گذشت * متفق عليه * و عنه قال انما
 العمري التي اجاز رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقول هي لك و لعقبك * هم از جابر است كه گفت نيست عمري
 كه رواداشته است انرا آنحضرت مكر اينكه بگويد مالك كه اين عمري مر تراست و مر اولاد ترا * فاما اذا قال هي لك ما عشت
 اما وقتي كه مطلق بگويد كه اين مر تراست تا آنكه زنده باشي تو * فانها ترجع الي صاحبها * پس بد رستي كه اين عمري
 رجوع ميكند بمرعي صاحب و مالك خود اين حديث دليل بر خلاف مذهب جمهور است و ايشان ميگويند كه ابن قول جابر
 است براي اجتهاد ري نه حديث مرفوع است و الله اعلم * متفق عليه * * الفقه الثاني * عن جابر عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ترقبوا * بضم تار سكون را و كسوفان * ولا تعروا * نيز هم چنين يعني رقبتي نكنيد و عمري
 نكنيد رقبتي بضم را و سكون كاف آنست كه بگويد كرد انيدم اين مر را براي تو باين شرط كه اگر بيميرم من پيش از تو مر ترا باشد
 و اگر تو بيميري پيش از من بر كرد بسوي من زيرا كه هر يكي مراقب مورت دكرفا است * فمن ار قب شيئا او اعمر * پس
 كه يي كه رقبتي كرده شل يا عمري كرده شل چيزي را يعني زميني را * فهي لورثته * پس آنچه مر و ارثان او را است * رواه
 ابو داود * پس درين حديث نه ي نه ي كرد از رقبتي و عمري و تحليل كرد آنرا بآنكه ان براي كسي ميشود كه رقبتي و عمري كرده
 شده است براي وي و ي براي ي از ملك شما و ميگردد براي و ارثان او پس ضايع نكنيد اموال خود را و بيميرد نيار مال از

* قال بلی * گفت آری شاد میگرداند من این را بر بودن ایشان در یکی * قال فلاذن * گفت آنحضرت پس مکن تفریق
 و تمییز میان او و خود بطیحه انکه خواهد ذکر را بشنید یا اثبات بعضی گفته اند که روایت ذکر را که در چند انان
 بخش چنانکه در میراث و بر هر نقل یراین بیان افضل و عادل است و وجه و بر جواز همه اند بعضی گفته اند حرام است
 والله اعلم * برنی روایت * و در روایتی این چنین آمد * است که * انه * نعمان بن بشیر * قال اعطانی ابي عطیة * گفت که
 داد میرا پدر من بخششی را و ذکر خصوص غلام نیست * فقالت عمره بن رباحه * پس گفت مادر او که عمره بفتح عین و سکون
 میم بنت رباحه بفتح را خواهر عبد الله بن رباحه که صحابی مشهور است * لا ارضی حتی تشهد رسول الله * خورهند
 بشوم من تا انکه کوه میگوید تو پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * برین همه * فاتی رسول الله * پس آمد پدر من
 پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * فقال انی اعطیت ابنتی من عمره بنت رباحه * پس گفت پدر من بد رستی که من
 دادام پس خود را که از عمره و بنس رباحه است * عطیة * بخششی را * فامر قتیان الشهدک * پس امر کرد صغرة مرا
 که کوه کیرم ترا * یا رسول الله قال اعطیت سائر والدک مثل هذا * گفت آنحضرت ایاداد تو باقی او را دخود را مانند
 این عطیه * قال لا * گفت نداده ام * قال فاقوا الله واعد لوا بین اولادکم * گفت پس بترسد خدا را و پرهیز کنیله بیفرمانی
 او را و عدالت کنی و برابری کنی میان فرزندان خود * قال * کهف نعمان * فرجع * پس باز گشت پدر من از ان عطیه
 * ورد عطیه * و باز کرد انید بخشش خود را * برنی روایت انه قال * و در روایتی این است که آنحضرت گفت * لا اشهد علی
 جور * که اذ نمی شوم من برستمی جور می کردن از راهی را * و ستم کردن بر کسی * متفق علیه * * الفصل الثانی
 * عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرجع احد فی هبته * رجوع نکند هیچ یکی در هبته خود * الا الی الله
 من ولده * مگر والد از فرزندان خود * و این حدیث شافعی است و رجوع از هبته او را دو تاویل آن نزد ابو حنیفه گذشت
 * رواه النسائی و ابن ماجه * و عن ابن عمر و ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یحل للرجل ان
 یعطی عطیة ثم یرجع فیها * حلال نیست مرد را که بد هدیه دوشی را از هدیه صدقه و هدیه بستر رجوع کند در وی * الا الی والد
 فیما یعطی ولده * مگر والد را آنچه میدهد فرزندان خود را * و مثل الذی یعطی العطیة ثم یرجع فیها کمثل انکاب اکل *
 قصه رحال انکسی که میدهد دوشی را از هدیه و صدقه و هدیه بستر رجوع میکند و ان و داده را باز می ستاند همچو
 قصه و حال سگ است که خورد چیز را * یعنی اذ اشبع قاء * تا آنکه چون سیرش می کرد * ثم عاد فی قبه * بستر باز کشید
 در قبی خود و آنرا خوردن گرفت * رواه * و روایت کونین حدیث را * و در الترمذی و النسائی و ابن ماجه و صحیح
 الترمذی * و تصحیح کرده است آنرا اثر مدنی * و عن ابی هریره ان اعرابیا اهدی لمرسول الله صلی الله علیه و سلم
 بکرة * روایت است از ابی هریره که بدیه نشینی تحفه آورد برای آنحضرت شتر جوانه را بکر بفتح با و سکون کاف شتر جوانه
 * فعوضه منها بکرات * پس عوض کرد انید آنحضرت آن اعرابی را از ان بکرة شش بکرة * فخط * پس ناراضی
 گشت ان اعرابی و کم شمر د ان شش بکرة را * فبلغ ذلک النبی * پس رسید آن تحفه و پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم *
 یعنی شنید آنحضرت که وی تحفه میکند و انعام شریف را کم می شمر د * فحمد الله و اتقن علیه * پس حمد گفت آنحضرت
 خدا را و ثنا گفت بر خدا ابتعالی چنانکه عادت شریف بود و را اول خطابه و کلام * ثم قال ان فلانا اهدی الی ناقة *
 بهتر گفت آنحضرت که فلانی تحفه فرستاد بسوی من ماده شتری را * فعوضه منها بکرات * پس دادم من او را
 عوض آن شش ناقة * فقال ساخطا * پس گشت آن فلان ناراضی و کم شمر د * لغف همدت ان لا قبل لهدیه الامن قریشی
 او انصاری * مراینه بتحقیق قصص کردم که قبول نکنم تحفه مگر از قریشی یا انصاری * و انقضى اود و هی * با از انقضى داد و سی بفتح
 دال و سکون و او نام در قبیله ایست تشخص این قبایل از جهت کرم و عاوهمت و ستاوت نفوس ایشان است * رواه الترمذی
 و ابوداود و النسائی * و عن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اعطی عطاء فوجل فلیجز به * کسی که داده شد

وهمی یعنی کسی چیزی بوی داد پس یافت آنکس مالی پس باید که پاداش دهد بان عطا یعنی در بدل آن عطا یا بان مال
 * و من لم یجد فلیمن * و کسی که نیابد چیزی از مال که بدل آن پاداش دهد پس باید که ثنای کند دهنده را و ظاهر سازد عطا
 او را * فان من انشی فقل بکفر * زیرا که کسی که ثنای کند محسن خود را پس بتحقیق شکر او کرد چه مدح و ثنا از افراد شکر
 است و شکر محبت داشتن بدل می باشد و ثنا کردن بزبان و خد مت کردن بدست و یا * و من کنه فقد کفر * و کسی که پنهان
 احسان و انعام کسی را پس بتحقیق کفران نعمت کرد * و من تلی معالم یعط * و کسی که بیاراید خود را چیزی که داده
 نشد و روزی کرده نشد است از احوال و صفات و کمالات * کان کلابس ثوبی زور * میباید آنکس محبت پوشیده
 در جامه دروغ مراد بان کسی است که لباس زهاد را اهل صلاح بپوشد و در واقع ناپا شد و بعضی گفته اند که
 پیرا هنی بپوشد و وصل کند بوی دو استین دیگر تا چنان در نظر آید که کوپاد و پیراهن پوشیده است و کوپند که
 در عجب مردی بود که در جامه نفیس می پوشید تا او را در مردم عزتی و شرفی باشد و کواهیهای دروغ بدست * رواه
 الترمذی و ابوداؤد * و عن اسامه بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صنع الیه معروف فقال
 لغا له * کسیکه کرد و شد بسوی وی احسانی پس گفت مرا احسان کنند * را * جزاک الله خیرا * پاداش دهد ترا
 خدای تعالی نیکی * فقد ابلغ فی الثناء علیه * پس بتحقیق مبالغه کرد و جنایت رسانید ثنا را بروی زیرا که اعتراف کرد
 بقصور خود و تفویض کرد امور را بخد او در حدیث سابق که امر به ثنا کردن نیز رعایت اعتدال در آن شرط است شیخ اجل
 اکرم اعدل عمل الیهاب متقی مکی رحمه الله میگوید که صرفی را می باید که در عطا و منع خلق از دانه استقامت بد و نرود
 و قدم از طریق حق بیر و نرود و چون از کسی عطا یبند که ناسق و ناپا اهل بود چندان ثنای کند که او را صالح و دلی گوید
 و نفع او را در صورت صلاح نماید بلکه گوید خدا اش خیر دهد جزا * الله خیرا * اگر از مردی اهل صلاح و خیر آزاری بیند
 نفعی صلاح او نکند و دشنام ندهد و تشنیع نکند بلکه همراه الله له و لنا گوید و ش اهل استقامت این است حاصل آنکه از دانه
 حق بیر و نرود و سنت از دست ندهد * رواه الترمذی * و عن ابیهریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 لم یسکر الناس لم یسکر الله * کسیکه شکر نکرد مردم را در احسان و انعامی که به بیند بر طاعت ایشان شکر نکوید خد او را از جهت
 عدم رعایت حق و ساطت و حال آنکه امر کرد است بد آن خدای تعالی یا مراد آنست که کسیکه شکر نکرد مردم را و اعتراف
 نکند بنعمت ایشان شکر نکوید خدای تعالی را از جهت اعتماد و بکفران نعمت و بودن او منجول بران * رواه احمد
 و الترمذی * و عن انس قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه و سلم بایلمینه * گفت انس چون قدم آورد آنحضرت مدینه
 و انجرت * اتاد الیهاجرون فقالوا * آمدند اینها را بجاوران پس گفتند * یا رسول الله ما را اینا تو ما بدل من کثیر * ندیدیم ما
 گروهی را بدل کنند ترا مال بسیار بدل بنده ما چه در باختن و نگاه داشتن چیزی را * و لا احسن مواهاة من قلیل * و نه
 نیکوتر از روی مدد و معادنت کردن از مال اندک * من قوم نزلنا بین اظههم * ازین گروهی که فرود آمدیم ما میان
 ایشان و مراد قوم انصار اند که از قلیل و کثیر هر چه داشتند بر مهاجرین بدل کردند و با ایشان موااساة نمودند چنانچه میفرمایند
 * لقد کفونا المؤمنة * مرانکه بتحقیق کفایت کردند ما را مشقت را که همه مشقت ما از جانب ما می کشند و غم خواریهای ما
 میکنند * و اشرونا فی المناء * و شریک گردانیدند ما را در چیزی که حاصل شود بدان کفایت معیشت و صلاح معاش کن اقال
 الطیبی و در قاموس گفته که مهناء آنچه بیاید ترا بی مشقت یعنی مشقت خود میکشند و بر ما را ندادند و در راحت و آسایش
 ما را شریک میکرد اند * حتی لقد خفنا ان ینهبوا بالاجر کله * تا آنکه بتحقیق ترسیدیم ما که برونند ایشان اجر و ثواب را
 همه * فقال لا * پس گفت آنحضرت نمیرند اجر و ثواب را همه * ماد حوتم الله لهم * ما دام که دعا میکنید شما خد ایرا برای
 ایشان * و انتم عابهم * و ما دام که ثنا میکنید شما بر ایشان یعنی شکران نعمت و امتنان احسان ایشان میکنید و چون دعا
 و ثنا میکنید شما را نیز ثواب اسع و مکانات احسان ایشان میکنید * رواه الترمذی و صححه * و عن عایشه رضی الله عنها

و بعضی گفته اند در آخر زمان معاویه و هوا بن خمس و سبعین * قال جاء رجل الى رسول الله * گفت زید بن خالد آمد
 بمردی بنام یسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فساء له من اللقطة * پس سوال کرد آمدن آنحضرت را از حکم لقطه * فقال *
 پس گفت آنحضرت * اعرف عفا صها * بشناس عفاص لقطه را بکسر عین و بفافظ که در وی لقطه است از چرم یا پارچه و فی
 الصراح عفاص بکسر ی و سیمه پاره که سرخسوز بوی بزل نک * و کاهها * و بشناس و کای لقطه را و و کاه بکسر و او بیک سر مشک و جزان کند
 فی القاموس و فی النهاية و کاه رشته که بسته میشود بان همیان و کیسه و مشک و جزان * تم عزنها سنة * پست و بشناسان لقطه را
 مالی درهما نجای که یافته شده است و در بازارها و مسجد ها و جاهای دیگر که محل اجتماع مردم است و طریق تعریف
 آنست که فریاد کند که هر کرا چیزی کم شده و ضائع شده باشد بیاید و صفت آنرا ذکر بکند و تقدیر بسال قول محمد و شافعی
 و مالك و احمد است از جهت ظاهر این حدیث و صحیح تر نزد ابی حنیفه و ابی یوسف آنست که مقیل بحد ثی معین نیست و ذکر
 معنه در حدیث بر خلیل اتفاق واقع شده با اعتبار غالب و در حدیث گفته که اگر کم از ده درم باشد تعریف کند چند روز و اگر ده
 یا شد ماهی و اگر صد یا بیشتر یا شش سالی و این روایت از ابی حنیفه است و بعضی گفته اند صحیح آنست که هیچ یکی از این تقدیر لازم
 نیست و مفروض است برای ملتقط پس تعریف کند تا غالب شود بر ظن او که کسی نمیی آید و طلب نمی کند بعد از این مدت
 و تعریف در اطعمه و فواکه تا انجا است که ناسد نشوند * فان جاء صاحبها * پس اگر آمد صاحب آن لقطه خود میل می
 و میرسانی بوی و نزد ما واجب است رد آن اگر بگزاردند گواهان و واجب نیست بی کراه کزرائین و اگر به بیان علامت
 و نیز بل حد درست است و جبر کرده نشود بر آن نزد ما و قول شافعی و مالك نیز همین است چنانکه ذکر کرده است در حدیث
 * و الانشا نک بها * و اگر نیاید صاحب آن پس لازم بگیر کار خود را بلقطه یعنی نفع بگیر از آن و از اینجا معلوم میشود که لقطه را
 بعد از تعریف مالک میشود غنی باشد یا فقیر و من صاحب اکثر صفا به این است و شافعی و احمد با بن قائل شده اند و بعضی صاحب
 بر آن رفته اند که غنی تصدق کند و مالك نمیشود و قول ابن عباس و سفیان ثوری و ابن المبارک و اصحاب ابی حنیفه این
 است و در حدیث گفته است که اگر صاحب آن نیاید تصدق کند از جهت رسانیدن حق به مستحق که واجب است بقدر
 امکان و آن برسانیدن عین است نزد بافتن صاحب و برسانیدن ثواب نزد کم شدن صاحب و این با طلاق دلالت
 میکند که فقیر نیز تصدق کند و گفته اند که جزا است که تصدق کند بر اصل و فرع و عروس خود بعد از آن اگر بیاید صاحب و
 اجازت کند اجر و ثواب آن موارد را باشد و اگر نه ضامن کرد اند او را و در بعضی حواشی شرح و قیامه نقل از نهاییه کرده که تصدق
 بعد از تعریف رخصت است و عزیمت حفظ است * قال فضالة الغنم * گفت زید بن خالد پس کم شده کوسفند که کسی آنرا
 بردارد چه حکم دارد * قال * گفت آن حضرت * هی لك * آن ضال غنم مر تراست اگر تعریف کنی و صاحب آنرا نیابی
 منتفع می شوی بان * و الاخیک * یا مبرادر تراست یعنی صاحب آن اگر آید میکرد آنرا یا سر میبرد می تو آنرا می یابد
 صاحب آن اتفاقا یا دیگر التقاط میکند * و لذلک * یا برای کرک است اگر هیچ یکی از این صورت ها یافته نشود
 مقصود تنبیه است بر جواز التقاط و انتفاع بدان تا ضائع نکرد و کرک نخورد و این حکم عام است در هر حیوانی
 که ضائع گردد بیچرانند * قال فضالة الابل * گفت زید بن خالد پس حکم کم شده شتر چه حال دارد * قال مالك و لها * گفت
 آنحضرت چکار است مر ترا و مر شتر را و چه کار داری تو با وی یعنی التقاط مکن شتر را و بکن آنرا که احتیاج ندارد بالتقاط
 و ضائع نمیرود * معها سقا و ما * با شتر مشک اوست کنایه از درون شکم و رود های اوست که در آن رطوبتی که هست کفایت میکند
 و روزهای بسیار را و شتر می تواند برداشت تشنگی چند روز را که دیگر حیوانات نمی توانند برداشت تا گفته اند که تا پانزده
 روز میتواند برداشت * و حلها و ما * و با اوست حدیثی از بکسر حای مهمله و ذال معجمه مملوده فی الصراح حدیثی از بکسر
 نعل و رسم شتر و رسم اسب و جزان یعنی قویعت کف پای او بر مشی و راه رفتن و قصد آب و علف و احتیاج از درنده ها
 تشبیه کرد او را به مسافر که استعداد و سامان سفر با خود دارد * ترد الماء و تا کل الشجرة * فرود می آید آب را و میخورد

درختان را * حتی یلقاها ربها * تا آنکه پیش آید او را مالک او و گفته اند که در حکم ابل است هر خیزوانی که ضائع نمیکرد و درین
چرا ندهد چنانکه اسب و کار و خور و باین حد یت تمسک کرد مالک و شافعی در مدغم التقاتل و شتر و کار و در صورت ترک التقاتل
آن انضل است نزد ایشان باین حد یت و از جهت آنکه اصل در اخذ مال غیر حرمت است و با حیف از جهت خوف ضیاع اسب
و چون اینجا خوف ضیاع نیست حاجت نباشد بالتقاط ولیکن توهم ضیاع باقی است پس التقاط مکروه بلش و ترک آن
مستحب و نزد ما جایز است التقاط در همه از جهت توهم ضیاع پس مستحب باشد التقاط و تعریف از جهت صیانت اموال
مردم و واجب نیست التقاط در همه مال و حد یت ابل دلالت ندارد مگر بر جواز ترک نه و جوب و استحباب آن
* متفق علیه و فی روایة مسلم * و در روایتی مرسل را این چنین آمده است * فقال عرفها سنة * پس گفت
آنحضرت تعریف کن لقطه را یکمال * ثم اعرف و کاءها و عقاصها * پستو بشناس بند آنرا و ظرف آنرا * ثم استنق بها * پستو
طلب کن انفاق آنرا * فان جاعر بها فادها الیه * پس اگر بماید مالک او پس برسان او را بموی او * و عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من آوى ضالة فهو ضال * کسی که جای دهد گمراه است * ما لم يعرفها *
ما دام که تعریف نکند آنرا یعنی باید که آنرا تعریف کند و بی تعریف نگاه ندارد که درین خیانت و کمراهی است
* رواة مسلم * و عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی * برادر زاده طلحه بن عبید الله رضي الله عنه ضایع بیعت
اسلام آورده بعد از بیعت رضوان و بعضی گفته اند روز فتح و بعضی گفته با عبد الله ابن الزبیر در یروز * ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم نهى عن لقطة الحاج * روایت کرده که آنحضرت نهی کرده از لقطه حاج و در باب حرم مکه کثرت
که نیست و در لقطه حرم مگر تعریف نه تملك آن و انتفاع بدان و تصدق کردن آن و این مذمب شافعی است پس
اینجا که میفرماید که نهی کرد از لقطه حاج بهمین معنی است باعتبار آنکه غالب آنست که لقطه حاج در حرم
باشد یا مراد از نهی لقطه حاج است مطلقا خواه در حرم باشد یا در غیر حرم که در وی جز تعریف نیست لیکن تعریف در حرم
مقراهل بود که محل اجتماع است و الله اعلم * رواة مسلم * الفصل الثاني * عن عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سئل عن الثمر المعلق * روایت کرد عمرو بن شعيب که آنحضرت پرسیده شد
از حکم میوه آویخته شده مراد او بختن خوشه است از برای خشک شدن چنانکه مادست یا آویخته بر درخت پیش از بریدن
فقال * پس گفت آنحضرت * من اصاب منه من ذي حاجة * کسی که برسد چیزی را از آن میوه از خد او و حاجت
یعنی گرفته اگر چه بسند مخصوص نرسد * غیر متخذ خبنة * در حالی که نگیرند است زله را و خن بشاری معجمه و یای
موحده پنهان کردن و نهادن طعم روز سختی و خبنة بضم خاء معجمه آنچه برداری در کنا و خود از طعام * فلا
شیء علیه * پس نیست هیچ چیزی بروی یعنی حلال است و ضمانتی ندارد * و من خرج شي منه * و کسیکه بیرون آورد چیزی را
از آن میوه یعنی بخورد و زله بندد * فعليه غرامة مثليه * پس بروست تاوان دو مانند آن بجهت مبالغه در زجر و بعضی
گفته اند که این ثابت بود در ابتدا ای اسلام پس از آن مسنوخ شد * والعقوبة * و بر او است عذاب یعنی تعزیر و قطع ید
فصل زیرا که بهستانها در آن زمان محفوظ و محرز نبود * و من سرق منه شي بعد ان يؤويه الجرين * و کسیکه دزدید از آن
ثمر چیزی را بعد از جای دادن خرمن آنرا یعنی بعد از افتادن آن در خرمن و جریین بجم را بر وزن حزین جای خشک
کردن خرما * فبلغ ثمن الجرين * پس برسد آن ثمر دزدیده شده بهای پیر را که سه درهم است و بعضی گفته اند چهار درهم
بر این نصاب سرتقه است نزد شافعی و نزد ماده درهم است و شمنی گفته که قیمت مچن در آن زمان ده درهم بود و تصدیق
این در باب حد یت هر که بباید * فعليه القطع * پس بر او است دست بریدن چنانکه حد سرقه است * و ذکر فی ضالة الابل
والغنم * و ذکر کرد عمرو بن شعيب در کم شده شتر و کوسقند * کاذ کر غیره * چنانکه ذکر کرده غیر از راویان حد یت
قال * گفت عمرو بن شعيب * و سئل عن اللقطة * و سوال کرده شد آنحضرت از حکم لقطه یعنی مالی که در راهی افتاده

یابند نقال پس گفت آنحضرت * ماکان منها فی الطريق المیتاء * بکسر میم و سکون یا چیزی که باشد ازان لقطه در راه
مسلوب آبادان یعنی راهی که می آیند آنرا مردم و ملوک میخایند و میتاء مفعول است از اتی یا تیی * و القریة الجامعة * و باشد
در ده آبادان که مردم اینجا جمع اند * فعرها ستة * پس تعریف کن و بشناسان آنرا یک سال * فان رجاء صاحبها فارغها الیه *
پس اگر بیناید مالک آن پس دفع کن آنرا بسوی او و بده او را * وان لم یأت فمولاک * و اگر نیاید مالک پستی آن برای
تست که منتفع می شوی بدان چنانکه بیان کرده شد * و ماکان فی الخراب العادی * و چیزی که باشد در زمین ویران قدیم
* نفیه فی الرکاز الخصب * پس در روی و در مال پنهانی کور کرده شده که از زمین بر آید واجب خمیس است * رواه
النسائی و روی ابوداؤد عنه * و روایت کرده است ابوداؤد از عمر و بن شعبه * من قرله * از قول وی * و سئل عن
الملقط الی آخره * تا آخر آن و سابق ازان که بیان ثمر معلق و ضالة الابل و الغنم است روایت نکرده * و عن ابی سحیل
الحدادی ان علی بن ابی طالب رضی الله عنهما وجد دینارا * روایت است از ابی سعید خدری که امیرالمؤمنین علی رضی الله
منه یافت دیناری را در راهی بطریق النقاط * فاتی به فاطمة * پس آورد علی آن دینار را نزد فاطمه * رضی الله عنهما فسال
عنه رسول الله * پس سوال کرد و رضی الله عنه پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * که چه حکم دارد آنرا * صوف کنک یا کنک
نقال رسول الله * پس خورد ازان پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و اکل علی و فاطمة * و خوردند علی و فاطمه رضی الله
عنهما * فلما بان بعد ذلك ان امراة تشد الدینار * پس چون شد بعد ازان آمد زنی که میخواهد دینار را که گم شده بود از وی
تشنه بفتح ق و ضم شین * نقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یا علی ادا الدینار * ای علی ادا کن و
بد باین زن دینار را آن زن علامتی گفته باشد یا آنحضرت را معلوم شد که ازان اوست و ظاهرش دلالت دارد بر آنکه
تعریف نکرد و این مدعی بعضی علما است که تعریف واجب نیست در قلیل و دینار از جنس قلیل است و طبعی گفته که او
نیز دلالت دارد بر آنکه غنی تملک میکند چنانکه فقیر پوشیده نماند که غنی علی رضی الله عنه ثابت نشد در آنوقت * رواه
ابوداؤد * و عن الجارود بیجم صحابست قدوم آورد بر آنحضرت در سال نهم و اسلام آورد همراه وند بن عبد القیس
یعد ازان ساکن شد بمصره را و بعضی گفته اند بارض فارس و قات یافت در خلافت عمر سنة احدى و عشرين * قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ضالة المعلم حرق النار * کم شد مسلمان زبان آتش است اگر رعایت نکنند ملقط شرائط
و آداب آنرا فی الصراح حرق بفتح تین آتش و بسکون را سوختن * رواه الدارمی * و عن عیاض * بکسر عین مهمله و بضاد
مجمعه * بن حمار * بکسر حای مهمله صحابست محشود در بصرین دوست آنحضرت بود قدیمی روایت کرده از وی حسن
بصری و غیر وی * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وجد لقطه فلیشدها عدل * کسی که بیابد لقطه را پس باید که
گواه گیرد بر آن مردی را که بخد او ند عدل و صلاح باشد * او ذی و عدل * یاد و خداوندان عدل را که نصاب شهادت
است گواه گیرد که این چنین چیزی یافته ام تا ثانی الحال تهمت نکنند و دعوی زیادتیی نکنند و نیز حکمت در آن دفع
طمع نفس است و تابوت ناکهانی و ارثان آنرا داخل ترکه او نکردند و این امر با شهادت بعضی میگویند بطریق مذکور
است و بعضی میگویند بطریق وجوب * ولا بکتهم * و باید که نشو شد بترک تعریف * ولا یغیب * بتشدید و غائب نکردند
لقطه را بجهت احضار * فان وجد صاحبها فلیرد ما علیه * پس اگر بیابد مالک او را پس باید که رد کند آنرا بروی و بدهد
بوی * والا فهو مال الله * و اگر نیابد صاحب را پس آن مال خدا است * یؤتیه من یشاء * میدهد هر کس را که
میخواهد یعنی تملک کند آنرا و منتفع گردد بدان که خدا از غیب بوی رسانیده است و ثانی الحال اگر پیداشد بدهد چنانکه
گفته شد * رواه احمد و ابوداؤد و الدارمی * و عن جابر قال رضی الله عنهما رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصاة و العوط
و الجبل * گفت جابر رخصت کرد ما را آنحضرت در چوبکی که در دست گیرند و رتا زبان که کسی بیابد و در

از من و را شبامه * و مانند های این چیزها از آنچه در عرف آنرا قلیل می شود و نقد زی نمی لهند * بلیقه الرجل * که بر می دارد آنرا مرد * یتفع به * شود منك میگرد بد آن را اختلاف کرده اند و قلیل و بعضی گفته اند که کمتر از ده درم قلیل است و بعضی گفته اند که دینار و کمتر از آن قلیل است * و رواه ابو داود و ذکر کرده است در باب الاعتصام بالکتاب و السنة که فی باب الاعتصام * و ذکر کرده شد و است حدیث حدیث معتد ام که در وی ذکر لقطه است در باب الاعتصام بالکتاب و السنة که در اول کتاب در کتاب الایمان کتبت *
 * یاب الفرائض * جمع فریضه از فرض بمعنی تقبل بوراند از

کردن بر مرد حصه ها است که آنرا کرده شد و تعیین نموده شده است در کتاب حداد و مواریت بعد از آن نام کرده شد علم متعلق بمواریت را علم فرائض
 * الفصل الاول * عن ابی هريرة رضى الله عنه

عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انا اولى بالمؤمنین من انفسهم * کتبت آن حضرت من نزدیک تر و سزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان و مهر نانی و خیر خواهی و خیر اندیشی * فمن مات و عاهه دین * پس کسیکه بمرد از مسلمانان و بر وی وام است * و لم یترک و فاء * و بکن ارد آنکس مالی را که بد آن بستر توان بود و اد اتوان کرد و ام وی را * و بعلی قصا و * پس بر من است گزاردن آن و ام تا بد آن مآخوذ و محبوب نکرد از رحمت حق و ثواب ری * و من ترک ما لا فایز و رتبه * و کسیکه بکن از د مالی را پس برای ورته اوست * و فی روایه * و در روایتی اینچنین آمده است * و من ترک دینا و ضیاعا *

و کسیکه کن داشت و امی را یا عیالی را و ضیاع بفتح ضاد معجمه عیال را گویند زیرا که اگر تعهل کرده نشود ضایع میگردد و بکسر

ها د نیز روایت کرده اند جمع ضایع مثل جیاع و جائع * فلیاتی * پس یاید که بیاید آنکس یعنی بیاید و بکسر او و صی او * فانما مولا * پس من متولی امر او و در سنت اویم و بکن ارم و ام او را و غم خواری میکنم عیال او را * و فی روایه * و در روایتی دیگر اینچنین آمده است * من ترک ما لا فایز و رتبه * کسی که بکن از مالی را پس برای وارثان اوست * و من ترک کلا فاینا * و کسیکه بکن از د عیال و دینی را پس آن را جمع بجانب ما است و کل بفتح کاف و تشدید لام ثقل و آن شامل دین و عیال است در ابتدا عادات شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن بود که اگر کسی می مرد و بر وی دینی

می بود چیزی نمیکند داشت بر وی نماز نمیکرد و در آخر چنان کرد که دین را بر خود می گرفت و نماز میکرد و این از کمال شرف است و رحمه آن حضرت بود بر امت صلی الله علیه و سلم * متفق علیه * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بقی فلولاری و جل ذکر * پس چیزیکه باقی ماند بعد از ادای فرائض پس آن مرقبیب تر مودی و است بهیت که ذکر است که آنرا عصبه گویند و حکم آنست که هر چه از فرائض باقی ماند عصبه راست و از عصبه هر که قریب تر مقدم تر و قول و

ذکر برای تاکید و بیان سبب عصمت است و الا رجلم البته ذکر است و عصبه پسران و خویشان نرینه از جانب پدر

مشتق از عصب بمعنی قوت و سختی و ازین جهت عصب گویند پی را * متفق علیه * و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم لا یرث المسلم الکافر * و ارث نمیکرد مسلمان کافر را * و لا الکافر المسلم * و نه وارث شود کافر

مسلمان را پس اختلاف دین مانع میراث است و نزد بعضی صحابه و تابعین مسلمان وارث شود کافر را اما کافر وارث

نشود معلما نرا و امام مالک نیز باین رفته * متفق علیه * و عن انس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال مولی القوم من

انفسهم * کتبت آن حضرت که از اد کرده شد هر قوم از آن قوم است و اینجا است که بر موالی بنی هاشم صلواته حرام است

چنانکه بر بنی هاشم و در اینجا این مراد است که معتق بکسر تا بمعنی از اد کنند و ارث میگرد معتق را بفتح تا بمعنی از اد

کرد شده و اگر او را هیچ وارث نسبی نباشد اما معتق بفتح و ارث نمی شود از معتق بکسر کت اقل * رواه البخاری

* و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابن اخی القوم منهم * خواهرزاده قریب هم از قوم است که وراثت می

شود و بر اولی الارحام است و ارث میشود نزد امام ابو حنیفه و امام احمد حنبل و در ارث اولی الارحام اختلاف است

میان امارت می شود نزد امام ابوحنیفه و امام احمد بن حنبل * و ذکر * و ذکر ده شد * حدیث عایشه * که در وی
اینست که * انما الولای فی باب قبل باب العلم * در بابی که پیش از باب علم است * و منذ کر حدیث البراء * و سرانجام
است که ذکر کنیم حدیثی را بن عازب را که در وی این است که * الخالة بمنزلة الام فی باب بلوغ الصغیر و حضانتها * که از
ابواب کتاب النکاح است * ان شاء الله تعالی *
الفصل الثانی * عن عبد الله بن عمر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا يتوارث اهل ملتین شتی * وارث نشوند از یکدیگر اهل دو دین مختلف
چنانکه وارث نشود یهودی و نصرانی و مجوسی از یکدیگر * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و رواه الترمذی بن جابر
* و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القاتل لا يرث * کشتن * مورث وارث نمی شود و امام ابوحنیفه
گفته که قتل صبی منع نمیکند میراث را و امام مالک گفته که قتل خطا منع نمی کند * رواه الترمذی و ابن ماجه
* و عن بريدة * و ایتست از بريدة * اسلمی که صحابی مشهور است * ان النبی صلی الله علیه وسلم جعل للجد العمد *
آنحضرت گردانید مرجه را ششم حصه * اذالم یکن دونهام * و تیکه نباشد پیش وی مادر را اگر باشد مادر حاجب میگردد جده را
* رواه ابوداؤد * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استهل الصبی صلی علیه و ورث * چون آواز
گند کودک یعنی در وقت زائیدن و بمیرد نماز جنازه گزارده شود بر و وارث گردانیده شود از جهت بودن استهلال دلیل
حمیات و اگر دلیل دیگر جز آواز برحمیات یافته شود نیز همین حکم دارد پس اگر مرد شخصی و وارث او در شکم است موقوف
داشته شود از جهت او میراث اگر زنده بماند و اگر در و از وی بوارثان وی انتقال یابد و اگر نه برای باقی ورثه باشد
* رواه ابن ماجه و الدارمی * و عن کثیر * بمثلته * بن عبد الله عن ابيه عن جده * کثیر ضعیف الحدیث و متروک است
و عبد الله بن رواحه * است و جد او عمرو بن عرف مزی صحابیست * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مولی القوم منهم *
مولای هر قوم از آن قوم است چنانکه کذشت * و حلیف القوم منهم * و حلیف قوم نیز از آن قوم است و در عرب عادت بود که
میان خود به یکدیگر سوگند میخوردند و میگفتند که خون تو خون من است و صلح تو صلح من و جنگ تو جنگ من و وارث
تو وارث من پس از آن منموخ شد این حکم بآیت موارث * و ابن اخت القوم منهم * و پدر خواهر قوم نیز از ایشان است
چنانکه کذشت * رواه الدارمی * و عن المقدام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * روايت است از مقدام
بن معد یارب که صحابیست و معد و د است و راهل شام گفت گفت آنحضرت * انا اولی بکل مؤمن من نفسه * من قریب
قوم و سزاوارترم بهر مسلمان از ذات وی * فمن ترک دینا و ضیعة فالینا * پس کهیکه کذاشت و امی یا عیالی پس بسوی
ماست رجوع او * و من ترک مالا فلورثته * و کهیکه کذاشت مال پس برای و ارثان او است * و انا مولی من لامولی له *
و من متولی کسی ام که نیست متولی مرا و او متولی آنکه کار کسی را بر خود گیرد * وارث ماله * و وارث می شود مال
او را یعنی می نهم او را در بیت المال و الا بنی وارث نمی شوند از کسی و نه کسی از ایشان * و افک عانه * و خلاص
میگردانم اسیر او را بفل به دادن و اصل عان عانی است یا تخفیف و عانی بمعنی اسیر است * و الخال وارث
من لا وارث له * و برادر مادر و وارث کسی است که نیست وارث مرا و از اصحاب فرائض و عصبات و خال و خاله از ذوی
الارحام اند * یرث ماله * وارث می شود مال آنکس را که نیست وارث مرا و را * و فک عانه * و خلاص میگرداند
اسیر او را * و فی روایة * و در روایتی این چنین آمده است * و انا وارث من لا وارث له * و من وارث کسی ام که نیست
وارث مرا و را * اعقل عنه * خون بها میل هم از جانب او * و ارثه * و وارث می شود مرا و را بهمین معنی که معلوم شد
* و الخال وارث من لا وارث له یعقل عنه و یرثه * و خال وارث کسی است که نیست وارث مرا و را خون بها میل هم از جانب او
و وارث می شود مرا و را * رواه ابوداؤد * و عن واقلة * بکسر مثلثة * بن الاسقع * بهمین مهمله و قاف صحابیست از اهل
صفه خدمت کرد آنحضرت را سه سال * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تحوز المرأة ثلث موارث * کرد می آورد

و می ستاند زن سه میراث را * عقیقه * یکی میراث ازاد کرده شد و خود را و این خرد با اتفاق است چنانکه مرد * و لقیطه *
 و در میراث آنکه برداشته است زن آن را از راه و پسر گرفته و تربیت کرده باین معنی که مال او برای بیت المال است
 و این زن اولی و احق است بآنکه صرف کرده شود بروی آنچه گذاشته است از مال از دیگر مسلمانان * و ولد مالک است
 لا عن عنه * میوم میراث فرزند است که بعد از آن ولد و لعان قیمت کردن مرد زن را بزن و نفی کردن
 وادی که زاییده است و لعنت کردن مرد و زن یکدیگر را چنانچه در باب اللعان بیاید ان شاء الله تعالی و ولد است که نفی کرده
 است او را مرد بعد از آن هیچ یکی از دیگر و ارث نمی شود و اما نصب او بام ثابت است و وارث میشوند از یکدیگر و حکم ولد
 الزنا نیز همین است نصب او بپدر ثابت نیست و مادر ثابت است * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عمرو
 بن شعيب عن ابيه عن جدّه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ايمارجل عا مريضة وامه * گفت آن حضرت هر مردی
 که زنا کرد بزن ازاد داده * فالولد ولد زنا * پس فرزند است که بیاید از وی و ولد زنا است * لا يرث ولا يرث * و ارث
 نمیکرد و بی و نه * اد گرفته میشود از وی یعنی از پدر اما از مادر ارث نگرفت و وی و مادر از وی چنانکه گفته شد * رواه الترمذی
 * و عن عائشة رضي الله عنها ان مولی رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وترك شيئا * روایت است از عائشه که مولای
 از مولی آن حضرت مرد و زن داشت چیزی از مال * فلم يلع حميما ولا ولدا * و نكثت هيج خويشى را که ارث شود
 و نه فرزند را * فقال رسول الله * يس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اعطوا ميراثه رجلا من اهل قريته * بل سيل
 ميراث او را مردی را از اهل دهی که او در آنجا می بود چون وارث نکند داشت مال او داخل بیت المال بود و مصرف
 مصالح محله آنان بود پس آن حضرت در میان اهل قریه او نهادن مصلحت دید یا اهل قریه او را از میان مسلمانان احق
 و اول دید * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن بريدة قال مات رجل من خزاعة * گفت بريدة اسلمی که مرد مردی از
 خزاعة که نام قبيله است * فاتي النبي صلى الله عليه وسلم بميراثه * پس آورده شد نزد آنحضرت میراث او * فقال انصروا
 له وارثا * پس گفت آنحضرت طلب کنید برای او و ارثی را یعنی از اصحاب فرائض یا عصبات * وذا رحم * یاخذ ارنه
 و رحم را * فلم يجز والوارث ولا ذارحم * پس نیا فتند برای آن میت نه و ارثی را و نه ذی رحم را * فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اعطوا له لکبر من خزاعة * پس گفت آنحضرت بل میل میراث او را شخصی را از خزاعة که نزدیک تر باشد بپیل
 اعلای این میت اگرچه از و ارثان نیست و کبر بضم کاف و سکون با قریب ترین قوم بپیل اعلی که نسبت کرده میشوند بوی و این
 مثل حدیث اول است در اعطای میراث بمردی از اهل قریه غایتش اینست با کبر قوم تمخیص کرده شد و ثا و یلش
 همانست که این ترکته وی داخل بیت المال گردانیده شد و بعضی از مسلمانان را احق و اولی بدان ساخت * رواه ابوداؤد
 و فی روايته له * و در روایتی مرابی دارد را اینچنین واقع شده که * قال انظر و الی اکبر رجل من خزاعة * گفت آنحضرت
 نظر کنید بمردی بزرگترین مردی از خزاعة و بل هید بوی * و عن علي رضي الله عنه قال انکم تقرؤن هذه الآية * و زایت
 است از امیر المؤمنین علی رضي الله عنه که گفت شما میخوانید این آیت را که * من بعد وصية يوصي بها او دين * و ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قضی بالدين قبل الوصية * و بدرستی که آنحضرت حکم کرد بدین پیش از وصیت حاصلش
 آنکه میراث بعد از اجرای وصیت است که میت کرده و بعد از قضای دین که بر ذمه او ثابت شد یعنی در آیت کرمه
 وصیت بدین مقدم واقع شده یا آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ادا دین را مقدم بر اجرای وصیت داشته و گمان نمیدانند
 که میان آیت و فعل آنحضرت منافات است و بدانند که دین مقدم است در حکم اگرچه موخر است در ذکر و تاخیر در ذکر
 از جهت اعتنا بشان وصیت است از جهت بودن آن شاق بر نفوس و رثه * و ان اعيان بني الامية يتوارثون دین بني العلات * و
 حکم کرد آنحضرت که اعیان پسران ام که برادران از یک پدر و مادر را و ارض میشوند نه پسران علات بفتح عین و
 نشانی لام که برادران از یک پدر اند یعنی اگر برادران اعیانی با برادران علای جمع شوند پس میراث برای برادران

امیانی است پس دروهم نیندازد شمار از ذکر اخوة در قرآن در تعویذ اما برادران اخیا فی که از یک مادر باشند از اصحاب فرائض اند سخن در عصبات است * الرجل یرث اخاه لاییم و امه و بن اخیه لاییم * مرد وارث میشود برادر مخور را که از پدر و مادر است نه برادر خود را که از یک پدر است این تفسیر کلام سابق است و تاکید اوست * رواه الترمذی و ابن ماجه و فی رواية الدارمی * و در روایت دارمی ابن جنین آمده است که * قال * گفت طی رضی الله عنه * الاخوة من الام یتوارثون و بن بنی العلات * برادران از مادر که پدر هم یکی باشند وارث میشوند نه برادران از پدر که مادر یکی نباشد و تواند که مراد اخوة از ام مراد برادران اعیانی باشند که بغرضیت وارث میشوند نه اخوة علاقی و بن بنی تغل یقول وی الرجل یرث اخاه لاییم * التفسیر سابق نمیشود چنانکه در روایت اولی بود فتأمل * الی آخره * تا آخر حدیث که مذکور شد و من جاء بر قال جله ت امرأة سعد بن الربیع بنہ یا بنتیها من سعد الربیع * گفت جابر آورد زن سعد بن الربیع دود ختر خود را که از سعد بن الربیع بودند * الی رسول الله * نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * سعد بن الربیع صحابی انصاری پدری است حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را کشته شد روز احد و درین کشته شد با خاریجه بن زید در رقعه واحد و مواخات نکرد بود آنحضرت او را بعد الرحمن بن عوف پس زن او آمد در ملازمت آنحضرت و دود ختر او را نیز با خود آورد * فقال * پس گفت آن زن * یا رسول الله ما تان ابنتا سعد بن الربیع * این دود ختر سعد بن الربیع اند * قتل ابوهما معک یوم احد شهید * کشته شد پدر اینها که همراه تو بود روز غزوه احد بطریق شهادت * و ان عمرهما اخذ مالهما * و پدر رستیکه هم این دختران گرفت مال ایشان را یعنی مالی که بایشان میرسد برادر سعد گرفته * و لم يدع لهما مالا * و بکن داشت مرایشان را مالی * و لا تکتان الا ولهما مال * و نکاح کرده نمیشوند این دختران مگر آنکه باشد ایشانرا مالی * قال یقضى الله فی ذلک * گفت آنحضرت حکم میکند خدای تعالی دران مال یعنی صبر کن تا وحی آید و حکمی از پروردگار تعالی شود * فنزلت آية الماریث * پس فرود آمد آیتی که در وی بیان میراثها است * فبعث رسول الله * پس فرستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * کسی را * الی عمرهما * بسوی عم آن دود ختر که مال سعد بن الربیع گرفته بود * فقال اعط الا بنتی سعد الثلاثین * بدو مر مرد و دختران سعد بن الربیع را د و ثلث * و اعطاهما الثمن * و بدو مادران دود دختران را ثمن چون مرد بمرد و فرزند ان کل ارد زنش را ثمن میزند و اگر فرزندان نکاح از ذریع * و سابقه فلولک * و چیزیکه باقی ماند پس مر ترا است * رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * و عن مزیل * بضم ما و فتح زای و سکون با * بن شریح بنیل * بضم شین و فتح زای و سکون با و کسر موحد و سکون تحتانیة * تابعی ثقه و ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات * قال * گفت * سئل ابو موسی * برسید * شد ابو موسی اشعری * عن ابنة و بنت ابن راحث * یعنی مردی وفات یافت بود ختر و دود ختر و خواهر کل داشت بهر کدام چه میرسد * فقال للبنت النصف * پس گفت ابو موسی که دود ختر و نصف است * و للاخت النصف * و مرخواهر را نصف و دود ختر بهر راهی چه میرسد * رأیت ابن مسعود * و گفت ابو موسی بیا ابن مسعود را د به پرس از وی * فسمیتا بعنی * پس سرانجام است که موافقت کند ابن مسعود مرا هم این طور جواب دهد که من داده ام * فسئل ابن مسعود * پس پرسید * شد ابن مسعود * و أخبر بقول ابی موسی * و خبر داده شد بکلمه ابو موسی که فتوی داده بود و گفته که وی نیز موافقت میکند مرا * فقال * پس گفت ابن مسعود * لقد ضللت اذا * گفت ابن مسعود رضی الله عنه اگر فتوی دهم من اینچنین و موافقت کنم او را مرا ایننه بکشفیق که راه شدم * و ما انا من المهملین * و نیستم من از راه راست یا بنده کان * اقضي فیها بما قضی النبی * حکم کنم من درین قضیه بچیزیکه حکم کرده است پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و آن حکم اینست که * للبنت النصف * مرد ختر را نصف است * و لا بنت الا بن السلس * و مرد ختر پسر را سلس * تکملة الثلاثین * از جهت کمال و تمام کردن انیدن د و ثلث یعنی حق بنشین د و ثلث بود چون بنبت نصف یافت پس د یکز برای بنبت این باشد * و ما بقی فللا بخت * و چیزیکه

باقی ماند که ثلث است برای خواهرانش از جهت جدیشی که آمده است که بگوید الیل اخواننا بائنا تهممه جهور
 علماء برین اند * فاتیما ابو موسی * پس آمدیم ما ابو موسی اشعری را * فاختبرناه * پس خبر دادیم او را * بقول
 ابن مسعود فقال * پس گفت * لا تمیلونی ما دام هذا الخبر فیکم * نهریک مرا تا وقتی که این دانشمند یعنی ابن
 مسعود در میان شماست و خبر بفتح حار که مران بمعنی سیاهی یعنی می نویسد علم را یا از خبر
 بمعنی اراحتن یعنی می آراید کلام را و نیک میکند آنرا * رواه البخاری * وعن عمران بن حصین * صحابی مشهور
 است که احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است * قال جاء رجل الى رسول الله * گفت آمد مردی بعوی پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم فقال ان ابني مات * پس گفت ان مرد بد رختی پیر من مرد * فمالی من میراثه * پس چه
 میرسد مرا از میراث وی * قال لك السلام * گفت آنحضرت مر ترا است سلام * فلما ولی دعا * پس چون پیش داد
 آمد و بر کشت خواند آنحضرت او را * وقال لك السلام * وگفت آنحضرت مر ترا است سلام * فمالی دعا * پس چون
 پس چون بر کشت آمد باز خواند آنحضرت او را * قال ان السلام الا خلك طعمة * گفت بد رختیکه سلام من دیگر خورش
 است مر ترا کنایت از تعصیب کرد زیرا که وی زائد است بر اصل فریضه که متغیر نمی شود صورت ابن مسعود چنان کرده اند که
 مردی دود خور کند است و این سائل را گذاشت که جل است پس دود خور را د و ثلث رحیم باقی ماند ثلث پس دفع کرد بحرم
 اریکس بقرض رسول من دیگر از جهت تعصیب و یکبارگی ثلث را بوی نداد تا توهم کرده نشود که فرض او ثلث است * رواه
 احمد و الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی هذا حديث حسن صحيح * وعن قبيصة * بفتح قاف و کسر با و سکون یا * ابن
 ذریب * بضم ذال معجمة و فتح و ا و ابن عبد البر او را در کتاب خود از صحابه نوشته و دیگران اثبات صحیبت وی نکرد
 او را در طبقه ثانیه از تابعین شام داشته اند و بعضی گفته اند که ولادت او در مال اول هجرت است و بعضی گفته اند که در
 هام الفتح و گفته اند که او را در آورند بر آنحضرت پس دعا کرد و بود از زخاوندان علم و فقه و رفعت و از عظمای
 فقهای مدینه مات سنة ست و ثمانین * قال جاءت السيدة الى ابي بكر رضي الله عنه * گفت قبیصه آمد جده نزد ابوبکر
 * تسأله میراثها * در حالیکه سوال میکند از میراث خود * فقال لها * پس گفت ابوبکر مرا او را * مالک فی کتاب الله شی *
 نیست ترا در کتاب خدا چیزی * و مالک فی سنة رسول الله * و نیست ترا در سنت رسول خدا * صلی الله علیه و سلم شی *
 چیزی * فارجمی حتی اهل الناس * پس برگرد و بورتا آنکه پیرم از مردم یعنی از علمای صحابه شایسته که نزد ایشان
 علمی باشد بان و عالم باشند بحکم آن * فقال * پس پرسید ابوبکر مردم را * فقال المغيرة ابن شعبه حضرت رسول الله *
 حاضر شد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم اعطاهما العلم من * داد جده را سلام من * فقال ابو بكر رضي الله عنه هل معك
 غیرك * پس گفت ابوبکر بمغیره ایاست با تو کسی دیگر جز تو که این را شنیده باشد از آنحضرت * فقال * پس گفت
 * محمد بن مسلمة * بفتح میم و سکون هین و فتح لام از مشاهیر صحابه است * مثل ما قال المغيرة * مانند آنچه گفت مغیره * فانفذ
 لها ابوبکر * پس نافذ کرد آن حکم سلام من را برای جده ابوبکر رضی الله عنه * ثم جاءت السيدة الاخرى الى عمر * پسر
 آمد جده دیگر از همین میت پدری یا مادری اگر اول از جانب پدر بود این از جهت مادر یا بعکس نزد عمر رضی الله عنه
 * تسأله میراثها * در حالیکه می پرسد آن جده عمر را از میراث خود * فقال هوذا لك السلام * گفت عمر میراث جده همان
 سلام من است * فان اجتمعوا فهو بینکما * پس اگر جمع شوند شما هر دو پس آن سلام من مشترک است میان شما * و اینکه اذلت به
 مهر لها * و هر کدام یکی از شما که قضا باشد بان سلام من پس آن سلام من مرا و راستی یعنی میراث جده سلام من است خوا
 یکی باشد یا متعدد پس صلیق رضی الله عنه حکم کرد برای وی تنها برای او که واقف نشد بود یگانه و فاروق چون واقف
 شد بر اجتماع حکم کرد با اشتراک * رواه مالك و الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و ابن ماجه * و عن ابن مسعود
 قال فی السنة مع اینها * گفت ابن مسعود در میراث جده با پسر خود که پدر میت باشد یعنی شخصی پدری گذاشت

یکی باشد یا متعدد پس باید یقین رضی الله عنه حکم کرد بروی تنها زیرا که اوراق نشد بر دیگر و فاروق چون واقف شد بر اجتماع حکم کرد با شترانک * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و ابن ماجه * و عن ابن مسعود قال فی الجدل مع ابنتها * کففت ابن مسعود در میراث جد * با پدر خود که پدر رمیت باشد یعنی شخصی پدری کذب داشت و جد * انها اول جلد اطعمه رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع ابنها * کففت ابن مسعود که این تختمت جد است که خورانی و داده است او را آنحضرت سلم را با پدرش * و ابنه اخی * و حال آنکه پدر او که پدر رمیت است زن است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ام ابی ذر ارث می شود با وجود اب همین است مذهب بعضی اصحاب و تابعین و دیگران میگویند که جد را با وجود پدر میراثی نبود و آنچه حضرت رحالت صلی الله علیه و سلم داد طعمه بود که خوراند او را نه بطریق میراث و الله اعلم * رواه الترمذی و الدارمی و الترمذی ضعفه * و ترمذی ضعیف گردانیده است این حدیث را * و عن الضحاک بن سفیان * صحابی است و الی گردانید او را آنحضرت بر قومش و شجاع بود که او را بر برصد سوار میداشتند و شمشیر گرفته بر سر مبارک آنحضرت ایستاده می بود و روایت کرده اند از وی ابن المعبی و حسن بصری و جز ایشان * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کتب الیه * روایت میکند ضحاک که آنحضرت نوشت بجانب ری * ان ورت امرأة اشیم الضبابی من دية زوجها * که وارث کردن زن اشیم ضبابی را از دیت شوهر وی و اشیم بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح تحتانیه و ضبابی بکسر ضاد معجمه و تخفیف موحده اولی منسوب بضباب بن کلاب و وی کشته شد در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخاطر آورد و اند که امیر المومنین عمر میگوید که وارث نمی شود زن از دیت شوهر پس خبر داد او را ضحاک بن سفیان باین حدیث کذا فی اسد الغابة * رواه الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی هذا حدیث صحیح * و عن نسیم الداری * صحابی مشهور است نصرانی بود پس اسلام آورد در سال نهم از اصحاب اللیل بود در شب در یک رکعت ختم قرآن کردی و گاهی یک آیت را در تمام شب تا صبح تکرار کردی محمد بن الحنفیله که گفت که فوت شد از تهمم داری یک شب نهجید پس کفارت داد انوابه ترک خواب تا یک سال کامل و گویند وی جامه جفت خرید به وزارت و نماز پوشش روی اول کمی است که چراغ در مسجد افروخت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قصه دجال و جاسسه از وی در خطبه روایت کرد چنانکه در باب ذکر الدجال بیاید و داری منسوب است به ابن هانئ که یکی از اجل ادا بود رضی الله عنه * قال سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم ما السنة فی الرجل من اهل الشرک * کففت نسیم داری پرسیدم آنحضرت را چیست سنت و حکم شریعت در مردی از اهل شرک * یحلم علی یدیه رجل من المسلمين * که اسلام آورد برود دست مردی از مسلمانان * فقال هو اولى الناس بحياة رحمة * پس کففت آنحضرت این مسلمان قریب تر و سزاوارتر بین مردم است بهرستن آنشرک که مسلمان شده است بر دعت وی و بمردن او یعنی مولای او رحمت و گفته اند که موالی وارث یکدیگر می شدند در ابتدا اسلام پس از آن منسوخ شد و بعضی گفته اند که مراد آنست که اولی است بنصرت او در حال حیات و بنماز کند آوردن بروی بعد از ممات * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابن عباس این رجالات * روایت است از ابن عباس که مردی مرد * ولم یدع وارثا الا غلاما * و نگذاشت هیچ وارثی را مگر غلام * کان اعتقه * که از ادب کرد پس این مرد آن غلام را * فقال النبی صلی الله علیه و سلم هل له احد * پس کففت آنحضرت ایامت مراد هیچ یکی از وارثان * قالوا لا الا غلام له کان اعتقه * گفتند هیچکس نیست مگر غلامی مراد او را که از اد کرده بود او را * فجعل النبی صلی الله علیه و سلم میراث له * پس گردانید آنحضرت میراث آن مرد مراد غلام را این حدیث دلیل است بر کسی را که قائل است بوارث کردن آنکه معتق بفتح تا از معتق بکسر چنانکه در عکس این صورت باتفاق است و وجهه و میگویند که این برای آن طریق است که گردانید میراث مردی مراد اول قریه او را چنانکه کذب شد * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال میراث الزلاء من میراث المال *

گفت آنحضرت وراثت میشود و لا را کسی که وراثت میشود مال را چنانکه مردی عتیق یا عتیق عتیق وی و ارب
میشود پس روی این و لا را و این مضمون بعضی از ائمه و زن و ارب نمی شود مگر از کسی که از او کرده است آن زن آنکس
و یا از او کرده آنکه از او کرده زن آنکس را و رواة الترمذی و قال هذا حديث اسناد له ليس بالقوي * روايت کرده
است این حدیث را ترمذی و گفته که این حدیثی است که اسناد او قوی نیست * الفصل الثالث

* عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما كان من ميراث قسم في الجاهلية فهو في قسمة الجاهلية *
روایتست از ابن عمر که آنحضرت فرمود چیزی که بود از میراث که قسمت کرده شد در جاهلیت پس آن میراث هم بر قسمت
جاهلیت است و ما کان من میراث داد که الاسلام فهو علی قسمة الاسلام * چیزی که میراث که در جاهلیت است آنرا حکم
السلام پس آن میراث بر قسمت الاسلام است قسمت میراث بر حکم اسلام خود معلوم است اما قسمت جاهلیت بمان
نگرداند که آنچه ظاهر بود * رواة ابن ماجه * وعن محمد بن ابی بکر بن حزم * بفتح حاء مهمله و سکون زاي از ثقات
است و پدر را و ابوبکر از تابعین است روايت میکنند * انه سمع اياه كثير يقول * که وی شنید پدر خود را که بسیار میگفت
* کان عمر بن الخطاب يقول عجبا للعبة تورث ولا تورث * عجب از دروي عقل مرخو اهر پدر را که اربت گرفته میشود یعنی
ارث میکند از وی برادر زاده او و اربت نمی شود و برادر زاده خود را این مبنی است بر عدم میراث ذوی الارحام
والاعمام از جهات ام و احوال و خلافات مطلقا از ذری الارحام اند و اربت میشود نزد کسی که وراثت میکند از ذری
الارحام را بر تفصیلی که ذکر کرد * است در علم فرائض * رواة مالك * وعن عمر رضي الله عنه قال تعلموا المفرائض *
گفت عمر بیا موزید احکام فرائض را * و زاد ابن مسعود * و زيادة کرده است ابن مسعود این را که * والطلاق والسج *
و بیا موزید احکام طلاق و سج را * فالأ * گفت عمر و ابن مسعود * فانه من دینکر * زیرا که این دین کور از مهمات دین شما
است و مردم در تعلیم آن تقصیر دارند * رواة الترمذی * باب الوصايا جمع وصیت چنانچه خطا یا جمع خطیة
بر وصیت در اصل بمعنی عهد است که غالب آمل در عهد کردن بعد از موت و فی الصراح وصیت اندر زکردن و وصیت
مستحب است نه واجب و جمعی از اهل ظواهر بوجوب آن رفته و بیش از نزول میراث واجب بود و چون میراث واجب
شد و جوب وصیت منصوص گشت و اهل اوصیت بر ارب و ارب در دست نبود و گفته اند که اگر بر یکی دینی بود یا و دینی لازم
است وصیت کردن و آنرا نوشتن و بران کوه گرفتن * الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ مسلم له شيء يوصي فيه * نیست حق مردی مسلمان که مر او را چیزی است که صلاحیت
آن دارد که وصیت کرده شود در وی از مال و معامله با مردم * بیعت لیاتین * که بکنارند و شب را * الا وصيته مكتوبة
هذه * مگر آنکه وصیت وی نوشته شده است نزد من یعنی باید که در شب بر مرد نکند رد که وصیت نامه خود را ننویسد
و ذکر در شب قبل نیست مقصود زمان قلیل است لیکن در وی اشارت است که اگر بکنار شب بکنار با کسی نیست باید که
زیاده بران نکند و غفلت نورزد و این تاکید و مبالغه است در احتیاط و استعجال وصیت نه الزام و ایجاب آن
چنانکه بعضی برانند * متفق علیه * وعن سعد بن ابی وقاص قال مرضت عام الفتح * گفت سعد بن ابی وقاص بیمار
شدم در سال فتح * مرضا شفیت علی المات * بیمار شد منی که مشرف شدم بر مرگ و نزدیک رسیدم بان * فانانی رسول الله
پس آمد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يعودنی * در حالیکه عیادت میکند مرا * فقلت * پس گفتم من * یا رسول الله این
لی مال لا کثیر * بد وستی که مرا مالی بسیار است * و یلیس یزنی الا بغنی * نیست که وراثت شود مرا مگر د ختم یعنی از جمله
اهل فرائض یا از جمله کسی که یتیم بر وی که ضایع گردد و بود و بر او رضی الله عنه و رثه و عصمه بسیار * فاصی
بها لی کله * آیا پس وصیت کنم بمال خود هم * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بهمه مال * قلت فمألی مالی * گفتم
من پس وصیت کنم بد و ثلث مال خود * قال لا * گفت آنحضرت مکن وصیت بد و ثلث مال * قلت فالشطر * گفتم پس وصیت کنم

بنصف * قال لا * كفت مكن * قلت فالثلث * كفتهم * من بثلث وصیت كنم * قال الثلث * كفت بثلث يكن * وأثلث كثير * وثلت
بسیار است برای وصیت کردن خصوصاً ازین مال كثير که توداری * انك ان تذر ورتك اغنياء خیر من ان تذرهم
هالة * بل رستی که تو اگر بمیری و بگذاری وارثان خود را تو انكران بهتر است ازین که بگذاری ایشانرا
در ویشان و ان بفتح همزه نیز روایت است * يتكفون الناس * در حالیکه دراز میکنند دهن پیش مردم برای
حوال تکلف دهن پیش کسی داشتن یا آن معنی دارد که کف کف طعام از مردم بطلبند * وانك لن تنفق نفقة تبتغي
بها وجه الله * وبل رستی که تو اگر بزنی هرگز خرج نمیکنی بان خرج ذات خد او را و را
* الا اجرت بها * مگر آنکه مزد و ثواب داده میشود بدان * حتى اللقمة ترفعها الى في امراتك * تا لقمه که بومی داری
بسوی دهن زن خود * متفق علیه *

الفصل الثاني * عن سعد بن ابی وقاص قال سعادنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم ترا نامریض * كفت سعد عیادت کرد مرا آنحضرت و حال آنکه من بیمار بودم * فقال او وصیت * پس كفت
آنحضرت ای اوصیت کردی چیزی * قلت نعم * كفته آری کرده ام یعنی قصد دارم که بکنم * قال بكنم * كفت بچند و بچه
مقد از مال وصیت کرده * قلت بمالي كله في سبيل الله * كفتهم وصیت کرده ام بمال خود همه در راه خدا * قال فما تركت
لولدك * كفت آنحضرت پس چه گذاشته برای اولاد خود * قلت هم اغنياء بخير * كفتهم حاجت نیست که بایشان چیزی
بگذارم زیرا که ایشان توانگرانند بمال بسیار * قال اوص بالاعسر * كفت آنحضرت و وصیت کن بآنکه از مال خود * فما
زلت انا قضا * پس همیشه بودم من که کم می شدم چیزی را که می كفت آنحضرت از مقدار اهداد و مرا جعت می کردم
با آنحضرت و انا قضا بضاد معجمه نیز روایت است یعنی من بنقض آنحضرت میكفتم * حتى قال اوص بالثلث والثلث كثير *
تا آنکه كفت آنحضرت وصیت کن بثلث و ثلث بسیار است * رواه الترمذي * و عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلی الله
عليه و سلم يقول في خطبة عام حجة الوداع * ابرأمة باعلى که از مشاهیر صحابه است كفت شنیدم آنحضرت را که میكفت
در خطبه خود رسال حجة الوداع * ان الله قد اعطى كل ذي حق حقه * بد رستی خدا این تعالی به تحقیق داد هر خداوند حق را
حقش را در میراث که هر يك را نصیبی تعیین کرد * فلا وصیة لوارث * پس نیست وصیت موارث را و وصیت موارث را
پیش از نزول آیت موارث واجب بود چنانکه منطوق قرآن مجید اصعب و چون آیت موارث نازل شد وجوب ان منسوخ گشت
* رواه ابوداود و ابن ماجه و زاد الترمذي * و زیاده کرده است ترمذي این کلام را * که الولد للفراش وللعاهر الحجر * که فرزند
مرزن را است که زیر سر هر خود است یعنی مرصاحب فراش را است زوج باشد یا عید و مرزانی را سنك است کنایت است از
حرم ان از ثبوت نسب از وی چنانکه میگویند فلا ترا خاک است یا مراد بدان رجیم است که سنگسار میکنند او را * و حسباهم
على الله * و حسب مردم بر خدا است که هر یکی را بر کردارش جزا خواهد داد و این عبارت بمعنی دوم ظاهر و مناسب تر
است یعنی ما اقامت حد بر زنانیمان میکنیم و حسب ایشان بر خدا است اگر خواهد بگیرد او را کو خواهد بخش * و عن ابن عباس
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا وصیة لوارث * نیست وصیت موارث را * الا ان يشاء الورثة * مگر آنکه بخوانند باقی
وارثان و راضی شوند بان زیرا که ایشان شرکا اند * منقطع * این حدیث منقطع اصعب اسناد این حدیث متصل نیست و حدیث
متصل آنکه راوی از اسناد آن ساقط شده باشد چنانکه در مقدمه گذشت * هذا اللفظ المصابيح * این لفظ است که در مصابیح مذکور است
* و در روایت دارقطنی و در روایت دارقطنی باین لفظ آمده است که * قال لا تجوز وصیة لنوارث * كفت روايت وصیت موارث
و ادین روایت صریح حکم کرده بعد مجاوز موارث اولی احتمال دارد که مراد نفی اولویت بود فانهم * الا ان يشاء
الورثة * مگر آنکه بخوانند و ارثان * و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الرجل ليعمل
آنحضرت بد رستی که مرد هر آینه عمل میکند و المرأة * و زن عمل میکند * بطاعة الله * بطاعت خدا * ستین سنة * شصت سال
* ثم يموت * پستمر حاضر میشود آن زن و مرد را مرگ * فیضاران فی الوصیة * پس زیان میرها نند شخصی را

در وصیت که کسی برای کسی کرده بعد از امضای آن یا بنقصان در آن یا وصیت کردن موقوفه را نذر و مانند آن * فتنبیه
إیسا النار * پس ثابت میگردد مرد وزن را آتش و وزخ * ثم قرأ ابو هریره * یسترخوانک ابو هریره برای تأیید
این حدیث و بیان آن این آیت را که * من بعد وصية يوصي بها أو دين غير مضار * میراث میگیرند بعد از وصیتی که وصیت
کرده میشود بان وصیت یا بعد از دین در حالیکه ضرر نرسانند * أما وارثان را بزیادت برثلث یا قصد ضرر رسانیدن
بوصیت نه قصد تقرب الی الله و اقرار کردن بدینی که لازم نیست بروی * الی قوله و ذلك الفوز العظيم * خواند این آیت
و اتاین قول * رواد احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * الفصل الثالث * عن جابر قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات طي رضية * کسی که مرد بروضیت یعنی در وقت مردن وصیتی کرد بپارۀ از
مال برای فقرا * مات طي سهيل و سنة * مرد برادر دین و بر سنت * و مات طي تقى و شهادة * و مرد بر تقوی و شهادت یعنی
داخل متقیان و شهیدان شد * و مات مغفورا له * و مرد در حالیکه آمرزیده شده است مراور * رواه ابن ماجه * و عن عمرو
بن شعيب عن ابيه عن جده ان العاص ابن وائل * عاص بن وائل سهمي پدر عمرو بن العاص که پدر عبد الله بن عمرو بن
العاص مشهور است و عاص مسلمان نیست * اوصى ان يعتق عنه مائة رقبة * وصیت کرد که آزاد کرده شود از جانب و
صل برد * فاعتق ابنه هشام خمسين رقبة * پس آزاد کرد پسر او که هشام است پنجاه رقبة * فاراد ابنه عمرو ان يعتق
عنه الخمسين الباقية * پس خواست پسر او که عمرو بن العاص است که آزاد کند از وی پنجاه رقبة باقی را که تمة صل است
عاص این وائل را در پسر بود یکی عمرو بن العاص که صحابی مشهور است دیگر هشام بن العاص که برادر عمرو بن العاص
است و وی نیز صحابی قدیم الا سلام است آورد بمکه و هجرت کرد بمکه پسر آمد بمکه بعد از شنیدن مهاجرت
آنحضرت پس حبس کردند از را پدر را و قوم او بمکه تا آنکه قتل و م آورد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از غزوة خندق
بمکه پنه روی خرد تر بود از عمر و حبر فاضل بود کشته شد باجنای دین و بعضی گفته اند پیر موک سال سیزدهم یا پانزدهم از
هجرت * فقال حتى اسأل رسول الله * پس گفت عمرو بن العاص آزاد نمیکنم تا آنکه پیوسته پیغمبر خدا را * صلى الله عليه
وسلم * که آزاد کردن رقبة از وی روا شود منذ است * فأبى النبي * پس آمد عمرو پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم
قاهر مد * فقال * پس گفت عمرو * يا رسول الله ان ابی اوصى ان يعتق عنه مائة رقبة * بد رستی که پدر من وصیت کرد
که آزاد کرده شود از جانب وی صد رقبة * وان هشام اعتق عنه خمسين رقبة * و پدر ستمیکه هشام که برادر من است آزاد
کرد از وی پنجاه رقبة * و بقيت عليه خمسون رقبة * و باقی ماند بر وی بیست و یکم وصیت پنجاه رقبة * فاعتق عنه * ای پس
آزاد کن من از وی * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انه لو كان مسلما * بد رستیکه عاص اگر
می بود مسلمان * فاعتقتم عنه او قصقتم عنه او حتى يتم عنه * پس آزاد میکردید او یا قصق میکردید او از وی یا هیچ
نمیکردید * بلغة ذلك * میرسد او را ثواب این اعمال ازین حد بیافیه مفهوم شد که صدقه شود نذر کا فور او ستمی نمی
بخشد از عذاب و نیز معلوم شد که بمسلمان میرسد ثواب عبادت مالی و بدنی هر دو * رواد ابو داؤد * و عن انس

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قطع ميراث وارثه * کسی که قطع کند میراث وارث خود را و محروم
کرد او را از ارث * قطع الله ميراثه من الجنة * قطع کند خدای تعالی میراث او را از بهشت که بحکم نص نون
الفرق رس و عدل بد آن کرده اند * رواد ابن ماجه و زررى البیهقي فی شعب الایمان * عن ابی هريرة * تمام شد کتاب
البیوع بعون الهی و حسن توفیق وی و قالی میشود انرا * کتاب النکاح * نکاح در اصل بمعنی ضم و جمع است
و اطلاق آن بر طمی و عقل نیز آمد که در آن نیز بمعنی ضم و جمع موجود است و نکاح نزد ما سنت است و نزد تورقان یعنی
میل و آرزوی رنجان واجب اگر یافته شود در وقت آن و قول امام احمد نیز بر این است و در روایتی واجب
است اگر خوف زنا باشد و نزد تورقان سنت است و در روایتی دیگر بی تورقان بختی کس و دوز و جز آن مجاح است

و در روایتی مستحب و بر تقدیر و وجوب ایاتیسیری مندفع می گردز یانه در اینجا و وجه لغت و نزد شافعی مستحب
 است نزد وجود توفان و مؤلت و مکروه است نزد عدم مؤلت با اتفاق و کاح افضل است نزد ما از مجرد و تخیل برای
 عبادت و نزد ائمه دیگر نیز و تحلیلی برای عبادت افضل است از کاح و خلاف در غیر صورت و وجوب است
 المعصر - الاول * بین عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا معشر الشباب * ای گروه
 جوانان شباب بفتح شین و تخفیف با بر وزن سحاب جمع شاب است و شبان یضم شین و تشدید با بر وزن در آخر نیز جمع
 اوست و حد جوانی تا چهل سال است و نزد شافعی تا می سال * من استطاع منكم الباءة فليتزوج * کسی که توانائی دارد از شما
 جماع را پس باید که کاح کند و بقاء در وی چهار لغت است بکی بقاء بتا و بمل چنانکه لغت جدید است و هم بقاء بمل بی
 تاسیوم با هم بها و تا چهارم بقاء بهایی تا و بقاء بمعنی منزل است و هر که زن کند لابد او را منزل باید گرفت
 * فانه اغض للخصم * پس بدین هتلی که کاح کردن پوشنده تراست مرنظر را که بر زن بیگانه نیفتد فض بغین و ضا
 جمع متین و رو خوابانیدن چشم را * و احسن للفرج * و کاحه دارند تراست آلت زنا شوئی را حصن یکسر حای پناه فرج
 بیسکون را عورت * و من لم يستطع فعليه بالصوم * و کسی که نمی تواند کاح کرد و قدرت ندارد بر آن پس
 یزوی یا ده که روزه دار باشد * فانه له و جاء * پس بدین معنی که روزه داشتن مر آن کس را خصی کردن است و جعی بفتح
 و او سکون جعی خصی کردن و وجاء یکسر و او مد گوینتن خصیه را بمنك * متفق علیه * و من سئل عن ابی و قاص
 * قال رد رسول الله صلى الله عليه و سلم علي عثمان بن مظعون التبتل * رد کرد آنحضرت بر عثمان بن مظعون
 بظای معجمه که از عظامی مهاجرین است تبتل را یعنی تنها بودن و گوشه گرفتن از زنان بترک کاح و اصل تبتل بمعنی
 بریدن و جل کردن است و بتول و تبتیل زن منقطع از مردان و این نام مریم بنت عمران است از جهت انقطاع وی
 از مردان و فاطمه زهرا رضي الله عنها را نیز بتول گویند از جهت انقطاع او از دنیا و ما فیها بموجب خدای عز و جل
 و بعضی گویند از جهت جد او ممتاز بودن از زنان عالم در فضل و کمال و جمال * ولو اذن له لاختصمنا * و اگر اذن
 میکرد عثمان بن مظعون را به تبتل و انفراد از زنان هر اینکه خصی میشدیم ما بمعنی مهالغه میکردیم در تبتل و انقطاع
 تا نزد يك يودی که حضی شویم با کمان ایشان بود که خصی شدن جائز است * متفق علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم تنكح المرأة لاربعة * کاح کرده میشود زن چنانکه عرف و عادات است از جهت
 چهار رخصت و صفت * لمالها * یکی از جهت مال او که زنی مال دار است مال خود را بر شوهر صرف خواهد کرد
 و رخصتها * و دیگر از جهت بزرگی و شرف در ذات او در رقوم او که زنی است از قوم اشراف که در نسب فرزندان
 از وی شرفی پیدا خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد بحسب اینجا نیک کرداری و نیک نهادی اوست * و لجمالها *
 و دیگر بسبب خرمی و جمال و حسن صورت او که حفظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت از وی کامل وافر خواهد بود * و لاینها *
 و دیگر از جهت دین و صلاح و عفت و عصمت او که معاون بر تقوی و عمل و معین بر دین داری خواهد شد * فاظفر بها
 الدین * پس پیروز شو تو بزنی که خداوند دین است و طلب کن آنرا * تربت يد اک * خاک آلوده باد هر دو دست
 تو را این دعاست بزل و هلاک و اینجا حقیقت آن مراد نیست بلکه مراد انکار و تعجب و عتاب بر آنکسختن بر کار است
 * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم الدنيا كلها متاع * دنیا همه نفع گرفتن و آسایش
 یا فتن و بهرۀ مند شدن است از لذات و شهوات و برخورداری از آنست مقصود تغلیل و تحقیر اوست * و خير
 متاع الدنيا المرأة الصالحة * و بهترین متاع دنیا و بهرۀ مندی و آسایش آن زن نیکوکار که موافق مصلحت و موجب صلاح
 کار افتد * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم خير نساء ركن الابل * بهترین زنان
 که هوار شوند شتران را مراد زنان عرب اند که غالب عادت سواری ایشان بر شتر است میفرمایند که بهترین زنان عرب

* صالح نساء قریش * زنان صالح از قریش اند که تمیله خاص است و افضل قبائل اند * احنا طى ولد فی صغره * متفق و
 مهربان ترین این صنف اند بفرزند در خردی و مردی که باشد خواهر و ولد خودش باشد یا ولد زوج از غیر می باشد * زارعه
 طى زوج فی ذات ید * و رعایت کنند و ترنگه دارند و ترش و هود را موال و عوامان را ذات الید خوانند که در
 دست می باشد * متفق علیه * و عن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت بعدی فتنة اضرتی الرجال
 من النساء * نكاح اشته ام من ارضن خود بتلاعی و آزمایش را زیان کنند و ترش مردان از زنان که سبب وقوع در معصیت
 و محنت اند و درین حدیث اشاره است بآنکه فتنة کبری زنان بر مردان در زمان آنحضرت نبود از جهت غلبه سطوت حق
 در آن زمان بلکه بعد از زمان اوست از جهت غلبه باطل * متفق علیه * و چون صفات زنان صالحه و منافع ایشان بیان
 کرد شروع در بیان خلاف آن می کند * و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما النوا
 حارة خضرة * دنیا را چنان است و زرد لعل که لذت آن در مذاق طبیعت شیرین آید و هیز است در دیدن اما که منظر آن
 در دیدن هم ازین لعل نایل * عز ان الله مستخلفکم فیها * و بد رستیکه خدا می تعالی خلیفه سازند و است شمارا در دنیا بعد از قومی
 که پیش شما بودند * فینظر کیف تعملون * پس نظر میکند که چگونه عمل میکنید شما * فاتقوا الله نیا * پس بپرهیزید نیازا
 و شرا آنرا * و اتقوا النساء * و بپرهیزید از زنان را و رفتنهای آنها را * فان اول فتنة بنی اسرائیل کانت فی النساء *
 پس بد رستیکه نخست فتنة بنی اسرائیل بود از جهت زنان آواره اند که مردی از ایشان خواستگار می کرد
 دختر هم خود را پس ترویج فکر دژی پس گفت آن مرد هم خود را پس امرش بدی بقره الی آخر القصة * و راده مسلم *
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشوم فی المرأة و الذی و الغرض * بد فالی در سه چیز می باشد
 زن و سوزا و حب * متفق علیه و فی رواية * و در روایتی این چنین آمده است که * الشوم فی ثلثة فی المرأة المسکنة
 و الذی و ابی * مال معنی مرد و زراعت یکی است ولیکن مسکنها متر است از دار و ابی از فرس ماند آنکه بعضی گفته اند
 که شوم بمعنی بد فالی است که آنرا طوره گویند باطل است بکم احادیث اثبات آن درین سه چیز بر سبیل فرض و نقل یو
 است یعنی اگر می بود تا درین سه چیز می بود چنانکه واقع شده است که چشم زخم میقت میکند قل را یعنی اگر چیزی سبقت
 میکرد قل را این می بود از جهت ثلث تاثیر و قوت آن و بعضی گفته اند که ممکن است که مخصوص کرد انید باشد
 حق تعالی این سه چیز را بشوم از میان اشیا و اینها را این خاصیت داده باشد چنانکه بعضی در تفسیر جرب و جلال
 از هوم لا عد و گفته اند که بعضی گفته اند که شوم زن آنست که نژاد و بد خلق باشد و شوم دار آنست که تنگ بود
 و همسایها بد داشته باشد و موافق مصلحت نیست و شوم فرس آنست که بد خلق و بد جلو و حرون بود و غذا کرده نشود بران
 و بالجملة مراد بشوم اینجا عدم تضمن مصالح مطلوبه است از آن وجه تسمیه این اشیا بدی که از جهت بودن آنها است
 اهم اشیا که مطلوب است منافع و مصالح آن و الله اعلم * و عن جابر قال کنا مع النبی صلى الله عليه وسلم فی غزوة *
 گفت جابر بودیم ما با آنحضرت در جنگ کفران * فاما قلنا کنا قریبا من المدینة * پس و قتیکه باز گشتیم بودیم
 نزد یک از مدینه * قلت * گفت من * یا رسول الله انی حدیث عهد یجر من * بد رستی من نیز زمانم شکاک یعنی نوکد خلایا
 ام اگر حکم شود پیشتر بروم بخانه * قال * گفت آنحضرت * تزوجت * ایازن کودی تو * قلت نعم * گفتم آری زن کردیم
 * قال ابکر ام ثیب * گفت آنحضرت ایاد و شیزه اسماعیلی که کرد تو یا بیو * قلت بل ثیب * گفت من بکر نیست بلکه ثیب
 است * فقال فلا بکر اتلا عیها و تلاعبک * پس گفت آنحضرت چرا از تو بکر را بازی میکردی تو بوی و بازی میکرد
 بوی بتو کنایت است از کمال الفت و عدم تکلف در صحبت و مخالطت و صحبت زیرا که ثیب گاهی می باشد خاطرو می متعلق
 و زوج ازل و تکلف میکند در صحبت و مخالطت اگر نمی یابد زوج ثانی را مثل اول * فلما قد مناز هیما لدخل * پس چون
 و سبیل هم مدینه رفتیم تا در آئیم خانقارا * فقال امهلو احمی لدخل لیلا * پس گفت آنحضرت در نیک کنیل را آهسته باشیل

قاد را آیم بخانه در شب * یکی ثمة شاة الشعثة * برای آنکه ناشانه کلد زنی که رولید * مویسه شعفت بفتح تین رولید * موی
 شدن و شعفت بفتح شین و کسوعین رولید * موی * و تحتل المغیبة * و بکند موی خود را زنی که غائب است شوهر وی مغیبة
 بضم میم و کسوعین معجمه و احتلاد بمعنی استعمال حلید است و متردن موی بآهن و مراد اینجا تنف شعراست
 چنانکه عادت زنانست نه استحلال یعنی صبر کنیک که زبان روزانه خود را بیا ریخت و مستعمل صحبت شامشوند اگر گفته
 شود که در حلید دیگر نهی واقع شد است از دو آمدن خانه در شب از صغر جوابش آنست که نهی بر تنقیر یوسه که خبر ناکرده
 یکایک در آیند اما اگر خبر شد باشد منهی نیست و بعضی گفته اند که مراد از لیل عشیت است بمعنی شامگاه و آن نام بعد
 از زوال است و در حاشیه بعد از لیل بعلا مت نخه نوشته اند ای عشیما و این تقصیر است از راری * متفق علیه
 * الفصل الثانی * عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ثلثة حق علی الله و هو نهم * سه مرد اند
 که ثابت است بر خدا یاوی دادن ایشان و مرد دگر دن وی تعالی ایشان را * المکاتب الذی یزید الا داء * یکی
 مکاتب که میخواهد اذای بدی لکتابت را تا آزاد شود * و الناکح الذی یزید العفاف * و نکاح کنند که مخواستاهل پارسا را
 یعنی نیست اود و نکاح سلامت از امت نظر و وقوع در زنا است * و الکجافل فی سبیل الله * و کسیکه کارزار می کند در راه
 خدا * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و صه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطب الیکم من ترضون
 دینه و خلقه * خطاب است باولایای زن که وقتی که خواستگاری کنی و رغبت نماید و بیاید بموی شما برای تزوج کسیکه
 راضی هستی شما و خوش دارید دین او را و راضی او را * فز و جوده * پس تزویج کنید او را و بعد هب دختر بوی * ان
 لا تفعلوه * اگر نکنید شما تزویج را بوی و رغبت نکنید و کسیکه راضی اند از دین و خلق وی که موجب صلاح است و رغبت
 کنید در مجرد حسب و مال که موجب فساد و فحشاء است * تکن فتنه فی الارض * پیدا میشود آزارش و بلا در زمین
 * و فساد عریض * و پیدا میکند و قیامی و خرابی پهنای بسیار آمدن است که اگر تزویج نکنید یا رباید دین و اخلاق
 بلکه نظر کنید بمال و جاه چنانکه شیعه و عادات اهل دنیا است همه اند اکثر زنان بی شوهر و اکثر مردان بی زن پس بسیار
 میشود زنا را لا حق میکرد و عاریا و مملوک میکنند کمی را که نسبت میکنند عاریا یا ایشان پس واقع میشود فتنه و جنگ و جدل
 * رواه الترمذی * و عن معقل * یفتح میم و سکون عین و فتح قاف * بن سهار * یفتح یا و تغنیف هین مهمله صحابیت بیعت کردند
 تحت شجرة و ساکن شد بصرة و انهر معقل که در بصرة است بوی منسوب است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تزوجوا
 الود و * نکاح کنید زن دوست دارنده شوهر را * و الولود * و بسیار از ایند و را این دو صفت در بکار از خویشتان او میتوان
 دریافت زیرا که غالب آنست که طایف اقارب یکدیگر وایت میکنند و در عادت و خوی شریک یکدیگر می باشند * فابی مکاش
 یکم الامم * زیرا که من غالب آیند ام بسبب شامتهار یعنی متخواستاهم که امت من بیشتر از امت های پیغمبران دیگر
 باشد پس زنان بسیار از ایند و را میخواهند و صفت دوست داشتن نیز دخلی در ولادت دارد که دوست داشتن باعث بر
 میلان و شهوت گردد و موجب حمل و ولادت شود * رواه ابو داود و النسائی * و عن عبد الرحمن بن سالم بن عتبة * بضم
 هین و سکون فوقانیة * بن عویم * بضم عین مهمله و فتح و او سکون تحتانیة * بن ساعدة الانصاری * سالم و عتبة تا بعی
 اند و عویم صحابی است * عن ابیه عن جده * و روایت میکند از پدرش و پدرش از جدش * قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم عایکم بالابکار * بر شما باد که نکاح کنید بکرانرا * فانهن اعذب افواها * زیرا که بکران شیرین تر است دهنهای
 ایشان یعنی آب دهن ایشان شیرین و خوش آیند است و بعضی گفته اند که مراد شیرین الفاظ و حکایات ایشانست که
 فیش و بد گوئی در ایشان نمی باشد * و انتق ارحابا * و حمل گیرند تر است و رحمها و ایشان تنق بقاف بسیار پیچیده
 شدن زن رحم زمین که بچه در وی پیدا میشود * و راضی لیسر * و چشمود شوند و تر است با نندک و آسان از اموال و
 ارفاق و جماع * رواه ابن ماجه مرسل

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم تر للمحتاجين مثل النكاح * یعنی یعنی تویی مخاطب برای کسی که دوست
 میدارد یکدیگر را در تحصیل زینا و تنی محبت و بقای آن هیچ چیز مانند و صله نکاح بدلیل آنکه اگر در میان قومی
 دشمنی بود چون در میان ایشان در صله نکاح شود عید آن محبت میگردید و لا بجرام چون محبت بود بکاح زیاده
 خوار میشد و بعضی گفته اند که اگر مردی دوست دارد زنی را و عاشق وی بود الذواته باشد در حصول الفت
 و التیام یا مراد آنست که نکاح بعد از محبت الذواته و ارغاب است * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 اراد ان يلقى الله طاهرا مطهرا * کسیکه میخواهد که پیش آید در کاهن حق را پاک و پاک کرده شده یعنی حکم کرده شده
 بظهارت وی * فلیتزوج الحرا بر * پس باید که نکاح کند زنان اعیل و آزاد را نه دانا را زیرا که حران طاهر و مطهر اند
 نسبت با هم پس باید سرایبی میکنند طهارت از صحت و مخالفت ایشان و این باعتبار غالب و اکثر است * و عن ابی
 امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم انه یقول * روایت میکند ابو امامه رضی الله عنه از آنحضرت که وی میگفت * ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله غیره من تزوجه صالحة * حاصل نکرد مسلمان بعد از تقوی خدا هیچ چیزی بهتر مراد از زن
 نیک خوی و خوب زنی * ان امر ما طاعته * اینچنین زنی که اگر بفرمایند مرد آن زن را اگر بی فرمان برداری کند آن زن را
 * و ان نظروا اليها سرته * اگر نگاه کنند بسوی آن زن شاد گردند او را * و ان اقسام علیها ابرته * و اگر سوگوشت خورد مرد بر آن
 زن که اینچنین خواهد کرد راست گوید اند او را و بکند آن فعل را * و ان غاب عنها النصحة فی نفسها و ماله * و اگر غائب
 گردد مرد از آن زن بخیر خواهی کند مرد را در نفس خود که نگاه دارد از وصفت زنا و فسق و غیر خواهی کند در مال
 مرد که خیا نستی در این نوریزد و ضایع نکند مال و ملک او را * و عن ابن ماجة الا حاد یث الثلاثة * روایت
 کرد ابن ماجة این هوشمند حدیث را * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتزوج العبد فکان استکمل
 نصف الدین * وقتی که نکاح کند بنده پس بتحقیق کامل میکند نصف دین را * فلیتقی الله فی النصف الباقی *
 پس باید که به پر هیزد خن را در نصف باقی توجیه این حدیث آنست که غالب در فساد دین فرج و بطن است پس
 چون نکاح کرد از فساد فرج خلاص یافت باید که در دفع فساد بطن تقوی کند تا صلاح دین بتمام حاصل گردد
 کند اقلوا * و عن عایشة رضي الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه و سلم ان اعظم النکاح برکة ايسره مونة * بدستیکه
 بجزرترین نکاح از روی برکت آسان ترین آنست از روی بار و کرانی و قعب و مشقت در تهیه اسباب آن حاصل معنی آنست
 که بهترین زنان را ضعیفترین ایشانست چیزی اندک * و اوها البیهقي فی شعب الایمان * باب النظر الی
 المخطوبة و بیان العورات * مخطوبه زن خواستگاری کرده شده از خطبه بکسر و اصل اثر از خطاب است که بمعنی روی
 گردانیدن کلام است بسوی غیر زیرا که مرد خطاب میکند زن را و اولیای او را بتزوج کردن و غافل آنرا مخاطب گویند
 وزن را مخطوبه و خطبه بضم نیز از خطاب است و غافل آنرا خطیب خوانند و جائز نیست نظر کردن بسوی مخطوبه پیش
 از تزوج نزد مادر و شافعی و احمد و اکثر علما و جائز است نزد مالک باذن زن و در روایتی از وی ممنوع است مطلقا
 اگر زنی را که ماهر باشد و امین بفرستد بهتر باشد و عورت اندام و شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید
 عورات جمع آن بسکون و او فتح آن * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال جاء رجل
 الی النبی * گفت ابو هريرة آمد مردی بسوی آنحضرت * صلی الله علیه و سلم و قال انی تزوجت امرأة من الانصار * و گفت
 آن مرد که من تزوج کرده ام یعنی اراده کرده ام که تزوج کنم زنی را از قبیله انصار * قال فانظر اليها * گفت آنحضرت پس
 بنظر کن بسوی آن زن * فان فی انصار شیئا * زیرا که در چشمهای قبائل انصار چیزی هست از کبودی یا زردی طبعی
 گفته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چشم مردان ایشان دیده قیامش کرد زنان را بر ایشان یا از مردم شنید که در چشم
 زنان ایشان این صفت است و بعضی میگویند که آنحضرت حکم پدر در آمد نعمت باست پس اگر بر روی زنان دیده باشد

و چشم ایشان نگاه کرده باشد چه مانع است ولیکن تصریح کرده اند که اثبات ابوت بجهت شفقت و نصیحت و وجوب توقیر و تعظیم و طاعت است چنانکه بیضاری در تفسیر کریمه ما کلن محمد ابا اهل تصریح کرده است و علمای حدیث در خلوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعضی نساء توجیه کرده اند که آنها خاله رضاعیه آنحضرت بوده اند و این در بعضی مواضع کتاب ذکر کرده شده است فتل بر ما پوشیده نماید که روی زن عورت نیست و نظریات آن حکم ضرورت جائز داشته اند چنانکه در فقه مذکور است پس اگر نظر بر چشم افتاده باشد جائز باشد * و راه مسلم * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تبشرا المرأة المرأة * اختلاط نکنند و صحبت نداشتند زن زن را * فتعتها لزوجها * پس وصف کند او را برای شوهر خود * که نه بنظر آید * پس چنان شود که گویا نظرمی کند شوهر روی بموی وی * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال رسول الله * روایت است از ابی سعید خدیجی که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا ينظر الرجل الى عورة الرجل * نظر نکنند مرد بسوی عورت مرد * ولا المرأة الى عورة المرأة * و نظر نکنند زن بعورت زن یعنی نه که نهی مخصوص است بنظر مرد بعورت زن و نظر زن بعورت مرد بلکه شامل است نظر مرد را بهود و زن را بزن نیز و عورت مرد از ناف تا بزانواست و همچنین عورت زن در حق زن اما در حق مرد تمام عورت است مگر روی و کفهای دست و لبتا زن را عورت میگویند که تمام او جزو است و صیغ آنست که امر صبی حکم زن دارد و نظر بر زن بیکانه حرام است خواص بشهوت بود یا بی شهوت و بعضی گفته اند که بی شهوت مکروه است و از بعضی روایات مفهوم میشود که حرمت نظر با مرد مشروط بشهوت است و تفصیل این مسائل در فقه باید طلبید * و لا یفشی الرجل الى الرجل فی ثوب واحد * و نه مرد بسوی مرد و نیامیزد بوی در یک جامه یعنی در نیاید برهنه در تحت یک لحاف * و لا تفضی المرأة الى المرأة فی ثوب واحد * و همچنین در نیاید زن بسوی زن در یک جامه یعنی اگر چه این در وقت هم بحسب عادت نه محل آفت اند اما با وجود آن حرام و مکروه است * و راه مسلم * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا لا یبتمن رجل عند امراة ثیب * آگاه باشد شب نکنند مردی نزد زنی که ثیب است * الا ان یکون ناکثا و ذام محرم * مگر آنکه باشد آمدن نکاح کنند یعنی شوهر او باشد یا محرم او باشد و محرم آنکه نکاح بوی در تحت نباشد همیشه و تخصیص ثیب به جهت آنست که بکوعا صبی و خائف می باشد پس خوف فتنه در اینجا کمتر خواهد بود کذا قیل و بعضی گفته اند که مراد به ثیب زنی بی شوهر است و اظهار آنست که مراد بآن زن جوان داریست * و راه مسلم * و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاکم و ابی خول طی النساء * گفت آنحضرت در داری خود را از در آمدن بر زنان بیکانه * فعال رجل * پس گفت مودی * یا رسول الله روایت الحکم * خبر داده ما را از حال هم که در آمدن او بر زنان جائز است یا نه و همو بفتح جای مهمل و مکنون میهن و فتح آن خویش زن از جانب مرد مثل برادر و برادرزاده که نسبت بزن مرد محرم نیستند بخلاف پدر و پدر شوهر * قال الحکم الموت * گفت آنحضرت همو مرک است یعنی فتنه در همو بیشتر است از جهت مسامله مردم در آن و کثرت دخول و مخالطت و قریب وصول و قدرت آن و این کلمه ایست که عرب در بیان شدت و فطانت و تدویف و تحذیر میگویند چنانکه گویند شیو مرک است و سلطان آتش و خوف در اقارب اکثر و فتنه در ایشان واقع است * متفق علیه * و عن جابر ان ام سامة استاذت رسول الله * روایت است از جابر که ام سلمه دستور میخواست از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی استیجامة * در خون کشیدن یعنی اذن خواست تا خون کشد * فامروا با طیبة ان یحجمها * بضم حیمه پس فرمود آنحضرت ابو طیبه حجام را که حجامت کند ام سامة را * قال * گفت جابر * حسبنا ان کان اخاها من الرضاة * کان دایم که ابو طیبه بود بر اخرا ام سلمه از شیر * و غلاما لم یستلم * یا بود ابو طیبه کودک که بحد بلوغ نرسیده و بعضی گفته اند که جائز است مرطوب را بنظر از جهت معالجت * و راه مسلم * و عن جریر بن عبد الله * صحابی مشهور است از اشراف و فضلاء صحابه و در جای دیگر از احوال وی نوشته شده است * قال * روایت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نظر النجاء * گفت جریر پرسیدم آنحضرت را از

مقارن اکهانی که یکایک بر زن بیگانه افتد نجس لا یفتح و مکنون جیم و فحشاء بضم فاء و فتح جیم و بدل هود و لغت است * غا مرفی
 ان امرأ بصری * پس امر کرد مرا که بگردانم بیضا و خود را یعنی نظر که بنا کهان افتاد معذ و راست باین که آن نظر را
 ادامت نکنند و نظرد بیکر تا بچ آن نکردند که در اینجا معذ ورنمود * رواه مسلم * و عن جابر بن عبد الله عن قال رسول الله
 جللی الله علیه و سلم ان المرأة تقبل فی صورة شیطان * بدو رستیکه زن اقبال میکند و پیش می آید در صورت شیطان * و زن بر
 فی صورة شیطان * و ادب میکند و پس می رود در صورت شیطان * اذا احلکم الله عیبه المرأة * و رتیکه یکی از شما خوش
 آید از رازی * و فرقت فی قلبه * پس افتاد آن زن و جای کرد و دل وی * فلیعمل الی امرأته * پس باین که قصد کند
 آن مرد بسوی زن خود * فلیمرأها * پس باین که جماع کند زن خود را * فان ذلک یرد ما فی نفسه * پس باین رستیکه
 آن جماع کردن با زن خود دور میکند چیزی را که واقع شده است در نفس وی از میلان و شهوت با اجنبیه * رواه مسلم
 الفصل الثانی * عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا خطب احدکم المرأة * چون خواهد یکی از
 شما که خواستگاری کند زنی را * فان استطاع ان ینظر الی ما ید عورة الی نکاحها * پس اگر میتواند که نظر کند بسوی چیزی که
 باعث میشود او را بسوی نکاح * فلیفعل * پس باید که بکند نظر در آن و مراد به باعث بر نکاح آنچه معتاد و متعارف است
 رعایت آن در نسا از مال و حسب و جمال و دین و عفت یا رعایت اهتمام در رعایت امر دین یا آنچه باعث است او را
 بخصوص مثل غضب و کفایت از امور معیشت و جز آن و هر دو وجه نظر بمعنی مکرر تا مل است و اگر مراد نظر به خطوبه
 دارند چنانکه حق باب برای اندک نیز صورت دارد اگر چه از ظاهر عبارت دور است * رواه ابوداؤد * و عن المغيرة
 بن شعبة قال خطبت امرأة فقال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم * کفتم مغیره خواستگاری کردم من زنی را پس گفت مرا
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * هل نظرت الیه * یا نظر کرده توبهوی آن زن و دیدی او را * قلت لا * کفتم نظر نکردم ام
 بسوی او * فقال فانا نظرنا ینها * گفت آنحضرت اگر میخواهی که تزوج کنی پس نظر کن بهوی او * فانه اجر ی ان یدوم بینکما
 * پس بدو رستیکه نظر کردن بهوی او و سزاوارتر است بوقوع الفت و اتفاق میان شما و این ام موافقت و سازواری
 کردن و ادام بمعنی نان خویش نیز از همین وادی است * رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و المالک و ابی حنبله و ابن
 مسعود قال رای رسول الله صلی الله علیه و سلم امرأة فاحببته * دید آنحضرت زنی را پس خوش آمد بمقتضای طبیعت
 و این در رنک نظر ازلی است که باکی نیست در وی و بعضی از علمای شافعیه در خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نوشته اند که موضوع آنحضرت حرام می شد بر زوج وی پس آنحضرت را شانی است که هیچ یکی از امت را نمیسف و غفل
 وی صلی الله علیه و سلم سبب میشد مر حکم شرعی و ورود سنت را * فاتی سودة * و بعد از آن که انزن را آنحضرت دید
 و خوش آمد پس آمد آنحضرت نزد سودة که از آن واج مطهرات است * و می تصنع طیبها * و سودة می ساخت خوشبوی را
 و عند هانئ * و نزد سودة زن بودند * فاخلین * پس خلوت کردند آنحضرت را و بیرون رفتند * فقضا حاجته * پس
 گذارد آنحضرت حاجت خود را از سودة و فارغ شد * ثم قال * بهتر فرمود * ایما رجل رای امرأة تعیبه * هر مردی که
 می بیند زنی را که خوش آید آن زن او را * فلیقم الی امه * پس باید که بایستد و بیاید آن مرد بسوی زن خود و جماع کند
 باری * فان معها مثل الذی معها * زیرا که با زن درست مانند آنچه با زن است پس با زن خود صحبت دارد تا آن
 میل و شهوت که با آن زن حادث شده اینجا مصرف کرد و آنخیال از خاطر برد و آورد و غریب است که بعضی از علمای
 شافعیه گفته اند که جماع با زن خود بخیال آن زن کند تا مطلقا از آن خیال خالی گردد * رواه الدارمی * و عنه من
 النبی صلی الله علیه و سلم قال المرأة عورة * زن عورت است که حق وی آنست که مستور و محجوب باشد و معنی عورت معلوم
 شد * فاذا خرجت استشرها الشیطان * پس چون بیرون می آید زن می نگرند او را شیطان و طالب او میگرداند تا از
 برادر او را از راه برد بوی مرد او را استشراف چشم برداشتن تا در چیزی نگیرد و دست بر بالای چشم داشته چنانکه

عادت نکاح بستر است * رواه الترمذی * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلى * گفت آنحضرت
 مرعلى راضی الله عنه * یا علی لا تتبع النظرة النظرة * تابع مکبر ان یک نظر را بنظر دیگر و اتباع یکسر همزه و سکون تادری
 غیر ستاد و اتباع بتشدید در پی رفتن یعنی یک نظر که بنا که ان افتاد نظر دیگر در پی ان مکن * فان لك الاولى * زیرا که
 بد رستی جائزست ترا نظر نخستین * و لیست لك الاخرة * و جایز نیست مگر ترا نظر یحیی * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد
 و ابوالاربی * وعن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا زوج احدکم عینک إمة * گفت آنحضرت
 وقتی که بزنی داد یکی از شما بغلام خود داد بخود را * فلا ينظران الي عورتها * پس باید که نظر نکنند بسوی عورت آنده
 یعنی آن داده نسبت بسوی حکم داده بیکانه پیدا کرد و عورت داده بیکانه از آن فایز است چنانکه بیان کرد آنرا بقول خود
 * وفي رواية فلا ينظران الى ما دون العرة و فوق المركبة * پس باید که نظر نکنند بسوی چیزی که زیر ناف است و بالای
 و انوست ازین عبارت معلوم میشود که سر و رکه عورة نیست * رواه ابوداؤد * و عن جریر * بفتح جیم صحابی
 از اهل صفه بر وزن جعفر * ان النبی صلى الله عليه وسلم قال اما علمت ان الغنم عورة * روایت میکند که گفت آنحضرت
 ای اندانست تو که ران عورة است * در اهل الغنم می آرد که لذت آنحضرت بجرید در معبد ران او برهنه بود پس
 گفت بیوش فتن خود را که فتن عورت است و درین حدیث جنت است بر مالک که میگوید ران عورت نیست * رواه الترمذی
 و ابوداؤد * و عن طی رضاء ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له * روایت است از علی رضی الله عنه که آنحضرت گفت
 مرا در را * یا علی لا تنظر فی فتنک * ای علی بیرون میار و ظاهر مکن ران خود را * و لا تنظر الى فتن حی و لا میت * و نگاه
 مکن بسوی ران زنده و نه مرده ازین حدیث معلوم میشود که مرده و زنده برانند در حکم عورت * رواه ابوداؤد
 و ابن ماجه * و عن محمد بن جحش * بفتح جیم و سکون حای مهمله ذکوفی درین کتب که در نظر آمد نه یافته ام و ظاهر
 عبارت حدیث ران است که صحابی است و الله اعلم * قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم علی معمر * گفت کل شت
 آنحضرت بر معمر بفتح میم و سکون عین مهمله صحابی است قدیم الاسلام * فتنه مکشوفتان * در حالی که مرد و
 ران او برهنه بود * قال * گفت آنحضرت * یا معمر غط فتنک * بیوش مرد و ران خود را * فان الغنم عورة *
 زیرا که رانها عورت اند غط بفتح غین معیمه و تشدید طای مکسوره * رواه فی شرح السنة * و عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ایاکم و التعمی * در داری خود را از برهنگی و کشف عورت یعنی اگر چه تنها در خلوت
 باشند * فان حکمکم من لا یفارکم * زیرا که شما کسی است که جل انبی شود از شما * الا عند الغیظ * مگر نزد قضای
 حاجت و غایط در اصل بمعنی زمین پست مغاک و قضای حاجت انسانی ازان مراد دارند * و حین یقضى الرجل
 الى امه * و مگر هنگامیکه مرد بسوی اهل خود و جماع میکند * فاستحیوهم و اکرموهم * پس شرم دارید ایشانرا
 و کرامی دارید مراد کرام الکاتبین و حفظه اند از ملائکه که همیشه با آدمی همراهند مگر درین دو وقت و بعضی
 گفته اند که مراد حفظه اند و کرام الکاتبین جل انمی شوند از آدمی بهیچ حال * رواه الترمذی * و عن ام سلمة انها كانت
 عند رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از ام المومنین ام سلمه که وی بود نزد آنحضرت و میمونه که وی نیز از امهات
 المومنین است نیز بود نزد ان حضرت * اذا قبل * ناکاه روی آورد * ابن ام مکتوم * که صحابی مشهور است و اعمی
 بود * فدخل علیه * پس در آمد ابن ام مکتوم بر آنحضرت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
 اجتنب منه * در پرده شوید از وی * فقلت * ام سلمه میگوید پس گفتیم من * یا رسول الله ایس مواعی لا یبصرنا *
 ایانیمت وی کور که نمی بیند ما را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * یعنی با ام سلمه و میمونه
 * افعمیا وان انما * ای پس کورید شما * الصمات بصرانه * یا نیستید شما که می بیند او را یعنی اگر او کور است شما خود
 کور نیستید * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و ازینجا معلوم میشود که همچنانیکه نظر مرد بیکانه بر زن بیکانه حرام

تعالی مردان متشبه بزنان و زنان متشبه بمرودان را و نام این مختنث ماطع بود بهیچ و طایفه مهماله و بعضی گفته اند نیت بکسر ما
وسکون تختانی و فرقانی و بعضی گفته اند بها و نون و موجه * فقال لعبد الله بن ابي امية اخي ام سلمة * پس گفت این مختنث
مر عبد الله بن ابي امية را که برادر ام سلمه است و وی مولاى این عبد الله بود * یا عبد الله ان فتح الله لکم غل الطائف * ام
عبد الله اگر فتح کند خداى تعالی برای شما فردا طائف را * فانی ادلك على ابنة غیلان * پس بد رختی که من راه نمایم ترا
برد دختر غیلان بفتح غین معجمه و سکون تختانی نام مردى است و نام دختر او یاریده تزوج کرد او را عبد الرحمن بن هوف
* فانیها تقبل باریع و تد بر بثمان * پس بد رستیکه آن دختر غیلان پیش می آید بچهار و پنجاه من رود بهشت مراد بیان
فریهی اوست که فزیه را در شکم بپنجاه می باشد که در جانب پیش چپا راست و در جانب پس هشت که اطراف آن باشد از
دو پهلو و آنهارا عکن میگویند بضم جمع عکنه فی الصراح عکنه نورد شکم از فریهی و عربان را میل بالطمع بزنان فریه بسیار می باشد
* فقال النبي صلى الله عليه وسلم * پس چون شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم این سخن را از آن مختنث گفت * لا یدخلن
هو لا علیکم * باید که در نیاید این مختنث و امثال او بر شما و نخصت که این مختنث بر امهات المؤمنین می در آمد و از آن
ممنوع نبود از جهت اعتقاد آن که او را حاجتى و میلانى و رغبتى در زنان نیست و از قسم غیر اولی الاربعه است
که در قرآن مجید در پرده شدن زنان از آنها واجب نیست چنانکه پیران از هم رفته و آنها که ذکر و خصیه آنها
بزیده شده و بعضی ابلهان که از کار و بار زنان اصلاً چونند دارند و کرد مردم جز برای فضل طعام و لقمه نمیکردند و چون
اکنون معلوم شد که نه از آن قبیل است منع کرد و مودانوا فرمودند که باید در میان شما در نیاید و درین حدیث نبوی
انتم اذدر آمدن مختنثان بزنان و حکم خصی و محبوب نیز همین است و بیضای گفته که در محبوب و خصی خلاف است
* متفق علیه * وعن المسور * بکرمیم و سکون سین * بن مخرمة * بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح راصحابی و غیر است
تولد او در مال درم از هجرت است و خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است رضی الله عنهما * قال خملت حجرا ثقیلا *
گفت بود داشتم سنگ کرانرا * فبینا انا امشی * پس در اثناى آنکه من بر پا میروم * سقط عني ثوبی * افتاد از بدن من جامه
من * فلم استطع اخذه * پس نتوانستم گرفتن و برداشتن جامه را از زمین * فرأني رهول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي *
پس دیدم مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت * خذ عليك ثوبك * بگیر بر خود جامه خود را این خطاب بمسور
کرد پس از آن علی العموم فرمود * ولا تمشوا عراة * و برپا نروید برهنه تن * رواه مسلم * وعن عائشة رضی الله
هنها قالت ما نظرت * گفت عایشه نگاه نکردم * او را رایت * یا گفت ندیدم من شك را و بعت در لفظ که ما نظرت گفت باما
زایت گفت و معنی یکی است و شاید که فرق در میان دو روایت آن باشد که نظر کردن بقصد باشد و رویت عامتر از آن
یعنی ندیدم من نه بقصد و نه بی قصد * فرج رسول الله * اندام شرم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قطعه هرگز در دروایتی
دیگر آمد است که ندیدم من از من و ندیدم من از وی و ازین مرد و حدیث معلوم میشود که ادب آنست که زن و مرد بر
عضوهای نهانی یکدیگر نگاه نکنند و بعضی ثقیها گفته اند که نظر بران باعث قوت شهوت است که موجب مزید استیفاء نعمت است
و آن موجب مزید شکراست و گفته اند که باین قصد بدن آن مستحکم است * رواه ابن ماجة * وعن ابي امامة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ينظر الى محبة امرأة اول مرة * گفت آنحضرت نیست هیچ مسلمانى که نظر کند بسوی
خوبیهای زنی اول بار یعنی نظر اول یکایک بران افتد * ثم يغض بصره * بستر فرو نهد و باند چشم خود را * الا اهل ثلث الله
له عباد * مگر آنکه نوپیدا کرد اند خداى تعالی برای آنکس عبادتى را که * یجد حلا و ته * بیابد شیرینی آن عبادت و
این حلاوت جزای مرا تى است که در صبر کشید است * رواه احمد * وعن الحسن مرسلا قال * روایت است از حسن بصری
بطریق ارسال گفت * بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * گفت رسیده است مرا که آنحضرت فرمود است
* لعن الله الناظر و الناظور الیه * لعنت کند خداى تعالی نظر کنند را بسوی عورت غیر و کسی که نظر کرد و نگاه است

باب الولي في النكاح واستولى ان المرأة *

يعوي او اكر يتصل ورعيت باش * رواه البيهقي في شعب الایمان

ولي آنكه متولي امر کسی گردد و کار او را بر خود گیرد و مراد اینجا کسی است که متولی امر نكاح است چنانکه پدر و جد و غیر ایشان و درین باب احادیث می آرد که وارد شده در آنکه ایا واجب است وجود ولی در نكاح و ایا واجب است
* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه

عليه وسلم لا تنكح الایم حتی تستامر * نكاح کرده نشود ثیب تا آنکه طلب کرده شود امر او و مشورت کرده شود بوی و ایمن بفتح ممزة و کموتختا نوید مشد * زنی که شوهر ندارد خواہ بکریا شل یا ثیب و مراد اینجا ثیب است بقرینه مقابله و بی به بگو * و لا تنكح البکر حتی تستاذن * و نكاح کرده نشود بکر تا آنکه طلب اذن کرده شود در ثیب تستامر گفت بمعنی طلب امر و استشارت و در بکر تستاذن گفت بمعنی طلب اذن و رضا زیرا که ثیب امر میکند و اشارت میکند صریحا و شرم ندارد در ان بخلاف بکر که در شرم دارد از تصریح بلکه اذن میکند و راضی میگردد اگر چه بسکوت بود * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله و کیف اذنها * چگونه میباشد اذن بکر * قال ان تسكت * گفت آنحضرت اذن او بسکوت او نیست یعنی اگر چه سکوت کند * متفق علیه * و این حدیث اباده میکند بظا هر خود که جائز نیست نكاح بی امر و اذن امرأة ولیکن فقها را در اینجا تفصیل است و مجموع اقسام چهار است اول ثیب بالغه و در وی اتفاق دارند که جائز نیست تزویج و عیبه اذن وی بشمار آنکه عاقله باشد و دوم بکر صغیره و در اینجا نیز اتفاق است که حاجت باذن وی نیست و ولی بی اذن تزویجش قبول کرد بیوم ثیب صغیره و در اینجا نیز حنفیه جائز است تزویج وی بی اذن وی نه نزد شافعیه چهارم بکر بالغه و درین قسم نیز ما جائز نیست و نزد شافعی جائز است پس مبنای و لایع و عدم آن نزد ما بلوغ و صغراست و نزد شافعی ثبابت و بکارت پس حدیث محمد است نزد ما ببالغه خواہ ثیب باش یا بکر و قول آنحضرت لا تنكح البکر حتی تستاذن حجت است بر شافعی کالاتفی * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الایم احق بنفسها من ولیها * ثوب سزاوارتر است بنفس خود از ولی خود * و البکر تستاذن فی نفسها * و بکر طلب اذن کرده شود در نفس وی * و اذنها صامتها * و اذن وی خاموشی است صامت بضم صاد خاموش بودن * و فی رواية قال الثیب احق بنفسها من ولیها و البکر تستامر و اذنها سکوتها و فی رواية قال الثیب احق بنفسها من ولیها و البکر تستاذن ایما فی نفسها و اذنها صامتها * و همه این روایات نزد يك اند و در معنی و ترجمه ظاهراست * رواه مسلم * و عن خنساء * بفتح خاء معجمة و سکون نون * بنت خذام * بکسر خاء و بن ایل معجمتین صحابیه انصاریه است * ان اباعا زوجها و می ثیب * روایت میکنند که پدر و عیبه زنی داد او را و حال آنکه وی ثیب بود * ذکرمت ذك * پس ناخوش داشت وی آنرا * فانت رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس آمد وی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عرض کرد حال خود را * فرد نكاحه * پس رد کرد آنحضرت نكاح پدر او را و در نصیح مصایب نكاحها یعنی نكاح آن زن را * رواه البخاری و فی رواية ابن ماجه نكاح ابیها * و در روایت ابن ماجه نكاح ابیها واقع شده یعنی رد کرد آنحضرت نكاحی را که پدر او کرده بود و حال همه روایات بیک معنی است * و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوجها و می بنت سبع سنین * روایت است از عایشه که آنحضرت تزویج کرد او را و حال آنکه وی دختر نه ساله بود * و زنت الیه * و زفاف کرده شد وی بسوی آنحضرت * و می بنت تسع سنین * و حال آنکه وی دختر نه ساله بود و زفاف بکسر زای هر و س بخانه شوی فرستادن * و ولعها معها * و لعبتها عایشه با وی بود لعب بضم لام و فتح عین جمع لعبت است بضم و سکون آنچه بوی بازی کنند دختران * و مات عنها * و وفات یافت آنحضرت و جل اش از عایشه * و می بنت ثمانی عشرة * حال آنکه عایشه بود هیزده ساله * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن ابي موسى عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لا نكاح الا لولي * گفت آنحضرت نكاح مکر بولی شافعیه بمعنی اینست که نكاح مکر بعقل کردن وی و معتقد نمیکرد در نكاح بعبارت نسائ و ظاهر معنی آنرا آنست که نیست

نکاح مکران ذن و لی و آن نیز نزد ماد و غیر بالغه است یا محمول است بر نفی حال او و نیز در صحت این حدیث همین است و بسیاری از ائمه حدیث انرا صحیح ندیدند و الله اعلم * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی
 * وعن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ايما امرأة نكحت بغير إذن وليها * گفت آنحضرت هر زنی که نکاح کند بی اذن و لی خود * نکاحها باطل فنکاحها باطل * پس نکاح ان زن باطل است سه بار مکرر فرمود و در صحت این حدیث سخن است از امام احمد پرسیدند که در نکاح بغير و لی چیزی ثابت شد و است فرمود چیزی ثابت نشده است نزد من درین باب از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بر تقلید صحت مراد غیر بالغه است و این عام مخصوص است بدلیل دیگر * ان دخل بها فلها المهر * پس اگر دخول کرد * است زوج باین زن که نکاح کرد بی اذن و لی پس مر او را است مهر مسمی یا مهر مثل * بما استحل من فرجها * بسبب آنچه استحل کرد و تصرف نمود از فرج آن زن * فان اشتجروا * پس اگر اختلاف کنند اولیاد میان خود اشتجار بشین معجمه و جیم خلاف نزاع کردن بایکدیگر * فالساطان ولي من لا ولي له * پس بادشاها و لی کسی است که نیست ولی مر او را و این اولیای بیعت تنازع حکم مدام دارند پس و لی سلطان باشد * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ابغیا الی یسکن انفسهن بغير بینة * زنان زانیه آنرا ندانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بی کواهان و از اینجا معلوم میشود که نکاح بی شهود باطل است و همین اعمد مذموب ایست و همین است منقول از صحابه و تابعین و آنچه از بعضی متأخرین برخلاف آن آمده غیر صحیح است و بعضی گفته اند که مراد به بینة اینجا ولی است زیرا که بوی متبیین میکرد و نکاح و برین تقلید بر تسمیه بزنا مبالغه است زیرا که در وی شبهه است از جهت وجود میل خلاف * والاصح انه موقوف علی ابن عباس * واضح آنست که این قول ابن عباس است و بعضی مرفوع نیز روایت کرده اند * رواه الترمذی
 * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليتيمة تعبتا مرفی نفسها * زنی که یتیم است طلب امر کرده شود از وی در نفس وی یعنی در نکاح وی و مراد به یتیمه بکر بالغه داشته و از یتیم گفتن باعتبار حال سابق است * فان صحت فهاذا نكاحا * پس اگر خاموش باشد یتیمه پس این خاموشی اذن اوست * وان ابیت فلا جواز عاجها * و اگر با آورد و هر کشتی کند پس نیست اگر ادبوی بزرگوارید کرد از جهت بلوغ وی * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و رواه الدارمی عن ابی موسی * وعن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایما عبد تزوج بغير اذن سيده فهو عاهر * گفت آنحضرت هر غلامی که نکاح کند بی اذن خواجة خود پس وی زانی است یعنی نکاح ملوک بی اذن مالک صحیح نیست پس اگر و طی کند بان نکاح حرام کرده باشد و زانی بود و مذموب امام ابوحنیفه آنست که نکاح غلام بی اذن مولی رواست و نفوذ آن موقوف است بر اذن مولی و چون وی اذن کند نافذ کرد و چنانکه نکاح فضولی * رواه الترمذی و ابوداؤد و الدارمی
 * الفصل الثالث * عن ابن عباس قال ان جاریة بکرا ات رسول الله
 گفت ابن عباس دختر کی بکر آمد نزد پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم فذکر ان ابایا زوجها وی کارمة * پس ذکر کرد آن جاریه که پدر وی بزنی داده است او را و حال آنکه وی راضی نیست بدان و خوش ندارد انرا * فخبرها النبی صلی الله علیه و سلم * پس خبر کرد انید او را پیغمبر خدا صلعم از زن بالغه بود یا مراد خیار بلوغ است چنانکه مذموب ما همه لیکن در ان کراهت شرط نیست مگر آنکه ذکر آن اتفاق باشد * رواه ابوداؤد * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لا تزوج المرأة المرأة تزوج * یعنی زن را و لا یتنبها * ولا تزوج المرأة نفسها * و تزوج نکند زن نفس خود را * فان الزانیة هی التي تزوج نفسها * زیرا که زانیه همان است که تزوج کند نفس خود را مراد غیر بالغه است * رواه ابن ماجه * وعن ابی سعید و ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم من ولد له و ان فلیحسن اسمه * کسیکه زانیه شود مر او را فرزند وی پس باید که نیک نام او را زیرا که نام نیک حلیه جمال و مایه کمال مرد است تا آنکه

بعضی کان برده اند که اهم را تاثیر بهت در همه و این حکایت را در شرح همرا ابعاد لا یتتام و کمال واضح که در این
 * راد به * و نیک کند ادب فرزند را و تعلیم او ابد و احکام شریعت و معیشت را که در دنیا و آخرت سود کند * و از ابلغ فلان و وجه *
 و چون فرزند بحر حد بلوغ رسد نکاح کند او را را زینجا معلوم شد که اولی و افضل آنست که نکاح بعد از بلوغ
 کند * فان بلغ لم یزوج * پس اگر بالغ شود فرزند و تزویج نکند پدر او را * فاضاب اثما * پس برسد آن فرزند بزه و گناهی را
 فانما اثمه طی ایله * پس نیست بزه او مکر بربد را و از جهت تقصیر او در آن و سببیت او مرآن را و مبالغه و جسر برای
 تشدید است * و عن عمر بن الخطاب و انس بن مالک رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی التوراة مکتوب *
 کفتم آنحضرت که در توریت نوشته شده است * من بلغت ابنته اثنتین عشرة سنة * کسی که برسد دختر او دوازده سال را
 * ولم یزوجها * و نکاح نکند آنکس آن دختر را * فاصابت اثما * پس برسد آن دختر بزه را * فائمه ذلک علیه * پس بزه آن
 * باب اعلان النکاح و الخطبة و الشرط *
 بر آنکس است * و اما البیهقی فی شعب الایمان
 اعلان اشکار کردن و اعلان بنکاح مستحب است و وارد شده است که اعلان کند بنکاح اگر چه پدر زن باشد
 و در ضرب و اختلاف است بعضی گفته اند حرام است یا مکروه است مطلقا و نزد بعضی مباح است مطلقا و صحیح آنست
 که مباح است در بعضی احوان چنانکه عید و قدم و نکاح و حرام است در غیر آن و بعضی گفته اند مستحب است در نکاح
 و خطبه بکسر خا رضم هر دو و تصحیح کرده اند بکسر بمعنی خواستگاری و بضم خطبه که در نکاح میشود و ظاهر آنست که بضم باشد
 و فی القاموس خطبه کلام منشور مسجع مشتمل بر حمد و ثناء و صلوة و وعظ و تذکیر و خطبه سنت است در نکاح و نزد شافعی در هر
 عقد مثل بیع و شرم و جز آن و مراد بشرط شرطی که ذکر کرده شود در نکاح فاصد یا صحیح
 * عن الربیع * بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده * بنته معوز * بضم میم و فتح عین و کسر و او مشدده در آخر ذال
 معجزه * بن عفره * بفتح عین مهمله و سکون فاصتاییه انصاریه است از مایعات تحت الشجرة قد عظیم و پایه رفیع
 دارد و عمر در از یافته * قالت جاء النبی * گفت آمد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فل دخل حین بنی علی * پس در آمد
 آنحضرت در هنگامی که بنا کرده شد بر من یعنی زفاف کرده شد و مهر داده شد مرا بخانه شوهر * فجلس طی فراشی * پس
 نشیبت آنحضرت بر فراش من که گسترده بود * کجاسک منی * مانند نشستن تو نسبت بمن یعنی همچنانکه تو بر فراش
 من نشسته خطاب بکسی میکند که حلایت را با وی روایت میکند * فجعلت جو بر دوات لنا یضربن بالدف * پس شروع کردند
 دخترکان یا دامن که مارا بودند که میزنند داف را و بضم دال و تشدید فا * و بنک بن من قتل من ابائی یوم بدر *
 و نل به میکنند کسی را که کشته شد از پدران من روز بدر معوز بن عفره که پدر او است از شهول ای بدر است و کشته شد
 او را بر جهل لعین است و برادران معوز معاذ و عوف نیز در بدر کشته شدند و بعضی گفته اند که معاذ بعد از بدر مدتی
 باقی مانده و الله اعلم و ند به متودن خصال او و صف میت است و بنک بن بضم دال است * اذ قالت احدهن * ناکه گفت
 یکی از زنان * و فینا نمی یعلم مانی غل * و در میان ما پیغمبر است که میداند چیز را که در فردا است * فقال دعی له *
 پس گفت آنحضرت مرآن زن را که بک از این را * و قولی بالذی کنت تقولین * و بگو همان چیزی را که میگفتی و گفته اند که
 منع آنحضرت ازین قول بجهت آنست که در وی اسناد علم غیب است با آنحضرت پس آنحضرت را ناخوش آمد و بعضی گویند
 بجهت آنست که ذکر شریف وی در اثنای احوال و مناهب نباشد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ضرب و داف و انشاد اشعار جایز
 است و ظاهر آنست که بخنا بود در امثال این مقام مباح است و آنحضرت آن زنان را از آن منع نکرد بلکه فرمود بگو همانرا
 که میگفتی فذلک بر * رواه البخاری * و ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده است و گفته اند احدیث حسن صحیح
 * و عن عائشة رضي الله عنها قالت زفت امراة الى رجل من الانصار * فرستاده شد زنی که نو عروس بود بسوی مردی
 از انصار روز فاف عروس را بشوهر فرستادن * فقال نهي الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما كان معكم

لهو * ایانیمت هموا * فان الانصار یحبهم الله * زیرا که بدو رستگاری آنها را خوش می آید ایشان را الهو مراد
 با هو سرود است و الهو در اصل بمعنی بازی است از اینجا نیز با حمت سرود در عربی و زفاف معلوم میشود و زیاده بوزن آنکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوش داشتن انصار را مسلم و مقروء اشعرا و ظاهر عمارت مفهوم میشود که خوش داشتن
 ایشان آنرا دانمی بود و عادت بود و در فصل ثانی نیز احادیث از عایشه درین باب بیاید فافهم * رواه البخاری
 * و عنها قالت تزوجنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی شوال * و هم از عایشه آمده است که گفت نکاح کرد مرا آنحضرت
 در ماه شوال * و بنی بی فی شوال * و زفاف کرد مرا آنحضرت در شوال * فای نهار رسول الله * پس کدام از زنان
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم کان احطی منه منی * بود بهره منک تر نزد آنحضرت از من فی الصراح حظوة بالضم و الهمز
 بهره مندی و دولتی شدن زن از شوهر درین حدیث استحباب تزوج و بنا است در شهر شوال برخلاف عادت اهل جاهلیت
 که آنرا شوم داشتند بجهت آنچه در معنی شوال است از رفع و دروا شدن و کشیدن بر زمین و اکسال کردن کذا قیل
 * رواه مسلم * و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احق الشروط ان تزوا به * و زوارترین شرطهایی
 که باید وفا کنید شما بآن شرط * ما استحلتم به الفروج * شرطی است که حلال کرده آید شما بآن شرط فرجه را و تصرف کرده
 اید در آن تصرف خاص و مراد بآن شرط مهر است یا هر حق که معتقد است آنرا زن بمقتضای زوجیت و چرن التزام کرده
 است آنرا مرد گویا که شوط کرده است و بعضی گفته اند مراد هر شرطی است که بکند آنرا مرد برای ترغیب کردن زن را بر نکاح
 ما دام امری که حرام و مکروه نباشد * متفق علیه * و عن ابی بکر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یخطب
 الرجل علی خطبة اخیه * خواهستکاری نکند مرد بر خواستکاری برادر خود * حتی ینکح او یتربک * تا آنکه نکاح کند برادر
 وی یا بکند او را اگر نکاح کرد خود خطبه متصور نیست و اگر ترک کرد خطبه بکند * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لا تسال المرأة طلاق اختها * سوال نکند زن طلاق خواهر خود را مراد باخصه زنی است که زوج
 وی دارد و اخت باعتبار این است چنانکه برادر مسلمان میگوید و مراد آنست که مثلاً مردی زنی دارد و زنی دیگر را
 خواستکاری میکند آن زن میگوید آن زن را که داری طلاق ده یا مرد در وقت یکمردی اند یکی بجهت مجبیتی و تو چویی که
 شوی بوی دارد طلاق د بگوید یا منصرف * لتستفرغ صحفتها * تا خالی کند کاغه او را کنایت است از مخصوص کردن ایندن خود
 را انتظا زوج استفرغ و تفرغ خالی کردن ظرف از آنچه در وی باشد صحفه بفتح صاء و سکون حاء کاغه بزرگ این باعتبار
 معنی ثانیه است * و لتنکح * و تا نکاح کرده شود آن زن این باعتبار معنی اول است و اگر نکاح به معنی جماع آورد مرد
 باعتبار ثانیه میشود فافهم * فان لها ما قل لها * پس بدو رستگاری مرا زن را است چیزی که نقل بر کرده شد است برای
 او نصیب ا و مت * متفق علیه * و عن ابن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن الشغار * روایت است از ابن
 عمر که آنحضرت نهی کرده است از شغار بکهر شین و غین معجمتین * و الشغار ان یزوج الرجل ابنته * و شغار آنست که
 بزنی دهد مرد دختر خود را مثلاً بمردی * علی ان یزوجه الا غرا بنته * در بدل آنکه بدو هدیه آن مرد د بگوید دختر خود را
 * و لیس بینهما صداق * و حال آنکه نباشد میان مرد و مرد مهر و همین مبادله مهر باشد و این نوع نکاح در
 عهد جاهلیت بود پس در اسلام ممنوع شد و شغار در لغت بمعنی پاداش دادن است و کمیزیدن و بمعنی خالی ماندن
 شهر از مردم و بیرون کردن کسی را از جای و دوری آب خورد و رشدن در بها بان * متفق علیه و فی رواية لمسلم
 قال لا شغار فی الاسلام * نیست شغار در اسلام و باید لفظ در باب غصب و عاریت گذاشت * و عن علی رضي الله عنه *
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن متعة النساء یوم خیبر * روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت نهی
 کرد از نکاح متعه زنان و روز جنگ خیبر و متعه نکاح کردن تا مدت معین و نفع گرفتن بزنان تا آن مدت و این در ابتدا
 اسلام مباح بود بعد از آن حرام شد و تحقیق آنست که حل و حرمت متعه در بار واقع شد بختیست بجلال بود پیش از خیبر

پس حرام شد روز خمر بستم و مباح شد در روز فتح مکه بعد از آن حرام شد تا این وقت و در شرح مسلم درین باب کلام مشیع آورد * ومن اكل لحوم الحمير لاسية * ونهي كذا آنحضرت از خوردن گوشتهای خمران که در خانه می باشند و نه خمران وحشی که انرا اگر خر خوانند آورد * انك که گوشتهای خر روز خمر بردرد یکها می جو شید ند پس وحي نازل شد بترمت آن پس ریختند آنهمه گوشتها را بر خاک و انسیه مشهور در روایت بکسر همزه و سکون نون نعت است با نس یعنی انسان که در مردم مختلط می باشند و بضم همزه نیز روایت است از انس بمعنی الفت و آرام و انسیه بفتح نین نیز آمده که نیز بمعنی انس بضم است * مختلف عليه * وعن سلمة بن الاكوع * بفتح همزه و سکون كاف صحابی مشهور است از شيا عان و قیر اند از آن نامور که پیاده بر لشکر سواران میزد حاضر شد بیعة الرضوان را رضی الله عنه * قال رخص رسول الله صلى الله عليه وسلم ما م اوطاس في المتعة ثلثا * رخصت کرد آنحضرت در مال اوطاس در نکاح متعه سه روز و اوطاس بفتح همزه و سکون و او نام رادی است از دیار موازن که قحمت کرد آنحضرت و روی غنائم همین را از این بعد از فتح مکه است متصل و باین اعتبار این رخصت را نسبت داده بود * فتح مکه چنانکه در کلام نووی واقع شک * ثم نهي عنها * پسترنهی کرد از آن * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن عبد الله بن معبود قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد في الصلوة * تعليم کرد ما را آنحضرت تشهد در نماز * والتشهد في الحاجة * و تعيلم کرد تشهد در حاجت مثل نکاح و غیره چنانکه در آخر حدیث بیاید و نزد شافعی خطبه سنت است در تمام عقود مثل بیع و شرا و نکاح و جز آن و حاجت اشاره بآنست * قال التشهد في الصلوة * كفت آنحضرت تشهد در نماز این است * التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح این در کتاب الصلوة گذشت * والتشهد في الحاجة * و تشهد در حاجت این است * ان الحمد لله نستعينه ونستعينه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن شرور أعدائنا من يهدى الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده ورسوله * شرح این کلمات نیز در خطبه کتاب گذشت است * و يقرء تلك الايات * و بخواند این سه ایتم را یکی این ایه * يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون * دوم این آیه * الذي تسألون به الارحام ان الله كان عليكم رقيبا * و در بعضی نسخ یا ایها الذين امنوا اتقوا الله الذي تسألون به الآية و گفته اند که شاید این در مصحف ابن مسعود است یا راوی نقل بالمعنی کرده و این وجه آخر بعید است و نص قرآن مجید اینست یا ایها الناس اتقوا ربکم الذي خلقکم من نفس واحد و خلق منها زوجها و بينهما رجالا کثیرا و نساء * يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و قولوا حولا سلیلا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله ورسوله فقد فوزا عظیما و اذ احمل و التزم بی را بود آورد و النسائي و الدارمي و في جامع الترمذي * و در جامع ترمذی این عبارت مذکور است که * فسر الايات الثلاث سفیان الثوري * یعنی ذکر کرد * ثانین سه آیت را سفیان ثوري * و زاد بن ماجة بعد قوله * و زیاده کرده است ابن ماجة بعد از قول جی * ان الحمد لله * این کلمه را که * نحمدك * و لا ید بر سر نستعینه و او نیز زیاده کرده باشد * ز بعد قوله * و زیاده کرده است بعد از قول وی * من شرور أنفسنا * این کلمه را * ومن هیئات اعمالنا و ال ارمی بعد قوله * و زیاده کرده است دارمی بعد از قول نوی * عظیما * که منتهای آیات است این لفط را که * ثم یتکلم بما جئته * پسترنکلم کند بحاجت خود یعنی ذکر عقیدی کند که انرا می بندد * و روی فی شرح السنة عن ابن مسعود فی خطبة الحاجة * و روایت کرده شده است در شرح السنة از ابن مسعود در خطبه حاجت برای بیان حاجت این لفط را که * من النکاح و غیره * چنانکه در اول حدیث در ترجمه گفتیم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل خطبة ليس فيها تشهد فهي كليل الجبل ماء * هر خطبه که نیست در روی تشهد پس آن خطبه مانند دستی است که چل ام دارد مرض مشهور یعنی مقطوع و بی فائد است * رواه الترمذي و قال

هذا حديث حسن غريب * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل امرؤ يبال * هو امرؤ شريف كة پاک داشته و
 اهتمام نموده شود بوی و بال بمعنی دل است یعنی امری که متوجه گردانید * شود بسوی و ب دل کذا قال السیوطی
 وبعضی گفته اند امر را ذی بال خواند باعتبار آنکه چون دل را مشغول بخود گردانید کویا مالک و دل او نند دل شد
 و دل گرفتار و ریاضد و بعضی گفته اند که بال بمعنی حال و شان است یعنی مر آن امر را که نحالی خاص و شانی مخصوص
 دارد و بعضی گفته اند یعنی او را دلی است و امری عظیم است و مرجع و مال همه معانی بمعنی شرف و اهتمام و احتفال است
 بر هر تقدیر مراد آن است که هر امری شریف عظیم که * لم یبدأ فیه بالحمد لله * که آغاز کرده نشود در وی بحد کفتم مر
 بخدا ایراد در روایتی بحمد الله و در روایتی لایبدا فیه بل کر الله و در روایتی به بسم الله الرحمن الرحیم * فهو اقطع *
 پس آن امر بریده شد و تمام است و در روایتی فهو اجل م * رواه ابن ماجه * و نووی در شرح صحیح مسلم گفته که باین
 همه این روایت کرده شده ایم مادر کتاب اربعین مرجع عبد القادر رهاری را روایت کرده شده است از کعب بن
 مالك که صحابی مشهور است بر روایت ابو هريرة و این حدیث حسن است روایت کرد از را بود از و این ماجه در سنن
 خود و روایت کرد نسائی در کتاب عمل الیوم و الیلة و معنی اقطع قلیل البرکة است و معنی اجل م نیز همین است انتهی کلام
 النووی * و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلنوا هذا النکاح * آشکارا کنید این عقد
 شرعی را که نکاح است او * و اجعلوه فی المساجد * و بگردانید آنرا در مسجد ها * و اضربوا علیه بالدفوف * و بزنی بران دنیا
 * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و گفته که عیسی بن مجنون انصاری که راوی این حدیث است ضعیف گردانید
 میشود در حدیث * و عن یحیی بن حاطب * یحیی و کسر طای مهملتین * الجحشی * بضم جیم و فتح میم و حای مهمله صحابی صغیر
 است که در صغر من خود آنحضرت را دیده و عم او را که خطاب است صحبت است و گویند که وی اول کسی است که نامیده
 شد بنام آنحضرت و لا دت یافت بارض حبشه و وفات یافت بمکه سنه اربع و سبعین * عن النبی * روایت میکند از پیغمبر
 * صلى الله عليه وسلم قال * کفتم آنحضرت * فصل ما بین الحلال و الحرام الصوت و الدف * ذرق که میان حلال و حرام
 است آواز کردن و دف زدن است و مراد با و از ذکر و تشبیه است میان مردم و مناسب بقریه دف تغنی است که مباح
 است در نکاح مثل دف * رواه احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن عایشة رضی الله عنها قالت کانت هند ی
 جاریة من الانصار زوجتها * بود نزد من دختری از انصار که تزویج کردم و بزنی دادم او را * فقال رسول الله * پس
 گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم یا عایشة لا تغنین * ای عایشه آیا سرود نمیکنی یعنی نمی فرمائی که سرود کنند
 * فان هذا الی من الانصار یحبون الغناء * زیرا که این مسئله از انصار درست میل دارند سرود را * رواه ابن حبان
 فی صحیح * روایت کرده این حدیث را ابن حبان یکسر حای مهمله و تشدید موحده که از آن حدیث است در صحیح
 بخود و در اصل اینجا بیاض است و این عبارت را در حاشیه اش نوشته اند * و عن ابن عباس قال الکحت عایشة ذات
 قرابة لها من الانصار * گفت ابن عباس نکاح کرد عایشه زنی را که خداوند قرابت بود مر او را از قبیله انصار * فجاء
 رسول الله * پس آمد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال اهل یتیم الفیات * پس گفت آیا فرستادید شما آن زن جوانه
 را نزد شوهر مردی عروس و اهلای او بزفاف فرستادن او نزد زوج * قالوا نعم * گفتند آری فرستادیم * قال ارجعتم
 معها من تغنی * گفت آیا فرستادید همراه وی کسی را که سرود گوید * قالت لا * گفت عایشه بفرستادیم * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الانصار قوم فیه غزل * بد رستی که انصار گروهی اند که در میان ایشان
 غزل است یعنی میل است بمغازله و مغازله نساء متبادله ایشانست و فی الصراح مغازله سخن گفتن با زنان و عشق بازی
 کردن و الا هم الغزل بفتح حین مراد سرود گفتن و غزل خوانی کردن است * فلو بعنتم معها من یقول * پس اگر میفرستادید
 شما باری کسی را که میگوید (ع) * اتینا کم اثینا کم فحیا نا و حیا کم * این غزلی است که در عروسیها متخوانند و در

حاشیه نوشته اند که آخر وی این است که ولو لا الخطبة لهما لم تمنع علی اراکم * رواه ابن ماجه * وعن صفرة * بفتح
 سین * وضع ميم * ان رسول الله صلی الله علیه وعلیه وسلم قال * روايت است از صفره بن جندب که آنحضرت گفت * ایما امرأة
 زوجها ایمان * هر زنی که تزویج کنند او را در وی * فی الاول منهما * پس آن زن هر وی که نیت را است از آن در وی
 یعنی مردی را که وی اول نکاح کرده است * یوم و این بر تقدیر خواهد بود که مرد در وی در یک مرتبه باشند والا وی
 اقرب مقدم است * ومن باع بیعاً من رجلین * و کسی که فروخت فروختنی را بدست مرد * فهو الاول منهما * پس آن
 مراد از آن در است * رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی والدارقطنی
 * عن ابن مسعود قال کنا نغزو مع رسول الله * گفت ابن مسعود بودیم ما که غزا میکردیم همراه پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه وسلم لیس متعانساه * و حال آنکه نبودند با ما زنان یعنی زوجهات * نقلنا الا لخصی * پس گفتیم ما را یا خصی نمی شویم
 ما * منها ما عن ذلک * پس باز داشت ما را آنحضرت از خصی کردن * ثم رخص لنا ان نستمع * پس رخصت کرد آنحضرت
 برای ما که طلب متعه کنیم و نکاح کنیم هر مدتی معین * فكان احب نایفک المرأة بالثوب الی اجل * پس بود یکی از ما که
 نکاح میکرد زن را در بدل جامه قاعلی معین و این دلالت دارد بر آنکه در دوزم در هر شرط نیت و این را تاویل است
 نزد ما که در باب اهریما بد و شاید که در وقتیکه متعه مباح بود در مهضم توسعه کرد پس از آن منسوخ گشت * ثم قرأ
 حمید الله * پسترو خواند عبد الله بن مسعود این آیه را که * یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا بطیبات ما آحل الله لکم * ای آن
 کسانیکه ایمان آورده این حرام نگردانید چیزی های پاک را از آنچه حلال کرد انبیا * است خدا ای تعالی مر شما را
 * متفق علیه * و عن ابن عباس قال انما کانت الممتعة فی الاول الاسلام * گفت ابن عباس نبود متعه مکرر در اول اسلام
 * کان الرجل یقدم البتة * بود مردی که قدم می آورد شهرت را * لیس له بها معرفة * که نیت میزد از آن بلد
 اشنائی * فیتزوج المرأة بقدر ما یرى بانه یقیم * پس نکاح میکرد زنی را بقدر آنکه می بیند که می ماند در آن شهر
 * فتتفطله متاعه * پس نکاح میزد زن برای آخر دایم و متاع او را * و تصلح له شوه * و اصلاح میکرد و نیک میساخت
 برای وی طعام و این لفظ در نسخ مشکوٰه همچون واقع شده است بفتح شین و تشدید تحتانیة بمعنی مشوی یعنی بریان
 کرده شد یعنی طعام او را اما هیچ یکی از شراح مشکل حدیث آنرا ضابطه نگردانید و بدان تعرض نه نموده و ظاهر آنست که این
 لفظ شیهه باشد یعنی اشیای او را از آنچه از ضرورت و حاجات او بود و در نسخه قدیم صحیح خط عرب از جامع ترمذی
 این چنین دیده شد و الله اعلم * حتی انزلت الایة * تا آنکه چون فرود آمد این امت * الالهی از راجهم او ما ملک ایمانهم *
 و آنکسانیکه نیکه اند از نیکه های خود را مکرر از رواج خود یا بر دامن خود و مستمتع زوجه نیست از جهت عدم
 قوارث اجماعاً * قال ابن عباس و کل فرج هو انا فهو حرام * گفت ابن عباس هر فرجی که جز از رواج و ما ملک ایمانهم
 است حرام است * رواه الترمذی * و عن عامر بن سعد * روايت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
 * قال دخلت * گفت در آمد من * من * ملی قرطه * بقاف و راطای معجده منه مفتوح بن کعب صحابی است انصاری * و ابی مسعود
 الانصاری * و ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است * فی عرس * در مجلس در آمد من در مجلس عرس و عرس
 بمعنی طعام و لیمه نیز می آید * و از اجوار تغنی * و ناگاه دخترکان یاد اهان سرور میگویند * فقلت ای صاحبی رسول الله *
 پس گفتیم من ای دریا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وعلیه وسلم * ای بفتح همزة و سکون یا حرف ندا است بمعنی یا * و ملی بدر *
 و در وادیل بد و این دو صحابی هر دو از اهل بد بودند غایتش آنکه در ابی مسعود انصاری اختلاف است بعضی میگویند که
 او را بدری باین معنی گویند که ساکن بود در بد رنه آنکه حاضر بود در غزوه بدر * یقول هذا عندکم * ای اگر در شود این فعل
 که تغنی جوارح است نزد شما * فقال لا اجلس ان شئت * پس گفتند آن دو صحابی بنشین اگر میخواهی * فاسمع معنا *
 پس بشنو یا ما * و ان شئت فاذهب * و اگر میخواهی برو * فانه قد رخص لنا فی الیوم عند العرس * زیرا که بدرستی

تحقیق رخصت کرده شده است برای مادر تنفی نزد عرس و از اینجا مفهوم میشود که متعارف و مشهور زنان زمان حرمت و کراهت او بود و تخصیص عید یا عرس و امثال آن بعضی را معلوم بود و بعضی را معلوم نبود و الله اعلم
 * رواه النسائي * باب المحرمات * باب در بیان زنانیکه حرام کرده شده است نکاح با ایشان بد آنکه محرمات بر دو قسم اند قسمی از نسب چنانکه امهات و بنات و اخوات و عمو و خالات و بنات اخ و بنات اخت و حرمت اینها موبد بنت که هرگز حلال نکرد و قسم ثانی از مصاهرت که حرمت از بسبب تزوج است و بعضی ازین قسم حرمت موبد دارند چنانکه مادر زن و زن پسر و پسر پسر تا پایان وزن پدر زن پدر تا بالا رود دختر زنی که دخل کرده بد آن بعضی غیر موبد چنانکه خواهر زن و عمه و خاله و وحرام اینجا در حقیقت جمع است و ذوات حرام نه قسم ثالث از رضاع بر تفصیلیکه در احادیث دفعه مذکور است * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمع بين المرأة وعمتها * جمع کرده نشود در نگاه میان زن و عمه و وحرام * ولا بين المرأة وخالتها * و نه جمع کرده شود میان زن و خاله و وحرام * و خاله شامل علیا و سفلی است علیا چنانکه اخت جد و اخت جد و اختصاص بعمه و خاله اتفاقی است زیرا که سوال از ان واقع شده یا آنکه جمع بین الاختین نیز حرام است یا آن چون در نص در قرآن واقع است تعرض بان واقع نشد * متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحرم من الرضاة ما يحرم من الولادة * حرام میشود از شیر خوردن چیزیکه حرام میشود از زائیدن و ازین گویه چند صورتست که مستثنی است چنانکه مادر و خواهر و خوار و پسر و زن پدر و زن پسر و جزان و تفصیل آن در کتب فقه است * رواه البخاري * و عنها قالت جاءني عمی من الرضاة * و هم از عایشه است که گفت که آمد عم من از شیر نام او را فلح برادر ابوالقعیس بود بضم قاف و فتح عین و سکون تحتانیه در آخر عین و این ابوالقعیس پدر رضاعی عایشه است شوهر زنی که عایشه را شیر داده و بعضی ابوالقعیس را عم عایشه گفته اند و بعضی گفته اند فلح برادر ابوالقعیس است و بعضی گفته اند فلح نام ابوالقعیس است بر هر تقدیر عایشه میگوید آمد بر من عم رضاعی من * فاستاذن علي * پس طلب اذن کرد تا در آید بر من * فابیت ان آذن له * پس ابا کردم از اذن کردن مرا و زنا * حتی اسأل رسول الله * تا آنکه بپرسم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * که در آمدن وی بر من درست است یا نه * فجاء رسول الله * پس آمد پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * فمألته * پس پرسیدم او را * فقال انه عمك * پس گفت آنحضرت پدر رستیکه وی عم تست * فاذني له * پس اذن کن مرا و را که در آید * قالت فقلت * گفت عایشه پس گفتم من * يا رسول الله انما رضعني المرأة ولم يرضعني الرجل * شیر نداده است مرا مگر زن و شیر نداده است مرا مرد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه عمك فليج عليك * پدر رستیکه وی عم تست و مردی که شیر زن از روست پدر رضاعی است و برادر وی عم رضاعی پس گوید که در آید بر تو * وذلك بعد ما ضرب علمنا التجاب * و ان در آمدن وی بعد از آن است که زده باشد بر ما حجاب * متفق علیه * وعن علي رضي الله عنه انه قال * روايت است از امیر المؤمنین علي که وی گفت * يا رسول الله هل لك في بنت عمك حمزة * آیا هست ترا رغبت و رد دختر عم تو که حمزه است * فانها اجل فتاة في نريش * پس پدر رستیکه دختر حمزه خوبترین زن جوان است از زنان در قبيله قریش * فقال له اما علمت ان حمزة اخي من الرضاة * گفت آنحضرت مرطی را یا نمیدانی تو که حمزه برادر من است از شیر خوردن * و ان الله حرم من الرضاة ما حرم من النسب * و پدر رستیکه خدا ای تعالی حرام کرد انیده است از شیر خوردن چیزیکه حرام کرد انیده است از نسب و رضاعه حمزه با آنحضرت آن چنان است که ثویبه که داده ابی لهب بود آنحضرت را و حمزه را شیر داده بود نخست حمزه را داد و بعد از وی بچهار سال آنحضرت را داد صلى الله عليه وسلم * رواه مسلم * وعن ام الفضل * زوجه عباس است والد عبد الله بن عباس و فضل بن عباس نام اولیا به بنت الحارث خواهر ام المومنین میمونه بنت الحارث * قالت ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال لا تحرم الرضاة از الرضعتان * و در بعضی نسخ و لا الرضعتان

و در بعضی وارضعتان یعنی حرام نمیکرد اند یک شیر خوردن و د شیر بخوردن یعنی یک مکیدن و د مکیدن بی چنانکه گفته
 * و فی رواية عایشة قال لا تحرم المصاة والمصتان * مص مکیدن * و فی اخرى لام الفضل * و در روایت دیگر مرام الفضل را
 چنین آمد * قال لا تحرم الاملاجة والا ملاجتان * ملج بلب گرفتن کودک پستان را و املاج د را و بدن مادر و پستان را
 در دهن کودک * و در روایات مسلم * این روایتها است مرملم را و اظهار این روایات مفهوم میگرد که مکیدن
 حرام میگرداند و بعضی از علما باین گفته اند و بعضی پنج و بعضی ده گفته اند و نزد ما را کثرت علما از صیغه و تا بعین
 و غیر ایشان قلیل و کثیر را بر است و بیک مکیدن نیز حرام میگرد از جهت اطلاق قول وی سمیانه و امها تکم اللاتی
 ارضعنکم و اخوانکم من الرضاعة * و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان فیما انزل من القرآن * بود در چیزی که فرو
 فرستاده شد است از قرآن این کلام * عشر رضعات معلومات بحرم * ده رضعه که به یقین معلوم شده باشد وجود
 آن حرام میگرداند * ثم یمنعن خمس معلومات * پس منسوخ کرده شد ده رضعات به پنج رضعات معلومه یعنی این فرود
 آمده به خمس رضعات معلومات بحرم * فتوفي رسول الله * پس وفات یافت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و می
 فیما یقرأ من القرآن * و حال آنکه این کلام که خمس رضعات معلومات بحرم ثابت بود در چیزی که خوانده میشد از قرآن
 یعنی حکم خمس رضعات تا آخر عهد آنحضرت بود بعد از آن منسوخ شد تلاوت و حکم او باقی است شافعی و
 اشعری بر آنند و جمهور بر آنند که این هم منسوخ شد با طلاق آیت و مراد بقاب قرأه نزد کسی است که نرسید
 او را نسخ و الا اگر قراءت تا آخر زمان وفات آنحضرت می بود چگونگی متروک میگشت و حال آنکه نسخ بعد
 از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی باشد بقتل بر و الله اعلم * و رواه مسلم * و عن ابن النبی صلی الله علیه و سلم
 دخل علیها و عندها رجل * و هم از عایشه روایت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آمد بر وی و حال آنکه بود نزد
 عایشه مردی بیگانه * فكانه کره ذلك * پس گویا آنحضرت مکروه پنداشت و ناخوش داشت آنرا * فقالت انه اغی *
 پس گفت عایشه بد رستی که این مرد بر او در من است یعنی از رضاعت * فقال * پس گفت آنحضرت خطاب با همسران
 کرده * انظرون من اخوانکم * نگاه کنید و به بینید که کیستند برادران شما * فانما الرضاعة من الصبیغة * زیرا که
 حکم رضاعت که حرام گردانیدن نصف مکوازی که سنگی که بد آن رضیع را به وی حاصل گردد و این در خوردی می
 باشد پیش از تمام می و حال نزد اکثر و در نیم سال نزد ابی حنیفه و درین مدت هری طفل بطعام نمی باشد
 حاصل آنکه حرمت رضاع ثابت نمیکرد در کبر سن و آن مردی که نزد عایشه بود و عوی کرد عایشه بر اداری او را در کبر سن
 شیر خورده بود و میگوید که مذ هب عایشه آنست که حرمت رضاع در کبر سن نیز حاصل و ثابت میشود * متفق علیه * و عن عقبه
 بن الحارث * صحابی است از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و روز فتح معدود است در اهلی مکه * انه تزوج
 ابنة لابی اهاب بن عزیز * روایت میکند که وی نکاح کرد دختر برادر که مراد ابواهاب را بود یکسر همزه بن عزیز بن قحطبه
 مهمله و د و زای و تحتانیه در میان ضد ذایل * فانت امرأة * پس آمد زنی * فقالت قد ارضعت عقبه * پس گفت
 آن زن بتحقیق شیر داده ام من عقبه ابن الحارث را * و التي تزوج بها * و آن زنی را که نکاح کرده است عقبه بن زن
 که دختر ابواهاب باشد پس این زن خواهر عقبه باشد از رضاع و نکاح میان ایشان باطل باشد * فقال لها عقبه ما اعلم
 انک ارضعتني * نمیدانم من که تو مرا شیر داده * و لا اخبرني * و هرگز خبرم ندادی تو مرا و نشنیده ام من آنرا * فارسل
 الی ابی اهاب * پس فرستاد عقبه کمی بسوی آل ابی اهاب و قوم وی * فسالهم * پس پرسید ایشان را که دختر شما
 را این زن شیر داده است * فقالوا ما علمنا رضعت صا حننا * پس گفتند آل ابی اهاب نمیدانیم ما که شیر داده
 باشد این زن دختر ما را * فرکب الی النبی صلی الله علیه و سلم بالینة * پس سوار شد عقبه و آمد نزد آنحضرت
 بهلینة * فساله * پس پرسید عقبه آنحضرت را از حکم این مسئله * فقال * پس گفت آنحضرت بنی الله علیه و سلم * کیف

وقد قيل * چگونه زن میبندی او را و حال آنکه گفته شد که در میان تو آن زن رضاع است یعنی اگر رضاع ثابت نشد به بیعت مروت و ترورع و احتیاط مقتضی آنست که اجتناب کنی از وی و جل آنکه از خود نزد اکثر علما این قضیه مستعمل برین است و میگویند که رضاع ثابت نمیشود مگر بگواهی در مرد یا یکمرد و در زن و نزد مالک ثابت میشود بگواهی در زن و نزد بعضی بگواهی چهار زن و نزد احمد ثابت میشود بگواهی مرضعه و معنی حدیث نزد وی عدم جواز است نه رعایت ترورع و ظاهر مفهوم حدیث آنست که چه نوربیرا نند و الله اعلم * ففارقها عقبه * پس جدا گردان زن را از خود عقبه * و نکست ز رجا غیره * و نکاح گردان زن شوهر دیگر را جزوی * رواه البخاری * وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم حنين بعث جيشا الى اوطاس * وروایت کرد ابو سعید که آنحضرت روز حنین فرستاد لشکری را بسوی اوطاس که نام داد بیعت از دیار هوازن * فلقوا عدوا * پس پیش آمدند دشمنان را یعنی کافران را * فقاتلوه * پس قتال کردند دشمنان را * فظفروا عليهم * پس غالب آمدند ایشان بران دشمنان * واصابوا لهم خبايا * و رسیدند و یافتند برای خود برده ها که بند کردند * فكان ناسا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم تسرجوا من غشيانهم * پس گویا که بعضی مردمان از اصحاب آنحضرت بجنب کردند از یزید از جماع کردن این زنان که بند کردند * من اجل ازواجهم من المشركين * از یزید شوهران این زنان که مشرکان بودند یعنی با وجود شوهران زنان را چگونه جماع توان کرد * فانزل الله في ذلك * پس فرود نهاد خداي تعالی دران باب این آیت را * والحصنات من النساء * وحرام کرد انبوه شد است بر شما زنان شهردار و اینها را از حصنات بجهت آن گویند که مردان نگاه میدارند فروج زنان را و حصنات بکسر صاد نیز قراءت است که این زنان نگاه میدارند فزوج را برای مردان * الا ما ملكتم ايما نكنم * مگر آن حصنات که مالک شدید شما ایشانرا به بند کردن * اعفون لهم حلال * یعنی پس این زنان مرا این غازیانرا حلال اند اگر چه شوهران ایشان قائم اند * اذا انقضت عدتهن * و قتیکه بگذرد عدت این زنان یعنی با ستبر یا بوضع حمل یا بدین يك حیض * رواه مسلم

باب الثاني * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان تنكح المرأة طليعتها * وروایت کرد ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از آنکه نکاح کرد شوهر زن بر عده خود * والعمة طلي بنت اخيها * و نهی کرد از آنکه نکاح کرد عده بر دختر برادر خود * والمرأة طلي خالتها * و از آنکه نکاح کرد شوهر زن بر خاله خود * و الا لخاله طلي بنت اخيها * یا نکاح کرد شوهر خاله بر دختر خواهر خود یعنی جمع کردن میان این زنان حرام است * لا تنكح الصغرى طلي الكبرى ولا الكبرى طلي الصغرى * نکاح کرد عده نغود زن خورد تو بر زن بزرگ تو و نه بزرگتر بر خورد تو این تاکید است بر حکم سابق را و مراد بصغری بنت اخ و بنت اخیت و بکبری عده و خاله * رواه الترمذي و ابوداود و الدارمي و النسائي و زوايته الى قوله بنت اخيها * وروایت نصائی تا قول ابوست بنت اخيها و قول ابولانکح الصغرى طلي الكبرى و زوايته الى قوله بنت اخيها * که صحابی مشهور است و احوال او مکرر نوشته شده است * قال مربي خالي ابو بردة * که گفت بمن خال من که ابو بردة است بضم با این نیا و بکمز نون و تحت ثانیه است * و معدلوا * و حال آنکه با وی علمی بود که آنحضرت همراه او گرد و بود تا علامت باشد بر آنکه او را بکاری فرستاد و چنانکه همراه سردار لشکر میکنند * نقلت این حدیث * پس گفتیم من کجا مهری * قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم الى رجل تزوج امرأة ابيه * که گفت برانکشته و فرستاده است مرا آنحضرت بسوی مردی که نکاح کرده است زن پدر خود را * آیه بر آیه * بیا رم نزد آنحضرت سر آنمرد را * رواه الترمذي و ابوداود و روى رواية له * و در روایتی مرابی داود را * و المنسائي و ابن حبان * و مر نسائي را بن حاجه را اینچنین آمده که * فامرني ان اضرب عقبه * پس امر کرد آنحضرت مرا که بزخم کردن آنمرد را * و اخذ ماله * و بکرم مال او را * و في هذا الرواية قال عبيد بن خالبي * و درین روایت گفته است معنی بجای خالی پس اختلاف شد که ابو بردة بن نيار خال بن عازب است یا عم اتراس که از کباب صحابه

است حاضر شد عقبه ثانیه را با هفتاد و حاضر شد بد رفته مشاهد را و حاضر شد با میرا المؤمنین علی در حرور و چنانکه براء
 براء بن عازب نیز بود پوشید و نماز که ظاهر حدیث در آنست که این قتل و اخذ مال آن مرد جزای همین فعل بود که تزوج زن
 بد راحت را این مکر بطریق میاست باشد و گفته اند که آن مرد اعتقاد حل آن زن کرد و حکم شریعت را انکار نمود پس کافر
 شد ازین جهت فرمود بقتل و اخذ مال وی و الله اعلم * روعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یسرم من
الرضاع الا ما فتنه في الثدي * حرام نمیکرد اند از رضاع هیچ نعم او مگر آن قسم که کشاد و شکاف روده های صبی
 و امثل طعام و راقع شد در وی موقع غذا را این نمی باشد مگر در زمان رضاع که دو سال یا دو نیم سال است یعنی حکم رضاع
 ذکر هر من ثابت نمی شود و ذکر قول ارنی الثدي مقصود از آن بیان واقع و تصویر صورت رضاع است بدگر میل رضاع
 و شرط نیست در ثبوت حرمت رضاع که ارضاع ارثی باشد و لهذا انکفت من الثدي * و کان تبیل الفطام * و باشد از رضاع پیش از
 زمان فطام بکسوف یعنی در مدت رضاع باشد این تأکید و بیان کلام سابق است و فطام و فطام از شیر باز کردن کودک را
 * رواه الترمذی * و عن حجاج بن حجاج الاسدی * تابعی است از ثقات و امام احمد گفت لا بأس به است روایت
 میکند از پدرش که حجاج اسلامی است و صحابی است مات سنة احدى و ثلثین و حادثة در وقت مر و ابن الحمار
 * عن ابیه * روایت میکند از پدرش * انه قال * که پدر را و گفت * یا رسول الله ما یلعب عني مذمة الرضاع * چه چیز
 می برد از من حق رضاع را که اگر ادا کنیم حق مرضعه را ادا کرده باشد و ساقط کرد از ذمه من حق آن مذمه بفتح میم و
 کسر ذال معجبه و تذلیل میم آنچه ثابت گردد در ذمه و مذمت کرد و شود مرد بر ترک رعایت آن و بفتح بمعنی ذم نیز می آید
 و در میان عرب مستحسن میل اشتند که بعد از فطام و فطام چیز بر مرضعه دهند و رای اجرت * فقال غرة * پس گفت
 آنحضرت آنچه که میبرد من رضاع را غرة است * عبد اؤامة * غرة کد ام است غلامی با داهی و غرة سفیدی که در جبهه
 اسپ می باشد بزرگ تر از زهرم و بمعنی امر شریف نیز آید و بمعنی عبد و امت نیز می آید زیرا که چون انسان مملوک
 بهترین و شریف ترین ممالیک است تسویه کرد بد آن و چون مرضعه نفس خود را خادم کرد انیل جزا داده شد
 بشکل فعل وی و داده شد او را مملوکی که بدل مت کند او را * رواه الترمذی والنسائی والدارمی * و عن ابی الطفیل
 الغنوی * بفتح غین معجبه و نون منسوب بغن ابن اعصر که یکی از اجداد او است نام او عامر بن واثله است صحابی
 صغیر است در یافت از زهر شریف آنحضرت هشت سال و وی آخر صحابه است در موت و وصیت داشت با مرتضی علی
 و حاضر شد تمامه مشاهد او را * قال كنت جالساً مع النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبلت امرأة * گفت بودم من نشسته
 با آنحضرت ناگاه پیش آمد زنی * فبهط النبی * پس کسترا این پیغمبر * صلى الله عليه وسلم رداءه * چادر خود را حتی
 قعدت علیه * تا نشست ازین برد * فلما ذهبت قبل هذا ارضعت النبی * پس چون رفت آن زن گفته شد این زن شیر
 داده است پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم رواه ابو داود * و عن ابن عمر بن غیلان * بفتح غین معجبه و سکون تحتیه
 * بن سلمة * بفتح لام * التقی السلام * مسلمان شد * وله عشر نسوة في الجاهلیة * و مر او را ده زن بود در جاهلیت
 * فاسلمن معه * پس مسلمان شدند آن همه زنان با وی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم امسك
اربعا * نگاهل ارجها رزن را * و غارق سائر من * و جد اکن باقی این زنان را ازین حدیث معلوم میشود که نکاحهای
 کافران صحیح است چون مسلمان شوند و امر کرده بشوند با عادت نکاح مگر آنکه در نکاح ایشان کسی باشد که جایز نیست
 نکاح وی کن اقل اولیکن احتمال دارد که مراد اختیار چهار زن باشد برای نکاح فافهم و نیز دلالت دارد بر آن که اسلام یکی از مرد
 و زن موجب تقویق نیست مثل ارتداد چنانکه مذمب حنفیه است فافهم مگر آنکه گویند همه معا در یک آن اسلام آوردند
 و این بعید است با مراد با مساک نکاح است چنانکه اشارت کردیم و الله اعلم * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه
 * روعن بریل بن معاوية * صحابی است اول مشاهد از بفتح مکه است و اسلام وی پیش از آن بود گفته اند که عمر از در جاهلیت

شخص سال بود و در اسلام نیز شصت سال بعضی گفته اند بلکه مد سال بزینت مات بی زمین یزید بن معاویه * قال اهلست
 و تکتی خمس نسوة * گفت مسلمان شدم من و حال آنکه در زیور من پنج زن بود * نسألت النبی * پس سوال کردم من پیغمبر را
 صلی الله علیه و سلم فقال فارق واحدة و اممك اربعاً * پس گفت آنحضرت جدا کن یکی را و نکاه دار چهار را * فعلت
 الى اقل من صحبة عدي عاقراً * پس قصه کردم من بهوی دیوینه ترین از زنان از روی صحبت نزد من که نازا نمیداد بود
 * من بعد سنتین سنة * مدت شصت سال * ففارقته * پس مفارقت کردم انرا * رواه فی شرح السنة * وعن الشحاک بن
 فیروز * بفتح فاء و سکون یا * الدیلمی * تابعی است حدیث او در بصیرین است ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات * عن ابیه *
 روایت کرده از پدر خود که فیروز دیلمی است و وی صحابی است و خواهر زادۀ نجاشی است و قاتل حبیبی کذاب که دعوی
 نبوت کرده بود بیمن * قال قلت * گفت پدر او گفتیم * یا رسول الله انی اهلست و تکتی اختان * بد رستیکه من اسلام
 آوردم و حال آنکه در زیور من دو خواهر اند * قال * گفت آنحضرت * اخترا یتیمنا شفاء * اختیار کن هر کدام از این دو را که
 میخواهی خواهر آنرا که نخصت نکاح کرده یا آنرا که آخر کرده و برین اند آیه ثلثه و امام ابوحنیفه گفته اگر تزوج کرده
 است آنها را متعاقب یعنی یکی را بعد از دیگری اختیار نکن مگر نخستین را از جهت عدم صحت نکاح به پسین در انوقت
 * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس قال اسلمت امرأة فتزوجت * گفت ابن عباس اسلام آورد
 زنی پس نکاح کرد یعنی بمردی * فبأ زوجه الی النبی * پس آمد شوهر او که نخصت بود بهوی پیغمبر * صلی الله علیه
 و سلم فقال * پس گفت زوج وی * یا رسول الله انی قد اهلست * بد رستیکه من اسلام آوردم * و اهلست با سلامی *
 و دانستی تو اسلام مرا و این تاکید اسلام و تحقیق او و صف یعنی بی شبهه و در بعضی نسخ علمت بجزم تا بلفظ غائبه یعنی
 دانست آنزن اسلام مرا * فالتزعا رسول الله * پس برکشید آنزن را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من زوجها الآخر *
 از شوهر پسین او * و رد ما الی زوجها الاول * و باز کرد انید او را بمردی شوهر نخستین وی * فی رواية انه قال انها
 اسلمت معی * و در روایتی آنست که آن شوهر نخستین او گفت که آنزن اسلام آورد با من * فرد ما علیه * پس باز کرد انید
 آنحضرت آنزن را بر آن شوهر * رواه ابوداؤد و در وی فی شرح السنة ان جماعة من النساء * روایت کرده است
 در شرح السنة که جماعتی از زنان * رد من النبی * باز کرد انید ایشان را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم بالنکاح الاول
 * ملی از و جهن * بنکاح اول بر شوهران ایشان * عند اجتماع الاسلامین * نزد جمع شدن مرد و اسلام اعی اسلام مردوزن * بعد
 اختلاف الدین و الدار * بعد از اختلاف دین و دار یعنی اگر چه مختلف شد دین باسلام یکی نه دیگری و اگر چه مختلف شود دار
 که یکی در دار اسلام باشد و دیگری در دار کفر و اختلاف دار موجب فرقت است اما اگر اسلام مرد و جمع گردد و فرقت
 واقع نشود و نکاح سابق ثابت ماند * منهن بنت الولید بن مغيرة * از جمله آنزان است دختر ولید بن مغیره * کانت تحت
 صفوان بن امیه * بود آن دختر ولید زیر صفوان بن امیه قرشی که کشته شد پدر او روز بدر که فرمود و اسلام آورد و
 بعد از فتح مکه و دوحین و طائف کافر بود و بعد از صلح یوم الفتح * پس اسلام آورد زن وی روز فتح مکه پیش از شوهر خود
 بیکماه * و هرب زوجها من الاسلام * و گریخت شوهر او از اسلام * فبعث الیه ابن عجمه و هب بن عجم * پس فرستاد
 آنحضرت بسوی او و بهر عم او را که هب ابن عجم است بضم عین و فتح میم * برداع رسول الله * بار دادی شریف خود
 * صلی الله علیه و سلم اما نالصفوان * از جهت امان دادن مرصفوان را * فلما قلتم * پس چون تو و م آورد صفوان
 * جعل له رسول الله صلی الله علیه و سلم تسعیر اربعة اشهر * کرد انید مرا و آنحضرت در عیاد آوردن او را چهار ماه چنانکه
 اهل مکه را حکم کرد و بودند که چهار ماه برونند و سیاحت کنند بر روی زمین هر جا که خواهند تا بریشان و حیران و
 هر کرد ان شوند چنانکه منطوق قرآن است بعد از ان بیابند و پشیمان شوند و اسلام آرند * حتی اسلام * تا اسلام آورد
 صفوان بعد از یک ماه * فاستقرت عنده * پس قرار یافت آن زوجۀ او که بنت الولید باشد نزد وی * و اسلمت ام حکیم

بنت الحارث بن هشام * و از جمله آن زنان ام حکیم است که دختر حارث بن هشام است برادر ابو جهل بن هشام از مادر که صحابیست معدود و اهل حجاز قرشی شریف صاحب مکارم در جاهلیت در اسلام و اسلام آورد بعد از فتح و نیکو شد اسلام او * امراة عکرمه بن ابی جهل * این ام حکیم زن عکرمه بن ابی جهل است * یوم الفتح بکه * اسلام آورد ام حکیم روز فتح بکه * و هرب زوجهام اسلام * و گریخت شوهر او و عکرمه بن ابی جهل از اسلام * حتی قدام الیمن * تا آنکه رفت الیمن * فارقتهم ام حکیم * پس کوچ کرد ام حکیم و برآمد در طلب شوهر با مر آنحضرت * حتی قدام الیمن * تا آنکه قدام آورد بر شوهر خود الیمن را * فلما عتد الی الاسلام * پس خواند شوهر را بصورت اسلام * فاسلم * پس مسلمان شد مکره پس آمد نزد آنحضرت و چون دید آنحضرت اورا گفت مرحبا بالراکب المهاجر و روایتی برخاست آنحضرت و در کنار گرفت او را و نیک شد اسلام او منما قب او بسیار است * فتبتا علی نكاحهما * پس ثابت ماندند ام حکیم و عکرمه بر نکاح خود * رواه مالک عن بن شهاب مرهلا * روایت کرد این حدیث را مالک از ابن شهاب زمهری بطریق ارمال و این حدیث دلیل است بر حقیقه را در قول ایشان بعد م وقوع فرقت با اسلام احد الزونجین چنانکه شافعیه میگویند

الفصل الثالث * عن ابن عباس قال حرم من النصب سبع * گفت ابن عباس حرام گردانیده شدن از نسب هفت زن * و من الصهر سبع * و حرام گردانیده شدن از صهر هفت زن مصاهرة خویشی که از نکاح حاصل گردد * ثم قرأ * یسترخواند این عباس برای اثبات این دعوی این آیت را که * حرمت علیکم امهاتکم الایة * تا آخر آیت از جهت اشتغال این آیت بر تمام آنچه حرام است بنسب را کثرت آنچه حرام است بمصاهرت و در شرح ترجمه باب ذکر کرده شد * رواه البخاری * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ایما رجل نکح امراة * گفت آنحضرت هر مردی که نکاح کند زنی را * فلما دخل بها * پس دخول کرد بان زن * فلا یحل له نکاح ابنتها * پس حلال نیست نکاح دختر او را اگر خواهد اما بعد از تفویق از ان زن و جمع مادر و دختر درست نیست * و ایما رجل نکح امراة فلا یحل له ان ینکح امها * پس حلال نمی شود مراوراکه نکاح کند مادر آن زن را * دخول بها او لم یحل * دخول کرده است بان زن یا نکرد * است پس در نکاح دختر زن دخول شرط است و در مادر زن شرط نیست و این هردو حکم در قوآن مجید مذکور است رواه الترمذی و قال هذا حدیث لا یصح من قبل اسناد * و گفته است ترمذی که این حدیثی است که صحیح نیست از جانب اسنادش * انما رواه ابن لهیعة * روایت نکرده است این حدیث را مکرر این لهیعه بفتح لام و کسر هاء * و المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعيب و هما یضعفان فی الحدیث * و این هردو شخص که ابن لهیعه و مثنی بن الصباح اند ضعیف داشته می شوند در حدیث

باب المباشرة * اصل مباشرة از بشرة است و بشرة بمعنی ظاهر پوست آدمی برهنه از موی و بهمین جهت آدمی را بشر گویند که پوست و عا از موی عاریست بخلاف سایر حیوانات پس مباشرة بر بدن بشرة هائیک یکو و آنرا کثایت از جماع دارند که بشرة مرد و بشرة زن ملاقی بیکدیگر می شوند الفصل الاول * عن جابر قال کانت الیهود تقول * روایت است از جابر گفت بودند یهود که می گفتند اذا اتی الرجل امرأته من دبرها فی قبلها * وقتی که می آید مرد زن خود را و جماع می کند از جانب پس روی در پیش روی یعنی جماع در پیش می کند چنانکه عادت است ولیکن از جانب پس ادخال می کند * کان الولد ارجل * می باشد فرزند کار چشم * فنزلت * پس فرود آمد این آیت * نساء کم حرث لکم * زنان شما کشتزار شما اند که از انجا نتیجه حاصل شود * فانوا حرثکم انی شتم * پس بیائید بکشتزار خود بهر کیف که خواهید بهر وضع که خواهید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث باشد که از انجا بار و نتیجه پیدا میکنید * متفق علیه * و عنه قال کنا نعزل * و هم از جابر است گفت بودیم ما که عزل می کردیم عذل بعین ممله و زای در کردن نطفه را تا در زخم نیفتد * والقران ینزل * و

حال آنکه قرآن فرمود می آید یعنی در زمان آنحضرت که وحی می آمد از عزل که ما میگردانیم نهی نیامد * متفق علیه و زاد مسلم * و زیاده کرده است مسلم این عبارت را که * فبلغ ذلك النبي * پس رسید خبر آن یعنی عزل کردن ما پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فلم یمنها * پس نهی نکرد آنحضرت ما را یعنی نه کتاب نهی از آن کرد و نه سنت و ازین حدیث اباحت عزل معلوم میشود * و عنه قال ان رجلا أتى رسول الله * و هم از جا بجا آمدند که مردی آمد آنحضرت را * صلی الله علیه وسلم فقال ان لی جارية فی خادمتنا * پس گفت آنمرد که مراد اهی است که وی خدمتکار ما است * و انما اطوف علیها * و حال آنکه من طواف میگردم بروی طواف رکعتن یعنی و طی میکنم او را * و اکوّه ان تحمل * و ناخوش میدانم که باردار گردد وی * فقال اعزل عنها ان شئت * پس گفت آنحضرت عزل کن از آن جاریه اگر میخواهی تو که حمل نگیرد اما فائده ندارد تر آن * فانه ساء ثبها ما قد رلها * پس بد رستی که شان اینست که سرانجام است که می آید آن جاریه را چیزی که تقوی کرده شده است مر او را از ولد * فابت الرجل ثم اتاه فقال * پس درنگ کرد آنمرد مدتی پسترو آمد آنحضرت را پس گفت * ان البجارية قد حملت * بکسر مو حده بد رستی که آن جاریه حامله شد * فقال قد اخبرتك انه ساء ثبها ما قد رلها * پس گفت آنحضرت بتسقیق خبر کرده بودم من ترا که سرانجام است که بیاید او را آنچه تقوی کرده شده است ~~و ان البجارية قد حملت~~ و این حدیث نیز دلالت دارد بر اباحت بنزل ولیکن در وی اشارت است بکراهیت آن بجهت عدم نفع آن * رواه مسلم * و عن ابي سعيد الخدري قال یخرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة * گفت ابو سعید بیرون آمدیم ما با آنحضرت در غزوة * بنی المصطلق * بضم میم و سکون صاد و فتح طای مهملتین و بکسر لام و فتح نیز آمد در خرقان نام قبیله است * فاصبنا سبیا من سبى العرب * پس یافتیم ما برد ۱۵ زبرد های عرب * فاشتهیما النساء * پس خواستیم ما و میل کردیم زنان را * و اشد علينا العزبة * و سخت شد بر ما بی زنی عزیزه بضم عین و سکون زای و بموحده بی زنی شوئی عزیب بفتحتین مزدبی زن * و احببنا العزل * و دوست داشتیم ما عزل را * فاردنا ان نعزل * پس خواستیم ما اینکه عزل کنیم * و قلنا انعزل و رسول الله * و گفتم ما بطریق انکار و استبعاد یا عزل کنیم و حال آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بین اظهارنا در میان ما باشد * قبل ان نسأله * پیش از آنکه بپرسیم آنحضرت را * فمألنا عن ذلك * پس پرسیدیم آنحضرت را از آن * فقال ما علیکم * و در روایتی لا علیکم * ان لا تفعلوا * نیست باک و بزه بر شما درین که بکنید عزل را و لا تفعلوا از ایل است و ان بکسر ه و نه زوایت است یعنی نیست کناه بر شما اگر بکنید عزل را و اما لای گفته که معنی آنست که نیست واجب بر شما که بکنید عزل را پس لازمه نباشد * ما من نسمة کائنة الی یوم القيمة * نیست هیچ نفی که پید ارمیت شوند است تار و زو بامت * الا زهی کائنة * مگر آنکه آن نسمة پید ا شوند است چنانکه در حدیث ما بق فرمود فانه سیاتیهما ما قدر لهما و نسمة بفتحتین دم و مردم * متفق علیه * و عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن العزل * بومیل شد آنحضرت از حکم عزل که جائز است یا نه * فقال ما من کل الماء یكون الاول * پس گفت آنحضرت نه از هر آب منی می باشد و فرزند * و اذا اراد الله خلق شیء لم یمنعه شیء * و چون می خواهد خدا ای تعالی پید ا کردن چیزی را منع نمی کند و باز نمیدارد او را هیچ چیز یعنی شما خیال کرده اید که ریختن و انداختن آب منی در رحم سبب پید ا شدن فرزند است و عزل سبب ناپید ا شدن است اینچنین نیست که شما توهم کرده اید بلکه آن باراد و پروردگار تعالی است بسا که آب منی در رحم بریزد و فرزند نشود و بسا که عزل کنند و فرزند پید ا شود نعم فرزند از نطفه متکون می شود و تواند که در صورت عزل بی اختیار چیزی از نطفه در رحم افتد و ولد متکون گردد اگر تقدیر الهی به پید ا شدن او رفته است و بی نطفه دم می تواند پید ا کرد و آنکه نطفه در رحم افتد و ولد متکون نکرد و خود بسا راست فافهم * رواه مسلم * ازین احادیث و خصی در عزل مفهوم شد با اشارت بکراهت ارتکاب آن و منسوب ما را اکثر علما آنست که عزل در حرة جائز نیست مگر برضای وی و در است جائز است خواة

مكروه باشد یا مملو نه و بعضی گفته اند كه در مكروهه رضای مالك او معتبر است * و عن سعد بن ابی وقاص ان رجلا جاء
 ال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني اعزل عن امرأتي * مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت كه من عزال می كنم
 از زن خود را این زن فرزندى هم داشته است * فقال له رسول الله * پس گفت مرا رها
 پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لم تفعل ذلك * برای چه می كنى آنرا * فقال رجل اشفق على ولدها * پس گفت آنمرد میترسم
 بر فرزند آن زن كه ضرر كنند آن فرزند را اشفاق بكسر هاء و ترمیدن بر كسى از چیزی از مهر بانی بر روی مشفق و شفیق از و است
 و خوف ضرر بر فرزند بجهت آنست كه اعتقاد قوم آن بود كه جماع كردن زن را در حالت ارضاع و حمل بكوفتن زن درین
 حالت زیان ميكند بفرزندى كه شیر میداد و را بجهت فساد شیو و نیز شیر در وقت حمل كم میشود و خشك ميكرد و همچنین
 كه متكون ميكرد در شك و این شیو زیان ميكند و این را غیله ميكوبند بكسر غین معجمه و فتح آن و بعضی كویند چنانكه از نیست
 فتح مكربخدا تا و صحیح آنست كه بتأیید بكسر و فتح نیز مرد و جایز است و غیله بمعنی قتل و هلاك آید چنانكه در حدیث
 آئید * بیاید * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان ذلك ضارا لضار و الاروم * اگر میبود زیان كنند و زیان ميكرد
 فارس و زرم را كه عادت ایشان بود كه ميكردند این را هیچ ضرر نمیکند با ایشان پس عزل مكن بجهت خوف حامله شدن
 زن و در اینجا ما اینكه است در نهی از عزل * رواه مسلم * و عن جندامة * بضم جیم و تشفیف ذال معجمه * بنت و صب * رواه
 و او و سكون ما از مهاجرات است اسلام آورد بسكه و مهاجرت كرد یا قوم خود و كویند كه وی دختر خواهر عكاشه است
 از مادر * قالت حضرت رسول الله * گفت جند امة حاضر شدیم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فى اناس * در میان
 مردمان بضم هاء و انس بكر ناس و مردمان * وهو يقول * و حال آنكه آنحضرت میكفت * لقد هممت ان انهى عن الغيلة *
 بتحقیق قصد كردم من كه نهی كنم از غیله نظر بمعنارف قوم * فنظرت فى الاروم و فارس * پس نظر كردم و تأمل نمودم
 و رجال فارس و زرم * فاذا هم يغفلون از لاد هم * پس ناگهان دیدم كه ایشان غیله ميكند فرزند این خود را و شیر
 میدهند در زمان حمل * فلا يضرا لاد هم * پس زیان نمیکند اولاد را ایشان را غیله چیزی ظاهر آنست كه نهی
 و ترك نهی فرد و باجتهاد بود در الله اعلم * ثم سألوه عن العزل * بعد از آن سوال كردند آنحضرت را از حكم عزل
 * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك الواء الحثي * آن یعنی عزل و آد نهانی است و آد بهمزة زنه بكور كردن
 مولود را نهان بجهت آن گفت كه ظاهر نیست و حقیقه و آد نیست زیرا كه در روی از ماق روح نیست بلكه در حكم او
 و مشابه یا و است پس مكروه باشد * و هي اذا المروءة سئلت * و این فصلت قیسجه و فعل شنیعه دا خل مضمون این آیت
 كريمة است * رواه مسلم * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعظم الامانة عند الله يوم القيمة *
 بد و ستمكه بزرگترین امانت نزد خدای تعالی كه خیانت كند در روی مرد و پرهیل شود از آن روز قیامت * و فی رواية
 ان من اشرا الناس عند الله منزلة يوم القيمة * و در روایتی اینچنین آمده است كه بدترین مردم نزد خدا در مرتبه
 روز قیامت * الرجل يفضي الى امرأته * مرد فاضلت كه بر مل بموی زن خود و مباشرت و مجامعت كند با وی * و تغضي اليه *
 و بر مل زن بموی او * ثم ينشر سرا * پستر پرا كند و كند را ز پنهانی آن زن را چنانكه عادت او را ذل و افاضل است و هر بدی
 جماع نیز می آید و ظاهر آنست كه مراد بعضی عیبهاى زن باشد یا از آنچه در آن وقت میان مرد و زن ميكند رذ و افشای آن
 غریبی شرمی است * رواه مسلم *
 * الفصل الثاني * عن ابن عباس قال اوحى الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم * كفت ابن عباس وحي فرستاده شد * بسور آنحضرت این آیت * نساءكم حوث لكم فاتوا اخرنكم الایة
 اقبل و ادبر * برای این تفسیر و بیان قول او است فاتوا اخرنكم یعنی بیا از جانب پیش و از جانب پس برخلاف یهود كه از ادبار
 منع ميكردند چنانكه در فصل اول گذشت * و اتقوا الحيفه * و بر میز كن و طی كردن زن را در د برود و حالت حیض
 * رواه الترمذی * و عن جریمه * بضم خای معجمه و فتح زای * بن ثابت * صحابی انصارى اهدى حاضر شد بد را و ما

وما بعد آنرا روز فتح لوائی قوم اولاد است او بود و روز صفین با امیر المومنین ملی بود و چون عمار بن یاسر کشته شد شمشیر کشید و قتال کرد تا کشته شد رضی الله عنه و ذرا لشهادتین لقب او است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يستحيي من الحق * حق تعالی شرم نمیدارد از حق و درین زیادت تاکید است و تنبییه است بر شدت حرمت یعنی این سخنی است که مکرره است ذکر او و بر زبان نمیتوان آورد اگر چه بطریق منع و نهی باشد ولیکن چاره نیست از ذکر حکم شرعی * لا تأتوا النساء فی ادبارهن * نیاثت زن آنرا یعنی و طبعی نکنید در دبرهای ایشان * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ملعون من أتى امرأة فی دبرها * لعنت کرده شد و او را نداده شد است از دوا که قرب و رضای حق کسیکه بیاید زن خود را در دبرش و در نسخه أمرأة یعنی زنی را و ظاهر است که اقیان در دبر زن بیگانه اند و اعلا خواهد بود در حرمت و معصیت * رواه احمد و ابوداود * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي يأتي امراته فی دبرها لا ينظر الله اليه * بد رستی کسیکه بیاید زن خود را در دبرش نظر نکند خدا تعالی بر وضاعت عنایت بسوی وی * رواه فی شرح السنة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله الى رجل أتى رجلا او امرأة فی الدبر * نظر نمیکند خدا تعالی بسوی مردی که بیاید مردی یا زنی را در دبر و رشک نیست که اول اغلاظ را شد و اشنع است و لهذا اتقوا هم کرد آنرا اگر چه مرد و جرم است و نقل میکنند از امام مالک که در زن و دوا خود روایتی هست و الله اعلم * رواه الترمذی * و عن اسماء بنت یزید * صحابه انصاریه از دوات عقل بود حاضر شد یرموک را و کشت به کافرا بچوب ستون * قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * نفقت شئیدم آنحضرت را که میکشید * لا تقنطروا اولادکم سرا * نکشید اولاد خود را بنهانی کنایت است از غیله که کشت که در حکم قتل است * فان الغیل یدرک الفارس * پس بد رستیکه غیل درمی یابد اهل فارس را * فیل عشره عن فرسه * پس می اندازد او را از آنجا و در هلاک میکند او را یعنی باقی میماند اثر غیل در فساد مزاج و ضعف قوی تا رسیدن بوقت بلوغ و مردی پس چون بمقامت کند در جنگ سست میگرد و می افتد از پشت اسب و شکست میخورد این حدیث اثبات اثر غیل میکند و در احادیث سابقه نقی گردند طبعی گفته که بغیر برای موثریت حقیقی است چنانکه اعتقاد اهل جاهلیت بود و این حدیث برای اثبات سبب عادی فی الجملة است انتهی و ظاهر آنست که نهی و ترک نهی مرد و یا جتها بود اول نهی گردند بدلیل که روی داد بعد از آن یا معان نظر حال فارس و روم و عدم تضرر ایشان ترک نهی گردند چنانکه مضمون حدیث جذامه دلالت دارد بر آن فتدبروا الله اعلم * رواه ابوداود * الفصل الثانی * عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یعزل عن المنزلة * کفایت امیر المؤمنین عمر که نهی کرد پیغمبر خدا ازین که عزل کرده شود از زن آزاد * الا بالزنا * مکر باذن وی و ازین مفهوم میشود که از جاریه میتوان کرد بی اذن وی چنانکه مذکور است * رواه ابن ماجه * باب * در لواحق و متممات ما سبق * الفصل الاول * عن عروة عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لها فی بريرة * رواه احمد * و عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه است از عائشه که آنحضرت گفت مرا عایشه را در شان بریره بفتح با و کمر را می اولی که مولایه عایشه بود و نخست در ملک یهود بود پس خرید او را از ایشان عایشه و قصه آن در کتاب البیوع گذشته است پس گفت آنحضرت بعایشه * خذ بها فاعقها * بگیر تو او را پس آزاد کن او را پس آزاد کرد عایشه او را * و کان زوجها عبد * و بود شوهر بریره بنده * فتخیر فارسل الله صلى الله عليه وسلم * سپس مخیر کرد انید آنحضرت بریره را بعد از آزادی که در تحت شوهر باشد یا نباشد و این را اخبار عتق میگویند که چون جاریه در نکاح مردی باشد و آن جاریه آزاد شود مخیر است که آن مرد را اختیار کند یا نه چنانکه خیابلوغ می باشد * فاخترت نفسها * پس اختیار کرد بریره نفس خود را نه شوهر و رجل ایشیت از وی * ولو کان حرالم یخیرها * و اگر میبود شوهر او آزاد

مخبر نمیکرد انیل آنحضرت بریزه را از این قول ائمه ثلثه است که میگویند اختیار که زن را ثابث میشود بعد از عتق بر تعلق بر وی است که زوج وی عید باشد از برای دفع عار که حره در قعت عید چون باشد و نزد امام ابی حنیفه اختیار ثابث است اگر چه زوج حرنیز باشد و علت تخییر نزد امام امتناغ از زیادت ملک است زیرا که حره مالک است بر وی زوج سه طلاق را و بر ائمه دو طلاق و گویا که این زیادت یعنی قول او و لو کان حرالم یخیرها نزد ایشان در حدیث ثابت نشد و یا حدیث مد رج است و این قول را وی است بنا بر مذہب و اعتقاد خود تحقیق این در اصول فقه است و اگر مرد و معا آزاد کرده شد و ثابث نمیشود اختیار با تفاق و اگر زوج آزاد کرده شد اختیار نیست مگر او را خواهر زن وی حره بود یا امت * متفق علیه * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان زوج بریزه عبد الله * کتبت این عباس بود شوهر بریزه غلام عباس * و یقال له مغیث * گفته میشود مر او را مغیث بضم میم و کسر غین معجمه * کان فی انظار الیه * گویا که من می بینم او را که * یطوف خلفها فی سبک الملکینه * میگردد در پس بریزه در کوچهای مدینه سبک بکسر سین و فتح کاف اولی جمع سبکه * بیلکی * در حالیکه میگردد از فراق بریزه * و در موه تسیل ملی لحنه * و اشکهای او روان میرود بر پیش وی * فقال النبی صلی الله علیه و سلم لعباس بن عباس کتبت آنحضرت مر عباس را * یا عباس الا تعجب من حب مغیث بریزه * ای عباس شکفت نداری از دوستی مغیث بریزه * و من بغض بریزه مغیث * و از دشمن داشتن بریزه مغیث را (بیت) * میل من سوی وصال و قصد وی سوی فراق * ترک کام خود گرفت تا بر آید کام دوست * فقال النبی صلی الله علیه و سلم لوراحه * پس گفت آنحضرت یعنی بریزه را : اگر مرا بجهت کنی مغیث را و شوهر کنی او را بهتر باشد * غالت * پس گفت بریزه * یا رسول الله تا مرنی * ای ایا امر میکنی که البته رجوع کنم پس چه چاره است * قال انما اشفع * گفت آنحضرت امر نمیکند مگر شفاعت و درخواست میکنم و اختیار تو باقی است * قالت لا حاجة لی فیه * گفت بریزه نیست حاجت مراد مغیث * رواه البخاری *

الفصل الثانی عن عایشه رضی الله عنها انها ارادت ان تعتق * روایت است از عایشه که وی خواست که از ادکنل * مملوکن لها زوج * در مملوک را که مر آن عایشه را بود که میان ایشان زوجیت بود و زوج بمعنی جفت است پس مرد و رازوج می توان گفت و در اکثر نسخ مصابیح زوجین واقع شده و در بعضی نسخ مملوکه لها زوج و ضمیر لها بر او مملوکه است و این مرد و نسخه ظاهر است * فسألت النبی * پس پرسید عایشه پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * که کدام یکی را نخواست آزاد کنم مرد را یا زن را * فامرها ان تبدل بالرجل قبل المرأة * پس امر کرد آنحضرت عایشه را که ابتدا کند در عتاق بر مرد پیش از زن تا متفهم نشود نکاح اگر ابتدا بزوجه کند با اختیار کردن وی نفوس خود را از او ببرد و راعا آزاد می کرد هم باقی می ماند نکاح چنانکه معلوم شد * رواه ابوداود و النسائی * و عنها ان بریزه عتقت و هی عند مغیث * و هم از عایشه روایت است که بریزه از ادشد و حال آنکه وی نزد مغیث بود و در نکاح وی بود * فخبیرها رسول الله * پس خبر کرد انیل بریزه را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و قال لها ان قریک * و گفت آنحضرت مر بریزه را اگر نزد یکی کنی یعنی جماع کنی شوهر تو قریب بکسر راء از باب جمع جمع * فلا خیار لك * پس نیست اختیار و مر تو از جهتی حصول رضا بر زوجیت و وی در خیال بلوغ خود بسربرد مگر رضا حاصل میشود * رواه ابوداود * و درین باب فصل ثالث نیست

باب العداقة * بفتح صاد و کسر آن و صلته بفتح صاد و ضم دال نیز آمده کابین جمع صلیق یعنی نگاهداری و محبت و صاحب و کتب و کتاب و اخل مهر نزد ماده درم است و نزد مالک ربع دینار و آن بهای مهر است که نصاب هر چه نزد ایشان است و نزد شافعی را حامل هر چه صلاحیت ثمنیت داشته باشد بیش یا کم و شرط کرده شده است و روایتی از بعضی اصحاب اهل مدینه که چه زی باشد که مر آنرا نصف است پس جائز نباشد بفلس و مانند آن و استدل لال کرده است و در مدینه بیل بیت جائز و ابن عمر لامهر اقل من عشرة * * الفصل الاول * عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاءته امرأة * سهل ابن سعد ی انصاری که از مشاهیر صحابه است و اخر من مات من الصیابة بالمدینه است

روایت می کند که آمد آنحضرت و رازی فقال * پس گفت آنزن * یا رسول الله انی زهبت نفسی لك * بد رستیکه من
بخشیدم نفسم خود را برای تو و این شریعت بود که اگر زنی به بخشش نفس خود را به پیغمبر صلی الله علیه و سلم حلال ببرد
بمنکاح زنی مهر را این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم چنانکه منطوق قرآن مت * فقامت طوبلا * پس بایستاد
آنزن زمانی در آزار آنحضرت ساکت ماند و هیچ جواب او بقبول نداد * فقام رجل فقال * پس بایستاد مردی
پس گفت آنمرد * یا رسول الله زوجنیها ان لم تکن لك فیها حاجة * تزویج کن مرا او را اگر نیست مورترا حاجت درو من
یعنی امر کن او را از راضی کردن آن بان یا بجهت آنکه هرگز او را ولی نیست امام ولی او ست * فقال هل عندك من شیء
نصلقها * پس گفت آنحضرت آیا هست نزد تو چیزی که مهر کردنی برای او اداق بکسر حمزه مهر نامیدن * قال ما عندی
الا ازاری هذا * گفت آنمرد نیست نزد من مگر این ازار من که در ته خود بسته ام و در روایتی آمده است که
آنحضرت فرمود ازار بچه کار بیاید اگر تو میپوشی و برهنه می ماند و اگر از میپوشد تو برهنه میمانی * قال * گفت آنحضرت
* فالتمس و لو خاتما من حديد * پس طلب کن و بهم رسان چیزی را که چاره باشد آنپیژانکشتی از آهن
* التمس فلم یجد شیئا * پس بجهت آنمرد پس نیافت هیچ چیزی را درین حدیث دلیل است بر اینست که او را که قایل اند
آنکه در مهر مقداری معین نیست هر چه صلاحیت ثنیت دارد مهر میتوان شد و اصحاب ما میگویند که مثل این مسمول
است بر معطل زیرا که عادت ایشان جاری بود در تعجیل بعض مهر پیش از دخول * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
هل معك من القرآن شیء * پس گفت آیا هست با تو ای مرد از قرآن چیزی * قال نعم سورة کذا و سورة کذا * گفت
آنحضرت با من سورة چنین و سورة چنین * فقال قل زوجتکها * پس گفت آنحضرت بتحقیق تزویج کردم تو را آن را
* بما معك من القرآن * بچیزی که با توست از قرآن ظاهر آنست که مهر و نفیس تعلیم قرآن را ساختن و نزد بعضی ائمه این
جائز است چنانکه موسی علیه السلام خدمت شعیب و کوسفیل چنانی او را مهر کرد انیده و حنفیه میگویند که واجب درین
صورت مهر مثل است چنانکه در صورت عدم تمعیه مهر و کلمه ما اینجا برای مقابله نیست بلکه برای سببیت است یعنی
تزویج کردم بسبب آنچه با توست از قرآن و سبب اجتماع تو با وی وجود قرآن است چنانکه بیاید از تزویج ابی طلحه ام سلمه
را بر اسلام و نیز شاید که آنزن بخشید مهر خود را با آنمرد و الله اعلم * و فی رواية قال * و در روایتی گفت آنحضرت
* انطلق فقل زوجتکها * برخیز و برو پس بتحقیق تزویج کردم تو را و او را * فلعلمها من القرآن * پس تعلیم کن او را از قرآن
* متفق علیه * و عن ابی حمزة قال ما لت عایشة رضي الله عنها کم کان صدق النبی صلی الله علیه و سلم * نفت ابوسلمه
پرسیدم عایشه را که چند مهر آنحضرت * قالت کان صدقہ لازواجه ثنتی عشرة اوقیة * گفت عایشه بود مهر آنحضرت
مهر ازواج او را و ازده اوقیه بضم حمزه و سکون و او کسوف و تشدید و تشبیه چهل درم سنک را کویند * و نش * و بود با آن
دوازده اوقیه نش بفتح نون و تشدید و تشبیه * قالت انی ما لنت * گفت عایشه ایا درمی یا بی چه چیز است
نش * قالت لا * گفت در نمی یابم * قالت نصف اوقیه * گفت عایشه نش نصف اوقیه است فی الصراح نش پست درم سنک
که نصف اوقیه باشد و نش نصف هر چیز را کویند تا آنکه نش رعیف نصف رعیف * فقلت خمسائة درهم رواه مسلم * پس این
مجموع بانصاف درم باشد و نش بالرفع فی شرح السنة * و لفظ نش مرفوع است در نسخهای شرح سنة * و فی جمیع الاصول *
و در همه اصحاب و در اکثر نسخ مصابیح نیز همچنین است و تفق و کلام و معانی نش یا یزاد نش و در بعضی نسخ مصابیح و نشا
پنص عطف بر ثنتی عشرة و این اگر چه بحسب لفظ و عبارات ظاهر است لیکن موافق روایت نیست و الله اعلم
الفصل الثاني * عن عمرو بن الخطاب رضی الله عنه قال الا لا تغالوا * بضم تا * صدقة النعاء * گفت امیر المؤمنین عمر رضی
الله عنه و انرا که با شیل که کران نکنی و بسیار نکنی مهر زنا نرا * فانها لو كانت مکرمة * بفتح میم و ضم را * فی الدنيا *
پس بد رستیکه آن مغالات مهر اگر میبود موجب بزرگی در دنیا * و تقوی عند الله * و می بود موجب تقوی نزد خدا

* نكاح اولیكم بها نبي الله * هر آینه می بود جز او از قرین شما را بخلالات پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ما علمت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم نکح شیئی من نسائه * نمی دانم آنحضرت را که نکاح کرده باشد چیزی از زنان خود را * ولا انکح شیئا
 من بناته * و نه بنگاح داده باشد چیزی از دختران خود را * ولی اکثر من ثنتی عشرة اوقیة * بریشترازد و ازده اوقیه
 و مهر ناطم زهرارض خود ازین کمتر بود که چهار رمد در هم بود که ازده اوقیه چیزی کمیتر است و اما نکاح ام حبیبه
 که چهار رمد از در هم یا چهار رمد دینار گفته اند آن از جانب نجاشی ملک حبشه که او را از حبشه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 نکاح بمقت بجهت تکریم و تعظیم آنحضرت این قدر مهر کرد و این بیان عزیمت افضل و اولی است که انصار المؤمنین عمر
 رضی الله عنه فرمود و اولاد و جواز و رخصت اکثر از ان سخن نیست * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن
 ماجه و الدارمی * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اعطی فی صداق امرأته * روایت است از جابر که
 آنحضرت گفت که کسی که بد مهر و زین خود * ملاکف سوویقا او تمرا * پزی مرد زکف دست خود سوویقا یا تمرا * نقد استحل *
 پس بتعقیق حلال کرد و نیز آن زن را فی الصراح استحل حلال شدن این حدیث نیز تا طرد رمد و ابیه است و تا وین
 و توجیه آن نزد ما همان است که مذکور شد * رواه ابوداود * و عن عامر بن ربيعة * صحابیهست قدیم الاسلام *
 کرد مرد و هجرت حاضر شد بد ز را و همه مشاهد را * ان امرأة من بنی غزارة * روایت میکند ما مرکه زنی از بنی
 غزارة بفتح فارزای و را نام قبیله ایست * تزواجت بلی نعلین * نکاح کرد بود و نعل * فقال لها رسول الله * پس گفتیم
 آن زن را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ارضیت من نعلک و ما لک بنعلین * اباراضی شدی تو ای زن از نفس خود و مال
 اخود بد و فعل یعنی نفس خود را در بدل این دو نعل دادی و راضی شدی بدان * قالت نعم * گفت آن زن ارضی
 شدم * فاجازة * پس روا داشت آنحضرت آنرا این نور مخدول اقبه بمهر معجل * رواه الترمذی * و عن علقمة * تابعی
 معتبر که بر اوست در زمان آنحضرت و لادت یافته و از اربابان بزرگ این مسعود است * عن ابن مسعود * روایت میکند
 از ابن مسعود * انه سئل عن رجل تزوج امرأة * که این مسعود پرسیده شد از حکم مردی که نکاح کرد زنی را * ولم یفرض
 لها شیئا * و تسمیه و تعیین نکرد برای آن زن چیزی را از مهر * ولم یدخل بها * و دخول نکرد آن مرد بدان زن * حتی مات *
 و تا آنکه مرد آن مرد و اگر طلاق میداد درین صورت متعه واجب میشد * فقال ابن مسعود * پس گفت این مسعود بعد از آنکه
 اجتهاد کرد تا بیکم * لها مثل صداق نساءها * هر آن زن راست مانند مهر زنان که از قوم آن زن اند از اخوات و عمت
 و بنات ایشان که مشارک اند او را در مال و ثبات و بکارت * لاوکس * نیست نقصان و تنقیص و کس بفتح و او سکون
 کاف و سین مهمله در آخر کم شدن و کم کردن * ولا شطط * بفتح شین معجمه و دو طای مهمله و نیست زیادت یعنی مهر مثل واجب
 راست بی زیادت و نقصان * و علیها البعد * و بوزن است عدت اگر چه دخول نکرده * و لها الميراث * و میراث آن زن را
 است میراث آن مرد و چون حکم کرد این مسعود گفت اگر صواب باشد آنچه گفتم من یس از خل است و اگر خطا است از
 من و ان شیطان و خب اور رسول میرا و منزه اند از ان * فقام معقل * پس استاد معقل بفتح مهم و سکون عین مهمله و کمر
 و قاف * بن سنان * بکسر سین مهمله * الا شیعی * صحابیهست حاضر شده فتح مکه را و لوای قوم ارد در دست او بود کشته شد
 يوم الحرة با پسر * فقال قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بردع * پس گفت معقل چکه کرد آنحضرت در شان
 بردع بکسر مو حله و بفتح نیز آمده و سکون را * بنت راسق امرأة منا * بکسر شین معجمه و قاف زنی بود از قبیله ما یعنی
 از بنی اشجع صحابیه است * بمثل ما قضیت * حکم کرد همانند آنچه تو حکم کردی ای ابن مسعود * ففرخ بها ابن مسعود *
 پس شاد شد باین کلمه معقل بن سنان یا یا بن فتوی و موافقت بیکم آنحضرت این مسعود بشکر آنده دریافت صواب و گفته
 شد نشدیم من بعد از مسلمانن خود ما نند شادی بموافقت قضای من قضای رسول خدا را و مذ هب علی رضی الله عنه
 و جماعتی از صحابه درین مسئله آنست که مهر نیست بر این زن را از جهت عدم دخول و بر راست عدت و مرار را است

میراث و شافعی را درین جا در قول اهت یکی موافق قول علی رض دیگر موافق قول ابن مسعود و مذکب ما مذکب ابن مسعود است رضي الله عنهما * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و الدارمی * الفصل فی النکاح

* عن ام حبیبہ * از امهات المؤمنین است دختر ابوسفیان خواهر معاویه * انها کانت تحت * روایت میکند که وی بود زیر عبد الله بن جحش * بتقدیم جیم بر حای مهمله و شین معجمه صحابی اسف مشهور برادرزینب بنت جحش که از امهات المؤمنین است و در نسخ مشکوٰۃ این چنین واقع اسف و صواب عید الله بن جحش است بیای تصغیر چنانکه در عن ابی داؤد و جامع الاصول و جزان است زیرا که این عید الله اسلام آورد و بحیثیه رفت و انبیا نصرانی شد و از دین اسلام مرتد گشت * فما تبارض الحبشة * پس مرد عبد الله بن جحش بزمین حبشه رفتا بعد ما ند ام حبیبہ برد بن اسلام * فزوجها النجاشی النبی * پس تزویج کرد ام حبیبہ را نجاشی به پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و امهر ما عنه اربعة الاف * و مهر کرد نجاشی ام حبیبہ را چهار هزار درهم آورد انه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاد هم بن امیه ضمری را نزد نجاشی تا خواستگاری کند ام حبیبہ را * وفی زریة اربعة الاف درهم * که ذکر در هم بصریج در وقت واقع شده * و بعد بهالی رسول الله * و فرستاد نجاشی ام حبیبہ را بسوی آنحضرت * صلی الله علیه و سلم مع شریحیل هم شین و فتح و او سکون حای مهمله و کمر مؤحله و سکون تحتیه * بن حسنة * بفتحات و وی از مهاجران حبشه بود و معدود بود در رجوع قریش * رواه ابو داؤد و النسائی * ومن انس قال تزوج ابو طلحة ام سلیم * گفت انس نکاح که کرد ابو طلحة انصاری ام سلیم را که مادر انس است و وی رضي الله عنه ربيب ابو طلحة است و پیش ازین ام سلیم در تحت مالک بود که پدر انس است * فکان صدق ما بینهما الاسلام * پس بود مهر میان ایشان اسلام * اسلمت ام سلیم قبل ابی طلحة * اسلام آورد ام سلیم پیش از ابو طلحة * فخطبها * پس خواستگاری کرد ابو طلحة ام سلیم را * فقالت انی قد اسلمت * پس گفت ام سلیم بد رستیکه من تحقیق مسلمان شده ام * فان اسلمت نکحتک * پس اگر مسلمان شوی تو نکاح میکنم ترا * فاسلم * پس مسلمان شد ابو طلحة * فکان صدق ما بینهما * پس بود اسلام مهر میان ایشان معنی این است که اسلام بهب استحقاق و استیصال ابو طلحة شد ام سلیم را انه که مهر همین بود علماء حنفیه این چنین میگویند و ایة دیگر حمل بر ظاهر میکنند و الله اعلم * وزاة النسائی * باب الولیمة * در نهاییه گفته و لیمة طعامی که ساخته می شود نزد عروس در قماروس گفته و لیمة طعام عروس یا هر طعام و وجه تعمیمه بولیمة از جهت اجتماع زو جین است از التیام و اکسیر بر اندک که و لیمة سنت است و بعضی گفته اند مستحب است و بعضی بان رفتن اندک واجب است و وقت ولیة بعد از دخول است یا وقت عقیل یا هر دو وقت و اختلاف کرده اند در تکرار آن زیاده برد و بر وزن طائفه مکرر میگردانند و مستحب دانسته امام مالک تا هفته و در مجمع البحار گفته که ضیافت بر پشت نوع است و لیمة برای عروس و خرم بضم خای معجمه برای ولادت واعدار برای ختان و و گیره برای بنا و نقیعه برای قدوم مسافر سازد آنرا یاد یکران برای اربها زنک مشتق از لقع بمعنی غبار و و ضمیمه بضاد معجمه برای مصیبت و عقیقه برای تسمیه ولد و مأدبه بهمهزة و ضم دال مهمله برای مؤحله طعامی که ساخته شود برای ضیافت بی سبب و اینهمه اقسام مستحب است مگر و لیمة که نزد قومی واجب است و بغوی گفته که مستحب است مرءوس را که احداث کند شکر را و قتیکه احداث کند خدای تعالی نعمت را

* الفصل فی الاول

* عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم رای علی بن عبد الرحمن بن عوف اثر صفره * روایت کرد انس که آنحضرت دید بر عبد الرحمن بن عوف اثر زردی که چه سچیده بود بر تن وی یا بجامه وی از طیب عروس زعفران یا از غیر آن و بقول بعضی جائز است متزوج و استعمال زعفران * نقال ما فلان * پس پرسید آنحضرت چه چیز است این اثر زردی یعنی هببه آن چیست و از کجاست ابان از جهت عروسی است یا جز آن * قال انی تزوجت امرأة * گفت عبد الرحمن بد رستیکه من نکاح کرده ام زنی را * علی وزن نواة من ذهب * هر وزن دانه خرما از طلا و در اصطلاح اهل حساب نواة وزن پنج گرم

و اگر بید که سه و نیم ماهه میشود و قال یاربک الله لک گفت آنحضرت بوی که دهی خدایتعالی مرا ترا اولم و لولیشاه و ولید کن
اگر چه بکره منی هم باشد این عبارت برای بیان تقابل هم می آید و برای تکیه بر هم می آید و گفته اند که مراد از اینجا تکیه
است یعنی اگر چه بیشتر هم خرج شود بکن ازین که بودن بشا در آن زمان قلیل بعد از بعثت و عبد الرحمن بن عوف در آن
زمان بعد غنایم ترسیده بود چنانکه از احادیث معلوم میشود و ولیمه میکردند بسوی و بنحیثین و احوال آن چنانکه بنیاد
متفق علیه است و گفته قال سما اولم رسول الله صلی الله علیه و سلم علی از حدی من نسائه ما اولم علی بن حبیب گفت آنس
ولیمه نکرد آنحضرت بنو مشیج یکی از زنان خود مقل از انچه ولیمه کرد بنو زینب اولم بشا و ولیمه کرد ابریکو و عقبی از بنی
معاوی می شود که ولیمه بکره منی گفت است متفق علیه است و گفته قال اولم رسول الله صلی الله علیه و سلم حسین بنی زینب بنت حبیب
ولیمه کرد آنحضرت متکا میله و قاف کرد و شد از زینب بنت حبیب و فاشع ابی اس بن خیم از لیث بن سعد بن کربد انیل مردم
را بنان و کوشش و رواه البخاری و گفته قال ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم ابی اس بن خیم و تروجا و هم را زانین اسما
که آنحضرت از اد کرد صلیه را که در جنگ لپی برید است آمد و بود و بعد از از ذکر دین ترویج کرد و را و جعل عقبها
صلی الله علیه و سلم و از انچه او این از خولای آنحضرت اسما بعد از او امه این بحقیقه است نکاح بینه و است و مراد
معنی بینه است و از انچه طایفه بنحیثین و ولیمه کرد و یونسی بنحیثین بفتح حرف م و م و سکون تحتانی طعمانی است که سابق
میشود از حرما و قافان و روغن و کاهمی بنحیثین تلقان قرو و صحنی انک از اند مثل خلو اچیز فی منی شود متفق علیه است و گفته قال
اقام النبي صلی الله علیه و سلم بنی خیم و انی بنی لیس و انی فاضل است و فاضل کرد آنحضرت میان خیم و ولیمه بنه سب
بنی بنی علیه بصفیه و بنا کرد و میشد بر آنحضرت بصفیه و بنی عوات المسلمین من المین و ولیمه است پس خواتین هم مسلما بر او میسر
ولیمه آنحضرت و ما کان فیها من خبر لا لیم و نبود در آن ولیمه از زنان و نه کوشش و ما کان فیها الا ان امر بالانطاع و را
نبود در آن ولیمه ممکن آنکه امر کرد آنحضرت بنکسرتن سفارهای چرم و انطاع اجمع قطع بکسر و فتح نون و سکون و تکریم
طا چهار لغت است بنسبت بن کسرتن انید و شک و انطاع و فلقی علیها پس اند انچه اشک بران انطاع
و البصر و الاقطار و السنن و تمر خرما و قط بفتح فمز و کسر و فاق قر و فت و من بفتح حین و سکون و هم و روغن و در حدیث
سابق حینش گفت که از انچه میسازند شاید مراد و باشد در باب معجزات کاش که ام سلمه بنی ابی آنحضرت حینش
خواتین و تار ولیمه صلیه بکن و رواه البخاری و عن صفیه بنت شیبه بفتح شین و سکون تکیه و بموجله و در بصفیه
بنت شیبه بن عثمان بن ابی طلحه حینش اختلاف است در روایت امر آنحضرت زاد ارقطنی گفته که صحیح نشد است و روایت
و بنی و ابن حبان و او را در کتاب ثقات از تابعین شمرده و تازمان ولیمه باقی بود و قالت اولم النبي صلی الله علیه و سلم
علی بنن سائده گفت صلیه و ولیمه کرد آنحضرت بر بعضی از زنان خود و اولم بن من شعیر و یک و من از جو که نصف صاع باشد
سینوطی گفته که مراد بعضی اسامی است و رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال اذا ذهبتی اندککم الخ الولیمة فلیاها چون خوانند و شود یکی از شما بسوی ولیمه پس بایله که آنرا بیاید و اجابت
دعوت همیشه سنت است غالباً در ولیمه استیجاب او که است و بعضی گفته اند اجابت ولیمه واجب است
و بعضی اقراض کفایه گفته اند و ساقط میشود و جوابی پسند چهر بودن طعام از شبه و تخصص اغنیاء و وجود هم نشینان
بل یاد عوت کند بسمی جا که خدا یا براف تعاون بر باطن یا وجود متکرات و فکرات است احوال ذمی متفق علیه و فی روایت
مسلم فلیجب عمر ساکن از نسوة پس باین که اجابت کند عرس باشد یا مایل آن چنانکه بواف عقیده کو یا مراد ولیمه در زمین
روایت مطلق طعام است و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ذهبتی احدکم الی طعام فلیجب چون
خواتین شود یکی از شما بسوی طعامی پس باید که اجابت کند و حاضر شود برای نگاهداشت خاطر مسلمانی و در طعام
خوردن اختیار ندارد و فان شاء طعام و ان شاء ترک پس اگر خواهد بخورد و اگر نخواهد بخورد پس سنت یا واجب

روایت از مردی از اصحاب آنحضرت * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اجتمع الد اعیان فاجنب اقربهما بابا * وفتیکه جمع شوند در داهی یعنی در کس دعوت کنند پس اجابت کن آنرا که نزدیکتر است در دوازد و نور و همسایگی قرب باب معتبر است نه قرب منزل * وان سبق احدهما فاجب الذی سبق * و اگر پیشی کند یکی از آن دو کس پس اجابت کن آنکمی را که پیشی کرده است در دعوت و ظاهر این در وقتی است که جمع نمیتوان کرد از جهت اتحاد و قبیله مانند آن و اگر جمع میتوان کرد در دوا اجابت باید کرد و این حکم در جواز است اما اهل شهر را ترجیح در اینجا با مورد دیگر خواهد بود مثل معرفت و صلاح و مستحب و حقوق دیگر و الله اعلم * و رواه احمد و ابوداؤد * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طعام اول يوم حق * طعام روز اول در ولیمه و ضیافت حق است یعنی واجب است یا صحت موكده چنانکه اختلاف است * و طعام يوم الثاني * و در بعضی نسخ اليوم الثاني بالف و لام * سنة * و طعام روز دوم صنت است و مستحب از برای جبر نقصان که در روز اول واقع شده باشد و تکمیل آن * و طعام يوم الثالث * و در بعضی نسخ اليوم الثالث * سعة * و طعام روز سوم سعه است بضم هـ و سکون میم یعنی برای آنست تا مردم بشنوند و مدح کنند میگویند که فلا نکس این کار برای سعه و ریامیکنند یعنی تا مردم به بینند و بشنوند * و من مع مع الله به * هر دو بفتح مین و نشاء میم از تسمیع یعنی هر که بشنوند مردم را و مشهور گردد اندک نفس خود را بیکرم و عطا و سخاوت برای فخر و ریاء مشهور گردد انگیزه او را خداي تعالی روز قیامت میباید اهل عرمات که مرآت و مقتری و کذاب است یا در دنیا نصیحت کند و جزای سعه و ریاء بد مقصود آنست که خداي تعالی هرگاه نعمتی بر بندة خود احداث نمود و افاضه کرد بنده را باید که در برابر آن شکر کند و اظهار نماید و مردم احسان کند و لیکن از حد اعتدال تجاوز ننماید تا بعد اسراف و سعه و ریاء نکشد که آن مرضی حق نیست * رواه الترمذی * و عن عكرمة * عولای ابن عباس است و از فقهای تابعین مکه است و اصل او از بر است * عن ابن عباس * روایت میکند از ابن عباس * ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی من طعام متبارین ان یوکل * آنحضرت نهی کرد از طعام متبارین که خورده شود و متباریان آن دو شخص که معارضه کنند در طعام و خواهند که یرضد یکدیگر تکثیر کنند در طعام تا غالب آیند بر یکدیگر یعنی طعام اگر برای فخر و سعه و ریاء بزنند و دعوت کنند دعوت ایشان قبول نمایند و طعام ایشان نخورد و سلف اجابت دعوت مبارات نمی کردند و طعام مبارات نمینخوردند * رواه ابوداؤد و قال می السند الصبیح انه عن عكرمة عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسل * و در شرح السنه گفته که این حدیث مرسل است عكرمة بی ذکر ابن عباس یا از صحابی دیگر روایت کرده * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المتباریان لا یجا بان ولا یوکل طعامهما * متباریان اجابت کرده نشود دعوت ایشان و خورده نشود طعام ایشان * قال الامام احمد * گفت امام احمد در تفسیر متباریان یعنی التما رضین بالضافة * هر دو شخصی که معارضه میکنند و در برابر یکدیگر می افتند و بر ضد یکدیگر میروند * فخر از ریاء * از جهت تازیدن و نمودن * و عن عمران بن حصین * صحابی مشهور است که احوال او مکرر نوشته شده است * قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اجابة دعاء الفاحقین * گفت نهی کرد آنحضرت از اجابت دعوت فاحقان زیرا که غالب آمدن است که فاحق احتیاط نمیکند در طعام و میخورد حرام و نیز گاهی ظالم هم می باشد و طعام ظالم که اموال مردم بظلم می ستاند باتفاق حرام است و نیز در اجابت دعوت از تزویج و تکریم و است * و عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم علی اخیه المسلم فلیأکل من طعامه * چون در آید یکی از شما بر برادر مسلمانی پس باید که بخورد از خوردنی وی * و لا یسأل * و نپرسد که از کجا است و چگونه است * و یشرّب من شرابه و لا یسأل * و بنوشد از نوشیدنی آورده بر سر او که از کجا است و چگونه است از برای تحسین ظن و تالیف قلب او مگر آنکه معلوم باشد که از وجه حرام است و اگر ششخصی که غالب طعام او حرام است نیز نخورد را کرد اندک طعام از فرد زوجه میباید حلال و هم حرام با احتمال حل میتوان

بخورد تا حال آن شخص بداند که چه هست که تمییز میکند یا نمی کند * روى الاحادیث الثلاثة البیهقی * روایت کرد این نه حدیث
 را بیهقی * فی شعب الایمان و قال هذا ان صح فلان الظاهر ان الماعلم لا يطعمه ولا يسقيه الا ما هو حلال عند * و گفت
 بیهقی این حدیث اخیرا اگر صحیح است پس از جهت آنست که مسلمان نمی خوراند او را و نمی نوشاند او را مگر آنچه
 حلال است نزد ری و الله اعلم باب القسم قسم * بفتح بخش کردن را زینجا است قسم بمعنی نوبت میان زنان
 نكاه داشتن و بکسر بخش و بهره و بفتح تین سوگند و قسم واجب است میان دوزن و زیاده و اگر ترک کند واجب است قضای
 او و مظلومه را و در نوبت یکی شب در خانه دیگر کزرائیل در روایت و نه جمع کردن میان دوزن و یک شب مکن
 باذن و ارادت ایشان و طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر نسای خود و در یک شب پیش از رجوب قسم بود یا باذن
 ایشان بود در مذنب حنفیه آنست که قسم بر آنحضرت واجب نبود و رعایت آن از آنحضرت محض کرم و تفضل بود و الله
 اعلم و قرعه واجب است و نزد ما مستحب است نزد سفرو واجب نیست قضای ایام سفرو اگر بیکمی بی قرعه برآمد واجب
 است قضای مرد یکرپروا و همدقسم در حق مقیم شب است و روز تابع است و اگر مردیست که در شب کار دارد پس عماد
 قسم در حق او روز است و باقی احکام و مسائل مذکور است در رفقہ * الفصل الاول * عن ابن عباس
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم فیض عن تمنع نعوة * روایت است از ابن عباس که آنحضرت قبض کرده شد از نه
 زن یعنی اگر چه آنحضرت را زنان بهیار بودند از نه بیشتر چنانچه در جای خود بیان کرده اند و در شرح سفر السعادت
 مجمل الانرا بیان کرده ایم اما در وقت وفات آنحضرت نه زن موجود بودند عایشه حفصه ام حبیبه حوده ام سلمه صفیه میمون
 زینب بنت جحش جویریة رضی الله عنهن * و کان یقسم منهن لثمان * و بود آنحضرت که قسم میکرد از میان ایشان برای
 هشت و سوده را نمی کرد زیرا که وی بخشید بود نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها چنانکه در حدیث آینده بیاید
 * متفق علیه * و عن عایشه ان هود لما کبرت * روایت است از عایشه که هود و قتیله بزرگ حال شد کبرت بکسریا
 است از باب جمع در سن و بضم با در قد ر * قالت * کففت سوده * یا رسول الله قل جعلت یومی منك لعایشه * بتحقیق کردانیدم
 من روز خود را یعنی نوبت خود را که از تو داشتی برای عایشه * فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقسم لعایشه یومین *
 پس بود آنحضرت که نوبت میکرد مرعایشه را در روز * یومها و یوم سوده * یکی روز خودش و دیگر یوم سوده و نکاح
 سوده در مکه بود بعد از خلعتی پیش از عایشه و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که طلاق دهد
 هود را پس هود گفت یا رسول الله بکن امری که داخل ازواج تو باشم تا مشغور شوم در میان زنان تو و نوبت خود را
 بعایشه بخشیدم * متفق علیه * و عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یسأل فی مرضه الذی مات فیہ * و هم از عایشه
 است که آنحضرت بود که هوال میکرد در بیمارای وی که وفات یافت در وی * این اناعدا این اناعدا * کجا خواهم بود من
 فردا کجا خواهم بود من فردا یعنی هر روزی پس سید از زنان * یرید یوم عایشه * در جای که میخواست نوبت عایشه
 و او اذن میطلبید از ایشان که باشد نزد عایشه * فاذن له لزوجته ان یکون حیث شاء * پس اذن کردند مرا آنحضرت را زنان
 او که باشد هر جا که خواهد و درین عبارت غایت امتثال و استرضاء است و الا ظاهر آن بود که گویند که باشد در ریب
 عایشه و نیز چون آنحضرت مبهم گفته بی تصریح به بیت عایشه ایشان نیز در جواب مبهم گفتند بی تعیین فافهم اذن
 بفتح همزة و کسر ذال و تخفیف نون بصیغه واحد و اذن بتشدد نون نیز روايت است بلفظ جمع * و کان فی بیت عایشه
 حتی ماتت همد * و بود آنحضرت در خانه عایشه تا وفات یافت نزد عایشه * رواه البخاری * و عنها قالت کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا اراد سفرا * بود آنحضرت چون میخواست سفرا * اقرع بین نساءه * قرعه می انداختند
 میان زنان خود * فایتمن خرج سهمها خرج بها * پس هر کدام از این زنان که بیرون می آمد بهره از بیرون می آمد آنحضرت
 بان زن و همراه میبرد او را و سفر قرعه فال زدن و سهم بهره * متفق علیه * و من ابی قلابه * بکسر قاف بصری است یکی

از نه ائمه تا بعض ائمه از تفاسیر مختلف و در وادی از وادی ها باین حد * عن انس * روایت میکند از انس * قال من السنة اذا تزوج الرجل البكرى الثيب * از جمله سنت است و تیکه نکاح کند مرد بکر را بر ثیب * اقام عند ما سبعا * اقامه کند مرد نزد یک بکر هفت شب * وقعه * وقعه کند بعد از زوی میان زن و ده * وحل یثه * و اذا تزوج الثيب اقام عند ما ثلثا * و چون تزوج کند مرد ثیب را اقامت کند نزد وی سه شب * ثم قسم * پس قسم * پس قسم کند * قال ابو قلابه و لو شفع لقات ان انسا رفعه * و اگر میخواستم میگویم که انس رفع کرد این حدیث را * الى النبی * بعوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * زیرا که قول صحابی من السنة کند از حکم مرفوع است چنانکه قول مختار است * متفق علیه * وعن ابی بکر بن عبد الرحمن * نمبره * برادر ابو جهل بن هشام است * روی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام مخرومی تابعی است * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حين تزوج ام سلمة * روایت میکند که آنحضرت وقتی که تزوج کرد ام سلمه را * واصبحت عند قال لها * و صبح کرد ام سلمه نزد وی گفت مرا ام سلمه را * لیس بك حلی اهلك هو ان * نیست بسبب تو بر اهل قوخرای بسبب اقتضای من بر سه شب زیرا که این نه از جهت بی رغبتی و در مصاحبت نیست بلکه از جهت آنکه حکم شرع این چنین است و این توهین علی راست در اقتضای بر ثلث * ان شئت سمعت عندک * اگر خواهی تو هفت شب باشم نزد تو چنانکه حکم زن بکر است * و سمعت عند من * ولیکن هفت شب باشم نزد من و زنان دیگر * وان شئت ثلثت عندک * و اگر خواهی قومه شب باشم نزد تو چنانکه حکم ثیب است * و دردت * و بگردم و طواف کنم کرد ایشان و شب کنم چنانکه عادت است * ثالث ثلث * گفت ام سلمه سه شب کن نزد من حاجت نبهت شب نبودن نیست مانند آنکه هرگاه سه شب حق ثیب خالص برای او باشد باید که بکرد و بر زنان دیگر چهار چهار شب نه هفت هفت شب جواب داد * اندا بآنکه طلب ارا کثرا زحق المکمل اختصاص او را بچیزی که حق او بود مخصوص بوی * وفی رواية انه قال لها * و در روایتی آمده است که آنحضرت گفت مرا ام سلمه را * للبرک سمع * هر بکر را هفت شب است * والثیب ثلث * و مرثیب را سه شب * رواه مسلم * الفصل الثانی عن عائشة رضي الله عنها * ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقسم بین نسائه فیعدل * روایت است از عائشه که آنحضرت بود که قسم میکرد میان زنان خود پیش عدل و مساوات میکرد * و نقول اللهم هذا قسمي فيما املك * و میگویم خداوند این قسم من است در آنچه من مالک هستم من از میل و محبت باطن و در قسم عدل و تسویه در جماع شرط نیست * رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی * وعن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا كانت عند الرجل امرأتان * گفت آنحضرت وقتی که باشند نزد مرد و زن * فلم یغل بينهما * پس عدل نکند میان آن دو زن * جاء يوم القيمة وشقه ما قط * می آید روز قیامت و خالی آنکه نصف بدن وی افتاده خمیده و مایل است * رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی * الفصل الثالث عن عطاء * عطاء نام چند کس است و همه تابعین اند و ظاهر آنست که این عطاء بن ابی رباح است که از ابن عباس روایت دارد * قال حضرنا مع ابن عباس جنازة میمونة بسرف * گفت عطاء حاضر شدیم با ابن عباس جنازه میمونه را که یکی از امهات المؤمنین است و خاله وی نیز در آن موضع بوده و زفاف هم در آنجا شده و موت وی بعد از آنحضرت در سنه احدی و خمسین از هجرت و بعضی گفته اند احدی و ستین و قول اول مشهورتر است نیز محمد بن موضع واقع شده * فقال هذا زوجة رسول الله * پس گفت این عبا بن این یعنی میمونه جفت پیغمبر خدا است * صلی الله علیه وسلم فاذا رفعتم نعشها * پس چون بردارید جنازه از رانمش بفتح نون و سکون عین خباز با مرده و بی مرده را سر بر خوانند * فلا تزعموها * پس مبتدیان را و از برزن

* ولا تزلزلهما * نیز به همین معنی است گویا تا کمال اوسوب زجره جنبان نیلن بقوت کل افی القاموس و در ضراح گفته زلزله نهایی
 جنبان نیلن گویا اول در برداشتن از زمین و ثانی در بردن بر سر مقصود تعظیم شان اوست به برداشتن خیاره ری بقیه و
 قادیان گویا از بردارند کان نوعی از بی قیدی و بی ادبی مشاهده کرد پس فرمود بمیار جنبان نیل * و ارتقاوا بها * و نرمی
 کنید بوی * فانه کان صد رسول الله صلی الله علیه و سلم تسع نسوة * زیرا که بد رستی بود نزد آنحضرت نه زن * کان
 یقسم منهن لئلا * بود آنحضرت که قسم میکرد برای هشت زن از آن نه زن * و لا یقسم لواحدة * و قسم نمیکرد برای
 یکی و میمونه از آن هشت بود که برای ایشان قسم میکرد و اهتمام بشان ایشان می نمود و تسویه میکرد میان ایشان
 * قال عطاء المتی کان رسول الله * گفت عطاء که راوی حدیث است که آن زن بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 لا یقسم لها * قسم نمیکرد برای وی * بلغنا انها صفیة * و حیده است ما را که آن زن صفیة است * و کانت آخرهن موتا * و
 بود صفیة بسترین زنان آنحضرت و موت که در سنه اثنین و خمسمین یا خمس و خمسمین مرد * ماتت بالمل ینه * مرد صفیة
 بهل ینه * متفق علیه و قال رزین قال غیر عطاء می سود * و گفت رزین که از ایمه حدیث است که گفت غیر عطاء آن زن
 که قسم نمیکرد آنحضرت برای وی سود است * و هو اصح * و این قول غیر عطاء صحیح تر است و مشهور همین قول است
 رخطابی گفته است که قول با آنکه آن صفیة است و هم است که از بعضی روایات واقع شده وی سود است که * و ثبت دومها
 لعیاشة * بخشید بود سود و روز نوبت خود را مرعایشه را * حین اراد رسول الله صلی الله علیه و سلم طلاقها * منکامی که
 اراده کرد آنحضرت طلاق سود را * فقال له امسکنی و قل و هی یومئذ لعایشة * پس گفت سود مر آنحضرت را نکاه را مرا
 در میان نسای خود و بتحقیق بخشیدم روز خود را مرعایشه را * لعلی ان اکون من نساءک فی الجنة * با مید آنکه باشم من از
 جمل زنن بود در بهشت و درین عبارت اشارت است که آنحضرت سود را طلاق داد اراده طلاق و میکرده بود
 چون وی این اتمام و الحاح کرد باز آمد از طلاق وی و نگاه داشت او را و بعضی گفته اند که طلاق کرد وی و چون این
 حرف گفت رجعت کرد و قول اول صحیح تر است و الله اعلم و قاضی عیاض روایت میکند آن زن که قسم نمیکرد صفیة
 است ترجیه و نصیح کرده است در شرح آنرا نقل کرده ایم * باب عشرة النساء و ما کل واحد من السعور * باب
 در احادیثیکه آن وارد شده است در وصیت و مخالطت با زنان و آنچه هر یکی راست از زنان از حقها و کویاد و آوردن کلی
 باعتبار اراذله آنسان از کبر و ثیب و خوش خلق و غنیه و فقره و الا ظاهرا آن است که گفته شود و ما لهن من الحقوق
 عسرت و معاشره مخالطت و معاشره و خالطه و عشیره و قبیله و تبار و مزد و عشا و تجمع آن و عسیرا طلاق کرده میشود بر شوهر و
 بر هر معاشره قال الله تعالی لبئس المولی و لبئس العشیر * الفقه الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم استوصوا بالنساء خیرا * وصیت کنید بزنن نیکی را یا قبول کنید وصیت مرا که در حق ایشان میکنم یا طلب کنید وصیت را
 از نفسهای خود وصیت عهد و ایضا و وصیت و احتیضاء عهد کردن و فی الصراح وصیت اند از و ایضا و وصیت اند از کردن
 * فانهن خلقن من ضلع * زیرا که بد رستی زنان پیدا کرده شده اند از استخوان پهلو که کج است ضلع بکسر ضاد معجمه و فتح
 لام و بشتین استخوان پهلو و فی الصراح ضلع بتحریک کردن در خلقت اشارت است بختی حوا که اصل و اول در همه زنان
 است از ضلع اعلاى آدم * و ان اعوج شیء فی الضلع اعلا * و بد رستیکه کج ترین چیزی را استخوان پهلو جانب بالای
 اوست * فان ذیعب تعیمه کسرت * پس اگر بر وی تو بشرع کنی در آنکه راست کرد انی آنرا می شکنی تو آنرا * و ان ترکته
 لم یزل اعوج * و اگر بکن اری تو ضلع را ببال خود همیشه می باشد کج همچنین زنان که در اصل خلقت کجی در اعمال
 و اخلاق دارند اگر خواهند مردان که راست و مستقیم و درست گردانند ایشان را میروانند این بشکست ایشان که مراد
 بآن طلاق است چنانکه در حدیث آیند و بیا بد پس ممکن نیست انتفاع بزنن مگر بکن اشن ایشان بر اعوجاج مادام
 که در روی کناهی و انهی و معصیت و خلاف صلاح حال نبود که در اینجا مسامله و تغافل جائز و مناسبت نباشد * فاستوصوا بالنساء

پس از آن روز که زن بر زنان یعنی نیکی را تکرار برای تائید است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقیم لك علی طریفة * بد رستی که زن پیدا کرد و شد است از ضلع هرگز است ندرود *

زن بر راه درویش نیک * فان استتمعت بها استمتع بها و بها عوج * پس اگر خواهی که بهره و در بهره منک شوی و نفع گیری بزین بهره و نفع گیری بوی و حال آنکه در رو کجی است عوج بکمر عین و نفع آن کجی و کمر ارجح است و بعضی گفته اند که نفع

در صورت است و کسر در معانی * و ان ذ هبت تقیه با کسرتها * و اگر میروی و میخواهی که راحت کنی او را می شکنی او را * و کسرها طلاقها * و مراد بشکستن زن طلاق است * رواه مسلم * و عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفرک

موم من مؤمنة * باید که دشمن ندارد مرد مسلمان زن مسلمان را * ان کره منها خلقا رضی منها آخر * اگر ناخوش دارد از زن خوی و خلی را خوش خواهد داشت از وی خوی و فعل دیگر را زیرا که آدمی را جمیع اخلاق و اعمال او بد نمی باشد

اگر بعضی از آن بد است بعضی دیگر نیک خواهد بود نظر بر همان خیر نیک باید انداخت و راضی بود و صبر کرد و مقصود قریب و مبالغه است در رحمت و صبر و صبر بر این ای زنان و فرک یکسر فار فتح آن بغض و عدل است عام یا

مخصوص بزوجهین کل ای القاموس و در صحاح گفته است که شنید * نشاء * است این حرف در غیر زوجین و در صراح گفته فرک دشمن داشتن شوی زن را * رواه مسلم * و عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یختر اللمع *

اگر نمی بودند بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب * ام اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است و قوم بنی اسرائیل همه اولاد او و بنک میفرمایند او کرمی بود و قوم بنی اسرائیل کندن نمیشد گوشت حق سخا و تعالی بر ایشان در قبیله من و هلو می خرمند و امر کرد که قوت را

بقدر کفایت بردارید و نشانی نهید و ایشان از غایت حرص نگاه میداشتند تا متغیر میکشد و کند و میشد پس این کند شدن گوشت عقوبتی است که به بنی اسرائیل کرد و شد بر فعل قبیح ایشان که ادخار است و ناشی است از حرص و عدل م ثقت

و توکل بر خدا بعد از این مستمر شد کند و شدن لحم * و لا یختر الخوا لم تخن انثی زوجها الک مر * و اگر نمی بود خواستنی نمی کرد هیچ زنی شوهر خود را همیشه گفته اند خواشید شجره را پیش از آدم و حال آنکه آدم نهی کرد او را از چشیدن شجره پس

بسیار کرد او را قوی نیز خورد از آن فی الصراح خیانته و خون و مخالفت ناراستی و این از کجی بود که در خلقت جوابد * متفق علیه * و عن عبد الله بن زبعة * بفتح زای و فتح میم و سکون آن برادر ام المؤمنین بود و زعمه نام والد او و عبد رضى الله

صنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یجد احدکم امرأته جلد العبد * باید که تازیانه نزد یکی از شما زن خود را مانند تازیانه نزد زن بند را * ثم یجامعها فی آخر الیوم * بضم ی و ی جمع می کند آن زن را در آخر روز آن زدن * رفی

روایه * و در روایتی اینچنین آمده است * یجد احدکم فی جلد امرأته جلد العبد * قصد میکند یکی از شما پس تازیانه میزند زن خود را همچو تازیانه زدن غلام باید که این چنین نکند * فاعله یضاجعها فی آخر یومه * پس شاید که معترابی

بکند آن زن را در آخر روز آن زدن یعنی چه مناسب است که با کسیکه اینچنین معامله کنی آنچنان سلوک نمائید اگر چه بر نقد و نشوز و ناسازگاری زدن آمده است اما نه اینچنین و در حدیثی اشاره است بجواز ضرب و ادب و غلام اگر متادب

نشود بکلام و لفظ * ثم و عظمهم فی ضحکم فی الضرطة * بستر بند کرد آنحضرت مردم را در خنده کردن ایشان از تیز زدن * فقال لم یضک احدکم مما یفعل * پس گفت آنحضرت برای چه میخندد یکی از شما از آنچه خود میکند * متفق علیه *

و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت العبد بالبنات * گفت عایشه بودم من که بازی میکردم بد دختران مرا و لعبتها است که دخترگان بآن بازی میکنند و از جامه میسازند * عند النبی * نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم و کان لی هوا حب

یلعین معی * و بودند مرا دخترگان صاحب که بازی میکردند با من * فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل ینقمع منهن * پس بود آنحضرت وقتی که می در آمد پنهان میشدند آن دخترگان از وی انقاع ستر و احتضا * فینم

یلعن الی * پس میفرستاد آنحضرت این دختران را بهر مردی که میسر بود پرا فرستادن سرب راه * فیلعن معی * پس بازی

میکردند با من * متفق علیه * و عنها قالت والله لقد رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجرتي * كفت عايشه بئس
سوءكند بتحقيق دیدم من آنحضرت را که می استاد بود در حجره من * والحبشة يلعبون بالعراب في المسجد * و حال آنکه حبشیان
بازی میکردند بحرها و حربه بفتح و سکون نیزه بخرد در مسجد یعنی در رخنه مسجد که جای بود متصل مسجد یا در نفس
مسجد زیرا که میگویند که این بازی ایشان بحراب در حکم حرب باعدای دین و ساز آن بود در حکم تیراندازی پس در حکم
عبادت بود و مباح بود در مثل ایام عید و روز عید بود و عمر بن الخطاب آمد و منع کرد پس آنحضرت فرمود که امروز
روز عید است منع مکن و عايشه رضي الله عنها صغيرة بود * و رسول الله صلى الله عليه وسلم يستترني بردائه * میگوید
عايشه میپوشید مرا آنحضرت بود ای خد * لانظر الى لعبهم * تا نظرو کنم من بعبه آن * بين اذنه و عاتقه * میان
پیکرش آنحضرت و دوش او * ثم يقوم من اجلي * پسترمی استاد آنحضرت از بهر من * حتی اکون انا النبي انصرف * تا آنکه
می بودم من آنکه بر میکشتم یعنی آنحضرت بعد از صبر میکردم ای استاد که تا من بر نمی کشته و پس نمیکردم بر نمیکشتم
* فاذا روا * بضم دال * قد را الجارية الحدیثة السن الحریصة على اللهو * پس انداز که کنید از زمان مقداری استادان
و دختر کی نو سال آرزومند بر بازی یعنی خیال کنید که دختر کان خرد سال چه حویص میباشند بود یک بازیها
آنقدر ایستادم من و آنحضرت نیز برای خاطر من می ایستاد و ذرین غایت خلق و حسن معاشرت آنحضرت و محبت و عنایت
اوست عايشه * متفق علیه * و عنها قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا علم اذا كنت عني راضية * و هم از
عايشه است که گفت گفت مرا آنحضرت بد رفتیکه هر آینه من میدانم و قتیکه میباشی تو از من راضی و خرسند * واذا كنت علي
غضبي * و عید انم من وقتی که می باشی تو بر من خشم کین غصبی بر وزن سلمی زن خشم کین * فنقلت من این تعرف ذلك *
پس گفتم من از کجای شنا می تو آنرا * فقال اذا كنت عني راضية * پس گفت آنحضرت و قتیکه میباشی تو از من راضی
* فانك تقول لا اربح * پس بد رفتیکه تو میگوئی نیست اینچنین سو کند پروردگار بجد یعنی سو کند بئس و مینواری
مضاف بنام من * واذا كنت علي غضبي قلت لا اربح ابراهیم * و قتیکه می باشی تو بر من خشم کین میگوی نیست اینچنین سو کند
به پروردگار ابراهیم یعنی نام مرا نمی بری و پروردگار ابراهیم میگوئی * قالت قلت اجل * گفت عايشه گفتم من آری
همچنین است رواه * بئس سو کند * یا رسول الله ما اهجرا الا اسمك * ترک نمی دهم مگر نام تو را یعنی هجران من در حالت
غضب که اختیار روی مسلوب و مغلوب میکرد نیست مگر نام تو را نه ذات شریف تو را و دل من مستغرق است در محبت تو
و مشغوف است بدلت تو و طبیعی گفته ذکر لفظ هجر اشارة تمت که وی متالم و متاذی است بترک اسم شریف چنانکه متالم میشود
محب بر هجران محب و بی اختیار * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعا
الرجل امرأته الى فراشه * گفت آنحضرت چون بخواند و بطلب مرد زن خود را بگوید خواجه خود * فابت
پس ابا آرد آن زن و سر کشی کند و نیاید بسوی او * و نبات غضبان * پس شب کند مرد خشم کین * لعنتها الملائكة * لعنت
میکند آن زن را فرشتگان * حتی تصبح * تا آنکه صبح کند زن یعنی تمام شب لعنت میفرستند * متفق علیه و فی رواية لهما *
و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده * قال والدی نفسی بید * که گفت آنحضرت سو کند بئس ای که بقای ذات من در
دست قدرت اوست * ما من رجل يدع امرأته الى فراشه * نیست هیچ مردی که بخواند زن خود را بسوی فراش خود
* فتأبى علیه * پس ابا آرد و سر کشی کند زن بران مرد * الاکان الذی فی العماء خطا علیها * مگر آنکه باشد آنکس که
در آسمانست یعنی فرشتگان چنانکه در روایت سابقه تصریح کرد * بدان خشم کنند و ناراضی شوند * بران زن * حتی
یکرضی عنها * تا آنکه خشنو د کرد و مرد بوزن و تواند که مراد بالذی فی السماء ذات مقدس الهی باشد باعتبار
امر و قال قدرت و سبحانه دران و طبیعی گفته چون تعبیر کرده میشود از رحمت و غضب الهی تعالی
و قرب نزول وی بر خلق تخصیص کرده میشود آسمان بد کرد و حقیقت این از منشا بهات و حکم آن معلوم

است * و من اسماء ان امرأة قالت * روايت است از اسماء بنت ابی بکر صدیق رضي الله عنه و عنها که زنی گفت
 * يا رسول الله ان لي فرة * بد رحتي مرا بناغي است ضربتان دوزن در زير بکمر دهر یکی ضربه ديکراست
 * فهل علي جناح ان تشبع من زوجي * پس ايا هست بر من کناهی اگر ظاهر کنم یعنی بد روغ از شوهر خود یعنی بضرة
 خود * غير الذي يعطيني * جز آنچه که ميدم مرا شوهر يعني بيشتر از آنچه ميدم او را تا او را در خشم آرام و اندوه
 کين کردنم و اصل تشبع ظاهر کردن سیری و تشبع بغير آو ردن با وجود آنکه سیری نیست * فقال المتشبع بما لم يعط *
 پس گفت آنحضرت ظاهر کنند و نمایند خود را بچیزی که داده نشد است از نعمت و مال و منال بقصد تکبر و
 تفاخر * كلا بس ثربي زور * مانند پوشند و در جامه دروغ است که رد او از ارباب چنانکه جامه های عاریتی میپوشد
 و چنان می نماید که در مالک اویند یا جامه های زم زمی پوشد تا تشبه بزهاد کنند یا جامه های نفیس میپوشد تا گواهی
 بد روغ دهد یا جامه برنگی میپوشد و آفتینهای جامه برنگد بیکر میکند تا بداند که در جامه پوشیده است * متفق علیه
 * وعن انس قال آل رسول الله صلى الله عليه وسلم من نساء شہرا * ایلا کرد آنحضرت از زنان خود یکماه یعنی سوگند
 خورد که نه در آید برایشان تا یک ماه و ایلا بابی مشهور است در فقه از کتاب طلاق * و كانت انفکت رجله * بود که از هم
 جدا شد و بود بند پای شریفی سبب افتادن آنحضرت از پشت اسب بر زمین از بعضی روایات مفهوم میگردد که خراشی
 در پای مبارک واقع شده بود و تحقیق آنست که بند پای کشاده بود انگاک جدا شدن اجزای قدم از یکدیگر * فاقام
 فی مشربة * پس اقامت کرد آنحضرت در غرنه اقامت آرام کردن بجای و مشربة بفتح میم و سكون شین معجمة و ضم
 و اوفتخ آن و موحدا بالاخافه و در خانه های آنحضرت که از خشت خام برآورد و لچوب و پوست خرما پوشیده بود و نه
 بالاخانه نیز بود * تسعا و عشرين ليلة * اقامت کرد بستم و نه شب و درون خانه در حیرات نماند * ثم نزل * پست فرود
 آمد بعد از بستم و نه روز از مشربة و در آمد بر اهل خانه * فقالوا * پس گفتند مردم * يا رسول الله آليت شہرا * سوگند
 یکماه خورده بودی و ماهی روز می باشد و در بستم و نه روز چون فرود آمدی * فقال ان الشهر یكون تسعا و عشرين *
 پس گفت آنحضرت بد رستیکه ماه می باشد بستم و نه روز از احادیث صحیح معلوم میشود که ماهی که آنحضرت درو نشسته بود
 بستم و نه روز برآمد بود فافهم * رواه البخاری * و عن جابر قال دخل ابو بکر رضي الله عنه یستأذن علی رسول الله صلى
 الله علیه وسلم * گفت جابر در آمد ابو بکر در حالیکه طلب اذن میکند آنحضرت را که در آید بآنحضرت * فوجد الناس
 جلوسا ببنا به * پس یافت ابو بکر مردم را نشسته بر در آنحضرت یعنی در مسجد * لم یؤذن لاحد منهم * اذن کرده نشد به هر
 هیچ یکی از مردم بدرون آمدن * فاذن لابی بکر * پس اذن کرده شد مرا بی بکر * فدخل * پس در آمد ابو بکر
 * ثم اقبل عمر * پست بر پیش آمد عمر رضي الله عنه * فاستأذن * پس طلب اذن کرد عمر * فاذن له * پس اذن کرده شد
 به عمر را * فوجد النبی صلی الله علیه وسلم جالسا حولہ نهاره * پس یافت عمر آنحضرت را در حالیکه نشینده اند و کرد
 آنحضرت زنان وی * را جماسا کتب * اند و هکین خاموش و جهم و جوم خاموش شدن از اندوه و خشم و در نهایت گفته
 و اجم ترش روی و فرود افکندن از شستی اندوه * فقال * پس گفت عمر و در بعض نسخ فقلت پس گفت من بدل
 یا یزبان * لا قول شیئا ضحك النبی * هر آینه بگویم من چیز را یعنی سخنی را که بشنود اند پیغمبر را * صلی الله علیه
 وسلم فقال * پس گفت عمر * يا رسول الله لو ایت بنت خاریجة * اگر میدیدی تود دختر خاریجه را مراد زوجه
 خود را میدارد * سالتنی النفقة * هوال کرد و طلبین از من نفقه را * فقمت انیها * پس احتادم من بسوی دختر خاریجه
 * فوجأت عنقها * پس زدم مالیدم من بدست کردن او را یعنی اگر زن من از من نفقه بطلید بزنم مشتی بر کردن از زنه
 یا زاید از طلب کردن * فضحك رسول الله * پس بخندید پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال من حولي کاتری یسألننی
 النفقة * و گفت این زنا بیکه کرد من نشسته اند چنانکه می بینم می طلبند از من نفقه * فقال ابو بکر الی عایشة * پس باسناد

ابوبکر بسوی عایشه * اینجا عقیقه * ذریه ای که میزند بر گردن عایشه * و قام عموالی حفصه اینجا عقیقه * و بایستاد غم بر بسوی حفصه در حالیکه میزند بر گردن او * کلامه ایقول تسألین رسول الله صلی الله علیه وسلم * در حالیکه ابوبکر و عمر هود و میگویند بعایشه و حفصه طلب میکنند شما از آنحضرت * ما لیس عنده * چیزی که نیست نزد وی از نفقه * فقلن * پس گفتند عایشه و حفصه * والله لا نصال رسول الله * سوگند بخدا انمی طلبیم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم شما ابد لیس عنده * چیزی همیشه که نیست نزد وی * ثم اعتزلهن شهرا * پسترد و در گردن زنان را و گوشه کوفت از ایشان آنحضرت یکما * و توسعان عسورین * یا بیعت و نه روز شک را و بیعت بجهت کوتاهی و اندوهی که از ایشان بخاطر شریف وی رسید * ثم نزلت من الایة * پسترد و از آمدن این آیت که * یا ایها النبی قل لا زواج حتی بلغ * تا آنکه رسید این کلامه را که * انکم محبتات منکن اجرا عظیما * حاصل معنی آیه اینست که امر شد از جانب پروردگار تعالی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو بزنان خود اگر میخواهند شما دنیا را بیاورند تا همه شما را سرد هم و بکنند ارم و اگر خدا و رسول خدا را میخواهند آماده کودانیده است وی تعالی مرثیه و کاران را از شما ثوابی بزرگ * قال فبدأ بعائشة * گفت جابر پس آغاز کرد آنحضرت در گفتن این قول بعائشه یعنی اول از عائشه شروع کرد که محبوب تر و نزد یکتا بود بوی * فقال یا عائشة انی اريد ان اعرض عليك امرًا * پس گفت آنحضرت ای عایشه بدرستی که من میخواهم که اظهار کنم و بگویم بتو سخنی را که * احب ان لا تعجلي فيه * در وقت میل ارم که شتابی نکنی تود رجواب آن سخن * حتی تستشیري ابویک * تا آنکه کنکاش کنی تو پدر رومادر خود را * قالت وما هو * گفت عایشه و چیست آن سخن * یا رسول الله فقرأ علیها الایة * پس خواند آنحضرت بر عائشه این آیت را که فرود آمده * قالت انیک یا رسول الله استشیر ابوی * گفت عایشه ایادر حق تو بود را را دق تو طلب مشورت میکنم پدر رومادر خود را * بل اختار الله ورسوله * بلکه اختیار میکنم و میگزینم خدا و رسول خدا را * والد ار الاخرة * و اختیار میکنم سرای آخرت را و چون عایشه آنحضرت را راضی ساخت گفت * و اسألك ان لا تشیرا مراة من نساءک * و سوال میکنم ترا که خبر نکنی زنی را از زنان خود * بالذی قلت * با آنچه بگفته ام من مقصود عایشه رضی الله عنها آنست که زنی دیگر نداند که من خدا و رسول خدا را اختیار کرده ام تا امر او محبت و متردد باشد و شاید که یکی از ایشان دنیا را اختیار کند و از محال عقل آنحضرت بیرون رود و این از غایت محبت و غیرت عایشه رضی الله عنها با آنحضرت است صلی الله علیه وسلم * قال لا تسألنی امرًا قد منهن الا اخبرتها * گفت آنحضرت نمی پرسد موازنی از این زنان قول ترا مگر آنکه خبر میدهم او را با آنچه گفتی تو غایت آنکه از خود نگویم اما بعد از پرسیدن اگر بگویم بی مهوری و بی شفقتی کرده باشی بر ایشان و حق تعالی مرا مظهر شفقت و نصیحت و رحمت موعالیا نرا آفریده * ان الله لم یبعثنی * بدرستی که خدا ای تعالی نه برانگیخته است مرا * معتنا * در غمت اندازد کسی را * ولا متعنتا * و نه در غمت افتاده و غمت بتتو یک فساد و اثم و هلاک و مشقت و شدت * و لکن بعثنی معلما میسر * و لیکن برانگیخته است مرا تعلیم کننده احکام دین را و طریق رشد و هدایت را به مردم و آمان کنند کار را بر ایشان و این از نهایت قوت استقامت آنحضرت در دین و نصیحت و شفقت و مهربانیت که با وجود محبت که با عایشه داشت بر او خا طروی ترک حق نکرد صلی الله علیه وسلم * رواه مسلم * و عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اغار علی اللأثمی و همین انفسه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت عایشه بودم که غیرت میکردم بر آن زنانی که بخشیدند نفسهای خود را بر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و گفته اند که غیرت اینجا بمعنی غمت است که لازم اوست قتل بر * فقلت اتهم المرأة نفسها * پس میگفتم ایامی بخشیدن زن نفس خود را * فلما انزل الله تعالی * پس هنگامی که فرستاد خدا ای این آیت را * ترجی من تشاء منهن و تو وی الیک من تشاء * تا خبر میدانی و پس می اندازی هر کرا میخواهی از زنان و جای میدهی هر کرا میخواهی * و من ابتغیت ممن عزلت * و هر کرا بطبعی از آن کسی که دور اندازی * فلا جناح علیک * پس نیست گناه بر تو پس معلوم شد که اگر زنی همه کند نفس خود را

لازم نمی افتد قبول آن بر آنحضرت اگر خواهد قبول کند و اگر نخواهد رد کند * قلت * عایشه میگوید گفتیم من * ما روی ربك الايسار ع في هواك * نمی بینم پروردگار ترا مگر آنکه شتابی میکنی در رضای تو و خواست تو هر چه تو میخواهی و میل داری بدان میکنی * متفق علیه و حدیث جابر * حدیث جابر که در ادای حقوق زنان واقع شده اول و این است ثم اتقوا الله في النماء ذكر في قصة حجة الوداع * ذکر کرده شد در قصة حجة الوداع

الفصل الثاني * عن عائشة رضي الله عنها انها كانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر * روایت است از عایشه که روی بود با آنحضرت در سفری * قالت فما بقتة * گفت عایشه پس مسا بقت کردم با آنحضرت و مسا بقت با یکل یکر دویدن بقصد پیشی کردن * پس سبقت کردم آنحضرت را و پیشی کردم او را * طی رجلی * بر هر دو پای خود درین کلمه تاکید مقصود است که بیان ملاعبت است چنانکه میگوید کتبه یبی و ابصرته بعیني * فلما حلمات اللبم * پس وقتی که برداشتم من گوشت را یعنی تند ارشدم * ما بقتة فسبقتني * مسا بقت کردم من آنحضرت را پس سبقت کرد آنحضرت مرا * قال هل وبتلك السبقة * گفت آنحضرت این سبقت من ترا در بدل آن سبقت است که تو کرده بودی مرا مقصود بیان محسن معاشرت و حسن صحبت و اختلاط آنحضرت است با نمای خود خصوصاً با عایشه صل یقه که احب نساء روی بود رضي الله عنها * رواه ابو داود * و عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم خيركم لا هله * بهترین شما آنست که او را * و انا خيركم لا هلي * و من بهترین شما ام مرا هل خود را * و اذا مات صاحبكم فلي مود * و چون بپیر دیار شما یعنی کسی از شما که در میان شما بوده است پس ترک دهید او را یعنی ترک دهید ذکر عیوب و قبحات او را و مرا دینی از غیبت مرده ها است چنانکه آمده است از کبر و احقر تا کم بالمخیر و بعضی گفته که ترک دهید مصیبت و بیکر و نالیدن را بر مرده و بعضی گفته اند که آنحضرت مراد بصاحب نفس شریف خود را داشته است یعنی چون من از میان شما بگذرم و از عالم بروم تسخر و تلفیر بر من نکنید که مرغل را اخلافاست از عرفایت و بوعده الهی امر شما بخیر و صلاح خواهد بود و فهم این معنی ار له ظ خالی از بعلی نیست اما مناعت سابق ظاهر تر است فافهم * رواه الترمذی و الدارمی و رواه ابن ماجه عن ابن عباس الى قوله لا هلي * روایت کرد این حدیث را بتمام ترمذی و دارمی و روایت کرد آنرا ابن ماجه تا قول اولاهلی و اذا مات صاحبكم الى اخره در روایت او من کور نیست * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرأة اذا صلت خمسها * زن چون بگذارد نماز پنج وقت را که فرض است بروی * وصامت شهرها * و روزه دارد ماه رمضان را * واحصنت فرجها * و نگاهدارد عورت خود را * و اطاعت بعلمها * و فرمان برداری کند شوهر خود را در آنچه متعلق بحق نکاح است از وطی و جزآن * قلت هل خل من ابواب الجنة * پس گوید که در آید آن زن از هر دری از درهای بهشت * رواه ابو نعیم فی الحلیة * روایت کرده است او را ابو نعیم بغم فون در حلیة الاولیا که تمام کتابی است در علم حدیث و در روی ذکر بعضی از مشاهیر اولیائیز کرده * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت امرأاً لكان يسهل لاهل * اگر میبودم من که امر می کردم یکی را که سهیل کند مرگی را * لا مروت المرأة ان تسجل لزوجها * هر آینه امر می کردم زن را که سجده کند برای شوهر خود درین عبارته و بیان امر کمال و جوب طاعت زوج است بوزن * رواه الترمذی * و من ام حائمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما امرأة ماتت وزوجها عنها راض * هر زنی که بمیرد و حال آنکه شوهر آن زن از وی راضی است * دفلت الجنة * درمی آید آن زن بهشت را * رواه الترمذی * وعن طلق * بفتح طاء ميملة و نواف * بن علي * صحابی است از جماعة اهل بیت که از جمله بر آنحضرت آمده اند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا الرجل دنا زوجته للجمعة * گفت آنحضرت وقتی که مرد بشوهد زن خود را برای حاجت خود * فلانة * پشور باید که بپاید آن زن شوهر بود را * و ان كانت على التنور * و اگر چه باشد آتزن بر تنور یعنی اگر چه مشغول باشد بشغل ضرورتی را احتمال ضایع شدن مال نیز باشد چنانکه ثابن در تنور بسته باشد و شوهر بطلول گفته اند که این بر تنور نیست که باشد

نان مرز و زوج را زن بر آنکه و چون غوازل و زاری درین حالت راضی شد با تلاف مال خود و احتمال ذار که مراد آن باشد که اگر چه باشد در شل نشو و مکانی که ممکن نیست در وی قضای حاجت و درین مبالغه است در رنگ تعلیق بخشال و رواه الترمذی * و عن معاذ رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تزنی امرأة زوجها فی الدنیا * این حدیث هیچ زنی نشو و مر خود را در دنیا * الا قالت زوجته من الحور العین * مگر آنکه می گوید زوجه آن مرد که از حور عین است و عین بکسر یحین جمع عینا زن بزرگ چشم * لا تؤذیه فالتک الله * این امکان شوهر خود را بکشد ترا خدا تعالی در عاف بد است برای آن زن * فانما هو غنیلک * دخیل * زیرا که آن مرد نیست نزد تو مگر غریب و نیست او را نزد تو بقا مگر روزی چند دخیل بکسی را گویند که در قومی در آید و از ایشان نبود * یوشک ان یفارقک الینا * نزد یک است آنکه جدا نمی میکند ری ترا و منی آید بموی ما یعنی می در آید و در بهشت و تودرد و رخ میل رانی و یوشک برای آن گفت که جزم نیست به بودن زنی از اهل بهشت * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن حکیم بن معویة القشیری * بضم قاف و فتح شین معجمه منسوب بقشیر بن کعب تابعی اصیب ثنائی گفته که لا بأس به تزوجا مع الاصول گفته اعرابی حسن الحدیث * عن ابیه * روایت میکند از پدرش که معاویه بن حنفله بفتح حای مهمله و سکنان تحتانیه و بدل ال مهمله * قال * گفت پدر روی * قلت * گفت من * یا رسول الله ما حق زوجه احدنا علیه * چیست حق زن بیک از ما بر وی * قال ان تطعمها اذ اطعمت * گفت آنحضرت حق زوجه آنست که بخورانی تو او و ارقی که بخوری تو * و تلبسوها اذ اکتسیت * و بپوشانی تو او را و تمیکه بپوشی تو و در بعضی روایات ما طعمت و ما اکتسیت یعنی بخورانی او را از آنچه میخوری تو و بپوشانی او از آنچه میپوشی تو یعنی در طعام و کفوت مساوی بخورد و اری و از روایات آری این معنی معلوم نمیشود گویا مراد وی نفقه واجب است و الله اعلم * ولا تضرب الوجه * و اینکه زنی تو روی او را از اینجا مفهوم میشود که اگر بر غیر روی زند بر تفل یر ظهور فاجسه یا ترک فرائض یا بواجی مصلحت تا دیب را باشد و زدن بر روی منهی عنه است مطلقا بهر حال * ولا تقبح * و نسبت بقبح و بدی بکنی افعال و اقوال او را یاد شناسم ند می بقول قبیک الله بنا حق * و لا تهجرا لانی الیه * و اینکه هجران کنی او را و جدا کنی از وی میگرد رخا نه یعنی اگر مصلحتی در هجران او باشد هجران کنی مگر در خوا بکا و در خانه دیگر بیتوت بکنی و قاعدة درین باب نص قرآن است که فرمود و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و ان هجرن من فی المأجع و ان ضربوهن * رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه * و عن لقیط * بفتح لام و کسر قاف و سکنان تحتانیه و در آخر طای مهمله * بن صبرة * بفتح صا و مهمله و کسر با ی موحد * در حدیثی مشهور است معلوم و در اهل طائف * قال قلت * گفت گفتم * یا رسول الله ان لی امرأة فی لسانها شیء * بد رستمکه مرا زنی است که در زبان او چیز است * یعنی البلی * میخواستند وی از شیء را بفتح موحد و ذال معجمه معلوم * و بد معنی فحش و بد زبانی و بهوده کوئی * قال طلقها * گفت آنحضرت طلاق ده آن زن را * قلت ان لی منها ولدا * گفتم چگونه طلاق ده که مرا از آن زن فرزند اندک ولد هو احد و متعلد دهد و واقع میشود * ولها صبرة * و مرا و را صبر است اسما بامن که ترا ضمیم از آن * قال فدرها * گفت آنحضرت پس امر کن آن زن را * یقول عطاها * میگوید آنحضرت پند کن او را این قول را و نیست از برای بیان مراد بقول آنحضرت مرا * فان یک فیها شیء فستقبل * پس اگر باشد در آن زنی نیکی بنس زد باشد که قبول کند پند ترا و باز آید از فحش * ولا تضربین ظعنتمک * و وزن تو زن اصل خود را * ضربک امیتک * ما نبت زدن تو دامنک خود را ظعنة هضای معجمه بوزن سکنه زن در هودج از ظعن بمعنی مغرور و تحال و گاهی زن بی هودج را نیز گویند و گاهی هودج بی زن را هم گویند و گویا مراد اینجا رفیق و صاحبه است که زن حرة را بان وصف توان کرد و امیه بضم همزة و تشدید یا تصغیر است * رواه ابوداود * و عن ایاس * بکسر همزة و تخفیف یا * بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تضربوا ماء الله * گفت ایاس گفت آنحضرت نزنید دامن خدا را مراد از رجابت این زیرا که مردان غلامان

پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وعلیه و سلم لا تقوم لغزاة الا باذن زوجها * روزه ندارد هیچ زنی مگر باذن شوهر خود
 و رضای او * و اما قول این زن که من نماز نمیکنم تا آنکه می بر آید آفتاب
 فان اهل بیت قد عرف لنا ذاک * همیشه آنست که ما اهل بیت که بتحقیق شناخته شده است برای ما آن یعنی
 هادیت قوم ما اینچنین واقع شده است * لا نکاد نستقیظ حتی تطلع الشمس * نزد یک نیست که بیدار شویم تا آنکه می بر آید
 آفتاب و این بسبب آنست که شهادت آید ادین زراعتک و یاغ لیلک از غیماشیم و در شب خواب نمیبریم شود ما را پس
 بضرورت تا بر آمدن آفتاب در خواب می بایستیم * قال * گفت آنحضرت * فاذا استیقظت یا صغولان فصل * پس وقتی که
 بیدار گردی ای صغولان بگزار نما زرار در قبول عدل را و با وجود تقصیر تنبیهی فرمایند در رعایت ثبوت حق
 رجال بر نما * رواة ابو داود و ابن ماجه * و در بعضی نسخ ذکر این ماجه نیست * و عن عائشة رضی الله عنها ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی نفر من المهاجرین و الانصار * روایت است از عایشه که آنحضرت بود در جماعت
 از مهاجرین و انصار * فجاء بعیر مسجل له * پس آمد شتری پس سجد کرد * کرد مر آنحضرت را * فقال ان سجدة * پس
 گفتند یاران آن حضرت * یا رسول الله تسجد لك البهائم و البشیر * سجد میکند تو را چهارپایان و درختان * فنبش احق ان
 تسجد لك * پس ما سزاوارتریم بآنکه سجد کنیم مرترا * فقال اعدوا ربکم * پس گفت آنحضرت عبادت کنید پروردگار
 خود را * و اگر مو ایاکم * و گرامی و عزیزدارید برادر خود را عبارت از ذات شریف خود داشتید * و لو كنتم آمر
 احد ان يسجد لاحد * و اگر میبودم که امر میکردم من هیچ یکی را که سجد کند یکی را * لا مرت الا ان تسجد لزوجها *
 هر اینکه امر میکردم زن را که سجد کند مر شوهر خود را * و لو امرها ان تنقل من جبل اصغر الى جبل اسود * و اگر امر میکردم مرد
 زن را که ببرد سنگ را از کوه زرد بسوی کوه سیاه * و من جبل اسود الى جبل ابيض * و ببرد سنگ را از کوه سیاه بسوی کوه
 سفید * کان یبغی لها ان تفعل * بود سزاوارتر آنکه بکند این کار را و ذکر الوان من جبال را مبالغه است در بیان
 جبال از یک دیگر زیرا که یافته نمیشوند این جبال با این صفت نزدیک یک دیگر * رواة احمد * و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ثلثة لا یقبل لهم صلوة * سه کس اند که بتی یافته نمیشود بوی ایشان هیچ نمازی یعنی تمام نمیشود
 برای ایشان ثواب آن اگر چه صحیح باشد شرعاً و حاصل نمیکرد بد آن برای ذمه * و لا یصل لهم حجة * و بالا نمیروند
 برای آن سه کس نیکی * العبد الابق * یکی از آن بندگی گریخته * حتی یرجع الی موالیه * تا آنکه باز آید بسوی صاحبان
 خود * فیضع یدیه فی ایدیههم * پس می نهاند آن بندگی دست خود را در دستهای ایشان و می در آید در تصرف و خدمت ایشان
 ذکر موالی بلفظ جمع گویا اشارت است بمولی و اولاد او یعنی بآنها نیز وفاداری کند * و المرأة الساخط علیها زوجها دوم
 زنی که خشم کند است بر آن زن شوهر وی * و العکران حتی یصحو * بیوم مصت تا آنکه هشیار گردد * رواة البیهقی
 فی شعب الایمان * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ای النساء خیر * گفت ابو هریره گفته شد
 مر آنحضرت را کدام یکی از زنان بهتر است * قال التي تعره اذا نظر * گفت آنحضرت بهترین زنان آنزنی است که شاد
 و خوش گردد اند مرد را چون نگاه کند بر وی * و تطاعه اذا امر * و فرمان برداری کند مرد را چون امر او را بفرمایند
 او را کاری * و لا تتألفه فی نفسها * و مخالفت نکند آن زن مرد را در ذات خود * و لا فی مالها * و نه در مال خود یعنی مالیکه
 در دست و تصرف اوست یا مالی که در ملک او است و مرد فقیر باشد پس صرف کند بر وی * بما یکره * بخلافت کند
 چیزی که مکرره و ناخوشد ارد مرد را * رواة النسائی و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال اربع من اعطین * گفت آنحضرت چهار رخصت اند که هر کدام داده شوند آن چهار رخصت * فقل اعطی
 خیر الدنیا و الاخرة * پس تحقیق داده شد او را یکی مرد و جهان * قلب شاکر * دل شکر گویند * و منعم را بر نعمت های وی
 و دست دارند او را و اینست که هر چه هست از نعمت ازار است * و لسان ذاکر * و زبان ذکر کنند و مرغل ایرا

عزاسه * و بن منى البلاء صابر * و تنى بر بلا صبر کنند * و شکيبائى نمايند * و جزع واضطرابانه نمايند * و زوجه لا تبغيه
خوبان * و زنى که طلب نميکند مرد را خيانت * فى نفسها ولا فى ماله * در نفس خود و نه خيانت کند * در مال مرد در حد بخت
ما بقى فى مالها بود و در نيتى ماله فاتهم * زواجه البهقي فى شعب الايمان * باب الخلع و الطلاق * خلع بضم اسم است
از خلع بفتح بمعنى کشيدن و بيرون آوردن و اکثر اطلاق آن در نزع ملبوس از بدن است مثل جامه و موزة و فعل و در شرع
عبارتست از باز خريدن زن نفس خود را از مرد بکابين و جزآن و بمعنى مطلق طلاق نیز آمده است و طلاق در لغت کشادن
و رها کردن و طابق اسيرى که رها کرده شد و طابق الوجه و طابق اللسان کشاده و روکشاده زبان و در شرع رها کردن و کن استن
مرد زن را از قيد نکاح * الفصل الاول * عن ابن عباس ان امرأة ثابت بن قيس اتت النبي صلى الله عليه وسلم
روايت است از ابن عباس که زن ثابت بن قيس که از انصار بود آمد نزد آنحضرت * فقالت * پس گفت انزن * يا رسول الله
ثابت بن قيس ما اعنّب عليه فى خلق ولاد بن * ثابت بن قيس عتاب نميکنم و خشم نميکنم من بر وي در خوي و عادات و نه
درد ين وي يعنى مغارت نميکنم و جل انبي نمى خواهم از وي از جهت آنکه بدخلق است و در دين و نقصان است وليکن بالطبع
نزد من مکروه است و ميترسم که از من نصيبت بوي چيزي واقع شود که خلاف حکم اسلام است در صحت نکاح از ناسازگارى و
کفران نعمت زوج و اينست مراد بقول وي * و لکني اکره الکفر فى الاسلام * وليکن من مکروه ميل ارم کفر را در اسلام و ميگو
يند که وي رضى الله عنه بسيار دل رو و قصير القامت بود و امراة و بسيار جميله بود و نام او نيز جميله بود و دختر عبد الله
بن ابي بود و بعضي گفته اند که حبيبه بنت شهل الانصاري بود * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتريد ان ينفق عليك
پس گفت آنحضرت ايا باز کرد انيد * ميل هي بر ثابت بن قيس با غيظه او را که در مهر تو بتوداده فى الصراح حل يغه
مرفزار با درخت * قالت نعم * گفت آري ميل هم حل يغه را که داده است بمن * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل
الحل يغه * گفت آنحضرت بشايت بن قيس قبول کن حل يغه را * و طلقها تطليقة * و طلاق يد و اورا يك طلاق و در نفقه ثابت
شد که خلع طلاق بائن است * رواه البخاري * و عن عبد الله بن عمر انه طلق امرأه له وهى حائض * روايت است از ابن
عمر که وي طلاق داد زنى را که که مرا و را بود و حال آنکه آنزن حائض بود * فلن كره عمر لرسول الله * پس ذکر کرد عمر
رضي الله عنه مر بيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * يعنى رفته با آنحضرت گفت که اين کار کرده است * فتعظيم فيه رسول الله *
پس خشمگين شد از جهت اين کار بيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ثم قال ليزاجعها * پس تر گفت آنحضرت بايد که
مراجعت کند ابن عمر بان زن * ثم لمسها * بستر بايد که نگاه دارد آنزن زانود خود * حتى تطهر * تا آنکه پايد شرم از حيض
* ثم تحيض * پستربا از حيض آرد * فتطهر * پيس پاک شود از حيض دوم * فان بدله ان يطلّقها * پس اگر طاهر شود و اخوش
آيد او را که طلاق دهد او را * فليطلّقها طاهرا * پس کو که طلاق دهد او را در حالي که پاک است آنزن * قبل ان يهتدي * پيش
از آنکه مصاس کند باري * فتلك ألعنة النبي امر الله ان تطلق لها لنفسه * پس آن من کو که طلاق دادن است
در حالت من کو ره عدى است که امر کرده است خدايى که طلاق کرده شوند در ان علة زنان * و فى روايت
ز در روايتي اين چنين آمده است که گفت آنحضرت بعمر رضي الله عنه * مرة * امر کن ابن عمر را بر اجعت * فليزاجعها *
پس بايد که مراجعت کند ابن عمر ان زن را * ثم ليطلّقها طاهرا * بستر بايد که طلاق دهد او را در حالي که طاهر است اگر
غير حامل باشد * أو حاملا * يا در حالي که حامل است * متفق عليه * و درين حديث دليل است بر حرّام بودن طلاق
در حال حيض بجهت آنکه مباد اطلاق از جهت کراهت طبع و نفرت آن داده باشد نه بر اى مصلحتى که ديده است
در اين و در حالت طهر اين احتمال منتقي است و با وجود آن اگر طلاق دهد واقع ميشود و لهن ان فرمود فليراجعها
و رجعت بعد از طلاق مى باشد مانند آنکه گفته اند فائده تاخير تا طهر ثانی چيست چرا در طهر اول طلاق نگويد جواب
از ابن هلال اينست وجه گفته اند يکى آنکه تار جعت بر اى غرض طلاق نشود پس بايد که نگاه ندارد تا يك مى که حلال

است در و طلاق در آنکه این مذهب است از این مذهب است. و که طلاق داده است در حالت حیض میوم آنکه طاهر اول
 با حیض که طلاق داده است در و طلاق در حکم یک چیز است پس اگر طلاق دهد در طاهر اول حکم آن در آنکه که کوه در
 حیض داده است چهارم آنکه نمی کرده شد از طلاق در طاهر تا در از شود مدت اقامت آن زن با مرد باشد که میبایست
 کند او را پس بدو رود آنچه در نفس این مذهب از سبب طلاق و ازین وجوه معلوم میشود که امماک تا طهر ثانی واجب
 میباشد بلکه اول واجب باشد و الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت خيرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت
 ما یخیر کرد انیل ما را آنحضرت که اگر دنیا و زینت دنیا خواهم بیا بین تا من به شمار آوردم و بکنارم و اگر خدا را و رسول
 خدا را خواهم بیا بین از خود خدا را چری عظیم است * فاختارنا الله و رسوله * پس اختیار کردیم ما خدا را و رسول خدا را * فلم یعد
 ذلك حایةنا شیئا * پس شمار نکرد آنحضرت آن را چیزی از طلاق نه سه نه یکی نه باینه و نه رجعی * متفق علیه * و ازین
 حدیث معلوم میشود که اگر شوهر گوید بر زن خود را اختیار کن نفس خود را یا مرا پس اختیار کرد مرد واقع نمیشود چیزی
 و باین تاثل است ابوحنیفه و شافعی و منقول است از جماعه صحابه و از امیر المؤمنین علی رضی نقل کرده اند که واقع میشود
 یکی رجعی بحدیث زوج و زوج و او اگر چه اختیار کرد زوج را و نزد زید بن ثابت واقع میشود یکی باین و غرض عایشه رداست
 بر قول ایشان و اگر اختیار کند نفس خود را واقع میشود طلاق رجعی نزد شافعی و احمد و باین نزد ابی حنیفه و سه طلاق
 نزد مالک * و من ابن عباس قال فی التحریم یکسر * گفت این عباس در حرام کفارت میباید یعنی اگر حرام کرد اند چیز را
 بر نفس خود زوجه یا غیر آن بر روی کفارت یحیی است و آن شیء حرام نمیکرد و این مذهب ابن عباس است و مذهب
 ما نیز همین است و نزد شافعی کفارت نیست و بعضی گفته اند که اگر گوید جلال خدا بر من حرام است واقع میشود طلاق و این
 خلاف مذهب جمهور است آنرا اگر زن را بگوید تو بر من حرام یا حرام کرد انیل م تو را بر خود و نیت طلاق کند طلاق
 واقع میشود و اگر نیت طلاق نیکند کفارت دهد بعد از آن خواند این عباس برای تقریب مذهب خود این آیت را
 که * انبی کان کلم فی رسول الله اسوة حسنة * و باینه تحقیق است مر شمارا در پیغمبر خدا متابعت و پیروی نیکو اشارت
 است بقصه حرام کردن انیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل را بر نازل شدن قول حق * محانه و تعالی قد فرض الله لکم تحلة
 ایماکم چنانکه در حدیث آمده * متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یسکت *
 و روایت است از عایشه رضی که آنحضرت بود که در آنکه میکرد و می نشست بعد از تمام نوبت * عند زینب * نزد زینب
 * بنت جحش * بنقلیم نجیم مفتوحه بر حای مهمله ها کنه * و شرب عند ماعیلا * و خورد آنحضرت نزد زینب شهاد را
 * فتواصیت ابنا و حفصة * پس شرط کردم و اقرار کردم من و حفصة که دختر هر دوین الخطاب است و میان روی و عایشه اتفاق
 و اتحاد بود چنانکه میان پدران ایشان * ان ایتنا دخل علیهما النبی * اتفاق این کرد ند که هر کدام از ما که در آید
 بر روی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم غلیقل * پس باید که بگوید هر یک از ما با آنحضرت * انی اجل منك ریح مغافیر * بد رستیکه
 من می یابم از تو بوی مغافیر را * اکتب مغافیر * ای بخورده تو مغافیر و مغافیر غن معجمه و فایروزن مصایح واقع شده است
 در کتاب مسلم مغافیر و روزن مساجد نام میوه درختی است مشابه صمغ در روی حلا و تری است و بوی وی بدست و بوی
 روی یک گونه مشایهتی بوی غسل دارد * قد خلطی احدیها * پس در آمد آنحضرت بر یکی ازین دو که عایشه باشد یا
 حفصة ظاهر آنرا و ایاد نمائده است که بر کدام یکی در آمد * فقال له ذاك * پس گفت آن یکی که آنحضرت بر روی
 در آمد آنحضرت را * فقال لا بأس * پس گفت آنحضرت نیست باک * شربت عسلا * خورد هم عمل را * عند زینب بنت
 جحش غل اعور له * پس البته عود نکند شربت غسل را و نشورم آنرا * وقد حلفت * و بتحقیق موکند خوردم که نشورم
 عمل را پس حرام گردانید آنحضرت غسل را بخورد * لا تخبری بذلك احدا * خبر مده بان هیچ یکی را تا ندانند از کج
 طهره او که خورد آنحضرت چیزی بد بوی را * یتغنی موصات از راجه * گفت آنحضرت این سخن را در حالیکه میخواهد

رضای زنان خود را * نزلت * پس فرود آمد این آیت * یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك * ای پیغمبر برای چه
 حرام کرد انیدی چیز را که حلال گردانیده است خدا ای تعالی برای تو * نیتغی مرضات از واجد * طلب میکنی رضای
 زنان خود را و مرضات بفتح میم و مکون را مصدر راست بمعنی رضای این حدیث صریح است که نزول این آیت در تحریم
 غسل است و در بعضی روایات آمده است که در تحریم ما ریه است و در قصه اختلاف است در موضع خود ذکر کرده شد و
 تطبیق نموده * متفق علیه *
 الفصل الثانی * عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم * گفت ثوبان که مولای آنحضرت است و در غرض و حضور خدایت میگرد که گفت آنحضرت * ایما امرأة سالت زوجها
 طلاقا * هر زنی که سوال کند شوهر خود را طلاق را * فی غیر بائس * در غیر حالت شدت و ضرورت که دایمی باشد و
 ملجأ مضطر کرد اند او را بمغارت و باس در اصل شدت حرب را گویند * تحرم علیها رائحة الجنة * پس حرام است
 بران زن بوی بهشت یعنی در هنگامیکه می یا بند مقربان و محسنان در موقوف * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و
 ابن ماجه و الدارمی * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ابغض الحلال الى الله الطلاق * دشمن ترین حلال
 بهیوی خدای طلاق است یعنی اگر چه طلاق حلال و مباح است اما نزد خدا مبغوض و مکروه است و بسا چیزی که مباح و روا باشد
 و مکروه بود چنانکه ادای صلوة در بیوت بی عذر و صلوة در زمین مغضوبه * رواه ابوداود * و عن علی رضی الله عنه
 عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا طلاق قبل نکاح * نیست طلاق دادن قبل از نکاح * و لا هتاق الا بعد ملك * و نیست
 آزاد کردن مکر بعد از ملك زیرا که طلاق فرع نکاح است و عبارت تسع از ان الله ملك متعه پیش از وجود وی صورت ندارد
 و جائز داشته است امام ابوحنیفه و زهری که از ایمة تابعین است تعلیق طلاق را بکنک چنانکه گوید هر زنی را که نکاح کنم
 او را طلاق یا زنی معین را گوید اگر من تو را نکاح کنم تو را طلاق پس واقع میشود طلاق نزد نکاح و نزد جمعه و این جایز
 نیست و تحقیق این در اصول فقه ذکر کرده شده است و همچنین است کلام در عتاق * و لا وصال فی صیام * و نیست وصال
 در روزه داشتن یعنی صوم وصال داشتن که شب افطار نکند جائز نیست و این از خصائص جناب نبوت است چنانکه در
 کتاب الصوم معلوم شد * و لا یتیم بعد احتلام * و نیست یتیمی بعد از بلوغ یتیم بضم تحتانیة و سکون فوقانیة یتیم شدن * و لا
 رضاع بعد فطام * و نیست شیرخوار کی پس از مدت از شیر باز داشتن که در سال یا دو نیم سال است رضاع بکسر را و فتح
 آن و فطام بکسر فا * و لا صمت یوم الی اللیل * و جائز نیست خاموشی روز تا شب و هیچ ثوابی و فضیلتی ندارد اگر چه
 در بعضی امام سابقه بود و داخل روزه بود ولیکن در بن امام مهنی عنه است و صمت بفتح صاد خاموش بودن * رواه
 غی شرح العتة * و عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جدّه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تلذّی لا بن آدم فیما
 لا یملك * نیست لذت رفتن آدم را در چیزی که مالک نیست چنانکه گوید مرخص را است بوم که آزاد کنم این بند را
 و این بند را در انوقت در ملك او نباشد و اگر بعد از ان در ملك او در آید آزاد نشود * و لا عتق فیما لا یملك و لا طلاق
 فیما لا یملك * و نیست آزاد کردن در ان چیزی که در ملك او نباشد و نیست طلاق در ان چیزی که در ملك او نباشد
 * رواه الترمذی و ابوداود * و لا بیع الا فیما یملك * و نیست بیع مکرر چیزی که مالک است * و عن رکانة *
 بضم را و تخفیف کاف * بن عبد یزید * صحابی قرشی مطلبی است حدیث او در حجاج زین است از مسلمة فتح است و از
 شجاع بن عرب بود * انه طلق امرأته * روایت کرد که وی طلاق داد زن خود را * مهیمة * بضم هین مهمله و فتح ما و مکون
 تحتانیة * البنة * یعنی گفت انت طالق البنة و بت بمعنی قطع است یعنی طلاق که هیچ پیوند نکزارد و مطلق جدائی
 اندازد * فاخبر بن لك النبی * پس خبر داده شد بان پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * و گفته شد در حضورت و ما که
 رکانة اینچنین طلاق داده است و خبر بلفظ معلوم نیز گفته اند یعنی خبر داد در کانه آنحضرت را * و قال و الله ما
 اردت الا واحدة * و گفت رکانة اینچنین خبر داده ام و نیت نکرده ام من مکرر یک تطبیقه را * فقال رسول الله صلی الله

از مرد و علی و عایشه رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال طلاق الامة تطليقتان * طلاق دا *
در طلاق اسم یعنی بد و طلاق حرام میشود چنانکه حرة به طلاق و در طلاق د ردا حکم سه طلاق دارد * و حدتها حیضان
و عدت وی در حیض است چنانکه عدت حرة سه حیض است باین حدیث گفته است امام ابوحنیفه که طلاق متعلق است
بمرأاة و نزد شافعی متعلق است بمرد و نیز معلوم میشود که عدت بحیض است نه بطهر * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن
ماجة والد ارمی *
الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان النبي صلی الله علیه وسلم
قال المنتزعات * بکسر زاء زنایکه می کشند نفس خود را از شوهران خود و ناما زکاري و بیغرماني می کنند ایشان را
* و المختلعات * بکسر لام زنایکه خلع می طلبند از شوهران * من المنافات * آنها اند منافات و درین تشدید و تغلیظ
است و کوبیدن طلاق نفاق براین زنان بیعت آن است که ظاهراً دواج و اختلاط بمقتضی آن است که در باطن عداوت و خلاف
مضمون دارند * رواه النسائي * و عن نافع عن مولاة لصفية بنت ابي عبيد * رایت است از نافع مولا ی ابن عمر از جاریه
که مولاة اسف موصیة بنت ابي عبيد ثقیة را که خواهر مختار بن ابي عبيد ثقیی اسف تابعیه ثقة است باحوال مختار در
موضعی نوشته شده است * انها اختلعت من زوجها * که آن صفیه خلع ید گرفت از شوهر خود * بکل شیء لها * بهر چیزیکه
مر صفیه را بود از مال * فلم ينكر ذلك * پس انکار نکرد آنرا * عبد الله بن عمر * از جهت جواز خلع اگرچه باین صفت بود اگرچه
مکروه است * رواه مالك * و عن محمود بن لبید * مولود شد در زمان آنحضرت و تمیید کرد از آن حضرت چند حدیث
و بخاری قائل است بصحبت او و مسلم منکر است آنرا و او را در تابعین از طایفه ثانیة ذکر کرده و ابن عبد البر گفته که مواب
قول بخاری است * قال * کتبت محمود * اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل طلق امرأته ثلث تطليقات جميعا *
خبر کرده شد از مردی که طلاق داد زن خود را سه طلاق یکبارگی * فقام غضبان * پس برخاست آنحضرت
بخشمناک * ثم قال ايلعب بكتاب الله عز وجل وانا بين اظهركم * پستتر گفت آنحضرت آیا بازی کرده میشود بکتاب خدا
و حال آنکه من در میان شما می ایستد و بلفظ معلوم نیز روایت است و مراد بکتاب الله قول و فحسبانه است اطلاق مرتان
که مراد بن آن تفريق تطليقات است و نزد امام ابوحنیفه سه طلاق دادن حرام و بدعت است و نزد شافعی خلاف اولی
و افضل و با وجود آن راقع میشود حتی نام رجل * تا آنکه ایستاد مردی * فقال * پس گفت * یا رسول الله الا انک *
ایمانی کشم او را زیرا که لعب بکتاب خدا کفر است و دریافت آن مرد که مراد آنحضرت زجر و توبیخ است و حقیقت
کلام مراد نیست * رواه النسائي * و عن مالك بلغه ان رجلا قال لعبد الله بن عباس * روایت است از مالک رحمة الله علیه
او را که مردی گفت مر عبد الله بن عباس را که * اني طلق امرأتي مائة تطليقة * بد رستی که من طلاق داده ام زن
خود را صد طلاق * فماذا ترى علي * پس چه چیزی می بینی تو روجه حکم می کنی تو بر من * فقال ابن عباس طلق منك
بثلث * طلاق شد آن زن از توبه سه طلاق یعنی سه طلاق واقع شد * و سبع وتسعون اتخذت بها ايات الله عز وجل * و بود
و هفت طلاق که باقی است از صد بعد از سه کوفتن تو بآن آیات کلام خدا را بازی و مسخرگی و مزویض ما و سکون
زای و ضم آن و بهمزه و بواو و فسخ کردن و فتنه کردن اشارت بقول وی تعالی بعد از قول وی اطلاق مرتان الی
آخرة و لا تتخذوا ايات الله عز وجل * و راد فی الموطأ * و عن معاذ بن جبل قال قال لي رسول الله صلی الله علیه
و سلم یا معاذ ما خلق الله شیئاً علی وجه الارض * گفت آنحضرت ای معاذ پیدانکرده است خدا ای تعالی چیزی را
بر روی زمین * احب الیه من العناق * و متردداشته شده بر روی خدا از عناق * و لا خلق الله تعالی شیئاً علی
وجه الارض * و پیدانکرده است خدا ای تعالی چیزی را بر روی زمین * ابغض الیه من الاطلاق * دشمن
داشته شده تر بر روی خدا از طلاق * رواه الدارقطني * باب المطلقة ثلثا * و در بعضی نسخ زیاده کرده این لفظ را و فیه
ذكر الظهار و الايلاء و ظهار تشبیه دادن مرزن خود را بعضوی که حرام است چنانچه انت علی اظهر امی تو بر من مثل

پشت ماد رمنی مقصود تشبیه امرأه اذاعت بام و لفظ ظهر معتم است و این از سوگند های جااهلیت بود پس شرع آنرا معتبر داشت و نقل کرد حکم آنرا به تحریم موقت بکفارت غیر مزیل منکاح را پس جائز نباشد مرد را وطی و دواعی آن تا بیرون نیاورد کفارت و ایلا سوگند خوردن مرد که تا چهار ماه بزن جماع نکند و حکم ظاهر از ایلا در احادیث بیاید

الفصل الاول **عن عائشة** رضی الله عنها قالت جاءت امرأة رفاعه * آمد زن رفاعه بکمر را و بیافا مردی است از اصحاب خال ام المؤمنین صفیه * القرظی * یضم قاف و فتح را و ظای معجمه از بنی قریظه که قبیله ایست از یهود * الی النبی * نزد آن حضرت * ملی الله علیه و سلم فقال انی کنت عند رفاعه * پس گفت آن زن بد رستیکه من بودم نزد رفاعه یعنی در نکاح او * فطلقني * پس طلاق داد مرا رفاعه * فبت طلاقه * پس قطع و جزم کرد طلاق مرا یعنی سه طلاق داد و شد که چیزی از آن باقی نماند * فترک رجعت بعد * پس نکاح کردم بعد از رفاعه * عبد الرحمن بن الزبیر * بفتح زای و کسر با ی موحده بر وزن امیر صحابی صغیر است ذکر کرده است او را در قاموس * و ما معه الامثل هل به الثوب * و نیست با عبد الرحمن مکرمانند گوشه جامه فی الصراح هل به یضم ما و سکون دال مهمله و ضم آن و بجای موحده ریشه و پرزه جامه مقصود بیان سختی آنست مردی او است که دخول نمیتواند کرد * فقال اتریدین ان ترجعی الی رفاعه * پس گفت آن حضرت آیا میشود می تو که باز گردی بسوی رفاعه * فقالت نعم * پس گفت آن زن آری می خواهم که باز گردم بسوی وی * قال لا * گفت آن حضرت رجوع مکن و جایز نیست رجوع تری وی * حتی تن رقی عیلتک * تا آنکه پیشی توشه کن عبد الرحمن را * و یزرق عیلتک * و پیشد عبد الرحمن شهید ترا کنایت است از لذت جماع یعنی تا زوج ثانی جماع نکند رجوع بزواج اول جائز نبود و این حدیث مشهور است دلالت دارد بر آنکه در تحلیل تزویج کافی نیست بلکه لابد است از وطی و با وجود آن مجرد دخول کافی است و انزال شرط نیست * متفق علیه *

الفصل الثانی **عن عبد الله**

ابن مسعود قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم المحلل * بکمر لام مشدده * و المحلل له * بفتح آن گفت ابن مسعود لعنت کرده است آن حضرت تحلیل کننده را یعنی زوج ثانی را که حلال گردانید و است زن را بر زوج اول و لعنت کرد محلل له را یعنی زوج اول را که برای او حلال گردانید و شد اما لعن محلل که زوج ثانی است از جهت آنکه وی نکاح کرد بر قصد فراق و شریعت نکاح برای دوام و التیام است پس در حکم بزنرشد که او را استعاره می کنند چنانکه در حدیث واقع شده است و لعن محلل له که زوج اول است بسبب آنکه وی باعث شد بر مثل این نکاح قبیح و مراد اظهار خصامت مرد است که طمع سلیم آبی است از این فعل نه حقیقت لعن و بعضی گفته اند که مکروه اشتراط تزوج است بتحلیل در قول نه در نیت بلکه گفته اند که وی ما جور است و نیت آن بقصد اصلاح و بالجملة شنیع است این فعل که همخوا به خود را در تصدیکر به پسند و آن دیکر منکر حق خود را بدیکر وی و تشویع تحلیل برای زجر و عقاب است تا او نکاح سه طلاق نکند * و رواه الدارمی و رواه ابن ماجه عن طی و ابن عباس و عقبه بن عامر رضی الله عنهم اجمعین * وعن سليمان بن يسار * مولا میمون بود که از ازواج مطهره است از کبار تابعین و از فقههای سبعة مدینه است فقیه فاضل ثقة عالم و دیر حجت و گفته اند که وی افهم است از سعید بن المسيب * قال * گفت * ادركت یبعة عشر من اصحاب رسول الله * در یافتم ده و اندک از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کلهم یقول * هر یکی از آن اصحاب می گفت * یوقف الماری * حبس کرده شود ایلا کنند تا آنکه رجوع کند بزن و وطی کند یا از طلاق دهد * رواه فی شرح السنة * بدانکه ایلا سوگند خوردن مرد است بر زن که نزدیکی نکند بوی چهار ماه پس اگر وطی کرد در چهار ماه حائض می گردد و در سوگند خود و لازم شود بروی کفاره یمین و ساقط می گردد ایلا زیرا که یمین بر طرف می شود بخت را اگر وطی نکرد در چهار ماه گذشت جد می گردد زن از وی بطلاق بائن منسوب ما است و منسوب جماعه دیکر از علما و ائمه ثلثه آن است که واقع نمی شود طلاق بچهار شتن چهاره بلکه مرد را حبس کنند و موقوف دارند تا آنکه رجوع کند و کفارت دهد یا طلاق دهد و اگر با آن طلاق دهد حاکم زیرا که ری منع کرد حق زن را در جماع

پس نائب کرد و قاضی از وی چنانکه در همین ود لیل ما آن است که وی منع کرد حتی زن را پس جزا داد و او را شرع بزرای
 نعمت نکاح نزد گذشتن این مدت را این قول ماثور است از عثمان و طی و عباد له ثلثه و زید بن ثابت رضی الله عنهم و بالجمله
 اختلاف بود میان صحابه درین باب و الله علم * و عن ابی سلمة * صحابی مشهور است که زوج ام السالمه بود پیش از آنحضرت
 * ان سلمان بن صخر * روایت کرد که سلمان بن صخر بفتح صاد مهمله و مکنون خای معجمه و یقال له سامة بفتحات
 بن صخر را این صحیح تر است * البیاضی * منسوب به بیاضه بن عامر صحابی است یکی از کربیه کنندگان از جهت عدم وجود
 هوار را و فتادگان بر زن بعد از ظهار چنانکه درین حدیث مذکور است * جعل امرأته علیه کظهر امه * کرد انید
 همان زن خود را بر خود مثل پشت مادر خود یعنی گفت انت علی کظهر امی * حتی یمضی رمضان * تا آنکه بگذرد رمضان
 یعنی گفت تا گذشتن ماه رمضان تو بر من حرام * فلما مضی نصف من رمضان * پس چون گذشت نیمی از ماه رمضان * رقع
 علیه لیل * افناد سلمان بر زنش شبی و جماع کرد بوی * ماتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فلک * پس آمد
 همان آن حضرت را پس ذکر کرد آن را مر آن حضرت را * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و را پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه و سلم اعتق رقبة * آزاد کن بنده را * قال لا اجد ما * گفت نمی یابم رقبة را * قال فصم شهرین
 متتابعین * گفت آن حضرت پس روزه دارد و ماه پیاپی * قال لا احتطیع * گفت نمی توانم داشتم * قال
 اطعم ستین مسکینا * گفت طعام ده شصت مسکین را * قال لا اجد * گفت نمی یابم طعام شصت مسکین را * فقال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لغروة * بفتح فاء و سکون را * بن عمرو * پس گفت آن حضرت غروة بن عمرو را که صحابی بود طبعی کفای
 فبرعنی نسف غروة بن عمرو واقع شد و آن تصحیف است * اعطه ذلک العرق * بد * او را آن عرق را از تمر که کمی آورده
 بود عرق بشتن زنبیل از بزرگ خرما باند * و هو * و آن * مکمل یاخذ خمسة عشر صاعا * عرق زنبیلی است که میکرد و میکشاند
 یا نرود * پمانه را * اوستة عشر صاعا * یا شانزده پمانه را * لیطعم ستین مسکینا * تا بخورد شصت مسکین را و این حدیث
 دلالت دارد بر عدم وجوب نصف صاع مهر مسکینی را و در احادیث دیگر آمده نصف صاع و در کتب فقه نیز همین را اعتبار
 کرده اند چنانکه در صدقه فطر و شاید آنچه درین حدیث واقع شد * پیش از وجوب نصف صاع است یا این مخصوص باین
 مرد بوده است بسبب احتیاج او چنانکه در تجویز نضجه بچند معز ماری برد و چنانکه در باب النضجه گذشت * رواه
 الترمذی و روی ابو داود و ابن ماجه و الدارمی عن سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر نحوه قال كنت امرأاً أصيب من
 النساء ما لا يصيب عیري * گفت بودم من مرد یکی که می رسد از زنان چیز را که نمی رسد غیر من یعنی ذوق و لذت من
 از جماع و حرص و شهوت من بران بیشتر از دیگران بود باین جهت بی مهری کردم و افتادم در آن زن * و فی رواشما * و
 در روایت این دو کس اعی ابا داود و الدارمی این چنین آمده که گفت آنحضرت * فاطعمهما من تمر * پس بخوردان
 و سبق را از خرما و قسمت کن آن را * بین متین مسکینا * میان شصت مسکین و عرق بکون * بین شصت پمانه درین
 روایت هر مسکین را صاعی نشست * و عن سلیمان بن یسار عن سلمة بن صخر عن النبی صلی الله علیه و سلم فی المظاهر
 یواقع قبل ان یکفر * روایت کرد سلیمان بن سلمه از آنحضرت در حق مرد ظهار کنند که جماع کند پیش از آنکه کفارت
 دهد رقع و مواعت کنایت است از جماع * قال کفارة واحدة * فرمود بر او است یک کفارت و همچونین از جماع و رابعه
 و بعضی گفته اند چون مواعت کند پیش از کفارت واجب می گردد دیروی و کفارت * رواه الترمذی و ابن ماجه
 * الفصل الثالث * عن عكرمة عن ابن عباس ان رجلاً ظاهراً من امرأته * روایت کرد عكرمة از
 ابن عباس که بد رستی مردی ظهار کرد از زن خود * فغشيها قبل ان یکفر * پس جماع کرد او را پیش از آنکه کفارت
 دهد و شی در اصل بد رستی و فی الاصحاح غشیان بالکسر بمعجمت فر و گرفتن * فاتی النبی * پس آمد آنمود پیغمبر را
 * صلی الله علیه و سلم فلک * پس ذکر کرد آن را برای آن حضرت * فقال ما حملک علی ذلک * پس گفت آن

حضرت چه برداشت تراویحات شد بر آن که پیش از کفارت جماع کردی * قال * گفت آن مرد * یا رسول الله رأیت بیاض حیالها فی القمر * دیدم سفیدی هر دو خلخال او را در مهتاب خجل بکسوحای مهمله و فتح آن و مکنون جیم خلخال و قیل * ولم املك ذنبا فی ان وقعت علیها * پس مالک نترانستم شد نفس خود را در صبر کرد از آنکه افتادم بروی * بیت * خمر و زرع خوب در تو به همی زد * ناکاه بدید آن رخ زیبا نگران شد * فضحك رسول الله * پس خنده کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و امره ان لا یقر بها حتی یکفر * و امر کرد آن مرد را که نزد یک نشود و جماع نکند او را بار دیگر تا آنکه کفارت دهنده و در اینجا تنبیه است بر ضبط حال و صبر از نافرموده شرع و حفظ نفس و حیانت وی از میل فتنه و ابتلا که شیطان در کمین است * رواه ابن ماجه و روی الترمذی نحوه * و روایت کرد ترمذی مانند آن * و قال هذا احادیث حسن صحیح غریب و روی ابو داود و النسائی نحوه مسند او مرسل * بطریق ائمه و ارسال * و قال النعمانی المرسل اولی بالصواب من الممنه و کفایت نعمانی مرسل نزدیکتر است بصحیح از مسند * باب * در بعضی احکام متعلق بمأیق * عن معاویه بن الحکم قال أتیت رسول الله * روایت است از معاویه بن الحکم بفتحین صحابی است روایت می کند از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار گفت آمدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فقلت * پس گفتیم * یا رسول الله ان جاریه کانت لی ترعی غنمالي * بد رستی که دایمی بود مرا که می چرانید کوسفند آن را که مرا بود * فبیتها * پس آمدم من آن جاریه را * و قد فقدت شاة من الغنم * و حال آنکه بتحقیق کم کردم و نیافتم من کوسفندی را از کوسفند آن * فسالتها عنها * پس سوال کردم و پرسیدم آن جاریه را از آن شاة که چه شد * فقالت اکلها الذئب * پس گفت جاریه خورد آن شاة را که ک * فاصبت * پس غضب کردم من بر آن جاریه یا اندوه خوردم بر آن شاة اصف بفتحین بمعنی خشمناک شدن و اندوه کون شدن بهر دو معنی می آیند و اصف بکسر معنی ماضی آن از باب جمع و بر معنی اول ضمیر علیها را جمع بجاریه باشد و بر معنی ثانی يشاة * و کنت من بنی آدم * و بودم من از فرزندان آدم که بحکم بشریت در غضب می آیند و از بجای میروند * فلاحظ وجهها * پس طپانچه زدیم روی جاریه را * و علی رقبه * و واجب است بر من آزاد کردن برده از کفارت ظاهر یا یمن یا جز آن * اخا عتقها * آیا پس آزاد کنم او را از کفارت تا برای ذمه خود کنم و از پیشمانی که از زدن طپانچه بر روی دایم و از شرمندگی آن خلاص شوم و چون در بعضی کفارات ایمان رقبه شرط است * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آن حضرت مرا آن جاریه را از برای استئمان ایمان وی * این الله * کجاست خدا و در روایتی این ربك کجا است پروردگار تو * فقالت فی السماء * پس گفت در آسمان است مقصود سوال از مکان حق سبحانه نیست تعالی الله عن ذلك بلکه مقصود آن حضرت آن بود که بدانند که وی مشرک است یا موحده پس قناعت کرد آنحضرت از وی بنفی آلهة ارضیه و برات از آن و علم بآنکه او را پروردگاری است که تدبیر میکند امور از آسمان بزمین و ملاحظه نکرد او را به تنزیه صرف و علم بانچه واجب است اعتقاد بدان از صفات حق تعالی و تقدس و کاهی اکتفا کرده * می شود باین قدر و امثال این مقام گذارند یا آنکه در اشتراط ایمان در غیر کفارت قتل اختلاف است میان علما و کوهی حق نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم علم اشتراط ایمان بود چنانکه مذکور است ابو خنیفه است یا آنکه اولی و افضل آن است که مومن باشد و کفایت می کند در ان ایستاد از ایمان و الله اعلم * فقال من انا * بعد از پرسیدن توحید گفت آنحضرت من انا کیستم من * فقالت * پس گفت آن جاریه * انت رسول الله * تو پیغمبر خدائی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعتقها * پس گفت آنحضرت آزاد کن او را * رواه مالک و فی روایة مسلم قال * گفت معاویه بن الحکم * کانت لی جاریه ترعی غنمالي قبل اهل * بود مرا جاریه که میپراند کوسفند آن که مرا بود در جانب کوه اهل * و الجوانیه * بفتح جیم رتشدید و او و بعد از وی الف و نون و بعد از وی یاء تثنیه مشدده اینچنین ضبط کرده اند محققان و بعضی تخفیف یا نیز گفته اند نام موضعی است قریب چهل اهل در شمالی مدینه مطهره * فاطلمت ذات

یوم * پس مطلع شد م من یگروزی * فاذا لثب قد ذهب بشاة من غنما * پس باگاه کرک بحتیق بوده است کوسفند از کوسفند ان ما * و انما رجل من بني آدم اعقب * ومن مؤدی ام از فرزندان آدم خشمکین می شوم و اند و هکین می شوم * کایا سقون * چنانکه خشمکین و افید و هکین می شوند فرزندان آدم پس خواستم که بزخم او را زدی سخت چنانکه مقتضای غضب و حزن است * لیکن حکمتها صکه * لیکن کوفتم و زخم او را زدی نرم فی الصراح صک کوفتن و زدن * فانیت رسول الله * پس آمد م من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فعظم ذلك علي * پس عظیم بنداشت و بزرگ کرد انید آنرا بر من و گفت کنایه عظیم کردی تو * فقلت * پس کعتم من یار رسول الله * افلا اعتقها * آیا پس آزاد بکنم او را * قال اننتی بها * گفت آن حضرت بپارنزد من او را * فاتیته بها * پس آوردم نزد آنحضرت او را * فقال لها این الله * پس گفت آنحضرت مرا آن چاره را بجا است خدا ای تعالی * قالت فی السماء * گفت آن چاره خدا در آسمان است * قال من انا قالت انت رسول الله قال اعتقها ما بها مؤمنة * گفت آنحضرت آزاد کن او را زیرا که بد رستیکه و بی جاهلین است

باب اللعان * لعان و ملاعت یکدیگر یکرر المعنت کردن و چون مرد زن خود را قذف کند بزنا یا نیاث نکند آنرا بپهار کراه حکم آنست که مرد چهار بار شهادت دهد که وی از صا د قانست پنجم بار بگوید لعنت خدا بروی او اگر باشد از دروغ گویان بعد از آن چهار بار زن شهادت دهد و سوگند خورد که این مرد از کاذبان است و یار پنجم گوید که غضب بخدا بر آن زن اگر باشد این مرد از راست گویان و چون ملاعت کرد نذ مرد و زن تفریق کند حکم میان ایشان اینست مله ب پنجیم و نژد جمهور وقت واقع می شود بی تفریق قاضی و حرام می کرد د آن بر وی به تحریم مؤید چنانکه در کتب فقه مذکور است

الفصل الاول * عن مهل بن سعد الساعدي * صحابی مشهور است از انصار را آخر کسی که مرد بمکینه

از صحابه * قال ان عویمر * بضم عین و فتح و او سکون تحتانیه و کسر میم و زاید و آخر * العجلانی * بفتح عین و سکون جیم * نعت به بنی عجلان که بطنی است از انصار * قال یا رسول الله ان ایت رجلا و رجلا مع امرأته * خذوه که مردی یا فتنه مردی را با زن خود * ای بکش این مرد صاحب زن آن مرد را که یا فتنه او را با زن خود * فمقتلوه * پس بکشید این مرد قاتل را کسان مقتول و در بعضی نسخ فتقتلون بتای الخطاب و خطاب مر آنحضرت را صحاب آنحضرت را بیت کذا قیل * ام کیف یعمل * یا چگونه کند این مرد و علما اختلاف کرده اند در حکم کسی که کشف مرد بر او که فتنه او را با زن خود که زنا می کند جمهور بر آنند که کشته شود او را مگر آنکه چهار کراه بکشد و اندر زنا و یا اقرا کنند بد آن و ارثان قتل و اما فیملینه و بین الله بروی چیزی نیست اگر صادق باشد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد انزل فیك و فی صا حبتك * پس گفت آنحضرت در جواب عویمر بحتیق و حی فرستاده شد در قضیه تو و زن تو مراد آیت لعان است که در کتاب الله مذکور است * فاذهب فأت بها * پس بروی بیار زن خود را * قال سهل فتلاعنا فی المسجد * گفت سهل که راوی حدیث است پس لعان کرد ند عویمر و زن او و در مسجد * و انا مع الناس عند رسول الله * و من با مردم دیگر بودیم نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فلما فرغنا من عویمر * پس چون فارغ شد مرد و زن از تلاعن گفت عویمر * کذبت علیها * دروغ گفته باشم من بران زن * یا رسول الله ان امسکها * اگر نگاه دارم من او را این کلامی است توطیة تطلیق اوبه طلاق یعنی اگر نگاه دارم من این زن را در نکاح خود و طلاق ند مم او را لازم آید کذب من در قذف وی که کراه ام زیرا که امساک منافی است زنا کردن او را و امساک من او را دلالت دارد بر آنکه گویا من دروغ گفته باشم و وی عقیقه است زنا کرده * فطلقنا * پس طلاق کرد عویمر آن زن را سه طلاق برای تصدیق قول خود و این بنا بر ظن است که لعان حرام نمیکرد اند زن را بر مرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بالفعل تفریق نکرد میان ایشان پس این مؤید قول کسی است که میگوید فرقت بلعان حاصل نمی شود مگر بقضای قاضی بعد از تلاعن چنانکه در حدیث آیتله بیاید و این بر قتل یزید که عویمر عا ام باطل حکم مسئله و جمهور بر آنند که واقع میشود فرقت بنفس لعان و حرام است بر مرد نکاح آن زن بر مکیل تا بیل * ثم قال رسول الله

شیر و کسوت را بن حواء و بفتح سین و مکنون جای مهملتین ممدود یعنی گفت که باین شخصی زنا کرد؛ اما در روایز صائبی
انست. جانیف انصار است و حواء نام مادر اوست مشهور شده بوی. فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم البینه اوحدا فی ظهورک بکدران کواد و ایا قبول کن حد تلف زدن. و در پیش خود که مشتاد باز یانه است فقال
پس گفت فلان یارسول الله اذ اراخی احد باطی امرأته رجلا یطلق یتعدس البینه و فتمیکد به بیند یکی از ما بر زن خود
مردی را برود که طلب کند کواهان این چه جامد کواهان است و کجا فرصت آن است. فیقول النبی صلی الله علیه وسلم یقول
البینه و الا حد فی ظهورک پس در اینجا آنحضرت که میگوید که کواهان نیز اگر نه ثابت است حد در پشت تو. فقال
فلان و الذی بعدک بالحق پس گفت فلان هر کس بداند که فرستاده است تو را راستی انی لصا دق بن و همیکد من
راست گویند ام. فلیمنزلن الله ما یمرض. بتشنید ترا. ظهور عید من الی الله پس والله هر آینه فرود می آرد خله ای تعالی
حکمی را که پاک و بیزار می گردانک. پشتم مرا از حد. فنزل جبرئیل و انزل علیه پس فرود آمد جبرئیل و فرود آورده
پرا آنحضرت این آیات را که دران بیان لعان است. و الذین یؤمنون انزوا جهنم فقرا پس خواند فلان این آیت ترا
رحمتی بلغ تا آنکه راخید این کلمه را. انکان من الصا دقین. و از اینجا معلوم میشود که نزول آیت در فلان بن
ایمیه است. و آنکه در حدیث سابق در جویم فرمودند که بتحقیق فرود فرستاده شد در شان تو با عتبار آنست که این حکم
شامل است همه را و احتمال دارد نکران نزول را و الله اعلم. فیجاء فلان فشهت پس آمد فلان و کواهی داد یعنی لعان کردند
که در روز پنج کواهی انست. و النبی صلی الله علیه وسلم یقول و حال آنکه آن حضرت میگوید که ان الله یعلم ان احد کاذب
کاذب. اخلاصیک انک که یکی از شما دروغ گو است. فیال منکما قائب. پس ایاهما یکدیگر از شما توبه کنند. ثم قامت فشهت
پس از ایستاد آن زن در حالیکه بتحقیق کواهی می دهند و بیان میکنند. فلما کانت عند الخامسة. پس هرگاه که شک آن زن نزد
شهادت پنجم. و فقهوا. ایستاده کردند مردم آن زن را و منح کردند و باز داشتند از ان. و قالوا انها موجهة. و گفتند مردم
که این شهادت پنجم را چه بدو لازم کرد و الله است من تقریق. را میان شما یا موجب است مردان و اب و اگر دروغ می گوئی
قال ابن عباس و نکصت. گفت ابن عباس پس توبه کرد و درنگ کرد آن زن و باز کشف و پس آمد یعنی توبه کرد
کرد که مفهوم شد از جان وی که شهادت بخامسه نشو اهل کرد. حتی ظننا انها ترجع. تا آنکه کان بر دیدیم که آن زن رجوع میکند
از شهادت. ثم قالت لا افضی قومی سلتر الیوم. پس تر گفت و سوا نکرد انهم قوم خود را قتل و روزی یعنی مدت عمر و یا باقی ایام
و سایر بمعنی جمیع و باقی هر دو می آید اگرچه بعضی از علما ای لغت آمدن او را بمعنی جمیع انکار کرده اند. فمضت پس گذشت
آن زن و تمام کرد شهادت را و ملائمه را پس حکم بتقریق کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان. و قال النبی
صلی الله علیه وسلم ابروها فان جلدت به احدى البینین. و گفت آنحضرت به بیند آن زن را پس اگر آورد فرزند را
هر مه کون در چشم. صایغ الالبینین. بزرگ و تمام سرینها صایغ بموحله و عین محججه تمام و وافی. خدلج الشاقین
صطیر و صایق. فهو بشریک. ابن حواء پس آن فرزند مؤثر یک بن حواء است که و بی نیز بهمین صفت بوده است
فجاءت به کلک. پس آورد آن زن فرزند را همچنین بهمین صورت. فقال النبی صلی الله علیه وسلم
لولا ما مضی من کتاب الله لکان فی ولها شان. پس گفت آنحضرت اگر نمی بود آنچه گذشت از کتاب خدا از حکم او که
اقامت حد و تقریر بر ملا عین نیست فرآینه می بود مرا و مرا آن زن را کاری و میگردم یوغا آنچه می گردم از حد اب
و راه البخاری درین حکم بعد دلاله است بر آنچه حاکم را بمظنه و امارات قرآن التفات نباید کرد و حکم نکند
مکروضا. آنچه متضامی کنند آنرا هیچ و دلا. ثل و نیز مفهوم میگردد ازین که شبهه و قیافه چیست نیست و نیست
آن مکر امارت و مظنه پس حکم کرده نشود بدان چنانکه مذتب ما است فلیقم. و عن ابی هریره قال قال سعد بن
عبادة. و روایت است از ابی هریره گفت گفت سعد بن عبادة بن الصامت که حاجاتی مشهور است از انصار بطریق استفهام

از آنحضرت * لَوْ وَجَدْتُ مَعَ اَهْلِي رَجُلًا * اَكْرِيَابِي مَنْ بَايَظَنَ خُودَ مَرْدِي رَا * لم امسد جنتي اتني باربعة شهداء * آيا مساين
نگنم اورا تا آنکه بيارم چهار کوا را * قال رسول الله * كُفْتُ بِبَغْمِ رَحْلًا * صلى الله عليه وسلم نعم * آرم مساين مکن تا آنکه
بيارم چهار کوا را چنانکه در ثبوت زنا معتبر است * قال كلا * كُفْتُ سَعْدَ نَهْ چنين است و نميکنم اين چنين * والذی بعثک
بالحق * سوکنند بخداي که فرستاده است ترا بحق * ان کنت لا عاجله بالسيف * بتحقيق همتهم من که هر آينه شتاب ميکنم
اورا عمل اب به شمشير * قبل ذلک * پيش از آوردن کواها ن و اين رد نيست قول آن حضرت را و مخالف امر وى رمعني
اين خبر دادن است از حال نفس خود يعنى حال من اين است غيرت و غضب من درين مقام درين مرتبه است
چکار کنم حکم شرع همين است که فرمودين و از اين جهت * قال رسول الله * كُفْتُ بِبَغْمِ رَحْلًا * صلى الله عليه
وسلم اهدوا الى ما يقول سيدکم * بشنويد و گوش نهيد بصرى سختى که مى گويد مهتر شما * انه ليغور * بد رعتي که وى
رشک ناک است * وانا اغير منه * ومن غيرت ناک ترم از وى * والله اغير مي * و خداي تعالى غيرت ناک تراست از من
مقصود آنحضرت مدح اين صفت است و اشارت بآنکه اين از صفات کرام و عادات ما دات است اگرچه حکم شرع در اينجا ديگر
است و قول سعد ناشي از اين است و درين اعتدال است از جد و راين قول از وى نه آنکه تقرير و اثبات او است و غيرت
بها در مى گويد از آدمي از رؤيت چيزيکه مکرده است بروى و براهل وى و آنچه تعلق دارد بوى و غيرت خداي تعالى
زجر و منع بندگان است از معاصي و محرمات تا از جناب قرب او دور نيافتند بجهت محبتى و عنايتى که وى جل جلاله
بايشان دارد چنانکه در حدیث آينده بيايد * رواه مسلم * ومن الغيرة قال سعد بن عباد * روايت است از مغيرة بن
شعبة صحابي مشهور که گفت سعد بن عباد * لور ايت رجلا مع امرأتی لضربته بالسيف * اگر مى ديدم من مردى را با زن
خود هراينه مى زد م از را بشمشير * غير مصفح * غير زنند بطرف شمشير و عرض وى بلکه به تيزي او صفح جانب هر چيز
و صفح انسان پهلوي او و صفح سيف عرض وى و بفتح و ضم صفحه شمشير پنهان او را صفح پهن کردن و زدن به پنهاني
شمشير و مصفح بکسر فا و فتح هردو روايت است و بکسر صفت و حال شمشير زنند است و بفتح حال شمشير و به تشديد فا
نيز واقع شده است * فبلغ ذلک رسول الله * پس برسيد آن سخن سعد ببغمر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال اتعجبون من غيرة
سعد * پس گفت آنحضرت آيا عجب داريد شما از غيرت سعد * والله لا نا اغير منه * بخدا سوکنند هر آينه من غيرت ناک ترم از
وى * والله اغير منى * و خداي تعالى غيرت ناک تراست از من * ومن اجل غيرة الله * و از بهر غيرت خدا * حرم الله
المفواحش * حرام کرد انيله خداي تعالى کناهاين را * ماظهر منها وما بطن * هر چه ظاهر است از کناهاين و پنهان
است فحش بضم از حد کتب شدن بدى و فاحش بفتحى که از حد کتب رد و فاحشه بمعني زنا نيز آمده و مراد اينجا مطلق معاصي
است پس حرام کرد انيلين وى تعالى معاصي را و مرتوب و متعلق ساختن عقوبت بر آن در دنيا و آخرت بجهت غيرت اوست
تأبه بنده آفتى و مکرره نرسيد از حضرت قرب و رحمت وى دور نيافتد * ولا احد احب اليه العذر من الله * و نبيست هيچ
يکي که درست داشته تر باشد بصورتى و عذر از خدا * من اجل ذلک بعث الله رسلين و المشردين * از بهر آن برا نكشتن و فرستادن
خداي تعالى ببغمر ائرا که ترمانند کاندک از عذاب خدا و خبر خوش رسانند کاندک از ثواب وى تعالى فى الصراح
هذره بانه و محذورد اشتن و گفته اند که مراد بعذر اينجا اعدا است بکسر همزه بمعني از آله عذر و قبول بکردن آن يعنى
خداي تعالى ببغمر اين را براى آن فرستاد تا بندگان را جاى عذر نمانند چنانکه در قرآن مجيد مى فرمايد لَيْلًا يَكُونُ
بِهِ اَللّٰهُ حَيَّةً بَعْدَ الرِّسَالِ * ولا احد احب اليه الملاحقة من الله * و نبيست هيچ يکي که محبوب تر است بصورتى وى ثنا و ستايش
کردن از خدا * ومن اجل ذلک وعد الله الجنة * و از بهر آن وعده کرده است خداي تعالى بهشت را تا وفا کند بوعده
خود و شکر گویند بندگان بران و مدح گویند او را با از جهت آنکه چون وعده کرد بندگان را به بهشت و ترغيب نمود
در آن بسيار ميشود عوالم بندگان رتبه ايشان بر او را بسيار بيشتر از آنچه ميتواند عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی بخار * پدر هتیکه خدا ای تعالی غیوت میکند * وان المؤمن یغار * و بد زشتیکه مسلمان غیوت میکند یعنی غیوت صفت الهی است که بنده مسلمان نیز آن صفت را دارد * وغیره الله ان لا یاتی المؤمن ما حرم الله * و غیرت خلی ابراهیم آن است که نیا بد و نکند مؤمن چیزی را که حرام گردانیده است خدا تعالی * متفق علیه * و عند ان اعرابیا تری رسول الله * روایت است از ابی هریره که بادی به نشینی آمد آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم فقال ان امرأتی ولدت غلاما هود * بد زشتیکه زن من تراحمید * است کرد کی سیاه را * و ابی انکرته * و بد زشتی من انکار کرد * ام آنرا که از من باشد بجهت من مشابعت از من * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم هل لك من ابل * پس گفت آنحضرت مر آن اعرابی را آیا هست مر ترا چیزی از شتران * قال نعم * گفت آری هستند شتران * قال فما الوانها * گفت آنحضرت پس چیست رنگهای آن شتران * قال حمور * گفت اعرابی شتران من سرخ اند حمور سکون میم جمع احمور و اما یضم میم جمع حمار است * قال هل فیهم من اورق * گفت آنحضرت آیا هست در آن هیچ شتری سیاه قام و ورقه سیاهی است در رنگ دیگر خاکسترگون و در شتران و اکبوتران می باشد و لهذا اکبوتر را در قاء میگویند * قال ان فیها اورقا * گفت اعرابی بد زشتی در آن شتران خاکسترگونه اند و ورق یضم و او سکون را جمع اورق چنانکه جمع احمور * قال فانی تری ذلک جاءها * گفت آنحضرت پس از کجای دانی و گمان میبری تو آن خاکسترگونی را که آمد آن شتران را با وجود آنکه شترانی که آنها از آنها زاده اند و پیدا شد همه سرخ اند * قال عرق از عها * گفت اعرابی این را کی است که کشیده است این شتران را یعنی ابراصل آنها شتری بوده است که باین رنگ بوده و اینها باصل خود را جمع شده و مشابه گشته اند * قال فلعن هذا عرق نزع * گفت آنحضرت پس شاید که این ولد بودن او حیاء رنگ بحسب رگی باشد که کشید و است او را مشابه گردانیده است بخود * فلم یرخص له فی الاغتفاء منه * پس رخصت نکرد آنحضرت مر آن اعرابی را در رد و روشن از آن ولد و راحی نشد بدان * متفق علیه * و عن عایشة رضي الله عنها قالت کان عتبه بن ابی وقاص هود الی اخیه سعد بن ابی وقاص * گفت عایشه بود عتبه بن ابی وقاص که هود کرده و وصیت نموده بود یسوی برادر خود سعد بن ابی وقاص که از عشرة مشرعه است و این عتبه بعضی گفته اند که صحابی است و او است که شکسته بود سر عیارک و دندان شریف آنحضرت را در روز احد و ابو نعیم گفته که بعضی متاخرین او را در محابه ذکر کرده اند و نمیدانم من او را اسلام و ذکر نکرد است او را هیچ یکی از عقلمین در محابه کنی اسد الغایه و بر هر تقدیر هود کرده بود عتبه برادر خود * ان ابن ولیدة زمعة مبنی * که پسر دانه زمعه بفتح زای و سکون میم و فتح آن که پدر ارم المؤمنین هود است از من است زیرا که وی وطنی کرده بود باین جایه بن نواز اولاد * بود وی پسر زای پس کان بود عتبه که نحب و اب الزنا ثابت می شود از زانی و قتیکه دعوی کند چنانکه عادت جاهلیت بود بنسب و صیت کرد در وقت مردن خود که این پسر از من است * فاقبضه الیک * پس بدست آرا و او را یکش یسوی خرد * فلما کان عام الفتح اخذ هود * پس چون شد سال فتح مکه گرفت آن پسر را سعد بن ابی وقاص بوصیت برادر خود که کرد * یود * فقال انه ابن اخی * پس گفت سعد که وی پسر برادر من است * وقال عبد بن زمعه اخی * و گفت عبد بن زمعه که وی برادر من است از ادا * فتمسکوا الی رسول الله * پس رفتند و مراعه کردند سعد و عبد یسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ان اخی کان هود الی عتبه * بد زشتی برادر من عتبه هود کرده بود یسوی من در حق وی و کو قتن وی * وقال عبد بن زمعه اخی را بن ولیدة عتبه * و گفت عبد بن زمعه وی برادر من و پسر جاریه پدر من است * و ولد لی قزاشة * زائیده شد * است بر جامه خواب وی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله و لک یا عبد بن زمعه * پس گفت عتبه آن حضرت را این پسر مرا است و برادر عتبه است * و لک یا عبد بن زمعه * و مرزانی را سنک است که فرزند مرزاش را است یعنی مرکبی را است که آن زن فراش را است * و للعاهر الحجر * و مرزانی را سنک است که عیارت از رحم است یا کنایت است است از حرمان * ثم قال لعودة بنت زمعه اختی منه * پسر گفت آن حضرت مر خود را که

زوجه متاهله و اراحت در بود و باش از من بعد و پیش او میا اگر چه بحکم شرع برادر تو شد * اما رای من شبهه بعینه *
از جهت آنچه در آن حضرت از مشابیه آن پس بعینه و اگر چه مشابیه و قیامت در حکم شرع معتبر نیست و لکن شروع
و احتیاط در آن است که بر عین کنی و پیش او قیامت نماند * زیرا که احتیاطی لقی الله * پس ندید آن پسر مرده را تا آنکه مرد
آن پسر * در روایتی * و در روایتی * آمد دست که * قال * گفت آن حضرت * هوا خوک * و برادر دست
* یا بعد بن زعمه من اجل انه ولد طی قریش ابیه * از پدر آنکه وی زائیک شد بر فراش بد روی ظاهر آنصف که این کلام را وی
است یعنی آن حضرت که گفت این را و حکم کرد برای عبد بن زعمه از جهت آنکه آن پسر زائیک شد بر فراش بد روی * متفق علیه *
و عنها قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات یوم * و هم از عایشه اجبت که گفت در آمد بر من آن حضرت
روزی * و هم در روز * و حال آنکه آن حضرت خوش رشاد مان است * فقال ای عایشه لایم تر ان میسر از آمدن لیبی * پس گفت ان
حضرت ای عایشه نمی بینی که میسر زبضم میم و فتح جیم و کسر زای اولی مشدد و مد لیبی بضم میم و سکون دال و کسر لام و بضم منسوب
به لیم نام قبیله ایست بنام مردی که در علم قیامت یکنه روزگار بود و از صورت شخصی استدلال بر صفات و احوال وی می کرد
دخل * در آمد * اما رای اسامه و زید * پس چون دید اسامه و زید را * و علیهما قطیفة * و برادر اسامه و زید قطیفة * و غطیا
ز ریهما * بتتبع یقین پوشید و بودند اسامه و زید سرهای خود را در قطیفة و خواب کرده بودند در محیل * و بدلت اقل امهما *
و ظاهر و پید بود بایه های ایشان از قطیفة لی الصراح قطیفة چادر پیچیده و قطیفة آن جامه را که بپوشید که پوزه ها داشته باشند
* فقال ان من الاقدام بعضهم بعض * پس گفت میسر که این پایهای بعضی وی جزو احد از بعضی یعنی میان صاحب
این دو پانصد جزئیست و کلیت و پدر وی و پسر وی است حامل کلام آن است که زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت بود
مدید نام و خوب صورت بود و اسامه که پسر وی بود سیاه رنگ بود و بما در خود ام ایمن که جاریه هودا بود مشابیه واقع شد و پس
منانقان در نسب اسامه طعن میکردند که از اینچنین پدر را اینچنین پسر چون آید و چون این قائل دید و حکم کرد که این دو
شخص می باید که پدر و پسر باشند آن حضرت صلی الله علیه و سلم خوشحال شد زیرا که قول قائل نزد عرب معتبر بود پس الزام
ایشان را داد و از اینجا لازم نیاید که قول قائل معتبر باشد در احکام شرع و اثبات نسب و این اسامه مذکور نزد ما ولیکن
شافعی و بعضی ایبه دیگر معتبر میدارند آنرا حتی اگر جاریه مشترک در میان دو شریک فرزندی آورد و هر دو عوی
نسب میکنند نزد شافعی و جوع بقول قائل میکنند و نزد مالک و حنفی و در حکم شرع اگر چه در واقع از یکی خواهد
بود * متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص و ابی بکره رضی الله عنهما قال * گفتند مرد * قال رسول الله * گفت پیغمبر
خدا * صلی الله علیه و سلم من ادعی الی غیر ابیه * که میگوید نسبت کند خود را بسوی جزئی بخود * و هو یعلم * و حال آنکه بی
میداند که آن نه پدر است * فالجنته علیه حرام * پس بهشت بروی حرام است این جزو تشدید است یا مسمول و اختلال
است یا مراد عدم دخول جنت است یا مقربان و سابقان * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم لا ترهبوا عن آبائکم * اعراض نکنید از پدران خود بترک نسبت بایشان * فمن رغب عن ابیه نقل کفر * پس کسی که
اعراض کند از پدر خود و ترک کند نسبت خود را بسوی پدر پس بتتبعی کفران نعمت کرد و چه نعمت که اصل همه نعمتهاست
* متفق علیه و قد ذکر و بتتبعی ذکر کرده شد * حدیث عایشه * حدیث عایشه که او لش این است * ما من احد
غیر من الله فی باب صلوۃ التسویف * الفصل الثاني * عن ابی هريرة انه سمع النبی صلی الله علیه
و سلم یقول لما نزلت ایتة * و روایت است از ابی هريرة که وی شنید آن حضرت را که می گفت در آن هنگام که فرود
آمد آیت ملائکت * ایما امرأة دخلت علی قوم * هر زنیکه در آرد بر قومی * من لیس منهم * کسی را که نیست آنکس
از آن قوم یعنی زن کند و از وی فرزندی آید که داخل قوم وی گردد * فلیس من الله فی شئ * پس نیست آن زن
داخل در چیزی از دین خدا و این تعلیل از جهت خدا و این تعلیل از جهت خدا و این تعلیل از جهت خدا و این تعلیل از جهت خدا

الله الجنة * والهة و رهي آرد آن زن را خدا می تعالی بهشت خود را یعنی با مقربان و هایتان و نیکوکاران را این
 وعید و انداز است مرا و را * و ایما رجل جعد و لده * و هر مردی که متکثر شود فرزند خود را که بزا یزدن او و کوبیدن
 این فرزند از من نیست و زن را تهنیت بزنای کند * و هو یبظر الیه * و حال آنکه آن مرد می بیند بحسب آن فرزند می داند
 که از وی آمده و بفرواش از زائیده * احتجب الله منه * در پرده می شود خدا می تعالی و نمی نماید دید او خود را بوی در
 جزای آنکه فرزند را دید و دانسته متکرم می شود * و فضحه علی رؤس الخلائق * و رها می کند خدا می تعالی او را بر سرهای
 خلائق و در حضور ایشان * فی الاولین و الاخرین * در روز مشر و عرصات قیامت که تمام خلق از بشیمینیان و بهیمینیان
 در اینجا حاضر می آیند و جمع شوند و این وعید و انداز است مرد را چنانکه نخست آن را کرد و مرزن را یعنی نباید که
 بدکاری کند و مرد را هم باید که ستاری نماید * رواه ابوداؤد و النسائی و الدارقطنی * و عن ابن عباس قال جاء رجل
 ابی النبی * گفت این عباس که آمد مردی نزد آن حضرت * صلی الله علیه و سلم فقال ان لی امرا لا تردید لایس * پس گفت
 آن مرد که مرا زنی است که باز نمیگردد و دست کسی را که لمس کند و دست رساند او را یعنی منع نمی کند نفس خود را
 از کسی که قهلا جماع کند بوی لمس نمودن و جماع کردن ملاصقت میامد * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله
 علیه و سلم طلقها * طلاق ده آن زن را * قال انی اجهلها * گفت من در دست میدارم آن زن را بجهت حسنی و جمالی و
 موانعتی که بوجهی بنفس و طینعت من دارد * قال فامسکها اذن * گفت آن حضرت پس نگاهدار و محافظت کن
 او را اکنون که این حال داری و بی اختیاری در محبت وی و مبادا بیفتی از مفارقت او در فتنه و لیکن نگاهبانی کن او را
 و منع کن او را از زنا و وقوع در فاحشه و بعضی گفته اند که مراد بعد از دست لایس آن است که رد نمیکند دست
 کسی را که میگوید آنچه در خانه است از طعام و جز آن و ترجیح و تائید میکند این معنی را آنکه آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم امر نمیکند بشکافه اشتن ناجوره و لیکن متعذر از عمارت لا تردید لایس همان معنی اول است و الله اعلم
 فانهم * رواه ابوداؤد و النسائی و قال النسائی و فیه احادیث الی ابن عباس * و گفت نسائی و ابن عباس که این حدیث را
 یکی از راویان بحسب ابن عباس و وصل کرد و است آنرا * و احد هم لم یرفعه * و یکی از ایشان رفع نکرده و وصل ننموده
 * قال و هذا الحدیث یسبب * گفت نسائی و این حدیث نیست ثابت یعنی وصل او بلکه منقطع است * و عن عمرو بن
 شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه و سلم قضی ان کل مستلحق استلحق بعد ابیه * حکم کرد آن حضرت که
 هر فرزندیکه لاحق کرد انیده شده بعد از مردن پدر وی و اضافت پدر وی باعتبار ادعای استلحاق است لاحق بهم
 شدن در چیز و بیشتر استلحاق خواندن تا بهم شوند یعنی طلب کردن و خواندن او را و ارثان تا لاحق گردانند
 او را بشود و وارث گردانند همپو خود چنانکه فرمود * الذی یدعی له * آن پدر که بفوائد شب این مستلحق مرا و را
 * ادعای ورثه * یعنی دعوی کرد نیاور و ارثان پدر وی * نقضی ان من کان من امة یملکها یوم اصابها * پس حکم
 کرد آن حضرت که هر فرزندیکه باشد از داهی که مالک می شود پدر وی آن داه را در روزیکه جماع کرد او را یعنی این
 جماع بر وجه حلال واقع شده و اگر از حره باشد که فراش او است بطریق ارلی * فیلحق بمن استلحقه * پس بتحقیق
 لاحق می شود بکسی که لاحق گردانده است او را که ورثه باشد و وارث میگردد در حق او و اگر همه استلحاق کرده اند در حق
 همه وارث می شود و شریک می گردد و اگر بعضی کرده و در حق همان بعض می شود * و ایس له ما قسم قبله من الیمین است *
 و نیست مرا از انصیب از آنچه قسم کرده شده است پیش از وی یعنی پیش از استلحاق وی از میراث * و اما اذکر
 من امیرات لم یقسم * و چیزیکه دریافته است این شخص مستلحق از میراث که قسم کرده نشده است * فله نصیبه * پس من
 او را است نصیب او از میراث * و لا یلحق اذا کان ابوه الذی یدعی له انکره * و لاحق گردانیده نمیشود آن شخص و تنبیه باشد
 پدر وی که دعوی کرده می شود برای وی که انکار کرده بود او را در حیات خود و چون وی انکار کرد و ارث نمی شود

و غانده نمی کنند احتیاق و یلحق بلفظ معلوم نیز روایت است * فان كان من اهل الم یمنکها * پس اگر باشد از داهی که ما را
نیست او را بلکه از داهی غیر است که زنا کرده بوی * از من حره عامریها * یا از حره که زنا کرده بوی * فانه لا یلحق * پس
بد رستی لا یلحق کرد انید نمی شود بوجاهت نیست الحاق وی بمیت یلحق نیز در این بجا بلفظ معلوم روایت است * ولا یرث *
و وارث نمی شود آن ترزند * وان كان الذی یجد علی طه هو الذی ادعاه فهو ذلک * فیه من حره او ایه * و اگر چه
باشد آن کسی که دعوی کرده می شود برای وی که پدر یا شد خودش آن کسی که دعوی کند از او این تاکید است هر یک که سابق
را که عدم جواز الحاق است در صورت زنا یعنی در صورت بودن ولد زنا اگر زانی خود دعوی کند در حالت حیات خود
وارث نمی شود چه جای آنکه وارثان او الحاق کنند زیرا که ولد زنا است ثابت نمی شود نسب وی از زانی خواهر از
حره باشد یا زامت و از اینجا ظاهر شود که اگر از حره باشد بنگاح ثابت میگرد و وارث می شود بی شبهه چنانکه بدان
اشارت کردیم و از این جهت ذکر نکرد آن را غایبه * رواه ابوداؤد * و من جاور بن عتیک * بروزن عتیک صحابی است
انصاری مدنی حاضر شد پدر را و تمامه مشاهد زارد و تقریب گفته صحابی جلیل است اختلاف کرده اند در شهود وی پدر
روایات یافت در منه احدی و هتین و همراو نود و یک سال بود * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند
که آن حضرت گفت * من الغیره ما یحب الله * یعنی قسمی از غیرت است که دوست می دارد خدا ای تعالی * و منها ما
یبعض الله * و قسمی از غیرت است که دشمن میدارد خدا ای تعالی * فاما التي یحبها الله فالغیره فی الریة * فاما آن غیرتی
که دوست می دارد آن را خدا ای تعالی غیرتی است در مقام شک و شبهه چنانکه زن وی یا داده وی پیش بیکانهای آید
یا بیکانهای بر وی در آید و مزاح و تبسای می نمایند و مانند آن * و اما التي یبعضها الله فالغیره فی غیر ریه * و اما آن
غیرتی که دشمن میدارد خدا ای تعالی آنرا پس غیرت در غیر مقام شک و شبهه است چنانکه در خط او اید کانی افتد بی قرین بر بی
قریب ریت بفتح را شک و ریه بکسر آنچه بشک افکند و تهمت کند فی الصراح * و ان من الخیلاء ما یبعض الله و منها ما یحب الله *
و بد رستی بعضی از ناز و تکبر است که دشمن می دارد خدا ای تعالی و بعضی از آنهاست که دوست میدارد خدا ای تعالی
* فاما الخیلاء التي یحب الله * فاما تکبر که دوست میدارد خدا ای تعالی * فاختیال الرجل عند القتال * پس تکبر کردن
و نازیدن و خزا میدان مرد است نزد قتال و کارزار کردن بکافران برای اظهار جلالت و استیفاء و استعانت
یا عدل کردن * و اختیاله عند الصلوة * و نازیدن و خروشتن بودن وی نزد تصدق کردن و بفقرا انبساط نمودن و سبکی و
رعنائی نمودن * و اما التي یبعض الله فاختیاله فی الفخر * و اما خیلا که دشمن میدارد خدا ای تعالی پس نازیدن و تکبر کردن مرد
است در فخر و مباهات نمودن بپسندگی نفس خود و بد را و ان و اعتشال آن * و فی روایة فی البغی * و در روایتی بجای
فی الفخر فی البغی آمده و بقی بمعنی ظلم کردن و ستم نمودن * رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه

الفصل الثالث * عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال قام رجل فکان * گفت عمرو بن شعيب

ایستاد مردی پس گفت * یا رسول الله ان غلاما اجنی * بلغ رسته بیکه فلان شخص پسر من است * عاهوت بامه فی الجاهلیة *
بمحب آنکه زنا کردم بها در پی در زمان جاهلیت * فقال رسول الله * پس گفت ای محمد خدا صلی الله علیه و سلم لادهرة
فی الاسلام * بجایز نیست دعوی کردن ولد بمحب زن را اسلام * ذهب امر الجاهلیة * رفت کار جاهلیت که در وی
دعوی ولد می کردند بمحب زنا * الولد للفراش وللعاهر الحجر * ولد مراش را است که زن باشد یا داور زانی
را هنک است یعنی حرمان یا رجیم و دهره بکسر دال خواندن ولد و دعوی کردن آن و بفتح دال خواندن با سلام و اما
بخواندن بطعام بفتح و ضم هر دو آمده و فتح اکثر و اشهر است * رواه ابوداؤد * و منه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال *
و من از عمرو بن شعيب است که آنحضرت گفت * اربع من النساء لا ملاعنة بینهن * چهار قسم زنانند که نیکو ملاعت
همان ایشان یعنی میان ایشان و میان شوهران ایشان و بخل و در بعضی نسخ در هایش بخط شعيب عقیف الی بن معلامة صح نوشته

وین از واجهین * النصرانیة تحت المسلم * زن نصرانیة که زیر مملان باشد * و الیهودیة تحت المسلم * و زن یهودیه که
زیر مملان باشد * و الحرّة تحت المملوک * و زن آزاد که زیر غلام کسی باشد * و المملوک تحت الحر * و زن داه که زیر مرد
آزاد باشد و اصل درین مسئله آن است که لعان شهادت است پس لابد است که مرد و زن هر دو را اصل شهادت باشند و
مملوک و کافران اهل شهادت نیستند لیکن متصور نیست در دو صورت اول عکس که زن مسلمان تحت نصرانی یا یهودی باشد
و متصور است در مملوک مرد در صورت چنانکه ذکر کرده * و رواه ابن ماجه * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله
هلم امر رجلا خین امر المسلمین ان یتلوا عفا * روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد مرد یهودی را که میگفت امر کرد
مردی و زن را که ملاعت کنند * ان یضع یدہ عند الخامسة علی فیه * که پنجم دست او را نزد شهادت خامه بردهن او
که لگویند شهادت را و تمام نکنند عدل آن را و از شهادت امر دیگر نکرد با احتمال آنکه شاید خود عود کند و سکوت
و زرد و چون در خامه تمام میشود عدل امر کرد ببنهادن دست بردهن که تمام کنند * و قال انها موجهة * و گفت
آنحضرت که این شهادت واجب گردانند است یعنی تقریق را یا اتم را اگر کاذب باشد مقصود ترسانیدن او است
تا بآزاید * و رواه النسائی * و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج من عند هالילה * روایت
است از عائشه که آنحضرت پیرزن آمد از نزد وی چنانکه ثوبت وی بود این قضیه در شب پانزدهم شعبان است چنانکه
در احادیث آمده است و در باب الاغتاف گذشت * قالت بغزت علیه * گفت عائشه پس غیرت کردم بر آن حضرت که
نزد از راج دیگر برورد * فبأعفای ما اضع * پس آمد آنحضرت آنجا که بقصد آن بر آمد پس دید آنچه من میکنم که مشی
است در عقب آنحضرت یا آمد نزد من از آنجا که رفته بود پس دید که نفوس من بجهت مشی که در دنبال آنحضرت رفته بود
تدک شد است چنانکه در حدیث قضیه شب پانزدهم شعبان آمده است * فقال * پس گفت آنحضرت * ما لک یا عائشة *
چه شد است ترا و چه میکنی ای عائشه * اغرت * آبا غیرت گردیدی تو که از پیش تو رفتم و خیال کردی که در حجره
چرا گرد آمی * فقال ما و ما لی لا یغار مثلی علی مثلک * پس گفت عائشه و چه بخت مرا که غیرت نکنم و چه غرت نکرد ما ندان
من و کسیکه بر صفت من است از غایت ولع و شغف و محبت و مرا و از اضرابا شدن بر کسیکه حاضرند تو بر صفت تست
از جمال و کمال و نبوت و صفوت * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقل جاعک شیطانک * پس گفت آن حضرت هر آینه
بتحقیق آید ترا شیطان تو که برین خیال داشت و درین ورطه افکند و گریه جای آن نیست که تو هم کنی که بر نبوت تو بر تو
حیف کنم * قالت * گفت عائشه * یا رسول الله امعنی شیطان * آیا با من شیطان است * قال نعم * گفت آنحضرت آری
یا تو شیطان است * قلت و معک * عائشه میگوید کفتم و با تو نیز شیطان است * یا رسول الله قال نعم * گفت آنحضرت
آری با من نیز شیطان است * و لکن ابعانی الله علیه * و لکن یاری داده است خداوند تعالی و غایب کرد اندیشه است مرا
بر شیطان من * حتی اسلام * تا آنکه سلامت می مانم از وی یا از منقاد شد است مرا یا مملان شد است مقصود بیان
عصمت است و سخن درین معنی در اول کتاب در باب الوسوسة گذشته است * رواه مسلم *

* باب العدة * مشتق از عدل است بمعنی شمردن و عدل اسم چیزی است که می شمرند آن را زن از ایام لقوایا یا ایام
حمل یا غیر آن و در آیات قرآنی اقسام و انواع آن مذکور است و احادیث نیز وارد شده و اجماع نیز بر آن منعقد گشته
است الفصل الاول * عن ابی سلمة * روایت مکتب ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که از
ابو بکر تا بعضی و اعلام ایشان را از فقهای سبعه مدینه است کثیر الحدیث و اسع الروایة * عن فاطمة بنت قیس * از فاطمه بنت
قیس قهریه قریشیه که از مهاجرات اول بود و خد او در جمال و عقل و کمال بود * ان ابا عمرو بن حفص طلقها * روایت این است
که ابو عمرو بن حفص بن مغیره که از صحابی است و شوهر او بود طلاق داد او را * البته * طلاق قطعی که قطع کرد علاوه
نکاح را البته بمعنی قطع است و مرا * سه طلاق است * و هو غائب * و حال آنکه ابو عمرو بن کور غائب بود * فارسل الیها

وکیلہ الشعیر * پس عمر بن خطاب وکیل ابو عمرو و جاورا تا نفقه خود سازد در ایام عدت * پس در خشم آمد و ناراض شد فاطمه و کم پنداشت آن جور را خط خشم گرفت و ناراضی شدن و کم شمودن عطایه کسی را در بعضی نسخ ختم خطه * فقال والله مالک علینا من شیء * پس گفت وکیل ابو عمرو و فاطمه بشد اسروند نیست مروت را واجب بر ما هیچ چیز از نفقه زیرا که طلاق تو بالقطع اصف این هم که بتو میمیدیم از روی تبرع و احسان است * فبیعت الی رسول الله * پس آمد فاطمه بموی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وعلیه * فلما کرب ذلک له * پس ذکر کرد فاطمه آن را مر آنحضرت را * فقال لیس لک نفقة * پس گفت آنحضرت نیست مروت نفقه * فامر ما ان تعتلی بیعت ام شریک * پس امر کرد آنحضرت فاطمه را که بکشد عدت در خانه ام شریک بفتح شین که زنی بود صحابیة غنیة و نام او خوله بنت حکیم است * ثم قال تلك امرأة یغشاه اصحابی * پستتر گفت آنحضرت آن یعنی ام شریک زنی است که می پوشند ار را رمی در آیند و هجوم میکنند بروی اصحاب و اقارب من و ضیافت می کند و ایشان را و خانه و ری صلاحیت عدت ندارد و قابل آن نیست زیرا که وی زنی غنیة کریمه و صالحه و فاضله بود زیارت میکردند او را مردم و ضیافت میکرد وی ایشان را * اعتلی بیعت ابن ام مکتوم * عدت بکشد نزد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است * فانه رجل اعمی * زیرا که وی مردی نابینا است * تضعین ثیابک * می اندازی قوچامه های خود را یعنی بیند از جامه های زینت را و مپوش آنها را در ایام عدت کذا اقیل و احتیال دارد که معنی آن باشد که می توانی نهاده از بر خود جامه های خود و بطور خود بهر وضع بپوشی یا پوشی * می توانی * بود زیرا که آن جا کسی نیست که از نظری ملاحظه داشته باشی و الله اعلم و احتیال کرد * اند باین حدیث بعضی مردم بر جواز نظرا بر آنچه اگر وی نمی بیند او را و قول صحیح که چه هر دو بنانند آنست که حرام است از جهت قول حق سبحانه و قل لکم من انبأ یغضن من ابصارهم و از جهت حدیث ام سلمه * فتمیایان * انما و ازین حدیث فاطمه بنت قیس نیز معلوم نمی کرد در جواز نظری باین ام مکتوم مقصود آن است که تو ایمنی نزد ابن ام مکتوم از نظر غیر بحسب تئوی زیرا که مردم در خانه او آمد و رفت ندارند چنانکه در خانه ام شریک دارند اما غرض بصر تئوی بحال خود است چنانکه در حدیث قرآن و حدیث ام سلمه بران دلالت دارد کذا اقیل * فاذا احللتها فذیننی * پس و آنچه که حلال شود و برائی از عدت * پس خبر کن مرا تا در کار تو و بی تو فکر کنم * قالت فلما احللت * گفت فاطمه بنت قیس پس و قتی که حلال شد من * ذکرت له ان معاویة بن ابی سفیان را با جهنم خطبانی * ذکرت له من آنحضرت را که معاویة را با وجهم بفتح جیم و سکون یا صحابی قرشی مدوی خواستکاری کرده اند مرا حکم چیست * فقال اما ابوالجهم فلا یضع عصاه عن عاتقه * پس گفت آنحضرت اما ابوجهم پس نمی نهاد چوب خود را از دوش خود یعنی مردی در شب خواست که زنان را میزند * و اما معاویة پس مردی در رویش و فقیر است که نیست هیچ مال مرا و از زیرا که پدر وی ابوسفیان بخیل بود و مال و عیال را به تنگ میل داشت صلوک بضم صاد در رویش تصعلک درویشی این بد و کس خود قابل ترویج نیستند و ازین جا معلوم می شود که مستشار مؤمن باید و نیز معلوم می شود که ذکر عیب مرد یا زن نزد خواستکاری می توان کرد تا در ضرر و مشقت نیفتد و فرمود آنحضرت * انکی اسامة بن زید * نکاح کن اسامة بن زید را که مولای زاده آنحضرت بود * فکرمته * ففاطمه بنت قیس میگوید پس مکروه پنداشتم من اسامة را زیرا که وی غلام بچه بیاض بود و این فاطمه قرشیة بود و صاحب جمال و لیکن اسامة محبوب آنحضرت بود و مقرب درگاه عزت وی * ثم قال انکی اسامة * پستتر باز گفت آنحضرت نکاح کن اسامة را * فیکتبه * پس قبول کردم * حکم آنحضرت را و نکاح کردم اسامة را * ففعل الله به خیرا * پس کرد انیل خدای تعالی در اسامة یاد دین نکاح نیکی * و اعتبطت به * و رشک برد * رشک مینماید چنان شد که مردم رشک بردند بر من * و فیما روایتی از فاطمه ابی بنین آمده است که گفته * قال * فیکت آنحضرت * ففاما ابوجهم فرجل صریح الانبیاء * ففما ابوجهم پس امر مردی به پارتند * ایست مر زنان را * رواه مسلم و فی روایتی *

و در روایتی از معلم اینچنین آمده است * ان زوجها طلقها ثلاثا * که شوهر او طلاق داد و او را طلاق * فانتع النبی صلی الله علیه و سلم * پس آمد وی نزد آنحضرت * فقال لا نفقة لك * پس گفت آنحضرت نیمه نفقه مرترا * الا ان تكوني حاملا * مگر آنکه باشی تو شکم دار بد آنکه این حدیث فاطمه بنت قیس دلالته دارد که نیمه نفقه و نه سکنی مرمعتة ثلاث را نفی نفقه خود صریح است و مانعی سکنی بجهت آنکه آن در خانه خود شش مانی باشد نه در خانه مردم و بهمین رفته است امام احمد و همین است مدعی ابن عباس من رضی الله عنهما را امام مالك و شافعی بر آنند که سکنی هست از جهت قول حق سبحانه و تعالی اكنون من حيث سكنتم و نفقه نصف ما یكسب یا این حدیث را امام ابوحنیفه و بعضی ائمه دیگر مؤلفی قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه می گویند که هم نفقه است و هم سکنی و گفت عمر رضی الله عنه ترك نمیدهم کتاب الله را بقول زنی که تمیل انیم که یاد دارد یا فراموش کرده و شاید که مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم * ليس لك نفقة * نفقه ایست که فاطمه می طلبید نه مطلق نفقه و اختیار سکنی را در خانه مردم شاید که حبیبی باشد و حدیث دلالته بر نفی سکنی ندارد چنانچه در حدیث آینده بیاید و الله اعلم * وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان فاطمة كانت فی مكان وحش * گفت عائشة که فاطمه بنت قیس بود در جای خالی که هیچکس در آنجا نماند و وحش بفتح و او سکون حای مهمله جای خالی و وحش و وحوش که جانور دشتی را گویند از اینجا است و وحش بمعنی پریشانی و اندر سکنی نیز آید * فخیف طی ناحیتها * پس ترسیده شد بر جانب وی یعنی بروی * فلذلك رخص لها النبی صلی الله علیه و سلم * پس از بیعت رخصت کرده مر فاطمه را آن حضرت * تعني فی النقلة * میخواندند عایشه از رخصت یعنی رخصت کرد فاطمه را از جای خود بجای دیگر رفتن که خانه ابن ام مکتوم باشد یعنی اصل و جوب سکنی در خانه خود شش بود و رخصت در انتقال از جهت خوف مذکور بود نقله بضم نون و سکون قاف اسم است از انتقال * وفي رواية قالت مالفاطمة الا تنقي الله * و در روایتی اینچنین آمده است که گفت عائشه همیشه فاطمه را آید پر میزد بکنکند خدا می و او نمی ترسد از عذاب وی * تعني فی قولها لا سکنی و لا نفقة * یعنی در یکسختی فاطمه که هرگز نمی سکنی نبود و نفقه نبود یعنی این سخن از روی دروغ و خلاف واقع است از خدا نمی ترسد که بیعت نمیدهم می گویند و این انکار است از عایشه حدیث او را چنانکه از عمر رضی الله عنه آمده و این مثبت مدعی امام ابوحنیفه است که معتدل ثلاث را سکنی و نفقه هست * رواه البخاري * و عن سعيد بن المسيب قال انما نقلت فاطمة لظول لسانها طی احدا لهما * گفت سعید بن المسيب نقل کرده نشد فاطمه بنت قیس در حالت از جای خود بجای دیگر مگر از جهت زبان درازی وی بر خویشان شوهر وی و این سببی دیگر است برای انتقال وی و رای وحشت و احما خویشان زن از جانب زوج * رواه فی شرح السنة * و عن جابر قال طلقت خالتي ثلاثا * گفت جابر بر رضی الله عنه طلاق داده شد خاله من سه طلاق یعنی نشست برای عدت * فارادت ان تجل بخلها * و خواست که بپوشد و ببرد میوه درختان خرما و خود را بجل بفتح تا وضیم و تشیل دال از جلاد بفتح و کسر بریدن خرما از نخل مثل صرام بصاد مهمله و طاف بقاف و در زراعت حصاد میگویند * فزجرها رجل ان تخرج * پس منع کرد خاله مرا از خروجی از برای من بجهت عدم علم وی بآنکه برآمدن از مکان عدت جایز نباشد * فانت النبی * پس آمد خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم * که من در عدت نشسته ام و ضرورت دارم در برآمدن برای جلد حکم چیست آیا برایم یانه * فقال بلی * پس گفت آن حضرت بلی بیرون آئی * فجل في نعلك * پس بپوش خرما می خود را * فانه غصی ان تصلي ان تصلي معروفا * پس بد رختی شان این است که نزدیک است که تصدق کنی بخیر ما که می بری اگر بصل نصاب رسد یا بکنی احسان یا بکنی اگر کمتر از آن باشد پس مراد بتصدق فرض باشد که زکوة است و بمعروف تطوع و تواند که مراد بتصدق دادن بفقرا و بمعروف مدیة و فرائدین بغیر فقر یا کلمه او بر ای شک است و این حدیث دلالته دارد بر خروج معتدله برای حاجت مخصوصه که امر خیر باشد * رواه مسلم * و عن المسور بن مخرمة * صحابی بخیر است خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف زائیده شد بمکه بعد از هجرت

در سال و نهم آوردند و زمان هشتم آن مبعده بضم سین و فتح موحده و سکون تثنیه الالهیه صحابه است
 روایت دارد از آن حضرت و روایت میکند از وی این حدیث و غیر وی نفست بعد وفات زوجها زائیک بعد از مردن
 شریعتی که بعد از آن خوله بود بفتح ضاء معجمه و سکون و او با یال بعد از چهل شب و نفست بضم نون و فتح آن و کسر
 تا مرد بر این است فیات النبی پس آمد سبیه نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا متذنبه ان تنکح پس اذن
 بیاست از آن حضرت که کاح کند بشوهر و بکر فاذن لیا فتحت پس اذن کرد آن حضرت مرا ایس کاح کردی
 زیرا که عادت حامل وضع حمل است و خاوندات کند زوج او یا مطلق باشد و این مذهب این مسعود است رضی الله عنه
 مذنب امام ابوحنیفه نیز همین است و نزد شافعی اگر حامل متوفی عنها زوجها باشد عادت او با بعد الا جابن است
 و این قول ملی است رضی الله عنه و این بحث در کتاب اصول فقه تصدیق یافته است و روایت البخاری و عن ام سلمه قالت
 جاءت امرأه النبی صلی الله علیه و سلم فقالت کفتم ام سلمه آمد زنی بسوء آنحضرت پس گفت یا رسول الله ان بنتی
 توئی چهار و چهار و سبیکه دختر من وفات یافته است شوهری و وقت اشکست عینها و حال آن است که تشعوق بدرد
 آمد است چشم از آن افکند ایا پس مرده کنیم چشم او را از نکلیها بفرمانیه نیز روایت است یعنی آیا سر مرده کند آن
 و خه چشم او را نکند بضم حار و فتح آن از اب نصر و منع فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا پس گفت آنحضرت مرده نکند
 مرتین اوله و در بار سوال کرد آن زن یا سه بار و کل ذلك يقول لا و مر بار می گفت آنحضرت در جواب آن لا سر مرده نکند
 و این سر مرده نکردن برای نکاح است سوگامت بعد از مردن شوهر بترک طیب و زینت و احتال و در احتال اختلاف
 است نزد شافعی جائز است از جهت مرد در شب و در روز مسح کند و نزد احمد جائز نیست اصلا و نزد ما جائز است از جهت عذر
 در شب و در روز و هر این حدیث موافق مذنب امام احمد است ثم قال پسر گفت آنحضرت انما هی اربعة اشهر و عشر
 نیست آن یعنی عادت مکر چهار ماه و ده روز پس تا این مدت صبر باید کرد از آن و در کمتر از آن بنا یک شکست یا مراد آن است که
 مدت آن بسیار هم نیست چهار ماه و ده روز بیش نیست اضطراب هیچست قاقم و لفظ عشر مرقوم است چنانکه مقتضی بالحق
 عبارت است و در اصول بنصب است بر حکایت لفظ قرآن بعد از آن اشارت کرد که در رجاء هلیت عادت تا سال کامل بود باز
 چیزهای دیگر عجیب مضحک و فرمود و قل کانت احدی کن فی الحامیه ترمی بالبعرة و بتحقیق بود یکی از شما ف زنان
 در رجاء هلیت که می افتد اخت در وقت بیرون آمدن از عادت بعرة را بفتح بار سکون عین پشک شتر و کوسفند طی راس
 اکتول در وقت تمام شدن سال آورده اند که چون می مرد شوهر زن در خانه تنگ می در آمد و بدترین جامه های خود
 و امی پوشید و معاس نمی کرد طیب و زینتی نداشت و آنچه در وقت تنگ می در آمد و بدترین جامه های خود
 می آورد و فرج را بان مسح می کرد و از خانه بیرون می آمد و چند پشک را آورد و می میلد و آنها را می انداخت
 و بیرون می آمد بد آن عادت متفق علیه و عن ام حبیبه و زینب بنت جحش رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال ام حبیبه بنت ابوسفیان و زینب بنت جحش که از ازواج مطهره اند روایت می کنند از آن حضرت که
 گفت لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الاخر ان تلبس میت حلال نیست مر زنی را که ایمان می آورد نکند او روزی
 آخرت که سوگ دارد بر مرده فوق ثلث لیل بالبالا شب و زیاده بر آن الا طی زوج اربعة اشهر و عشر مکر بر شوهر
 چهار ماه و ده روز و نکند بضم تار کسر و روایت است و در ثلث بفتح تا و کسر حا و قیم آن نیز آمده است و حد و حد اد بکسر حا
 جامه های سوگ میاه و کبود و جامه سوگ پوشیدن متفق علیه و عن ام عطیه از کبار صحابیات است غزوه می کرد
 همراه آنحضرت و مجروحان و امدادات می کرد و بیمارانی را بیما رداری میکرد و قتل و آورد بصره را و حاصل شد حدیث
 و نیز نزد ایشان نام از تبسیمه بضم نون و فتح سین مرمله و سکون تثنیه و مدحی و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 لا یحل لامرأة طی میت فوق ثلث الا طی زوج اربعة اشهر و عشر الا تلبس ثوبا مصوغا و نه پوش جامه رنگین را الا تلبس

عصب * مکر جامه عصب را بفتح عین و سکون صاد مهملتین جامه که رنگ کرده شود رسته اویش از آنکه بافته شود و این را داخل زینت نمیدارند و روایت نهدی در جواز پوشیدن آن مرد انرا نیز آمده است * ولا نکتیل * و هر مه نکشد * و لانتس طیب * و مساس نکند خوشبوئی را * الا اذا طهرت * مکر و قتیقه پاک شود از حیض * نبله من قسط * مساس نکند اندکی از قسط بضم قاف و سکون سین مهمله چوبی است خوشبو که در هند می باشد و در عرب نیز می باشد و در ادویه نیز می اندازند و بجای قاف کاف و بجای طاقا نیز آمد * و من اظفار * یا مساس نکند اندکی از اظفار جمع ظفر این نیز نوعی است از طیب که بشور کرده میشود بان و مسابه می باشد ناخن آدمی را که استعمال میکنند آنرا زنان * متفق علیه و زاد ابوداؤد * و زیاده کرد ابوداؤد این کلمه را که * و لا تختضب * و رکنین نکند یعنی مویها را و دستها را بختنا و حکمت در سوکوار ی زن بر شوهر اظهار تاسف است بروفات وی بخلاف مطلقه که متوحش گردانید است او را شوهر بطلاق و تخصیص عد چهار ماه و ده روز جزا شارع کسی نداند چنانکه همه جا حکم اهداد است .

الفصل الثانی
 * عن زینب بنت کعب * تابعیه انصاریه است از بنی سالم بن عوف * ان الفریعة * بضم فاء و فتح را و هکون یا بنت مالک بن سنان و هی اخت ابی سعید الخدری * فریعه خواهر ابوسعید خدریست و مالک بن سنان پدر ایشان است رضی الله عنهما و صحابه است از اهل بیعه رضوان حدیث وی نزد اهل مدینه است * اخبرتها انها جاءت عند رسول الله * زینب میگوید که فریعه خور داد او را که وی آمد نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم تساله ان ترجع الی اهلها فی بنی خدره * در حالیکه کموال می کند فریعه آن حضرت را که باز کرد بپسوی کسان خود را مد و قبیله خود که در بنی خدره بودند که ابوسعید خدری منسوب بان قبیله است * فان زرجها خرج فی طلب اعداءه ایتوا * زیرا که شوهر وی بیرون آمد در جستن چند بنده که مر او را اگر بخته بودند * فقتلوه * پس کشتند آن بنده کان یا کشتند مردم قطاع الطريق او را و مراعات و فات وی باید داشت * قالت * کفرت فریعه * فسألت رسول الله * یس پر هید من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم ان ارجع الی اهلها * که رجوع کنم بپسوی اهل خود * فان زرجی لم یترکني فی منزل یماکه * زیرا که شوهر من بکذاشت و سکونت نداد مراد از منزل آنکه مالک باشد وی آن مسافر را * ولا نفقه * و نیست نفقه مرا همچنین درین منزل بی نفقه مرا گذاشته رفت و کشته شد * فقالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم * پس گفت فریعه گفت آنحضرت آری رجوع بکن بپسوی اهل خود * بانصرفت * پس بر کشتم من از نزد آنحضرت * حتی اذا کنتم فی البجرة * تا آنکه وقتیکه بودم در صحن خانه فی الصراح حجرة ناحیه سرای * و فی المسجد * یا بودم در مسجد شک راوی است که فی البجرة گفت یا فی المسجد * دعانی * خواند ان حضرت و طلبید مرا از خود * فقال امکی فی بیتک * پس گفت آنحضرت در نیک کن در همین خانه که می باشی و شوهر تو آنرا گذاشته رفته است اگر چه ملک شوهر تو نیست * حتی یبلغ الکتاب اجله * تا آنکه برسد کتاب مدت خود را یعنی تا آنکه بگذرد مدت زان بن عبارت کنایت از رسیدن وقت و مدت می باشد و علت را کتاب گفت بمعنی مکتوب زیرا که وی فرض کرد دشت است چنانکه کتب علیکم الصیام ای فرض * قالت فاعلمت فیه اربعة اشهر و عشر * گفت فریعه پس علت کشیدم من درین خانه چهار ماه و ده روز و از اینجا معلوم شد است که انتقال معتد از حای بجای در سبت نیست بی ضرورت و احتیاج * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ام سلمه قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حین تو فی ابوسلمه * گفت ام سلمه در آمد بر من آن حضرت هنگامی که وفات یافت شوهر من ابوسلمه * و قل جعلت علی صبرا * حال آنکه بتتبعی گردانیده بودم بر خود صبر را بفتح صاد و کسر با و سکون ان دواي تلخ مشهور و بعضی کسر صا نیز نقل کرده اند شاید که مراد بگردانیدن صبر بر و طلا کردن روی است بدان چنانکه از سیاق حدیث ظاهری می شود * فقال ما هذا باام سلمه * پس گفت آنحضرت بطریق استفهام انکاری چیست این ای ام سلمه * قالت انما مولی من و فیقه طیب * گفته من ایست این مالیک شک بر روی مکر صبر نیست در روی بوی خرش که ممنوع

حامل حتی تحيض حیضه * و نه وطی کرد * شود زنی غیر ذل اوند حامل تا آنکه حیض آرد يك حیض را اگر يك حیض نمی آرد
 از جهت صغریا کبریسا اعتبار حاصل می شود بکلی شش یکماه و این قسم مذکور نشد از جهت قلت وند رت وجود آن و این
 حدیت دلالت دارد بر آنکه به بند کردن بر طرف می گردد نکاح مابق و ظاهر این مطلق است که زوج با وی باشد یا نه
 و باین رفته مالک و شافعی و نزد ما اگر مرد و معا بنده کرد * شوند باقی می ماند نکاح اول * و زاداحمد و ابو ارد و الدارمی
 * وحن زریع * بضم را و فتح و از و سکون تحتانی و بکسر فاء بن ثابت الانصاری * صحابی انصاری است معلوم است در
 مصوبان امیر کرد انیل او را معاویه بر طرا بلس در حنہ ست و اربعین پس غزا کرد افریقه رادر سنه سبع و اربعین و روایت یافت
 یزید بکسر را و تشفی ف و بعضی گفته اند بشام سته ست و حنہ سین * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حنین * گفت
 آنحضرت روز حنین که نام غزوة مشهور است بعد از فتح * لا یصل لامرئ یوم من بالله و الیوم الاخر ان یسقی ماء * زرع غر * *
 حلال نیست مردی را که ایمان دارد بشل او روز آخرت که بد مل آب خود را کشت غیر خود را * یعنی اتیان السالی * میشود
 آنحضرت از آب دادن زراعت غیر او آمدن زنان شکم دار را و وطی کردن با بشان * و لا یصل لامرئ یوم من بالله و الیوم الاخر
 ان یقع علی امرأة من ابسی * و حلال نیست مردی را که ایمان می آرد بشل او روز آخرت که بیفتد بر زنی از جن و وطی کند او را
 * حتی یستبرئها * تا آنکه استبرأ کند او را * و لا یصل لامرئ یوم من بالله و الیوم الاخر ان یسقی ماء * و حلال نیست مردی را
 که ایمان می آرد بشل او روز آخرت که بفروشد مال غنیمت را * حتی یقسم * تا آنکه قسمت کرده شود نهی است از تصرف
 کردن در غنیمت و خیانت کردن در آن * رواه ابوداود و دوری الترمذی الی قوله * و روایت کرده است ترمذی و قول
 وی زرع غیره * الفصل الثالث * عن مالک قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 یا مر باستبراء الاماء حیضه * روایت است از مالک که گفت رسیده است مرا که آنحضرت بود که امر کرد باستبرای داهان
 يك حیض * ان كانت ممن تحيض * اگر هست آن زن از جمله آن زنا نیکه حیض می آرند * و ثلثه اشهر ان كانت ممن
 لا تحيض * و باستبرای سه ماه اگر هست آن زن از آن زنا نیکه حائض نمی شوند مل می چوب و غیره * و این حدیث را یافته که حاصل
 میشود استبرایك شهر و قومی بران رفته که سه ماه میشود از جهت این حدیث * و روایتی از شیعی ماء الغیر * و ابو داود و آنحضرت
 که نهی میکرد از آب دادن آب غیر را یعنی وطی کردن زنان شکم دار را * و عن ابن عمر انه قال اذا وضعت الولیة
 التي نوطاً * گفت ابن عمر و قتیکه بششید * شود جاریه که وطی کرد * میشود یعنی بالغه است * و بیعت * یا فر و خت * شود
 * و اعقبت * یا آزاد کرد * شود * فلتستبرأ و حها حیضه * پس باید که استبرأ کند رحم خود را يك حیض * و لا تستبرئ
 العذراء * و استبرأ نکند جاریه بکرا خد کرده است با بن حدیث ابن شریح و گفته که واجب نیست استبرای بکر و جمهر و بر خلاف
 آنکه از جهت عموم حدیث بها یا ی اوطاس چنانکه در شرح ترجمه گفته شد و الله اعلم رواه ما زین * باب المقات
و حق المملوک * در اصل ماده انفاق معنی فنا و نفاذ و ذهاب و خروج به یل است و نفقه اسم است مرچیزی را که خرج کرده
 شود و جمع آن باعتبار انواع است چنانکه نفقه از و اج و اولاد و مالکین و اقارب مثلاً و ظاهر آن است که مراد از اینجا عامتر
 است از نفقه واجب و غیر واجب و مراد بحق مملوک اطعام و الباس و است و عدم تکلیف با نیچه طاقعند ارد چنانکه دلالت
 دارند بران احادیث * الفصل الاول * عن عائشة رضي الله عنها ان هنذا بنت عتبة قالت *
 روایت می کنند که هند دختر عتبه بضم عین و سکون تاین ربیعہ بن عبد شمس بن عبد مناف و حنہ از سرداران مشرکان مکه
 بود و این هند زن ابوسفیان و مادر معاویه است اسلام آورد در سال فتح بعد از اسلام زوج خود و آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم بر نکاح سابق ایشان را مقرر داشت و داستان حالت کفروی معلوم است و در صحیح البخاری می آرد
 که چون هند بنت عتبه اسلام آورد گفت یا رسول الله بدم من که نبود نزد من هیچ خیمه از خیمام مغنوس ترا و خیمهای تو
 را صحباب نور اکنون چنان شد که محبوب ترین خیمام نزد من خیمام شما است آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم را

ایضا شارحان حدیث این کلمه را در معنی می گویند یکی آنکه چون ایمان در دل تو جای خواهد گرفت محبت زیاد برین نیز پیدا خواهد شد و این آنکه من نیز در خود همچون می یا به نعمت شما نزد من میغوش بود یک الان محبت شد بد و فتان در زمان عمر ابن الخطاب است در روزی که ابوقحافه و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما وفات یافتند و هایشه را ایست می کند که هند بنی عتبیه گفت * یا رسول الله ان ایا سفیان بن رجل شحیح * بدرستی ابرهه فیان مردی بخیل آمد و رفایند نخل و درین * و ایس یعطینی ما یکعینی * و نیت که بد هل مرا چیزی که بسند کی کند مراد معیشت من * و ولد * و کفایه کند فرزند ان مرا * الا ما احلت منه و هو لا تعلم * مگر چیزی که بکرم از روی و حال آنکه وی نصیب اند یعنی دزدیده بکرم زاورا خبر نکنم * فقال حدی ما یکفیک و ولدک * پس گفت آنحضرت بکرم خور آنچه کمایت کند ترا و ولد ترا * بالمعروف * بر وجه مشروع که شناخته میشود در شروع و امر میکند شرع بدان یعنی بر حق رجاحت * متفق علیه * و من جاء برین صر * یفتح * من رضم بهم صحابی مشهور است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اعطی الله احدکم خیرا * چون بد خدا ی تعالی یکی را از شما مال کثیر * فلیبس * فلیبس * بلبسه و اهل بیت * پس باید که آغاز کند در انفاق بنفس خود و اهل بیت خود یعنی شخصت بر خود خرج کند و بر اهل و حمال خود کند زیاد و بر نفقه واجب ایشان * رواه مسلم * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمملوک طعامه و کسوته * واجب است بر مالک برای مملوک نان و جامه و بی بر حق رجاحت و متعارف بد و مناهب حال * و لا یكلف من العمل الا ما یطاق * و تکلیف نکنند از عمل مگر آنچه طاقت دارد و این امر واجب است و تکلیف نه باید از طاقت کار فرمودن کسی را چون مالک علی الاطلاق جل شانه که مالک حقیقی است امر بر بندگان را تکلیف نیست مگر آنچه در وسع و طاقت ایشان است پس باید که آنرا که جزو عمار مالک نیستند نیز بر مملوکان خود که همچو ایشان و از جنس ایشانند باید که به همین طریق مملوک نماید * رواه مسلم * و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اخوانکم * مملوکان شما را در ان و امثال شما اند هم از جهت بدن و هم از جهت خلق * جعلهم الله تحت ایدیکم * کرد این را از این است ایشان را خدا یتعالی ژیرد استغای شما * فمن جعل الله اخاه تحت یدیه * پس کسی که بکرد آن خدا یتعالی برادر آنست پس از خود و دست و پا و دخل و متکبر بر وی * فایطعمه مما یاکل * پس باید که ایشان را از آنکه خود بخورد * و یلبس * مما یلبس * و باید که ببوشاند او را از آنچه خود میپوشد و این امر مستحب است و واجب است همانقدر را است که متعارف اهل بلد است کند اقالوا * و لا یجعه من العمل ما یغلبه * و تکلیف نکنند او را از عمل چیزی که چیره گردد بر وی و از وسع طاقت او بیرون باشد * فان کفه ما یغلبه * پس اگر تکلیف کنند او را چیزی که غالب و چیره آید او را * فلیعنه علیه * پس باید که یاری دهد او را بر ان عمل از بعضی صلحا آورده اند که دایمان را در آس کردن امانت میکند و شریک می شد بد با آنها * متفق علیه * و من عبد الله بن عمر و جاء قهرمان له * روایت است از عبد الله بن عمر و بن العاص که آمد او را کار فرمای او و قهرمان یافتیم قاف و حکون ها و فتح و الفظ معرب است بمعنی خزینه دار و نگاهبان مال و کار فرمای و بکیل مرد * فقال له اعطیت الرقیق قوتهم * پس گفت عبد الله مر قهرمان خود را ایادی تو غلامان را قوت ایشان * قال لا * گفت قهرمان ندادم * ام * قابل فایطابق فاعطهم * گفت عبد الله پس برورید ایشان را قوت * فان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * پس بدرستی آنحضرت گفته است که کفی بالرجل اثما ان یحبس عن یصلک قوته * پس است مرد را از روی کتاه که نگاه دارد و باز دارد کسی که مالک است او را قوت او را * و فی روایة * و در روایتی چنین عبارت آمده که * کفی بالرجل اثما ان یضیع من یقوت * پس است مراد را از روی بزه که ملاکت کرد اند کسی را که لازم است او را قوت او و بر نفقه او و درین دلالت است بر این که نصایق نکنند مگر چیزی که زیاد آید از قوت اهل و حمال * رواه مسلم * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انک لا یمنع لاحدکم حادیه طعامه * و تنیکه بعازد برای یکی از شما دخل متکرا و طعام او را * ثم جاء به * پستویار دارد نزد او طعام را

و قد روى حرره و د خانه رحال آنکه بتطبیق و الی شد و نزد یک شد است گرمی آتش و د آن را که در بختن طعام کشید لا و لیقول معه پس باید که بنشانند او را با خود و نیاکل پس باید که بشورد و یعنی با و طعام و این امر برای احتیاج است فان كان الطعام مشغوا قليلا پس اگر باشد طعام قلیل فیضع فی ید و منه اكله او اكلتین پس باید که بنهد در دست خادم ازان یک لقمه یا د رلقمه و مشغوه از شده است بمعنی لب و گنایست است از قامت یعنی خورده شود بل لب ربه و نیکان احتیاج نیست از جهت قلت و در اصل مشغوه آب و را کوبند که بمیار کردد بر آن لبها تا کم کردد پس مشغوه باین قیاس طعامی که بمیار کردد بر روی خورند کان بر هر نقل یر قليلا تفصیر ا و اصف و د ربعی نسخ قلیلا حاشیه است برای تفصیر مشغوه ما و د را کثر نسخ مصححه در اصل متن واقع است و اكله بضم بمعنی لقمه و بطبخ یکبار خوردن و روایت بضم است رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال ان العبد اذا نصح لميله و كفت آن حضرت که بندة چون اخلاص کند و خیر خواهی و حق شناسی و زرد برای خواجه خود و احسن عبادة الله و نیکو کند پرورش خود را فله اجره مرتین پس مر آن بندة راحت مرد ارد و بارود و چند آن یکی بجهت خدمت خواجه دیگر بجهت عبادت خدا و از اینجا معلوم میشود که نصیحت از خواجه را نیز عبادت است که بر آن اجراء است و در حقیقت عبادت خدا است که بغیر مودة او است چنانکه خدمت والدین و امتثال امر ایشان و بعضی تا ویل می کنند این را با آنکه او را در هر عمل دو اجراء است متفق علیه و عن ابی مريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم نعماً للمملوك ان يتوفاه الله بحسن عبادته و به نیکو چیر زیست مرمملوک را این که بصیر اند او را خدا ایتعالی به نیک کردن عبادت پروردگارش و طاعة عیله و به نیک کردن فرمان برداری خواجه اش یعنی فهم عبادت پروردگار نیک کند و هم خدمت صاحب خود را خوب بجا آرد نعماله نیکو چیز نیست مود او را این حال نگر بر برای تاکید و تفریر است متفق علیه و عن جریر بن جهم قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اذا ابق العبد لم يقبل له صلوة و روایت است از جریر بن عبد الله که صحابی مشهور است که بغایت جمال و حسن میرت داشت گفت گفت آنحضرت وقتیکه اگر بر دین و نه بختن و نه بختن می شد برای او هیچ نمازی و فی روایة عنه و در روایت دیگر از جریر آمده که قال ایما عبد ابق فقد یرث منه ان ذمة و هر بندة که بگریزد پس بتطبیق بیزا شود از وی ذمة اسلام را مان و زنهار و عهد آن یعنی کافر می گردد و خون و مال از مباح می گردد و فی روایة عنه قال ایما عبد ابق من موالیه فقل كفر و هر بندة که بگریزد از صاحبان خود پس بتطبیق کافر شد حتی بر جمع الیهم تا آنکه باز گردد و بیاید روی ایشان و این غایب شدن یک و تغلیظ و مبالغه است و بعضی گفته اند که این بر نقل یری است که بگریزد و ملحق بل از حرب گردد پس جائز است قتل وی یا استتلال کند اباق را که متصیت است و بعضی گفته اند مراد آن است که لازم نیست بر سبیل وی در حال اباق ارض جنایت و وی و راجب نیست بپوش نفقه او یا مراد بکفر کفران نعمت است رواه مسلم و عن ابی مريرة قال سمعت ابا القاسم صلى الله عليه و سلم يقول من قذف مملوكه و هو بوث مما قال كفت آنحضرت که بکشد و شناسد مملوک خود را و حال آنکه آن مملوک بیزار و بپاک است از آنچه گفته و د شناسد کرد است و جلد یوم الغیمه تا زیانده زده میشود و روز قیامت الا ان یكون كما قال مکر آنکه باشد ان مملوک چنانکه گفته است یعنی اگر چه بقتل مملوک در دنیا حد نمیزند اما در آخرت تلافی آن خواستند کرد و حد خواستند از حد حاصل کلام ثبوت اثم است بقتل غلامان و زجر و منع ازان چنانچه ما د است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول من ضرب غلاما له حد الم یانه و کتف ابن عمر سبیل م آن خصوصیت را که می گفت کسیکه بزند غلامی را که مراد است حدی کفر نکرد است موجب آن را یعنی بیکنا بزند و اول طمعه بلکه اگر طمعا نیچه زدن او را نکند از آن یعقده پس کفارت و ی آن است که آزاد کند او را و طمعا نیچه زدن حرام است هر کرا باشد رواه مسلم و عن ابی مسعود الانصاری صحابی مشهور است بعضی او را از اهل بدو داشته اند و تحقیق آنست که نهی از

نمودن بمالوکان موجب برکت و زیادت در خیرات است * و در التلقی شوم * و بد خلعتی با مالوکان منسوب می برکتی
و نقصان است و بمن بضم یا و سکون میم برکت و نیک فالی و شوم بضم شین و سکون همزه بد فالی ضد یعنی * رواه
ابوداؤد و لم ارفی غیرا لمصاییح ما زاد علیه من قوله * و ندیدم در غیر مصاییح چیزی را که که زیاده کرده است
صاحب مصاییح بر اینچه ذکر کرده شد از قول وی * و الله قد تسخ میده السوء * و صدقه دادن و خیر کردن بمفقرا باز
میدارد بد مردکی را میده بکسر میم و سکون یا میدهتی و حالتی که آدمی بر این میبود و آن حالت گاهی بد می باشد و گاهی
نیک چنانکه بمرک ناکهانی مردن یا به بنی همدی جان دادن و بیعت از توحید و زیاد حق اندشتن نعوذ بالله
من ذلك و هو بضم سین و فتح آن بدی * و البر زیاده ذی العمر * و نیکی کردن و احسان نمودن هبب زیاده ذی عمر و برکت
و یقاف آثار است در آن بر کسر یا نیک و غالب اطلاق آن در نیکی کردن بوالدین است ضد عقوق * و عن ابی سعید قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ضرب احدکم خادمه نذکر الله * و قتیکه یز نذیکی از شاغل منکار خود را پس یاد
کنند وی خدا را یعنی در خواست و فریاد کنند و طلب عفو کنند بنام خدا * و ارفعوا یدیکم * پس بردارید دستهای خود را
و بکنار یدزدن از راجعت تعظیم نام حق جل و علی را این بر تعلق بر است که ضرب از حقوق شرع نباشد * رواه
الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و کن عند علیکم بدل فارفعوا یدیکم * و لیکن نزد بیهقی لفظ علیکم است بجای
عبادت فارفعوا یدیکم و مودای خود و عبادت نیک است * و عن ابی ایوب قال * گفت ابویوسف انصاری که از مشاهیر
مستاده است و آن حضرت بعد از قتل و م بدینه منزل او را بکونیت و اقامت مشرف گردانید * صحبت رسول الله صلی
الله علیه و سلم یقول * شنیدم آن حضرت را که می گفت * من فرق بین والد و والد ها * کسیکه تفریق کند و جدائی
اخذ کند میان مادر و فرزندی و می نه بیع و بیعت و جرح آن ملا مادر را بفر و شک و بد و را نگاهدارد یا پسر را بفر و شک و ماد را
نگاهدارد یا یکی را بدست کمی بفر و شک و دیگری را بدست کمی دیگر * و فرق الله بینة و بین اجنته يوم القيمة * جدائی افکنند
خدا ای تعالی میان وی و میان دوستان وی و روز قیامت گفته اند تخصیص ذکر والد و والدات از محبت و وفور شفقت مادر است
بر فرزندی یا وقوع قضیه در وی اثنا ثار پدر و جد و برادر و خواهر و من حکم دارد و مذنب ما کرامت تفریق صغیر
است از ذی رحم محترم و تقیید بصغیر بیرون می بود کبیر را و جد کبیر نزد شاغی هفت سال یا هشت سال است و نزد ما بلوغ
و نزد امام احمد تفریق کرده نشود میان والد و ولد اگر چه کبیر باشد و بالغ بود و کرامت حد سب امام ابو حنیفه و حد است
و نزد ابی یوسف اگر قریب و لا داشت جایز نیست منع بتفریق و بدوایتی از و جایز نیست در کل * رواه الترمذی
و الدارمی * و عن علی رضي الله عنه قال و سببی رسول الله صلی الله علیه و سلم غلام من اخوس * روایت است از امین
المؤمنین علی رضي الله عنه که گفت بشنیدم را آنحضرت دو کودک که برادر و یکدیگر بودند * فبعت احدهما * پس فروختم
من یکی از آن دو را * فقال لی رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا علی ما فعل غلامک * ای علی
چه کردی غلام تو وجه شد آن غلام * فآخبرته * پس خبر دادم من آن حضوت را بفر و ختم من آن غلام را * فقال ردده *
پس گفت آنحضرت مکرر باز کردن این را یعنی بیع را نصح کن و او را بیکر تا مفارقت میان دو برادر واقع نشود و در
روایتی دیگر که در باب دریا این خطار را ازین حدیث معلوم می کرد که حکم مخصوص بوالد و والد نیست
* رواه الترمذی و ابن حبان و ابن ماجه و ابن جریر و ابن کثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
همان داهی و ولد وی بیع یا جازان * فنهاه النبی صلی الله علیه و سلم عن ذلك * پس نهی کرد از این که بیعت با وی را بیعت بوالد
علیه و سلم از آن * فرد المبیع * پس رد کرد بیع را و منع کرد آن را و ابویوسف تمسک میکند باین دو حدیث و میگوید
بیع فانهم * رواه ابوداؤد و منقطعاً * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد بطریق انقطاع که از اصحاب وی بعضی از
روایت افتاده اند * و عن جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ثلث من کن فیه یسر الله عتقه * گفت آنحضرت سه

تخصیص است که هر که باشد آن سه خلعت در روی آسان می گرداند خدا تعالی مرگه او را و سكرات موت او را عتف
 بهیچ حارسكون فوقانیه و ماموت * را بدخله جنته * و در می آرد او را با سابقان و مقربان در بهشت خاص خود آن سه
 به خلعت کد امند * رفق بالضعیف * نمی گردن با ناتوانان و مسکینان * و شفقه علی الاولادین * و مهربانی و نیکی کردن
 بر مادر و پدر و فرزندان از آزار ایشان اشفاق و ترحیم بر کسی یا چیزی از مهربانی * و احسان الی المملوک * و نیکی کردن
 و خوش خلقی و زیندن بر مملوک بحسن اتفاق و عدم تکلیف بمالایطاق * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و من ابی
 امامه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و شب لعلی رضی الله عنه غلاما * روایت است از ابی امامه با همی که صحبت بی است که
 آنحضرت اشتعل مر علی را رضی الله عنه غلامی را * فقال لا یضر به * پس گفت آنحضرت و وصیت نمود به علی بن ابی
 خلاص را بی حق شرعی * فانی نهیست عن ضرب اهل الصلوة * پس بد زبانی نهی گردید تا شایه ام از زدن باز کت او بد کین
 و وقتد را بیهی صلی * و تحقیق دیدم من او را که نماز می کند و نهی از زدن اهل صلوة از جهت شرف و کرامت ایشان است
 نزد خدا و رعایت اکرام و توقیر ایشان نزد مردم طبعی گفته رحمه الله و چون خدای تعالی ببرد اشت ضربت را از مصلیان بدین
 دنیا امید میدارد از لطف و کرم وی تعالی که رسوا نکند ایشان را در آخرت بعد از این شام الله تعالی * هذا الاصل فی الامم * این که
 من کور شد لعلی است که در مصایح است * فی الحقیقه انک ارحم منی * و در کتاب مجتبی که تصنیف در قطنی است * ان
 عمر بن الخطاب قال * این است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است * نه از رسول الله * نهی کرد ما را اینگونه زدن
 صلی الله علیه و سلم عن ضرب المصلین * از زدن نماز کنندگان را نهی نمود و رسول خدا را نهی نمود که کمره غلامان و
 خدمتکاران باشند * و عن عبد الله بن عمر قال جاء رجل الی النبی * کفایت این جور آمد مردی مسوی پیغمبر * صلی الله علیه
 و سلم فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله * کم لعقوا عن الخادم * چند بار دگر کتیدم از قصه زدن خدای متکلم * فیکت
 پس خلاصه موش نهادند آن حضرت و هیچ جواب نگفت * ثم اعاد علیه الکلام * پستتر باز کرد امین آن مرد بر آن حضرت از
 سخن که ایستاد * یا رسول الله * چند بار دگر کتیدم از قصه زدن خدای متکلم * فیکت * پس جواب نگفت
 فی الصراح سگرت بخاموش شدن و صوموت خاموش بودن * فلما کان فی الغایت * پس چون بود باز بهوم از سوال آن مرد
 * قال * گفت آن حضرت * اغفروا عنه کل يوم سبعین مرة * عفو کنید از خدام هر روز هفتاد بار عفو کنید و گفتبر است
 به تبعین و انجلد * چنانکه معجزا زبانیست در این عفو و کردار که سگوت و صوموت آن حضرت از جهت ادا کت این سوال بود
 چه عفو و منی و رحمت مستحسن است مطلقا مقید بهیچ معین نیست و تواند که خاموشی از جهت انتظار و خجسته باشد و الله
 اعلم * رواه ابو داود و در روایا الترمذی عن عبد الله بن عمر و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من لامکم من مملوککم * کسیکه ملائمت و موافقت و طاعت و اطاعت کند شما را از مملوکان شما یعنی موافق و موافق شما
 و خدمت کند شما را چنانکه بخواهد و راضی باشد * فاطعموه مما تأکلون * پس بخورید از آنکه شما
 و اکسوه مما تلبسون * و بهوشانید او را از آنچه می پوشید یعنی شما نیز در تفق حال و رعایت جانب او و کوشش چنانچه
 وی در خدمت شما می کوشد و در رضای شما می باشد * و من لا یلاکم منهم فنیجوه * و کسیکه مرا فقیست و نهی کند
 شما را از خدمت و ملائمت و موافقت و طاعت و اطاعت او را * فلا تعذبوا خلق الله * و حق این نکتید خلق الله را یعنی چون این
 خداست شما را فوق مزاج شما نمی کند و شما را بجز در تکلیف نمی داند و در خدمت خود در اید علی ایضاً * این که از روی پند
 از ملک خود را در این کار از دست نداشتن و ملائمت و موافقت و طاعت و اطاعت او را * رواه احمد و ابو داود * و عن ابن
 الجبانه * صحابی انصاری است و حفظه ملا رحیل از حضرت ابی بن کعبه گفته اند ما را در این جهت شجره است فاضل
 عابد که شکر بود از خلق کثیر الصلوة و الذکر ساکن شلو شام و مرد و بدین مشق بار و دل ایام معویه * قال مر رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ببصره فالتفت لظننه * کت شجره آنحضرت از شجره که به تحقیق چوبه بود و بهیچ از شجره

ورزند و سوء خلق بوجود نیاید و ذکریتا می در حال بی بطریق استطرا د اامت چون خبر داده بود نک که یتیمان این امت
 بیشتر خواهند بود مقصود را وی ذکر ما لیک اامت قال نعم گفت آنحضرت آری مملوگان این امت بیشتر خواهند
 بود و حسن خلق با وجود کثرت صعوبتی دارد ولیکن احسان کنید بایشان در چیزهای دیگر که تلاقی موافق خواهد کرد
 فاکرموهم ککرامه اولادکم پس کرامی دارند ایشان را در شفقت و مهر بانی و چو کرامی داشتن فرزند این خود
 و اطعموهم مما تاكلون و پیشانی و بخورانی ایشان را از آنچه می خورید قالوا سوال دیگر کردند صیبا به و گفتند
 فما ینفعنا ال ییا پس چه چیز نفع میکند ما را دنیا یعنی از دنیا و در دنیا قال فوس تر بطة گفت آن حضرت نفع
 میکند شما را در دنیا اسبی که به بندی تو ای مخاطب آنرا تقاتل علیه فی سبیل الله که قتال کنی بران اسب در راه
 خدا و مملوک یکفیک و غلامی که به بندگی کند در کار تو و خدمت تو فاذا اصلی فهو اخوک پس و تنبیه نماز بکفر از
 آن غلام پس وی حکم برادر تو دارد چنان مملوک کن بوی که کمی به برادر و معاوی خود کند رواه ابن ماجه
 باب بلوغ الصغیر و حضانة فی الصغر باب در بلوغ صغیر و بیان حد آن و حضن بکسر ح و سكون ضاد معجیه کنار
 و حضانة بکسر د ر کنار گرفتن مادر بچه را و زیر بال گرفتن ماکیان چو زه را و بیضه را و بمعنی تربیت نیز آمده و حاضنه
 زنیکه تربیت میکند طفل را و حق حضانة ثابت اامت مادر را مطلقه باشد یا غیر مطلقه بیه جبر کردن مر او را بران و بعد
 از وی مادر را و بعد از آن مادر را و بعد از آن خواهر را و بعد از آن که از یک پدر و مادر باشد بیشتر
 خواهر را که از یک پدر و بعد از وی خاله و عمه و حد حضانة تا آنجا اامت که بخورد و بنوشد و جامه بپوشد و احتیاج کند
 و تقلید کرده اند آن را بهفت سال و دختر را تا آنکه حیض کند و تفصیل این در کتب فقه مذکور است

الفصل الاول عن ابن عمر قال عرضت علی رسول الله صلی الله علیه و سلم عام احد رواه ابی اسامه عن عبد الله
 بن عمر گفت عرض کرده شدم بر آن حضرت حال غزوه احد برای رفتن بغزا و انا ابن اربع عشرة سنة و حال آنکه من
 پسر چهارده ساله بودم فزنی پس و یک کزدم را و نبرد بغزا از اجهة صغیر من من ثم عرضت علیه عام الخندق پس تو
 عرض کرده شدم من بران حضرت در حال غزوه خندق و انا ابن خمس عشرة سنة و حال آنکه من پسر پانزده
 ساله بودم فاجازنی پس اجازت کرد مرا در رفتن بغزوه زیرا که پانزده سال حد بلوغ است فقال عمر بن
 عبد العزيز من افرق ما بین المقاتلة والذریة پس گفت عمر بن عبد العزيز این من و حال فارق است میان جماعه که بالغه
 اند و انها را مقاتله خوانند یعنی مردان که قتال کنند با کفران و نوشته می شود نام ایشان در دیوان مردان و مقاتلان
 و میان ذریه که خرد اند و حد بلوغ نرسیده و نوشته نمی شود نام ایشان در دیوان و ذریه فرزند آن را کویند
 و ذریه معنی پسرانند و حد بلوغ نرسیده و نوشته نمی شود نام ایشان در دیوان و ذریه فرزند آن را کویند
 و نقل بریست که علامت بلوغ که احتلام است نه بیند و اگر این علامت پیش از آن بیند نیز بالغ است بعد از استکمال
 و حال متفق علیه و من البراء بن هازب قال صالح النبی صلی الله علیه و سلم یوم الحد یبیه علی ثلثة اشیا گفت براء بن
 ازب که صحابی مشهور است و احوال او مکرر نوشته شده است معالجه کرد آنحضرت در روز حد بیه که آن حضرت به نیت
 حیره آمد بود و مشرکان نکت داشتند که بمکه در آید پس مصالحه واقع شد چنانکه در کتاب الجهاد بیاید بر سه چیز
 علی ان من اتاه من المشرکین رد الیه یعنی کسی بر آنکه آید که بیاورد آن حضرت را از مشرکان باز کرد اند او را بر سرست
 و را بسم الله ایشان و من اتاهم من المسلمین لم یردوه و کسیکه بیاورد مشرکان را از مسلمانان باز نکرد اند او را و علی
 بنی خلیف من قبل و صالح کردند برین شرط که امسال آن حضرت بر گردد و در آید مکه را در سال آینده و عمره
 کند ارد و یقیم بها ثلثة ایام و اقامت کند بمکه هر روز فلما دخلها و مضی الا جل خرج پس چون سال آینده
 را آمد مکه را و کثرت می داشت اقامت که هر روز در بیرون آمدن حضرت از مکه فتبعته ابنه حمزة پس بعد وی

کرد و همراشد آن حضرت را د ختر حمزه بن عبد المطلب و نام او عماره بنت یضم بن و تثنیف قبیله حمزه را بنام
 ارکبیت کرد و شک که ابو عماره می گویند * تناد * در حالیکه آواز می داد و میخواند آن حضرت را می گوید
 یا م یا م * مکرر هم خواندن او آن حضرت را بارجو داد آنکه این صامت باغبان را آن صامت که حمزه رضی الله عنه برادر
 رضای آن حضرت است و نیز عوب مرد بزرگ را بعم ند اکند * متنازله * پس گوشت آن بنت حمزه را * علی رضی
 الله عنه داخل بید ما * پس گرفت دست او را تا پا خود ببرد * فاختص فیها ملی و زید وجهه رضی الله عنهم * پس
 پیکار کردند در بنت حمزه علی و زید بن حارثه که مولی و مقرب آن حضرت بود و جعفر بن ابیطالب که برادر علی
 است و بزرگ تربود به نسبت از وی و هر یک ایشان خواست که او را بشود که در * ذقه ل های انا اخل بها * پس گفت علی
 رضی الله عنه من گرفتم او را نخست و بقیعت کردم پس احق و اولی باشم بوی * و می بخت می * حال آنکه وی دختر عم
 من است این علت اگر چه مشترک است میان وی و جعفر ولیکن سبقت مباد رف و امر چپ ساخت * و قال جعفر بن عبد الله
 و خالتهما تحبی * و گفت جعفر رضی دختر عم من است و خالتهم می که اسد است و بنت حمیم زید من است و منکوحه من است * و قال
 زید بنت اخي * و گفت زید بن حارثه دختر برادر من است باغبان را آنکه آن حضرت برادر وی داده بود زید را
 حمزه در وقتیکه صحابه را بهیمل یک برادر وی داده بود و بعضی گویند اح رضای حمزه بود و الله اعلم * فقیض بها النبی
 صلی الله علیه و سلم لخالتهما * پس حکم کرد آن حضرت بوی مرخاله وی را که نیت جعفر بود * و قال الخالۃ حمزۃ الام *
 و گفت آن حضرت که خاله بیانی مادر است و از اینجا معلوم می شود که حضانت حق خاله است بعد از فوت مادر و تقویم
 اقسام دیگر خاله بیانا که نقها حکم کرده اند با حادیب و دیگر و لا تل دیگر معلوم شده است بغله از آن هر یک را
 تسلی داد و خوش کرد و عنایت فرمود تا آنکه زید ببلد * و قال لعلی * و گفت مر علی را * انت منی و انا منک *
 توازنی و من از تو کنایه است از غایت اتحاد و اخلاص * و قال جعفر لشمیت خلقي و خلتي * و گفت مر جعفر را جان من
 تو صورت مرا و میریت مرا * قال لزيد انت اخي و لا مولی * و گفت مر زید را تو برادر و مائی تو را سلام و مولی ز من
 مائی * متفق علیه * الفصل الثاني من عمر بن الخطاب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمر * روایت است
 از عمر و بن شعیب از زید بن شعیب است و زید بن شعیب خود که عبد الله بن عمر و بن العاص است * ان امرأه قالت *
 که زنی گفت * یا رسول الله ان ابنتی هذا کان یطعن فی له و لهاده * و بیک رختیکه این پسر من بود شک من مرا و اطرف که می بود و روی
 * زید بن له * مقام * و بود پستان من مرا و امشک که شرم می خورد از روی * و حیرتی له حواء * و بود کنار من مرا و اجائی
 که کوز می آورد و بجمع می کرد و برانی المصراع حواء بکسرهای مماله خانهای مردم بر یکجائی از خرا که جز این * و ان
 اباة طلقني * و بیک رختیکه یک روزی طلاق داد * انت مزا * و اراد ان یفرقه منی * و میخواست که نکشد * بیکر دای را از
 من * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انت احق به عالم فتکلی * پس گفت آن حضرت تو مرا از تری با حادیب که نکاح
 نکردی و شوهر دیگر نخواسته این بختی مطلق است و تقید اند عامه ابتکاح غیر محرم و اگر بجزر کنند چنانکه عمر و بن
 در اخوانه مطلق نمی کرد و حق حضانت از جهت قیام شغقت * و رواه احمد و ابوداود * و من ابی غیره ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم خیر غلاما بین ابیه و امه * و روایت کرد ابو هریره که آن حضرت مشیر کرد انیل کودکی را میان
 پدر او و مادر او و گفته اند شاید که این صبی در سن سه سالگی بود پس مشیر کرد که او را این از باب حضانت نبود و آنکه در
 حدیث سابق گذشت بسیار صغیر بود و تمیزند است و این از باب حضانت بود پس تقویم کرد ام را و در حضانت بی
 نیمیا بشک نزد ما خلاف مرشانی را * رواه الترمذی و عند قال ساجد امرأة الی رسول الله * گفت ابو هریره آمد زنی بزرگ
 پیغمبر رحلت * صلی الله علیه و سلم قال ان زوجی یزنی ان یتکلمت با بنی * پس گفت آن زن که شوهر من میخواهد که
 ببرد پس مرا * و قد متانی و معنی * و حال آنکه یستقیم آب و این است آن پسر مرا او سرد کرده است مرا یعنی

بجای رسیدن است که منتفع می شود از خلعت زنی * فقال النبی * من کف بختی * صلی الله علیه وسلم هذا ابوک و هذا امک *
این پدر و زنی مادر است * فخلعت بیل ایها شیت * پس یکدیگر دهی هر کدام یکی ازین دورا که میخواهی * فاخلع بیل
امه * پس گرفت آن پدر دهی مادر را * فخلعت به * پس برد مادر را و این حد نیز دلالت دارد بر آنکه
و تاویل همان است که مذکور شد * رواه ابو داود و ابن ماجه و ابن کثیر * الفصل الثانی * عن ملال
ابن امامه * و روایت است از قتات است * عن ابی میمونہ علیہ السلام * که از تابعی است و روایت
من کنک از ابی هریره و غیره * مؤلف لا هل المدینه * ابن میمون مؤلف * که از تابعی است و روایت
صواب همان است بی یا بعضی ضمیمه گفته اند و بعضی ضمیمه * قال یوما انا جالس مع ابی هریره * کف
ابو میمونہ را و ثنای آنکه که من نشیند * ام با ابو هریره * فجاءته امرأة فارسیة * امدا ابو هریره را زنی فارسی * معها ابن لها *
با آن زن پسر بود مردان زن را * و قد طلقها زوجها * و حال آنکه بتحقیق طلاق داده است آن زن را شوهر و
فادعیاد * پس دعوی کرد که آن مرد و یعنی زن و شوهری آن پدر را * فوطئت به * پس تکرار کرد بفارسی آن زن مرد
ابو هریره را و در طاعت نکلم بکلام عجمی بکلام عجمی نزدیک عجمی نزدیک عجمی * فکود آن را
طاعت نام کرد فی الضراح طاعت جز بزبان عربی * سخن گفتن * تقول * در حالیکه می گوید با آن زن * یا
ابا هریره زوجه یزید ان یلغب بایتی * ای ابو هریره شوهر من میخواهد که ببرد پدر مرا * فقال ابو هریره * لا طعنهما علیه *
پس گفت ابو هریره قرعه بیند ازید شما هر دو برین پسر تا بنام که براید * و طن لها بذلك * نکلم کرد ابو هریره بفارسی مردان زن
بر اینان کلام ظاهر اصحابه باختلاط عجم آن مقلد از سخن فارسی آموخته بودند * فجاء زوجها * پس آمد شوهر آن زن * و قال من
تجارتی فی ابی * گفت کیست که نزاع میکند مراد پسر من بخانتی بضم تحتانیه و جاء محله و تشدید قاف معنی نیاز منی بحدی که بکسر
بحار محاسن خصوصیت کردن * فقال ابو هریره اللهم انی لا اقول هذا * پس گفت ابو هریره یا یزید زستی من نمیگویم این
سخن را و حکم نمیکند بدان * الا انی کنت قاعا مع رسول الله * مکرر بجهت آنکه من بودیم نشسته با پیغمبر خدا * لعلی الله علیه
و سلم فاقه امرأة * پس آمد آنحضرت را زنی * فقالت * پس گفت آن زن * یا رسول الله ان زوجه یزید ان یلغب بایتی *
بد زستی شوهر من میخواهد که ببرد پدر مرا * و قد نفعتی * و حال آنکه بتحقیق نفع کرده است آن پدر مرا * و سقانی من بیروانی
عنه * و آب داده است مرا از چاه این عنبه بکمر عین و فتح نون و باء موحد تا در آخر نام چاه می است * و عنبه لیسائی
من مذاب الماء * و نزد نسائی این چنین واقع شد * است که آب داده است مرا از آب شیرین که بیرون شهر بود و دور میبود
* فقال رسول الله علیه و سلم استهما عایه فقال زوجها من یحاقنی فی ولدی فقال رسول الله علیه و سلم هذا
ابک و قد امک فخلعت بیل ایها شیت فاخلع بیل امه * ترجمه این کرده شد * رواه ابو داود و النسائی و الدارمی * ثم کتاب
النکاح بعنوان ذکر مه و نثا و کتاب العتق * عتق معانی متعدده دارد کرم و جمال و فیض و حریت و مراد اینجا معنی
حریت است که بفعل مؤنل خاص شد است * الفصل الاول * عن ابی هریره قل قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من اعتق رقبة مسلمة * کسیکه آزاد کند برده مسلمان را * اعتق الله بكل عضو منه عضوا من النار *
ازاد کند خدای تعالی در مقابل هر اندامی از این برده اندامی را از آن کس از آتش دوزخ * حتی فرجه و فرجه * تا آنکه
ازاد میکند عورت او را * و بعد از آنکه و گفته اند که درین قول مبالغه است زیرا که نوج محض زنا است که از آن فحش کہا
است یا از جهت حقارت این عضو است یا عیای دیگر و بعضی گفته اند که از اینجا مفهوم می شود که عینا معتق من باین
کدامی و محبوب نباشد * متفق علیه * و عن ابی ذر قال سالت النبی صلی الله علیه و سلم ان العمل افضل * گفت ابو ذر
پرسیدم آن حضرت را که کدام عمل فاضلتر است و زیاد تر است در ثواب * قال ایمان بالله و جهاد فی سبیله * گفت
آن حضرت فاضلترین عملها در چیز است یکی ایمان که اصل تمامه عملها است و یکی آن هیچ عملی مقبول نیست و عملی

و سکون نون در اصل بمعنی مطیع و غالب استعمال ارد ز نانه یا غا آید که محتاج دهند تا از شیروی و بشیر آرد
منتفع گردد و کوف بفتح و ا و بعیار شپرد ا و ر و کف در اصل چکیدن معنی غافله از باران * و الفی طی ذی الرحم
الظالم * و بکن رجوع بر محبت و احسان بر ذی رحم اگر چه ظالم و قاطع رحم باشد و رعایت حقوق آن نکند * فان لم تطق ذلك *
پس اگر نتوانی کرد آنرا * فاطم الجائع و اسق الظمان * پس اگر غلظت و توانایی نداری آنرا که غلظت کور شد پس بخور آن
چیزی که کوهنه را و بنوشان تشنه را که بحسب بانیها اسنان ترو معتبر تر است * و امر بالمعروف و نه عن المنکر * و امر کن به
بنیکی و نهی کن از بدی * فان لم تطق ذلك * پس اگر نتوانی کرد آنرا * فکف لسانک الا من خیر * پس باز دار و نگاه دار
زبان را مگر از خیر و مراد بخیر آنچه در روی ثواب و سود باشد یا آنچه در این حقیاب و زیان نبود * و راه الیهی فی شعب
الایمان * و عن عمرو ابن عبس * بعین مهمله و موحده و همین مهمله مفتوحات صحابی است ثلث و ز ا ح ل ا م ا ح و ا ل و ی
مکرر نوشته شده است * ابن النبی صلی الله علیه و سلم قال من بنی مسجد الین کرا لله فیه * کسی که بنا کند مسجدی را تا یاد
گردد شود خدا در روی و پرستیده شود نه برای نام و ارازه و فخرو و سعده و ریافتن بر آوردن خانه * بنی له بیت فی الجنة *
پس آورده شود برای بنی خانه در بهشت * و من اهتمق نعما محامه کانت قدیمه من جهنم * و کسی که آزاد کند نفس محلمان
را باشد آن نفس مردهائی او زنده و زخ * و من شاب شیمه فی حبیل الله * و کسی که پیر شد پیر شد نی در راه خدا یعنی در راه
جهاد و حج با طلب علم یا مشقت و اجتهاد در سلوک طریق حق و طلب مولی تعالی * کانت له نورا یوم القيمة * می باشد
آن شبیت مر او را نور روز قیامت * و انبی شرح السنة *
الفصل الثالث * عن الغریف * بفتح غین
معجمه و بکسر را و سکون تحتانیه فادر آخر * بن الد یلمی * خریف بن المعیاش بتحتانیه و معجمه بن فیروز الد یلمی و
کا می نسبت بجد نیز کرده میشود و تا بنی تقسم قبول است از طبقه خامه روایت دارد از اجل خود و از ائله بن الاسقع
* قال * گفت غریف * انینا و ائله * بکسر مثله * بن الاسقع * بفتح همزة و بسکون سین مهمله و بفتح قاف گفت آمدیم
ما و ائله بن الاسقع * که صحابی است از اصحاب صفه اسلام آورد و در رقتی که تجهیز می کرد آن حضرت نبوک را
* فقلنا حد ثنا حدینا بیس فیه زیاده و لا نقصان * پس گفتیم ما بکرمار احل یثی که نسبت در آن زیاده و کم * مغضب *
پس در خشم آمد و ائله * و قال ان احلکم یقرأ * و گفت بد رعتی یکی از شما هر آینه بخواند مصحف را یعنی کتاب را
* و مصحفه معلق بی رینه * و حال آنکه مصحف می آویخته شده است در خانه وی یعنی بخواند شب و روز که غائب نمی شود
مصحف از وی * کساعت * قیزیل و ینقص * یس ینش میکند و کم میکند بسو و غلط پس وجود زیادت و نقصان ضرور نیست که واقع
می شود با وجود ضبط و تکرار * فقلنا انما ارنا حدینا معجمه من النبی * پس گفتیم ما نخواستیم مگر آنکه حدینا یک کبی
حد تیری را که شنیده تو از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و ائله رضی الله عنه چنان فهمید که مراد ایشان روایت بلفظ است
یعنی پس گفتند ایشان که مراد ما آن است که روایت کنی حدینا آن حضرت را بی آنکه متغیر شود بمعنی ا و بار هدایت
احتماط در روایت اگر در لفظ زیادت و نقصان واقع شود بی آنکه متغیر معنی گردد زبان دل ارد * فقال * پس گفت
و ائله و تحدیث کرد * اتینا رسول الله * آمدیم ما پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فی صاحب لنا * بجهت یاری که بود
ما را و مرد * اوجب * و اوجب کرد انید بر نفس خود یعنی * النار * آتش را * بالقتل * بکشتن نفس خود یا بقتل غری
خود بعمل * فقال اعتقوا عنه * و بکسر کاف * آن حضرت آزاد کنید بند را از جانب وی * یعق الله بکل عضو منه عضوا من
النار * آزاد می کند خدا او را بهر اندامی از آن بند آزاد کرده شد و اندامی را از آن قتل کننده از آتش
* و راه ابودارد * و در بعضی نسخ و انسائی نیز زیادت کرده * و عن سمرة * بفتح سین و ضم مهم * بن جنبل * بضم جیم
و ضم دال و فتح دال صحابی مشهور است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصلوة الشعاعه التي * فاضلترین صلوة
شفا هست کردن است * بها نفاک الرقة * که بان شفا هست خلاص کرده می شود بود از قتل یا عذاب یا از بدی کی * و راه

الباقی فی شعب الایمان * باب اعتاق العبد الممترک وشرای القریب و العتق فی الذم من *
 باب در بیان آزاد کردن بندگان که مشترک اعیان در میان دو شخص کس که اگر یکی از شریکان حصه خود را آزاد کند دیگری چه کار کند
 و اختلاف شد اوست میان امام ابوحنیفه و صاحبیه که اعتاقی متمیزی میشود چنانکه نیمی آزاد باشد و نیمی بندگان باشد و در بیان
 میگوید میشود و صاحبیه میگوید نه می شود و متفوع میگوید برین اختلاف احکامیکه بیاید ذکر آن در احادیث و در بیان
 شرای قریب که بمجرد خریدن آزاد می کرد بیه آنکه بتجدید آزاد کنند و لیکن اختلاف اوست که مراد بقریب کدام
 است مخصوص بولد است یا شامل است تمامه از لای الارحام را چنانکه بیان کنیم و باقی نیز اشارتی باین کند شعور در
 بیان آزاد کردن در مرض و مراد بآن که بر ما سخن است و حکم آن بیاید الفصل الاول
 * عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اعتق شريكا له في عبد * كسبته آزاد کند حصه که
 مرا ورا است در بندة شرک بکسر شین بمعنی نصیب و حصه آید * وکان له مال تبلغ ثمن العبد * و باشد مر او را مالیکه
 می رسد بهای بند را یعنی مومر و غنی باشد * قوم العبد علیه * قیمت کرده شود بندگان بر روی * ثمنه عدل * قیمت را معنی
 و در صف و برابری زیادت و نقصان * فاعطی شریکا و حصه * پس داده می شود شریکان او را حصه های ایشان * وعتق
 علیه العبد * و آزاد می کرد و بروی بندة * والا * و اگر بنا شد مر او را مالیکه بر سرک بهای عید را یعنی معسر و فقیر باشد
 * فقل عتق منه ما اعتق * پس بتحقیق آزاد می کرد از روی همان حصه که آزاد کرده است و حصه شریکان هنوز بندة است
 * متفق علیه * ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه اگر معتق مومر باشد ضامن می کرد و مر شریک را و آزاد می کرد
 بروی را اگر معسر باشد آنچه آزاد شد و آنچه آزاد نشد بندة است و آزادی و بندگی متمیزی می کرد و تکلیف کرده نمی شود
 شریک با عتاق حصه روی را استماع نموده نمی شود عید و این ملک صاحب امام شافعی است و من صاحب امام ابوحنیفه با وجود
 آنکه قائل اند بتجزی آزادی و بندگی آن است که اگر معتق مومر باشد ضامن می شود یا استماع میکند شریک عید را یا اعتاق
 میکند و اگر معسر باشد ضامن نمی کرد و لیکن شریک یا استماع می کند یا آزاد میکند و و لا مر در ورا است و صاحبیه میگویند
 و از غنا ضامن است و در فقر سعایت و و لا مر معتق را است از جهت عدم تجزی اعتاق و معنی استماع آن است که عید تکلیف
 کرده میشود با کتب مال و تحصیل قیمت برای شریک و بعضی گفته اند که خلعت میکند عید شریک را بقل و آنچه مر او را
 استعد روی از ملک و گفته اند که معنی استماع این است * و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من اعتق
 شقفا من هده * کسیکه آزاد کند حصه و نصیب را از بندة شقص بکسر شین معجمه و سکون قاف و صاد مهمله پاره از زمین
 و از مرچیز * اعتق که * آزاد کرد انید می شود بروی و یا آزاد کرد انید برخورد همه آن بندة را را اعتق با لفظ مجهول
 و معلوم مرد و صحیح است * ان کان له مال * اگر باشد مر او را مالی یعنی ضامن می کرد و شریک را * فان لم یکن له مال
 استمع العبد * پس اگر نباشد مر او را مالی طلب سعایت کرده می شود بندة را * غیر مشفوق علیه * در حالیکه تکلیف کرده
 نمی شود بندة را با آنچه در مشقت افتد بکردار نیدن ثمن بروی مکرر آن بر تقبل روی است که معنی استماع طلب باشد ثمن و تکلیف
 بفلان متنی که طاقت ندارد آنرا اگر معنی استماع طلب خلعت باشد چنانکه قول بعضی است * متفق علیه * و عن عمران
 بن حصین * صحابی مشهور است احوال وی مکرر نوشته شده است * ان رجلا اعتق ستة مملو کین له * روایت میکند
 که مرده آزاد کرد شش نفر را که مملوک بودند مر او را * عند موته * مکرر و صحیح است و خود یعنی در وقت مردن
 گفت این هوشش نفر آزاد * ولم یکن له مال غیره * و نبود مر او را مالی جز این شش غلام * فلما بهم رسول الله * پس
 خواند ایشان را و طلبید نزد خود پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و سلم فجزاهم اثلاثا * پس قسمت کرد ایشان را سه حصه
 * ثم اقرع بینهم * پس ترقعه انداخت میان ایشان * فاعتق اثنين و ارق اربعة * پس آزاد کرد یعنی حکم کرد با آزادی
 دو غلام و بندة کرد انید چهار را یعنی حکم کرد به بندگی ایشان را و نیز با معلوم می شود که اعتاق در مرض موت نافذ می کرد

از ثلث از جهت تعاقب حق و رتبه بمال وی و همچنین وصیت و تصدق و هبته و مانند آن نافذ است از ثلث مال چنانکه معهود است * و قال له قولاً شديداً * و گفت آن حضرت مر آن مرد را سخنی سخت از جهت گرفتاری فعل وی و تغلیظ و تشدید بر وی که چرا همه بندگان را آزاد کرد و جانب رتبه را رعایت ننمود و از پنج جهت نافذ کرد آن را از ثلث از جهت شفقت و رحم بر یتیمان و از بنیای معلوم می شد که میت را بر فعل نامشروع و ظلم بد میتوان گفت و از ذکر و امور باکم بالغیر در غیر این صورتست * و رواه معلم و رواه النسائی منه * و روایت کرد آن را نسائی از عمران بن حصین * و ذکر * و ذکر کرد در بیان تشدید و تغلیظ این عبارت را * لقد سمعت أن لا أصلي عليه * هر آینه بتتقیق قصد کردم که نماز جنازه نکند ارم بروی * بدل * ذکر کرد نمای این را بجای این عبارت که در روایت مسلم است * و قال له قولاً شديداً و فی رواية أبي داود * و در روایت ابی داود این چنین آمده است که گفت آن حضرت * لو شهدته قبل أن يدفن * اگر حاضر میشدم او را پیش از آنکه کور کرده شود * لم يدفن فی مقابر المسلمين * دفن کرده نمیشد وی در مقبره های مسلمانان و در بعضی نسخ * لم یقر فی مقابر المسلمين * و من ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزي ولد والد * پاداش نمیدهد هیچ فرزندی والد خود را پاداش کامل تام * الا ان یقبله مملوك * مگر درین صورت که بیابد از ارمالوک کسی * نیشتریه * پس بخرد والد را * فیعتقه * پس آزاد کرد اند او را ظاهر حدیث در آن است که * یجوز دخریدن آزاد نمی کرد در این اند اصحاب طواهر و جهوز برانند که * یجوز تملك آزاد می کردند و اجماع کرده اند بر آن و حدیثی که در اول از فضل ثلث بیاید صریح است درین و این حدیث نیز بهین معنی است فافهم * و رواه مسلم * و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یجوز دخریدن آزاد کردن بنده بعد از موت و گفتن که چون من بمیرم این بنده آزاد * و لم یکن له مال غیره * و نبود مر آن مرد را مالی جز این مملوک * فیما ع التبی * پس رسید این خبر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقام من یشریه منی * پس گفت آنحضرت کیست که بخرد او را آزادست من * فاشترایه نعیم * پس خرید آن را نعیم بن نعیم بن النعمان * بفتح نون و بغیر نیز گفته اند و تشدید حاوی مملوله * بثمان مائة درهم * بهشت صد درهم و نعیم صحابی اسم عربی علی و گفته اند که صواب اسقاط لفظ ابن است و وی نعیم بن عبد الله نعام است و وی را نعام از آن جهت گفته شد که آنحضرت گفت که شنیدم نعامه او را در بهشت شب اهرار و نعامه بنی سعال است و گفته اند که اسلام او پیش از اسلام عمر است رضی الله عنه و هجرت او هم حدیبیه یا عام خیبر است و ازین حدیث معلوم میشود که بیع مدبر جائز است و باین رفته است شافعی و احمد و رفته است ابوحنیفه و مالک بآنکه جایز نیست و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد حدیث بر مقید است که گفت اگر بمیرم درین مرض یا درینماه تو آزاد داری این قسم مدبر آزاد نمی شود بخلاف مدبر مطلق که گفت هرگاه بمیرم تو آزاد را حدایت دیکر دلاست دازند برین * متفق علیه و فی رواية لاسلم * و در روایتی مرسل را این چنین آمده که * فاشترایه نعیم بن عبد الله الملعون * و * پس بخرد او را نعیم بن عبد الله که از قبیله بنی عدی است که عمر ابن الخطاب از آن قبیله است * بثمان مائة درهم * بهشت صد درهم * فیما ع الی النبی * پس آورد نعیم آن هشتصد درهم را بسوی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فذبحها الیه * پس ذبح کرد آن حضرت آن دراهم را بسوی آن مرد و داد او را فی الصراح دفع بکسی چیزی دادند * ثم قال * یستر گفت آن حضرت * ابدأ بنفسک فتصدق علیها * آغاز کن بنفس خود پس انفاق کن بنفس خود * فان فضل شیء فلا ملک * پس اگر زیاده ماند چیزی از نفس تو پس مرا حل و اعیال تو است * فان فضل عن اهلك شیء * پس اگر زیاده ماند از اهل و عیال تو چیزی * فذکری قرابتک * پس مرخص بودند آن قرابت تو را و خویشتان تو را پس از اهل و عیال تو * فان فضل عن قرابتک شیء * پس اگر فاضل ماند از اهل قرابت تو چیزی * فهکذا و هکذا * پس همچنین و همچنین * یقول * در حالیکه اشاره میکند بقول خود فهکذا از مکلف اراده میتما بد این معنی را که * فذین یذکون و عن یمسک و عن شما لک * پس بر ایشان کن و خرج کن

بیش خود از راههای خود و از جاهای خود یعنی سایلان که بود تو آئیند از پیش و چپ و راست و چون آمدن ما ثلثان از پیش
غالب است نقلیم کرد آن را از ظاهر این عبارت فهم می شود که سه یا رکوب * هکذا * هکذا * و در بار نیز کافی است
* الفصل الثانی * عن الحسن عن سمرة * روایت است از بعضی بصری
که روایت میکند از سمرة بن جندب و حسن از سمرة بسیار روایت میکنند که آمده در بصره مکتوب کرده بود * عن رسول الله *
سمرة روایت می کند از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال من ملک ذارحم محرم فهو حر * کسیکه مالک کرد دخل او در محرم
محرم را بشرا یا جزان پس آن ذی رحم محرم آزاد می کرد و ذی رحم کسیکه قرابت ولادت دارد که بوساطت رحم
است و این شامل است ولد را و والد را و برادر را و عم را و جزایشان را و محرم آنکه نکاح بوی جائز نباشد پس این
هم را مثال آن بیرون رفتن و این مذکور است امام ابوحنیفه است که این حکم تمامه اولی الارحام را شامل است و مخصوص
بقرابت ولادت نیست چنانچه آمده دیکو کویند * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن ابن عباس عن النبی صلی الله
عیه و سلم قال اذا ولدت امة الرجل منه * چون بزاید او مرد * نهی معتقه عن دبر منه * پس آن
داده افراد کرده شد است از پس آن مرد * اربعه * شك رواه احمد که عن دبر منه گفت یا بعد که گفت معنی مرد و عبارت یکی
است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه بیع ام ولد جائز نیست و بر این است اجماع و هر چه برخلاف آن آمده است منموج
است و تفصیل این در حدیث آئینده بیاید * رواه الدارقونی * و عن جابر قال بعنا امهات الا ولاد علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و سلم * روایت است از جابر گفت فروختیم ما ام ولد را در زمان آن حضرت * و ابی بکر * و در زمان ابوبکر
رضی الله عنه * فلما کان عهدها عنه * پس وقتی که شد زمان عمر رضی الله عنه نهی کرد ما را از آن فائزینا پس باز ماندیم
* رواه ابوداود * اشکال در آن است که چون با وجود آنکه در زمان آن حضرت را بوبکر میفرستند و عمر رضی الله عنه از آن
گود و جواب می گویند احتمال دارد که آن حضرت آنکه نباشد بیع ایشان امهات و اولاد را پس حجت نباشد مگر وقتی که
بداند آن حضرت و تقریر کنند بدان و احتمال دارد که آن در اول امر باشد پس از آن نهی کرده باشد و ابوبکر رضی الله عنه نیز بجهت قصر
مدت خلافت و اشتغال به مهمات مسلمانان بدان مطلع نشد * پس از آن نهی کرد از آن عمر بجهت آنچه رسید او را نهی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن چنانکه در جلد ثانی جابر در متعه آمده است که گفت بودیم که امتناع می کردیم بقبضه از
تورود قیق در عهد آن حضرت بعد از آن نهی کرد عمر رضی الله عنه از آن * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم من اعتق عبد اوله مال * کسیکه آزاد کند بنده را و حال آنکه مر آن بنده را مالی است * فما لم یعبد له * پس مال آن
بنده مرخواجه او را است که آزاد کرد بنده را مال چه باشد بنده را ملکی نمی باشد مراد آن است که در دست او مالی
که بکسب و تجارت و بی که مولی بان اذن کرده حاصل شده است آن مال ملک مولی است چه بنده و هر چه در دست او است
ملک مولی است یعنی تو هم بکن و کان نبرد که چون مال در دست بنده است و وی آزاد شد و مستحق مالکیت کشته مال
از آن او باشد پس میفرمایند که مال ملک مولی است و بنده را از آن نصیبی نه * الا ان یشتراط المیل * مگر آنکه پیمان
کنند و وقت آزاد کردن خواجه که مال از آن بنده است پس مال عطیه و تصدق و هبه باشد از سید بر عبد بعد از اعتاق
* رواه ابوداود و ابن ماجه * و عن ابی الملیح * بفتح میم و کسر لام نام او عمار بن احمه و بعضی گفته اند زید بن احمه
است مذکور بصری تابعی ثقة است از طبقه ثانی از بسیاری از صحابه شنیده * عن ابنه * روایت میکند از زید بن احمه
بن عمر که صحابی است و متفرد است باین روایت از زید بن عمر بن ابی الملیح مذکور * ان رجلاً اعتق شقفاً من غلام * بن رستمی
مردی آزاد کرده باره و حصه را از غلام * فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم * پس ذکر کرده شد آن مرد آنحضرت
را * فقال لیس لله شریک * پس گفت آنحضرت نیست خدا را شریک یعنی در کاری که برای خدا کند و از جنس عبادت
باشد نصف خود را شریک نمی باید ساخت پس اعتاق بعض عبد و رق بعضی وی مناسب نباشد * فاجازعتقه * پس

اجازت کرد و در رکب را نیکل آنحضرت عتیق آن غلام را ایتام یعنی حکم کرد و عتیق کل و عتیق بظا هر دلالت دارد بر عدم تجزیه اهتاق و نزد امام ابی حنیفه معنی می آید آن است که حکم کرد و ترغیب نمود آن مزد را با آزاد کردن کل

* رواه ابوداود * و عن سفینه * و روایت است از سفینه که مولای آنحضرت بود * قال کنت مملوکا لام سلمة * گفت سفینه بودم من نخست غلام ام سلمه * فقالت اعتقک * پس گفت ام سلمه یعنی سفینه آزاد میکنم ترا * و اشترط عليك ان تخدم رسول الله * و شرط میکنم بر تو که خدمت کنی پیغمبر خدا را * صلى الله علیه و سلم ما عشت * تا آنکه بزیمی تو * فقالت ان لم تشرطني علي ما فارقت رسول الله صلى الله علیه و سلم ما عشت * سفینه میگوید پس بگویم من اگر شرط نکنی تو بر من جدائی نمیکند من از آنحضرت تازنده ام یعنی شرط کردن توجه حاجت است من خرد خدمت آنحضرت را عبادت میدانم فاعتقني و اشترطت علي * پس آزاد کرد ام سلمه مرا و شرط کرد بر من خدمت مع رسول الله صلى الله علیه و سلم را پس سفینه خدمت آنحضرت می کرد و خدمت یاران آنحضرت نیز میکرد و در غزوات بارهای مردم بر می داشت و هر کس را باری می بود بر پشت وی می نهاد سفینه از ان لقب وی شد که بمعنی کشتی است و نام او مهران یا رومان یا ریاح است و کنیه او ابو عبد الرحمن یا ابو البختري بفتح موحد و سکون معجمه و فتح فوقانیة یکباری در لشکری بود و زیبا بانی افتاد و راه کم کرد پس شیر را پلید و پیش آمد سفینه گفت یا ابی الحارث انا سفینه مولى رسول الله صلى الله علیه و سلم پس شیر بر وی چا پلوسی کرد و پیش پیش وی میرفت تا بمنزل رمانیده * رواه ابوداود و ابن ماجه * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدته عن النبي صلى الله علیه و سلم قال المكاتب عبد ما بقي عليه من مكاتبته درهم * گفت آنحضرت مكاتب بنده است تا آنکه باقی آنست بر وی از بدل مكاتب و یک درهم مكاتب غلامی را گویند که صاحب وی وی را آزاد کرده و زوری بر گردن و بنهاد و قرار کرده و نوشته داده که هر ماه از ان این مقدار را بر میماند با شد پس میفرماید که تا یک درهم بر وی باقی است بنده است تا زوری باقی نکند آزاد می شود انچنان نیست که بحساب مبلغی که رمانیده است بعضی وی آزاد شود و این عبارت حدیث صوفیه صنفه قل من الله امرارهم در اینجا صرف مینمایند که بنده تا زور از وجود وی و تعلق او بها سوی باقی است روی حریت و رمانی بیک قاله غوث الثقلین رضی الله عنه * رواه ابوداود * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله علیه و سلم ان كان عند مكاتب احد بكن * روایت است از ام سلمه که گفت آنحضرت خطاب به ازنان کرده رقتی که باشد نزد مكاتب یکی از شما * و فاء * مالی که تواند بدل مكاتب را تمام بوی داد اگر * فلتعتب منه * پس باید که در پوره شود یکی از شما از ان مكاتب اگر چه مكاتب تا بالفعل ادا نکرده است بدل مكاتب را بنده است و محرم است متراوی لازم نیست و لکن اگر مالی دارد که قدرت بر اداى بدل مكاتب دارد احتیاج با بد کرد و این تورع را احتیاط است گویا چون قدرت دارد بالفعل ادا کرده است و بعضی گفته اند که معنی آن است که مستعد و مهیج عجب کرد که نزدیک رسیدن است و وقت آن آورده اند که ام سلمه گفت به مكاتب خود داد انچه باقی است بر تو دیگر ترا پناه خدا است این گفت و پوره بر روی افکند * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جدته ان رسول الله صلى الله علیه و سلم قال من كاتب عبد على مائة اوقية * کسی که مكاتب کرد انیل بنده خود را بر صد اوقیه بضم همزة و سکون و از و کسوفان و تشدید نخستانیة نام چهل درهم است و اوقیه بی همزة نیز آمده است جمع اوراق بفتح همزة * فاداما الا عشر اوراق * پس اد کرد همه را هر کرده اوقیه را و در بعضی نسخ عشرة اینجا بتا است و صحیح بی تا است * و قال عشرة دنانیر * یا کف بجای عشر اوراق عشرة دنانیر شک را و است و عشرة اینجا بتا است البته مقصود آنست که بعضی بدل مكاتب را ادا کرد * ثم عجز * پستراجز آمد از اداى باقی * فهو رقيق * پس آن مكاتب بنده است مضمون این حدیث مضمون همان حدیث است که سابق فرمود المكاتب عبد ما بقي عليه من مكاتبته درهم * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن ابن عباس عن النبي صلى الله علیه و سلم قال اذا اصاب المكاتب حد * رقتی که یافت مكاتب حد را یعنی دیه را

* و میراثا یا یافت میراث را * ورت بحساب ما عتق منه * وارث می شود یعنی مالک می شود دینت را و میراث را
 بحساب آنچه از ادش است از وی * رواه ابودرد و الترمذی و فی رابطة قال * و در روایتی مویز می را آمد است
 که گفت آنحضرت * بودی المکاتب * بلفظ میوهول به تخفیف دال یعنی دیت داده میشود مکاتب را * بحصة ما ادى دية حر *
 بحصة چیزی که ادا کرده است از بدل کتابت دیت آزاد * و ما بقی دية عبد * و دیت داده میشود بحصة چیزی که
 باقی مانده است از بدل کتابت دیت بند و تصویر کرده آنرا این را بنا که چون ادا کرد مکاتب نصف بدل کتابت را پس از آن
 کشته شد پس قائل دفع میکند نصف دیت حر را بر وثقه او نصف قیمت عبد را بمولی مثلاً کتابت کرد بر هزار درهم و قیمت وی
 صد است پس ادا کرد بانصد را بعد از آن کشته شد پس وارثان عبد را با نصف بدل که نصف دیت حر است و مولی را
 پنجاه است که نصف قیمت او است کذا قالوا و ازین حدیث معلوم میشود که مکاتب معتق است بمقلد آنچه ادا کرده
 و از احادیث دیگر معلوم می شود که وی عبد است تا آنکه باقی است بروی چیزی پس حکم او در دیت وارث حکم عبد
 خواهد بود که مرد و برای عیال وی خواهد بود * وضعه * و نسبت یضعف کرده است ترمذی این حدیث را با وجود
 ضعف معارض است احادیث صحیحیه را و این حدیث معلول نیست نزد هیچ یکی از ائمه فقه مکرر نزد نخعی و الله اعلم
 * الف * عن عبد الرحمن بن ابي عمرة * بفتح عين وسكون ميم * الا نصارى *
 قاضی مدینه بود و از ثقات تابعین مشهور و الحدیث نزد اهل مدینه روایت دارد از پدر خود و از ابوهریره و عثمان و دیگر
 ارا ابوعمرة نام او و در بن حصین است و بعضی گفته اند ثعلبه بن عمرو بن حصین صحابی است * انما اراد ان تعقیق *
 روایت می کند که مادر او خواست که آزاد کند یعنی رقیه را * فاخرت ذلك * پس تاخیر کرد آزاد کردن را و توفیق نیافت
 بدان * الی ان تصح * تا آنکه صبح کند * فمات * پس مرد پیش از آنکه آزاد کند * قال عبد الرحمن فقلت للقاسم بن محمد *
 گفت عبد الرحمن پس گفتن مرا هم بن محمد بن ابوبکر صدیق را که از کبار علما و از فقهای سبعة مدینه بود و جلیل القدر و بود
 * ابنتها ان اعتق عنها * آیا مرد میکند مادر مرا اینکه اعتاق کنم از جانب وی * فقال القاسم * پس گفت قاسم * انی سئل
 بن عبادة رسول الله * آمد سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف با که از مشاهیر صحابه است پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال
 ان امي هلكت * پس گفت سعد بن عبادة که مادر من مرده است * فهل ينفعها ان اعتق عنها * پس آیا هست که سرده میکند
 آزاد کردن من از جانب مادر رسول الله * پس گفت * پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم * آری سود میکند و میرسد
 ثواب آن بوی و در حدیث دیگر آمده که سعد پرسید کدام صلوة بهتر است که از جانب مادر بخود بدهم آن حضرت فرمود
 که آب ده که بهترین صلوات است پس سعد پرسید و آن حضرت چاهای کنه و گفت که این چاه برای مادر سعد است و با لجمله
 در عبادت مالی با اتفاق صحیح است و میرسد ثواب آن بصیت و در عبادت بدنی خلافت و صبیح رسول است
 * رواه مالك * و عن یحیی بن حمیل * از تابعین است و امام مالك و هشام بن عروه و ثوری از وی روایت دارند
 و وی یحیی بن سعید انصاریست و یحیی بن سعید القطان از کبار ائمه حدیث است که از مالك و ثوری و احمدش روایت
 می کنند و ظاهر آن است که مراد اینجا یحیی بن سعید انصاری است * قال توفی عبد الرحمن بن ابی بکر * گفته یحیی بن سعید
 و قات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر که از صحابه است و اسلام آورده در سال حدیثه نام او در رجاء علیه عبد الکعبه بود و
 بعضی گفته اند عبد العزی پس آن حضرت تغیر داد و عبد الرحمن نام نهادن او بکر بود و وفات یافت وی * فی نوم
 نامه * در خوابی که کرده بود آن را یعنی بمرگ ناگهانی * فاعتقت عنه عایشة اخته * پس از ادا کرد از جانب او عایشه که
 خواهر او بود از يك مادر که نام او ام رومان است * رقبا كثيرة * بود های بسیار با از جهت آنکه بر وی اعتناق بود و فرصت
 وصیت نیافت پس عایشه از جانب او اعتناق کرد یا بجهت آنکه چون در موت فجأة چیزی دست عایشه میزدن شد و اعتناق
 کرده بود بسیار کند قال الطیبی و احتمال قانی ظاهر تر است * والله اعلم رواه مالك * و عن عبد الله بن عمر رضي الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اشترى غلاما * كسبه بشره غلامه را * فام يشترط ماله * پس شرط
 نکند مال او را که در دست او است * و لاشی له * پس نیست هیچ چیزی مرشتری را زیرا که مال او مال مولی است
 و اگر شرط کند در حکم مبنی و مطا است * رواه الدارمی *
 یمین بمعنی سوگند و گفته اند که سوگند را یمین بجهت آن گویند که حرف در وقت سوگند خوردن مسح می کردند دستهای
 یکدیگر را و سوگند مشهورند پس اصل او یمین است بمعنی دست راست و جائز است که اعتبار کرده شود اصل او یمین
 بمعنی برکت و قوت زیرا که یمین تقویست خیر است که بن کر خدا و تبرک است بنام وی تعالی و ند و رجوع نداشت بهمتی نون
 و ضم آن و مکنون ذال و معنی نذر واجب کرد انداختن انسان است بر نفس خود و التزام وی طاعتی را بسببی چنانکه شعای
 مریض و قدوم مسافر کند اقا لوا و ظاهر اشتراط سبب یا اعتبار غالب و عرف و عادات است و الا نذر ربی سبب نیز جایز و
 واقع است و اشتراط طاعت نذر شافعی است و نذر مانند را یجاب مباح است طاعت باشد یا نه اما معصیت باید که
 نباشد * الفصل الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اکثر ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يحدف * بیشتر
 آنچه بود آنحضرت که سوگند می خورد این کلمه بود * لا وعقل القلب * نیست اینچنین سوگند میکردانند و دلها از حالی
 بحالی و لایقی کلام سابق است چنانکه می گویند لا والله * رواه البخاری و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله ينهاكم ان
 تخلفوا بآبائکم * گفت آن حضرت که خدا ایتعالی نهی میکند شما را از سوگند خوردن شباهه پدران خود * من کان حالفا
 فليحدف بالله * کسیکه هست سوگند خورنده پس باید که سوگند خورد بخدا * اریصحت * یا باید که خاموش باشد و ذکر غیر
 خدا نکند و بتحقیق حکم کرده اند بعضی فقها بکفر کسی که سوگند خورد به پدر و شاید که آن بر تقدیری باشد که اعتقاد
 کنند تعظیم آبا و اشریک کرداند بتعظیم خدا و الا حرمت و کرامت باقی است * والله اعلم متفق علیه * و عن عبد الرحمن
 بن سمره * صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف کنیت او ابو سعید شمس نسبت بعبد شمس نام او عبد الکعبه
 بود و ان حضرت او را چید الرحمن نام کرد و سلام آورد روز فتح مکه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تخلفوا
 بالطواغي * سوگند نشورید به بتان جمع طواغیه تمحیه کرده شد ند بان اصنام بجهت بودن آنها سبب طغیان * و لا بآبائکم *
 و نه سوگند خورید به پدران خود و گویا که نهی از سوگند خوردن بطواغی بجهت آن است که تا سبقت نکند بان زبان
 ایشان و جاری نکرد در عادات جاهلیت و الا سوگند خوردن بطواغی از محاسنان کجاست متصور است تا نهی کرده شوند آزان
 * رواه مسلم و عن ابی هریره عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من حلف فقال في حلفه * كسبه * سوگند خورد پس بگوید
 در سوگند خود * باللات والعزى * سوگند می خورم بلات و عزی که نامهای بتان است * فليقل لا آله الا الله * پس باید که
 توبه کند و تلارک نماید بکلمه توحید اگر این سوگند خوردن بلات و عزی بطریق سبقی لسان و عادات جاهلیت است پس
 تدارک بلامه توحید بجهت بودن او است صورت کفر را مری محتسب است و ظاهر آنست که مراد همین است و الا اگر بقصد
 تعظیم بود کفر و ارتداد صریح است و واجب است عود از آن بد رآمدن در اسلام * و من قال لصاحبه تعال اقامک * و کسیکه
 بگوید مریا ز خود را بیا تا رزم با تو * فليتصلق * پس باید که متصلی کند یعنی مالی که بدان قرار خواهد باخت یا تصدق
 کند تا کفارت این قول کرد و قرار و مقاومت بکرو چیزی باختن و نبرد کردن با هم بکرو * متفق علیه * و عن ثابت بن الضياک *
 صحابی انصاری خزر جی است کنیت او ابو زيد است و ذیف آنحضرت بود و ز خندق بیعت کرد تحت شجره در حالی که صخیر
 به دمدنی است نزول کرد بصره و اوقات یافت در فتنه بن زبیر هشته سبعین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 حلف على ملة غير الاسلام * کسیکه سوگند خورد بر دینی که جز اسلام است چنانکه گوید اگر این کار کنم یهودی باشم
 یا نصرانی شوم یا بیزارم از دین اسلام یا از پیغمبر یا از قرآن * کاذبا * در حالیکه بد روغ خورنده است این سوگند را
 چنانکه بکند این کار را زیرا که این سوگند برای منع فعل است که نکند پس صدق وی بان است که نکند اگر بکند کاذب باشد

* فیه رکات ۲۰ پس آنکس همچنان است که گفت یعنی یهودی و نصرانی و بری و از دین اسلام ظاهرند و این است که تا دل این
 حدیث ظاهر می گردد و بخیر و بد و حلف یا بعد از حنفی از جهت اسقاط حرمت اسلام و رعایت بکفر و بعضی گفته اند که مراد
 فعل ید و مبالغه در وعیل است و حکم بکشتن از یهودی و نصرانی و بری از اسلام و نزد ما کافر نمی شود باین قول خواه تعلیق
 کرد بفعل ماضی یا مستقبل و نزد بعضی مشایخ ما اگر تعلیق بفعل ماضی کرد کافر میشود و صحیح آن است که کافر نکرد مطلقا
 زیرا که کافر با اعتقاد میشود و مقصود از یمین زجر نفس و تهلیل او است از فعل بتعلیق آن پیچیده که آن مکروه است
 و محذور و نزد وی در شرح بیان این کلام بتفصیل کرده شده است * رئیس طای این آدم بد رفیقا لا یملک * و لازم نمیگردد
 بر فرزند آدم نذر و چیزی که مالک نیست چنانکه گوید اگر شفا یابد یمدار من فلان غلام آزاد کنیم و آن غلام در ملک
 او نیست آزاد نمی شود اگر چه در آید بعد از آن در ملک وی لازم نمیگردد و فایده آزاد نمی کردن آن غلام
 به خلاف آنکه تعلیق کند حقیق را بملک و گوید اگر بخرم یا مالک شوم او را وی آزاد می گردد غلام بعد از خریدن
 و مالک شدن * و من قتل نفسه بشیء فی الدنیا عذب به یوم القيمة * و کسیکه بکشد خود را آنچه در دنیا عذاب کرده
 شود در آن چیز و ز قیامت چنانکه کشت خود را بکار دمثلا عقاب کرده می شود او را در قیامت با کیسه دبا ده می شود
 در دست او کار د و می کشد بدان خود را همیشه تا آنکه میخورد اهل خدای تعالی چنانکه در حدیث دیگر در وقت نفس
 آمده است * و من احسن مؤمنافه و یقتله * و کسیکه لعنت کند مسلمانی را پس آن لعنت کردن مانع کشتن او است و در حکم آن
 است در اثم و حرمت و عقاب و این از باب الحاق ناقص است بکامل بجهت تشدید و تغلیظ و مبالغه کنایه ایست بوقتی که
 مراد از لعنت کفر نباشد و اگر مراد از لعنت کفر است پس وی در حکم قتل بکفر است چنانکه گفت * و من قتل ف مؤمنافه
 فهو کفله * و کسیکه دشنام کند مسلمانی را بکفر پس آوردن آن مانع قتل او است و این تشبیه ظاهر تر است زیرا که
 کفر از سبب قتل است پس قتل وی بکفر همچو قتل او است * و من ادعی دعوی کاذبة لیستکثر بها * و کسیکه دعوی
 کند دعوی دروغ تا حاصل شود بدان مال کثیر و در بعضی نسخ لیستکثره از باب استفعال و این اشارت است به علم و دعوی
 در غالب و تقیید نیست که جزا مرتب نشود بر آن بی قصص و تئیر * لم یزد الله الا قتله * زیاده نکرد اند او را خدای تعالی
 مگر کمی مال را بقرض و دعوی و قصص و این معنی در دعوی احوال و فضائل و کالات بقصد تکثیر جاه و مرتبه نزد مردم
 چنانکه بعضی متشیبان و متصنعان طریقت کنند نیز جاریست اغازنا الله من ذلک متفق علیه * و عن ابی موسی قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم انی و الله ان شاء الله * گفت آن حضرت بد رستی که من باشد اسو کند اگر خواسته است
 خدا * لا احنف علی یمین * هو کند نه تئیرم بر یمین مراد یمین اینجا آن چیز است به سوگند خوردن می شود بران
 یا ملی بمعنی با ست * فاری غیر ما خیرا منها * پس می بینم غیر آن را که سوگند خوردن بران بهتر از آن است الا کفر است عن
 یمینی * مگر آنکه کفاره میم هم از یمین خود * و ایت الذی موخیر * و می آیم یعنی می کنم آن چیز را که آن بهتر است
 حاصل آنکه اگر سوگند خورم بر کاری که نکنم آنرا و حال آنکه کردن آن کار بهتر است و مرضی حق است همانست می کنم خود را و می کنم
 آن کار را از یمین گفتار می دهم و آن حضرت سوگند متشور و عهد می کند برین بجهت تاکید و تنبیه است برین که اگر
 کار مرضی حق باشد بر سوگند خود نایستند که ما سوگند خورده ایم که اینکار نکنیم باز چون کنیم کار مرضی حق باین کرد که کار
 یمین سهل است بکفارت دادن احسان میگرد و صورتش آنست که مثلا شخصی سوگند خورد که بوالدین شش نکنم
 او را یا بد که بوالدین شش نکنم که بعقوب نکشد و از یمین کفارت دهم چنانکه گفته اند که از زدن دل و دستان
 سهل است و کفارت یمین سهل است * متفق علیه * و عن عبد الرحمن بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * کف
 آن حضرت * یا عبد الرحمن بن سمره لا تسال الا ما رآه * طاعت میکنی اموری را و حکومت را آنکه تو اجازت می کنی و هر کس سارند
 فانک ان ارتیتها عن مسئلة * پس بد رستی تو اگر داده می شود تو را امرات بعد از سوال و طلب * و کانت * بضم و او

و کسوف کاف مغنیه * الدها * کنی اشتلای شوم تو خور امارت و کذاشته عیش و قوت تو و بوی و قد بترتوبی امل ادا
 و اعانت حق و از اینجا همه شرو نسا دمخیزد * و ان ارقیتها من غیر مسئله اعنت علیها * و اگر داده میشود آن را بی
 طلب و سوال یاری داده می شود بر آن و لطیف حق و تدبیر و محمل و معاون تومی کرد و همه خیر صلاح می آید
 * و اذا حلفت علی یحیی خواتم غیور ما خیرا مها * و رقتیکه سوگند خور و تو بر یحیی پس به بینی تو جز آن را به ترازان
 یحیی * تکفر عن یمینک * پس گفتار است ده از یمین خود * والتی هی هو خیر * و بیا چیزی را که آن چیز بهتر است
 یعنی کن آن را * فی ررایه * و در روایتی این چنین آمده است * فالتی هی هو خیر تکفر عن یمینک * پس بیا چیزی را که
 آن چیز بهتر است پس گفتار است ده از یمین خود تفاوتی که درین روایت و روایت سابق است آن است که ازین روایت
 تاخیر تکفیر از حنث مفهوم می شود و از روایت اولی تقدیم و ایضا ثلثه جائز می آید و در تقدیم کفارت را بر حنث لیکن
 شافعی تخصیص می کند آن را بکفارت مالی و نزد ما حاکم نیز است تقدیم بر حق آن است که احادیث خالی آنند از دلالت
 بر تقدیم و تاخیر و در شرح آن را بیان کرده ایم * متفق علیه * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
من حلف علی یمین ثم اخیرها فلیکفر عن یمینه ولیقل * مضمون این حدیث مصححون حدیث سابق است * رواه
مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ان لا یأج احدکم یمینه فی امله * و هم از ابی هریره است گفت
 گفت آن حضرت بخند سوگند هر آینه لجاج رحیم و اصرار نمودن و استنادن یکی از شما بیمین خود در حق اهل خود یعنی
 در یمینی که متعلق بحق اهل بود و اصرار بر بصره و احب فوات آن حق است * آثم له عند الله * در آنرا افکند و تراست
 امر او را نزد خدا * من ان یعطی کفاره التي اقترض الله علیه * از عانت کرد انبیل او خود را و دادن او کفارت را که
 فرض گردانید و استخفافی تعالی آن را یعنی اگر چه در حنث نیز با اعتبار ظاهر است حرمت نام خدا است و در کمان
 حاکم نیز در آن بزه است اما در اصرار بیمین که مستلزم فوات حق اهل و عیال است بزه بیشتر است حاصل مضمون این
 حدیث نیز مضمون احادیث سابق است که بر تقدیم بودن خیر یمین در حنث و کفارت لازم است و یلم بفتح
 یا و لام و کمران و قتل و جیم از لجاج بجمین در اخل بمعنی متهمین و گردانیدن سخن در دهان است و مراد اینجا معنی
لزم و ثبوت و جسیبیدن و ایستادن بران است * متفق علیه و عنه * و هم از ابی هریره است * قال قال رسول الله صلی الله علیه
سلم یمینک علی ما یصلک علیک مما حبک * سوگند تو واقع بر محمول است بر چیزی که متصل بقی میکند و راحت گوید آورد
 ترا صاحب تو که سوگند میل دل تو یعنی معتبر در محقق بیمین نیست آنکس است که سوگند میل دل تو را و قصد دارد
 وی و معتبر نیست در روی نیست حاکم و تو روایت و قایل وی و این بر تقدیم است که صاحب حق باشد که با حل می کرد
 حق وی بتوریت چنانکه در صورت اختلاف نهضی و نایب وی مدعا علیه را و اگر این چنین نباشد یاد رینجا مستثانی
 نباشد باک نیست در توریت خصوصاً که در روی نفع یکی باشد چنانکه در گفتن خلیل الرحمن علیه السلام باره را
 که خواهر من است بارادۀ اخوت اسلام تا از دست آن ظالم خلاصش کرد اند و مانند آن فتل بر * رواه مسلم و عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الیمن علی نية المستخلف * و هم از وی است گفت گفت آن حضرت سوگند بر نیت
 سوگند دهنده است که مراد است بصاحب در حدیث سابق چنانکه تقریر کرده شد * رواه مسلم * و عن عائشة رهی الله عنها
 قالت نزلت فی دالایه * گفت هایشه فرود فرموده شد و است این آیت که * لا یواخذکم الله بالغو فی ایمانکم * نمیگوید
 و عقاب نمی کند شما را حل ایتعالی بلغو کردن شما در سوگند های شما * فی قول الرجل * و در شان گفتن مرد این کلمه را
 * لا والله ربی والله * عادت عربان است که در محاورات و مکالمات خود بسیار میگویند لا والله و بلی والله و قصد می کنند ازین
 و این اعتبارند اردو بدان بیمین منعقل نمیکرد و این را بیمین لغو میگویند لغو در لغت سخن بیهوده گفتن و در کتب فقه تفسیر بیمین
 لغوین آن نیز کرده اند که سوگند خورد بر چیزی بکمان آنکه حق است و در رواج نه چنین است * رواه البخاری فی شرح السنه و

لفظاً أصحّ ودر شرح معتد رایت کرده شد است بلفظ مصابیح و آن این است **قلت لغو المؤمن قول الإنسان لا والله** و بیان رایت **و قال** و گفته است در شرح السنه **رفعه بعضهم عن عائشة** رفع کرده و حضرت زهرا علیه السلام این حدیث را بعضی روایات از بابیست و شاری موقوف بر عایشه کرد انید و معنی مرفوع و موقوف بر مقلد مه معلوم شد

الکتاب الثاني * عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتكفروا بأبائكم ولا بأمهاتكم *
 و گویند نشوید به پدران خود و نه به مادران خود * و لا بالأنداد * و نه به گوشتن خورید بشر کا یعنی به بتان یعنی گوشتن نخورید به بتان و آنها را شریک نگردانید بخدا ای رب العزة در تعظیم و اعزاز یا آنها را انداد گفتن با اعتقاد مشرکان است یعنی آنها را که مشرکان انداد و شرکای خدا میدانند شباهت آنها به گوشتن نخورید فافهم انداد جمع انداست بکمر و همتا و مانند * و لا تتكفروا بالله الا وانتم صادقون * و گویند نخورید بشد امکرا آنکه شمارا هست گوشتید در ماضی یا مستقبل * رواه ابو داود و النسائي * و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حلف بخير الله * کسیکه گویند بخورد بغیر خدا با اعتقاد تعظیم آن غیر * **فقل اشرك** پس بتحقق شریک کرد انید آن غیر را بشد در تعظیم و بعضی از آنها بتکفیر قائل شده اند چنانکه کثرت * رواه الترمذي * و عن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حلف بالامانة فليس منّا * روایت است از بريدة از سلمی بضم با که صحابی مشهور را هست و احوال وی نوشته شده است که گفت کسی آنحضرت که میگوید گویند خورد با مانت پس نیست آن کس از ما و بر طریقه ما بلکه از متشبهین بغیر ما است زیرا که آن از عادات اهل کتاب است و از جهت نابودن ارازا و احما و صفات الهی تعالی و گفته اند که مراد با مانت فرائض اند یعنی گویند نخورید بصلوة و صوم و حج و جزآن و کفارت نیستید درین حلف و تور پستی گفته که چون گویند خورد با مانت الله اختلاف دارند علما در آن مشهور از امام ابو حنیفه آنست که یحیی و یمن منعقل میکرد پس امانت الله را از صفات وی تعالی گردانیده زیرا که امین از اسمای خدا تعالی است و گفته که احتمال دارد که امانت الله بمعنی کلمه الله باشد چنانکه بمباری از علما امانت را در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة بکلمه تو حید تفسیر کرده اند و مردی از ابی یوسف خلاف آن است و مشایخ طحاوی آنست که یحیی منعقل نمیشود با مانت الله خواه نیست یحیی و عهد کند یا نکند انتهی و نزد امام احمد اگر امانت و عهد را اضافت بشد گویند با مانت الله و عهد الله یحیی منعقل میگرد و اگر مطلق با الامانة و العهد گویند در روایت است و با وجود انعقاد مکرره است یحیی بل آن از جهت ورود نهی * رواه ابو داود و دونه * و هم از بريدة است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال انی بری من الاھلام * کسیکه بگوید من بیزارم از دین اسلام اگر چنین کاری کنم * فان كان كاذباً * پس اگر باشد آنکس دروغ گو یعنی دروغ کنند گویند خود را یعنی بکنند آن کار را * فهدو كما قال * پس وی چنان است که گفته است یحیی بیزار است از دین اسلام از جهت رضای او و بهرات چنانکه در حدیث ثابت بن الضحاک کذب شد * و ان كان ماد قاضاً * و اگر هست را مع کوبند و راست کنند گویند خود را یعنی نکند آن کار را * فلن يرجع الى الاسلام سالماً * پس کافر نمیگردد و لیکن مرکز باز نمیگردد بسوی اسلام بسلامت زیرا که گویند به چیزی که احتمال کفر دارد بر تعلق بر حنث مناسب بحال مسلمان نیست که جرات و جسارت کند بر آن از جهت تضمین آن نوعی از رضای او پس آثم گردد بدان * رواه ابو داود و النسائي و ابن ماجه * و عن ابی سعید الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اجتهد في اليمين * گفت بود آنحضرت چون کوشش و مبالغه میکرد در تقریر و تائید گویند * قال * می گفت * لا والذی نفس الی القام بید * نه این چنین است گویند بان کسی که بقای ذات من در دست قدرت او است و آبوالقام کنیت شریف آنحضرت است صلعم و بیشتر در احادیث باین لفظ آمده است و الذی نفس مضمحل بید و تقریر و تائید درین عبارت باین جهت است که این عبارت دلالت دارد بر کمال قدرت و تغییر نفس کریمه او و ظاهر آن است که ذکر کنند و تائید و تقریر چنان در دخیل اندارد و بعضی گفته اند دارد فافهم و ظاهر آنست که کلمه

لا نفي ورد باشد مرگلام ما بقى را وليكن فمبين جارى شد است ذكر آن در فعل قسم بى آنكه مقصود
نفي كلام سابق باشد * رواه ابو داود * وعن ابى هريرة قال كانت يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
حلف * كفت ابو هريرة بود سوگند آنحضرت بوقتيكه سوگند ميخورد باين لفظ * لا واستغفر الله * ظاهر عبارت
آنست كه كلام قسمي همين باشد و قسم گفتن اين عبارت بطريق مجاز تشبيه است زیرا كه معنی او آنست كه استغفار ميكنم
اگر امر برخلاف آن باشد و اين تقرير كلام و تا كيد مرام ميكند پس در معنی قسم باشد و بعضی ميگويند نقل بر كلام
آنست لا والله استغفر الله واستغفار بجهت جريان يمين لغواست بى قصد اگر چه مغفورا است * رواه ابو داود و اين ماجة
* وعن ابن عمر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على يمين * كسبكه سوگند بخورد بر چيزي * فقال * پس
يكوي * انشاء الله فلا حنث عليه * پس نيست حنث بروي و حنث بزه و كناه و خلاف كردن سوگند يعنى سوگند نپوشد تا حنث
پراي مترتب گردد و همچنين انشاء الله گفتن و بشيخ حق تعلق نمودن مانع است از انعقاد جميع عقود اما اين بر نقل يروي
است كه اگر متصل بكويد و همين است مثل شي اكفر علماء و مثل هي امام ابو حنيفه و از ابن عباس مى آيد كه استثناء
متعلق ليحاجز است و حكايه امام ابو حنيفه با بعضي از خلفاء و با عهده و طلب كردن خليفه او را عتاب كردن بروي بحالفت
جل ايشان كه بدون عباس است و حنث استثناء منقطع و گفتن ابو حنيفه نه اگر اين چنين باشد فيج عقل يعنى بشما تمام
نميگردد چه مردم يعنى ميكنند و قيس و بن رفته انشاء الله ميگويند و خوش كردن خليفه اين سخن را از وي مشهور است و چون
اتصال آنست كه بگذايم ديگر مشغول نشود و بعضي گفته اند تا در مجلس است و قيل غير ذلك * رواه الترمذي و ابو داود
و بالنسائي و اين ماجة و مالك الترمذي و الجماعة و قفوز على ابن عمر * و ذكر كرده است ترمذي جماعت را
كه موقوف داشته اند بقتل يك رايز ابن عمر يعنى گفته اند كه اين قول ابن عمر است بقتل يك رايز بغير صلى الله عليه
و عام و قول صحابي را نقل است موقوف خواندن چنانكه در متون مذكور است * الفصل الثالث
* عن ابى الاحوص * بفتح حمزة و سكون حاء عهده و ايضا دعهمله * عوف ابن مالك * تابعي است از اتباع عبد الله بن
مسعود * عن ابيه * روايت ميكند از يك رنخور كه مالك ابن نضاه اشعر بفتح نون و سكون ضاد معجمة كه صحابي است * قال
قلت * كفت بليل زوني كه كلفتم من * يا رسول الله از اين عمن لي اتينه * حاله * خبر ده مرا از حال پسر عم كه مراست مي
آيم او را در خانه كه حوال ميكنم از وي از حال * فلا يعطيني ولا يصلني * پس نميدهد مرا و صله نميكند مرا چنانكه صكه
ارحام بايد كرد * ثم يحتاج الي فيا تني فيستلني * بفتح محتاج ميشود و سوي من پس مي آيد مرا پس سوال ميكند مرا و
ميخواهد چيزي از من * و قيل حلفت ان لا اعطيه ولا اصله * و بتحقيق سوگند اخورده ام من كه نديهم او را چيزي و صله
كنم او را بجهت جزاي عمل او كه از خود نميدهد و از من لطيف * فلم يرني ان اتى الى موخير * پس امر كرد مرا كه
بيايم و بكنم چيزي را كه آن چيز بهتر است و آن دادن آنست بصله رحم كردن * و اكفر عن يميني * و كفارت دهم
از يمين خود چنانكه در احاديث گذشت بلفظ سهل باشد جزا اگر مردى احسن الي من اساء * رواه
النسائي و ابن ماجة و في روايته * و در روايت ابن ماجة اين چنين آمده است كه * قال قلت * كفت كلفتم يا رسول الله
* يا يميني ابن عمي فاحلف ان لا اعطيه ولا اصله * مي آيد مرا اين عم من پس سوگند ميخورم كه نديهم او را و صله كنم او را
* قال كفره عن يمينك * كفت آنحضرت كه كفارت ده از يمين خود در بين اين آيت بياي فعل ابن عم تكرار كه نميدهد و صله
نميكند او را و بشارت * باب في التلويح و در جواب سايق اجداد ياريمان و نذر و مباح و رد و درين باب
احاديث متعلقه بثلث و راحة و التلويح و نكته بآب چنانكه عبادت او است در آ و در ن پايي در لواحق و مجاميع
ما سبق * الفصل الاول * عن ابى هريرة و ابن عمر قالا * كفتن ابو هريرة و ابن
عمر * قال رسول الله * كفت بغير من * صلى الله عليه وسلم * لا تنل روا * يصم ذال و كسر آن نذر و نكيد يعنى با اعتقاد

آنکه نذر در می کند قدر را * فان النذر لا یغنی عن القدر شیئا * زیرا که فایده نذر فعل و نبود نمیکنند از قضا و قدر
چیز را * و اما استخراج به من البخیل * و جز این نیست که بیرون آورد و میشود بمعنی نذر از بخیل چیزی از مال چون
عادت مردم تعلیق نذر و حصول منافع و دفع مضار شده است نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مراد آنست
که نذر نکنند بر گران آنکه بند رنجی در می یابند که تقابل نکرده است آنرا خدا ای تعالی و شمار این در حقیقت نهی از نذر
باین غرض است نه مطلق نذر نهی آن از فعل بخیلان است چه سختی چون خواهد که تقرب کند ببلور اگر خدا ای تعالی
استعجال میکند بان و بخیل مظان و معنی میکند نفس او و برآور و درین چیزی از دامت مکره یا الله غرضی و هو غرضی * متفق علیه
* و عن عایشه * رضي الله عنها * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من نذر ان یطیع الله فلیطعه * کفایت آنحضرت کسیکه
نذر کند که اطاعت و فرمانبری کند خدا ای تعالی را پس باید که اطاعت کند خدا را و وفا کند نذر خود را * و من
نذر ان یعصیه فلا یعصیه * و کسیکه نذر کند که عصیان و زرد و بی فرمانی نکند خدا را پس باید که معصیت نکند او را و
وفا کند که آن نذر صحیح نیست * و رواه البخاری * و عن عمران ابن حصین * صحابی مشهور است از احوال او مکرر نوشته
شد * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وفاء لنذر فی معصیه * یعنی نذر وفاء نکرده را در معصیت و خلاف مالا یصالح
العبد * و نه * و فاما من نذر در چیزی که مالک نیست بندگان بیان این در فصل اول باب سابق یک شصت * و نحوه معام و فی ذلک
لا یلزم فی معصیه الله * مراد همان است که وفای نیست بر این نذر زیرا * و عن حقه ابن عامر * صحابی است که در املی مصر بود از
جانب معاویه روایت کرد از وی خیا بن خیا بن عامر بن ابی قحیل خلق کثیر و در کاشف و در تعریف وی گفته صحابی کبیر امیر
شریف فصیح مقرر غرضی شاعر مانت بنصر * عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کفارۃ المؤمن کفارۃ الیمین * و روایت
میکند حقه بن عامر از آنحضرت که گفت کفارت نذر و کفارۃ الیمین است بدانکه نذر شافعی کفارت نیست در نذر و نذر حاکمین
از موجبات نذر و لوازم او است زیرا که نذر را بجا بیاوریم مجتنب و این مجتنبیم تحریم حلال است و بخیلیم حلالیم یمینیم
بدلیل قول حق سبحانه و تعالی انکم تعلمت ایمانکم یا آنکه روایت کرده است مقاتل که آنحضرت اعتنا بر رغبه کرد
در تحریم ما ربه اما اگر نذر مطلق کند و گوید بر من نذر و چیزی را نام نبرد بروی کفارت یمین است با اتفاق کذا قالوا
و این حکم لیت دلیل است بر مذهب حنفیه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسعیه شیعی میگوید با اتفاق * و رواه مسلم
* و عن ابن عباس قال یمننا النبی صلی الله علیه و سلم خطب * کفایت ابن عباس در اثبات آنکه آن حضرت خطبه مخبر اند
* انما هو بنجل قائم * بلکه آن حضرت با مردمی که ایستاده است یعنی در وقت خطبه خواندن آن حضرت مردی حاضر بود
* فقال عنه * پس پرسید آن حضرت مردم را از آن مرز که کیست و چه نام دارد و رجه حال دارند * فقالوا ابو اسرائیل *
پس گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردی بود از بنی عامر ابن لوی از بطون قریش و احوال او این است که * و انور
ان یقوم ولا یفعل * نذر کرده است که ایستاده باشد و نه نشیند * و لا یستظل * و در سایه نباشد استظلال فی الصراح بناه
جستن بسایه * و لا یتکلم * و سخن نکند * و یضوم * و روزه دارد باشد * فقال النبی * یمن گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم
مرز و غایتکم * بفرمائید او را که سخن کند * و لا یستظل * و در سایه بیاید * و لا یفعل * و باید که بنشیند * و لیتیم * و صومه
و تمام کند و روزه خورد را امر بوفای نذر در صوم نه در جز آن در لالعه دارد بر صحت نذر در طاعت نه در غیر آن و مذمت
مالک و شافعی همین است و جمعی از صحابه نیز همین اند و نذر بعضی اگر منکر و مباح باشد واجب است و فایده آن چنانکه
در فصل ثانی در نذر امر از ضرب دافع بیاورد و ظاهر آنست که مذمت حنفیه همین است زیرا که تفسیر کرده اند نذر را
باجتناب مباح اگر گفته شود پس چرا امر نکرد آنحضرت بوفای بقعود و ترک استظلال و عدم تکلم با وجودیکه اینها همه
مباح اند جوابش آنکه التزام و استکانت اینها و اجتناب از اضرار آن ها مطلقا حرام است نه مباح کذا اقول * و رواه
البخاری * و عن انس ابن النبی صلی الله علیه و سلم را شیخیهادی بین اینیه * روایت است از انس که آن حضرت

دید میری را که راه می زود میان تو و پسر خود تکیه بر آنها کرده از ضعف و بیاداری یقین بنده بلغظ مشهور است استعمال کرده
می شود و همین معنی * فقال ما یال هذا * پس یوسف آمد آن حضرت چیست حال این مرد * فقالوا نزل وان یشی * پس گفتند
نذر کرده است و می که پیاده شود یعنی بخانه کعبه * قال ان الله غنی عن عباده * گفت آنحضرت بد رستی
خدا ای تعالی از عمل اب کردن این شخص نقس خود را برپاده رفتن مرآینه بی نیاز است و ثواب دادن از بر هیچ موقوف
نیست بر پیاده رفتن * و امره ان یرکب * و امر کرد او را که سوار شود از جمیع عجز و از مشی ظاهر حال بد را ناست
که بز کرب چیزی لازم نمی گزید و بوی و این است قول شافعی و نزد ابو حنیفه و در قولی از شافعی نوری دم لازم
می گردد زیرا که وی شکست نذر و بعد از التزام ان کذا اقل * متفق علیه و فی روایة لم یام * عن ابی هریره *
و در روایتی مرسل است از ابی هریره از اینچنین آمد * است که * قال * گفت آنحضرت * یرکب ایها الشیخ فان الله
غنی عنک و عن نزلک * سوار شو ای پسر زیرا که خدا ای تعالی بی نیاز است از تو و ازین نذر تو * و عن ابن عباس
ان سعد بن عباد بن مسعود استغفی الله عنی و سلم فی نذر و کان علی امه * روایت است از ابن عباس که سعد بن عباد
که صحابی مشهور است و بعد از نذر و نذر و صحابی اند جواب فتوی خویش از آن حضرت در نذر و نذر بود بر مادران
* فتوفیت قبل ان تقضیه * پس * و قالت یا بنت ما ذلک و یس از آن که بجای آورد آن نذر و نذر کن بد آن * فافتاده
آن تقضیه عنها * پس فتوی داد آنحضرت سعد بن عباد که نذر و نذر و نذر * متفق علیه *
بد آنکه جمهور بر آنند که لازم نیست مزاولت را قضا کنی در واجب بر میت اگر غیر مالی باشد و اگر مالی باشد و تو که کن است
نیز لازم نیست بی وصیت و لیکن مستحب است و احتیاط ظواهر میگویند لازم است و اگر با این حدیث کذا نقل
لطایفی پوشیده نما ند که این حدیث دلالت بر آن دارد و وجوب شاید که تبرعی باشد یا ترک کن داشته باشد و وصیتی
گردد باشد و نیز مستعمل است که نذر را و مالی باشد یا غیر مالی و مطلق باشد چنانکه گفته باشد که شاید طاعتی بکنم و
عملی صالحی آرم یا روزه دارم یا یوده آزاد کنم یا صدقه بدم و آنچه وارد شده است که آن حضرت یسعد بن عباد
فرمود صلی الله علیه و سلم که چاه می کند و آبی ببردیم بد و بد و بگوید که این چاه برای ام سعد است دلالت دارد که نذر
مطلق بود یا صدقه را الله اعلم * و عن کعب بن مالک * صحابی مشهور است که یکی از شعراء اسلام بود و یکی از آن سه کس
که تخیف کرد نذر از غزوة تبوک و توبه کردند و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه قرآن مجید بد آن ناطق است و قضیه توبه
اویشی عزیمت شیرین است و در شرح مفر السعاده آنرا نیز نوشته ایم * قال * گفت کعب * قلت * گفتیم من در وقت قبول توبه
من * یا رسول الله ان من توبتی ان اتل من مالی صدقة * بد رستی از جمله توبه من و تمام کمال آن آفست که بیرون
آیم و مجرد شوم از تمامه مال خود و تصدق کنم آن و بشکرانه آن و انتخلع بر آمدن از جامه و موزه و نعل * الی الله
والی رسول الله * برایم بسوی خدا و بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم * فقال رسول الله صلی علیه و سلم امسک بعض
مالک * پس گفت آنحضرت نکاه از بعضی مال خود را * فهو خیر لک * پس نکاه داشتن توبه بعضی مال خود را بهتر است مگر ترا
* قلت فانی امسک سهمی الذی یتخیر * گفتیم پس بد رستی من نکاه میدارم خصه موا که در رخیب است و اینجا اگر چه
کعب رضی الله عنه نذر نگرده بود ولیکن چون التزام کرد بز خود چیزی که نه لازم بود بپوشی کو یاد معنی نذر بود باین
منابهت مولف این حدیث در باب نذر آورد * متفق علیه و هذا طرف من حدیث مطول * و این حدیث پاره و جانی
است از حدیث در آنکه مشغول است بر ذکر قصه تخیف و توبه کعب بن مالک *
* عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نذر فی معصیه * نیست نذر در معصیه و کفارته
کفاره الیمین * و کفارت او که در الیمین است شرح این در فصل اول گذشت * و رواه ابو داود و ذوالترمذی و النسائی
* و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من نذر ان یرحمه الله * گفت آنحضرت کسی که نذر کند نذر را که نام

نبرد از اچنانکه کرد مرغل از اوست بر من نذر و تعین نکند من و در آنکه حرم اوست یا صل و مثلا * نکفارت کفارت یمن *
 پس کفارت او کفارت یمن است زیرا که ممکن نیست رفا در و پس کفارت و عدل کفارت یمن * و من نذر نذر را بنی
 معصیه نکفارت کفارت یمن * و کسی که نذر کند نذر ری را در معصیت پس اینجا نیز کفارت او کفارت یمن است از جهت
 عدم امکان و فائز * و من نذر نذر الا یطیقه نکفارت کفارت یمن * و کسیکه نذر کند نذر ری که طاعت نذر که بجا آورد آنرا
 و ناکند بان نیز کفارت او کفارت یمن است * و من نذر نذر را طاقه فلیف به * و کسیکه نذر کند نذر ری که طاعت نذر آن را
 پس باید که وفا کند بان نذر طاعت و طوق توانائی اطاقه توانستن * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و رقیه بعضی
 ابن عباس * و حوقوف کرد انیس * است این حدیث را بعضی رواه بر این عباس و گفته اند که این قول او است
 * و من ثابت بن الضحاک * صحابی است که احوال او در فصل اول از باب سابق معلوم شد * قال نذر نذر نذر علی بن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یخرب ایلا یؤا نه * گفت ثابت نذر کرد مردی در زمان آنحضرت که ذبیح کند شتر را
 در موضعی که نام وی یوانه است بضم مو حده و تشفیف راود را سفل و فک و نذر نذر نذر آید * و فانی رسول الله * پس
 آمد آن مرد و نذر پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاحذره * پس خبر کرد آنحضرت را این خبر * فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم هل کان فیها رثن من ارقان الجاهلیه بعد * پس گفت آنحضرت آیا بود در آن موضع چیزی از رتبان زمان
 جاهلیت که پرستیده میشد * قالوا لا * گفتند نبود * قال فلیت * قال فلیت * قال فلیت * قال فلیت *
 گفت آنحضرت پس آیا بود در وی عیدی از عید های اهل جاهلیت * قال لا * گفتند نبود * فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اوف بنی ربک * پس گفت آنحضرت ایفا کن بنذر خود در آنجا معلوم می شود که کسیکه نذر کند
 ذبیح را در مکانی لازم است و فاید این اگر آن موضع معین رتبان و مجمع شعار کفار نبود را اگر اینچنین بود صحیح نبود
 * فانه لا و فاعلن فی معصیه الله * زیرا که نذر واجب و فایده نذر را در معصیت خدا بر این قیاس است که نذر کند تصدیق بر اهل
 شهر یمن * و لا فیه الا یبذلک ابن آدم * و نیست نذر در چیزی که مالک نیست فرزند آدم * رواه ابوداؤد * و عن عمر
 بن شعیب عن ایه عن جد هان امر ارقه قال * روایت است که زنی گفت * یا رسول الله صلی الله علیه و سلم انی
 نذرت ان اضرب علی را ملک باید * و بدستی من نذر کرده ام که بزیر سر تو یعنی در حضور تو د * قال اوفی بنی ربک *
 گفت آنحضرت و نذر کن بذخ خود از اینجا معلوم شد که ضرب و خ میاج است و کسیکه تخصیص می کند نذر را بطایفه
 و قریب می گوید که ضوب و خ اگر چه از جمله قریب نیست که واجب باشد بر نذر و فاید این بلکه از جمله
 مباحات است ما نذر اکل اطعمه لذیذ * و پس ثیاب ناعمو لیکن آن حضرت آن را نظر بمقتضی صحیح وی که اظهار ترح
 و سرور است بقدری که پیغمبر خدا سالما و غا نما و مظلوما و منصورا از جمله قریات داشته امر یوفای نذر کرد و شرح این حدیث
 به تفصیل در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی * رواه ابوداؤد و زاد زرین * و زیاده
 کرده است ازین آیه را که * قال و نذرت ان لا یحکم بکم احد منکم الا بکم * گفت آن زن و نذر کرد * ام که ذبیح کنیم در جای
 چنین و چنین * مکان بذبیح فیه اهل الجاهلیه * جای که ذبیح می کنند اهل جاهلیت * قال هل کان بک مکان رثن
 من ارقان الجاهلیه بعد * گفت آن حضرت آیا بود در آن مکان چیزی از رتبان اهل جاهلیت که پرستیده میشد * قال لا * گفت
 آن زن نبود * قال هل کان فیه عید من اعیادهم * گفت آیا بودند در آن مکان عید های اهل جاهلیت * قال لا *
 گفت نبود * قال اوفی بنی ربک * گفت آن حضرت ایفا کن بنذر خود از اینجا معلوم می شود که ذبیح کردن اهل جاهلیت
 در آن مکان مانع نیست از وفای نذر ذبیح در آن بلکه وجود رثن و عید مانع است * و عن ابن عباس * بضم لام رب و موحده
 مشقه صحابی انصاری نام از رقعه بن عبد الله را است غالب آمده بروی کتبت او * انه قال للنبی صلی الله علیه و سلم ان
 من توبتی ان امجد دار قومی * روایت است از ابولبابه بن رستمی که گفت مرا آنحضرت را که از توبه من آنست

که ترک دهیم و بکن ارم مرای قوم خود را * التي اصبت فيها الذنب * مرای آنکه رحمت ام و کرد ام ذرری کنا را
وان انتزع من مالی کله * را اینکه برایم از مال خود همه * صدقه * از جهت تصدق کردن * قال * گفت آن حضرت پیغمبر
هناک الثلث * کفایت می کند از تو بر آمدن از صیوم حصه مال خود و بر آمدن از تمام مال حاجت نیست قصه ابوالبابه
آن است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنی قریظه را که قبيله ایهیت از یهود محاصره کرد نزد آن حضرت کسی را
فرستادند ایشان که ابوالبابه را نزد ما بفرست تا یاوی مشاورت کنیم در کار خود پس آنحضرت با التماس ایشان
ابوالبابه را نزد ایشان فرستاد و چون ایشان ابوالبابه را دیدند مرد وزن و کبیر و صغیر ایشان برخواستند و گریه
کردند و زاری نمودند تا آنکه دل ابوالبابه بر ایشان بشوخت و نرم شد و گفتند یا ابوالبابه خبر ده ما را که اگر فرود آیم
بر حکم محکم چه کار می کند شما ابوالبابه بدیدید خود را شارح بتعلق خود کرد یعنی که عاقبت کار شما بدیدید است ابوالبابه
میگوید که این حرف را گفتم و هنوز قلتم از اینجا بروند اشتم که متنبه شدم که خیانت کردم در حق خدا و رسول خدا بعد
از آن رفت ابوالبابه و خود را بستون مسجد بر پشت و گفت نمیروم ازین مکان تا آنکه توبه کند خدای تعالی بر من وقت
نماز دختر امی آمد و او را می کشاد تا نماز گزارد بعد از گزاردن نماز باز بر می بخت و چون مردم می آمدند تا بکشایند
راضی نمیشد و میگفت قارمول الله صلی الله علیه و سلم نیاید و بدست خود برانکشاید از اینجا رفتی نیم روزها برین گذشت
که طعام و شراب نخورد و گریه و گریه کردن گرفت حضرت خبر می کردند فرمود من چه کار کنم اگر او نزد من می آمد و طلب
احتیقا و میگرد من برای او استغفار می کردم چون او و فرزند را بدیدم که او و فرزند بر پشت تازی تازی حکم نکرد بکشادن
و بکشادن ممکن نیست پس حق سبحانه توبه کرد پیغمبر و حکم کرد بکشادن و پس آن حضرت آمد و بکشاد پس وی
التماس کرد که تمامی توبه خود را در آن می بینم که از تمامه مال خود بر آیم پس آن حضرت گفت تمام
مال حاجت نیست بلای مان بکنند است پوشیده نماند که در حدیث جواب هجران دابر قوم من کور نشد ظاهرا
آن را ثابت داشته باشد و مر بو فای آن کرده که معنی قربت و طاعت داشت زیرا که گفته اند که مراد بدار
قومی یهود بنی قریظه اند که اهل و عیال و مال و منال و همه آنجا بود * رواه رزین * و عن جابر بن عبد الله ان رجلا
قام يوم الفتح * و ایت است از جابری رضی الله عنه که مردی بایستاد روز فتح * فقال * پس گفت یا رسول الله انی نذرت الله
من نذر کرد ام و عهد و پیمان بستم ام و خدا را * عز وجل ان فتح الله عليك مکه * اگر بکشاید خدا بر تو مکه را * ان اصلی
فی بیت المقدس * اینکه نماز بکزارم در بیت المقدس بفتح میم و سکون قاف و کسر دال و بضم میم و فتح قاف و تشدید
فقال مفتوحة نیز آمده است * رکعتین * در رکعت * قال صل ههنا * گفت آن حضرت بکزار اینجا که افضل است از اینجا
اشارت بمسجد حرام کرد که فاضل تر از بیت المقدس است چنانکه در محل خود معلوم شده است اگر قول در مکه بود چنانکه
ظاهراست یا اشارت بمسجد شریف خود آورد مرد بنده بود * ثم اعاد علیه * بپسترا عاده کرد آن مرد و باز گفت این سخن را
که من نذر کرده ام که بکزارم در رکعت در بیت المقدس * فقال صل ههنا * پس گفت آن حضرت بکزار همین جا * ثم اعاد علیه *
بپسترا عاده کرد آن مرد بآن حضرت * فقال شأنك اذا * پس گفت آن حضرت لازم گیر کار خود را اکنون چون یکتا ما کار
نمیکنی تو میانی بوز و مرچه میخواهی و بکن آنچه نذر کردی بدان و گفته اند که اگر کسی نذر کند که در بیت المقدس نماز
بکزارد بیرون می آید از عهد و نذر و تکیه نماز کند در مسجد حرام یا مسجد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام و اگر نذر کند
که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز گزارد بیرون می آید از عهد و بکزاردن در مسجد حرام و اگر نذر کند بنماز در
مسجد حرام جایز نیست در غیر آن و در حاشیه نوشته اند که مشهور نزد حنفیه آنست که جایز نیست در غیر آنچه نذر کرده
در آن و از ابی حنیفه آمده که جایز نیست مگر در فضل یا مساوی * رواه ابو داود و الدارمی * و عن ابن عباس
ان اخذ عقبه بن عامر نذرت ان تحج ماشية * روایت است از ابن عباس که خواهر عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه

اصت نذ رکرد که هیچ گزارد پیاده * و انها لا تطیق ذلك * و حال آنکه آن زن طاعت نذ ارد که پیاده هیچ برود * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله لغنی عن مشی اهلك * پس گفت آن حضرت باین رستی خد اهر اینه بی نیاز است از پیاده رفتن خواهر تو * فلترکب * پس باید که سوار شود * و لتهک بد نذ * و باید که هدی بهر سئل بد نه رایعنی شتر را یا کار را و بعضی گفته اند که کوسه نذ فرماید ن کفایت دارد و مزید نه از برای نذ ب است و بعضی گفته اند بد نه واجب است از جهت ظاهر حدیث و بعضی گفته اند که هیچ چیز واجب نیست و مزایای از برای استحباب است و الله اعلم * و رواه ابوداؤد و ابوالارمی و فی رویه لا بی داؤد * و در روایتی مزایا او را اینچنین آمده است که * فامرهما النبی صلی الله علیه و سلم ان ترکب و تمه ی مایا * پس امر کرد آن زن را آن حضرت که سوار شود و بفرستد هدی را و هدی قربانی که بترم بفرستد * و فی روایتی دیگر مزایای او را اینچنین آمده که * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان الله لا یصنع بشقاء اهلك شیئا * بد از همتی که خد انجامد بشقاء خواهر تو چیزی را شقا بفتح شین و ثاق و مشاقات و مشقت سختی کشیدن و شقا و شقاوت به جنی بد بختی بد سعادت نیز آید * فلتنسج را کبة و تکفیریمنها * پس باید که هیچ کند سواره و کفارت دهد و یمین خود را * و عن عبد الله بن مالک ان حقبة بن عامر سال النبی صلی الله علیه و سلم عن اخیه * سوال کرد عقیقه بن عامر از آن حضرت از حال خزا عری که مرا و راهود * نذرت ان نخرج حافیه غیر مختورة * نذ رکرد خواهر او که هیچ کند پیاده برهنه یا برهنه را اختار نشاء * معجمه خبر پوشیدن فی الصراح خمار بکسر معجز زنان و اختمار معجز بر هرا فکندن زن و معجز بکسر بر هرا فکندن زن * فقال مر وها فلتنتم * پس گفت آن حضرت امر کنید آن زن را باید که خمار بپوشد و بعضی نسخ فلتنتم بر لفظ تفعل * و لترکب * و باید که سوار شود * و لتضم ثلثه ایام * و باید که روزه دارد سه روز اما باختار بجهت آنکه ترک آن موصیت است چه هر زن و مویهای از عورت است و اما مریمواری بجهت عجز و مشقت کشیدن از پیادگی و اما سه روزه بجهت بودن آن کفارت یمین و بعضی گفته اند بد هدی که از حدیث سابق امر بد ان معلوم شد * رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن سجیل بن المسیب * که از اکابر تابعین و علمای فقههای جمعه اسم قوشی مشروعی مدنی * ان اخوین من الانصار کان بهما میراث * روایت است که در برابر از انصار بود میان ایشان میراث که قسمت می بایست کرد * فقال احد صاحبیه القسمة * پس طلبید یکی از ان دو برادر از صاحب خود که برادر دیگر است قسمت کردن میراث را * فقال * پس گفت آن برادر دیگر با آن برادر که طلب قسمت کرد و سو کند خد * نذ رگوید که * ان علت تسألني القسمة * اگر بازگشتی تو و برادر دیگر طلبید می توا از من قسمت میراث را * بكل مالی فی رتاج الکعبة * پس همه مال من مصروف در رتاج کعبه اسم رتاج بکسر را و فوقانیه و حجم بلب عظیم که بسته باشد و رتج بستن در و مراد در حدیث نفس کعبه است و ذکر باب برای تعظیم است چنانکه کویند جناب فلان * فقال له عمر * پس گفت مرا و راهور * رخی الله عنه ان الکعبة غنیة عن مالک * بد رستی کعبه بی نیاز است از مال تو و حاجت ندارد که مال خود را بد روی کنی و این امری واجب و ضروری نیست * کفره عن یمینک * کفارت بعد ازین سو کند خود و حاکم کرد این خود را * و کلم اخاک * و شن کن برادر خود را از جواب هوال او کو و قسم کن میراث را * فانی سمعت رسول الله * پس بد رستی من شنیدم پیغمبر خد را * صلی الله علیه و سلم یقول * که می گفت * لا یمین علیک و لا نذر فی معصية الرب * نیست لازم بر تو یمین و نه نذ در گناه و پوردار * و لا فی قطیعة الرحم * و مخصوص فرمود که نیست یمین و نه نذ در بریدن پیوند رحم * و لا فیما لا یملک * و نیست یمین و نذ در چیزی که ملک کرده نمی شود و این قسمه حدیث است و یملک بفتح یا و کسر لام نیز روا است یعنی در چیزی که مالک نیست مرد * رواه ابوداؤد

الفصل الثالث * عن عمران بن حصین * صحابی مشهور است که احوال وی مکرر نوشته شده است * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم ان حضرت را می گفت

* النذر نذران * نذر کردن ذوقسم است * فمن كان نذر رفي طاعة * پس کسی که هست که نذر کرده است در طاعت
 و فرموده خدا * قل لك الله * پس این برای خدا است * فيه الرفاء * واجب است در آن وفا کردن و بر سر بردن و
 بجا آوردن * ومن كان نذر رفي معصية * ذل لك للشيطان * و کسی که هست که نذر کرده در معصیت و نافرموده حق پس
 آن نذر برای شیطان است که راضی میشود از آن و خور شتمال می‌کود بدین * ولا رفاء فيه * و جایز نیست و نافرمانی آوردن
 در آن * و یكفرة ما یكفر الیهین * و تكفیر می‌کند و می‌پوشد گناه آنرا چیزی که تكفیر میکند یهین را یعنی کفارت یهین
 است چنانکه در احادیث مذکور شد * و رواه الترمذی * و عن محمد بن المنشور * ضم میهم و یكون نون و فیه فوائده و کهرشین
 معجمه تابعی است روایت دارد از ابن عمر و عایشه و از یزید روعم خود * قال ان رجلا نذر ان یبخر نفسه * گفت که مردی
 نذر کرد که ذبح کند خود را * ان نجاه الله من عذبه * اگر رستگاری دهد او را خدا ای تعالی از دشمن وی که بخواهد مردن
 وی در دست دشمن اشد و اغلاظ را فصح بود پس گفت خداوند اصل موت بر من سخت نیست من با اختیار خود جان را
 بتروی می‌هارم ولیکن مردن بر دست دشمن بر من شاق است اگر نجات میدهمی مرا از دست وی میکشم من خود را بر ایمی
 تو را این را ناله است که قتل نفس بد است خود اشد و اغلاظ است و حرار و نافرمانی است * فسال ابن عباس * پس پرسیدم
 آن مرد این عباس را از حکم این مسئله * فقال له هل محروقا * پس گفت این عباس مر آن مرد را بپرس معروف را و این
 معروف بن ابلج همدانی از کبار تابعین و اعلام علمای و فقهای بود اعلام آورد پیش از وفات آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم و دریافت صدراول از صدایه را مثل خلفای اربعه و غیر ایشان را و در هنگام صغرا و را در یک دیو دند بعد از آن
 یافتند پس معروف نام ارشد و حواله کردن ابن عباس جواب مسئله را بوی بجهت آن بود که وی اخذ علم از خلفای اربعه
 و عایشه مد یقه کرده بود و این از غایت احتیاط و دیانت و صبر ابن عباس است و درین تثبیت و تقریر و حفظ است
 مرفقوی خود را از رصبت خلاف و نزاع * فساله * یس پرسید آن مرد مسروق را * فقال له لا تنحر نفسك * پس گفت
 مسروق مرا و از ذبح مکن خود را * فانك ان كنت مؤمنا تملت نفسا مؤمنة * زیرا که بد رستی تو اگر هستی نزد خدا
 مطمئن و خود را خود میکشی می‌کشی نفس مسلمان را و بر قتل نفس مؤمن و عید بخود ناراحت * وان كنت كافرا تعذبت بالنار *
 و اگر هستی تو کافر شتابی میکنی بسوی آتش دوزخ بر هر قتل یر کشتن نفس نامشروع و نافرمانی است * و اشترک بش * و بشر
 قبحی را را * فاذ بیده للمساكين * پس ذبح کن آنرا برای مسکینان * فان استحق خیر منك * پس بد رستی استحق پیغمبر علیه
 السلام بهتر است از تو * و ذی یکبش * و حال آنکه فد اداد شد استحق یکبش و این مبینی بر قول بعضی است که آن پسر را که
 ابراهیم در خواب دید ذبح او را استحق است و قول مشهور در مختار آن است که ابراهیم علیه السلام و قول
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم انا ابن الذبیتهین مثبت این قول است و قول استحق نیز در کلام بعضی اکا بر واقع شده است
 و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی مسائل خود گفته است که این قول از تحریفات اهل کتابست و الله اعلم * فاجاب ابن
 عباس * پس خبر داد آن مرد یعنی بفتوای معروف ابن عباس را * فقال ملک اکنت اردت ان انتیک * پس گفت
 این عباس همچنین بودم من که میخواستم فتوی دهم ترا * و رواه زرین *
 باب القصاص *
 قص و قصص بر پی کسی رفتن قوله تعالی فارتد اعلی اثارهما قصصا و ولی مقتول درسی تامل می‌رود تا بکشد او را در بدل
 مقتول و مقاصات بمعنی مساوات آید و بقصاص گرفتن مساوی می‌شود ولی و قاتل یا قاتل و مقتول زیرا که کرد می‌شود
 باین مثل آنچه کرد این نان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبطل دم امرئ مسلم * حلال نیست خون مرد مسلمان که * یسبیل ان لا آله الا الله
 و انی رسول الله * گواهی میدهم با یوعمیت خدا و رسالت من این تا کیلید زبان اسلام است و اشارتست باینکه تکلم بشهادتین
 کافی است در عصمت و حلالی تا بودن خون * الا باحدی ثلث * مکر بسبب یکی از سه خصایص * النفس بالنفس *

یکی از آن که خطبت قتل است همان که کشته بشود نفس بنفس یعنی قصاص گرفتن و این حق ولی مقتول است و رجعی که
در شرع مقررات است و الثیب الزانی * و دریم زنا است که رجم کرد و میشود متضمن زانی و ثیابت از صفت احسان
 است و باقی که حریت و اعلام است ظاهر است * و المارق الدینه * و میوم بر آمدن از دین و ایمان خود بارتد ادوم و روق
 به معنی خروج اجبت و خوارج را که مارق می گویند بجهت خروج ایشان است از دین و اعلام امام * التارک للجماعة * ترک
 دهنه * و جماعت مسلمانان را بیان مارق الدینه است و نوی گفته است که این شامل اجبت هر خوارج از جماعت
 میباشد و خلاف اجماع و امثل خوارج و روافض و جزایشان کذا نقل الطیثی * متفق علیه * و من ابن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان یزال المؤمن فی قصعة من دینه * گفت آن حضرت همیشه است مسلمان در کشاد و فراخی از دین
 خود و تحریر امور دین و توفیق عمل صالح و امیل و اری از رحمت پروردگار تعالی * ما لم یصب دما حوا ما * مادام که
 نرسیده است و می مر خون حرام را و نریخته بنحاق خون را و چون رسید خون حرام را تنگ شد بروی مجال امور دین
 و توفیق عمل صالح و رجای رحمت * رواه البخاری * و عن عبد الله بن معبود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اول
 ما یقضى بین الناس یوم القيمة فی الدماء * نخست حکم کردن پروردگار تعالی میان آدمیان روز قیامت حکم کردن در
 خونها است و مراد اینجا حکم در حقوق عباد است اما در حقوق الله اول آنچه حساب و سوال کرده شود نماز است چنانکه در
 حدیث آمده است * متفق علیه * و عن امه الدین الامود * از فضلاء نجباء و کبار صحابه است و هادیس در اعلام است امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب و دیگر صحابه رضی الله عنهم از وی روایت میکنند که هرگاه بد را در تمامه مشاهده را با رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و نام بد روی عمر بن ثعلبه است کند یا بخصمی و حلیف آسود بین عیال یعوث زهری است و باین سبب او را
 ابن الاسود گفته اند و بعضی گفته اند در چیزی بود بتزوج ام وی و بعضی گفته اند غلام وی بود که پسر خواند او را از ابن
 عمر الیبر گفت که قول اول صحیح تر است * انه قال * روایت است که وی گفت * یا رسول الله ارایت ان لقیع رجلا من
 الکفار * خبر ده مرا اگر ملاقی شوم و پیش آیم من مردی را از کافران * فاقتلنا * پس کشتش کنیم مایک یکو * فضر ب احدی
 یدای با نحیف * پس بزند آن کافر یکی از دودست مرا بشمشیر * فقطعها * پس ببود دست مرا * ثم لا ذمتی بشجرة *
 بهتر پناه گیرد جل آبد از من بد رختی * فقال اسلمت لله * پس بگوید سلام آوردم برای خدا * و فی روایة * و در
 روایتی این چنین آمده است که * فلما هربت لا قتله قال * پس چون افتادم من در پی او و قصد کردم تا بکشم او را
 گفت وی * لا اله الا الله ا قتله بعد ان قالها * ایا بکشم او را پس از آنکه گفت وی این کلمه را * قال لا تقتله * گفت
 آنحضرت مکش او را * فقال * پس گفت مقلد * یا رسول الله انه قطع احد یدیدی * بد رعیتی وی بود یکی از در دست سزای
 * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقتله * پس باز گفت آنحضرت مکش او را * فان قتلتها فانه بمنزلةك قبل ان تقتله *
 پس اگر بکشی تو او را پس بد رختی وی بجای تسبیح و همچنین بودی تو پیش از آن که بکشی تو را یعنی معصوم الامم باسلام
 * وانك بمنزلة قبل ان یقول کلمة التی قال * و می باشی تو بمنزله وی چنانکه بود وی پیش از آنکه بگوید وی کلمه خود را که
 گفته است یعنی وی نخست کافر بود واجب القتل و تو معصوم بودی اکنون که وی مسلمان شد معصوم شد پس اگر تو او را بکشی
 واجب القتل میشود لیکن واجب قتل او بحسب کفر بود و قتل تو بجهت قصاص پس تشبیه در ایا حجت قتل است نه در کفر و اگر
 در کفر هم باشد مراد تغایظ و تشدید است پس لازم نیاید که مرتکب قتل کافر است چنانکه مذکور است در خوارج اصحابنا فافهم
 * متفق علیه * و من امامة بن زید قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم الی اناس من جهینة * گفت اسامه که مقرب درگاه
 و محبوب رسول الله بود صلعم فرستاد ما را آن حضرت بمری جماعه از جهینة برای خیک و جهینة بضم جیم و فتح ها نام قبیله
 ایست و اناس بضم همزة مردم * فاقیت ملی رجل منهم * پس آمدم من بر مردی از ایشان * فلما هیبت اطعنه * پس رفتم
 من که نیزه زدم او را * فقال * پس گفت آن مرد * لا اله الا الله فطعننه * پس نیزه زدم او را * فقتلته * پس کشتم من

اورا با وجود تکلم او بکلمه اِسلام * فیهت الی النبی * پس آمد من بعد ما پیغمبر * صلی الله علیه و سلم تا خبر ته *
 پس خبر دادم آن حضرت را بحقیقت حال * فقال اقلته وقد شهد ان لا اله الا الله * پس گفت آنحضرت آیا کشتی تو او را
 و حال آنکه بتحقیق تکلم کرد او بکلمه اِسلام * قلت * کفتم من * یا رسول الله انما فعل ذلک تعوذا * نکرد وی این کار را
 و نگفت این کلمه را مگر بجهت پناه جستن از قتل و نگاه داشتن جان خود * قال فبلا شققت عن قلبه * گفت آنحضرت پس چرا
 انکشافی دل او را و نجاتی و تخلص نکردی حال از دلی و ما تا بدانی و مطلع شوی که وی بجهت امان جان خود گفته
 یا بطریق اخلاص و صدق ایمان و این شق قلب و دانستن حقیقت جان و وی خود ممکن نبود پس بایست حکم بظواهر
 آورد و حکم بایمان او نمود * متفق علیه و فی روایة جنت باین عبد الله العجلی * و در روایات جنت باین عبد الله باین
 بفتح با وجیم که صحابی است ز حسن بصری و ابن جریر از وی روایت دارند این چنین آمده * ان رسول الله *
 که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال کتب تصنع بلا اله الا الله * کتب چه گونه میکنی و چه چرا بامید می این
 کلمه را * اذا جاءت يوم القيمة * و قتیکه می آید این کلمه و روز قیامت و مثل میگرداند او را بحق تعالی
 بصورت مرد متخاصم یا می آید ملائکه خصوصیت کنند از جانب وی یا کمیکه تکلم کرده از جانب بد آن * قال مرارا *
 کتب آن حضرت این سخن را چند بار در حالت از جانب امامه گفته اند که وی با جتها دخول کشت و مجتهد بخطا
 در اجتهاد خود معذور است یا آن مرد این کلمه را در حالت یاس و اجرای سیف گفت و بعد از آن امامه لازم نیاوردند
 و من هب جمعی از علما آن است که بحد ثلف بلا اله الا الله حکم با حلام نتوان کرد تا گویند و ضم کنند بوی محمد رسول الله
 غایب آنکه واجب بود بر امامه توقف و امساک تا شناخته میشد حال او پس متوجه شد دشمنی و انکار بر امامه از جهت
 ترک توقف در شان آن مرد تا ظاهر میشد حقیقت حال * را الله اعلم رراة مسلم * و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من قتل معاهدا * کمیکه بکشد کافر همل کنند و با با هم بر ترک حرب ذمی باشد یا غیر وی معاهد یا پیغمبری
 بکسر ما است و بفتح ما نیز روایت است ایست یعنی کمیکه عهد کرد * است با وی اعلام و مال مرد و یکی است و معاهدت یا مسلمین
 در حکم معاهدت امام است و یا لجملة کمیکه بکشد معاهد را * لم یوج رائحة الجنة * در نیاید بوی بهشت را و بر ح بفتح
 یا و را و اما معاهدا از راجح و یا و کفر از راجح و بریم و همه بیک معنی است و روجه
 اول اجود را شهر است * و ان رخصتها توجب من معيرة اربعین خریفا * و یک دستوی بوی بهشت یافت می شود از معاهدت
 چهل سال زیرا که خریف در حال یکبار می باشد و عرب انبت ای سال از خریف امتیاز می کنند باین هلاقه خریف در کرمی
 کنند و حال مراد می آید و در روایتی هفتاد سال و در دیگر صد سال و در موطن با نصل سال گفته و در خود و من این سالان
 را این تفاوت با اختلاف اعیال و تفاوت در جایگاه عدال است که از کرا العیوطی و نا یا جتن بوی بهشت نه که کنایه است است
 از نا در آمدن بهشت چنانکه در عرف ازین عبارت مفهوم میگردد بلکه نایا جتن در اول و قتیکه باینین آن را
 صالحان و مقربان و بعضی گویند که خدا ای تعالی میفرستد بومای خوش از بهشت بختش تا آمان گردد در نرا ایشان
 و قوف در آن و راحت یابند از متاع آن و محروم گردانند و می شوند بعضی عصا از آن * و رواه البخاری * و عن ابی
 هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قتل من جیل فقتل نفسه فهو فی نار جهنم * کمیکه قتل او فتن و بدید از
 خود را از بای کوه پس بکشد نفس خود را پس آنکس در آتش دوزخ است * یتردب فیها خالدا * می افتد در وی همیشه
 * مخلد فیها ابد * همیشه داشته شدن و غرق و افکنند و شب و در آتش و ابد ابد خواهد است * و من یجحدی حیا * و کمیکه
 بیا شام از هر روز هم بفتح عین و ضم هر دو آمده * فقتل نفسه * پس بکشد خود را * فیه یبذل و یستجاذ فی نار جهنم * پس
 در هر روز در دست از خود ابد بود در حالیکه می آید ابد آن را در آتش دوزخ * خالدا * مخلد فیها ابد از من قتل نفسه بعد ابد
 فیلد یل توفی ید * و کمیکه بکشد خود را یا هر امثل کارد یا شمشیر یا پس آهن آورد و دست از او قطع * یتردب فیها ابدی بطنه *

میزند باین حد که در شکم خود و جگر و زجاجه بکھروا و ممل بکارد زدن * فی تاریخهم حالک امثلک انیها ابدل * مقتضی
 آن است که فاعل نفس در حد اجزاء بود بهمان نوعی که گفته است شود را * متفق علیه * و ههنا قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم * و هم از ابوهریره است که گفت گفت آنحضرت * الذی یخفق * بضم نون * نفس یخفقها
 فی النار * آن که میگوید نفس خود را می کشد خود را باین طریق خفه می کند نفس خود را در آتش و زح
 اب الصراح حنیق خنای و اختناق خفه کردن * و الذی یطعنھا یطعنھا فی النار * و آن که میگوید به نیزه می زند نفس خود را
 میزند نفس خود را به نیزه در آتش و زح * رواه البخاری * و عن جندب بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کان فیمن کان قبلكم رجل به جرح * بود در آنکما تیکه پیش از شما بودند مردی که بوی جراحتی بود جرح بضم جیم خنکی
 * فیزع * پس بیصبری کرد آن مرد و تاب نیاورد در آنرا * فدخل مکینا * پس گرفت آن مرد گاردی را * ففزع بها ید * پس
 برید بان گارد دست خود را و بفتح ممله و شد زای بریدن مرد و اندام و بجم نیزه را و است اسعد و جز بجم بریدن بضم و خرما
 * نمارا الذی حتی مات * پس نایستاد خون تا آنکه مرد رقت و ایستاد بن آب چشم و خون * قال الله تعالی با ذرنی هدی
 ینفخه * بشتافت و شتابی کرد مرا بنده من بھلاک کردن نفس خود * فخرمت علیه الجنة * پس حرام گردانیدم بر وی
 بهشت را قتل نفس در شرع حرام است و کنا کبیره است و یحقیقت آن تصرف است در ملک غیر بنده بظاهر و باطن و جیم
 و روح ملک پروردگار تعالی و ازان از است او را چه حد که در ملک وی تعالی تصرف کند و خود را هلاک کرد اند * متفق علیه
 * و عن جابر بن الطغیل * بضم طاء * بن عمرو الدوسی * بفتح دال ممله متعجب بدوس بن عبد الله بن ابی طلحه صحابی است
 اسلام آورد و قصد بق کرد آن حضرت را بیکه بعد از ان رجوع کرد ببلاد قوم خود و در انجامی بود تا آنکه هجرت کرد
 آنحضرت پس قدم آورد و بر آنحضرت و تارقت وفات آنحضرت در ملازمت بود و کشته شد بیامه در ههنا اهل ی عشر
 و بعضی عامیر مکه در خلافت عمر گفته اند معدود است در این حجاز را و ذرا النور لقب است و همیشه آن است
 که چون حضرت او را در ستاده بر قوم او عرض کرد که بگردان مرا آیتی و نشانی از کرامت تایل این دعوت کنم ایشان را
 آن حضرت دعا کرد که خداوند ابد او را نور پس در میان دو چشم او نوری پدید آمده پس گفت خداوند ای ترحم
 که مردم گویند که این مثله است پس آن نور بتازیانه او انتقال کرد پس روشن میشد تا زیانده او در شب تاریک پس دعوت
 کرد قوم خود را پس اعلام آورد بد را و معلمان نشاند را و جابر روایت می کند که * لما جاز النبی صلی الله علیه
 و سلم الی المدینه فاجرایه * و تیکه هجرت کرد آن حضرت بموی مدینه هجرت کرد طفیل بن عمرو بموی آنحضرت * و جابر
 معه رجل من قومه * و هجرت کرد با طفیل مردی از قوم وی * فخرج * پس بیما شد آن مرد * ففزع * پس بی صبری
 کرد * فدخل مشانص له * پس گرفت آن مرد پیکانها که مر او را بود منقاد جمع مشقص بکسر میم پیکان در از بر یا تبری
 که در آن اینچنین پیکان باشد و در قاموس گفته مشقص بروزن منبر مکن و بعضی گفته اند چون طویل عریض بود * فقطع
 بها براجمه * پس بزد آن مرد بند های انگشتان خود را بر اجم جمع برجمه بضم با و جیم بند های تیکه در پشتهای
 انگشتان است که جمع می شود روی چرک * فشخت یداه * پس روان شد خون او در دست او فی الصراح شخب
 بضم شین معجمه و سکون خای معجمه آنچه بیک کشیدن از بهتان فروریزد از شیر و قصد و شیکان * حتی مات * تا آنکه
 مرد آنسود * فراه الطغیل بن عمرو فی منامه * پس دید آن مرد در اطفیل بن عمرو در خواب خود * و هیئته
 حمینه * و حال آنکه صورت وی نیکو است فی الصراح همیشه پیکر و نهاد * و رابه مغاییل به * و دید او را در حالیکه
 پوشیده است مرد و دست خود را پس قول وی را نه بلفظ ماضی است از روایت و همچنان است در نسخ مصححه و در بعضی
 رواه بمعنی خلف یعنی دید او را در پس خرد * و قال له ما صنع بك ربك * پس گفت طفیل بن عمرو مر آن مرد را چه
 معامله کرد با تو پروردگار تو * فقال غش علی بصری الی نبیه * پس گفت آن مرد بیامر زید مرا بسبب هجرت کردن من

بحری پیغمبر و صلی الله علیه و سلم فقال مالی او اک مغطیاید یک * پس گفت طفیل پیغمبر مرا که می بینم ترا پوشند و مرد و دنت خود را * قال قیل لی * گفت آن مرد گفته شد مرا یعنی گفت پر و در کار * لن نصلح منک ما افعلت * هرگز اصلاح نمیکنیم و نیک نمیسازیم از تو چیزی را که فاعل و قیامه کرد انید ی تو * قصه الطفیل علی رسول الله * پس خواند این قصه را طفیل بن عمرو بر پیغمبر و خدا * صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آنحضرت * اللهم ولید یه فاعفر * بار خدا ایاجتا آنچه آمرزید بی مایرا عضا و او را بیا موز و مرد و دنت او را ازین قضیه معلوم می شود که بمرکت هجرت بحری رسول الله صلی الله علیه و سلم حاصل میگرد در رحمت و مغفرت الهی و اگر چه صاحب ان مبتلا باشد بارتکاب بعضی از مناهی مغفور میگرد با استغفار حضرت رحالت پناهی صلی الله علیه و سلم و باخادیت صحیحته ثابت شد که زیارت قبر شریف آن حضرت بعد از موات همچو زیارت اوست در حالت حیات پس حصول این نعمت را امیدوار باید بود و گره غم ازل بشود و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که ارتکاب کبیره موجب کفر و خلود ناز نیست چنانکه مذکور است در حدیث رجاء است رضوان الله علیهم اجمعین * رواه مسلم * عن ابن شریح * بضم شین * الکعبی * منسوب بکعب بن عمرو و عی خزاعی * عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ثم انتم یا خزاعة قد قتلتم هذا القبیل من مذیل * گفت آن حضرت پیغمبر شما ای اهل قبیل خزاعه بتحقیق کشتهاید کشته را از قبیله مذیل این از قومه خطبه ایست که خواند آنحضرت روز فتح مکه و مکه آن مذکور است در باب حرم مکه از کتاب الحج و خزاعه کشته بودند در آن ایام مرد را در مکه در بدل قتیلی که مرا ایشان را بود در رجاء هلیت پس ادا کرد ان حضرت خون بهاها و او را برای نشان دادن آتش فتنه میان مرد و قبیله چنانکه فرمود * و اناز الله عاقله * و من یخلف او کند دهنده خونبهای اویم و عاقل از عقل است و عقل بمعنی اعطای دیت است و عقل در اصل بمعنی بحثن پای شتر است و شتران بحثه میشوند در رحمن خزاعی ولی دم و نیز عقل بمعنی منع و بازداشتن است و دیت مانع است از ریختن خون قاتل بعد از ان بیان کرد ان حضرت قاعده شرع را درین باب و فرمود * من قتل بغل و قتیلا * کسی که بکشد بعد ازین کشته شده را * فاعله * پس اهل آن کشته شده یعنی ولی او * بین خیرین * مخیر است میان دو خلعت و دو حالت و خیر و بکسر خا و فتح یا بمعنی اختیار و فی الصراح اختیار برگزیدن و خیره بکون یا و تحر یک آن گزید * محمد خیره الله یعنی مصطفی برگزید * خداست صلی الله علیه و سلم و آن دو خیره که نام است * ان احبوا قتلوا * کرد و دست دارند کشتن قاتل را و قصاص گرفتن و ای کشتن او را * و ان احبوا اجل و العقل * و اگر دست دارند گرفتن دیت را بیکدیگر دیت را و حد یعنی ظاهراست در آنکه اختیار مراد لیاقت مقتول را است اگر خواهند قصاص بگیرند و اگر خواهند دیت همانند و این است مذکور شافعی و احمدی و نزد ائمه و مالک ثابت است نمی شود دیت مکرر برضای قاتل و یک قول از شافعی این است و مسئله مختلف فیها است در میان صحابه و تابعین و حمل حدیث برین نیز ممکن است فافهم * رواه الترمذی و الشافعی و فی شرح السنة باسناده * و این حدیث در شرح السنه باسناده شافعی مذکور است * و صرح بانه لیس فی الصحیحین عن ابن شریح * و تصریح کرده است بغوی که صاحب شرح السنه صاحب با نکه این حدیث نیست در صحیح بخاری و معلوم از ابی شریح این اعتراض است بر صاحب مصابیح که همان صاحب شرح سنه است و رد کرد ان روایات و این حدیث اول که معقود برای صحاح است از ابی شریح با وجود آنکه در شرح السنه گفته است که نیست در صحیحین از ابی شریح * وقال * و گفته است بغوی که * و اخر جاعه من روایة ابی هریره * و بیرون آورده اند یعنی روایت کرده اند این حدیث را شعیخین از ابی هریره * یعنی بمعناه * یعنی بیرون آورده شده در صحیحین از ابی هریره معنی این حدیث است نه لفظ آن و این حدیث با این لفظ اصلا در صحیحین نیست نه از ابی شریح و نه از ابی هریره قتل بر * و عن انس ان یهود یارض رأس نجاریة بین حجرین * و روایت است از انس که یکی از یهود شکمها را کوفت هر دوختوی را میان دو سنگ * فقیل لها من فعل بك هذا * پس گفته شد مرا آن جاریه را

و بر هیکل شد از وی که کرد بتو این کار را **افلان افلان** * یا فلان کس کرد یا فلان کس کرد نام های مردم که بر آنها
 گمان این بود برده شد **حتی سبی الیهودی** * تا آنکه نام برده شد آن یهود **یا** * فارقت براسها * پس اشارت کرد
 آن جاریه بحر خود که آری می کرد * فجی بالیهودی * پس آورد **شد یهود یا** * فاعترف * پس اقرار کرد یهودی که
 من کرده ام فی الصراح اعتراف اقرار کردن بگناه * فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض راه را به اختیار *
 پس امر کرد به حبس آن آن حضرت بکوفتن هر یهودی پس گرفته شد هر آن یهودی بکنکها و این حدیث دلیل است بر آنکه
 قتل بتجبر متقل که حاصل شود بان قتل غالباً موجب تصاص است و این قول اکثر علماء است و ائمه ثلاثه و امام
 ابو یوسف و امام محمد نیز بر آنند نزد امام ابی حنیفه قصاص نیست در آن و متمسک امام احمدیست که وارد است در آن
 و قتل یهودی بطریق میامت بود * متفق علیه * و عنه قال کمرت الربیع * و هم از انس اصحاب کشف شکست ربیع بضم را
 و فتح مؤهل و کمرت ثانیة مثله * و همی عیة انس ابن مالک * و این ربیع عمه انس ابن مالک است صحابی مشهور و بنی
 نصر بضاد معجمه که پدر مالک است و نصر جلد انس است * ثنیة جاریة من الانصار * و ندان پیشین و دختر کی از انصار را
 * فتوا النبی * پس آمدند انصار نزد آنحضرت * صلی الله علیه وسلم فامر بالقصاص * پس امر کرد آنحضرت بقصاص
 و فرمود که ندان ربیع را نیز باید شکست * فقال انس ابن النضر عم انس ابن مالک * پس گفت انس ابن النضر که عم
 انس ابن مالک است و برادر ربیع بنت النضر و انس را بنام عم وی نام کرد و بودند و انس ابن النضر صحابی جلیل القدر
 است از شهداء احد و در آن روز مشتاد و چند جراحت از شمشیر و نیزه بوی رسید و بود و گفت بوی بهشت از جانب احد
 می یابم پس رخت و خود را بر قلیب لشکر مشوکان زد و جنگ کرد و کشته شد پس چون آنحضرت حکم کرد شکستن دندان
 ربیع بقصاص گفت انس بن النضر * لا والله لا تکسر ثنیتها * نه اینچنین است بشد امر کند شکسته نمیشود و ندان ربیع
 * یا رسول الله * و این اخبار اجبت از وی رضی الله عنه از واقع که شکست نشواید شد دندان وی مؤکد بقسم بجهت
 وثوق بفضل خدا و یقین بآنچه انداخت حق تعالی در دل وی از رجاء نه بطریق رد و انکار حکم رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم حاشا فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یا انس کتاب الله القصاص * ای انس نوشته
 خدا و حکم او است قصاص و من بدان سکم کرده ام و هم وقوع آن در اوقات خداست تا چه کند * فرضی القوم و قبلوا
 الارش * پس راضی شدند آن گروه و قبول کردند بدین رافعی الصراح ارش و ایضا جراح است * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان من عبدا لله من لواقم علی الله لا یرد * بد رستی از بندگان خدا کسی
 است که اگر موکند خورد بر خدا که خدا چنین خواهد کرد هر اینکه را بعد میگرداند خدا ای تعالی موکند او را و میکند وی تپالی آنرا
 مقصود مدح انس بن نضر است که وی اینچنین مردی است * متفق علیه * و عن ابی حنیفة * بضم جیم از صفار صاحب
 پیغمبر است صلی الله علیه وسلم در وقت وفات آنحضرت بعد یلوع ترعیده بود نزول کرد کوفه را و گردانید او را امیر المؤمنین
 علی ابن ابی طالب بر بیت المال کوفه و حاضر شد با وی رضی الله عنه جمیع مشاهیر او را و مرد بکوفه حنة اربع و هبعین * قال حالت
 علیا * گفت بر هیکل ملی را * رضی الله عنه هل عندکم شیء لیس فی القرآن * آیا است نزد شما چیزی که نیست در قرآن
 * فقال و الذی تلقی الحبة * پس گفت ملی رضی الله عنه موکند بان خدا آنیکه شکفت داند را و بر آورد از وی نبات
 را * و برء النعمة * و بیک کرد انعام را و هر جان داری را نعمه بفتح تین بمعنی انسان اید و بمعنی نفس و هر جنبه
 جاندار فی الصراح نعمه بفتح تین دم و قاعه و مردم * ما عندنا الا فی القرآن * نیست نزد ما مگر چیزی که در قرآن است
 * الا فیهما یعطی رجل فی کتابه * مگر فهمی که داد شود مردی را در کتاب خدا که احتیاط کند بدان معنی و ادراک
 کند بدان اشارت و علوم پنهانی را و امر را باطنه را که ظاهر میگردد مر علماء را مخفی را و منکشف میگردد مر علماء را
 ارباب یقین را * و ما فی الصحیفة * و مگر چیزی که درین نامه است و میگویند که صحیفة بود در غلاف شمشیر

رضی الله عنه که در روی بعضی احکام که نه در قرآن بود نوشته بود * قلت وما فی الصحیفة * میگوید ابو جحفة که گفتیم من دیو سیدم از امیر المؤمنین و جیهت در صحیفة * قال العقل * گفت ملک رضی الله عنه در صحیفة احکام دین است * و فکاک الا سیر * در حکم خلاص کردن بندی است فکاک بفتح فاء و کسر یزید روایت است بعد از آنکه در و رشده از بیکدیکو و خلاص کردن * و ان لا یقتل مسلم بکافر * و در صحیفة این حکم است که کشته نشود مسلمان بکافر خروا * و می باشد یا حربی و این مذمت بسیاری از صحابه و تابعین و تبع تابعین است. رمز هم علمای ثلثه نیز همین است و نزد بعضی علماء کشته شود مسلمان بکافر * و می بسیاری از ائمه بر این اند و مذمت امام ابی حنیفة نیز همین است و میگویند که احکام در صحیفة بسیار بود بخیر آنها که ذکر کرده شد و لیکن اینجا مذکور نکرد زیرا که مقصود درین باب ذکر عقل و قصاص است و فکاک اسیر مناسب آن است از جهت بودن او در معرض قتل * و رواة البخاری و ذکر حدیث ابن مسعود * و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اول او این است * لا تقتل نفس ظلما فی کتاب العلم * در کتاب العلم در اول کتاب بد آنکه شیعه میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص کردن انیک بود اهل بیت خود را بطول و اسراری که ذکر نکرده مرغیر ایشان را از این مستبعد نیست زیرا که همه علوم و اهرار و حقایق و معارف مشترک نبود میان همه صحابه و لا بد بعضی از مقربان و مخصوصان مخصوص بودند به بعضی از اسرار و معانی که نزد غیوایشان نبود چنانکه حدیث یقین الیمان را می گویند صاحب هر رسول الله صلی الله علیه و سلم اما احکام شرعیة از اسرار و نواهی از هیچ یکی نهوشیده و بعضی را بدان مخصوص نکرد انیکه اگر بعضی حاضر می بودند و بعضی غایب حاضران را می فرمود که بغایبان برسانند پس هرگاه که پرسید که شد ملک رضی الله عنه که نزد شما چیزی هست که نه از قرآن است یعنی از احکام جواب داد که قرآن کل الکل است و جامع جمیع علوم است بالقوة و لا لجمال بیرون نمی آید از روی چیزی و لیکن اگر عطا کرده شود کسی را یقین این و بیرون آوردن معانی از آن دور نباشد و ختم مخصوص است به بعضی نه بعضی و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و تصریح نکرد وی رضی الله عنه با اختصاص این بشود از جهت تواضع و تادب و در واقع مخصوص نیست علی الاطلاق بلکه آنرا مراتب و درجات است بعضی فوق بعضی و شک نیست که وی رضی الله عنه داده شد است قطعی او فی ازان که داده نشد کثیری از صحابه پس از این امری اضافی است

الفصل الثانی * عن عبد الله بن عمرو بن النبی صلی الله علیه و سلم قال لوالدینیا امون علی الله * گفت آن حضرت هر آینه زوال دنیا رفانی شدن آن امان تراست نزد خدا * من قتل رجلا مسلم * اگر کشتن با کشته شدن مرد مسلمان این مبالغه است در مدح بقای مسلمان عارف بخدا و صفات وی که مقصود از بیکدیکو کردن خلق است از جهت بودن او مظهر آیات خدا و مظهر امر اروی و جزوی از آنچه در عالم خفی است از آسمان و زمین از جهت او مقصود است و بیان است اشارت بقول وی بسم الله الذی خلق سبع سموات و زمین الا و فی مثلها لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير پس مراد بمسلم مسلم کامل عارف بالله و صفات وی و عالم با حکام و آیات او باشد و الله اعلم * و رواة الترمذی و النسائی و وقفه بعثهم * و موقوف کرد انیک است این حدیث را بعضی از روایات و گفته است که این قول عبد الله بن عمرو است نه قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم * و هو الاصح * و بودن او موقوف صحیح تر است بر این کلام ترمذی است * و رواة ابن حنبل * و روايت کرده است انرا ابن ماجه از زبیر بن عازب * و عن ابی سعید عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * ابو سعید خدری از ابی هريرة را بومريرة از آن حضرت روایت می کند که گفت * لو ان اهل السماء و الارض اشتهر کوا فی دم مؤمن * اگر ثابت شود که همه آسمان و زمینان شریک شوند در ریختن خون مسلمانی * لا کبهم الله فی النار * هر آینه بر روی می افکنند ایشان را خدا تعالی در آتش دوزخ بعضی از عامای حدیث گفته اند که صواب لکبهم الله است نه لکبهم زقرا که معنی اکب بر روی افتاد و معنی کب بر روی افکنند است و اکبهم صواب است از بعضی روایات این چنین گفته : اید اهل لغت اجا

اگر ثابت کرد که آنچه در بحث است لفظ شریف آن حضرت تحت خطا از اهل لغت باشد که آنچنین گفته اند و الله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب * وعن ابن عباس أن النبی صلی الله علیه وسلم قال یجب علی المقتول بالقاتل يوم القيمة * کفایت آن حضرت می آید کشته شده و کشته را روز قیامت * تا صیبه و راحه بیده * در حاکمه موی پیشانی کشنده و معروفی در دهن مقتول است * و اراده تشییع دما * و رکهای کردن و میزید خون از آن * و الح جمع و دج است بغتحتین و آن رکها است محیط بکردن که می برد آنها را ذابح تشییع بشین و خای معجمتین از باب فتح و نصر * و یقول یا رب قتلنی * و می گوید مقتول ای پورورد کار من کشته است مرا این شخص یعنی بفریاد من برس * حتی ید فیة من العرش * تا آنکه نزدیک میگرداند مقتول قاتل را از عرش که محل خاص ظهور قاتل و کبریائی حق است کنایت است از مبالغه و استغضای مقتول طلب حق خود را و کینه کشیدن از وی * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن ابی امامة * بضم حمزة * بن سهل بن حنیف * بضم حای مهمله و فتح نون نام او اسمعادت مشهور شده بکثرت ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است پیش از وفات پدر و حال نام و کنیت او نهاده آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و معاصی نکردن آن حضرت از جهت مغرور بودن جهت ذکر کرده اند او را در من بعد صحابه و این عبد البودر صحابه ذکر کرده و بعد آزان گفت ویدی از اجله علماء است از خیار تابعین و روایت دارد از پدر خود و از ابو سعید خدری مات سنة مائة * ان عثمان بن عفان رضي الله عنه اشرف يوم الدار * و روایت کرد ابو امامه که امیر المؤمنین عثمان بر جای بلند برآمد روزی که در آن روز که متصرف بناختن او را قرم و کرد کردند از او را اشراف از بالا بپیرنگریستن * فقال * پس گفت عثمان * اشدکم بالله * سوگند می دهم شما را بآنکه انشل بفتح حمزة و ضم شین * اتعلمون ان رسول الله * آیامیدانید شما که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفته است * لا یبلی دم امرئ معلم * حلال نیست ریختن خون مردی مسلمان * الا باحدی ثلث * مکرر بسبب یکی از سه خصالت * زنی بعد احسان * یکی زنا بعد از احسان یعنی بشرط بودن زانی محصن بودن او و عرسام مکلف که وطی کرده باشد زنی را بنگاح صحیح * اگر بعد اسلام * دریم کافر شدن بعد از اسلام و مرتد کشتن * اگر قتل نفس بغیر حق * یا کشتن ذاتی بناحق * قتل به * پس کشته شد بسبب قتل بقصاص * قوا لله ما زینت فی جاهلیة و لا اسلام * پس بخدا سوگند زنا نیکو ده ام من نه در زمان جاهلیت و نه در عهد اسلام * و لا ارتدت مثل بایعت رسول الله * و نه مرتد شد و ام از آنکه که بیعت کرده ام پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و لا قتل النفس التي حرم الله * و نه کشته ام نفسی را که حرام گردانیده است خدا ای تعالی قتل آنرا * فیه تقتلوننی * پس بچه چیز و بچه بسبب می کشید مرا * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و لک ارمی لفظ الحدیث * و مورد ارمی و اللفظ حدیث است لا یحسد دم امرئ مسلم الخ نه قصه که عثمان بن عفان اشرف يوم الدار الخ * و عن ابی الدرداء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یزال المؤمن معتقاً * کفایت آن حضرت همیشه است مسلمان تیز روئی و شتابی گفتند و رطاعت و کعب خیرات * صالحا * نیکی کنند * ما لم یصب و ما حراما * تا آنکه نرسیده است خون حرام را و معتق بضم میم و مکون همین مهمله از هتاق بمعنی اجراع * فاذا اصاب و ما حراما بلخ * پس چون بر عید خون حرام و مالند شد و بکسبت و متجسس شدن از کعب خیرات بشومی این گناه پس قتل را خا حیتی است در منع از توفیق و عیاء شدن دل اگر چه همه گناهان این حل دارند اما اینجا سخت قراحت بلخ بجای مهمله مانند شدن و منقطع کشتن از خیر و بلخ بتشدد لام برای مبالغه و تکمیل است و بتخفیف لام نیز روایت است * رواه ابو داود * و عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کل ذنب عسی الله ان یغفره * و هم از ابی الدرداء است که روایت میکند از آن حضرت که گفت هر گناه امیل است از خدا که بیا مرزد آن را * الا من مات مشرکاً * مکرر می را که مرد کافر شرک آورند * و من یقتل مؤمناً متعمداً * یا کسیکه بکشد مسلمانی را بقصد دیکردن است و درین غایت تشدید و تغلیظ است و این را تا ویلی مشهور است نزد اهل سنت و جماعت و بعضی از محدثین بآن رفته اند که جزای تعمداً قتل خلود نارس است نظراً بر طراوت روایت اگر چه کافر نکویند و الله اعلم * رواه ابو داود *

روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از ابی الدرداء * و رواه النسائی من معاویه * و رواه یحییٰ بن سعید * و عن ابی
 هریرة رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقام الصلاة ودفني المساجد * بویا کرده نشوند حدیث
 مثل حدیثنا و سرقه و مانند آن در مسجد ها و قصاص نیز داخل این حکم است زیرا که مسجد بنا کرده نشد * احدی مکر برای نماز
 فرض و توابع آن که نماز های نقل است و ذکر بتدیس علوم و این در عموم مساجد است و مادر مسجد حرام کسیکه بکشد و التیجا
 بحرم آورد تنگ ساخته شود بروی کار منع طعام و شراب و مانند آن تا بی اختیار شود و بآید پس بکشد نزد ما این است و نزد شافعی
 بجا نیست استیفای آن در حرم * و لا یفاد بالولد الاول * و کشته نشود والد بقصاص بقتل ولد خود قود بتخریک کشند *
 را باز کشتن رد و اینجا خلاف مالک است رحمه الله که میگوید اگر ذبح کند والد ولد خود را قصاص بگیرند زیرا که این قتل
 عمل است بلا شبهه و این اغلاط است از جنایت از جهت وجود قطع رحم و اگر بشمشیر زن قصاص نیست با احتمال آنکه شاید
 بطریق تادیب زده باشد * رواه الترمذی والد ارمی * و عن ابی رمة * بکسور او سکون میم و نای مثله در نام او
 اختلاف است بعضی رناده گفته اند بفاربعی عمارة بن یثربی تیمی تیمرباب یا تیمی از اولاد امرأ القیس * ایت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم مع ابی * گفت آمدیم نزد آنحضرت همراه پدر خود * فقال من هذا الذی معک * پس گفت آنحضرت
 پسر من کیست این که با تعمد * قال ابنی اشهد به * گفت پدر من پسر من است کواة شوید آن یعنی کواة شوکه وی پسر
 صلیبی من است مقصود وی از این استشهاد الرام جنا یا تعمد از وی بر رسم جاهلیت که مواخذه می کردند هر یکی از متوالکین
 را بجنایت دیگر و ازین جهت * قال اما انه لا یجنى عليك * گفت آن حضرت آگاه باش بد رستی و یکنه نه نمیکند بر تو
 و لا یجنى علیه * و کنه نه نمیکند بر تو و یکنه نه نمیکند بر تو و یکنه نه نمیکند بر تو و یکنه نه نمیکند بر تو و یکنه نه نمیکند بر تو
 ابوداؤد و النسائی و زاد فی شرح السنه فی اوله * و زیاد کرده است در شرح السنه در اول حدیث این عبارت را که
 * قال دخلت مع ابی علی رسول الله * گفت ابورمته در آمدم با پدر خود در پیغمبر رخا * صلى الله عليه وسلم فوالی ابی
 الذی بظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس دید پدر من آن چیزی را که به پشت آنحضرت بود یعنی خاتم نبوت و آن
 کوشتی زاید بود بر آمد و بز شکل بیضه که بر تو پس خیال کرد پدر من که این غنچه ایست زاید که متولک شده است از فضلات
 بدن که آن را کوه کوشت میگویند * فقال دعني اعالج الذی بظهرک * پس گفت پدر من که بکن او مرا که علاج کنم این را
 که به پشت تست * فانی طیب * پس بد رستی من طیبم و چون آنحضرت را این هین و کاشی از چهل و بی تمیزی او بود و
 ادعای طیب و حل اقت و خوش نیامد اعتراض کرد بروی * فقال انت رفیق * پس گفت تو رفیق من رفیق و مهربانی و نومی
 میکنی بر وی در علاج و نگاه میداری او را از آنچه میرسد از ضرر نه که ایجاد شفا میکنی در وی * و الله الطیب * و حل است
 طیب حقیقی موجد شفا مراد بطیب اینجاشافی است و اطلاق طیب بجهت مشاکلت است * و عن عمر و بن شعيب
 عن ابيه من جد عن سراقه بن مالك * صحابی است وی آنکسی است که اهل مکه او را در وقت هجرت درد نبال آنحضرت
 بر کاشته بودند چون در رسد پایهای اسب او در زمین دو رفت پس امان خواست و به بار اینچنین شد پس برگشت
 و در آنوقت توفیق اسلام نیافت پس در فتح مکه در آمد در اعلام * قال حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقیل الالب
 من ابنه و لا یقیل الا بن من ابيه * گفت حاضر شد م رسول خدا را قصاص میکردند پدر را از پسر وی و قصاص نمیکردند
 پسر را از پدر وی یعنی اگر پسر پدر را میکشت قصاص میکردند و اگر پدر پسر را میکشت قصاص نمیکردند * رواه
 الترمذی و روضه * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسبت بضعف کرده آن را و گفته که این حدیث ضعیف
 است و نمیشناخیم ما آنرا مکر از حدیث همراه مکر ازین وجه نیست اسناد آن صحیح و در وی اضطراب نیست ولیکن عمل
 برین است نزد اهل علم که پدر چون بکشد پسر را کشته نشود و چون قتل کند حدیث زده نشود * و عن الحسن بن
 سمره * و روایت است از حسن بصری که روایت کرده است از عمره بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره نزول

کرد و حسن بصیری و غیر وی از وقایع نمودند و روایت کردند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل عبدا
 قتلناه * کسیکه بکشد غلام خود را میکشیم ملا و را بقصاص * ومن جدد عبدا جلد عنه * و کسیکه ببرد اعضا و اطراف
 غلام خود را می برد هم اعضا و اوراق جلد جلد * یعنی بپایین ببرد و بکوش و دست و لب * رواه الترمذی و ابوداود و ابوالن
 ماجه و ابوالارمی و زاد النسائی فی روایه اخرى * و زیاده کرده است نهائی در روایت دیگر این عبارت را * و من
 خصی عبدا خصیما * و کسیکه خصی کند بند خود را خصی می کنیم ما و را باین آیه اتفاق دارند بر آنکه سید کشته نمی
 شود به بند و راقین حدیث و اید است بر زجر و تشدید تا باز آیند از آن و اقل امانه نمایند بر آن چنانکه شارب را گفته اند
 که در کرت چهارم یا پنجم بکشید و حال آنکه نکشت آن حضرت صلى الله عليه وسلم شارب را وقتی که آورد و شد نزد
 وی کرت چهارم و پنجم و بعضی گفته اند که مراد در حدیث بند است که ایست که از آن کرد و شد است و او را عبد خوانند و
 باعتبار حال سابق است و بعضی گفته اند که این منموخ است بقول وی تعالی الحر بالحر والعبد بالعبد کذا قال الطیبی
 در کتاب خرقی روایت کرد که شخصی غلام خود را کشت پس آنحضرت او را یکسال راند و از وطن دور کرد نام او را
 از سبهم مسامانان و حاکم کرد اما قصاص نکرمت و امر کرد که برده آزاد کند اما قبل حر بعبد غیر بس مختلف فیه است
 و مذمت نزد ما آن است که کشته می شود حر بعبد و بعکس و نزد آیه ثلثه کشته نمی شود حر بعبد از جهت قول حق سبحانه
الحر بالحر والعبد بالعبد و تحقیق این کلام در شرح کرد و شد است * و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم قال من قتل متعمدا دفع الى اولياء المقتول * کسیکه کشت کسی را عمل داده شود و سپرد کرده شود
 و بصیری کسان کشته شده و درستان او که تصرف بر او کردند در کار بار او فی الصراح و بلی در صحت و متصرف بر کسی و یا بر کس
 این قتل در فصل اول در حدیث ابو شریح گذشت و در این حدیث بیان دینت کرد که چیست و فرمود * فان شأنا قتلوا *
 بس اگر خواهند اولیای مقتول بکشند قاتل را بقصاص * و آن شأنا اخذ و المدیة و می تلثون حقه * بکسر حا و د بهی صد
 شتر است می شتر حقه که در سال چهارم در آمد و اند * و تلثون جلد عه * بفتح ذال معجمه و می شتر جلد عه که در سال
 پنجم پای نهاده * و اربعون خلعة * بفتح خای معجمه و کسولام و بفار و چهل نافه یا رشکیم دار * و ما صالحوا علیه فهو لهم *
 و آنچه صلح کنند بوان بس آن مرایشان را است اصل دینت که حق اولیای مقتول است این مقل اراست و اگر صلح کنند
 بر چیزی کمتر از این همان واجب خواهد بود * رواه الترمذی * این مذهب امام شافعی است و امام شافعی نیز موافق آن
 رفته و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف و صاحب شتر چهار رتم بهت و پنج از آن بنت مخاض و بنت و پنج بنون و بنت و پنج
 حقه و بنت و پنج جلد عه و حوا مل در بین میان نیست و تمسک ایشان بحدیث ثابت بن یزید است که آن حضرت حکم
 کرد بصل شتر اربع و حدیثی که تمسک کرده بدان شافعی غیر ثابت است از جهت اختلاف صحابه در دینت و اگر صحیح می بود
 اختلاف نمی کردند ایشان در آن و ابن مسعود نیز به همین جانب است و در شرح تحقیق این از شروع هدایه کرده شد است
 * و عن عابری رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المسلمون تنكأ فود ما هم * گفت آن حضرت مسلمانان برابر است
 خونهای ایشان در قصاص و دینت فضل نیست در آن شریف را بر وضع و کبیر و ابو صغیر و عالم را بر جاهل و مرد را بر زن
 بر خلاف عادت جاهلیت و گفته اند که این یکی از احکامی است که در صحیفه علی بوده اند رضي الله عنه * و بعدی
 بد متهم ادناهم * و کسب و کار می کنند بجهت و آمان مسلمانان و کمترین ایشان چنانچه زن و غلام مثلا یعنی اگر زنی و ادنی مردی
 کافری را آمان داد و بعد بسعت نمیرسد مرد دیگران را شکستن این عهد * و برده علیه قصاصم * و بازمی کرد اند و میرساند یعنی
 غنیمت را بر مسلمانان و در ترین ایشان یعنی آنچه گرفت ابعل میرساند با قرب و این بر تقدیر است که لشکر مسلمانان
 بغیر او آمد و فوجی از آن جلد او را از لشکر امام دورتر افتاد چون ببلاد کافران نزد یک رسید و غنیمت یافت ایشان را
 باید که این غنیمت بر لشکری که پس ایشان است و بلاد عد و نرسیه بر همانند و منفرد نشوند بدان بلکه همه در آن

شریک اند که در دنیا و آخرت قاضی تا مراد ازین بیضاوی همین است و آیه معنی صحیح است جز آنکه آراد غنیمت
 و قتل بر آن مکرر است و عبارت نیست و بعضی گفته اند که معنی این عبارت آنست که بعضی مجاهدان که در ورتواند از بلاد
 کفر اگر عقل امان کنند با کافری نمیرسد هیچ یکی را نقض آن اگر چه نزد یکدیگر باشد یا در بلاد * و هم یک عالمی من سوا هم *
 و مجاهدان حکم یکسان دارند و ریاری دادند و نصرت نمودن و اتفاق داشتن و اختلاف نکردن بر کسی که جز ایشان
 اند یعنی کافران یعنی چنانکه در اینجا یکی است بخلاف و تبا این نیست در جنجیدن و گرفتن * همچنین باید که مسلمانان
 بیکدیگر متفق باشند * الا لا یقتل مسلم بکافر * و انا و آگاه باشند که کشته نشود مسلمانان بکافران * و لا ذ و عهد فی عهد *
 و کشته شود خدایان و عهد و آمان یعنی ذمی در عهد خود یعنی تازی است و چیزی نمیکند که منافات بدین معنی دارد
 پس معلوم شد که کشتن ذمی جائز نیست پس اگر او را مسلمانان بکشند آن مسلمانان را بقصاص و یا بحد کشتن چنانکه مذکور است
 امام ابوحنیفه است پس مراد بکافر که فرمود کشته نشود مسلمانان بکافران * و یا بحد فایده هم * رواه ابو داود و در البسائی
 و رواه ابن ماجه عن ابن عباس * و عن ابی شریح الشزاعی * این همان ابو شریح خزاعی کعبی است که در فصل اول گذشت
 و از خزاعی و عدوی نیز گویند چنانکه همانجا اشارت بدان کردیم * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کف
 شنیدم آن حضرت را که می گفت * من اصیب بدم * که میگوید رسیدن شد و مصیبت زده شد بشون یعنی بقتل نفس * و خبل
 و الخبل السجوح * و خبل بفتح خای معجمه و سکون موحده حرکت و اصل خبل یعنی فساد است و میباید شد در افعال
 و ابدان و عقول یعنی آنکه کشته شد یا مجروح شد کس او * ذهب الخیار بین احدی ثلث * پس در مختار است میان یکی از این سه
 خصلت سه فعلت یا کسی که کشته شد و مجروح شد کشت پس ولی او مختار است میان سه خصلت * فان اراد له اربعه فخذ و اهل یده *
 پس اگر خود اهل خصلت چهارم را پس بگیرد بر هر دو دست و نکند از یک که آن بکند * بین ان یقتل او یغفوا و
 یاخذ العقل * مختار است میان آنکه قصاص گیرد یا جف کند یا بگیرد دیت را * فان اخذ من ذلک شیئا * پس اگر بگیرد
 از آنچه که مذکور شد از خصال ثلثه چیزی را * ثم عد ابعده ذلک * بسترچا و زکرد از حد بعد از گرفتن چنانکه عفو کرد
 بعد از ان طلب کرد دیت یا قصاص را * فله النار خالدا فیها مثل ان اراده الدارمی * و عن طلوس * بلفظ ثمر مشهور بمانی
 امام مشهور از اعلام تابعین و از خیار صالحین و از عماد اهل یمن و عادات ایشان و در اصل از اولاد فارس بود چهل حج کرده
 و محتاجا به الداعوه بود و گفته اند که نام او ذکوان است و طلوس لقب او است نقل است که وی در بامداد سرد که ابرو
 باد داشت نماز میکرد محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف در مویک خود بر وی گذشت فرمود تا علیه السلامی بگذشت قیمت بروی
 انداختند پس هر روزی که از خانه خارج خود چون سلام داد طباعان دیک بر کتفهای وی افتاده بود شانه و بر روی
 نکا و نکرد و بمنزل رفت اکثر محبت وی با بن عباس بود * عن ابن عباس عن رسول الله * روایت می کند از بن عباس
 از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * کف آن حضرت * من قتل فی عمیة * که میگوید کشته شد در عمیة بکمر وین و میم
 مشدده و تشدید یا از عمی بمعنی کوری و جمل یعنی در حالیکه مشتهر است امر وی و معلوم نمیشود قاتل و نه حال قتل و بفتح
 عین و ضم آن نیز آمده * فی رمی یكون بینهم بالتجارة * و انداختن که می باشد میان قوم پسند که یعنی میان خود جنگ
 می کردند و هتک می انداختند تا که هتک بیکدیگر رسید و کشته شد مقصود آنکه بسند کشته شد بلکه تقیید بسند نیز تاقی است
 و مراد آن است که قتل بمقتل موجب دیت است نه قصاص * و جلد بالعیاط * یا کشته شد بزدن تازیانه جلد بفتح جیم
 تازیانه زدن سیاط جمع موطن تازیانه * او ضرب بعضا * یا بزدن چوب * فهو خطا * پس این قتل در حکم قتل خطا است
 اگر چه بعمل هم باشد * و عقله عقل الخطاء * و دیت آن دیت خطا است و فقها این را شبهه عمل نام کرده اند و قتل بغیر
 جلد یا اگر چه بچیزی باشد که حاصل می شود بان قتل غالباً شبهه عمل است نزد امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه و شافعی شبهه عمل
 آنست که بعمل قتل کنند بچیزی که حاصل نمی شود بوی قتل غالباً اما بچیزی که حاصل می شود بوی قتل غالباً از قبیل

عمل است پس سچر و عصا که من گورا هست و رحل یزداد ابو حنیفه بر اطلاق اندک خفیف یا ثقیل و نزد ایشان مستعمل است
 بر خفیف حاصل آنکه در قتل بمقتل نزد ابی حنیفه قصاص نیست و نزد ایشان این تفصیل است * و من قتل عملاً فهو قود * کسیکه
 کشته شود عمل ابی حنین اختلاف معنی که معلوم شد پس آن قتل موجب قصاص است و قود بفتح قاف و را و قصاص گرفتن
 اصلش از انقیاد است و جانی در قصاص انقیاد می نماید و کردن می نهد با نیچه بر عرو وود * و من حال در نه *
 و کسیکه حایل کرد میان آن و مانع آید از گرفتن قصاص و حکم شرع بغلبه یا مل ائنه * فغلبه العنة الله و غضبه * پس
 بروقت راندن کی از رحم و محبت او خشم او * و لا یقبل منه صرف و لا عدل * و یدل بر فتنه نمی شود از روی توبه و نه فل یه یا نه
 نقل و زید رض و این عبارت بمبارت واقع شده است و را حاد یث مراد این است که گفته اند * رواه ابوداود و ذوالنسای
 * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا عقی من قتل بعد اخذ الدیة * ترک نمی کنیم و نمیکذاریم و البتة قصاص
 میگیریم از کسیکه کشت بعد از گرفتن دیست و باین معنی اعقی بضم همزة و سکون عین و کمرفا است بر لفظ متکلم از اعفا بمعنی
 ترک و بلفظ ماضی مجهول نیز آمده است و در بعضی نسخ مصابیح لا یعقی آمده است و بلفظ مضارع مجهول و این مرد و
 یاد ما است یا خبر بمعنی نهی و اعفا در بن و وجه بمعنی آکار نیز گرفته اند چنانکه در افعوا للی یعنی کثیر مباد مال او
 و مستغنی مباد * رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * کفتم ابوالدرداء
 بشئ لم آنصرت را که می گفت * ما من رجل یصاب بشئ فی جسد * نیمه هیچ مردی که مصیبت زده شود در رتن
 وی یقطع و جرح و الم * فصلی ب * پس تصدق کند بآن معنی عفو کند از جانی و بکشتن او را و صبر کند بر تقلد بر آلهی و ترک
 کند انتقام برای نفس * لا رفعة الله به درجته * مگر آنکه بلند کرد اندک و راخذ ای تعالی بسبب این تصدق و عفو پایه
 در ثواب * و خطا عنه خطیة * ترک کند و بیهوش از روی گناهی را * رواه الترمذی و ابن ماجه * الفصل الثالث *
 * عن سعید بن المسیب * ارکبنا رباعین و قد ماء ایشان است * ان عمر بن الخطاب قتل خمسة اوجعة برجل واحد * و را است
 میکند که امیر المؤمنین عمر کشت پنج مرد را یا عقت مرد در ادر بدل یکمرد * و قتلوا قتل غیاله * که کشته بودند آن پنج نفر را عقت
 نفر آن مرد را بطریق غیاله یکسر معجمه و مگرون قستانیه بناگاه و بفریب کشتن * و قال عمر لو تاملت علیه اهل صنعاء * گفت
 عمر اگر اتفاق میکردند و یاری میدادند بر روی ساکنان صنعاء که شهر یصت مشهور از بلا و یمن * لقتلتهم جمیعاً * هر اینه
 می کشتیم ایشانرا همه و تخصیص ذکر صنعاء یا از آن جهت است که این مردان از آنجا بودند یا این مثل است نزد عرب در
 کثرت و در زین دلیل است بر قتل جماعه بیکی اگر شریک شوند در قتل وی * رواه مالک و روی البشاری عن ابن عمر نحوه
 * و من جندب قال حدثنی فلان ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * کفتم جندب که جل یت کرد عمر از آن صاحبی که
 نام او را نبود یا راوی فراموش کرد که آن حضرت گفت * بیجی للقتول یقال له یوم القیمه * می آورد کشته شده کشتن *
 خود را در قیامت * فیمقول سل هذا فیم قتلنی * پس می گوید مقتول یعنی بخدا او فدای تو ای پسر این را بچه جهت
 کشته است مرا * فیمقول قتلته علی ملک فلان * پس می گوید قاتل کشته ام من او را بر ملک و سلطنت فلان و در عمل
 دولت او روانم یکی از ملاطین می برد که در زمان وی و بنصرت و مدد وی کشت * قال جندب فانتها * گفت جندب
 پس پوهیز کن نصرت را و خطاب بسلاطین است که جندب نصرت میکرد او را که نصرت نکرد ظالم را و بر این
 معنی مالک بضم میم است و بکسر میم نیز گفته اند یعنی کشته ام او را در مختاصه و مشا جره که میان من و وی بود بر ملک فلان
 شخص که زید است مثلاً و ضمیر برای مختاصه و مشا جره است و مراد بیان واقع است و معنی ازل اظهار است * رواه المنائی
 و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اعان علی قتل مؤمن * کسیکه یاری دهد و مدد کند بر قتل مسلمانی
 * شطر کلمه * نیم کلمه و در بعضی نسخ بشرط کلمه یعنی بادی کلامی و اقل اعانتی و بعضی گفته به نیم کلمه اند که مراد بشرط کلمه اق
 است از قتل * لقی الله مکروب بین عینیة * ملاقات می کند خدا را و حاضری شود در رکاه و حال آنکه نوشته شده است

و در ارثان جماعه دیکرند و تخصیص به بنین و زوج بیعت آن خواهد بود که آنرا ورثه معین ها بودند و ذر واقع والا ظاهر
 آنست که میراث مرارثان را باشد هرکدام که باشد چنانکه در حدیث آمده بیاید که در ثهار ولد ها و من معهم متفق علیه
 و عنه قال و هم از ابی هریر است که گفت * اقتلت امرأتان * جنک کردند و زن که ضربه یک یکر بودند * من مذیل *
 که از قبیل مذیل بودند * فرمت احدی لهما الاخری بتجر * پس انداخت و زد یکی از آن در زن دیکر را بسنک
 * فقتلها و مالی بطنها * پس کشت او را و بچه را که در شکم او بود * فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دية جنينها
 خرة عبد او ولید * پس حکم کرد آن حضرت که دیت بچه ری که در شکم او مرد غرضه است غلام یا دانه این دلالت دارد
 که قتل بتجر موجب دیت است نه قصاص و از قبیل عمل نیست بلکه شبه عمل است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است
 و دیگران حمل میکنند بر حجر منغر * و قضی بدیهة المرأة علی عاقلتها * و حکم کرد بدیت زن که کشته شد بر عاقله آن زن که
 کشت * و ورثه اولادها و من معهم * و وارث گردانید آن زن را یا دیت او را و اولاد او را و کسانیکه با اولاد او بودند از ورثه
 و ظاهر آنست که قضیه متعلد است در حدیث های جانبیه مرد و مقصود بیان حال وفات ری و حکم بروی بود و درین
 حدیث زن مجنیه با بچه مرد و مردند و حکم بروی و بچه او را و دوی و احتمال دارد که یک قضیه بود و توجیه آن در
 شرح بنقل از طیبی مذکور است فتل بر * متفق علیه * و عن المغيرة بن شعبة ان امرأتين كانتا ضرتين * روایت است از
 مغیره که دو زن بودند ضربه یک یکر و ضربتین آن دو زن که در تحت نکاح یکمرد باشند * فرمت احدی لهما الاخری بتجر
 ارمود فسطاط * پس انداخت یکی از آن دو زن دیکر را و زد او را بسنک یا بختون خیمه * فی الصراح فسطاط بضم و کسر فسطاط
 فسطاط هر دو خیمه و حرکا بزرک * فالقت جنينها * پس انداخت آن زن جنین خود را * فقضى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فی الجنين غرة * پس حکم کرد آن حضرت و واجب گردانید در جنین غره را * عبد او امانة * غلام یا دانه * و جعله
 علی عصة المرأة * و گردانید آن غره را که حکم کرد و واجب گردانید بر عاقله زن و در بعضی نسخ جعلها یعنی غره را
 یا دیت را * هذه رواية الترمذي * این روایت ترمذی است این اعتراض است بر صاحب مصابیح که این حدیث
 را در صحاح آورد * و فی رواية مسلم * و در روایت مسلم اینچنین آمده است * قال * گفت مغیره بن شعبه * ضربت امرأة
 ضربتها بعمود فسطاط طوی حبلی * زدنی ضربه خود را بختون خیمه و حال آنکه ضربه ری بارد او بود * فقتلتها * پس کشت
 آن زن ضربه خود را که بار داد بود و بضرورت آنچه در شکم او بود نیز مرد * و احدی لهما السبانية * و یکی از آن دو زن
 از لیسان بود که بطنی است از مذیل * قال فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم دية المقتولة علی عصة القتلة * پس گردانید
 آن حضرت دیت زن کشته شد را بر عاقله زن کشته را این دلالت دارد بر مذهب امام ابی حنیفه زیرا که عمود از
 فسطاط واقع می شود قتل بوی عاقله طیبی گفته که محمول بر عمود و غیر است که قصص کرده نمی شود بوی قتل غالباً * غرة لها فی
 بطنها * و گردانید غره را دیت مرچیز بر آنکه در شکم او بود * الفصل الثاني * عن عبد الله بن عمرو ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا ان دية الخطاء شبهة العمل ما كان بالسرط والعصاة * آله باش بد رستی دیت قتل خطا
 که شبهه عمل است که بتماز یا نه باشد و بعضاً * مائة من الابل * صد اصبع از شتر * منها اربعون فی بطونها اولادها * از جمله آن
 صد شتر چهل است که در شکمهای آنها بچه های آنها است * رواه النسائي وابن ماجه والدارمي ورواه ابو داود عنه
 و عن ابن عمر و روایت کرد آنرا ابو داود از عبد الله بن عمرو و از عبد الله بن عمر * و فی شرح الحمة لفظ المصابيح
 عن ابن عمر * و در شرح السنة لفظ مصابيح است از ابن عمر و لفظ مصابيح این است که الا ان فی قتل العمل الخطاء
 بالسوط والعصا مائة من الابل مغلظ منها اربعون خلقة فی بطونها اولادها و کویا که مراد بقتل عمل خطا قتل خطا شبه
 بعمل است بد آنکه قتل عمل است یا شبهه عمل است یا خطای متضمر مراد بعمل آنکه قصص با باشد بحدیل بسلح و آنچه در حکم آن
 است و شبهه عمل آنکه بغیر سلاح بود خراة واقع شود بوی قتل غالباً یا نه و خطا آنچه جز این است و این نزد امام ابوحنیفه

است و روی حمل می کند عصارا بر اطلاق خفیف باشد یا ثقیل و دیگران می گویند نکه قتل بمقتل که واقع می شود بوی قتل غالباً از قبیل عمل است و ایشان حمل میکنند عصارا بر خفیف که واقع نمی شود بوی قتل چنانکه اشارت بدان در اثبات بیان واقع شد و در بعضی روایات مغایر واقع شد و تغایظ در شبه عمل نزد ابن مسعود بقول ابوحنیفه و ابویوسف و احمد آن است که واجب کرد انید شود چهار رقیم بخت ز پنج بنه مخاض و بخت و پنج بنت لبرن و بخت و پنج حقه و بمعنی پنج جنه و تغایظ نزد شافعی و محمد باین نوع است که واجب کردند حی جنه و حی حقه و چهل ثنیه که همه خلفات باشند یعنی محو اهل که در بطن آنها اولاد است و اما در بختای محض تغایظ نمود و واجب میکرد در روی پنج قسم بخت مخاض و بخت بنه لبرن و بخت ابن مخاض و بخت حقه و بخت جنه و این باتفاق است و این حدیث د لیل شافعی و محمد است و ما میگوئیم که این معارض است با آنچه روایت کرده شد است از ابن مسعود و از صاحب بن یزید پس اخذ کردیم ما بمتیقین کن اذ کروز * و عن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم * بفتح حای مهمله رسکون زاع * عن ابیه من جلد * بد آنکه مولف در باب فرائض گفته عن محمد بن ابی بکر بن حزم و در دنباب گفته ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و تمام نسبت آن است محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری بخاری و غیره بن حزم صاحبی است که عامل آن حضرت بود بنجران و محمد بن عمرو بن خرم تابعی است روایت میکند از یزید بن زکریا و از ادوات از عهد آن حضرت است سنه عشر و بعضی گفته اند نیش از وفات آن حضرت بد و مال بعد از آن ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم نیز تابعی است از طبقه ثانیه و این ابو بکر را در پسر است یکی عبد الله بن ابی بکر و دیگری نیز تابعی است روایت می کند از پدرش و از انس و وی محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم و وی پدر عبد الملك مدنیست که قاضی مدینه است بعد از یزید بن زکریا و وی کلابی است از برادر خود عبد الله بن ابی بکر و از اینجا معلوم شد که در جای که مولف گفته است محمد بن ابی بکر بن حزم اختصار کرد و نسبت بچند اهل کرده * ان رسول الله ملی الله علیه و سلم کتب الی اهل الیمن * روایت می کند که آن حضرت نوشت کتابی بسوی اهل یمن * و کان فی کتابه ان من اعتبط حرمنا قتل * و بود در کتاب وی این که گنویکه بکشد مسلمان را بی علت و بی جنایت و اصل عبط کشتن شتر را بی همتی * فانه قود ید * پس بد رمتی آنکس قصاص دست خود است یعنی مقتول است بجز ای فعلی و جنایتی که بدست خود کرد و بقیه قصاصی جزای فعل دست و است و بعضی گفته اند که معنی آنست که قصاص گرفته شود بی مهلت چنانکه می گویند دست بدست یا بر پیش و دست او است * الا این یرضی او لیام المقتول * مکر آنکه راضی شوند کسان مقتول که کار و بار او شرعاً در دست تصرف ایشان است بدیت یا بحقوق * و فیه ان المړجل یقتل یلما رأه * و در آن کتاب این بود که مرد کشته میشود بزن * و فیه فی النفس الدیه ما نه من الابل * و در آن کتاب این بود که در کشتن نفس دیت اصل است از شتر یعنی بر کسی که شتران دارد * و فی اهل الذی هب الف و دینار * و بر خد او ند این تریز از دینار است و بر اهل نقره هزار درهم و این را ند کر نکر دند از جهت اکتفا بقیاس مراد آن است که از شتر داران در واقع بحسب اتفاق شتران می گیرند و از زرداران زننه آنکه واجب باشد که غیر آن مقبول و محسوب نباشد * و فی الانف انما اوعب جلد * و در یمنی چون تمام کرده شود بریدن آن و از بیخ برکنده شود و عتب در اصل بمعنی جمع و جمله است و اوعب القوم یعنی همه آمدند و بجمعی فراز آمدند استیجاب هم که بمعنی فراز گرفتن است هم ازین باب است * الیه ما نه من الابل * دیت تمام است که صل است از شتران * و فی الاحنان الدیه * و در دند آنها که همه شکسته شوند دیت کامل است * و فی الشفتین الدیه * و در هر دو لب که بریدند شوند نیز دیه است * و فی المیشیتین الدیه * و در هر دو خایه که بریدند شوند دیت است * و فی الذکر الدیه * و در بریدن آلت مرد دیت است * و فی الصاب الدیه * و در شکستن استخوان پشت چنانکه هبب زوال و انقطاع آب منی گردد دیت است * و فی العینین الدیه * و در زکود کردن مرد و چشم دیت است و اصل در باب قطع اطراف و اعضا آن است که اگر فایت و زایل کرد اندام جنین

منفعت را به تمام و کمال یا به مقدار و الی جمالی که مقتضای نعمت تمام کرد و واجبه است تمام لذت که بوجهی در حکمت اطلاق
نفس است پس ملحق است با تلاف نفس بهجت تعظم آدمی و اصل آن قضایا بهیچ وجه بطلان است صلی الله علیه و سلم
بنام دیت در زبان و بیانی و بیل امی شود این اصل فروع کثیره و به طریق حکم کثیره و عذر رضی الله عنه بجهت دیت
در یک ضربه که زایل کرد ایوب عقل و سمع و بصیر و لایم و راه چندی در حکم و فکریه ستوده شد و در وقت دیت است زیرا که
مفوت جفا است و همچنین موعی موعی که فی الرجل الواحد نصف الیه و در زبان این یک پانجم دیت
است از جهت فوات نصف منفعت و فی الامومه ثلثه الیه و در شکستگی که رسول است است و است مغرور و راه یک
دیت که سی و سه شتر و موزم حصه شتر باشد ام و شکسته تن آمده بعد شکستگی سر که به وسعت مانع زنده باشد اما هم و جاموم دماغ
تبدیل شد و فی الیه ثلثه الیه که در جراحی که بل و رن شکم یا سر بر سر ثلثه دیت است جوف شکم و در رن هر رن
و در رن را نود ن طعنه باند رن جان به جراحی که باند رن کد آمده بود و فی المنقلة خمس عشرة من الابل و در
منقله با نود شتر است و منقله بضم میم و قنج نون و کسر و ف مشدده شکستگی که استخوان بوی شکسته باشد کذا فی الصراح
و در قاموس گفته منقله شکستگی که نقل کرده شود از روی فراش عظام و آن نود ها است که بوا استخوانها است زیرا که شترها
و فی کل اصبع من اصابع اليد والرجل و در هر انگشتی از انگشتها عدد است و با نده عشر من الابل و دیت است
از شتران و فی النمن خمس من الابل و در هر یک از این پنج شتر است و گفته اند با نده اصل در هر یک از گفته شود که
چون در مجموع استنان دیت کامل باشد در یک دندان چنانچه پنج شتر باشد و دیت الیه یا سی و دین یا بیست و هشت
انک جوا بش آن است که گفته شود این نقل بر آن تعبیر متضمن آن را که نیست بشناخت آن مگر بتوقیف و سماع از
شارع نعم در بعضی این اقسام چنانکه دیت در دو چشم و نصف دیت و یک چشم مثلاً و چه معقول نود رن که توان
کرد اما اصل همان توقیف است و رواه النسائی و الدارمی و فی رواية عاصم بن النخعی العن حماد بن عمار و فی الیه خمس و
و فی الرجل خمسون و در رواست مالک باین لفظ آمده که در چشم پنجاه شتر است و در دست پنجاه و در پای
پنجاه و فی الموضه خمس و در شکستگی که به آن کتب معقول و استخوان و پنج شتر است و عن عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المواقف خمساً وخمسا من الابل و گفت حکم کرد آن حضرت
در هر یکی از شکستگی های موضعه پنج پنج از شتران و فی استنان خمساً وخمسا من الابل و در هر یکی از دینها پنج
پنج شتر و رواه ابوداؤد و النسائی و الدارمی و در الترمذی و ابن ماجه الفصل الاول و روايت کرده است ترمذی
و ابن ماجه فصل اول را یعنی دیت مواضع را فی الامان را ذکر کرده و عن ابن عباس عن جده رسول الله
صلى الله عليه وسلم اصابع اليد والرجل من سوا و گفت ابن عباس کرد الیه آن حضرت انگشتان هر دو دست
و هر دو پا را بر ابراز جهت نوبت شدن منفعت منفعه بهر یک بقوات انگشتان و رواه ابوداؤد و الترمذی
و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاصابع سوا و الاستنان سوا و انگشتان همه بر ابر الی اگر چه بعضی
کلا نورو بر رنتر از بعضی باشند چنانکه الفیه و الضرس سوا و دین این پیش و دین این کوسه همه بر ابر الی اگر چه
اخر این بزرگ تر و عظیم تر از ثانیات استان نامها دارند ثانیات الی انها پیش چهار دو با لایه های پستان پس از آن و با عینه بهیچ
طریق بعد از آن انما بعد از آن اصراض و مثله و مثله سوا و این و این بر ابر الی اشارت است به بعضی و بعضی که قالوا
که رواه ابوداؤد و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح و خطبه طرابلس
آن حضرت در زبان فتح مکه و ثم قال و استرکت انما الناس انه لا خلاف فی الاطلام و احضرد ما ان لیست حلف و انک ان
آن در اسلام و حلف یکسر حارسکون لایم و بفتح هاء کسر لایم نیز روايت می کنند در نهان گفته که اصل حلف عقل کردن و هر
بهیچ بر اقبال و معاهدات و معاهدات یکسر و آنچه از این در حلف است می برد بر فتنه و فتنان و غارت نود اگر چه بظلم و

کند اذکر و الله اعلم * وروی فی شرح السنه آن النبي صلى الله عليه وسلم روى قتيل فميسر * وروایت کرده است بغوی و شرح السنه که آن حضرت دیف داد در کشته شد فمیسر که قصه روى و باب قعامت بیاید * بمائة من ابل الصدقة * بصل شتر از شتران صدقه * و ليس في اسنان ابل الصدقة ابن مخاض * و حال آنکه نبود در میان ابل صدقه ابن مخاض * و انما فيه ابن لبون * و نبود در آن مکر ابن لبون و ابن رداعت برجل یحسابق که در روى اثبات کرد ابن مخاض را و این اصل کرد داعت شافعی * و من عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد قال كانت قيمة الدية * بود قیمت دیت اعتی قیمت ابل دینه که * اند و در بعضی نسخ كانت قيمة لبل الدية * علی عمر بن مول الله * بر زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثمانية وینار و ثمانية آلاف درهم و دینه اهل الکتاب یومثل النصف من دية المسلمين * و بود دیت اهل کتاب در آن روز نصف از دیت مسلمانان * قال فكان كل لك * پس بود حکم دیت * حتی اختلف عمر * تا آنکه خلیفه کرد انیل و شل و عمر رض * فقام خطيبا * پس استاد عمر در محالیکه خطبه کنند * است * فقال ان الايل قل غلت * پس گفت عمر که شتر بتحقیق گران قیمت شد * قال * گفت و اوى * ففرضا عمر علی اهل الذهب الف دينار * پس فرض کرد دیت را عمر بر بخداوندان و هر هزار دینار * و علی اهل البورق اثني عشر الفا * و فرض کرد انیل عمر بر خداوندان نقره دوازده هزار دینار و درهم * و علی اهل البقر مايتي بقرة * و فرض کرد انیل عمر بر خداوندان گاو و دویست گاو * و علی اهل الشاة الفی شاة * و بر خداوندان گوسفندان دوهزار و گوسفند * و علی اهل الحلال مايتي خنقة * و بر خداوندان خنقه که متاع ایشان جامه هابود و رئیس جفت جامه زاد و از آن * قال و ترك دية اهل الذمة * و گن داشت دیت ذمیان بر آنچه بود که چهار هزار درهم باشد * لم يرفعها فيما رفع من الدية * بر ذلت داشت و بلند نکرد انیل دیت اهل ذمه را در چیزی که بر ذلت داشت از دیت و گویا این تمسک کرد آنکه گفت دیت اهل ذمه بثلث دیت مسلمانان است چنانکه شافعی و هر که موافق او است و نزد ما دیت ذمی مثل دیت مسلمانان است چنانکه گفته شد * روى ابو داود * و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه جعل الدية اثنا عشر الفا * و روایت است از ابن عباس که آن حضرت کرد انیل دیت را دوازده هزار دینار یعنی از نقره * روى الترمذی و ابو داود و النسائی و ابدا رمی * و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم دية الخطاء على اهل البقرى اربعمائة دينار * بود آن حضرت که قیمت می کرد دیت خطایان بر اهل دین چهار صد و دینار * و عدلها من البورق * یا بر ایران از نقره که چهار هزار درهم باشد بوزن عشرة مدل بفتح حین و کبر آن بمعنی مثل و بعضی گفته اند که بفتح از غیبه جنین و بکبر از جنین و برین ثقل بر متعین است فتح را بکربا بیت شود و روایت دیگر باطل می شود این قول * و يقومها على اثمان الايل * و قیمت می کرد آن دیت را بر بها یا بی شتران این بیان است مرقول او را يقوم دية الخطاء یعنی مراد بتقویم دیت بتقویم ابل دیت است * فاذا غلت * پس چون گران قیمت میشد شتران یعنی زیادت میشد اثمان ابل * رفع فی قیمتها * بلند میکرد و قیمت یعنی زیادت میکرد و قیمت دیت * و اذا ما جها رخص * بضم را و سکون خای و چون ظاهر میشد از زانی قیمت ابل * نقص من قیمتها * کم می کرد از قیمت دیت * و باخت علی عهد رسول الله * و رسید قیمت دیت در زمان آن حضرت * صلى الله عليه وسلم ما بين اربع مائة دينار الى ثمان مائة دينار * میان چهار صد دینار تا هشتصد دینار * و عدلها من البورق ثمانية آلاف درهم * و مثل آن از نقره هشت هزار درهم میشد * قال * گفت و اوى * و قضی رسول الله صلى الله عليه وسلم على اهل البقر مايتي بقرة * و حکم کرد آن حضرت بر خداوندان گاو دویست گاو * و علی اهل الشاة الفی شاة * و بر خداوندان گوسفندان دوهزار و گوسفند * و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العقل میراث بین و رقة القتل * و گفت آن حضرت که مال دیت میراث است میان و از ثانی آنکه کشته شد * است و این دیت او است * و قضی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عقل المارا ذین عصبته * و حکم کرد آن حضرت که دیت زن مقبوم است میان عصبه روى یعنی زنیکه بجنايت کرده و کشته بر سید ارث و ادا

میکنند دیت او را عصبیات وی که معین و نا هرا و بود اند چنانکه در مورد نیز همچنان است یعنی لیست ما نند عبد که تعلق
میکنند چنانکه بر قبه از نه بر عصبه او و بعضی میگویند مراد زنی است که چنانکه بشد است بوری یعنی دست او تر که
است میان و از نان او چنانکه سا تر گات و ذکر عصبه آبی است از نعمتی و ظاهر آن بود که بوا این نقل یر میکت بین
ورثتها فانهم * و لا یرث القاتل شیئا * و او را رخت نمی شود کشتن * و مو رت هیچ چیز را نه دیت را و نه غیر آن را * رواه
ابوداؤد و النسائی * و عنه عن ابیه عن جدہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال عقیل شیه العمل مغلف * و هم از عمر و بن
شعیب عن ابیه و عن جدہ است که آن حضرت گفت و دیت شیه عمل تغلیظ کرده شد * اما * مثل عقل العمل * مانند دیت عمل
و تحقیق دانسته شد معنی شیه عمل تغلیظ در اصل فصل * و لا یقتل صاحبہ * و کشته نشود صاحب شیه عمل یعنی قاتل با این
طریق و این سخن بجهت آن فرمود تا متوهم نشود حوازا اختصاص در شیه عمل یعنی چون مشا به عمل است با یک که حکم او حکم
عمل باشد کذا اقل * رواه ابوداؤد * و عنه عن ابیه عن جدہ قال قضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی العین القاتلة
السادة * و کت حکم کرد آنحضرت در چشم استاد ثابت باقی در جای خود بثلث دیت یعنی جراحتی پشیم
و خیمه که بینائی وی رفت و لیکن از جای خود نه برآمد و در جمال روی حلی نیفتد و درای العین چنان نماید که چشم
بحال خود است و با بقا کثرت که در رد چشم تمام دیت است که صدمه شتر است و در یک چشم پنجا * شتر و این حدیث دلالت
کند بر آنکه در رفتن چشم باین وجه ثلث دیت است و ربط هر این رفته اند بعضی علما عامه علماء را جبب کرد و فیکه اند
در اینصورت حکومت عمل را ازین آنکه منفعت تمام و کمال نرفته پس در حکم دیت انی شد که حیاه شد بضر و در بیان معنی
حکومت عمل گفته اند که این مجروح اگر بزند می بود باین جراحت چه عقل او از قیمت او کم میشد باین حساب هر چه
از دیت وی باقی ماند واجب میکرد و این حدیث را هم در معنی حکومته حمل کرده اند یعنی آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم که در پنجا بثلث دیت حکم کرد زیرا که در مانده مخصوص میبرد باین مقل ار نه که بطریق قاعده و تکلیف حکم فرمود و کلام
توزیشتی دلالت می کند بر آنکه در محبت این حدیث سخن است و الله اعلم * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن محمد
بن هرون ابن حاتم عن ابی هريرة قال قضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الجنین بغرة * گفت ابو هريرة حکم کرد
آن حضرت در جنین بغرة * عمل او اعضاء و فرس او بغل * غرة غلام باشد یا غریبا یا امپ یا استر * رواه ابوداؤد و قال
روی هذا الحدیث حاذی بن سلمة * و گفته است ابوداؤد که روایت کرد * است این حدیث را حاذی بن سلمة که از احلام
بصر بین و ائمه ایشان است کثیر الحدیث و اصنع الروایة مشهور و محنت و عبادت خوار زاد و حمید طویل است روایت
کرد از وی شعبه و مالک و ابن المارک و زکیع و در کاشف گفته که وی ثقة صدوق است ولیکن مالک از وی قوی تر است و قوی
متمم سبع و حتم و مائة * و خالد الواسطي * و روایت نکرد این حدیث را خالف و اعطی طحان از خیا و عبد الله الصالحون
ما فظ صحیح الحدیث * حاتم بن اریق گفته که در یافتیم افضل از خالد بن الطحان گفتند جو سفیان را خود دیت * گفت
سفیان مرد نفس خود بود خالد مرد عامه بود و میگویند که وی خرید نفس خود را از خدا سه با پس تصدق کرد بوزن نفس خود
فضله * عن محمد بن عمرو * مرد و روایت میکند از محمد بن عمرو و محمد بن عمرو بیهوا و این یکی از ایشان محمد بن عمرو بن حزم است
* و کم یفکر او فرس او بغل * و ذکر نکرد هر یکی از این در و فرس و بغل را و بعضی گفته اند که ذکر فرس و بغل و هم از روی است
زیرا که غرة اطلاق کرد و نمیشود مگر بر انسان مملوک * و عن عمرو بن شعيب عن ابیه عن جدہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم قال من تطیب * گفت آنحضرت کسی که طیب کرد خود را بتکلف * و لم یعام منه طیب * و حال آنکه دانسته نشد
است از وی طیب یعنی مشهور نیست بطیب و مهارت و حدیث اندارد در آن پس مرد عمل وی بیمار * فهو ضامن * پس آن
متطیب ضامن است و واجب است بوی دیت و ساقط شد از وی قصاص از جهت اذن مریض و رضای او در آن و چنانکه
وی نزد عامه علماء بر عاقله اراحت * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن عمران بن حصین ان غلاما لانا من نقره *

روایت است از عمران بن حصین که گفت: بی مشهور است و صاحب مناقب و کما لا یتست که غلامی مؤمن بود را که فقیر بود و اند
یعنی عاقله آن غلام فقیر بود و اند و جنایت او خطا بود و گفته اند مراد از غن غلام حراست است زیرا که جنایت عبد بوریه
را و است نه بر عاقله قطع اذن غلام لا یتست و جنایت او خطا بود و گفته اند مراد از غن غلام حراست است زیرا که جنایت عبد بوریه
النمی پس آمدند کسان این غلام قاطع نزد یغمه رخدا صلی الله علیه و سلم فقالوا انا اناس فقراء * پس گفتند بل رستی
ما مردم فقیریم * فلم یجعل علیهم شیئا * پس نکرد از اینک یزید جماعه فقرا چیزی را از دست پس معلوم شد که واجب
نمی شود بر فقرا از عاقله چیزی را اگر چنانچه بقیه می بود تعلق میکردند جنایت بر قبیله وی در قول عامه علیها و فقر مولی
دفع نمیکند آن را * رواه ابو داود و الترمذی * الفصل فی اثبات علی بن رضی الله عنه انه قال دیه
شبهه العبد اثلاثا * روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفته است دیت شبهه عاقله در حالیکه اثلاث است یا از آن
زوی که اثلاث است * ثلث و ثلثون حقه * یعنی و سه حقه است * و ثلث و ثلثون جل عه * و می و سه جل عه است * و اربع
و ثلثون ثیمه * و سی و چهار ثیمه است که در سال ششم در آمد * الی یازل عامها * متعلق ثیمه است و بازل شتری که
ناشیای وی طلوع کند و قوت از قیام و کامل گردد و این بعد از تمامی هشت سال و ایتدای سال نهم است و بعد از وی سنی
تیسست و بعد از وی بازل عام می شود و بازل میگویند و بازل مردی را گویند که کامل باشد و رجحانیه و قول امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه است و انا بازل عامین حدیث الحسن یعنی مستحب بالشباب کامل القوة * کمال اخلاص * بغیر خای معینه
و کمال غلام در حالیکه همه اینها حامل اند * و فی روایتی * در روایتی از علی رضی الله عنه این چنین آمده که * قال * گفت * فی
الخطا اربعه خمیس و عشرون حقه و خمیس و عشرون بیات و عشرون و خمیس و عشرون بیات متناض *
این موافق مذنب امام ابو حنیفه است * رواه ابو داود * و عن محمد بن * روایت است از امیر المؤمنین که از مشاهیر تابعین است و از
عظامای فقهائ و قرا است این حدیث را کتب از وی گرفت در وقت هجرت و بعد از رحلتی الله عنه * قال قضی عذری شبهه العبد ثلثین حقه و
ثلثین جل عه و اربعین خلفه ما بین ثیمه الی بازل عامها * این موافق حدیث مشایخ است و با الیمله مختلف اند صحابه بر تقدیر
دیت و اخل کرده اند این جهت آن که بعد از ایشان آمده اند پیغمبری که رسیده با ایشان و را حج گشتند و ایشان را رواه
ابو داود * و عن سعید بن المسیب بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی فی البیتین یقتل فی بطن امه * و روایت است
از محمد بن المسیب که آنحضرت حکم کرد در چنین که کشته می شود در شکم مادر وی * بقر تعبیه او و ولیده * و تعقیب یکشته
شدن در شکم آن است که اگر بعد از بیرون آمدن از شکم کشته شود تمام دیت و اربعه بخور او بود و چه عاقله قتل نفس چنانکه
کشت * فقال الذی قضی علیه * پس گفت آنکسی که حکم کرد و شد بروی * کیف اغرم من لا شرب ولا اکل * چنانکه
تاوان دهم کسی را که نه نوشید و نه خورد * ولا یطیق ولا استهل * و نه سخن کرد و نه آواز کرد * و میل ذلک یطال * و ما نزل
این شخص ضایع کرده می شود در انداختن می شود خون او و یطال بضم تیمه و تشدید لام بلفظ مضارع از طل بمعنی هل
بودن خون و یطال بمرحله و تخفیف لام بلفظ مضارع از یطال و نیز روایت است * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما
هل امن اخوان الکهان * نیست این شخص مکر از برادران کاهنان که قول باطل در مقابل شارع می گویند زیاد در آن
سجع نامطبوخ که آن نیز از عادات اهل کتاب است در ترویج اقاویل باطله و استمال قول اهل بطلت می آرند و سجع خود
ملی الاطلاق من موم نیست از جهت وقوع آن در قرآن و حدیث اما آنچه به تکلف باشد غرض از آن ترویج باطل بود مذموم و
مهم الحانت چنانکه این شخص کرد * و رواه مالک و الترمذی و سلا و رواه ابو داود عنه * از سعید بن المسیب * عن
ابی هریره متصلا * باب ما لا یضمن من الجنایات * چون ذکر کرد از جنایات آنچه
موجب ضمانت است از قود و دیت خواست که ذکر گفتی از جنایات آنچه نیست ضمان در وی اگر چه نهی واقع شده است
نهی تشریعی یا تنزیهی چنانکه در احادیث بیاید و حکم آن تعزیری و قادیمی لازم آید جنایت کناه کردن و ضمان

الفصل الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: الجماء جرحها جوار * چهار پایه جراحات وی در راه راست یعنی باطل است و نیت طلب ضمان در روی عجماء بفتح هـ و سکون جیم و مک و د چهار پایه و هر که تکلم نکند و دل را در هر تکلم مذکور را عجم کویند و مونث را عجماء و جرح جیم خستگی و بفتح خسته کردن و چهار تضم جیم و تحقیق یا یعنی دل و باطل یعنی اگر چهار پایه کسی تلف کرد مال کسی را یا مال کرد در ااعت را مثلاً چیزی لازم نمی آید و ضمانتی نیست و این در تعلق بر است که با وی کشنده و راننده همراهِ نمود و اگر باشند برایشان ضمان است و اگر بر پشت او و یا بر پاهاش و نیز ضمان می کرد و در راه ایده گفته است که راننده ضمان است چیزی را که راننده آن را بدست یا بهایی و کشنده ضمان است چیزی را که رسید به دست نه بهای و ضمان است چیزی را که راننده آن را بدست یا بهایی و کشنده ضمان است چیزی را که رسید به دست یعنی کرد و همچنین کوشتن وی اگر در شب باشد زیرا که شب وقت بختن و نگار شدن است و اگر در روز باشد ضمان نیست * و ابی بن جبار * و کان نیز جوار را عجم یعنی اگر یکی در کان در آید یا بروی با ستاد پس کان افتاد و هلاک شد پس نیست بر آن کسی که بگذرد است کان را ضمانی یا یکی را برانی کنند گرایه گرفت کان بروی افتاد و هلاک شد نیست ضمان بر صاحب کان و این وجه مخصوص نیست بمعدن و در غیر آن نیز جوار است از صور اجاره و وجه اول موافق است با آنچه در معنی قول وی * و الیوم جوار * گفته اند یعنی کسیکه چاهی کند در زمین مباح و افتاد در آن مردی و مرد ضمانی نیست بر کشنده چاه * متفق علیه * و عن یعلی بن امیه * صحابی است حلیف قریش اسلام آورد در روز فتح مکه حاضر شد حنین و طایفه از ثنوک از او عامل عمر بن الخطاب بود بر نیران معد و است در اهل جوار * قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم جيش العسرة * گفت غزاکرم همراه آن حضرت لشکر عسرة را که عمارت است از غزوة تبوک از جهت وجود غایت سختی و دشواری در آن از کرمی هوا و تنگی زاد و راه خانه آورده اند که کامی طعام از تبرک در بخان می کردند و شرف از میکنه شتران می داشتند و کامی ترمی کردند و آنچه ذکر کرد این جیش را عثمان رضی الله عنه پس و احب کرد انید بر وی خود بهشت را از منا قن را اطاعت امیر جیش العسرة * و کان لنا جیر * و بود مرا مزدوری * نقاتیل السابا * پس کشته و خصوصیت کردن انجیز یک آدمی را بغض احد نماید آلا جیر * پس گزین یکی از آن دو دست دیکری را * فانزع المعوض یده من فی العاض * پس کشید آن شخص گزیده شد دست خود را از دهان شخص گزیده * فاندر ثنیته * پس افکند دندان پیش او را در دندان مهمله افتاد و اندک را افکند * فمقطعت * پس افتادند آن * فانطلق الی رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس رفت آن مرد که افتاد دندان وی بسوی رسول خدا قادی و وی حکم کند * و اهل ثنیته * پس هر کرد و باطل گردانید آن حضرت ثنیته او را و لازم نکرد انید چیزی را از ضمان * و قال ایدع ید فی فیک * گفت آن حضرت ایا بکند اردی دست خود را در دهان تو * نهضه با کال لیل * که بخائی دست او را مانند شتر قوی تن رخت و همچنین است حکم کسیکه مضطرب بود بدفع چنانکه زنی که دفع کند از خود کسی را که فصل فسق دارد بوسی مثلاً و لیکن باید که رفیق کند دفع مکر یا کسیکه فصل قتل دارد قضم بقاء و ضاد عجمه خوردن ستر و علف را با خائبل ن چیزی خورد و ریزه که بکران می دادند آن کفایت بشود از باب سمع یا ضرب * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر و قال سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول من قتل دون ماله فهو شهید * گفت شنیدم من آن حضرت را که می گفت کسیکه کشته شود نزد مال خود و از جهت مال خود و دفع کردن از آن پس انکس شهید است همچنین نزد اهل خود * متفق علیه * و عن ابی هریره قال جاء رجل فقال * گفت ابو هریره آمد مردی پس گفت * یا رسول الله ایت ان جاء رجل یرید اخل مالی * خبرده مرا که اگر بیاید مردی که میخواهد گرفتن مال مرا * قال فلا تعط مالک * گفت آن حضرت پس من و او را مال خود را * قال ارایت ان قاتلنی * گفت آن مرد خبرده مرا که اگر خنوا

بیکشند مرا چکار کنیم * قال قائله * گفت آنحضرت قتال کن و راز و جنک کن با وی * قال ارايت ان تقتلنی * گفت آن مرد خبر
 بخود * اگر بکشند مرا * قال فانك شهيد * گفت آن حضرت پس تو شهید می * قال ارايت ان تقتله * گفت آن مرد خبر
 ده مرا که اگر بکشیم من او را حال او چیست * قال جوفی النار * گفت آن حضرت وی در آتش دوزخ است * رواه مسلم
 * وعنه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * وهم از ای مریه است که و شنید آن حضرت را که می گفت
 * لو اطلع فی بیتك احد * اگر مطلع میشد روی بکر نیست در خانه تو یکی فی الصراح اطلاع پیوسته در چیز نکر بختن
 * ولم تاذن له * و حال آنکه اذن نیکو روی تو مرا و را * ففعل به لخصا * پس می انداختی و می زدی تو او را بکنگر عزه
 * ففعلت عینه * پس کور میکردی تو چشم او را * ما كان عليك من جناح * نمی بود بر تو هیچ کناهی و خلیف بنیادی و ذال
 * معجبتین انداختن سنگر بزه بد را * ففعلت سبابه و ابهام چنانکه کیفیت آن در باب حج معلوم شد و بظا هر این حدیث
 عمل کرد و است شافعی و مایه قط کرد انبیه احب از وی ضمان عین را و بعضی از علما گفته اند که این بر تعلق بر یسعی که او را
 منع کرد و باز نیاورد و اما مابو حنیفه گفته که بروی ضمان احدی حدیث محمول بر نمایلغ و زجر و قتل است و الله اعلم
 * متفق علیه * و عن سهل بن سعد * روایت است از سهل بن سعد احدی انصاری که از مشاهیر صحابه است و از خرمین
 مات من الصحابه فی المدينة * ان رجلا اطلع فی حجری باب رسول الله صلى الله عليه وسلم * که هر دی بکر نیست و در سوراخیکه
 در در پیغمبر داخل بود * صلى الله عليه وسلم * حجر بتقلیم جیم مضموم به بزرگوار * کنه سوراخ * و مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم حدیثی است که راه * حال آنکه با آنحضرت در دست شریف و مدی بود که میخارید روی هر خود را و ملایم بکر میفرمود
 میگویند دال ماله چوبی که در آرد آن رازین در سر خود تا فراهم آید و دیوار به یکدیگر مشبه سوزن بزرگ و بعضی گفته اند چوبی
 یا آهنی در رنک دلال که مراد را سر نیست تیش سارید * می شود بوی آنجا که دست نرسد و در صراح گفته حدیث را سنج و شاخ
 بزرگ که زنان بوی فرق سر را است کنند * فقال له اعلم انك تنظر فی لطعتی به فی جینک * پس گفت آنحضرت اگر
 میدانستم من که تو نگاه میکنی مرا از راه این سوراخ خبر آینه میزد و مشتلا بیدم باین مدی در چشم تو فی الصراح طعن
 زدن به غیره * انما جعل الاستیفاء من اجل البصر * کرد انبیه و و مشروع ساخته نشد * اسعد طلب اذن نزد رآمدن
 در خانه بیکانه مکر از بهر ونگاه داشتن از نظر انگشتان درون خانه پس نظر کردن بی اذن در رنک در آمدن بی اذن است
 * متفق علیه * و عن عبد الله بن مغفل * بضم میم و فتح معجمة و قتل یغاً مغضوحه صحابی است از اصحاب شجر * ما کن
 حد مدینه را بعد از آن به بصره آمد و سوراخی بنا کرد و هم به بصره آمد و روایت می کند از وی سخن بصری و ابو العالیه
 و غیر ایشان مات سنه عتین * انه رای رجلا یخلف * روایت است از وی که وی دید مردی را که خلف میکند و معنی خلف
 معلوم شد * فقال لا تخلف * پس گفت خلف مکن * فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی عن الخلف * زیرا که آنحضرت
 نهی کرده از خلف * و قال انه لا یصاد به صید * و گفت آنحضرت که خلف شکار کرده نمی شود بوی شکاری * و لا ینکأ به
 حد * و مجروح ساخته نمی شود بوی دشمنی از دشمنان دین یعنی فایده نیست و روی نه دیا و مایه و نه دینی و محض لیه
 و لعل است و با وجود این زیانی هم بمردم از وی میرسد چنانکه فرمود * ولكنها قلت لکسر العین * ولیکن
 این فعل یا حصا یا رمیه کاهی میکشند و ندان کسی را و کور می کند چشم کسی را و این * ما داف خبر که در محو نیست چنانکه
 نسبت بکا فوی واقع شود اما بعرف و عادت موضوع از برای آن نیست * متفق علیه * و عن ابی موسی قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان احداکم فی مسجد ناری سرقنا * گفت آن حضرت و قتی که بگذرد یکی از شما در مسجد ما و در
 بازاری ما یعنی مسجد های مسلمانان و بازارهای ایشان و سایر جایگاه در حکم آنست * و معه نبل * و حال آنکه با وی تیر
 هاست * فلیسک علی فها لها * پس باید که امساک کند و نکاه با بی کند و بدست نهی بر پیکانهای تیرها * ان یصیب
 احد من المسلمين منها بشیء * از جهت ترس این که بر حد یکی از مسلمانان را از آن پیکانها بپیزی از چراغ است * متفق

عالمه * وحن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمشي احدكم على اخيه بالملاح * اشارت کنند یکی از
شما بر برادر خود اصلاح بکمر عین عا زحرب از آلات حدید * فانه لا يدري لعل الشيطان ينزع في يده * زیرا که
وید در نمی یابد شاید که شیطان بکشد صلاح را در حالیکه در دست او است یعنی بر عمل صلاح آن برادر را باین معنی
ینزع باین مهمله است و در زبانی بغین معیجه نیز آمده است از نزع یعنی افما دود و تباهی افکندن و بر غلا نیدن
یعنی در فساد اندازد او را و بزبان دارد که تحقیق کند اشارت را و از هزل و لعب در جد و تحقیق بینکند * فیتع
فی حشرة من النار * پس بیفتد در کوی از آتش دوزخ یعنی در معصیت افتد * متفق علیه * و عند قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من اشار الى اخيه بسب * وجم از ابی هريرة است گفت گفت آن حضرت کسیکه اشارت کند بر دیگری
برادر خود با همتی مثل تبر و شمشیر * فان الملائكة تلجئه * پس بد رستی فرسکان اعنت میکنند آنکس را * حتی يضعها * تا آنکه
بنهول آن امن را از دست خود * وان كان اخاه لایبه و امه * و اگر چه باشد مشارالیه یا همسر برادر او را و مادر او را
یعنی برادر حقیقی او باشد که آنجا قصد و جد کنیایش ندارد * عجز و دزل و لعب خواهد بود * با وجود آن متوجه
می شود لعنت بر وی مقصود نباشد لغت است و رهنی از آن * رواه البخاری * و عن ابن عمر ابی هريرة عن النبی صلی الله
عالمه و عالم قال من حمل علينا السلاح فليس منا * گفت آنحضرت کسیکه بر دوزیر ما آلات جنگ را پس نیست آنکس از ما و بر
طریقه ما ظاهر آنست که مراد حمل بطریق هزل و لعب باشد چنانکه در حدیث سابق گذشت * تا فیل * و هذ این حکم را و الا
ظاهر است که حامل بطریق حرب بر طریقه مسلمانان نیرب * رواه البخاری و زاد مسلم * و زیاده کرده است مسلم این را که
* و من غشنا فليس منا * و کسیکه چنانچه کند و ترک نصیحت نماید چنانکه پیوسته عیب میبخشد یا مثلاً پس نیست آنکس از ما
* و عن سلمة بن الأكوع * صحابی است مشهور از اهل بیعت شجرة شجاع بود در قریه اندلس و قوی پیاده از جوانان پیش می گذشت
* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حمل علينا السيف فليس منا * کسی که بر کشت بر ما شمشیر را پس نیست از ما این
نیز محمول بر هزل و عجز مقصود قتال است چنانکه گفته شد تلوهوافق ترجمه باید باشد و الا کسیکه بر کشتی شمشیر بر مسلمانان بقصد
قتل واجب است بر ایشان قتل وی برای دفع قتل از خود و از جهت بودن او را شیخی چون ما قیامی کرد و صحبت او بدی * و رواه مسلم
* و عن هشام بن عروة * تابعی است کثیر الحدیث از اکابر علما ثقة امام حنفی و بلاد و ری و در ایام مقتل امام شهاب
هشیم بن علی است شنیل از انس و از عم خود عبد الله بن الزبیر و مات حنة بنت الزبیر و مایه * عن ابیه * روایت کرد
از پدر خود که عروة بن الزبیر بن العوام است وی نیز از تابعین است از اکابر ایشان و ثقات است وی یکی از فقهای سبعة مدینه
است مادر او سماعت ابی اکرو صلیق است روایت میکند از پدر خود و مادر خود و عایشه و عبد الله بن عمر و جز ایشان از
کبار صحابه و روایت از او هایشه کثیر است صاحب الد هر بود مات فی سنة اربع و تسعين * ان هشام بن حکم * روایت
می کند که هشام بن حکم این حزام که از فضلی صاحب بود و از مساجد فتح و بامر معروف و نهی منکر موصوف بود * مر بالشام *
کشت در ملک شام * اعلی الناس من الانباط * بر مرد مان از انباط جمع نبط که از رعایا از نصاری شام اند و بعضی
از اهل سواد عراق * و قال اقيموا فی الشمس * حال آنکه بتحقیق ایستاده کرده شد * اندی آن کزوه در آفتاب * و صیب علی
و ربههم الزیفا * و ریخته شده است بر هر های ایشان و غن زیترن گرم کرده شد * فقال ما قبل * پس بر هیل هشام بن حکم
چیز است ایشان و چرا حد اب میکنند ایشانرا * قيل یعن یون فی الشراخ * گفته شد حد اب کرده میشود نه بجهت خراج
که مال را اجبی نمیدادند * فقال هشام اشهد لمعبت رسول الله * پهن گفت هشام کو امی میدهم که هر آئینه شنیل * ام
من پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * می گفت * ان الله یعذب الذین یعذب یون النابین فی الدنیا * پدر جتی خدای
تعالی عذاب میکند آنکسانی را که عذاب میکنند مردم زاد و دنیا بی حق شرعی خصوصاً همین * و ابی شنیع غلیظ بر
اینچنین چنانی و با آنچه مذاب میکند خدای تعالی آدمیان را باین چیز و آخرت چنانچه زیست کرم بر مرد ریختن * رواه مسلم

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوشك ان طالت بك مدة * نزد يك امهه اگرد و از شل ترا شلت هم
خطا نبایى هريرة امهه یا بصحابی دیگر * ان ترا قزمانی این هم مثل از ناب البقر * که بینی نوکر زهی را که در دشت های
ایشان است مانند دمه های کاران مراد از آن یا نهایی ایشان است که از چرم می باشد * یغلون فی غضب الله * با ملاد میکنند
در خشم خدا * ویر و حون فی خطا الله * و شام می کنند در بیرضای خدا * و فی رزایه ویر و حون فی لعنة الله * بد کر لعنت
مکان غضب مراد کز و می اند که بر درهای ظالمان میکردند و سعایت می کنند پیش ایشان و میزنند مردم را و می
رانند مردم را و در ختام میدانند و حکم سگان کزنده دارند * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اهل النار ارمأ * در نوع و دو گروه اند از اهل آتش دوزخ تندی که ام من ایشان را بلکه نخواستند هم دیدن در زمان
خود که منزله و مطهر بود از وجود امثال این مردم و صنف بکسر صاد و مکرر نون کونه * قوم معهم سباط کاذب البقر * یکی
گروه اند که با ایشان تازیانه ها است مانند دمه های کاران * یضربون بها الناس * میزنند بان تازیانه مردم را * و نساء
کاحیات عاریات * دویم جماعه اند از زنان که خداوند پوشش اندک یا پوشیده اند یک نهایی خود را اما برهنه اند
یعنی لباسهای رقیق می پوشند که بد نهایی ایشان از آن نمایان است پس اگر چه بظا هر پوشش دارند اما در حقیقت حکم
برهنه دارند یا بعضی بدن را می پوشند و بعضی را برهنه میدانند چنانکه هر پوششهای خود را پس پشت خود می اندازند
و سینه و شکم که محل شهوت است برهنه میدانند یا پوشیده اند در دنیا لباسهای فاخره را و عاری اند از لباس تقوی که
در آخرت بدان حلیهای بهشت خواهند پوشید * حمیلات مایلات * گردانیکه اندک اندک لباسهای مردان را بر روی خود و میل
کنند به مصروف مردان بدنه های خود یا حمیلات یعنی یکسوا اند از تندی اند معنهار از سرهای خود تا بنمایند رویهای ایشان
و مایلات یعنی خراشند در رفتار تا دل از مردم بر بایند یا مایلات خراشند و مایلات شانها ورد اما جنبانند یا
مایلات زانیات از طاعت خدا و آنچه واجب است بر ایشان از حفظ فروغ و حمیلات تعلیم کنند زنان دیگر را در آملان
در مثل فعل خود و وجوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور اند * رؤسهن کاحمة البخت المائلة * سرهای آن زنان که
مویهای را بافته اند و گره زده اند مانند گره های شتران بخشتی است که مایل اند آن گره ها نه جهت کثرت فریبی
چنانکه از عادات زنان مصر است و آن صنف مردان و این طور زنان در زمان طهارت نشان آن حضرت اصلا نبوده اند
پس اخبار بان از معجزات است * لا ینحان الجنة * در نمی آیند بهشت را * و لا یسجدن ریحها * و نمی یا بند بوی بهشت
را و تاویل این سابقا گذشت است * و ان ریحها التوجع من مسیرة کل اکرکذا * و حال آنکه بد رستی بوی بهشت یافته میشود
از مسافت چنین و چنین یعنی مسافت بعید در غایت بعد * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
قاتل احدکم فلیجنب الوجه * و تیکه قتال کند یکی از شما یعنی مضارب کند و متخاصمت نماید و بعضی گفته اند اگر چه
با کفار باشد پس باید که اجتناب کند روی را از بر روی نزدیک اجتناب یکسوسدن و بر کرانه بودن * فان الله خلق آدم علی
صورته * زیرا که بد رستی خدای تعالی پدید آورد آدم را بر صورت و صفت خود و گردانید او را مظهر صفات جلالت و
جما لیه خود یا بر صورت خاصه که اختراع گردان را و خلق فرمود و اضافت بر ای تشریف و تکریم است چنانکه در لغت
قیه من روحی گفته اند و بعضی گفته اند که ضمیر عاید بآدم است یعنی بر صورتیکه مخصوص بآدم است ممتاز از سایر
مخلوقات مشتمل بر خضایص و کرامات پس حاصل معنی آن باشد که حق تعالی آدم را اشرف اجناس مخلوقات ساخت و
وجه اشرف اعضا و محل ظهور صورت و کمال او است پس اجتناب باید کرد از ضرب وجه روی و گفته اند که امر بر ای
ندب است و در شرح زیاده برین سخن کرده اند * است فلینظر ثمة * متفق علیه *

الفصل الثانی * عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من كشف مترا * کسیکه بردارد برد
راکشف بدعفی کشادن و هر هفته بگرددن * نادخل بصره فی البیت * پس در آرد بیندانی خود را در خانه * قبل از آن *

* یوذن له * پیش از آنکه اذن کرده شود مرا ورا * فراغ عورة امله * پس به بیند غورت اهل آن خانه را فی الصراح عورت شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید * فقد اتی حد * پس بتحقیق آمد آنکس نعلی را که موجب حد است مراد بعد اینجا تعزیر است یا مکان عاجز میان آن جا که باید آمد و نباید آمد * لا یخل له ان یاتیه * حد یکم حلال نیست مرا ورا که بیاید افرا * ولو انه حین ادخل بصره * واکثر ثابت میشد که روی هکذا میگرد آورد بصر خود را * فا ستقبله رجل * پس پیش می آید او را مردی * نفقا هینه * پس کو رکودان مرد چشم او را * ما عیرت علیه * سرزنش نمی کردم من بر او و عیب نمیکردم او را * و ان مزال رجل ملی باب لستر له * واکثر یکدرد مرد بود روی که نیست پرده مرا ورا * غیر معلق * در حالیکه بسته نشده است آن در این دلالت دارد بر آنکه لابد است از اطلاق دریا فرو هشتین پرده * فنظروا خطیئة علیه * پس افتاد نظر او بر اهل بیت پس نیست کناهی بروی * انما الخطیئة علی اهل البیت * نیست کناه مکر بر اهل خانه که چرا در نهشتند و پرده فرو نهشتند * رواة الترمذی و قال هذا حد یغریب * و من جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یتعاطی التیف معلولا * بهی کرد آن حضرت از تناول شمشیر و کوفتن آن بر کشیده برهنه تعاطی بمعنی تناول است و تناول گرفتن از دست کسی و مراد اینجا مطلق گرفتن است * رواة الترمذی و ابو داود * وعن الحسن بن حمزة * وروایت است از حسن بن حمزه بن جندب که صحابی مشهور است و در بصره می بود و حسن و غیره را زوی روایت میکنند * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی ان یقل السدر بین اصبعین * ان حضرت تهی کوفته است از آنکه بریکه شود در ال میابن در انکشتن قد بقاف و تسد ید ال بد را از بریدن و بد را از شکافتن و سیر بفتح سین و سکون استخانیه در ال و عیب نهی نیست که خسته نکرد در انکشتن و این نهی تنزیهی و شذوذ است * رواة ابو داود * وعن سعید بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * وروایت است از سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بضم نون و فتح فاکه ۱۰ عشرة میشره و زوج اخب عمر بن الخطاب که گفت آن حضرت * من قتل دون دینه فهو شهید * کسیکه کشته شود نزد دین خود در جهیز آن پیش روی شهید است * و من قتل دون دمه فهو شهید * و کسیکه کشته شود نزد خون خود پس روی شهید است * و من قتل دون امله فهو شهید * و کسیکه کشته شود نزد اهل و عیال خود پس روی شهید است اکثر علماء بر آنند که کسیکه قصد کرده شود اهلک خون او مال او یا تعرض کرده شود باهل و عیال او پس میرسد او را که دفع کند قاصد آن را بطریق اهل و احسن و اگر با زنیاید مکر بقا تله پس کشته شود بر آن چیزی نیست بروی بلکه شهید است * رواة الترمذی و ابو داود و النسائی * وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیهم مبعة ابواب * گفت آن حضرت مرد و زوج و الفت در است * باب منها لمن هل السیف علی امتی * بکدر از آن درهای عظیم مرکبی و است که بشکست شمشیر را بر امت من * ا قال * یا گفت بجای علی امتی * علی امتی * شرح این در فصل ثانی در معایب علیه بن الا کوع معلوم شد * رواة الترمذی و قال هذا حد یغریب و حد یغریب هریزه * که در مضایح در اینجا مذکور است * الرجل چهار * یعنی آنچه تلف کند یا به بیای خود و یا مال کند و یا رعیت و جز او را در ساقط است * ذکر فی باب الغصب * ذکر کرده شد در باب غصب و شرح آن نیز در اینجا گذشت و در اینجا در اول فصل اول نیز بیانی یافت * باب القسامة * بهتج قاف بمعنی قسم است و موکل خوردن و در شرح عبار تحت از آنکه در محله قتیلی را یافتند و قاتل او معلوم نیست پس اینجا سوگند میخورند اولیای مقتول بر اسحقاق دم وی و یا اهل محله که متهم اند بر نفی قتل از خود بنا بر اختلافی که میان ائمه است پس نرد ما اهل محله از آنها که اولیاء مقتول ایشانرا اختیار کنند سوگند میخورند که نکشته ایم ما او را و نمیدانیم قاتل او را از جهب حدیب مشهور الیهینه علی المدعی و الیهین علی من انکر و چنانکه دلالت می کند بر آن حدیب آینه در فصل ثالث از رافع بن خدیج و نزه

شما پنبجاه هوكند * و مستحقون قاتلكم * و مستحق شويد ديت قاتل خود را * و صاحبكم * شك را راي است * فوداه *
 پس داد ديت او را * رسول الله صلى الله عليه وسلم من عند * از نزد خود * بماية ناقة * بصل ماد * شتر * متفق عليه
 هذا الباب خال عن * الفصل الثاني * راي ن باب خالي است از فصل دوم

* الفصل الثالث * عن رافع بن خديج قال اصبح رجل من الانصار مقتولا بغيره * گفت را فاع كشت مردی از
 انصار كه عبد الله ابن سهل باش كشته شد * در خیبر * فانطلق اولياءه الى النين * پس رفتند اولياء مقتول نزد پیغمبر
 صلى الله عليه وسلم فذكروا ذلك له * پس ذكر كردند او را * ان رافعا انضمت را * فقال لهم شاهد ان يشهد ان لم يقاتل
 صاحبكم * پس گفت آنحضرت ايا همتن موشمارا دو كواه كه كواهي همتن بر كشتن * يار شما * قالوا * كفتن * يا رسول الله
 لم يكن ثم احد من المسلمين * نمود آنجا هیچ یکی از مسلمانان * و انما هم يهود * و نيستند ايشان مكر يهود يعنى مشهور
 بظلم و قتل و فساد و حيله كرمي و حكرا ندوزي * و قد يجترون على اعظم من هذا * و بنكيتي جرأت ميكنند و دليري
 می نمايند بركا رهاي بزرگتر از اين كار چنانكه قتل انبياء و تحريف كلام الله و ازالة احكام خدا كه در حكم قتل اند بلكه
 سخت تر و شنيع تر از ان * قال فاخترنا منهم خمسين * گفت آنحضرت پس اختيار كنيد و برگزينيد از ايشان پنبجاه
 كس را * فا ستخلفوهم * پس موكند و همدايشانرا * قابوا * پس ابا آورند يهود از سوكند خوردن و ديت ادا
 نمودن * فوداه رسول الله * پس ديت داد ان مقتول را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من عند * از پيش خود * رواه
 ابو داود * باب قتل اهل الردة والسعاة بالغصاة * باب در كشتن اهل ردت و هعي كنند كان بفساد اذ و ارتداد
 بعثي رجوع امت غالب آينه در رجوع از اسلام و مسلمان چون برگردد از اسلام و العياد بالله عرض كرده شود
 بربى اسلام و اگر باشد مرا و راشبهه دور كرده شود از وى آن شبهه را و عرض اسلام و ازاله شبهه امرى واجب
 نيست زيرا كه دعوت رسيد است احتياج دعوت جليله نيمه و مستحب است كه حبس كنند او را كه روزاكر مسلمان
 شد فبها و الا قتل كنند و بعضى گفته اند كه اگر وى مهلت طلبد مهلت دهند او را و الا نها جت نيمه و نزد شافعى واجب
 است كه مهلت دهند او را امام سه روز و ظاهر قول حق تعالى اقتلوا المشركين و حديث پيغمبر صلى الله عليه وسلم من بدل
 دينه فاقتلوه در عذاب مهلت است و معاقبة بضم سين جمع هاعى است چنانكه قضاة جمع قاضى و مراد انكسائي اند
 كه هعى ميكنند در فساد في الصراح هعى دوين و شتابى كردن و كمب و كار كردن هاعى يا چمتان و انكه كاري بركمي
 كند و معاقبة بكسر غمازي و بلى كردن و مراد اينجا قطع طريق اند چنانكه فرمود يا نما جزا الله بين يديا و بون الله و رسوله
 ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا و يصلبوا و امثال ايشان * الفصل الرابع * راي ن باب خالي است از فصل چهارم

روايت است از عكرمه كه مولاى ابن عباس و بكي از فقهاى مكه معظه بود * قال انى عهد على رضى الله عنه بزمانه *
 گفت آورده شد نزد امير المؤمنين على رضى الله عنه زنديقان زنديق در اصل قوم مجوس را گويند كه تابع اند كتاب
 زنديك كه زردشت مجوسى ساخته و الان نام كسى است كه ايمان ندارد با خرت و منكر است ربوبيه را و در او ايل كتاب
 تحقيق اين لفظ تفصيل كند شته است و مراد اينجا قومي اند كه مرتد شدند از اسلام و بعضى گفته اند قومي بودند از
 اصحاب عبد الله بن سبا كه ظاهر كردند اسلام را بطلب فتنه و تضليل امت و دعوى خلى ائى كردند در حق علي پس گرفت
 وى رضى الله عنه ايشانرا و طلب توبه نمود پس توبه نكردند پس كند براى ايشان كوها و افروخت در ان آتش
 داند اخذ ايشانرا در وى * فا حرقهم * پس بعوض ايشانرا بود اين فعل از وى رضى الله عنه براى اجتهاد و ديدن
 مصلحت در زجر و منع ايشان و هاتر مفسد ان از انماى جنس ايشان * فبلغ ذلك ابن عباس * پس برسيد آن موختن علي
 ايشانرا با بن عباس * فقال لو كنت انالهم احرقهم * پس گفت ابن عباس اگر مى بودم من نمى موختهم ايشانرا * انتهى
 رسول الله * از جهت بهي كردن پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه فرمود است لا تعذبوا بعد اب الله *

فلان تکبیل بعد از آنکه عرضت است * ولقتلهم * وهراینه می کشتم ایشانرا چنانکه حکم شروع است بکشتن مرتدین
 * لقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من بدل دینه فاقوله * کهیکه تبدیل کند و تغییر دهد دین خود را پس بکشید او را
 آورده اند که چون رسید این سخن ابن عباس رضی الله عنهما تصدیق کرد او را و گفت راست گفت ابن عباس
 و از اینجا معلوم شد که عدلی رضی الله عنه برای واجتهد بودند نه بنص کذا قالوا رضی الله عنهم * رواه البخاری * وترمذی
 و ابوداؤد و نهائی را بنی ماجة نیز روایت کرده اند * وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان النار لا یعلب بها الا الله * بدینستیکه آتش عذاب نمیکند بوی مگر خدا عزوجل یعنی نمی یابد
 که عذاب کند بوی دیگر * رواه البخاری * وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 یتخرج قوم فی آخر الزمان * گفت امیرالمؤمنین رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت مرانجام است که
 بیرون آیند گروهی در آخر زمان * حدیث الاثنان * نوحا لها واحدات بضم حاء و تشدید دال جمع حدیث حدیث قدیم
 بر خلاف قیاس و در روایتی حدیث الاثنان چنانچه معناه جمع صغیر * سفهاء الا حلام * بیک خبر دال بر جمع است
 خلف عقل و جهل و احلام جمع حلم بکسر حاء عقل و وقار جمع حلم بضم حاء بمعنی خواب و بالغ نیز می آید * یقولون من خیر
 قول البریة * میگویند از بهترین سخنان که تکلم میکنند بدان خلق مراد قرآن عظیم است و در بعضی نسخ مصابیح من
 قول خیر البریة و مراد احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم است و اول مناسبت تراست با آنچه واقع شده است در احادیث
 در شان خوارج از قرآن و تمسک بدان و تاویل آن با باطل * لا یجوز ایمانهم حناجرهم * در نمیکنند ایمان
 ایشان و کلمه آن حلقومهای ایشانرا و نیز می تواند بمعنی قبول و ظاهر نمی شود اثر آن در خارج بعد * یمرقون من الدین
 كما یمرق اللحم من الرمية * بزورن بریده و جنبه بیرون می آیند از دین یعنی از اطاعت امام نه از دین و اسلام یا این
 مبالغه و تشدید است در تنذیل ایشان چنانکه بیرون می آید و میگذرد تیر از شکار و آلوده نمی شود بخون از جهت سرعته نفوذ
 آن چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است * فایتما لقیمتهم فاقتلوهم * پس هر جا که پیش آید ایشان را بکشید ایشان را
 * فان فی قتلهم اجرا ان قتلهم فی یوم القیمة * پس بدینستیکه در کشتن ایشان مزد و ثواب است هر کس را که بکشد
 ایشان را تا روز قیامت مراد خوارج اند و قصه خروج ایشان از طاعت امام و کشتن امیرالمؤمنین علی رضی الله
 عنه ایشان را مشهور است و مذہب ایشان آن است که یزد و یار کتاب کبیره بلکه صغیره هم کافر کردند و آورده اند که از
 امیرالمؤمنین علی پریدند که آیا کافران ایشان فرمود من الکفر هو یزید و یزید از کفر گریخته اند ایشان یعنی پس کافر چون
 گوئیم ایشانرا * متفق علیه * و ابن سبیر الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یكون امتی فرقتین * گفت ابوسعید
 خدری که گفت آنحضرت می باشند در امت من دو گروه جدا جدا * فیتخرج من بینهما مارتة * پس بیرون می آیند
 از میان آن دو فرقه فرقه دیگر که بیرون آیند و در کتب رند از دین و طاعت امام مراد خوارج اند که بیرون آمدند
 از طاعت امام و مروق در لغت بیرون کردن کشتن تیر است از نشانه و تسمیه خوارج بدان جهت آنست که بیرون
 آمدند از دین چنانکه بیرون می کنند تیر از صید * یلی قتلهم اولاهم بالحق * و الی می شود قتل این مارتة را نزدیک تر
 و جزا را برترین مردم بحق اشارت با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه که خوارج را کشت * رواه
 مسلم * و ابن جریر * روایت است از جریر بن عبد الله بنجلی رضی الله عنه که صجایی است حسن الصورة و النیرة * قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع * گفت جریر گفت آنحضرت در حجة الوداع در خطبه که در روز نحر خواند
 * لا ترجعون من بعدی کفارا * برنگردید از من کافر * یضرب بعضکم رقاب بعض * در حالیکه میزنند بعضی از شما
 گردنهای بعضی را توجیهات این کلام در حجة الوداع در فصل اول از باب خطبه یوم النحر که شته اسف و اقرب توجیهات
 آن است که مراد فعلی است که مشابه فعل کفار است و نزدیک است که در دایره کفر و آورد و مودی بان کرد و ضلایا بجای

گفاران نیز روایت است و آن همین مراد بگفارانست * متفق علیه * و عن ابی بکره * صحابی مشهور است از اهل طایفه
 و احوال و مکرر نوشته شده است * عن النبی * روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال اذا التقى المسلمان * گفت آنحضرت
 وقتی که پیش آیند بیکدیگر و محلمان * حمل اجل هما علی اخیه اصلاح * در حالیکه بردار و یکی از آن دو محلمان بر بردار
 خود علاج را * فهما فی جرف جهنم * پس آن هر دو محلمان در کرانه دوزخ اند جرف بهیم و را بضم تین سیل کند
 چنانچه بر کنار جویهای می باشد * فاذا قتل احد هما صاحبه و خلاهما جمیعا * پس چون بکشد یکی از آن دو محلمان
 یار خود را در آیند دوزخ را هر دو گفته اند که این بر تعلق یریت که یکی از آن دو بر حق نباشد و اگر یکی بر حق باشد
 داخل نار همان خواهد بود که بر باطل است و آن نیز بر تعلق یریکه صادر از اشتباه و اکتساب و تاویل نباشد و بعضی
 گفته اند که بحقیقت مراد زجر و تشدید و مبالغه است و الله اعلم * و فی روایة عنه * و در روایتی از ابی بکره این
 چنین آمده است که * قال * گفت آن حضرت * از التقی المسلمان بعیدهما * و تیکه ملاقات کنند بیکدیگر و مسلمان
 بشمشیرهای خود * فالقاتل و المقتول فی النار * پس کشند و کشته شد هر دو را آتش دوزخ اند * قلت * ابو بکره
 میگوید گفتیم من * من القاتل * این قاتل است اگر در آید در دوزخ ظاهر است و جمایی است چون قتل نفس بغیر
 حق کرده * فما بال المقتول * پس چیست حال مقتول وری برای چه در آید در آتش * قال * گفت آن حضرت * انه کان
 حریم علی قتل صاحبه * بد رستی مقتول بود در حص بر قتل یار خود و عزیمت وی بر قتل بود لیکن نیامد قتل از مقتضای
 عزم و نیت خود در حکم قاتل باشد و اینجا دلالت است بر آن که در حص بر فعل محرم مواخذة است و قصص فرود قتل بود و اگر
 قصد دفع از نفس خود می بود مواخذة نمی بود از جهت مشروعیت آن * متفق علیه * و عن انس قال قدم علی النبی صلی الله علیه
 و سلم نفر من عکل * قدم آوردند بر آن حضرت چندی از عکل بضم عین و سکون کاف نام قبیله ایست و در بعضی روایات
 آمده من عکل و مرینه بضم عین و فتح را سکون تحتانی و نون و صواب این است که مجموع هفت کس بودند چهار از عربینه
 و سه از عکل * فاسلموا * پس اسلام آوردند * فاجتروا الملیینه * پس ناخوش داشتند اقامت مدینه را و موافق نیفتاد
 ایشان را هوای آن و بیمار شدند و زرد شدند رنگهای ایشان و اما میل شکوها * فامرهم ان یاتوا ابل الصلوة * پس امر
 کرد آن حضرت ایشان را که بیایند شتران صدقه را که جمع شده بودند * فبشر بوا من ابوالها و ابوالها * پس بپاشان
 که زهای شتران و شیرهای آن اخذ کرد باین حدیث امام محمد که بول مایر کل لحمه طاهر است و همین است قول
 اصحاب مالک و احمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف نجس است و تاویل این حدیث آن است که آنحضرت شناخت شفای
 ایشان را در آن برحی باز امام ابوحنیفه حلال نمیدارد شرب آن را برای تداوی و جز آن زیرا که متیقن نیست
 شفا در آن و نزد ابی یوسف حلال است برای تداوی و قول اصحاب شافعی این است که ایشان تجویز میکنند تداوی
 بهمه نجاسات غیر مکررات * ففعلوا * پس کردند آنچه امر کرد آن حضرت و نوشیدند ابوال و البان شتران را
 * فصحو * پس تنگ رست شدند * فارتدوا * پس مرتد شدند و رجوع کردند از دین اسلام * وقتلوا رعاءها * زکشتند
 چرانندگان شتران را و در بعضی نسخ رعایا نیز زن قضاة که جمع قاضی است و را عی بر هود و لفظ جمع کرده میشود
 * فامتا قول الابل * پس راندند شتران را و بودند * فنعیم فی اثارهم * پس فرستاد آن حضرت جماعه را در پیهایی
 ایشان * فاتی بهم * پس آوردند ایشان * مقطوع اید بهم و ارجاهم * پس امر کرد بپریدن دستهای ایشان و پایهای
 ایشان چنانکه حکم مفسدان و راهزنان است * و سمل اعینهم * و بیرون کشید چشههای ایشان را فی الصراح حمل بسکون چشم
 بیرون کردن و فی مختطرات النهایه حمل کور کردن چشم و طیبی نقل کرده که سمل کور کردن چشم با هن کرم و مانند
 آن * ثم لم یعمهم * پسترداغ نکرد ایشان را چنانکه بعد از پریدن دست و پای داغ میکنند تا خون با یستد * حتی
 ما نوا * تا آنکه مردند آن محلمان * و فی روایة فسر و اعینهم * به تشدید میسر و تسبیح کرم کشیدن در چشم چنانکه

تفسیر کرد آن را بقول خود * رخی روایه امر بمسامیرنا حمیت * امر کرد بگرم کردن منتهای پس گرم کرده شدند * فکلمهم
 بها * پس سر مه کرد ایشان را بیان یعنی بمسامیر جمع مسامیر معنی میخ * و طردهم بالحرة * و انداخت ایشانرا بمنگستان
 مدینه * یحسبونها فما یسقون * طلب آب دادن میکردند پس آب دادند و نمیشدند باین انواع شدت و عذاب ایشان
 را کشیدند * حتی ما تروا * تا آنکه مردند آن مفضلان * متفق علیه * و گفته اند که آنحضرت که این همه عذاب کرد بطریق قصاص
 کرد ایشان نیز باریعیان همچنین بمعامله کرده بودند و بتحقیق روایت کرده شد * اما که میل در چشم ایشان کشیدند و
 دست پابریکند در درز پانها و چشمهای ایشان خاها خلائیند تا مردند و نیز جریمة این مفضلان عظیم بود زیرا که
 مرتد شدند و خونهای ریختند و قطع طویق کردند و اموال گرفتند و امام را محاربه کردند که جمع کنند میان عقوبات در ماندن
 این معاملة بقصد زجر و عیاست و اینهمه برای صلاح عالم و نظام امر بود و ظهور صفت جلال و شریعت آنحضرت جامع بود
 میان جمال و جلال و لطف و قهر و همه بامر الهی بود و مالک میکند و ملک خود هر چه میخواهد و اما آب ندادن
 بعضی گفته اند این نیز قصاص بود و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر بدین نکرد * بود و مردم این
 را از پدش خود کردند و اجماع است بر آنکه هر که واجب شد بروی قتل اگر آب بطلب منع نمایند کرد * متفق علیه
 * الفصل الثانی * عن عمران بن حصین قال کان رسول الله صلی الله علیه

و سلم یشتا علی الصلوة * بود آن حضرت که می برانگشت و می بر غلایند ما را بر او صدقه نیکی کردن و چیزی دادند
 یفقر * وینها ناعن المثلة * و نهی می کرد و باز منب اشع ما را از مثلته بضم میم و سکون ثانی مثلته در اصل بمعنی عقاب و نکال است
 و غالب آمده در بریدن بینی یا گوش یا مملد اکیر قتل یا چیزی از اطراف و اعضای او نهی از مثلته بعضی گفته اند که برای
 قجریم است و بعضی گفته اند برای تنزیه و قول اول صحیح تر است و بعضی منسوخ نیز گفته اند و آنچه آن حضرت بان قوم کرد
 بطریق قصاص بود * رواه ابو داود و در زواة النسائی عن انس * رعن عبد الرحمن بن عبد الله عن ابيه * و روایت است از
 عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود از پدر خود و ی از صغار تا بعین و کبار و علمای ثقة است قلیل الحدیف روایت
 می کند از پدر خود و از علی رضی الله عنهما و در روایات و از پدرش سخن کرده اند زیرا که وی در آن زمان ضعیف بود
 مات سنة تسع و تسعين و در زمان سلیمان بن عبد الملك * قال كنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سفر * گفت بودیم
 ما بان حضرت در سفری * فاذا طلق لنا جته * پس روان شد آن حضرت مر حاجت خود را ظاهر آن است که حاجت انعالی
 مراد است * فرایند حمره * پس دیدیم ما حمره را بضم حای مهمله و تشدید میم مفتوحه و تخفیف نیز آمله تمام پرند
 ایست خورد و رخ سرمانند کنشک * معها فرغان * بان حمره در چوڑه بود * فاخذنا فرخیها * پس گرفتیم ما هر دو
 چوڑه او را * فجاءت الحمره فجعلت تعرش * پس آمد حمره در جایگاه میکشید و باز و های خود را این لفظ بچند وجه
 روایت کرده اند بفتح تا و سکون فا و ضم را از فرش طایر بمعنی کشترا فیدن باز و ها و بفتح تا و فا و را و مشبده اصل وی
 تعرش و بضم تا و فتح فا و کسر را با تشدید از تعرش و معنی همه یکی است و تعرش بعین بجای فاد و وجه اخیر آمله از
 تعرش بمعنی بازداشتن باز و ها و سایه کردن بانها و گفته اند که صواب وجه ثانی است کذا قال التوریشی * فجاء
 النبی * پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و سلم * فقال من فیج هذه بولدها * پس گفت آنحضرت که درد ناک را ند و میکن
 کردانید این حمره را بسمت اولادش که آن ها را گرفت و سبب درد و اندوه او شد فجاء اندوه و مصیبت
 و صائبین * رد و را ولدها الیها * باز کردانید بچهای او را بعوف وی * و رأی قریة نمل قد حرقناها * زدید آن حضرت
 موضع مورچهها که به تحقیق سوخته بودیم مورچهها را یا قریه مورچهها را و مراد بقریه نمل اینجا موضعی است که در وی مورچهها
 ها کن بودند * قال من حرق هذا * گفت آن حضرت که سوخته است این را * فقلنا نحن * پس گفتیم ما ما سوخته ایم * قال
 انه لا یبغی لمن یعلب بالنار الا رب النار * گفت آنحضرت بد رستی بمرسل و نمی هزد که عذاب کند با تشکر مکر پروردگار

آتش یعنی سوختن کار خداوند تعالی است و دیگری را نباید که آن را بکنند که اصل خدا بخت ذر مطالب المومنین می آرد
 که بر سید شل از محمد بن ابی سالمه در کشتن مورچه گفت اگر ایتد اکنل ترا باید از کزیدن بکش انرا و گرنه مکش و گفت
 باین اخل میکنیم ما و سوخته نشود خاندای مورچه با عیب یک مورچه که اید کرده است کنانی جوامع الفقه و مکرره است
 انداختن آنها در آب و روایت کرده شده است که مورچه کزید پیغمبری را از پیغمبران پس سوخته آن پیغمبر همه مورچه را
 پس رحیمی فرستاد خداوند تعالی بسوی آن پیغمبر این یک نمله است یعنی پس حرانگشتی او را خاصه کنانی الساری
 ! نهی * رواه ابوداؤد * وعن ابی سعید الخدری و انس بن مالک عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سيكون في
 امتي اختلاف وفرقة * گفت آن حضرت نزد يك اسمع که می باشد و رامت من اختلاف و جدائی فرقت بضم فاجدائی
 مفارقت و غرق جلد اشدن از هم * قوم یحسبون القیل ویستون الفعل * گروهی نیک میکنند گفتار را و بد میکنند کردار
 را * یقرؤون القرآن لا بینا ورترا قیهم * میخوانند قرآن را و در کمینند و در قرآن از حلقهای ایشان کنایت اسم از عدم
 وصول به صعد تبول و ترا فی جمع قرقه بفتح قارضم قاف استخوانی که میان مغاک نحر و ذیج و درش است که آن را چنبر
 کردن گویند * یمرقون من الدین مروق المہم من الرعیۃ * بیرون می آیند و می گذارند این گروه از دین مانند
 بر آمدن و گذشتن تیر از شکار * لا یرجعون حتی یرتد السهم علی فوقه * باز نمی آیند بعرف دین تا باز گردد تیر بر سوار
 خود یعنی بر جای سوار آید و فوق بضم فاجای زه از تیر و این تعلیق بحال است چه اید از تیر بسوی سوار محال است پس
 رجوع ایشان بدین نیز محال است بطریقه قول حق سبحانه و تعالی حتی یلج الجمل فی مہ الشیاط و این تاکید و مبالغه
 است در عدم امکان رجوع ایشان بدین از جهت توغل ایشان در غی و رجھال و ضلالت و اضلال با اعتقاد ایشان
 که ما برحق و هدایت ایم * هم شر الخلق و الخلیقه * ایشان بدترین خلق و خلیقه اند در قاموس گفته که خلیقه آدم میان
 چنانکه خلق دیها هم پس بمعنی اول خلیقه تکریر و تاکید است و بمعنی ثانی مراد تعمیم است که ایشان از دیها هم بدتر اند
 چنانکه اولئك کالا نعام بل هم اضل * طوبی لمن قتلهم * خوشی و خنکی با در کسی را که بکشد ایشان را * و قتلہ * و بکشد ایشان
 اورا که در صورت اول غازی و در دویم شهید باشد * یدعون الی کتاب الله * میخوانند مردم را بسوی کتاب خدا در دین اسلام
 * و لبسوا منافی شئ * و نیستند از ما یعنی مسلمانان در هیچ چیز از نعمت و علاقه * من قاتلهم کان اریل بالله منهم * کسیکه
 بکشد ایشان را می باشد نزد بکترو لایق تر بفضل و رحمت خدا ایتعالی از باقی امت یا ازین فرقه و معنی اول اجود و اذین
 است * قالوا * گفتند صتا به * یا رسول الله ما سیمام * چه جهت علامت و نشان این گروه فی الصراح میمایل بقصر علامت
 و نشان در روی * قال التلیق * گفت آنحضرت سیمای ایشان موی موستردن و نگین و مبالغه کردن در ان است و شاید که
 این بدان جهت فرمودند که تخلیق در آن زمان در عزب متعارف نبود و عیما مر ایشان ارسال شعر است نه آنکه بجهت
 ذم خلق و کرامت ان باشد زیرا که خلق از شعایر خل او نمک و صمت بند کان صالح او است کن اقالوا و بعضی مراد
 بتخلیق نشانند قوم حلقه حلقه مراد داشته اند که بطریق تکلف و تصنع باشد و الله اعلم و امن حدیث در فصل اول از باب
 معجزات که در روی علامت دیگر از ایشان مذکور است نیز بیا بد انشاء الله تعالی * رواه ابودود * وعن عائشة رضی الله
 عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل دم امرء مسلم یشھد * حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی
 میداند * ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله * اشارتست با نکه مجرد شهادت و تلفظ بشهادتین در ین باب کافی است
 بی تحقیق و تصدیق و عمل زائد * الا باحدی ثلث * مکرر بعیب یک خصلتی از سه خصلت * زنی بعد احصان * یکی زن بعد از
 احصان که عبارتست از بودن زانی هر مسلم مکلف که وظی کرده باشد بنگاح صحیح * فانه یرحم * پس بد رستیکه زانی محضن نشد کسرا
 کرده می شود * و رجل خرج محاربا لله ورسوله * دویم محاربت مرد یکدیگر و چون آمده است چنانکه کند مرید او رسول خدا
 را مراد قاطع طریق است که را د میزد و فساد میکند چنانکه در کرمه البین شجار بون الله ورسوله و یسعون فی الارض

فَمَا دَاوَا فَعِ اسْت * فَاَنَّهُ يَقْتُلُ * پَسْ بَلْ رَسْتِي كِه اَيْنِ چَنْدِنِ مَرْدِ كَشْتِه مِي شُود اَكْر قَتْلِ نَفْسِ كُودِه اسْت بِي اخْلِ مَالِ
 * اَوِ يَصْلُبُ * بَه تَشْدِيدِ لَامِ يَابِرْدِ اَرَكْشِيهِ مِي شُود اَكْر قَتْلِ وَاخْلِ مَالِ مَرْدِ وَكُودِه وَغَقَهَارِ اِخْتِلَافِ اسْت دَر اِنَكِه
 كَشْتِه بَرْدِ اَرَكْشِنِ يَازَنْدِه تَابِ مِيرْدِ * اَوِ يَنْشِي مَنِ الْاَرْضِ * يَازَانْدِه شُود وِدُورِ كُودِه شُود اَز زَمِينِ يَعْنِي اَز شَهْرِ بَشَهْرِي
 وَهِيچِ چَانَكِ اَرَنْدِه كِه قَرَارِ كُودِ اَرَامِ يَابِلِ تَاهِ مِشِه تَرَسَانِ وَكُرِيزَانِ وَاوَارِه كُودِ وِدُورِ بَعِيرِدِ يَامَرَادِ رَا نَكِنِ وِبَرِ آوَرْدِنِ
 اَز شَهْرِ خُودِ وَزَمِينِ خُودِ شِ اسْت رَا يِنِ بَرِ تَقْدِيرِ كِه بَتَوَسُّطِ رَاهِيَانِ رَا وَنَكْشِ وِمَالِ نَكِيرِدِ وَتَقْسِيرِ كُودِه اسْت اِمَامِ
 رَا بُو حَنِيفَه نَفِي رَا بَتَسْمِ زَاوَرْدِنِ كَلَمَه اَوِ تَوَرْدِنِ دَر اِنِ بِلَا يِنِ مَعْنِي وَبَرِينِ مَحْمَلِ اسْت كِه كَفْتِه شُدِ وَبَعْضِي كَمْتِه اَنَكِه اِمَامِ
 مَخِيرِ اسْت دَر عَقُوبَاتِ هَر كَلَامِ يَكِي اَز يِنِهَا يَكُنَدِ كِه خُودِ اَهْلِ دِرْهَرِ قَاطِعِ طَرِيقِ بِي تَفْصِيلِ كُنْدِ اِنِي التَّفْسِيرِ * اَوِ يَقْتُلُ نَفْسًا *
 هِيَوْمَ قَتْلِ نَفْسِ اسْت كِه بَكْشِدِ مَرْدِي كَسِي رَا * فَيَقْتُلُ بَهَا * پَسْ كَشْتِه شُود بَعْبَبِ اَنِ نَفْسِ وَتَقْصَاصِ وَي * رَوَاةُ اَبُو دَاوُدِ
 * وَهَنْ اِبْنِ اَبِي لَيْلَى * نَامِ اَرَعْبِلِ الرَّحْمَنِ اسْت تَابِعِي مَشْهُورِ رَثَقَه اسْت وَبَدِ رَا وَاَبُو لَيْلَى صَحَابِي اسْت اَز اَهْلِ غَزْوَه
 اَحَدِ تَرَكِ اَوِ دَر شَشِ مَالِ اسْت كِه بَاقِي مَانْدِه بَرْدِ اَز خِلَافَتِ عُمَرِ رَضِي اَللهُ عَنْهُ رَوَايَتِ مِي كُنَدِ اَز بَدِ رِخُودِ وَاَز عَلِي اِبْنِ
 اَبِي طَالِبِ وَعُمَانِ بِنِ عِفَّانِ وَاَبِي اَيُوبِ صَدِ رِبَسْتِ صَحَابِي رَا دَر يَافْتِه هَمِه اَنْصَارِي وَيِي نَظِيرِ زَمَانِ خُودِ بُو دِ رَا صَحَابِ
 اَوِ اَوِ اَقْطِظِمِ مِي كُودِنْدِ مَاتِ هَمَه اَتَمِينِ وَثَمَانِينِ وَرَكِ اَوِ اَكِه سَيِّدِ بِنِ عَمَلِ الرَّحْمَنِ اسْت نِيْزِ اَبِي لَيْلَى كُوِيْنَدِ اِمَامِ مَشْهُورِ دَر رَثَقَه
 قَاضِي كُودِه صَاحِبِ مَذْهَبِ دَر رَثَقَه وَكَفْتِه اَنَكِه اَكْر مَحَلِّ ثَانِ كُوِيْنَدِ اِبْنِ اَبِي لَيْلَى عَمَلِ الرَّحْمَنِ رَا خِرَابِ مَنَدِ وَچُونِ فَهْمِ كُوِيْنَدِ
 مُحَمَّدِ بِنِ عَمَلِ الرَّحْمَنِ رَا حَوَا هِنْدِ * قَالِ * كَفْتِ اِبْنِ اَبِي لَيْلَى * حَدَّثَنَا اَصْحَابُ مُحَمَّدِ * حَدَّثَنَا كُودِه اَنَكِ مَارِ اَيَارَانِ
 مُحَمَّدِ * صَلَّى اَللهُ عَلَيْهِ وَاسَلَّمَ اَنَّهُمْ كَانُوا يَسْرُونَ مَعَ رَسُولِ اَللهِ * كِه ايشَانِ بُوْدِنْدِ كِه شَبِ مِي رَفْتَنْدِ هَمِ رَا پِيغمِ رِخَا صَلَّي اَللهُ عَلَيْهِ
 وَاسَلَّمَ يَسْرُونَ بَشْتِجِ يَاسْكُونِ سَمِينِ وَضَمِ رَا اَز سَرِي بَضْمِ هِيچِنِ بَعِيرِدِ رَشَبِ كُودِنِ وَدَر بَعْضِي نَسَجِ يَسِيرُونَ يَعْنِي سِيرِ مِي كُودِنْدِ * نَامِ
 رَجُلِي مَذْهَبِ * پَسْ خُوابِ كُودِ مَرْدِي اَز ايشَانِ * فَاَنْطَلَقَ بَعْضُهُمْ اِلَى حَبِلِ مِجَه * پَسْ رَفْتِ بَعْضِي اَز اصْحَابِ بَعْرِي هَبْنِي كِه بَانِ مَرْدِ
 خُوابِ كُنْدِنْدِه بُوْدِ * فَاخْلَه * پَسْ كُودِنْدِ اِنِ بَعْضِ اَنِ رَسْمِ رَا * فَنَزَعَ * پَسْ تَرَسِيدِنِ اَنِ مَرْدِ خُوابِ كُنْدِنْدِه * فَقَالَ رَحْمَلِ اَللهِ
 صَلَّي اَللهُ عَلَيْهِ وَاسَلَّمَ لَا يَحِلُّ لِحُلُمِ اَنِ يَرُوعَ مُسْلِمًا * حَلَالِ نِيَسْتِ مَرُوسْلِمَانِ رَا كِه بَتَرَسَا نَدِ مُسْلِمَانِ رَا يَعْنِي كَارِي نَكُنْدِ كِه سَبَبِ
 تَوَهْمِدِنِ وَوَحْشَتِ كُودِنْدِ مُسْلِمَانِي كُودِ چُنَا نَكِه اَنِ شَخْصِ رَسْمِ اَوِ اَكْر نَفْعِ اَوِ دَر خُوابِ بُوْدِ تَوَهْمِدِنِ كِه كَيْسْتِ وَچِيَسْتِ وِي رُوعِ
 بَضْمِ يَاسْ تَشْدِيدِ وَاَوِ رَوَايَتِ وِرُوعِ نِيْزِ بَعْنِي تَوَهْمِدِنِ وَتَرَسَا نِيدِنِ آيِلِ لَازِمِ وَتَوَهْمِدِي * رَوَاةُ اَبُو دَاوُدِ * وَهَنْ اَبِي
 الدَّرْدَاءِ عَنْ رَسُولِ اَللهِ صَلَّي اَللهُ عَلَيْهِ وَاسَلَّمَ قَالِ * كَفْتِ اَنْتَحَضَرْتُ * مِنْ اخْلِ اَرْضِ اَبْجَزِيَّتْهَا * كَسِي يَعْنِي مُسْلِمَانِي كِه بَكِيرِدِ
 زَمِينِي بِيْزِيه زَمِينِ يَعْنِي بَشْرَاجِ وَيِ مَرَادِ بِيْزِيه اَيْنِچَا خِرَاجِ اسْت بَعْلَاقَه لَزُومِ چُنَا نَكِه جِزِيه بَرْدِ مِي لَازِمِ مِي كُودِ دَر خِرَاجِ
 بَرِ صَاحِبِ زَمِينِ نِيْزِ لَازِمِ مِي اَفْتَلِ يَعْنِي خَرِيكِ زَمِينِ خِرَاجِي رَا اَز كَافِرِي اَلتَّزَامِ كُودِ اَدَايِ خِرَاجِ رَا * فَقَالَ اَحْتِقَالَ هِيچَرَه *
 پَسْ بَتَسْتَقِيقِ بَرَا نَدِ اسْت هِيچَرِ خُودِ رَا دِرِ اَمَلِ اَز مَقْتَضَايِ هِيچَرِ اِسْلَامِ زَبْرَا كِه مُسْلِمَانِ چُونِ اِيَسْتَادِه كُودِ خُودِ رَا
 دَر مَقَامِ ذِي دَرَادَايِ اَنِچِه لَازِمِ اسْت اَوِ رَا اَزَادَايِ خِرَاجِ كُوِيَا طَلَبِ كُودِ اَقَالَتِ هِيچَرِ اِسْلَامِ رَا دِرِ اَمَلِ اَز اَنِ * وَهَنْ
 نَزَعَ صَغَارِ كَا فَرَمَنِ عَنَقَه * وَكَسِيكِه بَكْشَلِ خُوارِي كَا فَرَا اَز كُودِنِ وَي * فَجَعَلَهُ فِي عَنَقَه * پَسْ بَكُودِ اَنَكِ خُوارِي رَا دَر كُودِنِ
 خُودِ چُنَا نَكِه اَيْنِچَا خِرَاجِ زَمِينِ اَز كَافِرِ كَشِيكِلِ وَبَرِ خُودِ كُودِنْدِ بَخْرِيكِ زَمِينِ اَز وَي * فَقَالَ اَلْاِسْلَامُ ظَاهِر *
 پَسْ بَتَحْقِيقِ اَنَكِ اِسْلَامِ رَا بِيْجَا نَبِ بَشْتِ خُودِ وَكُنْدِ اَشْتِ اَنَرَا اَيْنِ بَيَانِ كَلَامِ سَابِقِ وَتَتَهْمِ وَتَاكِيْلِ اَوِ اسْت
 وَصَغَارِ بَفْتِجِ صَا دَوَغِينِ مَعْجَمِه خُوارِي وَاَيْنِ لَازِمِ كَفَرِ اسْت چُنَا نَكِه عِزْتِ لَازِمِ اِسْلَامِ اسْت وَبَعْضِي
 كَفْتِه اَنَكِه مَرَادِ بَصَغَارِ عِلَاقَه اِيَسْت كِه دَر كُودِنِ كَا فَرَمِي اَنَكِ اَخْتِلَافِ چُنَا نَكِه دَر زَمَانِ اَمِيرِ اَلْمُرْتَمِنِ عَمِرِ بُوْدِ
 رَضِي اَللهُ عَنْهُ رَا اَنِ حَضَرْتِ اَز وَي خَبَرِ بَغِيْبِ دَادِ يَاعُمُرِ رَضِي اَللهُ عَنْهُ شَنِيفِه بُوْدِ اَنِ رَا اَز اَنِ حَضَرْتِ كِه يَكْفَارِ اَيْنِ
 چَنْدِنِ يَكُنْدِ رَا اَللهُ اَعْلَمُ * رَوَاةُ اَبُو دَاوُدِ * وَهَنْ جَوِ بَرِينِ عَمَلِ اَللهِ * صَحَابِي مَشْهُورِ اسْت نِيْكَ صَوْرَتِ وَهِيچَرِ رَأْسِ قَوْمِ

بود * قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم مربية الى خثعم * كفت جرير فرستاد آن حضرت فوجی را بموی خثعم
بفتح خای معجمه و سکون مثله قبیله ایست از یمن و ذرقاموس گفته خثعم نام کوهی است و کوهی را که آن جا ساکن اند خثعمی
گویند و مریه بفتح سین و کسر وای مخففه و تحتانیه مثله پاره از لشکر گفته اند که بهترین مرابجهار صد است
* فاعتصم ناس منهم بالسجود * پس پناه جستند جماعه از ایشان بسجده کردن یعنی چون لشکر وادیدند زود و
سجده افتادند بقصد اظهار علامت اسلام و معامان بودن کذا فی الحواشی * فامر ع فیهم القتل * پس شتاب کرده شد
در ایشان قتل یعنی لشکر بکشتن ایشان در افتادند و کشتند و غارت کردند و اعتبار نکردند سجدۀ ایشان را * فبلغ ذلك النبی *
پس رسید آن کاریکه لشکر کردند پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم و جلی فیهم بنصف العقل * پس امر کرد آن حضرت مرایشان را
بنصف دیت و بتمام دیت امر نکرد بعد از علم با سلام ایشان زیرا که ایشان اعانت کردند بر قتل نفس خود با قاصد
ایشان در رکفار چنانکه اشارت میکند بدان این قول که * قال * کفت آنحضرت * انا بری من کل مسلمة یقیم بین
اظهارا مشرکین * من بیزار از هر مسلمان که اقامت کند در میان کافران * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله لهم * برای
چه بیزار می شوی * قال لا تترا اثنی نارا هما * گفت می باید که نه بیند یکدیگر را آتشیای مسلمان و کافر یعنی باید
که منزلهای ایشان از یکدیگر چنان دور باشد که اگر آفریخته شود در آن آتش لا ینج نکرده آتش یکی بزرگتری این علت
است مبررات آنحضرت از مسلمانانی که مقیم است میان کافران * رواه ابوداؤد * وعن ابی هریره عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال الا یمان قیل العتک * کفت آن حضرت ایمان در بند کشیده است فتک را یعنی باز دارند صاحب
خود را از آن چنانکه بند که در پای یکی نهادند باز میدارد او را از مشی و حرکت و فتک بترکات ثبت در فاعلمون
فوقیه بناگاه گرفتن و ناگاه کشتن * لا یفتک مومن * فتک نکند مومن یعنی بناگاه نکشد کسی را بی تحقیق حال مقتول که مومن
است یا کافر و گرنیز اگر می بود در دهر و امان باشد همین حکم دارد اما کرمفسد غدا بود و در صل و ایذا می
مسلمان و افساد و فتنه انگیزی باشد آن دیگر است چنانکه قتل کعب بن الاشرف یهودی را بناگاه کشتند و حال آنکه فعل
آنحضرت بوحی آمدهانی بود بر آن قیا من نتوان کرد * رواه ابوداؤد * وعن جریر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال
اذا ابق العبد الی الشرک * کفت آنحضرت چون بگریزد غلام یهودی شرک یعنی بدارشکر * نقل حل دمه * پس بتحقیق
حلال میشد خون وی یعنی اگر کسی بکشد او را ضامن نکرده اگر چه مرتد نکرد از جهت در آمدن در جوار مشرکان
و ترک او را اسلام را و ذکر نکرد و اهل وجه تخصیص به بنده گویا این قیل اتفاقا است که اگر غلامان گریخته میروند
* رواه ابوداؤد * وعن علی رضی الله عنه ان یهودیه کانت تشتتم النبی صلی الله علیه و سلم * روایع است از امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه که زنی بود از یهود که دشنام می کرد آن حضرت را * و تقع فیه * و می افتاد در آنحضرت
بطعن و شجیت * فشفقه رجل حتی مات * پس خفه کرد آن زن را مردی تا آنکه مردان زن * فابطل النبی صلی الله علیه و سلم
د مها * پس باطل مرد را کرد آن حضرت خون آن زن را و این دلالت دارد بر آنکه سب نبی صلی الله علیه و سلم
یقض میکند عهد ذمه را چنانکه مل مجب شافعی است و نزد مانقض نمیکند و دلیل ما آن است که این کفر اسعد و کفر مقارن
منع نمیکند آن را پس کفر طاری نیز نکند کذا فی الاله ایه * رواه ابوداؤد * وعن جنید قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم حل الما حر ضربة بالسيف * حل ما حر زدن است بشه شریعی قتل کردن و ضربت بتا یعنی یک زدن و ضربت بضمیر نیز
روایت است و نزد شافعی کشته شود اگر آنچه محرک کرده موجب کفر باشد و اجماع کرده اند که ثعل بجر حرام است و بعضی
نکفته اند که کفر است و اما در تعلیم و تعلم آن اختلاف است سه قول است حرمت و کراهت و اباحت و قول اول صحیح تر
است * رواه الترمذی * الفصل الثالث * عن اهامة بن شریک * بفتح شین صحابی است
معد و در ذکر فیهین : حل دیت ایشان است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما رجل خرج یفرق بین

ووجودهم اکثر من بعد ایمانکم لما روى عن ابي عبد الله عليه السلام انهم كانوا يقولون ان الله اعلم قال * كلف ابو غالب * لابي امامة * مرابي امامه را
بوده از انجا امامه مرویست که ایشان بخوارج اند و الله اعلم قال * كلف ابو غالب * لابي امامة * مرابي امامه را
* ايست بسمعت من رسول الله * آيا شنيد اشتراک بينهم و خدا را * صلى الله عليه وسلم * يعني درين باب چیزی * قال لولم اعهه
الا مرة او مرتين لا وثقت * كفت اگر نمی شنیدم من آن را يكبار يا دو بار * حتى عد جمعا * تا آنكه شمر دهمت بار را
* ما حدث ثمة * * حدثت مني كردم من بسمه انزال كتاب است از كثرة ما راجع آواز آن حضرت اين را * راواة الترمذی و ابن
ماجة و قال انتم مني هذا حديث حسن * تمام شد كتاب القصص و كرمه و تالي ميگرداند انرا * كتاب الحد و
حد در اصل بمعنی منع است و لهذا بوليب را كرمه ميگویند از جهت منع كردن او داخل و خارج را مگر باذن و حد يل
نيز باين معنى است از جهت امتناع وى از تاثير و معنی خارج و جائل میان دو چیز و دفع و منع آيد و در شرح كتاب خرقى
گفته که حد و ذك در شروع واقع شد و ان منع ميکنند از وقوع در معاصي و جاز و جائل اين میان بنده و معاصي و خدا و
الله بمعنی محارم نير آمد و است چنانکه در قول وى تعالى تلك حد ربك فلا تقربها و بمعنی مقدرات شرعى نيز
آمد و چنانکه كرد امتين طلاق سه و مانند آن چنانکه فرمود تلك حد و الله فلا تعتل وها و در محارم و مقدرات نيز منع
است از قربان آن و تجاوز از آن و در حد ايد گفته حد در شريعت عقوبتى که تقيد بر كرد و شد و است از براهى حق خدا
تا آنكه قصاص را حد نميگویند زیرا که حق خداست و تعزير را نيز از جهت عدم تقيد بر و تعيين
* الله * لال * عن ابي هريرة و زيد بن خالد * از مشاهير صحابه است جهنى است بضم جيم
و فتح هاء مات بالكوفة سنة ثمان و سبعين در زمان عبد الملك و بعضی گفته اند در آخر ايام معاوية و هو ابن خمس و
ثمانين سنة * ان رجلا من اخصا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت ميکنند اين دو صحابي که دو مورد خصومت
کردند بيکديگر و پکار نمودند و آمدند بسوى آنحضرت * فقال احدهما اقص بيننا بكتاب الله * پس گفت يکى از آن دو مورد
بان حضرت حکم کن میان ما بكتاب خدا اين مبنى است بر آن که از آيت رجيم در قرآن بوده است بعد از آن
منسوخ التلاوة شد يا مراد به كتاب خدا حکم اوست * و قال الاخراج * و كفت مرد ديگر آرى * يا رسول الله فاقض بيننا
بكتاب الله * چون وى برين آمده است که میان ما حکم کنى بكتاب خدا من نيز برانم پس حکم کن میان ما بكتاب خدا
و گفتن آن دو مورد بانحضرت که حکم کن بكتاب الله بجهت آن است که ایشان يرسيله بودند از مردم حکم اين مسئله را و دانسته
بودند که اين حکم نموده است بكتاب الله پس پيش بيغمبر خدا آمدند تا حکم کند بكتاب الله و الاچه حاجت است که بان حضرت
گویند حکم کن بكتاب الله وى حکم نمى کند مگر بدان * و انك ان لي انك * و اذن ده مرا که سخن كنم که صورت قضيه چيست
* قال تكلم * كفت آنحضرت سخن كن و بگو که حقيقت حال چيست * قال ان انبي كان سمعاً مني هذا * كفت که بسم من بود مزدور
برين مرد * فزنى بامرأته * پس زنا كرد بزن بوى * فاخبروني ان على ابني الرجم * پس خبر دادند مردم مرا و حکم كردند
که بر يسمين رجم است * ما فتلت يمت منه بمائة شاة * پس بقتل گرفته يعني پسر را زين شخص بصل كو سفند * و بجارية لي *
و دادي که بود مرا فلان سر بها و هر خريل * قم انى سئلت اهل العلم * پستريد رستميكه من پوهيدم علما را * فاخبروني
ان على ابني جلال مائة و ثغريب عام * پس خبر دادند علما مرا که بر يسمين صد تاريده است و بيرون كردن از شهر يك سال
غربت بضم غين دورى از جاي خود تغريب از شهر و ركدن * و انما الرجم على امرأته * و نيسست رجم مكر بوزن
و معلوم مى شود که آن پسر مخصن نموده است و زن مخصنه بود از اينجا معلوم مى ميشود که در زمان آن سرور صلى الله
عليه وسلم استعنا از صحابه نير ميگردند از جهت عدم وصول بانحضرت * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما والله نفي بيده لا قضين بينكما بكتاب الله * پس كفت آن حضرت سوگند بخدا كه اينه حكم ميكنم ميان شما بكتاب
الله * اما غنمك رجارتك فرد عليك * اما كرمقتل ان تورد او تو پس بايد که باز گردانيله شوند بسوي تو * و اما ابنك فعليه

جلد مائه و تفریب عام * و اما پس از آنکه بر وی ضل تا زیانه است و بیرون کردن از شهر يك سال و این تفریب عام را بعضی
 ملما داخل حد میل دارند و بعضی میگویند که تفریب بعد از حد نیست بلکه سبب و تعزیر است مفروض بر آیه امام
 و مصلحت دید وی و منصف ما این است * و اما اثبات یا انقیاد علی امرأة هذا * اما قوی انیس پس بلامداد کن بر زن
 این مرد و بر زن روی و انیس بضم همزه و فتح نون این سخنان این امامی نام مردی است که رئیس قوم زن بوده
 فرستاد او را پیغمبر خدا تا اقامت کند حد بر آن زن و فرمود بر او * فان اعترفت فارجهها * پس اگر اقرار کند آن زن
 که زنا کرده است پس رجم کن او را * فان اعترفت فرجهها * پس اقرار کرد آن زن پس رجم کرد انیس او را ظاهر حد است
 چنان می نماید که يك اعتوا في الكفايت می کند در حد زنا چنانکه در حد شامعی باشد و آنها که چهار را اعتراف شرط کنند
 گویند که مراد اعتوا في الكفايت است که معتبر و معهود است درین باب و به تحقیق ثابت شد * است یا حد يك که لابد است
 از چهار اقرار و بعضی زیاد بگردانده اند گفته که چهار رخصت شرط است چنانکه در کتب فقه مذکور است * متفق علیه
 * و عن زيد بن خالد * صحابی جهمی که می گوید * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يامر فممن زنى ولم يصح
 جلد مائه و تفریب عام * شنیدم آن حضرت را که امر میکند در کسی که زنا کرد و مصحح نشد و تا زیانه را و بیرون
 کردن از شهر بیکسطل لم يصح بضم یا و کسر صاد اما مصحح بفتح صاد و کسر هاء و آمد * في شرح بیان آن کرده شد *
 است و معنی احصان آن است که باشد خور عاقل بالغ مسلم که وطنی کرده باشد بنکاح صحیح * و رواه البخاري * و عن عمرو
 رضي الله عنه قال ان الله بعث محمدا * كفت عمرو رضي الله عنه بل در هتای خدا یتعالی بفرستاده است محمد را
 * صلى الله عليه وسلم بالحق * بل بنی با برادر است و در سب * و انزل عليه الكتاب * و فرود فرستاده است بر وی کتاب
 را * مكان مما انزل الله تعالى آية الرجم * پس بود از آنچه فرود فرستاده شد ایت رجم بعد از آن منسوخ
 التلاوة شد * رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجمنا بعده * رجم کرد آن حضرت و رجم کردیم ما بعد از آن حضرت
 * و الرجم في كتاب الله * و رجم در کتاب خداست * حق * ثابت است * على من زنى اذا اخصن من الرجال
 و النساء * رجم حق است بر کسی که زنا کند و قتیکه مصحح باشد از مردان و از زنان * اذا اقامت البينة * و قتیکه قائم شوند
 گواهان * او كان الحبل * یا باشد حبل بفتحتین بار شکم * او الا اعتراف * یا باشد اقرار رینه و اقرار موی مقرر و ثابت است
 اما حکم حبل منسوخ است * متفق علیه * و عن عبادة بن الصامت ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * روایت است از عبادة
 بن الصامت که از اکابر صحابه و نقباء انصار است که آن حضرت مکرر گفت * خذ واعنى خذ واعني * بکبرید از من بکبرید از
 من این علم و حکم را در باب زنان زانیه که * قل جعل الله لهن محيلا * بتحقیق کرد انید * است خذ ایتعالی مرا این زنان را
 طریقی واضح در فرق میان بکر و محسن و گفته که * البكر بالبكر جلد مائه و تفریب عام * و در زنا بکر بکر زدن حد تا زیانه
 است و بیرون کردن از شهر يك سال * و الشيب بالثيب جلد مائه و الرجم * و در زنا بکر به ثیب حد تا زیانه و سنگسار
 کردن و مراد به ثیب محسن است و به بکر غیر محسن و از آنچه گفته شد حکم زنا بکر به ثیب نیز معلوم شد و ازین حد یک
 جمع میان جلد و رجم معلوم می شود و باین اخل کرده اند اصحاب ظاهر و بعضی صحابه و تابعین وجه و بر آنند که جلد
 منسوخ است از کسی که بروی رجم است زیرا که آنحضرت ماعز را رجم کرد و جلد نفرمود و همچنین در حد يك امرأة
 غامله چنانکه بیاید و در حد يك انیس چنانکه گذشت * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عمران اليهودي جاء الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از ابن عمر که یهود آمدند بسوی آن حضرت * فل كرو اله ان رجلا منهم
 و امرأة * پس ذکر کرد ند مآ آنحضرت را که مردی از ایشان و زنی زنا کرده اند * فقال لهم رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ما تجدون في التوراة في شان الرجم * پس گفت مرا ایشان را آنحضرت چه می یابید شهادت تورات در شان
 رجم * قالوا نقضهم و بطلان و ن * گفتند نمی یابیم در تورات رجم همین است که رسرا می کنیم ما زاینان را و

قازیانه زده میشود و درین قیامت اشارت است باینکه قضیت موقوف بر ایشان و جلال البتّه بود * قال عبد الله
 بن سلام کن بتم ان فیها الرجم * عبد الله بن سلام که از علمای یهود و اخبار ایشان بود و در اول قدوم آن حضرت پندینه
 ایمان آورد گفت دروغ میگویند شما ای گروه یهود بد رستی در تورات حکم رجم هست * فاتوا بالتوریه فشرعوا * پس
 آوردند تورات را پس کشادند و پراکنند کردند آن را * فوضع احد هم یدیه علی آیه الرجم * پس نهاد یکی از یهود
 دست خود را بر آیت رجم که در تورات بود و پیشانی آنرا در زیر دست خود * فقرء ما قبلها و ما بعدها * پس خواند آیتی
 را که پیش از آیت رجم بود و آیتی را که بعد از آیت رجم بود * فقال عبد الله بن سلام ارفع یدک * پس گفت عبد الله
 بن سلام یدم را در دست خود را * فرغ * پس برداشت * فاذا فیها آیه الرجم * پس ناکاه در تورات آیت الرجم موجود است
 * فقالوا صدق * پس گفتند بعضی یهود راست گفت عبد الله * یا محمد فیها آیه الرجم * در تورات آیه رجم هست * فامر
 بهما الذی صلی الله علیه و سلم فرجما * پس امر کرد آن حضرت با آن مرد و زن رجم را پس رجم کرده شدند اگر گفته
 شود که در رجم احصان شرط است و در احصان اعلام شرط پس آنحضرت یهودی را که مسلمان نبود چون حکم برجم کرد
 جوابش میگویم که این رجم یهودی بحکم تورات بود و احصان در دین ایشان شرط نبود و آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم عمل می کرد بتوریت پیش از نزول حکم قرآن و چون نازل شد حکم قرآن منسوخ گشت حکم تورات و امام شافعی
 اخذ کرده است و در روایتی ابو یوسف نیز باین حدیث و عدم اشتراط اعلام در احصان و ممکن است که گفته شود رجم
 کرد آن حضرت بر دین ایشان بجهت الزام ایشان و آن مرد و زن مسلمان بودند و بر زمین ایشان نهد بر * وفي رواية *
 و در روایتی لغض حدیث اینچنین آمده * قال ارفع یدک فرغ * گفت عبد الله بر دست خود را پس برداشت
 * فاذا آیه الرجم تلوح * پس ناکاه آیه رجم پدید آورد رخشان می کرد * فقال * پس گفت آن دست نهاده بر آیت رجم
 یا کوبند * میان ایشان * یا محمد ان فیها آیه الرجم * ای محمد بد رستی هست در تورات آیت رجم * ولكنها تنکته بیننا
 و لیکن ما می پوشیم آنرا میان خود * فامرهم فرجما متفق علیه * و عن ابی هریره قال اتی النبی صلی الله علیه و سلم
 رجل و هو فی المسجد * گفت ابو هریره آمد آن حضرت را مردی و حال آنکه آن حضرت در مسجد بود * فناداه * پس
 آواز دادان مرد آن حضرت را و گفت * یا رسول الله انی زنیتم * بد رستی من زنا کرده ام * فاعرض عنه النبی * پس روی
 کرد انید از آن مرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم متنی لشق وجهه الذی اعرض قبله * پس بر آمد آن مرد سوی کوشه روی
 آن حضرت آن سوئی که روی کرد انید بود آنحضرت بان جانب * فقال انی زنیتم * پس گفت آن مرد بتحقق من زنا کرده ام
 * فاعرض عنه * پس روی کرد انید آنحضرت از بجانب نیز * فلما شهد اربع شهادات * پس چون گواهی داد آن مرد چهار
 گواهی یعنی اقرار کرد بر نفس خود چهار بار و چون اقرار کرد بر نفس خود گویا گواهی داد بر خود بیعتی که موجب حد
 است * و حاده النبی صلی الله علیه و سلم فقال ابک الجنون * پس خواند او را آنحضرت پس گفت آیا بتو دیوانگی است
 که انشاء مصیبت میکنی و بر قتل خود باعت می شوی باید توبه کرد * قال لا * گفت آن مرد نیست بمن دیوانگی * فقال
 احصنت * پس گفت آنحضرت آیا محصن گشته تو * قال نعم * گفت آن مرد اری محصن گشته ام * یا رسول الله قال اذ هو ابه
 فارجموه * گفت آن حضرت بپوید او را پس رجم کنید او را * قال ابن شهاب * گفت ابن شهاب که او را زهری کوبند
 و از مشاهیر تابعین است * فاخبرنی من مع جابر بن عبد الله یقول * پس خبر داد مرا کسی که شنید جابر بن عبد الله
 انصار را که میگفت * فرجمنه بالمدينة * پس سنگسار کردیم ما او را بمده * فلما اذ لعت له العجارة صر * پس
 چون بر سیمند او را سنگها بکریخت و اصل اذ لاق ضعیف گردانید و بی آرام کردن * حتی اذ رکنه بالبحر * بفتح
 حای ممله و تشدید را تا آنکه دریا تقیم ما او را در سنگستان * فرجمنه حتی مات * پس سنگسار کردیم او را تا آنکه مرد
 * متفق علیه و فی رواية للبخاری عن جابر بن عبد الله قال نعم * و در روایتی مر بخاری را از جابر بن عبد الله قول و یقول

نعم که در جواب احضرت مذکور شد ای پسرین آمد و اامت که * فامربه فرجه با املی * پس امر کرد آن حضرت در
 حق و بری برجه پس رجم کرد * شد بمصلای عین و ازینجا معلوم می شود که مصلای اعیاد و جنازه و تنبیه معیول کرد انیل *
 نشود ثابت نمی شود مرانرا حکم مساجد و حکم مصلای جنازه نیز همین اامت و قریب معیول شریف جنائی ساخته بود دل
 که مهیا بود برای نماز جنازه و ازینجا اامت که بعضی کان برده اند که آنحضرت در معیول نماز جنازه کنان در چنانکه در کتاب
 الیمنانه کتشت * فلما اذلقته الحیارة فر * پس چون ضعیف کرد انیل دل را سنگها کشت * فاد رک * پس در یافته شد
 * فرجه حتی مات * پس رجم کرده شد تا آنکه مرد * فقال له النبی صلی الله علیه و سلم خیر اوصلی جلیه * پس گفت مرانرا
 آنحضرت نیکی یعنی ثنا کرد و روی و ترجم کرد و نماز کرد و بروی ازین حدیث معلوم شد که مرحوم را نمی بیند و کور نمی
 کنند و الا فرامیکن نمی بود و در میان ما زن را کور باید کرد و آن احسن است * وعن ابن عباس قال لما اتی ما عزیبن
 مالک النبی صلی الله علیه و سلم * گفت این عیون اهل ما عزیبن بعین مهمله و بزی انحضرت را و گفت که من زنا کرده ام
 * فقال له * پس گفت آنحضرت مرانرا * لعلک قبلت * شاید که بوس کرده * و غمزت * یا زیور کرد * او را بدست یا
 اشارت کرد * پیشم و ابرو * و انظرت * یا نگاه کرد * از آنچه از مقل مات و مبادی زنا است و توانرا از ناخیال کرد و زنا نام
 می نهی * قال لا * گفت نکرده ام این چیزها را * یا رسول الله قال انکها * بفتح همزه استهام و کسرتون و سکون کان
 گفت آن حضرت آیا جماع کرده اتوارا * لا یکنی * گفت آن حضرت این کلمه در حالتی که کنایت نمیکند بلکه صریح گفت که
 جماع کرده * زیرا که بلفظ کنایت حد واجب نمی شود و نیک بفتح نون و سکون تحتانیه جماع کردن ناک احم فاعل از روی
 ایاک برای مبالغه * قال نعم * گفت ما غرآری جماع کرده ام بوی * فعذل ذلك امر برجه * پس نزد اقرار او
 بجماع صریحا امر کرد آن حضرت بستکسار کردن وی * رواه البشاری * وعن بریده قال جاء ما عزیبن مالک الی النبی
 صلی الله علیه و سلم * روایت است از بریده اسلامی که صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته
 شده است گفت آمد ما عزیبن مالک بموی آن حضرت * فقال * پس گفت * یا رسول الله طهرنی * پاک کن مرا
 * فقال و یسک ارجع فاستغفر الله و تب الیه * پس گفت آنحضرت وای بر تو بر گرد پس امرش خواست از خدا و توبه کن
 بموی خدا و بچ کلمه ایست که در مقام ترحم و تعجب ذکر کنند و ویل کلمه عذاب و توبیح است * قال * گفت بریده
 * فرجع غیر بعید * پس برکشت و رفت ما عزیبن را غیر زمان بعید یعنی اندکی برکشت و رفت * ثم جاء * پستورزد آمد
 * فقال * پس گفت * یا رسول الله طهرنی * پاک کن مرا * فقال النبی صلی الله علیه و سلم مثل ذلك * پس گفت آنحضرت
 مانند آنچه گفته بود یعنی گفت بر کرد و استغفار کن و توبه کن و وی همین را می گفت که پاک کن مرا * حتی اذا كانت
 الرابعة قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم * تا چون بار چهارم شکست مرانرا آن حضرت * فیم اطهرک * در چه
 چیز و از جهت چه چیز پاک کنم ترا در روایتی او هم اطهرک از * چیز پاک کنم ترا * قال من الزنا * گفت از زنا و اروت
 آن * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایه جنون * پس گفت آن حضرت آیا بوی دیوانگی است که این را از روی
 دیوانگی می گوید * نا خبرانه لیسع بجنون * پس خبر داد * شد که وی نیست دیوانه * فقال اشرب خمر *
 پس گفت آیا نوشید اامت می را که از روی محبتی و بیهوشی میگوید * فقام رجل فاستنکاه * پس ایستاد مردی پس بوی کرد و آن
 او را نکست بوی دهان * فلم یجد منه ریح خمر * پس نیافت از روی بوی می * فقال از نیت * پس بصوب اقرار رفت از روی
 گفت ایازنا کرده تو * قال نعم * گفت آری زنا کرده ام * فامربه فرجه * پس امر کرد بجهت وی که سنگسار کرده شود پس
 سنگسار کرده شد * فلبثوا یومین او ثلثة * پس درنگ کردند صحابه دو روز و یامه روزیعی و سه روز از رجم او کتشت و هیچ
 مذکور نشد حکایت او * ثم جاء رسول الله * پسترا آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال استغفروا ما عزیبن مالک
 پس گفت آنحضرت طلب مزید مغفرت و ترقی درجات و یکنیل و وی خود با قاضی اهل مغفور شد اامت و فرمود

* لَقَدْ تَابَ تَوْبَةً لَوْ قَسَمْتَ بَيْنَ أُمَّةٍ لَوْ سَعَتَهُمْ * بِتَحْقِيقِ تَوْبَةٍ كَرْدَ مَا عَزَّ تَوْبَةً كَلَهُ أَكْرَ قَسَمْتَ كَرْدَ شَوْ دَمِيَانِ اِمْتِي وَجَعَتِي
 كَثِيرَ مَرَّ آيَةً مِي كَنَبِيلِ اِيْشَانِ رَا وِشَامِلِ مِي شَدِّ هَمَّ رَا دَر قَا مَوْسِ كَفْتَه ! مَتَّ جَمَاعَه كَه فَرَسْتَادَ شَدَّ بَا شَدِّ بَر اِيْشَانِ
 پِيْغَمُورَ اَقَامَتِ جَلَّ رَا تَوْبَه نَامِ كَرْدَ اَز جِهَتِ حَصُولِ طَهَارَتِ وَ بَرَاءَتِ اَز كَنَاهِ بَدَنِ اَنْ چِنَا نَكِه بَتَوْبَه حَاصِلِ مِي شَوَد
 وَ تَوْبَه دَر حَكْمِ قَتْلِ نَفْسِ اسْتِ وَا يَنْجَا بِتَحْقِيقِ قَتْلِ نَفْسِ كَرْدَ وَ جَانِ دَا ذِ بَا لَا تَرَا زِيْنَ چِه بَا شَدَّ * ثَمَّ جَاءَتْهُ امْرَاَةٌ مِنْ
 غَامِلٍ * بِسِتْرٍ اَمْلَأَنَ حَضْرَتِ رَا زِيْ نِي اَز غَمَلِ بَغِيْنِ مَعْجَمَه وَ كَسْرِ مِيْمِ قَبِيْلَةِ اَيْمَنَ اَزِيْمَنِ * مِنْ اَلَا زِدَ * اَزْدَ بَزَايِ وَ بَسِيْنِ
 نِيْزَا مَدَّ * وَ اَنْ نَضِيْحِ تَرَامِيْتِ وَ اَزْدَ بَنِ الْكُفُوْتِ اَبُو حِي اَمِيْتِ وَ اَنصَارَهَمَه اَز اَوْلَادِ اَوِيْنَدِ وَاوَرَا اَزْدَ شَنُوْةً نِيْزَمِي
 كُوِيْنَدَ * فَقَالَتْ * پَسْ كَفْتَ اَنْ زَنْ غَا مِلَّ يَه * يَارَ سَرِيْنِيْ يَه * طَهْرَنِيْ * پَا كِ كَنْ مَرَا * فَقَالَ وَ بَحَكَ اَرْجَعِيْ فَاسْتَغْفِرِيْ اِلَهَ
 وَ تَوْبِيْ اِلَيْهِ * پَسْ كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ وَايِ بَر تَوَايِ زَنْ بَر كَرْدَ پَسْ طَلَبِ اَمْرُوشِ كَنْ خَدَّ اَرَا تَوْبَه وَ رُجُوْعِ كَنْ بَسُوِيْ وَ
 تَعَالَى * فَقَالَتْ تَرِيْدِ اَنْ تَرُدَّ نِيْ كَارْدَنِيْ كَارْدَتِ مَا عَزَبَنِيْ مَالِكُ * پَسْ كَفْتَ اَنْ زَنْ بَحْضُوْتِ مِيخَوَاْمِيْ كَه بَا زَكْرَدَا نِيْ مَرَا چِنَا نَكِه بَا ز
 كَرْدَا نِيْلِيْ مَا عَزَبَنِيْ مَالِكُ رَا دَر اَوَّلِ وَهْلَه * اِنَّمَا حَبْلِيْ مِنْ اَلْبَزَا * وَ حَبْلِيْ اسْتِ اَز زَنَّا اَشَارَتِ بِنَفْسِ خُودِ كَرْدَ بِلَفْظِ غَا مِلَّ
 اَز جِهَتِ دُرُوْ اَلَا خَتْنِ نَفْسِ خُودِ وَا اَز مَوْجِبَةِ قَرَبِ يَعْنِيْ مِنْ بَارِشْكَمِ دَارِمِ اَز زَنَّاوِيْ شَكَّ وَ شَبَهَه زَنَّا كَرْدَه اَمَّ * فَقَالَ
 اَسْتُ * پَسْ كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ تَوَايِ زَنْ زَنَّا كَرْدَه وَ شَكَمِ دَارِيْ اَز زَنَّا اِيْنِ يَكْ نَوْعِ اَظْهَارِ تَغَا فُلِّ وَ تَبْعِيْلِ وَ تَرُدِّ اِيْلِ اَرَا اسْتِ اَز اَنْ
 * نَالَتْ نَعَمْ * كَفْتَ اَرِيْ مِنْ زَنَّا كَرْدَه اَمَّ وَ شَكَمِ دَارِمِ اَز اَنْ * قَالَتْ لَهَا * كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ مَرَا زَنْ رَا مِيكَنْدِ اَرِمِ تَرَا
 وَ حَلَّ نَمِيْ زَنْمِ * حَتَّى تَضَعِيْ مَا فِيْ بَطْنِكَ * تَا اَنْكَه مِي نَهِيْ وَ مِي زَانِيْ تَوْبَتِهَا كَه دَر شَكَمِ تَمَتَّ * قَالَ فَكَلَّهَا رَجُلٌ مِنْ اَلْاَنْصَارِ *
 كَمَتِ بَرِيْدَه كَه رَاوِيْ حَلَّ يَتِ اسْتِ پَسْ مَتَّعِلِ شَدَّ وَ تَكَا مَلَّ اَشْتُ اَوْرَا وَ پَدَنِ يَرْفَعَتْ مَوْنَتِ اَوْرَا مَرْدِيْ اَز اَنْصَارِ يَعْنِيْ كَفْتَ
 تَارِيْ بَزَايِدِ مِنْ مَتَّعِلِ كَارِ وَ بَا وَ تَكَا مَلَّ اَشْتُ رَا اَمَّ * حَتَّى وَضَعَتْ * تَا اَنْكَه نَهَادَ وَ اَنچِه دَر شَكَمِ وَ يَ بُوْدَ وَ بَزَايِدِ
 * فَاتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ * يَسْ اَمَلُ اَنْ مَرْدَ نَزْدَ اَنْ حَضْرَتِ پَسْ كَفْتَ * قَدْ وَضَعْتَ الْغَامِلِيَّةَ * پَسْ
 يَتَحَقَّقُ نَهَادَ بَارِشْكَمِ رَا اَنْ زَنْ غَامِلِيَّةَ * فَقَالَ اِذَا اَلْاَنْجَمُ هَارَدَ عَ وَ لَدَّ مَا صَغِيْرَا * پَسْ كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ اَكْبُوْنِ رَجَمِ
 نَمِيكَنْمِ مَا اَنْ زَنْ رَا وَ نَمِيكَنْدِ اَرِيْمِ فَرْزَنْدِ اَوْرَا خُورْدَ يَعْنِيْ اَكْرَا وَا رَجَمِ كَنْمِ وَ لَدَّ اَوْ صَغِيْرَ مِيْمَانْدِ وَ كَسِيْ تَرِيْمَتِ اَوْرَا نَمِيكَنْدِ
 وَ مَلَا كَ مِيكَرْدَ * لَيْسَ لَهُ مِنْ يَرْضَعُهُ * نَيْسَتِ مَرَا اَنْ وَ لَدَّ رَا كَسِيكَه شِيْر دَهْدَ اَوْرَا اَزِيْنچَا مَعْلُومِ مِي شُوْدَ كَه وَ لَدَّ زَنَّا مَسْتَقِيْ
 عِلَّابِ وَ هَلَا كَ نَيْسَتِ زِيْرَا كَه اَوْدَرَا نَ كَنَاهِيْ نَدَّ اَرْدَ * فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ اَلْاَنْصَارِ * پَسْ اَيْسْتَادَ مَرْدِيْ دِيكْرَا اَز اَنْصَارِ
 * فَقَالَ اِلَيَّ رِضَاعُهُ * پَسْ كَفْتَ اِيْنِ مَرْدِ بَسُوِيْ مِنْ اسْتِ شِيْر دَا دَنِ اِيْنِ وَ لَدَّ * يَانَبِيَّ اَللهُ قَالَ فَرَجَعَهَا * كَفْتَ رَاوِيْ
 پَسْ رَجَمِ كَرْدَ اَنْ حَضْرَتِ اَنْزَنْ رَا يَعْنِيْ اَمْرُ كَرْدَ بَر جَمِ وَ يَ * دَفِيْ رَرَايَةِ * وَ دُرُوْ اِيْتِيْ اِيْنِ چِنِيْنِ اَمَلَه * كَه * اَنَّهُ قَالَ لَهَا *
 كَه اَنْ حَضْرَتِ كَفْتَ مَرَا نَزْرَا * اِذْ هِيَ حَتَّى تَلَدِيْ * بَرُوْ تَا اَنْكَه بَزَايِيْ * فَلَمَّا وَ لَدَتْ * پَسْ چَرِيْنِ زَايِيْدَ اَنْزَنْ * قَالِيْ
 اِذْ هِيَ فَارِضَعِيْ * كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ بَرُوْ يَسْ شِيْر دَهْدَه اَوْرَا * حَتَّى تَقْطَعَهُ * تَا اَنْكَه بَا زَ دَارِيْ اَوْرَا اَز شِيْر * فَلَمَّا قَطَعْتَهُ *
 پَسْ مَرَا كَه اَز شِيْر بَا زَ دَ اَشْتُ اَنْ زَنْ اَنْ كُودَكِ رَا * اَنَّهُ بِالْصَّبِيِّ * اَوْرَدَا اَنْ زَنْ اَنْ كُودَكِ رَا * وَ قِيْ يَدَه كَعْرَه خَبَر *
 وَ حَالَ اَنْكَه دَر دَسْتِ اَنْ كُودَكِ پَارَهَ شَا كَسْتَه اَز اَنْ اَسْتُ * فَقَالَتْ هَلْ اِيَا نَبِيَّ اَللهُ قَدْ قَطَعْتَهُ * پَسْ كَفْتَ اَنْزَنْ اِيْنِ وَ لَدَّ اِيْ
 پِيْغَمُورَ وَ خَلَّ بِتَحْقِيقِ اَز شِيْر بَا زَ دَ اَشْتُ اَوْرَا * وَ قَدْ اَطْلُ الطَّعَامِ * وَ بِتَحْقِيقِ خُورْدَه اَسْتُ طَعَامِ زَا * نَدَّ نَعِ الصَّبِيِّ اِلَى رَجُلٍ
 مِنْ الْمُسْلِمِيْنَ * پَسْ دَا دَ وَ سِيْرَدَ اَنْ حَضْرَتِ اَنْ كُودَكِ رَا بَسُوِيْ مَرْدِيْ اَز مُسْلِمَانِ * ثَمَّ اَمْرُ بِهَا * بِهْتَمَرَا مَر كَرْدَ اَنْ حَضْرَتِ بَرَايِ زَنْ
 كَه كَنْدَ شُوْدَ بَرَايِ وَ يَ كُوِيْ * فَحَقَّرَهَا اِلَى صَدِّهَا * يَسْ كَنْدَه شَدَّ بَرَايِيْ وَ يَ تَا سِيْنَتِيْ وَ يَ * وَ اَمْرَا لَنَا مِنْ فَرَجَمُوهَا * وَ اَمْرُ كَرْدَ
 مَرْدِ مَرَا بِسَنَكْسَا رَا كَرْدَنِ پَسْ سَنَكْسَا رَا كَرْدَنَدَ اَوْرَا * نَمِيْقِيْلَ خَالِدَ بِنِ الْوَلِيْدِ اَنْجَرِ قَرْمِيْ رَا سَهَا * پَسْ پِيْشِ مِي اَمَلِ خَالِدِ دَر
 اَنْجَالِ بَسَنَكِيْ پَسْ اَنْدَا خَتِ سَنَكْ رَا بَعْرِيْ * فَتَضَخَّ الدَّمُ مِنْ وَجْهِ خَالِدِ * پَسْ يَاشِيْدَه كَشْتِ خُوْنِ رَا فَتَادَ بَر رِيْ خَالِدِ اَبْنِ
 وَ لِيْدِ * نَعَجَهَا * پَسْ دَشْتَامَ كَرْدَ خَالِدَ اَنْزَنْ رَا * فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَهْلَا يَا خَالِدُ * پَسْ كَفْتَ اَنْ حَضْرَتِ صَلَّى اللهُ

علیه و سلم آهسته باش ای خال و ذ شتام مکن اورا * قوالی ی نفسی بید * پس سو کند بشد ای که بقای ذات من
 در دست قدرت اوست * لقد ثابت توبه لوتایها صاحب مکس لغفرله * بتتقیق توبه کرد این زن توبه که اگر توبه میکرد
 این چنین توبه خد اوند خراج و خضر کیر لبه هر آینه آمو زیده میشد مرا و را و مکس بفتح میم و سکون کاف عشر و خراج
 گرفتن بناحق و در نهایت گفته مکس خزینه که میگوید اورا ما کس یعنی عشار و درین حدیث این است که مکس از
اعظم ذ نوب است از جهت کثرت مطالبات مردم و مظلومی ایشان و در قافوس گفته مکس نقص و ظلم * ثم ! مر بها
 فصلی علیه * پسترا مر کرد آنحضرت برای آن زن که نماز کرده شود بروی پس آنرا زکند آرد آن حضرت بروی * و د فنه *
 و دهن کرده شد و صلی نزد جماعه و رواه معلم بفتح صاد و لام است یعنی معلم و این روایت دلالت دارد که آنحضرت
 بنفس شریف خود نماز کند اورد بروی و نزد طبری و در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داؤد بضم صاد و کسر لام است بصیغه
 مجهول یعنی نماز کند اوردند مردم و آن حضرت نکند اورد در روایتی از ابی داؤد بصریح آمده که لم یصل علیه نماز نکند اورد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی بلکه امر کرد قوم را که بکن ارن نماز و از اینجا اختلاف کرده اند آیه در نماز کند اوردن بر کسی
 که حل زده شد پس مکروه پنداشت آنرا مالک و گفت امام احمد بکن ارن امام و اهل فضل و امام ابو حنیفه و شافعی
 و غیر ایشان میگویند که نماز کند اورد شود بروی و بر هر که اهل لا آله الا الله است از اهل قبله اگر چه فاسق و مصلود
 باشند و در روایتی از امام احمد نیز همچنین آمده * رواه مسلم * وعن ابی هریره قال سمعت النبی صلی الله علیه
 و سلم یقول * گفت ابو هریره شنیدم آن حضرت را که من گفت * اذا زنت امة احدکم فتمیزن زناها * و قتیکه زنا کند
 داه یکی از شما پس رضا هر شود زنا ی آن داه * فلتجلها ما السد * پس باید که بزنی آن داه خود را حل استلال کرده اند
 شافعیه باین حدیث بر آنکه مولی را میبرد که اقامت حل کند بردا و خود و حنیفه حمل میکنند این را بر تسبیب یعنی
سبب و واسطه حل وی شود و پیش حاکم برد که حل زنی و جلد داه نصف جلد جرأراست و بر عبد و امة رجم نیست
 * ولا یثرب علیه * و باید که سرزنش نکند بر آن داه یعنی جلد بزنی و سرزنش نکند چنانکه قادیانیه باین بود
 پیش از تشریع حل و ظاهر آنست که مراد آن است که بعد از حل زدن سرزنش نکند زیرا که حل کفارت کناه او شد و دیگر
 سرزنش بر او ای چه باید کرد و این حکم مخصوص بامه نیست و در حره نیز همچنین است ولیکن چون داهان محل توبیح
 و سرزنش اند تخصیص بوی کرد فی المصاح تثریب سرزنش کردن و سخت نکو میدن * ثم ان زنت فیجلبها السد * پسترا
 اگر باز زنا کند داه پس باید که بزنی او را حد * ولا یثرب * و سرزنش نکند * ثم ان زنت الثالثة * پسترا اگر باز زنا کند
 بارهیموم * فتمیزن زناها * پس بید او و هوید اگر دزنا ی او * فلیبعها * پس باید که بفروشد او را * ولو یجل من شعر *
 و اگر چه بر سنی از موی باشد * متقی علیه * اینجا گویند که او را می فروشد بجهت کراهت و ناخوشی از وی پس چون
 راضی شود بان براد و مسلمان را (بیت) هر چه بر نفس خویش نه پسندی * بیز بر نفس دیکری میهند * جواب میگویند که
 میفروشد با حتمال آنکه شاید نزد مشتری از جهت ترس و هیمت و احسان و یا زنا نکند احوال آدمیان مختلف است و شاید
 که تزویج کند او را قبل بز * وعن علی رضی الله عنه قال ایها الناس اتجهوا علی ارقائکم السد * گفت علی رضی الله عنه ای
 مردمان بر پا دارید بر مملوگان خود حل را * من احصن منهم ومن لم یحصن * بر ان کسیکه محصن است از مملوگان شما
 و بر آنکه محصن نیست مراد با احصان اینجا تزویج است * فان امة او رسول الله صلی الله علیه و سلم زنت * پس بد رهی
 داهی که مر آنحضرت را بود زنا کرد * فامرنی ان اجلبها * پس امر کرد آنحضرت مرا که تازیانه زنم او را * فاذا هی
 حل یث بنفا س * پس تاگاه می بینم که آن داه نوعه است بزائیدن * فخشیتم ان انا جلد تھا ان اقلها *
 پس ترسیم که اگر من تازیانه زنم او را که بکشم آن داه را بجهت ضعف و ناتوانی وی چه نقاس در حکم مرض است پس
 تاخیر کرده شود تا زمان به شدن * فلکرت ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم * پس ذکر کردم من آنرا برای آنحضرت

* فقال احسنت * پس گفت آنحضرت خرب کردی تو * رواه مسلم فی رواية ابی داود * و در روایت ابی داود
 اینچنین آمده است که * قال دعها حتى ينظطم دها * گفت آنحضرت بمان او را تا آنکه منقطع شود خون وی * ثم اقم
 علیها الحد * بستر اقامت کن بر وی حد را * و اقی و الحد و د طی ما ملکنا یمانکم * و اقامت کنید حد را بر مملوکان خود
 الفصل الثاني * من ابی مريرة قال جاء معز الا سلمی الی رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یقال انه قد زنا * گفت ابو مریره آمدن ما غر اسلمی نزد آنحضرت پس گفت که وی بتحقیق زنا کرده است
 * فاعرض عنه * پس روی کرد از آنحضرت از غر * ثم جاء من ثمة الاخر * بستر آمد معز از جانب دیگر آنحضرت
 * فقال انه قد زنا فاعرض عنه * ثم جاء من ثمة الاخر فقال رسول الله انه قد زنا * ند اکرد ما غر آنحضرت درین کورت
 زیاد * تاکید و الحاح است در مقصود * فامر به فی المراجعة * پس امر کرد برای او در رکعت چهارم و بر آوردن معز بموی
 حرة * فاخرج الی الحرة * پس بیرون آورده شد بموی سنکستان * فرجم بالتجارة * پس زده شد بسنکها * فلما وجد
 مس التجارة فر * پس چون یافت وی سودن سنکها و الم آنها را گرفت * یشتد * در حالیکه میدود * حتی مر بر رجل معه لسی
 جمل * تا آنکه گذشت بمردی که با او ستخوانی شتر است شد دویدن لسی بفتح لام و سکون حای مهمله از انسان
 جای روئیدن ریش و از شتر جای روئیدن دندان و مراد استخوان است که در انجا است * فصر به * پس زد آنمرد معز را
 بان استخوان * و ضرب به الناس * و زدند او را مردم * حتی مات * تا آنکه مرد * فلکروا ذلک لرسول الله *
 پس ذکر کردند صحابه آنرا نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم انه فرحين وجد مس التجارة و مس الموت * که وی گریخت
 در هنگامی که یافت سودن سنکها و یافت سودن موت را و الم آنرا * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هلا ترکتموه *
 پس گفت آن حضرت چرا نکردن او را * رواه الترمذی و ابن ماجه و فی رواية هلا ترکتموه لعله ان یتوب * شاید
 که وی توبه می کرد و رجوع می کرد از معصیت * فیتوب الله علیه * پس رجوع می کرد خدای تعالی بر وی برحمت
 * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لما عزی بن مالک * روایت است از ابن عباس که آن حضرت گفت
 مر معز بن مالک را * احق ما بلغنی عنک * آیا راست است آنچه رسید * است مرا از جانب تو * قال * گفت معز
 و ما بلغک عنی * چه رسیده است ترا از جانب من * قال بلغنی انک قد وقعت علی جارية آل فلان * گفت آنحضرت
 رسیده است مرا که تو بتحقیق افتادی بداد آل فلان نام یک قبیله را بر د یعنی جماع کرده با وی و وقایع کنایت از
 جماع بسیار آید * قال نعم * گفت معز آری جماع کرده ام با وی * نهشده اربع شهادت * پس گواهی داد معز
 بر نفس خود چهار شهادت یعنی اقرار کرد چهار قرار * فامر به فرجم * پس امر کرد آنحضرت برجم وی پس رجم
 کرده شد * رواه مسلم * درین قول اعتراض است بر صاحب مصابیح که این حدیث را در فصل اول می بایست آورد مانند
 آنکه گفته اند که ازین حدیث معلوم می گردد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عارف بود بزنا و ما غر پس در اقرار
 در آورد او را حادثه دیگر دلالت دارد بر خلاف آن جواب داد * اند که درین حدیث اختصار کرد و اصل رجم
 روایت کرد بی ذکر قصه و شاید که آنحضرت در اقرار آورد معز را بعد از شنیدن خبر زنا و بعد از ان اعراض کرد
 و روی کرد از آنکه در احادیث دیگر تفصیل مذکور است فلا منافاة فانهم * و عن یزید بن نعیم * بضم نون و فتح عین
 تابعی حجازیست ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات روایت میکند از پدر خود و از جابر و از قزان زید بن اسلم
 است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود * ان معز ا قی اننبی * که معز آمد پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم ما قرعته
 اربع مرات * پس اقرار کرد معز نزد آنحضرت چهار بار * فامر برجمه * پس امر کرد آنحضرت برجم وی * قال له زال *
 گفت مره زال را بفتح هاء و تشدید زای صحابی اسلمی است روایت میکند از وی پسر پسر وی یزید و محمد بن
 المنکدر و بعضی گفته اند محمد بن المنکدر از نعیم روایت میکند که پسر او است و بود مره زال را داهی که آزاد کرده بود او را

پس افتاد ماعز بر روی پس قطع شد بر آن مهزال و اشارت کرد ماعز را با آمدن نزد آنحضرت و اقرار کردن بزنا پس آنحضرت
 مهزال گفت * لومترکه بشوبك كان خيرا لك * اگر می بوشید می تو ما عزرا اینجا خود یعنی ظاهر نمیگرددی قصه زنای لورامی
 بود بهتر مروت را * قال ابن المکدران مهزال امر ماعزا ان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم فیثبیره * گفت سید بن المنکدر
 که این تأییدین است و روای این حدیث است که مهزال امر کرد ماعزا ان یباید آنحضرت را و خبر کند او را بحقیقت حال
 * رواه ابو داود * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمر بن العاص * بیان چنانکه * ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال تعافوا الحد و فيما بینکم * عفو کنید و میان خود خطا باشد مرغوره را یعنی باید که حد و
 را یعنی موجبات حد و را عفو کنید و بیوشید و مرافعه کنید انما الله وحکام راجع از نیست عفو بعد از مرافعه یا ایشان
 چنانکه فرمود * فما بلغنی من حد یقل و جب * پس چیزی که رسید مرا از حد و ثابت شد پس بتجقیق واجب شد اقامت آن * رواه
ابوداؤد والنسائی * وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقلوا ذوی الهیئات عثراتهم *
 بپرانند ازین و در گذرانید حد او ندان مروت و اصحاب وجوه را یعنی اهل عزت و شان را و بعضی گفته اند مراد
 اهل صلاح و ورع اند و هیئت در اصل بمعنی صورت و شکل است مراد اینجا حالتی است که آدمی بر آن است از اخلاق و
 افعال میفرماید که در گذرانید ازین مردم عثرات ایشان را یعنی لغزشهای ایشان را که بناگاه در گناهی و زلّتی افتد
 می باید آنرا را پوشید و بر روی نیاورد و فاش نکند و بدین حکم نکرد * الا الحد و مکروه و شرع الحق الله و
 حقوق العباد که باید است بجای آوردن و اقامت کردن آنرا و تجاوز نمودن از آن را این خطاب بایمه است * رواه
ابوداؤد * وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادروا الحد و عن المسامین ما استطعتم * دعکم حد و
را از مسامین تا توانید پیش از آنکه بمن برسد چنانکه در شرح تعافوا الحد و معلوم شد * فان کان له مشرج فخلوا سبیله *
 پس اگر باشد مرسلان را جای بیرون آمدن پس خالی کنید راه او را * فان الامام ان یسطی فی العفو * پس
 بد رستی امام خطا کردن او و سلوک کردن او را خطا را در عفو که صادر شد است از شما * خیر من ان یسطی فی العقوبة *
 بهتر است از خطا کردن او و سلوک او را خطا را در عقوبت باین که عقوبت کند بخطا و بی تشخیص قضیه زیرا که وقتیکه رسید
 قضیه با امام واجب است بروی انفاذ و امضای آن پس برین وجه مضمون این حدیث مضمون حدیث تعافوا الحد و است و
 خطاب بقیرایمه است و بعضی حمل کرده اند این حدیث را بر دعو و دفع امام حد و را بقول خود یا دیوانه است و یا خورده
 است شراب یا تقبیل کرده یا غمز کرده چنانکه کن شد و برین نقل بر خطاب بائمه است فقتل بر * رواه الترمذی و قال قل
ربی عنها * و گفته است ترمذی بتجقیق روایت کرده شد * است این حدیث از عایشه که این قول او است * ولم یرفع * ترفع کرده
 نشد است بآن حضرت * و هو واضح * و این حدیث بی رفع صحیح تر است * وعن وائل بن حجر * بضم ح و جیم
ساک * صتا بی است حضر می از ملوک بمن بود که ایشان را اقیال کویند جمع قبل بفتح قاف یعنی ملوک
من فام آورد بران حضرت * معلمان شد و ان حضرت پیش از رسیدن وی بشارت داده بود و فرموده بود که
می آید شمار او وائل بن حجر طاع راغب در خدای عزوجل و رسول وی و چون آمد مرحبا گفت و نزد خود نشاند
و رداء مبارک خرد را برای او یکسترد و بنشاند و گفت این وائل بن حجر است بقیه اقیال و دعا کرد بپروکت در وی
و در او را در وی دعا مل کرد انید او را براقیال از حضرت موت * قال * گفت وائل * استکبره است امرأة علی عهد النبی صلی
الله علیه وسلم * اگر اکره کرده شد زنی در زمان آنحضرت یعنی شخصی بزور و جبر زنا کرد بپروکت و اکر او استکراذ بناخواهست حکمی
را بکار می داشت * فدرأ عنها الحد * پس دفع و ما قضا کرد انید آن حضرت از آن زن حد را را و را حد نزد * واقامه
علی الذی اصابتها * و بر پا کرد حد را بران مردی که رسید آن زن را * ولم ینکر انه جعل لها مهرا * و ذکر نکرد را بری که
 آن حضرت کرد انید مرا این زن را مهری بر مرد و گفته اند که از ذکر نیا کردن را و بی لازم نمی آید که مهر نباشد و

با حادیت دیگر ثابت شد است و مراد به هر اینها عقراست بضم عین و کون قاف که کابین و طی حرام را و آنچه بشبه
 واقع شود گویند و آن مقداریست که اگر اجرت گرفتن بر وطی حرام جائز می بود واجب میشد * رواه الترمذی
 * و هه ان امراة خرجت علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم تريد الصلوة * و هم از وایل بن حبر است که زنی
 بیرون آمد از خانه در زمان آنحضرت در حالیکه میخواهد نماز را * فتلقاها رجل * پس پیش آمد آن زن را مردی
 * فختلها * پس پوشید آن زن را رکشت مانند جل بروی و فی الاضراح فجلل زیر چیزی شدن * نقضی حاجته منها *
 پس برداخت حاجت خود را از وی * فصاحت * پس آواز داد و فریاد کرد آن زن * و انطقت * و روان شد آن مرد * و مرت
 عصا به من ایها الجربن * و گشتند کز وی از همه چران * فقال ان هذا الرجل فعل بی کذا و کذا * پس گفت آن زن که آن
 مرد کرد بمن چنین و چنین * فاخذ الرجل * پس گرفتند آن مرد را * فاتوا به رسول الله * پس آوردند آنرا نزد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم فقال لها اذ هی فقد غفرا الله لك * پس گفت آنحضرت مر آن زن را تو برو پس بنسقیق آمرزید
 خدا ای تعالی ترا بجهت کرامت و پیرضائی تو مرا این کار را * و قال للرجل الذی وقع علیها ارجوه * و گفت آنحضرت
 مر آن مرد را که افتاده بود بر آن زن سنکسار کنی و او را ارجوه بضم همزه و جیم و این بعد از ثبوت زنا خواهد بود
 نه بحد قول آن زن * و قال لقد تاب توبة لو تابها اهل المدينة لقبل منهم * و گفت آنحضرت مراینه بتدقیق توبه کرد آن
 مرد توبه که اگر منی کرد آن توبه را تمامه اهل مدینه یعنی اگر قسمت کرد * و میشد این مقلد او از توبه بر اهل مدینه هر آینه
 قبول کرد * و میشد از ایشان و کفایت می کرد ایشان را یعنی اگر چه در اول بی حیائی کرد و شفاعت نمود با وجود آن پاک
 شد و آمرزیده گشت * رواه الترمذی * و در بعضی نسخ * و ابوداؤد * زیاد کوده * و عن جابر ان رجلا زنی بامرأة
 فامر به النبي صلی الله علیه و سلم فجلل الحبل * و روایت است از جابر که مردی زنا کرد بزنی پس امر کرد بر ای او آن
 حضرت بتازیانه زدن پس تازیانه زده شد او را در حد * ثم اخبرانه محسن * پستو خبر داده شد آنحضرت را که آن مرد
 محسن است * فامر به فرجه * پس امر کرد برای وی برجه پس رجم کرده شد و درین دلیل است که امام چون امر کرد
 بپیزی از حد پستو ظاهر شد که واجب جز آنست بروی است باز کشتن بسوی واجب * و ابوداؤد * و عن سعید بن
 سعد بن عباد * بعثني اورا مصیبت اثبات کرده اند و ابوحاتم این حیان در تابعین از کبار ثقات ذکر کرده و ابن عبد
 البر گفته که او را مصیبت صحیح است و واندی و غیر او را و او را زکسانیکه ایشان را مصیبت است ذکر کرده اند اجازة
 سعد بن عباد * و انصارى ساعدی خزر جی از اکابر صحابه است روایت است از سعید بن سعد * ان سعد بن عباد *
 اتى النبي صلی الله علیه و سلم برجل كان فی الكبي * که سعد بن عباد که پنا را و است آورد نزد آنحضرت مردی را
 که بود در محله * مشدج سقیم * ناقص خلقت بیمار مشدج بضم میم و سکون معجمه و فتح دال مردی ناقص خلقت
 و اصل خلج زاد بن بچه پیش از مدت و در حدیث آمده است که هر نمازی که خواند نشود در وی فاتحة الكتاب
 و ی خلج است یعنی ناقص است * فوجعل فی امه من امائم * پس یافته شد آن مرد برد امی از دمان اصل محله * و بقی
 بها * که پلیدی می کند بان دانه یعنی زنا می کند * فقال النبي صلی الله علیه و سلم خذ واله عكالا * بگوید برای زدن وی
 شاخی کلان را * فیه مائة شراخ * در وی صد شاخ خورداست عكالا بکسر عین مهمله و سکون مثله شاخی بزرگ که
 بروی شاخها خورد باشند که هر یکی از آنها شراخ است یکسر شین و بشیای معجمه * فاضربوه ضربة * پس بزنی او را
 باین شاخ یک زدن که در حکم صد تازیانه زدن می شود و از اینجا معلوم می شود که امام را باید که نکاهها نمی کند
 مجاور را و مصیبت کند بر حیات وی و نیز دلاحد او بر آن که حد تاخیر کرده نمی شود از بیمار او را امام ابوحنیفه و مالک
 گفته اند که تاخیر کرده شوند اصحاب حد تا آنکه به شوند و شاید که بیماری این مرد از امراض مزمنه بود که بتکم عادت
 امیل به بود در آن نبود و از تاخیر حامله در اقامت حد نیز قیاس برین حکم توان یافت * رواه فی شرح السنة فی رواية

ابن ماجه نحوه و عن عكرمة بن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وجد تمرة يعسل عمل قوم لوط *
كهيكه بيا بون اورا كه مي كند كار قوم لوط را كه شهوت را ندان بمر د ان است و اورا بهمين نسبت لواطت ميكويند * فاقبلوا
الفاعل والمفعول به * پس بکشيد كنند اين كار را آنكه كرده شده است بوي اين كار * رواه الترمذي وابن ماجه * بل آنكه
حد نیست در لواطت نزد امام ابوحنيفه بلكه تعزير است آن نوع و آنقدر كه امام مصلحت بيند و زياده كرده است
در جامع صغیر كه كذاشته شود در زندان رضا حيين ميكويند كه لواطت در حكم زنا است در حد زدن و اين يكي از دوقول
شامي است و در قول ديگر كشته شوند مرد و باين حد يفت و در زنايتي اين چنين آمده است كه * فارجموا الاطى والا سفلى *
پس رجم كنيد بالا را كه فاعل است و باين را كه مفعول است * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
ابى بهيمة فاقتلوه * كسيكه بيايد چهار پا يه را يعنى وحش كند و في را پس بکشيد اورا * و اقبلوا بهيمة * و بکشيد آن بهيمه را
همراه وي گفته اند كه حكم خدا در قتل بهيمه آن ميتوان بود كه قاتل متوال نشود از وي حيواني بر صورت انسان يا انساني بر
صورت حيوان قبالا حق نكر د صاحب آن را رسوائى در نگاهداشتن وي و بعضى گفته اند كه بهيمه را بکشيد و بنحور زند
و انما اربعة متقى اند بوايكه كسيكه بيايد بهيمه را تعزير كرده شود و كشته نشود و ميكويند كه اين حد يافت مسمول بر زجر
تشديد است * قيل لابن عباس ما شان البهيمه * گفته شد موافق اين عباس را چيست حال بهيمه وجهه كار بايد كرد بوي * قال ما سمعت
من رسول الله * كذاست ابن عباس بشيعة ام من از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قى ذلك شيئا * در ان باب چيزي * و لكن از او
گفته اند بوي كل لحمها * وليكن كان منى بريم آنحضرت را كه مكروه پنداشته است آنحضرت كه خورده شود گوشت آن بهيمه
* او يفتنغ بها * يا آنكه نفع گرفته ميشود بان بهيمه از منفعتهاي ديكر از د باغت بوهبت وي و جز آن * و قل فعل بها ذلك * و حال
آنكه بتحقيق كرده شده است باين بهيمه آن كار زشت يعنى بهيمه كه بوي اين كار كرده شك است نفع گرفتن باين مكروه است پس
لازم آمده كه قتل كرده شود * رواه ابوداود و ابن ماجه * و بعضى گفته اند كه اگر از مأكولات است قتل كرده شود
و الا در ان دو وجه است قتل از جهت ظاهر اين حد يث و عدم قتل از جهت نهي از ذبح حيوان نه براى اكل كل اقل الطيبي
و در محل ايه گفته است كه آنچه مروى شده است كه ذبح بايد كرد و مؤخرن از جهت آن است كه حد يث كرده نشود
بنابين و امرى واجب نيست * و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي عمل
قوم لوط * گفت آن حضرت بكم رستي ترديد شده توين بر چيزي كه مى قوم من براى امت خود كار قوم لوط است بمعني آنكه
ميتوهم كه در ان بى صبري كنند و درين ورطه نيفتند يا بمعني آنكه اين فعل بغايت شنيع و قبيح است و حرمت او ترك
و مشدد است و ميتوهم كه در ان نيفتند و عقاب آن نه بينند * رواه الترمذي و ابن ماجه * و عن ابن عباس ان رجلا من بني
يكر بن ليث * روايت است از ابن عباس كه مردى از اين قبيله * اتى النبی * آمد نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فاقرانه
زنى با مراه * پس اقرار كرد كه وى زنا كرده است بزنى * اربع مرات * اقرار كرد چهار بار * فجلد * مائة * پس
زد آن مرد را صلب تازيانه * و كان بكرا * و بود آن مرد غير متحصن * ثم سأل البينة على المرأة * بعد از آنكه باقرار وي
اورا حد زد و اين متضمن قذف آن زن بود و حال كرد آن مرد را كوهان بر زن كه وى زنا كرده است * فقالت كذب
و الله * پس گفت آن زن دروغ مى گويد آن مرد كه بمن نسبت زنا ميكنند و من باكم از ان بخدا سوگند * يا رسول الله فجلد
حد الفرية * و چون كوهان نكند را نيك آن مرد زده شد اورا حد قذف كه اقرار كرد بران زن و آن مشتاد تازيانه است
فريه بكم فار سكون را بمعني كذب و افتراء مراد است فاجاب * و رواه ابوداود * و عن عائشة رضي الله عنها قالت
لما نزل حد رمى * گفت عايشه چون فرود آمد قرآن معذرت داشتن و ترك ملامت كردن من و آن در قضيه آنك است كه
مشهور است و در قرآن ظاهر و تركيه عايشه صلى الله عليه وسلم رضى الله عنها از ان مذكور * قام النبی صلى الله عليه وسلم على المنبر *
استناد آنحضرت بر منبر و خطبه خواند * و ذكر ذلك * و ذكر كرد انرا * فلما نزل من المنبر امر بالرجلين والمرأة * و پس چون

باز یکی جاق و ذراع شتر و شتر * فرماده نقتله * پس آنکس که از او بوظیف پس کشت او را * ثم اتی النبی صلی الله
 علیه وسلم * یستتر آمد عبد الله بن ابی نضیر نزد آنحضرت * فلک الله * پس ذکر کرد آنرا برای آنحضرت * فقال فلا ترکتوه *
 پس گفت آن حضرت جز آنکه اشتیاق او را * لعله ان یغوب * شاید که وی توبه میکرد * فیتوب الله علیه * پس توبه می کرد
 خدا و رجوع بر رحمت میکرد بر وی * رواه ابو ذر * وعن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یقول * کفایت عمرو بن العاص سهمی قرشی که صحابی مشهور است و وزیر معاویه بن ابی سفیان بود و آن حضرت
 در حق وی فرمود اهل الناس و آمن عمرو بن العاص دیگر احادیث نیز در شایسته وی وارد شد و گفت شنیدم آن حضرت را
 که می گفت * ما من قوم ینظرون فیهم الزنا الا اخلوا بالجنة * نیست هیچ قومی که بداند می کرد در ایشان زنا مکرانکه گرفتار
 گردانی شوند بقیض زیرا که زنا موجب هلاک نسل است * یسوی آن فلاک حرب که موجب قسط سال است نیز می شود
 و تحقیق خاصیتی است که بتقلیرا الهی مترتب بدان می گردد * و ما من قوم ینظرون فیهم الزنا الا اخلوا بالرجب *
 نیست هیچ قومی که بظاهر میگردد در ایشان رشوتها مکرانکه گرفتار گردد * می شوند بترس و بیم از دشمنان در شایسته راجع
 رشوت بضم و کسر بفارسی پاره رشوت باز دادن راشی پاره هفت * و مرثی پاره کیزند و زایش آنکه سعی می کند
 در میان راشی و مرثی زیاد * میکند برای این و کم می کند برای آن و اشتیاق رشوت از رشای است و آن رسد دلواست
 که رسید * می شود بوی به مطلوب و رشای بدعنی دراز کردن چو زدن خود را بدوی مادرش تابش و رشوت
 مالی است که میل کند آنرا بشرط آنکه اعانت کند در مهم وی کدانی فتاوی قاضی خان و بعضی قید کرده اند که در آن
 مهم آنچنان مشقت نباشد که این مقدار مال را در عرف اجرت می دهند و آن چنانکه سخن پیش سلطان گفتن و سعی در آن کردن
 و اگر بی شرط باشد نیز رشوت نیست کذا اقبل * رواه احمد * وعن ابن عباس و ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
 فلعن من عمل عمل قوم لوط * و انک شک است از درگاه قرب و رضای حق کسیکه دلوا بابت کند * رواه زرین * و بفتح او که روزی
 از علمای حدیث و ایمة ایشان است وفات او بعد از آن فصل و بیست سال است * و فی رواية له عن ابن عباس ان
 علیا رضی الله عنه اجر قهما * و در روایتی مرزین را از ابن عباس آمده است که علی رضی الله عنه سوخت فاعیل و معقول را
 * و ابابکر رضی الله عنه مدد علیهما حایط * و نیز در روایت زرین از ابن عباس آمده که ابوبکر رضی الله عنه انداخت و فاعیل
 و معقول دیواری را و بعضی گفته اند که جزای ایشان آن است که از مکان بلند در بایان انداخته شوند و در ببال آن
 هتکها بر ایشان انداخته شود موافق جزای قوم لوط که قرنه ایشان را ببالا برد و بر زمین زدند و سه کاه بارانیدند و بعضی
 گفته اند که حبس کرد و شونند و رکند * ترین جاها تا آنکه بمیرند و جلد و رجم نیز روایت است * و عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال لا ینظر الله الی رجل اتی رجلا او امرأة فی دبرها * و هم از ابن عباس است که آنحضرت گفت
 نظر رحمت نمیکند خدا ای تسوی مردی که بیاید مردی را یا زنی را در جانب پس وی * رواه الترمذی و قال فلما
 خلیت حسن غریب * و عنه انه قال من اتی بهمة فلا حل علیه * و هم از ابن عباس است که وی گفت کسیکه بیاید بهیمة را پس
 نیست حل بر وی ولیکن تعزیر باید کرد * رواه الترمذی و ابوداؤد و آل الترمذی عن سفیان الثوری انه قال هذا اصح
 من البیاض الاول * و گفته است ترمذی از سفیان ثوری که وی گفته است این حدیث صحیح تر است از حدیث اول
 که ما بقا از ابن عباس در فصل ثانی کثرت و آن حدیث اول این است * و هو من اتی بهمة فاقتاؤه و العمل علی هذا
 اهل العلم * و عمل بزین حدیث است نزد اهل علم * و عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 اقموا حدود الله فی القریب و البعید * بر پاکتیک حد فاعیل را بر نزدیک و دور یعنی بر خویش و بیگانه یا بر ضعیف
 که نزد یک است رسیدن بوی و آسان است حکم کردن بر وی و بر قوی که دور است رسیدن بوی و دشوار است اقامت
 حد بر وی و معنی اول نزد یک تر است از لفظ و ثانی اقوی در معنی * و لا یأخذکم فی الله لومة لائم * و باید که نگردد

شمار آوردن خدایان را مانع نیاید از اجرای احکام و حد و دوی ملامت کردن هیچ ملامت کنند * رواه ابن ماجه
 * ومن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقامه حد من حد و الله * برپا کردن حدی از حد و خدا
 * خبر من مطار اربعین ليلة فی بلاد الله * بهتر است از باران چهل شب و تمامه شهرهای خدا آنکه آبادان باشد از جهت بودن
 آن موجب تباعد و اجتناب از ذنوب و معاصی که مودی با نقطه اخیر و برکات و زوال نعم و آلائیک و نیز اقامت حد و
 باعث انتظام امور و صلاح احوال باشد کان الله * چنانکه باران موجب رفاهیت و فراغ عیش خلائی است و چون اقامت
 حد و متعلق به صلاح احوال دنیا و آخرت است بهتر از باران است که مخصوص بر دنیا است * رواه ابن ماجه
 در رواه النسائی عن ابی هريرة * **باب قطع السرقة** * **باب در احادیث دین از جهت**
 سرقت و در بعضی نعمی **باب حد السرقة** و حد سرقت همان قطعیدن است و سرقت بکسر و رافتح آن در لغت گرفتن چیزی از غیر
 پنهانی مال باشد یا نه و از پنج است استراق سمع و در شرع عبارتست از اخذ مال محرز مملوک خفیه و صاب سرقت
 نیز ماده درهم است که در کمتر از آن قطع نیست و نزد شافعی ربع در دنیا از زرو سه درهم از نقره یا قیمت آن و متمسک
 ایشان اجماعی است که در آن قطعیدن در ربع دنیا و ربع دنیا در آن وقت سه درهم بود و چهار درهم و زاده درهم
 و در مال اید گفته است که دلیل ما آنست که اخذ با کثرت درین باب اربعی است از جهت حمله کردن در در حد و در زیر آنکه
 در اقل شیهه حد چنانست است و روایت کرده شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که لا قطع الا فی دنیا
 از جسر در راه و اصل درین باب آن است که قطع در زمان آنحضرت در ثمن مچن یعنی سیر بود و شافعی میگوید
 که قیمت مچن سه درهم بود و شمنی گفته که ثمن مچن در آن زمان ده درهم بود و رواه ابن ابی شیبه عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص و در کافیه نقل کرده که ثمن مچن که قطع کرده شد در وی در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساوی ده درهم
 بود و الله اعلم **الفصل الاول** * **عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تقطع یل**
السارق الا بربع و یثار فصال * گفت آنحضرت برید نه شود دست دزد مکر بسبب دزدیدن ربع دنیا و زیاد از آن
 قیمت آن در حکم او است یعنی در کمتر از آن نیست و در روایتی بصریح آمده است که قطع کنند در ربع و قطع نکنند در
 کمتر از آن و در روایتی آمده است در ربع دنیا سه درهم و بر روایتی آمده است که ربع دنیا در آن وقت سه درهم
 بود و دینار و زاده درهم چنانکه ذکر کردیم * متفق علیه * و عن ابن عمر قال قطع النبی صلی الله علیه و سلم یل سارق
 فی مچن ثلثة دراهم * گفت ابن عمر برید آن حضرت دست دزدی را در دزدیدن سیری که بهای آن سه درهم بود
 * متفق علیه * و توبه شتی گفته که حد این حد یث نزد جماعه از علماء که قائل نیستند بقطعیدن در کمتر از ده درهم آن است که
 این تفویم از ابن عمر بر روی راجعها دوی بود چنانکه نزد وی ظاهر شد زیرا که ما اقوال صحابه در قیمت مچن مختلف
 یافتیم و در روایتی از ابن عباس آمده که قیمت یثی ده درهم بود و از عمرو بن شعیب نیز مثل آن آمده که از امام ایمن و بسروی
 ایمن بن عبد الله آمده که قیمت مچن در آن وقت دینار بود و چون این اختلاف یافته شد و بود اخل بحد یث کسی که روایت
 کرد که قیمت مچن که در وی قطع کردند ده درهم بود و اخل مجمع علیه و اخل بما دون خارج از اجتماع اختیار کرد
 اخل بجمع علیه اگر گویند که عایشه روایت کرده است که قطعیدن در ربع دنیا بود و جوابش آن است که این حد یث در
 اثبت روایتین موقوف بر عایشه آمده و خالی از اختلاف رواه نیز نیست پس حدی کردند که عایشه که ربع دینار گفته بسبب
 آنست که مچن نزد وی ربع دینار بود و انتهی و بالجملة اخل با کثرت درین باب احوط و اوالی است تا مراد بقرآن وی سبحانه
 و السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما بر وجهی شود که شیهه را بد آن راه نباشد و الله اعلم * و عن ابی هريرة رض
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لعن الله السارق بسرق البیضة فقطع یدیه * گفت آن حضرت لعن خدا ایتعالی
 دزد را که می دزدد بیضه را پس برید می شود دست او و بسرق الحبل فمقطع یدیه * و می دزدد رهن را پس برید *

منی شود و هست او * متفق علیه * این حدیث دلالت میکند بر قطع در اقل از ربع دینار یا سه درهم چه جای ده درهم پس مشکل
منی شود و بر همه آمده پس بخواب میل کند که مراد به بیضه اینجا بیضه آهن است که آن را خود می گویند که غازیان بر سر
می پوشند و این تاریل در بیضه اگر راست آمد در رسن چه میگویند که قیصه آن بیشک از ربع دینار کمتر است میگویند
که مراد رسن کشتی است که قیصه او با پن مقک ارمی تواند رسید و این تکلف است پس میگویند که در ایتل قطع در قلیل
بود پس از این منو بخ کشت و بعضی گفته اند که آنحضرت اشارت بحدت امرا و سلاطین کرد که ایشان همچنین میکنند
و نتیجه نمیاست و نشاید نه بر وجهی که شرعی و ممکن است که گفته شود مراد آن است که روح تبیعت نفس می کند در اخل
قلیل تارفته رفته عادت می کند با خنک خوردن هر چه می افتد و برید می شود و ری و الله اعلم *

الفصل الثانی * عن زافع بن خلید * بفتح خاء * و کثر دال مهله صتا بی مشهور است در غزوة بدر
خاطر نشد از جهات مغرب و راحل و خنق و مشاهد دیگر حاضر شد * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قطع فی ثمر *
گفت آنحضرت نهخت دست بریدن در میوه درخت مادام که بر درخت است * ولا کثر * و نه در کثر بمثلته بر وزن ثمر
چیزی صغیر نرم مثل پسته که در میان درخت خرما می باشد و آنرا میخورند از جانب سردرخت می برایند و آنرا
بخمار میگویند بضم جیم و تشدید میم و بعضی گفته اند که کثر بمعنی شکوفه خرما است و او را نیز می خورند و قول
اول صحیح تر است * رواه مالک و الترمذی و ابودرد و النسائی و الدارمی و ابن ماجه * بد آنکه قطع نیست در میوه
که بر درخت است و کشتی که درو نشد از جهت عدم احراز اما ثمر یک بریده و احراز نموده شد درو قطع است نزد
شأنی و نزد احدی و در روایتی اگر ثمر در یستانی باشد که کرد و دیوار کشیده اند یا بر درختی باشد در سرای محرز
کاهی پس بد زد و نصاب سرقه را در روی قطع است و اما نزد ما قطع نیست در چیزی که بر درخت است و متغیر کرد و مثل شیرو
میوه تر است عموم قول آنحضرت لا قطع فی ثمر و لا کثر و نیز فرمود * لا قطع فی الطعام * یعنی طعام مهیا برای اکل والا
در کثرم و شکر قطع است باتفاق و قیاس کرده شد بر آن لحرم و اشربه و مانند آن * و من عمر بن شعيب عن ابيه عن جده
عبد الله بن عمر بن العاص عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه سئل عن الثمر المعلق * روایت است که آنحضرت
پرسید که شد از میوه آویخته بد رخت * قال من سرق منه شیئا * پس گفت آنحضرت کسیکه بد زد از آن چیزی را * بعد
آن یوریه الجبرین * بعد از آنکه جای دهد او را جرین بجم بر وزن قرین جای خشک کردن خرما و خرمن آن یوروی از او
است بمعنی جای دادن * فبلغ ثمن المجن * پس برسد بهای مجر را * فعليه القطع * پس بر و هست قطع مقصود آن است که
قطع نیست در ثمر معلق بر شجر زیرا که محرز نیست و چون بریده شد از درخت و خرمن ماحظه شد تا خشک گردد در اینجا قطع
است از جهت وجود احراز * رواه ابوداود و النسائی * و عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی حسین المکی * قرش نوفلی
است از اولاد نوفل بن عبد مناف تابعی ثقه قلیل السند روایت کرده از یحیی شعبه و مالک و سفیان و غیر ایشان * ان رسول
الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آنحضرت گفت * لا قطع فی ثمر معلق * نیست قطع در میوه آویخته * رانی
حریره جیل * و نیست قطع در دانه که می چرد در کوه یعنی اگر چه میسوس است بکوه و باوی کمی هم نیست که میچرانند
زیرا که محرز نیست پس حریره بر وزن فعلیه است از حراره و بعضی حریره بمعنی مسروق گفته اند و حرس و حریره
بمعنی سرقه می آید و حرس سارق را می گویند و محرس آنکه شتر و گوسفند را می دزد و میخورد * فاذا اراه المراح * پس
و قتیکه جای دهد حریره را مراح بضم میم جای شتر و گوسفند در شب برای حرز * و الجبرین * و جای دهد ثمر را خرمن
* قال لقطع * پس قطع است * فیما بلغ ثمن المجن * در مقدار آن که میسوس بهای مجر را * رواه مالک * و من جاء بر قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی المنتهب قطع * نیست بر غارت کننده قطع زیرا که غارت گرفتن مال است بر طریق غلبه
و غلبه سرقه آن است که خفیه و نهانی باشد و نهیب بمعنی غنیمت نیز آمده است پس منتهب بمعنی سرقه کننده از غنیمت

باشد و اگر بر این معنی حمل کنند قطع از این جهت نیز باشد که او را در روی حق احکام چنانکه بیاید از عدم قطع و عروضا
 * ومن انتهت نهیة مشهورة فليس منا * و کسیکه نهی است که بکند و نهی مشهور یعنی آشکارا که مردم می فکرند در آن پس نیست
 آنکس از ما و بطریق یقین ما و ظاهر این عبارت در حدیثی است بر معنی غارت اما شرح معنی اخذ از غنیمت را نیز را
 داده اند و الله اعلم * رواه ابو داود * وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَيْسَ عَلَيَّ خَائِفٌ * فَيَسْتَبْرِئُ بِرِخْيَانَتِ كُنُفٍ
خِيَانَتِ كُفْرَتِهِ از آنچه در دست اوست بر زجه ایمان است * وَالْأَمْتُهُبُ و نیست بر غارتگر * وَالْمُخْتَلِسُ و نیست بر ربایند
 اختلاس گرفتن چیزی از ظاهر و با سوءعتدافا و نهی زبونی * قَطْعُ دست بردن از جهت عدم خزن و خفیه * رَوَاهُ
الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و رزق بنی شرح الفقه آن صفوان بن احمیه * صحابی است پدر و ارامیه بن خلف در
 بد رکاف کشته شده و صفوان اسلام آورد بعد فتح و بود از مؤلفه القلوب و زاد آنحضرت او را از غنائم حنین اموال کثیر پس
 گفت صفوان کواهی میدهم که این بدل و عطا از غیر نفس پیغمبر نیاید پس نمکوشد اسلام و با بعد از آن هجرت کرد بمکه و
 پس فرمود آن حضرت لا هجرة بعد الفتح و بود صفوان از اشراف قریش در جاهلیت و اذبح ایشان * قُلْ مِ الْمَدِينَةِ
قَدْ رَمِ آورد این صفوان بن احمیه مدینه را * فَنَامَ فِي الْمَسْجِدِ پس تفوات کرد در مسجد و توبه و ردا * و بالش ساخت
 چادر خود را * فَجَاءَ عَارِقُ رَاخِلُ رَدَاءَ * پس آمد دزدی و گرفت و ای او را * فَاخَذَهُ صفوان * پس گرفت آن دزد را صفوان
 * فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ * پس آورد او را بسوی پیغمبر خدا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَمْرَانِ يَقْطَعُ يَدَهُ * پس امر کرد آن
 حضرت یعنی بچکان از او را و برقه که بریده شود دست آن دزد * فَقَالَ صَفْوَانُ إِنِّي لَمْ أَرِدْ هَذَا * پس گفت صفوان
 من نخواستم از آوردن او و حضور شریف که حکم قطع یداور بکنی * فَوَعَلَهُ مدینه * أَنْ رَدَّاهُ را بر این شخص صدقه
 کردم و بخشیدم * فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَلْ قَبِلَ أَنْ تَأْتِيَنِي بِهِ * پس گفت آنحضرت پس چرا قصه نکردی و نه
 بخشیدی پیش از آنکه بیاری تو نزد من او را اما الان که من حکم کردم قطع ید و را جنب است که حق الله است و
 بعفو تو ساقط نمی شود نعم ردا خود را اگر باومی بخشی که حق تسبیح ما قطعی شود اما قطع ید بعفو تو ساقط نمی گردد
 * وَرَوَى نَحْوَهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَفْوَانَ عَنْ أَبِيهِ * و روایت کرده است مانند این حدیث ابن ماجه از عبد الله
 بن صفوان از پدرش و وی از اشراف تابعین و سادات ایشان است ذکر کرده است او را ابن حبان در ثقات و بود
 یا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهم و کشته شد با او در یکروز در خالی که در متعلق بود با ستار که به ثبات و معین
 * وَالدَّارِمِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ * و روایت کرده است مانند آن دارمی از ابن عباس * وَعَنْ يَسْرِ * يُضْمَرُ و سكون
 همین ممله * بَنِ ارْطَاةَ * بَفَتْحِ همزه و سکون را و بعضی پسر بن ابی ارطاة گفته اند و ابن عبد البر گفته پسر بن ابی ارطاة
 عامر قرشی بعضی او را در صفار صحابه شمرده اند و صحیح است که وی صحابه از آنحضرت ندانند و لا دات او پیش از
 وفات آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَلَدُ وَشَالِ بَدْوِيٍّ هَلْ شَامِ اثْبَاتِ میکنند مر او را سماع و مبنای کلام مولف بر آن است
 * قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا يَقْطَعُ الْإِيْدُ بَنِي الْغَزْوِ * بریده نشود دستها و زمان بچکان کردن
 با کافران یعنی در وقتیکه لشکر در حال حرب باشد و نیا شد امام در ایشان و امیر جیش قطع نکنند و همچنین سایر حد و و
 باین اخذ کرده اند بعضی فقها بجهت احتمال افتتان ایشان مقطوع ملحق بدان حرب و از جهت خوف وقوع تفرقه و بستی
 در مجاهدان طیبی گفته که این مذمت ابی حنیفه است و از اعمی گفته که قطع نکنند امیر تا وقت رجوع از حرب
 و چون رجوع کند قطع کند و بعضی گفته اند که مراد بعدم قطع در غز و آن است که در سرقة از مال غنیمت پیش از
 قسوت قطع نکنند زیرا که او را نیز در آن حق است * رَوَاهُ الترمذی و ابو داود و النسائی الا انها قالوا فی السفر بدل
الغزو * مکران است که ابو داود و نسائی گفته اند لفظ فی السفر را بجای لفظ فی الغزو و این ناظر در معنی اول
 است * وَعَنْ أَبِي هَامَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ * روایت است از ابو هریره و این ابو هامة بن عبد الرحمن بن عوف است

رضی الله عنهما از مشایخ و تابعین و اعلام ایشان است ثقه و امام و مناقب او بسیار است کثیر الحدیث و واسع الروایة شریف
 از ابن عباس و ابی هریرة و ابن عمر و عایشه و جز ایشان ما در سنه اربعین و تسعین و قیل اربع و مائة و له اثنتان و
 سنون * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی السارق * که آن حضرت گفت در شان سارق * ان سرق فاقطعوا
 ید * اگر دزدی کند پس برید دست او را یعنی دست راست را * ثم ان سرق فاقطعوا رجله * بعد از آن اگر باز دزدی
 کند پس برید پای چپ او را * ثم ان سرق فاقطعوا ید * ثم ان سرق فاقطعوا رجله رواه فی شرح السنة * باین
 حدیث اخذ کرده است شافعی در قطع کردن در کرة ثالثة و رابعة از جهت آنکه ثالثه و رابعة مثل اولی و ثانیه
 اند و رجعتا یس بلکه فوق این است پس موجب قریب باشد برای رجل و دزد ما اگر دزدی کند کرة ثالثة
 قطع کرده نشود و جل کرد * شود و خمس کرده شود و رکب * تا بمیرد یا توبه کند و لیل ما قول می است رضی الله
 عنه که فرمود من شرم میخ ارم از خد اکه نکند ارم و اداستی که بخورد بدن دستها و استنجا کند بدن و یای را که راه رود
 بدان و باین دلیل حجت کرد صحابه را پس غالب آمد بر ایشان پس منعقد شد بر آن اجماع و لا بد آن را سند می خواهد بود
 و حدیث مذکور طعن کرده است در وی طحاوی یا محمود بر تهذیب و عیاض است و نیز این اهلک است در معنی
 و حدیث زاجر است نه متلف و در جرم ثابت شده است بدلیل قطعی * و عن جابر قال جی سارق الی النبی صلی الله علیه و سلم
 فقیل اقطعوا * گفت جا بر آورده شد دزدی بموی آنحضرت پس گفت برید او را یعنی دست او را * فقه * پس برید * شد
 * ثم جی به النبیة * بستر او را * و دزد را د و م یار * فقال اقطعوه و قطع * پس گفت آن حضرت برید دست او را پس
 برید * شد * تم جی به الثالثة فقال اقطعوه فقطع ثم جی به الرابعة فقال اقطعوه فقطع * بهمان طریق که در حدیث مابق
 کشت * فاتی به الخامسة فقال اخلوه * پس آورده شد او را با پنجم پس گفت بکشید او * فا نطقنا به فقتلناه *
 پس بودیم ما او را پس بکشتم او را * تم اجتر باه فالقیناه فی بئر * بستر کشیدیم او را و کشاله کردیم پس اند ختم او را
 در جامی * و رمینا علیه التجره * و انداختیم بر وی سکنها خطابی که یکی از علمای حدیث و فقه است گفت که نمیدانم
 هیچ یکی از فقها را که مباح داشته باشد دم سارق را اگر چه مکرر شده باشد از وی حرقه و گفت این حدیث منوع است
 بدلیل لا یصل دم امری مسلم الا باحدی ثلث و بعضی گفته اند که قتل این دزد بطریق نیاست بود و امام را می رود
 که اجتهاد کند و تعزیر و فسل این بیرون که خواهد از عقوبت و بعضی گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانست
 ارتداد این مقطوع را پس مباح کرد انید خون او را و امر کرد بقتل وی و بعضی گفته اند که او جهل است که حمل کرده
 شود بر آنکه در مستحل سرقة بود و لا بد است ازین تأیلات و الا اجترار و القای او در بئر اگر مسلمان بود می جایز
 نبود و را الله اعلم * رواه ابوداؤد و النسائی و روی فی شرح السنه فی قطع السارق عن النبی صلی الله علیه و سلم * و روایه
 کرده است بغوی در شرح السنه از آنحضرت این را که * اقطعوه ثم احسروه * برید دست دزد را و داغ کنید پا تش تا باز
 ایستد خون * و عن فضالة یفتی فالتخفيف ضا و عجمه * بن عبید * بضم عین صحابی است انصاری از بنی عمرو بن
 نوف اول مشاهد ری حدیث بعد از آن حاضر شد ما بعد آن را از مشاهد و بیعت کرد نیت شتره و حاضر شد خیبر را
 بعد از آن انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و متولی گردید قضای دمشق را از برای متاریه در زمان خروج وی
 بصرفین و مات بدمشق سنه ثلث و خمسين * قال اتي رسول الله صلی الله علیه و سلم بسارق * گفت آورده شد نزد آنحضرت دزدی
 * فقطع ید * پس برید دست وی * حکم آنحضرت * ثم امر بربا * بستر او را * کرد آن حضرت برای دقت و که
 از بخته شود در گردن وی * فخلعت فی عنقه * پس آویخته شد دست و پا گردن وی تا عمرت باشد مرد بکران را
 * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سرق
 المملوک فجمعه و لوربنت * گفت آنحضرت وقتی که دزدی کند غلام پس بفروشد او را اگر چه بنده بود بفتح نون و تشدید

شمن معجمه بیعت در هم نصف از قیقه و بعضی گفته اند نش نصف از هر چیزی پس ممکن است که مراد نصف درهم باشد
مبالغه و شاید که جای دیگر با زاید از آن و نکند * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه *

الفصل الثالث * عن عائشة رضي الله عنها قالت اتي عند رسول الله صلى الله عليه وسلم بشارق * كفت عائشة كه آرد
شد نزد آن حضرت در دهی * فقطعه * پس قطع کرد و از او را یعنی حکم کرد بقطع یل وی و در بعضی نسخ فقطع بی های ضمیر
* فقال لهما كنتم لهما كنتم بشارق * پس گفتند صحا به نبودیم ما که کان می بودیم ترا که میر می باین در د این مرتبه را
که دست وی بهری بلکه کان آن داشتیم که رحم کنی بر وی و شفقت نمائی بوی ظاهرا آن سارق از آن قبیل بود که مثل
شفقت کرد. مثل ذی رحم مانند آن ازین جهت * قال * گفت آن حضرت * لو كانت فاطمة * اگر می بود فاطمه یعنی
فاطمه زهرا بتول چکر گوشه وی صلی الله علیه و سلم * لقطعتمها * هر آینه قطع می کردم دست او را و گفته اند شایان سارق
زنی مخزومیه بود چنانکه در باب آیند و بیاید * رواه الترمذی * و عن ابن عمر قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب له *
گفت ابن عمر آرد مزدی بسموی عمر رضي الله عنه غلامی را که مر آن مرد را نبود * فقال اقطع يد * پس گفت آن
مرد بمر دست او را و نه فانه سارق مر آه لا مرأتی * زیرا که وی در دین امانت آید را که مر زن مر ابود
* فقال عمر لا قطع عليه * پس گفت عمر نیست دست برین بر وی * و هو خاد مكم اخذ متاعكم * و خذ متاع شما است
گرفت چیز شما را گویا که عمر رضي الله عنه اشارت کرد باین بسموی علت عدم قطع و آن وجود اذن است بدو آمدن
پیش شما پس احراز نداشت و همین است من هب نزد ما و نزد امام احمد بخلاف عامه اهل علم * رواه مالك * و عن ابی
ذر قال قال لي رسول الله * كفت ابو ذر غفاری بن آكر و كفت من ابیغصم خذ * صلی الله علیه و سلم یا باذر قلت *
گفتم من * لبيك يا رسول الله وسعد بك * معني لبيك ايستاد و دام بخندمت تو و سعد يك يا ري ميل هم ترا یعنی متابعه
و مطاوعت تو نمیکند بفر ما چه میفرمائی * قال * كفت * كيف انت اذا اصاب الناس موت * چگونه خواهی بود تو رجه
خواهی کرد تو و قتیکه بوسه مردم را حوت یعنی و یا یعنی می گریزی از موت یا صبر میکنی * يكون الاميت فيه بالوصيف * خواهی
بود خاندن روی بخاندن یعنی در بدل آن * یعنی القبر * این تفسیر بیت است یعنی مراد بخاندن اینجا کوراست و وصف
بر وزن شریف خد متکار و وصاف خد متکاری یعنی موضع قبر خوریده میشود را نوقت بدیهای عجل از جهت کثرت موت
یا مراد آن است که اجرت کنندن قبر گران می شود تا می نشینند بنیهای خد متکار * قلت الله و رسوله اعلم * گفتم من
خد او رسول وی دانا تر اند یعنی نهیایانیم حال من چه خواهد بود در آنوقت صبر خواهم کرد یا خواهم گریخت * قال
عليك بالصبر * گفت آن حضرت بر تو باد که صبر کنی و فکر یزی * قال حماد بن ابی سلیمان * تابعی است کوفتی فقیه
ثقه آماج مجتهد کریم جو از زوایعند از حجاز اقیس و از سعید بن المسیب و ابراهم نخعی و روایت کرده اند از وی ابوحنیفه
و مسعود و شعبه مات سنة عشرین و مائة و اسم آبی سلیمان مسلم اشعری مولی ابراهم بن ابی موسی اشعری پس ابن حماد
گفته است * تقطع يدا التماس * بریده شود دست کور کن که کفن میل زد * لا نه دخل على الميت بيته * زیرا که وی در آن
بزمیت حاضر اند و ترا یعنی آنحضرت و مراد بیت گذشته پس قبر حوز باشد چنانکه بیت را اگر چیزی از بیت در زد قطع می شود
پس در زدیدن کفن از قبر نیز قطع باشد و نزد امام ابوحنیفه و آمده دیگر نباشد و اقطع نمی کنند زیرا که معنی هرقه داری
ضعیف است از جهت عدم حرز پس اسم سارق که در نص قوانین واقع شده است آنرا شامل نباشد * رواه ابو داؤد *
باب الشفاعة في الجنود * باب در بیان احادیث و شفاعت در حد خود یعنی درخواست کردن
از امام که در رکب رد از اقامت و خایک که ذکر او متصل حد هرقه بجهت آن است که اکثر اخبار در حد در حد در حد
هرقه است اگرچه مفهوم آن عام است و حدیثی یعنوم نیز آورده است * الفصل الاول *
عن عائشة ان قريشاً هم شان المرأة البخزومية * و را یضا است از عائشه رضي الله عنها که قریش یعنی صها به که از قریس

نبود؛ این اند و ممکن ساختن بی ارام کردن ایشان را کار و حال زن مخزومیه مشرب به خمر ورم بد رهی از قریش
 * التي سوت * آن زن مخزومیه که ذرد بد بود در نام او فاطمه بنت اسود بن عبد الا مل د ختر برادر ابوعلمه بود
 * بقالوا من يكلم نبيها رسول الله * پس گفتند کیست که سخن کند از جهت وی پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقالوا ومن
ليخبرني عليه الا اسامة بن زيد * پس گفتند کیست که د لیری تو اند کرد بران حضرت و سخن تو اند کرد مکر اسامة بن زيد
 * حب رسول الله * که محبوب پیغمبر و خدا است * صلى الله عليه وسلم * حب بكسر و د هت د اشته شلي * فكلمه اسامة * ومن
سختن کرد آن حضرت را اسامة * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * بطريق انكار و توبيخ
 * ان شفع في حل من حل رد الله * آیا شفاعت میکنی تو در حل کی از محل و د خدا * ثم قام فاختطب * بستر ایستاد آن حضرت
 پس خطبه خواند بمبالغه * تم قال انما املك الذ ين قبلكم * بعدتر گفت آن حضرت هلاک نکرد انید آنیکسانی را که پیش
 ارشاد بوده اند * انهم كانوا اذا سرق فيهم الشربف * مکر آنکه ایشان بودند که چون دزدی می کرد در میان ایشان بزرگی و
 توانائی * ترکوه * می گذاشتند و از اقامت حل نمیکردند و مداهمت می نمودند شرف بزرگی و بزرگ و بلند قدر شدن
 * راذا مرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الليل * و چون میل زدند در ایشان نا توانی اقامت میکردند بر روی حل و د ر نسخه
 الوضیع که مقابل شریف است و در اکثر نسخ بلکه در روحه الضعيف وهو الصحيح * راهم الله * و سوگند خدا انجقق این
 لفظ در جای دیگر آمده است * لوان فاطمة بنت عبد سرق * اگر ثابت شود که فاطمه بنت عبد که اعز و اکرم اهل
 بیت من است نزد من بد زدد * للقامت يدها * فرأينه می بریدم دست او را * متفق عليه و فی روایة لمسلم * و در روایتی مر
 مسلم را این چنین آمده است که * قالت * كف عايشه * کانت امرأة مجزومة تستعير المتاع * بود زنی مخزومیه که بعاریت
 می گرفت اشیاء و اسباب را از مردم * و فجده * و منکر میشد آنرا جد منکر شدن را يعلم * فامر النبي صلى الله عليه وسلم
بقطع يدها * پس امر کرد آن حضرت به بریدن دست وی در سرقه که این حال داشت که استعارت می کرد و منکر میشد
 اگر گفته شود که فجده و انکار قطع نیامده است جوابش آنکه ذکر امتناع و جدل برای تعریف حال آن زن است که این
 حال داشت و قطع بجهت سرقه که وی کرده بود گفته اند که نزد امام احمد و اسحاق در جدل عاریت قطع امتناع ظاهر امتسك
 ایشان همین حد است اما در احادیث دیگر ذکر سرقه صریح آمده است ایشان خواهند گفت که همان حد عاریت
 را سرقه نام کردند * فاتی اهلها اسامة * پس آمدند کسان آن زن اسامة را * فكلموه * پس سخن کردند ایشان اسامة
 را * فكلم رسول الله * پس سخن کرد اسامة پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فیها * در شان این زن را استخلاص
 او * ثم ذكر الليل يتنوما تغلم * پستر ذکر کرد حد یث را بمانند آنچه گذشت و در اینجا نهایت اهتمام و اعتنا است
 باقامت حد و د استقامت آن حضرت صلى الله عليه وسلم در حقانیت و در رحمت کناد حق تعالی شیخ تاج الدین سبکی
 را که از اعاظم علمای شافعیه است و بتمام اند اخلاق و محبت خاندان نبوت علام الله علیهم اجمعین موصوف است
 چون این حد یث را روایت کرده ام ما می فاطمه را درین مقام ذکر نکرد و تمجاشی کرد از اجرای اسم شریف وی
 در اینجا و گفت بعد از قول آنحضرت * راهم الله لوان * پس ذکر کرد آنحضرت امر او را از اهل بیت خود رحمة الله علیه
 * هذا الباب خال من الفصل الثاني * الفصل الثالث * عن عبد الله بن عمر رضي الله
عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من جالت شفاعته دون حل من حل د والله * گفت آن حضرت کسیکه
 حائل گردد و در میان آید شفاعت او نزد حل ی از حل و د خدا ایمنی منع کند بشفاعت خود چل را * فقل ضار الله * پس
 بتحقیق ضل یث کرد حل او را و مقابله کرد با وی فی البصر اح ضل نا همتا و ند همتا ضار ضل او را * ومن خاصم فی باطل وهو
يعلمه * و کسیکه بیکار کند در مخالفت حق و حال آنکه از میب آید آن را که باطل است * لم يزل فی مخط الله * همیشه می باشد
 وی د و غضب و بیرضای حل او * حتى ينزع * تا آنکه بار آید از آن نزع و نزوع از امری با ندن از آن کار و من

قال فی مومن ما لیس فیہ * وکسیکه گوید در حق مسلمانی چیزی که نیست در او از حدیث و نعیان * اسکنه الله ردة الخصال
جای کند او را خدا ای تعالی در کل زرد آب در و زخیان رده بر او و سکون دال و همله و خین معجمه و فتح دال نیز آمد و این
چنین است در کتب لغت و اهل حدیث بسکون روایت کنند کل و لای سخت و خیان بفتح خای معجمه در اصل بمعنی فساد
و تباهی است و مراد اینجا زرد آب است که از اندام اهل نار بپزد و از مواد فاسد جدا گردد و روان شود و بعضی
نکته اند که مؤخری که فراموش آیند روی زرد آب * حتی بخروج مما قال * تا آنکه بیرون آید از آنچه گفته است یعنی
از آن گناه بتوبه یا پاک شود و بر آید ازین با ستیفای عذاب که مستحق آن شد * و راه احمد و ابوداود و فی روایقا
البیهقی فی شعب الایمان من اعان علی خصومة لا یدری الحق اثم باطل * و کسیکه یاری کند در خصومتی که در نمی یابد
که حق است یا باطل * فهو فی سخط الله حتی ینزع * پس وی در غضب خداست تا آنکه باز آید تهل ید و عید در اینجا
بیشتر است که در مقام شک و تردید در حق نیست نیز اعانت نکند و در روایات سابق بعلم و تعین بطلان بود و نیز اینجا خصوصیت
بود و اینجا اعانت بر خصوصیت فافهم * و عن ابی امیه * بضم هوز و فتح دیم و تشدید یا * المخرمی * صحابین است معن بود
در اهل حجاز نام او معلوم نیست مراد او را حدیث است در حدیث مرکه که همین حدیث است * ان النبی صلی الله علیه
وسلم اتی یاص * که آن حضرت آورد شد نزد وی زردی که * قد اعترف اعترافا * بتحقیق اقرار کرد بدزدی اقرار
کردنی * و لم یوجد معه متاع * و یافته نشد بان زرد هیچ متاعی * فقال له رسول الله * پس گفت مرا و از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ما اخالك سرقت * گمان نمی بوم ترا که زردی تو اصل اخال بفتح هوز است بر لفظ مضارع متکلم
مثل اخاف تبذل می کنند فتح بکرو بعضی بفتح نیز میخوانند و مقصود آن حضرت در دفع حد بود و تلقین رجوع چنانکه
در حد زنا می کرد و این یکی از د و قول شلعی است و نزد ما و ما برائمه این مخصوص بحکم زنا است * قال یای * گفت
آن مرد آری زردی کرده ام * فاعاد علیه مرتین او ثلثا * پس باز گفت آن حضرت این تلقط را ذوب و یا خه باز که
کمان دارم که توند زردی * کل ذلك یعترف * هر بار اقرار می کرد و می گفت زردی * ام * فامر به * پس امر کرد
آنحضرت برای بریدن آن مرد * قطع * پس برید شد * و جی به * و آورده شد او را یعنی بعد از دست بردن نزد
آنحضرت * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم استغفر الله و توب الیه * امرش خدا را از خدا و توبه کن بعبودیت تعالی
و باز آ که باز زردی نکنی یا هیچ گناه نمی * فقال * پس گفت آن مرد * استغفر الله و اتوب الیه فقال رحل الله
صلی الله علیه و سلم اللهم تب علیه * پس گفت آنحضرت خداوند توبه و رجوع برحمت کن بزوی * ثلثا * سه بار گفت
آن حضرت این کلمه را * و راه ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی فکذا وجد فی الاصول الاربعه *
اینچنین یافته ام در چهار اصل که عبارت از همین اربعه مذکورین است * و جامع الاصول و شعب الایمان و معالم السنن
و همچنین یافته ام درین سه کتاب * عن ابی امیه * بیان فکذا است یعنی درین کتابهای مذکور همة از ابی امیه است
* و فی نسخ المصابیح عن ابی دینة بالراء * و کمرآن * و التاء المثلثة بدل الهمزة الیای * و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که
این غلط است اگرچه ابو رمثه نیز صحابی است اما این حدیث از وی نیست و ذکر وی در اینجا غلط است

* باب حد الشتر * خمر می و در لغت بمعنی پوشیدن و می پوشد عقل او و شرب خمر حرام است بکتاب و سنت و اجماع
و حد شرب خمر هشتاد تازیانه است نزد جمعه و رایحه و همین است مذنب ما و مذنب شافعی و قومی بران رفته اند که چهل
است و در روایتی از امام احمد نیز همین آمده و مختار نزد اشعریه مذنب و هشتاد است و روایت کرده اند
که آنحضرت می زد شارب خمر را بشاخهای درخت و نعل بی تعیین عدد و در روایتی دیگر چهل تازیانه نیز آمده و همچنین
می کرد ابو بکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز در حد و خلافت خود بعد از آن مشاورت کرد با صحابه پس گفت علی
رضی الله عنه رای من و اجتماع من هشتاد تازیانه است و بعضی گفته اند بود زائد بر اربعین چیزی که می کرد آن را آنحضرت

و قتیکه اذیان می کرد تک مردم در شرب خمور و در حقیقت این تغذیر بود و مرا امام زامی و هکذا زیاد نکند در عتبات
دوافع اجتماع و صلاح دین و وقت و مرور و بعد از آن میرا مومنین علی رضی الله عنه که گفتند آن حضرت صلی الله
علیه و سلم را بو بکر رضی الله عنه چهل و یک روز آنرا غرض شستاد و همه بیعت نمود و الا ان اجتماع است در ثمانین
الفصل الاول * عن انس بن النبی صلی الله علیه و سلم ضرب فی الشجر بالجرید و النعال * و روایت

است از آنکه آن حضرت زد در جلد شرب خمور و شایخیهای جز ما میزد از ترک و بتعلما یعنی بنی تهمین علی و جلد آن
لتربعین * و زید ابوبکر رضی الله عنه چهل تا زید با نعل و در زید من از ربعین ما نند چهل یعنی نزد یک بان * متفق علیه
و فی رواية عنه * و در روایتی از انس بن النبی صلی الله علیه و سلم کان ضرب فی الشجر بالجرید و النعال و الجرد
اربعین * بدین معنی آن حضرت بوز که میزد در شرب خمور بتعلما و جرد چهل تا زید و درین روایت تعیین عدد آمد و
است و باین حدیث اخذ کرده است امام شافعی * و عن المسایب بن یزید * صحابی صحرا است قلیل التعلیم حلیف بنی
هذیل شمس و لاجت و علی سال دوم از هجرت و جاف شد حیا ابوداع را همواره بن ریش و روی هفت ساله بود مات سنة ثمانین
و قول بیت را نعل نعل و روی آخر اصحاب است که هر چه در رمل بنده بر قوی * قال کان یوکی بالشارب علی عهد رسول الله
صلی الله علیه و سلم * گفت سالیب بن یزید بود شان بران وجه که آورده میشود شارب خمور را در زمان آنحضرت * و امره انی
یک روز در زمان امامت ابوبکر امره یکمرمزه و سکون میم بمعنی امارت و در بعضی نسخ اماره ابی بکر نیز آمده
* و صدر را من خلافة عمر * و در اول زمان از خلافت عمر * فتقوم علیه بالید و نعل و انوار و ینا * پس می افتادیم
ما بر روی و میزدیم بر ستمای خود و نعلهای خود و در دانهائی خود * حتی کان آخر امره * تا آنکه بود آخر زمان امارت و عمر
رضی الله عنه * و یلیون ربعین * پس زد چهل تا زید یا نه * حتی اذا اعتوا و فسقوا * تا آنکه چون از جلد ترک شستن شارب بان
خمور و برین آمدن از جلد استیل ال وادمان کردن و طغیان و زید نند * جلد ثمانین * زد و عمر هشتاد تا زید یا نه که از یازده
بطریق تنزیر بود در الاجل بقیاس ثابت نمی شود * و روایت دیگری * الفصل الثاني * عن جابر

عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان من شرب الخمر * گفت آن حضرت بد رختی کسی که بنوشد می را * فاجلن و * پس
تا زید یا نه زید او را * فان عاد فی الاربعة * پس اگر باز کرد و نوشورد در کورت چهارم * فاقتلوه * پس بکشید او را و گفته اند
که این در سجد زجر و توبی بد بود نه امر بقتل یا بطریق سیاست یا مراد بقتل ضرب شدن است و بعضی گفته اند که این
در ایات بود بعد از آن منسوخ شد * قال ثم اتی النبی صلی الله علیه و سلم بعد ذلک برجل * گفت جابر بر پستو آورده شد نزد
آنحضرت مروری * قل شرب فی الاربعة * که تحقیق نوشید بود در کورت چهارم * فصر یصرل یقتله * پس زد او را
و نکشت او را از اینجا معلوم شد که امر بقتل بر سجد زجر و توبی بد و سیار است بود یا منسوخ گشت باین حدیث و نقل کرده
است نورانی از آنکه می که گفت فی حدیث و کتاب من حدیثی که انجم کرده اند است بر ترک عمل بد ان میکر حدیث
جمع بین الصلواتین بی خوف و مطرد بکود یک حدیث قتل شارب خمور در کورت چهارم * رواه الترمذی و رواه ابو داود عن قتیبة *
بفتح قاف و کسر مو حله و سکون تحتیه و صاد مؤمله بن ذویب بضم ذال معجمة و فتح و او و سکون تحتیه و ولادت یافت در حال اول
از هجرت و بعضی گفته اند در حال فتح و آوردند او را نزد آنحضرت پس دعا کرد او را و بود دخل از نعل عالم و رفقه و رفعت از
علیای است و لکن عمل او را بر او در حدیث ذکر کرده و غیر او در طبقه ثانیه از تابعین شام و الله عالم مات سنة ست و ثمانین
شرفی آخری است * و در روایت دیگر مرثوم می و ابوداود * و لثما و ابن ماجه و الدارمی * و مرثومای و ابن ماجه
و دارمی * عن نقر من اصحاب رسول الله * از جماعت از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم * و همام منون * از جمله ابن
اصحاب * ابن همام و معاویه و بقره و الشریح * بفتح شین معجمة و کسر و ای و سکون تحتیه نام صحابی است ثقیفی و بعضی
گفته اند از حضرت معن و داود است در اصل ثقیف و جلدی او را در اصل حجاز است و بعضی گویند هم او مالک است آنحضرت

اورا شریک نام کرد زیرا که وی کشت گیتی را از قوم خویش پس بکشت پس بکله آمد و معلمان بکله زود بمعنی گریختن
 و رسیدن پس این جماعه نقل کرده اند این حدیث را ازین صحابه مذکورین رضی الله عنهم * الی قوله فاقتلوه * و این
 هجارت را که و ثمراتی النبی صلی الله علیه وسلم الی آخره روایت نکرده اند * وعن عبد الرحمن بن الزمر * صحابی
 است زمری برادرزاده عبد الرحمن بن عوف و از مر معروف است و بتحقیق غلط کرده است کسیکه کرده اند او را
 ابن عم عبد الرحمن بن عوف و وی از اقران ابن عباس است رضی الله عنهم اجمعین * قال کانی نظر الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذ اتی برجل قد شرب الخمر * گفت عبد الرحمن ابن ازهر کویا من می بینم جموی آن حضرت وقتیکه
 آورد شد نزد وی مردی که نوشید و لمحت خمر را * فقال للناس اضربوه * پس گفت آنحضرت بمردم بزنید او را * فمنهم
من ضربه بالدهال * پس بعضی ازین مردم کسی بود که زد او را بدهال * و منهم من ضربه بالعصا * و بعضی از ایشان کسی بود که زد
 او را بعصا * و منهم من ضربه بالهتجة * و بعضی از ایشان کسی بود که زد او را بجریدهای نخل این لفظ در نسخ مشکات
 بکسر میم و سکون تحتانیه بدل و فوقانیه مفتوحه و خای معجمه است و اختلاف کرده اند در ضبط آن بعضی بکسر میم و فتح
 آن و تشدید فوقانیه قبل تحتانیه گفته اند و بعضی بر وزن سکینه و بعضی جز آن و از قاموس معلوم میشود که از متع بمعنی
 قطع و ضرب و آنچه در نسخ مشکات است مخالف این است و آن بر تقلیری باشد که از تعج و توج باشد و ذکر آنها در کتب
 لغت نیست * قال ابن وهب * گفته است ابن وهب در تفسیر این لفظ یعنی * الجریة الرطبة * شاخ تری برک از درخت
 خرما و بعضی بمعنی عصا گفته اند و بعضی شاخ باریک نرم و بعضی گفته اند هر چه زده شود بوی جریده یا عصاره یا
 جز آن و ابن وهب نام او عبد الله است و کنیت او ابو محمد قرشی مصری از موالی اصحاب استماع دارد از مصریین و حجازیین
 و عراقیین و از ابن جریر و ثور و غیر ایشان کنیه الحذلی و از مصریان و حجازیان و شامیان هیچکس در کثرت حدیث
 ما بعد از نبود و از حاملین صالح گفته که یک حدیث ابن وهب بصل هزار حدیث می آورد و ابن عدی گفته که از اجله
 ثابث وثقات ایشان بود و لا بدت اوسنة خمس وعشرين ومائة ووفات یافت سنة سبع یا تسع و تسعون ومائة * ثم اخل
 رسول الله صلی الله علیه وسلم تباه من الارض * بستر گرفت آنحضرت خاکی از زمین * فرمی به فی رجه * پس انداخت
 آنرا در روی وی * رواه ابوداؤد * و عن ابی هریره قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی برجل قد شرب الخمر * فکفت
ابوهریره آورد * شد نزد آنحضرت مردی که نوشید بود خمر را * فقال اضربوه * پس گفت آن حضرت بزنید او را * فمنها
المضارب بیده * پس بود از مازند که بدست خود * و المضارب بشویه * و زند * بحامه خود * و المضارب بنعله * و زنده
 پنخل خود بمعنی هر کسیکه بود میزد یکی بدست خود مزدود بکری بحامه و دیگر بنعل * ثم قال بکتوه * بستر گرفت آنحضرت
 سرزنش کنی او را و دشتی کنی بوی * فاقبلوا علیه یقولون * پس روی آوردند بروی درحالی که می گویند * ما تقویت الله *
 پرهیز نکردی خدا را * ما خشیت الله * نترسیدنی خدا را * وما استجیت من رسول الله * و شرم نداشتی از پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه وسلم فقال بعض القوم اخذواک الله * پس گفتند بعضی از قوم خو را کوداند و رسوا کنند ترا خدا ایتعالی
 یعنی در آخرت یادرد نیا و آخرت * قال لا تقولوا هذا * گفت آنحضرت مگوئید همچنین * لا تعینوا علیه الشیطان * یاری
 ند مید بروی شیطان را * ولکن قولوا اللهم اغفر له اللهم ارحمه * ولیکن بگوئید خداوند ایا امرز او را خداوند ارحمت
 کن او را تا کرد گناهان نکرد و او را کرد دتوبه کند و حزب قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی قدس الله روحه الا می
 میز کوراست و ذکرنا اذا غفلنا عنک باحسن ما تکرناه اذا ذکرناک و ارحمنا اذا عصیناک باتم ما ترحمنا به اذا اطعناک
 میفرماید یا رب یاد کن ما را وقتیکه غافل شویم از تو بهتر از آنچه یاد کنی ما را وقتیکه یاد کنیم ترا و ارحم کن ما را وقتیکه
 معصیت کنیم ترا تا ما ترا از آنچه رحمت کنی در وقتیکه طاعت کنیم ترا که احتیاج ما در وقت غفلت و معصیت بد کرد و رحمت
 تو بیشتر است تا از غفلت و معصیت بر آئیم و گویا که این معنی خواسته است و گفته است (بیت) * بصیب ما

بهشت ای شد اندامش بزرگ که مستحق گرامت کناهکارانند * روا ابو داود * وعن ابن عباس رضی الله عنه قال شرب
 رجل مسكراً كفت ابن عباس شراب خود مردی پس مست شد * فانني يعيل في الحج * پس ملاقات کرده شد رساله
 می حدیث و مختار آمد در را چنانکه عادت معتنان احمدی الصراح میل خدیج و فتح بفتح فارشید و جیم را ذرا ح و بعضی
 گفته اند ابن عباس در کوفه مدعی گفته اند مطلق * فانطلق به الی رسول الله * پس پرده شد او را بنوی پندم بر شد * صلی الله
 علیه و سلم فلما احاذی ذی دار الهامس * پس مرگه که مقابل و برابر شد آن مست مرای عباس را * انقلبت * ناکه بکریشت
 ذی سل علی العباس * پس بر آمد بر عباس * فالتزمه * پس بچپید بکنار عباس * ذل کر ذلک للنبی صلی الله علیه و سلم *
 پس ذکر کرده شد آن با انحضرت * نصعک * پس نشندید انحضرت * وقال اقلعوا * و کفت آیا کرد آن مرد این را
 * ولم یأمر فیه بشی * و امر نکرد انحضرت در شان وی پیزی از حد زدن و تعزیر کردن یا بیعت ابا حمت خود را و رفع یا
 به سب عدم ثبوت یا قرار و شهادت عدول و از میل در طریق سکر یعنی که موجب حد کرد لازم نمی آید کذا اقبل و تحقیق
 این کلام از شرح ظاهر می شود * روا ابو داود * الفصـ ل الثالث * عن حمیر * بضم حین و فتح میم * بن سعید
 التیمی * بفتح نون و خای مجیمه مفتوحه تابعی ثقة روایت میکند از علی و عمار و ابن مسعود و روایت میکند از وی شعبی
 و احمدش * قال سمعت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه یقول ما کنت لاقیم علی احد حل ایهوت * کفت حمیر شنیدم علی را
 رضی الله عنه می گفت که نیستیم من که بر پا کنم بر هیچ یکی حل می زای پس بمیروند آنکس * فاجل فی نفسی منه شیئاً * پس یا هم من
 در نفس خود از مردن آنکس چیزی از غم و اندوه زیرا که آن بحکم شرع است و وی محل رحم و شفقت نه * الا
 صاحب الشر * مکر نوشنده خمر * به لومات * پس بد رحمتی وی اگر بمیروند بعد زدن اتفاقاً * و دتیه * دیت میل هم
 او را * و ذلک ان رسول الله * و آن بجهت این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لم یمنه * بضم حین سبک نکرده
 و تعیین نموده حد شرب خمر را زیرا که در زمان آنحضرت مقرر نشد بود چنانکه کشت اگر چه در بعضی اجازت یافت چهل
 یا ما نیک و اقل واقع شده پس چون هشتاد زنم و بمیروند همی قرهم که شاید زیاد به بر آنچه نزدیک است واقع شده
 باشد پس ازین جهت دیت میل هم و اجماع کرده اند بر آنکه کسیکه واجب شده بر وی حد پس زده شد حد
 شرعی و مردد دیت نبعت بر آن و این احتیاطی است از وی رضی الله عنه اگر چه فرمود نزد مشاورت عمر هشتاد محبوب تر
 است نزد من * متفق علیه * و من ثور * بفتح مثله و سکون و او بر لفظ حیوان مشهور * بن زید الله یلمی * همچنین است در نسخ
 مشکو و در نسخ مو طاد یلی است و صحیح همین است تابعی است شامی حمصی از مشایخ مالک روایت میکند از وی نوری
 و تیمی بن معبد ثقة است و معتدل و لیکن متهم شد بقول روای از حمص بر آوردند و خانه او را سوختند و الله اعلم * قال
 ان عمر رضی الله عنه استشار فی حد الخمر * کذا ثور که عمر مشاورت کرد بر صاحب د و تعیین و تقف بر حد خمر * فقال له
 علی رضی الله عنه ای ان تجلده ثمانین جلد * پس کفت مر عمر را علی رضی الله عنه ما رای من انیست کذا بزنی شارب
 خمر را هشتاد تازیانه * فانه اذا شرب سکر * زیرا که بد رحمتی وی و قتی که مخمور شراب مست می کرد * و اذا سکر لم ی *
 و چون مست می کرد بیهوده می گوی * و اذا لم ی افتری * و چون بیهوده می گوی اقترا و قف می کن و دشنام می کن
 متهمات را بر ناپس سکر مضی بقف می کرد و و خ قف هشتاد تازیانه مقرر است * فجلد عمر فی حد الخمر ثمانین *
 پس زده شد در حد خمر بکفته می هشتاد تازیانه و اجماع کردند صحابه بر آن * رواه مالک * باب ما لا یدعی علی
 الحد و در بعضی نسخ کلمه ما نیست و باب منون است یعنی دعای بد کرده نشود بر آنکه حد زده شود چنانکه شخصی
 در حضور شریف بشارت خمر کفت اخزاک الله و آن حضرت منع کرد که این چنین نگوی و مغفرت و مرحمت خواست
 و رنعت که کلمه ما مست بقاعله عربیست این ما را مصدر یده می گویند که عد لغول خود را بمعنی مصدر می گردانند
 و معنی چنین می شود باب دعا نکردن بر محن مرد پس این هم بمعنی ازل راجع می گردد

الفصل الاول * من عورين الخطاب رضي الله عنه ان رجلا معه عبد الله يلقي بالعمار * ورويت اصب
 ازا مير المؤمنين عور رض كه مردی كه نام او عبد الله بود لقب كرده ميشد اعمار ببيت سادكي و اباهي وي * كان يضحك
 النبي * بود آن مرد كه ميشد انيل پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم * بختنان و حر كات مضحك كه مي گفت روي كرد و كاشي
 مد به از جنس شمر ماورما از ياديه برام آنحضرت مي آورد * وكان النبي صلى الله عليه وسلم قد جلد في الشراب * و بود
 آنحضرت كه بتحقيق تازيان را كرده اورا ببيت خوردن شراب و ادين فعل از وي بعمار واقع ميشد * فاتي به يوما * پس آورد *
 شد او را از زني * فامربه * پس او را كرد براي او بجلد كردن * فجلد * پس جلد كرد * شد * فقال رجل من القوم * پس
 گفت مردی از اصحاب * اللهم العنة هذا وكن العنة كن اورا * ما اكثر ما يوتي به * چه عيب بعمار كه آورد * مي شود
 او را يعني در شراب خوردن * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم لا تلعنوه * لعنت لگنيد او را
 * فوالله ما علمت انه يحب الله ورسوله * پس بجد امر كنند آنچه ميدانم من آن است كه روي در دست ميدارد خدا او را رسول خدا
 را و در بعضي روايات آمده است كه ما علمنا الا انه يحب الله ورسوله و نبيد انهم من مكر الة وى در دست ميدارد خدا او را رسول
 خدا را و در بعضي روايات انجين آمده است لا تلعنوه فانه يحب الله ورسوله و از اينجا معلوم ميشود كه اصل محبت با عدل و اتباع
 در بعضي امور نيز جمع مي شود نعم محبت نام كامل معتبر است كه بموافقت و اتباع محبوب باشد محبت را امر است
 چنانچه اتباع را نيز در جانات است و حقيقت محبت انجني اب قلب است بجانيت محبوب و اتباع و موافقت از آثار
 و ثمرات آن است فافهم * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم برجل قد شرب * آورد *
 شد نزد آن حضرت مردی كه بتحقيق شرب كرده است يعني خمر را * فقال اضربوه فمنا الضارب بيد و الضارب بعله
 و الضارب بشوبه فلما انصرف * پس هر كاه كه بركشت آن مرد * قال بعض القوم اخذاك الله قال لا تقولوا فكلوا لا تعينوا عليه
 الشيطان * اين حديث بعينه مثل حد يث ابي هريره است كودر آخر فصل ثاني از باب ما بق كذ شت يا اختصار ي كه در رو
 است * رواه البخاري *
 الفصل الثاني * من ابي هريرة قال جاءه الا سلامي * گفت ابو هريره آمد
 اسلامي يعني ما عزين ما لك اسلامي و در بعضي نسخ جاء ما عز الاسلامي * الى نبي الله * بصوي پيغمبر خدا * صلى الله عليه
 وسلم فشهد على نفسه * پس كواهي داد بر خود يعني اقرار كرد * انه اصاب امرأة حراما * كه وي رفيل * است زني را
 يعني جماع كرده باوي * اربع مرات * اقرار كرد چهار بار * كل ذلك يعرض عنه * هر بار زني ميكرد انيل آن حضرت
 زني و ميكفت آيا تقبيل كرد يا غمز كرد بطريق كفايت چنانكه كذ شت * فاقبل في الخامسة * پس روي آورد در بار
 پنجم * فقال انكها * پس گفت آنحضرت ايا وطني كود * توان زن را كه مريخ است در معني وطني * قال نعم * گفت آري
 وطني كرده ام و بتحقيق از من زنا رافع شده است * قال حتى غاب ذلك منك في ذلك منها * گفت آنحضرت وطني كود *
 تو را كه غايب شد آن يعني عضو مخصوص از تو در آن يعني در عضو مخصوص از زن * قال نعم * گفت آري همچنين
 شد * قال * باز گفت آن حضرت از ابرام بتحقيق و تا كيد * كايغيب المزود في السكلة * چنانكه غايب مي كود و ميل دل
 حرمه دان و مزود بكسر ميم و سكون را و فتح و اوود را و آخر دل ميل حرمه و مكته بضم ميم و سكون كاف و ضم حاء حرمه دان
 * و الزنا في الهجر * و چه چور من در چا در شا بكسر زار من در دلو بسته * قال نعم * گفت آري * قال * گفت آن حضرت
 * هل تدري ما الزنا * آيا مي دريابي و می دانی تو كه چيست معني زنا و حقيقت آن نه كه هر وطني بطريق من كور زنا باشد
 شايد كه در حرمت آن شبه باشد * قال نعم اتبع منها اخر اما ياتي الرجل من اهله حلالا * گفت آري آمد من از ان زن
 و كردم با وي بزرگهي حرام آنچه مي آيد مرد و ميكند از اهل خود بطريق حلال يعني ميل انهم كه معني زنا وطني حرام
 بني شبه است * قال فما تدين بهن القول * گفت آنحضرت پس چه مشخو اهي تو باين گفتن كه ميگوئي من زنا كرده ام و عرض
 تو چیست * قال اريد ان تطهرني * گفت مشخو اهم كه پاك كني من از لوث زنا و بزه آن و اقامت حد كني بر من * فامربه ترجم

پس امر کرد برای وی پس زخم کرده شد * فسمع نبي الله * پس شنيد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رجلا من اصحابه *
 د مرد را از ياران خود * يقول احد اصحابه * ميكويد يكي از آن در مرد مريار خود را * انظر الى هذا الذي ستر الله
 عليه * بين بسوی اين مردی که پوشيد خداي تعالی کناه او را و انداخت پرده را بر وی * فلم تدعه نفسه * پس نکل داشت
 او را نهی او که پنهان ماند و آشکارا کرد * حتى رجم * تا آنکه سنگها را کرده شد * رجم الکلب * همچو سگها را گردن ملک
 * فسكت عنهما * پس خاموش ماند آنحضرت از آن دو مرد و هیچ نگفت * ثم مار ساعه * پستو میر کرد آن حضرت ساعتی
 * حتى مر بجيفة حمار مثل برجله * تا آنکه کل شد مردی که بردارند و ایت پایی خود را از پیماری آنها من جفده
 یکسر جیم مرد اربوی گرفته و شول برداشتن هموار را شایل ماده شتودم برداشته بجای آبستنی و درین ماده معنی برداشتن
 است * فقال * پس گفت آنحضرت * این فلان و فلان * کبیا اند فلان کس و فلان کس یعنی آن دو مرد که تحقیر ما عز می
 کردند برجم * فقال نحن ذان * پس گفتند آن دو مرد ما نیم آن دو مرد * یا رسول الله فقال انزلنا من جيفة
 من الحمار * پس گفت آنحضرت فرود آئید پس بخورید از مرده این خر ظام را جفده در میان در کوفت افتاده بود چنانکه
 مادت است * فقال یا نبي الله من یا کل من هذا * پس گفتند آن دو مرد ای پيغمبر خدا که میخورد ازین این خوردنی
 نیست چون میفر ما می خوریدن آن * قال و ما نلتما من عرض اخيكما انما * گفت آن حضرت آنچه گرفتید شما را که
 کردید و ریختید از آبروی برادر خود و تحقیر کردید او را اکنون * اشد من اكل منه * سخت تر است از خوردن ازین
 حمار * والذی نفسی بیده انه الا ان لفي انهار الجنة ينغمس فيها * بخاب او کند بد رستی که وی الا آن هر اینه در جویهای
 بهشت است غوطه میخورد در آن انغماس با آب فرورفتن * رواه ابو داود * رعن خزيمه * بضم حجه و فتح زای و سکون
 یا * بن ثابت * صحابی انصاری اوسى صاحب الشهادتين حاضر شد و او را بعد آن را حاضر شد با امیر المؤمنین علی
 رض در صفین و چون شنید که همار بن یامر کشته شد شمشیر کشید و قتال کرد تا کشته شد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من اصاب ذنباً اقيم عليه حد ذلك الذنب * کسیکه بر دل و ارتکاب کند کناهی را که اقامت کرده شد بر آن کس حد آن کناه که
 در شریع آمده است چنانکه زنا کرد و جلد کرده شد و سرقه کرد و قطع کرده شد * فهو كفارة * پس آن حد کفارت و پوشتن
 و محو کنند آن کناه است * رواه فی شرح السنة * وعن علی رضي الله عنه عن النبی صلى الله عليه وسلم قال من اصاب
 حدی * گفت آنحضرت کسیکه رسیده حدی را یعنی کناهی را که بر وی حد متعین است یا مراد بحد محترم است تلك حد و الله
 ای معارجه * تخجل عقوبته فی الدنیا * پس شتاب کرده شد حد اب و عزای آن در دنیا یعنی حد زده شد یا تعزیر کرده
 شد * فانه اعدل من ان ینفی علی عید العقوبة فی الآخرة * پس عقاب کرده نمی شود بروی در آخرت زیرا که
 خدا ایتعالی عادل تر است که دو تا گرداند بر بند خود عقوبت را در آخرت * و من اصاب حد فستره الله علیه * و کسی بر حد
 و بکند کناهی را پس بخور خدا ایتعالی آن کناه را بروی * و عفا عنه * و عفو کند و رکن زد از آن * فانه اکرم من ان
 یعود فی شیء قل عفا عنه * پس خدا ایتعالی بزرگتر است ازین که باز کرد و بعد اب گردن در چیزی که بتحقیق عفو کرد و در
 کند شت از آن این بر تقلیری است که ستر بجهت عفو باشد و الا از ستر لازم نمی آید عفو شاید که برای روز جزا انگاشته
 باشد اگر چه امید واری مسافت که چون امروز پوشید و رها نکرد داند امید است که فردا نیز نکند و بتواند که این
 کلام کتابت از توبه باشد که عفو لازم توبه است فافهم و بالله التوفیق * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا
 حد یث غریب * باب التعزیر * فی القاموس العزرا لم عزز و تعزیر بمعنی تعظیم و تقصیر و هو و آید و عزز
 بمعنی منع و رد نیز آمده و تعزیر بمعنی نصرت دادن نیز آید قوله تعالی و تعزروه یعنی نصرت دهید آنحضرت را در
 یکیل اعدا را و منع کنید ایشان را یا تعظیم کنید و تمجید نماید او را و تعزیر که در معاقبت کنند منع می کند از معاودت
 و عزز تمهین و مقل هم در می آید * الفهم الازل * عن ابی بردة * بضم با و هکس را * بن یيار * یکس نون

و تخفیف تختانی از کبار صحابه است انصاری خال یاعمر براء بن عازب است حاضر شد عقبه ثانیه را با هفتاد کس
و حاضر شد بدو را و همه مشاهد را و حاضر شد با علی رضی الله عنه در تمامه حروب و روایت کرد از وی براء بن عازب و جابر
بن عبد الله که صحابی اند مات سنه خمس و اربعین روایت کرد ابو برد * عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یجلد فوق
عشر جلدات * گفت آنحضرت جلد کردن نشود بالای ده جلد * الانی حد من حد و د الله * مکرر حدی از حد و دخل
ظاہر این حد نیست در این است که در تعزیر زیاده برد * تازیانه زنند و گفته اند که این حد نیست منسوخ است * متفق علیه *
بدانکه علما را درین باب اختلاف است نزد امام ابو حنیفه و محمد اکثر تعزیر می و نه است و نزد ابی یوسف هفتاد و پنج
و اقل آن هه تازیانه است با اتفاق چه بکمترازان جز و منع حاصل نکرد و اتفاق است بر آنکه تعزیر بعد از حد نرسد ولیکن
مخت ترازان بود و بعضی گفته اند که آن معوض برای امام است اگر زیاده کند بر حد و میرسد او را و تفصیل مذاهب
و ذلایل در شرح مذکور است * الفصل الثانی * عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ضرب
احدکم فلیتق الوجه * و قتیکه بزنی یکی از شما پس باید که پرهیزد روی را و بر روی نزنند چه در حد و چه در تعزیر و چه برای
تادیب و تادیب در معنی نوعی از تعزیر است بر تقصیر و رانچه باید کرد * رواه ابو ارد * وعن ابن عباس ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا قال الرجل للرجل * گفت آنحضرت و قتیکه بگوید مردی بر مردی دیگر * یا یهودی فاضربوه عشرين
پس بزنی او را بیست تازیانه احتمال دارد که مراد باین کفر باشد یا خواری و یا حقارت مراد باشد زیرا که یهود مشهور
اند بدان حکم نص قرآن ضربت علیهم الذل و الحکمة و گفته اند که حمل بر معنی اول اولی و ارجح است از جهت درء
حد * و اذا قال * چون بگوید یا مخنث فاضربوه عشرين * پس بزنی بیست تازیانه و مخنث آنکه در کلام او و اعضایی او
مکسبگی و دو تائی باشد و تشبه کند در حرکات و معنات بزنان و در کتاب النکاح در فصل ثالث از باب النظر الی المشطوبه
و میان العوارت بیان معنی آن کل شده است و در حد آیه گفته که چون دشنام کند مسلمان را و بگوید یا فاسق یا کافر یا خبیث
یا مارق واجب است تعزیر از جهت لزوم ایضا و لحوق شین و اگر گوید یا حماری یا خنزیر تعزیر کرد نشود از جهت عدم
لحوق شین بجهت تیقن بثنی آن و بعضی گفته اند در عرف ما تعزیر کرده شود زیرا که این را دشنام می شمارند و بعضی
گفته اند که مسبوب اگر از اشراف باشد چنانکه فقها و علویه تعزیر کرده شود و اگر از ضعیف بود تعزیر کرده نشود و
احسن انتهی * ومن وقع علی ذات محرم فقتلوه * و کسیکه بیفتد بر زن خداوند محرم یعنی زنا کند بزنی که محرم است پس
بکشید او را حکم کرده است بظاهر این حد است امام احمد و جمهور بر آنند که این جزو نشدن است و بعضی گفته اند محمول
بر استحلال و استشفاف است و الاحکم و حکم سایر زنا است که زجم است اگر محصن بود و جلد است اگر بکر باشد * رواه
الترمذی و قال هذا حد یث غریب * وعن عمر بن الخطاب * عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وجدتم الرجل قد غل فی
سبیل الله * و قتیکه بباید مردی را که بتحقیق خیانت کرده است در راه خدا یعنی دزدی کرد از مال غنیمت پیش از
قسمت * فاحرقوا متاعه * پس بسوزید متاع و اسباب و اشیای او را چرا که خیانت کرده است در وی زیرا که آن حق
غنائمین است و این از باب تعزیر بالمال است و علما را اختلاف است در آن بعضی منع کرده اند از احراق و می گویند
که این را بتدای امر بود بعد از آن متعویح کتب یا محمول بر تغلیظ و تشدید است و حمل کرده است امام احمد بر ظاهرش
و گفته سوخته شود جز مصحف و سلاح و حیوان * واضربوه * و بزنی او را بطریق تعزیر و سابقا معلوم شد که قطع درین
صورت نیست * رواه الترمذی و ابود اورد و قال الترمذی هذا حد یث غریب * باب بیان الخمر و عید
شاربها * باب در بیان حقیقت خمر که نام چیست و در بیان و عید نوشند آن و عد نوید دادن و در خیر و شر و در اطلاق
می کنند بر تقلیری که خیر و شر مذکور شوند اما نزد عد مذکور و عد و خیر استعمال یابد و عید در شر و در اطلاق مؤسن گفته
که خمر چیزی که مستی آورد از عصیر عنب یا عام است که از عصیر عنب باشد یا جرآن و گفته که عموم صحیح تر است و زیرا که

هرگاه خمر در زنبیل نهد حرام بشد آلودت در مملکت خمر منب نبود و نبود شراب ایشان بکرا از خرما و زوجه نه میوه بشر آن
است که خمر در زلف و غنای خمر می پوشد عقل را از غلط و خط می کند آنرا این عبارت قاموس است
و باید دانست که خمر اهم است مگر شراب مسکر را خواه از مای غنای منب باشد یا نه یا جز آن از آن پنج چیز که عد کرده است
آنرا اخیر المار منین خمر و خطبه خواندن یا ن و گفت که به تحقیق نازل شد تحریم خمر و آن از پنج چیز است غنای و تهر و خطبه
و شعر و غسل بلکه گفته اند که درین پنج نیز منحصراً نیست چنانکه ایشان را ذکر کرد و رضی الله عنه در آخر حدیث خود و گفته
و الخمر ملأ من العقل و خمر چیز است که می پوشد عقل را و برین اندک آیه ثلثه و جماع هم منب و خلف و گفته اند که هر مسکری و شراب
و هر مسکر حرام است و هر چه سکر آورد بسیار و اندک و بی نیز حرام است و ناطق است با این احادیث در صلاح و حسن و احادیث
درین باب بسیار است و گفته اند که امام احمد تصنیفی درین باب کرده وافی بمقصود و لعمری این سخن با موافقت او
با احادیث اصلح و آخری است بجز مردم و منع ایشان از مفاسد و از ارتکاب این ام التیامات جز آنکه امام اجل ابوحنیفه
رحمة الله علیه تخصیص کرده است اسم خمر را اشیام از آب غنای که سخت کرد و و گفت اندک از دود عوی کرده که همین
است معروف نزد اهل لغت زیرا که ایشان اطلاق نمیکنند اسم خمر را بر غیر آن و گفته که این حرام است قلیل و بی
و کثیر و بی مستی آورد و یاله و آنچه جز این است از مسکرات حرام است بعلمای اسکار و نیست نجس عین و نیست اندک
از وی که مستی نیار و خمر شود هر که حلال اعتقاد کند و در آن که خمر است و اجتهاد نیست نه قطعی و نه یحتمل
و بی خفیه است و در روایاتی غلیظه است و در روایت دیگر واجب است حد بان و قتیکه مستی آورد بخلاف مای غنای که
فجاسه و غلیظه است با اتفاق روایات و کافر می شود مستحل آن و واجب می کرد حد بشرب قطره از آن و به تحقیق راه
یافته است ازین قول بعضی بطالان و فاسقان اتساع قول با بحد این چیزی که سرخشته می شود از قفل و جز آن در دیار
ما که بفرایب سخت تر مستی آرند و تر است از مای غنای و فتوی دادند مرفاسقان را بحل و ارتکاب آن و در رمی یا بند
و نمی فهمند که مصی خود حرام است با اتفاق بی شبه و کلام یکی میزنند از سکر و قلیل او با غنای است بزرگتر تا آنکه فاسد
می گردد اندک عقل را و می بندد صبر و نکاح است را تا می رسد بهلاک و مردن بشواری پسترباید دانست که با اجتهاد
ما سواي خمر از مشروبات بی رسیدن آن بحل سکر نزد استنبیقه و قتی است که قصص کرده شود بد آن قوت بر عبادت
اما اگر قصص کرده شود لهو و لعب حلال نیست با اتفاق زیرا که لهو حرام است و حوا بد لك بعد از آن بد آنکه مشهور
شد است از مذهب ابوحنیفه و ابو یوسف بخلاف احمد که مثلث حلال است و آن عصیر غنای است چون پخته شود تا برود
در ثلث او باقی ماند يك ثلث و این نیز وقتی است که بنوشد آنرا برای تقویت بر عبادت کفای الله ایه و ذکر کرده است در کافی
و سخنانی که بر سبیل شد ابو حفص کبیر و از مثلث کفای حلال نیست شرب آن گفتند مخالفت کردی تو ابوحنیفه را ابو یوسف
را گفت مخالفت نکردم ام ایشان را زیرا که ایشان حلال نمیدارند آنرا مگر برای هضم طعام و قوت عبادت و در زمان ما
برای فسق و فجور و لهو و لعب می خوردند پس معلوم شد که خلاف در آن است که برای قوت عبادت و هضم طعام بخورند
اما آنکه بقصد تلهی بخورند حرام است با اتفاق و ذکر کرده است ابو یوسف در آن مای لهو که اگر خواص که بنوشد
برای نهق و فجور و تلهی پس قلیل و کثیر آن حرام است و نشستن و زدن حرام است و رفتن بسوی آن حرام است و
برین اختلاف است نیمه تهر و زبیب و قتیکه پخته شود و سخت گردد و جوش آورد و کف اندک از دکل اذکره الا امام
المجتبوی و الله اعلم * الفصل الاول * عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخمر
من مائتين الشجرة النخلة والعنبة ابو هريرة روایت می کند از آن حضرت که گفت خمر ازین دود و رخت است درخت
خرما و درخت انکور و گفته اند که تخصیص باین دود و رخت بیعت آن است که اکثر خمر ایشان ازینها بوده نه آنکه خمر
از غیر اینها نمی باشد چنانکه از احادیث دیگر مفهوم می گردد * رواه مسلم * وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال خطب

عمر رضی الله عنہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم فقال انه قد نزل تحریم الخمر * خطبہ ۳۰۰ انزل عمر رضی الله عنہ بر منبر آنحضرت پس گفت بد رختی شان این است که فرود آمد حرام کردن این خمر * وھی من خمسة اشياء * وخذوا پنج چیز است * العنب * الزکور * التمر * والزبد * والحنطة * وراز کنند * والبتحیر * ورازجو * والعسل * وازشهد * الخمر ما یمزجها العقل * خمر چیز است که بیوشد عقل را و از له کند آن را و گفته اند که این اشارت است با نکه خمر منحصر در این پنج نیست باز غیر اینها نیز باشد اگر بوقت میخامرت عقل موصوف بود * ورواه البخاری * وعن انس قال لقد حرمت الخمر حين حرمت * گفت انس بتتقی حرام کرد اینها * شد خمر در دنیا می که حرام کرد اینها * شد * ومانع خمر الا عنب * و نمی یا فیم ما خمر انکور ما را * الا قلیلا * مگر اندکی * ومانع خمرنا البسر * واکثر خمرهای ما از بسر بود بضم با و سکون هین غوره خرما * و التمر * واز خرما می خشک بود انچه از درخت خرما ظاهر میگردد طلع است بعد از آن خلال بعد از آن ملح بفتتین و حای مهمله بعد از آن بصر بعد از آن رطب بعد از آن تراب * ورواه البخاری * وعن عائشة رضی الله عنها قالت سئل رسول الله صلی الله علیہ وسلم عن البتغ * گفت عائشه پرمید * شد از آن حضرت از حکم بتغ بکمر موحله و سکون فوئیه و بفتح آن نیز آمده * و هو نبت العسل * و آن نبت عمل است که عمل را در ظرفی انداخته نگاه دارند تا نیزی پید اکند چنانکه نبت تراب * فقال کل شراب اسکر فهو حرام * پس گفت آن حضرت هر شرابی که مسکر کرد اندک پس آن حرام است پس اگر نبت عسل هم مسکر کرد اندک حرام است چنانکه نبت تراب هم همین حکم دارد و گویند که خمر اهل یمن همین بتغ است * متفق علیه * وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم کل مسکر خمر وکل مسکر حرام * هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام است یعنی قلیل و یا کثیر * و من شرب الخمر فی الدنیا نذات و هر یک منها لم یتب * و کسی که بنوشد خمر را در دنیا پس بمیرد در جایکه پیوسته میشود که توبه نکرد از آن * لم یشر بها فی الاخرة * نمی نوشد خمر را در آخرت فی الصراح ادمان پیوسته شراب خوردن * ورواه مسلم * وعن جابر ان رجلا ندم من الیمن * روایت است از جابر که مردی قدوم آورد از یمن * فسال النبی صلی الله علیہ وسلم عن شراب یخربونه بارضهم * پس پرسید آن حضرت از شرابی که می نوشند اهل یمن آنرا در زمین خود * من الذرة * می سازند آن شراب را از ذره بضم ذال و تخفیف را از زن * يقال له المزر * گفته می شود مردان شراب را مزر بکمر میم و سکون زای مقدم بر این یکی از ذره کنافی الصراح و در قاموس گفته المزر النبت من الذرة والشعیر * فقال النبی صلی الله علیہ وسلم او مسکر هو * پس گفت آن حضرت آیا مسکر است آن * قال نعم * گفت آن مرد آری مسکر است * قال * گفت آن حضرت * کل مسکر حرام * هر مسکر حرام است * ان طی الله عهد المن یشرب المسکر * بد رستی بر خدا عهد است هر کسی را که بنوشد مسکر را * ان یسقیه من طینة النمل * بفتح خای معجمه و تخفیف موحله که بنوشند او را از طینت خبال * ما لواء * گفتند صحابه * یا رسول الله وما طینة النمل * و چیست طینت خبال * قال * گفت آن حضرت * عروق اهل النار * غبال خوی اهل آتش است * و عصاره اهل النار * یا گفت خبال زرد آبی که میرود از فشردن اهل نار و عصاره فشردن انکور و جز آن و عصاره بالضم عین آبی که جمع شود از فشردن * ورواه مسلم * وعن ابی قتادة ان النبی صلی الله علیہ وسلم نهی عن خلیط التمر و البهر * روایت است از ابوقتاده که صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده است که آن حضرت نهی کرد از خلیط تمر و بصر یعنی تمر و بصر را مخلوط یکدیگر را خفته انتباز کنند * وعن خلیط الزبیب و التمر * و نیز نهی کرد از خلیط زبیب و تمر * و عن خلیط الزهو و الرطب * و نهی کرد از خلیط زهو بفتح زای و سکون هابسر ملون و رطب فی الصراح زهو یا بفتح و الضم رنگ کردن غوره خرما * وقال انتبذوا کل واحد علی حد * و گفت آنحضرت نبیل اند از یکدیگر را جدا و گفته اند که حکمت در نهی از خلیط و جو از انتباز هر یک جدا آن است که بسا باشد که شتابی کند تغیر که مختلزم اسکار است بیکی ازین در جنس و فاسد و تباه کردن آن دیگری را و ظاهر متمیز نکرد پس تناول کند حرام را و اکل اقل و نزد

امام مالك و احمد خط حرام است اگر چه مسكر نكرد عمل بظاهر چنانچه و نذر وجه و حرام است اگر مسكر گردد
 * رواه مسلم * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم سئل عن الخمر تتخذ خلا * روايت است از انس كه آن حضرت
 پرسيد شك از خمر كه ساخته مي شود سر كه يعني باند اختن نمك يا پياز يا جزان از آنچه تمايه كرد اند آن را آيا جايز
 حلال است آن هر كه كه از خمر باشد * فقال لا * پس گفت آن حضرت جايز و حلال نيست * رواه مسلم * و اين دليل
 شافعي و مالك و احمد است در آنچه مشهور است از روي كه ايشان حرام و نجس مي دانند آن را و نذر ما جايز است
 و حلال است و در مد ايه گفته است كه چون خمر سر كه كرد حلال است خواه بپيچي آن را اختن دروي كرد و يا بي آن
 بجهت ديرواي و در آنتاب نهادن مثلا و شافعي گفته حلال است اگر بپيچي آن را اختن شود يك قول است و اگر بي آن اختن
 شود دو قول است دليل ما اطلاق قول پيغمبر است صلى الله عليه وسلم نعم الا ادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و
 لا يثبت صفت صلاح و اصلاح مباح است و نهي از آن اگر بود در ابتداي امر بود بجهت جمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام
 نمي باشد و روايت مي كنند كه خير خلكم خل خمر كم بهترين هر كه شربت خمر است و الله اعلم * و عن زيايل الحضرمي *
 همان و ايل بن حجر است كه از ابناءي ملوك يمن بود نزد آن حضرت آمد و بشرف اعلام مشرف شد و نذر آن حضرت
 و عز و مكرم بود و احوال وي بتفصيل در مواضع ديكر نوشته شده است * ان طارق بن سويد * روايت مي كند و ايل
 كه طارق بن سويد بضم سين و بعضي سويد بن طارق گفته اند صحابي حضرمي است و بعضي گفته اند جعفي * قال النبي *
 هو ال كرد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم عن الخمر * از شرب خمر * فنهاه * پس نهي كرد آن حضرت او را * فقال انما
 اصنعها للذراء * پس گفت طارق بن سويد نمي كنم من آن را مگر براي ذراري * فقال * پس گفت آن حضرت * انه ليس
 به ذراري * بن رستي آن نهيست از روزه و لکنه داء * وليكن آن درد است و علت است * رواه مسلم * بد آنكه اكثر علماء
 بر منع تد اوصا اند بشرب و بعضي گفته اند كه اگر متعین گردد علاج بدن بحكم اطباء حلال مباح است
 و اما اگر لقمة در گلو بند شود و خوف هلاك بود و آب و مانند آن از آنچه كه لقمة بدن فرو رود يافته نشود مباح
 است باتفاق و بعضي از كبريا و اطباء از اهل اسلام در تفسير قول حق تعالي و مَنَافِعُ لِلنَّاسِ گفته اند كه نهيست مراد برفع شفا
 و صحت بدن بلكه آنچه حاصل مي گردد از نشاط طبع و تشخيص خاطر اما براي بدن مفيد است در عاقبت و در حاليست
 آمدن شفا كه خداي تعالي نكرد انيد شفا در حرام
 * الفصل الثاني * عن عبد الله
 بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب الخمر لم يقبل الله له صلاة اربعين صباحا * گفت آن حضرت كه
 بشور خمر از قبول نكند خداي تعالي مرا و را نماز چهل صبح و روزي نكند او را ثواب آن اگر چه بري گردد در ذمه و ساقط
 گردد قضا ياداي ارگان و حصول شرائط تخصيص صلوه يذكو براي آن است كه چون صلوه با وجود بودن آن افضل عبادات
 بدليه خصوصاً صلوه فجر قبول نيافتن عبادات ديكر بطريق اولي مقبول نخواهد شد و از لفظ صبح چنان بدن در آيد
 كه مراد نماز با ملامت باشد كه افضل صلوه است و تواند كه مراد بربعين صبح نماز چهل روز باشد چنانكه در
 خمر طينة آدم اربعين صباحا و الله اعلم * فان تاب تاب الله عليه * پس اگر توبه كند و پشيمان شود از خوردن
 خمر رجوع مي كند خداي تعالي بروي برحمت و قبول مي كند توبه و مي بخشد كناه او را * فان عاد لم يقبل الله له صلوه
 اربعين صباحا * پس اگر عود كند بشرب خمر و بشكند توبه را قبول نمي كند خداي تعالي مرا و را نماز چهل صبح * فان تاب
 تاب الله عليه * پس اگر توبه كند بند توبه مي كند خداي تعالي بروي * فان عاد لم يقبل الله له صلوه اربعين صباحا
 * فان تاب تاب الله عليه * تا سه مرتبه اينچنين فرمود * فان عاد في الرابعة لم يقبل الله له صلوه اربعين صباحا *
 پس اگر عود كند بخوردن شراب در كرت چهارم قبول نمي كند خداي تعالي مرا و را نماز چهل صبح * فان تاب
 لم يقبل الله عليه * پس اگر توبه كند اين بار توبه نمي كند خداي تعالي بروي كه تود و عصيان از جلد در كنار انيد و مقاد

من نهر الخبال * و می نوشاند ار را از جوی زرد آب در زرخیان از اینجا معلوم می شود که زرد آب در زرخیان چندان
 میرود که از آن جویها روان می شود بدانکه حکم بعد م قبول توبه در کثرت چهارم بجهت زجر و تشدید است والا
 از نصوص معلوم شد است که اگر توبه بحقیقت یافته شود البته مقبول است و واجب است قبول آن فضلا من الله و می
 گویند که حکم بقبول توبه قضای مبرم است مگر آنکه این ماده از آن مخصوص و مستثنی باشد یا مراد آن است که بشومی
 ارتکاب این ام الشیاء توبه بحقیقت نمی یابد و مصر بر آن می میرد و این نیز در تحقیق مبالغه است و الله اعلم
 * رواه الترمذی و رواه النعمانی و ابن ماجه و الدارمی عن عبد الله بن عمرو * وعن جابر بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ما سكر كثيره فقليله حرام * چیزی که مست می گردد اندک بسیار و بی اندک و بی نیز حرام است زیرا که قلیل و بی
 می رسد بکثیر عادت و طبیعت بشری برین واقع است پس واجب بود اجتناب از آن * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن
ماجه * وعن عایشه رضي الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما سكر منه الفرق * گفت آنحضرت چیزی که مست
 میکرد اند از بی فرق بفتح فاء و سکون را و فتح نیز آمده پمانه مدینه و آن شانزد و رطل است * فعلاء لکف منه حرام *
 پس پزی کف است از بی حرام است و فرق و ملاء کف عبارت از کثیر و قلیل است چنانکه در حدیث سابق صریح مذکور
 است * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * وعن النعمان بن بشیر * بشیر معجمه در وزن بصیر صحابی انصاری اول
 مولودی که بعد از هجرت در انصار موجود آمد چنانکه عبد الله بن الزبیر در مهاجرین بود و نزد وفات آن حضرت
 هشت ساله و هفت ماهه بود * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من الحنطة خمر او من الشعير خمر او من التمر خمر او
ومن الزبيب خمر او من العسل خمر * ترجمه این ظاهر است و گفته اند که مقصود حصرت نیست بلکه تخصیص بدانکه اگر از
 جهت جری عادت است در اغلب یا نجات خمر از این اشیا و این دلیل است بر عدم اختصاص خمر بمای غیبی اگر در لغت
 هم این چنین است فیها و الا در شرع خود شامل همه است * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و قال الترمذی
هذا حدیث غریب * وعن ابی سعید الخدری قال کان عندنا خمر لیتیم * گفت ابوسعید خدری بود نزد ما خمری برای
 یک یتیمی یعنی یتیمی در خانه ما بود که تربیت او میکردیم اموال داشت که یکی از اموال وی خمر بود در آن زمان
 خمر مباح بود * فانما نزلات المائدة * پس چون فرود آمد سوره مائده که در وی آیت تحریم خمر است یا ایها الذین آمنوا انما
 الخمر والمیسر والاذیاب والازلام رجس من عمل الشیطان الا یہ * سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنه * پرسیدم من
 آنحضرت را از خمر یتیم که در خانه ما بود * وقلت انه لیتیم * و گفتم من که آن مر یتیمی را است و مال یتیم ضایع کرده نمی شود
 چه حکم می شود * قال امر یقوه * گفت آنحضرت بریزید آن را زیرا که آن مال غیر متعلق است بخلاف لیتیم است انتفاع بدان
 و ما مورث باها انت آن و انتفاع بنحس حرام است * رواه الترمذی * وعن انس عن ابی طلحة * زوج ام انس
است انصاری از کبار صحابه ذکر او را حدیث بسیار است انس روایت می کند از وی * انه قال * که وی گفت
 * یا نبی الله انی اشتريت خمر الایتام فی هجری * بد و معیکه من خریدم ام خمری را که بود مر یتیمان را که در کنار تربیت
من اند و خریدن برای مرا که ما حقن بود چنانکه در حاشیه نوشته اند یا معنی آن است که خریدم ام خمری را برای یتیمان
و این خریدن پیش از تحریم باشد و سوال از حکم آن بعد از تحریم است که آیا نکند ابرام آنرا یا بریزم پس در معنی
حدیث سابق باشد و مناسب این است معنی روایت ابی داؤد که بیاید * فقال امرق الخمر و اکسر الدنان * پس گفت آن
 حضرت بریز خمر را و بشکن خمارا دنان بکسر جمع دین بفتح و تشدید نون خم * رواه الترمذی و ضعفه و فی روایة
ابی داؤد و دانه بال النبی صلى الله عليه وسلم * و در روایت ابوداؤد این است که وی یعنی ابوطحیه سوال کرد
آن حضرت را * عن ایتام و زلوا خمر * از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را * قال امرقها * گفت آنحضرت بریز آنرا
 * قال انلا جعلها خلا * گفت ابوطحیه ایانکه دانم آنرا مرا که * قال لا * گفت آنحضرت مگردان مرا که

[illegible]

یار در راه را همانند این مجید الله و محمد بن عبد الله مرد در کثرت کتاب دال است بر آنکه مجید الله یا عبد الله که
 پدر محمد است صحابی باشد و عبد الله بن حنیف صحابی مشهور است و از کبار صحابه است قرشی است و محمد پسر او نیز
 مشهور است و وی نیز صحابی است قول او پیش از هجرت به پنج سال و هجرت کرد و معرکه بدر خود بزمن همیشه بهتر
 بلکه آمد و هجرت کرد از مکه مدینه کذا فی جامع الاصول و در تقریب گفته محمد بن عبد الله صحابی معتبر است و پدر
 او از کبار صحابه است پس آنچه در تاریخ بخاریست همان صحیح است والله اعلم * و عن ابی مؤمن انه کان یقول ما یأبالی
 شربت الخمر او عبد الله العارقه دون الله * روایت است از ابو موسی اشعری که می گفت وی یاک ند ارم که
 بنوشیم من خمر را یا پرستش کنم این متون را جز خدا بتعالی یعنی هنگ را که بیان از هنگ می باشند مقصودش آن است که
 شراب خوردن و بت پرستی نزد من یک حکم دارد * رواه النعمانی * (تنبیه) چون بخیار شد ابتلا بخوردن
 کیامی که آن را کتب گویند درین زمان و پیش ازین زمان و کم کسی در آنجا تکلم کرده و گاهی حروف در مکه معظمه
 و رساله دید که امام علامه ابو عبد الله محمد بن بدوالدین زرکشی شافعی مصری رحمه الله علیه تزییف کرده و در
 فصول متعدده در آن تکلم نموده است اختصار کردم من چیزهای از آن اول در نام وی و وقت ظهور وی و اطباء او را
 قیام می گویند که فارسی آن کتب است بعضی ورق شهد آنچ خوانند و غیر آن نیز گویند و حیدریه و المنکریه نیز خوانند
 و ظهور آن برداشت خیل رفاهی بود در حد و حده خنجرین و خمس مائده ازین جهت حیدریه گویند و قصه اش آن است
 که این مرد از اصحاب خود که ریخته هایم و حاکم و در میان میکشید ناکاه کن را و برین درخت افتاد دید که شاخهای او بی
 آنکه باد می وزد می چنند و در دل خود گفت که در اینجا چیزی هست هر کس چند از وی برچید و بخورد کیف آورد و نزد
 اصحاب آمد و خبر کرد و بخوردن ایشان داد و بعضی گویند ظهور آن برداشت احمد معارضی قلندر وی بود ازین جهت
 قلندر ریہ گویند را ابو العباس بن تیمه گویند که ائمه اربعه و جزایشان از علمای سلف که در آن تکلم نکردند و اندام
 آن است که در زمان ایشان نبود و ظاهر نشان مکر در آخر مائده ساده در وقت ظهور و زلف تار ثانی در میان
 ضررهای که در بدن و عقل آدمی دارد و ذکر کرده اند بعضی از حکماء ازین صفت ضرر دینی و دنیوی خد انکامل دارد
 مسلمانان را از آن و اتفاق دارند اطباء که وی مورت فکرت است و فکرت افکار خوار است میکند و گاهی غالب می آید
 این خوارت بر حرارت غریزی و بیرون می آید از آن را از بدن و مستولی می گردد بر بدن پس خشک میگرداند و طریقات را و مستعد
 می گردد اندامهای حاره را و محمد بن ذکریا که از مشاهیر اطباء اعلام است گفت که اکل ورق شهد آن بهستانی در دناک
 میگرداند هر را قطع می کند منی را و خشک می گرداند آن را و پیدا می کند فکرت را و مورت می گردد موت خفا را
 و اختلال عقل و ذوق و میل و استسقاء و اینها را و بعضی از علما گفته اند که هر چه در خمر است از مورت موجود است در
 همیشه باز یاد تپ از مضاربیه و روحانی بعد از آن عد کرده اند از مضاربیه و لایحی جمله از آن در آن رساله
 مذکور است * ثالث آنکه وی مسکرات و مفسد عقل و اطباء که عالم اند باحوال نباتات اتفاق دارند بر آنکه وی مسکرو
 است و میگویند که نوعی دیگر از آن است که در غیر مصر نمیباشد و گاشته می شود در ریاستین مسکرات است جدا چون تناول
 کند از آن آدمی قدریک درم یاد و درم را اگر بخیار خورد بیست و هجرت می کشد که در مفهوم مسکرو ما خود است قومی
 آن را خوردند پس مختل شد عقلاهای ایشان و کشت ایشان را و مافقه پس جمعی بر آنند که وی مسکرات است و مختلط می
 گرداند کلام را و آشکارا می گرداند اسرار را و مافی الضمیر را و بعضی را چنان کنند که آسمان را از زمین و زمین را از زمین
 نشانند * حکایت می کنند از بعضی مردم که آنرا می خورد که ما عتاب را بدین بر زمین و خیال کرد که دریا است و اقدام بر آن
 نتوانست کرد و نقل کردند شد که است از ابی العباس بن تیمه که گفت صحیح آن است که وی مسکرات است مثل شراب
 زیرا که خوردن آن در انشاء در عیونت پیدا می شود بخلاف پنچ و غیره که آن نشانی آورد و شہوت طعام پیدا

نمیکنند و ابوالعباس قرافی در قرائت خود گفته که تصریح کرده اند آنها که عالم اند باحوال نباتات در کتب خود با کلمه
وی مسکرات و آنچه ظاهر می شود بر من آنست که وی مفصل است و فرق میان مفصل و مسکرات و مرقع آنست که اگر غایب می
گردد بدان حواس پس آن مرقع است که خواب می آرد و اگر غایب نگردد حواس پس اگر نشاء و سرور و قوت نفس نزد تناول
آن حادث گردد مسکرات و اگر این نیست آنرا مفصل خوانند پس مسکرات مغیب عقل است بانشاء و سرور چنانچه خسرو
مفصل مشوش عقل است بعد از هر و غایب ماند بنی پس سکر زیادتی می آرد و رشحات و وسوسات و قوت نفس و میل بطش
با عدل و منافی است با عطا کفایت پس ظاهر شد که حشیش مفصل است نه مسکرات و ثابت کرد انبیل آنرا بد و وجه اعتراض
کرد بر آن شیخ بد را الدین صاحب کماله و اثبات کرد که آن مسکرات و راجع همین است و باید دانست که بنی غیر قنب
است که آنرا حشیش گویند در قافوس گفته است که بنی کیهی است مشهور و مسبت غیر حشیش مخبط عقل مجنون مسکن اوجاع
و اورام ربش و روجع آذان انتهی و الا آن مشهور شده است اطلاق بنی بر حشیش و از اینجا توهم می کنند بعضی جهال
از قول فقها که می گویند واقع نمی شود طلاق که میگوید زایل کرد و عقل او بشی مباح ماند بنی و شیرمادیان ابلهات حشیش
و از این سخن باطل است زیرا که بنی غیر حشیش است رابع در آنکه وی حرام است زیرا که نصوص کتاب و سنت
دلالت دارند بر تحریم تناول مسکرات از جهت وجود صفات که موجب تحریم میگرداند چنانکه صد یعنی بازداشتن از ذکر
خدا و از نماز و فرموده می سمعنا نه و یحرم علیهم الخبائث و کلام خبیث اعظم باشد از چیزی که مفصل عقل است و
بتحقیق نهی کرده است پیغمبر و خدا صلی الله علیه و سلم از هر مسکرات و معتد چنانکه گذشت از احادیث و بتحقیق عوی کرده
است قرافی و ابن تیمیة اتفاق بر حرمت آن در گفته اند هر که آنرا حلال داند کافر است و شیخ بد را الدین گفته است که درین سخن
نظراست زیرا که حرمت وی معلوم نیست در دین بضرورت پس انکار آن کفر چون باشد خامس در ربیان آنکه قنب
ظاهر است یا نجس و این مبتنی است بر ما سبق که آن مسکرات یا نه زیرا که قیاس قول کسی که با سگار آن قائل است
قول بنی است و راست و لیکن شیخ تقی الدین بن دتیک العبد جزم کرده است که ظاهر است و حکایت کرده اجماع بر آن
و حق آن است که در اینجا است حشیش در قول اسعد و قیاس در حشیش طهارت است زیرا که هیچ نباتی نجس نیست مگر
آنچه آب داده شده باشد بنی است پوشیده نماید که این قیاس قول شافعی است و قیاس مذموم حنفیه آن است که نجاس
وی خفیه باشد چنانکه دانسته شد از آنچه در شرح ترجمه گفتیم ما درین آنکه ایاح در وی واجب است یا نه و جواب
آنست که واجب است از جهت وجود احکام و بتحقیق تصریح کرده است ماوردی بانکه نباتی که در وی شدت مطربه
باشد واجب است در وی حل و رافعی گفته است چیزی که مزبل عقل است از غیرا شربه مانند بنی نیست حل در تناول وی
و قرافی گفته است که اتفاق کرده اند فقهای مصر بر منع ازان و اختلاف کرده اند که واجب در وی حل است یا تعزیر
بنا بر آنکه وی مسکرات یا مفصل عقل است و در خلاصه حنفیه گفته است شرب بنی برای تدای لایاس به است پس اگر
نبرد بوی عقل حل زد و نشود با اتفاق و اگر مکرر آرد حل زده شود نزد بعد از نزدابی حنفیه و ابی یوسف تعزیر
کرده شود و حل زده نشود مابعد فروع متفق است یکی آنکه آبا بطل گردد نماز به برداشتن مصلی آن رایانه این مبتنی
بر نجاست و طهارت است و بعضی گفته اند اگر بکند اورد نماز پیش از بریان کردن و آس کردن جایز است نماز وی و اگر بعد از
تعمیض باشد جایز نیست زیرا که وی بعد از تعمیض فاهل میکند عقل را و سکر می آرد اما پیش تعمیض برک میبخت
پس وی پیش از تعمیض حکم قنب دارد و تعمیض وی حکم غایبان عصیورد اردود ویم آنکه آیا حرام است قلیل وی که سکر نیارد
تصریح کرده است نووی در شرح مهلب که حرام نیست اکل قلیل از حشیش بخلاف خمر که جایز نیست شرب قلیل
وی از جهت نجاست و از غلام تنبیه نیز فهم می شود جواز اکل قلیل وی پوشیده ماند که این مشکل می شود بر مذموم
شافعی بر قول کسیکه می گوید از ایشان که وی مسکرات و حال آنکه نزد ایشان هر چه کثیر وی مسکرات باشد قلیل وی حرام

است گفت صاحب زمانه چنانچه نیست تبارک و تعالی چیزی از خشیش نه قلیل و نه برونه کثیر برخلاف قیاس مذکور است **حنفیه** * **مهرم** چنانچه
 است اکل و بی مضطر و اجون کر سینه کرد و اما در **مهرم** خلاف است و قتیکه تشنه کرد در زیر آنکه شرب بی زیاد و بی
 کرد آنکه عطش را و اکل خشیش زیاده نمیکند جوع را اکل اقل و چهارم بجواز اول از بی و اگر ثابت کرد که نافع است از
 بعضی دردها رویانی تصریح کرده است بد آن و گفته است جایز است این از بی و اگر چه مفسی بسکر کرد اگر ضرر و
 و اشل و رض کرده است اما شافعی بر تحریم تریاق معمول از کوشتهای ما را ن مکررند ضرر و بی که آنجا اکل میتنه جایز است
 پنجم جایز است بیع و بی زبوا که بی نفع میکند در ادویه چنانکه محمونی و فیون بشرط آنکه اندک باشد نعم بیع و بی یکسانی که
 متیقن است که برای خوردن **مخدر** حرام است چنانکه بیع **غیب** بدست خماز و قیاس قول ایشان که بی مسکر است بطلان
 بیع است چنانچه آلات ملاهی ششم زراعت و بی برای غرض **استیصال** و اسکار حرام است و جایز است بغرض اول او
 هضم یا واقع است طلاق آکل آن و حکم و معلوم است از ما تقدم پوشید نمائند که این اختلافات بر اصول شافعیه که هر
 مسکر حرام است و آنچه حرام است کثیر و بی قایل بی نیز حرام است و بعضی ناطق است احادیث و نیزین اندجه و رانده و
 اما مذکور است **حنفیه** که حرام است لعینه و حرام قلیل و کثیر همان **مهرم** و هر چه سوا بی و هر چه حرام نیست قلیل و بی پس مردان
 و هیچ است چنانکه دانسته شد و شاید که حق همان قول جمهور است و همین است احوط در ردین و در و سبب حد ذرایع بر
 فاعقین و جاهلین **کلامی** **را** **الله** **اعلم** و علوه احکم تمام شد کتاب **الحید** و در بعون الله و توفیقه و تالی می کرد آنرا
 * کتاب الاماره والقضاء * اما در بکسر فرمان فرمای کردن را میر ساختن و امره بکسر همزه و سکون
 هم اسم است از ان بمعنی امیری و اما بمارت بمعنی علامت بفتح است و قضا بمعنی حکم کردن و مراد اینجا منصبی است که
 امیر و گردن یکی می اندازد که حکم کند میان مردم
 * الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من اطاعني فقد اطاع الله * کسی که فرمان برداری میکند مرا پس بتحقیق فرمان برداری
 میکند خدا را * ومن عصاني فقد عصا الله * و کسی که بیفرمانی می کند مرا پس بتحقیق بیفرمانی می کند خدا را * ومن يطع
 الامير فقد اطاعني * و کسی که فرمان برداری می کند از امیر را پس بتحقیق فرمان برداری می کند خدا را * ومن يعص الامير
 فقد عصاني * و کسی که بیفرمانی می کند امیر را پس بتحقیق بیفرمانی میکند مرا پس فرمان برداری اولی الامر و قتیکه
 موافق فرموده شرع امر کند فرمان برداری پیغمبر است و فرمان برداری پیغمبر فرمان برداری خدا است و همچنین بیفرمانی
 * و انما الامام جنة * بضم جیم و تشدید نون و نیست امام مکرر بمرور سیر که * یقاتل من ورائه * قتال کرده می شود از پس
 و * و یتقی به * و پرهیز کرده می شود بوی از آفات و مضافات این بیان وجه تشبیه امام بسپهر است چنانکه در قتال
 هر جا دل و حاضر است و سبب نگاهداشت از زمین قبر و شیر است همچنین وجود امام از زمین آفات و هوا و فساد
 اعدای دین با عجب امن و آمان است * فان امر بقیوی الله و عدل * پس اگر امر کند امام بتقوای خدا و اجتناب از نافرموده های
 وی ستمنا نه و عدالت و رزد و جور نکند * فان له بل لك اجرا * پس بد رستی بر امام را بسبب آن امر و عدالت اجر عظیم
 است * وان قال بغيره * و اگر بگوید امام امر کند بغير آن * فان عليه منه وزر * پس بد رستی بر امام ازین کار و اثم است و وزر
 همچنین است در صحیحین در کتاب جمیع ف و جامع الاصول منه بحرف جر و ضمیر متصل بآن و در انشراح مطا بیه منه بضم
 میم و تشدید نون و تا در آخر بمعنی قوت نیست و گفته اند که این تصحیف است زیرا که معنی قوت را اینجا وجهی ظاهر نیست
 * متفق علیه * و عن ام الحصین * بضم حا و فتح صاد صحابه است حاضر شد حجة الوداع را * قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان امر علیکم عمل مجید * اگر امر سازخته شود بر شما غلامی گوش و بینی برونه * یقودکم بکتاب الله *
 که می کشد شما را بکتاب خدا و امر میکند بحکم شرع * فاسمعوا له و اطعوا * پس سماع کنید مرا و را و بشنویید حکم از را بمعنی
 رضا و قبول کنید آنچه فرماید و فرمان برداری کنید از او و ذکر و عمل برای ممانده است بر تیره قول آن حضرت که هر که بنا کند

معجل را اگر چه مثل آشیانی که چشک باشد و معجل هرگز مثل آشیانی که چشک نمی باشد ولیکن مقصود میانه است یا مراد نایب سلطان و خلیفه اکبر است و الا عبدالمیر و امام نمی باشد و همچنین در سایر احادیث و ذکر محمد ع نیز برای تأکید مقصود است یعنی غلام حقیر خوار رواه مسلم * وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعوا و اطعوا * بشنویید و اطاعت کنید * و ان استعمال علیکم عهد حبشی * را اگر چه عامل گردانیده شد بر شما غلام حبشی * کان راه زبیه * کویا سر او مانند موی است در صغر سر حبشیان بصیر خورده می باشد و زده می شود با یثربان مثل در صغر را من چنانکه در باب یکی ساق و بعضی گفته اند مراد زنگنه موی است و بعضی گفته اند کنایت از حقیقت عقل است * رواه البخاری * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السمع و الطاعة طى المرء المسلم فيما احب و كره * شنیدن و قبول کردن حکم امام و فرمان برداری کردن از وی واجب است بر مرد مسلمان در هر چیز خواه چیزی باشد که دوست می دارد آن را و خوش می آید او را و موافق طبع او است و یا چیزی بود که مکروه می بیند او را و ناخوش دارد آن را و مخالف طبع او است * ما لم یومر بمعصية * مادام که امر کرده نشود بکنایه و نامشروعی * فاذا امر بمعصية فلا سمع و لا طاعة * پس چون امر کرده شود بمعصیت پس نیست سخن او را قبول کردن و نه حکم او را فرمان برداری نمودن * متفق علیه * وعن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة فی معصية * نیست فرمان برداری کردن در معصیت * ابن الطاعة فی المعروف * نیست فرمان برداری مکرر در امری مشروع که شناخته می شود در شرع * متفق علیه * وعن عباد بن الصامت * صحابی مشهور است مکرر نوشته شده است احوال وی * قال بائنا رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعة و السمع و الطاعة * گفت بیعت کردیم ما آنحضرت را بر سمع و طاعت * فی العسر و الیسر * در دشواری و آسانی * و المنشط * بکسر شین * و المکود * بفتح ر و میم در مرد و مفتوح یعنی در شادی و غمی و خوشی و ناخوشی * و علی اثره * علینا * و بیعت کردیم بر صبر کردن بر گزند کسی که واقع شود بر ما اثر بختی است از یثرب یعنی بر گزیدن و علینا کنایت است از جماعت انصاریا عام است ایشان را و جز ایشان را از صحابی و اول اوجه است زیرا که آنحضرت با انصار فرموده بود که بعد از من اثره خواهد شد بر شما پس صبر کنید شما بر آن یعنی بر گزیدن و خوار شدن و تفضیل داده خواهند شد بر شما جماعه در مطایر و لایات و حقوق و تحقیق واقع شد این حال در عهد اموا بعد از خلفای راشدین پس صبر کردن انصار بر آن و علی ان لا ننازع الا امر الله * و بیعت کردیم بر آنکه نزاع نکنیم و خصوصت نورزیم در امر ولایت اهل امر را یعنی مخالفت و محاربت نکنیم او را و کسی را که سپرد شده است بوی امارت و خروج نکنیم بر ایشان و خلاف ایشان نگوئیم و نکنیم یعنی در امور دنیا و احکام سلطنت و مادر حق شرع و احکام دین سکوت نورزیم و مدانست فتمائیم چنانکه گفتند * و علی ان نقول بالحق * اینما گنا * و بیعت کردیم بر آنکه بگوئیم حق هر جا که باشد * لا ننازع فی الله اومه لا نهم * بر تهم در امر دین و سخن حق ملامت کردن هیچ ملامت کنند را * و فی رواية * و در روایتی دیگر اینچنین آمده است * و علی ان لا ننازع الا امر الله * و بر آنکه نراغ نکنیم امیر را یعنی گفت آنحضرت نزاع نکنید امراء و اولیان را * الا ان تروا کفرا بواحا * بفتح موحده و تخفیف را و مکر آنکه به بینید کفر ظاهر را شکار از ابوح بواظا و شدن با حة الدار ساحت آن را گویند و در روایتی بر احوال و مکان را و بر احوال و مظاهر بین فراح زمین فراح که در آن نه درخت است و نه زراعت و کویا که مراد بکفر احکام کفر و معاصی است نه حقیقت کفر * عندکم من الله فیه برهان * که نزد شما از خدا دران امر حجت و دلیل روشن بود از آیت قرآن و سنت رسول الله که احتمال تا و یل ندارد و ازین حدیث معلوم می گردد که امام منعزل نمی گردد بفسق و جور و عزل هم اگر موجب اتارت فتنه و فساد گردد نباید کرد و اگر آن بی آن میسر گردد اولی و صالح است * متفق علیه * وعن ابن عمر قال کنا ذابا بعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم طى السمع و الطاعة * گفت ابن عمر بودیم ما وقتیکه بیعت میکردیم آنحضرت را بر سمع و طاعت * يقول لنا * می گفت آنحضرت ما را این کلمه را که فیما استطعتم * یعنی

صبح و طاعت کنید و رانچه توانید کرد و آن یا تخریص و تفرقه است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی هر قدر رکعت
 توانید بکنید یا تا کنید و نشد یک است یعنی چندان که توانید کرد و تقصیر نکنید * متفق علیه * زمین ابن عباس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من رای من امیر شیخ کره * کسیکه به بیند از امیر خود چیزی که مکروه می بیند اورد
 و ناخوش دارد آن چیز را * فلیضرب * پس باید که صبر کند و شتابی نورزد و خر و خرچ و ترک اطاعت * فانه لیس احد
 یفارق الجماعة * پس بد رستی شان این است که نیست هیچ یکی که جدا ائی کند جماعت مسلمانان را و اتفاق ایشان را
 بر امیر * شبرا * یک بدست * فیموت * پس بمیرد و در همین حال میماند * الا مات میتة جاهلیة * مگر آنکه بمیرد بان نوع مردنی
 که می میرند بران اهل جاهلیت * متفق علیه * وعن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من خرج
 من الطاعة * گفت ابو هریره شنیدم آن حضرت را که می گفت کسیکه بیرون آید از اطاعت امام * و فارق الجماعة *
 و جدا ائی کند جماعت مسلمانان را * مات * پس بمیرد آنکس * مات میتة جاهلیة * می میرد مردن جاهلیت * و من قاتل
 تحت راية عمية * و کسیکه قتال کند زیر علم عمیه بکمر عین و ضم آن و نشد یک میهم مکروه و نشد یک یا امری که ظاهر
 نباشد وجه وی و مشتبه باشد مشتق از تعمیه بمعنی قلیبیس و تحقیق این لغظ را آخر فصل ثانی از کتاب القصاص در حدیث
 طائوس کشته است یعنی قتال کند بی بصیرت و تمیز و معرفت که کدام یکی از فریقین متیق است و کدام مبطل * یغضب
 لعصبة * خشم میکند از جهت عصبة نه از برای اهلاي کلمة الله و اظهار دین وی * اوید خو لعصبة * یا میخوردند مردم را به جهت
 عصبت نه برای خدا * اوینصر عصبة * یا یاری میداد کسی را از برای عصبت * فقتل * پس کشته شد * فقتله جاهلیة * پس
 آن کشته شدن نوعی از کشته شدن جاهلیت است و مراد بعصبت یاری دادن و بر ظلم و معنی لفظ عصبت مصلحت منحربه
 بعصبه و عصبه قوم مرد که تعصب میکنند برای وی و تعصب حمایت کردن و مدافعت نمودن بدین را از کسیکه لازم است تر ا هایت او
 و یا التزام کرده توان خود مشتق است از عصابه که بر سر و بر جزا خف می بیند یا از تعصب بمعنی پی که یکی از اعضای بدن
 است که محض است و محکم است و قتله بکمر قاف بمعنی نوعی از قتل * و من خرج علی امتی شیخة * و کسیکه بیرون آید بر امت
 من بشمشیر خود * یضرب بر ما و قاجرها * در حالیکه میزند نیکوکاران را و بدکاران را * و لا یبشاشی من مؤمنها * و پاک
 ندارد از کشتن مسلمانان * و لا یفی الی عهد عهد * و وفا نمیکند و بخرنمی برد مرهمی خداوند عهد عهد او را و عهد بمعنی
 امان : زبهار و سوگند و اندرز آید * فلیس منی * پس نیست آنکس از من * و است منهم * و نیست من از وی * و راة مسلم *
 * و عن عرف بن مالک الاشجعی * صحابی است اول مشاهد او خیر است * عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خیارکم الذین
 یحبونهم * گفت آن حضرت بهترین امامان شما آن کسانی اند که دوست میدارید شما ایشان را * و یحبونکم * و دوست
 میدارند ایشان شما را * و یصلون علیهم * و دعا بخیر می کنید شما بر ایشان * و یصلون علیکم * و دعا می کنند ایشان بر
 شما یعنی حفظ و وقایع احوال یکدیگر می کنید شما را ایشان یعنی خیار آنه آفانند که عدالت می ورزند در حکم و اصلاح می نمایند
 در امور سلطنت و معیشت پس منعقل شد امان میان شما را ایشان و محکم شد علاقه محبت و رضا و نصیحت و بعضی از صلوة نیاز
 جنازه مراد دارند * و شرارکم الذین یبغضونهم و یبغضونکم * و بدترین امامان شما کسانی اند که دشمن میدارند شما
 ایشان را و دشمن میدارند ایشان شما را چنانکه در اول محبت داشتند * و تلعنونهم و یلعنونکم * و لعنت می کنید شما ایشان را
 و لعنت می کنند ایشان شما را چنانکه در اول صلوة میفرستادند * قال قلنا * گفت عرف بن مالک گفتیم ما یعنی صحابه
 * یا رسول الله انلا ننبأک هم عند ذلک * ایا پس نبیند از این ایشان را یعنی نقض عهد و قتال نکنیم با ایشان نزد آنحال نبیند
 انداختن از دست و دورا نکلدن * قال لا * گفت آنحضرت نکنید * ما اقاموا فیکم الصلوة * ما دادند که بر پا دارند این الله
 در میان شما نماز را * لا ما اقاموا فیکم الصلوة * مکروه فرموده و ازینجا مفهوم می گردد که ترک صلوة موجب منافذت
 و ترک طاعت ایشان است زیرا که نماز ستون دین است و فارق میان کفر و ایمان است بخلاف سایر معاصی و درینجا

تشديد و تهليل عظيم اسف بترك صلوة * الا من ولي عليه والى * آگاه باشيد كسيكه والى و امير كود انيله شد بروي والى و
حاكم * قرا يا نبي شيئا من معصية الله * پس ديد انكس والى را كه مي آيد و ميگفت چيزي از بيفرمانى خدا را * فليكره مايتى
من معصية الله * پس بايد كه مكروه و ناخوش دارد چيزي را كه ميگفت و بيفرمانى خدا را * ولا ينزع من يدك من طاعة *
و كشد دست را از طاعت * رواه مسلم * و عن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امراء * مي باشند
بر شما اميران * تعرفون و تنكرون * مي شناسيد شما بعضى افعال ايشان را و انكار ميكنيد بعضى را يعنى افعال ايشان بعض
معروفه و بعضى منكور معروف بمعنى مشروع است يعنى شناخته شده است وجود اورد شرع و منكور بمعنى نامشروع يعنى
شناخته نمي شود و شرع * فمن انكر فقل برئ * پس كسيكه انكار كرد برايشان يعنى بزبان و بروي ايشان گفت كه اين
فعل منكراست پس بتحقيق بيزارش و پاك شد از ملامت و نفاق * ومن كره * و كسيكه مكروه پنداشت و ناخوش داشت
و انكار كرد آن فعل را بدل و بزبان انكار نتوانست كرد * فقد سلم * پس بتحقيق سلامت ماند از مشاركت و روز و رويال
و اين را اضعف الايمان گفته اند * ولكن من رضي و تابع * وليكن كسيكه را ضي شد بدل و مكروه نه پنداشت با اعتقاد
و متابعت و موافقت كرد با ايشان يعنى انكار نكرد نه بزبان و نه بدل حكم آن دارد كه كويا شريك است و عمل و اما آنكه
متابعيت و موافقت كند در عمل وى خود شريك است بى شبهه از وى چه توان گفت همچنين تفسير كرد و انك اين كلام را
و در روايتي ديگر صريح آمده است من انكر بلسانه فقد برئ و من انكر بقلبه فقد سلم * قالوا ملا نبياً قلهم * گفتند صحابه آيا
پس قتال كنيم ايشان را * قال لا ما صلوا لا مصلوا * گفت بلكين قتال مادام كه نمار مى كنند * اى من كره بقلبه و انكر بقلبه *
اى تفسير راى است قول او را من كره فقد سلم * رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه
و سلم انكم سترون بعدى اثرة * گفت آنحضرت بد رستى شما نژد يك است كه به بينيد بعد از من بركزيون كي را چنانكه در حديث
عبادة بن الصامت بيان آن كند شد و اثره بفتيت و درين حديث بضم همزة و سكون مثلهه نیز تصحيح كرده اند
* و امور اتكرونها * و به بينيد كاهار را كه انكار مى كنيد شما ان كارها را * قالوا فما تأمرنا * گفتند صحابه پس چه ميفرمايى تو ما را
* يا رسول الله قال ادوا اليهم حقهم * گفت آنحضرت اين امر ميكنم كه ادا كنيد بسوي ايشان حق ايشان را * و سلوا الله تعالكم *
و سوال كنيد از خدا حق خود را يعنى شما رجاء خود حقهاي ايشان را ادا كنيد و اطاعت و امتثال و نصرت و اكر ايشان در حق
شما تقصير كنند صبر كنيد و بجنبان حق التماس آريد كه جزاى شما بد مد * متفق عليه * و عن وايل بن حجر * بتقلىم حاي
مضمومه بر جيب ما كذا صحابي مشهور است از ملوك يمن بود آمد و بشرف اعلام مشرف شد و معزز و مكرم كردى * قال سال *
گفت سوال كرد * سامة بن يزيه الجعفي * بضم جيم و سكون عين كه صحابى است نزول كرد كوفه را و بعضي گفته اند يزيه بن
سامة و اول اصح است * رسول الله * رسول خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * يا بنى الله ارايت ان قامت عليك امراء *
خبر ده اكر بايستند با ما امراء كه * يسئلوننا حقهم * سوال مى كنند ما را حق خود را * و يمتنعوننا حقنا * و منع ميكنند ما را حق ما را
يسئلوننا و يمتنعوننا هر دو به تشديد نون است * فما تأمرنا * پس چه ميفرمايى ما را * قال اسعوا و اطيعوا * گفت آنحضرت
بشنويد و قبول كنيد سخن ايشان را و فرمان برداري كنيد امرا ايشان را * فانما عليهم ما حملوا * پس نيست برايشان
مكر چيزيكه بار كرد شده و تكليف نمود شده اند ايشان از عدل و احسان * و عليكم ما حملتم * و نيست برا شما مكر
چيزيكه تكليف كرده شده ايد شما از صبح و طاعت تحمیل بارنها دن بركمى * رواه مسلم * و عن عبد الله بن مسعود قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من خلع يدك من طاعة * گفت ابن عمر شنيدم آن حضرت را كه مي گفت كسيكه
بيرون آورد دست را از طاعت امام و نقص كند بيعت را * لقي الله يوم القيمة و لا حجة له * ملاقات ميكنند خدا را و پيش مي آيند
درگاه عزت او را و روز قيامت و حال آنكه بيعت حجت يعنى حجت ايمان بر اوست * و من مات و ليس في عنقه بيعة * و كسيكه
بميزد و حال آنكه بيعت در كردن وى بيعت * مات ميتة جاهلية * مي ميرد مردن جاهليت * رواه مسلم * و عن ابى هريرة

من انبى صلی الله علیه و سلم قال کنت نبیا و اولئک هم الانبیاء * گفت آن حضرت بود که منی امر ائیل که میامست
 میکردند ایشانرا پیغمبران میاست اصلاح کردن حال کسی را و محتوی و مالک امر کسی شدن با مرز نهی * کلمات نبی
 خلیفه نبی * مرگه که هلاک میشد پیغمبری بجای می نشست پیغمبر دیگر * و نه لانی بعدی * و بد رستی که شان این
 است که بیعت هیچ پیغمبری بعد از من * و میگویند خلفاء * و سر انجام است که باشند بعد از من خلیفها * و بیشتر و ن
 پس بسیار خواهند بود خلفاء و هر زمانه خلیفه خواهد بود * قالوا اما تا مرنا * گفتند حساب به پس چه می فرمائی
 ما را * قال فوا بیعة الاول فالاول * فوا بضم فاء و سکون و اوصیة امر است یعنی وفا کنین و بعد برید بیعت خلیفه اول را پس
 بیعت خلیفه را که بعد از او است و اول نصبت بآنکه بعد از او است یعنی خلیفه بعد از خلیفه خواهد بود در همه چنین مستمر
 و متتابع خواهند بود بر شما شما نیز بهر کدام بیعت بهمین ترتیب خواهید کرد و وفا خواهید نمود و نقض نخواهید کرد مقصود
 آن است که بیعت اول را است چنانکه در حدیث آمده بیاید * اعطوهم حقهم * بن هید ایشان را حق ایشان * فان الله
 سالیهم مما استرعاهم * پس بد رستی که خدا اینعالی سوال کنند ایشان است از چیزی که طلب چنانچه کرده است
 از ایشان یعنی خواهد پرسید از حق رعایا پس حق شما را هم از ایشان خواهد ستل * متفق علیه * و عن ابی سعید قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ابویع لثلیفین * و تیکه بیعت کرد شود مرد و خلیفه را * فاقتلوا الا اخر منها * پس
 بکشید آنرا که اخیر است ازین دو خلیفه و باقی داری اول را یعنی قتال کنین با وی تا باز آید بسوی امر خدا ایا کشته شود
 زیرا که و باغی است و بعضی گفته اند که مراد بقتال ابطال بیعت است و بعضی که دانیان او است چنانکه می گویند
 شراب را کشتن یعنی شکستن نیز و تند ی او را باب و جز آن * رواه مسلم * و عن عوفیه * یفتح عین و سکون را و جیم
 صحابی است و از است که بریده شد بینی و یوم انقلاب پس ساخت بینی از نقره پس بکند یل پس قومود آنحضرت که از زرسازد
 ذکر کرده است این حدیث را مولف در باب الخاتم از کتاب اللباس * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کت
 عوفیه بشیلم آن حضرت را که می گفت * انه سیکون هنات و هنات * بل رعتی نز ذیک است که بدید شود شما
 و فساد و اوصالهای بد و فتنه ها و فتنات جمع هتة مونت من و آن کنایت است از چیزی که تصرف نتوان کرد بآن از جهت
 قبح و شاعت ری و نگرا رهنات برای تعدد و تکرار است * فمن اراد ان یفرق امر من الامة * پس کسی که خواهد که
 جدائی افکند و کار این امت * و می جمیع * و حال آنکه امت مجموع است و بدیک کله است * فاضر سوة بالسیب *
 پس بزیل او را یثیر * کائنا من کان * مرکه باشد یعنی اگر چه اشرف ناس و اعلم باشد و سزاوارتر دانیان و را با ما است
 اما چون باعث شرفساد و تغریق است امت کشتنی است * رواه مسلم * و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 من اتاکم و امرکم جمیع علی رجل واحد * کسیکه بیاید شما را بد عوت و خروج و حال آنکه امر شما مجموع است بدیک مرد
 و یک خلیفه * برید ان یشق عصا کم * و حالیکه میخواهد که بشکافد عصای کنایت است از تغریق امر و مفارقت
 جماعت کو یا اجماع مردم را برامری بمنزل عصا داشت و تغریق بشا به شق آن * و یفرق جماعتکم * یا جدائی افکند
 در جماعت شما ظاهر معنی آن است که این از قبیل شک راوی باشد و احتمال دارد که اول را حمل کنند بر تغریق امر دنیا
 و ثانی را در احکام دین و الله اعلم * فاعقلو * پس بکشید آن کس را * رواه مسلم * و من عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من بايع ابا ما * کسیکه بیعت کند امامی را * فاعطاه صفة یل * پس بد هید این امام را صفة دمس
 خود را صفت خود را بدست دیکر زدن در بیع و بیعت * و ثمة نو اده * و بد هید آن امام را میوه دل خود را یعنی خالص
 عهد ناشی از صمیم قلب یا مراد بثمره قلب مال است و بعضی گفته اند که مراد آن است که بیعت کند با فرزند این خود * فلیطعه
 لمن استطاع * پس باید که فرمان برداری کند او را اگر می تواند کرد یعنی چنانکه تواند کرد * فان جاء اخرینا زه * پس
 اگر بیاید دیگری که دعوت امامت کند و خروج کند بر امام اول * فاضربوا عنق الاخر * پس بزنید گردن آن دیکر را * رواه مسلم

* رحمن عبد الرحمن بن سمرة * به فتح سین و ضم میهم صحابی است از اولاد عبد شمس بن عبد مناف او را ابو سعید
 عبسی گویند نسبت به عبد شمس اسلام آورد یوم الفتح و بود از طلقا فتح کرد سیستان و کابل و از همدانجا بود تا مضطرب شد
 امر عثمان رضی الله عنه * قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسال الامارة * گفت گفت مرا آنحضرت طلب
 مکن امارت و حکومت را * فانك ان اعطيتها لن تحمّلها و کلت الیهما * پس بد رستی اگر توداده می شود ترا امارت با شی
 از سوال و طلب عبورده می شود تو بسوی آن تا او را سر کنی و مرا انجام دهی و امارت امری شاق است که قیام نمیتوان
 نمود بآن مگر با عانت آلهی تعالی و حقیقت معنی آنکه نرا بنفیس تومی سپارند و تحول و قوت تو میکند اراد * وان اعطيتها
عن غیر مسئلة اعنت علیها * و اگر داده می شود ترا امامت بی سوال و طلب باری داده میشود بران یعنی لطف حق سبحانه
 یاری میل دل ترا و دل می کند و توفیق می بخشد بر عدالت و تمام آن * متفق علیه * وعن ابی هريرة عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال انکم ستیرون علی الامارة * گفت آنحضرت خطاب باصحاب کرده بد رستی شما نزد يك است که حرص کنید
 بر امارت و حکومت * و ستكون ندامة یوم القيمة * و نزد يك است که باشد آن امارت موجب پشیمانی روز قیامت * نفعم
المرضة * پس نیکو بشود هنده است امارت * و بیست الفاطمة * و بد از شیر بازدارنده است امارت تشبیه داد امارت را
 بدولت و حلاوت اوایل آن بزنی شود هنده * کودک را در تربیت و مهر بانی کردن کودک را در عالم و مرارت او خواران
بزن بازدارنده کودک را از شیر * رواه البخاری * وعن ابی ذر قال قلت * روایع است از ابی ذر که گفت گفتیم * یا رسول الله
الا نستعملنی * ایا ما مل نمی کردانی مرا و عمل داری نمید می تا عدالت و رزم و ثواب آن در یابیم * قال فصر بیده علی
منکبی * گفت ابو ذر پس زد آن حضرت دست شریف خود را بر دوش من از برای زجر و منع و ردع از طلب امارت یا
بجهت شفقت و عنایت بحال وی تا بد نیاید و رافع و دلگیر نشود فی الصراح منکب بکسر کاف بن باز و گفت * ثم قال * پس حق
گفت آنحضرت * یا ابا ذر انک ضعیف * ای ابو ذر بد رستی تو ضعیف و ناتوانی اشارتست که عمل برای اقویا مکروه نیست
و اجر عدالت و عبادت عظیم است و بود وی رضی الله عنه بر قدم تجرید و زهد و غیر متعلق و ملتفت با مورد نیاز
مبتدل با آن را این طلب و سوال عمل آری از وی عجیب است ظاهرا در انوقت نسبت زهد و تجرد وی هنوز یکمال نر هیله
بود و در آخر بتاثیر صحبت شریف آنحضرت کمال یافت یا بجهت کمال حرص بر احراز اجرو ثواب عدالت سوال کرد و در
خواست (حکایت) حضرت شیخ عبد الوهاب می فرمودند که یکباری در کجرات بخا طر حضرت شیخ طلی متقی رحمة الله علیه
رسید که ثواب عدالت بیشمار است اگر بدست آید غنیمت است چند گاه باین نیت منصب عدالت اختیار با ید کرد
و نیز امتحان باید کرد که شعل دنیا تصور و جمعیت باطن جمع می شود یا نه چون سلطان موهود کجراتی که بغایت معتقد و منقاد
حضرت شیخ بود این حکایت شنیده غنیمت دانست و سعادت کارخانه سلطنت خود شمرد پس شیخ منصب دار و غکی
اختیار کرد بدو بدال الغل الله نشستند و جمعی از خادمان و یاجیان که در خدمت می بود بنیاد رشوت گرفتن نهادند
اینشیر سلطان رسید که شیخ باین تقوی و دیانت که داشتند رشوت می گیرند و فراط و تفریط مینمایند سلطان با و
نداشت گفتند همان جماعه که همیشه با ایشان میباشند رشوت میستانند البته شیخ نیز میل اند و روامیل اند چون شیخ
شنیدند که سلطان این چنین رسانیده اند چند گاه در مقام اصلاح اینکار آمدند آخر دیند که راست نمی آید روزی
در جبهه تری عدالت نشسته بودند عصابی خود گرفته برخاستند و بیاران السلام علیک کردند و دیند که این مرد و کار
جمع نمی شوند و لعاقبة بالشریر * و انها امانة * و بد رستی امارت امانتی است از خدا که حق بندگان بدان متعلق
است و خیانت دران نیاید کرد * و انها یوم القيمة خزی و ندامت * و بد رستی امارت روز قیامت سبب رهوائی و پشیمانی
است * الا من اخلها انتقمها * مگر کسیکه گرفت امارت را ببقی دی چنانکه ثابت و سزاوار است * و ادی الله علیه فیها *
و اد کرد حق را که بر او سعادت را میارست از عدل و احسان * رفی رواية قال له یا ابا ذر انی اراک ضعیفا * گفت

آیضا فرمود ای ابو ذر بن رستی من میدانم ترا ضعیف کرده‌ام توانی بار آن برداشتی * رانی اعجب ملک ما احب لنفسی *
 بد رستی من دوست میدارم مگر ترا آنچه دوست میدارم فرخود ترا * لا تا مزن ملی اتین * امیر مشو بر د و کس * ولا
 قولین مال یتیم * و والی مشو مال یتیم را تا مبروزن تفعل امیر شدن بولی بر خود گرفتن کار را * و را مسلم * و عن ابی موسی
 قال دخلت علی النبی صلی الله علیه و سلم انا ورجلان من بنی عمی * گفت ابو موسی اشغری که آمدیم بر آنحضرت من
 و دو مرد از پسران عم من * فقال احل هما بین کف یکی از آن دو مرد * یا رسول الله امرونا علی بعض ما ولاک الله *
 امیر کردن این ما را بر بعضی کارها و چاه که آنچه ولایت داده است ترا بخواهد تعالی * و قال الا خرجت ذلک * و گفت دیگر
 مانند آن * فقال انا والله لا تولی علی هذا العمل احدا سالا * پس گفت آنحضرت بد رستی ما بشک اسو کن و الی لبی
 بگردانیم برین کار یعنی کار دین و شریعت هیچ یکی را که طلب از ما و لایف را * و لا احد احرص علیه * زنه هیچ یکی را که
 آرزو مند شد بر آن * و فی روایة قال لا نستعمل علی عملنا من ارادة * گفت آنحضرت عامل نه میکردانیم بر عمل خود
 کسی را که خواهد و طلبد آنرا عادت شریف چنان بود که هر که عمل می طلبید و درخواست می کرد او را عمل نمود اند
 زیرا که از خواستن عمل میلی و نفع انیت می ظاهر می شود و این نه از باب منع از عطا و عوال بود بلکه در حقیقت شفقت
 و کرم و نوال بود * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بجدون من اخیر الناس اشد هم
 کراهیه لهذا الامر * می بایید از بهترین مردم سخت ترین مردم از روی کراهیت و نابخوشی مر این کار را یعنی کار
 امارت و ولایت را یعنی هر که مکروه دارند * تراست اختیار امارت را بهترین مردم او را دانید و در یابید * حتی یقع نیه *
 تا آنکه بیفتد درین کار و چون بیفتد دانید که بهترین مردم نبود و بلکه بدترین مردم بوده است * و متفق علیه * و عن عبد الله
 بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ * آگاه باشید همه شما چراندان و نگاهدانان
 رعیت این و همه شما پر سیک می شوید از رعیت خود در عی چربیدن و چراندن و چشم داشتن راعی چراندان و نگاهدانان
 رعیت بر روزن فعلیه در اصل بمعنی چراندان نام گردید و بدین ان جماعه را که شما مل است ایشان را حفظ
 و ناهی و نظار * و لا امام الذی علی الناس راع * پس امامی که قائم است بر مردم با صلاح حال چراندان و
 نگاهدانان است * و هو مسئول عن رعیتہ * و وی عوال کرده می شود از احوال رعیت او که عامه ناس اند که وی امام
 ایشان است * و الرجل راع علی اهل بینه * و مرد راعی است بر اهل خانه خود * و هو مسئول عن رعیتہ * و وی
 پرسیده می شود از رعیت وی که اهل خانه وی اند * و المرأة راعیه علی بیت زوجها و زله * و زن راعی است بر خانه
 شوهر خود و بر فرزندان او * و هی مسئوله عنهم * و وی عوال کرده می شود از ایشان * و عید الرجل راع بلی مال میده *
 و غلام مرد راعی است بر مال خواجه خود که نگاه میدارد آنرا و سوزد و شله است بوی * و هو مسئول عنه * و آن غلام
 پر میله می شود از مال خواجه که خوب نگاه میداشت و دیانت کرد در آن یا نه و گفته اند که هر کس راعی است بر اعضا
 و جوارح و جواس خود و وی پرسیده می شود از احوال ایشان که کجا استعمال کرد ایشان را و چگونه استعمال کرد
 و در حدیث ذکر نیابت از جهت ظهور و قرب آن در سوال و پرسش حال از جهت اقتضای بر آنچه می فهمند اهل عرف از معنی
 رعایت * الا فکلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ متفق علیه * و عن معقل * بفتح میم و سکون عین و کسر قاف * بن یسار * بفتح
 تیمانیه و تشفیف سین ممله صحابی است بیعت کرد تحت شجره و مکنون کرده بصره روایت کرد از روی حسن بهر ری و غیره
 * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من و ال یلی رعیه من المسلمین * گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
 نیست هیچ رالی که تصرف کند رعیتی را از مسلمانان * فیموت * پس بمرد آن رالی * و هو غاش لهم * و حال آنکه آن
 رالی بخلافت کنند و ظلم کنند * است مر ایشان را غش بکس و خیانت کردن ضد نصیحت * الا حرم الله علیه الجنة * مگر آنکه
 بمردم می گرداند خداوند تعالی بروی بهشت را همراهِ حایقان و مقربان * متفق علیه * و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه

و سلم يقول ما من عبد يستريحه الله رعية * وهم از عقل بن یسار روایت است که گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت
 نیست هیچ بند که طلب رعی کند از و خدا ایتعالی رعیتی را یعنی امام و راعی ایشان سازد * فلم یعطها بنصیته * پس
 نکاهند اشع آن بند رعیت را بخیر خواهی و خیر اندیشی حیطه بکامداشتن و پافداشتن و کرد آوردن
 * الام یجد راحة الجنة * مگر آنکه نمی یابد بوی بهشت را مبالغه است در نادرا آمدن وی در بهشت * متفق علیه * عن عائش
 * بعین مهمله و کسر تحتانیه و ذال معجمه * بن عمر و صحابی است شریف جواد از اصحاب شجره منی ایت ساکن
 شد و روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان شواله
الجنة * گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت بد رعیتی بدترین امراء عظمه است بضم حار فتح طای مهملتین آنکه
 ظلم کند بر رعیت و رحم نکند بر ایشان از حطم بمعنی شکستن و در اصل نام شخصی است که درشتی میکند در رعایت شتران
 در راندن و در آوردن بر آب و بر آوردن از آن فی الصراح حطمه مرد بهیما رحوار و آنکه برهمنور رحم نکند * رواه مسلم
 * عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اللهم من ولي من امر ائمتی شیئا * خداوند ائمه کیست
 و الی و متصرف کرد انید * شود از کار امت من چیزی را و ولی بفتح و او و تحفیف لام مکسوره نیز روایت است از ولایت
 یعنی کسیکه والی مد و ولی بضم و او و تشدید لام از قولیت است بمعنی والی کرد انید * فشق عليهم * پس شاق و دشوار
 آید آن والی بر ایشان بسبب جور و بیهوشی فی الصراح شق دشوار آمدن کان بر کسی یقال شق علیه الا * مورد رقاموس
 گفته شق علیه این است او را در مشقت پس معنی این شود که انداخت آن والی ایشان را در مشقت * فاشقق علیه *
 پس شاق و دشوار شو تو بر وی و بیند از او را در مشقت * ومن ولي من امر ائمتی شیئا فارق بهم فارق به * و کسیکه والی
 شود از امر ائمت من چیزی را پس نر می کند و مهربان شود بر ایشان پس نرم و مهربان شو تو بر وی * رواه مسلم
 * عن عبد الله بن عمر بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المقطعین عند الله طی من نور *
 بد رستیکه امرای عادل دادا که نزد خدا ایتعالی بر منبر ما از نورند مقسط دادا که از اقساط و قسط ضد آن از قسوط
 به معنی بیلادی و منابر جمع منبر از نبر بمعنی برد انتن و بلند گردانیدن * عن یحیی بن الرحمان * بجانب دست
 راست خدا می مهر بلند صفت منابر است یا صفت مقسطین کنا بت است از عظم قد و مرتبه ایشان نزد وی تعالی
 زیرا که کسیکه عظیم القدر می باشد بر جای نبی راست می ایستد و می نشیند * و کلتا یدیه یحیی * و هر دو دست خدا راست
 اند * درین رفع توهم کمی است که توهم کند که حضرت رب العزت را اجل جلاله یمین مقابل یسار باشد و تعالی منزه است
از آن فاعده و اطلاق ید بروی از متشابهات است و مراد قدرت و سطوت است * الذین یعد لون فی حکمهم و اهلیم * آن
 کسانی که عدل و راستی میکنند در احکام خود را مله ای خود که متعلقان و محکومان ایشانند یا اول بیان حال امراء
 است و اهلیم اشارت بخداوندان عیال است که ایشان نیز راعی اند چنانکه در حدیب عبد الله بن عمر اندشت * ما ولوا *
 عدل می کنند در چیزیکه والی اند و والی کرد انید * شد انید بر معنی اول و لوا بفتح و او و ضم لام مختلف و بر معنی
ثانی و لوا بضم لام مشد بر هر دو روایت در لی * رواه مسلم * عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما یبیت الله من نیمی * نفرستاده است خدا ایتعالی هیچ پیغمبری را * ولا یتخلف من خلیفه * و نکرفت هیچ خلیفه را * الا
کانت له بطانته * مگر آنکه هست مراد و بطانته بکسر موحد و دو سید درونی و خاصه و بطانته مرد صاحب برتری
 که مشا و رب می کند بوی در کارها و در اصل نام آستر جامه است که درون می باشد و مراد بد و بطانته ملک و شیطان
 است که هر دو درون آمد می کائن و ثابت اند که اول امر بخیر می کنند و ثانی بشر چنانکه می فرماید * بطانته نامره
بالعروف * يك بطانته است که امر میکند او را معروف و مشروع * و تخضه علیه * و می برانگیزد و می برغلانند او را
 بر معروفان ملک است * و بطانته نامره با نشد و تخضه علیه * و بطانته دیگر است که امر میکند او را بدیع و بر می انگیزد

ائمه ابرار و آن شیطان است * و المعصوم من عصمه الله * و نکاح داشته شد از کنا ذکمی است که نکاح داشته است
 و اورا خدا ی تعالی اشارت بحال انبیاء است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بعضی خلعا نیز که مسخر طمی دارد ایشان
 را خدا ایتعالی از شر شیطان * و روای البخاری * و عن انس قال کان قیس بن سعد * بود قیس بن سعد بن عباد که از کرام
 اصحاب و فضلی اجله و از دانا یان و کار دانا ن و اهل رای و عدل و کریم و عقی و شریف قوم بود و بود و عیاضی الله عنه
 نجیم طویل * من النبی صلی الله علیه و سلم بمنزله صاحب الشوط من الامیر * بود و عیاضی الله عنه نسبت یان حضرت
 نجای صاحب الشوط بضم شین معجمه و فتح را اول لشکری که حاضر کرد در جنگ را و ساخته کرد برای مردن و طائفه از
 اعیان و امرا و ولایه که علامات و امارات دارند که شناخته می شوند بان و شرط بمنعی علامت است و شرط و اهل و بی
 شرطه است بضم و او را شرطی نیز گویند بمکون و ارفع آن بروزن ترکی و جهنی آنکه پیش امیر ایستاده من باهل تا تنعیل
 او امور احکام وی نماید و لشکر کشی نیز میکند و فی الصراح شرطی بمکون را هر هنک و شخته بود قیس بن سعد نزد
 آنحضرت درین مرتبه در حضور آنحضرت ایستاده می بود و تنفیذ احکام می کرد یکی را حبس میکرد و دیگری را می گرفت
 و می زد و این حدیث دلالت میکند بر آنکه امیر را باید که این چنین کسی را در پیش خود داشته باشد * و روای البخاری
 * و عن ابی بکر * صحابی مشهور است احوال او در جاهلانو شته شد است * قال لما بلغ رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل
 فارس ملکوا علیهم بنت کمری * گفت ابوبکر چون رسید آنحضرت را که فارسیان ملکه کردند انید اند بر خود دختر کمری
 را و بیا د شامی بود آشته اند او را * قال لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة * گفت آنحضرت و عتکاري و پیروزی نیابند گروهی
 که والی و حاکم کرد انیدند که خود را زنی را از اینجا معلوم شد که زن قایل و ولایت و امارت نیست * و روای البخاری *
 الفصل الثانی عن التجار الاشرار * صحابی است و در شامین
 روایت کرده ازان حضرت این حدیث را و نیست او را جز این حدیث * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آمرکم
 بمشس * امر میکنم من شما را به پنج خصلت * بالجماعه * یکی اتباع جماعت مسلمانان در قول و عمل و اعتقاد و اصل
 درین باب اتباع سلف صالح است از قرون ثلثه اصحاب و تابعین و تبع تابعین * و الصبح و الطاعة * خصلت دیگر شنیدن
 و قبول کردن کلمه حق از امر او و علماء و انقیاد و اطاعت احکام ایشان آنچه موافق شرع است * و البجرة * دیگر
 هجرت نضمت هجرت از ملکه بمنده بود پیش از فتح ملکه و بعد از فتح از دار کفرید ارا اعلام و از خطایا و معاصی بطاعات
 و مبرات و دارا لکثر آنکه در وی احکام شرعی نفاذ نیابد * و الجهاد فی سبیل الله * و کارزار کردن با کفار و بائفس * و انه
 من خرج من الجماعه قید شبر * و بد رمتی شان اینست که بیکه براید از جماعت مقداریک بدعت * نقل خلع رقبه
 الاسلام من عنقه * پس بتحقیق بیرون آورد رقبه اسلام را از گردن خود قید بکسر فاف و سکون قتیته بمعنی مقل از
 و شهر بکسر شین و سکون موحده پایین بالای انکشت نر تا اعلا ی خنصر و ربق بکسر رسن با کوشش که بد ان پره و بز غاله
 بندند رقبه یک کر شه ازان * الا ان یراجع * مگر آنکه مراجعت کند و برگردد و توبه کند * و من دعای عوی البهائمیه * و کسیکه
 بخواند مردم را بخواندن جاهلیت یعنی عادات و طرق آن و بعضی گفته اند که مراد ند اکردن و آرازدادن است گفته
 که چون خصمان بر ستیغی غالب می آمدند و فریاد میکردند با و از یلند یا آل فلان یا آل فلان پس می دیدند بیاری
 دادن وی ظالم باشد یا مظلوم * فهو من جئی جهنم * پس آنکس از جماعت دوزخ است جثا بضم جیم و کسر آن جمع جثوه بضم
 و کسر و فتح بمعنی شی مجموع فی الصراح جثوه خاک توده و در قاموس گفته جثوه سنگها کرد آورد شده * و ان صام
 و صلی و زعم انه مسلم * و اگر چه روزه دارد و نماز کند ارد و گمان برد که وی مسلمان است * روای احمد و الترمذی
 * و عن زیاد * بکسر زای * بن کسب * بضم کاف و فتح سین موهله و سکون یا و با ی موحده در آخر تا بی عیاضی
 از طایفه ثلثه ثقه مقبول الروایه * قال کنهت مع ابی بکره قتیعت منبر این عامر * گفت بودم من با ابی بکره زیر منبر عمل الله

بنی حامربن کریم بنشم کاف و فتح را و سکون تختانیه در آخر زای از اولاد امیه بن عبد شمس بن عبد مناف خال عثمان بن عفان
رضی الله عنه ولادت او در زمان آنحضرت است و بعد از ولادت در نظر شریف در آوردند پس بد میل و آب دهن انداخت
و تعویذ نمود و در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هجده ساله بود و روایت است او را از آنحضرت ثابت نشد و الی ماخت
او را عثمان در بصره و خراسان و گفته اند که مختی و کریم کثیر المناقب بود و فتح کرد خراسان و اصفهان و کرمان و حلوان
را * و هر مختطیب * و حال آنکه وی خطبه میخواند * و علیه ثیاب رفاق * و بود بروی جامه های تنگ و باریک * فقال ابو بلال *
پس گفت ابو بلال بن سعد که از تابعین است و پدرش سعد از صحابه است * انظر و الی امیرنا * نگاه کنیک و به بینیک بجانب
امیر ما * بلبس ثیاب الفساق * می پوشد جامه های فاسقان را ظاهر آنست که ثیاب نرم و نفیس بود که اهل تنعم و اسراف
پوشند نه مضموم چنانکه ظاهر عبارت دران است زیرا که پوشیدن امرا آنرا دران زمان بعید است پس مراد جامه ها است
که لا ینقی بساق فاسقان و درش ایشان است نه که پوشیدن آنها نسیق است * فقال ابو بکره اکلت سمع رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول * پس گفت ابو بکره با بی بلال خاموش باش شنیدم من آنحضرت را که می گفت * من امان سلطان الله فی الارض *
کمی که امانت کند و خوارد ارد و سبک پند ارد قهرمان خد را که در زمین است * اما نه الله * خوار و سبک کرد اند او را
خدای تعالی سلطان بمعنی تسلط و سلطنت و قهرمان است اطلاق می کنند بداتی که این صفت دارد یعنی اگر چه پوشیدن
وی اینچنین جامه ها را بد است اما امانت کردن تو امیر را که ضرران بعامه راجع است بد تر و سخت تر است و شاید که پوشیدن
او اینچنین جامه ها را برای غرضی و مصلحتی باشد که ظهور عزت و مهیبت است در میان رعایا چنانکه بعضی از اکابر علما آنرا
کردند * و اند * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * وعن النوراس * بغتم نون و تیشیل و ابن سمان بکسر سین و
فتح آن صحابی است ساکن شام * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا طاعة للخلق فی معصیه الخالق * و انیست
فرمان برداری کردن هر مخلوق را در معصیت خالق یعنی اگر مخلوق امر کند بمعصیت اگر چه امیر باشد اطاعت او نباید
کرد و اگر اکر اه کند آنجا خود معصیت نیست * رواه فی شرح السنة * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما من امیر عشرة الا یوتی به یوم القیمه مغلولاً * نیست هیچ امیر و مورد یعنی برد و کس حاکم باشد مگر آنکه آورده می شود
از در روز قیامت غل در کردن خواسته عادل باشد یا ظالم * حتی یفک عنه العذل * نا آنکه خلاص می سازد و جدای می گرداند
از وی غل را عدل که وی کرده است فک جد کردن و دو چیز بهم در شد و از یک یکره * و یوبقه الجور * یا هلاک می گرداند
او را ظلم یعنی حاکم را یکبار بسته بد رکاه عزت می آرند خواسته عادل باشد یا جابر بعد از ان تحقیق میکنند اگر عادل
است می نوازند و اگر ظالم است می کدازند * رواه الدارمی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یل للا میر *
و ای مر امیران را * و یل للفرقاء * و ای مر عرفار ایضاً جمع عریف بمعنی شناختن و کارکنان اقوام و قبایله که تعریف می کنند
عمل ایشان را پیش امر او ملاطین و زوی نقیب است پایان تراز رئیس است و در ناموس گفته که عریف رئیس قوم یا عریف
نقیب پایان تراز رئیس و عرفان بکسر و وزن امارت بمعنی عریف شدن * و یل للا مناع * جمع امین آنکس که کدشته شده
است بر یتیمان و یتیمشان و حفظ اموال ایشان یا ساخته شده است امین بر خزانه مال و بر صدقات و وجه و یل
پروایشان بجهت آنکه این اعمال محل زلت و زنج و میل بباطل اند و استقامت و عدالت درینها متعسر و متعذر است مگر
کسی که حفظ آلهی و توفیق وی معین و ناصر حال او گردد * و یتیمین اقوام یوم القیمه ان نواصیهم معلقة بالثریا * و هر اینده
آرزو کنند قومها در روز قیامت و قتیکه ببینند خوار و سبکی و عذاب بدل عزت و ریاست و ترفع که برآدمیان در دنیا
داشتند کاشکی موی پیشانی ایشان آویخته باشد به پروین و تعلق بناصیه مثل است در ذل و خوار و دهوان * یتجلبلون
بین السماء و الارض * در حالیکه میتجلبلون در می لرزیدند بآزما میان احسان و زمین که میدیدند مردم ایشان را
و مشاهد می کردند خوار و زاری ایشان را * و انهم لم یلزموا * و آرزو کنند که ایشان والی نمیشوند و می عملی را

من مصروف نمیشد لذت آن * رواه فی شرح السنه و رواه احمد و فی روایته ان ذوا ثلثم كانت معلقة بالثریا * و در روایات
 احمد باین عبارت آمده است که آرزو کنند کاشکی کیسوهاى ایشان می بود آویخته بثریا * بتل بل بون بین السماء
 و الارض * و همچنین نه میان آسمان و زمین * و لم یکنوا عملوا علی شیء * و نمی بودند که عمل داده میشدند و چیزی
 عملوا بضم عین و تشدید میهم مسکوره بلفظ مجهول از تعجیل بمعنی عمل دادن * و عن غالب القطان * بفتح قاف و تشدید
 طای * میمله تا بجای ثقة احمد گفته ثقة و یحیی و نسائی گفته که صدوق صالح روایت دارد از سعید بن جبیر و حسن
 و روایت میکنند از زوی شعبه و غیره * عن رجل عن ابيه عن جده * روایت می کنند از مردی میهم که آن مرد روایت
 میکند از پدرش و پدرش از جدش * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العرافة حق * بدرستی عرافت
 بکرم عین بمعنی عریف شدن حق ثابت است * لا بد للناس من عرفاء * و نجارة نیست مردم را از زجود عریفان
 * و لکن العرفاء فی النار * ولیکن اکثر عریفان در آتش دوزخ اند جهت عدم رعایت عمل الله و صدق و انصاف در عرافت
 و در خطر و ورطه هلاک و عذاب اند از جهت تعدد رعایا بشرایط آن * رواه ابو داود * و عن کعب بن عجرة * بضم عین
 و سکون جیم و را از اصحاب شجرة است و سبب اسلام او این بود که مرا از اصراف می بود بزرگ میشد آن را و عباد
 این صامت یا را و بود و وزی بدیدن او رفته بود چون وی از خانه برآمد عباد در و ن تافته در آمد و آن بت را
 به تیشه بشکست چون کعب باز آمد بعد از یک شکسته و ریزه ریزه شده بغضب در آمد و خواست که عباد در را دشنام کند باز
 بخود و در فکر رفت و گفت که اگر درین بت فایده می بود بخود را نکاه میشد اشش پس مسلمان شد حلیف انصار بود و بعضی
 گویند بلکه از انصار بود * قال قال لي رسول الله * گفت کعب گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آمد که یا الله
 من اماراة المسفهاء * پناه میدهم ترا بخدا از پادشاهی و فرمان روائی بخشردان * قال و ما ذاك * گفت کعب و چه صفت
 امارت سفهائی پیغمبر خدا یعنی این امارت کنی خواهد شد و چگونه خواهد شد و چه کسانند ایشان * قال * گفت
 آنحضرت * امراء و میکوونون من بعدی * امارت سفهائی امارت امیران است که نزدیک است که باشند بعد از من
 * من دخل علیهم فصل قههم بکن بهم * آن کسانیکه در آیند بزیایشان پس تصدیق نکنند و راست گردانند ایشان را در
 دروغی که میگویند ایشان * و اعانهم علی ظلمهم * و یاری دهند ایشان را بقول و فعل بر ظلم ایشان * فلیسوا منی * پس
 نیستند آنکسان از من به بیعت * و لست منهم * و نیستند من از آنکسان جماعت * و لن یورد و اعلی الجحوش * و هرگز در نیایند
 بر من حوض کوفور آنکه مختل خاص افاضه رحمت و نعمت است و درین وعید شد بد است ببنی ایمان و لیکن مراد بعد از
 حرمان است از موافق و محل فصل و کرامت * و من لم یدخل علیهم و لم یصلقهم بکن بهم و لم یعنهم علی ظلمهم * و آن
 کسان که در نیایند برایشان و تصدیق نکنند ایشان را بدروغ ایشان را عانت نکنند ایشان را بر ظلم ایشان * فاولئك
 منی و ان منهم * پس آنکسان از من اند و من از ایشان ام * و اولئك یردون علی الجحوش * و آنکسان در می آیند بر من
 جحوش را * رواه الترمذی و النسائی * و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال من سکن البادية جفا * گفت
 آن حضرت کسیکه ساکن شود در بادیه در شست و شو و سخت دل کرد از جهت عدم اختلاط بمردم و جفا و جفا ما ایشان
 دیدن و خوف و شرم از مردم داشتن که دل را نرم و خوی را نیک میگرداند از جهت عدم مخالفت و مصاحبت با علما و اهل
 خیر که سبب تعلم اخلاق گردد (بیت) ده مروده مورد الحق کنند * سینه زایی نور و بر وفق کنند * و من اتبع الصید *
 و کسیکه همیشه در پی صید رود و شکار کند محض از جهت الهو و لعب و طرب غافل می گردد از طاعات و لزوم جماعات و از
 جهت التزام بادیه و دورافتادگی از مقام رفعت و رافت و این تنبیه است مرکبی را که عادت کرده بدان و منهك است
 در انبی نیست تحصیل قوت حلال و الا بعضی صحابه صید کرده بی شک و بی شبهه مباح و حلال است و لیکن شاعری گفته است
 (بیت) بشرع کرچه حلال است از مروت نیست * هلاک جیل که او نیز چون تو بجاندار است * و گفته اند که آنحضرت

بنفس نفیس خود صید نکرد و کسی را اقم منع از آن نکرد * و من اتی السلطان افتتن * و کسی که بیاید سلطان را کلاه
جا بر رجا بر باد می افتد در بلا رفتنه و آزمایش بحسب دین و دنیا * رواه احمد و الترمذی و النسائی و فی روایة ابی داؤد *
و در روایت ابی داؤد این چنین آمده است * من لزم السلطان افتتن * کسی که ملازمت کند سلطان را و پیوسته در دخل
و بی باشد در رفتنه می افتد * و ما از داد عید من السلطان دینا الا از داد من الله بعد * و زیاد و کنگد هیچ بند از سلطان
ظالم قرب و منزلت مگر آنکه زیاده می کنند و در روزی را از خدای * و عین المقلد ام * بکرمیم * بن معدی کرب * بفتح کاف و کسر را
صحابی است معد و در اهل شام و حدیث اورد زایشان است مافات بالثام سنة سبع و ثمانین و عمر اورد و یک سال بود
* ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ضرب علی منکبیه * روایت میکنند که آنحضرت زد یعنی بد و دست خود بر دوشهای وی
* ثم قال قل افلحتم یا قلدیم * بستر گفت آن حضرت بتسبیح و ربکا ری و پیروزی یافتی ای قلدیم بضم قاف و فتح دال تصغیر
مقدم بحد فزاید * ان امت را لم تکن امیرا * اگر به میر و نباشی امیر * و لا کاتبه * و نه باشی نویسنده امیر * و لا عریفا * و نه باشی
ضریف بر وزن شریف قوم که تعریف ایشان کند نزد امیر * رواه ابوداؤد * و عن عقیبة بن عامر * صحابی است و الی
مصر بود از جانب معاویه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة صاحب مکس * و رومی آید بهشت
را خداوند مکس بفتح میم و سکون کاف و عین مهمله در آخر * یعنی الله یعشر الناس * مختورا من صاحب مکس آنکس
که میگوید که یک از مردم بظالم فی الصراح مکس خراج و عشر و بمعنی نقص و ظلم نیز آید * رواه احمد و ابوداؤد و الدارمی
* و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احب الناس الی الله يوم القيمة * بد رستی دوست داشته
شدترین مردم بشوی خدا از روز قیامت * و اقربهم منه * و نزدیکترین ایشان از درگاه خدا از روی مجلس * امام عادل *
بادشاه داد کرم مستقیم بر او * و است مقصود بیان فضیلت عدل است و تنبیه باینکه عادل از سلاطین افضل است از
غیر خود ازین حیثیت فافهم * و ان ابغض الناس الی الله يوم القيمة * و شد هم عدل ایا * و بد رستی دشمن داشته شد
ترین مردم بشوی خدا از روز قیامت و سخت ترین مردم از روی عدل * و فی روایت * و در روایتی این نیز آمده که * و بعد هم
منه مجلس * و در رتبه مردم از خدا از روی مجلس * امام جاثر * بادشاه جور کنند * است جائز عدل است
* رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الیها من قال كلمة
حق عند سلطان جائر * فافضل من جهاد قول کسی است که کوبد کلمه حق را نزد سلطان جور کنند * و رواه الترمذی
و ابوداؤد و ابن ماجه و رواه احمد و النسائی عن طارق بن شهاب * صحابی است در یافت جاهلیت را و بد آن
حضرت را و نیست مرا و اسماع از روی مکران بدک و غزاکرد در خلافت ابوبکر و عمر می و سه یاسی و چهار غزوه و هریه مات
سنة ستین و ثمانین * و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اراد الله بالامیر خیرا * و قتیله
خواهد خدا ای تعالی بپادشاهی تمکین را * جعل له وزیر صدق * بگرداند برای او وزیر راست گفتار و راست کردار * ان
نسی ذکره * اگر فراموش کند یادش حق را بپاید در وزیر او را * و ان ذکره کان عاقله * و اگر یاد کند یاری دهد او را
که موجب زیادت ذکر و ثبات بزرگان شود * و اذا اراد به غیر ذلک * و چون خواهد خدا ای تعالی بامیر غیر خیر را یعنی
بدی را * جعل له وزیر سوء * بگرداند مرا و وزیر بد بپاید کردار * ان نسی لم یلکرمه * اگر فراموش کند امیر خدا
را بپاید بد او را * ان ذکر لم یغنه * و اگر یاد کند یاری ندهد او را وزیر مشتق است از وزیر بکسر بمعنی کرانی و بزه و وزیر
بر میل ارد بار ملک را و اعانت میکند او را و شریک است با وی در بزه یا از وزیر بفتح بمعنی بشت و پناه و مناسب است این معنی نیز
ظاهر است * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الامیر اذا ابتغى الزیة
فی الناس افلحتم * گفت آن حضرت بد رستی امیر و قتیله طلب کند شک و تهمت را در مردم قیلا میگرداند ایشان را
فی الصراح ریب شک رینه بکسر انچه بشک افکنند و فی انفا مویس الریب و الرینه بالکسر التهمة و در نهایی گفته شک

و بعضی گفته اند شك و تهمت یعنی چون مردم را بشك و شبه تهمت گفت و بد گمانی نمایند و ایشان را بران بکشد و مردم را
 دسار احوال ایشان و باعث اشتداد ارتکاب مظنون می کرد و مقصود نهی از طلب عیوب و تبیین احوال مردم و امر
 بسیر عیوب و حقوق نوب ایشان است * رواه ابوداؤد * و عن معاریة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 انک اذا جمعت عورات الناس اذنتهم * می گفت آنحضرت بد رستی چون پیروی کنی و جاحوی نمائی عیب های
 مردم را فاعل می گردانی ایشان را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کیف انتم و ائمة من بعدی یصتثرون بهن الفج * چگونه باشد حال شما با ائمه که مصطفی و معصوم باشند باین مال استیثار
 بخورد و بخورد بگاری پرداختن و رفع مالی که گرفته شود از گفاری قتال مثل خراج و جزیه و آنچه بستاند از ایشان بقتال
 آنرا غنیمت گویند و حکم نفع آن است که همه معلمان در آن شریک باشند و خمس نمی گیرند و از غنیمت خمس می گیرند
 و گفته اند که مراد درین حدیف شامل هردو است و مقصود اظهار ظلم است در بیت المال و نادادن حقوق مسلمانان
 * قلت اما رالی بعثك بالحق اصع سیفی علی عاتقی * گفتیم من آگاه باش سوگند بشدای که برانکشیته و فرستاده است
 قرابتی می نهیم شمشیر خود را بردوش خود * تم اضر به * بهتر می زنی بان شمشیر * حتی القاک * تا آنکه ملاقات
 می کنی ترا یعنی کشته می شوم و بتو دران عالم می رسم یا قتال میکنم تا آخر عمر خود * قال اولادك علی خیر من ذاك *
 گفت آن حضرت آیاراه نسبتیم ترا بر بهتر از شمشیر زدن * صبرحتی تلقانی * صبر میکنی تا آنکه ملاقات میکنی مرا یعنی
 صبر کن و خاموش باش که این بهتر است از شمشیر زدن و مناصب تراست بحال ترک و پیروی * رواه ابوداؤد *

الفصل الثالث * عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان رونا من الما بقرون
 الی ظل الله * گفت آنحضرت و بر عهد از صاحب آیامی دریا بید کیستند در کن و نندگان و پیش رسندگان بعوی مایه خدا
 مراد مایه عرش خدا است یا سایه عنایت و گرم او است * عز وجل يوم القيمة * در روز قیامت * قالوا الله و روه له اعلم
 گفتند خدا او را رسول وی دانتراند * قال الذین اذا اعطوا الحق قبلوه * گفت آنحضرت ما بقان آن کسانی اند که چون
 داد شود ایشان را حق در پند یروند آنرا یعنی اما مانع اجل که چون نصبت کند ایشان را ناصی بکلمه حق در عمل
 کردن میان رعیت قبول کنند آن را * و اذا حملوه بئ لوه * و چون موال کرده شوند حق را یعنی طلبیده شود از ایشان
 حق بذل کنند آن را و دریغ ندارند از بذل در باختن و نکه ناداشتن چیزی را * و حکمو للناس لیکمهم لا نفسهم * و حکم کنند
 برای مردم مانند حکم کردن ایشان برای ذاتهای خود یعنی آنچه خود را خواهند دیکران را نیز خواهند داد آنکه خود
 خواهی کنند و شهوات رانی نمایند بر مردم سخت گیرند * و من جابر بن سمره * خواهر زاده شعب بن ابی وقاص است او پدر
 اوصحابی اندر وایت دارد از آنحضرت و از پدر خود و عمر و علی * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ثلاث
 اخاف علی امتی * سه خصلت است که میترسم من برایم بخود که بکنند آنها را و در ضلالت افتند * الا استعفاء بالانواء *
 یکی طلب کردن باران بمنازل قمرانوا جمع نوعی بفتح در اصل بمعنی ایستادن و افتادن مردم و آمده و اکنون نام
 منازل قمر است و قمر را بیست و هشت منزل است که در هر شبی در یکی از آنها می باشد و معنی ایستادن و افتادن که بمعنی
 طلوع و غروب است در آنها پله است و عرب تعبیر می کردند مطر را بآنها و میگفتند که باران داده شدیم بجهت فلان
 منزل و در احادیث ازین معنی نهی واقع شده است و اطلاق لفظ قمر بران کرده بجهت ارشاد حقیقت توحید و دفع ایهام
 شرک * و حیف السلطان * و دریم از آنچه می ترسم برایم بخود چور و ستم ملامین است که بر مردم کنند و مردم آنرا طاعت
 نیارند و خروج کنند و از دایره اطاعت بیرون افتند * و نکل یب بالقر * و نکل کردن تقدرای بی را که تقدر هر چه
 هست بفعل و خلق بندگان است چنانکه مذکور شد ریه است * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم متقیام
 گفت ابودر گفت مرا آن حضرت شش روز این سخن را * عقل یا باذر ما یزال لك بعد * فهم کن و نکورتا مل کنی چیزی

را که گفته می شود ثرا بعد ازین یعنی می گویم من بتو یعنی تاشش روز آن حضرت تنبیه کرد بر فهم و تامل آن شخص و هیچ سخن نگفت * فلما كان اليوم السابع قال * بس هرگاه که شد روز هفتم گفت آن حضرت سخنی را که وعده کرده بود تاشش روز آن این است که * اوصيك بتقوى الله * وصوت میکنم تو را به پرهیزکاری خدا * فی سرامرك وعلا نیته * در پنهان کارتو آشکارای کاری یعنی در نهان و آشکارا ظاهر و باطن تقوی کنی * واذا اسأت فاحسن * و چون بد کنی کاری را نیکی نیز کن که حسنه محو کند هیئته را یا چون بدی کنی با کسی نیکی کن یا وی * ولا تسألن احد شیء * و سوال مکن هیچ یکی را هیچ چیز * وان یعطا سؤلك * و اگر چه بیفتل از دست تازیانه تو * ولا تقبض امانة * و قبض مکن امانت را که برداشتن آن کران است و ادای آن صعب * ولا تقض بین اثنين * و حکم مکن و قاضی مشومیان در و کس * وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم * روایت است از ابو امامة با هلی از آن حضرت * قال ما من رجل یلی امر عشرة فما فوق ذلك * گفت آنحضرت نیست هیچ مردی که والی و حاکم شود که از کس را پس زیاده از آن ظالم باشد یا عادل نیکوکار باشد یا بدکار * الا اتی الله عز وجل مغلولاً یوم القيمة * مگر آنکه بیاید در درگاه وی تعالی عمل کرد و شده روز قیامت * یدالی عنقه * دهن وی بصوی کردن وی * فکة برة او اربعة ائمة * خلاص میکرد اند او را نیکی او یا هلاک می کرد اند او را بزه و بدی او * اولها ملامة * ابتدای ولایت و حکومت ملامت و نکوهیدن است که از هر سو هدف تیر ملامت می گردد و مردم نکوش میکنند که این چنین کرد و آنچه نکرده * و اوسطها ندامة * و میان آن پشیمانی است که میگوید چرا اختیار کردم و در بلا و مستحبات افتادم * و آخرها خزف یوم القيمة * و آخر کار نهایت آن گز هوائی است در دنیا بشواری و شرمساری عزل و در آخرت بگرفتاری عدل و انکال و تخصیص بر روز قیامت بجهت بودن او است اشد و قطع * وعن معاوية قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت است از معاویه که گفت گفت آنحضرت * یا معاریة ان ولیت امر انا فاق الله واعدل * ای معاویه اگر والی گردانید * همیشه تو پس تقوی کن خدا را و بپرهیز از عذاب و عدل کن * قال فما زلت اظن انی مبتلی بعمل * گفت معاویه پس همیشه بودم من که کان می بردم که مبتلا و مستحق گرداید می شوم بعملی و کاری از حکومت و ولایت * لقول النبی * از جهت گفتن آن حضرت و خبر دادن وی * صلی الله علیه و سلم حتی ابتلیت * تا اینکه مبتلا گردانید * شدیم و عبارت کان بجهت آن است که آن حضرت بکلمة شك و تردد گفت که اگر والی گردانید * شوی از جهت کفایت آن در وصیت بعدل و تقوی و چون وجود این در وصیت در نفس خود مستعد یافت کان بر دکه عیب ابتلا و امتحان خواهد شد و از عهد آن به سلامت نخواهد برآمد و بعضی گفته اند که کلمه ان اینجا بمعنی جزم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم یقین دانسته بود و بقول واقع خبر داده که این شدنی است و تقوی را الهی برین رفته است پس آخر این امر بوی راجع و آیل خواهد گشت و ظن بمعنی علم و یقین است و الله اعلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذوا بالله من الرا من السبعین * پناه جوئید بخدا از شر سب سال هفتاد * و مارة الصبيان * و پناه جوئید بخدا از امارت خوردان ظاهر آن است که مراد هفتاد از اول سال صیبر است تا متناول گردد امارت یزید بن معاویه را که بر هر شخص سال شد چنانکه روایت کرده شده است از ابی هريرة که گفت پناه میجوئیم بخدا از امارت ستین پس وفات یافت ابو هريرة در سال پنجاه و نهم و مراد بصبيان اولاد مروان است و هم ایشانند و مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که فرمود دیدیم غلامان را یعنی کودکان از قریش را که بازی میکنند بر منبر من مثل بوزنها و در حدیث دیگر فرموده هلاک امت من بردم کودکان از قریش خواهد بود * و فی الاحادیث الستة احمد * روایت کرده اسحاق ابن شهاب حدیث را از اول فصل تا اینجا امام احمد * و روی البیهقی حدیث معاویة فی دلائل النبوة * و روایت کرده است بیهقی حدیث معاویه را در کتاب خود که معنی بدلائل النبوة است و این حدیث از دلائل نبوة و معجزات آنحضرت است که خبر از غیب آید * داد * و عن یحیی بن هاشم عن یونس

بن ابی اسحق عن ابیه * ذکر یحیی بن هاشم درین کتاب نیا فتم و ابرا حقا ق هیبعی بفتح هین همدانی تابعی است یکی
 از اعلام علماء است و اوام قیام توام و از مشاهیر تابعین است کثیر الروایت غزا کرد چند بار ولادت ارد در زمان
 که باقی ماند و بر دند از خلافت عثمان از می و هشت صحابی صحاح کرد که علی و ابن عباس و امامه و ابن عمر و ابن
 ارقم از ایشانند ثقة است و گفته اند که حلوت وی احسن است از حلوت حسن و ابن میرین و مجاهد و روایت از وی
 میکنند اعمش و شعبه و دویمروی یونس و حذیفه و صفیانان مات هنة سبع اوتع و عشرین و مائة و عاشر و تسعین
 هنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم کان کونون کذلک یوم علیکم * فرمود آن حضرت چنانکه می باشد شما
 در صلاح و فساد امیر کرد انیل و می شود بر شما در عدل و جور مقصود منع است از ذم امر او و صبر بر اید ای ایشان و نعمت
 تقصیر بنفس خود * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان السلطان ظل الله فی الارض * روایت است
 از ابن عمر که آن حضرت فرمود بادشاه سایه خدا است و رزمین کنایت است از عظمت شان سلطان و مزین اختصاص
 او بصرف الهی و بودن او خلیفه و راتصاف او بصفت حق از لطیف و رافت و تهور عزت و امثال آن و سایه بمعنی پناه
 و مجل آسایش نیز آید یعنی پنداکرده است او را پشت و پناه غریبان و مسکینان و مظلومان چنانکه فرمود * یاوی الیه
 کل مظلوم من عباده * جای می گیرد و پناه می آرد بسوی وی هرستم دیده و محنت کشید و ایندکان خل * فاذا عدل
 کان له الاجر * پس چون عدل کند سلطان با یک مراد و با مزد و پاداش عدالت * و علی الربعة الشکر * و واجب
 کرد بر رعیت شکر کنایه این نعمت * و اذا اجاز کان علیه الاصر و علی الربعة الصبر * و چون جور کند سلطان باشد
 بروی بارو کرانی گناه و لارم است بر رعیت صبر کردن بران * وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ان افضل عباد الله منزلة یوم القيمة * بد رستی فاضلتر و زیاده ترین بندکان خل از روی قدر و مرتبه در
 روز قیامت * امام عادل و قیق * پادشاه و ادکر مهربان نرم دل است * وان شر الناس عند الله منزلة یوم القيمة
 امام جائز خونی * و بد رستی بدترین مردم نزد خدا در قدر و مرتبه بادشاه جور کنندگان مهربان است خرق بفتح خای و معجمه
 و کسر را از خرق است ضد رفیق و دراصل بمعنی درین و پاره کردن است * وعن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من نظر الی اخیه نظرة شیقة * کسیکه نگاه کند بسوی برادر خود نگاه کردنی که می ترساند آن برادر را
 * اخافه الله یوم القيمة * ترساند او را از نظر تهر که بوی خدای تعالی روز قیامت و این حدیث رعیت را نسبت با امام شامل
 است از جهت ثبوت اخوت دین و اخافت درین صورت کامل تر و قویتر است * روی الاحادیث الاربعة * روایت کرد ابن
 چهار حدیث را * البیهقی فی شعب الایمان و قال فی حدیث یحیی * و گفته است بیهقی در حدیث یحیی بن هاشم که گذشت * هذا
 منقطع و روايته ضعيف * این حدیث منقطع است و روایت وی ضعیف است * وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یقول * بد رستی که خدای تعالی می گوید * انا الله لا اله الا نا * منهم خل ای و نیست
 فی خل ای مکر من * مالک الملوک * مالک پادشاهانم که همه بنده و مملوک من اند * و مالک الملوک * و پادشاه پادشاهانم که همه
 مملوک و مجبور من اند * نواب الملوک فی ید * دلهای پادشاهان در دست قدرت و قبضة سطوت من است * وان العباد
 اذا طاعونی حولت قلوب ملوکهم علیهم بالرحمة والرأفة * می گوید خدای تعالی که بندکان چون فرمان برداری کنند
 من او بر فرموده من و نوب بر میگردانم دلهای پادشاهان بر ایشان بر رحمت و رافت و رحمت بشودن و مهربان شدن
 و رافت بشودن و سخت مهربان شدن * وان العباد اذا عصونی حولت قلوبهم بالسخطه والنقمة * و بد رستی بندکان
 و قتیکه بغیر نمایی کنند مرا بر گردانم دلهای پادشاهان را بغضب و کراهت و بی رضائی و عقوبت و مکافات هشت بضم و
 فتح هضم که رفتن خلاف رضا و در حدیث روایت بفتح سین است و ناد و آخر رنعت بکسر و کتاب کردن بر کسی و ناپسند
 داشتن بکار و انتقام کینه کشیدن * فما مودم مود العباد * پس تکلیف می کنند ملوک عباد را عباد بد را مود در

اصل نمودن کالا است بر خردند و بمعنی تکلیف نیز آمده: فلا تشغلوا انفسكم بالله جاء على الملوك پس مشغول نگردانید
 انفسهای خود را با کارهای بد کردن بر باد شاها و ولكن اشغلوا انفسكم بالذکر ولیکن مشغول دارید انفسهای خود را
 بذکر من که پروردگار شماست و والتضرع ریزاری و خوارگی در درگاه من کی اکتفیک ملوککم تا کفایت کنم شما را
 شمارا و باز دارم آنرا از شما رواه ابو نعیم فی الحلیة روایت کرده است این حدیث را ابو نعیم که از مشاهیر
 علمای حدیث است در حلیة الاولیاء که نام کتاب مشهور است باب ما یبذلها علی الولاة من التضرع

باب در میان آنچه بر والیان است از آسان گرفتن و مهربانی و شفقت کردن بر رعیت و ولایة بضم و ارجع والی چنانچه قضاء
 جمع قاضی الفصل الاول عن ابی موسی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا بعث احدا

من اصحابه فی بعض امرة قال یو د آن حضرت چون میفرستاد و می برکاشت یکی را از اصحاب خود در بعضی کارهای
ولایت خود میگفت بشروا مرده دهید مردم را با جو و ثواب بر طاعت و فعل خیرات تمسیر می دادند ولا تنفروا
 و نگریزید مردم را بترها نین از عذاب برکنامان و تقصیرات تنفیر بر مانین یعنی جانب بشارت برانند از بد و امید
 بر بیم غالب دارید و یسرروا ولا تعسروا و آسان کنید کار هر مردم را در شوار و تکبیر یک در داخل حقوق مثل زکوة و خراج
 و خصوص و غیر آن بعد از آنکه ادا کنند واجب را بروجه مشرع متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یسرروا ولا تعسروا و تسکین دهید مردم را و انس بخشید ایشان را بده بشارت و رحمت ولا تنفروا

و نرمانین مردم را متفق علیه و عن ابی بردة بضم موحد و سکون را قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم جبلة
 بموسى و معاذ الى اليمن گفت ابو بردة فرستاد آن حضرت جبلة او را که ابو موسی اشعری است و معاذ بن جبل را بجانب
یمن فقال پس گفت آن حضرت در وصیت که کرد ایشان را یسرا لا تعسروا بشروا و عا و لا تختلفا

آسان گیرید و دشوار نکنید و بشارت دهید و تکبیر نکنید و اتفاق کنید و مطیع یکدیگر باشید و اختلاف نکنید میان خود
متفق علیه ما ندانند آنکه گفته اند که صواب آنست که مولف این چنین گوید عن ابن ابی بردة بزبانه لفظ ابن و بیان آنست
 که ابو بردة پسر ابو موسی اشعری است از تابعین ثقة قاضی کوفه نام او بعضی حارث گفته اند و بعضی عمار و بعضی گفته اند
 نام او کنیت او است از قبیلای علما بود و روایت میکنند از پدر خود از علی و زبیر رضی الله عنهما و روایت می کنند از زوی پسران

وی عبد الله و یوسف و سعید و بلال و این حدیث از سعید بن ابی بردة است چنانکه در صحیح بخاری است که گفت سعید
 بن ابی بردة شنیدم پدر خود را یعنی ابو بردة را که گفت فرستاد آن حضرت پدر مرا یعنی ابو موسی اشعری و معاذ را بسوی یمن
 و این سعید بن ابی بردة نیز کوفی است ثقة از طبقه خامسه اگر گویند که چون ابن ابی بردة این حدیث را از پدرش که ابو بردة
 است روایت دارد درست است که گفته شود روایت کرد ابو بردة گویم که قول وی جده منافی این سخن است بلکه بر این تقدیر

می باید گفت ابا و چنانچه در صحیح بخاریست نعم بوقلمون وجود این هر دو درست اقتدا با وجه و ظاهر ابا است فانهم

و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الغادرین ضرب له لواء یوم القیمة بد رستی عهد شکنند ایستاده

کرده می شود برای وی علمی روز قیامت و غدر یو فائی کردن و غالب آمله استعمال او در عهد شکستن فیقال هل غدره

فلان بن فلان پس گفته میشود روز قیامت این علامت عهد شکنی فلان ابن فلان است متفق علیه و عن انس عن النبی

صلی الله علیه و سلم قال لكل غادر لواء یوم القیمة گفت آنحضرت هر غدر کننده را علمی است روز قیامت عرف به

که شناخته می شود و مشهور می گردد با این علم و منسوب می گردد با این شنبه میان اهل عرصات متفق علیه و عن ابی

سعید عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لكل غادر لواء عند یوم القیمة هر غدر را در لواء است نزد پروردگار است

بکسر همزه و سکون همین مملو در و این برای امانت او است روز قیامت چه علم عزت در پیش روی می باشد و فی روایة

لکل غادر لواء یوم القیمة یوم فعله بقل و غدره بدلند کردان می شود آن علم برانند از غدر وی یعنی هر چند غدر وی بیشتر

و عظیم تر لوای او بلند تر و مشهور تر * الا ولا غادر را عظم غدار * و انا و آگاه باشید و نیت غادر که عظیم تر است قلار
 و * من امیر عامه * از امیر عامه این را در معنی گفته اند یکی آنکه مراد با میر عامه متغلبی است که مستولی شد و بر
 امر بتقدیم عوام را مافل ناس را میر برداشتن ایشان اورایی استحقاق و آنرا وی مشاورت اهل حل و عقد و بی شبه
 این غدار عظم است زیرا که درین نقض عهد خدا و رسول خدا است بر گرفتن کاری بر خود که نه مستحق آن است
 و منع کردن آن از کسی که مستحق است و نقض عهد مسلمانان است بخروج بر امام مسلمانان و تغلب بر نفوس و اموال
 ایشان و ترک شفقت و رفتی و تپسیر بر ایشان از جهت وقوع ایشان در هرج و مرج و فتنه و فساد و بعضی گفته اند که مراد
 با میر عامه امام اعظم و احاطن رقت است و مقصود نهی و عیت است از غلبه بر امام لایمنا غلبه بر امیر عامه که فتنه
 و فساد درین اشل را عظم است و قلار * رواه مسلم
 * الفصل الثالث * عن عمر بن مرة *

بضم میم و تشدید را صحابی جلیل قدیم الاعلام است حاضر شد اکثر مشاهد را و حکومت کرد در شام و مردم در ایام
 معاویه و بعضی گفته اند در زمان عبد الملك و الله اعلم * انه قال لمعاوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول *
روایت میکنند که وی گفت معاویه را در زمان ملك و امارت وی شنیدم آنحضرت را می گفت * من ولا الله شيئا من امر
المسلمين * کسیکه والی و متصرف کرد اند از اخلاقیات چیزی را از کار مسلمانان * فاحسب دن حاجتهم و خلقتهم
 و فقرهم * پس در زیر ده شود انکس فرود حوائج ایشان یعنی منع کنند از باب حاجات را از حاجات و نه بر آورد
 حاجات ایشان را * احسب الله دن حاجته و خلته و فقره * و رید می شود خدا بتعالی فرود حاجات وی یعنی دور
 می اندازد و منع می کند از مطلوب و مسئول وی و قبول نمیکنند دعای او را درون فرود و جز خدا فوق بهر سه معنی آید
 و حاجت و خلعت بفتح خاف معجمه و فقر نزد يك اند در معنی و تکریر برای تاکید است یا مراد بحاجت آنچه کم و هب است
 و بخلت بیشتر و کران توازن چون مشتق از خلل است گویا درون باطن حال در آمل یا از اختلال که خلل پذیرش
 است بان حاجات از فقر شد و شدت که مشتق از فقر است بمعنی مهو و پشت که از حاجت شکسته شد و ولهن ابغضی
 گفته اند که فقیر را بکه چیز ندارد و مسکین آنکه هیچ چیزی داشته باشد بر عکس قول مشهور * فعل معاویه رجلا ملی
حوائج الناس * پس کرد انیل و بر کما شت معاویه مردم را بر حاجت های مردم * رواه ابو داود و الترمذی و فی رواية له
ولاحمد * و در روایتی مرتضی و مراحم را اینچنین آمده است * اغلق الله ابواب السماء دن خلته و حاجته و مسکته
 می بندد خدا بتعالی درهای آسمان را فرود حاجات وی * الفصل الثالث * عن ابی الشماخ *

بفتح شین و تشدید میم و خای معجمه * الازدي * بفتح مزه و سکون زای حال وی معلوم نشد و ظاهرا آنست که تابعی
 است * عن ابن عم له * روایت می کنند ابو الشماخ از پسر عم که مرا ورا است * من اصحاب النبي * ار اصحاب پیغمبر
 * صلى الله عليه وسلم انه اتى معاوية * که وی آمد نزد معاویه * فلدخل عليه * پس درون در آمد بروی * فقال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول * پس گفت آن صحابی شنیدم آنحضرت را که میگوید * من ولی من امر الناس شيئا * کسیکه
 والی کرد انیل شد از مردم چیزی را * ثم اغلق باب دن المسلمين * پستو بست درخو در بر مسلمانان * او
المظلوم * یا بر بست در را بر ستمید * او ذی الحاجة * یا بر خد او وند حاجت هر حاجتی که بود * او ذی الحاجة * اغلق الله
دن دن ابواب رحمة دن حاجته و فقره * بر بندد خدا درهای رحمت خود را نزد حاجت وی و فقر وی * انقر
ما يكون اليه * در وقت محتاج تر بودن وی بسوی خدا * ومن عمر بن الخطاب رضي الله عنه * انه كان اذا بعث عماله
روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی بود چون میفرستاد عاملان خود را * شوط عليهم ان لا تركوا بر ذونا * شرط
 می کرد بر ایشان که هوار نشوید اسب ترکمی را بر ذون بکسر موحد و سکون را و فتح ذال معجمه اسب ترکمی خلاف
 اسب عربی و بر ذون بدعنی قهر و غلبه و گفته اند که چون علت نهی تکرار مریض است تنها آنها از سواری اسب عربی

بطریق اولی خواهد بود * ولا تاكلوا انقياء شرط دیگر آنکه مخورید آرد میل را که پاکیزه کرد و شل و پیخته شد است چند بار نفاذ پاکیزگی و نظافت * ولا تلعبوا رقيقا و نهوشید جامه تنگ و نفیس را * ولا تغلقوا ابوابکم درون حوائج الناس * و نه بنزد درهای خود را فرود حاجتهای مردم * فان فعلتم شيئا من ذلك * پس اگر بکنید چیزی را ازین مذکور * نقد حالت بکم العقوبة * پس بتحقیق فرود می آید بشما عذاب و سزا از خدا در دنیا و آخرت و احتمال دارد که مرا دخول عقوبت از جانب بری رضی الله عنه بود بجز رجوع و توبیح و عزل * ثم بشيعةهم * پستو مشایعت می کرد عمر رضی الله عنه و اعمال را تشییع و مشایعت هم را در مسافر رفتن برای وداع کردن * رواهما لبيهيقي في شعب الايمان

* باب العمل في القضاء و المحرف منه * باب عمل کردن در قضا که چگونه باید کرد یعنی بمقتضای کتاب و سنت و باجتهاد و بذل میبهد در طلب صواب و در بیان ترسیدن از قضا و حق کردن از اختیار آن

بفتح با و سکون کاف و تاد آخر صابی مشهور است از اهل ثقیف اهم او نفع بضم نون و فتح فاء * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقضين حكم بين اثنين وهو غضبان * باید که حکم نکند هیچ حاکی میان دو کس و حال آنکه وی خشمناک است زیرا که غضب منع می کند از تمکن و تثبت در اجتهاد و همچنین هر حال که مغیر باشد مثل جوع و عطش و مرض و مانند آن * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمرو بن مريوة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حكم الحاكم فاجتهد * و قتيبة * فصل حكم كنه حاكم * پس اجتهاد نکند * و اصاب * و صواب نکند و بیا بد حکم را بران و جهی که حق است نزد خدا * فله اجران * پس مراد او مزد است اجر اجتهاد و اجر صواب * و اذا حكم فاجتهد و اخطأ فله اجر واحد * و چون حکم کرد و اجتهاد نمود و خطا کرد در دریافتن حق پس مراد را بیک اجر است و این حدیث دلیل است بر آنکه

مجتهد گاهی خطا می کند و گاهی صواب و بر هر تقدیر ما جور است و تحقیق این مسئله در موضعی که در اول * متفق علیه

* الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جعل قاضيا بين الناس * کسی که گردانید و شد قاضی و حاکم میان مردم * فقل ذبح * بغیر سکین * پس بتحقیق ذبح کرده شد بی کار و مراد ذبح غیر متعارف است که عبارتست از ملاقه شدن نه ملاک بدن زیرا که مبتلا شدن برنج دایم و درد بی در و ویمانی سخت که منتهی به ملاقه است و خوردن ذبح بیکس که در یک ساعت است و این رنج عمر است بلکه حشرت او تا روز قیامت باقی است و بعضی گفته اند که مراد آن است که هر که قاضی ساخته شد باید که بصورت جمیع دروای خبیثه و شوهانت رد بده و ارا دت نفسا نبه روی زیرا که وی ذبح کرده شد بی سکین ما بهم * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابتغى القضاء وسأل * کسی که طلب کند قضا را و سوال کند از سلطان که او را قاضی سازد * و كل الى نفسه * کن داشته

می شود و چه کرده می شود و بی سوي نفس و عیو باز داشته می شود توفیق و امداد و اعانت از وی چون چه کرده شد بنفس همه از انجا شروفا و خیزد که معدن شرور نفس است * و من اكره عليه انزل الله عليه ملكا يسده * و کسی که اکره کرده شود بر

قضا و بزرگ قاضی گردانیده می شود و در می فرستد خداوند تعالی بر وی فرشته را که راست و درست می گرداند و اند کردار و گفتار او را * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه * و عن بريد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القضاء ثلاثة

واحد في الجنة و اثنان في النار * قاضیان سه قسم اند یکی در بهشت و دو قسم در آتش و زخ اند * فاما الذي في الجنة * فرجل عرف الحق * اما آنکه کسی که در بهشت است پس مردیست که شناخت حق را و دانست که حق باینچنان است * نقضی بد * پس حکم کرد بحق * و رجل عرف الحق فجارى الحكم * و مردی که شناخت حق را پس جور کرد در حکم یعنی دلد و دانسته

حق را پایمال کرد فی الصراح جور میل کردن از راستی در راه و عثم کردن در حکم کردن بر کسی * فهو في النار * پس آنکس در آتش است * و رجل قضی للناس على جهل فهو في النار * و مردی که حکم کرد برای مردم بنا بر جهل و ناشناختی

حق پس وی نیز در آتش است بنا بر تقصیر در بذل میبهد در دریافتن حق * رواه ابوداود و ابن ماجه * و عن ابي هريرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب قضاء المسلمين حتى ينفاه * كسيكه بخو أهل قضاى مسلمانان را تا آنكه
 بيايد او را * ثم غلب عد له حوره * بعد ازان غالب آيد عدل او جور او را * فله الجنة * پس مر او را است بهشت * ومن
 غلب جور له عد له فله النار * و كسيكه غالب آيد جور او عدل او را پس مر او را است آتش ظاهر و متبادر در آن نصف كه
 مراد از غلبه عدل يا جور آن است كه زياده باشد يكي بود يکري و بيشتربود از دوى و آن ديكر نيز وجود داشته باشد زيرا كه
 حكم غالب راست را يكن گفته اند كه مراد در هر دو حالت آن است كه چنان شود كه يكي مانع آيد از ديكرى و غالب كرد در برابر
 يعنى عدل قوت كيرد چنانكه جور بر وجود نيايد و جور قوى كردد چنانكه عدل ظهور نكند كذا قال التور پشته فافهم
 * رواه ابوداؤد * وعن معاذ بن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعثه الى اليمن * روايت است از معاذ بن
 جبل كه آن حضرت وقتيكه فرستاد او را بجانب يمن يعنى براى قضاء * قال كيف تقضى * گفت آن حضرت چگونه حكيم ميكنى و بچه
 حكم ميكنى * اذ اعرض لك قضاء * وقتيكه پيش آيد تو ا قضيه * قال اقضى بكتاب الله * گفت معاذ حكم ميكنم بكتاب خدا
 * قال فان لم تجد في كتاب الله * گفت آن حضرت پس اگر نيايى آن حكم را در كتاب خدا * قال فبسنه رسول الله * گفت معاذ
 پس حكم ميكنم به سنت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال فان لم تجد في سنة رسول الله * گفت آن حضرت پس اگر نيايى
 در سنت رسول خدا * قال اجتهد برائي * گفت معاذ كاري بندم عقل و فكر خود را فى الصراح اجتهاد توانائى و قوت را
 كار بستن * ولا آلو * و تقصير نميكنم در اجتهاد و طلب صواب * قال * گفت معاذ * فضر ب رسول الله * پس در سبب از
 پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فى صوره * در سينه معاذ از برائى تشييت و افاضه زيادت علم * قال الحمد لله الذى
 وفق رسول الله لما يرضى به رسول الله * گفت آن حضرت سپاس و ستايش مر خداى را كه توفيق داد رسول خدا را از پيغمبرى كه را اختيار
 و خوشنود است بوى رسول وى و درين حديث دليل است بر شرعيت قياس و اجتهاد برخلاف اصحاب ظواهر كه منكر قياس
 اند * رواه الترمذى و ابوداؤد و دارالمى * وعن طى رضى الله عنه قال بعثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اليمن
 قاضيا * روايت است از امير امام مدين علي رضى الله عنه كه فرستاد مرا آن حضرت بموي يمن بقضاء * فقلت * پس گفتم
 * يا رسول الله ترسلنى و انا حليل السن * ميفرستى مرا بقضاء حال آنكه من نوسالم * و لا علم لي بالقضاء * زنيست علم مرا بكهفيمت
 قضا از بدن و حكم كردن مقصود نفعى علم على الاطلاق نيمست زيرا كه وى رضى الله عنه علم بسيار داشت در انوقت و الا
 آن حضرت چگونه او را قاضى ميساخت و بقضاء ميفرستاد بلكه مراد ان است كه مشتغل نبود بفصل خصوصيات و كيفيت دفع كلام
 مدعى و مدعى عليه زيرا كه ممكن است كه مكر كند يكي ازان در يك يكرى بكملا مى يا بفعل و پنهان ماند بر قاضى و امثال آن * فقال
 ان الله سيهدى لقلبك * پس گفت آن حضرت بديستيكه خداى تعالى هر انجام است كه هدايت كند دل تو را و بنمايد طريق و
 كيفيت قضا را * و يثبت لسانك * و ثابت گرداند و بر جاى د اروز بان تو ا بعد ازان تعليم نمود آن حضرت و بيان كرد
 كيفيت قضا را و فرمود * اذ اتقاضى اليك رجلان فلا تقض للاول حتى تسمع كلام الاخر * وقتيكه عرض كنند قضيه را بسوى تو
 دو مرد پس حكم مكن مر اول را تا آنكه نشنوي كلام ديكرى را * فانه احرى ان يتبين لك القضاء * پس بد رستى كه اين از لى
 و سزاوارتر است بآنكه پيد او ظاهر كردد براى توقضا * قال * گفت على رضى الله عنه * فما شككت فى قضاء بعد * پس شك
 نكردم در هيچ قضائى و حكمي بعد ازان و در حديث ديكر آمده است كه اقضاكم على * رواه الترمذى و ابوداؤد و ابن
 ماجه و سنن كرى حديث ام سلمة * و سر انجام است كه ذكر كنيم حديث ام سلمه را كه در اول و اين كلمه است * انما اقضى بينكم
 برائى فى باب الاقضية والشهادات ان شاء الله تعالى * الفصل الثالث * عن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من حاكم يحكم بين الناس الا جاء يوم القيمة * نيمست هيچ حاكمى كه حكم مى كند ميان
 مردم عادل باشد يا ظالم مكر آنكه مى آيد روز قيامت بدركا و عزت * و ملك آخذ بقفا * و حال آنكه فرشته كيرند و است
 كردن او را * ثم يرفع راهه الى السماء * پستيز بر ميل ارد آنفرشته سر حاكم را بجانب آسمان چنانكه بر ميل ارد غلبه سر

مغلول را مقصود بود ن حاکم اسف مقهور و مغلوب در دست فرشته چنانچه هر مغلول بجا نب آسمان می باشد و مبیان حرکت ندارد و این تقریر طبیعی است و ظاهر چنان می نماید که معنی آن باشد که بر میل ارد فرشته سر خود را بسوی آسمان یعنی منتظر می باشد حکم الهی تعالی را که چه حکم کند چنانکه عادت کسی است که ایستاده میکند کنگه کاری را در پیش سلطان و میگوید که در آن اورا نگاه میکند بجانب سلطان و سلطان در حاکان عالی است و انتظار می برد که چه حکم میشود و این معنی مناسبت تر است بقول ربی فان قال ۞ پس اکر می گوید خدا ای تعالی و حکم می کند ۞ الله ۞ بیند از او را در دوزخ ۞ القاه ۞ می اندازد فرشته او را ۞ فی مهواة ۞ در مثل افتادن هوی بضم ها و کسر و او تشدید یا سقوط و اصل اشتقاق وی از هوا است که میان آسمان و زمین است ۞ اربعین خرقا ۞ چهل سال خریف و در ربع نام فصل معین و چون در حال یکبار می باشد مراد بد آن سال میل دارند و ابتدا ای سال نزد ایشان از خریف است و مراد بچهل سال مبالغه در عمق مهواة است نه تعیین و تشدید بدین مدت و مهواة بتئوین ربی تئوین مفرد و روایت است و این حال در حاکم ظالم است و در حاکم عادل حکم میشود که بردار او را بسوی بهشت چنانچه در حدیث این ۴ ماهه در کتاب الامارة والقضاء گذشت و احتمال دارد که مراد باینکه در اینجا ظالم باشد و الله اعلم ۞ رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی فی شعب الایمان ۞ و عن عائشة رضي الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیا تین علی القاضي العدل یوم القيمة ۞ مرآینه می آید بر قاضی عدل از قول و شدت و ایستادن در بارگاه عزت و همیروز قیامت ۞ یتمنی انه لم یقض بین اثین فی ثمرة قط ۞ آرزو می برد قاضی کاشکی وی حکم نمی کرد میان دو کس در یک خرما که شی قلیل حقیر است هرگز چه جای قاضی ظالم و حکم در شی ۞ اکثر عظم ۞ رواه احمد ۞ و عن عبد الله بن ابی اوفی ۞ و یروید روی صحابی اند حاضر شد حبیبیه و خیمه را بر مشاهدی را که بعد او است و همیشه در مدینه بود تا وقت وفات آنحضرت بعد از آن بگرفت و رفت روی آخر کسی است که وفات یافت از صحابه در کوفه سینه هشتاد و هفت یا هشتاد و شش یا هفت و او یکی از صحابه است که حنفیه میگوید که امام ابوحنیفه او را در یافته و عمر امام در آن وقت شش یا هفت سال بود و الله اعلم ۞ قال خان رسول الله صلی الله علیه و سلم ۞ و در بعضی نسخ ان الله ۞ مع القاضي ما لم یحجر ۞ خدا یعنی لطف و توفیق و تأیید او یا قاضی است ما دام که جور نکرده است ۞ فاذا جار تخلی عنه ۞ پس و تنبیه که جور نکند قاضی خلوت میکند و جدا میگرداند و وی خل او باز میگرد لطف و توفیق را از وی و از وی الشیطان ۞ و لازم میشود او را شیطان و همیشه می باشد باری ۞ رواه الترمذی و ابن ماجه و فی روایة فاذا جار و کله الی نفسه ۞ پس چون جور میکند میگرداند او را تعالی او را بسوی نفس او ۞ و عن سعید بن المسیب ان مسلما و یهودیا اختصما الی عمر ۞ سعید بن المسیب که از عظامی تابعین و قد مای ایشان است روایت میکنند که که یک مسلمان و یک یهودی خصوصت و بیگار کردند در قضیه و آن مدینه بحری امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه ۞ خرا ی الحق لليهودی ۞ پس دید هر حق مر یهودی را ۞ ف قضی له عمر به ۞ پس حکم کرد عمر یهودی را عمر بنان حق ۞ فقال له الیهودی ۞ پس گفت مر عمر را یهودی ۞ و الله لقد قضیت بالحق ۞ بخدا اموکند هر اینکه بتحقیق حکم کردی تو بحق و صواب و تواند که مراد بحق حق سبحانه باشد یعنی بتائید وی و توفیق و تسدید وی که میل نکردی بکسی که بر دین تو بود ۞ ف ضرب له عمر بالرة ۞ پس زد یهودی را عمر بالرة بکمر دال و تشدید را گفته اند که این زدن عمر او را بطریق رفیق و مطایبه بود چنانچه عرف و عادت می باشد نه زدن بجهل و عنف که در دناک کرد اند ۞ و قال و ما یدریک ۞ و گفت عمر و چه چیز دریا با نیک تو را از کجا دانستی که این قضا بحق بود ۞ فقال الیهودی و الله اننا نجل فی التوریه ۞ پس گفت یهودی بخدا اموکند ما می یابیم در توریت ۞ انه لیس قاض یقضی بالحق ۞ بد رستی شان این است که نیست قاضی که حکم کند بحق ۞ الاکان عن یحیه ملک و عن شامه ملک ۞ مگر آنکه می باشد در جانب راست وی فرشته و در جانب چپ وی فرشته دیگر ۞ یسل دانه ۞ سلاد میباشند او را و سلاد در رستی و راستی کردار و گرفتار ۞ و یوفقا نه للحق ما دام علی الحق ۞

و توفیق میدهند او را برای حق ماذمی که آنها کم بر حق است توفیق دهند دادن کمی و بگاری * فاذا اترك الحق
هر جا و ترکاه * پس چون بگذازد حق را با لامی رونق آن ذ و فرشته رمی کند او را رمی کیرون از روی توفیق
* رواه مالك * و عن ابن موهب * بفتح ميم و مكنون و ا و رفتح هاء نام او عبد الله اعمت قاضي فلسطين بود در عمر بن عبد العزيز
و تابعي احمد بن حنبل * ان عثمان بن عفان قال لا بين عمر * رواه ابن موهب * عثمان بن عفان گفت مرا بن عمر را رضي الله عنهم
* اقضى بين الناس * قاضي شرو حکم کن میان مردم * قال او تعافني * گفت ابن عمر یا میکنی اری و معاف میداری مرا
ازین کار * یا امیر المؤمنین قال و ما نکره من ذاك * گفت عثمان بن عفان عمر در چه وجه مکروه می داری و کراهیت میکنی از
قضا * و قال کان ابوک یقضی * و بتحقق بود پدر تو که قضای کرد و حکم می کرد میان مردم یعنی در غیر زمان خلافت
نیز * قال لانی سمعت رسول الله * گفت ابن عمر از آن مکروه می دارم که پدر رستی می شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله
عليه و سلم یقول من کان قاضیا نقضی بالعدل * میگفت آنحضرت کسی که باشد قاضی و حاکم پس حکم کند بعد از * فبالحرى
ان ینقلب منه کفا * پس سزاوارست که بر کرد و بر آید از آن بر آنکه نه هود کند و نه زیان و نه فواید و نه عقاب
* فما راجعه بعد ذلک * پس مراجعت نکرد عثمان ابن عمر را و باز نکرد انیل این سخن را بعد از آن و در کتب شیع و تکلیف
نکرد و مانا که ابن عمر این سخن از والد بزرگوار خود یاد گرفته بود که فرمود کاشکی سلامت مانم از خلافت که نه زیان
کند بر من و نه هود کند مرا و کفایت بفتح کاف چیزی را کویند که زیاده نیاید از چیزی و مقدار حاجت باشد چنانکه کفایت
در رزق و بعضی گفته اند کفایت است به معنی باز ماندن و بازداشتن یعنی باز ماندن از وی از من و از
یکدیگر ملامت مانیم * رواه الترمذی و فی رواية زرین عن نافع * و در روایت زرین از نافع مولا ی ابن عمر این چنین
آمد است * ان ابن عمر قال لعثمان * که ابن عمر گفت مر عثمان را * یا امیر المؤمنین لا یقضی بین رجلین * حکم ننشوا هم
کردن میان دو مرد چه جای زیاده بر آن * قال ان اباک کان یقضی * گفت عثمان پدر رستی که پدر تو بود که حکم می کرد
* فقال ان ابی لو اشلک علیه شیء * پس گفت ابن عمر پدر رستی که پدر من اگر مشکلی میشد بروی چیزی از حکم * فقال رسول
الله * می پرسید پیغمبر خدا را * صلى الله علیه و سلم و لو اشلک علی رسول الله شیء یعال جبرئیل * اگر مشکلی میشد بر پیغمبر
خدا چیزی سوال می کرد جبرئیل را * علیه السلام و انی لا اجد من اعاله * پدر رستی من نمی یابم کسی را که پرسم از او یعنی
کسی را که جزم و یقین کنم بقول وی که صوابست چنانچه آنحضرت بود فافهم * و سمعت رسول الله صلى الله علیه و سلم
یقول * و شنیدم آن حضرت را که میگفت * من عاذ بالله فقد عاذ بعظیم * کسیکه پناه آورد بشنید این پس بتحقق پناه
آورد بدین ان عظیم بزرگ که هیچکس بزرگ تر از وی نیست * و سمعته یقول * و شنیدم حضرت را که میگفت * من عاذ بالله
فا عیذ * که کسی که پناه جوید بخدا پس پناه دهید او را و در کتب اری از وی و تشویش ندید او را * و انی اعوذ بالله ان
تجعلنی قاضیا * و من پناه می جویم بشنای تعالی از آنکه بگردانی مرا قاضی * فاعفا * پس عفو کرد عثمان از ابن عمر
و در کتب شیع و تکلیف نکرد بقضا * و قال لا تغیر احد * و گفت عثمان خیر مکن کسی را باین سخن که میان من و تو
گفت باد یکران هم بقول توبیول نکنند قضا را این کار خانه معطل نماند و در بعضی نسخ لا ینچهر احد این سخن و جیم یعنی
چهر نمیکم من کسی را و در زمره نمیکم بر کسی درین طور امری که صلاح دین وی بر آن باشد * باب رزق البر لالة
و هدا یا هم * یعنی آنچه نصیب و حق و لیان است در بیت المال و داده شود رزق ایشان از آن از قوت ایشان و قوت
عیال ایشان و ملبس و مرکب و جزان و آنچه ملایه فرستند مردم و پیشکش آرند برای ایشان چنانکه از احادیث
مذکور در باب ظاهر می گردد *
الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه و سلم ما اعطیکم و لا منعکم * عطا نمیکم من شما را نه منع می کنم شما را یعنی از نزد خود * انا قاسم اصنع حیث
امرت * من قسمت بکنند ام می نهم آنجا که امر کرده شد ام و میبهم کسی را که میدهند مراد دادن و ندادن مال

است یا تابع و همی و علم و احکام است یعنی بقی فصاحت می دهد که می را که میخواهد از علم و فهم در عتله و است صحابه و
و تمت آن بدست من است * رواه البخاری * و عن خولة * بفتح خاء معجمة و سکون راء * الانصارية * صحابه است و
خوله انصاریه و است خوله بنت ثامر بختله و خوله بنت ثعلبه معادله و زوجة اوس بن الصامع و ظاهر آنست که مراد ثانی
است * قالت قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان رجلا لا يتخوضون في مال الله بغير حق * گفت آنحضرت که مراد آن
مستند که می افتند در مال خدا بناحق یعنی تصرف میکنند در بیت المال و زکوة و غنیمت بی اذن امام و ی کبرند بیشتر
از اجرت خود و بحق خود * فلهم النار يوم القيمة * پس مرایشان را است آتش روز قیامت * رواه البخاری * و عن عائشة
رضي الله عنها قالت لما اختلف ابو بكر رضي الله عنه قال * و قتيبة خليفة كروانيل * شد ابو بكر گفت * ليقول علم قومي
جرفتی لم تكن بعجز عن مؤنة اهلي * مرآینه بتحقیق دانسته اند قوم من که کار و پیشه من نبود که عاجز آید از عجز و ارم
اهل و عیال من مؤنت جار و کرانی یعنی من کمبی و کاری میکردم که کفایت میکرد بقوت عیال من * و شغل با من
المحامين * و مشغول گردانیده شد مالا آن بکار مسلمانان را صلاح امور ایشان * فمما قل آل ابی بکر من هذا المال * پس
سرانجام است که بخورند اهل و عیال ابو بکر تا بمان از این مال یعنی مال بیت المال مسلمانان * و یخترق المسلمین فيه *
و کار و پیشه کنند ابو بکر مر مجله تا نرادین مال بتحصیل وی و حفظ و صرف وی در مصارف و هوا و این معاماتان و
گفته اند که حرقت وی رضي الله عنه تجارت در کرباس فروشی بود و تجارت هم رضي الله عنه در غله و تجارت عثمان
رضي الله عنه در خرما و جامه و عیال عطاری می کرد کن اقل الشمی و نیز گفته اند که بهترین انواع تجارت تجارت جامه
است بعد از آن عطر و روح و آمله است که اگر تجارت میکرد بدین بشتیان تجارت می کردند و جامه و اگر تجارت
می کردند و زخیان تجارت می کردند در صرف * رواه البخاری * الفصل الثاني * عن بريدة
عن النبي صلى الله عليه و سلم قال من استعملنا على عمل * کسیکه عمل را ما ختم و برگزینیم ما او را برگزیم * فرزندان
رزق * پس رزق دادیم او را رزقی یعنی اجرتی بران عمل قرار دادیم * فما اخذ بعد ذلك فهو غلول * پس چیزی
که بگیرد آنکس بعد از آن یعنی زیاده بران پس آن گرفتن خیانت اهل غلول بضم خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت
نیز آید * رواه ابوداود * و عن عمر رضي الله عنه قال عملت على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم * گفت عمر رضي
الله عنه عمل کردم من در زمان آنحضرت * فعمالي * پس داد آنحضرت بران عمل تعمیل مزد عمل دادن
عماله بضم عین مزد * رواه ابوداود * و عن معاذ قال بعثني رسول الله صلى الله عليه و سلم الى اليمن * گفت معاذ رضي الله عنه
فرستاد مرا آنحضرت بحوری يمن * فامارت اهل فی اثري * پس چون میر کردم و رفتم فرستاد کمی را در بی من اثر بکسر
همزه و سکون مثلثه پی * فرددت * پس باز گردانیده آورده شد من * فقال ائذ ري لم بعثت اليك * پس گفت آنحضرت
ایا میدانی که برای چه فرستادم بسوی تو باز طلبیدم ترا * لا تصيبن شيئا بغيرا ذنبي * باید که نیایی و نرسی یعنی
فکیرم چیز را از مال بی اذن من * فانه غلول * زیرا که آن خیانت است * ومن يغفل يات بما على يوم القيمة * و کسیکه
غلول کند حاضر می آید با چیزیکه غلول کرده است روز قیامت و عقاب کرده می شود بران * لهذ ادعوتك * برای همین
سخن گفتن و وصیت نمودن خوانده بودم و طلبیدم بخدمت ترا * فامض لغملك * پس برو و بکن و برای عملیکه فرموده ایم ترا
* رواه الترمذي * و عن المستورد * بضم ميم و سکون سین و فتح فوقا ئيه و کسر را * بن شداد * به تشدید دال صحابی است
از اهل کوفه ساکن شد مصر را و معدود شد و رایشان در زمان وفات آنحضرت کودک بود ولیکن سماع کرده است
از وی صلى الله عليه و سلم و یاد داشته * قال سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول من كان لنا مالا فليكتب زوجة * میگوید
آن حضرت کسیکه ما را عامل یعنی کسیکه را که عامل ساخته ایم ما او را پس باید که زنی را کسب کند یعنی تزوج
کند اگر نداشت باشد * فان لم يكن له خادم فليكتب خادما * پس اگر نداشت او را خادم داده یا غلام پس باید که کسب

کند یعنی بخرد و خادم را نه نان لم یکن له مسکن * پس اگر نه باشد مرا و زراخانه که در روی سکونت کند * فایده است که مسکن *
 پس باید که بسازد برای خود خانه را یعنی حلال است موعامل را که بکند از بیت المال مقدار مهر و زوجه و نفقه و سکونت او یعنی
 بقدر حاجت بی امرار و آنچه حاصل کند بدین خادم و خانه موعاملی که لابد است و اگر زیاد نکند حرام است و ظاهر
 آنست که این بر تقدیری خواهد بود که تعیین کرده نشد است برای او اجرت و کتبیایش دارد آن را بیت المال و الله
 اعلم * و فی روایة * و در روایتی این زیاد کرده است که * من اتخذ غیر ذلک فهو غال * کسی که بکند جز این چیزهای
 که مذکور شد پس آنکس خیانت کند است * و رواه ابوداؤد * و عن علی * بفتح عین و کسر دال و تشدید یا * بن عمیره *
 بفتح عین و کسر میم و کون یا مرا و را صحبت است حضرمی است ما کن * شل کوفه را بعد از آن انتقال کرد بجزیره و ساکن
 شد آنرا و وفات یافت در آن * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت میکند که آنحضرت گفت * یا ایها الناس
 من عمل منکم لئالی عمل * آگاه باشید ای مردمان هر که عامل کرد اندک از شما برای ما و کاشته شد بر عمل تعمیل
 بمعنی عمل دادن نیز می آید چنانکه مفهوم ظاهر لفظ است و اینجا باین معنی گفته اند و بمعنی اجرت دادن بر عمل
 نیز می آید و عمل برین معنی نیز در حدیث عمر گفته اند * فکتمنا منه شیئا * پس پوشید آنکس
 ما را از حاصل آن عمل سوزنی * و مافوقه * پس چیز یک بالای سوزن است در حقارت یعنی کمتر از سوزن است
 * فهو غال یا تی به يوم القيمة * پس آنکس خیانت کند است می آید بآن سوزن * و زیادت * فقام رجل من الانصار *
 پس بایستاد مردی از انصار که عماد ارجاع بود * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله اتیل عني عمالک * قبول کن
 و بگیر از من عمل خود را که سپرده ام * قال و ما ذاک * گفت آنحضرت و چیست آنچه تو میگوئی یعنی بیه سبب این را
 میگوئی و عمل را و پس میگوید * قال سمعتک تقول کن اوکذا * گفت آن مرد شنیدم ترا که میگفتی چنین و چنین یعنی
 و عیدی را که برخیا نت اندک چیزی میکنی * قال و انا نقول ذلک * گفت آنحضرت و من میگویم آنرا یعنی بجز در این
 سخن و بر نمیگردم از آن هر که میتواند کرد آنرا عمل قبول کند و هر که نمیتواند کرد نکند * من استعملناه علی عمل فایات بقیة
 و کتبه * هر که بکاریم ما و را بر عملی پس باید که بیاورد اندک حاصل آنرا و بکار آنرا * فما اوتی منه اخذ * پس
 چیزی که بداده شود آنکس از آن عمل که اجرت اوست بگیرد آنرا * و ما نهی عنه انتهى * و چیزی که بازداشته شود از آن باز
 آید از آن * و رواه مسلم و ابوداؤد و اللفظ * و عن عبد الله بن عمر قال لعن رسول الله * گفت لعنت کرده است پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم الجراشی و المرتشی * رشوت دهنده و رشوت گیرنده را و رشوت بضم و کسر آنچه داده شود برای
 ابطال حق و اثبات باطل اما اگر برای اثبات حق و دفع ظلم از نفس بد هفتک لا باس به است و همچنین گیرنده اگر معی کند در
 رسیدن حق به صاحب حق یا دفع ظلم از وی اما گفته اند که این در غیر قضاة و ولایة است زیرا که سعی در اصابه حق
 و اثبات آن و دفع ظلم از مظلوم واجب است بر ایشان پس رواها شد اجرت گرفتن بر آن * رواه ابوداؤد و ابن
 ماجه و رواه الترمذی عنه و عن ابی هريرة و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن ثوبان و زاذ و زیادت
 کرده است بیهقی این کلمه را * و الرائش * و لعنت کرده آن حضورایش را * یعنی الذی یشی بینهما * یعنی آن گمراه
 می آید و می رود میان راشی و مرتشی و زیاده میکند برای یکی و کم میکند از دیگری و باقی کلام درین حدیث در فصل ثالث
 از کتاب الجلب و رد کثرت * و عن عمر بن العاص قال ارسل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اجمع عليك سلاح
 و اثیاء * گفت عمر و بن العاص که صحابی مشهور است فرستاد کسی را بسوی من آنحضرت که بگوید بمن کرد آبر خود سلاح
 خود را و جامه های خود را یعنی استعبداد سفر کن * ثم ائتمنی * پستو بیا نزد من * قال فاتیته * گفت عمر و بن العاص پس
 آمدم من نزد آنحضرت چنانکه فرموده بود * و هویتو ضاً * و حال آنکه آنحضرت و خوم می ساخت * فقال یا عمر وانی
 ارسلت اليک لایعیتک شیء وجه * پس گفت آنحضرت ای عمر و من فرستادم کسی را بسوی تو و طلبیدم ترا تا بر آیدم

و بعد رستم ترادرجه‌تی و جای‌بنی که * و سلمك الله و يغنمك * مرد و گاه به تذلیل است یعنی بسلامت باز آرد ترا خدای تعالی و غنیمت روزی کرد اند ترا یعنی سالما و غنا نما از اینجا باز آئی * و از عيب لك زعیه من المال * وجد امارم برای تو باره از مال و زعیه بضم زای معجمه و سکون عین مهمله پاره از مال ز عیب بفتح صمد ر * نقلت یا رسول الله ما کانت هجرتی للمال * پس گفته‌ام من نه بود هجرت من را ملام من برای طلب مال * ما کانت الا لله و رسوله * نبود هجرت من مگر برای خدا و رسول وی یعنی ایمان من خالص الله بود و هجرت عمر و بن العاص از حبشه بود بمکه و همراه خالد بن الولید سال پنجم از هجرت و بعضی هشتم گفته اند و بعضی گفته اند میان حل بیه و خیبر و چون آمد و آنحضرت برای بیعت دست فراز کرد تا بیعت کند عمر و دست خود را بکشید آن حضرت فرمود جزا دست میکشی گفت یا رسول الله اسلام می آرم بشرط آنکه آمرزیده شود گناهان من که پیش ازین کرده‌ام فرمود آن حضرت آیا نمیدانی تو ای عمر و که اسلام می اندازد هر گناهی را که پیش از وی بود و هجرت می اندازد هر گناهی که پیش از آن بود و در حال یحیی و یکر آمد است که اعلام آوردند مردم و ایمان آورد عمر و بن العاص و نیز آمده است که عمر و بن العاص از صالحان قریش است و چون عمر و از قبول مال ابا آورد * قال * گفت آنحضرت * نعما بالمال الصالح للرجل الصالح * نیکو چیز است مال صالح مر مرد صالح را و مال صالح ان است که از وجه حلال کسب کنند و در وی رعایت حق خدا و حقوق عباد نمایند و صلاح ضد فساد است * رواخی شرح السنة و روی احمد بن نضره ز می روايته * و در روایت احمد اینچنین آمده است * قال نعم المال الصالح للرجل الصالح .

العصـ الـ الثالث * عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من شفع لاحل

شفاعه * کسی که شفاعت کند مر یکی را شفاعت کردنی نزد سلاطین و امراء و غیر ایشان * فاصلی له مدیة علیه * پس میفرستد وی مرا نکس را پیشکش بیتا بران شفاعت * فقهاها * پس قبول کند آن نکس ان پیشکش را * نقلت ابی با عظیمنا من ابواب الربوا * پس بتحقیق آمد آن نکس در ی بزرگ را از د رهای ربوا این خود رشوت بود او را ربوا خوانند بجهت بودن او حالی از عوض * رواه ابو داود * باب الا قضیه و الشهادت * مراد

با قضیه و قاضی است که مرا فعه کرده میشود بسوی حاکم تا حکم کند در ان شهادت و شهود و مشاهدت را اصل بسعنی حضور و ادراک ببصر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر عالم یقینی بصیرت و بمعنی خبر قاطع که صادر است بمواطات قابل نیز می آید و در شرع خبر د اذن بتیق غیر برد یگری چنانکه اقرار اخبار است بتیق غیر بر خود و عوی اخبار است بتیق خود بر غیر و جمع شهادت بموافقت قضیه است باعتبار مواد

* عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لریعطی الناس بدعواهم * اگر داد می شوند مردمان بچورد دعوی کردن ایشان * لا دعی باس د ما رجال * هر آینه دعوی میکردند جماعه از مردمان خونهای مردان را * و اموالهم * و مالیهای ایشان را و دیگر فتند انرا * ولکن الیمین علی الملعون علیه * ولیکن سوگند بر ملع علیه است درین روایت طلب بینه از ملعی حد کور نیست گویا آن امری ثابت و مقرراست در شرع و گویا گفته شده است بر ملعی بینه است و اگر بینه نباشد سوگند است بر ملع علیه چنانکه در روایت دیگر که از ابن عباس است آمده * رواه مسلم * فی شرحه لانیوی انه قال * و در شرح معام که برای شیخ محی الدین نوروی است این است که گفته است * و جاء فی رواية البیهقی باعناد حسن اوصحیح زیاده عن ابن عباس مرفوعا * و آمده است در روایت بیهقی باعناد حسن یا صحیح از ابن عباس بطریق رفع زیاده چیزی را بک بر روایت سابق و ان زیادت این است که * لکن البینه علی الملعی و الیمین علی من انکر لیکن گواهان اند بر ملعی و سوگند است بر کسی که مکر است * و عن ابن مععود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حلف علی یمین صبر کسی که سوگند خورد بر طریق یمین صبر صبر مشهور بمعنی شکمپائی است ضد جزع و در اصل بمعنی صبر و ایوم است و یمین صبر بجهت آن بام کردند که حکم موقوف و متعوم است بران یا از جهت آنکه لازم

اذنت مرصاحبش را یا صاحبش مجبور و محبوس است بر آن از جهت حکم و بعضی گفته اند که یحیی صبراً نعت که
 مخالف و مدید آورد انسته دروغ میگوید و قصداً ذهاب و اتلاف مال مسلمانی میکند و ازین جهت گفت که * و هو فیها
 فاجر یقطع بها مالاً سرّاً مسلم * و حال آنکه آنکس درین یحیی دروغ گو است که قطع میکند و می بود بان یحیی مال مرد
 مسلمان را * نقی الله يوم القيمة وهو علیه غضبان * پیش می آید آنکس خدا را و روز قیامت و حال آنکه خدا را
 بروی دشمنان است * فانزل الله تعالی تصدیق ذلك * پس در وقت ادخال یحیی برای راست کردن آنکه این حکم
 این آیت را * ان الذین یشترون بعهد الله وایما نهم ثمناً قليلاً * بد رستی آنکسانیکه مشرک و استبدال میکنند بعهد خدا
 یعنی پیچی که پیمان کرده است بسوی ایشان از ادای امانت و بر سر کتب های دروغ خود بهای اندک را که متاع دنیا باشد
 * الی آخر الآية متفق علیه * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اقتطع حق امرئ مسلم یومنه * کسی که
 جد آنکس حق مردی مسلمان را بسبب سوکنند خود اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن * فقد اوجب الله له النار * پس
 بتصدیق واجب و ثابت میگرداند خدا تعالی مر او را آتش در رخ را * و حرم علیه الجنة * و حرام میگرداند بوزیر بهشت را
 * فقال له رجل وان كان شیء یسیراً * پس گفت و پرسید مرا آنحضرت را مردی و گفت اگر چه باشد حق چیزی اندک حقیر
 یا رسول الله قال وان كان قضیاً من اراک * گفت آنحضرت را اگر چه باشد مال شاخی از درخت مسواک * و رواه مسلم
 * و عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما انا بشر * رواه است از ام سلمه که آنحضرت گفت نیستیم من مکر
 آدمی و عارض می شود بر من احکام و عوارض بشریت و باقی گذارشته شد * است در من احکام چیست جز آنچه تأیید کرده ام و
 بوحی و تعلیم نموده میشوم از جانب حق سبحانه و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم ان یكون الحق بجهة من بعض * و نزدیک است
 که بعضی از شما باشند زبان آور تر و بیان کنند ترجیح خود را از بعضی دیگر لیکن اطلاق کرده می شود بر خطا و گلام و
 عدم تصریح بمقصود و بر تطریب در آواز و بر معنی فطانت و زیرکی و فصاحت اینجا این معنی مراد است * فاقسی
 له طی نسوما اسمع منه * پس حکم میکنم من مر او را بر مانند آنچه می شنوم از وی * فمن قضیت له بشیء من حق
 اخیه * پس کسی که حکم کنم مر او را پیچی از حق برادر او * فلا یأخذ به * پس باید که بگیرد وی حق برادر خود
 را * فانما اقطاع له قطعة من النار * پس جز این نیست که می برم و جدا میکنم برای وی پاره از آتش * متفق علیه * و عن عائشة
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابغض الرجال الی الله الالب التضم * بد رستی دشمن داشته
 شد ترین مرد مان بسوی خدا مرد سخت خصومت کنند بسیار خصومت کنند * است الله بفتح همزة و تشدید دال و خصم
 بکسر صاد بسیار خصومت کنند * و نزدیک است در معنی اول منبعی از معنی شدت است و ثانی مشعر بکثرت * متفق علیه
 * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قضی بیهین و شاهد * روایتست از ابن عباس که آن حضرت حکم
 کرد بیهین و شاهد یعنی مدعی را یک شاهد بود پس امر کرد آن حضرت مدعی را که سوکنند بخورد تا پیاپی شاهد دیگر
 باشد و ائمه ثلثه برین اند و امام ابوحنیفه میگوید جایز نیست حکم بشاهد و یحیی بلکه لابد است از دو شاهد چنانکه
 قرآن میباید ان ناطق است و جایز نیست نسخ کتاب بخبر واحد محتمل و احتمال دارد که مراد باین جز آن باشد
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم کرد بیهین مدعی علیه بعد از اقامت مدعی شاهد واحد را و عجز او از اتمام بینه یعنی
 اعتبار نکرد وجود شاهد واحد را و طبعی گفته که خلاف در اموال است اما اگر مدعی بغیر اموال باشد قبول کرد نشود
 شاهد و یحیی باتفاق * رواه مسلم و عن علقمة بن وایل * تا بعضی حضرت می کوفی است ذکر کرده است او را ابن عباس
 در ثقات * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود * قال جاء رجل من حضر موت و رجل من کنده * گفت آمد مردی
 از حضر موت بسکون ضاد که شهری مشهور است از یمن و آمد مردی دیگر از کنده بکسر کاف و سکون نون آن نیز
 قبیله از یمن است آمدند این دو مرد آنحضرت * الی النبی * بسوی پیر محمد * صلی الله علیه و سلم - فقال

الخضر مني * پس گفت مرد حضرمی * یا رسول الله ان هذا غلبني على ارض لي * این مرد یعنی این کندی چیره آمد و است
 در زمینی که مرا است * فقال الكندي هي ارضي ربي * پس گفت کندی این زمین من است و در دست من است *
 ليس له فيها حق * نیست مرا این مرد حضرمی را در وی حق * فقال النبي صلى الله عليه وسلم للحضرمي اياك بينة *
 پس گفت آنحضرت مر حضرمی را آیا هستنک مر ترا کواهان * قال لا * گفت حضرمی نیستند مرا کواهان
 * قال تلك يمينه * گفت آن حضرت پس مر ترا است موکند او * قال * گفت حضرمی * یا رسول الله ان الرجل فاجر *
 بد رستی که این مرد کندی دروغ گواست * لا يبالى على ما حلف عليه * باک ند آرد بر چیزی که سوکند خورد بران چیز است
 باشد یا دروغ * ولا يتورع من شيء * وهریز کار نمیکنند از هیچ چیزی چه قول و چه فعل * قال ليس لك منه الا ذلك *
 گفت آن حضرت نیست مر ترا از وی مکران یعنی موکند * فانطلق ليحلف * پس رفت آن مرد از پیش آن حضرت تا موکند
 خورد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما دبر * پس گفت آن حضرت چون پشت داد آن مرد * لئن حلف على ماله
 لياكله ظلما * اگر سوکند میخورد وی بر مال آن مرد تا بخورد آن مال را بظلم * ليلقين الله وهو عنده معوض * هر آینه ملاقات
 میکند خدا را و حال آنکه وی تعالی روی گرداننده است از وی و ناراض است از وی * رواه مسلم * وعن ابي ذر انه
 سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * روايت است از ابو ذر که وی شنید آن حضرت را که میگفت * من ادعى ما ليس
 له فليس منا * کسی که دعوی چیزی را که نیست مرا و پس نیست آنکس از ما بر طریق که ما ببرد بن ما و ظاهر آنست
 که این در املاک است و شامل است در عموم خود نسب را و مانند آنرا از احوال ظاهر و باطن * وليتبعه معقده من النار *
 و باید که بسازد و مهیا کرد اند جای نشست خود را از آتش در رخ * رواه مسلم * وعن زيد بن خالد * از مشاهیر صحابه
 است روایت میکند از آن حضرت را از عایشه را از ابو طلحه مات سنة ثمان و سبعين در زمان عبد الملك و بعضی گفته اند در
 ایام معاویه و هو ابن خمس و ثمانين سنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بخبر الشهداء * گفت گفت
 آن حضرت ایا خبرند هم شمارا به بهترین کواهان * انى يأتى بشهادة قبل ان يسألها * بهترین کواهان آنکس است
 که می آرد شهادت خود را پیش از آنکه پرسیده شود از کواهی یعنی کواهی میدهند و اظهار حق میکنند پیش از آنکه از وی
 پرسند که تو کواهی اصل نزد ما آنست که شهادت ندهد مگر بعد از طلب شهادت از وی و واجب است شهادت دادن
 بعد از طلب و پوشیدن شهادت در حد و افضل است و تحقیق و آرد شد است حد و در مدت قومی که کواهی
 دهند و طلب کرده نشود از ایشان کواهی پس ذکر کرده اند مرا این حد و خیر الشهداء را و تاویل یکی آنکه این
 معمول است بر کسی که نزد وی شهادت تیر است بحق و نمیداند مدعی که وی شاهد است پس خبر میکنند او را که من شاهد
 تر از این قضیه دوم آنکه این در حقوق خدا است مانند زکوة و کفارات و رزق و مال و وقف و وصایا و مانند آن پس
 واجب است اعلام حاکم بدان رکاهی تاویل میکنند که این معمول بر مبالغه و مسامحت در وادی شهادت بعد از طلب است
 و منعت در شهادت پیش از استخفاف معمول بر ماعدای آن است * رواه مسلم * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني * فرمود آن حضرت بهترین مردم قرن من اند یعنی انجماه که من در ایشانم و مراد
 صحابه اند رضوان الله عليهم اجمعين و بعضی گفته اند که هر که زند بود در زمان آن حضرت صلى الله عليه وسلم و آن قرن نام
 جماعه است که مقارن اند در زمان رکاهی تعیین نیز میکنند زمان را که صد سال یا هر سال یا جز آن و صواب قول اول است
 و تحقیق این حد و آخرا کتاب بیاید در باب فضل صحابه انشاء الله تعالی * ثم الذين يلونهم * بعد از آن جماعه
 که متصل و قریبند یا ایشان که تابعین باشند * ثم الذين يلونهم * بعد از آن تبع تابعین * ثم يبعث قوم تسبق شهادة احد هم
 يمينه * بعد از آن می آیند قومی که پیشی میکنند کواهی یکی از ایشان سوکند او را * و يمينه شهادته * و پیشی میکنند سوکند
 و کواهی او را کنایه است از حرص بر شهادت و یمین پس کاهی تقل بهم میکنند این را بر آن رکاهی او را برین یا تمثیل

است برای سرعت شهادت و یحیی که در نمی یابد که بکدام یکی از این ذواب تبدیل کند از جهت عدم مبالغت او بلین
 و عدم احتیاط در آن و بعضی گفته اند که این عبارت از کثرت شهادت ضروریست یا معنی آنست که در هر
 یک مد کافیه شهادت خود را بیدین و میگوید و الله من شاهد صدق و بعینین چنانکه میگوید مردم گواه اند بر راستی سوگند
 من * متفق علیه * و عن ابي مريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم عرض على قوم اليميني * روايت میکنند ابوهريره که
 آنحضرت عرض کرد بر قومی یمنی را یعنی فرمود که سوگند بخورید که این دعوی بحق نیست * فاهربوا * پس شتابی
 کردند آن قوم در سوگند خوردن * فامر ان يسهم بينهم في اليمين * پس امر کرد که قرعه انداخته شود میان ایشان
 در سوگند خوردن * ايهم يتخلف * که کدام یکی از ایشان سوگند بخورد * رواة البخاري * پوشید * نمائند که آنچه از
 ظاهر عبارت مفهوم می شود آن است که شخصی دعوی کرد بر جماعتی پس منکر شدند آن جماعت پس عرض کرد آن
 حضرات بر آن جماعه یمن را پس شتابی کردند آن جماعه در سوگند خوردن پس سوگند داد آنحضرت جماعه را
 بلکه فرمود قرعه بیند از نل و سوگند خورد هر که قرعه بنام وی بر آید ولیکن شارحان این را تصور کرده اند بصورت دیگر
 و طبعی آنرا نقل کرده و گفته است که صورت مسئله آنست که دو مزد دعوی کردند متاعی را که در دست ثلث است و نیست
 مر آن دو کس را گواه یا مرد در گواه دارند و آن شخص ثالث میگوید که من نمیدانم مرکز است این متاع پس در این صورت
 سوگند داده میشود یکی از آن دو مدعی را که قرعه بنام وی بر آید انتهی و شاید که این بیعت آنست که هر یکی از آن مکرر
 است حق دیگری را از الله اعلم گفت طبعی و باین قائل است علی مرتضی رضی الله عنه و شافعی میگوید که کذا شته شود آن
 متاع در دست همان ثالث و نزد ابی حنیفه قسمت کرده شد میان فرد مدعی بک و نصف و بعضی گفته اند که این يك قول
 است از شافعی و قول دیگر آنست که قرعه انداخته شود و دود یکر مثل قول ابی حنیفه و قرعه من هب مالک و احمده است و
 از بعضی شروع مدعی نقل کرده شد * است که من هب مالک آنست که حکم کرده شود یا که عدل تر است ازین دو بیند
 هکذا قالوا * الف * ل الثاني * من عمر بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله
 عليه وسلم قال البيئته على المال بيني واليمين على المال عنى عليه * گواه بر آن کسی است که دعوی کنند است و سوگند بر آن
 کسی است که دعوی کرده شد است بروی یعنی اگر منکر گردد و طلب کند مدعی تکلیف او را * رواة الترمذی * و عن ام
 هانقه رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم في رجلين اختلفا اليه في موارث * روايت کرد ام سلمه از آنحضرت
 در شان دو مرد که خصومت کردند بصوی آنحضرت در میراث های یعنی دعوی کردند در متاعی و گفت یکی از آن من
 است که بارت رفید * است بمن رد یگری نیز همچنین گفت * لم يكن لهما بيئته الا دعواهما * اینچنین د و مزدی که نبود
 مر آن دو مرد را گواهان مکرر دعوی آنها یعنی مجرد دعوی بود بی بیئنه * فقال من قضت له بشي من حق اخيه * پس گفت
 آنحضرت کسی را که حکم کنم من دوی آنکس بپیزی از حق برادرش یعنی حق او نباشد و گواهان دروغ بکن از نل یا سوگند
 دروغ بخورد و من حکم بد ان کنم * فانما اقطع له طعة من النار * پس جد انکم یعنی حکم نمیکند دوی او مکرر باره از
 آتش * فقال الرجلان كل واحد منهما * پس گفتند ان دو مرد هر یکی از آن دو مرد * یا رسول الله حقى هذا الصاحبى *
 حق من که این است مر یا رسول الله یعنی من کاشتم از دعوی کردن آن * فقال لا * پس گفت آنحضرت تکبیر همچنین و تکبیر
 و مطلق از حق خود بکن رید * و لکن اذ هما فاقسما * ولیکن بروید پس بخش کنید * و قوما السبق * و عدل کنید در قسمت
 و قصد کنید حق را و رخصی بخاء معجمه میرومیا نه را گویند که نه شتاب باشد و نه درنگ و بمعنی قصد و تعری نیز آمده * ثم
 استهما * پسر قرعه اند ازین شایده که در قسمت عدالت نرفته باشد و بطن و تخمین واقع شده * ثم اعدل كل واحد منكما
 صاحب * پسر باین که تعادل کند هر یکی از شما یا بخود یا یعنی خلال کرد اند حق خود را که بجانب دیگر رفته باشد
 این نیز برای احتیاط و ترویج است تا براءت یقین حاصل گردد شاید کم و بیش شده باشد * و فی رواية * در روایتی

اینچنین آمد و است که * قال اما قضی بینکما برأی * گفت آنحضرت حکم نمیکند من میان شما مکر برای واجبهاد خود
 * فیما لم یزل علی فیه * در چیزیکه فرود فرستاده نشد و است بر من و وحی کرده نشد و است در آن * رواه ابوداؤد
 * وعن جابر بن عبد الله ان رجلا من اعداء دابة * روایت است از جابر که دومرد دعوی کردند چارپایه را * فاقام کل
 واحد منهما البینه * پس بزیاد کرد هر یکی از آن دومرد گواهان را * اما دایمه نتیجا * بر آنکه این دابه دابة و است که
 زایانید و است انرا ناتج مرد دابه را مثل قایله و است دایه است مر زنان را که می زایاند و تدبیر امر و ولادت او میکند
 * فقضی بها رسول الله صلى الله عليه وسلم للذی فی یله * پس حکم کرد آن حضرت بان دابه هر کسی را که در دست
 او بود درین مسئله تفصیل است و مورد شکی است و اقوال متعده که در کتب فقه مذکور است جمله از آن در شرح ذکر
 کرده ایم * رواه فی شرح السنة * و من ابی موسی الاشعري ان رجلا من اعداء عیال علی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 روایت میکند ابو موسی که در مورد دعوی میکردند شتری را در زمان آنحضرت * فبعث کل واحد منهما شاهداً * پس
 فرستاد و اقامت کرد هر یکی از آن دومرد و کوا را * و قسمه النبی صلی الله علیه و سلم بینهما بصفین * پس بخش کرد آن
 شتر را آنحضرت میان آن دو مورد و نیم نیم را بیکدی داد و نیم را بیکدی * رواه ابوداؤد در فی رواية له وللنسائي و ابن
 ماجه ان رجلا من اعداء عیال علی عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بینهما بینه * و در روایتی مرانی داود و نسائی و ابن ماجه را اینچنین آمده
 است که در مورد دعوی کردند شتری را که نمود مریح یکی را گواهان * فجعله النبی صلی الله علیه و سلم * پس کرد ان نیک
 آنحضرت آن شتر را بینهما * میان آن دو مورد * و عن ابی هريرة ان رجلا من اعداء عیال علی عهد رسول الله صلى الله علیه و سلم
 را بوسیله که دومرد خصومت کردند و دابه و نبود مر آن دومرد را گواهان * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله
 علیه و سلم استهما علی الیمین * فرعه بیفکنید بر سوکت و این مثل آنیکه کتب شد از حدیث ابی هريرة در آخر فصل اول
 * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لرجل حلف بالله الذی
 لا اله الا هو انه عبدک شی * روایت است از ابن عباس که آن حضرت گفت مردی را که سوگند داد مرا و را سوگند
 بخور بخند ای که نیست خدای جزا که نیست مرا و را نیز تو چیزی * یعنی للمدی * یعنی مردی را حلف به تشدید لام
 است از تعریف بمعنی سوگند دادن * رواه ابوداؤد * و عن الاشعث * بشین معجمه و ثناء مثله * بن قیس * صحابی است
 آمد بر آنحضرت در وفد کند و در سال دهم و بود رئیس قوم خود و مطاع در ایشان و و خیره در اسلام و مرتد شد همراه
 قبیله خود بعد از وفات آن حضرت بعد از آن رجوع کرد در خلافت ابوبکر صدیق و ابوبکر صدیق خواهر خود را دعوی تزویج
 کرد و بیرون آمد با سعد بن ابی وقاص بجانب عراق و فتح کرد قادیسیه و حلل این و حلولاً و نهانند را و نزول کرد کوفه
 و او در روی مرد و نماز کرد بروی امام حسن بن علی ابن ابیطالب رضی الله عنه در سال مصالحه وی با معاویه و بود در حرب
 جمل و صفین از انصار علی رضی الله عنه و بود در عین و روز صفین * قال کان بینی و بین رجل من اليهود ارض *
 گفت اشعث بود میان من و مردی از یهود زمین مشترک * ففصل فی * پس منکر شد آن مرد یهودی مرا * فقال منه الی النبی *
 پس پیش بردم من او را بسوی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال الک بینه * پس گفت آنحضرت آیا ترا کوا دان مستند
 * قلت لا * گفتیم نیست مرا گواهان * قال لليهودی احلف * گفت آنحضرت مر یهودی را سوگند بخور * قلت * گفتیم
 من * یا رسول الله اذن یحلف و ینهب بمالی * اکنون سوگند میخورد این یهودی و میبرد مال مرا یعنی چه اعتماد است
 بر سوگند یهود که ایشان دروغ گویند * فانزل الله تعالی ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثم یقللون * بد رستی
 آنکس نیکه استبدال میکنند بعهد خدا و سوگند های خود بهای اندک را * الاية * تا آخر آیت یعنی شریعت همین تخیلف
 است ولیکن هر که دروغ سوگند خورد و بال آن برگردن او خواهد بود و نصیبی نخواهد بود مر او را در آخرت چنانکه
 منطوق کلام مجید است * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * و عنه ان رجلاً من کثرة رجلاً من حضرت مروت اختصما

الى رسول الله * زعموا ان شعث بن قيس است كه فردي از كنگ زمردی از حضور موت غم و موت كردنك نزد پيشه و دخل * صلى الله عليه و
 سلم في ارض من اليمن * در زمينى از يمن * فقال الحضرمي * پس گفت حضرمي * يا رسول الله ان ارضي اغتصبتها ابرهه
 بن رستم اين زمين من به حتم گرفته است از من پدر روى * و هي بنى يد * و ان زمين در دست اوست * قال هل لك
 بئمة * گفت آن حضرت من حضرمي را ايا به دست ترا كواه * قال لا * گفت حضرمي نيست مرا كواه * ولكن احلله *
 به تشل يد و ليكن هو كند ميد هم من اورا يابن عجات * و الله ما يعلم انها ارضي * بئال الله انك وى كه اين زمين
 زمين من است * اغتصبتها ابره * غصب كرده است آنرا از من پدر روى * فتها الكندي لليمن * پس امداد تشل كند وى
 هو كند را و خواست كه هو كند بخورد * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع احد مالا ليمن * پس گفت آنحضرت
 جد انما زد هيچ يكى مالى را از كسى به سو كند * الا لقي الله و هو اجل * مگر آنكه ملاقات كند خدا را و حال آنكه وى
 مقطوع البركه است و جد م يال معجمه در اصل بمعنى قطع است و نيز بمعنى قطع يد آيد و اين جا مراد قطع بركت
 است چنانكه در حديث ديكر آمد * است كه هر كه فراموش كند قرآن را ملاقات مى كند خدا را و حال آنكه وى اجل
 است و بعضى گفته اند مراد مقطوع الحجة است يعنى زيان نداد كه تكلم كند بدان و اما اجل ام بمعنى مرض مشهور
 صفت از وى مجلد و م ي آيد نه اجل نه پوشيده نمائند كه حمل بر قطع يد اين جائيز مناسب است چون مالى يكى رايه ستم
 گرفت جزاى او قطع يد آيد و الله اعلم * فقال الكندي ي ارضه * پس ترجمه كند خدا را و گفت اين زمين را و احب
 و مضمون اين حديث در فصل اول از ملقه بن وائل كشته است اما در ان جا اين زيادت نيست كه گفت كند و اين
 زمين اوست * رواه ابو داود * و عن عبد الله بن انيس * بضم همزة و فتح نون و سكن تبتا نيه صبا بى انصارى عقيب
 شجاع و مردانه بود حاضر شد احد را مابعد او را مات سنة اربع و خمسين بالمان ينة * قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان من اكبر الكبائر الشرك بالله * بد رستى از كفالتان كه كبير ترين كفالتان است شرك آوردن بئال * و
 حقوق الوالدين * و از ار كردن پدر و مادر را * و اليمين الغموس * و هو كند غموس بفتح غين معجمه هو كند خوردن
 يركار كند شته و يد و دانسته و اين را نذر ما كفارت نيست جز توبه را استغفار زرد روى و عييد واقع شده است بنا روازين
 جهت غموس كويى كه غوطه مى دهند صاحبش را در آتش دوزخ غموس بغير معجمه غوطه دادن و باب نوب و برون
 است و آنچه در قضا يا واقع ميشود و مال مردم را بوي اقتطاع ميكنند از ين قبيل است * و ما خاف خالف بالله يمين صبر *
 و هو كند بخورد هيچ سو كند خوردن و بئال سو كند خوردن در اول فصل اول تفسير روى كند شت و حاصل اين بمعنى يمين
 غموس راجع مى گردد * فادخل فيها مثل جناح يعوفة * پس در آورد در ان يمين از دوزخ و خيانت مانند با زوى
 پشه * الا جعلت نكته فى قلبه الى يوم القيامة * مگر آنكه كرد انيك شود ان يمين نقطه عياد و دل وى تار و ز قيامت و
 باقى ميماند و بال او كه در ان عالم ظاهر مى گردد فى الصراح نكته مانند نقطه خبيك * رواه الترمذى و قال فلان
 حديث قريب * و من جاء بر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسلط احد عنك منبرى هذا * گفت آن حضرت هو كند
 نشور د هيچ يكى نزد منبر من كه اين منبر عظيم الشان واضح البرهان است * على يمين ائمة * بر سو كند د روى كه
 جلد او نكته بزم است * ولو على سواك اخضر * و اگر چه هو كند بر سواك سبز خورد كه چوب پاره متبدل است و سبز بپشت
 ان گفت كه بعد از خشك شدن قد وى و قيمتى پيدا مى كند * الا تبوء مقعد من النار * مگر آنكه مهيا مى سازد جاى
 نشست خود را از آتش دوزخ * از وجه له النار * يا كفت واجب مى گردد مرا و از آتش و از ين حد يث معلوم مى شود
 تغليظ تشل يد در حلف بحسب مكان چنانكه بحسب زمان است * رواه مالك و ابو داود و ابن ماجه و عن خريم * بضم
 خاى معجمه زفتح را غير منقطه و سكن تبتا نيه بين فاك * بقاء و قاي فوقا نيه مكسور و صيا بى اسدى است حاضر شد حد يثيه را و
 بضم ت نرسيد حضور او را * قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلو الصبح * گفت كند اردان حضرت نماز

بآمدن در آن فلما انصرف قام قائما * پس هنگامیکه بر کشت ایستاد ایستادنی * فقال عدلت شهادة الزور بالا شرک
 بالله * پس گفت بپرا بر کرد انجیل شده است گواهی دروغ با شرک آوردن بخدا * ثلث مرات * سه بار گفت این
 سخن را زیرا که اشرار نیز از قبیل شهادت زور است چنانکه توحید شهادة صدق است و زور بضم زای بمعنی کذب است
 مشتق از زور بمعنی میل و انحراف * ثم قرأ * پستخوانند آن حضرت این آیه را * فاجتنبوا الرجس من الاوثان *
 پس پرهیز کنید و یکسوشوید از بایدهای که پرستش بتان است * و اجتنبوا قول الزور * و اجتناب کنید سخن دروغ را
 * حقا لله غیر مشرکین به * در حالیکه میل کنند این از باطل بحق شرک نیارند * اتخذ فی الصراح نجف مسلمان
 کردن و قول زور را متر است از شهادت زور و چون امر کردند باجتناب از قول زور و اجتناب از شهادت زور
 با آنچه در وی است از تلافی حق مردم بطریق اولی باشد * رواه ابوداؤد ابن ماجه و رواه احمد و الترمذی
 من ایمن * بهتم همزة وسكون یا وفتح میم بن خرم و نوی روایت دارد از پدر خود که خرم بن فاک است و
 در صحت روایت او خلاف است و از آن حضرت نیز روایت میکند و میگویند که آن مرسل است * الا ان
 ابن ماجه لم یذكر القراءه * مگر آنست که ابن ماجه ذکر کرده است قراءه آیت مذکور را * و من عایشه رضي الله
 عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجوز شهادة خائن ولا خائنة * رواه ابونعیم و ترمذی و
 خائنه مراد خیانت در امانات مردم است یعنی آنکه مشهور است بان و ظاهر شده از وی خیانت مکرر و ایمانیست
 امر مخفی است که مطلع نیست بر آن مکر عالم الا مرار و الخفیات و بعضی گویند مراد بخیانت اینجاست که
 خیانت است در احکام شوع که امانت خدای است و ذکر زنا بعد از وی در حدیث آیه از قبیل تشخیص
 بعد تعمیم است و این توجیه اولی است و الا یاقی مانند ذکر بسیاری از عمیق که مانع آنرا از قبول شهادت تشخیص
 بخیانت چیست و فسق ارتکاب کبیره را صراحت صغیره است * ولا یجوز حد حدیث * و جایز نیست شهادت کسی که تازه ایمان
 زده شده است و لیکن در سایر حد و پیش از توبه است و بعد از توبه جایز در حد و بعد از توبه نیز جایز نیست
 و این حد و امام ابوحنیفه است و زده ای که دیگر بعد از توبه جایز است در جمیع حدود و تحقیق این در اصول فقه است
 * و لا ذی عمر * بکمر غین معجمه و سکون میم و جایز نیست شهادت بخدا آوردن کینه و عداوت یعنی قبول کرده
 نمی شود گواهی دشمن که دشمنی او ظاهر و مشهور است * علی اخیه * بر برادر خود و برادر گاه ایمن می باشد و گاهی
 دینی و اینجا مثل از بنی نوع مراد است که مثل مهریانی و انصاف است نه اظهار کینه و عداوت * ولا ظنون فی ولاهی
 و لا قرابة * و نه جایز است شهادت شخصی که متهم است در ولا و نه شخصی که متهم است در قرابت ظنین بظان معجمه
 بر وزن تعیل از ظنه بکسر بمعنی نهمت چنانکه در قول وای سبتا نه گویند و ما هو علی الغیب بظنین بر قرائت بظا شرح
 این کلام آنست که شخصی مولا و معتق کسی است و سبب میکند خود را بظهور مولی خود و میگوید که من عتیق فلانی نام غیر مولی
 خود را بمشواهد و حال آنکه وفای این قول کذب است و مشهور است بان چنانکه مردم متهم میگردانند درین قول ازرا آنکه ب و
 نکذیب میکنند او را شهادت اینچنین کسی مقبول نیست زیرا که فاسق و دروغ گو است و کذب در ولا بقطع آن از
 معتق را دعای آن مر غیر معتق را کبیره است و وعید و تشدید در وی وارد و همچنین است حکم در قرابت باین طریق که
 مدعی کند بدروغ که من ابن فلان یا اخ فلانم و نکذیب کنند او را درین دعوی و متهم و منسوب گردد بدان و این نیز
 قسق است و در ادعای نسب غیر بد و لعنت وارد شده است * ولا القانع مع اهل البیت * و نه جایز است شهادت
 کسی که قناعت کنند است با اهل خانه و آن مائلی که قناعت نمایند با اهل بادی قوت و مراد اینجا کسی است که در نفقه
 دیگر است مانند خادم و تابع زیرا که وی گواهی میدهد برای جو نفع بنفس خود پس در حکم شهادت و ال و والد و
 شهادت اهل الزوجین مردیکه را کرده * رواه الترمذی و قال هذا اجل یغریب * و یزید بن زیاد البمشقی الراوی

آن حضرت که هر دو خصم یعنی ملایم و ملایم علیهم بمقتضای در پیش حاکم * رواه احمد و ابوداؤد *
 * کتاب الجهاد * الجهد بفتح و هم طاعت و بکسر و مجاهد قتال با دشمنان کنانی القاموس و مانا که
 هر از خروج و قصد برای قتال است و بذل طاعت و مجاهد در آن بدلیل آنچه موافق بعد ازین بابی آورده در
 قتال کردن در جهاد و ازین جا مفهوم می شود که جهادی قتال نیز می باشد و جهاد با کفار فرض کفایت است مگر آنکه تغییر نام
 نباشد و براین تقدیر فرض بخین می گردد و غزو و غزاه افضل است از غزو و غزاه قاموس حدیثی آورده که خیار شهدا
 اصحاب و گفت الله یعنی آنکه ایشانرا کشتی بوم زده و میویتی در جمع الجوامع حدیث آورده که خدا ایتعالی خود
 بوقض می کند ارواح شهدای بخیر و او نمیکند ارد بملك الموت بود و کتاب نیز در فضل غریق احادیث بسیار

* الفصل الاول * من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من آمن بالله ورسوله و أقام الصلاة و صام
 رمضان * كفى له إيمان * آرد بخدا و رسول خدا او را یاد از نماز و روزه دارد ماه رمضان را * کان حقاً على الله
 أن يبدل خلق الجنة * باشد لازم و ثابت بر فضل خدا آنکه در آورد او را در بهشت * چاهد فی سبیل الله او را جسد فی ارضه النبی
 و اولاد فیها * جهاد کند انکس و زراة خدا یا به نشیند در زمین خود که زائید باشد است در آن و تخصیص با قامت صلوة
 و صوم رمضان تنبیه است بر عظم شان اینها و از جهت وجوب و عموم آن بر عامه معلما نان بخلاف زکوة و حج که بر همه
 کس واجب نیست الا بر کسی که صاحب مال است و استطاعت دارد * قالوا افلا نمشي الناس * گفتند صحابه ای پس بخیر
 خوش فرمائیم مردم را * قال ان فی الجنة مائة درجة * گفت آن حضرت بد رستی که در بهشت صد پایه است * اعلمها
 الله للمجاهدين فی سبیل الله * اماده کرده است آن درجات را خدا ایتعالی بر جهاد کنندگان را در زراة خدا * ما لین
 الدرجتين كما بین السماء و الارض * مساوات میان فرد و پایه چنانکه میان آسمان و زمین است یعنی ازین بشارت بد وید بلند
 آمدن در بهشت با ایمان و نماز و روزه بطریق وجوب و نجات از آتش و زخ و لیکن در اینجا درجات و فضایل دیگر
 است که در پایه می شود و جهاد و شهادت در زراة خدا پس سعی کنید در دریافت آن نیز بجهاد * فاذا سالتم الله فاعلموا
 الفردوس * پس چون سوال کنید از خدا ایتعالی بهشت را پیش سوال کنید فردوس را * فانه اوسط الجنة * پس بد رستی
 که فردوس اوسط بهشت است یعنی اعدل و افضل بهشت اوسط و بهترین چیزی را گویند * و اعلى الجنة * فردوس
 بالا نزدیکترین بهشت است * و فوقه عرش الرحمن * و زورا و عرش خدا ای مهربان است و اضافت عرش بر حمان
 بعلاقه مناسبت است میان عرش و رحمت که چنانکه عرش احاطه کرده است تمامه اجسام را و جزای عالم محصور را
 رحمت پر و در کار تالی و تغلص احاطه کرده است همه اجسام و از اوج مسعودات و معقولات عرش را و جز آن * و منه
 تغیراتها الجنة * و از فردوس بیرون می آیند و روان می شوند جویهای بهشت و فردوس مشتق از فردوس است بمعنی
 رحمت و عظمت * و زراة البخاري * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المجاهد فی سبیل الله كمثل الصائم القائم القانت
 لولایة الله * لكان وقصه عظیمه جهاد کنند در زراة خدا هم چو حال رقصه روزه دارند شب بیدار و طاعت کنند و قیام
 نمایند با یات خدا است * لا یفتر من صیام و لا صلوة * که سمعت نمیشود آن صائم قائم از صیام و قیام اگر چه مجاهد را
 فتور می باشد در بعض اوقات نشواب و غور در آن ولیکن در حکم آنست که فتور نکند از عبادت اصلا و نوشته
 میشود ثواب آن پیوسته بر هر جنبش و آرام و ذکر و قنوت نکرد زیرا که داخل قیام است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انتدب الله لمن خرج فی سبيله اجابت کرد و ضامن شد خدا ایتعالی هر کس را که بیرون آمده است بجهاد
 در راه وی * لا یخرجه الا ایمان به * در حالی که بیرون نمی آرد او را مگر ایمان آوردن بمن * و تصدیق بوسلی و راعفا
 کرد انتمن پیغمبران مرا یعنی برای خدا او طلب رضای او بر آمد نه بطلب دنیا و برون وی و زیا * ان ارجعه بما قال من اجر
 و رغبته * که باز گردانم از ایشانه اش بچیزی که یافته است از اجر و ثواب آخرت فقط یا غنیمت یا اجر و در بعضی روایات

و غنیمه بوارنیز آمد **اهت** چله غنیمت متانی اجز نبوت **اوادخله الجنة** یا دوزمی آرم اوراد بر بهشت یعنی با ما بقان
باحتساب وی عذاب بامی در آرم بعد از موت پیش از روز قیامت چنانکه کعبه اجزاء عین ربهم اگر چه کشته شد و باز
نیامد **متفق علیه** و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **والذي نفسي بيده** اولان رجال من المؤمنین لا تطيب
انفسهم ان يتخلفوا عني **گفت** ان حضرت نخل احو کند اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه مردان از مسلمانان خوشنمی
شود نفعهای ایشان که واپس مانند وجد اشون از من **ولا اجل ما احملهم علیه** و نمی بود این که نمی یا هم مرگمی
را که بردارم و هوار کنم ایشان را بران **ما تخلفت عن عریة تغزونی سبیل الله** و ایمن نهی ما ندیم و جلد نمی شدم
از هر فوجی که جنگ می کرد در راه خدا اسریه بفتح هین و کسر و اوشلید یا پاره هر لشکر یعنی می که همدرا هر لشکر و هر فوجی
بچنگ کاقران نه میروم موجبش آنست که اگر همراه هر فوج بچنگ میرفتم لابد جمعی از مسلمانان و ایمن نمی مانند نخل و جلد
می مانند نخل از من **ایمب بی هوار ی و بی سامانی و من مرا کب ند ارم** که ایشان را بران سوار کنم و همراه یروم و مسلمانان بر واپس
نمانند نخل از جنگ و نخل شدن از من خوش نمی شوند و حسرت می خورند بران و شکسته می شود دلهای ایشان و کربله محبت
من جهاد را جزو تبه ایست که دست می دارم که مکر رگشته شوم و بزم چنانکه فرمود **والذي نفسي بيده** لوددت
ان اقبل فی سبیل الله **و نخل** سو کند هر ایینه دست می دارم من که کشته شوم در راه خدا **ثم احیی** **پس ترزنده** گردانید
شوم **ثم اقبل ثم احیی** **پس تر باز کشته شوم** **پس تر یاز زنده گردانید** **شوم** **ثم اقبل ثم احیی** **پس تر کشته شوم** **پس تر**
زنده گردانید **شوم** **ثم اقبل** **پس تر کشته شوم** یعنی دست می دارم که هر بار زنده گردانیده شوم و کشته شوم تا هر
بار ثواب جلد یابم **متفق علیه** و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **روایف** است از سهل بن سعد
ما عدی انصاری که آخر کسی است از صحابه که فوت کرد در مدینه **گفت** گفت آن حضرت **رباط** یوم فی سبیل الله خیر
من الدنيا وما علیها **نگاه** داشتن هر حد اسلام یک روزی بهتر است از دنیا و هر چه برد نیاست از متاع دنیا و عظام
ان رباط بمعنی بر بستن و رباط نگاه داشتن **مرحله** از جهات بر استن **سپان دردی** **متفق علیه** و عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لغزوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنيا وما فیها **هر ایینه یک** با مداد سیر کردن
در راه خدا یا یک شبا نگاه سیر کردن بهتر است از دنیا و چیزی که در دنیا است **غزوة** **بفتح** **معجزة** سیر کردن در ازل روز
و روضة **بفتح** **را سیر کردن** در راه خرد و **متفق علیه** و عن سلمان الفارسی قال **سمعت** رسول الله صلی الله علیه وسلم
يقول رباط یوم ذابله خیر من صیام شهر و قیامه **گفت** سلمان فارسی شنیدم ان حضرت را می گفت که رباط یک روز
و شب بهتر است از یزده یک ماه و شب خیزی ان **وان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله** و اگر بمیرد روان میگرد
بروی ثواب عمل وی که بود که عمل می کرد **و اجر ی علیه رزقه** و رها نیده می شود بر روی رزق وی از طعام و ثواب
بهشت **وامن النار** **و ایمن می کرد** در ازفتنه اندازنده که قرشیه عذاب قبر است یا دجال یا شیطان است و امن
بلفظ معلوم از ان و او من بلفظ مجهول نیز روایت است بمعنی **ایمن** گردانیده می شود و فتان بفتح ف و تشلید تا و بضم نا
جمع فاقن نیز روایت کرد **اند** **روا مسلم** و عن ابی عبس **بفتح** **مهمله** و سکون موحد **وسین** **مهمله** **صیابی** **انصاری** است
نام او عبد الرحمن بن جبر بفتح جیم و سکون موحد و ذر جا هلیت نام او عبد العزی بود حاضر شد بد و روا تمامه مشاهد
را همراه ان حضرت مات بالمدینه سنة اربع و ثلثین وله سبعون سنة **قال** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اغبرت
قل ما عبد فی سبیل الله نتمسه النار **گود** آلوده نکردد و پایی هیچ بنده در راه خدا پس مساس کند او را تشدد و زخ
گنایت است از سعی در راه جهاد و در دنیا مبالغه است که چون اغوار در راه جهاد در انع مس ناکردد نفس جهاد چه
حال خواهد داشت و غالب مراد **سبیل الله** **سعی** **بجهاد** **دآیه** و کاهی **معنی** **الحج** و علم و رزق حلال نیز یافتد **روا البخاری**
و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یجتمع کافرو قاتله فی النار **جمع** نمی شود کافر رگشده

کافر در انش و وزخ همیشه این حد یث نشارت است مخصوص بکسی که در جهاد کافر و یا بکشد هرگز در وزخ ندر اید
 و در حقیقت این بیان فضل جهاد است زیرا که هر که جهاد کند غالب آن است که کافر و یا بکشد و کسی که جهاد کند و
 سعی در آن کند و قتل نکند نیز جزای آن پشیت است * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من خیر معاش الناس لهم * از بهترین زندگانی مردم مردم را * رجل ممسك عنان فرسه
 فی سبیل الله * زندگانی مردی است که نگه دارنده است عنان اسب خود را در راه خدا * یطير علی متنه *
 در حالیکه می پرد آن مرد بر پشت اسب یعنی تیز میزد و میبرد بر امپ * كلما سمع هیعة او فرقة طار علیه * هرگاه که
 می شنود آن مرد آوازی را که ترسید بشود از آن با فریاد بر می خیزد بر پشت اسب هیعة آنچه ترسانند کمی را
 از آوازه و خروش دشمن و فرزند را صل بمعنی ترسیدن و مراد اینجا اثر است که استغاثه است * یتبعی القتل والموت *
 طلب میکند و می جوید آن مرد قتل را و موت را * مطابه * در جاهایی که کمان موت است یعنی بایک زند آرد از مردن و
 نمی گریزد از آن بلکه می جوید و می طلبد آنرا * و رجل فی غنمة * یازند کانی مردی در چند کوسفند بکه دارد * فی رامن
 یبعثه من هذه الشعف * می باشد در هر کوهی ازین کوه ها شعف بپوشین معجمه و عین مهمله بفتحات سرکوه * و اویطان
 و ادمین هذه الارديّة * یا می باشد در میان رودی ازین رودها * یقیم البصوة * بر پا می دارد نماز را * و یوتی
 الزکوة * رمیل دل زکوة را اگر این کوسفند آن بعد نصاب بر سزد * و یعبد زبه * و می پرستد پروردگار خود را *
 حتی یاتیه الیقین * تا آنکه نیاید او را موت و یقین نام موت است که آمدن او یقین است * لیس من الناس الا فی خیر *
 نیست این مرد از مردم مگر در نیکی که نگاه میدارد ایشان را از شر خود و نگاه میدارد ایشان و با ایشان در
 خیر شریک است نه در شر حاصل معنی این حدیث حق و ترغیب است بر مجاهد اعداء دین و بر مجاهد نفس و شیطان
 و اعراض از استغناء دلایت و شهوات و تنبیه بر آنکه اگر مخالط کند مردم را در قائل دین و تقویت شریعت کند و الا
 عزلت گزیدن و گوشه گیری و درین حدیث دلیل است بر افضای عزت از خلطت مسئله خلافه است و ملبار بر فواید
 و افادت است و در احیاء العلوم اهتمام آن کرده و کتاب حرف در ترجمه ربع عادات کتاب مذکور نیز ذکر کرده
 و بالله التوفیق * رواه مسلم * و عن زید بن خالد * از مشاهیر صحابه ایست مائت یا لکوفه بعنه ثمان و سبعین در زمان
 عبد الملك و بعضی گفته اند در آخر زمان معاویه * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من چیز غازی فی سبیل الله
 فقد غزا * روایف میکند که آن حضرت گفت کسی که با خسته کند امرای غازی را در راه پس تحقیق غزا کرد یعنی
 حکم آن دارد که غازی است و شریک در ثواب غزا و نتیجه زما ختن اسباب عروس و مجاهد و مرد * و من خالف غازی
 فی امه فقد غزا * و کسی که خلیفه کرد در غازی را در اهل و عیال غازی و قیام نماید بعد از وی بر عایت امور ایشان
 پس تحقیق غزا کرد * متفق علیه * و عن بزیة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حرمة نساء المجاهدین علی
 اللقاء ین * حرمت زنان آنها که بجها در آمده اند بر قاعدان که در خانهای خود تشنه اند و بجها داده بر آمده اند
 * حرمة امهاتهم * و چه حرمت مادران قاعدان است مقصود میا لغه است در اجتناب قاعدان از مخالطت زنان
 مجاهدان یعنی باید که در زنان ایشان خیانت نکنند و بنظر بد ننگرند و چنان حرام دانند که گویا مادران
 ایشانند * و ما من رجل من القاعدین یخلف رجلا من المجاهدین فی امه * و نیست هیچ مردی از قاعدین که نیابت
 کند مردی را از مجاهدین در اهل و عیال وی * فتخونه فیه * پس خیانت کند او را در اهل و عیال * الا و قبله *
 مگر آنکه ایستاده کرده بشود آن مرد قاعد برای مرد مجاهد * فیاخذ من عمله ما شاء * پس بگیرد مجاهد
 از عمل قاعد هر چه خواهد * فما ظنکم * پس چیست کاین شما آیا میکند از حسنات زی چیزی را یا چه کان
 داری دل نبش با وجود این خیانت یا بیک داری درین مجازات یا چه کان داری بکسی که داده است او را دل آیتعالی این

منزلت و مرتبت را و مخصوص کرد انبیا است و ابا این قضایا البته بعد از وی که اوقات بگردد و خواهد بود * و رواه مسلم
 * و عن ابی مسعود الانصاری * صحابی مشهور است * قال جاء رجلنا بفاقة مختومة * كفت * وورد مردی شتر مار و مار
 در بینی را و خطام بکمر آنچه کرده می شود در بینی شتر قارام کرد * فقالت هذه نبي سميل الله * پس گفت آن مرد این
 ناقة در را داخل است یعنی تصدی کردیم و را در ذرا خدا * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لك بها يوم القيمة سبعائة *
 ناقة * من غراباين يك ناقة و زقيلمت ثواب فقتل ناقة اسف * كلها مشطومة * فمعه آن هفتصد مهار و کرده شده است چنانچه
 این ناقة از اینجا معلوم می شود که مضاعف ثواب کافی تا هفتصد میرسد خصوصاً این طور عملی که از برای جهاد کرده
 * رواه مسلم * و عن ابی سميل آن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد * روایت است از ابی سميل که آن حضرت
 فرستاد لشکریرا بعت بسکون عین و بفتح آن لشکر بکشتن فرستاد و شود * الى بنی لحيان من مد يبل * بعمر بنی لحيان
بكمولام و بفتح نیز آمده که بطنی است از قبيلة مد يبل بضم حار و بفتح ذال * فقال لينبعث من كل رجائين احد مما * پس
 که است آن حضرت باید که برخیزد و برود و هر دو مرد یکی از آن دو و یعنی از هر قبيلة نصف عدد وی برود * والا جريبنه ما *
و مرد و ثواب جهاد مشهور بود میان هر دو از این مشغول است برخلاف شدن قاعد از میان کذا اقال الطيبي
 * رواه مسلم * و عن جابر بن سمره * بفتح * بين وضع ميم صحابي مشهور است خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ما در روی خاله
 بنت ابی وقاص * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يزوج هذا المؤمن قايما * ففي سنة است این دین اسلام بر پا
 تقابل علیه عصابة من المسلمين * کارزار میکند بر بر پا داشتن و جاهد از مسلمانیان * تحتی تقوم الساعة * تا آنکه بر پا
 می شود و می آید قیامت * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكلم احد في سبيل الله *
 مجروح کرد انبیا که نمی شود هیچ یکی در راه خدا کلام با لفتح خسته کردن کلام و کلام خسته کلام * والله اعلم پس بگویم
 فی سبيله * وخل اذا نائمت يكمي که میخروچ کرد انبیا که نمی نشود و زرا و می * الا جاء يوم القيمة و جرحه يشعب دما * مگر
 آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه جراح و می میزد خون را از وی ثعب بفتح مثله و عین میثله و بیا و موحله و روان
 کردن آب مثعب بفتح ناود ان * اللون لون الدام * و رنگ رنگ خون * و الزيج ريج الملح * و بوی بوی مشک
 * متفق عليه * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد يخل الجنة يحب ان يرجع الى الدنيا *
 نیست هیچ یکی که در آید بهشت و دوست دارد که باز گردد به سوی دنیا * وله ما في الارض من شيء * و باشد از را آنچه در زمین
 است از چیزی * الا الشهيد يتني ان يرجع الى الدنيا * مگر شهید آرزو میکند که باز میگردد به سوی دنیا * فيقتل عشر
 مرات * پس کشته شود ده بار * لما يروى من الكرامة * از جهت آنچه می بیند از بزرگی و ثواب * متفق عليه * و عن مسروق *
 تابعی کثیر از اعلام فقها است اسلام آورده پیش از وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دریافته صدر اول را از خلقی اربعه
 و این مسعود و غایشه و جزایشان و مخصوص بود با بن مسعود و او را در خردی دزدیده بودند پس یافتند از آن روز مضروب
 نام شد چندان نما ز کردی که پاهای او آما سیدی و چون بچ رفت جز در معجل خواب نکردی * قال جالنا عبد الله بن
مسعود عن هذه الآية * گفت مسروق بر سیدیم ما این مسعود را از تفحیر این آیه * ولا تحسبن ان الذين قتلوا في سبيل الله
انهم انابل احياء عند ربهم يرزقون * و کان میر آن کسانی را که کشته شدند در راه خدا امرده بلکه زندگانند نزد پروردگار
 خود روزی داده می شوند * الایة * تا آخر آیه * قال ان اقل ما لنا عن ذلك رسول الله * گفت ابن مسعود بده رستی ما بتحقق
 بر سیدیم از تفحیر این آیه از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال ارواحهم في اجواف طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش *
 پس گفت آن حضرت ارواح شهیدان در درون پرندگان میراست مزان بودند گان را قتل یلها است از ریخته شده بعرض
 که حکم آشیانه دارد * تسترح من الجنة حيث شاءت * میرند آن طیر را از بهشت هر جا که میخواهند * ثم تاتي الى
ذلك القناديل * پس در جوع میکنند و با ش می کنند بسوی آن قنادیل * فاطلع اليهم ربه اطلعة * پس مطلاع شد بسوی

اینان پروردگار ایشان مطلع شد نی بعنایت خاص و تجایی مخصوص * يقال فل تشتمون شيئا * پس گفت پروردگار تعالی ای خواهش دارید چیز را هیچ آرزوی دارید * قالوا ای شیعی فشتهی رنجن نروح من الجنة حيث شئنا * گفتند چه چیز خواهیم و ارزو کنیم و حال آنکه ما میپریم از بهشت هر جا که میخواهیم * فعل ذلك بهم ثلاث مرات * پس کرد پروردگار تعالی آنرا یعنی هوال را یا ایشان سه بار * فلما رأوا انهم لن يترکوا من ان يسألوا * پس هکذا میگردانستند ایشان که البته گذاشته نمی شوند از خواستن و هوال کردن یعنی دانستن که مراد پروردگار تعالی و نقل س آن است که البته چیزی نخواهند * قالوا یا رب نريد ان ترداروا حنا في اجسادنا * گفتند ای پروردگار میخواهیم که باز گردانی جانهای ما را در تنهای ما را بار بار بنمایا بفرستی * حي نقتل في سبعك مرة اخرى * تا آنکه کشته شویم در راه تو شهید شویم باز یکر * فلما رأوا ان ليس لهم حاجة تركوا * پس چون دانست پروردگار تعالی که نیست مرا ایشان را هیچ حاجت از جهت حصول ثواب عظیم که بمرة اولی یافته اند و اگر در مرة ثانیة خواهد بود نیز مثل آن خواهد بود و حاجت نیست بآن زیرا که ثواب شهدای یکی است و آن را خود یا بدستند گذاشته شد و تکلیف کرده نشدند بخواهش هوال * رواه مسلم * اگر گفته شود که اگر باز یکر نیز مثل همین باشد پس هوال ایشان را با جماعت کشته شوند در راه خدا باز یکر چه فایده دارد جوابش گفته اند که مراد مقصود ایشان باین کلام قیام بموجب شکر است در مقابل نعمت که انعام کرده است ای تعالی بر ایشان فه حقیقت هوال در ارواح رمی توان گفت شاید که در خیال ایشان آن آمده باشد که بار دوم بهتر و کامل تر جزا خواهد بود از بار اول بجهت قوت استعداد و مناسبت ولیکن حق تعالی دانست بپیرایان عادت خود که مثل همین خواهد بود پس دانست که حاجت نیست بدان پس گذاشت ایشان را ترک هوال فانیهم ماند آنکه رؤیت خدا عز و جل اعظم و اتم است از تمامه نعمتها پس چرا آنرا نخواستند جوابش آنکه شاید که ربه الله جل شانہ موقوف باشد بر کمال استعداد که لایق است بآن و حاصل نمی شود مکرر در روز قیامت پس بگردانید و هکذا نه دلای ایشان را تا رقت حصول آن استعداد یا علم بخشید ایشان را بآن کذا قیل و ممکن است که مراد حق سبحانه خواهش چیزی از شهوات و لذات جسمانی باشد که اگر بخواهند آنرا نیز دهند پس ایشان بر طریقه رضا و قناعت و شکر گذاری رفته اند که باین کردند تا * فهم تنبيه گفته اند که ای ادع ارواح شهدا در اجواف طیور در رنگ رضع در رر جواب است در صندوق بجهت تکریم و تشریف و بقصد در آوردن ایشان در بهشت باین صورت نه متعلق باین ابدان و مل بود در آن همچو قدیر ارواح در ابدان چنانکه در ابدان دنیا و بهیه بود و بنهادن در اجواف طیور حای میکنند در بهشت و می یا بند روایع آن و مشاهد میکنند ابواب آن و لذات سکینند بآن و خوشحال میگردند بآن و انیة حاصل میگرد از قرب حضرت رحمان و جوار ملائکه مقربین و تبوع و رجوع و املی و این است مراد بقول حق تعالی یرزقون فی رحمن الله من فضله و منافع می شود باین تقریر شبهه کسی که تصحیح کرده است باین در قول به تناسخ و توهم کسی که گفته است که این تنزیل و تنقیص است مرا ایشان را که از ابدان انسانیة با جسم حیوانیة آورده اند و بعضی گفته اند شاید که ارواح شهدا چون کامل شد مثل کشت بامر حق سبحانه بصورت طیور خضر و حاصل شد آن اشکال و هیأت مثل مثل ملائکه بصورت بشر پس نیست این اشکال ابدانی که متعلق اند بآن ابدان بلکه همان ارواحند متمثل بصورت آن اجساد اما این توجیه منافی ظاهر حدیث است که فرموده اند ارواحهم فی اجواف طیور خضر فافهم و کف کما تب حرف بنیة مسکین عبد الحق بن حیف الدین احتمال دارد که ان ابدان بر صفات ابدان انسانیة باشند اگر چه بصورت طیر خضر اند و بر صفات آن نباشند زیرا که اعتبار و اعتدال نیست بصورت اشکال بلکه می توانند و الله اعلم که بر صورت آدمیان باشند و طیور که تن بجهت آن باشد که انتقال میکنند از مکانی بمکانی بر هیئت طیران نه بطریق مشی بر اقدام چنانچه عادت اینان است در دنیا پس لازم نیاید تنزیل و تنقیص و اما توهم تناسخ باطل است زیرا که اینها ابدانی نیستند که قرار گیرند ارواح در آن نه

بر او چنانکه نفی حشر و نشر کنند چنانچه قایلان بتناسخ بر اندک بلکه این در مدت بقای ایشان در بهشت است پیش از قیام قیامت و وجود حشر و نشر و ازینجهت وارد شده است در حدیث دیگر که این ارواح در اجواف طیور می یاشند تا آنکه باز میگرداند خدای تعالی در اجساد ایشان و از قیامت بیعت اجساد و الله اعلم * و عن ابی قتاده *

* صحابی انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشان است * از رسول الله صلی الله علیه و سلم تمام فیهم * روایت میکند که آن حضرت ایستاد و را ایشان یعنی خطبه خواند * فذلک لهم ان الجهاد فی سبیل الله و الايمان بالله * پس ذکر کرد آنحضرت ارشاد را که جهاد کردن در راه خدا را ایمان آوردن بخدا افضل الاعمال * فاضلترین اعمال است اما ایمان خود ظاهر است و افضل طی الاطلاق است و اما جهاد از حیثیت اعلاء کلمة الله و تمع اعلاء ذین و بدل ارواح اعلی و ارفع و اکمل اعمال دین است * فقام رجل فقال * پس ایستاد مردی پس گفت * یا رسول الله ارایت ان قتلت فی سبیل الله یکفر عنی خطایای * خبر ده مرا که اگر کشته شوم در راه خدا پوشیده می شود و ذکر ده می شود از من گناهان من * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم نعم * پس گفت آن حضرت آری کفایت کرده می شود * ان قتلت فی سبیل الله و انت صابر محتسب * اگر کشته شوی در راه خدا و حال آنکه تو صبر کنی و بر قتل نظرد از نده بر ثواب * مقبل غیر مدبر * روی آوردن و نه پشت دهنده این تا کفایت نماید یا مراد عدم ادب یا رعیت در هیچ وقتی * ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف قلت * پشتر گفت آنحضرت چگونه گفتی و چه گفتمی * فقال * پس گفت آن مرد و اهاد کرده گفتم که اگر ایستاد ان قتلت فی سبیل الله یکفر عنی خطایای * فقال رسول الله * پس گفت و اهاد کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز همان سخن را که * نعم و انت صابر محتسب مقبل غیر مدبر * مقصود از اهاد و تکریر و تاکید است و ذکر این استثنای که فرمود * الا الدین * مکروام و آنچه لازم می آید از ان از کذب و خلف و عده و مانند آن که این خطبه ایست که تکفیر نمی شود اگر چه کشته شوی در راه خدا و توبه پشتمی گفته که مراد بدین اینجا چیزی است که متعلق است بدین از حقوق مسامحین پس حاصل آن شد که جهاد در راه خدا تکفیر میکند هر چیزی را مگر حقوق فاسد را * فان جبرئیل قال لی ذلک * پس بد رحمتی جبرئیل کفایت مرا این سخن تمام که گذشت با این که دین مکفر نمی شود * رواه مسلم و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم قال القتل فی سبیل الله یکفر کل شیء الا الدین * گفت آنحضرت که کشته شدن در راه خدا کفایت میکند هر چیزی را یعنی هر گناه را مکروام را و ذکر کرد که است سیوطی که مکر شهیدان است که ایشان را دین لیر مکفر می کرد * رواه معجم و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یضحک الله تعالی الی رجلین * گفت آنحضرت خدا می کند خدا ایتعالی یعنی را ضعیف می کرد و اقبال میکند بزرگوار و مود و بعضی میگویند که مراد بضحک او را در رحمت و در یختن آنحضرت میگویند که بخند کرد ابرو وقتی که بریزد آب را * یقتل احد ما الاخر * میکشد یکی از ان دو مرد دیگر را * یدخلان الجنة * می در آیند آن مرد و مرد بهشت و ار چون مضمون این کلام غرابی داشت بیان کرد و وجه آنرا بقول خود * یقاتل من فی سبیل الله فیمقتل * قتال میکند این یکی در راه خدا پس کشته می شود پس می در آید بهشت را * ثم یتوب الله علی القاتل * پشتر توبه میکند و رجوع مینماید خدا ایتعالی بر رحمت بر قاتل که کافر بود و ایمان آورد * فیمستهل * پس شهید کرد * می شود و می در آید بهشت را * متفق علیه و عن مهمل بن حنیف * بضم حاء مهمله و فتح نون صحابی انصاری ها ضرسا بد را و تمامه مشاهد را و ثابته مانند با آن حضرت در احد و صحبیت داشت امیر المؤمنین علی را و خلیفه کرد انید او را بدین به بعد از ان والی کرد انید بر فارس مرد بکوفه در هال سی و هشت و نماز کن از د بروی علی رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من هال الله الشهادة بضیق * کسی که هال کند از خدای تعالی شهادت را بر امتی * بلغة الله منازل الشهادة * میرساند او را خدا ایتعالی منازل و مراتب شهیدان را * و ان مات علی فراشه * و اگر چه بیزد بر جامه خواب خود یعنی ثواب داده میشود بنا بر نیت صدق ری که داشت ثواب شهادت می یابد سخن در ان است

که ثواب عین شهادة می یابد یا مثل آن و ظاهر عبارت حدیف ناظرد رثا فی اسمع و الله اعلم * رواة مسلم * رهن انس
 ان الربیع بنت البراء وهی ام حارثة بن هراقة * روایت است از انس که ربیع بضم را و فتح باء و کمریاء مشددة دختر
 برادر ربیع مادر حارثه بن هراقة است بضم هین و تخفیف را اینچنین واقع شد * است در نسخ مشکات و صواب آنست
 که گوید ربیع بنت النضر بضاد معجمه که هم انس بن مالک و برادر اسمع و برادر انس اسمع و صاحبی عظیم
 القدر اسمع در کتاب القصاص ذکر وی و ذکر عمه وی ربیع بنت النضر کشته است و نضر جد ایشان است و وی را مالک که پدر انس
 و برادر است بشرف اسلام مشرف شده اند و بالجمله ربیع بنت النضر * اتت النبی صلی الله علیه و سلم * آمد نزد آن حضرت
 * فقالت * پس گفت ربیع * یا نبی الله الا نیکل ثنی عن حارثة * ای پیغمبر خدا آیا خبر نمیدهی مرا از حال حارثه که
 چه شد * و کان قتل يوم بدر * و بود حارثه که بتحقیق کشته شده بود در روز غزوة بدر * اصا به هم غرب * رسید
 او را تیری که دانه نشتند اند از نده وی تبر غرب بفتح غین معجمه و مگون را و فتح ان تیری که اند از نده وی معلوم نباشد *
 فان کان فی الجنة صیرت * پس اگر باشد حارثه که کشته شده است در بهشت صیرت * و ان کان غیر ذلك * و اگر باشد حال
 او جز ان یعنی در بهشت نباشد * اجهتت علیه فی البكاء * کوشش کنم و بطاقت رسم بروی در گریستن و بگریه بروی چندان که توانم
 * فقال یا ام حارثة انما جنان فی الجنة * پس گفت آنحضرت ای مادر حارثه بد رستی قصه این اسمع که بهشتها اسمع یعنی درجهای
 عظیم است در بهشت * و ان ابنک اصاب الفردوس الاعلی * و بد رستی پدر تو رسید به است فردوس اعلی را و در اول فصل گذشت
 که فردوس و من و مطجنه اسمع و اعلاء او است و تواند که در فردوس نیز درجات و مراتب باشد * رواة البخاری * و عنه قال
 انطلق رسول الله صلی الله علیه و سلم را صحابه * و ان شد آن حضرت را صحاب و یعنی بغزوة بدر * حتی سمعوا
 المشرکین الی بدر * تا آنکه پیشی کردند مشرکان قریش را بصوی بدر یعنی رسیدند و نزول کردند بدر را
 پیش از رسیدن و نزول کردن مشرکان * وجاء المشرکون * و آمدند مشرکان * فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قوموا الی جنة عرضها السموات و الارض * پس گفت آن حضرت برو خیزید و شتابی کنید بصوی بهشتی که
 پهنای او مانند پهنای آسمانها و زمین اسمع مراد وصف بجمع و بجمعت است پس تشبیه داد با آنچه در فهم خلق و اسمع
 تو و محیط ترازوی چیزی نیست یعنی عملیکه موجب دخول جنت اسمع جهاد با مشرکان اسمع و مراد با یستادن بصوی
 بهشت عمل کردن است * قال عذیر * بضم عین و فتح میم و مگون یا * بن الحمام * بضم حاء و تخفیف میم انصاری از شهداء
 بدر * بیخ بیخ بفتح یا و مگون معجمه و تنوین وی کلمه ایست که گفته می شود در مقام تعجب و مدح و رضا و تکرار از برای
 مبالغه است چنانکه میگویند زهی زهی * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی قولک بیخ * پس گفت آن حضرت
 چه چیز بدید میگرد ترا بدو گفتن تو این کلمه را گو یا خیال کرد آن حضرت که این قول صادر شده است از عذیری نیست و فکر
 و تأمل شبیه بقول که میگوید برادر هزل و مزاح میرود یا از جهت خوف قتل و جان دادن و استعظام و استبعاد آن گفت پس
 نفی کرد عذیر آنرا از خود * قال * کف * لا والله * نیست اینچنین و نگفته ام آنرا بخدا سوگند * یا رسول الله الارجاء
 ان اکون من اهلها * مگر بجهت امید آنکه باشم من از اهل جنت و بشوق اینکه در آنجا بودم آنرا در یابم ثواب آنرا * قال فانک
 من اهلها * گفت آنحضرت پس بد رستی که نواز اهل جنتی * قال * کف انس که راوی این حدیث است * فاخرج تمرات
 من قرنه * پس بیرون آورد عذیر چند خرما از ترکش خود قرن بفتح قاف و راء و نون کیش جمعه از چرم که چوب ندارد باز
 چوب که چرم ندارد * فجعل یأکل منه * پس شروع کرد که میخورد از آن * ثم قال لئن انا حییت حتی آکل تمرانی
 بهتر گفت عذیر و الله اگر زنده مانم تا آنکه بخورم خرماهای خود را * انها الحیوة طویلة * بد رستی که آن حیات حیات دراز
 است کنایت است از شوق و شتابی بقتال و بدل روح * قال * کف راوی * فرمی ما کان معه من التمر ثم قال لهم * پس
 انداخت آنچه بود با وی از خرما پستری قتال کرد مشرکان را * حتی قتل * تا آنکه کشته شد و بود وی رضی الله عنه ازل

کمی که کشته شد از وزب را زانصار * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تعدون الشهداء فيكم * چندی شمارید و چه گان دارید شهید را در میان شما که کدام حالت است که بوی رتبه شهادت توان یازد و شهید کیست و کدام است شهید * قالوا * گفتند * یا رسول الله * فهو شهید * کسی که کشته شده است در راه خدا پس وی شهید است * قال ابن شهاب * امتی اذن لقلیل * گفت آن حضرت بد رستی که شهیدان امت من برین تقل بر هر آینه کم اند شهید منحصر نیست در آن * من قتل فی سبیل الله فهو شهید * کسی که کشته شود در راه خدا پس وی شهید است * ومن مات فی سبیل الله فهو شهید * و کسی که بمیرد در راه خدا بی آنکه کشته شود پس آن شهید است * ومن مات فی الطاعون فهو شهید * و کسی که بمیرد در طاعون و نکر یزد و در جای خود صبر کند و بمیرد پس وی شهید است و تحقیق معنی طاعون و احکام آن در جای دیگر ذکر کرده است و تحقیق آن است که طاعون اینجا بمعنی وباست که مرض همام است * و من مات فی البطن فهو شهید * و کسی که بمیرد در علت شکم اسهال یا غیر اسهال پس وی شهید است و این مواضع در مثنویات و در جات که مستحق اند انرا شهیداء شریکند نه در جمیع احکام * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فامن غازیة او هريرة * نیست هیچ جماعت غزائیه یا سیریة یا فتح سین و کحر را و تشدید یا پاره از لشکر و فوجی از آن که فرستاده شود برای جنگ و غرانیستان لشکر بزرگ و اصطلاح اهل سیر بر آن است که اطلاق میکنند غزرا در اینجا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس شریف خود حاضر می بود و سیریة را در اینجا که خود نبود و غز و زلفت شامل مرد و معنی است و لهذا در هر دو جا گفت * تغز و تغنم و تسلم * نیست هیچ غازیة یا سیریة که غزاکند در دنیا پس غنیمت آورد و سلامت ماند * الاکانواق تعجلوا ثلثی اجورهم * مگر آنکه هستند که بتحقیق شتاب گرفتند در دنیا و ثلث اجزای خود را که غنیمت و سلامت است و باقی ماند یک ثلث که ثواب غز و محاربه اعدای دین و قصد آن است و آنرا روز قیامت خواهند یافت و برین حساب کمی که سلامت ماند و غنیمت بگیرد یک ثلث یافت و در ثلث باقی ماند * و امان غازیة او سیریة تحقیق * نیست هیچ غازیة یا سیریة که غزاکند و غنیمت لکن و تحقیق بضم تار سکون خاء معجمه و کسر فاء و یقاف از اخفاق بی غنیمت و صید بلز کشتن غازی و صیاد و بیهار باز کشتن جوینده * و تصاب * نیست هیچ غازیة یا سیریة که معصیت زده شود بقتل یا جراحت * الاثم اجورهم * مگر آنکه تمام می کرد اجزای ایشان و هر سه ثلث باقی می ماند بر هر تقلیر قصد غز و محاربه با اعدای دین و نیت اعلاء کلمه حق بی اجر و فایده و ثواب نیست ان الله لا یضیع اجر المحسنین * رواه مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات ولم يغز * کسی که مرد و غز نکرد و لم یصل به نفسه * رحلیت نکرد بغز انفس خود را یعنی فصل و آرزوی آن نداشت و نگفت بدل بخود او * کاش که من غازی باشم و در راه خدا جهاد کنم و کشته شوم بعضی گفته اند معنی آنست که همیشه در راه خروج بجها و دیار باشد نشان آن در ظاهر سخاکی الات و ادوات جهاد است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدا یعنی اگر میخواهند بیرون آمدن بجها و مرأته ساخته میگرداند برای آن ساز و ساخت پس هر که غز نکند و اراده آن هم نداشته باشد * مات طی شجرة من ثفاق * می میرد بر قسمی از ثفاق بسبب مشابهت وی مرغان فغان را که تخلف میکنند از جهاد شعبه بضم شاک و فراهم آوردن در زو پیوند کاسه * رواه مسلم * وعن ابی موسی * روایت است از ابی موسی اشعری که * قال * گفت * جاء رجل الى النبی صلی الله علیه و سلم فقال * آمل مردی بسوی آن حضرت پس گفت آن مرد * ان الرجل یقاتل لا یغنم * مردی قتال میکند برای غنیمت که مالی بدست آرد که بد آن غنی شود * و الرجل یقاتل لذلک * و مردی قتال میکند برای نام و اراده تا مردم بگویند که در دین خدا کاری کرد و این سه معنی است بضم سین * و الرجل یقاتل لیری مکانه * و مردی قتال میکند برای این غرض که ویل شود در مرتبت و مکان او در شتیباء و مردانگی در دین و یری بضم یا و فتح را و بضم یا و کسر را نیز آمل یعنی تا بنمایم مردم را منزلت خود را و این ریا است * فمن

فی سبیل الله * پس کیست ذررا اخذ آرمجا هد نزد خدا * قال من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا * گفت آن حضرت کمی که قاتل کند برای آنکه باشد کلمه خدا و دین اسلام بلند تر از کلمه کفر و کیش کافری * فهو فی سبیل الله * پس اوست در راه خدا و جهاد کننده برای وی تعالی * متفق علیه * وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رجع من غزوة تبوك * روایت است از انس که آنحضرت بازگشت از غزوة تبوک که نام زمینی است میان شام و مدینه و این آخر غزوة آنحضرت است * قال ان بالمدینه اقواما مسیرا تم مسیرا * پس گفت آنحضرت بد رستی در مدینه گروهها هستند که میزنند و شام میخیزند و نمیروند و نبردند با شما هیچ وادی و بیابانی را * الاکانوا معکم * مگر آنکه بودند آن گروهها با شما بدین و هم از عا کرچه بظاهر با شما نبودند و در اجزای شریک اند اگرچه شمار از میت خضل است و این نیز بر تعلق بود که مدینه و رنبا شدن * وفي رواية * و در روایتی بجای الاکانوا معکم این لفظ آمده که * الاشرکون فی الاجر * مگر آنکه شریک شدن شما در مزد و ثواب شرکوا بکسر را * قالوا گفتند صایه * یا رسول الله و هم بالمدینه * و حال آنکه ایشان در مدینه اند یعنی با وجود آنکه ایشان در مدینه باشند و بخوابیرون ثیامده و از آن تخلف نموده چگونگی با ما باشند و در اجزای شریک شوند * قال و هم بالمدینه * گفت آنحضرت و ایشان در مدینه اند و با وجود آن نیز شریک اند در اجر * خمسهم العذر * زیرا که منع کرده و باز داشته است ایشان از غزاهای مثل بهاری و پیادگی و بنی مایه و مانند آن و درین حدیث فضل نیست خیر و تاشف بر فوات آن است * رواه البخاری و رواه مسلم عن جابر * وعن عبد الله بن عمرو قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستأذنه فی الجهاد * آمد مردی بسوی آن حضرت پس طلب اذن کرد از آنحضرت در جهاد * فقال اخي والاک * پس گفت آنحضرت آیا زنده اند پدر و مادر تو * قال نعم * گفت آن مرد آری زنده اند مادر و پدر من * قال فیهما فجاهد * گفت آنحضرت پس در مادر و پدر یعنی در خدایتان جهاد کن یعنی بودن تو در خدمت مادر و پدر و نیز حکم جهاد دارد این بر تعلق بود که جهاد نفل باشد و همچنین است حکم نماز و روزه و حج و سایر عبادات بخلاف فرض * متفق علیه * وفي رواية فارجم الى والیک فاحسن صحبتیما * پس رجوع کن بسوی والدین خود پس نیکو کن صحبت ایشان را و خدمت کن و ادای حق ایشان کن * وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال يوم الفتح * گفت آنحضرت روز فتح * لا هجرة بعد الفتح * نیست هجرت بعد از فتح مکه و هجرت پیش از فتح فرض عین بود از مکه بلکه از مکه که کسی در دار کفر بوده و اسلام آورده زیرا که اهل دین در مدینه که بوده اند و ضعیف بوده اند پس فرض کرده شد هجرت تا استغاثت کنند و زائل کرد در و مشرکان و افتنان معلمانان و چون فتح مکه شد زائل شدن علت و با وجود این استحباب هجرت و احاطان از جهت جهاد و یا فرار از دار کفر یا فتنه یا طلب علم یا زیارات مساجد ثلثه باقی است تا روز قیامت و گاهی فرض می شود بر سبیل کفایت خرج طائفة از مسلمانان از برای نفع چنانکه در قرآن مجید فرمود فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لما تفرقت الفرق و فی الاية * ولكن جهاد و نیمة * و لکن جهاد است و نیمة جهاد است * و اذا اجتمعتم و رجعتم الى ارضکم فجهاد * و چون گردید شریک بر آمدن از برای جهاد یعنی امر کنند امیر به بیرون آمدن برای جهاد * فانفروا * پس بیرون آئید و طاعت کنید او را یعنی فرمیت هجرت ساقط شد و لیکن فرضیت جهاد باقی است * متفق علیه * **باب الثانی** من حضران بن حصین * بضم حاء و فتح صاد صحابی مشهور است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من امتي یقاتلون علی الحق * همیشه خوارند بود طائفة از امت من که قتال میکنند بر حق و اعلا کلمه دین * ظاهرین طی من باو ام * در حالیکه غالب اند بر کسی که دشمنی دارند ایشانرا * حتی یقاتل آخرهم المذبح الذی جال * تا آنکه قتال میکند آخرین امت که مراد بدین عیسی علیه السلام است و جال را میباید نام دجال است بجهت مسموح بودن یک چشم از یا مساحت کردن او روی زمین را ولیکن اطلاق معصی بروی مقبل بد جال آید مطلق بر عیسی علیه السلام انتد رواه ابو داود * وعن ابی امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم * روایت میکند ابو امامة با سلمی که

صحابی مشهور است از آن حضرت * قال من لم یغز ولم یجھز غازیاء * گفت آنحضرت کسی که غزا نکند و عا ختگی نکند اعیان میج
غازی را یعنی اگر خود غزا نکرد غازیان را احد نکرد با مهاب که بقوت آن غزا کرد ند * و یختلف غازیاء فی ادله * یا خلیفه
بشود هیچ غازی را در اهل و عیال او که رعایت و حرمت ایشان کند بعد از وی * اما به الله بقارعة قبل یوم القیمة * میرساند
او را خدای تعالی حادثه سخت پیش از روز قیامت قارعة سختی روز کار و نام قیامت * رواه ابوداود * وعن انس
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال جاءہ و المجرکین با موالکم * جهاد کنید کافران را با مالهای خود که صرف اموال کنید در آن
* و انفسکم * و بل ات مای خود که بخور اقل کنید در این و کشته شوید و خسته گردید * و الممتکم * و بزبانهای خود من مت کنید
و دشمنان و سید بتان ایشان را و دین باطل ایشان را و دین عا کنید برایشان بخند لان و مزیت و به ترسانید ایشان را بقتل
و بند و مانند آن و دعا کنید مر مسلما نرا و انصر و غنیمت و و رغلا نید مردان و دلا و را نرا بر جهاد * رواه
ابوداود و النسائی و الدارمی * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انشوا السلام * فاش کنید سلام را
یعنی سلام گوئید بر آشنا و نا آشنا یا آشکارا گوئید تا معلم علیه بشنود * و اطعوا الطعام * و بخور انید طعام را * و ارضوا الهام
و بزین مر ما را یعنی سرهای کافران را بکشید ایشان را اما به به تخفیف مر ما جماعت * و قورثوا الجنان * تا وارث
گردانید و شوید به شتبار او را و آورده شوید در آن * رواه الترمذی و قال من احل یق قریب * وعن فضالة * یفتح
فا و تخفف ضاد معجمة بن عیول بضم قین صحابی است انصاری اول مشاهد وی احد بیعت کرد تحت الشجرة و حاضر
شد خبر را بعد از آن انتقال کرد بشام و ساکن شد بن مشق و متولی کشت قضای دمشق را برای معاویه در زمان
خروج وی بصفین و هم در عهد معاویه وفات یافت سنة ثلث و خمین و هو الا صح * عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال * روایت میکند از آن حضرت که گفت * کل میت یختم علی عمله * هر مرده ختم کرده میشود بردهمان عملی که
کرده است یعنی منقطع میکرد و عمل وی بعد از مردن * الا الا لی مات مرابطی سمیل الله * مکر آن کسی که مرده مرابط
در راه داخل و مرابط آنکه بشسته است در هر حال اسلام برای جنک کافران مشتق است از ربط قلب یا ربط خیل * فانه یمنی
له عمله الی یوم القیمة * پس بد رستی که شان این است که گوازی می شود بر او وی عمل وی که رباط است یا هر دو مل تا
روز قیامت * و یامن فتنه القبر * رایمن میگردد از آزمایش قبر سخن درین حدیث در فصل اول از کتاب العلم در شرح
حدیث ابی هريرة اذا مات الانسان انقطع عمله کذا شته است * رواه الترمذی و ابوداود و رواه الدارمی عن عقبة
بن عامر * وعن معاذ بن جبل انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * روایت است از معا ذ بن جبل که وی شنید
آن حضرت را که میگفت * من قاتل فی سمیل الله فواق ناقة * کسیکه قتال کند در راه خدا مقتل او در دوشین ماده
شتر * فقد وجبت له الجنة * پس بتحقیق واجب میگردد برای وی بهشت و گفته اند که تواند که مراد بد و دوشیدن یا
دوشیدن بصبح و شام است زیرا که ناقة دوشیده می شود درین دو وقت یا مراد میان دو دوشیدن در یک وقت است زیرا که عادت
بر آن است که ناقة دوشیده می شود و کذا شته می شود تا شیر از پستان فرود آید باز دوشیده می شود و ظاهر آن است که مراد
همین باشد و مبالغه هم درین است و نیز قتال از صبح تا شام نادر بلکه متعصرا است در صراح گفته است فواق بالضم میان
دو دوشیدن شتر که ساعتی بگذاند بچه را تا شیر فرود آید و باز بد و دوشیدن و در قاموس گفته که فواق میان دو دوشیدن
و یا میان کشادن دست در نهادن بر پستان * و من جرح جرحا فی سمیل الله * و کسی که خسته شود خستگی در راه خدا
جرح بفتح خسته کردن و بضم خستگی * و انکب نکبة * یا رنج رسانیده شود رنج رها نید نی فی الصراح نکبه بالفتح رنج و
ورنج رها نید ن نکبات بفتح تین جماعت و در قاموس نکت مضمیت و استعمال کرده میشود در آنچه بر حد انکشت را از
جراحات از جنک و مانند آن * فانهما یجی یوم القیمة * پس بد رستی آن جراحات و نکت می آید روز قیامت * کا غز
یا کانت * همچو بسیار بودن آن جراحات در دنیا یعنی آنچنانکه آن جراحات در دنیا تازه تر و سخت تر بودند فی الصراح

غزیرین معجده وزای بسیاری و بسیار شدین * لونها الزعفران * رنگ آن جواهری یعنی خونی که در راحت و راحت رنگ زعفران است
 * و رنگها المک * در بوی آن بوی مشک است * و من خرج به خراج فی سبیل الله * و کسبیکه بیرون می آید ببلکن روی
 ریشی در راه خدا خراج بضم حاء معجده و بجم ریش و مندی کی * فان علیه طابع الشهادة * پس بد رعتی بوی مهر شهید آن
 است و طابع بفتح با بمعنی خاتم و کبر لغت است در روی و مراد اینجا علامت و نشان شهید آن است تا دانسته شود که روی
 سببی کرده است در راه خدا و نموده پس جزا داده شود جزای مجاهدان * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی
 * و عن جریم * بضم حاء معجده و فتح را * بن فاذک * بقاوتای فوقانیة مکسورة صحابی است حاضر شده بد را با برآرد رخود
 سبزه بفتح سین و سکون موحده بن فاذک است و بعضی گفته اند که اسلام آورده روز فتح مکه با پسرش یمن بن جریم و قول اول صحیح
 تر است و فاذک نام چل چل اوست و نام پدر را جریم بن شداد بن عمر بن فاذک است معبود است در شامین و بعضی گفته اند
 در کوفین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتقى نفقة في سبيل الله * کسبیکه خرج کتب خبری را در راه خدا که مراد
 بدان جهاد است * کتب له بسبع مائة ضعف * نوشته شود برای وی ثواب آن بهفصل همانند آن مضاعف اجمال خبر از ده کم
 نمی باشد و زیاده میگردد تا فاصل بلکه زیاده از آن نیز تا اینجا که خواهد پروردگار تعالی ما ناکه مضاعفت انفاقی در راه خدا کم
 از فاصل نمی باشد و الله اعلم * رواه الترمذی و النسائی * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل
 الصلوات ظل فسطاط في سبيل الله * فاضلترین صلواتها باین خیمه است که بخشید شود یا زده شود از برای مجاهدین که در
 بایه روی بنشینند فی الصراح فسطاط بضم فاء و سکون سین خیمه و خرگاه بزرگ * و منحة خادم في سبيل الله * و بهترین
 صلوات هبه خادم است در راه خدا چنانکه خادمی را پیش مجاهدان بگذارد تا خدمت و اعانت کند منحه بکسر میم و
 سکون نون در اصل بمعنی هبه و عطیه است و غالب آمده در تمليك منفعت بی عوض نه رقبه و اگر اطلاق روی در ناکه است
 که میدهد بکسی تا منتفع گردد بشیروی مدتی زیرا که غالب عطا یا ی عرب آنست بعد از آن باز گرداند بسوی مالک و
 در غیر ناکه نیز استعمال می یابد چنانکه منحة شیرو منحة خادم * او هر وقتة فعل في سبيل الله * یا ناکه که بگوید و بزند او را
 شتر و یعنی عطا کند بکسی ناکه را که باین سن و سال رسیده باشد که نر بر روی میجه و حاصل بخشیدن ناکه است در راه خدا
 بر آید رواه الترمذی * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يلج النار من بکی من خشية الله *
 در نمی آید آتش دوزخ را کسی که بگریزد از ترس خدا * حتی يعود اللبن فی الضرع * تا آنکه بار گردد شیر در پستان و
 این تعالیم بحال است که شیر که دوشیده اند و از پستان برآمده باز به پستان در زرد * و لا یجتمع علی عبد غبار فی
 سبيل الله و دخان جهنم * و جمع نمیشود بر هیچ بنده که در راه خدا اودود دوزخ یعنی هر که عباد را لود گشت در راه خدا
 دود آلود نمیکرد در دوزخ یعنی مجاهد در دوزخ نمی در آید * رواه الترمذی و زاد النسائی فی اخری * و زیاده
 گرد است نسائی در روایت دیگر این لفظ را که * فی منخرم معلم ابد * یعنی جمع نمیکرد در غبار در راه خدا اودود
 دوزخ در سوراح یعنی مسلمان هرگز منخرم بکسر میم و کسر خای و فتح میم و خانیة آمده در قاموس بضم هاء و نیز گفته سوراح
 یعنی * و فی اخری له * و در روایت دیگر مر نسائی را این چنین آمده که * فی جوف عبد ابد * یعنی جمع نکرد در غبار
 فی سبيل الله و دخان جهنم در درون بنده هرگز و نیز در روایت نسائی است که * و لا یجتمع الشح و الايمان فی قلب عبد
 ابد * و جمع نمیشود بخل و ایمان در دل بنده هرگز و شح بضم شین و بعضی گفته بخل با حرص و گفته اند بخل در بعضی اشیا
 و شح در همه چیز و بخل در مال و شح در مال و معروف * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عین بکنت من خشية الله * یک
 تمهید النار * و چشم اند که محاسن نمیکند آن دو چشم را و نمی رسد آن ها را آتش دوزخ * عین بکنت من خشية الله * یک
 چشم که گریسته است از ترس و عذاب خدا * و عین بانث تترس فی سبيل الله * و چشمی دیگر که شب کرده که نکامبانی
 و پاسبانی می کند مجاهدان را و ناکه می دارد ایشان را از شر کفار و یهود می باشد * رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال

مردی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بشعب * گفت ابوهریره کثرت مردی از یاران آن حضرت بشعب بکمر
 شین راه میان کوه و فرجة میان کوه اگر چه راه نباشد * فيه عینة من ماء عذبة * شعبی که روی چشمی بود از آب شیرین
 و در بعضی نسخ فيه عینة بغین و صاد معجمین بمعنی بیشه و گفته اند که آن روایت صحیح نیست * فاعیبه * پس خوش آمد آن
 چشمه آن مرد را * فقال لواء عزلت الئامن * پس گفت آن مرد کاشکی کوشه می گرفتیم از مردم * فاقصص فی هذا الشعب * پس
 اقامت میکردم و سکونت میکردم درین شعب * فلما کثر ذلک لرسول الله * پس ذکر کرده شد و یاد کرد کرد آنرا امر پیغمبر و خدا را
 * صلی الله علیه وسلم فقال لا تفعل * پس گفت آن حضرت مکن این را که در آن شعب اقامت کنی و اجتماع با مردم بکن اری * فان
 مقام خدا کم فی سبیل الله افضل من صلوة فی بیتی * زیرا که بد رشتی ایستادن یکی از شهادت راه خدا فاضلتر است از نماز در خانه
 خود * سمیعین عاماً * فمقتاد سال * الا تحبون ان یغفر الله لکم * ایاد و هفت نمیک اید شما که بیاورید خدا را شهادت * وین حکم
 الجنة * و در آمد شما را در بهشت میگویند که از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که باعتزال الناس و عبادت در شعب مغفرت حاصل
 نمیشود و جواب میدهند که عزاداران زمان واجب بود و ترک واجب بمقتل موجب معصیت است کف ائال الطبیعی و ممکن است
 که حمل کرده شود بر مغفرت کامل و در قول جنت همراة سابقان و این حدیث و لیل احف بوا فضیلت صحبت از عزالت
 مخصوصاً در زمان سعادت نشان آن حضرت صلی الله علیه وسلم نعم کاهی عزالت فاخیر می کرد و بعد از زمان آن حضرت نزد
 خوف فتنه و ابتلا * اشرافی خلیل الله * عز اکنید و متعال کنید با کافران در راه خدا * من فاقل فی سبیل الله فواق ناقة *
 کسیکه عزالت در راه خدا عقد ارزمان میان دو روشتن ناکه * و جبت له الجنة * و جبت میگردم او را بهشت * رواة
 الترمذی عن عثمان رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ربطا یوم فی سبیل الله خیر من الف یوم فیما
 سواه من الخصال * بودن یک روز در سرحل کفر و بنسختن اسبان در آن بهتر است از عبادت هزار روز در غیر آنجا از
 منزلها و این در حق کسیکه واجب است بروی مواطنت ظاهر است چه شغال * فی بغیر آن معصیت است اگر چه در مسجد
 نیز باشد که آنرا هم ربطا خوانند و اند فافهم * رواة الترمذی و النسائی * وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال عرض علی اول ثلاثة یل خلون الجنة * گفت آن حضرت عرض کرده شد بر من نخستین سه کسی که می آید
 بهشت را بعد از انبیاء و رفقای ایشان کو یا حکم میکنند که سه تن در آید از آن میان این سه پیشتر می آید و این سه
 اشخاص نیستند بلکه جماعت اند و روایت کرده شد * است اول ثلاثة یل خلون الجنة * بضم مثله و شدیل لام جماعت
 و در اصل ربه بسیار از کوهفتن * شهید * یکی شهید * و عقیف متعفف * دروم پارسا که بر پارسانی میارد و خود را عفت
 پارسانی و باز ایستادن از خرام عقیف پارسا و تعفف تکلف نمودن در آن و نیز برداشتن خود را بر آن و مبالغه نمودن
 در آن تو ریشتی گفته که عقیف بر میزنند از آنچه حلال نیست و متعفف بر میزنند از سوال * و بعد احسن عبادة
 الله و نصح لموالیه * میوم بند که نیکو کرد * است بندگی خدا را و نیکو شاهی کرده مر صاحبان خود را و خداست میکند
 مرا یثانرا * رواة الترمذی * وعن عبد الله بن حبشی * بضم مهمله و سکون مو حله و شین معجمه و قتل یل یا صبا بی
 است معنی و در اهل حجاز ساکن شدن مکه را * ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل ای الاعمال افضل * رواه می کند این
 صحابی که آن حضرت پرهیز کرده شد که کدام از عملها است که فاضلتر است * قال طول القيام * گفت آن حضرت دراز
 ایستادن یعنی در نماز * قيل فای الصلوة افضل * گفته شد و پرسید که صلوات فاضلتر است * قال جهاد المثل *
 که بکس طاعت فقیر یعنی صلوات که فقیر بجهاد و محنت و فدا با وجود فقر و احتیاج فی الصراح اقلال کم کردن و بی چیز درویش
 شدن و برداشتن و بیان این در کتاب الزکوة در باب انضل الصلوة کل شئ است * قيل فای الهجرة افضل * گفته شد
 پس کدام هجرت فاضلتر است * قال من هجر ما حرم الله علیه * گفت هجرت که میگوید جل افی کرده و ترک داده چیزی را که
 حرام کرده اند * است خدا را یا متعالی بر آن کس یعنی هجرت اگر چه بمعنی بر آمدن از دین کفر و بدعت اسلام است ولیکن

بر آمدن از موطن طبیعت بتوگ شهوات نفس که حرام باشد فاضلتر از آن است بلکه حقیقت معنی آن نیز همین است و شرح این در اول کتاب الایمان گذشته است * قیل فای الجها افضل * گفته شد پس کدام جهاد فاضلتر است * قال من جاهد المشرکین بماله ونفسه * گفت فاضلتر جهاد کسی است که جهاد کرده کا فراتر اجمال خود که در راه خدا صرف کرده است و ما زو سامان خود و غازیان بدان نموده و جهاد کرده به نفس خود که بکافران جنگ کرده و مجروح گشته و کشته شده * قیل فای القتل اشرف * گفته شده پس کدام کشته شدن در جهاد شریف تر و فاضلتر است * قال من امریق دمه وعرق جواده * گفت کشته شدن کمی که ریخته شد خون او روی کرده شده است و یعنی آن چنان جنگ کرده که خود کشته شده و احب هم کشته شده و این غایت شدت قتال و ثبات در آن است جواد احب نیک رو * رواه ابوداؤد در فی رواية النسائی ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل ای الاعمال افضل * و در روایت نسائی اینچنین آمده است که آن حضرت پرسید : شد که کدام یکی از اعمال فاضلتر است * قال ایمان لاشک فیه * گفت آنحضرت فاضلترین اعمال ایمانی است که نیمه شک و تردد در روی اشارت است بکمال دین و قوت یقین در مقتضیات و موجبات ایمان و الا یمان بشک جمع نمیکرد پس فاضلتر چه معنی دارد مگر آنکه اکتفا کنند در ایمان بغلبه ظن و مراد بشک معنی لغوی دارند نامل ظن نه مساوی طرفین فتدبر * رجها د لا غلول فیه * و فاضلترین اعمال جهادی است که نیمه خیانت در غنیمتی نه حاصل شده است در آن * و حجة مبرورة * و فاضلترین اعمال حجتی است که مقبول شده است در درگاه خداوندی معنی حج میرورد در کتاب الحج بتفصیل مذکور شد است * قیل فای الصلوة افضل * گفته شد پس کدام نماز فاضلتر است * قال طول القنوت * گفت نمازی که قیام در وی دراز کرده شده است و قنوت اینجا بمعنی قیام است و بمعنی شروع و خشوع نیز آمده است * ثم اتفقا فی الباقي * بحترا اتفاق کرده اند نمائی و ابوداؤد در بابی حدیث بدانکه واحادیت بیان و تعیین انفل الاعمال باعمال مختلفه آمده و حاصل جمع میان احادیث بدان است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هر مقام چیزی که مناسب حال مائل است جواب داده پس در هر که چیزی از نشان کبر و درشتی دیده جواب داد که افضل اعمال تواضع و نرم خوئی است مثل افشای ملام و لین کلام و اگر نشانی از بخل و خست فیه گفته که افضل اعمال جود و سخاوت است مثل اطعام طعام و اگر تکامل در عبادت دیده جواب داد که صلوة رلیل است در حالیکه مردم در خواب باشند پس مراد افضل اعمال در حق مائل است یا مقصود آنست که از جمله افضل اعمال است و مثل این کلام در موضع دیگر نیز گذشت است * وعن النقیل ام بن معد یکر * بکسور * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للشهید عند الله هت خصال * مر شهید را نزد خدا شش خصلت و منقبت است * یغفر له فی اول دفعة * یکی آن است که آمرزیده می شود مراد را در اول دفعه فی الصراح دفعه باضم باران که بیکبار آید و دفعه بالفتح بیکبار آمدن باران و از اینجا معلوم میشود که ادلوی در باران است و استعمال وی در خون و مانند آن بطریق تشبیه و استعاره است و روایت در حدیث یففتح ضم مرد را و یفتح شهادت و بضم اظهار یعنی آمرزیده می شود مر شهید انرا در اول قطرة خون که میریزد * ویری مقعدة من الجنة * و نموده می شود او را جای نشست وی از بهشت نزد انزهاق روح * و یجاء من عذاب القبر * دوم آنکه تکامل داشته می شود و ایمن گردانیده میشود از عذاب قبر * و با من من الفزع الاکبر * و ایمن میگرد د از ترس بزرگتر که مراد بدان عذاب آتش و وزخ است یا وقف عرض کردن بر آتش یا و قتیله امر کرده شوند بدان آتش یا و قتیله ذبح کرده شود موت پس نا امیل شوند کافران از خلاص شدن از آتش * و یجتمع علی راحه تاج الوتار * و نهاده می شود بر موی افروز عزت و تعظیم و کراتباری * الیا قوته منها خیر من الدنيا و ما فیها * يك جوهر از آن جوهر که معاق اند بآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است از متاع آن * و یزوح ثنبتین و هبعین زوجه من الحور العین * و جفت کرده شود او را بهشت از دوزخ و زحور بهشت و حور نام

مردی از یاران آن حضرت بشعب بگریه
 شین راه میان کوه و فرج میان کوه اگر چه راه نباله * فیه عیسیت من ماء عذبه * شعبی که روی چشمی بود از آب شیرین
 و در بعضی نسخ فیه غیضة یقین وضاد معجمین بمعنی بیشه و گفته اند که آن روایت صحیح نیست * فاعجمیه * پس خوش آمدن آن
 چشمه آن مرد را * فقال لراعتزلت النائم * پس گفت آن مرد دگر شکسته کوشه می گرفتیم از مردم * فاقصفت فی ملک الشعب * پس
 اقامت میگردم و میگویند میگردم درین شعب * فنزلت لک لرسول الله * پس ذکر کرده شد و یاد کرد آنرا میگوید و خدا را
 * صلی الله علیه و سلم فقال لا تقبل * پس گفت آن حضرت مکن این را که در آن شعب اقامت کنی و اجتماع با مردم یکبارگی * فان
 مقام احلکم فی سبیل الله افضل من ملوته فی بینه * زیرا که بدل رستی ایستادن یکی از شمار راه خدا فاضلتر است از نواز روی در خانه
 خود * سبعین عاما * فمقتاد سال * الا تحب ان یغفر الله لکم * ایاد و هفت نمیک آید شما که بیمار زود خدا را شمارا * وین حکم
 الجنة * و در آن شمار در بهشت میگویند که از طافرا بنحیث معلوم میگرد که با عزالت ناس و عبادت در شعب مغفرت حاصل
 نمیشود و جواب میزند هفت که غزا در آن زمان واجب بود و ترک واجب بمقتل موجب معصیت است کذا انال الطیبی و ممکن است
 که حمل کرده شود بر مغفرت کامل و در قول جنت همراة سابقان و این حدیث در لیل احصا بر فضیلت صحبت از عزالت
 مخصوصا در زمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نعم با می عزالت تا خلی می کرد و بعد از زمان آنحضرت نزد
 خوف فتنه و ابتلا * اغزو فی سبیل الله * غزا کنید و قتال کنید با کفار آن در راه خدا * من قاتل فی سبیل الله فوائی نائة *
 کسیکه عزالت در راه خدا مقدور زمان میان دو روز و شبین ناته * و جهمت له الجنة * واجب میگردم و در آن بهشت * رواه
 الترمذی و عن عثمان رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ریاط یوم فی سبیل الله خیر من الف یوم فیما
 عواة من المنازل * بودن یک روز در سرحل کفر و بدستن اسپان در آن بهشت است از عبادت هزار روز در غیر آنجا از
 منزلها و این در حدیث کسیکه واجب است بروی مرابطات ظاهر است چه اشتغال فی یغزو آن معصیت است اگر چه در مسجد
 نیز باشد که آنرا هم ریاط خوانند * انک فافهم * رواه الترمذی و النسائی * و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال عرض علی اول ثلثة یل خلون الجنة * گفت آن حضرت عرض کرده شد بر من نخستین سه کسی که می آید در آن
 بهشت را بعد از انبیا و رفقای ایشان کو یا حکم میکنند که سه تن در آن آیند از آن میان این سه بیشتر می آیند و این سه
 اشخاص نیستند بلکه جماعات اند و روایت کرده شد * است اول ثلثة یل خلون ثلثه بضم مثلثه و تشدید لام جماعت
 و در اصل رمة بهیاران ز کوهند * شهید * یکی شهید * و عقیف متعفف * دروم یا رسا که بر پارسانی میدانند و در عفو و رعایت
 پارسانی و باز ایستادن از خرام عقیف پار و تعفف تکلف نمودن در آن و بزور داشتن خود را بر آن و مبالغه نمودن
 در آن نور پستی گفته که عقیف پرمیز کنند از آنچه حلال نیست و متعفف پرمیز کنند از حلال * و جهل احسن عبادة
 الله و نصح لموالبه * میوم بتب که نیکو کرد * است بتل کی خدا را و نیکخواهی کرده مر صاحبان خود در او خلعت میکنند
 مرا ایشانرا * رواه الترمذی * و عن عبد الله بن حبشی * بضم مهمله و سکون مو حله و زین معجمه و تشدید یا صیابی
 است معذ و در اهل حجاز ساکن شد مکه را * ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل ای الاعمال افضل * روایت میکنند این
 صحابی که آنحضرت پرمیز * شد که کدام از عملها است که فاضلتر است * قال طول القيام * گفت آنحضرت دراز
 ایستادن یعنی در نماز * قيل فای الضلقة افضل * گفته شد و پرسید * شد پس کدام صدقه فاضلتر است * قال جهل المقل *
 گفته طاعت فقیر یعنی صدقه که فقیر بجهل و مشقت دهد باز و بگوید فقر و احتیاج فی الصراح اقلال کم کردن و بی چیز و درویش
 شدن و برداشتن و بیان این در کتاب الزکوة در باب افضل الصدقة کتب شده است * قيل فای الهجرة افضل * گفته شد
 پس کدام هجرت فاضلتر است * قال من هجر ما حرم الله علیه * گفت هجرت که حرامی کرد و ترک داد و چیزی را که
 حرام کرد این * است خدا را و ایستادن بر آن کس یعنی هجرت اگر چه بمعنی بر آمدن از دار کفر یا اسلام است و لیکن

بر آمدن از موطن طبیعت بترک شهوات نفس که حرام باشد فاضلتر از آن است بلکه حقیقت معنی آن نیز همین است و شرح این در اول کتاب الایمان گذشته است * قیل فای الجها افضل * گفته شد پس کدام جهاد فاضلتر است * قال من جاهد المشرکین بماله و نفسه * گفت فاضلتر جهاد کسی است که جهاد کرده کا فرانرا بمال خود که در راه خدا صرف کرده است و ما زو سامان خود و غازیان بدان نموده و جهاد کرده به نفس خود که بگافران جنگ کرده و مجروح گشته و کشته شده * قیل فای القتل اشرف * گفته شده پس کدام کشته شدن در جهاد شریف تر و فاضلتر است * قال من اهریق دمه و عقر جواده * گفت کشته شدن کسی که ریخته شد خون او روی کرده شده * احب و یعنی آن چنان جنگ کرد که خود کشته شده و احب هم کشته شده و این غایت شدت قتال و ثبات در آن است جوادا و احب نیک رو * رواه ابوداؤد در فیروایة النسائی ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل ای الاعمال افضل * و در روایت نسائی اینچنین آمده است که آن حضرت پرسید * شد که کدام یکی از اعمال فاضلتر است * قال ایمان لاشک فیہ * گفت آنحضرت فاضلترین اعمال ایمانی است که نیست شک و تردد در روی اشارت است بکمال دین و قوت یقین در مقتضیات و موجبات ایمان و الا ایمان بشک جمع نمیکرد و پس فاضلتر چه معنی دارد مگر آنکه اکتفا کنند در ایمان بقلبه ظن و مراد بشک معنی لغوی دارند شامل ظن نه مساری طوفان قتل بر * رجها د لا غول فیہ * و فاضلترین اعمال جهادی است که نیست خیانت و در غنیمتی حاصل شده است در آن * و حجة میرور * و فاضلترین اعمال حجی است که مقبول شده است در رکاه خداوندی و معنی حج میرور در کتاب الحج بتفصیل مذکور شده است * قیل فای الصلوة افضل * گفته شد پس کدام نماز فاضلتر است * قال طول القنوت * گفت نمازی که قیام در روی دراز کرده شده است و قنوت اینجا بمعنی قیام است و بمعنی خضوع و خشوع نیز آمده است * ثم اتفقا فی الباقي * بهتر اتفاق کرده اند نمائی و ابوداؤد در بابی حدیث بدانکه در احادیث بیان و تعیین افضل الاعمال باعمال مختلفه آمده و حاصل جمع میان احادیث آن است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هر مقام چیزی که مناصب حال مائل است جواب داده پس در هر که چیزی از نشان کبر و درشتی دیده جواب داده که افضل اعمال تواضع و نرم خویی است مثل افشای سلام و لرین کلام و اگر نشانی از بخل و خست یافتگی گفته که افضل اعمال جود و سخاوت است مثل اطعام طعام و اگر تکامل در عبادت دیده جواب داده که صلوة در لیل است در حالیکه مردم در خواب باشند پس مراد افضل اعمال در حق مائل است یا مقصود آنست که از جمله افضل اعمال است و مثل این کلام در موضع دیگر نیز گذشت است * وعن القائل ام بن معدیکبر * بکسور * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للشهید عند الله مت خصال * مر شهید را نزد خدا شش خصلت و منقبت است * یغفر له فی اول دفعة * یکی آن است که آمرزیده می شود مراوراد را اول دفعه فی الصراح دفعه بالاضم باران که بیکبار آید و دفعه بالفتح بیکبار آمدن باران و از اینجا معلوم میشود که اصل وی در باران است و استعمال وی در خون و مانند آن بطریق تشبیه و استعاره است و روایت در حدیث بفتح و ضم مرد و احب و یفتح شهر است و بضم اظهر یعنی آمرزیده می شود مر شهید انرا در اول قطرة خون که میریزد * ویری مقعدة من الجنة * و نموده می شود او را جای نشست وی از بهشت نزد انزهاق روح * اینجا رمن عذاب القبر * دوم آنکه نگاه داشته می شود و ایمن گردانیده میشود از عذاب قبر * و بامن من الفزع الاکبر * و ایمن میکند داز ترس بزرگتر که مراد بدان عذاب آتش و وزخ است یا وقت عرض کردن بر آتش یا وقتیکه امر کرده شوند بد آمدن آتش یا وقتیکه ذبح کرده شود پس نا امید شوند کافران از خلاص شدن از آتش * و یوضع علی راسه تاج الوتار * و نهاد می شود بر مروی اخضر عزت و تعظیم و کرامتاری * الیا قوتة منها خیر من الدنیا و ما فیها * یک جوهر از آن جوهر که معلق اند بآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است از متاع آن * و یزوج ثنتين و سبعین زوجة من الحور العین * و جفت کرده شود او را بهشتا دوز و زن از حور بهشت و حور نام

زنان بهشت است جمع احوراء بمعنی سخت عقیق فی چشم و سیاهی آن فی الصراح جو و بختی بنی بنی است و نهی و
 سیاهی معنی است بعد از آن چشم را و بعد از آن بکسر جمع عیناء بمعنی فراخ چشم * و یشفح فی مجمعین من اقربا یافقه و قبول کرده
 می شود شفاحت او در مفتاد کس از خویشان او و رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لقی الله بغیر اثر من جهاد * کمیکه ملاقات کند خدا را بر ما ضرر شود بدو را
 عزت و عیبی نشانی از جهاد از زخم در بدن یا تعب در نفس یا بدل مال یا قبیلاً اسباب می باشد این * لقی الله
 و فیة ثلثة * ملاقات میکند خدا را در حال آنکه در دین و دنیا رخنه است و نقل کرده است طیبی که جهاد شایسته است جهاد
 بکار و جهاد نفس و شیطان را و مؤید این است حدیث ابی امامه که بیان * رواه الترمذی و ابن ماجه
 * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الشهید لا یبذل المقتل * شهید نمی یابد در قتل را * الا کما یجد اجل کم
 الم المقرصة * مکر چه ناله که من یابد یکی از شما در کربلای کرب * فی الصراح قرص شکنیدن با ننگستان و کربلای کرب و
 طیبی گفته که این در شهید است که لذت نمیکرد بد از آن جان در راه نخل از خوش میگردد نفس او بد آن انتهی و احتمال
 دارد که مراد آن باشد که الم قتل مر شهید را قیام بک تها که می یابد بد از موت نیمص مکر بمنزله الم قرصه پس
 باید که بد آن راضی گردد و خوش باشد * رواه الترمذی و النسائی و ابی داود و قال الترمذی فی هذا حدیث حسن
 غریب * و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس شیء احب الی الله من قطرتین و اثرین * گفت
 آن حضرت نیمص هیچ چیزی دوست داشته شد ترا از دو قطره و دو نشان * قطره دو موج من خشیه الله * دو قطره
 یک ام است یکی قطره اشکها است از ترس خدا * و قطره دم تهاقی فی سبیل الله * دو دم قطره خون که ریخته می شود در
 راه خدا قطره چکیدن آب و جز آن * و اما الاثران ف اثر فی سبیل الله * و اما بد و اثر پس یکی نشان زخم است در راه خدا
 اینچنین تفسیر کرده اند اثر را و اگر نشان پای در میغی تفسیر کنند نیز زخمی دارد * و اثر فی فریضة من فرائض الله تعالی *
 و درم اثر است در فریضة از فرائض خدا مانند باقی ماندن قری و روضو و سیمای رجه در نماز و یوم و روز و و کرد
 آلوده شدن در راه حج و یار کی جبهه در کرمی و یار کی پاشیده در وضو و مانند آن * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن
 غریب * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یرکب البحر الا باحبارا و معتمرا * سوار میشود بر
 را مکر در حالیکه حج کنند یا عمره بر آورند * و اغار یافقی سبیل الله * یا غز اکبند در راه خدا یعنی عاقل یابد که نیند از
 نفس خود را در مهالك و مخاوف مکر برای امر دینی که تقرب کنند بدان بجناب حق و درین حال بد جوارز رکوب بحر است
 برای حج و عمره و غزو و فضیلت آن و در احادیث دیگر آمده که افضل و خیر از شهادت جمعی اند که بر سر مرده شدن بر ایشان
 کشتی در دریا کند از کرم صاحب القاموس فی ما دة و کف و آمده است که حق جل و علاقبض میکند ارواح ایشان را
 بی و امطه ملک کن ا ذکر المیوطی * فان تحب البحر نار * زیرا که زیر دریا آتش است * و تحب النار بحر * زیرا که آتش
 در یابی است بعضی گفته اند که این محمول بر ظاهر است زیرا که پروردگار تعالی قادر است بر همه چیز و در قرآن
 مجید بحر مسجور محمول بر آن است و بعضی میگویند که مقصود ترسانیدن از دریا و بختنشان خطره در رکوب است
 زیرا که را کب بحر متعرض است مرافات و مهالك را که در پی یک یک حوادث می شوند * رواه ابوداود و عن ام حرام *
 نجاء مهمله اخت ام سلیم است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خانه وی قیلوله میکرد و اغرامی کرد همراة زوج خود
 در زمین روم و سوار شد در دریا * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال الما فی البحر الذی یصیبه الفج له اجر شهید * جنبند
 در دریا که می گردد در عرض بجنیدن کشتی و اضطراب آن و می رسد اوراقی و غشیان مر او را مر شهید است و ثواب
 وی میل جنبیدن و اضطراب کردن و گردیدن مر و شوریدن دل از مستی و سوار * و الغریق له اجر شهیدین * و
 غرق شونده در دریا مر او را اجر و شهید است * رواه ابوداود * بد آنکه این بر نقلی است که رکوب بر وی برای

غزو و حج و طلب علم و صلوة زحمه و مالتند آن یابند و تجار و عساکر برای تحصیل قوت نفس و نفقه عیال یا شک و بی و رکوب بخیر حاصل نشود همین حکم دارد بر زور و دکان و تجارت ملت نهاده اند که بر نندگان رکوب فلک و تفسیر و حصول منافع بدان و تحقیق سوار شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در باران برای هجرت همیشه برای عزای و جنگ بین از کبار علمای اولیا و اتقیا سوار شده اند برای حج پس بعضی فقها که منع کنند از آن و آن را از آئین القاء نفس در تهلکه دارند این الحاد است و مالتند آن حجت است بر ایشان و ایضا کبری اینند در آن متافعی امن طریقی مجرد و راست بآنکه معتبر درین باب غالب است و شک نیست که غالب سلامت است و فلک نیست مکرمانند مرا یک بر خصوصاً در مقابل آنکه احتمال خطر دارد و ری تعالی در بحر مرا یک ساخته چنانکه در بر ملاک حکم و هم است و عقل حاکم است که هر دو را از سیلاب جادی است و بعد از این حدیث بن رزرق که از اعظم علمای مشایخ مغرب است در شرح جزب البحر میگوید رکوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف نیست امروز بر جواز آن اگر چه نظر سلف مختلف است در آن و آن منوع است در پنج حال نخست آنکه مودی کرد و بتترک فرضی از فرائض یا نقص آن مالک گفت رضی الله عنه در شان مالد که سوار میشود و نماز نمی کند ارد را می بر کسی که ترک کنند نماز را و آنکه در غیر موم نشیند که خوف هلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس از سیر شدن و درین دشمنان دین افتادن بغلبه و استیلا ی ایشان بر نفس و مال بخلاف آنکه عهد و امان در میان باشد و مسلمانان را شوکتی و قدرتی بود چهارم آنکه رکوب آن مقضی و مودی بود بدو آملین در تحت احکام اعدای دین و تن لیل نمودن با ایشان و مشاهده نمودن منکرات ایشان را و بعضی مشایخ جاری کردن اینده آنرا بر مسئله تجارت در ارض عد و مشهور در مذمت کراهت است با ثبوت اصل جواز و مبنی برین است رکوب علماء و صلحا و ایشان خفیف میدانستند کراهت را در جنب تحصیل واجب که حج است و آنچه در معنی او است پنجم خوف کشف عورت بر رکوب چنانکه زنان در مرکب صغیر افتند که پوده ندارد و عمر بن خطاب و عمر بن عباس گفت وصف کن برای من بجز را گفت بخلاف عظیم که سوار میشوند بر ری خلقی ضعیف مثل ذرود علی عود می نند کرمها بر چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر چه وجهانندی بود میزدن بدو کردن کسی را که سوار می شد بر آن و رجوع کرد عمر بعد از آن ازین قول و همچنین واقع شد عثمان راضی الله عنه پس از آن قرا ریافتی مرد و نحو آن بشرایط مذکور و با الله سبحانه العون فیک انتهی کلام این رزرق رحمه الله علیه و عن ابی مالک الاشجعی نیز گویند در نام و اختلاف است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من فضل علی سبیل الله فمات او قتل گفت شنیدم آن حضرت را که میگوید کسی که بیرون آید در راه خدا و جل اشود از وطن پس بیزد او کشته شود فی الصراح فصل جل کردن و جل شدن * او وقصه مر سه او بعیره * یا بیهوش آید او را بر زمین و بشکند گردن * او را اسب وی یا شتر وی و قن کوفتن و شکستن * او را غنم هامة یا بکند او را کزنه * هامة به تشنید میم هر جا نو رزق دارد و جمع او و اوام است و همچنین سیامة به تشنید میم در حدیف ذکر هوام و سوام مرد و واقع شدن است و بعضی قرق کرده اند که هامة آنکه بکشد و هامة آنکه نکشد چنانکه عفر و زنبور و اوامات علی فراسه * یا بیهوش در جامه خراب خورد * یا حنط شاء الله * بهر مرگی که باشد و بهر سببی که خواهد خدا * فانه شهید * پس بدو رستی که و شهید است * و آن که اکیم * و بدو سستی که مر او را است بهشت * رواه ابو دآرد * و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قتل (غزوة) فرمود با زکشتن میاید از هفر غزما نند غزا کردن است قتل بتقییم قاف بر فایز کستن از هفر قافله کرده آینه از هفر و در اول هفر قافله گفتن بهجت تفارل یعنی برود و باز آید و در معنی این حدیث گفته اند که رجوع میاید به سوی وطن و حکم رفتن او را است بجهاد یعنی اجراء ربا زکشتن باهل و عیال مالدین اجراء است در اقبال بان و باقی می ماند اجز و ثواب و ایضا تا هنگام رجوع از برای ادای حق عیال چنانکه در حج مالتند این گفته اند بلکه در هر جا که برای عبادت بر و نند و باز آیند که رجوع از تهمه

ذهاب است و این وجه وجه است و در ثواب جبهه این حد نیست و جوه دیگر نیز گفته اند که در شرح مذکور است
 * روایه ابو داود * و منه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم للغازی اجره * مرغاز را اجزا و منه
 * و للجا عمل اجره و اجرا لغازی * و مر جاعل را یعنی کسی را که مالی میل کند و اعانت میکند مرغاز را تا غز و کند و
 اجراست یعنی اجرا اتفاق مال در راه خدا دیگر بودن او و معنی حبیب غز و آن غازی پس مراد بجعل تجهیز و مساعدت
 غازی است و جواز و فضل آن متفق علیه است میان علماء و اگر مراد بجعل اجرت باشد اگر چه نزد بعضی جواز و رخصت
 دارد ولیکن موجب اجر و ثواب نیست پس صحیح وجه اول است و در شرح کلام درین مقام بتفصیل کرده شده است
 * روایه ابو داود * و عن ابي ایوب مع النبی صلی الله علیه و سلم یقول یتفتح علیکم الامصار * روایه اصحاب از ابی
 ایوب انصاری که از مشاهیر صحابه و کبار انصار است که وی شریف آن حضرت را که میگوید مرانجام است که کشاده شود بر شما
 شهرها و مستکون جنود میبندد * و مرانجام است که باشد یعنی در حوزة اعلام لشکریهای مجموع بهیار میبندد و یضم میهم و فتح جیم
 و تشدید ثون * یقطع علیکم فیها بغوث * جد اگر کرده می شود و مقر رگردد و میبندد بر شما و از آن جنود لشکرها
 و فوج ها که برای تکلیف می شوند برای غزا از هر قبیله * فیکره الرجل البعث * پس مکرره می بندد مردی بر آنکه کشتن
 و فرستادن امام او را و مراد لشکر برای غزا * فیتخلص من قومه * پس بیرون می آید و میگرداند از قوم خود برای طلب
 خلاص از غزا * ثم یتصفح القمائل * پشتر میبوید و میبرد و در طلب قبایلها * یعرض نفسه علیهم * در حالیکه عرض میکند آن مرد
 بر آیند و تقاعد نمایند از غز و وظایف میبندد خود را ازین قبائل * من اکفیه بعث کذا * میگوید کیست که کفایت کنم من
 او را و لشکر چمن را و بردارم این بار را از وی یعنی بکند از چیزی و شرط کند اجرتی و بگیرد مراد اجیر تا موافقت
 جیش را از وی بشم مقصود آنست که این مرد را خصی نیست که بی اجرت لوجه الله غزا کند پس آن حضرت تقبیح حال
 او میکند و میگوید * الا و ذلک الاجیر * داننا را که با شیل و بد انیل که وی مزد و راحت و ثوابی ندارد بر غزا * الی
 آخر قطره من دمه * تا ریختن آخر قطره از خون وی یعنی تا دم کشته شدن و مردن مراد مبالغه است در نفی ثواب
 غزا از مثل این مزد و وی اجیر است نیست مراد او را مگر اجرت که شرط کرده شد است مراد او را اگر چه کشته شد و
 قتال * روایه ابو داود * و من یعلی * بفتح تحتانیه و لام * بن امیه * صحابی است اعلام آورده روز فتح و حاضر شد بخین
 و ظایف و تبوک را و عامل عمر بن الخطاب بود بر نجران معل و اصحاب و اهل حجاز و کشته شد بصفین با امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب رضی الله عنه * قال اذن رسول الله صلی الله علیه و سلم بالغز و نا شیخ کبیر * گفته اند این و اعلام
 گردان حضرت مردم را بغز کردند و حال آنکه من پیر بزرگ مال بودم * ایضاً لی خادم * نبود در این خدمتگاری
 * قال لخصیت اجیرا یکفینی * پس طلب کردم و جستیم مزد در وی را که کفایت کند مرا اهل معرا * فوجلت رجلا حبیب
 له ثلثة دنانیر * پس یافتیم مردی را که نام بردم و تعیین کردم مراد او را ده دینار * فلما حضرت غنیمه * پس هنگامی
 که حاضر شد م غنیمتی را * اردت ان اجری له همه * خواستم من که روان گزیدم مراد او را بهر او را از غنیمت * فبعت
 النبی صلی الله علیه و سلم * پس آمد نزد آن حضرت * فذکرت له * پس ذکر کردم مراد آن حضرت را * فقال ما اجد
 له فی غز و تهذه فی الدنیا و الاخرة * پس گفت آن حضرت نمی یابم مراد او را درین غز و وی در حکم شریعت در دنیا
 و آخرت * الا دنانیره التي تسمى * مکرر دینارهای وی که نام بردم و تعیین نموده شد مقصود منع از غنیمت و حرمان
 از ثواب است و گفته اند که این در اجیر برای خدمت است اما اجیر برای غز و جزا و معرا و برای همه است
 اگر چه ثواب ندارد نزد بعضی علماء و طبعی این قول را تصحیف نیز اسناد کرده است و ما این را در ایه و بعضی کتب
 دیگر نیافتیم و الله اعلم * روایه ابو داود * و عن ابي هريرة ان رجلا قال * و ایضا است از ابی هریره که مردی گفت
 یا رسول الله رجل یرید الجهاد فی سبیل الله * مردی است که میخواست جهاد یا کافران * و هو یتبعی عرسا

من عرض الک نیا * و حال آنکه آن مرد طلب میکند متاعی از متاع دنیا از مال و معال و نام و آوازه و عرض بفتح
 را و مکن مرد و جایز است را شهر در روایت حرکت است * نقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم لا اجر له *
 نیت ثواب آخرت مراورا * رواه ابوداؤد عن معاذ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغزو غزوان * غزا کردن
 دو قسم است * ناما من ابتغی وجه الله * اما کمی که طلب کند بغزاکردن ذات خدا و رضای او را و ثواب آخرت را
 * و اطاع الامام * و فرمان برداری کند باد شاه را و بر وجهی کند که وی بفرماید * و انفق الکریمة * و در باز
 در راه خدا نفس و مالهای برکزید خود را * و یاسر الشریک * و مسامله کند و رفق نماید کسی را که با وی شریک و رفیق
 است و یا مویلفظ ماضی از مفاعله از بصر * و اجتنب الفساد * و یکموشود و بیهیز کند تباهی را و عیجا و زکند از حد شرع در
 کشتن و غارت کردن و ویران ساختن و خیانت نمودن * فان نومه و نبيه اجر کله * پس بد رستی که خواب و بیداری
 وی موجب اجر و ثواب است همه یعنی اگر چه خواب هم میکرد باشد اجر دارد نیت در اکثر نسخ بفتح ثون و با تصحیح
 کود هاند و در بعضی بسکون با و در قاموس گفته است که نیت بضم زیرکی و برخاستن از خواب * و اما من غزا فخره *
 و اما کسی که غزا کند بجبهه نازیدن و تکبر کردن و بزرگی نمودن * و ریاء و سعة * و برای آنکه تا مردم به بیعتند و بشنوند
 یعنی برای نام و آوازه * و عصی الامام * و بفرمانی کند امام را * و اغسل فی الارض * و فساد کند در زمین * فانه لم يرجع
 بالکفاف * پس بد رستی که وی باز نمی گردد بثواب یا باز نمی گردد از غزو و عواء پسراء که نه اجر باشد و نه فوز بلکه باز می گردد
 بسا لیکه و زر غالب است بر اجر * رواه مالک و ابوداؤد و التلمی * و عن عبد الله بن عمرو انه قال * روايت است
 از عبد الله بن عمرو بن العاص که وی گفت * یا رسول الله اخبرنی عن المجاهد * خبرد مرا از جهاد که بچه نهج باید
 کرد که موجب ثواب گردد * فقال * بیس گفت آنحضرت * یا عبد الله بن عمرو ان قال قلت صابرا محتسبا * اگر قتال کنی تو
 در حالیکه صبر کنی ثواب چشمه دارند از خدا * بعثک الله صابرا محتسبا * می برانگیزد ترا خدا ایتعالی بر صفت صبر
 و احتساب و تابنده اجر آنرا * و ان قال قلت مرانیا * و اگر قتال میکنی در حالیکه ریا کنند * مکثرا * فخر کنند مردم و گویند
 که من بیشترم از شما در مال و لشکر و اتباع یا تا بگویند ترا مردم که وی بیشتر و زیاده تراست در مال و معال یعنی برای نام و
 آوازه و معال و معال کنی * بعثک الله مرانیا مکثرا * می برانگیزد ترا خدا ایتعالی بر صفت ریا و مکثرت و داده می شود
 جزای آن * یا عبد الله بن عمرو طری ای حال قال قلت ارقتل * بر هر حالی و صفتی که کشش میکنی یا کشته می شود * بعثک الله
 علی تلك الحال * می برانگیزد ترا خدا ایتعالی بر آن حال * بیت * هر چه درد نیا خوار است آن بود * و اما راه
 و صالت آن بود * رواه ابوداؤد * و عن عقبه * بضم عین و مکنون قاف * بن مالک * صاحبی است لیثی مع رداست
 در آمدن بصره * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اعجزتم اذا بعثت رجلا * گفت آنحضرت ای اعا جز می آئید و ناتوان
 میکردید شما وقتی که می برانگیزم و میفرستم من مردی را بکاری * فلم یض لأمري * پس نکشت آن مرد برای کار من و نکرد آن
 کار را * ان تجعلوا مکانه من یضی لأمري * که نکرد انید بجای آن مرد مردی دیگر را که بکند کار مرا یعنی اگر مرا مکنم کسی را
 و بفرستم او را بکاری و از دست وی اینکار نیاید و نکند کسی دیگر را بفرستید بجای وی هر کار که باشد اگر چه امارت
 باشد مقصود بر آمدن مهم و کار است از دست هر که بیاید و بگوئید که این کار او را فرموده اند دیکری چون کند * رواه
 ابوداؤد و در ذکر حدیث فضاله * و ذکر کرده شد حدیث فضاله بفتح فاکه در وی این مذکور است * و التجهاد من جهاد نفسه *
 یعنی مجاهد کمی است که جهاد کند نفس خود را * فی کتاب الایمان * در کتاب الایمان که در اول کتاب مذکور است و در مصابیه
 در کتاب التجهاد ذکر کرده است * التفت * عن ابی امامة قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فی سریة * گفت ابو امامه بیرون آمدیم ما همراه آنحضرت در باره از لشکر فی القاموس مره بفتح * من و کسرا و تشدید
 تحتانیه باره از لشکر از پنج تن تا همه صل یا چهار صل * و نور رجل بغار فیه شی من ما عریقل * پس کشت مردی بخار و

که در وی چیزی از آب و تره و میوه بود غار زمین بهشت در رکوه یا زمین بقیع مطلقاً * فقد تاتى فيه بان يقيم فيه * پس
جذب کرد آمدن با نفس خود و بختی که اقامت کند درین غار که آب و تره دارد * و بتخلی من الذی بها
و خلوت گیرند از دنیا * فاستاذن رسول الله * پس طلب از آن کرد از پیغمبر خدای * صلى الله عليه وسلم فی ذلك * در
اقامت کردن در آن غار که اگر ازین دم یا شب در وی * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية *
پس گفت آنحضرت بدینستی من برا کتخته نشسته و فرستاده تشبه ام بملایع و دین یهودیت * ولا يا نصرانية * و نه بملت و دین
نصارا که رهبانیت کنند و مشقت و رزق و ترک کنند اختلاط و لذات را مطلقاً * و لکنی بعثت بالحنيفية * و لیکن من فرستاده شمام
بملایع مایل بدین اسلام و حنیف مائل باسلام و ثابت بران و عتق نزد عرب کسی که بدین ابراهیم با شای و اصل حنیف بمعنی
میل است بمعنی میل از باطل بسق * السمجة * ملت نرم و امان که سختی و درشتی نیست در وی و مسامحة بمعنی مسامله در معامله
و تسامح هم رسماً کردن و نرمی کردن در به بعد از سختی * و اني نفس محمد بيده * * هو کتب لشدای که بقای ذات محمد در دست
قدرت او است * لغدرة * مرآینه چهر کردن در باطل * و اوروحة * یا سحر کردن در وقت شبانگاه * فی هبيل الله * در راه خدا
یعنی جهاد با عدای دین * خیر من الذی نبار ما فيها * بهتر از دنیا هر چه درو است از متاع و اسباب یعنی اگر مالک کرد
آبادت صرف کند در آن تأملات دنیا از جهت فتنای آن بلکه اگر اتفاق کند آنرا در راه خدا از جهت انضالی ثواب جهاد اثر ثواب
صدقه و ظاهر آنست که مراد بخل و وروجه اینجا مطلق زمان است یعنی لمحی و صاعداً و ذکراً و وروجه بر سهیل عادت است
* و لما قام احدکم فی الصلوة * هر آینه ایستادن یکی از شما در صف قتل * خیر من صلوته ستین هنته * بهتر است و فاضل
تر است از نماز نفل گذاردن وی شصت سال و بعضی گفته اند مراد صف صلوته است و مقصود بیان فضل صلوته بجماعت
است بر صلوته منفرد و مبیاق حدیث ناظر در معنی اول است * رواه احمد * و عن عباد بن الصامت قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من غزاني سبيل الله * گفت عباد بن صامت که از کبار رضا به و نقباء انصار است کشف آن حضرت کسی
که غزا کند در راه خدا * و لم ينوال عقالا * و نه نگیرد مگر یک هم از زدن پای بند شتری را * فله ما نوى * پس مرا و را
است چیزی که نیت کرده یعنی اگر اندک چیزی فقیر که بهیچ نمی ارزد جز تصدیه جهاد در راه خدا در نظر دارد منافی اخلاص
است و درین مبالغه است در قطع نظر از غنیمت و ترغیب بواخلاص نیت بی شائبه اغراض دنیوی * رواه البیہقی * و
عن ابي سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من رضي بالله ربا * کسی که راضی و خشنود گردد بخدا و بپیغمبر بداند که
وی تعالی پروردگار است * و بالاسلام دیناً * و راضی گردد باسلام و بداند که دین وی اسلام است * و بمحمد رسولا *
و راضی گردد بپیغمبر که وی رسول است * و جهة له الجنة * واجب میگردد برای وی بهشت شرح و تفسیر این کلمات
در کتاب الایمان گذشت است * فغيبها ابو سعيد * پس شکر داشت و خوش گرد مرا این کلمات را ابو سعید خدری
که شنید از آن حضرت از جهت حصول کمال بشارت و مسرت * فقال اعد ما علي * پس گفت ابو سعید اعاده کن این کلمات
را بر من و بازگو مرا * یا رسول الله فاعادها عليه * پس اعاده کرد آن حضرت آن کلمات را برای سعید * ثم قال *
پستر گفت آنحضرت * و اخری یرفع الله به العمل مائة درجة فی الجنة * و خصلت دیگر است که بلند می گرداند خدا
تعالی بان خصلت بنده را صد پایه در بهشت * ما بین کل درجتین * محافت میان هر دو پایه * كما بین السماء و الارض * چنانست که میان آسمان و زمین است * قال و ما هي * گفت ابو سعید و چه چیز است آن خصلت * یا رسول الله قال الجهاد
فی سبيل الله الجهاد فی سبيل الله الجهاد فی سبيل الله * گفت آن حضرت مکرر سه بار که آن خصلت جهاد در راه خدا کردن
است * رواه مسلم * و عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة تحت ظلال السیوف * بدینستی
درهای بهشت زیر سایههای شمشیرها است کویا زیر شمشیری دری است کنایت است از حضور و معرکه قتل * فقام رجل
و خطا له بئمة * پس بایستاد مردی بکنه و هود و شکل و جامه و ثبثا مثلن کهنه * فقال * پس گفت آن مرد * یا ابا موسی

انت معصی رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هذا * پس گفت آن مرد ای ابو موسی تو غنی نیستی آن حضرت را که می گفت
 این سخن را * قال نعم * گفت اری شنیده ام من این سخن را از آن حضرت * فرجع الی اصحابه * پس رجوع کرد و
 آمد آن مرد بحوی یاران خود * فقال * پس گفت آن مرد بقصد وداع یاران خود * اقرأ علیکم السلام * می خوانم
 بر شما سلام را و وداع میکنم شما را * ثم کبر وجفن میفه * پستو بشکست نیام تیغ خود را جفن بفتح جیم و حکون فا * فالقاه *
 پس بینداخت نیام را * ثم مشی بحیفه الی العر * پستو رفعا بشمشیر خود بحوم دشمنان * ف ضرب به * پس یزد بشمشیر
 * حتی قتل * تا آنکه کشته شد * رواه مسلم * و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا صحابه
 انه لما اصيب اخوانکم يوم احد * روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر یاران خود را که هنگامیکه مصیبت
 زده شد اند برادران شما روز غزوا احد یعنی کشته شدند * جعل الله ارواحهم فی جوف طیر خضر * کرد انیل خدا ایتعالی
 روحهای ایشان را در درون پرند های سبز بیان و تحقیق این در فصل اول در حدیث معروف کذشت * تردانها الجنة * فرود
 می آیند آن پرند ها جو بهای بهشت را * تا کل من ثمارها * منخورند آن طیور از میوه های بهشت * و تاوی الی قنادیل
 من ذهب * و باخش میکنند و پناه می آرند بسوی قندیلها از طلا * معلقة فی ظل العرش * که آویخته شده اند آن قندیلها
 در مایه عرش * فلما وجدوا طیب ما کلهم مشربهم و مقبلهم * پس هنگامیکه یافتند آن کشتگان احد خورش طعام و شراب و
 خوا بگاه خود را * قالوا من یباع اخواننا هنا * گفتند کیست که بر ما نذر خبر کند برادران ما را از جانب ما * اننا احیاء
 فی الجنة * که ما زندگانیم در بهشت * لئلا یزهدوا فی الجنة * تا آنکه ناخواهانی و بی رغبتی نکنند در بهشت * ولا ینکلوا
 فی الحرب * و دعوتی وید لی نکنند در جنگ و باز نا یستند از آن * فقال الله تعالی انا ابغهم عنکم * پس گفت خدا ایتعالی
 من میروم با نیم خبر و برادران شما از جانب شما * فانزل الله تعالی * پس فرود فرستاد خدا ای تعالی این آیات را * ولا
 تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم * و کان مبرآ نکسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان
 بلکه زندگانند نزد پروردگار خود * یرزقون * روزی داده می شوند * الی آخر الآیات * تا آخر آیتها * رواه ابو داود
 و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المؤمنون فی الدنیا علی ثلثة اجزاء * گفت آن حضرت
 که مسلمانان در دنیا بر سه قسم اند * الذین امنوا بالله و رسوله * یک قسم آن کسانی که ایمان آوردند بشما و پیغمبر خدا
 * ثم لم یترکوا * پستو در شک نیفتادند * و جاهلوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله * و جهلوا بکمالها و نفوسها
 خود در راه خدا و این جماعت با وجود ایمان کامل و تهل برب نفس نفع رسانیدند بشما و پاک گردانیدند ایشان را و ایشان
 اکمل و اشرف و اعلی در مرتبه * و الذین یأمنون بالناس علی اموالهم و انفسهم * قسم دوم آنکسی که ایمان اند از وی مردم بر ما لها بی
 خود و نفوسها خود یعنی اگر چه نفع نرمانند ب مردم و خیر نکردند و ضرر نرمانند ب مردم و شر نر نکردند و اختلاط ننمودند
 و در طمع نیفتادند از ایشان چنانکه میکوبند * ع * و من از خیر تو امیل نیست بل مومنان * ثم الذی اذا اشرف علی طمع *
 پستو آنکسی که چون مشرف گردد بر طمع و در دل و یافتن که طمع کند * ترک الله عز و جل * ترک میل دل و می گذارد
 طمع را بر اعدا خدا و طلب رضای او و این طایفه اگر چه اختلاط کردند ب مردم و نزدیک بود که طمع بکنند و در دایره
 حرص افتند ولیکن نکاستند ایشان را خدا ایتعالی از وقوع در دام آن و این قسم نور و راست از د ر قسم نشمت رابع
 از نوع اقسام دیگر است که از مرتبه اعتبار و اعتدال و اعتدال و شرح این حدیث باین توجیه و تقریر از مشیلات این فقیر
 حقیق است و الله اعلم * رواه احمد * و عن عبد الرحمن ابن ابی عمیر * بفتح عین مهمله و کسر میم و سکون یا صحابی
 اصعب و نزد بعضی در صحبت وی نظر است و الله اعلم * ان رسول الله * را می میکنند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 * قال * گفته است * ما من نفس مسلمة یقضها ربها * نیست هیچ نفس مسلمان که قبض میکند او را پروردگار تعالی یعنی
 می میراند * تسبیح ان ترجع الیکم * درست میباشد که باز میگردد بحوی شما و باز آید بدنیا * و ان لها الی بنا و ما فیها *

و حال آنکه باشد مراد را در تیار و مرجه در دنیا است * غیر الشهد * مکر شهید که وی در شت میل آورد که باز کرد و دنیا
و کشته شود در راه خدا از جهت مشافهه آورد رجات عظیم را در ثواب آن * قال ابن ابی عمیرة قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم * گفت ابن ابی عمیرة که راوی حدیث است که گفت آن حضرت * لان اقل فی سبیل الله اخص الي * سوگند
بشد آگشته شدن من در راه خدا در شت داشته شده تراست بموی من * من ان یكون لی اهل الی ویر و اهل * ازین که باشند
مملوک و مملوک من خدا و زندان پشم و کلوخ و مراد با اهل ویر با دیده نشینان اند که در خیمه های باشند که از پشم اند و
با اهل مد و ساکنان شهر و ده که خانها را ایشان از متک و رخت و کلوخ بود مراد تمام دنیا و اهل او است * رواه النسائی
* و عن حماد بن عمار * بفتح حاء و کون مین * بنت معازة * تابعیه است مقوله از طبقه رابعه روایت میکند از عم خود که اسلم
بن ملجم که صحابی است * قالت حد ثنا عمی * گفت حسن حدیث کرد ما را عم من * قال * گفت عم من * قلت للنبی *
گفتم مر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم من فی الجنة * کیست در بهشت * قال * گفت آن حضرت در جواب وی * الذین
فی الجنة * پیغمبر در بهشت است * و الشهد فی الجنة * و شهیدان در بهشت اند * و المولود فی الجنة * و زائیل شده یعنی
مولود صغیر نیز در بهشت است خواسته ولد مؤمن یا ولد کافر کند اقالوا * و الولید فی الجنة * و زنده که کور کرده شده
در بهشت است و مراد بولید مؤثره است چنانکه عادت کافران بود که دختران را زنده در کور میکردند
و بعضی پسران را نیز میکردند در کور و متکبر متکبر و تنگی و شاید که تخصیص ذکر بان چهار با اعتبار فضل و شرف در د و اول
و از جهت دخول جنت بی عمل و کسب در د و اخیر است * رواه ابو داود * و عن علی و ابی الکرزا و ابی هریره و ابی
امامه و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و جابر بن عبد الله و عمران بن حصین و رضی الله عنهم اجمعین * روایت است
از بن هشت صحابی مشهور که * کلهم یحدث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال * که هر یکی از ایشان حدیث
میکند از آن حضرت که گفت * من ارسل نفقة فی سبیل الله * کسیکه بفرستد نفقه را در راه خدا * و اقام فی بینه * و اقامت
کند در خانه خود و بغز انورود * فله بکل درهم سبع مائة درهم * پس مرا است بهر درهم مفضل درهم * و من فزا
هنقه فی سبیل الله * و کسیکه غزا کند بذات خود در راه خدا * و انفق فی وجهه ذلك * و انفاق کند در وجه خدا آنرا
یعنی که از بر او ذات و طلب مرضات وی تعالی یا در جهتی که امر کرده است بدان و راضی است از آن * فله بکل درهم
سبع مائة درهم * پس مرا ورا است بهر درهم مفضل درهم و در بعضی نسخ سبع مائة الف درهم مفضل مزارد درهم و از اینجا
معلوم میشود که مضاعفه ثواب مخصوص و متعسر به حد نیست بلکه زیاده میشود از آن و شد شواشارت باین در حدیث
خبریم ابن فاک در فضیلتی ثانی * ثم تلا هذه الاية * باحتر خوانند آن حضرت این آیت را * و الله یضاعف
لمن یشاء * خدا از زیاده میکند اند ثواب را هر کس را که میخواهد * رواه ابن ماجه * و عن قتادة * بفتح قاف * بن عبید
بضم عین صحابی انصاری است احوال وی در اول فصل ثانی گذشت * قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول
سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الشهداء اربعة * گفت شنیدم عمر را رضی الله عنه که میگفت شنیدم آن حضرت
را که میگفت شهیدان چهار کس اند * رجل مؤمن جید الایمان * یکی مرد مصلحان که نیک و عزمه است ایمان او * لقی
العدو * که ملاقات کرده است دشمنان را یعنی کافران * فصلق الله * پس راست گو کرد انین این مرد خدا را بعمل
خود و شیعا عفو خود پس جهاد کرد و صبر و رزق و چشم داشت ثواب حق را زیرا که وی تعالی وصف کرده است مجاهدان
و ابصیر و احتساب و خیر داده است بدان پس وی چون صبر کرد حمیه الله تصدیق کرد خدا را درین خبر * حتی قتل *
تا آنکه کشته شد آن مرد * فذلک الذي یرفع الناس الیه اعیانهم یوم القيمة * پس آن مرد آن کسی است که بر زمین آرند
مردم بموی آنکس چشمهای خود را و می نگرند بسوی وی و روز قیامت از جهت علو مقام وی و ارتفاع آن * مکل * همچنین
* و یرفع راسه * و بر داشت سر خود را بر ایوان کردن و نمودن صورت بر داشتن چشمها و اشاره کرده بالا * حتی سقطت

قلنسوته * تا آنکه افتاد کلاه وی بجهت مبالغه کردن در رفع * نما در ای اقلنسوة عمر او ادام قلنسوة النبي صلى الله عليه وسلم * این قول را زی است که میگوید نمیدانم و در نمی یابم که کلاه عمر را مراد داشته است راوی که کلاه وی رضی الله عنه افتاد در نمودن صورت رفع یا مراد داشته است کلاه آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که افتاد و حمل بر اول اولی و السبب است کلا یعنی * قال * گفت آن حضرت * و رجل مؤمن جید الايمان لقي العبد * و شهید دیگر مردی مؤمن است نیک و سر ایمان که ملاقات کرد * است عک و را با این صفت که * ما ناضرب جلده بشوک طلع من الجبین * گویا زد شده است پوست او بخاوها درختان بخار از جهت بد دل و غمزه کبی طلع بفتح طاقسمی از درختان بزرگ خاردار کنایت است از بر خاستن موی از ترسیدن و از ترسیدن اندام * اتاه سهم غرب * آمد او را تیری که اند از ناله وی معلوم نیست * مقتله * پس کشت او را * فهو فی الدرجة الثالثة * پس این شهید و ربایه دوم است و نازل است از اول * و رجل مؤمن خاط عملا صالحا و خیرینا * شهید سیوم مردیکه آمنتخته است کردار نیک را و کردارد دیگر را که بد است و ایمان وی چند ان چیز نیست که سابق را بعد و در قرآن مجید در شان این گفته است * عسی الله ان یتوب علیهم * نزد یک است خدا آنکه توبه کند و رجوع بر رحمت نماید بر ایشان * لقي العبد * ملاقات کرد عک و را * فصل فی الله * پس فصل یق کرد خدا را و صبر کرد و شجاع است و ورزید * حتی قتل * تا آنکه کشته شد * فذلک فی الدرجة الثالثة * پس آن مرد در درجه سیوم است * و رجل مؤمن اسرف علی نفسه * و چهارم مرد عی مسلمانی است ولیکن اسراف کرده است و از حد تجاوز نموده و معصیت ورزیده * لقي العبد و فصل فی الله حتی قتل فذلک فی الدرجة الرابعة * پس آن مرد در ربایه چهارم است و از همه پائین تر از حد و حاصل این تقسیم آنست که شهید یا متقی شجاع است و این قسم اول است یا متقی غیر شجاع است و این قسم ثانی است یا شجاع غیر متقی و این دو قسم آنست یکی آنکه کردارهای او مخلوط است به نیک و بد و تقاضی مسرف بیرون از حد نیست و این قسم ثالث است یا فاسق مسرف است پس در همه اقسام حاصل می شود فصل یق الله نه در ثانی و ازین تقریر معلوم شد که مراد بتصل یق حق سبحانه ثبات بر حد و احتساب است که وصف گردیده است و تعالی مجاهدان را بدان و خبر داده ازان که فصل یق در روح و اجور و ثواب که ان در قسم ثانی نیز حاصل است با وجود آن ذکر نکرد در دران فافهم * و راه الترمذی قال فذلک حد حدیث حسن غریب * و عن حمیه * بضم حین و سکون فوقالیه * بن * بفتح عین و سکون موحده * السلمي * صحابی است کنیت او ابو الولید است مع رد است در حدیث حسن و گفته اند که نام او حمله بود بفتح عین و سکون فوقالیه و فتح آن و لام پس نام کرد پیغمبر و خدا صلی الله علیه و سلم حمله * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم القتلی ثلثة * کشتگان سه قسم اند * مؤمن جاہل بنفسه و ما له فی سبیل الله یکی مسلمانانی است که جهاد کرد بنفسس قدر و مال خود و جان و مال خود و اناک است در راه خدا * فذلک لقي العبد و قاتل حتی یقتل * پس چون ملاقات کرد دشمن را تجاوز کرد تا آنکه کشته شد * قال النبي صلی الله علیه و سلم نیه * گفته است آن حضرت در شان حد این مؤمن مجاهد این کلام که * فذلک الشہید الممتحن * پس آن شهید است که امتحان کرد شده و تجربه نموده شده است بصبر بر جهاد و قوت بر احتمال مشاق و در نهایت گفته مستحسن مصفا می مذهب چنانکه فضیلت مستحسن میگویند و تقیه کرد و شورش و بیاضوی و رقبه بزرگیده اولیک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی گفته که دلها را که تجربه کرد او را خدا ای تعالی و نرم مایخته و دانسته آنها را بتقوی و خلوص برای آن امتحان صعب علم و معرفت است * نخی خیمه الله تحت عرشه * آن شهید در خیمه خدا است زیر عرش وی یعنی در حضرت وی و محل قرب وی تعالی چنانکه در حدیث شفاعت آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود طلب در آمدن میکنند بر خدا در سرای وی پس ازین میکنند مراد را آمدن پس پسچند میروم تا آخر حدیث * لا یفضلہ النبیین الا بدرجة النبوة * فاضل و زایل نمی شوند آن شهید را پیغمبران مگر بدرجه نبوت یعنی و رای مرتبه نبوت و کمال متعلق با آن مرتبه همه مراتب و کمالات

ایضا ترا احاطه است و اینچنین توهم نماید کرد که از یغمو و این بیک درجه نازل آید که نبوت است زیرا که فضائل و کمالات نبوت لا تعد ولا تحصى است که موافق و لایمکن که در زحمات و سختی در جنب آن قل و مستسوس ندارد و در تعریف گفته است که نسبت کمالات اولیاء قلبوس الله امر ارحم و در جنب کمالات انبیا صلوات الله و سلامه علیهم مثل رطوبات است که از مشك پر آب بیرون یافتند و گفته نظر این خیال کنند که ایشان بیک قل مر بیک پایه از انبیا کمتر و پایان تر اند و کمالات مرتبه نبوت را تصور نکنند بعد از الله من الزیغ و الزلل * و هو من خطب جملها الحار و الخریما * دوم از کشتگان مسلمانی است که آویخته گردان و نیک و کردار بد را و معتقی خالص نیست * جاءه بنفسه و بالله فی سبیل الله * جها د کرد بنفس خود و مال خود در راه خدا * اذ لقی العید و قاتل حتى یقتل * و فتیکه میقات بکشد و دشمن را قتل می کند تا آنکه کشته می شود * قال النبی صلی الله علیه و سلم * گفته است آن حضرت بعد از ایشان این مجاهد * محصصة محبت ذنوبه و خطایه * این شهادتی است یا خصالتی که محو می کند و پاک می کرد آنرا بکشد و بپایان و بدیهای او را محصصة بضم مهم اولی و فتح ثانیه و سکون صاد اولی و کسر مهم ثالثه بمعنی مطهره یعنی پاک کنند بصراة مجهله و معجمه فرد و روایت است هر دو بیک معنی است و بعضی گفته اند که محصصة بمعنی بطرف لسان و بمعجمه تمام دهان چنانکه در وضو بر شستن آرد و جز آن و محصصة ذنوب محو گردانیدن آن * ان السیف محاء للخطایا * بد رستی شمشیر و کشته شدن بد آن محو و پاک گردانند است مر کنایه آنرا * و ادخل من ای ابواب الجنة شاء * و در آ و دره می شود باز هر دری را از درهای بهشت که خواهد * و مناق * جاءه بنفسه و بالله * میوم از کشتگان منافقی است که جها د کرد بنفس و مال خود * فاذ لقی العید و قاتل حتى یقتل * پس چون ملاقات می کند دشمن را قتل می کند تا آنکه کشته می شود * قل اربک فی النار * پس این مناق در آتش دوزخ اعلی اگر چه قتل کرد و کشته شد * ان السیف لا یحصر البقا * بد رستی شمشیر محو نمی کند بقا را ایمان می باید بنی ایمان همه هیچ * ایمان چو ملاحت یلب کور بریم * احسنت زهی چستی و چالاکی ما * رواه الدارمی * و عن ابن عابین * بیاض بختانیم و ذال معجمه و ابن عابین در صحابه متعدد اند قیس ابن عابین و منی را بن عابین تا اینجا مراد کیست و الله اعلم * قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی جنازة رجل * گفت بیرون آمد آن حضرت ذر جنازة مردی تا نماز بگذارد بروی * فلما وضع قال عمر بن الخطاب * پس مرگه که نهاده شد جنازة گفت عمر رضی الله عنه * لا تصل جابه * نماز مکن از بروی * یا رسول الله فانه رجل فاجر * زیرا که بد رستی وی مرد فاسق است * فالتفت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الناس * پس برگشته بگریست آن حضرت بمری مردم * بقال * پس گفت * قل رآه احد منکم علی عمل الا سلام * یا دیده است از شما بر کاری از کارهای مسلمانی * فقال * و جل نعم * پس گفت مردی آری * یا رسول الله * من دیده ام او را بر عمل اسلام * حرس لیلته فی سبیل الله * پاسبانی کرده است شبی در راه خدا * فصلی علیه رسول الله * پس بگذارد نماز بروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و حتی علیه التراب * و ریخت بروی خاک در وقت دفن کردن * وقال اصحابک یظنون انک من اهل النار * و گفت آن حضرت بآن مرد مرده یا ران تو کمان می بردی که تو از اهل آتشی * و انا اشهد انک من اهل الجنة * و من کواهی میدهم که تو از اهل بهشتی * وقال یا عمر انک لا تسال من اعمال الناس * و گفت آن حضرت ای عمر تو پرسیدی منی شری از کردارهای مردم * ولکن تسال عن الفطرة * ولیکن پرسیدی منی شری از فطرت یعنی از دین اسلام طبعی در تفسیر و تقریر این کلام گفته که حاصلش آن است که می باید ای عمر که خبر نکنی در مثل این موطن و مقام از اعمال شرمورتی را بلکه باید که خبر دهی از اعمال خیر چنانکه فرموده است اذ کروا موتا کم بالخیر و مقصود منع از آنچه که اقدام کرده بران از اخبار و فسق و فجور آن مرد زیرا که اعتبار بفطرت و اعتقاد است و با وجود آن عملی از اعمال اسلام نیز کرده که کفایت میکند او را فانه هم * رواه البیهقی فی شعب الایمان * باب اعداد آله الجهاد * باب در ذکر

نگاهداشتن خود را از آن * تقالوا کیف نر می وانت مع بنی فلان * پس گفت چگونه تیرا از بیم و حال آنکه تو با بنی فلان
 باشی و چگونه پس می آئیم با ایشان چون تو بجانب ایشان شوی * يقال ارموا انا معکم کلکم * پس گفت آن حضرت
 بید از بد و من با همه شام و مخصوص بیک جانب نیستیم * رواه البخاری * و عن انس قال کان ابو طلحة یترس مع النبی
 صلی الله علیه و سلم یترس واحد * گفت انس بود ابو طلحة انصاری که پناه میجست با آن حضرت بیک جهت ترس می
 پوش داشت * و کان ابو طلحة حسن الرمی * و یبوء ابو طلحة نیک تیر انداز * کان اذا ار می تشرف الی النبی صلی الله علیه
 و سلم * پس بود ابو طلحة چون تیر می انداخت چشم بر می داشت و نگاه میکرد آن حضرت و مطلع می شد بر تیر انداختن وی
 * فینظر الی موضع نوله * پس نگاه می کرد بر سوی جای افتادن تیر و می دید که بلکه خورد و پیر که افتاد از دشمنان
 زیرا که تیر می خطا نمیگردد و ابو طلحة حاضر شد و اعتدای قومه مشاهدت را میخواست آن حضرت که آنرا فی ابو طلحة بهتر
 از حد مرید است و روز خنجر بخت کس را کشت و سلب ایشان گرفت رضی الله عنه * و رواه البخاری * و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الجرکه فی نواصي التویل * افزونی بخورد و نمودهای پیشانی ایشان است مقصود اثبات
 برکت در ذات آسمان است و ذکر ناصیه بجهت آوردن اوست اشراف اعضا را ظهور و ابهر آن چنان که چهره در آدمی
 * متفق علیه * و عن جریر بن عبد الله * بفتح جیم * حیاتی کبیرا است و در قوم خود رئیس بود و نزد آن حضرت عزیز
 در حدیث و جمال بی نظیر باقی احوال وی در مواضع نوشته شده است * قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یطوی ثابته
 فرس با صعبه * گفت جریر بدلم من آن حضرت را که می تابست و میکرد انیل صوی پیشانی اسپ را با انگشت خود
 * و هو یقول * و حال آنکه آن حضرت میگفت که * الخیل معقود بنوا صعبها الخیر الی یوم القیمه * اسپان بسته شد و است
 بمویهای پیشانی نیکو تار و قیامت زبور آنکه حاصل میکرد و بانها جهاد کند و روی خیر دنیا و آخرت چنانکه
 بیان فرمود آنرا یقول بخود * الا جر و الغنیمه * ثواب در آخرت و غنیمت در دنیا * رواه مسلم * و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اجتمع من فرس فی سبیل الله * کسی که به بند دگر نگاه دارد اسپ را
 در راه خدا داخل آید نیست آنکه شاید حادث گردد غزائی و همس یعنی منع است و بمعنی وقف نیز آید همس اسب وقف کرده
 شد و در داخل آید ایمان با الله * همس کند اسب را از جهت ایمان آوردن بند او را مثال امر او که در فعل خیرات
 همو ما و خصوصاً کرده است * و تصل یقابوعد * و از جهت راحت و استن و هد و حق که بشوایب جزیل که در آن کرده است
 * فان شیعہ و ریه و روثه و روثه فی عیزانه یوم القیمه * پس بد رستی سیری وی و میرا بی او و سر کین او و کین وی در
 ترازوی اعمال او است یعنی داخل اعمال اوست در ترتیب اجر و ثواب بزرگان روز قیامت شیع بکسر شین و فتح با هیری
 وری بکسر را و تشدید یا میرا بی مراد اینجا چیزی است که بان سیری و میرایی حاصل می شود از کاه و دانه و آب * رواه
 البخاری و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یکره الشکال فی الخیل * بود آن حضرت که مکر و ده می بنداشت شکل را
 در اسپان و شکل بکسر شین در اسب آن اسپ که سه پای او سفید بود و یکی مطابق یا بعکس تشبیه داده شد بشکال بمعنی اسب
 که پایهای چهار پا به را بوی بندند اسپین است از قواموس و راوی گفته است * و الشکال ان یتکون الفرس فی رجله
 الیمنی براض * و شکل بکسر شین آن است که باشد اسب با ین صفت که در پای راست وی سفیدی باشد * و فی یله الیسری *
 و در دست چپ وی سفیدی * ارمی ید الیمنی و رجله الیسری * یا باشد در دست و پای چپ وی و در پای چپ وی و رجه
 کراحت شکل مغض است بعلم شارع و این بظاهر مخالف معنی اول است که از قواموس نقل کرده شد و ممکن است تطبیق این
 بیان فافهم و در نهایت گفته که از برای آن مکر و داشت که وی در صورت مشکوول است تقالوا و ممکن است که بتجربه معلوم
 شده باشد که این جنس نجیب نمی باشد و بعضی گفته اند که اگر با وجود این اگر باشد یعنی سفید و چهره دور میکرد
 اگر است * رواه مسلم و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سابق بین الخیل * و روایت است از ابن

عمر که آن حضرت مسابقت کرد میان اسپان و د رانید آنها را معا بقت یکدیگر بیعتی کردن در د و الیل ن اسپان * التي
 اضمرت * آن اسپان که لاغر و نزار کرده شده بود ند و طریقه اعضا رخیل آن اسف که علف میل مند تا فربه و قوی شوند
 بعد از آن کم میکنند علف را و بقل ر قوت می آرند و د ر آورده می شوند در خانه و فوشید می شوند بچلها تا آنکه کرم میشوند
 و عرق می کنند و چون عرق خشک می شود بیک می گردد کوشتهای ایشان و قوی می گردد و بر راه رفتن * من الضعیاء *
 ابتدا مسابقت از حیاء بود بفتح حای مهمله و سکون فاء و مک و قصر موضعی است بر چند میل از مدینه و حیفا بتقلیم یا بر فا
 نیز آمده * و آمد ها ثنیة الوداع * و نهاییه آن خیل و مسابقت آنها ثنیة الوداع بود که نام کوهی است که اهل مدینه مسا فرا نرا
 مشایعت می کردند تا آنجا مشهور و رسمیه این موضع این وجه است و همچنین است در قاموس و سنهودی در
 تاریخ مدینه و جبهی دیگر غریب گفته که در شرح آن را ذکر کرده ایم * و بینهما هتة امیال * و میان این دو موضع یعنی حیفا
 و ثنیة الوداع شش میل است در میان این مسافت درخیل مسابقت می کردند * و مابق بین المخیل التي لم تضرب بین
 الثنیة الی محجد بنی زریق * بضم زای و معا بقت کرد میان اسپان که اضمار کرده شده اند از ثنیة تا محجد بنی زریق
 و بینهما فیل * و میان این دو موضع یک میل است * و عن انس قال کان فاقه لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسمى
 العضباء * گفت انس بود فاقه مر آن حضرت را که نامیده میشود و اعضباء بفتح عین مهمله و سکون ضاء معجمه و موحده و بدل فاقه
 که کوش او را پریده باشد با شکاف کرده و این همان فاقه مشهوره آن حضرت است که او را قصوا میگفتند یا غیرا و است در و
 و قول است و گفته اند که فاقه شریف عضباء بود و لیکن بحسب خلقت کوش او همچنین واقع شده بود * و کانت لا تسبق *
 و بود آن فاقه که صفت کرد دمی شد یعنی هیچ فاقه بر آن سبقت نمیکرد * فجاء اعرابی طی قعوده * پس آمد اعرابی
 در شنریکه مر او را بود و قعود بفتح قاف شتر جوانه که نخست در بار و نشست آمده باشد و صلاحیت آن پیدا کرده که هواری
 کرده شود بر آن و ادنی آن دو سال است تا شش سال بعد از آن جمل نامند * فحقیها * پس سبقت کرد شتر اعرابی فاقه
 آن حضرت را و در رکب شتر از وی در د و بدین * فاشته ذلک علی المسلمین * پس سخت آمد سبقت کردن شتر اعرابی فاقه
 آن حضرت را در مسلمانان * فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم * پس گفت آن حضرت * ان حقا علی الله ان لا یرفع
 شیء من الدنيا * بد رستی که حق و ثابت است بر خدا بخیران سنت و ف تعالی این که بلند نکردد چیزی از امور دنیا و اشیای
 آن * الا و صعه * مکرر آنکه نور و نهک آبر خدا تعالی * رواه البخاری * الفصل الثانی * عن عقبة بن
 عامر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول * گفت عقبه شنیدم آن حضرت را که می گفت * ان الله
 تعالی یدخل بالسهام الواحد قلعة تعریفی الجنة * بد رستی که خدا تعالی می در آرد بسبب یک تیر سه کس را در بهشت
 * صاعقه * نخست سازنده و راست کنند آنرا * يستحب فی صنعته الخیر * که چشم میل آرد در همیشه خود نمکی و تراب را
 یعنی تیر را که می سازد برای آن می سازد که بان غزا کرده شود و در راه خدا انداخته شود * و الرامی به * و د رم
 اندازند و تیر را در راه خدا * و منبله * و سیوم متبل تیر یعنی دهنه تیر را در دست تیر انداخته و خواه پیش از رمی
 یا بعد از رمی از دهان فود رحل بیاید دیگر آمده است که سعد بن ابی وقاص تیر می انداخت و آن حضرت تیر بدست او
 میل اد و منبله بضم میم و متج نون و تشدید باء مکسوره از تنبیل و بسکون نون و تحفیف یا از انبال هر دو روایت است
 * فار مو ار کبوا * پس تیر اندازید و سوار شوید * و ان ترموا احب الی من ان ترکوا * و تیر انداختن شما دوست
 داشته شده تراست بسوی من از سوار شدن شما طبعی گفته که مراد بر کوب نیزه زدن است پس مراد آن باشد که
 تیر انداختن محبوب تر است از نیزه زدن * کل شیء یلوه به الرجل باطل * هر چیزی که بازی کند بان چیز مرد باطل
 و ناروا است * الا رمیه بقوسه * مکر تیر انداختن او بکمان خود * و تادیه فرجه * و ادب کردن او با پند خود را
 * و ملاعبته امرأته * و بازی کردن مرد زن خود را * ما نهن من الحق * پس بد رستی که این اشیا از جمله حق است و ثابت است

و بحقیقت داخل لهو نیستند * رواه الترمذی و ابن ماجه و زاد ابو داود و الدارقطني و من ترك الرمي بعد ما علمه *
و کسی که ترک کند تیر اندازی را بعد از دانستن و امتحان آن * رغبته عنه * از جهت اعراض کردن و ناخواستن آنرا *
* فانه نعمة تركها * پس بد رختی که آن رمی نعمتی است که ترک کرد آنرا * او قال کفرها * یا گفت کفر ما بجماع ترکها
نعمتی است که کفران کرده آنرا * و من ابى فجرح * بفتح نون و کسر جیم و سکون یا السلمی * کنه معمر و بن عتبة است
که چهارم است در اعلام و احوال شریف و عا در مواضع نوشته شده است * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول * كلفت شذيلم أن حضرت را که میگفت * من بلغ بهم في جليل الله فهو له درجة في الجنة * کسی که زمانیکه تیری را
در راه داخل ای یعنی زد بگافری پس آن مراد در رجته مظلومه است در بهشت * و من رمي بههم في جليل الله فهو له عدل محرز *
و کسی که انداخت تیری را در راه خدا را بید بگافری نه پس آن مراد را بر او برید * باز آمد * و شد * است باین توجه بلوغ
بهم اهل است از رمی آن و اسلوب کلام تنزل از اعلی باد نیست یعنی اگر آن نیا شد این نیز ثوابی دارد و احتمال
داد که مراد بلوغ بهم رسیدن بجهان غزرباشد که با وی تیر باشد بید از دایره و رمی انداختن آنها بسوی کافران
و باین معنی ترقی از ادنی با اعلی است و مراد بد رجته پایه از پایها کمتر از مرتبه تحریر که در رجته آن عظیم است و الله اعلم
* و من شاب شية في الاسلام * و کسی که پیر شد پیر شد نبی در مساجد * کانت له نورا يوم القيمة * می باشد
پیری مراد را موجب حصول نور و زیاقت و بعضی گفته اند که مراد با سلام اینجا جهاد است زیرا که جهاد
عمود اسلام و ذروة سنام اوست چنانکه در حدیث آمده است * رواه البيهقي في شعب الایمان و روي ابو داود
* الفصل الاول * و روایت کرده است ابو داود فصل اول را که در میان من بلغ بهم في جليل الله است * و النسانی
الاول والثاني * و روایت کرده است نسائی فصل اول و ثانی را که هر دو در بیان فضیلت بهم اند * و الترمذی
الثاني والثالث * و روایت کرده است ترمذی ثانی و ثالث را که من رمی و من شاب است * و فی روایتها * و در روایت
نسائی و ترمذی و اینچنین واقع شده است که * من شاب شية في جليل الله بدل في الاسلام * و این مرید آن است که بعضی
گفته اند که مراد با سلام جهاد است چنانکه گفته شد و این عبارت صریح است که نسائی فصل ثالث را نیز روایت
کرده است پس او را در روایت باشد * و جن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حيق الا في نصل او
خف او حافر * نیست سبق مکر در نصل یا خف یا حافر سبق بفتح با آنچه کور بندند در اسپد و انیدن و تیر انداختن
و جز آن مرکبی را که چستی کند و بسکون با پیشی کردن و روایت صحیح در اینجا بفتح با است و اگر بسکون هم باشد مال
معنی بهمین است پس میفرماید که نیست سبق مکر در نصل بفتح نون و سکون صا د مهمله آهن تیر و نیزه و شمشیر و مراد
اینجا پیکان تیر است کنایت است از تیر اندازی مکر در خف بضم خا قبل شتر و مکر در حافر بضم حاف بضم هاء مهمله هم اسپ یعنی
در دوانیدن شتر و اسپ * رواه الترمذی و ابو داود و النسائی * و ظاهر حدیث آن است که روا نیست گرفتن مال بمسابقه
مکر درین سه چیز و جماعه از فقهاء قیام کرده اند بر آن و الحاق نموده اند بدان چیزیکه در معنی آن باشد و همها ساخته
شود برای قتال چنانکه خور و مترد و معنی اسپند و فیل در معنی ابل است زیرا که وی سودمند تر است در قتال از ابل
و در شرط کردن مال بمسابقه چیزی که از مال قتال است و جعل مال بروی ترغیب است در جهاد بسلامت آنکه نه از ساز
قتال است چنانکه طيور و کبوتر چایز نیست سبق در وی و اخذ مال بروی و بعضی مسابقت بوقادام و بعضی مسابقت بپسار
نیز الحاق کرده اند از جهت بودن آن در معنی هم و قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که این مورد رضی الله
عنهما مخصوص میگردانید و آنها را یعنی سبق را با سپان بعد از آن بد آنکه در مشارطه در سبق معنی تمام است
زیرا که در وی مخاطره است و ملک و قود در غرم و غنم و همون است معنی تمام مکر آنکه مال مشروط باشد از جانب
امام یا از جانب شخصی دیگر از مردم چنانکه گوید هر که سبق کند مرا و از بوم چندین از مال یا از يك جانب بود از

مسا بقین چنانکه گوید اگر سبقت کنی تو بر من مرقا چنین و اگر سبقت کنم من چیزی نیستم مرقا بر تو و اگر از مرقا و حاتم باشد چنانکه گوید اگر سبقت کنم من مرقا بر تو چنین و اگر سبقت کنی تو مرقا بر من چنین جایز نبود زیرا که این حقیقت قمار است مکرر آمدن محال در میان ایشان چنانکه در حدیث آیند بیاید * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادخل فرسا بین فرسین * کسبیکه در آرد احمی را میان د و واسط این صورت تحلیل است و متعالی است که در آرد احمی را میان آن در احمی که بیرون آرد شد و ائد و شرط زهر و جانب کرده اند و عقد قمار شده در آرد بشرط اینکه اگر این اسب سوم سبقت نکند میگرد و مرد و سبقت را و اگر معبوق شد نیست بر روی چیزی را این محال از جهت آن شد که بوی عقد قمار از روی می بر آید که شرط از جانبین بود و حالا از یکجا نب شد که جانب این اسب سوم است * فان کان یوم من ان یسبق * یس اگر هست این فرس ثالث با این صفت که امن کرده میشود از اینکه معبوق گردد بلکه معلوم است البته که سابق میگردد بجهت بودن او جواد تیز رو * فلا خیر فیہ * پس نیست نمکی در روی و حاصل نمیکرد تحلیل یا حاصل میگردد ولیکن کراهتی دارد و ظاهر عبارت لا خیر فیہ و لا باس به درین معنی است * وان کان لا یوم من ان یسبق * و اگر هست باین صفت که مامون نیست از آنکه معبوق گردد بلکه محتمل است که معبوق گردد * فلا باس به * پس نیست باک بوی و حاصل میگردد بوی کراهیت تحلیل و کویا سبب درین آن است که اگر یقین معلوم می شود که سابق خواهد شد مرد و معبوق را بگیرد پس گویا که باقی میدارد آن مشارطت را که در جانبین بود و عقد بجهت آن قمار شده بود و حال خود او معبوق و عدم معبوق مرد و محتمل اند پس اگر سابق شد مرد و سبقت را میگیرد و اگر سابق نشد نیست بر روی چیزی پس شرط از یک جانب شک و مشارطت از هر دو جانب نمائند * رواه فی شرح السنة و فی روایة ابی داود * و در روایت ابی داود اینچنین آمده است که گفت * من ادخل فرسا بین فرسین * کسبیکه در آرد احمی را میان د و واسط * یعنی و هو لا یمن ان یسبق فلیس بقمار * و آن اسب یا صاحب اسب یا من نیست از آنکه معبوق گردد اندک شود پس نیست قمار * و من ادخل فرسا بین فرسین و قد امن ان یسبق * و کسبیکه در آرد احمی را میان د و واسط و حال آنکه بتحقیق ایمن است از معبوقیت * فهو قمار * پس این عقد قمار است چنانچه بیان کرده شد * و عن عمران بن حصین رضي الله عنه * صحابی کبیر است قاسی مال در مرض صاحب فراش بوده و در آن حال ملائکه بر روی سلام میکردند و باقی احوال او در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا جلب ولا جنب * مرد و بفتح جیم و اول بفتح لام و ثانی بفتح نون در کتاب الزکوة کتبت که جلب و جنب در زکوة می باشد و در صفاق جلب در زکوة آنست که مصدق در جای هر بر نشیند را مرکب و رب المال را که مواشی خود را اینجا در پیش روی بیاورد و جنب آنکه رب المال در جائی از موضع خود برود و بر نشیند و مصدق را در مشقت امکان نازد و می همانجا که ابراست برود و مرد و معبوق و مکرر است و جلب در صفاق آنکه اسبی دیگر در روی اسب خود بگیرد و زجر کند و فریاد زند تا باعث گردد در سبقت و جنب آنکه احمی دیگر در پهلو اسب خود که بوی مسا بقیت ممکن بگیرد و چون اسب مرکوب مانده کرد و بران اسب دیگر هوا را شود و همه منتهی عنه است * زاد یحیی فی حدیثه فی الرهان * زیاد کرده است یحیی در حدیث خود لفظ فی الرهان را و گفته لا جلب ولا جنب فی الرهان و مراد برهان همین است و مشارطت بر خیرول * رواه ابوداؤد و الترمذی و رواه الترمذی مع زیادة فی باب الغصب * و روایت کرده است آنرا ترمذی با زیادت بعضی الفاظ و معانی در باب غصب * و عن ابی قتادة * صحابی انصاری کبیر است برادر ابو سعید خدری است از ما درش عقبی بدی حاضر شده مشاهده * عن النبی صلی الله علیه وسلم * قال خیر التحیل الا دم الا قرح * بهترین اسپان اسپانیه است که در پیشانی او سفید است * الارثم * بناء مثله اسپانی که در جانب بینی او سفید است و دهه بضم دال و جاهی و قرحه بضم قاف سفید می در روی اسب کمتر از غره کدافی القاموس و رثم به ثلثة محركة و رثمه بضم را بیاض در طرف انف فرس یا هر بیاضی که بر مصلب فرسین اسب و استر و خورا

* ثم الافرح المحجل * بستر بهتر افرح محجل تعجیل سفیدی دخت ربا یا اهنپ و مخور * طلق البیض * که دست را دست
 محجل نباشد طلق بضم طاء و لام و یفتح طاء و سکون لام نیز تصحیح کرده اند اسبی که یکی از قوائم او محجل باشد
 * فان لم یکن ادم فکیمع علی هذا لشیة * پس اگر نباشد ادم پس کیمتی که برین صفت و علامت که قرح
 و رثم است باشد بهتر است و کیمت اسبی که سخت باشد سرخی او و بعضی گفته اند که شیت هر رنگی که مخالف باشد غالب رنگ اسب را و در
 شیت با هر شین و قتم یا بمعنی علامت گفته اند و بعضی گفته اند که شیت هر رنگی که مخالف باشد غالب رنگ اسب را و در
 قصه بقره بنی اسرائیل فرموده است لا شیة فیها * رواه الترمذی و الدارمی * و ابن وهب * یفتح و او سکون ها
 * البیضی * بضم جیم و فتح شین معجمه متعرب بچشم بن معار و له صحابی است ام او کیمت او است و رضی الله عنه * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بکل کیمت اغر محجل * بر شما باد بهر اسب کیمت سفید پیشانی سفید و پاهای او
 * اشقر اغر محجل * شقرت مرغی و سفیدی اشقر مرغ سفید و گفته اند که فرق میان کیمت و اشقر آن بود که ایال و دم
 در کیمت حیاء بود باقی مرغ و در اشقر مرغ و شتر اشقر سخت مرغ و آدمی اشقر کسی که بر بیاض او حمره باشد
 * از ادم اغر محجل * یا اسب سیاه و سفید پیشانی و دست و پای * رواه ابو داود و النعمانی * و ابن عباس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یمن الخیل فی الشقر * برکت اسپان در اسپان اشقر است * رواه الترمذی و ابو داود *
 و ابن عتبة بن عبد السلمی * صحابی است ذکر او در آخر فصل الثالث از کتاب الحیاة * که شد * انه سمع رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقول * روایت است از وی که شنید آن حضرت را که می گفت * لا تقصروا نواصی الخیل * نبرید مویهای
 پیشانی اسپان را * و لا معارفها * و نه مویهای گردن اسپان را معارف جمع عرف است برخلاف قیاس چنانکه میسار
 جمع حسن * و لا اذنابها * و نبرید موی دم های اسپان را * فان اذنابها من اربها * زیرا که بد رستی دم های اسپان مکس
 و ان ایشان است که بدن مکس از خود میرانند من اب جمع مذ به بکسر میم آنچه بدن ان مکس را نند از ذب بمعنی دفع
 کردن و راندن * و معارفها دناها * و مویهای گردن اسپان * میب کرم شدن آنها است * ف بکسر دال و سکون فاهمه در
 آخر بمعنی حرض برد و د فاع بکسر دال بمعنی چیزی که دفع کرده شود یا نبرد لهذا تفسیر کرد آنرا طایفی بکساء بمعنی کلیم
 * و لروایها معقود فیها الخیر * و مویهای پیشانی اسپان بسته شده است در روی نیکی * رواه ابو داود * و ابن وهب
 البیضی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ارتبطوا الخیل * به بندید اسپان را کنایت است از فربه ساختن آنها
 برای غذا * و امسحوا بنواصیها * و دست بر آرید بمویهای پیشانی آنها * و امسحوا بنواصیها * و امسحوا بنواصیها * و امسحوا بنواصیها *
 باین مسح پاک کردن اینها است از گرد و غبار و شناختن حال فریبی آنها شاید که انسی و راحتنی باینها نیز حاصل
 می شده باشد و اعجاز جمع عجز بفتح مین و ضم جیم بمعنی سرین * و قال اکفاله * یا کفبت بجای اعجازها اکفاله جمع کفل
 بشتین نیز بمعنی سرین * و قلدها * و قلده بندید اسپان را قلده بالکسر کردن بند و حمیل و تقلید در کردن بشتن
 حمیل و جز آن و تقلید خیل حسن است بضم اعلای دین * و لا تقلدها الا و تار * و نه بندید در کردن اسپان او تار را
 جمع و تراست بکسر بمعنی کینه و قتم نیز لغتی است یعنی سوار نشوید بر ای آنکه طلب کنیند کینه های جاهل را و کینه ها را
 لازم آنها مازید مثل قلایل یا جمع و تراست بشتین بمعنی زکمان و عادت جاهل بود زهها را در کردن اسپان می بستند
 تا چشم زخم نرسد نهی کرد از آن برای تنبیه بر آنکه آن رد نقل بر نمیکنند و برای آنکه تنگ نسازد کردن اسب را و بشاخ
 درختی مثلا بند نشود و شرح این بتفصیل در کتاب الطهارة در باب اداب الخلاء در حدیث رو یقع بن ثابت کشته
 است * رواه ابو داود و النعمانی * و ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عبد امامورا * گفته این
 عباس بود آن حضرت بند خدا امامور که میکرد بهر چه امر کرده میشد از نزد خدا و حکم نمیکرد بچیزی از پیش خود و میل
 بطبع و نفس خود و منحصر من نمیکرد انیل هیچ یکی را بچیزی از احکام که میخواست حتی اهل بیت که اخس را عزرب بودند

بوی چنانکه کثرت * ما اختصار و نالفاش بشی * مخصوص نکرد اند آن حضرت ما را جل از مردم پیچیده از احکام
 * الا بیات * مکرسه خصلت * امرنا ان تسبخ الوضوء * امر کرد ما را باین که تمام رکا مل کنیم وضو را و تعمیر آن در باب
 وضو کثرت * ان لا تأکل الصدقة * و باینکه نشوریم صدقه را مال زکوة را ازین نیز در باب زکوة کثرت * و ان لا ننزی
 حصارا ملی فرس * و باین که نجھانیم خرابی را بر اسپ تا حاصل شود از ان استرا اگر گفته شود که اختصار من در نهی از اکل صدقه
 ظاهر است اما امرنا سباع وضو و نهی از انزاع حمار بر فرس شامل است مرهمه است را اختصاص آن بچند معنی است
 جوابش آن است که مراد اینجا و اینجا و الزام آنست بر ایشان یا حیف بر مبالغه و تاکید در آن که مناسبت تطهیر الهی است
 مرایشانرا * روایات متعددی و النسائی * گفته اند که در پنجاه د است بر شیعه که کان می برند که اهل بیت مخصوص اند
 معلوم و احکام که نیست جرایشانرا و شاید که مراد نفعی اختصاص با حکام شرعی است که تمامه است را شامل است و الا اگر
 اهل بیت نبوت سلام الله و برگانه علیهم اجمعین مخصوص باشند ببعضی علوم از معارف و حقایق را و مرار و ارجاء
 بعدی اند اردو چیزی لازم نمی آید و الله اعلم * و عن علي رضي الله عنه قال اهل البيت لرسول الله صلى الله عليه وسلم بغلة *
 روایت است از امیر المؤمنین علی مرتضی گفت بهیله فرستاده شد برای آنحضرت احتیاجی مهمل می مقوس بود و الی
 اسبکن ریه رنام این بغله دل دل بود * و کتبها * پس هو ارشد آنحضرت آن بغله را * مقال علی * پس گفت علی رضي الله
 عنه * لو حملنا الحمار علی الخیل * کاشکی برداریم ما خرا را بر ابراهان * فکانت لنا مثل هذا * پس باشد و
 حاصل کردد ما را مانند این یعنی بغله * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يفعل ذلك الذين لا يعلمون *
 نمیکنند آنرا مگر آن کسانیکه نمیدانند احکام شریعت را و آنچه اولی و انساب است حکمت و درین نهی است
 از انزاع حمار بر فرس و گفته اند که نهی برای گرامیت است * رواه ابو داؤد و النسائی * و عن انس رضي الله عنه
 قال كانت قبیعة سیف رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة * بود قبیعه شمشیر آن حضرت از سیم قبیعه بفتح قاف و کسر
 موحد و سکون تکتانیه چیزیکه بر طرف مقصص سیف می باشد از نقره یا آهن کذا فی القاموس و در نهایی گفته آنچه بر اس
 قائم میف می باشد و بعضی گفته اند تحت دو شارب سیف و در صراح گفته قبیعه بفتح قاف و کسر و کذا فی القاموس
 و بعضی اردا کلام میگویند * روایات متعددی و ابو داؤد و النسائی و الدارقوتی * و عن هود * بضم هاء و سکون و ارد
 و دال مهمله * بن عبد الله بن سعد * تابعی است مقبول از طبقه رابعه * عن جلد مزید * روایت میکند از جلد
 مادری خود که نام وی مزید است بفتح میم و کسر زای و سکون یا صوابی است * قال دخل رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يوم الفتح و علی سیه ذئب و فضة * و رأی آن حضرت روز فتح مکه و حال آنکه بر شمشیر وی طلا بود و نقره * رواه
 الترمذی و قال هذا حل یث غریب * ازین حل یث معلوم می شود که تحلیه ذئب بن ذئب و فضة جایز است و بعضی گفته اند که
 این حل یث ضعیف است اسناد او قوی نیست و تحلیه بن ذئب حرام است کذا فی شرح مولانا محمد حنفی علی الشماائل و
 توریشی گفته که این حل یث مزید و حجت نمی شود زیرا که او را منعی نیست که اعتدال کرده شود بل ان و بعضی گفته اند
 شاید که فضة روی اندر د باشد بن ذئب و این حرام نیست و تفصیل آن در کتب فقه است * و عن السائب بن یزید * صحابی
 صغیر است ولادت وی در حننه ثانیة از هجرت احد حاضر شد و حجة ا لوداع را همراه پدر خود یزید بن سعید کند و
 در هفت سالگی * ان النبی صلی الله علیه و سلم کان علیه یوم احد درعان * روایت میکند که بود پیر آن حضرت روز غزوة احد
 و وزره * قل ظاهر بینهما * بتحقیق جمع کرده بود میان آن و وزره و پوشیده بود یکی را با لای دیگری و یکی را ابره ساخته
 بود و دیگری را احتیاطا هر معنی تعارن و تطابق است و این از غایب شجاعت آن حضرت بود چه هر که مردانه تر
 و نترسد او را در کار بیشتر و قوی تر صلاح او را معتدل او بیشتر و این حل یث و لایع دارد هر آنکه مباشرت اسباب منافی
 قبول نیست اگر یقین بحال خود باشد * رواه ابو داؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس قال كانت رایة نبي الله صلى الله عليه

و عام سوداء گفت ابن عباس برادر رايت آنحضرت عياض * و لواؤه ابيض * و بود لواؤه از سفيد گفته اند رايت علم کبير را
گویند و لواؤه علم صغير و بعضی بوعکس هم گفته اند و بعضی گفته اند رايت آنکه همراه صاحب حرب باشد و لواؤه علامت مقام امور
بر مرتقل بر آنحضرت را و علم بود یکی عياض و دیگری سفيد گفته اند مراد عياض خالص نيست بلکه از د و عياض می نمود زیرا که
در حدیث آينده ميگویند که از نمره بود و نمره کليمی که در روی خطهای عياض و سفيد باشند ظاهر عياض غالب بود و تواند که
در بعضی اوقات عياض باشد و در بعضی از نمره زائده علم * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن موسى بن عبيد * بضم عين
و فتح با مختلف فيه است در قوت و ضعف * مولی محمد بن القاسم * ظاهر آن است که مراد محمد بن القاسم بن محمد بن ابی بکر
همدانی است * قال * گفت موسی * آن سلفی محمد بن القاسم الی البراء بن عازب * فرستاد مرا محمد بن قاسم بسوی
براء بن عازب صحابی * يسأله * عن رأيه رسول الله صلى الله عليه وسلم * در حالیکه می پرسید محمد بن قاسم بر اعرار از رايت آنحضرت
بکه چگونه بود * فقال كانت سوداء * پس گفت بر اعرار بود رايت آن حضرت عياض * مربعة * چهار گوشه * من نمره *
از نمره بفتح نون و کسر ميم کليمی که در روی خطهای عياض و سفيد باشند که می پوشند آنرا اعراب تشبيه کردند آنرا بنمره که
خيواني معروف است که آنرا بطنک می خوانند * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و عن جابر بن النبی صلى الله عليه وسلم
دخل مكة و لواؤه ابيض * و رايت است از جابر بن عبد الله انصاري که از کبار صحابه و مشاهير ایشان است که آن حضرت
در آمد مکه را و حال آنکه لواؤه او سفيد بود * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * الفصل الثانی *
الثانی * عن انس قال لم يكن شيء احب الی رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد النساء من الخيل * گفت انس نهود هیچ
چیز محبوب تر بسوی آن حضرت بعد از زنان از اسبان و بعضی گفته اند که همین است امثالی که سکوت کردند آن حضرت
صلی الله علیه و سلم از آن در حدیث حبيب الی من دنیاکم بر تعلق بر صحت رايت ثلث و در جای خود آنرا بیان کرده
شده است * رواه النسائي * و عن علي رضي الله عنه قال كانت بيد رسول الله صلى الله عليه وسلم قوس عربية * گفت
امير المؤمنین علی رضي الله عنه بود در دست آن حضرت کمانی عربي * فرأى رجل ابیه قوس فارسیه * پس دید
آن حضرت مردی را که در دستش کمان فارسی است * قال ما هذه القوس * گفت آن حضرت چیست این کمان فارسی بیند از
آنرا * و علیکم بهذه و اشباهها * و لازم گیرید بر خود پادین یعنی کمان عربي و امثال آن طبعی گفته کویا آن صحابی دید
کمان فارسی را قریتر و سخت تر پس اختیار کرد آنرا بر کمان عربي پس کمان برد که آن اعوان است در حرب و فتح بلاد
پس ارشاد کردند آن حضرت او را که مرا بنچنین چیست که تو خیال کرده بلکه نصرت میداد حق تعالی در دین هر کرا که
متخواهد و نصرت از نزد اوست و بقوت و قدرت او نه بقوت و ساز و سامان شما * و رماح القنا * و لازم گیرید
بر خود به نیزه ها رماح جمع رمح و قنابه فتح قاف جمع قنانه و هر دو بمعنی نیزه است و کویا مواد باضافت رماح بسوی قنات کمال
و تمام است یعنی نیزه های نیزه * فانها یولد الله کلم بهائی الدین * پس بد رختی که قصه این است که قوت میداد خدا را و تعالی
مرشما را بان نیزه ها در دین * و یکن لکم فی البلاد * و پای بر جای میکرد اند مرشما را در شهرها * رواه ابن ماجه *
باب اداب السفر * اداب جمیع اداب است و اداب رعایت آنچه باید رعایت کرد و بعضی گفته اند اداب حسن اخلاق
و بیاید معنی او انشاء الله تعالی بتفصیل در کتاب الاداب و سفر و در حدیث و در بیان ترکیب معنی کشف و ظهور و خروج
است چنانکه اسفار صبح میگویند و روشنی و انکشاف او را و سفر بکس میگویند کتاب را و سفر میخوانند میالجبی را و مانند
آن و اداب سفر بسیار است بعضی از آن قبیل که رعایت آن پیش از روی باید کرد و بعضی در اثنای آن و بعضی بعد از
رجوع از آن و کتاب احیاء العلوم متکفل است به بیان آن و مانند رآد اداب الصالحین که ترجمه ربع عادات احیاء است
و در شرح سفر السعاده طرفی از آن ذکر کرده ام از آنجا باید جست * الفصل الاول * عن کعب
بن مالک ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوم الخميس في غزوة تبوك * کعب بن مالک که از مشاهیر صحابه و شعرا

اسلام است رقصه و در تخلف از غزوة تبوك كه از اجابت واحسان قصص اسفاره را ايت ميكنند كه آن حضرت بيرون آمد روز پنجم رقصه و غزوة تبوك كه نام زميني است ميان مدینه و غام * و كان بحسب ان يخرج يوم الخميس * و برد آن حضرت كه دوست ميداشت كه بيرون آيد براي سفر يا براي غزوة و روز پنجم رقصه * رواه البخاري * رد رجام الاصول از حديث ابوداؤد از كعب بن مالك آورده كه گفت كم بود كه بيرون مي آمد پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم براي سفر مكر روز پنجم رقصه و غزوة ميگردد و من الهدي حله يني آورده كه دروي نهيير است ميان روز و شب يا روز پنجم رقصه و الله اعلم و توبه پيشي مناسبتي و گفته ذكر كرده كه خميس بمعني لشكر است پس درين تعارض است بآنكه ظاهر يا بنك بر جيش كه جانب وي برون و نيز روز پنجم رقصه روزي مبارك است كه برداشته مي شود دري اعمال بنك كان پس خواست آن حضرت كه برداشته شود جهاد كه افضل اعمال است نزد خدا يا از جهت آنكه اين روز ايام اعياد است از روي عدو الله آنچه موافق همت نبوي است اين است و مدار بر استخاره و تفويض و توكل است و از سلف اصلا منقول نيست كه اتباع احكام نجوم و اختيار همت بحكم آن كنند از امير المؤمنين علي رضي الله عنه منقول است كه كسي نزد ايشان گفت كه فلان روز بر و فلان روز مرد فرمود اگر شمشير در دست من مي بود مي زد م كودن ترا بود هم مادر و خدمت ابوالقاسم محمد رسول الله صلي الله عليه وسلم و نشينيم نيز دري كه ذكر كرده مي شد كه فلان روز مسافرت بايد كرد و فلان روز نمايد كرد و آنچه مودر مقرب و متقارب از حضرت امير رضي الله عنه روايت ميكنند آن نيز بصحت نه پيوسته است و در كتاب سنن الهدي حكايتي از ابن عباس آورده كه مضمون آن قاعده ايسست كه كمي نظم كرده است : **يا ايها النجمه * هفت روزي نخس باشد در مه * ياد كيرش تا نيفتي در مه پنج * مه پنج و سيزده باشد از ده * است و يك بايست و چارويست و پنج * و از امير المؤمنين علي رضي الله عنه نيز آورده كه درين هفت روز هيچ كاري نبايد كرد و سفري نبايد كزيك و در صحت اين مقال نيز سخن است و الله اعلم** **و عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لو يعلم الناس ما في البرق ما علموا** * اگر مي دانستند مردم چيزي كه در روحت يعني تنها سفر كردن است آنچه ميل انهم من * **ما سار زاكب بليل و حله * مير نميگردد هيچ يكي اگر چه سوار هم باشد خصوصا در شب تنها و بعضي گفته اند كه تقيل بر اكب بجهت آنست كه مؤنت سوار بيشتر است و خوف است تر * رواه البخاري * و عن ابي هريره قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم لا تصحب الملائكة رفقة فيها كلب ولا جرس * يارني شوند و همراه نمي روند فرشتگان گروهی را كه دران سركه است و نه گروهی را كه در ايشان جرس است رفقه بالضم و الكسر كروه هم سفر رفاق بگير و اجماعت رفيق و رفيق واحد و جمع چنانكه در قول حق تعالى و حسن اولئك رفقا جمع رفقاء و چون متفرق شوند اسم رفقه ميرود نه رفيق و جرس بفتحين آنچه آريخته مي شود در كردن دابه ياد رپاي باز و جز آن وجه نهی گرامت صوت است مثل ناقوس و زار شده است كه با هر جرس شيطان است و از او مانع است از ذكر و فكر و مراد بلكب كلبی است كه نه براي غرض پاهبانی باشد و نگارداشتن كلب براي پاهبانی و حفظ مواشی مباح است و گفته اند كه مراد ملائكة رحمت اند نه كتيبه و حفظه كه آنها مفارق نمی شوند * رواه مسلم * و عنه ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال الجرس مزمار الشيطان * گفت آن حضرت جرس مزمار شيطان است مزمار جمع مزمارني كه زمر كوده مي شود يعني تغني كرده ميشود بوي و زمرو زمير سرود كردني به نبي و مزمار بلفظ جمع بجهت آن گفت كه آواز او منقطع نمی شود كويامر جزوي از وي مزمار است و در باب العبد كلام در معنی آريزاده برين گذشت و احسان بشيطان بجهت آن كرد كه وي شاغل ميگردد از ذكر و فكر * رواه مسلم * **و عن ابي بشير * بفتح با و هر شين * الا نصاري * صحابی است و بطويل يافت و وفات يافت بعد از وقعه حرة بر قول صحيح * انه كان مع رسول الله صلي الله عليه وسلم في بعض اسفاره * روايت ميكنند وي كه بود با آن حضرت و بعضي سفرهای****

آن حضرت * فارمل رسول الله * پس فرماد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رسولاً * فرماد * اراکه نل اکنل برامل
 سفر باین حکم که * لا یقیین فی رقبة بعیر قلا دة من وتر * باقی کل اشته نشود در کردن شتری قلا دة از وتر بغیتین بمعنی
 زده * ارقلا دة * شک راوی است که قلا دة من وتر گفت یا قلا دة مطلق گفت و مراد همان قلا دة از وتر است * الا قطع *
 مکر آنکه بویل * شود آن قلا دة بیان آنکه شت و ظاهر را وجه درینجا آن است که می او تختند بآن جرس * متفق علیه
 * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرتم فی الخصب * چون مسافرت کنید شما در فراخی
 سال خصب بکسر خاء ضل جذب بفتح جیم بمعنی قسط * فاعطوا الابل حبهام من الارض * پس بیل میل شتران را حق آنها از
 زمین یعنی از گیاهها یعنی بکنند از آنها را ساعت بساعت تا بچرند و تیز روند * واذا فرتم فی السنة * چون مسافرت
 کنید شما در قسط سال مئة بمعنی سال و در مال قسط بخصوص نیز استعمال میکنند * فاسرعوا علیها السیر * پس تیز روند و
 شتاب کنید بروی سیر را و تا خیر تکنید در راه تا بر مانند شما را بمقتل پیش از آنکه ضعیف شوند * واذا عرستم باللیل
 فاجتنبوا الطريق * و چون فرود آئید در آخر شب پس یکسو شوید و پرهیز کنید راه را یعنی در میان راه فرود نیائید
 زیرا که هوام و دواب در شب بمیاری باشند * فانها طرق الدواب و ما رعى الوهم باللیل * زیرا که راهها را همای
 چار پایها و جایی رجوع آوردن و بودن کزندها است از مار زگر دم و جز آن تعرض فرود آمدن مسافرد در آخر شب
 برای خواب و استراحت نفس و راحت ابل پس قول ری باللیل برای تحقیق و تأکید است و بعضی گفته اند تعرض
 فرود آمدن در هر وقت که باشد از شب یا روز پس باللیل تغییر است * وفي رواية * و در روایتی اینچنین
 آمده که * اذا فرتم فی السنة فبا درواها بحیاتها و قتیکه مسافرت کنید در قسط سال پس شتابی کنید در مورد رها لیکه
 باقی است با شتران مغزا استخوان آنها یعنی قوت بدن آنها نفی بکمر نون و سکون قاف مغزا استخوان و گاهی اطلاق
 نفی بر پیه نیز میکنند و نقبها بفتح نون و قاف و بیاء موحدة بمعنی راه دارد و کوه نیز برایت کرد شده است و ضمیر را جمع
 با رض داشته و تور پشته گفته که این تصحیف است و بعضی نقب بمعنی تنگ شدن اخفاف بعیر داشته اند گفته میشود نقب
 البعیر و تنگه دقیق شود اخفاف وی و بعضی بمعنی پا ره شدن خف طوموس و حمل برین معانی چند ان چه مدت نل ارد
 و اینها نیز تصحیف است اگر چه طوموس آنرا نیز بزرگ کرده از قول بتصحیف بر آورد است فافهم * رواه مسلم * وعن ابی
 هريرة الخدی ری قال بینما نحن فی سفر مع رسول الله * گفت ابوسعید در اثنا می آنکه مادر هفتر بودیم با پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه وسلم اذ جاءه رجل علی راحلة * ناکاه آمد آن حضرت را مردی بر شتری * فجعل يضرب یمننا و شمالنا * پس کشت آن
 مرد که میزد را ستاو چپای شتر را بمچب مانند شدن یا معنی آنست که فرود می افتد از پشت شتر و میرود یمن و شمال
 و بعضی میگویند میزد چشم خود را می نکرد بچپ و راست برای طلب چیزی که قفا کند بآن حاجت خود را * فقال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم من كان معه فضل ظهر * پس گفت آن حضرت کسیکه باشد با وی زیادتی پشت یعنی مرکب * فلیعده
 حلی من لا ظهر له * پس باید که باز کرد اند آنرا و رد کند بر کسی که نیست مرکب او را * فمن كان له فضل زاد فلیعده
 به حلی من لا زاد له * و کسی که باشد مراد از زیادتی توشه پس باید که صرف کند آنرا بر کسی که نیست توشه مراد او را * قال
 فذکر من اصناف المال * گفت راوی پس ذکر کرد آن حضرت از انواع و اقسام مال یعنی گفت هر که باشد نرد وی فلان
 مال و فلان مال مثل جامه و زر و جز آن زیادت بر حاجت نفس پس باید که بخش کند و صرف نماید آنرا بر کسی که نل ارد
 * حتی رأینا انه لا حق لاحل منا فی فضل * تا آنکه دیدیم و دانستیم که نیست حق مرهیچ یکی را از ما در زیادتی زاد * رواه
 مسلم * وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السفر قطعة من العذاب * سفر پاره است از عذاب یعنی قسمی
 است از آن * یمنع احدکم نومه * منع میکند یکی از شما را خواب او را * و طعامه و شرابه * و خوردنی او را و نوشیدنی
 او را بر وجه معتاد و مانوس و تخصیص بترم و طعام و شراب از برای رفق بودم است والا در سفر قوت میکرد و بمیاری

نهفته من وجهه فلیعجل الی اهلته * پس وقتی که پدر اخص و با خورهای یکی از شاخا جنت خود را از رویی و طریقه
 میخواست پس باید که شتابی کند و برود بموی اهل خود نهفت بفتح نون و سکون ها حائجا و رستگان نهفت در چیزی و
 حرص نمودن در آن میگویند فلان منهوم است بدان یعنی مولع است بموی و خریص است در آن * متفق علیه
 * وعن عبد الله بن جعفر * صحابی قرشی هاشمی مدنی ووی اهل مولود است که در اسلام ولادت یافت در حبشه و
 وفات یافت بمکه بنه سته ثمانین در زمان عبد الملك وله تسعون مئة نامید می شد او را بحر الجود و گفتند نمود در اعلام
 سختی ترازوی و بد روی جعفر بن ابی طالب نبی جواد بود ووی جواد بن جواد و در وقت وفات آن حضرت نه ساله
 بود * قال کان رسول الله صلی الله علیه وعلیه و سلم اذ اقبل من مکه * کفت عبد الله بن جعفر بود آن حضرت وقتی که قدم می
 آورد از سفری * تلقی بصبیان اهل بیه * تلقی نمود * می شد و پیش آمد * می شد بشر دان اهل بیت و می یعنی خردان
 اهل بیت را نزد آن حضرت می بردند * واته قدم من سفر نسبی بی الیه * ویک رستی که آن حضرت قدم آورد از سفری
 پس پیوسته کرد * شد بن و پیشتر بود * شد مرابری آن حضرت * فتعلمنی بین یدیه * پس برداشت و سوار کرد مرابه
 پیش خود * ثم جیر باحد ابني فاطمة رضي الله عنها * پستراورده شد یکی از د و پس فاطمه که امام حسن و امام حسین
 باشند رضي الله عنهما * فارد نه خانه * پس ردیف کرد انیل او را و سوار کرد پس خود یعنی نشو است که او را پیش گیرد
 و مرابری اند از او * قال فادخلنا الدینة * کفت عبد الله بن جعفر پس در آورده شد یم مدینه را * ثلثة علی
 دابة * هر سه بر یک ایه * رواه مسلم * وعن انس انه اقبل هو را بوطیحة مع رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت
 است از انس که بد رستی شان این است که روی آورد یعنی بجانب مدینه وی یعنی انس را بوطیحة انصاری که
 زوج ام انس بود همراه آنحضرت * ومع النبی صلی الله علیه و سلم صفیه * و حال آنکه با آن حضرت ام المؤمنین صفیه
 بود * مرد فها * در حالی که آن حضرت سوار کنند ام المؤمنین صفیه بود در عقب خود * علی را حالت * بر شتر سوار می خود
 و این در رجوع از غزوه خیبر بود و صفیه رضی الله عنها از غنایم غزوه خیبر بود که نصبت در دست د حیه کلبی افتاد بود
 و از وی آنحضرت گرفت و آزاد کرد و تزوج نمود پس در راه ردیف خود ساخته می آورد * رواه البخاری * و عنه قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یطرق اهل لیل * کفت انس بود آن حضرت که در نمی آمد اهل خانه خود را در
 شب یعنی در وقت باز آمدن از سفر * وکان لاید حل الاغذیة او عشیة * و بود که در نمی آمد مگر در چاشتگاه یا شب تکاف
 یعنی آخر روز بعد از عصر پیش از در آمدن عصر یا پیش از در آمدن شب * متفق علیه * وعن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا طال احدکم الغیبة * کفت آن حضرت وقتی که از شما غائب شدن را در سفر یعنی سفر
 دراز کرده باشد * فلا یطرق اهل لیل * پس باید که در نیاید اهل خود را در شب طرق در اصل بمعنی کوفتن است
 و در آینه * در شب را طارق گویند زیرا که حاجت دارد بکوفتن در * متفق علیه * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال اذا دخلت لیل فلا تدخل اهلک * وقتی که در شب یعنی در شهر پس ند را اهل خانه خود را * حتی تستد
 المغیبة * تا آنکه اجتماع امن کنند زن و معنی استد اد حلق خانه است و اینجا مراد بآن معالجه ستودن موی است بهر وجهی
 که زنان معتاد اند و عادت زنان استعمال حد یک نیست و مغیبه بضم میم و کسر غین معجیه و سکون یاز نیکه غائب
 است از وی زوج وی * و تمتشط الشعثة * و شانه کنند زنی که پویشان موی است شعته بفتح شین و کسر عین و بناء مثلثة زن
 رو لیل موی حاصل آنکه صبر کنند تا زن خود را ببارایند و مستعمل معنیست کرد اند * متفق علیه * و عنه ان النبی صلی الله
 علیه و سلم لما قدم المدينة نحر جزورا * و هم از جابرا است که آن حضرت چون قدم می آورد مدینه را میکشت شتری
 را * اوبقرة * یا کوفی را این حدیث دلالت کرد بر آن که سنت است مرکبی را که باز آید از سفر که ذبح کند بقدر آنچه
 در وضع اوست * رواه البخاری * وعن کعب بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه و سلم لا یقدم من سفر الا نهرا *

گفت که عیسی بن ماری که از مشاهیر صحابه است بود آن حضرت که قدم نمی آورد از مغرور و زانه * فی الضعیفی * در وقت چاشت و این باعتبار غالب احوال و الا با بقا کثرت که نمی در آمد مگر با ملاد یا شنبکا * فاذا قدم بدأ بالمسجد * پس چون قدم می آورد آغاز میکرد بد آمدن مسجد * فصلی فیہ رکعتین * پس میکند ارد در مسجد دو رکعت * ثم جلس فیه للناس * پختن می نشست در مسجد از برای مردم که بیایند و مشرف شوند و غنیمت است مر تادم را که بعد از آمدن از خضر در مسجد به نشیند خواسته بعد از آمدن در خانه یا پیش از آن * متفق علیه * وعن جابر قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر * كلف جابر بن عبد الله من عمره أن حضرت در سفری * فلما قدمنا المدينة قال لي * پس هبنا ميكه قدم آوردیم ما مدینه را گفت آن حضرت مرا * ادخل المسجد * در آی مسجد را * فصل فیہ رکعتین * پس بگذارد در مسجد دو رکعت را ظاهر آنست که این دو رکعت تحية المسجد بود یا سنت مغرامت و بعضی احتیاج لال کرده اند باین بر مشر و عیسی نماز چاشت * رواه البخاری

در آخر را * بن رداة * بهتمج و او * الغامدي * بخیر معجزة صحابی است ها کن طایف معاد است در اهل حجاز * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم بارك لامتي في بكرها * خداوند ابرکت کن امت مرا در بکرها برخاستن و گاهما در سفر و غیره در بامداد کردن * وكان اذا بعث مريّة اوجيشا * و بود آن حضرت چون میفرستاد فوجی را از لشکر یا لشکر را * بعثهم من اول النهار * میفرستاد ایشان را از اول روز * وكان صخر قاجرا * و بود صخر باز را کن این لفظ را وی صخر است یا خود را بلفظ غائب ذکر کرد * فكان يبعث تبارقة اول النهار * پس بود وی که میفرستاد مال باز را کنی خود را در اول روز * فائرى * پس توا کمرشد * و کثر ماله * و بسیار شد مال وی بحسب مراعات سنت و اجابت دعای آنحضرت ثروت بسیار مال و توا بکری اثر توا نکشد ن * رواه الترمذي و ابوداود و الدارمي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم باللجة * پوشما باد که سیر کنید شب در تاریکی شب و لجه شب سیر کردن و ادلاج بکون دال میرد راول شب کردن و ادلاج به تشیل دال در آخر شب سیر کردن * فان الارض تطوى بالليل * پس بد رستی زمین پیچید * می شود شب و آسان میگرد میرد و خیال میکند راه روند که اندک سیر کرده و حال آنکه بسیار سیر کرده است و آن جهت عدم مشاغل و صوارف از حیر و عدم مشاهد امارات و علامات که ثقیل میگرد اند میرد در نظر سالک و مراد آن است که قناعت نکنید بمیرد در روز بلکه در پاره از شب نیز سیر کنید نه آنکه میرد در روز نکنید چنانکه در احادیث دیگر آمده است که میر کنید در اول روز و در آخر روز و پاره از شب * رواه ابوداود * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الراكب شيطان * گفت حضرت یکسوار یک شيطان است * و الراكب شيطان * و دو سوار دو شيطان اند * و الثلاثة ركب * و سه سوار سه شيطان اند که محتامل و مستحق آنند که ایشان را سواران نام توان کرد از جهت بودن ایشان محفوظ از شيطان نمی کرد از سیر یکسوار و دو سوار از جهت فوات جماعت از یکی و تعمور زندگانی برد و کس و از د و کس اگر یکی بمیرد یا بیمار شود مضطر میگرد د دیگری و خوش میگرد د شيطان یا مراد آن است که با ایشان شيطان است که امر میکند بشر و مبالغة ایشان را نفس شيطان خوانند پس ازین حدیث معلوم شد که البته در سفر سه کس باید که باشند و آن اقل جماعت است و نیز اگر یکی بر او حاجتی رود و دو باقی مانند با یکدیگر انس گیرند و اگر در امضاء مهم و کردن کار تاخیری واقع شود دیگری برای خبر و تحقیق حال برود و متاع خالی نماند * رواه مالك و الترمذي و ابوداود و النسائي *

* وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا كان ثلثة في سفر * گفت آن حضرت وقتی که سه کس در سفر * فليؤمروا احدهم * پس باید که امیر و حاکم گردانند یکی را از میان خود از برای دفع وقوع خلاف و نزاع در نزول و رکوب و جز آن و امیر باید که ملوک کند با ایشان طریق نصیحت و رفق و اعانت و خادم ایشان باشد چنانکه وارد شد * است که سید القوم خادم مهم و چنانکه در حکایات مشایخ آمده است * رواه ابوداود * وعن ابن عباس رضي الله عنهما

عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الصیابة اربعة * بهترین مصایبان و رفیقان چهاراند از جهت آنکه اگر چه ارباب باشند و یکی
مریض شود زخوامد که وصیت کند یکی از رفقا را در کس گواید شوند و گفته اند که پنج بهتر از چهار است و هر چند بیشتر بهتر و الله اعلم
و در حدیث اقل مرتبه را بیان کرده اند * و خیر العرا یا اریحانة * و بهترین مریدها چهار صد است و مرید پاره از
جیش از پنج نامه صد یا چهار صد پس می فرمایند که بهترین مریدها چهار صد است که قسم اعلی از آن است * و خیر
الشیوش اربعة الالف * و بهترین لشکرها چهار هزارند که کمتر ازین نیا شد * و لن یغلب اثنا عشر الفا من قلة * و مغلوب
کرد اند نه شوند در اوده هزار کس از جهت کمی یعنی دوازه هزار کس مغلوب نمی شوند را اگر مغلوب شوند از جهت کمی
نشوآمد بود که این عدد از کمی بر آمده است بلکه از جهه امیری دیگر خواهد بود از عجب و غرور و جز آن * و را
الترمذی و ابوداؤد و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث یحیی بن یسب * و عن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتخاف فی المسیر * گفت جابر بود آن حضرت که پس میماند از مردم در مسیر کردن در سفر تخلف میماندن
از کمی * فیزجی الدعیف * پس میراند ناتوان را که پس می ماند و ملحق می گردانید او را به همراهان از جاء برای
آنجا بیک فعال هرق یعنی راندن * و یردف * و ردیف می ساخت و هوار می کرد تا توانرا بر مرکب در پس خود
و ید هولهم * و دعا میکرد لشکریان را یا ناتوانان را * و راه ایود از دهن ابی ثعلبة الخشنی * بضم خا و بفتح شین صحابی
است نام ارجرم بضم جیم و هاشمهور است بکنیت یحیی کرد بیعت رضوان و فرستاد او را آن حضرت بقوم او پس اعلام
آوردند بر دست و نزل کرد بشام و وفات یافت حنة خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه و این قول اشهر
است * قال کان الناس اذا نزلوا منزلا * گفت ابو ثعلبة بود ند مردم چون فرود می آمدند منزلی را * تفرقوا فی
الشعاب و الا و دیه * جدا می افتادند در کوها و رودها شعب بالکمر راه در کوه وادی و رود * فقال رسول الله *
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان تفرقکم فی هذه الشعاب و الا و دیه * بد رستی که متفرق شدن شما درین شعبها
و وادیها * انما ذلکم من الشیطان * نیست آن مکر از شیطان که شما را از یک یکر جدا سازد پس دشمنان بر شما دست یابند
و آزار رسانند * فلم یزلوا بعد ذلک منزلا لا یخضع بعضهم الی بعض * پس فرود نیامدند مردم بعد از آن مکر آنکه
فراموش می آمدند بعضی مردم بحرف بعضی و هم می پیوستند * حتی یقال لو بطل علیهم ثوب لعمهم * تا آنکه گفته می شد
که اگر فراخ کرده می شد برایشان جامه هر آنکه در می گرفت در می پوشید همه را * و راه ایود از دهن * و عن عبد الله
بن مسعود قال کنا یوم بدو * گفت عبد الله ابن مسعود بودیم مار و زغزغه بدر * کل ثلثة ملی بعیر * هر سه مرد بربک شتر
* فکان ابولبابه و علی بن ابی طالب * پس بود ابی لبابا و انصاری صحابی مشهور بکنیت احم او رفاعه بکمر را احوال او
غریب است در موضعی نوشته شده باشد و بود علی مرتضی * زمیلی رسول الله * هر دو عدیل پیغمبر خدا بربک شتر
زمل برداشتن و زمیل عدیل رفیق و ردیف و اینجا بمعنی عدیل است زیرا که هوار می شدند بنوبت و زامله شتری که
رخت و نوشه بروی نهند * قال فکان اذا جاءت عقبه رسول الله علیه و سلم * پس بود قصه اینکه و قتیکه می آمد نوبت
فرود آمدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * فی الصراح عقبه بالضم نوبت * قال لئن نمشی هنک * می گفتند علی
و ابولبابه ما پیاده میرویم از جانب تو یعنی بدل و عوض تو * قال ما انتما باقوی منی * گفت آن حضرت نیستید شما
قویتر از من * و ما انا باغنی عن الاجر منکم * و نیستیم من بی نیازتر از اجر و ثواب از شما در اینجا اظهار غایت تواضع
است از آن حضرت و مواهات و مهربانی با رفقا و افتقار الی الله * و راه فی شرح الصنة * و عن ابی هريرة عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال لا تتحل و اظهروا و ابکم منابر * گفت آن حضرت مکیرید پشتهای چار واهای خود را منبرها کنایت
است از ایستادن بر آنها و این بر تقدیر است که حاجت بران نباشد و غرضی صحیح بدان متعلق نکرد زیرا که بصحت
و میل است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه خواند در عرفه بر احواله خود ایستاده * فان الله تعالی انما سخرها

کلم لتبلغکم * زیرا که خدا ابتعالی معجز نکرد آنکه است در ابواب شما مگر براه آنکه بر همانند ذاب شمارا *
 الی بلک لم تکنوا بالغیه الا بشق الانفس * بدو شهرهای که نیستید شمارسند آن شهر مگر بشقت و سختی نفسهای یعنی مقصود
 از ان مواری و بامای رحمت بمقصد پس زیاده تشویش رسانیدن و آزار کردن آنها را نباشد * و جعل کلم
 الارض * ویدل کرده است برای شما زمین را * فعلیها فاقضوا حاجاتکم * یعنی بر زمین پرد ازید حاجت های خود را
 مرتسم که باشد ایتادان و نشستن و جزآن و برد و آب جز مواری که بجای برساند نکنید * رواه ابوداؤد
 * وعن ابی قال کنا اذا نزلنا منزلا * کفتم انفس بودیم ما و قتیکه فرود می آمدیم منزلی را * لا نسبح حتی نحل
 الرحال * نماز نفل نمیکردیم تا آنکه مرکبها بدیم * بالانهار از پشت شتران میخفت و تسبیح اکثر اطلاق آن بر نماز نافله می آید
 و بعضی گفته اند که مراد نماز چاشت است که حاضر میشود وقت نزول و فهم کرده میشود ازین که نماز فرض کند اراده
 میشود پیش از حل رحال و شاید که این بر وقت یزید است که در وقت کشتاد نباشد والله اعلم * رواه ابوداؤد * وعن بریده
 قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم یمشی * زوا یف ایت است از بریده اسلمی بضم با که صحابی مشهور است گفت بریده
 در اثنا آنکه آن حضرت راه میروند * اذ جاء رجل معه خمار * ناکه آمد با و را مردی که با وی خمر است یعنی
 هو از پوژ آن مرد بر روی * فقال یا رسول الله اربک * پس گفت آن مرد ای رسول خدا سوار شو * و فخر الرجل * و پس ماند
 آن مرد یعنی از موضع رکوب که صر زدا به و پیش او است تا آن حضرت در آن جا سوار شود و خود آن مرد عقب سوار
 گردد * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا انت احق بصر دایک * پس گفت آن حضرت من سوار نمی شوم در صد رتو
 هزار از تری بصر زدا به تو * الا ان تجعله لی * مگر آنکه بگردانی توصل زدا به را برای من و بصریح کوئی آنرا و الا تخر آن
 مرد از موضع رکوب برای این بود * قال جعلته لك * گفت گردانید من صد را برای تو * مرکب * پس سوار شد آن
 حضرت بر صدر و درین غایب انصاف و تواضع است از آنحضرت که را خضی شد بسوار شدن عقب آن مرد و تعلیم است
 این ادب را * رواه الترمذی و ابوداؤد * وعن سعید بن ابی هند * تابعی ثقة مشهور است از اهل علم و صلاح مولی حمزة
 بن جندب مرورا احادیث صالحه است ترفی هنت همت عشرة و ما ثة فی عهد هشام بن عبد الملك * عن ابی هریره * روایت
 میکند سعید از ابی هریره * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم ترون ابل للشیاطین و بیوت للشیاطین * می باشند شتران
 برای شیطانان و می باشند خانه ها برای شیطانان * فاما ابل الشیاطین * اما شتران شیطانان * فقد رايتها * پس
 بتحقیق دیدم من آنها را * یخرج احدکم بنجیات معه * بیرون می آید یکی از شما بناهای گزیده که با او است * قد اسمنها *
 بتحقیق فرموده کرد آنکه است آن نا قهارا * فلا یعلو بعیرا منها * پس بالا نمی آید آن شخص هیچ شتری را از ان یعنی سوار
 نمی شود و احتیاج ندارد بد آن برای نفس خود * و یمربا حیه * و میکند به برادر و مسلمان خود * قد انقطع به * در
 حالیکه به تحقیق در مانده شده است آن برادر از میر و سفر بیعت ذعف و عجز انقطاع بلفظ مجهول و معلوم مرد و تصحیح کرده
 شده است رد و قاموس گفته است که انقطع به بلفظ مجهول یعنی عاجز آمد از سفر خود * فلا یسمله * پس بر نمیدارد آن برادر
 را بر ناله و سوار نمیکند او را بران حاصل آنکه این شتران را برای تفاخر و نکار و نام و آوازه نگاه داشته نه برای رفع احتیاج
 از نفس خود و از مسلمانان پس گویا این شتران برای شیطانند که خوش می شود شیطان بد آن را این قول که فاما ابل
 الشیاطین الی بعضی گفته اند این قول راوی است و حدیث که قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است همان مجهول
 سابق است که تکران ابل للشیاطین و بیوت للشیاطین و بعضی می گویند حدیث تا قول فلم ارها امت چنانکه گفت * و اما بیوت
 الشیاطین فلم ارها * اما خانه های شیطانان پس ندیده ام من آن خانه ها را * کان سعید یقول * بود سعید که راوی حدیث
 است می گفت * لا اراها الا هذه الاقاص التي یستر الناس بالذیبا * کمان نمی برم من آن خانه ها را مگر این قصه ها
 که می پوشند مردم بدیبا مراد این مرد چهار و مسلمانها است که می پوشند آنها را اهل اسراف و اتلاف در سفرها بدیبا

و جامه های انریشمنی قصص در اصل نام جای نگاه داشت پرند ما اطلاق کرده شد بزین محلهها * رواه ابوداؤد * وعن سهل
بن معاذ * تابعی است نزیل مصر و بعضی گفته اند از اهل شام یحیی بن معین گفته که ضعیف است و ذکر کرده است
ابو را این حیاء در کتاب ثقات * عن ابیه * روایت کرده است از پدر خود که معاذ بن انس جهنی است که صحابی است
* قال غزوانع النبی * که غزا کردیم ما با پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فضیق الناس المنازل * پس تنگ کردانیل در مردم
منزلها را یعنی گرفتند منزلها را که حاجت نیست مرایشان را بآن منزلها پس تنگ کردانیل بد بحیب آن جای را بر مردم
* و قطعوا الطريق * و بریدند و قطع کردند راه را و گفته اند که مراد بقطع طریق اینجا همین تضییق مکان است و ذکر
مرد و برای آن است که اثم از مرد و جهت است کذا اقبل * فعنی النبی صلی الله علیه و سلم مناد یا یفادی فی الناس *
پس فرستاد آن حضرت آواز کنند و آواز کند در مردم و بگوید * ان من ضیق منزلا و قطع طریقا * بد رستی هر که تنگ کرد اند
منزلی را و قطع کند طریقی را * فلا جهاد له * پس نیست ثواب جهاد در او را * رواه ابوداؤد * وعن جابر عن النبی
صلی الله علیه و سلم قال ان احسن ما دخل الرجل امله اذا قدم من سفر اول الليل * بد رستی که بهترین اوقات در آمدن
مرد اینجا خود را چون قدم آورد از سفر اول شب است و این بر تنگدیر نیست که سفر قریب باشد و آنکه سابقا کثرت که شب
نه در آنیک در سفر بعید است و زویری گفته است که اگر سفر بعید هم باشد ولیکن خیر قل و م مشهور شده باشد با یک نیست بقل و م
در شب زیرا که مقصود تهاوت است و آن جا میل می شود بیشتر خیر قل و م و بعضی گفته اند که مراد بدین دخول اهل مجامعت است
زیرا که مسافر سخت میکرد به شهوت آورد چون در اول شب قضا کند بخواب و استراحت اجبار می شود و نیز در این اظهار
محببت و اشتیاق و مبادرت با دای حق و رفع کلفت انتظار است * رواه ابوداؤد * الفصل فی الثانی * عن ابی
قتادة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر فیرس لیل * بود آن حضرت چون می بود در سفر پس
فرود می آمد در آخر شب برای خواب و استراحت * اضطجع علی یمنه * به پهلوی می خفت بر جانب راست خود پس آنکه
عادت مستمره آن حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب رفتن و خفتن بر پهلوی راست بود و حکمت در این گفته اند
که دل معلق است در جانب چپ پس اگر خواب در جانب چپ کرده شود قرار میکند دل و آرام می یابد و خواب کران
می آید و بیدار شدن و برخاستن برای نماز شب دشوار میکند در اولیا که مقصود ایشان اصلاح بدن و مضاعف طعام و طلب
راحت در منام است اختیار کرده اند خواب در جانب چپ * راذا عرس قبیل الضحی * و چون فرود می آمد آن حضرت
برای خواب پیش از صبح نزدیک بان * نصب ذراعه * ایستاده میکرد آرنج خود را * و وضع راسه علی کفه * و می نهاد
سر میا رک خود را بر کف دست خود که این ادخل و اقرب است در بیدار شدن و استراحت نیافتن و خواب کران
نیامدن * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال بعث النبی صلی الله علیه و سلم عبد الله بن رواحه * بفتح
و او تخفیف و او را جای مهله * فی سرية * فرستاد آن حضرت عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه و شعراء اسلام
و از شهدای مته است در فوجی از لشکر * فوافق ذلك يوم الجمعة * پس موافق افتاد آن فرستادن روز جمعه را یعنی
اتفاقا بر روز جمعه حکم کرد که بیرون آید و بچنگی که فرستاده اند بود * فغدا اصحابه * پس وقت بآمد در فتنه یا ران او
یعنی لشکریان که همراه او کرده بودند * وقال اتخلف و اصلي مع رسول الله * و گفت عبد الله بن رواحه پس میمانم
من و نماز جمعه میکنم ارم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ثم الحقهم * بستر لا حق می بشوم ایشان را و میفرستم
فلما صلی مع رسول الله صلی الله علیه و سلم را * پس چون نماز کند ارد ابن رواحه با آن حضرت دید آنحضرت او را
که بیرون نیامده است * فقال ما منعك ان تغد مع اصحابك * پس گفت آن حضرت چه باز داشت ترا از یکا و زامن تو یا ران
تو * فقال اردت ان اصلي معك ثم الحقهم * پس گفت عبد الله خواستم که نماز جمعه بکنم ارم با تو بعد از این و شما با ایشان و لا حق
شوم ایشانرا * فقال لولا نفقت ما فی الارض جميعا * پس گفت آنحضرت اگر خرج میکردی تو چیزی که در زمین است

از اشیاء و منافع همه * ما اذ رکت فضل غل و نهیم * در نمی یابنی تو فضل و ثواب بگاه بیرون بر آمدن ایشان را
یعنی اصحاب تو * رواه الترمذی * و درین غایت تاکید و مبالغه است در ثواب جهاد و نماز جمعه پیش از در آمدن
وقت فرض نمی شود و بر آمدن روز جمعه بعد از دخول وقت حرام است بر کسی که جمعه بروی لازم است نزد جمعی
علماء و نزد امام ابوحنیفه رواحت بی جهت تحقیق ضرورت در اسفار بقوت فرضیت و مراقت زمانند آن اما مکروه است
که باعث اعراض و تغافل از طاعت است و نزد شافعی سفر روز جمعه اگر چه پیش از زوال و در وقت صبح بود حرام
است کذا فی مقرر المعادة * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا نصیب الملائكة رفقة فیها جلد نمر *
مصاب نمی شوند فرشتگان جماعت رفیقان سفر را که در میان ایشان چرم پلنگ است نمر بفتح نون و کسر میم نام درنده
مشهور است و بتحقیق وارد شده است نهی از هوار شدن بر چرمهای نمار را ز پوشیدن آنها از جهت آنچه در راه
از تکبر و خیلا و از جهت آنکه آن لباس عجم است و بعضی گفته اند از جهت آنکه چرم او قابل دباغت نیست و اکثر جلود
آنها بعد از مردن آنها میکینند زیرا که شکار کردن آنها عیبر است پس علم اصحاب ملائکه از جهت ارتکا بر میم می
است * رواه ابوداود * و عن سهل بن سعد * سهل بن سعد الساهلی انصار مدنی مر او را دید ز او را صحبت است
و بود نام او حزن آن حضرت او را سهل نام کرده و در وقت وفات آن حضرت پانزده سال بود بعد از آن معمر شد و در سنه
احدی و تسعین وفات یافت و هو آخر من مات من الصحابة بالمدينة * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هیل القوم
فی السفر خاد مهم * بهترین قوم در سفر خادم بهترین یعنی بهترین و بزرگترین ایشان را باید که خدمت قوم کند
و قثم شود به صالح ایشان و رعایت احوال ایشان در ظاهر و باطن بعضی گفته اند مراد آنست آنکسی که خدمت میکند
اگر چه در ظاهر ادنی ایشان باشد مید ایشان است در حقیقت از جهت کثرت ثواب و یا ینعمنی مناسب تر است بقول
وی * فمن همهم بخدمته لم یسبقوه بعمل * پس کمیکه پیشی و زیادتی کند بر ایشان بخدمت پیشی و زیادتی نتوانند
کرد ایشان بروی هیچ عملی یعنی هیچ عمل فاضلتر از خدمت نیست * مصرع * که مردان ز خدمت بجای رسند
* الا لشهادة * مکرر قتال نمودن و جنگ کردن تا آنکه کشته شود و فضل شهادت در یابد * رواه البیهقی فی شعب الایمان
* باب الکتب الی الکفار و دعائهم الی الاسلام * باب نامه نوشتن بسوی کفار و خواندن ایشان
بسوی اسلام و خواندن کفار بسوی اسلام پیش از قتال واجب است و قتال پیش از خواندن باسلام حرام و خواندن اکثر
یکتا بت میباشد خصوصاً بجای نبل ملوک و عظامای ایشان و بتحقیق نوشتن آن حضرت بملوک کفار که در زمان عظمت نشان
وی بود ند چنانکه قبصر و کمری و نجاشی و غیر ایشان کتب و مناشیر در غایت فصاحت و بلاغت و اینجا از آنچه متصور نیست
فروق آن و بعضی از علماء چنانکه صاحب شفا و غیر وی آنرا جمع کرده و کتاب خود را بدان محلی و مزین ساخته اند
* الفصل الاول * عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم کتب الی قیصر * روایت است از ابن عباس که
آن حضرت نوشت بسوی قیصر * یدعوه الی الاسلام * در حالیکه میخواند قیصر را بسوی اسلام * و بعضی بکتابه الیه دحیه
الکلبی * و فرستاد آن حضرت با کتاب خود که نوشت بسوی قیصر دحیه کلبی را بکسر دال و فتح آن که صتانی مشهور است
منعرب بقبیله بنی کلب * و امره ان یدفعه * و امر کرد دحیه را که برساند آن کتاب را * الی عظیم بصری * بسوی
حاکم بصری بضم یا و سکون فاف و بسکون را و کسر قاف نیز آمده و این حدیث را ابن عباس از ابی سفیان اموی
قیصر و قیصر باد شاه روم را کردند چنانچه باد شاه فارس را کمری باد شاه حبشه را نجاشی و باد شاه ترک را خاقان
و ملک قبط را فرعون و ملک مصر را عزیز و ملک حمیر را تبع بضم تا و فتح باء مشدده و ملک هند را رای خوانند و اهم ابن قیصر
هر قل بود بکسر فا و فتح را و هکون قاف و بسکون را و کسر قاف نیز آمده و این حدیث را ابن عباس از ابی سفیان اموی
روایت کرده در روایتیکه ابو سفیان نزد هر قل رفته بود با جماعه از قریش بتجارت شام پس هر قل ابو سفیان را نزد خود

خوانند و احوال آنحضرت و از وی بر سهیل و قهله تمام مذکور است در اول منتخب بخاری و این از ادله نبوت و علامات
 اوست و مؤلف نیز آنرا در باب علامات النبوة ذکر کرده * فاذا فيه * پس ناگاه در کتاب آنحضرت این نوشته اند
 * اسم الله الرحمن الرحيم من عند الله و رحوله * این مکتوب ما در اصف از جانب محمد که بندة خاص خدا و رسول او
 است * الی هر قل عظیم النورم * بسوی هر قل که بزرگ روزم و مقدم و رئیس آن است * سلام علی من اتبع الهدی *
 سلامت باد بر منی که از من پیروی کرده است و راه راست را و بر خصوص من سلام نکند و نکست سلام عليك
 از جهت کفر و بلکه گفت سلام بر هر که متابعت هدایت کرد و درین ترغیب و ارشاد است بحق و هدایت با حسن و جود و
 انحصار آن * اما بعد فانی ادعوك بداعية الاسلام * اما بعد ازین میگویم بد رستی که من میخواهم تو را بدعوت اسلام
 * اسلام تسلم * اسلام آرتا سلامت مانی از کزند و رسوائی دنیا و هذات آخرت * و اسلام یونک الله اجرک مرتین *
 و اسلام آرتا بد هد ترا خدا تعالی مزد خود و بار چنانکه شان اهل کتاب است که داده می شود بایشان اگر در بار قرآن
 گویند ^{لکم منکم} یا طاق است یکبار اگر نصرا نیت که محقق بودی در آن پیش از بعثت من و اجرا ایمان آوردن بمن * و آن
 قولیت * و اگر پشت دهمی و اعراض کنی از قبول اسلام * فعلیک اثم الارسیین * پس بر تصف کناه مزارهان و رعایا جمع
 اریسی بفتح همزه و کسر آن منصوب باریس بمعنی مزارع و کشت کار کنند و اریسین نیز روایت است جمع
 اریس بی یای نسبت و بر هر دو وجه تبدیل همزه بیا نیز آمده و بر هر تقدیر مراد رعایا و مزارعان و اتباع و خول
 و خدم اریند که چون وی اعلام آرد ایشان نیز اعلام آرند و اگر وی از اسلام امتناع آرد ایشان نیز امتناع
 می آرند و در تصحیح و تحقیق این لفظ در شرح بسی تفصیل و تطویل رفته است * و یا اهل الکتاب تعالوا الی
 کلمة سواء بیننا و بینکم * و ای اهل کتاب بیا نیک بسوی کلمه و دینی که برابر و مشترک است میان ما و
 میان شما * ان لا نعبد الا الله * و آن کلمه این است که پرستش نکنیم مگر خدا را * و لا شریک * و شریک
 نکرد اندیم بخدا ای تعالی چیزی را * و لا یتخذ بعضنا بعضا رباً ما من دون الله * و نگیرد بعضی از ما یعنی آدمیان
 بعضی را پروردگار آن جز از خدا چنانچه نصاری عیسی را پروردگار گرفتند * فان تولوا * پس اگر پشت دهند اهل کتاب
 از قبول این سخن * نقولوا * یس یقول اهل اموهنا * اشهدوا بانا مسلمون * کوا دشوید ای اهل کتاب بآنکه ما مسلمانیم
 و دین اسلام داریم * متفق علیه فی رواية لمسلم قال * و در روایتی از مسلم اینچنین آمده که گفت * من عند رسول الله *
 بجای من عند عبد الله و رحوله * و قال اثم الیوسیین * بیا بدل همزه چنانکه کنیم * و قال بدعایة الاسلام * بجای بداعية
 الاسلام و در روایت بخاری نیز این لفظ آمده در کتاب التفسیر * و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث بکتابه
 الی کسری * و هم از ابن عباس آمده که آن حضرت فرستاد کتاب خود را بسوی کسری بکسر کاف و فتح آن معرب خسرو
 بادشاه فارس و کسری در آن زمان پسر یزید بن مرزبان نو شیروان بود * مع عبد الله بن حذافة السهمی * منسوب بسهم
 بن عمر که بطنی است از قریش صحابی است قدیم الاسلام و از مهاجرین سابقین اولین هجرت کرده بحبشه و حاضر شده
 بد را بقولی * نامر دانید فعه الی عظیم البحرین * پس امر کرد آن حضرت حذافة را که بوساند کتاب را بمقدم
 و رئیس بحرین که نام موضعی است مشهور پس رسانید حذافة کتاب را بعظم بحرین * قد فعه عظیم البحرین الی کسری *
 یس رسانید عظیم بحرین کتاب را بکسری * فلما قرأه مرته * پس هنگامیکه خواند کسری پاره کرد کتاب آن حضرت را
 * قال ابن المحیب قد عا علیهم رسول الله * گفت ابن المحیب پس دعای بد کرد بر ایشان یعنی بر کسری و اتباع او
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان یمزقوا کل ممزق * که پاره کرده شوند ایشان هونوعی از پاره کردن و بتمام پاره
 شوند و هلاک شوند پس کشت یزید را بسوی شیریه و مرد بعد از پدرش بشش ماه پس در ریافت ایشان را نخواست و لعنت
 تا ابد الا بدین * و راه البخاری * و عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کتب الی کسری و الی قیس و الی النجاشی *

من دارم الی دارالمنهاجرین * پسران خود را ایشانرا بهر برگشتن و برآمدن از بنای خود و جای خود بخود بفرستد
و جای مهاجرین و ساکن شدن میان ایشان * فلهم مال اللهاجرین * پس مرایشان راحت چیزیکه بر مهاجران راحت است از
اجر و ثواب را مستحق مال فیجوزیرا که در زمان آنحضرت اتفاق کرده میشد از آنچه داده است خدا تعالی از بیع
و داده میشد مرا عراب مسلمان را * و علیهم ماطی اللهاجرین * و برایشان است چیزی که بر مهاجران است از
شرایط خروج برای جهاد و قتل که اگر کند امام خواه باشد و برادر عد و کسی که بوی کفایت است یا نباشد بخلاف غیر
مهاجرین که واجب نیست برایشان خروج بجهاد و اگر باشد و برادر عد و کسی که کفایت میکند * فان ابوا این بجهاد
متها * پس اگر ابوا آرند و قبول نکنند بازگشتن و آمدن را از دار خود بخود یا از مهاجرین * فاجبرهم انهم یكونون
کامعرا ب المسلمین * پس خبر ده ایشان را که ایشان میباشند همچو عراب مسلمانان که لازم گرفته اند اوطان خود را و میباشند
در بادیه آنه درد اگر * بجری علیهم حکم الله * روان گردانید منی شود برایشان حکم خدا تعالی * الی یجری علی المؤمنین *
این حکمی که جاری کرد انبیا می شود بر سایر مسلمانان * ولا یكون لهم فی الغنیمه و الفیء شیء * و منی باشد مرایشان را در
غنیمت و فیه چیزهای چنانکه مهاجران را می باشد و غنیمت و فیه چیزی که از کفار بدست آید و بعضی فرق کرده
اند که غنیمت آنکه بی جنگ و مشقت بدست آید و فیه آنکه بمشقت و جنگ بدست آید * الا این بیجا مد را مع المسلمین *
مگر آنکه جهاد کنند همواره مسلمانان و مهاجران را این جهاد نصیب از این بود و این همه بیان تمامه خلصت اولی است
* فان هم ابوا فلهم الجزیه * پس اگر ایشان ابوا آرند و سرکشی کنند از قبول اسلام و مسلمان نشوند پس طلب کن از ایشان
جزیه را این بیان خلصت دوم است * فان هم اجابوک فاقبل منهم و کف عنهم فان هم ابوا * پس اگر ایشان ابوا آرند
از قبول جزیه * فاستعن بالله و قاتلهم * پس باری جوی بخت از قتل کن ایشان را این خلصت ثالث است * و اذا حاصرت اهل
حصن * و چون محاصره * حاصره کنی و تنگ کنی بچنگ اهل قلعه را حصن در اهل حصن یعنی پناه را و استواری را و متوازی
شدن و گرداگرد شدن * فان ادوک ان تجعل لهم ذمه الله و ذمه نبیه * پس در خواست کنند ایشان
قرآن که بگردانی * فان را ذمه خدا را و ذمه پیغمبر خدا را و ذمه عهد و امان و زلفهار * فلا یجوز لهم ذمه الله و
لا ذمه نبیه * پس مگر این مرایشان را یعنی مر اهل حصن را ذمه خدا را و ذمه پیغمبر خدا را * و لیکن اجعل لهم ذمتک و
ذمه اصحابک * ولیکن بگردان مرایشان را ذمه خود و ذمه اصحاب خود یعنی در وقت ذمه دادن بام خدا و نام رسول الله
بردن حاجت لیست نام خود را از اصحاب خود را گرفتن پس است که بحقیقت راجع باصل اصحاب * فانکم ان تشفروا ذمکم
و ذمه اصحابکم * پس بدین معنی شما اگر بشکنید ذمه های خود در ذمه های اصحاب خود در * امون * آسان تر است و بتعظیم
و بدین نزدیک تر * من ان تشفرو ذمه الله و ذمه رسوله * ازین که بشکنید ذمه خدا را و ذمه رسول خدا را و انکم بخطاب اصحاب
در اکثر اصول همچنین است و در بعضی نسخ مصابیح قائلهم و ضمیر راجع بکفار است و اول اقوی است در ردایت و ثانی
اظهار است در روایت زیرا که نعمت امتداد نقض عهد بکافران بهتر است از امتداد آن بنو مینان و این در ان تشفروا
بفتح هیره است چنانکه در نسخ مصابیح است و در بعضی بکسر همزه است و اول اقوی و اظهار است * وان حاصرت اهل حصن *
و اگر محاصر مازی اهل حصن را * فان ادوک ان تنزلهم علی حکم الله * پس در خواست از تو که فرود آری ایشان را
بر حکم خدا * فلا تنزلهم علی حکم الله * پس فرود مآرا ایشان را بر حکم خدا * و لیکن انزلهم علی حکمک * ولیکن فرود آ
ایشان را بر حکم خود * فانک لا تدری ان تصیب حکم الله فیهم ام لا * زیرا که بدین معنی بود رومی بایی که ایامی رومی حکم
خدا را در ایشان یا نبیر معنی یعنی چه میدانی که حکمی که تو بفرود آمدن ایشان کرده صواب است یا نه از ان موافق
حکم الهی است یا نه شاید که خطا کرده باشی چنانکه حکم مجتهد است بخطی و صیب * رواه مسلم * و عن قبل الله بن ابی
اقری * صحابی مشهور است آخر صحابی که وفات یافت در کوفه مات عنه سبع و ثمانین * ان رسول الله * رواه یس می کند

نگه پیغمبر خدا * ماں اللہ علیہ وسلم فی بعض ایامہ الی لقی فیہ العذر * در بعض روزهای وی که ملاقات کرد در آن دشمن را یعنی اعدا کرد * انتظار حتی مالت الشمس * انتظار کرد تا آنکه میل کرد و بر کشت افتاب بجانب مغرب و اکثر قتال آن حضرت در نیم روز بود وقت پیشین و گفته اند که حکمت درین است که این وقت و زمین بادها و نشاطند و استراحت و نیز وقت نماز و ما است بعد از روی و نیز در حدیث آمده است که درین وقت کثاده می شریذ و رمای آسمان و بر میدان ارتداد اعمال را بمصلحت قبول پس چشم داخته می شود و زوفا نزول انوار فتح و نصرت و کد ام عمل است بالا ترو فائز از قتال در راه خدا و نیز میتوان گفت که اول روز تویو نموده می شود برای قتال و اسباب آن و آخر روز نزدیک شب است پس متعین کشف میانه روز و قیام ظهور و الله اعلم * ثم قام فی الناس * پشتر با یستاد آن حضرت و خطبه خواند و مردم * فقال * یا ایها الناس لا تمنوا لقاء العذر * ای مردم ما آن کار را نباید آرزو و تمکین و نشواید ملاقات دشمن را یعنی نشواید که با کافران قتال واقع شود زیرا که درین صورت طلب بلا است و طلب بلا منتهی منه است و نیز مضمون اعجاب است و رثوق بحول و قوت خود و اعتماد بر نفس و قلت اهتمام بی دشمنان و تحقیر ایشان و گفته اند * مصرع * دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد * و اسألو الله العافیة * و سوال بکنید از خدا حکمت برود فغ کردن بلارا * و اذا التقیتم فاصبروا * و چون ملاقی شوید و پیش آنکه دشمن را پس صبر کنید قاعده این است که از خدا بلا ناید خواه است و چون بلا نازل گردد صبر باید ورزید بعد از آن ترغیب فرمود بر قتال بعد از ملاقات دشمن بقول خود * و اعلوا ان الجنة تحت ظلال السیوف * و بدانید که بهشت زیر سایه شمشیرهاست کنایه است از قرب و در نواز مقام ضراب و قتال که شمشیر قاب لای سر باشد * ثم قال * یحقرک آنحضرت و خواند این دعا را اللهم منزل الکتاب ای بار خدای فرود آورنده کتابید و مجری الحجاب * و روان کنند ابر منزل و مجری مرد و یضم میهم اول بسکون لون و کمر زای و ثانی بسکون جنم و کمر و زان و هائز الاحزاب * و شکنند گروههای الصراج حزب بکسر حای مهمله و سکون زای کوره و اخراج جمع آن و مراد آن گروههاست که بر جنگ سرور انبیایا همه انبیا کرد آمده بود و از هم * بشکن ایشان را یعنی این گروه را که بزها بچند آمده اند همزم و هزیمت شکستن لشکر را و انصرنا علیهم و یاری ده ما را بر ایشان * متفق علیه * و عن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عزا بقوما * گفت انس بود آن حضرت چون عزا میکرد با ما قومی را یعنی عزا میکرد و مادر خدایت او می بودیم * لم یکن یغز و بنا حتی یصبح * نمود آن حضرت که عزا میکرد با ما تا آنکه صبح میکرد مراد طلوع صبح صادق است که وقت تا ختم و غارت کردن است چنانکه اشارت مدلول کریمه فالغیرا بعد صبحا بر آنست * و یبظر الیهیم * و تا آنکه نگاه میکرد بر وی آن قوم که بر ایشان می تاخت و قاتل میکرد در حال ایشان اگر چه معلوم بودی که این بک کفرا است از جهت احتمال آنکه شاید در وی مسلمانان باشند * فان سمع اذا ناکف عنهم * پس اگر میشنید یا نکنما ز را یا ز می ماند از ایشان و نمی تاخت و تاراج نمیکرد * و ان لم یسمع اذا ناکف عنهم * و چون نمیشنید از آن را تاراج نمیکرد و می تاخت بر ایشان از جهت وجود علامت کفر زیرا که ترک اذان از مسلمانان در آن وقت متصور نبود و در روایات نقلیه آمده است که اگر اهل بلدی اتفاق کنند بر ترک اذان واجب است بر امام قتال ایشان از جهت بودن او شعار اسلام * قال فخر جنان الی خبیبر * گفت انس پس بیرون آمدم مابصری خبیبر * فانهینا الیهیم لیل * پس رسیدیم ما بصوی اهل خبیبر و شب * فلما أصبح ولم یسمع اذا ناکف عنهم * پس چون صبح کرد آن حضرت و نشنید اذان را * ركب * سوار شد * و ركبنا خلف ابی طلحة * و سوار شد من در پس ابی طلحة انصاری که زوج ام انس بود * و ان تد می لثمس قدم نبی الله * و بدرستی پای من هر آینه می شود پای پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * از جهت قرب مرکب وی بر مرکب آن حضرت صلی الله علیه و سلم و در حواشی نوشته اند که این دلالت میکند که هر سه بربک مرکب بودند و این بعید است و بر تقدیر ثبوت انس در پس ابی طلحة بود پس بودن

پای او نهاده و شربت آب میخورد و در آن است * قال * گفت انس * فخر جوا الینا * پس بیرون آمدند اهل خیبر از حصن
 بسوی ما یعنی بسوی نخیل و مزمار خود بی غیر از آنکه ما بر سر ایشان آمدیم * بمکانهم و مساعدیم * بنا لات و اصحاب
 زراعت مع خود. مکاتل جمع مبتل زنبیلی که در دریا نژده صاع کنجد و معاشی جمع مسجات التي از حدی که بوی هموار
 کنند زمین که آنرا بیل خوانند و هر دو یکسر میم اند * فلما را را النبی صلی الله علیه و سلم قالوا یند و الله یند * پس
 هنگامیکه دیدند آن حضرت را گفتند این محمد است بشد است یا آمد محمد نخل آمد یند * و النخیس * و لشکر یند
 است یا آمد لشکر یند لشکر انخیس از آن خوانند که او را بنی رکن می باشد مقلد قلب میمنه و میصره و ساقه * فلما را
 الی الحصن * پس بنا به جنت و رفتند بسوی قلعه * فلما را هم رسول الله * پس چون دید ایشان را پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم قال * تکبیر بر آزد و گفت * الله اکبر الله اکبر خرب خیبر * ویران شد خیبر * انا اذ انزلنا بحاحه قوم *
 بد رستی ما و قتیکه فرود آئیم بر زمین قومی ناحت کشادگی برای * فصار صبا ح المذربین * پس بد است باطل اد جماعه
 که اندک از گردنه شده و در سائید شده اند از غلبه خدا * بیت * ما تیغ برهنه ایم در دست قضا شد کشته که یک
 خورشید را بر ما زد * متفق علیه * عن النعمان بن مقرن * بضم نون * بضم میم و فتح قاف و تشدید راء مکسوره و
 بنون صحابی است مزنی برادر رسول بن مقرن صاحب ثواب مزینه روز فتح هجرت کرد با هفت برادر خود در چهار صل
 نفر از مزینه ساکن شد بصوره را بهتر رحلت کرد بکوفه و بود عامل عمر بن خطاب بنها و نه و هفتاد شهید شد هتة احد و
 عشرين رضی الله عنه * قال شهدت القتال مع رسول الله * گفت حاضر شد م قتال را با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 فكان اذ الم یقاتل اول النهار انتظر حتی تهب الیریاح * پس بود آن حضرت و قتیکه قتال نمی کرد در اول روز منتظر می شد
 تا آنکه می وزید بادها * و تحضر الصلوة * و حاضر میشد وقت نماز پیشین ازین حدیث معلوم می شود که قتال وقت نماز
 پیشین بوقت یومی بود که در اول روز بتان واقع نمیشد غالباً احوال مختلف بود گاهی در اول روز بود و گاهی در نیمروز
 * رواة البخاری * الف * الثانی * عن النعمان بن مقرن قال شهدت القتال مع رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فكان اذ الم یقاتل اول النهار انتظر حتی تزول الشمس و تهب الیریاح و یزول النصر * این حدیث مانند حدیث سابق است
 لیکن در اینجا حتی تزول الشمس گفت و در حدیث سابق و تحضر الصلوة مودعی این معنی است و زیاده کرد و یزول النصر و فرود می
 آمد النصر بگشاده شدن درهای آسمان درین هنگام چنانکه در حدیث دیگر فرمود است و نصرت با لصبا یاری و فتح داده
 شد امام من یاد صبا * رواة ابوداود * و عن قتادة عن النعمان بن مقرن قال عزوت مع النبی * و در بعض نسخ مع رسول الله * صلی
 الله علیه و سلم * گفت عزت کردیم همراه آن حضرت * و كان اذا طلع العجرا بک * و بود آن حضرت و قتیکه طلوع میکرد فجر
 باز میداشت خود را از جنگ * حتی تطلع الشمس * تا آنکه بر می آمد آفتاب فی الصراح فجر جمیل و آخر شب * فاذا طلعت
 قاتل * پس چون طلوع میکرد آفتاب قتال میکرد * فاذا انتصف النهار امسک حتی تزول الشمس * پس چون دو نیم میشد
 روز باز میداشت خود را از قتال تا آنکه زوال می پذیرفت آفتاب * فاذا زالت الشمس قاتل حتی العصر * پس چون
 زوال می پذیرفت آفتاب قتال میکرد تا وقت عصر * ثم امسک * بعد از آن باز می ایستاد از جنگ * حتی یصلی العصر * تا
 آنکه میگذارد نماز عصر را * ثم یقاتل * بستر قتال میکرد تا وقت شام در وقتیکه اینچنین هم بود چون تمام روز قتال میکرد
 باین روش و ترتیب میکرد * قال قتادة کان یقال * گفت قتاده بود شان که گفته میشد و حکمت این فعل که از آن جهت بود
 که * عند ذلك تهب یریا ح النصر * نزد این اوقات همه چنانچه ظاهر عبارات است یا مخصوص بوقت زوال چنانکه از احادیث
 دیگر معلوم شد می وزد بادها که سبب نصراست * و یرعوا المؤمنون لجموشهم فی صلواتهم * و دعا میکنند معلما نان
 برای لشکرهای خود در نماز خود یعنی بعد از نماز یا در میان نماز چنانکه در خواندن تهنوت احادیث آمده است و الله
 اعلم * رواة الترمذی * و عن عصام * بکسر العین و تخفیف الهمزة * المزنی * صحابی است قلیل الحدیث و گفته اند که

همین يك حديث دارد روایت کرد از وی یسری که مرا و راحت * قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية * كعبه
 همام فرمود ما را آن حضرت در يك سرية * فقال إذ رأيتهم * عجل * پس كعبه آن حضرت صلى الله عليه وسلم و وصیت کرد
 ما را چون به بینید در قرية ازد یا در شلمان مسجدی * اویستند موزنا * یا بشنوید موزن را که اذان میگوید * فلا
 تقبلوا احد * پس نكشید هیچ يكی را * رواه الترمذي و ابوداؤد
 الفصل الثالث * عن ابی
 رایل * نلم او شقیق است تابعی کبیر مشهور و مخفوم که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته و پیش از بعثت ده ساله بود از
 اکابر صحابه روایت دارد و مخصوص بود با بن معبود کثیر الحدیث ثقه ثبت خجة مات من الحجاج و قيل في ايام عمر بن
 عبد العزيز * قال كتب خالد بن الوليد الى اهل فارس * كعبه انبوا انك نوبت خالد بن ولید بصوفه فاشيان این نامه
 را * بسم الله الرحمن الرحيم من خالد ابن الوليد الى رحمتهم و مهوان * این نامه از خالد بن الولید یسری و رحمتهم و مهوان
 بکمر میم * فی ملاء فارس * که در اخلند و رجاعت فارس ملا عبتج میم و لام و قیزه و وعا و اشراف قوم را کویند که
 مرجع و ما را ایشان باشند زیرا که ایشان پرمیکنند بجایس را * سلام علی من اتبع الهدی * سلام باد بر کوی که پیروی کرد و راه
 راست را * اما بعد فانك موکم الى الاسلام * اما بعد از اسلام با ما بعد از اسلام که ما میخواستیم شما را یسوی دین اسلام تا مسلمان شوید * فان
 ایتم فاعطوا الجزية * پس اگر ایام آید اسلام و سوشی می نه نید پس بدید جزیه را * عن ریل * در حالیکه میل میداد جزیه را بدست
 خویش نه آنکه بدست کسی بهر جهت * و انهم صاعرون * رجال آنکه شما خود و خواریان * فان ایتم * پس اگر آید از در دین جزیه
 * فان معی قوم من المشركون القتل فی حبل الله * پس هلاک و بشیمان خواهد شد زیرا که با من کوهی اند که در دست میدادند
 گشتن را یا کشته شدن را در راه خدا * كما يحب الفارس النحر * چنانکه دوست میداد اهل فارس من را یعنی محبت
 و نیهوش می شوند در حرب و قتال یا طرب و نشاط میکنند و ذوق لذت میکنند بدین * و السلام علی من اتبع الهدی * که اگر
 از برای تاکید و ترغیب بر اتباع طریق هدی و اختیار دین اسلام است * رواه فی شرح السنة * باب القتال
 فی الجهاد * باب در حادیت قتال در جهاد بدینکه در اینجا سه لفظ است جهاد و غزو و قتال جهاد جهل و مشقت کشیدن
 و بدل طاقت کردن در آن و غزو بیرون آمدن و سیر کردن یسوی قتال کفار و غارت کردن ایشان و قتال و قتال
 و اقتتال کشش کردن و مغازی مناقب بازیان پس در است آمد قول مولف قتال در جهاد زیرا که گاهی جهاد می باشد
 و قتال نه و جهاد بمعنی قتال نیز می آید چنانکه در قاموس گفته است
 الفصل الاول * عن جابر قال قال
 رجل للنبي * كعب جابر كعبت مردی مر پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم يوم احد * در روز غزوة احد بضم تین نام کوهی است
 واحد از آن نام کردند که کوهی است جد افتاده و بکوه ما می دیگر نه پیوسته و آنحضرت در شان از گفته که احد کوهی است
 که در دست میل ارد از سار ازد و دست میل اریم ما را پس کعبت مردی با آن حضرت در روز احد * و رأیت ان قتلت فاین
 انما خبرده اگر کشته شوم من پس کجایم یا هم من * قال فی الجنة * گفت آن حضرت در بهشت خواهی بود * فالتی تورات
 فی يد * پس انداخت آن مرد و خرمای چند که در دست او بود و فرصت نداد که بخورد * ثم قاتل * بستم و قتال کرد
 * حتى قتل * تا آنکه کشته شد * متفق علیه * و عن كعب بن مالك قال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد غزوة
 الا وری بغیر ما * گفت كعب بن مالك نمود آن حضرت که میخواهد غزوة را مگر آنکه می پوشید بغیر آن غزوة وری
 بفتح و او ز تشدید را از تورس بمعنی پوشیده داشتن خبر در افکندن خبر دیگر یعنی اگر میخواهد که جانی بغزوة بود آوازه
 در مردم چنان می افکند و چنان می نمود که بجای دیگر میرود و این قسم هوشیاری و فوهم آوردن کار و غافل کردن ایدن
 دشمن است و از قبیل خدعه است که در جنگ می باشد چنانچه آمده است که الحرب خدعة و این توریة بطریق تعرض
 و کنایه بود نه بقول صریح چنانکه قصص غزوة بجای داشته و از احوال جای دیگر می پرسید و کیفیت طریق اوست پرسید
 و خیمه ها بجای میزدند صریح می گفت که فلان جا میروم تا در روغ لازم نیاید چنانکه گفته است * بیت * مکند که با شرفیان

محراب داشت * در نتیجه کویند در غرب داشت * حتی گانت تلك الغزوة یعنی غزوة تبوک * تا آنکه بود آن غزوة که
 غزوة تبوک است اشارت بان غزوة کرد که معلوم و معروف بود به نسبت کعب بن مالک و تخلف کرده بود از زوی و پس ماند
 بود و له برآمد بود همراه آنحضرت و قصه آن مشهور و مذکور است در قرآن مجید یعنی آن غزوة که در بلا و محنت افتاده
 بودم در آن و بود آنچه بود و این قصه را در شرح سفر المعاده در باب سجد شکر و تهلیل ذکر کرده ایم و از احاسن قصص و
 اعاجیب حکایات است * غزا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حرشدین * برآمد بود آن حضرت در آن غزوة در گرمی
 محنت * و استقبال سحر ابعید * و روی آورد و توجه نمود سفری در درازا زیرا که تبوک میان مدینه و شام است و از مدینه
 تا بانجا چهارده مرحله است * و مغازا * و روی آورد بیا بانهارا و برهائی بی آب و گیاه را * و عدوا کثیرا * و دشمنان بسیار را
 و این آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم که در سینه ناسع شد * فنجلی للمسلمین امرهم * پس ظاهر و آشکارا
 کرد مومنان را که روشن ایشانرا * لیتأمنوا امة غزوه * تا ساحتی کنند ساز غزوة خود را تا حسب ساختگی کردن
 و امة بضم هض و سکون هاساز * فاخبرهم بوجهه الذی یرید * پس خبر داد آن حضرت صحابه را براه و روش خود که
 میخواست وجه و جهة روی و سوی و قیامه قصه این غزوة و شدت و محنت که صحابه در آنجا دیدند و در کتب میرند کور
 و مستطوره است * رواه البخاری * و عن جابر قال قال رسول الله علیه و سلم الحرب خدعة * جنگ مکر و فریب است
 یعنی مکر و فریب کردن در جنگ نفع کنند * و تراست از غلبه آوردن و بسیار جنگ کردن چنانکه از مکر که بجائی برکرد
 و در روهم غنیم چنان بیند از ده که از جنگ برکشت و ترک داد تا غافل گردد پس یکایک حمله کند و براندازد و امثال
 آن در در خداع چنان نمکند که بصریح دروغ گویند و خدعه بفتح خا و ضم آن هر دو آمده و غنیمت انصحب است
 یعنی حرب میکند و بیک فریب و بکسر نیز آمده یعنی نوعی از فریب و بضم خا و فتح دال یعنی بهیار فریب دهند
 است یعنی در خیال آدمی چیزی می اندازد و در آرزوی می امکند او را با چون جنگ کرد او را بخلاف آن ظاهر شد
 چنانکه ضحکه و لعبه میگویند کمی را که بهیار ضحک و بازی میکند * متفق علیه * و عن انس قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یغزو بام سلم * کففت انس بود آن حضرت غزا میکرد بمصاحبت ام سلم که مادر انس است و امراة بود
 ها قله حازمه * و نحوه من الانصار معه * و زنان چند از انصار بان حضرت می بودند * اذا غزا یسقین الماء * و قتیکه
 غزا میکرد آنحضرت آب میدادند این زنان یعنی غازیان را * و یلادین انجرحن * و دایره و میگردند خستگان را ازین
 خدمت معلوم میشود که بر آوردن عیاض برای مصاحبت سقی و مداوات جائز است و اگر برای غرض مباشرت
 و وطی بر آرند و آن بهترند نه حرائر * رواه مسلم و عن ام عطیة * صحابیة جليلة کبيرة است بیرون می آمد
 همراه آن حضرت در غزوات * قالت * کفته است * غزوت مع رسول الله * غزا کردم همراه پسر محمد صلی الله علیه
 و سلم سبع غزوات * هفت غزوة * اخلصهم فی رحالهم * پس غازیان میماندم در ریخت و جای باش ایشان و نگهبانی
 میکردم آنرا * فاصنع لهم الطعام * پس میساختم برای ایشان خوراک را * و اداری الجرحی * و دایره میگردم
 میر و جان را * و اقوم علی المرضى * و می ایستادم بر بیماران و بیمار داری میگردم * رواه مسلم * و عن عبد الله ابن عمر
 رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم من قتل النساء و الصبیان * گفت ابن عمر نهی کرده است آنحضرت
 از کشتن زنان کافران و خردان ایشان در هدایه گفته است که کشته نشوند زن و صبی و نه شیخ فانی و نه جای ماند
 و اعمی زیرا که مبیح قتل نزد ما جنگ کردن است و جنگ ازین جماعه نمی آید و شافعی مخالف است ما را در شیخ فانی
 و معتدل و اعمی زیرا که هیچ نزدی که کفر است و بصحت و هیله است که آنحضرت نهی کرده است از قتل نماز دار و راری و دین
 آن حضرت زنی را که کشته شده است فرمودهائی هائی نبود این که قتال کند برای چه کشته اند او را مگر آنکه اینها صاحب
 رای در حرب باشند یا زن ملکه باشد و همچنین کشته شود آنکه قتال کند ازین جماعه از برای دفع شری * متفق علیه *

* وعن الصغب * بفتح ما ذ و سکون عین مهملین * بن جثامة * بفتح جیم وتشديد ث مثلثة صحابی است نزل میگرد و دان
 ایوان از ارض حجاز حدیث آورد ز حجاز بین است مائت فی خلافة ابي بكر الصديق رض * قال سئل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم عن اهل الد یار * و در بعضی نسخ عن اهل الد ار پرمید شد آن حضرت از اهل دیار * بیستون من
 المشركین * که گزیده میشوند و مجرم کرده میشود بر ایشان در شب از مشرکان قبیلت ریات شب خون آوردن * فیصاب
 من نساءهم و ذراریهم * پس رسید میشوند یعنی کشته میشوند از زنان ایشان و اطفال ایشان از جهت اختلاط و عدم تمیز
 ذریه فرزندان جمع ذریات و ذراری بسکون یا * قال هم منهم * گفت آن حضرت باک نیست بکشته شدن نساء و ذراری
 زیرا که ایشان یعنی نساء و ذراری از ایشانند یعنی از مردان مشرکان و در حکم ایشانند ظاهرا این حدیث در جواب
 قتل نساء و صبیان است پس بعضی گفته اند که نیست معنی این استباحث قتل ولدان بلکه نفی اثر است از کمیکه مجروح کند
 ایشان را به تیر یا شمشیر یا به نیزه بجهت بودن شب مانع و مایل از تمیز و از جهت اختلاط ولدان بمقاتله یا مراد از آن
 است که چون نمی توان زحیل بقتل مردان بی قتل نساء و صبیان جائز است قتل همه و انمی نیست صراحت جمعا بین
 الاحادیث * و فی رواية هم من ابائهم * و در روایتی آمده است که هم یعنی والدان از پدران خود اند یعنی حکم ایشان
 دارند و این در دنیا است و اما در آخرت پس اصح آن است که در پشت اند و بعضی میگویند در دوزخ و بعضی توقف
 کرده اند در آن * متفق علیه * و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قطع نخل بنی النضیر و حرق * و در ایست
 است از عبد الله ابن عمر رضی الله عنهم اید و میگوید که آنحضرت برید درختان خرمای بنی النضیر را بفتح نون و سکون ضاد
 معجمه نام قبیله است از قبائل یهود و موخت آنها را پس از اینجا معلوم میشود که درختان اهل حزب را بنی توان برید و
 موخت و همین است مذ هب نزد ما و بعضی میگویند که برید نمی شوند مگر بضر و زت و این تخیل در مقابل قوم بود
 پس برید شد تا ظاهر شود مکان حرب * و بها يقول حسان * و مر این قصه و حادثه موختن درختان بنی النضیر را میگوید حسان ابن
 ثابت در این ابیات * و هان علی مراة بنی لوی * و آسان شد بر اشراف پسران لوی * حریق بالی و یرة مستطیر * آتشیکه
 در بویره شد پرندة یعنی منتشر و پراکنده هون آسان و سبک شدن سراة بفتح سین و تخفیف را اشراف قوم فی
 الصراح هروت جوانمردی و مردمی و سخا در مراوت هری جوانمرد و سخا سراة جماعة * و لوی بضم لام و فتح هزة و بعضی
 و او گفته و تشدید یا از اولاد نصر این کنانه نام یکی از اجداد آن سرور است و مراد از بنی لوی اشراف قریش اند
 از اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و سلم و حریق آتش و بویره تضعیف و بوی است که نام موضع تخیل بنی النضیر است و این
 در وقتی بود که نقض کردند بنی النضیر عهد را و ایشان قصد کردند بقتل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نازل شد وحی
 با آنچه قصد کردند ایشان پس جلای وطن کردند و بدوی و موخته شد نخلستان و خراب کرد و شب خانهای
 ایشان * و فی ذلك نزلت * و در شان آن فرود آمده است این آیت * ما قطعتم من لينة * چیزی که بریدید شما از
 نخله * او قرآن کریم * یا کن اشدید * قائمة علی اصولها * استاده بر بنیهای آن یعنی قطع نکردید * فبازن الله * پس بامن
 خدا و دستوری او است * متفق علیه * و عن عبد الله بن عون * بفتح عین و سکون و او در آخر نون تابعی است از اعلام امت شنید
 حدیث را از انس بن مالک و شنید از قاسم بن محمد و حسن بصری و ابن حیرین و شعبی و شنید از وی ابن المبارک و حماد بن
 زید و غیر ایشان و گفت ابن المبارک ندیدم من فاضلتر از این هون و از اعی گفت چون بنی و دا بن هون برابر شوند
 مردم همه و سلف بروی ثنا بقرار کرده اند * ان نافع اکتب الیه * روایت است از ابن عون که نافع مولای ابن عمر نوشت
 بسری وی * بخبره ان ابن عمر اخبره * در حالیکه خبر میداد نافع که ابن عمر خبر داد است او را * ان النبی صلی
 الله علیه و سلم اغار علی بنی المصطلق * که آن حضرت غارت آورد و تاراج کرد بر بنی المصطلق بضم میم و سکون صاد و فتح طاء و کسر
 لام بطنی استخار بنی خزاعه * غارین فی نعمهم بالمربیع * در حالیکه غافل بودند ایشان در مواشی خود بمربیع بضم میم

و فتح را رسكون يا و كسر عين پيش از قسطنية و عين مهله نام موضعي است ميان مكه و مدینه انجا آبي بود مر بنی المصطلق را * و غار به تشبیه را بمعنی غافل از غرة بكسر عين بمعنی قریفتن یعنی در آن موضع غافل نشسته بود ند و مواشی ایشان یا ایشان بود * فقتل المقاتلة * پس كشت آن حضرت جماعه ایشان را كه قتال كنند كان بودند یعنی صالح قتال بودند یعنی بخز زنان و خردان و پیران * و سبی الذریة * و بند كرد فرزند ان ایشان را * متفق علیه * و عن ابی اسید * بضم همزة و فتح هین و بعضی بفتح همزة و كسر سین گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی انصار نام او مالك بن ربيعة است * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لنا يوم بدر * و روایت میکند كه آن حضرت گفت ما را روز بدر * حین صفنا للقریش و صفوا لنا * و قتیكه صف بستیم ما را قریش را برای جنگ كردن با ایشان و صف بستند ایشان را * ما * اذا اكثرتمكم فعلنكم بالقبيل * و قتیكه قریب شوند ایشان شمارا چنانكه برسند با ایشان تیرشاپس لازم كیروید برخود به تیرانداختن كشت بقاء مثلثه بفتح حین نزدیکی و اكثاف نزد يك شدن و اكثله و منه نزد يك شدن بوی و اكثومهم و اكثومهم به همزه و بی همزه مرد و روایت است * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است * و اذا اكثرتمكم فارمومهم * و قتیكه نزد يك شوند شمارا پس تیراندازید با ایشان * و احببوا انماكم * و باقی دارند تیرهای خود را یعنی همه تیرها نیندازید چیزی از آن باقی دارید اگر همه بیندازید و خالی شوید غالب آیند بر شما * و رواه البخاری * و حدیث سعد * و حدیث سعد ابن ابی وقاص را كه در اول او * هل تنصرون * است * و سند كوفي باب فضل الفقراء * و انجام است كه ذكر كنیم آنرا در باب فضل فقراء * و حدیث البراء * و ذكر كنیم حدیث براء بن عازب را كه در اول او این كلام است * بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم رهطانی باب المعجزات ان شاء الله تعالی * الفصل الثاني * عن عبد الرحمن بن عوف قال عمأنا النبی صلی الله علیه و سلم ببدر لیل * تعبیه كرد ما را آن حضرت در غرة بدر در شبی یعنی ترتیب داد جایهای ما را و برای كرد صفهای ما را و هر كس را در جای كه مناسب و صالح با او است تعیین نمود و مهیا ساخت عمأ و عبا الجیش بتشدید به همزه و بی همزه مرد و آمد بمعنی ساخته كرد و آماده ساخت و در قاموس گفته تعبیه جیش مهیا ساختن آن در مواضع آن * و رواه الترمذی * و عن المهلب * بضم میم و فتح هاء و فتح لام مشددة كنیة او ابو عییل است تا بی است در طبقه اولی از تا بعین بصره روایت كرده از ابن عمرو ديك عمرو را و روایت نكرده از وى حدیث دین شجاع میمون وفات یافت بمرو از زمین خواران در ایام عيد الملك و ولادت اورد رعام الفتح است كذا فی الجامع الاصول و الكاشف * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان بینكم العذر * و روایت میکند كه آن حضرت گفت اگر شیخون آرند شمارا كافران * فلیكن شعاركم * پس باید كه باشد شعار شما یعنی علامت شما این كلمه * حم لا یصرون * تا شناخته شود كه مسلمان كیست و كافركیست و این قرارداد است میان سواهدان كه چیزی در میان خود قرار میدهند تا علامت باشد و اشتباه نشود كه از كدام جانب است خصوصاً در وقت شیخون كه اشتباه در آن بیشتر است و حم نام حق تعالی است و مراد آنست كه بار خدا یا نصرت داده نشوند كافران * و رواه الترمذی را بود آورد * و عن سمره بن جندب قال كان شعار المهاجریین عبد الله و شعار الانصار عبد الرحمن * گفت بود شعار مهاجران كلمه عبد الله و شعار انصار كلمه عبد الرحمن * و رواه ابوداؤد * و عن سلمة بن الاكوع * روایت است از سلمة بن الاكوع كه صحابی مشهور است و از دلیران نامی بود كه پیاده بمرواران جنگ میکرد * قال غزونا مع ابی بكری زمن النبی * گفت غزا كردیم ما همراه ابوبكر صدیق رضی الله عنه در زمان پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فبیننا هم نقتلهم * پس شیخون آوردیم آن جماعه را كه غزا كردیم ایشان را در حالیکه میکشتم ما ایشان را * و كان شعارنا تلك اللیللة امیت امیت * و بود شعار ما در آن شب كلمه امیت امیت بمیران بمیران خطاب بخداوند تعالی است یا بقاتل * و رواه ابوداؤد * و عن قیس بن عباد * بضم عین و تخفیف بار گفته اند كه عباد همه بمقتوحه و تشدید است مكر قیس بن عباد كه بمضمومه و تخفیف اسید بصری است از طبقه اولی از تا بعین بصره قلیل السیل یعنی ثقیه است از خیار صالحین و گفته اند كه شیعی بود

فتأله متعبد زوایت دارد از علی و عمو زابی بن کعب و عبد الله بن سلام و رؤیسا کرد از وی عن یحیی بن یزید خروج کرد با ابن اشعث و کشف او را حجاج جبراً * قال کان اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم یکرهون الصوت عند القتال * گفت بودند اصحاب آن حضرت که مکروه می بیند اذیتند از او را یعنی بلند کردن آواز را نزد قتال بمفاخرت و مانند آن چنانکه عادت مقاتلان است مگر بلند کردن آواز الطیبی و این باعتبار غالب احوال است کذا اقبل * رواه ابو داود * وعن سعید بن جبلة * صحابی مشهور است حلیف انصار کثیر الحدیث * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اقتلوا شیوخ المشرکین * گفت آن حضرت بکشید پیران مشرکان را مراد پیران جلد قادر بر قتال و اهل راه و تدبیر و حرب اند * و استخبروا شیوخهم * و زندگیدارید شرح ایشان را بفتح شین و سکون را از خای معجمه در آخر * ام صبیانهم * یعنی خردان ایشان را این تفسیر از راوی است یا از صاحب مصابیح است تورپشتی گفته که تفسیر شرح بصیبان از آن جهت کرد که تا مقابل باشد شیوخ را پس مواد بشیوخ جوانان باشند و اهل جلالت پس صحیح باشد تعادل و در قاف موس گفته که شرح اول شهاب است و جمع شارخ بمعنی شایب مثل ركب و راکب و شروع نیز می آید و در نهایت گفته که شرح قازکی جوانی و قوت آن وی الصراح شرح جوانان جمع شارخ و اول جوانی و شروع جماعت و ایضا جوان شدن کودک * رواه الترمذی و ابوداؤد * وعن عروبة قال حدثني أسامة بن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان عهد الي قال * روایت است اصحاب اعرودة بن الزبیر گفت حدیث کرد أسامة بن زید که آن حضرت عهد کرد بحری من و فرمود * اغز علی ابنی مهاجراً * غارت کن و بتاز بر ابنی بضم همزة و سکون موحد بقصر که نام موضعی است بشام میان عسقلان و رمله وقت صباح * و حرق * و بسوزان زینبیا معلوم میگردد که غارت کردن و سوختن بلاد کفار و جایز است * رواه ابو داود * عن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم بدیة گفت ابو اسید که ذکر او در آخر فصل اول گذشت گفت آن حضرت روز بدیة * انما اکثرکم فارموم * و تیکه نزدیک آیند کافران شمارا پس تیراند ازین شما ایشانرا ولا تسلبوا السیف * و بر نکشید شمشیرها را تسلبوا بفتح تاء و ضم سین از اهل بمعنی برکشیدن چیزی را بر زمین * و کارد * حتی یغشوکم * تا آنکه بپوشند شما را و بعد از آنکه یک آیند چنانکه مجال می تنگ کرد * رواه ابو داود * عن رباح * بفتح را و تخفیف موحد و حاء همزه در آخر * بن الربیع * بلفظ ربیع بمعنی فصل بهار و بعضی ربیع گفته اند بنا و اول اکثر است و در نام او نیز رباح گفته بکسر راء یا یختارینه صحابی است روایت کرد مراد را ابو داود و ابن ماجه یکدیگر * قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزوة * گفت بودیم ما با آن حضرت در یک غزوه * فرأی الناس مجتمعین علی شیء * پس دید آن حضرت مردم را فراهم آیند به چیزی * نبعث رجلاً * پس فرستاد آن حضرت مردی را * فقال انظر علی ما اجتمع هؤلاء * پس گفت آنحضرت به بین که بر چه چیز مجتمع شده اند اینها * فجاء فقال علی * امراة قتیل * پس آمد انمرد و گفت مجتمع شده اند بر تیکه کشته شده است * فقال ما کانت منی و لتقاتل * پس گفت آن حضرت نبود این زن که قتال کند پس برای چه کشته اند * و علی المقدّمه خالد بن الولید * و بر مقدمه لشکر خالد بن الولید بود صحابی مشهور * فبعث رجلاً * پس فرستاد آن حضرت مردی را * فقال قل لخالد * پس گفت آن حضرت بگو مو خالد را * لا تقتل امرأة * مکش هیچ زنی را * ولا عقیقا * و نه مزدور را که خد می کند با جورت و گفته اند که مراد اجیری است که قتال نمی کند * رواه ابو داود * عن انس * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انطلقوا بحم الله * روایت است از انس رضی الله عنه که آنحضرت گفت یعنی بغزاة که میفرستاد ایشانرا بروید و روان شوید بنام خدا * و بالله * و بتوفیق و تائید خدا * و علی ملق رسول الله * و بروید بود بن رسول خدا * لا تقتلوا شیخاً فانیا * بکشید پیرانی را که قوت حرب در روی نمائند و نزدیک است که فانی گردد فنا پیری شدن * ولا طفلاً صغیراً * و نکشید طفل مغیر را فی الصراح طفل نو زاده مردم و جانوران صغیر خرد * ولا امرأة * و نکشید زن را * ولا تغلوا * و غلول نکنید یعنی خیانت و غنیمت * و رجموا غنائکم * بضم ضاد و کرد آری جمع کنید غنیمتها را

خود را * و اصلاحوا * و صلح کنند میان خود بترک تنازع و تخاصم یا کفار اگر مصلحت باشد * و احسنوا * و نیکی کنید
 بایکدیگر و نیک کنید همه کارها را * فان الله يحب المحسنين * زیرا که خدا اینها را دوست میدارد نیکی کنندگان را
 و احسان در حقیقت آن است که در حدیث جبرئیل آمده است الاحسان ان تعبد ربك كذاك تراه الحدیث * رواه ابوداؤد
 * و عن علی رضی الله عنه قال * و ایضا است از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفت * لما كان يوم بدر * چون شد روز
 جزوه بدر * تقلم عتبة ابن ربيعة * پیش آمد عتبه بن ربيعة بضم عین و مکون تا که از جمله رومیان مشرکین و اشیای
 قریش بود * و نتیجه ابنه * و پیروی کرد از او پس از آنکه ولید بن عتبه بود * و اخوة * و برادر را و شیهه بن ربيعة * فنادى
 من یبارز * پس آرازداد عتبه که میخواست که بیرون آید میان صف تاجنک کند * فانتدب له شباب من الانصار * پس جواب
 دادند او را جوانان از انصار یعنی بیرون آمدند در صف بجنگ رومیان شیبان بفتح شین و تخفیف با جمع شاب بمعنی جوان
 * فقال * پس گفت آن ملعون * من انتم * کیستید شما را زکدام قبیله اید * فاخبروه * پس خبر دادند آن جوانان
 او را و که بتندب ما انصاریم * فقال لا حاجة لنا فیکم * پس گفت نیست حاجت ما را در شما و ما با شما کار نداریم * انما
 ارد نابی عمننا * نخواهیم ما مکر بمران هم خود را که قریش باشند و مهاجران که خویشان را قربای ما اند * فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قم یا حمزة * پس گفت آنحضرت برخیز و بایست ای حمزة * قم یا علی * بایست ای علی * قم یا عبید بن الحارث *
 برخیز ای عبید * بضم عین و فتح هاء بن الحارث و این نیز ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم معن قرآن آنحضرت بود قدیم الاسلام
 ایمان آورد پیش از دخول دار ارقم و حارث بن عبد المطلب عم آن حضرت است و از اعمام آنحضرت ایمان نیاورد
 مگر حمزة و عباس * فاقبل حمزة الى عتبة * پس روی آورد حمزة بموی عتبه و زیاده کرد و بعضی روایات * فقتله *
 پس کشت حمزة عتبه را * و اقبلت الی شیهة * و روی آورد م من که علی بن ابی طالب بموی شیهه اینجا نیز زیاده آمده که
 * فقتله * پس کشت من شیهه را * و اختلف بین عبیدة و الولید ضربتان * و آمد رفت کرد میان عبیدة و ولید و ضرب
 شمشیر که هر یک بد دیگری انداخت فی الصراح اختلاف آمد و شد کردن * فالتحن کل واحد منهما صاحبه * پس گران کردند
 هر یکی ازین دو صاحب خود را بجراحت کردن اثنان بمثلته محنت کردن جراحت کمی را و مبالغه کردن در جراحت
 * ثم ملنا علی الولید * پستری میل کردیم ما بر ولید بن عتبه * فقتلناه * پس کشتیم ما او را * و احتملنا عبیدة * و بود ا شتم
 ما عبیدة را از معرکه و روی رضی الله عنه از شهداء بدر است * رواه احمد و ابوداؤد * و عن ابن عمر رضی الله عنهما
 قال بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی سرية * گفت ابن عمر فرستاد ما را آنحضرت در فوجی بغرا * فخاص الناس حیصة *
 پس میل کردند مردم میل کردنی و شایر حان اینجا دو احتمال گفته اند یکی آنکه مراد بناس * معین جماعة مسلمانیانند
 که بغزارننه بودند و غرا کردند و رجعت نموده آمدند دوم مراد اعدا باشند که میل نمودند بر مسلمانیان و حمله کردند
 بر ایشان و جولان نمودند و ما آنچه در صراح گفته که حیص محیص برگشتن و یکم و شدن از راه در رقماوس گفته که حیص
 بمعنی عدول و صل و است و در اولیا اطلاق حیص میکنند و در غزواتهم مویک معنی اول است فافهم بمرقتل
 میگوید ابن عمر * فاتینا المدینة * پس آمدیم ما در مدینه * فاختمنا بها * پس پنهان شدیم در مدینه از جهت شرمندگی
 از مردم و خوف آنحضرت * و قلنا هلکنا * و گفتیم هلاک شدیم ما را که کار شدیم که از پیش دشمنان دین گریخته آمدیم * ثم اتینا
 رسول الله * پستری آمدیم به پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم و قلنا * و گفتیم ما از روی شرمندگی و اعتذار * یا رسول الله
 نحن الغرارون * ما گریزند بکافیم و مبالغه کنندگانیم در آن * قال بل انتم الکارون * گفت آنحضرت برای رفع خیالات
 ایشان بلکه شما حمله بر حمله کنندگانید و جنگ که ایشان را گریزند و عکس میل کردن و باز کشتن بترج و حمله آوردن
 یعنی اگر بگریزد از حرب بنیت آنکه جمع گردد به لشکر دیگر تا مدد طلبد از روی و باز رجوع کند بحرب کناهی نیست بروی
 * و انما نیتکم * و من گزیده شما و مدد کار و ناصر شما ام * رواه الترمذی و فی رواية ابی داؤد نحوه * و در روایت ابوداؤد

مانند این آمده * قال لا بل انتم العكارون * بزیادت کلمه لا پیش آریل * قال * گفت این همز * فلنونا * پس نزدیک شدیم مایعنی از آن حضرت * فقبلنا يد * پس بوسیله مادت مبارک او را * فقال انا فئدة المسلمين * پس گفت آنحضرت من گروه مسلمانانم ذات شریف خود را تنها بمنزله گروه ساخت بجهت عظمت و برکت چنانکه در قرآن مجید آمده است که ان ابراهیم کان امة * وسند * که در اول آن * کان یستفتح * است * وحديث ابي الكرداء * و ذکر کنیم حدیث ابي الدرداء که در * ابغوثی فی ضعفا یکم * است * فی باب فضل الفقراء ان شاء الله تعالی * و این مرد و حدیث در مصابیح درین باب مذکور اند

عن ثوبان بن یزید ان النبی صلی الله علیه وسلم نصب الحنظلیق علی اهل الطائف * آن حضرت ایستاده کرد منجنیق بر اهل طایف و منجنیق بکمر جیم و فتح آن و در قاموس بکسر گفته آلتی است که انداخته می شود بدان سبکها در جنگ و منجنیق نیز آمده معرب من چه نیک * رواة الترمذی مرسل * ازین عبارت معلوم میشود که ثوبان بن یزید تابعی است و ما ذکر او را درین کتب نیافتیم و الله اعلم

ابن سیرین الاصراع بدرستن بدو والاصراع بالکفر والاصراع بالاضايرة کردن اصیر بود جمع اصراع و اصرا و اصری الفصل الاول عن ابي هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال عجب الله من قوم یخافون الجنة فی السلاسل * گفت آن حضرت شکر داشت خدای تعالی و راضی شد از قومی که در آورده میشوند در بهشت در زنجیرها * وفی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است که * یقادون الی الجنة بالسلاسل * کشیده می شوند بسوی بهشت بزنجیرها و قد کشیدن ستور و جز آن و هوق از پس راندن و قد از پیش کشیدن و این قول را آنحضرت آنجا فرمود که امیران بد را در زنجیرها آوردند پس فرمود همان الله عجب عنایه خدا نکرید به بندگان خود که بزنجیرها به بهشت می کشد و بدقیقت تکلیفات شرعیه هم حکم زنجیرها دارند که بدان موعود بهشت میکشند * رواة البخاری * و عن سلمة بن الاکوع قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم عین من الشرکین * گفت آمد آن حضرت را جا موعی از جانب مشرکان * وهو فی سفر * و حال آنکه آنحضرت در سفر بود * فجلس عند اصحابه یبتذل * پس نشست آن جا هموس نزد یاران آن حضرت در حالیکه سخن میکنند * ثم انقل * پست بر کشت آن جا هموس * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اطلوه و اقتلوه * بطلبید او را و بکشید او را میگوید سلمة ابن الاکوع * فقتلته * پس کشتم من او را * فقتلنی سلمة * پس داد مرا جامه و سلاح او را نقل بفتح فا غنیمت تغیل غنیمت دادن سلب بفتحتمین جا مهیای مقتول و سلاح او که ربوده می شود از وی * متفق علیه * و عنه قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم هوازن * و هم از سلمة بن الاکوع است که گفت غزا کردیم ما همراه آن حضرت هوازن را بفتح ما و کهرزای نام قبیله ایست از قیس * فبینما نحن نتضحی مع رسول الله * پس در اثنای آنکه ما طعام چاشت میخور دیم با آن حضرت و بعضی گفته اند که معنی آنست که نماز چاشت میکند اردیم با وی * صلی الله علیه وسلم اذ جاءه رجل علی جمل احمر * ناکاه آمد آن حضرت را مردی مواری بر شتر مرغ * فاناخه * پس بنشانان امر دشت را اناخت فرو خوابانیدن شتر و جعل ینظر * و در ایستاد آن مرد که نگاه میکند * وفینا ضعف * و حال آنکه در ما حال ضعف است از لاغری و پیادگی و جز آن ضعف بفتح ضاد و سکون عین بر وزن جمله بمعنی نوعی از ضعف و بفتح عین نیز و رایع است جمع ضعیف و در بعضی نسخ یصل ف تانیز آمده است * ورقة من الظهور * و در ما تنکی یعنی قات و کمی است از پشت یعنی مرکب و مواری یعنی دیل که مرکب در میان ما کم است و مرکب کم داریم * وبعضنا مشاة * و بعضی از ما پیاده اند که اصلا مرکب ندارند * فاذا اخرج یشتک * پس ناکاه بیرون آمدن مرد از میان ما در حالیکه مید و د و تیز میر و ذ یعنی تاخیر کنند و دشمنان ما را این جا موعی بود که برای جا موعی آمده بود * فاتی جمله * پس آمد شتر خود را * فانارة * پس برانگیخت

شتر را * فاشند به الجمل * پس یل وانیل او را شتر تند دیدن * و خرجها اشند * و بیرون آمدن من در حالیکه
 میدوم * حتی اخذت بخطام الجمل * تا آنکه گرفتم من مهار شتر را خطام بکمر خاء معجمه مهار * فاشند * پس نشاندم
 شتر را * ثم اختر طلت بیهی * پستر بر کشیدم من شمشیر خود را * فضربت رأس الرجل * پس زدم من سر آن مرد را
 * ثم جثت بالجمل اقوده * پستر آوردم شتر را در حالیکه میکشم او را از پیش * علیه رخله وسلاحه * در حالیکه بر شتر
 است رخصه آن مرد و ساز حرب وی * فاستقبلنی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس * پس پیش آمد مرا آن حضرت
 و مردمان * فقال من قتل الرجل * پس گفت آنحضرت که کشت این مرد را * قالوا ابن الاکوع * گفتند علمه بن الاکوع
 کشت * فقال له سلبه اجمع * پس گفت آنحضرت مرا و را امت جامه و رخت و سلاح آن مرد و ازینجا معلوم میشود که جاسوس
 کافران که در مسلمانان بیایند گفتن او جایز است * متفق علیه * وعن ابي سعید الخدری قال لما نزلت بنو قریظه
 و قتیکه فرود آمدند بنو قریظه بضم قاف که قبیلۀ ازیهود است از حصار خود * طی حکم سعد بن معاذ * بر حکم
 سعد بن معاذ که از کبار صحابه و مشاهیر انصار است و میل اوس بود و بنو قریظه حلفای اوس و در عهد و امان
 ایشان بودند و آن حضرت بعد از غزوة احزاب ایشانرا بیست و پنج روز در محاصره داشت پس بعد سعد بن معاذ
 رضی الله عنه فرود آمدند و گفتند که هر چه وی حکم کند اختیار داریم خیال کردند که چون در عهد و امان او باشیم
 رعایت حال ما خواهد کرد و در استخلاص ما خواهد کوشید و چون فرود آمدند * بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم *
 فرستاد آنحضرت کمی را بسوی سعد * فجاء طی حمار * پس آمد سعد هو ابر حماری * فلما دنی قال رسول الله * پس
 چون نزدیک آمد سعد گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * خطاب به بنو قریظه کرد * قوموا الی سیدکم * برخیزید
 و بایستید و بروید بحوی مہتر خود و احتیاج کردہ است باین کمیکه فائل است بقیام مرد داخل مجلس را چنانکه الآن
 معتاد و متعارف است و جواب دادہ اند که این امر بقیام نہ بقصد تکریم و تعظیم بود بلکه بجهت آن بود که سعد بن
 معاذ رضی الله عنه در دناک بود و زخم تیری در ران وی و غزوة خندق رسیده بود و طاقت فرود آمدن از مرکب
 نداشت پس امر فرمود تا بحوی وی بروند و در فرود آمدن امانت کنند و تواند و الله اعلم که این توطیہ و تمهید
 باشد برای اطاعت ایشان مرا و را و تعیین حکم او در ایشان * فجاء و جلس * پس آمد سعد بن معاذ و بنشست * فقال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هؤلاء نزلوا طی حکمکم * پس گفت آن حضرت بد رستی که ایشان فرود آمدہ اند
 بر حکم تو که هر چه کنی قبول دارند * قال فانی احکم ان تقتل المقاتلة * گفت سعد پس اگر ایشان بحکم من فرود
 آمدہ اند بد رستی من حکم میکنم که کشته شوند قتال کنندگان ایشان یعنی انا آنکه قابل حرب و قتال اند * وان تعبی
 اللہ * و حکم میکنم که برده گرفته شوند فرزندان و خوردان * قال لقد حکمت فیہم بحکم الملك * گفت آنحضرت مرا ینہ بتسقیق
 حکم کردی تو در شان ایشان بحکم خداوند تعالی که باد شاه علی الاطلاق است و برین وجه ملک بکمر لام است و موید این
 روایت است روایت دیگر که گفت * فی رواية بحکم الله * و در روایتی ہر آئینہ حکم کردی تو بحکم خدا و در روایتی
 بفتح لام نیز آمدہ و مراد بملک برین روایت جبرئیل علیہ السلام خواهد بود یعنی این حکمی است که جبرئیل
 آورد از خدا و چون سعد فوت کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم کہ مفتاد ہزار فرشتہ بموت او فرود
 آمدند و غرض خدا بجنیب رضی الله عنه و تمام قصہ مذکور است در کتب ہر * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال
 بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خيلاً قبل نجد * کعبہ ابو ہریرہ فرستاد آن حضرت اسپان را یعنی لشکر را بجناب نجد
 و نجد بفتح نون و سکون جیم و راصل بمعنی زمین بلند اسمعنا و نام بلاد است از عرب و آن خلاف غور است * فجاءت
 برجل من بني حنیفة * پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفہ کہ نام قبیلہ ایست * يقال له ثمامة * بضم مثانہ و تخفیف
 میمین * بن اثال * بضم حمزة و تخفیف مثانہ * سید اهل الیمامة * این مرد مہتر و بہتر اهل یمامہ بود بفتح یحییہ و تخفیف

می بین که نیز نام بلا داشت * فر بطوره بما ریه من هوارى المسجل * پس بستاند آمد و را بختی از متونهای مجید
 * نخرج اليه رسول الله * پس بیرون آمد بموی ری یعنی رسید بر حروری پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال * پس
 گفت آن حضرت * ما ذا عندک یا ثمامة * چیست نزد تو ای ثمامة یعنی چیست حال تو خیرد * یا چیست که آن تو بر من
 که چه معامله خواهم کرد با تو * فقال هندی یا محمد خیر * پس گفت ثمامة نزد من ای محمد خیر و خوبی است یا نزد من مال
 کثیر است * ان تقتل تقتل ذادم * اگر میکشی میکشی خدا او را بخون رایعی کسی را که مقتیق قتل است پس درین اعتنا
 و اعتراف است بجرم و تقصیر خود یا مراد آن است که میکشی مردی را که خون او را در ساق طینعت پس درین ادعای ریاست
 و شرف است در قوم خود که خون وی را در نخو اهل بود بلکه در موی آن خواهند کرد و کینه خواهند کشید و در بعضی روایات
 ذادم بدل معجمه مکروه آمده یعنی میکشی کسی را که خداوند ذمه و عهد و حرمت است و اگر عهد کند بچیزی وفا میکند بدل ان
 * وان تنعم تنعم علی شاکر * و اگر انعام میکنی انعام میکنی بر کسیکه شکر میگوید ترا * وان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت *
 و اگر صحتی تو که میخواهی مال پس بطلب ناده شود ترا از مال مرچه میخواهی * فترکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی
 کان الغل * پس کمال شرف او را آنحضرت و یکذشت از تعرض بوی تا آنکه فر د اشد * فقال * پس گفت آنحضرت امروز نیز
 * ما عندک یا ثمامة * چیست نزد تو ای ثمامة * فقال هندی ما قلت لك * پس گفت ثمامة نزد من همان است که گفتم من
 ترا که * ان تنعم تنعم علی شاکر وان تقتل تقتل ذادم * وان کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت فترکه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم حتی کان بعد الغل فقال له ما عندک یا ثمامة فقال هندی ما قلت لك ان تنعم تنعم علی شاکر وان تقتل تقتل ذادم وان کنت
 ترید المال فسل تعط منه ما شئت * تا سه روز این گفت و کرد آن حضرت تصرف در باطن وی کرد * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اطلقوا ثمامة * رها کنید ثمامة را * فانطلق الی نخل قریب من المسجد * پس
 رفت ثمامة بموی در رشتان خرم که نزدیک بود نخل از مسجد شریف * فاغتسل * پس غسل کرد ثمامة بپایه ای که در آنجا بود
 * ثم دخل المسجد * بعد از آمدن در مسجد * فقال * پس گفت ثمامة * اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا عبده و رسوله *
 و گفت یا حبیب * و الله ما کان لی وجه الا ارض وجه ابغض الی من وجهك * ای محمد بنده اسوگند نبود بر روی زمین هیچ روی
 دشمن داشته تر بموی من از روی تو * فقل اصبح وجهك احب الی من وجهك * پس بتحقیق کشت روی تو دوست داشته
 ترین رویهای همه بسوی من مراد بوجه ذات است و چون مواجهه بروی واقع می شود و اثر دوستی در شنبی در روی ظاهر
 میگرد و تعبیر بروی کرد * و الله ما کان من دین ابغض الی من دینك * نخل اموگند نبود هیچ دینی مغضوب تر بسوی من
 از دین تو * فاصبح دینك احب الی من دینك * پس کشت دین تو محبوب ترین دینها بسوی من * و الله ما کان من بلد
 ابغض الی من بلدك فاصبح بلدك احب الی من بلدك * و نخل اموگند نبود هیچ شهری دشمن داشته تر بسوی من از شهر تو
 پس کشت شهر تو دوست داشته ترین شهرها همه بسوی من از اینجا معلوم میشود که همه چیز محبوب محبوب می باشد حتی دیار
 او و بلاد او * شعر * و من مذمبی حب الی یار لا اله الا الله * و لما من فیما یعشقون مذمب * و ان ذیك اخذتني و اتا اری
 العیرة * و بد رستی لشکر تو گرفت مرا و حال آنکه من میخواهم و نیت کرده بودم عیرة را * فما ذا تری * پس چه میدانی
 وجه را می بینی بر روی عیرة را و بکن ارم * فیخبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و امره ان یعتمر * پس بشارت داد
 آنحضرت او را بخیر و برکت و جلالت و امر کرد او را که عیرة بر آورد * فلما قدم مكة قال له قائل * پس چون قدم آورد
 ثمامة بیکه برای مدینه گفت او را که این را از اهل مکه و مشرکان * او صبر * ایابر آمدی از دینی بدینی دیگر یا از دین
 حق بدین باطل میورد اصل قبل و بر آمدن از دینی بدینی و مشرکان کسی را که بدین اعلام می در آمد صابی میگفتند
 و آن حضرت را نیز صابی میخواندند که دین بدین را از کثافت و دین دیگر پیدا کرد * فقال لا * پس گفت ثمامة صابی
 نشد ام و از دین حق بدین باطل ندانم * و لکنی امانت مع رسول الله * ولیکن مسلمان شده ام با فرموده خدا

صلی الله علیه وسلم * و در ذین حق در آمد ام که دین اسلام است و دین همین است و آنچه شما دارید دین نیست
 و لا والله لا یأتیکم من الیمامة حبة حنطة * و نه بخدا سوگند نمی آید شما را از یما مه یکانه کندم * حتی یا ذین فیها
 رسول الله صلی الله علیه و سلم * تا آنکه اذن عمل من و امر میکنم در آن آنحضرت * رواه مسلم * و روایت کرد این حدیث
 و اباین تفصیل و درازی مسلم * و اختصار البخاری * و کوتاه ساخته است آنرا بخاری * و عن جبرین مطعم * بضم میم
 و سکون طارک و عن بن علی بن نوفل بن عبد مناف است کنیت او ابو عبد است اعلام آورد پیش از فتح و بعضی گفته اند
 حال خیمبر و بعضی گفته اند روز فتح و بود وی رضی الله عنه از اشراف قریش میل حلیم و قور و عالم بود بعلم انحاب و امام
 هرب بود شاگرد ابی بکر صدیق رض درین علم مات سنة اربع و خمسين و بقول مشهور این حدیث را از آنحضرت در حال
 گروشنیده بود و در حال اسلام تصدیق کرد * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی احادیثی * و روایت میکنند که
 آن حضرت گفت در شان اسیران بد روگو یا مراد با ساری بد را اینجا شامل اسیران و مقتولان است میا زار قریب
 بطریق مثالی پس گفته نشود که اساری که هفتاد تن بود نه همه متروک بودند بی مد خلعت تکلم مطعم و آنها که مقتول
 شدند و در حق ایشان نرمود لوکان المطعم بن علی حیاً اسیر نبودند و آنکه گویند این قول در باب اسیران است و مراد ترک
 ایشان است ابتداء بی ترد و معاولت با اصحاب بعید است و قول طیبی لیرکتهم حیاً ناظر در آن است که در مد مقتولان گفت
 و ظاهر از لفظ حدیث و لفظ نتمی همین است و اگر چه متن باعتبار کفر نیز احتمال دارد فتن بر لوکان المطعم بن علی
 حیاً * اگر می بود مطعم بن علی که همین و مال جبر است زنده * ثم کلمنی فی مؤلاً العنتی * پستروشن می کرد مرا و شفا است
 می کرد در شان این پلیدان و کذل کان * لیرکتهم له * هر آینه می کند و لیرکتهم ایشانرا از برای خاطر وی و نتمی بفتح نوین
 و سکون تا جمع متن بکسر به معنی کند ید و کتله گفتن یا باعتبار کفر ایشان است یا بجهت آنکه اشارت با بدان ایشان کرد که
 کند ید بود و مطعم بن علی را نعتی و احسانی بود نزد آن حضرت که در وقت رجوع آن حضرت از طائف دفع کرده بود
 مشرکان را از وی صلی الله علیه و سلم یا بجهت تالیف و ترغیب جبر فرمود بر اسلام و در حدیث بیان حسن مکاتبات
 است تا مشرک را بروی منتهی و احسانی نمایند و عدم اعتنا است بقتل ایشان که اگر زنده می ماندند هم با کی نداشت
 و حوازا هانت مشرک است بقول بتوصیف کردن ایشان به متن و نجاست * رواه البخاری * و عن انس ان ثمانین
 رجلاً من اهل مکه * روایت است از انس که هشتاد مرد از اهل مکه * هم بطواطی رسول الله * فرمود آمدند و افتادند بر
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم من جبل النعیم * از کوه تنعیم جای مشهور است بر سه میل نزدیک مکه که از انجا حرة
 می برآند * متسلحین * در حالیکه سلاح پوشند کان بودند این اهل مکه * یزید و ن غرة النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه *
 اراده می کردند و میخواستند که غافل در یابند و از او رسانند آن حضرت را و اصحاب آن حضرت زاغره بکمر عنین معجمه
 و تشدین را غفلت و فریب * فاخل هم ساما * پس خبردار شد آنحضرت و گرفت ایشانرا منعقاد و مطیع و خوار و زار و بصلح
 * فاستخیاهم * پس زنده کلداشت ایشانرا و نکشت و سلا بفتح سین و لام بمعنی استعلا و اطاعت و انقیاد و بکمر عنین و سکون
 لام نیز روایت است بمعنی صلح و ابن الاثیر گفته که معنی اول اوجه و شبه است بقضیه زیرا که اینها گرفته نشدند
 بطریق صلح بلکه بقهر و غلبه پس تسلیم کردند اینها خود را بطریق عجز و نیچارگی و توجیه کرده اند معنی اخیر را با آنکه چون
 ها جز آمدند و را ضی شدند به بندگی گویا صلح کرده شد بر آن و این در قضیه حد بیبه بود و آخر همین سبب صلح شد
 * و فی روایة * و در روایتی این چنین آمده که * فاعتقهم * پس آزاد کرد آن حضرت ایشانرا و خلاص کرد و نکشت گویا که
 برده ها خست پس آزاد کرد * فانزل الله تعالی * پس فر فرمود تا دخالتی تعالی این آیت را * و هو الذی کف اید یهم عنکم *
 و خدا آن کمی است که بازداشت دستهای ایشانرا و قتل آنها را از شما که تقروض کنند بشما و از او بر شما نند شما را
 * و اید یکم عنهم * و بارداشت دستهای شما را از ایشان که بکشید ایشانرا * بطن مکه * در میان مکه و حوالی آن * رواه

مؤمنان * و من قتاده قال * گفت قتاده که تابعی مشهور است * ذکر لنا انس بن مالك عن ابي طلحة * ذکر کرد برای ما انس از ابي طلحة انصاری که زواج ام از بود * ان النبي صلى الله عليه و سلم امر يومئذ ربنا ربعة وعشرين رجلا من صناديد قريش * که آن حضرت امر کرد روز غزوة بدر به بیست و چهار مرد از میتران کفار قریش صنادید جمع صنادید یکصد و هشتاد و بزرگترین قومی مطر صنادید باران بزرگ قطرة و با فز باران صنادید هشت و تن را کویند * فقل قوا فی طری من اطواء بدر * پس انداخته شدن در چاهی از چاههای بدر طوی بفتح طار کمر را و تشرید یا چاه بر آورد بسنگ * خمیس خمیس * بضم میم و سکون خا چاه پدید و پدید کنند طبعی فاعل مفعول و این صفت در آن چاه یا از تنیم بود که مردارها و و کند که هار در می انداختند یا بیعت انداختن مردهای این پدید آن در روی * و کان اذا اظهر طی قوم با اقام با بعرضه * و بود آن حضرت و قتی که غالب میشد بر قومی و فتح میکرد اقامت میکرد بعرضه یعنی در جای جنگ و میدان آن * فکلف لیل * سه شب عرصه بفتح عین و سکون را هر موضع فراخ که بنا نیست در روی و مراد اینجا معرکه است * فلما کان بعد زالیوم الثالث * پس چون بود آنحضرت در یک روز سوم * امر بر احلتہ فشد علیها رحلها * امر کرد آنحضرت بر بستن پالان بر شتر سواریه خود پس بسته شد بران پالان آن * ثم مشی * پستروان شد آنحضرت * و ابعده اصحابه * و پیروان کرد آن حضرت را یاران او * حتی قام علی شفة الرکی * تا آنکه ایستاد آن حضرت بر کنار آنچاه رکی بفتح ر و تشرید یا بمعنی چاه چنانکه طوی و در روایتی علی قلب بد رآمد و قلب بمعنی چاه است که بنا کرده شد * یا شد بمن بطوی که بمعنی چاه بنا کرده شد * است منافات گونه دارد و طوی بمعنی چاه فطلق نیز آمد * است * فجعل ینادی بهم باسمائهم و اسماء ابائهم * پس شروع کرد آن حضرت که ندا میکند مردها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان و میگوید * یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان ایسر که انکم اطعتم الله و رهوله * یا شاد و بخوشحال میکرد اند شمار که فرمان برداری میکردید خدا را و رسول خدا را و ایمان می آوردید * فانا قل و جل ناما وعد نار بنا حقا * پس بد و متنی که ما بتحقیق یا بتیم چیزی را که وعده کرده بود ما را پروردگار ما را است و درست * فهل و جل تم ما وعد ربکم حقا * پس آیا یا فتیل شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کردید که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است * فقال عور * پس گفت عور رضی الله عنه * یا رسول ما تکلم من اجعلا لا ارواح لها * چه سخن میگوئی تو قن ما را که نیمص جان دران بمعنی اینها امزد و اند و نمی شنوند سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد * قال النبي * گفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم والی نفس من یخون یبیل * سو کند بخدا آنکه بقای ذات محمد و دعوت قدرت اوست * ما انتم با سمع لما قول منهم * نیستید شما شنو اتر هر چیز را که میگویم من از ایشان یعنی اینها شنو اتر اند از شما یا بران * و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است که * ما نهم با سمع منهم * نیستید شما شنو اتر از ایشان * و لکن لا یجیبون * و لکن جواب نمیدادند ایشان * متفق علیه و زاد البخاری * و زیاده کرد * است بخاری در روایت خود این عبارت را * که قال قتاده * گفت قتاده از برای جواب از استبعاد تکلم بود با و انکار جماع ایشان * احیاهم الله حتی اجمعهم قوله * زنده کرد اند ایشان را خدا تا آنکه شنو اید ایشان را اعلام آن حضرت را * تر بخدا از جهت هوش نش کردن و فهمیدن نمودن * و تصغیرا * و خورد و خوار داشتن * و رقة * بکس و نون و سکون قاف و از جهت عتاب کردن و خشم نمودن و انتقام کشیدن * و هم تارند ما * و بیعت اظهار دروغ و دشمنانی بد آنکه این جمله صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت جماع مراموات را حصول علم مرایشان را با آنچه خطاب کرده میشوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشوند کوفتن نعل مردم را و قتی که بر میگردند از دفن و همچنین آنکه در زیارت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اهل بقیع را آمده که هلام کرد برای ایشان و خطاب کرد مرایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دیار مسلمانان آمده شما را آنچه وعده کرده شد * بودید و ما نیز این شاء الله تعالی می پیوندیم شما را که خطاب با کسی که نشنود در ده فهم معقول نیست رنزد یا است که شما را کرده شود از جمله عیب و درجه بدی ترمیزی آمده که چون زیارت کرد عایشه

رضی الله عنهما قبر را در خود را عمل الرحمن بن ابی بکر بکه خطاب کرد و او را گفت اگر حاضر میشد موقت میوت بود تن نه میکردم ترا مگر آنجا که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب زیارة القبرین گذشت و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح حدیث که اکثر مشایخ حنفیه بر آنند که میبایست نمی شنود و تصریح کرده اند در کتاب الایمان که اگر یکی موکلف خود که کلام نکنم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حاکم نمیکرد زیرا که یمن معتقل میکرد بر کسیکه وی حیثیت و قابلیت فهم دارد و میبایست این چنین نیست و جواب داده اند این جماعه از حدیث مسلم که ناطق است بجماع میت قرع نعال مرد مانرا با آنکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقصد موال و این تخصیص خلاف ظاهر است و در لیلی نیست بران وظایف مرحدیت آن است که این جماعه حاصل است میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث مذکور درین باب که نص است در خلاف مذهب ایشان گاهی بآنکه این مخصوص است بآن حضرت صلی الله علیه و سلم و معجزه اوست و زیادت حضرت است بر کافران و پوشیده نماند که حمل برین مجر داحتمال و تاویل است که حمل نمی توان کرد بروی تلقائیه نشود دلیل بر امتحالت جماع و پروردگار عزوجل قادر است بران و همبیت هواس مراد را آنرا عادی است و مجر د خالق باری تعالی است چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست و این از جواب اول بعید تر است و ضعیف تر و مبناي ایمان بر عرف و عادات است نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن است که این روایت مردود است از عایشه رضی الله عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه میگوید خداوند تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انفع بمعص من فی القبر و نیستی توای بعد هتین شنو اند که کسانی را که در قبرها اند کنایه اقل الشیخ ابن الهمام و در مواهب الدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنست که بگوید شما الآن می دانید که آنچه من میگفتم حق است و گفته که و دم شد عمر را که بجای علم مع گفت و بالجمله عایشه انکار کرد جماع موتی را و استدلال کرد باین دو آیت قرآنی که مذکور شد اند و لیکن علماء جواب داده اند از قول عایشه و استدلال او بقران و قبول نکردند اند این قولی را از عایشه و در مواهب الدنیه نقل کرده اند از اسماعیل که گفته بود نزد عایشه از فهم و ذکا و کثرت روایت و خورش در غوامض علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رد روایت ثقه مکر بنض که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا احتیال آن و مراد بآیت قرآنی آن است که تو نمی شنوایی بلکه خداوند تعالی میشنود و نیز مراد بموتی و یمن فی القبر کافرانند و مراد بجماع عدم اجابت است حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان مرحدی را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب اند و بقبور اجساد ایشان که در وی آن دلهای مرده افتاده است و بتحقیق ذکر کرده است در مواهب الدنیه که در مخازی بعد بن اسحق با حناد جمید و امام احمد بن حنبل نیز با سناد حسن از عایشه مثل حدیث عمر آورده پس گویا عایشه رجوع کرده از انکار بسبب آنچه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در آن قضیه و در شروع صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شد و تتمم کرده اند جماعه که اثبات جماع می کنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل آن است که موتی را در قبر و حالتی و قسمی از حیات می بخشند که حاصل می شود بان جماع و درین قول قتاده تخصیص بانیضرت نیست صلی الله علیه و سلم که بطریق معجزه واقع شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادر است که آن حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان که بوزن الله التوفیق و در اینجا هتین دیگر است که فرضا اگر از ثبوت جماع تنزل کنیم باعتبار آنکه جماع بجماع صحیح می باشد و جماع بخاری بن خرابه شد بگوئیم از نفی جماع نفی عام لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس علم بصراحت و مسموعات حاصل باشد نه بر وجه ابصار و سمع.

چنانکه بعضی متکلمان جمع و بصراهی تعالی را با علم بمجموعات و مبصرات قایل کرده اند و بتتبع و ارجاع شد اخبار و آثار و علم موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوبتر است زیرا که درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال زائرین برایشان آشکار و فیض شک نیست و در حصول علم مرموتی را در آخرت و بروز و بحقیقت دین اسلام چنانکه هایشه گفته و متفق علیه است و مراد بتسلیت پس ممکن است علم باحوال دنیا را علم دنیا و چیت دلیل بر زوال این علم و نعیان آن یا وجود بقای روح و آمده است که کافران تمنی خواهند کرد و بدین دنیا آمده است که چون میت از حوال منکر و بیکر جواب بخیر و بد و راحت یا بد آرزد و میزند و میگوید ای کاش کسی که باشد که خبر کند با من که من در زاتم و خوشم و بالجملة کتاب و عنایت معلوم و مشهور و نیکو باخبار و آثار که ولایت میکنند بر وجود علم مرموتی را بدین دنیا و اهل آن پس منکر نشود آنرا که جواب باخبار و نمکودین و گفتیم من بخیر اتوفیق و اما احتمال ادب اهل قبول و متکثر شده اند آنرا بعضی نقیض آنرا که از جهت آن است که جمیع علم نیست ایشانرا بزائران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شد و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست مرایشانرا در این موطن کامل و دکنند بلکه محبوس و مشغول اند بآنچه عارض شده است مرایشانرا از محنت و شدت و آنچه باز داشته است از دیگران که این کلیه نمی ماند خصوصا در شان متقین که در دستان خدا اند شاید که حاصل شود از روح ایشان از قرب در بروز و منزلت و قدرت در شفاعت و غایت طلب حاجات مرزبانان را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیت دلیل بر نعیان آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه و التا زجات غرقار الایة بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت ازین که کشیده می شود از ایدان و نشاط میکنند بصری ما نم ملکوت و سیاحت میکنند در آن پس حقیقت میکنند انتظار قیامت پس میگردند بشراف و قوت از مدبران ربانیت شعری چه متذکر اند ایشان یا متذکر اند و اصل اد که این غرقه میگرداند آنرا آنچه مامی فهمیم از ان این است که داعی مستأج فقیر الی الله دعا میکنند خدا را از طلب میکنند حاجت خود را از جناب عزت و غنا و وی و قبول میکنند بر و ما نمیع این بند و مقرب و مکرم و در رکاء عزت و میگردند خداوند آید و کت این بند و تکرر رحمت کرده بروی و اکرام کرده از رزق لطیف و گرمی که بوی داری بر آورده کردن حاجت مرا که تو معطی کوی یا ند می کنند این بند و مکرم و مقرب را که ای بند خدا ای ولی و شفاعت کن مرا و بشرازه از خدا که بداند مشغول و مطالب مرا و رضا کند حاجت مرا پس معطی و مستول و مامول پروردگار است تعالی و نقل و نیست این بند و در میان مکرم و عیله و نیسب و قدر و فاعل و متصرف در وجود مکرم حق سبحانه و اولیای خدا افانی و مالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت و و نیست ایشانرا فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبولند و له و در آن هنگام که زند بودند در دنیا و اگر این معنی که در آمد ادراست که ذکر کردیم موجب شرک و توجه بیا هوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و در دستان خدا در حالت نهیات نیز و این مشغول نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر میگردند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شد از ان حالت و گرامی که بود ایشانرا در حال حیات چیت دلیل بران یا گردند که مشغول و مشغول شدند بآنچه عارض شد از حاجات بعد از حیات پس این کلیه نیست و دلیل نیست و احوال و احوال آن تار و ز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و غایب و احتمال اد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منطبق باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشانرا شعری و توجهی بعالم دنیا ندارند باشد و تصرفی و قدری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجتربان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبول و متصرف و مستند و قادرند بی توجه بحد و تصرف حق و التماس بخواهد و می تواند چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مرانرا نماز بسوی وی و جز آن از آن چه نهی و تحریر بر واقع

شده است این افعال معنوی و جوامع خواهد بود و فعل موافق اعتباری ندارد و خارج معنی است و حاشا از عالم بشریعت و عارف با حکام دین که اعتقاد بکنند این اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مروجی و مخفی است از مشائخ اهل کشف در امتداد از اراج کمال و اعتقاده از ان خارج از حصر است و مثل کوراست در کتب و رجال ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب سود نکند و از احکامات ایشان ما قانا الله من ذلك شیئاً و رینجا از وجه علم و شریعت است آری مروج و مسنون در زیارت ملام بر موتی و اعتقادات و قرآن است ولیکن در رینجا نهی از اعتقاد نیست پس زیارت برای اهل ادم موتی را و اعتقاد از ایشان مورد و باشد بر تفاوت حال از نور و زور و باید دانست که خلاف در غیر انبیاء است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احدی اند بیکیات حقیقی دنیاوی یا تفاق و اولیاء بیکیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بسط اطناب و تطویل کشید بر زعم منکران که در قریب این زمان فرقه پیدا شده اند که منکرانند اعتقاد از اعتقادات را از اولیای خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوفی باند و خوشحال اند و مردم را از ان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بشمارند و غول افسانم میکنند و میگویند آنچه میگویند و عمرها است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطوطها طرفاً تر بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الحمد لله اللهم ارنا الحق حقاً و ارنا الباطل باطلاً و ارنا الاختیار اختیاریاً و الله اعلم و علمه احکم * و عن مروان و المسور * بکسر میم و سکون سین موهله * بن مخرمه * بفتح میم و سکون خاف معجمه و برای مفتوحه مروان بن الحکم بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و لادت او در زمان آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بعض گفته اند در سینه دوم از هجرت بعضی گفته در عام الخندق و اقوال دیگر نیز هست و وی آنحضرت را ندیده است و آنحضرت یک را و راراند و بد ز کرده بود بصوفی طائف و مهاجرا بود قاریت عثمان بن عفان و چون عهد ولایت ایشان شد بمبینه آمد و مروان نیز همراه بد را آمد و در سینه دوم و ستمین مورد میگویند که وی جلالت شریفه از عثمان و علی و از وی نیز عروقه بن الزبیر و امام جلیل زین العابدین علی بن الحکم نیز از وی حدیث شریف و این غریب است و بعد از یزید و یاسر و معاویه بن یزید بر تخت طلمنت نشست و باقی احوال او در مجالش مذکور است اما مجبورین مخرمه قرشی زهری است ابی اخذ عبد الرحمن بن یحیی و مجابی ضعیف است و لادت او بمکه است در سینه دوم از هجرت بعد از ان بمبینه آمد و آن حضرت را ندید و سماع کرد و مستوفی است و تارقت قتل عثمان رضی الله عنه در اینجا بود بعد از ان بمکه انتقال نمود تا وقت یزید بود بوی بیعت نکرد و در واقعده ابن الزبیر سنگی بوی رسید و وف در حجر نما از میکل ارد و قاریت یزید و از وی عروقه و امام زین العابدین و غیره ایشان روایت کرده اند و این حدیث را مروان و مسور و مروان روایت کرده اند * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول قلم الحنین جاءه وفد هوازن * که آنحضرت ایستاد یعنی خطبه خواند در میان بمکه آمدند آنحضرت و رسولان هوازن * مسلمین * در حالیکه مسلمانان یعنی مسلمان شده آمدند و هوازن اسم قبیله است و عروقه هوازن که او را عروقه حنین میگویند بعد از فتح مکه بود که غنائم در ان بسیار بدست آمد * فسالوا ان یرد علیهم اموالهم و بیعتهم * پس فرخواستند از ان حضرت که باز گرداند بصوفی ایشان ما لها ی ایشان را و اسیران ایشان را * فقال * پس گفت آن حضرت * فاختاروا و اختلفوا * لایقین * پس اگر میطلبید پس اختیار کنید یکی ازین دو چیز را * اما السمی و اما المال * یا اهلین انتم یا مال را رطایفه از شیعی طعنه از ان خواد نفس باشد یا مال از آدمیان باشد یا جز آن * قالوا قانا نجعل رسینا * گفتند هوازن پس اگر ما را مخیر میسازید میان این دو چیز پس ما اختیار میکنیم اسیران خود را که عزیز تر از مال اند * فقام رسول الله * پس ایستاد و خطبه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم انما ثنی علی الله یا هواطه * پس ثنی گفت بر خدا پیغمبری که وی تعالی سزوار آنست چنانکه در خطبه جمعه میگویند * ثم قال اما بعد فان اخوانکم قد نجوا و اتا ثمین * پس گفت آنحضرت اما بعد از حدیث اندیل که برادر این شعی یعنی هوازن و برادر خواندن از جهت اسلام ایشان الله و بیعت طلب زعم و شقی

و مرایشان را * و آنی قدر آید ان اردا لیهیم میبایست من احبب منکم ان یطیب ذلک * پس کمی که دوست میدارد از شما
 که خوش کرد اندا باز کرد آید ن را بر نفس خود یعنی بی عرض * فایض فعل * پس باید که بکنند * و من احبب منکم ان یکون
 علی حظہ * زهر که دوست دارد از شما که با همد بر نصیب خود که بوی ازین بر سبب است و باز نکرد اند بی عرض * حتی
 نبطیہ ایاه * تا آنکه بدیم ما را عرض انرا * من اول ما یفعلی الله علینا * از اول آنچه میگرداند خداوند تعالی و بر ما و بر ما ند
 از غنائیم * فایض فعل * پس باید که بکنند آن حضرت تکلیف نکرد که البته رایگان بد هند و از حق خود بر آید بلکه مخیر ساخت
 و این ادخل انیت در رفیق و رعایت حق و امتحان حال ایشان * فقال الناس قد طیبنا ذلک * پس گفتند عجب به بتحقیق
 خوش کرد انیدیم ما انرا بر نفس خود * یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لا ندی من اذن منکم ممن لم یاذن *
 پس گفت آنحضرت که ما دارنخی یا بیم که از شما که اذن کرد و تمیز نمیشود انیم کرد و را از کسی که اذن نکرد یعنی مشتبه
 می شود بر ما که اذن کرد و که نکرد * فارجعوا حتی یرفع الینا عرفارکم امرکم * پس باز کردید و بروید تا آنکه بر دارند
 و بر ما نند بسوی ما بر کلامی شما کار و قضیه شما را از رفع قضیه برداشتن آن بر و الی و عرفاء جمع عارف و عرفه شنا حده و
 کارکنان ارقوم فرزد رئیس * فارجع الناس * پس برگشتند مزد * فکلمهم عرفارهم * پس سخن کردند ایشانرا کارکنان
 ایشان * ثم رجعوا الی رسول الله * پشتر رجوع کردند بسوی پیغمبر خدا را آمدند نزد وی صلی الله علیه و سلم * فاجبروه
 انهم اول طیبوا و لذنوا * پس خبر دادند عرفا آن حضرت را که قوم بتحقیق خوش کردند آنرا و اذن دادند که بد هند
 انمیران موازن را بهوازن * رواه البخاری * و عن عمران بن حصین * بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است
 قال کان ثقیف حلیفا لبني عقیل * گفت بود ثقیف بفتح ثای مثلثه و کسر فاء که نام قبیله مشهور است از هوازن هم عهد و سرکنده
 و پیمان مری عقیل را که بضم عین و فتح قاف نیز نام قبیله امیر واد ر عرب قبایل یکدیگر هم عهد و پیمان بودند که در نیک
 و بد یکدیگر شریک بودند چون عهد اعلام آمد آنچه از مخالف جا هلیت موافق حق بود مقروداشتند و آنچه برخلاف حق بود
 بر افکنند و گفتند خلیف اعلام پس است * فالعرب ثقیف و تجلی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس اسیر
 کردند ثقیف و مردم را از اصحاب آن حضرت * و امرا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا من بني عقیل * و
 امیران گفتند اصحاب آنحضرت مردی را از بنی عقیل در بدل آن دو مرد صحابی که بند کرده بودند ایشانرا ثقیف و عادات چنان
 بود که حلیف را بجرم حلیف میگردانند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بر عادات ایشان این فعل کرد و ظاهر مصلحت
 عهدین بود و شرط همچنین کرده بودند * فاقه * پس محکم بر بستند صحابه آن مرد بنی عقیل را * فطرحوه فی الشجرة
 پس انداختند او را در سنگستان کرم فی الصراح حرة زمین جنک لاخ موخته * فمر به رسول الله صلی الله علیه و سلم *
 پس گفت آن حضرت با نجا نیکه وی افتاده بود * فناداه * پس آواز داد آن مرد آن حضرت را و گفت * یا یحیی یا یحیی مکرر
 فیهم الخ * بسمبب چه زکله ام کناه گرفته شد ام من * قال یحیی حلفا نکم ثقیف * گفت آن حضرت گرفته شد تو
 بگناه و عاقبتی تو که ثقیف اند که آنها دو مسلمان را گرفته در بند کرده اند و ترا در عرض آنها بند کرده ام * فترکه رمی * پس
 گفت اشعبا آن حضرت او را همانجا که افتاده بود و بکشت * فناداه * پس ند ا کرد آن مرد آن حضرت را و گفت * یا یحیی یا یحیی
 فرخه رسول الله * پس مهربانی کرد او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فارجع * پس برگشت از آن راه که میرفت و
 بر سر او آمد * فقال ما شانک * پس گفت آن حضرت چیست حال تو و چه کار میکنی * قال انی مسلم * گفت من مسلمانم گویا
 خبر نمیداد از اسلام ما بقی پس معلوم می شود که کافر چون امیر کرد و دعوی کند که وی اسلام آورد و اوست قبول
 کرده نشود از وی مکر به نیند و احتمال دارد که مراد آن باشد که من مسلمان شدم اکنون و عدم قبول آن حضرت اسلام را
 از وی بجهت آنکه دانست که این را از روی بغاقت یا بطریق اضطرار میگوید یا بجهت آنکه آن حضرت کامی عمل بتحقیقت
 نمیکرد و حکم نمیکرد بقتل کسیکه مآل او بکفر بود چنانکه در خصایص آدن حضرت نوشته اند و لا یسع میکنند بران قول او

* بقال * پس گفت آنحضرت * و لو قلتم ان انت تملك امرک * و اگر میگفتی تو این کلمه را و حال آنکه تو مالک من بودی امر
 خود را یعنی در حال اختیار بطریق طوع و رغبت میگفتی و پیش از امیر شدن میگفتی * فلما جعل کل الفلاح * و ستکاری
 می یافتی همه ستکاری در دنیا بخلاف از بند و بردگی و در آخرت به نجات از آتش دوزخ * فقال فذلک رسول الله صلی الله علیه و آله
بأن در مورد که امیر ساخته بودند آنها را تقیف * رواه محمل * العصر * ل الثاني * عن عایشه رضی الله
 عنها قال لما بعنا من مکة فی ذی القعدة امرنا بهم * گفت عایشه وقتیکه فرستادند اهل مکة مردم را با اموال از جهت رها کردن
 امیران خود که در بدر گرفتار شده بودند * بعثت زینب رضی الله عنها فی ذی القعدة ابی العاص بمال * فرستاد زینب که
 کلانترین دختران آنحضرت است که در مکه بود در خلاص ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف
 خواهر زاده خدیجه رضی الله عنها که زوج زینب بود و در بدر رها شده بود کسی را بمال * و بعثت فیه قلابه لها *
 و فرستاد در آن مال کلوپندی که مر او را بود * کانت عند خدیجه * بود آن کلوپند نزد خدیجه رضی الله عنها و او می
 پوشید آنرا و زینب دختر خدیجه بود و خود تمام اولاد آن حضرت از خدیجه بود الا ابرهیم که از ماریه بود و هم در
 خوردی مردار * ادخلتها بها علی ابی العاص * در آورده بود خدیجه زینب را با آن قلابه برای ابی العاص یعنی در چهار
 زبان او داده بود * فلما را ما رسول الله * پس هرگاه که دید پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * آن قلابه را که زینب
 فرستاد ریاد از خدیجه میداد * رق لها رمة شد ید * تنک و نرم شد آنحضرت یعنی دل شریف و بیعت دیدن آن قلابه یا
 بجهت زینب از جهت غرب و تنهائی او و تنگ گریه خدیجه و نرم و تنک شدن سخت و بسیار * و قال ان
 رأیتهم ان تطلقوا لها اسیرها * و گفت آن حضرت با صحاب اگر میدانید و قرار میگیرد رای شما که رها کنید برای زینب
 بندی او را که ابوالعاص است * و تدر و علیها الذی لها * و باز کرد انب بوزینب آن چیز را که مر او را است از مال که بواسطه
 فرستاده است او ابوالعاص را را یکان رها کنید و منت نهید و بکنید * قالوا نعم * گفتند صحابه آری میکنیم پس ابوالعاص
 را رها کردند و روی بمکه رفت و زینب تحت آرمود مسلمان و ابوالعاص در مدین قریش بود و تا آن وقت حکم مفاکحت
 در زن مسلم و موز کافر باقی بود * و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخذ علیه ان یخلى سبیل زینب الیه * و بود آن حضرت
 که در وقت رها کردن ابوالعاص گرفته بود عهد بروی که خالی کرد اند را از زینب را سویی آن حضرت و بکن ارد او را
 که بعد ینه هجرت کند و مانع نکرد او را از آن * و بعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زینب بن حارثة و رجلا من الانصار *
 و فرستاد آن حضرت زینب بن حارثة را و مردی دیگر از انصار اگر چه محرم شرعی نبودند اما این مخصوص بهمین مقام
 است از جهت امن و وثوق بجهت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم * و قال * و کنت آن حضرت بجهت ترس و کفار مکه
 و ملاحظه تعرض ایشان که بمکه بد آیند * کونا بطن ناجی * باشید شما در آن موضع که نام آن بطن ناجی است نام وادی است
 قریب مکه به هشت میل و ناجی را بوجوه متعدده ضبط کرده اند در قاموس بیای تحت تیه و کتوجیم اری گفته و بنون و جیم رهای
 مهمله نیز گفته اند و در اکثر نسخ مشکا و مصابیح همچنین است و باقی وجوه در شروح مل کوراضع * حتی تمر بکما زینب * تا بایند
 و بکن رد بشما زینب * فتصحبها * پس صاحب می شوید زینب را * جتی تا قیابها * تا آنکه بیارید او را در مدینه پس
 هجرت آورد زینب بمدینه و ابوالعاص بمکه بود بدین کفر بعد از آن اتفاق افتاد او را سفر شام برای تجارت و چون
 نزد یک مدینه رسید معلمانان خواستند که سر راه دیرا بگیرند و اموال که با او است بستانند چون این خبر بزیینب رسید
 رضی الله عنها نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله ایا نیت عهد و امان معلمان یکی یعنی چون یک
 مسلمان کا که نفر را امان داد همه را باید که امان دهند گفت آنحضرت آری همچنین است گفت زینب پس کوا شو یا رسول
 الله که من ابوالعاص را امان داده ام صحابه چون اینحال مشاهده کردند برهنه بی سلاح بر ابوالعاص آمدند و گفتند یا

ابا لعاص ثواب شرفای قریش را این هم پیغمبر خدا آئی مسلمان شوتا این اموال همه از تو باشد ا بوالعاص گفت بل سخن
است که شما میگوئید حاشا من اسلام خود را با این اموال بلیک ریمکن عازم پس این العاص بنکهر رفت و اموال مردم مردم
شیرد و گفت ای اهل مکه زین اموال شما بکشتند و سید گفت پس کراه باشد که من مسلمانم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله بعد از آن بیلینه بخت آورد و آنحضرت زینت را بر وی سپرد و نکاح جلد یاقلمیم اختلاف اصحاب در آن و
آنحضرت را بابلو العاص محبت و صفایت بنیاد بود و راضی بود از وی و ثنا میکرد بزرگوار و شهید شد و رضی الله عنه يوم الیمامة
در خلافت ابی بکر رضی الله عنه رواه احمد بن حنبل و ابوداود و ترمذی و بعضی نفع و عن نوشته و بوالعاصم را وی
عاص کذا شته و در بعضی و عنها یعنی از عایشه و در بعضی و عن ابن مسعود * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما
اسرا مل یل رقت عقبة بن ابی معیط * میگوید راوی که چون آنحضرت بند کرد امل یل را کشت عقبة بن ابی معیط را عقبة
بضم عین و سکون قاف و معیط بضم میم و فتح عین و مکون تبتانیة یکی از همان اشقیاء است که در غزوه بدر و جبهه رفتند و این
آن شقی است که شکسته بفرماند از بر سر سید رحیل و رحیل صلوات الله و سلامه علیه انداخته بود * والتضییع النصار * بفتح
نون و سکون ضاد معجمه و کشت این ملعون را نیز بر من علی ابی عزة * بفتح عین مهمله و تشدید زای * التجیی * بضم جیم و فتح میم
و عای مهمله و منبت نهاد و کذا است بی مال این کافرا که شاعر بود پس ذلالت کرد که کن اشتن اسیری ذل درست است
چنانکه قتل و اخیل یل * رواه ترمذی و بعضی نسخ اینجا بعضی اسناد را عاصم مخرج و در بعضی نسخ و را در شی شریح السنة و در بعضی
رواه الشافعی و ابی یوسف و فی السیرة * عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اراد قتل عقبة بن ابی معیط * روایت
است از ابن مسعود که آنحضرت چون خواست قتل این ملعون را * قال من للجنة * بکسر صاد و سکون یاکفت این ملعون کیست مر
بفرده انرا یعنی مری و عذرا خورد آن من که خواهد بود * قال النار * کفت آنحضرت شمشیر را خورد ان شما آتش در رخ
خواهد بود استهزاء است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اشارت است بفتایع شدن ایشان * رواد ابو داود * و عن علی
رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان جریر بن حبیط علیه * روایت است از امیر المؤمنین علی از آنحضرت
که جریر بن عمرو آمد بزرگ * قال له خبرهم * پس کفت جریر بن علی * روایت است از آنحضرت را خبر کردن ایشان را * یعنی اصحابک *
یعنی اصحاب خود را * فی اساری بدر * در اسیران غزوه بدر * القتل او القداء * که قتل کنند اسیران را یا قتل گیرند یعنی رها کنند
ایشان را و مال گیرند از ایشان * علی ان یقتل منهم قایلا مثلهم * قدا برین شرط که کشته شوند از اصحاب قدام آینه * ما نکل
ایشان در عدل یعنی هفتاد کس بعد دابن اسیران و باشد ظرف و نصرت مرکا در انرا * قالوا * نقتل اصحاب * القاء و یقتل منا *
اختیار میکنیم فدای این را که کشته شوند از ما * رواد الترمذی و قال فی احدیث غریب * بدا که آورده شد نزد رسول خدا
صلی الله علیه و سلم روزی در هفتاد تن از اصحاب بن قریش پس مشورت کرد آنحضرت در شان ایشان ابوبکر صدیق را
رضی الله عنه که چه کار باید کرد ایشان را باید کشت یا فدایه باید گرفت و باید کذا شد ابوبکر کفت رضی الله عنه باقی دار ایشان
را و کشت شاید که خدا تعالی توبه کند بر ایشان و توفیق اسلام دهد و بکیرا از ایشان فدایه را قنوت گیرند یا ان اصحاب
توبه کفت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بزن کیر نهای ایشان که ایشان آمده کفر و پیشوا یا ان کافر اند و خدا تعالی
قرابی نیاز کرد انیل * است از مال اگر قنوت پس مخیر کرد انیل آنحضرت صحابه را که یکی ازین دو شق اختیار کنید قتل
یا فدای اما فدایان شرط که کشته شوند اما ان آینه هفتاد کس از شما و ظرف مرکا کافر ایشان همین را اختیار کردند
و گفتند اختیار کردیم برین که کشته شوند از ایشان هفتاد کس پس همچنین واقع شد سال آینه و در غزوه احد کف شهید شدند
هفتاد تن از اصحاب از ان که حمزة بن عبد المطلب و مصعب بن عمیر از ایشانند پس دو آمد عمر رضی الله عنه بر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پس دید که آنحضرت ابوبکر هر دو گردید میکنند پس کفت یا رسول الله چه کردی میکنی بکرتا من نیز کردی
میکنم و اگر کردی بی اختیار یا بد تکلف در ان کنم و برز و کردی آرام پس کفت آنحضرت کردی میکنم بر یاران تو که فدای اختیار

کردند و بتتبعی عرش کوفه شد بر من مذاب ایشان نزد یکتا ازین درخت و اشارت کرد بی رختی که نزدیک بود و روایت کرده شد است که گفت آنحضرت اگر فرستاده شدی مذاب نجات نمی یافتی ازین مکر عموم و معین معاذ که با و نیز درین مشورت شریک همز بود رضی الله عنهما و گفته اند که صوابه که اختیار کردند این شق را از جهت غایت رغبت و حرص در اسلام اسیران بد و که شاید مسلمان شوند و از جهت رغبت در نیل درجه شهادت در حال آینه را از جهت رقت و مهربانی و رافت بر اقربا را شکل آورده اند اینچنانکه چون مختیر بودند ایشان و اختیار کردند یکی ازان در چیز را پس کتاب و مقاب برای ایشان بجهت جهت باشد تخمیر منافی این است و جواب عین هکله که تختیر بر سهیل امتحان بود چنانکه در تخمیر نهای آنحضرت دو اختیار بدین یاد نیاز امتحان دران بود که آیا اختیار میکنند ایشان چیز را که مرضی حق است یا بر آنچه میل نفس ایشان بد است و چون اختیار کردند ثانی را عتاب کرد شد بدین فتنه بود و توبه پشتمی استبعاد کرده است صحت حدیث تخمیر را از جهت بودن آن مخالف مرچیزی را که ظاهر تنزیل است و ترمذی نیز بروی حکم بغرابت نموده است و طیبی گفته که حکم بغرابت موجب طعن نیست زیرا که غریب گاهی صحیح نیز میباشد چنانکه در معادله کثرت گفتیم من که غریب اینچنان معنی شاذ است و اکثر آنچه ترمذی میگوید غریب بمعنی شاذ است تصریح کرده است باین صاحب جامع الاصول و الله اعلم * وعن عطية القرظي * بضم قاف و فتح زارطای معجمه صحابی است که آنحضرت را دید که وحید بود از روی شیشه است * قال كنت في معي قريظة عرضا على النبي صلى الله عليه وسلم * گفت بودم من در بندهایان بنی قریظه که آورده شدیم و عرض کرده شدیم بر آن حضرت و حکم کرد معین معاذ که متاتلان ایشان را باید کشت و خوردان را را کرد و برده ساخت * فكانوا ينظرون * پس بودند مردم که نگاه میکردند * فمن أبيت الشعر قتل * پس کسیکه رویانید است موی را یعنی موی مانده را کشته شود که علامت بگویند است و جوانی * ومن لم يمت الشعر لم يقتل * و کسیکه رویانید است موی را کشته نشود * فكشوا عانتي * پس برهنه کردند زهار مرا * فوجدوا لم تبت * پس یافتند عانتم مرا که رویانیده است یعنی موی را * فجعلوني في الصبي * پس گود آیدند مواد ریخت و کشتند * رواه ابو داود * در این حاجه والد ارمی * وعن علي رضي الله عنه قال خرج عبدان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت امیر ابو منین علی که بیرون آمدند بندهایان و مملوکان از مکه از موالی و صاحبان خود کوشیده و مسلمان شده بسوی آنحضرت آمدان بکسر عین و هم ان و سکون با جمع عهد بمعنی مملوک * يعني يوم الخديبية * یعنی آمدند روز حدیبیه * قول الصلح * پیش از صلحی که واقع شد میان آنحضرت و مشرکان قریش اما بعن از صلح تواریان بود که مکه از ایشان مسلمان شده بیایله باز کرد امید شود او را بسوی ایشان * فكتب اليه مواليهم * پس نوشتند بسوی آن حضرت صاحبان آن مملوکان * قالوا يا عبد الله ما خرجوا اليك رغبة في دينك * گفتند ای محمد اسو کنند بیرون نیامده اند ایشان از جهت میل و خواهش در دین تو * و انما خرجوا لمر با من الارق * و بیرون نیامده اند مگر از جهت کوشش از بندگی و غلامی من و بختبختن گریختن * فقال ناس من قوا * پس گفتند بعضی مردمان از قریش راست نوشته اند و گفته اند * يا رسول الله رد هم اليهم * باز گردان این غلامان را برای ایشان * فغضب رسول الله * پس در خشم آمد پیغمبر و خدا * صلى الله عليه وسلم * فقال ما انكم قتلتمون يا معشر قریش * پس گفت نمی بینم و نمی دانم شما را که باز آید از بیغیرمانی و حکم نفس اماره کرده قریش * چندی بعد الله علیکم من یغرب رقابکم * انا بفرستادم ای تعالی بر شما گم را که بزد کرد نهایی شما را * علی هذا * برین حکم یعنی باز گردانیدن آن غلامان و الحاق ایشان بدین احرار با صلح از اسلام * و ابی ان یرد هم * و ابی آوردن آن حضرت و روا داشت که باز کرد اند ایشان را * وقال هم عتقاء الله * و گفت آنحضرت این بندگان آزاد کرده شده های خدا ای تعالی اند * رواه ابو داود * الفصل الثالث * عن ابن عمر قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم خالد بن الزيل الى بني جذيمة * گفت ابن عمر فرستاد آنحضرت خالد بن الولید را بدوی بنی جذیمه بفتح جیم و کسر ذال و سکون تحتانیه نام قبیله ایست

* قل عامن الى الاسلام * پس دعوت کرد خالد و خواند ایشانرا بوضو اسلام * قلتم نحنونان يقولوا اهلنا * پس نیک
 نتوانستند گفت بجهت اضطراب که اعلام آوردیم ما * فجعلوا يقولون * پس شروع کردند که میگویند * صبا ناصبا * مکرر
 اصل صبر بمعنی میل کردن است و مراد اینجا میل از دینی بدیگری است پس احتمال دارد که مراد ایشان این باشد
 که میل کردیم از دین کربلایین اسلام این معنی درست است و با جود آن باین عبارت اد اکردن خوب نیصع که کافران
 معلمان را صابی میگویند که از دین ابا بلبین دیگر میل کردند اما کفر نیست و احتمال دارد که مراد میل از دین
 اسلام باشد بدین دیگر ازین جهت خالد قبول نکرد از ایشان و حکم نکرد باسلام ایشان * فجعل خالد يقتل و یا هر * پس شروع
 کرد خالد در کشتن ایشان و امیر ساختن * ودفع الى كل رجل منا حيرة * و سپرد خالد بسوی هر مرد از ما اسیر او را * حتى اذا
كان يوم امر خالد ان يقتل كل رجل منا حيرة * تا آنکه چون شد روزی امر کرد خالد که بکشد هر مردی از ما اسیر خود را *
فقلت والله لا يقتل اميري * ابن عمر میگویند پس گفتیم من بخدا هو کند نمی کشم من اسیر خود را * ولا يقتل رجل من
اصحابي اسيرة * و نمی کشد هیچ مردی از یاران من که تابع من اند اسیر خود را * حتى قد منا الى النبي * تا آنکه قدم
 آوردیم مابصوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فل کرنا * پس ذکر کردیم ما و گفتیم قصه را با آن حضرت * ودفع يدیه *
 پس برداشت آن حضرت مردود سعه خود را * فقال * پس گفت * اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد * خداوند من
 اعلام میکنم و میرسانم بیزاری و بی رغبتی خود را بسوی تو از آنچه کرد خالد * مرتین * دربار گفت آن حضرت این سخن را
 و این بصفت آن است که خالد تنبیه و احتیاط نکرد تا ظاهر میشود مراد ایشان که از صبا ناچه میخواهند و این کلمه احتمال
 اختیار دین اسلام نیز دارد اما چون از صوبه اسلامنا عدول کردند قبول نکرد خالد و حمل کرد بر آنچه کرد * رواه البخاري
باب الامان * امن و امان ضد خوف و ظام از روی امان مستامن است از اهل حرب که می آید و از معلمانان
 امان می طلبند و در میان ایشان میباشد تعرض بمال و خون و احوال و امان شامل است این را و امان کمی را
 که مهمل کرده اند است بسوی بعدم حرب و امان کسیکه آمد است بر سالت از جانب قومی چنانکه در احادیث بیاید
 * الفصل الاثنی عشر * عن ام هانئ بنت ابي طالب * نام و فاخته است و بعضی ها آنکه گفته اند صحابه
 است ایمان آورد * در سال فتح روایت میکند از روی طی و عباس و بعباس از تابعین باقی ماند مابعد از خمسين تا زمان
 معاویه * قالت ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح * گفت رفتم بسوی آن حضرت در سال فتح و در روایتی
يوم الفتح و مراد همین است * فوجدته يغتسل * پس یافتیم آن حضرت را در حالیکه غسل میکند * وفاطمة ابنته تستر
بشوب * و فاطمه که دختر آن حضرت است پوشیده میکند او را بجامه * فبسات * پس سلام کردم من * فقال من هذه *
 پس گفت آن حضرت کیست این زن که سلام میکند * فقلت انا ام هانئ بنت ابي طالب * پس گفتیم من ام هانی دختر
 ابوطالب * فقال * پس گفت آن حضرت * مرحبا بام هانئ * و معنی مرحبا آمدن تو جای فورا رخ را مقصود بشاشت و
 دل از شامت * فلما فرغ من غسله * پس چون فارغ شد آن حضرت از غسل خود * قام فلبى ثمانی ركعات * ایستاد
 آن حضرت پس گذارد هشت رکعت را * ملتحفا بشوب * جامه بر خود پیچید یعنی در یکجا آمد و معنی التخاف و اشتغال
 در باب السترا از کتاب الصلوة معلوم شده است * ثم انصرف * بعد بر کشت آن حضرت از نماز یعنی فارغ شد از آن
 * فقلت * پس گفتیم من * يا رسول الله زعم ابن امي علي انه قتل رجلا اجرة * میگویند پسر مادرم من که علی است که وی
 کشته است * اصت مردفرا که امان داده ام من او را اجرة بفتح همزة بقصر از اجارة بمعنی اجازت یعنی پناه دادن *
 * فلان بن هيرة * آن مرد کیست فلان بن هيرة است بضم هاء و فتح و وجده و سکون تحتانیة و همزة نام زوج ام هانی بود
 که بعد از اسلام از روی تفریق واقع شد و این مرد یکی از اولاد وی بود و ام هانی او را امان داده بود و علی رضی الله
 عنه امان او را قبول نمود است و میخواهد که بکشد او را پس ام هانی نزد آن حضرت آمد و حقیقت حال عرض کرد *

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجرنا من اجرت يا ام هاني * پس گفت آن حضرت بتحقيق ايمان داديم ما كسي را كه امان دادۀ تو اي ام هاني * قالت ام هاني و ذلك ضحى * گفت ام هاني و آن وقت كه اين واقعۀ دروي بود وقت چاشت بود پس اين نماز نماز وقت چاشت بود و در بعضي روايت معلم واقع شدۀ و ذلك حين الضحى سببه بضم نماز نفل را كويند و اين صريح است در بودن او صلوة اين وقت و عملۀ در اثبات صلوة ضحى اين حديث ام هاني است و سخن درين در باب صلوة الضحى كذا شته است قتل كذا * متفق عليه في رواية للترمذي * و در روايتي مبر ترمذي را اينچنين آمده است كه * قالت * گفت ام هاني * اجرت رجلين من احمائي * پناه دادم من ذومرذرا از خوشان شوهر خود و هم خویش زن از جاني شوهر * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قد آمننا من آمننا * بتحقيق امان داديم ما كسي را كه امان دادۀ است ام هاني و آمنا و آمنا بعد عهدة است
الفصل الثاني
* عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان المرأة لتأخذ للقوم بد رستي كه زن ميگيرد بخي امان مرقوم را * يعني تجير على المسلمين * يعني امان ميدهد زن مرقومي را بر مسلمانيان يعني چون زن مسلمان امان دهد مرقومي را از كافران لازم ميشود امان بر مسلمانيان كه رضاد دهند بدان و نقض نكنند آنرا * رواه الترمذي * وعن عمرو بن الحق * بفتح ها و كه همين صحابي خزاعي سكونت كرد كوفه را پس از ان انتقال كرد بمصر و بيعت كرد آن حضرت را در حجة الوداع قتل كرده شد در رسته احب و خمين و در قتل و قصه عجيب است كه ذكر كرده است آنرا هيوطي در جمع الجوامع و ما در احوال الرجال آنرا ذكر كرده ايم و در حاشية رحالة تعميم البشارة نيز نوشته ايم * قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت عمرو بن الحق شنيدم آن حضرت را كه ميگفت * من امن رجلا على نفسه * كسيكه امان دهد مرد دي را بر نفس خود و متعهه كرد آنرا * فقتله * پس بكشد آن مرد را * اعطي لواء الغد يوم القيمة * داده ميشود آنكس را علم بد عهدی در روز قيامت كنایت است از نصيب ساختن او به غد و پيو نائی و در احاديث آمده است كه روز قيامت غد را لوائی ميدهند كه نشان مند كود بدان * رواه في شرح السنة * و من عليه * بضم سين و فتح لام * بن هانر * معهود است در طائفة ثانياه از تابعين شام كثير الحديث ثقة مشهور است و گفته است ابو حاتم لا بأس به * قال كان بين مغاربة وبين الروم عهد * گفت سليم بود ميان معاويه و ميان روم عهد بي و صلحي كه تا آنكه وقت معلوم حرب نكنند * وكان يصير لروم بلادهم * و بود معاويه كه سيمري كردومي رفت بچنانب شهرهاي روم و نزد يك مني شد بآن * حتى اذا انقضى العهد * تا آنكه چون منقضي كرد د عهد و تمام كود و بكن رد آن وقت كه عهد تا آن وقت بود * اغار عليهم * غارت كند و بقتل بر ايشان يك يك و تاراج كند ايشان را و كرد رجاي خود نشسته می بودومي رفت خبردار می شد نند ايشان * فجاء رجل على فرس * پس آمد مردی سوار بر اسب * او برز زن * يا برز زن بكسر موحد و هكون را و فتح ذال معجمة و هكون و اسب تركي خلاف اعراب پس مراد بفرس اسب عربي باشد و تواند كه شك راوي بود * وهو يقول * و در حاليكه می كويد آن مرد * الله اكبر الله اكبر * يعني تكبير می برآورد از جهت اعتظام و استبعاد اين فعل معاويه می كويد * و فاء لا غار * يعني واجب است از شما و نبا شد نه غار يعني اين كه غير ميكنيد شما در ايام صلح بچنانب بلاد دشمن داخل غار است نه وفا * فنظروا و اذا هو عمرو بن عبسة * پس نگاه كردند تا كه آن مرد عمرو بن عبسة است بفتحات صحابي مشهور كبير الشان كه احوال او در مواضع ذكر كرده شده است * فلما له معاوية عن ذلك * پس برميل عمرو بن عبسة را معاويه از ان يعنى بچه سبب اين سير كردن ما با تيجان غل را است نه وفا * فقال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * پس گفت عمرو بن عبسة شنيدم آن حضرت را كه ميگفت * من كان بينه وبين قوم عهد * كسي كه با باشد ميان وف و ميان كروهي عهدی * فلا يحلن * بفتح يا و ضم حا * عهدا * پس بايد كه نكشيد عهد را * ولا يشك نه * و نه بنهد عهد را يعنى تغيير ندهد آنرا بهيچ وجهی و مجموع اين كلام همارت است از تغيير و الا شد عهد كه

به معنی نعتن و میگویم کردن اهل محمودات با فاهم * حتی یضی امل * تا آنکه بکن رو ملت دهوا * او یمنی الیه طای سوا *
 یا بیکند و بشکند عهد را بصوف ایشان یعنی باعلام و اخبار ایشان و بگوید که صلحی که بود میان ما و شما نیست و الا ن ما
 و شما برادریم نبدل ال معجه انداختن چیزی از دست * قال فرجع معاویه بالنا من * گفت سلیم بن عامر که راوی
 حدیث است پس بر کشف معاویه و مردم و همانجا نشست که بود * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن ابی رافع * مولی
 آن حضرت است نخت مولی عباس بن عبد المطلب بود و نام او اسلم بود پس بخشد ار را بان حضرت و چون او بشارت
 آورد باعلام عباس آزاد کرد آن حضرت او را * قال یعنی قریش الی رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت فرستادند مرا
 قریش بنوی آن حضرت و ظاهر آنست که این در صلاح حدیبیه بود * فاما زایت رسول الله * پس چون دیدم من پیغمبر
 خدا را * صلی الله علیه و سلم القی فی قلبی الاسلام * انداخته شد و ز دل من دین محمادی * فقلت * پس که تم من
 * یا رسول الله انی لا ارجع الیهوم اید * بل زحمتی که من باز نمیگردم بسوی قریش هرگز این تاکیل است مرتکبین اسلام
 را در دل من * قال * گفت آنحضرت * الی لا اخیس بالعهل * بل زحمتی که من غل زحمتی که من بیوفائی ندی کنم بعد و پیمان
 خیس بخای معجه و تکتانیه عهد شکستن و بیوفائی کردن * ولا اخیس البود * و حبس نمی کنم و نگاه نمیدارم رسولان را بود
 بضم بار سکون را و ضم آن جضع برید به معنی رسول * و لکن ارجع * ولیکن تو بر گرد * فان کان فی نعمک الذی فی نعمک
 الان * پس اگر باشد در ذات تو از محبت دین اسلام آنچه در ذات تست اکنون * فارجع * پس برگرد یعنی از پیش
 کفار بیا پیش ما و مسلمان شو * قال فلذ هیثم اثبت الذبی * گفت ابو رافع پس رفتن من بهتر آمد پیغمبر را * صلی الله
 علیه و سلم فاسلمت * پس اسلام آورد و بی دشت غنم مسلمان شدم * رواه ابوداؤد * و عن نعیم * بضم نون و فتح عین
 بن مسعود * صحابی است اشجعی مدنی هجرت کرد بسوی آن حضرت بشک ق و اوصیت که سعی کرد میان بنی قریظه
 و ابی سفیان بن حرب در غزو و احزاب و محن و ول ساخت ایشان را و قصه آن مشهور و مسطور است در کتب سیر * ان
 الانبی صلی الله علیه و سلم قال لرجلین جاء من عند مصیلة * ز وایت میکند که آن حضرت گفت مرد و مردی را که
 آمدند از پیش مصیلة کل اب لعنة الله علیه * اما والله لولا ان المرسل لا تقتل لضربنا عننا حکما * آگاه باشین بشک
 سو بکن اگر نمی بود شریعت اینکه ایچیان کشته نمی شوند هر آینه میزدیم من کرد نهی شما را از یزاکه آنها که قتل در
 حضرت و صلی الله علیه و سلم نشهد ان مصیلة رسول الله چنانکه در فصل ثالث بیاید * و رواه احمد و ابوداؤد
 * و عن عمرو بن شعيب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی خطبته * گفت آنحضرت در خطبه خود
 * او فوالجاف الجاهلیة * بنس برید بسو کند جاهلیت و عهد و پیمان آنچه تا که تمیلف میکردند میان خود فی الصراح حلف
 یکدیگر را و مکن لام سو بکن و عهد مخالفة عهد کردن با هم تمیلف تعاهد و عهد حلف است که زبان ند ارد بدین و مخالفة
 نیست احکام اسلام را و در بعضی نعم بفتح جیه و کسر لام نیز ضبط کرده اند * فانه لا یزید * پس بن رجبی آن زیادت نمیکند
 آن را * یعنی الاسلام * یعنی اسلام زیادت نمیکند آن حلف را * الا شلة * مکر سختی را یعنی در اسلام و فای عهد سو بکن
 بیشتر و سخت تر است از حلف و منافات بد آن ندارد * ولا تحسوا احلاف فی الاسلام * واحد است نکیند و ثوبین آنکیند
 حلف را در اسلام از جهت عدم احتیاج بد آن زیرا که هر که تمکک کرد بعاصم قوی مستغنی شد از تمکک بعاصم ضعیف حاصل
 آن است که هر چه در جاهلیت از حلف بر قتال و قتل و مانند آن باشد و عیب تناصر و تعاون بر ظلم و فساد بود مذهبی علیه
 اجسد و آنچه نه ازین قبیل باشد اسلام مقوی و مؤید آن است * رواه الترمذی من طریق حسین بن ذکوان عن عمرو
 و قال حسن * و در اصل نعتیه مشکات اینجایض است * و ذکر حلیت علی * و ذکر کرده شده است حدیث امیر المومنین
 علی رضی الله عنه که در اول او این است که * المسلمون تیکافوا ما هم فی کتاب القصاص
 * من ابن مسعود و قال جاء * گفت ابن مسعود آمد * ابن النواحة * بفتح نون و تشدید واد و حای مهمله * را بن اثال *

بضم همزة رفعتیفت مثله * رسول مسیله * که هر دو ایلی مسیله ماهون بودند * الی رسول الله * پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال لهما اتشهلا ان انی رسول الله * پس گفت آن حضرت مر آن دو شخص را ای کواهی میله میله شما که من پیغمبر خدا ام * فقالا نشهلا ان مسیله رسول الله * گفتند آن دو کس کواهی میله میله که مسیله پیغمبر خدا است * فقال النبی صلی الله علیه وسلم امنت بالله ورسله * پس گفت آن حضرت ایمان آوردم بخدا و پیغمبر آن را و این ادعایت تواضع و طلب حق و حلم و عدم تعجیل بتعلیب آنها است و درین زماعت بانکار نبوت آن لعین و تکذیب آوردن پیغمبر او با فیه * لو کنیت قاتلا رسول لا قتلکما * اگر می بودم من کشته ایلی را و هر آینه میکشتم شما را * قال عبد الله * گفت عبد الله بن مسعود * فوضعت السمة ان الرسول لا یقتل * پس گذاشت سمی که ایلی کشته نشود اگر چه ناسزا و ارذشها گوید و مستحق قتل باشد * رواه احمد * باب قسمة الغنائم والغلول فیها * قسمت در غلبه بخش کردن و اندازة کردن و غنائم جمع غنیمت مالیکه از کفار حاصل شود و غلول بضم غین معجمه خیانت کردن در غنیمت و بهیمنی مطلق خیانت نیز آید * الفصل الاول * عن ابي هريرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فلم یحل الغنائم لاحد من قبلنا * پس گفت حلال نبود غنیمتها مریچ یکی را پیش از ما این کلام تتمه کلامی است که پیش از ما است چنانچه در فصل ثالث از حدیث ابي هریرة بیاید و دخول کلمه فادر فلم یحل بجهت آنست و در این باب ما بقه آن بود که چون غنیمت بدست می آوردند جمع میکردند آنرا اگر آتشی از آسمان می آمد و آنرا میخواست نشان قبول غزوة بود و الا نه * ذلك بان الله رأى ضعفنا وعجزنا * ان حلال شدن غنائم بسبب آن است که خدا ف تعالی دید بستی و ناتوانی ما را * فطیبهما لنا * پس حلال و پاک کرد اینها را برای ما * متفق علیه * و عن ابي قتادة قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حنین * کشف ابو قتادة انصاری که صحابی مشهور است بیرون آمدیم ما همراه آن حضرت در حال غزوة حنین که بعد از فتح مکه واقع شد * فلما التقینا کانت للمسلمین جولة * پس هنگامیکه دیدیم ما کافران را و پیش آمدیم بیکدیگر برای جنگ در مسلمانان را پیش و پس رفتی و جنبید نمی از جای خود جوله و جولان بفتح جیم کرد بر آمدن و جنبیدن از جای و پیش و پس رفتن مراد صورت هزیمتی است که درین غزوة مسلمانان را واقع شد و راوی مکرره این است که تعبیر به هزیمت کند و بحقیقت هزیمت نبود بلکه حرکتی و اضطرابی و جنبیدن از جای بود و اگر بود در بعضی لشکریان بود اما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجای خود بود و بر استر سعید سوار بود و متغوا است که ناخست کند عباس بن عبد المطلب و ابو صفیان ابن الحارث عثمان و او را گرفته ایستاده بودند و بازمه استند از تاخت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفت * انا انسی لا کن * انا ابن عبد المطلب * فرأت رجلا من المشرکین قد علا رجلا من المسلمین * پس دیدم من مردی را از مشرکان که بتحقیق بالا آمده است و غالب شده است بر مردی را از مسلمانان * فصریته من ورائه * پس زدم من او را از پس وی * صلی جلی عاتقه بالسیف * بر میان کردن و دوش وی پشه مشرکین عاتق مایین کردن و دوش موضع ردا * فقطعت الدرع * پس بریدم من زره را * و انجل علی * و دوش آمد آن مرد مشرک که او را شمشیر زدم بر من * فضمی ضمة * پس فراهم آورد و نشرد مرا فراهم آورد و نشردنی که رجعت منها رجیم الموت * یافتیم از ان ضمة بوی مرکب و اثری و سختی وی * ثم ادركه الموت * پسترد در یافت او را مرکب و پیوسته * فارسلنی * پس رها کرد مرا * فلحقته عمرو بن الخطاب * پس در رسیدم و در یافتیم من عمرو را رضی الله عنه * فقلت ما بال الناس * پس گفتم من چیست حال مردم که میگریزند و جولان میکنند * قال امر الله * گفت امر قضای خدا و قدرت را و احتمال دارد که مراد ابو قتادة آن باشد که چه خواهد بود حال مردم بعد از هزیمت پس مراد عمرو رضی الله عنه آن باشد که امر خدا غالب است آخر نصرت برای مسلمانان خواهد بود * ثم رجعوا * پسترد بار کشتند مسلمانان بعد از هزیمت این بروجته اول و بروجته ثانی یعنی آن باشد که رجوع کردند بعد از هزیمت کفار * و جلس النبی صلی الله علیه وسلم فقال *

و بنشیند آن حضرت پس گفت * من قتل قتیلاً له علیه بینة * کسیکه بکشد کافر را که موافق انباشتن کوفه باشد و کوفه ای دهله که فلان کس فلان کافر را کشته * بذله علیه * پس موافق است مرکب و به و حلب بفتحین رخص و سلاح و بی آنچه بر مرکب او است از قوسه و در کموری است از زر * فقلب من یشهد لی * پس گفتیم که کوفه ای میل ملک مرا که من مشرک را کشته ام * ثم جلست * و محترشمین * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * پس گفت آن حضرت مانند آن قول که گفته بود یعنی بار دیگر گفت کسیکه بکشد کفر را و حال آنکه موافق است پس موافق است حلب او * فقلت من یشهد لی * پس گفتیم که کوفه ای میل ملک مرا که من آن مشرک را کشته ام * ثم جلست * و محترشمین * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * پس استیجاب من * فقال ملک یا ایا قنایه * پس گفت آنحضرت چیست مر ترا برای چه ایستاده * قوال ابو قتاده * یا خبرت * پس خبر دادم من آن حضرت را و گفتم که من فلان مشرک را کشته ام * فقال رجل صدق * پس گفت مردی و است گفت ابو قتاده و می کشته است فلان مشرک را * و علیه عذری * و حلب و ی نود من است * فأمر به منی * پس و ای کرد آن ابو قتاده را از من که ببخشید حلب بنی * فقال ابو بکر * پس گفت ابو بکر صدیق * لأما الله * نه چنین باید اگاه باشید بشن احوال * اذن لا یعد الی احد من احد الله * اکنون قصه نمی تواند کرد آن مرد بصورتی شیرین آن خدا را * ابو قتاده است که از شجاعان نامی بود او را فارس رسول الله می گفتند اهل بفتحین شیر و اهل بضم و سکون جمع * یقاتل عن الله و رسوله * که قتال میکند از جانب خدا و رسول خدا * فیعطیک سلبه * پس بل شد تو اسلب او خطاب با آن مرد است پس آنحضرت گفته * ابو بکر را در شان ابو قتاده قبول کرد * فقال النبی صلی الله علیه و سلم صدق * پس گفت آنحضرت با آن مرد را است گفت ابو بکر * فأعطاه * پس بدست سلب مر ابو قتاده را * فأعطانیه * پس داد مرا آن مرد آن سلب را * فأیتعت به * و میفرستاد به * پس خریدم من بان سلب بستانی که بود در قبیله بنی حله خرف بستانی معجمه و زجاجین میوه مغرب و مشرفه بستان * فأنه لأول مال تأتته فی الاسلام * پس بدستنی آن مال نخست مالی است که مالک شدم و جمع کردم من آنرا و گردانیدم من آنرا اصل مال خود در اسلام فی الصراح تأمل گرفتن مال * متفق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و حامیهم للرجل و لفوسه ثلثة اسهم * آنحضرت حصه داد مر مرد را و مر اسب او را سه حصه و اسهام یعنی قرعه انداختن نیز آمد مراد اینجا حصه دادن است * شهما له * یک حصه برای مرد و سهمین لفرسه * و دو حصه برای اسب او یعنی سهمین اسب و از جهت وی زیرا که مؤلفان قرص مضاعف است بر مؤلف ثلث صاحب فرس و این قول اکثر ائمه است و نزد بعضی مر فارس را دو سهم است و امام ابو حنیفه برین است زیرا که آنحضرت فارس را دو سهم داد چنانکه در فیصل ثانی بیاید و همچنین مر و یست از ملی مرتضی و ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و در حدیثیه از ابی عباس روایت کرده و از ابی هریر روایت کرده و گفته که چون روایت از وی مختلف آمد ترجیح گرفته شد بر این * متفق علیه * و عن یزید بن هرم * بضم هاء و میم و سکون و تابعی است محمد ابی و ذکر کرده است ابن سعد مر از ابی اهل مدینه و گفته ثقه است ان شاء الله تعالی و ی حدیث میکند از ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی امام اجل عین باقر و زهری * قال کتب فیله * گفت نوشت فیله بفتح نون و سکون حیم * الجزیری * بفتح حای * فما له * و هم را مشرب بخور را بل و صرافم قریه در طاهر کوفه که نخست اجتماع خوارج در اینجا بود * الی ابن عباس * نوشت لیکن یسوی ابن عباس * یما له عن العبد و امرأه * حضوران المعظم * در حالیکه می پرسد لیله از ابی عباس از حکم معاوی و زن که حاضر می شوند غنیمت را * هل یقسم لهما * آیا قسمت کرده شود برای ایشان * فقال یزید اکتب الیه * پس گفت ابن عباس مر یزید بن هرم را بنویس بصورت لیله * انه لیس لهما سهم * که نیست مر عبد و امرأه را حصه معین * الا ان یصل یا * مگر آنکه داد شود اندک چیزی را از غنیمت فی الصراح خدا یا بخواهد از آل معجمه بوزن فعلی یا لضم قسمت از غنیمت * فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است که * کتب الیه ابن عباس * نوشت بصورت لیله * ابن عباس * این را که

* انك كرميت تها لى * دل رشتی که تو نوشته در حالیکه می پرسی از من * هل كان رسول الله * ايا بود پیغمبر خدا
 * صلى الله عليه وسلم يغزو بالنساء * که غزا میکرد با زنان * وهل كان يضرب لهن بسهم * و ايا بود که میزد برای زنان حصه یعنی
میلاد برای ایشان بخصر معین * نفل كان يغزو بهن يك ارضين المرضي * پس بتحقیق بود آنحضرت که غزا میکرد همراه
زنان که ذوا میکردند این زنان بیمار را * ونجد ين من الغنمة * و داد میشتند زنان چیزی از غنیمت * و اما السهم
فلن يضرب لهن بسهم * اما سهم که بر سبک تو پس زده نمیشد و تعیین کرده نمیشد بر زنان را سهم درین روایت
ذکر * بئذ نسمعه و همجین است فعل نزد ا کفر اهل علم که عید و صبیان و نعمان را غطا کرده شود چیزی و سهم
زده نشود و همجین است من هب نزد ما و در حد ایه گفته است که عمل را عطا بر تفل یزى است که قتال کند زیرا که در غلامت
مولى خود اسف پس حکم او حکم تاجر باشد و مزأرا نیز بر تفل یزى که مد ارات پیماران و پیروخان کند زیرا که وی عاجز
است از قتال و همجین بیمار داری در حکم قتال است بخلاف عیال که وی قادر است بر حقیقت قتال * رواه مسلم * و من سلمه
بن الاكوع * صحابی مشهور و از شیاعان معروف که پیاده بسواران جنگ میکرد * قال بعث رسول الله صلى الله عليه
و سلم بظهرة * فكتب فرستاد آن حضرت شتران بار و سواری خود را ظهر پشت را کویند و مزاد شتران اسب که بر پشت
آنها می نشینند * مع رباح غلام رسول الله صلى الله عليه و سلم * همراه رباح بفتح زاء و موحد که غلام آن حضرت بود
* و انما معه * و حال آنکه من همراه رباح بودم در مواهب الدنیه میگویند که بیست ماده شتر شیرداز نزدیک بواثیل بن
بودند که من چیزی ندیدم * فلما أصبحنا اذ اعبد الرحمن الفزاري قد اغار على ظهر رسول الله صلى الله عليه و سلم * و
پس هنگامیکه صبح کردیم ماناکا قبل الرحمن فزاري بفتح فاء و زاء که از کافران نامی بود غارت آورد بر شتران آنحضرت
و بتاراج برد * فقمتم على اكمة * پس ایستادیم بر پشته بلند ا کمه بفتحات دل که تراز کوه یا جای بلند سخت که هنوز سنگ
نکشته است * فاستقبلت الملك بنه * پیش روی آوردیم بجانب مدینه * فناديت ثلثا * پس آواز دادیم سه بار و گفتیم
* يا صاحباه * کلمه ایست که نزدیک دزدان می شود فریاد غارت که اکثر در وقت صباح واقع می شود * ثم خرجت في اثار القوم * و
بعثت برون آدم * در اثر پایهای آن قوم که شتران را غارت کرده بودند * ارمیهم بالنبل * و حالیکه می اندازم بجانب
ایشان تیر مارا * و از تیر * و از حالیکه رجز میخوانیم و جزو از جنم مفتوحین و زای در آخر نوعی از شعرها می شعر که
آنها در حزب میخوانند * اقول * میگویم * اننا اين الاكوع * من جمله پیرو اکوع * و اليوم يوم الرضع * و امروز روز نوز
لثیمان اسم یعنی روز ملاک شدن شما اسبهای کافران که لثیمایند و رضع بضم زاء و فتح ضاد معجمه مشد و جمع راضع مثل
رکع جمع راکع و راضع لثیم را کویند و در قاموس گفته که راضع لثیم که خورده است لوم را از پیستان ماده ز خود و راضع
میگویند آن چنانکه را که ظرفی که در آن شیر بند و شک نکه نمیدارد و هر که از وی شیر میطلبند عذری آرد که من ظرف
ندازم که دوری بدیشم و گفته اند که لثیم راضع آنکه می مکد شیر شتر خود را تا کسی آواز بد و بشنود و از وی شیر نطلبند
یا در دوشیدن چیزی بظرف نیالاید و گفته اند که معنی امروز و زور رضع است آن است که امروز دهنه می شود که
گفت که او را شیر داده است عرب از صدر من کل فی المشرق * فما زلت ارمیهم * پس همیشه بودیم من که تیر می انداختیم
ایشان را * و اعقر بهم * و بی میکنم و میکشم مرا که های ایشان را و پیاده میحازم ایشان را و عقر بی کردن پایهای چاروا را
بشیر * حتی ما خلق الله من بعمر من ظهور رسول الله * تا آنکه پدید انکار دخول ای تعالی هیچ شتر یا از شتران پیغمبر خدا
صلى الله عليه و سلم الا خلفه * به تشدید لام * و را * ظهري * مگر آنکه پس انداختیم آنها از پس پشت خود و برهاندیم آنها را
از پشت ایشان * ثم اتبعهم * پیروی کردیم ایشان را و رفتیم در پس ایشان * ارمیهم * در حالیکه تیر می اندازم
ایشان را * حتی القوا اكثر من ثلثين بوده * تا آنکه انداختند ایشان بیشتر از سی کلیم برد کلیم خورد مخطط یا کلیم مجاد مربع
که می پوشند آنها را عراب * و ثلثين ز مجا * و انداختند می تیر را * يستحقون * در حالیکه طلب خفیه میکنند یعنی تا سبک

شوند و نیز در نعل و زود بگریزند * و لایطرحون شیء الا جعلت علیه آرا ما من العجارة * و نمی اندازند ایشان هیچ چیزی را
از اعیان و متاع مگر آنکه میگردانند من بران نشانها از سنگها آرام بمن همزه جمع ارم بروزن عنب و کتف بمعنی علامت و نشان
که در ریبابان ها بجهت رادیاد فینه برپا کنند و عادت هرب بود که چون در راه چیزی می یافتند و یا خود بردن نمی
توانستند سنگها بروی می گذاشتند تا وقت برگشتن آنرا ایشانند * يعرفها رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه * بشناسند آنرا
آن حضرت واصحاب او اگر از دنبال من بیایند * حتی رأيت فوارس رسول الله صلى الله عليه وسلم * تا آنکه دیدم من
حما عاب سواران آن حضرت را که می آیند * و لبيق ابو قتادة * و رعيه و دريانت ابو قتادة * فارس رسول الله * که او را
هوار پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * می گفتند * عبد الرحمن * رعيه بهمین عبد الرحمن فزاری که غارت کرده بود شتران
آن حضرت را * وقتکه * پس گشت ابو قتاده عبد الرحمن را * وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم * و گفت آن حضرت * خير
فرماننا اليوم ابو قتاده * بهترین سواران ما امروز ابو قتاده است * و خير رجلا لتناحله * و بهترین پیاده های ما ساهه
بن اكرع است و رجاله به تشديد جيم و تاد را خر جمع را جل بمعنی پیاده * قال * گفت سلمه بن الاكوع * ثم اعطاني
رسول الله * بستر داد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * و حصه * سهم الفارس و سهم الراجل * سهم
هوار و حصه پیاده * فجمعهم ابي جميعا * پس جمع کرد هردو حصه را برای من همه بجمع غایت عنایت و اهتمام بودی زیرا که
معظم این غزوه بسبب سلمه بود و رواست امام را که بدو کسی را که بسیار سعی و ترقد در جهاد کند چیزی زاین
لصيب او تا رغبت کنند مردم * ثم اردني رسول الله صلى الله عليه وسلم وراء * بستر هوار کرد مرا و در پشت ساخت آنحضرت
در پس خود * على العضباء * بر ناله خود که نام او عضباء بود بفتح عين مهمله و سکون ضاد معجمه و عضباء ناله کوش شکافته و ناله
آنحضرت کوش شکافته نبود لیکن در اصل خلقت همچنين واقع بود * راجعين الى المائدة * در حالیکه باز گردانند
پسوى مائدة * رواه مسلم * و عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ينقل بعض من يبعث
من السرايا * بود آنحضرت که زیاده میداد بعضی کسانی را که میفرستاد از فوجها * لا تفهم خاصة * مودتهاي ايشان را
خاصه * سوى قسمة عامة الجيش * جز بخشش همه لشکر نفل در اصل بمعنی زیادتی است و از اینجا است نفل و ناله نام
جهاد تی که واجب نبود و ناله نیزه را نیز گویند و نفل بفتح تین غنیمت انفال جمع و ی و نفل در جلدیست به تشديد است
از تنفیل بمعنی زیاده از غنیمت دادن پس آنحضرت بعضی از یاران را در حصه غنیمت بریادتی مخصوص میکردانند
از برای عاف و ترغیب در قتال * متفق علیه * و عنه قال نفلنا رسول الله صلى الله عليه وسلم نفلا * وهم از این عوار است
که گفت داد ما را آنحضرت زیاده دادنی * هوئ نصيبنا من الخمس * جز نصیب ما که از خمس بود * فاصا بني شارب *
پس رسید مرا شارب بشین معجمه در اونا * والشارف الحسن الكبير * و شارب بمعنی شتر حال خورده بزرگ فی القاموس
شارف تیر کهنه قلیم و ناله پیر کلان مال * متفق علیه و عنه قال ذهبت فرس له * وهم از این عوار است که گفت رفت و گزشت
اسبی که مرا و را بود در فرس را بر نر ماده هردو اطلاق میکنند * فاخذها العبد * پس گرفتند ان اسب را دشمنان یعنی
بن است کافران افتاد * فظهور عليهم المسلمون * پس غالب آمدند بر کافران ممالمانان * فورد عليه * پس باز گردانید
شک بر این عوار داد و آفرید شارب را در اخل هموم غنیمت نکردانید * شد * فی زمن رسول الله * این در زمان پیغمبر خدا
بود * صلى الله عليه وسلم * و فی رواية ابقی جمله له * و در روایتی اینچنین آمده است که گزشت پند * مرا بن عمر را * فليق
بالروم * پس لاحق شد ان همد بروم و میان ایشان رفت و میان ایشان در آمد * فظهور عليهم المسلمون * پس غالب
آمدند بروم ممالمانان * فورد عليه خالك بن الوليد * پس رد کرد یعنی ان عبد را بر این عوار خالك بن الوليد * بعد النبي
صلى الله عليه وسلم * و این بعد از زمان آنحضرت بود پس معلوم شد که کافران مالک ان نمی شوند و حکم همچونین بود در زمان
آنحضرت و بعد از زمان آنحضرت و این باتفاق است میان علما اگر پیش از قسمت باشد و اما بعد از قسمت در وجه خلافی است

* رواه البخاري * وعن جبير بن مطعم * که صاحبی قرشی نوفلی است * قال مشیبع انار عثمان بن عفان الى النبي * کتبت
 جبير بن مطعم رفته من عثمان بن عفان بسوی پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقلنا اعطيت بنی المطلب من خمس خبير * پس
 گفتیم من عثمان دادی تو بمران مطلب را از خمس خبير * و ترکتاب * و ترک کردی ما را وندادی * و تین بمنزل واحد
 منك * و ما یعنی من و عثمان و بنی المطلب در یک مرتبه ایم نسبت بتوزیر آنکه همه اولاد همدانیم که جل رابع ما
 تحت زیر آنکه هاشم و مطلب و هبل شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند و من جبير بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد
 مناف ام و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است * قال انما بنوها شمر بنو المطلب شی و احد *
 کتبت آنحضرت نیمه تن پسران هاشم و پسران مطلب مکر یک چیز بجهت اتفاق و اتحاد و تعلقی که میان ایشان بود در حاکمیت
 و اسلام و در قضیه تعلق با بنی عبد شمس و نوفل که بجهت علل اوست و مخالفت با یکدیگر عهد بهتند که با بنی هاشم مناف
 و مبايعت نکنند آن حضرت را بسته تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب با بنی هاشم یکی بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی
 واحد را بعضی سی واحد بسین مصلحت روايت کرده اند یعنی مثل و برابری و او را تفسیر است * قال جبير * کتبت جبير بن مطعم
 * ولم يقسم النبي * و قسمت نکرد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم لنبی عبد الشمس * مر پسران عبد شمس را که عثمان و
 خویشان او بند * و بنی نوفل * و مر پسران نوفل را که من و اقربان من باشند * شی * هیچ چیز * رواه البخاري
 * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما قرية اتيموها * هر کدام قریه از قرای که آملی شما آن
 قریه را * و اقامت کرده اند * و اقامت کرده اند * و اقامت کرده اند * و اقامت کرده اند * و اقامت کرده اند *
 باشما که این را فای میگویند * نعمکم فیها * پس نصیب شما و قسمت شما و حق شما از عطا در آن قریه است چنانکه صرف کرده
 می شود فای در مسارف و نیست خمس در آن با اتفاق همه ائمه جز شافعی * و ايما قریه حصت الله و لرسوله * و هر کدام از قریه
 که بی فرمانی کرد خدای را در رسول خدای را و گرفتند شما آنرا بچنگ و قهر و ظلمه * فان خمسها لله و رسوله * پس بد رستی
 پنج یک او مر خدای او رسول خدای او است * تم هي لكم * پسران یعنی اموال و غنیمت باقی بعد از خمس مر شما را است
 و بعضی گفته اند که مراد بقسم اول چیزی را که زده است لشکر و آن حضرت در میان ایشان نبود پس آنرا لشکر را است
 و بقسم ثانی آنکه آن حضرت صلى الله عليه وسلم با ایشان بود پس خمس میگردید و باقی مر ایشان را است اینچنین
 تفسیر کرده اند این حدیث را * رواه مسلم * و عن خولة * بفتح خاء معجمة و سکون واو * الا نصاریه * از مشاهیر صحابیات
 است * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * کتبت شلیلکم آنحضرت را که میگفت * ان رجلا لا تخوضون
 فی مال الله بغير حق * بد رحتی بعضی مردان اند که می افتند و تصرف میکنند در مال خدای بنا حق مراد از غنیمت است
 و اگر شامل فای و زکوة و احوال آن دارند نیز در حق است و خوض در اصل در آمدن در آب * فلهم النار يوم القيمة *
 پس مرا ایشانراست آتش روز قیامت * رواه البخاري * و عن ابي هريرة قال قام فیهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات
 يوم * کتبت ابو هريرة خطبه خواند در میان ما آنحضرت یک روز * فلکرا الغلول * پس ذکر کرد آنحضرت خیانت در غنیمت
 را * فعظمه * پس بزرگ و سخت داشت ارتکاب کردن آنرا * و عظم امر * و بزرگ داشت شان در آنچند در و است
 از عتاب آخرت * ثم قال لا آلفین * بضم همزة و کسر فا ازا لفا بمعنی یافتن * احدکم لیجی يوم القيمة * می باید که نیایم
 من یکی از شما را که بیاید روز قیامت * و ملی رقیته بعیر * و حال آنکه برگردان او شتر است * له رغاء * که مر آن شتر را
 آواز است رغاء بضم را و تخفیف غین معجمة مد و آواز شتر و این آن شتر است که از غنیمت خیانت کرده بود فرد ابو هریر
 دهنده که آواز کند * يقول * میگوید آن یکی از شما یا رسول الله اغنی * فریاد رس مرا و خلاص کن ازین عذاب
 * فاقول لا املك لك شیاً * پس میگویم من مالک نیستیم من مر ترا چیزی را از خلاص دادن و دفع کردن این عذاب
 * قد بلغتک * بتحقیق رسانیدم من ترا شریعت را و ترا مالکم و مبالغه کردم و تو نکردی ظاهر را برای زجر و تعدی به در شفاعت

اینها تا خبری میزد و اگر کنند هم واجب نیست * لا الغین احدکم یجی یوم القیمۃ علی رقبته قریب له حمیمه * باید که
منتظار من یکی از شمار اذرحالیکه برگردن از اجبی است که مراد را آواز است حمیمه بفتح حائین مهملین و سکون میهم میان
آنها آواز است پس تر از صبیح * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغثت لا الغین احدکم یجی یوم
القیمۃ علی رقبته شاة له نغاء * بضم مثله و تخفیف عین معجمه آواز کوهش * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً
قد ابغثت لا الغین احدکم یجی یوم القیمۃ علی رقبته نفس * مراد بوده است که خیانت کرد او را از غنیمت * لها صیاح *
که مراد را آواز است * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغثت لا الغین احدکم یجی یوم القیمۃ علی رقبته
رقاع * برگردن او پارچه است * تصفق * که اضطراب میکنند رمی جنبند رمی لوزند آن جامها رقاغ بکسر و احس رقه بمعنی پاره از
جامه و بعضی گفته اند احتمال دارد که رقه بمعنی پارچه از کاغذ باشد که نوشته اند در وصف حقوق و اموال * فیقول
یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغثت لا الغین احدکم یجی یوم القیمۃ علی رقبته صامت * مراد ذنب و رفته
است که آنرا مال صامت میگویند * فیقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املك لك شیاً قد ابغثت متعق علیه و هذا لفظ مسلم *
این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند از ابی هریره و آنچه ذکر کرده ایم لفظ مسلم است و در لفظ بخاری
در بعضی مواضع مخالفت است * و هو انهم * و این لفظ مسلم تمام است از روایتی فی تفسیر از لفظ بخاری * و عنه قال اهل
رجل رسول الله صلی الله علیه و سلم غلاماً یقال له مدعم * که بعد از او هریره بن ابی ریحان مدعی مروی است حضرت را غلامی که گفته
میشد و نام نهاد میشد او را مدعم بکسر میهم و سکون دال و فتح عین مهملین مولی آنحضرت است غلامی سیاه بود که
رفاعه بن زید بن رهب جلیلی بفتح جیم و ذال معجمه اهل اکرده بود * فبینما هم یسیر یسیر حلاً لرسول الله * پس
در اثناء آنکه این مدعم فرود می آورد و می نهاد درختی مرئی بعبور خل را * صلی الله علیه و سلم * که بر او حلقه می بود
* اذا صابه سهم حایر * بعین مهمله ناگاه رسول مدعم را تیری که دانسته نشد که آنرا که انداخت * فقتله * پس کشت
آن تیر مدعم را * فقال الناس منیاً له الجنة * پس گفتند مردم کو را با مدعم را که مراد او را بهشت است که در خلعت
آنحضرت بود و شهادت * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلاً * پس گفت آنحضرت نه اینچنین است * و الذی نفی
بیکه ان الشمله التي اخل ما یوم خیبر من المغانم * بدستیکه که کلیمی که گرفته بود مدعم روز خیبر از غنیمتها * لم تصبها
المقاسم * که نرمید بود آن شمله را قسمتها * لتشتعل علیه نار * و آینه شعله میزد بر مدعم از روی آتش شمله بفتح
شین معجمه و سکون میهم کلیم خردی که بشود در کشند اشتعال و فروختن آتش * فلما جمع ذک الناس * پس وقتیکه شنیدند آن
هشخ حضرت را مردم ترسیدند و هر که چیزی خیانت کرده بود اگر چه چیزی حقیر بود پیش آورد * جاء رجل بشراک *
آورد مردی یک دوال را * ارشراکین * یاد و دوال را * الی النبی صلی الله علیه و سلم * بسوی آنحضرت * فقال
شراک من نار و شراک من نار * پس گفت آنحضرت این یک دوال است از آتش یاد و دوال اند از آتش یعنی خیانت درینها
موجب شد آتش دوزخ است اگر چه اندک چیز اندک * منفق علیه * و عن عبد الله بن عمر قال کان علی ثقل النبی
صلی الله علیه و سلم رجل * بود که شسته بر متاع و رخت آنحضرت مردی که بکاه میبداشت آنرا ثقل بمثلثه و قاف مقبوحین رخت
معان و متاع وی که بر چاروا بار میکنند * يقال له کرکرة * مردیکه گفته می شد مراد او را کرکره بفتح کاف اولی و کسوف و کاف ثانیه
مکسور است البته و بفتح مرد و کاف نیز گفته اند * فمات * پس مرد آن مرد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هوفی النار *
پس گفت آن حضرت وی در آتش دوزخ است * ففی صوابه انظارون * پس رفتند مردم که بکاه میکنند در رخت و اعیان
وی گویا ایشان فهمیدند که این و عید بجهت خیانتی است که در غنیمت کرده است * فوجدوا اعیاناً قد قتلها * پس یافتند
کلیبی را که بتحقیق خیانت کرده بود عیاء بفتح عین و همزة مد و نوعی از کلیم * رواه البخاری * و عن ابن عمر
قال کنا نصیب فی مغازینا البعل و العنب * بودیم ما که می یافتیم در غزاهای ما بعل را و انکور را * فنانکله و لا نرفعه *

پس میخوردیم ما آنرا و بر نمی داشتیم آنرا و نمی بردیم بر آن حضرت از برای نعمتی یعنی آن حضرت روا می داشت و
تقریر میکرد و اتفاق دارند علما بر جوارا کل غزاة طعام غنیمت را پیش از قسمت برودن راجع تمام داد که در دارا العرب
اند * رواة البخاری * وعن عبد الله بن مغفل * بضم ميم وفتح غين معجمة * وتشديد فا * قال اصبت جرا بامن شحم يوم
خبيث * كمت يا فتى من انبائي اذ بيه پرکرد در روز خبیث * فالتمزته * پس بر کردن خود گرفت و برداشتم و نشود چه چنانیدم
* نقلت لا عطی اليوم احد من هذا شياً * پس گفتم در دل یا بزبان نمیدهم امروز هیچ یکی را ازین پیه چیزی * فالتفت
فاذ رسول الله صلى الله عليه وسلم يتبعهم الي * پس برگشته نگر یستم من ناکاه آن حضرت بخنده میکند ازین فعل من که انبان
پیه را بر خود گرفته ام و نشود چه چنانیدم ام رمی نکرد بحوی من * متفق علیه و ذکر حدیث ابی هریره * و ذکر
گوده شاه است حدیث ابی هریره که در اول او این لفظ است * ما اعطیکم فی باب رزق الولاة * در باب رزق وایان
و در مصابیح اینها مذکور است
* القصص * النانی * عن ابی امامة من النبی
صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از ابی امامة باهلی که صحابی مشهور است روایت میکند از آنحضرت که گفت
* ان الله تعالى فضلي على الانبياء * بد رحمتی که خدای تعالی فضل داد مرا بر پیغمبران * اوقال فضل امتي على الامم *
یا کعب که خدای تعالی فضل داد مرا بر امتهای دیگر * واحل لنا الغنائم * و حلال کرد انید برای ما غنیمتها این بیان فضل
امت یا مراد امت که فضلهای دیگر داد و این فضل هم داد که حلال کرد انید غنیمتها را * رواة الترمذی * و عن انس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ * گفت انس کمت آنحضرت درین روز * یعنی يوم غزوة حنين
* من قتل كافرا فله سلبه * که کس که بکشد کافری را پس مرا و رامت رخت و جامه و احب او * فقتل ابو طلحة * پس کشت ابو طلحة
انصاري که زوج ام انس است * يومئذ * در آن روز * عشرين رجلا * بیست مرد را از کافران * واخذنا سلابهم * و گرفت سلابهای
ایشان را * رواة الدارمی * وعن عرف بن مالك الاشجعی و خالد بن الولید * هر دو صحابی مشهور اند * ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قضی فی السلب للقاتل * آنحضرت حکم کرد در سلب که ان تمام بر او قائل است * ولم يمسس السلب * و نخمس نکرد
سلب را یعنی نگرفت ان خمس را چنانکه از غنائم میگرفت * رواة ابو داود * وعن عبد الله بن مسعود قال نفلني رسول الله صلى
الله عليه وسلم يوم بد ريف ابی جهل * گفت ابن مسعود تنفیل کرد مرا آنحضرت یعنی زیاده بر حصه من از غنیمت داد
شمشیرا بوجهل را * وكان قتله * و بود ابن مسعود که کشته بود ابو جهل را کشته ابو جهل کسی دیگر است ولیکن ابن مسعود نیز
در کشتن وی دخلی داشت و شریک بود با بن سلب شمشیر را که داخل سلب است بوی مطا نمودند و تفصیل این قصه در فصل
قال بیاید * و رواة ابو داود * وعن مدیر * بضم ميم وفتح غين معجمة * بدل حمزة * و کمر موحدة بمعنی ابا آرنه
از خوردن گوشت آبی اللحم از کما و صبا به و مشایر ایشان است حاضر شده غزوة بد را و شهید شد روز حنین در اسم و
اسم بد روی اختلاف است و آبی اللحم لقب او است از جهت آنکه مطلقا گوشت نخورد و بعضی گفته اند از جهت آنکه
گوشت ذبایح جامدیت را که بر او صنایع میکردند نمی خورد و عمیر مولی آبی اللحم غفاری حجازیست وی نیز صحابی است
حاضر شد فتح خیبر را همراه مولی خود روایت میکند از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و از مولای خود روایت میکنند
از وی جماعة از تابعین * قال شهدت خیبر مع مادتي * گفت حاضر شد م غزوة خیبر را با صاحبان خود * فنگاهوا فی
رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس سخن کردند صاحبان من از جهت من آن حضرت را که او را بغزایم یا بغزایمت
یا کلام کردند در مدح من چیزی یا پرسیدند که آیا او را از غنیمت چیزی داده می شود یا نه * فنگاهوا انی مملوک * پس
سخن کردند آن حضرت را که من مملوکم و غلامم * فامر لی * پس امر کردند آن حضرت مرا که بردارم سلاح را و باشم با
مجاهدان و غازیان * فقلت سیفا * پس در کردن انداخته شدم شمشیری را یعنی شمشیری را در کردن من انداختند
* فاذا انا جرة * پس ناکاه من مچشم شمشیر را بر زمین از جهت قصر قامت من * فامر لی بشی من خرتي المناع * پس

امر کرد آن حضرت برای من بپیزاندک از غنیمت خرنی بضم خای معجمه و سکون رای مهمله و کسر قای مثله و تشیل یای
 شرع حقیر از متاع خانه مثل دیک و مانند آن و خرنی مورچه سرخ و مراد اینجا شی حقیر و قلیل است * و عرضت هایه رقیه
 گنت ارقی بها البجائن * و عرض کردم من بر آن حضرت انصونی را که بآن انصون میگردم دیوانها را * فامرني
 بطرح بعضها * پس امر کرد آن حضرت مرا بانداختن بعضی وی * و حبس بعضها * و نگاهداشتن بعضی ظاهر بعضی
 ازان کلمات حمن بود و بعضی قبیح پس امر کرد که ترک کنم قبیح را و بخوانم ماورای آنرا رضا بطه در باب رقی همین
 است که اگر بقرآن را حماء آهی و مانند آن باشد باید خواند و آنچه نه اینچنین باشد یا معنی آن معلوم نباشد نباید
 خواند و کلام در روی در باب الرقی بیاید * رواه الترمذی را بود و دالا ان روايته انتهت عند قوله المتاع * مکران
 است که روایت ابوداؤد تمام شده است نزد قول وی المتاع و در روی و عرضت علیه الی اخره ذکر نکرده است * و عن مجمع *
 بضم میم و فتح جیم و تشیل یک میم مکسوره و همین مهمله * بن جاریه * بجمع و را و تختانیه صیابی انصاری مدنی است
 یک را و منافق بود از اهل مسجد ضرار و مجمع مخلص معتقیم بود و قاری قرآن بود ابن مسعود از وی نصف قرآن داخل کرده
 و یکی ازان کما نصت که جمع کرده بودند قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعضی گفته اند که دو مورد باقی
 ماند در وقتیکه قبض کرده شد آنحضرت * قال قسمت خیبر علی اهل الحدیبیه * گفت بخش کرده شد حاصل خیبر بر
 صحابه که اهل حدیبیه بودند و به بیعت رضوان مشرف شده و بعد از وی بکمال فتح خیبر شک و دره آن مسجد بشارت
 یابین فتح داده بودند * فقصها رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانیه عشر سهما * پس قسمت کرد آنرا آنحضرت فزده همه
 * و كان الجيش الفا و خمسمائة * و بود لشکر هزار و پانصد کس * فیهم ثلثمائة فارس * در میان ایشان سه صد سوار بودند
 * فاعطى العارس مائة * پس داد آنحضرت سوار را دهیم * و الراجل سهما * و پیاده را یک سهم * رواه ابوداؤد و قال
 حل یث ابن عمر اصح * و گفت ابوداؤد حل یث ابن عمر که در فصل اول گذشت و حکم میکند بآنکه فارس را دهیم
 است صحیح تر است * و العمل علیه * و عمل اکثر ائمه بر آن است * و اتی الوهم فی حل یث صحیح انه قال * زآمد
 است و واقع شده است و هم و خطا در حل یث مجمع که وی گفته است * ثلثمائة فارس و انما کانوا مائتی فارس * و نبودند
 ایشان مکرر و بیست سوار بلکه حل یث مجمع تصحیح کرده است بوی که یکصد کردانید است مفراس را در دهیم چنانکه
 امام ابوحنیفه زیرا که چون به سه صد فارس بهر صد و دهیم دادش سهم رفت و از دهیم باقی ماند پس باشد مفرس
 صد از پیاده ها را یک سهم و اما بر قول کسی که میگوید فارس را سه سهم است قسمت معتقیم نمی آید زیرا که سهام سواران
 برین تقییر نمی شود و سهام پیاده ها را زده پس مجموع سهام بیست و یک می شود و از این عباس را زاین و نیز مثل
 حل یث مجمع روایت کرده اند لیکن ایشان میگویند که حل یث ابن عمر که ناطق است بآنکه فارس را دهیم است اقوی
 و اثبت است و الله اعلم و در حد اهل حدیبیه روایات مختلف آمده است در روایتی هزار و چهار صد آمده است سواران
 دویست و نند بر * و عن حبیب * و وزن کریم * بن مسلمة * بفتح میم و لام و سکون همین میان هردو * الفهری * بکسر فاء
 سکون ما او را حبیب الروم نیز گویند از جهت کثرت جهاد و با ایشان والی گردانید او را عربین خطاب بر اعمال جزیره
 و فاضل بود و مستجاب الدعوات ذکر کرده است او را صاحب جامع الاصول در اصحاب بی بیان اختلاف در صحبت
 و مرد رکاش گفته که اختلاف است در صحبت وی و گویند در وقت وفات آنحضرت و از ده مال بود * قال شهدت
 النبي صلی الله علیه و سلم نفل الربیع فی البداة * گفت حاضر شدم من آنحضرت را که تنفیل کرد ربع را در وقت ابتداء
 غزوه * و الثلث فی الرجعة * و تنفیل کرد ثلث را در وقت برگشتن از غزوه یعنی چون برمی خاستند طایفه از لشکر
 در ابتداء غزوه و می افتادند در جنگ دشمنان پیش از رسیدن لشکر میدان آن حضرت و بع غنیمت را با ایشان و شریک
 میکردانین ایشان را با تمام لشکر در ربع باقی و چون رجوع میکردند لشکر از غزاهما را با ایشان بچنگ دشمن

می افتادند عظام میکرد این جماعه را مخصوص میکرد اینک بتلک غنیمت و در باقی ایشان را شریک می ساخت زیرا که
 تردید ایشان در جنگ و مشقت و خطر در رجعت بیشتر است چه لشکر در بدلت می آید و مدد مینماید بخلاف رجعت که
 همه بر کشته اند کار کردن و جنگ نمودن درین صورت مشکل و صعوبت قراطع و تنفیل بجهت مشقت ارسعی در قتل است
 * رواه ابوداؤد * و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ينفل الزبيح بعد الخمس * بود آنحضرت که تنفیل میکرد
 زبیر را بعد از بر آوردن خمس یعنی در ابتدا ای غزوه چنانکه در حدیث سابق گذشت و بقرینه آنکه میگوید * و الثالث بعد
 الخمس اذا قتل * و تنفیل میکرد ثلث را بعد از خمس و قتیکه رجوع میکردن لیکن در حدیث سابق ذکر بعد الخمس نیست و بیان
 نکرد که ربع در ابتدا و ثلث بعد از رجوع که میل داد و را بعد از خمس بود یا پیش از وی و در اینجا بیان کرد که بعد
 از خمس بود که اول خمس می آورد بعد از آن ربع یا ثلث آنجا میل داد بعد از آن قسمت میکرد * رواه ابوداؤد *
 * وعن ابی الجوزیه * بضم جیم و فتح و او سکون ثلثیه اولی و تخفیف ثانیه * الجرمی * بفتح جیم و سکون و منسوب
 بجرم بن زیاد تابعی بصری است نقل روایت میکند از ابن عباس و عباد بن الصامت و جزایشان و روایت میکنند از وی
 ابن عیینه و شعبه و غیره * قال اصبحت بارض النزیم جرة حمراء * گفت یا فتم در زمین روم جوی مرج * فیها دنانیر *
 که در روی دینارها بود از زر * فی امرأة معاریه * در زمان امارت معاویه امره بکسر هوزة و سکون میم بی همزه بمعنی
 امارت * و علینا رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من بنی سلیم * بود بر مانگا شته و حاکم مزدی از اصحاب آنحضرت
 از بنی سلیم بضم سین و فتح لام نام قبیله است * يقال له معن * گفته میشد مرا آن مرد را معن بفتح میم و سکون عین * بن یزید
 فایقه * پس آورد من نزد آن مرد جره را * ففحصها بنی المسلمین * پس بخش کرد آن مرد آن دینارها را میان مسلمانان
 * و اعطانی منها مثل ما اعطی رجلا منهم * پس داد آن مرد مرا مانند آنچه داد مردی از مردان یعنی برابر همه داد
 هیچ زیاده نداد * ثم قال لولا ابی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * یحترک کف اکر نمی بود که من شنیده ام
 آنحضرت را که می گفت * لا نفل * بفتح نین * الا بعد الخمس * قیمت نفل که تخصیص بعضی غزاة است بزیادتی از غنیمت
 مکر بعد از خمس * لا عطیتک * هر آینه میل آدم ترا از یازده بر دیکران یعنی آنحضرت فرموده که نفل بعد
 از خمس میباشد پس در مالی باشد که در آن خمس است و خمس در مالی میباشد که بقهر و غلبه از کاران بستانند
 که آنرا غنیمت میده اند و در آنجا نفل بود و این مال انجی است و در وی بخدمت نیست پس نفل نیز نمیشد فافهم
 * رواه ابوداؤد * و عن ابی موسی الاشعری قال قد منا * گفت ابو موسی اشعری قلوم آوردیم ما * فوافقه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم حين افتتح خیبر * پس موافق افتادیم ما آن حضرت را و اتفاقا در هنگامی رسیدیم که فتح
 کرد خیبر را حقیقت حال آنست که ابو موسی و همی الله عنه از یمن بمکه آمد و اسلام آورد پس بجهت حبشه رفت و بار آمد
 و موافق افتاد قلوم وی بسکینه بقلوم جعفر ابن ابیطالب و صاحب روی که ایشان نیز بمکه هجرت کرده بودند و همه
 با اتفاق آنحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم آمدند در وقتیکه فتح کرد خیبر را * فاسهم لنا * پس سهم داد ما را از غنیمت
 * اوقال * یا گفت بجای فاسهم لنا * فاعطانا منها * پس داد ما را از غنیمت خیبر * و ما قسم لاحل غاب من فتح خیبر منها
 شیاً * و قسمت نداد هر یکس را که غایب بود از فتح خیبر هیچ چیز را * الا ان شهد معه * مکر مرکبی را که حاضر بود با وی این
 تاکید است مولا م سابق را * الا اصحاب هینتنا * مکر اهل کشتی ما را که در یک کشتی نشسته بود بهم همیشه آن روی دریا
 از اینجا بمکه مدینه که بیایند برگشتی نشسته می آیند * جعفر را صاحب * اصحاب هینتنا ما کلد امنل جعفر و یاران وی رضی الله
 عنهم اجمعین * اهم لهم معهم سهم * داد اصحاب هینتنا را با ناکسانی که حاضر بودند بعضی میگویند که سهم دادن
 ایشان بجهت آن بود که قلوم ایشان پیش از گرد آوردن غنیمت بود اگر چه بعد از قتل بود و این تاویل کمی است که
 قائل است با آنکه هر که حاضر آید در این وقت شریک میکرد در چنانکه شافعی در یک قول و دیکران که قائل باین نیستند

میکویند که برضای غازیان و غانمان بود و این قول اظهار است * رواه ابوداؤد * و من یزید بن خالد * گفته اند که خواب
 زید بن خالد است زیرا که معلوم شد است یزید بن خالد در صحابه و در جامع الامول گفته که زید بن خالد کثرت
 ارا بر علی علیه السلام و بعضی گفته اند که ابو عبد الرحمن جهنی صحابی است نزیل کوفه روایت کرده است از
 عبد الله بن عیینه که از اعلام تابعین و مشاهیر ایشان است مات حنة ثمان و سبعین من عبد الملك رقیل فی آخر ایام
 معاویه و هو ابن خمس و ثمانین * ان رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم توفی يوم خیبر * روایع میکند که مردی
 از اصحاب آنحضرت وفات یافت و روز فتح خیبر * فل کر لر رسول الله * پس ذکر کرده شد مردن او مرید بن محمد ارا صلی الله
 علیه و سلم * فقال صراطی صاحبکم * پس گفت آنحضرت نماز یک ارین شما بر یا ر خود یعنی من نمیکند ارم * تغییرت رجوة
 الناس لک * پس متغیر شد و بگزید زبیه ای مردم از جهات ناکند اری آنحضرت غازی روی * فقال ان صاحبکم قل فی سبیل الله *
 پس گفت آن حضرت بدستی که این بار شما خیانت کردید و زاهدان * ففتشنا متاعه * پس گاویدیم و تفحص کردیم متاع
 او را * فوجدنا خزان من خور یهود * پس یافتیم ما مهره را از مهرهای یهود یعنی مهره که یهودان نیکه میدادند ایشان
 و زنان ایشان میبردند خزانهای معجمه را و مفتوحین و زای معجمه در آخر مهره رجوم * لایسای در همین * برابر نمی شد
 این خزان که یافته شد در متاع وی و در مردم را یعنی قیمت آن کمتر از دودرم بود * رواه مالک و ابوداؤد و النجاشی *
 و عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصاب غنیمه * بود آن حضرت و تنگی می یافت
 غنیمتی را * امر بلا لا * امر میکرد بلال را یا زادن * فنادی فی الناس * پس آواز در می داد بلال و مردم که
 بیا رند غنیمت های خود را * فقیموا بن بغنا لهم * پس می آوردند مردم غنیمت های خود را که در دست هر یک بود * فقیموا و
 یقسمه * پس تقسیم میکرد آن حضرت چیزی را که می آوردند و می برآورد از وی خمس و تقسیم میکرد آنرا * فبیاه
 رجل یوم بعد ذلک بزمام من شعر * پس آورد مردی روزی بعد از آن ما را از موی * فقال * پس گفت آن مرد
 یا رسول الله هذا فیما کنا اصمنا من الغنیمه * این بود در آنچه یافتیم ما آنرا از غنیمت * قال اسمعت بلال نادیا
 ثلثا * گفت آن حضرت ای شنیده بودی تو بلال را که آواز داده بار * قال نعم * گفت آری شنیده بودم * قال فما منعک
 ان تبیح به * گفت آنحضرت پس چه باز داشت آنرا آوردن آن * فاعتلر * پس بهانه آورد آن مرد در تا خیر
 آوردن * قال کن انت تبیح به یوم القیمة * گفت آنحضرت باش تو که می آری آنرا در روز قیامت و رد که حق * فلان
 اقبله عنک * پس هرگز من قبول نمیکنم آنرا از تو این تغلیظ و تهلیل و قشربل است بروی و الا اگر تو به کنی و راضی
 ما ز غانمانا نمی بود * رواه ابوداؤد * و عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و ابابکر و عمر و قوامتاع الغال و ضربوه * آنحضرت و ابوبکر و عمر و سختند اسباب و اموال خیانت کنند از غنیمت را و زده اند
 او را و تعزیر کرده اند پس بعضی از اهل علم و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه از ایشان است بظا هر چند و حکم کردند
 پمروختن متاع غال مکر حیوان و مصحف و جز آنچه خیانت کرده است که حق غانمان است و جماعة دیگر میگویند که این
 وارد است بر سبیل تغلیظ و انمه لثله رحمه الله بر این اند * رواه ابوداؤد * و عن حمزة بن حنبل قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول * گفت حمزه بود آنحضرت که میگفت * من یکتم غالا فانه مثله * که یکم پنهان کنن خیانت کنند را و نیارد
 در حضورا میر و رعایت و حمایت او کنن پس و ما نند او است در خیانت و شریک است و اثم * رواه ابوداؤد
 * و عن ابی سعید قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن شری المغانم حتی تقسم * گفت ابوسعید خدای که نهی کرد
 آنحضرت از خردن غنیمت های پیش از آنکه قسمت کرده شود از جهت عدم مالک * رواه الترمذی * و عن ابی امامه عن النبی
 صلی الله علیه و سلم انه نهی ان تباع المغانم حتی تقسم * روایع اصفا از ابی امامه از آن حضرت که بد رستی وی نهی
 کرد از فروختن حصای یعنی اگر بفروشد یکی حصه خود را پیش از تقسیم جایز نباشد از جهت عدم مالک نزد کسی که موقوف

میلاد و مالک را در قمیعت و از جهات جهل تعیین مبیع و مفسد و از مالک پیش از قمیعت * رواه الدارمی * زمن خولة بنت قيس *
 صحابیه اسرار و در خواب نیز میگویند زوجه حمزه است کذا فی الکاشف * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول *
 کلمت خويله غنيمت م آن حضرت را که میگوید * ان هذه المال حضرة خولة * بدین معنی این مال یعنی مال غنیمت همز و
 شیرین است که بنظر خوش آید رد دل لذت نماید * بمن اصابه بحقه بورك له فيه * پس کسی که برسد اورا بحق و یا
 یعنی بر وجه حلال برکت داده شود مرا و ادران * و رب متخوض فيما شئت به نفعه * و بما خوض کنند و در شرف و
 در چیزی که میخواهد آنرا نفس از * من مال الله و رهوله * از مال خدا و رهول وی مراد غنیمت است که قمیعت آن در حکم
 خدا و رسول است * لبس له يوم القيمة الا النار * نیت مرا و روز قیامت مکر آتش * رواه الترمذی * وعن
 ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تغفل سيفه ذوالفقار و يوم بدر * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت زیادت
 گرفت یعنی بر گردید برای نفس خود شمشیر خود را که مشهور است و نام او ذوالفقار است بفتح فاکه ازان منبه بن التجاج
 بود و در قاموس گفته که ازان عاص بن منبه بود که روز بدر کافر کشته شد پس بخشید آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 آنرا با میرالمومنین علی رضی الله عنه و ذوالفقار ازان گویند که فقار استخوان پشت را گویند و ریش آن شمشیر مهرها
 بود مشابیه آن * رواه ابن ماجه و زاد الترمذی * و زیاده کورده است ترمذی این عبارت را که * و هو الذي رأى فيه
 الرويا يوم احد * و آن مهرهای شمشیر است که در آن حضرت در وی خواب را روز احد و خواب آنست که آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم جنبانید ذوالفقار را پس بشکست از میان باز جنبانید بارد یگر پس کشت بهتراز آنچه بود پس تاویل
 کرد آنرا به معنی که در روز احد واقع شده بود و آخر فتح شد * وعن ربيع * بضم و وفتح و او و سکون تحتانیه و کسوف و
 هین مهله در آخر این ثابت * صحابی انصار است مع و دامت در بصرین امیر کرد انید او را معاویه بر طرابلس هت
 و اربعین پس غزا کرد افریقیه راسته سبع و اربعین و مرد بشام سنة ست و خمسين * ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان
 يوم من بالله واليوم الآخر * روایت میکند که آن حضرت گفت که کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیامت * فلا یرکب
 ذایة من نفع المملین * پس باید موار نشود و بیچاره را از غنیمت محرومان * حتی اذا احتجفها رد هافیه *
 تا آنکه چون لا غر و ضعف کرد انید آن کس آن را بهر بار کرد انید و آورد او را در فی از اینجا معلوم میشود که رکوب اگر مودی
 بلا غری و ضعف نکرد و پاک نیت یا این بطریق عادت فرمود که البته رکوب عیب لا غری میکرد و الله اعلم * زمن
 کان يوم من بالله واليوم الآخر فلا لبس ثوبا من نفع المملین * و کسی که ایمان دارد بخدا و روز آخرت پس باید که نهول
 جامه را از جامهای غنیمت مسلمانان * حتی اذا خلفه رده فيه * تا آنکه چون گفته کردند آنجا مه وارد کشت آنرا
 در فی * رواه ابو داود * و عن محمد بن ابی المجال * بضم میم و جیم از تابعین کوفه است در طبقه ثالثة و احد یس
 و در ایشان است * عن عبد الله بن ابی اوفی قال قلت هل کنتم تخمسون الطعام فی عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم
 هلم * گفت محمد بن ابی المجال که گفتیم من یعنی بعد از الله بن ابی اوفی آیا بودید شما که تخمیس میکردید طعام را
 و عهد آن حضرت یعنی میگردفتیم خمس را ازان یا آنچه از جنس طعام است خارج قمیعت بود هر که میخواهد
 در آن تصرف میکرد * قال اصبنا طعاما یوم خیبر * گفت یا قتیما طعامی را روز خیبر * و کان الرجل یجی فی خل منه
 مقلد ارمایکفیه * و بود مردی که می آمد پس میگرفت از طعام براندازد آنچه کفایت کند مرا و را * ثم ینصرف * بهتر میبشت
 مقصود آنست که از طعام خمس نمی باید گرفت و لیکن میباید که زیاده از قدر کفایت نیز نگیرد * رواه ابو داود
 * و عن ابن عمر رضي الله عنهما ان جیشا غنموا فی زمن رسول الله صلى الله عليه و سلم طعاما و عسلا * روایت است از ابن عمر که
 لشکر غنیمت آوردند در زمان آنحضرت طعامی و شهي را * فلم یؤخذ منها الخمس * پس گرفته نشد ازان حیش
 خمس و زیاده بر قدر حاجت هم نگرفته باشند و این را ذکر نکرد بنا بر ظهور * رواه ابو داود * و عن القاسم مولى

هب الريحون * نابی امام شامی ابو عبد الرحمن کنیت ارمیت می گفت و ریافتیم چهل کس را از میان جزین و در کاشف گفته خام بن
 هب الريحون ابو عبد الرحمن دمشقی مولی بنی امیه بعضی ارواثقه گفته اند و بعضی تضعیف نموده مات سنة اثنین و مشربین
 و ما تدرایت میکند از ملی و سلمان مریلا و از معاویه و عمرو بن عبده و بعضی گفته اند نشئیل و اسفوی از هیچ صحابی مکران
 ابی امامه و الله اعلم * هن بعض اصحاب النبی * روایت کرد : اسف از بعض اصحاب پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال
 کنا لکل الجزورفی الغزو * کفنا آن بعض از اصحاب بودیم ما که میخوردیم شتر را در غزوه جزور بفتح جیم و زاید
 شتر کشنی یعنی نزد احتیاج و رغبت بگوشت شتری را میکشتم و میخوردیم * ولا نغصه * و غصت نمی کردیم آنرا * حتی
 اذا كنا لنرجع الی رحالنا * تا آنکه بیرون می بودیم که هر آینه بازمی کشتم بموی رخت و اسباب خود * اخر جتنا منه مملوءة *
 و حال آنکه خرجهای ما از کوشش و پیرو بود و آخر چه بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر را و فتح جیم جمع خرج بضم خاء
 و سکون را یعنی بار دانه عربی است و بفارسی خرجین گویند * رواه ابوداؤد * وعن عباد بن الصامت ان النبی
 صلی الله علیه و سلم قال یقول * روایت است اسف از عباد بن الصامت که صحابی مشهور است
 بود آنحضرت که می گفت * ادوا الخیاط و الخیط * اد اکنید و بیاریک و خیانت نکنید از غنیمت خیاط را بکسر خاء و مضط بکسر
 میم و سکون خاهر د و بمعنی هوزن چنانکه در صراح گفته و در قرآن مجید گفته فی هم الخیاط و در قاموس گفته خیاط بن
 و وزن کتاب و مضط هوزن منبر چیزی که دوخته شود بوی جامه و بمعنی ابرة بکسر همزه نیز آید و بمعنی مسله یعنی هوزن
 کلان و اگر یکی ازین دو را برین حمل کنند تکرار نماید اما خیاط را جمع خیه بمعنی رشته داشتن چنانکه در حواشی نوشته اند خطا
 است زیرا که جمع خیط خیط و خیاط می آید چنانکه در صحاح و قاموس گفته * و یا کم و الغلول * و در رداریک و در الخیاط
 و پر میز کنید از آن * فانه عاری فی امه یوم القیمة * زیرا که بد رستی غارل عیب است بر فاهل آن روز قیامت * رواه الدارمی
 و رواه النسائی عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن جدنا النبی صلی الله علیه و سلم
 من یعیر * نزد يك شل آنحضرت از شتری * فاخذ وبرة من سنامه * پس گرفت آنحضرت پشمکی از کوهان شتر و بر بفتختین
 پشم و بره یکی و سنام بفتح کوهان شتر * ثم قال یا ایها الناس انه لیس لی من هذا الفی شیء * پستتر گفته آنحضرت اگاه
 باشید ای مردمان بن رستی نیست مرا ازین مال که فعی است هیچ چیزی * و لا هذا * و نه مقدار این پشم یا رده است که
 چیزی اقل و احقر است * و رفع اصبعه * و برداشت آنحضرت انگشت خود را برای تاکید بمعنی تقلیل * الا الشمس * بکن
 پنج يك رباقی همه برای شما است * و الشمس مردود علیکم * و خمس نیز رد کرده میشود بر شما و داده میشود شمارا
 چنانکه قسمت آن در قرآن مجید مذکور است * فادوا الخیاط و الخیط * پس اد اکنید و بیاریک بیش من سوزن خرد
 یا کلان را * بقال رجل فی یله کبة من شعر * پس برخاست مردیکه در دست او قطعه از ریمان موی است و کبة بضم و تشدید
 کوهه از ریمان * فقال اخذت هذا لاصح به ابردة * پس گفت آنمرد گرفته ام من این کبة را تا اصلاح کنم بآن کلیم و ابرده بفتح
 موحل و سکون را و فتح دال و عین مهملتین و بدل معجمه نیز آمده کنانی القاموس و در صراح بود ده کلیم که زیر پالان
 نهند و ذکر نکرد ده اعجام دال را * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اما ما کان لی و لم یکن عبدی المطلب فہولک * پس گفت
 آنحضرت اما چیزی که باشد مرا و بر من طلب را که متفق و متحد اند بمن رضای من رضای ایشان است و متعهد رضای
 ایشان مای توانم شد پس مرتراست و حلال کرد انیلیم ما انرا برای تو اما باقی اهل غنیمت رضای ایشان بدست ایشان است از
 ایشان استلال کن * فقال ما اذا بلغت ما اری * پس گفت آنمرد وقتی که رسید آن کبه باین سرحد از مضایقه و اثم که من می بینم
 فلا رب لی فیها * پس نیست حاجت مرا در وی ارب بفتختین حاجت * و لبذ ما * و انداخت آنمرد از دست آن کبه را * رواه
 ابوداؤد * و عن عمرو بن عبده * بفتخت صحابی مشهور است رفیع الشان و در مواضع احوال شریفی نوشته شده است
 قال صلی الله علیه و سلم انما زکنا رد با ما آنحضرت متوجه بموی شتری

از غنیمت یعنی ستره کرد انیل آنرا در نماز * فلما سلم اخل وبرة من جنب البعير * پس هنگامیکه سلام داد آنحضرت از نماز گرفت يك پشمی از پهلوی شتر * ثم قال ولا یصل لی من غنائکم مثل هذا * پستبرکعت آنحضرت و حلال نیست مرا از غنیمت بعد های شما اما نند این پشم * الا الخمس * مکر خمس * والخمس مردود فیکم * و خمس نیز رد کرده شد تا اوست و صرف کرده شد اوست در میان شما * رواه ابو داود * وعن جابر بن المطعم * صحابی مشهور است از اولاد نوفل بن عبد مناف * قال لما قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم سهم ذوی القربى بین بنی هاشم و بنی المطلب * گفت جابر هنگامیکه قسمت کرد آنحضرت حصه ذوی القربى را که در قرآن مجید نصیب ایشان از خمس آمده است میان پسران هاشم و پسران مطلب که برادر هاشم است * انتمه انا و عثمان بن عفان * آمدن آنحضرت را من و عثمان رضي الله عنه * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله هؤلاء اخواننا من بنی هاشم لا نکر فضلهم * این برادران ما از بنی هاشم اند آنکار نمیکنیم ما فضل ایشان را * لما نك انی وضعت الله منهم * از جهت وجود ذات شریف تو که نهاد است و پند کرده است ترا اهل ای تعالی از ایشان یعنی از بنی هاشم * ارا یتوا اخواننا من بنی المطلب اعطيتهم * خبر ده ما را از سهم آنکه داده برادران ما را که از بنی المطلب اند * و تزلکنا * و کل اشی تو ما را از آنکه اذی از سهم ذوی القربى از خمس * و انما قرأ بتنا و قرأ بهما واحد * و نیهست نزد یکی و خویشی ما نزد یکی و خویشی ایشان مکر یکی یعنی در یکم توبه * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم انما بنو هاشم و بنو المطلب شیء واحد * تها نند پسران هاشم و پسران مطلب مکر یک چیز یعنی متفق و متبیین * فکل * همچنین است * و شبک بین اصابعه * و در یک یک یک در آورد آن حضرت انگشتان خود را از برای بیان صورت فکل یعنی مختلط و متفق * رواه المشافعی * و رایع کرد این حدیث را شافعی * و فی رواية ابی داود و الترمذی نحوه و نیه * و در رواية ابی داود و الترمذی که مانند این است بعد روی اینچنین آمده است که * یا بنو المطلب لا تفرق فی الجاهلیة و الاسلام من و پسران مطلب چهل اتبی سویم در جاهلیت و نه در اسلام و همیشه متفق و متحد بودیم لشلاف باقی از اولاد غیل مناف و نزد بعضی انا یکسر موزه و قد یک نون است اینجا ای آقا بیفتیم همزه و تحریف نون * و انما نحن و هم شیء واحد * و نیهست ما و ایشان مکر یک چیز * و شبک بین اصابعه * و در هم آورد انگشتان خود را همه و بیان این حدیث در تخریص جابرین مطهر که در فصل اول گفته شد بیان کردیم * الفصل الثالث * عن غیل بن اخطب قال قال النبی انا قلت فی الصلوة یوم یلدر * گفت بن رستی که من هر آینه ایستاده ام در صفت قتال روز جزوه یلدر * فتطارت عن یمین و عن شمالی * پس نگاه کرد من بجانب راست خود و بجانب چپ خود * فاذا انا بغلامین من الانصار * پس نگاه کردم من مقرون و نزدیکم یک و پسرک از انصار * حدیثه اسناهما * که بواسطه ما باهای عمر ایشان * فتمنیت ان اکر من ین اذلعه میهما * بشاد و معجزة پس آرزو کردم من که کاش می بودم میان دو مرد کهنه مال و مرقی قرآزین در جزوه این که در جنگ باجی بر جا و نه کردن قری می بودم یعنی اینها جوانان فا آرموده کار اند مباد ا روی بگر و نهشت و کار حد نکند و مزایای یک نام و معویب کرد از این ضلالت قوت و شدت و با زور سخت اخلاص شدن * فغمزنی احد هما * پس مالیدم و بر کرد و فشرود یک بعد مرا یکی از ان دو * فقال ای عم هل تعرف ابا جهل * پس گفت یکی از ان دو ای عم من ایامی شناسی ابو جهل را که یکست بر کجاست روشن عیب است که کلان تر از خود را عم میگوید و خطاب با این لفظ میکنند * قلت نعم * عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه میگوید که گفتم من آری میشناسم ابو جهل را * فما حاجتک الیه یا ابن اخی * پس چیست حاجت تو بسوی وی و چه کار داری بسوی ای برادر زاده من * قال اخبرت انه بسبب رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت آن جوان خبر داد د شد ام من که وی دشنام میکند آنحضرت را * و الله لی نفسی بیده این را یتله لا یفارق هو اذ یدعو اده * سو گفتم بختن ای که بقای من در د است قدرت او صفا اگر به نیم من ابو جهل را چهل ای تمیکن شخص من شخص و را * حتی یموت الا عجل منه * تا جبر د آنکه شتاب ترا صفا از ما یعنی آنکه نزد یکتر است اجل او * قال * گفت عبد الرحمن بن عوف * فتمنیت ان ذلت

پس شگفت کردم از آن جوان و از آن سخن وی بمشاهدت کمال مصمت و شجاعت و کمال محبت وی بجناب رسالت صلی الله علیه و سلم * قال * گفت * و غمزه نپی الاخر * و غمزه کرد مرا جوان دیگر از آن دو جوان * فقال لی مثلها * پس گفت آن دیگر مرا مانند آن کلمه که گفته بود جوان نخست * فلم انشب ان نظرت الی ابی جهل * پس درنگ نکردم بین تا آنکه بنظر کردم بسوی ابو جهل * بچول فی النملین * درجا لیکه جولان میکنند و کرد می بر آید در میان مردم و میگردند * فقلت الا تریان هذا * پس گفتم من ای نامی بیند شما این شخص را که میگرد * صاحبکما الذی تمسأ لانی عنه * این است آن یارشما که می بر میزد مرا از حال وی که کیست و کجا است یعنی به بینید ابو جهل این است * قال * گفت صد الرحمن بن عوف * غایت راه سیغیهما * پس پشتافتند و دریافتند آن دو جوان ابو جهل را بهر دو شمشیر خود * فضربا * پس زدند آن دو جوان ابو جهل را بشمشیرها * حتی قتله * تا آنکه کشتند او را * ثم انصرف الی رسول الله * پستور کشتند بر آمدند بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاجبراه * پس خبر دادند آنحضرت را * فقال ایکم قتله * پس گفت آنحضرت کدام یکی از شما کشته است او را * فقال کل واحد منهما انا قتله * پس گفت هر یکی از آن دو من کشته ام او را * فقال هل معكما سیفكما * پس گفت آنحضرت ابامع کوردان و مالیده ایک شما یعنی با یک کورد ایک شما شمشیرهای خود را از خون * فقال لا * پس گفتند مع من نکرده ایم شمشیرها را * فنظر رسول الله صلی الله علیه و سلم الی السیفین * پس نگاه کرد آنحضرت بسوی شمشیرها * فقال کلا قتله * پس گفت آنحضرت هر دو شما کشته اند او را * و قضی رسول الله صلی الله علیه و سلم بسلامه * و حکم کرد آن حضرت بر خست و سلاح و اسب ابو جهل * لمعاذ بن عمرو بن الجموح * بفتح جیم این یکی از آن دو مرد است که تعبیر کرد از آنها در ازل حدیث بد و غلام از انصار دیگر معاذ بن عفراء یعنی مهمله بر وزن حمراء یعنی چنانکه میگوید و الرجلان * و در و مرد که کشتند ابو جهل را * معاذ بن عمرو بن الجموح و معاذ بن عفراء متفق علیه * و در حدیث بخاری گفته معوذ بن عفراء بواو مکسوره مشدده و نیز در حدیث آیند بیاید که کشتند ابو جهل را و ابن عفراء است و ازین لفظ کتاب معلوم می شود که یکی ابن عفراء است و توجیهش آن میکنند که هر دو از یک مادر دارند و بد و مختلف پس بد و یکی عمرو بن الجموح است و بد و دیگر غیر او است پس نسبت داده شده یکی از آن دو را به بد و دیگری را بما در وقت طلانی گفته است در صحیح مسلم آمده است که آن دو کس که کشتند ابو جهل را معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفراء و وی ابن الحارث است و عفراء مادر او است و درین مقام در سخن است یکی آنکه آن حضرت فرمود که هر دو شما کشته اید پس وجه تخصیص یکی بسلامت جواب میگویند که شاید هر دو شریک باشند در کشتن ولیکن آنکه صحت کرد این دو بیرون آورد او را از امتناع یکی باشد و دیگری آمده نیز زخمی زده باشد و مستحق سلب همان است که صحت کرد این دو از حیز امتناع بیرون آورده و فرمودن آن حضرت که شما فرد و کشته اید برای بخوش گردانیدن خاطر دیکریست و سخن دیگر آنکه در فصل ثانی از حدیث ابن مسعود کذب شد که آن حضرت تنهیل کرد مرا شمشیر ابی جهل را و نیز آمده است که ابن مسعود کشت ابو جهل را پس وجه آن چه باشد جواب داده اند که ابن مسعود یافت در روی رمقی پس برید سر او را پس داد آن حضرت او را چیزی از سلب او که شمشیر است و از بعضی اصحاب مالک نقل کرده اند که امام بخاری است در سلب هر چه خواهد بکند و بهر که خواهد بد و درین قول تقصی است از هر دو اشکال * و من انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم بدو * گفت انس که گفت آن حضرت روز بدو * من ینظر لنا صنع ابو جهل * کیست که نظر کند برای ما که چه کرد ابو جهل وجه شد حال وی * فانطلق ابن مسعود * پس رفت ابن مسعود * فوجه قتل ضربه ابن عفراء * پس یافت ابن مسعود ابو جهل را که بتحقیق زده اند او را و پدر عفراء * حتی برد * تا آنکه مرد شده و بجای خرد مانده و مشرف شده است بر موت * قال فاحمل بلحیته * گفت انس پس گرفت ابن مسعود ریش آن ملعون را و در فرورآینی آمده است که نشسته بر هیئت وی * فقال ایبت ابو جهل * پس گفت ابن مسعود توئی ابو جهل که باین خوار می

آفتاد و بار رسول خدا شمنی و زایل می* فقال و هل فوق رجل قتلتموه* پس گفت ایاهمتهی تو بالایی مزدیکه گفته اید شما او را یعنی زیاد* بران نیست که شما مردی را کشتید و تو آمله* بروی شسته و در روانی قتلش قومه* و فی روایه قال نلو غیرا کار قتلیم* پس اگر جز زراعت کنند* میکشند مرا بهتر می* بود یعنی مرا عاریت از کشته شدن جز آنکه گشتند* من اگر است و کار به تشدید معنی مزارع است و مراد باین قوم انصار داشت که اصحاب زرع و نخیل اند و تواند که مراد تمنی باشد یعنی کاشکی میکشند مرا غیرا کار و در صحیح بخاری از جلیف ابراهیم بن سعد آورده که پسران عفره بششیر زدند او را تا آنکه مرد شد و ذکر کرد* است غیرا ابراهیم بن سعد که آمد بروی ابن معبود و برید سر او را شیخ گفت این محمول است بر آنکه هر سه شریک بودند در قتل و آنکه است کرد در اول معاذ بن عمرو بن الجوح بود* متفق علیه* و عن سعد بن ابی وقاص قال اعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم رطفا و اناجا لیس* که داد آنحضرت کورمی را یعنی مال و حال آنکه من نتهام* فترک رسول الله صلی الله علیه و سلم منهم رجلا* پس گذاشت آن حضرت ازین گروه مردی را که* هوا عجبهم الی* که آن مرد خوش آینه* و ترو بهترین آن گروه بود بموی من* فقتل* پس برخاستم من* فقلت مالک عن فلان* پس گفتم من یعنی با آن حضرت چیست ترا ازین مرد یعنی چه منع کرد ترا که گذاشتی این مرد را و ندیدی او را چیزی* والله انی لا اراه مؤمنا* بشد او کنند هر آینه کمان می برم من او را مؤمن صادق اراه بضم همزة است یعنی گمان می برم* فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم او معلما* پس گفت آن حضرت بلکه بگویم انهم او را مسلمان یعنی ایمان حقیقی که از ته دل و صحتی باطن باشد مؤتمنا* اعلا است و اطلاع بران ممکن نه اما اعلام که عبارت از انقیاد و اطاعت ظاهر است متیقن است پس بگو که من میدانم او را مسلمان مقصود آن حضرت موافقت و اعتراض است بر مؤمنان که در مواجعه آن حضرت حجت آورد با استحقاق آن مرد مال را و اظهار احتیاج کرد ترک او را و دعوی کرد ایمان حقیقی مؤمرا* ذکر کرد ثلثا* ذکر کرد و گفت سعد بن ابی وقاص آن سخن را سه بار* و اجابه بمثل ذلك* و جواب داد و رد کرد آن حضرت او را بمانند آن کلام اول* ثم قال* بستر که با آن حضرت* انی لا اعطى الرجل و غیره احب الی منه* بد رعتی که من هر آینه میدانم مردی را و حال آنکه غیر آن مرد محبوب تر است نزد من از آن مرد* خشية ان یکب فی النار علی وجهه* از جهت ترس آنکه افکند شود آن مرد در آتش بر روی خود یعنی از دادن مال لازم نمی آید محبت و تفضیل و لازم نیست که عطا بر حسب فضائل دینی باشد بلکه داده می شود گاهی بمسبب ضعف ایمان و تالیف قلب تا ضبط کنند و در ورطه کفر نیفتند پس مبالغه مکن تودر حوال بعطای وی محتند بیودن او مو من کامل الایمان با آنکه قطع بوجود آن ممکن نیست* متفق علیه* فی روایة لهما* و در روایتی مر شیخین را آمله که* قال الزهري* گفت زهري* فترى ان الاسلام الکلمة و الایمان العمل الصالح* پس میدانیم و اعتقاد میکنیم که اسلام عبارت است از کلمه و ایمان عمل صالح پوشیده نمائند که ظاهر آن مینماید که گوید اسلام عمل صالح و انقیاد احکام اعتنا و ایمان تصدیق است لیکن هرگاه که بود تلفظ بکلمه اسلام و اقرار کار فی در حکم با سلام ظاهر و اعمال صالحه مبتنی بر ایمان و منشعب از تصدیق قلبی و کمال وی و اکتفا کرد در معنی اعلام بکلمه و تغییر کرد ایمان را بعمل صالح فافهم* و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قام یعنی يوم یل* روایت است از ابن عمر که آنحضرت ایستاد بخطبه و روزی* فقال ان عثمان انطلق فی حاجة الله و حاجة رسوله* پس گفت که عثمان ابن عفان رفت است در کار خدا و رسول و ما اشارت است بتمویض او رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم که در نیت ری رضی الله عنه بود* است در وقتیکه آنحضرت ببلد برآمد رقیه رضی الله عنها بیمار بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را به بیمار داری رقیه بملینه باز کرد انید و در وقتیکه قحمت غنا ثم میکرد این سخن فرمود که عثمان در کار خدا و کار رسول خدا رفته است* و انی ابایع له* و بد رعتی که من بیعت میکنم بخود برای او پس آنحضرت دست چپ خود را بردست راست خود زد و گفت این دست عثمان است* فضرب له رسول الله صلی الله علیه و سلم

بهم * پس زد و تعیین کرد برای عثمان آنحضرت حصه که از غنیمت مرا و را بود * و لم یضرب لاحد غایب غیره * و نزد
 بهم مرفیع یکی را که حاضر نبود در بلد رجز عثمان * رواه ابوداؤد * وعن رافع بن خدیج * یفتح خاصا بی انصاری است
 خوارزمی ارمی است جاغر نشد بد را از جهت صغر سن و حاضر شد احد و خندق را و دیگر مشاهد رما ت سنه ثلث او اربع
 و سبعین بالمدينة و له بیت و ثمانون هنة * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجعل فی قسم المغنم عشرا من الشاء ببعیر *
 کفایت رافع بود آنحضرت که میگردانید در قسمت کردن غنیمتها ده از کوسفند را در برابر یک شتر قسم یفتح قاف بخش
 کردن قسم یکم بهره * رواه النعمانی * وعن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه و سلم غزانی من الانبیاء *
 کفایت آنحضرت غزا کرد پیغمبر از پیغمبران یعنی خواست که غزا کند و بر آید برای غزا و گفته اند مراد با بن پیغمبر یوشع
 بن نون است * فقال لقومه لا یتبعنی رجل ملک یضع امرأة * پس گفت آن پیغمبر مرا مت خود در آبادی که متابعت کنند
 مرا یعنی نه بر آید در پی من و نشود همراهم مردی که مالک شل است فرج زنی را یعنی نکاح کرده است زنی را و یضع بضم
 با فرج * و هو یرید ان یمنی بها * و حال آنکه آنمرد میخواست و اهل که بنا کنند بوی یعنی خلوت دارد و دخول کند * و لا یس بها *
 و هنوز دخول نکرد است بوی بنا بر آوردن خانه و زن خواستن و زفاف کردن اینجا این معنی مراد است و اهل همان معنی
 در آوردن خانه است که زن خواستن و زفاف کردن را بنای خانه لازم است و عادات عرب است که چون یکی خواهر
 که دخول کند بزن نیمه را بران بزند * و لا احد یمنی بیموتا و لم یرفع معرفها * و گفت آن پیغمبر که متابعت کنند مرا و نه
 بر آید همراهم هیچ یکی که بر آورد است خانها را و بنات نکود است معقهای خانها را و نهوشیل است آنها را
 * و لا رجل اشتری غنما او خلفا * و نه متابعت کند مرا مردی که خرید است کوسفند ان بارد از یا شتران باردار را و خلفات یعنی
 خای معجمه و کمولام جمع خلفه اشتران است * و هو ینتظر ولادها * و حال آنکه وی چشم دارد از ائیلان آن غنم را و بنات باردار را
 و سبب نهی کردن آن پیغمبر علیه السلام این مردم را از غزاست که تعلق سمعت میکرد آنک عزیمت را و او دودل می سازد
 مرد را پس قوت منکر در مصلحت و درین اشارت است که در امور مهمه فارغ باید بود از شواغل و تعلقات تا بر وجه
 اتم و اکمل حصول یابد * و یقرا * پس بر آمد آن پیغمبر بغزا * قد نامن القرية * پس نزد یک شد از آن دیهی که
 میخواست است که غزا کنند در وی * صلوقة العصر و قرینا من ذلك * در وقت نماز یکویا نزدیک بوقت نماز دیگر * فقال للشمس
 بانک مأمورة * پس گفت آن پیغمبر مرا آفتاب را که تو امر کرده شد * و ما موز و محکوم امر الهی و حکم وی سبحانه تعالی
 * و انا ما موز * و من نوز ما موزم کو یا قریه ای که آن پیغمبر از آن شب و فترت بید بوقتن کار غزا و اختلال در آن پس گفت
 اللهم اجیمها علینا * خد او این اجیم کن و منع کن و باز در آفتاب را از غروب کردن بر ما * فجمعت * پس باز
 داشته شد آفتاب از غروب * حتی فتح الله علیه * تا آنکه کشاد خدای تعالی یعنی آن قریه را بران پیغمبر در مواهب بد نیده
 میگوید که در حدیث صحیح آمده است که حیسن کرد و نشد آفتاب مرفیع یکی را مگر برای یوشع بن نون و این دلالت میکند
 که این از خصائص یوشع علیه السلام است و حال آنکه برای آنحضرت نیز حیسن کرده شد است و در نموده شد و ممکن
 است جمع که مراد آنست که حیسن کرده نشد مرفیع پیغمبر را و جز من و مگر یوشع را انتهی و احتمال دارد که این قول
 پیش از نزد شمس است مراد آن حضرت را صلی الله علیه و سلم و نوز شده است که رد کرده شد است و حیسن کرده شد
 است مراد آن حضرت را آفتاب چند یاز که یکی از آن مراتب آنست که آن حضرت صاعم برز انوی امیرالمومنین علی رضی الله
 عنه بر نهاده بود پس راجحی شد در آن حال و علی رضی الله عنه سر بر نتوانست برداشت و نگذاشت نماز عصر را تا غروب کرد
 آفتاب پس گفت آن حضرت خد او این امی در طاعت تو و طاعت رسول تو بوده است رد کن بر وی آفتاب را پس رد کرده
 شد و کذا ارد علی رضی الله عنه نماز عصر را در هواست لد نیه کلام درین مقام بتطویل آورده و بخانی از آن در شرح مذکور
 است و الله علم * فجمع الغنائم * پس فراهم آورد آن پیغمبر غنیمتها را * فجاءت یعنی النار * پس آمد یعنی آتش از آسمان

* لنا کلهما * تا بخورد آتش و دهو زد آن غنیمتها را * نلم قطعها * پس بخورد آتش آن غنائم را در امان با الله حکم الهی
 چنان بود که غنیمت را در صحرامی نهادند آتشی از آسمان می افتاد و می سوخت و این علامت قبول افتادن بود * نقال
ان نیکم غلولا * پس گفت آن پیغمبر بد رستی که واقع شده است در میان شاخانی و رغبت * فلیبا یعنی من کل قبيلة
رجل * پس باید که بیعت کند مرا از هر قبيلة مردی و دهت نهاد بود من پس بیعت کرد از هر قبيلة مردی * فلزقت
ید رجل بید * پس چسبید دست مردی از یک قبيلة بد دست پیغمبر * نقال فیکم الغلول * پس گفت پیغمبر در میان شما غلول
 است * فجاء ابرام مثل رأی من بقرة من الذئب * پس آوردند سری را مانند سر گاو از طلا و آن مالی بود که در روی
 غلول کرده بودند * نوضعها * پس نهاد آن پیغمبر آن غنیمت را که مانند سر گاو بود * فجاءت النار فاکلتها * پس آمد آتش
 پس بخورد آنرا و قبول افتاد بیعت توبه و رجوع از خیانت * زاد فی رواية * زیاده کرده است راوی در روایتی این
 صبارت را که * نلم نحل الغنائم لاحد قبلنا * پس حلال نشد آن غنیمتها مر هیچ یکی را پیش از ما * ثم احل الله لنا الغنائم *
 پس حلال گردانید خدا برای ما غنیمتها را * رأی من ضعفنا و عجزنا * دید ضعف ما را و عجز ما را پس رحم کرد بر ما و امان گردانید
 گاو بر ما * فاحلها لنا * پس حلال گردانید غنائم را برای ما * متفق علیه * و عن ابن عباس قال حدثنی عمر رضي الله عنه
 قال لما کان یوم خیبر * گفت ابن عباس خدا یف کرد مرا و عمر گفت منکا میگوید روز خیبر * اقبل نفر من صحابة النبی صلی الله
عاهه و علم * روی آوردند جماعتی از اصحاب آنحضرت * فقالوا فلان شهید و فلان شهید * پس گفتند آن جماعه فلان
 کس شهید شد و فلان کس شهید شد * همچنین نامهای مردم را می بردند که شهید شده بودند * حتی مروا علی
رجل * قال انکه کن شتت بر مردیکه کشته افتاده بود یا کن شتت بر ذکرا و ورعید ند بنام او * فقالوا فلان
شهید * پس گفتند * نیز شهید شد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لاانی رایت فی النار * پس گفت آنحضرت
 همچنین نیست که میگوئید بد رستیکه من دیدم او را در آتش * فی برده غلها * از جهت ردائی که خیانت کرده بود آنرا
 * او عاوه * شک راوی است که گفت یاد رکیمی عبا بن عین و الف مملوده * ثم قال رسول الله * پس ترکت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم یا ابن الخطاب اذ ملب * ای پسر خطاب برز * فنادی الناس انه لا یدخل الجنة الا المومن *
 پس آواز ده در مردم که در نمی آیند در بهشت مگر مومنانان * نیکوکاران * دیانت شعاران * ثلاثا * ندارد ده بار این
زجر و تشنید است مطابق مقتضای وقت یا مراد دخول با عا بنان و نیکوکاران است * قال فخرجت فنادیت * گفت عمر
پس بیرون آمدم من و ندا کردم * الا انه لا یدخل الجنة الا المومنون ثلاثا * نداکردم سه بار چنانکه حکم بود * رواه
مسلم * باب الجزية * در قافوس گفته جزیه خراج زمین و آنچه گرفته می شود از دمی مشتق از جزا بمعنی پاداش
زیرا که آن جزاء ترک اسلام و بقا بر کفر است و بعضی از اجزاد داشته اند بمعنی کفایت در حفظ دم ایشان و بمعنی اول صحیح
تو است * الفصل الاول * عن بحالة * بفتح موحدة و تخفیف جیم تا بی مکی ثقة است معدود
اصعد را هل بصره صاع * دارد از عمران بن حصین و صاع دار دازوی عمرو بن دینار و قتاده * قال کنت کاتبا
گفت بودم من کاتب * لجزی * بفتح جیم و سکون زای بعد از وی موزه رهو الصحیح و بعضی محل ثین بکسر جیم و سکون زای بعد از وی
مثناة تختانیة و بعضی بفتح جیم و کسر زای بعد از وی تختانیة نیز گفته اند * بن معاریة عم الا حنف * جزء عم الا حنف بن
قیس است صاحب جامع الاصول او را در تابعین ذکر کرده * و در بعضی کتب نوشته اند که اکثر برانند که وی از صحابه
و الا برایشان است و هیک قوم خود بود نبیل نجیب موصوف بعلم و عقل و دها و حزم و رانی و بود او در معیه روایت
میکند از عمر و عثمان و علی و عباس و فات یافت منه مع و هتین بکونه و بعضی گفته اند در سنة اثین و سبعین آورده اند
که چون معاریة بن ابی معین و صیت کرد بولی هیک پسر خود بیزید بن معاویه را نشست روزی در قبة سرخ تا مردم

آن منقول است که عمر بن خطاب رضی الله عنه عثمان بن احنف را با ارض فارس فرستاد که عرب جزیره کنک بر کسی که در مکه در آید و فرقی کرد میان اغنیاء و فقرا و این حضور صحابه بود و هیچ کس در آن خلاف نکرد و از علی رضی الله عنه نیز مثل این منقول است رضوان الله علیهم اجمعین * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصالح قیلتان فی ارض واحد * صلاحیت ند ارد و نیکو نیست در قبله در یک زمین بعضی گفته اند که این محمول است بر اجلا و یهود و نصاری از جزیره عرب تا بد روی در قبله نباشند و این معنی ظاهر است باعتبار آنکه اهل کتاب اهل قبله اند و هر یکی را قبله است جز قبله اهل اسلام و تورپشتی گفته که لفظ حدیث منبئی نیست از آن که این قائل دعوی کرد زیرا که لفظ حدیث عام است که فی ارض واحد گفته خواهد زمین عرب باشد یا جز آن پس وجه آنست که گفته شود معنی قول وی صلی الله علیه و سلم که صلاحیت ند ارد و قبله و مستقیم نیست در دین در زمینی بر جمیل مظاهر است و مخالفت پس مسلم را نمیاید که اختیار کند مقام درد اگر عرب میان کافران بقبول جزیره را بر آنکه مخالف است بدین و می کند داشته شود که اقامت کند و در اسلام مکررند جزیره و نگ داشته شود او را بر افراشتن دین وی و اشاعت شعائر آن حاصل آنکه مسلمان را نباید که میان کافران رود و خواص اختیار کند و کافران نباید که اشاعت کند در اسلام جزیره بدین و اشاعت احکام کفر کند که درین دو صورت دین اسلام و دین کفر متعادل و متساوی می شوند در قوت و شوکت بلکه باید که مسلمانان بر قوت و عزت باشند و کافران بر ضعف و ذلت * و لیس علی المسلم جزیره * و نیست بر مسلمان جزیره مراد آنست که کسی که اسلام آورد از اهل فرقه پیش از ادای آنچه نهاد شده است بروی از جزیره مطالبه کرده و نفوذ از وجه زمین آنکه وی مسلم است و نیست بر مسلم جزیره کند اذکر * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * و عن انس قال یعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم خالد بن الولید الی اکید و رومه * گفت انس فرستاد آنحضرت خالد بن ولید را بسوی اکید روم و فتح کاف و سکون کتابیه و کسر دال که پادشاه دومه بود بضم دال و فتح نیزامله و سکون و ارازلاد شام است نزدیک تبوک نصرانی بود * فاخلوه * پس گرفتند خالد و آنکسانی که با وی بودند از صحابه اکید روم * فاقوا به * پس آوردند او را یعنی نزد آن حضرت و آن حضرت نهی کرده بود ایشان را که نکشند او را و فرموده بود که اگر بگیرند او را بفرستند او را پیش من پس فرستادند فبقین له دمه * پس نگه داشت آنحضرت مرا و را خون او را و تر بیخ خون او را حقن یا زد اشتهن خون از ریشتهن و نگه داشتین بول و مانند آن * و صالحه علی الجزیه * و صالحه کزد او را بر جزیره بعد از آن وی مسلمان شد و نیکو شد اسلام وی * رواه ابوداؤد * و عن حرب * بفتح حاء و سکون را منهلتهن در اخروی و وحله * بن هبیل الله * بلفظ تصخیر تابعی ثقیف است و روایت میکند از جلد خود و روایت میکند از وی عطاء بن ایاض که یکی از اعلام تابعین است * و عن جلد * ابی امه * روایت میکند از جلد خود که پدر ما را و است * عن ابیه * جلد مادر وی و روایت میکند از یک و خود همچنین آورد * است ابوداؤد این حدیث را * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما العشر من الیهود و النصارى * روایت میکند که گفت آنحضرت نیمه عشرها مکر بر یهود و نصاری * و لیس علی المعلمین عشرون * و نیست بر مسلمانان عشرها گفته اند بلکه بر ایشان ربع عشر است که چهل یک است و گفته اند که مراد عشرها من تجارت است نه عشرها من صلوات زیرا که بر مسلمانان عشرها من صلوات است در حال زمینهای ایشان و خطای بی گفته است که بر یهود و نصاری آنچه لازم است از عشر چیزیکه صلح کرده شده اند بر آن وقت عقل ذمه و شرط کرده شده است بر ایشان و اگر صلح کرده باشند بر آنچه لازم نیست مکر جزیره و با بن قائل است شافعی انتهى و نزد ما اگر میگیرند ایشان عشر را و ما وقتیکه می در آیم قبا بلاد ایشان را برای تجارت میگیریم ما نیز از ایشان وقتیکه در این بلاد ما را اگر ایشان نمیگیرند ما نیز نمیگیریم * رواه احمد و ابوداؤد * و عن عقیة بن عامر * صحابی مشهور است * قال قلت * گفت کهفتم من * یا رسول الله انما نمر علی قوم * یک رستی که ما میگردیم بر قومی یعنی در غزوات یحیی نویماییم از قریه چیزیکه بخوریم یا نرومی فرستند بدست ما * فلا هم یضیفونا * پس

نه ایشان مهمانی میکنند ما را بفرستاده تشلید یا رفون و تخفیف نون هرد و روایع اصف و ضیافت شرط بود و قتیکه مفطر شوند
 * و لاهم بود و مالنا علیهم من الحق * و نه ایشان اد امیکند چیزی که ما را امت برایشان از حق * و لاجن تأخذ منهم *
 و نه ما میگیریم از ایشان بکره و جبر * نعال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ابوا الا ان تأخذ واکرها * پس گفت آنحضرت اگر
 ابا آوردن از دادن و مرکبی کنند مگر آنکه بگیرند شما بزرور واکرا * نخذ واکرا * پس بگیرند شما بزرور و جبر * رواه الترمذی *
 و مثل این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب و السنة گذشت است
 * من اعلم * مولی ابن عمر اصف مدنی ثقة از کبار تابعین حبشی بود و بعضی میگویند که از سبی یمن بود خرید او را عمر
 رضی الله عنه بمکه سنة احدی و عشر و قتیکه فرستاد او را امیرالمومنین ابو بکر تا اقامه حج کند برای مردم و زید بن اسلم
 از افاضل ناصیه است چنانکه در مواضع احوال و معانی نوشته شده است و اسامه بن زید بن اسلم میگوید که ما قومی ایم از اشعریین
 و لکن منکر نیستم منت همروا * ان عمر بن الخطاب ضرب الجزية علی اهل الذمب اربعة دنانیر * و روایع میکند
 اسلم که عمر رضی الله عنه تعیین کرد جزیه را بر خدادادان و ندان ذمب چهار دینار * و علی اهل الیورق از یمن درهما *
 و تعیین کرد بر اهل فقه چهل درهم * مع ذلك ارزاق المسلمين * بآن رزقهای معلمانان * و ضیافته ثلثة ایام * کویا این
 تفسیر از رزاق مسلمین است و الله اسلم * رواه مالک * * باب الصلح * صلح اسم است از صلاح و صلاح ضد فساد
 و غی الصراح صلاح بالفتح لیکي ضد فساد یعنی تباهی صلاح بکسر مصالحت کردن و اسم صلح بضم اصلا ح نیکو کردن
 ضد فساد و به تحقیق مصالحت کردن آنحضرت کفار مکه را در حال حد ببید که حال ششم از هجرت بود بر ترک حرب قاده مال
 و چون سه سال از آن گذشت شکستند کفار آن عهد را بجهت اعانت کردن ایشان بنی بکر را بر حرب خزا که که حلیف
 آن حضرت بودند صلی الله علیه و سلم و قصه مذکور است در کتب میر
 * الفصـ ل الاول * من المهور *
 بکرمیم و سکون مین مهله * بن مغرمه * بفتح میم و مکرر خاتم معجمه قرشی زهری صحابی صغیر * و مروان بن الحکم * قرشی اموی
 و لادت او در زمان آنحضرت است و لیکن آنحضرت را ندید زیرا که او را از مدینه با پدرش بجانب طائف بد ر کرده
 بودند و مجملی از احوال این هرد و روایع در فصل اول در باب حکم الامراء ذکر کرده شد * فالاخرج النبی صلی الله علیه
 و سلم عام السید بینه * گفتند هرد و یعنی معمر و مروان بیرون آمد آنحضرت در حال حد ببید به تخفیف و گاهی به تشلید نیز
 میگویند نام قریه امه قریب بمکه بر مانند و وا زده میل و در توین امکانه حل از حرم مجهول شده است اکثرن مکان و ما
 بلکه صحابه نیز فراموش کرده بودند چنانکه از صحیح البخاری معلوم میشود و مردم از تشرف بد آن مکان محروم اند
 و گویند که نام چاهمی است که در انبوه بود پس بیر زن آمد آنحضرت از مدینه در سال ششم از هجرت بمقد عمره * فی
 بضع عشرة مائة من اصحابه * در اندود و حد از یاران خود بضع بکسر با و فتح نیز آمد و ما بین نه تانه را گویند و اینجا
 مدهم آورد و تعیین نکرد زیرا که روایت مختلف است در بعضی روایات چهارده صد و بعضی پانزده صد آمده و این
 عبارت غریب است زیرا که ظاهر آنست که گویند یک هزار و چهار صد یا هزار و پانصد و همچنین نیز روایت آمده و در
 روایتی هزار و چهار صد یا اکثر و در توجیه عبارت چهارده صد تا پانزده صد گفته اند که مقصود اظهار تکثیر است
 یا از آن جهت باین عبارت گفته اند که هر یک صل ممتاز و جد بود از صد دیگر در توافق و ورود و مانند آن و وجه
 توفیق روایات بدان است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شخص پانزده صد بر آمده بعد از آن نوبت بنویت زیاد
 کشتند پس کمیکه در اول امر بد ایشان و چهار صد بد بعد از آن فوجی دیگر آمد و ایشانرا ندید و آنکه بد
 پانزده صد روایت کرد و آنچه تحقیق و تعیین نکرد گفت هزار و چهار صد یا اکثر * فلما اتی ذا الحلیفه * پس هنگامیکه آمد
 آنحضرت مکانی را که نام وی ذوالحلیفه است بضم حای موهله و فتح لام نام موضعی است قریب مدینه مطهره که مبهقات
 اهل مدینه است چنانکه در کتاب الحج معلوم شد * فلان الهی * تعلیم کرد هدی را و تقلید آ و بختن چیز بصد در کردن

اهل بي معنی قربانی که بخیر فرستند * و اشعار کرد یعنی نیزه زد در کوهان راحت شتر چنانکه روان شد از روی خون
 و تقلید و اشعار بر آي آنست که معلوم کرد که اهل بي را ینهمه با کلامی که در وقت در کتاب الصحیح کتب شده است
 * و احرام منها بعمرة * و احرام بعت آنحضرت از ذرا الحلیفه برای عمره * و سار و روان شد * حتی اذ اکان بالثنية
 التي یبط علیهم منها * تا آنکه بود آنحضرت یعنی رسید به ثنیه که فرود آمده میشود بر اهل مکه از ان ثنیه * برکت به و راحلت *
 نشست در اینجا راحله آنحضرت که ناقه قصرا باشد و ثنیه کوه در میان راه * فقال الناس * یس گفتند مردم * حل حل *
بفتح مهمله و سکون لام متخفیه مکرر کلمه زجر راحت موثر را در وقت برانگیختن وی برای سیر و برخیزا نیدن * خلأت
القصواء * نشست قصوار حرونی کرد خلأ با لکسر ممل و د حرونی کردن و فرو نشستن ناقه بی علتی و در بعضی نسخ
خلأت القصواء مکرر واقع شد * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ما خلأت القصواء * حرونی نگرد
اهت قصوا * و ماذاک لها یخلق * و نیست آن یعنی حرونی مرتضو اراعات و سیرت * ولکن حبسها ها پس اللفیل *
ولیکن منع کرد و باز داشت قصوار از میر کردن بجانب مکه معظمه با زدن لاله ذیل یعنی الله تعالی که ذیل ابره را
که برای دلم کعبه مشرفه آورده بود باز داشته بود اینجا نیز قصوار باز داشت تا واقع نشود مجاریه و قتال و خونریزی
در حرم پیش از وقت آن * ثم قال والذی نفسی بیده * پس ترگفت آن حضرت هوکنند بخدا که بقای ذات من در دست
قدرت او است * لا یألوئی خطاة * سوال نمیکند اهل مکه مرا و نمی طلبند از من کاری را که * یعظمون فیها حرما ت الله *
تعظیم میکنند در آن کار و متضمن است آن کار حرمتها ی خدا را مراد حرمت حرم و باز ماندن است از قتال در وی
الا اعطیتهم ایاها * مکر آنکه من میدهم ایشانرا آن خطه را و خطه بضم خای معجمه امر عظیم و مراد اینجا مصالحه است
که درین قضیه واقع شد * ثم زجرها * پس تر زجر کرد و منع کرد قصوار را از نشستن و برخیزا نیدن * فوثبت * پس بر جفت قصوا
فعدل عنهم * پس میل کرد آنحضرت اراهل مکه و توجه کرد بغیر جانب ایشان اشارت یا آنکه مقصود مجاریه به شما نیست
حتی نزل باقصی الحد ببیة * تا آنکه فرود آمد بنهایت حد ببیة و مکانی دور از آن * على ثلذ قليل الماء * بر موضعی که
اندک بود آب و ی ثلذ بفتح مثله و فتح میم و سکون آن آب اندک و اینجا مکان مراد است تا وصف بقلیل الماء در دست آید
یتبرغه الناس تبرضا * که میگیرند آب را از آن مکان مردم اندک اندک بروض کم برون آمدن آب از چشمه * فلم یلبثه
الناس حتی نزعوا * پس درنگ نفرمودند آب را مردم یعنی آنکه اشتند آنرا که درنگ کنند و بایستند بلکه همه را کشیدند بلبثه
بضم یا و سکون لام و تخفیف موحده تصحیح کرد اند از الباث بوزن اکرام و بفتح لام و تشدید موحده از تلمیث نیز
تصحیح کرد اند بوزن تصرف لبت و درنگ کردن الباث و تبیین درنگ فرمودن دیگران نزح برای رجاء مهمله اب چاه
کشیدن بمر نزوح چاه کم آب * وشکی الی رمول الله صلی الله علیه و سلم العطش * و گله کرده شد بحوی آنحضرت از تشنگی
خامنه * پس کشید آنحضرت تیر را از قروش خود * ثم امرهم ان یجعلوه نية * پس امر کرد که بگردانند آن
تیر را در آن آب * فوالله ما زال یجیش لهم بالری * پس پشت او کند همیشه بود که میجو شید آب بر آي ایشان بسیرای بی
یعنی بی که سیراب میکرد انیلا ایشانرا جیش جوشیدن در ریاد یک و جز آن ری بکسر و فتح و تشدید جیواب شلین
حتی صد روا عنه * تا آنکه باز گشتند از آب یعنی باز گشتند و هنوز آب باقی بود صد بفتح تین باز گشتن از آب چنانکه
ورود و فرود آمدن بر آب * فبینام کذلک * پس در اثنا آنکه اصحاب معینین بودند * اذ جاء ناهان * آمد بید * بضم
موحده و فتح دال مهمله و سکون تحنیه * بن و رقاء * بفتح و او و سکون را و قاف مملود * المنزاعی * بضم خامس و ب
بشراعه نام مسئله است از ارد زیرا که ایشان قطع کردند از قوم خود و اقامت کردند بجکه و خزع بمعنی قطع و خزاعه
قطعه از چیزی * فی نفر من خزاعه * آمد در جماعه از خزاعه که قوم او بودند و این قوم از ناصتین و خیر خواهان
جناب و حالت ماب بودند در جاهلیت و اسلام را این بدیل اعلام آورد در نتج مکه او بر سر او عبد الله و بعضی گفته اند

که مقدم است اعلام او * ثم اتاه عروۃ بن مسعود * پسترو آمد آنحضرت را عروۃ ابن مسعود ثقیفی که اسلام آورد بعد ازین قضیه در سنه جمع بعد از عود آنحضرت از طایف و چون در حدیث ذکر مقالات یثیل و عروۃ بآن حضرت در مصالح قریش مایل بود صاحب مصابیح اختصار کرد و گفت * و هاق الحدیث الی ان قال * ترانک را وی حدیث را رد نکرد تا آنجا که گفت * از جاءه * ناکه آمد آنحضرت را * سهیل بن عمرو * از اشراف قریش بود و خطیب ایشان و در روز بد را میر آمده بود پس عمر رضی الله عنه گفت بکن دندانهای او را یا رسول الله که در خطبهها مذمت تو کنند پس فرمود آنحضرت بکن او را و امر انجام است که در مقامی ایستد که مسعود باشد پس مسلمان شد بعد از فتح مکه و خطبه خواند در وقت اختلاف مردم مکه و از آمد بعضی از ایشان بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم و تسکین داد مردم را و منع کرد از اختلاف و صادق شد خبر مشهور صادق غرض که چون سهیل آمد فرمود آنحضرت سهیل و آسان گردانید و شد مر شمارا که رشا پس سهیل قضیه صلح قرار داد * فقال النبی صلی الله علیه و سلم اکتب * پس گفت آن حضرت بنویس * هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله * این چیز است که صلح کرد محمد فرستاده خدا * فقال سهیل و الله لو کنا نعلم انک رسول الله * پس گفت سهیل بخدا سوگند اگر میدانستیم ما که تو رسول خدائی * ماضی د ناک عن البیت * بازنمیداشتیم ما ترا از خانه خدا * ولا قاتلناک * و نه قتال میکردیم با تو * و لکن اکتب محمد بن عبد الله * و لیکن باین لفظ بنویس که محمد بن عبد الله * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و الله انی لرسول الله * بخدا سوگند بد رستی من پیغمبر خدا ام * و ان کذبتمونی * و اگر دروغ گوید انید شما مرا * اکتب * بنویس محمد بن عبد الله * قال * گفت راوی * و قل سهیل * پس گفت سهیل * و طی ان لا یاتیک من رجل * و برین شرط که نیاید ترا از ما مردی * و ان کان علی دینک * و اگر چه باشد آن مرد بدین تو * الا ردته علیما * مگر آنکه بار کردنی تو آن مرد را بر ما و بفرستی نزد ما پس قبول کرد آنحضرت و در اینجا نیز در حدیث اختصار رفته است یا این روایتی دیگر است از بخاری که در روهین مقدم از من کور است * فلما فرغ من قضیه الکتاب * پس هرگاه که پرداخته شد از قضیه نوشتن نامه صلح * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صحابه قوموا * گفت آنحضرت مریاران خود را بر خیزید * فالتجروا * پس تحر کنید یعنی هلا بیا یا خود را * ثم احاقوا * پسترو بتراشید مویهای من و سر خود را و این حکم احصا راست پس نزد شافعی تحر کرد و شود اگر چه نه در حرم باشد زیرا که حدیث بیه از زمین حدیث است نه حرم و نزد ما تحر در حرم شرط است میگویند که حدیث بیه بعضی و حرم است و بعضی او حدیث مؤلف اینچنان نیز اختصار کرده است چنانکه بنظر در صحیح بخاری ظاهر میگردد * ثم جاء نموة مؤمنات * پسترو آمدند زنان مسلمان شده * فانزل الله تعالی * پس فرستاد خدا تعالی این آیت را * یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات الایة * تا آخر آیت حکم شد که چون بیایند زنان از میان کافران مسلمان شده و هجرت نموده باز نکرد انید ایشان را بموی کفار چنانچه گفت * فنهأمر الله تعالی ان یردھن * پس نهی کرد خدا تعالی مسلمانان را از باز کردن انید ایشان بموی کافران * و امر به ان یردوا الصداق * و امر کرد خدا تعالی مسلمانان را که باز کردند مهر فارا یعنی اگر کافران در طلب زنان بیایند و مهر بایشان تسلیم کرده باشند مهر بمردان ایشان باز کردند انید و اکر تسلیم نکرده اند هیچ چیز ندید انید اینچنین بعضی میگویند که صلح عام بود که از مرد و زن ایشان هر که بیاید رد کنند و چون رد زنان متعل رشد بجهت ورود نهی از ان رد مهر اینجا آن حکم شد و بعضی میگویند که صلح بر مرد رجال بود خاصه و این قول اظهار است و وایت کتاب که گفت لا یاتک من رجل الا ردته * و این موی این قول است و الله اعلم * ثم رجع الی المالینة فجاءه ابو بصیر رجل من قریش * پس آمد ابو بصیر بفتح با که مردی از قریش است و وی در اصل ثقیفی است و لیکن حلیف بنی زهراء بود باین اعتبار از قریش گفت * و هو مسلم * و حال آنکه وی اسلام آورده است و از قریش گریخته نزد آن حضرت آمده است * فارسلوا فی طلبه رجلا من * پس فرستادند قریش در طلب او و مرد را * فذفعه الی الرجلین * پس سپرد آن حضرت ابو بصیر را بآن و مرد چنانکه

عمل بود * فخر جا به * پس بیرون آوردند آن دو مرد ابوبصیر را * حتی اذ ابلاغ الحلیفه * تا وقتیکه رسیدند آن دو مرد
 ذرا الحلیفه را که بر چند میل از مدینه است * نزلوا یا کون من تمر لیم * فرود آمدند در حالیکه مشغورند از خرما که می
 ایشان را بود * فقال ابوبصیر لاجل الرجلین * پس گفت ابوبصیر مریکی از آن دو مرد را * والله انی لاری سیفک علیا
 فلان جیل * بشد امو کند بد رستی من هر آینه می بینم این شمشیر ترا ای فلان نیک و هرد * انی انظر الیه * بنما
 مرا تا نکاه کنم بآن شمشیر * فامکنه منه * پس قدرت داد آن مرد ابوبصیر را برد بد آن شمشیر * فصریه * پس زد ابوبصیر
 او را * حتی برد * تا آنکه مرد شد و بمرد * و فرالآخر * و بگریخت مرد دیگر * حتی اتی المدینه * تا آنکه آمد در مدینه * فدخل
 المسجد بعد * پس در آمد در مسجد بستانی گریخته * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم لقد رای فلان ذرا
 هر آینه بتحقق دید * است این شش ترس را ذرا بضم ذال معینه و سکون عین ممله ترس * فقال قتل والله صابی *
 پس گفت کشته شد بشد امو کند یا من که همراهِ من بود * است * و انی لاقول * و بد رستی من نیز کشته می شوم یعنی
 اگر می بجاری مرا بوی * فیء ابوبصیر * پس آمد ابوبصیر و درایتی آمده است و گفت والله رفی وفا کرد انیل خدای تعالی
 عهد ترا که مرا بایشان سپردی پشتر نیات داد خدا مرا از ایشان * فقال النبی صلی الله علیه و سلم و لیل امه * وای
 مادر وای این کلمه ایست که گفته میشود در مقام تعجب * معر حرب * این ابوبصیر کرم کنند جنگ و هیچ شرافت که
 باعث نقض عهد میشود فی الراح معر ان درختن آتش و حرب معر بکسر میم و سکون سین و فتح عین فرور زدن آتش
 و برانگیزند * حرب * لوکان له احد * اگر می بود مرا ابوبصیر را یک کسی یا ر و تا صر که یا ری میداد او را یا معنیش این
 است که اگر کسی میبود میداد تا نبد او را که نیاید نزد من تا باز نکرد اتم و نصیاحم او را بایشان و این معنی انصب است
 بسباق حدیث و احتمال دارد که معنی آن باشد که کسی باشد که او را بگوید و بپارد بایشان گفت این را از برای تحریف
 و تهدید او و ارغای ایشان بلکه ایما بآنکه بگریزد و برود والله اعلم * فلما سمع ذلك * پس چون شنید ابوبصیر آن سخن
 حضرت را * عرف انه میرد الیهیم * دانست که آن حضرت نزدیک است که بپارد او را بایشان * فخرج * پس
 بیرون آمد از مدینه * حتی اتی سیف البحر * تا آنکه آمد گران در یار سیف بکسر حین و سکون تحتانیه محلل بصر * قال * گفت
 * و انفلت ابوجندل * برآمد و گریخت ابوجندل بفتح جیم * بن سهیل * بضم هین قصه او آنست که مهیل بن عمرو که متصدی و
 مباشر مصالحه بود پسری داشت ابوجندل نام که در مکه اسلام آورده بود و پدرش او را در قید حدید نگاه میداشت و چون صلح
 کردند که هر که از قریش مصلحان شد بیاید و را هم باز گردانند * و عند همدین ایام ابوجندل هم دو حدید از راه اعفل
 مکه بیرون آمد و خود را در میان مصلحان انداخت پس مهیل گفت ای همد این اول کسی است که صلح میکنم تو ابوی
 پس رد کن او را به من آن حضرت فرمود هنوز صلحنامه نوشته نشده است از این امان ده مهیل قبول نکرد و مبالغه
 نمود و گفت پس صلح نیست میان ما و شما پس رد کرد بعموی پدرش و سپرد بوی ابوجندل گفت ای گروه مصلحان
 موا بمشرکان میسپارید و من مصلحان شد میان شما آمد ام رمی بینید مرا چه عذاب میکنند پس گفت آن حضرت قل و
 کار من نیست تو میگوئی ترا برود کار تو فرجی و مشرعی پیدا خواهی آورد * فالتقی بابی بصیر * پس در پیرویت ابوجندل
 چون خبر ابوبصیر شنید از مکه برآمد * و مشرکان گریخته پیش وی آمد و با وی پیوست و ضی الله عنه * فبجعل لا ینخرج من
 قریش رجل قد امل * پس گشت حالیکه بیرون نمی آید از قریش مردی که بتتحقیق اعلام آورد * الا لقی بابی بصیر *
 مگر آنکه میرسد بابی بصیر و می بینند بوی * حتی اجتمعت منهم عصابة * تا آنکه میجمعند از قریش یا از مصلحان جماعتی
 کثیر * فوالله ما یسمعون بعیر خرجت لقریش الی انشام * پس بشد امو کند نمی شنیدند این جماعت بابی بصیر قذافه را که
 بیرون می آمد مرقیش و ابعموی شام * الا اعتراض الیه * مگر آنکه پیش می آمدند مر آنرا * فقتلوه و اخذوا موالیم *
 پس میکشیدند ایشان را و میکشیدند مانهای ایشان را * غیر بکسر عین و سکون تحتانیه شتران خوراک یا در دارند و مراد قذافه

امت در قاموس گفته که غیر شتران خوراک باروارند یا هر چه بد آن خوراک یا و کنند خواسته شتر باشد یا خوریا
 احقر * فارسیست قریش الی النبی صلی الله علیه و سلم * پس فرستادند قریش کسی را نزد آن حضرت * تناش * الله والرحیم *
 درجا لیکه سوال میکنند و هوکن میدهند قریش پیغمبر را بخدا و بحق قریبتی که میان ایشان و آنحضرت بود * لما رسل الیهم *
 که نکنند هیچ کار مگر آنکه بفرضتد کسی را بسوی ابی بصیر و یاران او که بیایند بدین و تعرض نکنند قافله ما را و لما به تشلید
 بمعنی الا می آید و عرب استعمال میکنند این حرف را در کلام خود بروجیه که در حدیث واقع شده و قتیکه مراد میدارند
 مبالغه را در مطالبه کاری و میگویند سالتک لما فعلت یعنی میخواهم از تو که اهتمام نکنی مگر باین کار * فمن اتاه فهو آمن *
 پس چون بفرضتد آنحضرت کسی را با بصیر و صاحب وی و باز در از تعرض بقافله ایشان پس کسی که بیاید
 یعنی آنحضرت را از مکه از ما معلومان شده پس وی در امن است و باز فرستد بسوی مایعنی پشیمان شدند قریش از آن
 شرط و گفتند که با بصیر کس بفرضتد و منع کند که با از آن شرط باز آمدیم * فارسل النبی صلی الله علیه و سلم الیهم * پس
 فرستاد آن حضرت بسوی ابوبصیر و اصحاب وی و منع کرد از تعرض و طلبید پیش خود * و راد البخاری * و عن البراء بن عازب
 قال قال النبی صلی الله علیه و سلم المشرکین یوم الحدیمة علی ثلاثة اشیا * گفت براء ابن عازب که صحابی مشهور
 است مصالحه کرد آنحضرت مشرکان مکه را روز حد یمیه بر سه چیز * علی ان من اتاه من المشرکین رد الیه * یکی آنکه
 بدین رعتی کسیکه بیاید آنحضرت را از مشرکان با سلام رد کند و بسپارد او را ایشان * و من اتاهم من المصلحین
 لم یردوه * و کسیکه بیاید مشرکان را از مسلمانان رد نکنند او را این قسم وقوع نیافت و وجود آن هم نادرست * و علی
 ابن ابی خله من قابل * دوم براینکه امسال نکلانند آنحضرت را که بمکه در آید و عمره بجای آورد بلکه در آید مکه را سال
 آید * و یقیم بها ثلثة ایام * و پانصد کی کند رمله سه روز زیاده بر آن نکلانند * و لا یدخل خله الا بیلان السلاح *
 سیوم آنکه ند آید مکه را مگر آنکه ملا حها در نیام پوشیده باشند و برهنه سلاح در صورت قهر و غلبه و تهنیه حرب ند آید جلایان
 و ضم جیم و لام و نشد یک موجه انبانی از چرم که نهاده می شود در وی سلاح * و الحیف و القوس و رنجه * و شمشیر و گان
 و مانند آن بیان سلاح است * و بقاء ابو جندل لخیل فی قیود * پس آمد ابو جندل ابن سهیل در حالیکه مشی میکند
 و ربندهای که در پای او نهاده بود ند حیل رفتار بندهان و حسیبهان رفتن چنانکه زاغ می رود و بمعنی را رفتن زاغ
 نیز می آید * فردد الیه * پس رد کرد آنحضرت ابو جندل را بسوی مشرکان و گفته اند که قبول کردن آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم این شرطها را بجهت ضعف حال مسلمانان بود و عجز ایشان از مقاومت کفار و رد را نجام مصالح عظیم بود که
 ظاهر شد ثمرات بلاء و فوائد متظافره که عاقبت آن فتح مکه و اعلام اهل او و ظهور دین حق و شمول نصر و فتح و در آمدن
 مردم در آن فوج فوج و بحقیقت امتثال امر ربوبیت و اظهار کمال عبودیت بود و تضمین حکم و اسرار که جز علام
 الغیوب و رموز و عیون محبت و محبوب ند اند * متفق علیه * و عن انس ان قریشا صالحوا النبی * و ایضا امت از انس
 که قریش مصالحه کردند پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فاشترطوا علی النبی صلی الله علیه و سلم ان من جاءنا منکم لم نرد الیه *
 پس شرط کردند بر آنحضرت که کسیکه بیاید ما را از شمای مسلمانان باز نکند انیم و بشما نسپاریم * و من جاءکم من اردنوه
 صلینا * و کسیکه بیاید شما را از ما رد میکنید و باز میگردانید او را بر ما * فقالوا * پس گفتند صحابه * یا رسول الله انک تبتدئ
 ایما می نویسیم ما و قبول میکنیم این شرط را * قال نعم * گفت آنحضرت آری بنویسید * انه من ذهاب منا الیه فابعد الله *
 بد رستی نشان این است کسیکه میرود از ما بسوی ایشان و اعراض میکند از ما پس دور انداخته است او را خدای تعالی از رحمت
 و دایره اسلام و ما را با وی هیچ کار نیست و روی بمصاحبت کفار سازا است * و من جاءنا منهم * و کسیکه بیاید ما را از ایشان
 * سيجعل الله له فرجا و مشرجا * زود باشد که بگرداند بخدا ای تعالی ما را ورا کشادگانند و شدت بر میرون آمدن از غم و
 محنتی چنانکه گردانید ما را بر بصیر و بخیر و راه مسام * و عن عائشة رضي الله عنها قال فی بیعة النباء * و رایضا است از عایشه که

و بنا بر این مای سلطان بنی قریل نیکو کرد و بود وی رضی الله عنه مولی عبد الرحمن بن عوف و چون وقت وفات وصال شد و بجزع
 بر وی بعثت کردید نشسته بود دختر و بیگناهی بدیده شود اگر چه بزرگترین بیگناهی گفت ای دختر من اکنون وقت آن
 است که وفا کنیم چیزی را که برخود گرفته ام برای خدا بنذر و علف پس هم نشسته ماندند و روایت میکنند از ابن عمر و
 عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماعت تابعین و روایت میکنند از وی مالک و ابن عبیده و جز ایشان و لایست
 وی در سنه ستین و وفات در اثنتین و ثلاثین و مائة رحمة الله علیه * من غدة من ابناء اصحاب رسول الله * روایت کرده
 است صفوان از چند ی از بمران اصحاب پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * این بمران روایت میکنند از
 پدران خود * عن رسول الله * و پدران روایت میکنند از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * و سلم قال * کنت آن حضرت
 * الا من ظالم معاهدا * آگاه باشید که منم کنده عهد کنند را که مژاد با آن ذمی است * و انتقضه * بشاد و معجمه یعنی
 بشکند مدتی را که زده شده است برای امن و امان و یا به خطه یعنی نقصان کند حق او را * از کف فوق طاقته * یا تکلیف کند
 او را فوق طاقت و یا از اخل چیزی زیاده از طاقت او اگر ذمی باشد و زیاده از عشر مال تجارت اگر حزبی بود برای تجارت آمد
 تکلیف نه باند از طاقت کار فرمودن کمی را * و اخل منه شیئا بغیر طمیع نفس * یا بکسر د از وی چیزی بی خویشی نفس وی * فانما
 حقیقه يوم القيمة * پس من خضم او و هجیت کنند و غلبه آورده ام برای وی و روز قیامت * رواه ابو داود * و عن امیمة *
 خضم هذرة و فتح مبین در میان یای ساکنه * بنت رقیقة * بضم را و فتح فاقین در میان یای ساکنه تا در آخره و در صحابه اند
 معن و در اهل قبلینه روایت کرده است از وی عید بن المنکدر و غیر وی و رقیقة اخت ام المؤمنین خدیجه اسف
 * قالت * گفت امیمة * یا بعث النبی صلی الله علیه و آله * بیعت کردم آن حضرت را در میان چند زن دیگر
 که ایشان نیز بیعت کردند * فقال لنا * پس گفت آنحضرت ما را * فیما استطعتم و اطعتم * یعنی بیعت کردم شمارا ای زنان
 در چیزی که توانست دارید شفا و طاقت دارید شفقت کرد آن حضرت برین زنان که مقید ساختن بیعت را در تکلیف
 با مقتضا است * قالت الله و رسوله ارحم بنا منا با نفسنا * امیمة میگوید گفتیم من برای شکر آن قول آن حضرت و قریطه طلب
 تر یافت شفقت خدا و رسول خدا و ما را بر این تراست بماند که ما را بی داریم بنگسهای خود * قلت * گفتیم * یا رسول الله
 * یا بعثنا * بیعت کن ما را * نعمی * میخواستند امیمة از ما بعثنا * صافحدا * مصافحه کردیم ما یعنی دوست برداشت ما بماند چنانکه حقیقه
 بیعت است و میدود آن نمیکنی و اکتفا کن در معا یغت ما بقول * قال * گفت آنحضرت * انما قولی لمانه امرأة * بیعت قول من
 برای ضد زنان * کقولی لامرأة واحدة * مگر مانند قول من برای یکزن چون طلب کرد امیمة مصافحه را برای هر یک
 تنها رفتن اکتفا بقول فرمود آن حضرت قول من بزبان من است و حاجت نیست بمصافحه و نیز حاجت نیست به تخصیص
 هر زن جمعا بیعت جدا جدا یک قول بش است بواسطه فهم * رواه * در اصل کتاب اینجای بیاض است و درها شیده نوشته اند
 * رواه الترمذی و الشیخ و ابن ماجه و مالک بن ابی الحاکم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
 الترمذی حین صحیح لا یعرف الا من حدیث بن المنکدر * کل اقاله الجزری

الفصل الثالث * من البراء بن عازب قال اهتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ذی القعدة * تعدد همزه کرد و نیست
 ۲۰ خرام آنحضرت در ماه ذی القعدة * غابی اهل مکه آن یک عوة یک دخل مکه * پس با آوردند مشرکان مکه که بکن آوردند
 آنحضرت را که در آن مکه را * حتی قاضاهم * تا آنکه مصالحه کرد ایشان را * علی ان یک دخل * بر آنکه در آید * یعنی من
 العام المقبل * یعنی سال آینده * یقیم بها ثلثة ایام * در سال آینده نیز که در آید سه روز اقامت کند و زیاده بمره و زرد
 مکه نباشد * فلما کتبوا الکتاب * پس چون نوشتند صلحنامه را * کتبوا * نوشتند اصحاب آنحضرت نام شریف آنحضرت را با این
 عبارت * هل اما قاضی به محمد رسول الله * این نامه است که مصالحت کرد بوی محمد فرستاده اهل * صلی الله علیه و آله * رسول الله *
 گفتند مشرکان اقرا لک الیم ما بزمالت تو و قبول لک الیم این عبارت را * فلو نعمت انک رسول الله * پس اگر میل داشتیم ما

که تو رسول خدائی * ما منعناک * منع نمیکردیم مادر او بار نمیداشتیم ترا از در آمدن مکه * و لیکن انت محمد بن عبد الله *
و لیکن تو محمد پسر عبد اللهی * همچنین بنویس * و قال * پس گفت آنحضرت * ان رسول الله و اناسی بن عبد الله * من رسول
خدا ام و من محمد بن عبد الله ام هر دو صفت دارم هر کدام که بنویسد صادق است * ثم قال لعلي بن ابي طالب * بستر
گفت آنحضرت مر علی را رضی الله عنه که کتابت صلحنامه میکرد * ام رسول الله * محو کن لفظ رسول الله را و محو نمودن
و پاک کردن * قال لا والله لا امشرك اهل * گفت علی رضی الله عنه بخدا و گویند محو نمیکنم نام تو آ که رسول الله است
هرگز کوپان نمیروی رضی الله عنه که امر بر او ایجاب نیست و الا کنجایش مخا لغت نداشت و در حقیقت مخالفت نیست
بلکه عین موافقت است و ناشی از غایت محبت و اخلاص است کما لا یخفی * فاخذ رسول الله * پس گرفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم * یعنی نامه را از دست علی * و لیس یحسن * بضم یا * بکتاب * و حال آنکه نیک نمیداند نوشتن را یعنی
نوشتن نمیداند * بکتاب * پس نوشت آنحضرت * هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله لا یدخل مکه بالسلاح الا السیف فی
القرب * و در نیاید مگر با آلات و اسباب جنگ مگر بشمشیر در قریب بکسرتاف و عای که در وی شمشیر میباشد یا نیام
عنان جلایان که در حدیث سابق مذکور شد * و ان لا یخرج من اهلها باحد * و بشرط آنکه بیرون نبرایند از اهل مکه با هیچ
یکی یعنی کسی را از ایشان نبرد * ان اراد ان یتیمه * اگر خواهد کسی که پیروی کند آنحضرت را و همراه شود * و ان
لا یمنع من اصحابه احد ان اراد ان یقیم بها * و بشرط آنکه منع نکند و باز نداد از اصحاب خود هیچ یکی را که خواهد
که اقامت کند بمکه * فلما دخلها رمضی الاجل * پس رفتیکه در آمد آنحضرت مکه را در ماه آینه و رکعت ششم از اقامت که
قرار داده بودند که سه روز باشد * اتوا علیا * آمدند مشرکان نزد علی رضی الله عنه * فقالوا قل لصاحبك اخرج عنا * پس
گفتند بگو مر یا خود را که بیرون آ از شهر ما را ز پیش ما * فقد مضی الاجل * پس بتحقیق گذشت مدت و در روایتی آمده
است که آنحضرت فرمود چون اسب که برای شما طعامی کنیم و یک روز بایستیم و ولیمه میوه که تزویج و دران ایام واقع شده
نیز تقریب داشت گفتند ما را بطعام تو حاجتی نیست بیرون آی * فخرج النبی * پس بیرون رفت پیغمبر * صلی الله علیه
و سلم متفق علیه * بل آنکه اختلاف واقع شده است میان علما در کتابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعضی توانند که
آن حضرت هرگز ننوشت و نمی توانست نوشت از جهت آنکه حق سبحانه و تعالی او را می خواند و او می نوشت که بخواند از کتاب
و ننویسد و بعضی گفته اند که نوشت آنحضرت بعد از آنکه ثابت شد حجج بر نبوت و منقطع شد شبهه و رفت ریب و اریاب
و ظاهر این حدیث خجیت ایشان است و منکران قایل میکنند که مراد بکتاب بعد از اینها امر بکتابت است و این مجاز مشهور است
میان اهل بیان چنانکه گویند بنا کرد امیر مدینه را یعنی امر کرد به بنای آنکه امیر مدینه است خورد بنامیکند این حاصل خلاف
و مجهول لایم ایشان است درین باب و تفصیل وی آن است که در فتح الباری گفته است اگر نقل کنیم جای این است پس
بگوئیم گفته است شیخ رحمة الله علیه بتحقیق نمسك كرهه اند بظا هر دو با هم بخاری در معازی که گفته است گرفت رسول
خدا صلی الله علیه و سلم کتاب را و نوشت آنکه کتابت را پس نوشتند اما قاضی به محمد بن عبد الله و این قابل
است ابوالولید با جی که از اعظم علما می مغرب است رد عوی کرده است که آنحضرت نوشت بعد از آنکه نمود که بنویسد
پس تشیع کردند بر ابوالولید علما و اندلس و نسبت کردند او را بکفر و زند که وی مخالفت قرآن مجید کرده است که
فرموده است و ما کنتم تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينك اذا لا زتاب المبطون پس باد شاه عصر علما را جمع کرد پس
ظاهر کرد ابوالولید با جی آنچه نزد او بود از علم و معرفت و کتب این مخالفت قرآن نیست بلکه ما خود میکرد از مغفوم قرآن زیرا که
در وی معین کرده است نفی خط و کتابت را به پیش از ورود قرآن و چون متحقق گشت است آنحضرت صلی الله علیه
و سلم و مقرر شد بآن معجزه و امن شد از اریاب ما نمی نیست از آنکه این کتابت را بعد از آن بی تعلیم و باشد این معجزه دیگر
پس جماعه دیگر از علما موافق ابوالولید شدند از جمله آن شیخ عوی ابو ذر و ابوالفتح نیشاپوری و دیگر از علما

افریقیه را احتیاج آوردند بعضی از ایشان بحثی که ابن ابی شیبہ بخاری میجالد از عیون بن عبد الله آورد که آنوقت آنحضرت از عالم مکر آنکه خوانند و نوشت و گفت میجالد این را بشعبی ذکر کرد م شعبی گفت راحت گفته است من نیز شنیده ام این را از کسی که ذکر میکرد آنرا و قاضی بواسطه مالکی گفته که وارد شد و است آثار و اخبار که دلالت میکند بر معرفت آنحضرت حر و ف و خط و حسن تصویر آنرا و این اگر چه دلالت بر نبوت کتابت نمیکند بلکه علم وضع کتابت را اثبات میکند و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم داده شده است علم هر چیز و شیخ این حجیر منور شیخ درین باب در آورده و در آخر کلام گفته که حق آنست که مراد بکتابت امر بکتابت است و الله اعلم * باب اخراج اليهود من جزيرة العرب * جزیره ایست که مراد است بجزیره عرب آنچه احاطه کرده است بوسی بحر مندر و بحر شام و در جله و فرات یا از مدین تا اطراف شام در طول و از جده تا ریغ عراق در عرض کلانی القاموس و بتحقیق نقل کرده ایم مادر و بی احوال متولد در اوایل کتاب در باب الموسومہ نقل کرده اند که در ترجمه اخراج نصاری را و حال آنکه واقع شده است ذکر ایشان در آخر فصل و شاید که اتفاق نیفتاده و وقوع نیامده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخراج نصاری چنانچه اخراج یهود و الله اعلم

* الفصل الاول * عن ابی هريرة قال بینا نحن فی المسجد خرج النبی صلی الله علیه و سلم فقال * گفت ابو هریره در آنای آنکه مادر مسجد بودیم بیرون آمد آنحضرت یعنی از درون خانه پس گفت * انطلقوا الی یهود * بروخیزید و بروید بسوی یهود * فخرجنا معہ * پس بیرون آمدیم ما با آن حضرت * حتی جئنا بیت المدین * تا آنکه آمدیم خانه را که جای درس یهود بود و درین وقت که در آن کتاب خواندن کتاب کلانی القاموس و در صراح گفته در من و در است و قدرین متقی گفتن از کتاب مدرسه در من جای انتهی و بعضی نگفته اند مدین را مدین کوی کتاب را و مغل و مغالی ضیغه مبالغه اند * فقام النبی صلی الله علیه و سلم فقال * پس ایستاد آن حضرت پس گفت * یا معشر یهود اسلموا و تعلموا * ای گروه یهود اسلام آرید تا خلاصت مانید از آفات دنیا و آخرت * اعلموا ان الارض لله * بداند که زمین بر خدا است و خالق و مالک آن است * و ارسوله * و مر پیغمبر را را است نیابت و خلافت چنانکه فرموده است و ی تعالی قل ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بکون زمین بر خداست و میسر مد کسی را که میخواهد * و انی اری ان اجلیکم من هذه الارض * و من یشاؤون بحکم الهی و امری تعالی و تقدس که بیرون آرم شمار ازین زمین که وطن شما است فی الصراح اجلا از خان و مان رفتن و بیرون کردن لازم و متعلی * فمن وجد منکم بماله شیئا فلیبعه * پس کسی که بیابد از شما مال خود چیزی را یعنی آسمان قیمت نقل آن چنانچه زمین و مانند آن پس باید که بفروشد آنرا * متقی علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قام عرو خطیما * روایت است از ابن عمر که گفت ایستاد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در حالیکه خطابه خوانده است * فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان عامل یهود خبیثی اموالهم * پس گفت عمر که آنحضرت بود که معامله کرده بود یهود خبیث را بر اموال ایشان از تحصیل و زراعت و جزان * و قال نقرکم ما اقرکم الله * و گفته بود قرآن میل هم وثابت میل اریتم و میکن اریتم شمارا تا آنجا که قرار میل هم وثابت میل اریتم شمارا خدای تعالی * و قد رایت اجلا لهم * و بتحقیق دیده ام من و رای زده ام بر بیرون آوردن یهود از وطن * فلما اجمع عمر علی ذلك * پس منزه میکه مصمم گردانید عمر هزیمت را بر اجلاء ایشان * انا ه حل بنی ابی الحقیق * آمد عمر را یکی از قبیلہ بنی الحقیق بضم حاء مهمله و فتح قاف ازلی میان مرد و قاف یا ع ما کنه که از روستای قبایل یهود بوده است * فقال * پس گفت آن یکی * یا امیر المؤمنین انخرجنا و قد اقرنا بعد * ای بیرون می آری تو ما را و حال آنکه بتحقیق قرار و آرام داد ما را یعنی در خبیث آنحضرت * و ما ملنا علی الاموال * و معامله کرد ما را بر اموال بمقرر و اشتن اموال ما بر ما و نهادن خراج بر ما چنانکه در ابواب بیوع کن شد * فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله * پس گفت * مریان یهود یا ای کمان بردی تو که من فراموش کرده ام سخن پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * که بتو میگویند * کیف یک اذا خرجت من

خیر* چگونه خواهد بود حال تو و آنچه خوامی کرد تو در قتی که بیرون آوردی می شوی از خیر* فعل و بک قلوبک* در حالیکه
 میدرد با ترشتر تو قلوب بفتح قاف شتر جوانه* لیلۃ بعد لیلۃ* شبی بعد از شبی* فقال ملک و کاتب مزبلۃ من ابی القاسم*
 پس گفت آن یهود این کلامه بود مزبلۃ از ابو القاسم که کنیت شریف آنحضرت است یعنی این را بطریق هزل منکبت نه بر سبیل
 نجل هزل بیهوده گفتن مزبلۃ تصغیر می* فقال* پس گفت عمر* کذب یاعد و الله* دروغ گفتی ای دشمن خدا* نا جلا هم
 عمر* پس بیرون آورد از وطن یهود را بعد از رضی الله عنه* و اعطاهم قیمة ما کان لهم من الثمر* رد ادا ایشانرا قیمت
 آنچه بود مرایشان را از میوه یعنی خرمای و جز آن و اکثر اموال یهود نخیل بود* ما لا و ابلا و عروضا* قیمت آن مال و شتر
 نداد و متاع و رخت داد* من الثناب و جبال و غیر ذلک* از پالانهای شتر و زمینها و جز آن اثبات جمع قتب بقیاف و ناء
 مفتوحین پالان خرد خثال بکسر حاء مهمله جمع جبل رمن* رواه البخاری* وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اوصی بثلاثة* و رایت کرد ابن عباس که آن حضرت اند و ز فرمود در وقت وفات بعد
 چیزی* قال اخرجوا المیرکمن من جزیرة العرب* یکی آنکه بیرون آرید مشرکان را از جزیره عرب گفته اند که مراد اینجا
 مکه و مدینه است و طایمی نقل کرده است که شافعی تصحیح کرد* است این حکم را استیجاز و آن نزد وی مکه و مدینه و یامامه
 است و اعمال آن نه یمن و جز آن* و اخرجوا الکفند* دوم آنکه جائزه دهید رسولان را و بلطیان را* بنحو ما کنتم اخرجهم*
 بدانند آنچه بودم من که جائزه میدادم ایشان را فی الصراح جائزه عطا فی القاموس جائزه عطیه و تحفه و لطف* قال ابن
 عباس و تکتب عن الثالثة* گفت ابن عباس و خاموش گشت آنحضرت از کلمه یهودیم بجهت مانعی که عارض شد* او قال
 فانهم بها* یا کفتم بسی فراموش کرد انید* شدیم من آنرا ظاهر عبارت کتاب این است و در حاشیه نوشته اند که و سکت
 قول سلیمان لحول اهت که راویست از سعید بن جبیر از ابن عباس یعنی سلیمان گفت و سکت کرد سعید بن جبیر از ثالث
 یا کفتم سعید فراموش کرد انید* شدیم آنرا و در عبارت مشکوۃ تعسف است انتهی و قاضی عیاض گفته که احتمال دارد که
 ثالث قول آنحضرت باشد صلی الله علیه و سلم نگوید تبر مرا بت بعد از من ذکره مالک فی الموطا* متفق علیه* و عن جابر بن
 عبد الله قال اخبرنی عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله* گفت جابر خبر داد مرا عمر رضی الله عنه که وی شنید
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم* یقول* می گفت* لا خرجن اليهود والنصارى من جزیره العرب* هر آینه بیرون
 می آریم یهود و نصاری را از جزیره عرب* حتی لا ادع فیها الا مهملنا* نا آنکه نکل ارم در جزیره عرب مکر مسلمان را
 رواه مسلم فی رویه* و در روایتی این چنین آمد* است که گفت* لئن عشت* اگر زنده مانم* ان شاء الله تعالی*
 اگر خواهم خدا را* لا اخرجن اليهود والنصارى من جزیره العرب* هر آینه بیرون می آریم یهود و نصاری را از جزیره عرب
 الفصل الثانی فیما لا حد است ابن عباس* نیست در فصل ثانی در مصابیح
 مکر این حد است ابن عباس که در اول از این است که* لا تكون قبلتان و قد مر فی باب الجزیه* و تحقیق کند شد
 در باب جزیه بلفظ لا تصلح قبلتان فی ارض واحدۃ
 ان عمر بن الخطاب جلی الیهود و النصارى من ارض الحجاز* و رایت کرد ابن عمر که امیر المؤمنین عمر بیرون آورد
 یهود و نصاری را از زمین حجاز* و کن رسول الله صلی الله علیه و سلم لما ظهر علی اهل خیمه* و بود آن حضرت و قتی که
 غالب آمد بر اهل خیمه* اراد ان یترج الیهود منها* خواست که بیرون آرد یهود را از خیمه* و كانت الارض لما ظهر
 علیها لله و لرسوله و لاهل مسلمین* و بود زمین و زمین که باشد و قتی که غلبه کرد* بروی موی خدا را و رسول خدا را و مر
 مصلحان را* فسأل الیهود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یتروکهم* پس درخواستند یهود آن حضرت را که بگذارد
 ایشانرا در خیمه و بیرون نیارد* ملی ان یکفوا العمل* برین شرط که کفایت کنند عمل را* و لهم نصف الثمر* و باشد مو
 یهود را نصف میوه و حاصل زمین یعنی مشقت و کار و کسب همه یهود کنند و نصف حاصل خراج دهند و ضمیر لهم تواند

خود نفقه يك مال ایشان ازین مال و اگر گفته شود که در حد يك آمله است که ذخیره نمیکرد و نگاه نمیکرد داشت
آنحضرت چیزی را از برای فردا پس نفقه يك مال چون نگاه میداشت جزایش آنکه مثلی ادعای برای نفس است را این برای
مال بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم میداد برای زنان خود نفقه يك مال را حیانا * ثم يأخذ ما بقی * پخته میکرد آنچه باقی
می ماند * فنجعله مجعل مال الله * پس میکرد آنیک باقی را در جای کرد تا نیدن مال خدای یعنی صرف میکرد آنرا در مصالح مسلمین
و میداد هر کرا میخواست از محتاجان و معنایین و از بیچارگان و از انصار مکه که کس را که محتاج بودند * متفق علیه
ومن عذر * در بعضی نسخ و عنه و عن عمر * قال كانت اموال بني النضير * کفت بود مالهای بنی النضیر بفتح نون و کسر ضاد
معجمه رسکون یا قبيلة مشهور است از یهود بود اموال ایشان * مما افاء الله على رسوله * از آنچه فی کرده بود خدا بر او و بر رسول
بر پیغمبر خود * مما لم يوجب المسلمون عليه بشئ ولا ركب * از جنس چیزیکه نرا نداده و ندانند و آنکه بودند معلما نان
بر روی ایشان و نه شتران * فكانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم حاجة * پس بود مرآن حضرت را مخصوص * یشق
على املة نفقة سنة * اتفاق میکرد بر اهل و عیال نفقه سال را و در بعضی نسخ منتهی اول باعتبار لفظ و ثانی باعتبار معنی
* ثم يجعل ما بقی فی السلاح * پخته میکرد آنیک چیزیکه باقی می ماند در آلات و اسباب جنگ مسلمانان * و المکراع * و در
چهار پایها کراع بضم و تخفیف را قوا ثم چهار پایها کرا فی القاموس فی الصراح کراع پاچه کوفتند و کرا و جز آن و مراد
در اینجا چهار پایهای آنکه در جنگ کار آمد و در حاشیه از مغرب از امام محمد نوشته که کراع اسبها و شتران و جز آن
مقصود آنکه صرف میکرد درین مصالح مسلمانان * علة فی سبیل الله * از جهت ساز و شایمان کردن در راه خدا فی
الصراح علة بضم عین و تشدید ال ما زو ساخت * متفق علیه * الفصل الثاني * عن عوف بن مالك *
صحابی مشهور است * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اتاه الفی قسمه فی یومه * بود آنحضرت و قتیکه می آمد او
رافی قسمت میکرد آنرا در همان روز * فاعطی الامل حظین * پس میداد مرد با زن دار را دو نصیب * و اعطی ال اقرب
حظا * و میداد مرد بی زن را یک نصیب اهل بیک همزه و کمرها بر وزن کامل مردیکه از وزن باشد و اعزب بفتح ميم و سکون
عین مهمله و فتح زای و عزب بفتح يك مرد بی زن * فک عیت * یعنی خوانند * شلم و طلیک * شلم من * فاعطانی حظین *
پس داد مراد و نصیب * و کان فی اهل * و بود مراد زن * ثم دعی بعدی عما زین یا هر * بستر خوانند * شد بعد از من * عمار
بن یا هر که زن لد اشع * فاعطی حظا واحدا * پس داد * شد * عمار را یک نصیب * رواه ابو داود * و عن ابن عمر رضي
الله عنهما قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم اركل ما جاءه شیء یأبى بالحررین * کفت ابن عمر دیدم من آنحضرت
را که نشست آنچه می آمد او را چیزی را بپا میگرد با زاد کرده * شد * کان مراد باین مکتبین اند و بعضی میگویند مراد مقهور
مرطعات خدای را یا اضا که از ذکر کرده * شد * ان ذل از قبل ما عواصی حق * رواه ابو داود * و عن عائشة ان النبي صلى الله
عليه و سلم اتی بطیبة فیها خرز * روايت است از عائشه که آنحضرت آورده * شد * با ثبانی که در وی مهرها بود * فقسمها للحررة و الامة *
پس قسمت کرد آنحضرت آنرا مرزنان از ادرا و ذاهان را و غنیمه بفتح طاء معجمه و سکون مؤ حله انبان خود مشابه
خریطه و کینه و خور نشاء معجمه و رای مفتوحة همزه و تخصیص زنان بان از جهت مناصبت ایشانست بپهرها * قالت عائشة *
کفت عائشه * کان ابی یقسم للحررة العبد * بود پدر من یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه قسمت نمیکرد مردان را از زنان
و غلامان از بنیا معلوم می شود که خرز مخصوص بزنان است و لیکن آنحضرت تخصیص کرد بزنان * رواه ابو داود
* و عن مالك بن اوس بن حذافان * بفتح ذال * قال ذکر عمر بن الخطاب یوما قال فی * ذکر کرد عمر رضی الله عنه
روز فی را * فقال ما انا حق بهل الفی منکم * پس کفت عمر نیستم من هزاران تربیان فی از شما خطاب کرد با عموم مخاطبه
این سخن از برای دفع توهم آن فرموده که وی رضی الله عنه خلیفه رسول الله بود صلی الله علیه و سلم پس احق باشد بان
چنانکه آنحضرت بود بعد از آن نفی کرد اعمیال العجم و کفت * و ما احد منا بالحق به من احد * و نصیب فتح یکی

گشت و خدمن آنچه بفتح و تهر و غلبه گرفت * و فلک * و موم فلک * و آن نام قرینه است از قریات خیر و بود آنحضرت
 و انصف زمین آن که تعلق کرد اهل آنرا بفتح خیر و نصف ارض آن و آن نیز خالصه آنحضرت بود و آن حضرت اتفاق
 میکرد آنرا بر اهل خود و بر مملکتین و بهمانج عاصمه و البصرة ضد قاتل است که خورام است فلک آن بعد از آن حضرت
 * فاما بنو النضیر فكانت حضا لغزیه * اما اموال بنی النضیر یعنی بود محبوس مرهمات و حوائج آنحضرت را از بیابان
 آید و در زند و از ایلیان و جز آن و علاج و اسب و مانند آن حبس بضم حاف مهمله و سکون با بمعنی محبوس است
 و محبوس و نواصب جمع ناصبه مراد حوادث و حوائج است که بتربیت بر آدمی را از نازل می شوند * و اما فلک نکات
 حضا لا بناء العیال * و اما حاصل فلک پس بود محبوس و موقوف و معنی مرصفا فراتر که از اموال خود دور می افتادند
 اگر چه در اوطان خود اموال نگاشته می آمدند * و اما خیر فجزاها رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثة اجزاء * اما
 مواضع خیر پس بارة بارة ساخت آنحضرت سه بارة * جزین بن المسلمین * هاجت و بارة میان مسلمانان
 * و جزاء نفقة لاهله * و هاجت یکبار نفقة مرامل و عیال خود را * فاما فضل عن نفقة اهله * پس چیزی که زیاده ماند از نفقة
 عیال او * جعله بین فقراء اهل اجزین * کرد فلک آنرا میان فقراء عیال او جهت فقر و احتیاج ایشان نه انصار که فقیر
 و محتاج نبودند و روایت کرده شد که اموال بنی النضیر که چون انصار چیزی از آن در خواست کردند
 که آنحضرت اگر میشوایند هم شمار چیزی در این را که میخواهید بکنم بهمانجرا و یا اگر دانست بشما آنچه نزد
 ایشان است و آنچه شمارا بشار کرد و اید بایشان از اموال گفتند انصار بیدارها جز آنرا یا رسول الله و با هم نمیکویم ما از
 ایشان از آنچه ایوان کرده ایم ما بایشان آنحضرت باین کلمه از ایشان خوششان شد و دعا کردند ایشان را بخیر * و رواه
 ابوداؤد * الفصل الثالث من المغیرة بن شعبه * صحابی است مشهور * قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت
 که عمر که امیر عادل متقی بود پس عمر بن العزیز بن مروان * جمع بنی مروان * فراموش آورد فرزندان مروان را * حین استخفاف
 در جنگ میکه خلیفه ساخته شد * فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقول * پس گفت عمر که آن حضرت بود مرو
 ا و زان فلک خالصه * و کان ینفق منها * پس بود آنحضرت که اتفاق میکرد از اموال آن یعنی بر اهل و عیال و بر فقرا و مساکین
 * و یعود منها علی ضعیف بنی هاشم * و باری میکشت و احسان میکرد از آن بر خردان بنی هاشم * و یوزج منها الیهیم * و تزیج
 میکرد و فلک بنی هاشم ساخت از آن بنی هاشم * و بنی هاشم را ایم بفتح همزه و تشدید یاء تحتانیه مکشور و زنی که مرد و ده
 ایت شوه و کاشی بر فردا که مرده است از آن و با اطلاق نمیکند و لولایه کنیز است * و بان فاطمة سالت ان
 یجعلها لها نذر بد رستی که فاطمه از مرگ از بی اقله عیال طلبید و در احوال است اگر چه از آنحضرت که بگردان فلک
 را بر افاض و بخشش آنرا * فانی * پس آنرا و اتفاق آورد آنحضرت از آن که بگردانید فلک فاطمه را * و فلک کذلک فی
 حیره رسول الله * پس بود فلک همچونین در زند کانی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حتی مضی لعیاله * تا آنکه کین شد
 آنحضرت مروان که خیر انکسایت است از وفات * فلما ابن ولی ابو بکر بنی هاشم عیاله و ابی کرد انکه بدش ابو بکر عمل را
 فیهما عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حیره * کار کرد ابو بکر در ریح بیدار که کار کرده بود آنحضرت در زند کانی خود
 بحکم خلافت و می یعنی اتفاق میکرد بر اهل و عیال آنحضرت و بر بنی هاشم و تزیج بنی هاشم * چنانکه آنحضرت میکرد
 حتی مضی لعیاله * تا آنکه وفات یافت ابو بکر بنی هاشم * فلما ابن ولی عمر بن الخطاب عمل فیهما بمثل ما عمل * پس وقتی که
 ولایت داده شد عمر عمل می کرد فلک * بمانند عمل کردن پیغمبر خدا و ابو بکر * حتی مضی لعیاله * تا آنکه وفات یافت
 عمر * ثم اقطعها مروان * پس عمر اقطاع کرد از او اقطاع یکسر همز و جمل آنکه در ایلیان سلطان زمین بر افی که عیاله
 ظاهر آن است که این از زمان سلطان مروان باشد و اقطاع وی بر بعضی ناولا و با خواص خود در ایلیان و از خواص
 نوشته اند که این در زمان عثمان بود * ثم بمارت لعزیز بن هاشم * یعنی چون در قرض و تصرف ملوک را بر او

گشت مومنین بعد از عزیز را یعنی هر اخو و را بلفظ غائبه ذکر کرد از جهت اشعار و فعل ماضی است امر الله رسول الله
صلی الله علیه و سلم فاطمه پس دین من چیزی را که منع کرد و نهاده پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاطمه را پس لیس لی بحق*
نیمه ما عزا و ار وانی اشهد که الی ورد در آنها* و در رستی که من گواه میگویم شما را بر آنکه من باز کرد انیل م آنرا
علی ما کانت بران وجهی که بود یعنی علی رسول الله یعنی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ابی
بکر و عمر و در زمان شخین و در آنکه در رسته اموال بنی النضیر و در رسته مذک و خیر از آنچه از املاک
خالصه آنحضرت بود و باقی ماند بعد از و در واقع شد آنچه واقع شد کلام طویل و قصه غریب است مناسب آن است که چیزی
از آن نقل کنیم از آنچه در کتب صحاح واقع شده از جهت شهرت آن کلام و در آن آن بوزبان خاص عام
و نظریه و زلزله را فهم اگر چه منجر میگردد بطویل چنانکه در امثال این معادل غریبه کرد ایم الله يقول الحق
و هو یهدی السبیل پس بگویم در صحیح البخاری از حدیث زهری از مالک بن اوس بن الحد ثانی می آید که روزی
عمر بن الخطاب بر ایشانند نزد خود پیش در آنجا آنکه من بنشینم پیش وی تا که آن آمد خادم آنکه پرفاء بفتح
تکبیریه رسکون را و فتح فارصه نام داشت و گفت که عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام و
عبد بن ابی وقاص رضی الله عنهم نزد من بنشینند و این می نمایند از من میگوئی که در آنکه گفت نعم از من کنی که
در آنکه پس در آنکه کرد پرفازمانی و باز آمد و گفت عباس و علی رضی الله عنهما از من میبایستند از من میگوئی که در آنکه
گفت نعم در آنکه چون در آنکه گفت عباس یا امیر المؤمنین حکم کن میان من و عثمان این و ایشان خصوصت میگرداند در
اموالی که فنی کرده بود خلیفه تعالی بر رسول خود صلی الله علیه و سلم از بنی النضیر پس دشنام کرد بن عباس و عباس یک بکر
را پس گفتند این قوم که بنشینند نزد یا امیر المؤمنین حکم کن میان این دو و خلاصی دایکی را از دیکری پس گفت هر
صبر کنید و آهسته یا شیل بر بکنید میباید هم من شمار این خدائی که حکم او بر پادشاه آسمان و زمین ایامیک شما که پیغمبر
خدا صلی الله علیه و سلم گفته است که هر یک از شما که از من بگریزد مرا بگریزد و هر یک از شما که از من بگریزد مرا بگریزد
که بنشیند بر دوش آنرا بحتیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آنرا پس روی آورد عمر بر علی و عباس رضی الله
عنهم و گفت هر یک از شما که از من بگریزد مرا بگریزد اما یا امیر المؤمنین که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بحتیق گفته است آنرا گفتند
علی و عباس آنرا گفته است گفت عمر پس از من شمار این خدائی که حکم او بر پادشاه آسمان و زمین ایامیک شما که پیغمبر
خود را صلی الله علیه و سلم در دوش خود بکنید و هر یک از شما که از من بگریزد مرا بگریزد اما یا امیر المؤمنین که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بحتیق گفته است آنرا گفتند
خدا و پیغمبر علیه من خلیل و لا رقیب لا یتق پس بود این اموال خالصه عمر و بنی خدا را صلی الله علیه و سلم بحتیق گفته است آنرا گفتند
جمع نکرد آن اموال را نزد شما و ایشانرا و متهمان نکرد بان بر شما و بحتیق داد شما را آن اموال را و تصدع کرد میان شما تا
آنکه باقی می ماند از آن اموال پس بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اتفاق میگرد آنرا بر اهلان و عیال خود نفقه مالی
از این مال بیشتر میگردانست پس میگرد آنرا در آنچه صرف میکرد مال خدا را یعنی در مصارف خیر و مصالح
مجاورین پس عمل کردند پیغمبر خدا از آن زمان حیات خود بعد از آن وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت
ابوبکر من ولی و خلیفه رسول خدا ام پس قبض کرد آنرا ابو بکر پس عمل کرد با آنچه عمل کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و علم پس روی آورد عمر رضی الله عنه بر علی و عثمان رضی الله عنهما و گفت شما در آن هنگام بدین می کردید ابو بکر را
و می گفتید که ابو بکر درین عمل چنانست که شما می گفتید و خدا امیر اند که ابو بکر درین کار صادق بود و نیکو کار و برادر است
و تابع حق بود پیغمبر میراث خدا ابو بکر را پس گفت من که من خلیفه و ولی رسول خدا را پس بگویم پس قبض کرد آن مال را
در حال از امارت بخود و عمل کرد م در دوشی با آنچه عمل کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علم و ابو بکر صدیق رضی الله
عنهما و خلیفه امیر اند که من دین قول صادق و دین را من نیکو کار و دین را و امانت و پیغمبر و پیغمبر پس بر علی از دین را عمل

مرا شما مرد و رختن شما یکی بود پس گفتیم من شمارا که پیغمبر خدا فرموده است ما ارث نمیکنیم این هر چه ما میکنیم از حق خداست
 است پس چون ظاهر شد مرا رای آنکه دفع کنیم و بمپاریم آن مال را بشما پس گفتیم اگر میخواهید بشمارم بشما باین شرط که بر شما
 است عهد و پیمان آنکه عمل کنید در وی با آنچه عمل کرد در وی رسول خدا و ابو بکر و آنچه عمل کردم من از آن باز که والی
 کرد انبیل و شش ماه من و کوفته سخن نکنید بمن درین باب پس گفتید شما بسیارید باین شرط پس سپردم بشما با التماس
 میکنید و میخواهید از من که حکم کنم بخلاف این پس سوگند بخشیدم ای که باذن او بر پا است آسمان و زمین حکم نمیکنم
 بچیزی دیگر جز این تا برپا شود قیامت پس اگر عا جزید شما ازین کار و از دست شما می آید باز کرد انبیل و بسیارید آنرا
 بمن من کفایت میکنم شمار از آن مشقت کشیدن در آن و من مشقت میکشم گفت زهری که راوی حدیث است اسمش پس خبر
 دادم باین حدیث عروه بن الزبیر را پس گفت عروه را هست گفت مالک بن اوس من شنیدم عایشه را که میگفت نه هیتا د ند
 زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نزد ابی بکر برای طلبیدن میراث از آنچه فی کرد انبیل و بود خدای تعالی پر
 رسول خود صلی الله علیه و سلم پس رد کردم من برین زنان و گفتم ایانمی ترسید از خدا ایانمید انبیل که پیغمبر خدا فرموده
 میراث نمیکنیم از پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و سلم و رسول خدا و ابی بکر و ازین مال پس باز آمدند زنان آنحضرت از طلبیدن
 میراث و رجوع نمودند بآنچه خبر دادم من بایشان گفت عروه بود این حدیث علی پس منع کرد علی عباس
 را از آن و غلبه نمود بر این پس از آن بدست حسن بن علی بوده پس از آن بدست حسین بن علی پس از آن بدست علی
 بن حسین و حسن بن حسن و مرد و زن اول میکردند آنرا پس از آن بدست زید بن حسن سلام الله علیه و آله و سلم و
 این حدیث رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث این حدیث بخاریست که ترجمه کردیم به بله طش و در کتاب
 المغازی در قصه بنی النضیر و در کتاب الخمس نیز مانند این آورده بتفاوت بعضی الفاظ و هم در صحیح بخاریست
 از عروه از عایشه که فاطمه و عباس آمدند ابو بکر را در حالیکه میطلبید میراث را از زمین فدک و حصه را از خیمه پس
 گفت ابو بکر شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگفت میراث نمیکنیم از پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و سلم است میخورند آل محمد
 درین مال بخشید اسوگند قرابت و خویشی رسول خدا و میجو بتر است نزد من که صلوات بکنم بآن و نگاهدارم حق آنرا ازین
 که صلوات کنیم قرابت خود را و در جامع الاضول حدیث مذکور را از روایت بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داود و نسائی آورده
 و گفته که گفت ابو داود که طلب و سوال عباس و علی رضی الله عنهما از عروه بود که این مال را میان ایشان بماند صدقه قسمت کنند
 و بسیار دند آنکه نمیدانستند ایشان قول آنحضرت را که ما میراث نمیکنیم از پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و سلم را پس عروه گفت من اسم
 قسمت بر آن نمی دهم که منبع از ملک را معتدل است میکند ارم آنرا بحال خود چنانکه عصف و در روایتی آمده است که حجت آورد
 عیسی پس ذکر کرد مثل حدیثی که در کتاب است و ذکر کرد از ابی بن کعب مثل حدیث مغیره بن شعبه که نیز در کتاب مذکور است
 و آورده است بخاری در کتاب الخمس از عروه بن الزبیر که عایشه ام المؤمنین خبر داد او را که فاطمه بنت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم طلبید از ابی بکر حدیث بعد وفات رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قسمت کند و بدو مال میراث
 او را از آنچه ترک کرده است مرا و رسول خدا از آنچه فی کرد انبیل خدای تعالی بروی پش گفت ابو بکر رضی الله
 عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفته است لا نورث ما ترکناه صدقه پس در غضب آمد فاطمه پس حیران کرد ابو بکر را
 پس همیشه بود حیران کننده مرا و او را تا آنکه وفات یافت و زن کانی فاطمه رضی الله عنها بعد از آنحضرت شش ماه است
 و گفت عایشه بود فاطمه که سوال میکرد ابو بکر را نصیب خود را از آنچه تنه است آنحضرت از خیمه و فدک و حدیث
 از کوفه و مدینه بود پس ابی بکر و گفت نیست من ترک کنند چیزی از آنچه عمل میکرد بن رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم عمل میکنم هر چه عمل می کرد بن این آن حضرت و من می ترسم که اگر ترک کنم چیزی را از امر آن حضرت میل کرده
 باشم از حق فاطمه که او که بیدار بود پس سپرد آنرا عمر رضی الله عنه و عباس رضی الله عنهما را با خیمه و فدک پس

زهراد رشب بود پس نکاح ابوبکر آنرا را این سخن نیز بعین اعت زيرا که انما به بنی هاشم بنی مسمی و فتح مسمی
 بن خدیجه بفتح خای عجمه و سکون مثله دوران و وقت تحمدا ابو بکر رضي الله عنه بود و روی متولی شد غسل زهرارا و تجمیع
 او را و بعید است که زوجة ابی بکر حاضر باشد حاصل نشود او را علم و رتوف بران و آنچه تصریح میکنم بعلم ابی بکر رضي الله
 عنه بوفات فاطمه رضي الله عنها چیزیست که روایت کرده شد است که فاطمه رضي الله عنها گفت شرم میل ارم که بیرون
 آرند مرا بعد از وفات من در حضور مردان بی هترو عادت چنان بود که بیرون می آوردند زن نازنا چنانکه بیرون می
 آوردند مزد آنرا بی بود پس گفت اعماء بنی هاشم و در روایتی ام سلمه نیز رضي الله عنها که مادیده ایم در حدیث که
 میسازند از جریده نخل نعشی را مانند هودج پس میسازیم براف تو آنرا پس ساختند نزد او بر مثال آن پس دین
 زهرا آنرا تبسم کرد و خوشحال شد و حال آنکه ندید بود کسی او را بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تبسم کرده
 باشد از جهت غم واد و پس وصیت کرد با سماء بنت جمیع که تو متولی امر من باشی در غسل و تجمیع و تکفین و علی
 با تو باشد و هیچ یکی را نکند امری که بر من در آید پس چون وفات یافت فاطمه رضي الله عنها آمد هایشه و میخواست سماء که در
 آید بروی پس منع کرد او را اعماء پس شکایت بود بایشه پیش پدر خود و گفت چه شده است این خشمی را که در میان می آید
 میان ما و بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و منع میکند مرا از در آمدن بروی و ساخته است برای جنازه وی مثل
 هودج عروس پس آمد ابو بکر بود در خانه فاطمه و ایستاد و گفت ای اعماء ترا چه شده است که منع میکنی از وراج پیغمبر را از
 در آمدن بروی و صلی الله علیه و سلم و چه چیزیست که ساخته تو برای وی مثل هودج عروس پس گفت اعماء که فاطمه امر کرده
 است مرا که نکند امر کسی را که در آید بروی بعد از وفات وی و آنچه من ساخته ام با مروی ساخته ام و نموده ام آنرا بروی
 پس راضی شده و خوش شده بآن پس گفت ابو بکر یکن آنچه وصیت کرده است و ترا بآن و لا یأثم پس این حکایت صریح است
 در علم ابی بکر بوفات فاطمه رضي الله عنها و بعضی گفته اند احتمال دارد که ابو بکر دانسته باشد آنرا و قصد کرده باشد حضور
 جنازه او را ولیکن چون پوشید وی رضي الله عنه و خبر نکرد با ابو بکر و نفرستاد کسی را نزد وی دانست ابو بکر که وی را احلیتی
 است در اخفا پس راضی نشد ابو بکر که برود بزاره خلاف رضا و مصلحت و با شیخ این حجر عقلانی گفته که احتمال دارد
 که ابو بکر منتظر آن مانده باشد که بطلوب او را علی رضي الله عنه پس حاضر شد در مکان بود علی که ابو بکر بی طلب خواهد
 آمد پس گذشت و وقت رشب هم بود که اذکر الامم و در فی تاریخ المدینه و در بعضی روایات آمده است که چون واقع
 شد میان ابو بکر و فاطمه رضي الله عنها آنچه واقع شد رفت ابو بکر نزد فاطمه و ایستاد و شد بر در او و در گریه آفتاب و عذر
 خواهی کرد نزد وی و گفت بشما احوال که قرابت رسول خدا صلی الله علیه و سلم محبوبتر و عزیزتر است نزد من از
 قرابت خود ولیکن من چکنم که شنیده ام این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه کوا که اند بران پس راضی
 شد فاطمه رضي الله عنها و او را خواها و نقل کرده می شود درین قصه اقاویل اباطیل که نیمه وثوق و اعتماد و بران و الله اعلم
 بحقیقه الحال تمام شد کتاب الجهاد بیاری دادن خدا و توفیق و و تالی میکرد او را کتاب الصید و التل با فتح و در
 اصل بمعنی شکار کردن است بعد از آن نام کرده شکار کرده شده را و شکار کردن مباح است وارد شده در آن کتاب و سنت و
 منعقل شده بران اجماع است و در رساله ابن ابی زین که در منسوب امام مالک است گفته که مکروه است شکار کردن بر او
 له و لعنه و بی قصص له و راعب مباح است و ثابت نشده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنفس نفیس خود شکار کرد ولیکن تقریر آن
 نهاده است و ذلالت جمع ذبیحه است بمعنی ذبح کرده شد و ذبح بکر نیز با ذمه معنی آمده است * الفصل الاول
 من حدیث بن حاتم رضي الله عنه * علی بن حاکم بن عبد الله بن سعد الطائی جوادی بن جواد دقل و م آورد بر آنحضرت در شعبان
 در سنه سبع و بعضی گفته اند در سنه عشر و اول اصح است نزول کرد کوفه را و سکونت کرد در آن و کور شد يك چشم
 او و در روز جمعه باطی بن ابی طالب و حاضر شد صفین را و نه روزان را و وفات یافت در سنه هشتاد و بعضی در زمان مجتاهدین

ابي عبدالله و برادرش موسی علیه السلام و بعضی گفته اند صد و هفتاد و قول اول ائمه است و صواب بود و در بعضی از کتب
 کثیره الا مطایب * قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم * كيف عدى بن حاتم كفت هوا ان حضرت * اذا ارسات كلبك
 فاذكر اسم الله * و تتيكه بفرستى توسك خود را بیتی برای شکار پس بگو تا م خد را را چنانکه در وقت ذبح میگویند که این هك بد تبار
 شکار فرستادن بجای ذبح اسم پس فرستادن هك از جانب صائت شرط است و اگر هك بطور خود برود و جزاحت كند حلال
 نمود و همچنین اگر در وقت از حال تعویبه نكند مگر آنکه زننده یا بد و ذبح كند و آن داخل شکار نیست * فان امسك عليك *
 پس اگر نكند ا شت هك شکار را برای تو * فاذا ركنه ضیا فاذبحه * پس در یافتی تو شکار را از نده پس ذبح کن شکار را * و آن
 اد ركنه قتل است * و اگر در یافتی تو شکار را یا هك را در حایكه بتحقیق كشته امسك او را بود و بعضی نسخ قتل بلفظ مجهول است یعنی
 كشته شد و است * و لم ياكل منه * و نخورده است هك از آن * فكله * پس بخور آنرا * و آن اكل فلا تاكل * و اگر بخورد هك از
 شکار پس مشور * فانما امسك على نفسه * پس نگاه داشت است آن هك شکار را مگر در نفس خود زیرا که این علامت عدم تعلیم
 است و شکار که حلال است از هك معلوم است و علامت تعلیم آنست که سه یا ر نكند از خوردن * فان رجعت مع كلبك كلبا
 غیره * پس اگر بادی تو به هك خود هكی دیگر را جزوی * و قل بقتل * و حال آنکه بتحقیق كشته است * فلا تاكل * پس مشور
 * فاذك لا ندرى ايهما قتل * زیرا که بد رستی تو در نمی یابی که کدام یکی از این دو هك كشته است شکار را و اگر هك دیگر كشته است
 شاید که معلوم نباشد یا در رسایل و بعضی كرده باشند * و اذ ارميت بسهمك فاذا كرام الله * و وقتیكه بیند از تو بر خود را پس
 ذکر کن نام خدا را * فان غاب عنك يوما * پس اگر غائب شود شکار از تو روزی * فلم تجد فيه الا اثر سهمك * پس نیایی
 تو در روی مگر نشان غیر خود را که این نیز بجای ذبح است * فكل * پس بخور * آن شت * اگر میخواهی و قیل يوم
 اتفاقا است و بر هبیل تمثیل است و هر ایدما نسعه که غایب شد اگر چه روز تمام باشد بلکه زیاده هم تا آنکه كند شل و است
 چنانکه بیاید * و این وجوب نه بخور بقافی الماء و اگر نیایی تو از تر غرق شد در آب یعنی اگر چه با اثر سهم باشد * فلا تاكل *
 پس مشور از جهت اجتماع آنکه بآب مرده باشد * متفق علیه * و عنه قال قلت * و هم از عدی بن حاتم است که گفت كستم
 من * یا رسول الله اننا نرسل الكلاب المعلقة بد رستی که ما میفرستیم سكان آبم خسته شده را * قال كل ما امسك عليك *
 گفت آن حضرت بخور چیزی را که نگاه داشته اند آن سكان بر تو نخورده اند از آن * قلت و ان قتلان * كستم من بطریق
 استفهام و اگر چه كشته باشند * قال و ان قتلان * گفت آن حضرت و اگر چه كشته باشند چه اگر زننده باشد خود ذبح میكنند
 احتیاج به كمال الشكین ندارد * قلت اننا نرسل بالمرأى * كستم من بد رستی ما می اندازیم تیری بر را که انرا گز میگویند و اگر آنرا
 معراض خوانند بجهت آنکه بر هك نخورد * قال كل ما خرق * گفت آن حضرت بخور چیزی را که جراحت كرده و نفوذ نموده
 اگر چه بر درازی خورد و باشد خرق بخار و معجمه و زای در آخر قاف به حرف و عین تیر * و ما اصاب بعرضه * و معراضی که رسید
 به پهنائی خود * فقتله * پس كشت او را * فانه و قیل * پس بد رستی که وی موقوف است بقاف و زال معجمه و آن چیزی که
 كشته شد بعضیا بیهوش و چیزی كه نیمه او را تیزی * فلا تاكل * پس مشور * متفق علیه * و عن ابي ثعلبة النخعي * رضی
 خدا و فتح شین معجمه تین تعریف نشن نام مردی صحابی مشهور است بكنیت بیعت كرد تحت الشجرة و فرستاد انرا آن حضرت
 بسوی قوم او پس اعلام آوردند نزول كرد بشام و مرد ستمه خمس و سبعین و بعضی گفته اند در زمان معاویه * قال قلت *
 گفت كستم * یا رسول الله اننا نرسل قوم اهل الكتاب * بد رستی که مادر زمین گروهی هستیم که اهل کتابند * انما ناكل فی آیتهم *
 ایجا بزا هك که بخوریم در اوند ما ایشان * و بارض صید * و مادر زمین شکاریم یعنی در جای ایم که شکار
 در اینجا بصیارت است * صید یقوی * شکار میكنیم بکمان خود یعنی به تیر انداختن * و بكمی الذی ليس بمعلم * و شکار
 میكنیم بكم من که نیست معلم * و بكمی المعلم * و شکار میكنیم بكم من که معلم است * فما يصلح لی * پس چه چیز
 صلاحیت دارد بر ای من و جایز است مرا * قال * گفت آن حضرت * اما ما ذكرت من آية اهل الكتاب * اما چیزی که

ذکر کردی توان ظروف اهل کتاب پس حکمش آنست که * فان وجدتم غیره افلا تا کلو اخیها * پس اگر بیا نیک جز
آن ظروف را پس نخورید در روی * وان لم تجدوا فاعملوها وکلو فیها * و اگر نیاید جز آن ظروف پس بشوئید آنرا و
نخورید در آن ظاهر حدیث در آنست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یافته شود و ظروف ایشان بضمحل نیز نباید خورد
از جهت عدم ضرورت لیکن فقها گفته اند که جائز است استعمال آنیم ایشان بعد از غسل بیکرا هیت خوا ده یافته شوند ظروف
دیگر یا یافته نشوند پس حمل کرده شود کرا هیت در حدیث بر آنکه مراد ظرفی است که می پزند در روی کوشتهای
خزیز و شرب میکنند در آن هم و معتاد اند برای نیاجا ست از جهت استعمال طبعی هر چند شسته شود و مراد فقها آن آسانی است که
محتمل نیستند در نیاجا ست غلبه مذکور کرده است این را ابد آورد در سنن خود صریحا نقله البرماوی * و ماصدت بقوسک فذکرت
اسم الله کل * و آنچه شکار کنی تو به تیر و کمان خورد پس ذکر کنی نام خدا را پس بخور * و ماصدت بکلبک المعلم * و چیزی که شکار
کرده بک تو که معلم است * فذکرت اسم الله * پس ذکر کرده نام خدا را * فکل * پس بخور * و ماصدت بکلبک غیر معلم * و چیزی
که شکار کنی بک تو به و خلیفه معلم نیست * فاد رکت ذکرت * پس در بابی تو ذبح آرا * فکل * پس بخور * متفق علیه
و عنه * و هم از ابو ثوبان است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذار میت بسکم فغاب عنک * و قتیکه اند از ی تو تیر
خود را پس غایب شد از تو شکار تیر خورد * فاد رکت * پس در بابی توانی یعنی نیافتی در روی بیکرا تیر خورد چنانکه در
حدیث علی کتبت * کل * پس بخور * ما لم یقتن * ما دام که کند نشسته است و بوی نکرده یقین بضم یا و کسرتا از نشتن
و یقین یا و کسرتا از نشتن نیز گفته اند و این بطریق استحباب است و الا بوی کردن کوشش موجب حرمت آن نیست و در روایت
آمد است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوشش بوی کرده را خورده است کذا فی السواشی و شاید که برای
تعلیم جوان خورده باشد و الله اعلم * و رواه مسلم * و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال فی الذی یدرک صید بعد
ثلث * کلمت آنحضرت در حق شخصی که در یافت شکار خود را بعد از سه روز * مکله ما لم یقتن * پس بخور و آنرا آنکه بوی
نکرده است * رواه مسلم * و عن عائشة قالت قالوا * کلمت عایشه که گفتند صحابه * یا رسول الله ان هنا اقواما *
بد رستی اینجا کوه است * حدیث عهد هم بشوک * که نواست زمان ایشان بشوک یعنی نومسلم اند و هنوز احکام اسلام
به تمام نگال نیاموخته اند * یا تو نونا بلخیان * می آرند ما را کوشتهای احسان بضم لام جمع لخم بسکون حار و فتح نیز آمده
است * لا یدری ایل کون اسم الله علیه لم لا * در نمی یابیم و بعد از لخم ما که ذکر میکنند ایشان نام خدا را بران یا نه * قال
اذ کرموا اجتمه اسم الله وکلو * کلمت آنحضرت ذکر کنید شما نام خدا را را بخورید * رواه البخاری * از ابن فرشته
در شرح مشارق نقل کرده اند که گفته است نیست معنی حدیث که تسمیه شما الا ان نایب می شود از تسمیه ذبح
کنند بلکه بیان میکند که تسمیه مستحب است نزد اهل و آنچه شما نمیدانید ذکر تسمیه را بران نزد ذبح صحیح است اهل
آن و قتیکه باشد ذایع از انها می که صحیح است اهل ذبیده و از جهت حمل کردن حال مسلمان بر صلاح و تحسین ظن
بوی و تمسک کرده است باین حدیث کسیکه شرط نکرده است تسمیه را نزد ذبح و این تمسک ضعیف است کما لا یخفی
* و عن ابی الطفیل * بضم طاء صاحبی مشهور است پستورین صحابه در موت علی الاطلاق و بود و رضی الله عنه از تابعین
علی مرتضی رضی الله عنه فصیح اللسان سربیع الجواب * قال سئل علی * کفتم پر سید * قال رضی الله عنه * هل خصکم
رسول الله صلی الله علیه و سلم بشیء * ایا مخصوص من و ممتاز کرد انید * است شما را آنحضرت یعنی اهل بیت را بچیزی از
احکام که دیگران را نکرده * فقال ما خصنا بشیء لم یعم به الالبان * پس گفت علی مرتضی رضی الله عنه مخصوص نکرد انید است
آنحضرت ما را بچیزی که فراتر رفت بدان چیز همه مردم را فی الصراح عموم فراز گرفتن همه را در کلام درین تخصیص در باب
الک یا تکل شته است قبل کر * الا ما فی قراب سیفی هذا * مگر چیزیکه در قراب این شمشیر من است قراب یکسر قات
شمشیر داند که در روی شمشیر با نیام و بند می باشد * فآخر ج صحیفه آنها * پس بیرون آورد علی مرتضی نامه که در روی

این نوشته بودند لعن الله من ذبح لغير الله لعنت کنا دخل اي تعالی کسی را که ذبح کند بغير نام خدا چنانکه مشرکان ذبح میکردند بنام بتان و لعن الله من هرق منار الارض و لعنت کناذ بخدا ای تعالی کسی را که دزدی و غارتگری و نشانهای زمین را منار بفتح میم جمع منار است بمعنی علامت یعنی نشانهای زمین که متمیز و جدا می گردانند و این معنی میخواهد مجاز کرد این آیه نیست مرا و از از حق همصایه و بر میآورد نشانها را از قطع میکند چیزی را از زمین و این معنی میدهد اند در زمین خود کنا اقالوا و تواند که معنی آن باشد که تغییر میدهد نشانهای زمین را و بر میآورد از انوار و ناپدید میکند اند انرا تا کم کنند مردم را و از قطع کند طریق را و این معنی مناسب تر است باین روایت که گفت و فی روایه من غیر منار الارض لعنت کناذ خدا ای تعالی کسی را که تغییر میدهد منار الارض را و لعن الله من لعن والد و لعنت کناذ خدا ای تعالی کسی را که لعنت کند پدر و خود را که از جمله حقوق و این است و احتمال دارد که مراد آن باشد که لعن میکند پدر دیگری را پس لعنت میکند آن دیگر پدر را و از پس وی سبب و باعث لعنت پدر و خود میگردد پس گویا و لعنت میکند پدر و خود را چنانکه در حدیث دیگر نهی آمده است از شتم زائد و شاعر گفته کرما در خویش دوست دار دشنام مکن به پدر من و لعن الله من اوى محلثا و لعنت کناذ خدا ای کسی را که جای دهد و پناه دهد و حمایت کند مبتدع را که در دین چیزی پیدا کند که در اصل نبوده است و خلاف سنت و غیر آنست ایواجای دادن ما و پناه جای میدهد و محبت یکسر دادن بمعنی اخلاص کند و نوبد پدر آرند و محبت بفتح ذال نیز آمده بمعنی امر محبت نوبد پدر آورده شده و جای دادن آن بمعنی راضی شدن پدر آن و مهر کردن بر آن و تقریر فاعل آن بر آن کنایه میجو البتار و لعنت شامل است لعنت کفر را که بمعنی دوری از رحمت حق باشد و لعنت نسبی را که مراد پدر آن دوری از د رگاه عزت و قرب است و اطلاق لعن پدر بمعنی بسیار است در احادیث و درین تجارت و خلاص است از بسیاری از محذورات و مشکلات فتنه بر رواه مسلم و عن رافع بن خدیج بفتح خاصه بی نصاری است حاضر نشد پدر را از جهه مغرور بعد از آن حاضر شد احدی را و مشاهده را که بعد از و است قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ان لا قوالا لعدو ولا بد رستی ماملا قات کنند و پیش اینکه ایم دشمنان را یعنی کافران را نبرد و لیست معنا مدی و نیست با ما کار و یعنی شایسته کار دهام را لیا شد مدی بضم میم جمع مدیه مثله المیم کار دکلان و فی الصراح مدیه بضم و کعده شده انفذ به بالقضب یا پس ذبح کنیم نهی که تیز باشد مانند کار قال گفت آنحضرت ما نهر الدم چیزی که روان کرد و اند خون را و ذکر اسم الله و بزرده شود نام خدا فکل پس بخور یعنی جایز است اکل آنچه ذبح کرده شود پیچیده روان کند بخون را خواه آن باشد یا نه و این متفق علیه است میان علماء لیس العن والظفر مگر دندان و ناخن و ما حل لکم عنه و هر انجام است که خبر دهد شما را از سبب آن که دندان و ناخن چرا و نیمه پس بیان کرد و فرمود اما العن فعظم اما دندان پس استخوان است و با استخوان و و انیست ذبح شیخ این صلاح گفته اند انستم من بعد از لعنت و نفیض بر این منع ذبح با استخوان معنی که در عقل درآید و شیخ عزالدین عبد السلام نیز همچنین گفته و در حدیث همین مقل از فرموده که دندان آن جایز نیست چرا که استخوان است و شیخ مدنی الدین نوروی رحمه الله گفته علتش آن است که استخوان نجس میگردد بخون و قتی که ذبح کرده شود بوی و نهی واقع شده است از نجس کردن دندان استخوان زیرا که توشه و خوراک برادران شما است از جن نذکر السیوطی اما الظفر فمدی انگش و اما ناخن پس کاردهای حبشیان است و حبش بضم حا جمع حبش است و معنی تعبیل آنست که ذبح کردن بناختن تشبیه است بایشان درین فعل شنیع که مخصوص است بایشان و حبشه کافران و نصاری و ماموریم و مخالفت کردن با ایشان بدانکه منع از ذبح دندان و ناخن مدی الاطلاق است نزد الله بلکه رحمه الله علیه و نزد امام ابوحنیفه رضی الله عنه جایز نیست دندان و ناخن که بجای خود اند در دهان و در دست و جایز است دندان و ناخن که بر کین باشند و با کسی نیست بخوردن آن و لیکن این ذبح مکرره است و شاخ نیز همین حکم دارد

و جفت ائمه اطلاق حد بنی مل گوراهما و حجت ماقول آنحضرت امت که فرمود امر را لکم بما شئت بیز خون بهر چه میخواهی
و انرا لاد اج و بهر که ای کردن و بهر چه میخواهی و آنچه روایت کرده است واقع بن مذبح محمول است بر غیر مشروع زیرا که
بعشه همچنین میکردند * و از صنف اهل و غنم * و رحیلیم ما غارت شتران و کوفته اند این را این نیز مقوله رافع بن خدیج
است * نذل منها بعیر * پس کویخت و پراکند * شد از آن شتران شتری * فرما * رجل بسهم * پس زد آن شتر را مردی
به تیر * فحجمه * پس باز داشت آن شتر را و بوجاد اشعرا * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لهدی الابل و الابل
پس گفت آنحضرت بد رستی مرا بن شتران را یعنی در میان ایشان رمنند کن و کزیزت که آن انداز مردم * کا و ابی الوحش *
همچو رمنند کان از جا نوران و شبنی * فاذا غلبکم منها شیء * پس و قتیکه چیزی که بر شما ازین شتران چیزی یعنی
شعری * فافعلوا به فکلا * پس بکنید بان شتر همچنین که کردید یعنی تیز زنی یا بهر نوع که توانید بکشید بعد از آن که
چیزی باشد که رواست بدان ذبح که حکم شکار دارد و همچنین اسعد در وقتیکه شتر و جز آن در چاه افتاد و مانند آن
پس ذبح و قسم است اختیاری و اضطراری اختیاری بجر احت کردن است میان لبه و لکین و بریدن رگهای لکری
و اضطراری بجر احت کردن در مورجا که باشد و در مدایه میگوید که امام مالک گفته است که حلال نمی شود بذکوة اضطرار و اعتبار
نمی توان کرد آنرا زیرا که نادر است و ما میگوئیم که معتبر حقیقت بجز احت و مسلم نیست ندرت بلکه کثیر است * متفق علیه
* و عن کعب ابن مالک * صحابی مشهور است از شعرائ اسلام صاحب تخلف از غزوة تبوک و قبول توبه * انه کان له غنم ترمی بسلع *
و را می است از وی که بود مزاورا کوفته اند که می چریک نسلع بفتح سین مهمله و سکون لام نام مکرمی است بدین در جانب
غربی مل بنه و رانچا آب که صاحب از بعد میگویند و حفز خندق و غزوة آن در آنجا بود میگویند * فابصرت جارية لنا بشاة من
غنمنا موتا * پس دید و دریافت داهی که مار بود بیک کوفته ای از کوفته اند ما اثر مرک را یعنی دید آن جارية کوفته ای را
که میمرد * فکسرت حجرا * پس شکست آن جارية سنگی را * فذبحتها به * پس ذبح کرد آن شاة را بان سنگ * فقال النبی *
پس سوال کرد کعب ابن مالک پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم * که خوردن آن کوفته حلال است یا نه * فامره باکلهما *
پس امر کرد آنحضرت کعب را بخوردن آن شاة * رواه البخاری * و من شاة * بتشیل دال * بن اوس * بسکون
و اوائضاری برادر زاده حسان بن ثابت اوزا وید را و را که از من بن ثابت بن منزه است صحبت است عبادة بن
الصامع و ابیوالد ردا رضی الله عنهما گفته اند که خدا ای تعالی شداد بن اوس را علم فرمود داد * عن رسول الله *
روایت میکند از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال ان الله * بذبح شاة خذ اربع ثمارک و تعالی * کتب الاحسان
طی کل شیء * نوشت و واجب کرد انیل نیکی کردن را بر هر چیزی حتی دزد قتل و ذبح * فاذا قتلتم فاحسنوا القتله *
بکمر قاف پس چون بکشید پس نیک کنید طریق کشتن را که تیز کنید شمشیر را و زود خلاص کنید و عذاب نکنید * و اذا
ذبحتم فاحسنوا الذبح * و چون ذبح کنید پس نیک کنید ذبح را و ذر روایتی الذبیحة بکمر ذال چنانکه قتله بکمر قاف
بود * لیسجد احدکم شرفته * بفتح شین و باید که تیز کند یکی از شما کار خود را * و لیروح ذبیحته * و باید که راحه
دست حیوان ذبح کرده را یعنی بکند از دوا یا بعیر و سرد کرد و اعتراض باید این بیان احسان در ذبح است
و از جمله احسان است که تیز نکند کار در در پیش چشم حیوان و یکی را بحضور یکدیگر نکشد اگر ممکن است و پای کشید
نبرد آنرا که میخواهد ذبح او را * رواه معجم * و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم ینهی ان تصبر بهيمة *
گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را که نهی میکرد از آنکه صبر داد * میشود یعنی حبس کرد * شود و نگذاشت
شود حیوانی چهار پایه * و غیر ما * یا غیر بهیمه از حیوانات دیگر * للقتل * از برای کشتن و اصل صبر حبس است
فی الصراح بهر شکلی که کردن و باز داشت کردن کسی را از جهت کشتن یا بجهت سوختن دادن و مراد آنست که حبس کرده
شود حیوانی و نگذاشته شود از برای کشتن بی اکل و شرب یا معنی آنست که نگذاشته شود حیوان و هدف ساختن

شود و قبر انی اخفته شود بخوبی روی تابمیرد چنانکه در حدیث آئیند **بیاید *** متفق علیه * **رویه** ان النبی صلی الله علیه و سلم لعن من ابتذل اثماً فیہ الروح غرضاً * **وهم** از این عمر را بعد که آن حضرت لعنت کرده است کسی را که گرفت و ماحت چیز را که در روی روح است قبل غرض بمعجمتین مفتوحین نشانه تیر * **متفق علیه *** **و** عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا یختل واثماً فیہ الروح غرضاً * **مدلول** این حدیث مدلول حدیث سابق است لیکن اینجا بیضاویه فرموده و در اینجا لعنت کرد بدین فعل و تعلیل و تشبیه بدین لعن بیشتر است و بمرتقل بدین فعل تعدیل جبران و تلافی است اگر میسر دوا اگر نیز و بعد از این فتح کنند تعدیل بی موجب باقی است * **رواه مسلم *** **و** عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الضرب فی الوجوه * **نهی** کرد آنحضرت از زدن در روی بطایفه یا بتا زبانه و جز آن در روی آدمی یا حیوان یا دیگر * **و** عن الوهم فی الوجوه * **و** نهی کرد آنحضرت از داغ کردن در روی الصراح و هم و سقمه نشان کردن و داغ کردن * **رواه مسلم *** **و** عن ابن عباس علیه و سلم هر علیه چهار * **وهم** از جابر است که آنحضرت را کتشت بر روی چهاری * **و** قل و هم فی وجهه * **و** حال آنکه بتحقیق داغ کرده شده است در روی آن چهار * **قال *** **کعبی** آنحضرت * **لعن الله الذی وسمی *** لعنت کنایه است ای تعالی آن کسی را که داغ کرده است او را * **رواه مسلم *** **مدلول** آنکه داغ کردن در روی متوجهی غنه است با جماع بخلاف آنکه در آدمی یا در حیوانات دیگر اما داغ نه در روی بعضی معصیان داشته اند در چهار پایها یا زکوة و جزیه و چاروازی است در غیر آن و مقصود تمیز و تعیین است اما در آدمی اخبار و آثار و اولاً و فعلاً مختلف آمده است اما احوال بعضی دلالت دارند بر آنکه خوب و محبوب نیست و بعضی بر مدح ترک آن بعضی بر نهی از آن اما فعل که دلالت دارد بر جواز آن آنچه روایت کرده شد است که آنحضرت فرستاد طبعی را در ایمن که بپس فصل گردانور او داغ کرد و چون بجز روح شد معلوم بن معاذ در آنکس اذن کرد آنحضرت او را داغ و چون ورم کرد داغ دیگر فروم و داغ کرد جابر را و بعد بن ابی ترار را گفته اند که نهی محمول است بر آنکه باختیار باشد بی ضرورت و احتیاج بدان و اگر ضرورتی باشد جایز است از کوفتی سفر السعاده را گفته اند که داغ کردن از اجباب و همه است که مناسبت این قاعده است در توبی بخلایع جاهلی دیگر که از اجباب ظنیه است و اگر ظن غالب اینجا نیز حاصل کرد و جایز بود و مختار آن است که مکرره است بکرامت تحریمی مکرر در حصول ظن غالب بقول طبعی حاذق که گوید منحصراً در علاج در آن * **و** بعضی گفته اند که نهی از آن جهت کرده اند که عرب با اعتقاد داشتند که ایضاً نافع است جز موقوفه بر نهی کردن تا در روی شرک خفی نیفتند و باقی کلام در شرح سفر السعاده است * **و** عن انس قلل غل و حث الی رسول الله صلی الله علیه و سلم بجل الله بن ابی طلحه * **گفت** انس بن مالک یامد ابردم بسوی آنحضرت عبد الله بن ابی طلحه را که برادر او بود از مادر او بر او طلحه شوهر حاصل است و این عبد الله از مادر و معتول شده بود * **قال** آنحضرت او را آنکه غائبان خائنین جزایا بجز آن از جنس شیون و مالک اود ز کام طفل که از انبیه شده است و این محنت است در اطلاق * **فرامیته** بن ابی طلحه * **پس** یا ختم من آنحضرت را در حالیکه در دعت او است میهم بکرمیم و سکون تختایه و فتح لعین همله آهنگی که روی داغ کنند * **وهم** ایل الصدقه * **داغ** میکرد شتران زکوة را تا متمیز شوند از شتران دیگر * **متفق علیه *** **و** عن هشام بن زید * **جل** او انس بن مالک است تا یعنی استفتی * **عن** انس * **روایت** میکند از انس بن مالک که جل او است * **قال *** **گفت** انس * **و** خلف علی النبی * **در** آمدن بر پیغمبر * **صلی الله علیه و سلم** و خوبی مرید * **و** حال آنکه روی در مرید میبود هر چند بکرمیم و سکون را و فتح و فتح جای باز داشت شتران و جز آن از بقرو غنم و زید یعنی حبس است * **فرامیته** بکرمیم * **پس** در آن من آنحضرت را آنکه داغ میکرد چیزی را از چهار پایها یعنی در عضو و طرفی از اعضا و اطراف آنها در بعضی نسخ شاء جمع شاة و این نسخه ظاهر است بحسب معنی * **حسبته** **قال *** **میکوید** هشام کان می برم انس را که گفت * **بنی** از آنها یعنی داغ میکرد در کوههای انعام و کوه سفین ان * **متفق علیه**

یا چیزی یعنی حیوانی جز بر ناله و فریاد پس تیرانداخته شود و او را گشته شود باین طریق چنانکه در حدیث ابوالدرداء گفته
 شد و سئل عن الخلیعة * و برید و شد ابو عامر از معنی خلیعه * فقال ان لب * پس گفت ابو عامر کوک * و الصبح * یا در ناله
 دیگر که میگوید کوسفند را * و رکب الرجل * می دریا بد او را مرد * فی خذ منه * پس میگوید از دهان کرک * نه موت فی یله * پس می
 میرد در دست آن مرد * قبل ان یل کیها * پیش از آنکه ذبح کند آن خلیعه را مشتق از خاص و اختلاس بمعنی ربودن
 * رواه الترمذی * و عن ابن عباس و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن شریطة الشیطان * نهی
 کرد آنحضرت از خوردن شریطة شیطان * زاد ابن عیسی * زیاده کرد * است ابن عیسی در بیان معنی شریطة و گفته
 * فی الذبیحة یقطع منها للجان * شریطة ذبیحة است که برید * می شود از ری پوسه * و لا تعرض الا وداج * و برید
 نمیشود رکهای کردن که ذبح عمارت از آن است نوی بفتح فار سکون را بریدن و وداج جمع و دج بفتح و او وداج رک
 کردن * تم ترک حتی موت * پستتر گذاشته می شود تا آنکه می میرد و اهل جاهلیت می بریدند چیزی اندک
 از پوست حلق بهیچه و میکند اشتند تا آنکه می میرد و تعمیه او بشریطة از جهت آنست که شرط بمعنی نشتر زدن است
 از شرطه حجام با شرط بمعنی علامت است و اضافت بشیطان از بهر آنست که حامل و باعث و مزین و محسن این عمل
 برای ایشان اوست و راضی است بدان * رواه ابو داود * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم
 قال ذکوة الجنین ذکوة امه * ذبح بچه که در شکم است ذبح مادر اوست فی الصراح ذکوة بذال معجمه و تذکیه
 کلو بریدن کوسفند را یعنی ذبح کردن مادر رکفایت است در حلال شدن جنین پس اگر ذبح کرده شد کوسفند
 که در شکم از جنین است مرده حلال است بخوردن آن و باین قائل اند ائمه ثلثه پس نزد امام احمد و شافعی
 حلال است خواه موی بر او زده باشد یا نه و نزد امام مالک اگر تمام شده خلقت او و روئیده باشد موی او و نزد
 امام ابو حنیفه و در هدایه قول صاحبیه نیز همین گفته حلال نیست اکل او مگر آنکه بیرون آید زنده و ذبح کرده شود و قول زفر
 و حسن بن زیاد نیز همین است و متممك ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود است که چون بیفتد
 صید در آب نباید خورد با احتمال آیه شاید بآب مرده باشد پس حرام کرد اکل را نزد وقوع شک در سبب زهوق
 روح و این موجود است در جنین چه دریافته نمی شود که در بدن بی ام مود و یا با احتباس نفس و اگر زنده بر آید واجب
 است ذبح او باتفاق و در صحت این حدیث نزد امام سنن است و الله اعلم * رواه ابو داود و الدارمی و رواه الترمذی
 عن ابی سعید * و عن ابی سعید الخدری قال قلنا * کفنا ابو سعید گفتیم ما * یا رسول الله فنذر الناقة * نذر میکنیم
 ناقة را و نحر نیزه زدن در سینه شتر و این سنت است و شتر اگر چه ذبح نیز جائز است * و نذبح البقرة و الناقة * و ذبح
 میکنیم گا و کوسفند را ذبح بریدن رکهای حلق چنانکه در گا و کوسفند باید کرد * فنذبح فی بطنها الجنین * پس می یابیم در شکم
 اینها بچه یعنی مرده * انلقیه ام باکله * یا بیند اریم و بر قاییم او را یا بخوریم * قال کلوه ان شئتم * کفب آنحضرت بخورید
 او را اگر میخواهید * فان ذکوت ذکوة امه * پس بد رستی ذبح او ذبح مادر اوست * رواه ابو داود و ابن ماجه * و عن
 عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من قتل عصفورا * کفب آنحضرت کسی که کشت کبشکی
 را * فما فوقها * پس چیزی که فوق او است در صغر و حقارت جنبه یا در کبر و عظم * بغیر حقها * کشت بی حق آن چنانکه نباید
 کشت و حلال نیست * سأل الله عن قتله * می پرسد او را خدا تعالی اگر کشتن وی یعنی روز قیامت از آن معقول خواهد شد و بران
 ما خرد خواهد کشت * قبل * گفته شد * یا رسول الله و ما حقها * و چیست حق کشتن آن * قال ان یذبحها فیاً کالها * کفب آنحضرت
 حقیق آنست که ذبح کند او را پس بخورد آنرا * و لا یقطع رأها فیرمی بها * و نبرد سر او را پس بیند از آنرا یعنی
 بر وجه ذبح نکشد * رواه احمد و النسائی و الدارمی * و عن ابی و اقله الیشی * اختلاف است در این و نسبت او به ابی
 قل به الا سلام است و بعضی گفته اند که حاضر شد بد او را و بود با وی لواء بنی لیس و بعضی گفته اند از مسامحه فتم است قول اول

همچنین تراخت مغل و ذراعت ذراعت علی یغنه و مجاورت کرد بلکه * قال قد م النبی صلی الله علیه وسلم المک یغنه * گفت قلوم آورد
آنحضرت ملک یغنه را هم یجیبون استمة الابل * و حال آنکه مردم می بویند کوهان شتران را چوب نیچیم و موحد بوییدن از باب نصر و اسنمه
جمع مقام بفتح سین * و یقطعون الیاء الختم * و می بویند نعل دنیهای کوهن را الیاء جمع الیه بفتح همزة مقصود آنکه
کوهان و دنیهای از نده می بویند و می خوردن * قال * گفت آنحضرت * مایقطع من البهیمة * چیزی یعنی عضوی که بویله شود از
چار باید * و می حیة * و حال آنکه و می نکه است * فیه میته لا تولى * پس آن قطعه بویله شده مردار را خورده نمی شود
* الفهل الثالث * عن عطاء بن یسار * تابعی ثقة است مشهور از کبار علمای
* رواد الترمذی و ابوداؤد

مک یغنه است کثیر الحدیث مولی ام المومنین عیسی بن ماریه * و معین و هو ابن اربع و ثمانین * عن رجل من
بنی حارثه * روایت میکند از مردی از بنی حارثه که قبیله از انصار است * انه کان یرعی لقطعة * بد رستی که آن مرد بود
که پیچیده انیل ناکه است من شعب را * بشعب من شعب احد * بد رة از درهای کوه احد لقطه بکمر لام و فتح آن ناکه قریب العهل
به نتاج شعب بکمر خنجره میان دو کوه و راه میان دو کوه و مسیل آب * فرای بهانهاست * پس دید تا آن ناکه موت را
یعنی دریا خد که می میرد * فلم یجد ما یخبر فابیه * پس نیافت چیزی را که خبر کند آنرا بد این چیز از نیکو و کارد و ما نکل
آن * فاحذ و تذا * پس گوشت میخی را و تکی بفتح و او کسرتا * فوجأ به بنی لمة بها * پس زد بجمع در غنیه وی * حتی
انهر اقیمها * تا آنکه ریخت خون آن ناکه را و جی بگارد در زدن * ثم اخبر رسول الله * بختو خبر داد آن مرد پیغمبر خدا
* رواه صلی الله علیه وسلم فامره باکلها * پس امر کرد آنحضرت آن مرد را بشوردن آن ناکه * رواه ابوداؤد و مالک و بیرونی روایت
قال * بود روایتی از پیچنین امله است که گفت * قد کما بشظاظ * پس تکیه کرد یعنی ذبح کرد آن ناکه را بطرف شظاظ
بکمر شین و بظا این معجمین چوبی که مرد و طرف او تو می باشد و آورد می شود در میان دو جوال * و عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بدانی البصر الا وقد ذکاها الله لینی ادم * نصبت هیچ چمنده در دریا مگر آنکه
ذبح کرده است از اخلاص تعالی برای اولاد ادم یعنی خلال است پی ذبح و شکار کردن و بر آوردن آن از دریا حکم ذبح
دارد ظاهر این حدیث حل قمامه در آب بحر است و از ان میان حل سمک متفق علیه است میان است و در غیر آن
اختلاف است * رواه الدارقطنی * باب ذکر المکلب * باب در ذکر کلب که کلام از ان نکات اشقن آن جائز است و کلام
جائز نیست و آنکه کشتن آن جائز است و جائز نیست چون در کتاب می ذکر کلب گذشت بیان بعضی احکام کلب نیز کرد *
* الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتنی کلبا *

کسی که آورد یعنی نگاه دارد و علی را * الاکلب ماشیه * مکرسی ماشیه یعنی میککه برای نگه داری حیوانی که ماشیه است
* او ضار * بضاد معجمه بر وزن قاض یعنی شک شکاری را ضاروة در پی صید و نکل شدن * مک * نقص من عمله کل يوم قیراطان *
نقصان کرده می شود از اجر عمل او هر روز و قیراط بعقب عقوبت بر نگاهداشتن آن از جهت امتناع دخول ملائکه در خانه
و دین در آوردن در ظرف آب و این را کردن مردم قیراط نیم دانک مراد از اینجا مقل از معلوم است عند الله * متفق علیه
* عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتنی کلبا * کسی که بگیرد سگی را یعنی نگاه دارد آنرا * الاکلب
ماشیه او صید او زرع انتقص من اجره کل يوم قیراط متفق علیه * مثل حدیث سابق است و اینجا کلب زرع یعنی آنکه برای
محافظت زراعت نگاه دارند زیادت کرده و نقصان از اجر مقل او قیراط گفته و در اینجا قیراط گفته بود و این تفاوت یا باختلاف
بأنواع کلب است چنانکه در حدیث جابر بیان یا بجهت اختلاف مواضع و امکانه چنانکه حرم و غیر حرم یا در قیراط در
حد این و قیراط در صحاری و بودی یا باختلاف از منته یا بجهت نقصان قیراط حکم کردند و چون مشا لطیف بکلب
بیشتر شد و گفت بانه از یاد شد زجر و نکلیدن زیاد شد و بعضی گفته اند که اختلاف نیست در حدیث زیرا که اقتنا
از زیاده بر اتخاذ است * فافهم * و عن جابر قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بقتل الکلاب * گفت جابر امر کرد ما را

آنحضرت بکشتن سگان * حتی ابن المراءه تقلع * بفتح نون تشدید و رفع میم * من البادية بکلمها * تا آنکه پیش می
آمد زنی از باده بساک خود که داشت * فقتله * پس می کشتیم آن سگ را تا حکم آنحضرت گرفته اند که این مخصوص بود ببل باده مطهره
که مویض انوار روحی و مورد ملائکه بود پس هزار راست تطهیر آن از کلاب که مانع اند از دخول ملائکه و تخصیص بزن بیعت انست که
زنگان در باده می باشند و مکانها را نکاه می کردند و احتیاج آنها به نگاهداشتن آن بیشتر است یا این قید مرأاة اتفاقی است
والله اعلم * تم نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قتلها * بیشتر نهی کرد آنحضرت از قتل کلاب * وقال * وکفتم علیکم
بالأسود البهیم * بر شا باده قتل کلب اسود خالص سواد بهیم یکرنگ * فی النقطتين * خد اولد در نقطه سفید بالای
و چشم * فانه شیطان * پس بد رفتی اینچنین سگ با این صفت شیطان است شیطان گفتن از راجعت شدت خیم
و بی بردن وی زیان کنند ترین سگان بود و رنگها میانی و دور تر از شکا و گردن حتی که امام احمد بر آن
رفته اند که حلال نیست شکار سگ میا و زبراکه و شیطان است و اتفاق دارند بقتل کلب عقور و آنکه در وی ضرر است
اگر چه میا و نیا شد * و زاد مسلم * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم امر بقتل الکلاب * و راجع است از ابن عمر که
آنحضرت امر کرد بقتل سگان * الا کلب صید * مکر سگ شکار * و کلب غنم * یا سگ کو سفتل آن * و ماشیه * شک راوی
است که غنم گفت یا ماشیه * متفق علیه *
بضم میم و فتح غین * معجمه و تشدید فاء مفتوحة صحابی مشهور است * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اولان الکلاب
امه من الایم * اگر نمی بود این که سگان امتی از امتها اند * لا مرت بقتلها کلبها * هر اینده امر میکردم من بکشتن آن همه
پس اگر امر کنیم بقتل آن منقطع می شود گروهی از خلق خدا و لابد در وجود این گروه حکمتی خواهد بود و امت
از هر جنس حیوان اسم جماعت * فاقبلوا منها طر اسود بهیم * و چون میل نیست بکشتن همه پس بکشید آنچه زیان کننده
تر است از آن میان و آن هر سگ یا بکرنگ * و راده بود و والد ارمی و زاید الترمذی و النعمانی * و زیاده کرده است
ترمذی و النعمانی این عبارت را که * و ما من اهل بیت یزبطون کلبا * و نه میزند هیچ اهل خانه که می بیند سگی را
* الا نقص من عملهم کل يوم قیراط * دیگر آنکه نقصان کرده می شود از اجر عمل ایشان حصه معینی * الا کلب صید و کلب غنم
اگر کلب حیرت * مکر سگ شکار یا سگ کو سفتل آن یا سگ کشت زار * و عن ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم
عن التحریش بین البهائم * نهی کرده است آنحضرت از برغلانیدن و جنگ انداختن میان چهارپایهای چنانکه میان شتران
و قیفا را و مانند آن و جنگ انداختن میان مرغان نیز همین حکم دارد * و راده الترمذی و ابوداود * باب ما یصل اكله
و ما یحرم * یا بد در میان حیواناتیکه حلال است خوردن آن و حیواناتیکه حرام است خوردن آن بآنچه بکتاب الله
ثابت شده است حرم آن مینه است و دم معفوح و لحم خنزیر و آنچه ذبح کرده شده است بنام غیر خدا چنانکه کریمه قل لا یجوز
فیما ارحی الی متحرما الا بة اثبات آن میکند بعد از این زیادت کرد سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اشیاء دیگر را مثل کل ذی
ناب و ذی مثل و خمر اهلیه و جز آن پس بعضی از آن متفق علیه است از جهت قطعیت احادیث و بعضی مشتبه فیه
میان آمده از جهت اختلاف احادیث و آنچه پیش آمده است بدان اختلاف قول و بی تعالی است و یستلزم
الطبیعات و یحرم علیهم الخیال و باین استدلال کرده اند اصحاب ما بر تحریم ما عوای معک از حیوانات ما میوه
و در حدایه گفته است که امام مالک و جماعة از اهل علم گرفته اند بعوضی اطلاق حل جمیع آنچه در اختیار است
و استثنا کرده اند بعضی خنزیر و کلب و انسان مائی را بر از امام شافعی آمده است که مطابق داشته و همه را
حلال گفته بدلیل قوله تعالی و احل لکم صید البحر و قل وی صلی الله علیه و سلم در شان بحر و هو الطهور مائة و الحل میته و
مارا دلیل قول وی میانه است و یحرم علیهم الخیال و جز معک هر چه حصص غنیمت است و مراد بشیبه آنچه بدلیل
داند او را طبع سالم و درجه جز معک است طبع ملیم آنرا غنیمت میدانند و مل معب امام احمد آنست که بعد از

است که گمان برد؛ است که درین حدیث دلالت نیست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مطلع شد؛ باشد بر خوردن آن با آنکه گمان نمی توان برد بآل ابی بکر که ایشان اقدام کنند بر نعلی که در زمان آن سرور نبود مگر آنکه نزد ایشان علمی باشد بجزو آن از شدت اختلاط ایشان با آنحضرت و عدم مفارقت ایشان از خدمت و صلی الله علیه و سلم با توفیر اعیه صحابه رضی الله عنهم بر سوال احکام از حضرت رسالت و از بیجهت مذمت راجع آنست که اگر صحابی گوید که ما میگردیم چنین در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم این را حکم رفع است زیرا که ظاهراً اطلاع آن حضرت و توفیر را است بر آن و هرگاه که در مطلق صحابه باشد پس چگونه در آل ابی بکر رضی الله عنهم و گفته است طحاوی که رفته است ابو حنیفه بسوی کرامت اهل خیل و مخالفت کرده اند و را صاحبیه و غیر ایشان را احتیاج کرده اند باخبار متواتره در حدیث آن انتهای و تحقیق نقل کرده اند بعضی تابعین از صحابه مطلقاً بی استثنای بعضی از صحابه از این پس اخراج کرده است این ابی شیبه بعد از صحیح بر شرط شیخین از عطا که گفت همیشه بود؛ این علف نو که بخوردند آنرا گفت این جریح گفتیم که من بعد از مراد بسلف اصحاب رسول الله را میخواهی صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم که آری صحابه را میخواهم و اما آنچه از ابن عباس در کرامت آن نقل کرده اند روایت کرده است آنرا ابن ابی شیبه و عبد الرزاق بدو سند ضعیف و ابن ابی حنیفه که از اعظم علمای مالکیه است گفته است که دلیل بر جواز واضح است لیکن سبب کرامت مالک کل آنرا از جهت آنست که اکثر استعمال خیل در جهاد است و این اموری خارج است و سخن در آن نیست و اگر خیوایی که اتفاق است بر ابا حنیفه و اگر حادث شود اموری که تقاضا میکند که بر تقلید بر ذبح مفضی یا بر تکلیف مجتهد و رکود و ممتنع میگردد ذبح آن و حال آنکه لازم نمی آید قول بتحریم و انتهای و قول بعضی تابعین که میگویند که اگر حلال می بود از ضمیمه بان جائز می بود منتقض میکردد بکثیری از حیوانات وحشی که جائز است اکل آن و مشروع نیست بان از ضمیمه و اما حدیث خالد بن الولید که نزد ابی داؤد و یحییٰ است که نهی کرده است رسول خدا از لجوم خیل و قال و حمیر ضعیف است و اگر مسلم دارند ثبوت آنرا نمی ایستد معارض حدیث جابر که دال است بر جواز و حال آنکه موافق است بان حدیث اسماء و تضعیف کرده اند حدیث خالد بن الولید را احمد و بخاری و دارقطنی و خطابی و ابن عبد البر و عبد الحق و غیر ایشان و بعضی گفته اند که حدیث جابر دال است بر تحریم که گفته است رخصت زیرا که رخصت برای استباحه حرام می باشد باقیام مانع پس دلالت میکند که رخصت داده می شود بسبب محرمه که رسید؛ بود ایشانرا تخیر پس دلالت نکرد بر حل مطابق جواب داده شده است بآنکه اکثر روایات بلفظ اذن آمده است چنانکه در حدیث متفق علیه که در کتاب می گور است و نیز اگر اذن در اکل خیل و رخصت بیجهت محرمه بودی حرام علیه ولی واقرب بود بان از جهات کثرت آن و عزت و ندرت بخیل پس دلالت کرد بر آنکه اذن در اکل خیل با بحث عامه بود نه بخصوص ضرورت و احتیاج یا تعیین بقول وی همچنانکه لترکیبها رزینة نیز راقع شده است جواب از آن داده اند و تمام این کلام در شرح ذکر کرده شده است و الله اعلم

و عن ابی قتاده انه رای حماراً وحشیاً فغره * و روایت است از ابی قتاده که وی دید نمبار و وحشی را پس مجروح کرد و کشت آنرا * فقال النبی صلی الله علیه و سلم هل معکم من لمحہ شیء * پس گفت آنحضرت بان جماعتی که خوردند آنرا پس آمدند به ملازمت آیا هست باشما چیزی از گوشت وی * قال معنا رجله * پس گفت ابو قتاده با ما پای اوست * فاخذنا فاکلها * پس گرفت آن حضرت آنرا پس خورد آنرا را این حدیث یا قهه اش و احکامش در کتاب الحج و در اکل محرم صید غیر محرم را گذشته است * متفق علیه * و عن انس قال انفقنا اربعاً بمر الظهران * برانگیختیم و دو انیدیم ماخر گوش را برای شکار کردن در وادی که او را امرا الظهران گویند بفتح میم و تشدید را و فتح طاء معجمه و سکون ما و نفع بنون و فارجم بر جستن خروش و در آن برخاستن و نفاق برانگیختن و دو انیدن * فاخذتها * پس گرفتیم من آنرا و شکار کردم * فانیت بها ایا طلحة * پس آوردم آنرا نزد ابو طلحة * فانی بها * پس ذبح کرد ابو طلحة آنرا

و بعد از رسول الله صلى الله عليه وسلم بزرگوارها و فتنه‌ها و فرستاد ابو طلحه بن عمرو آنحضرت هر دین و هر دین را در آن
 و قبله پس قبول کرد آنریس معلوم شد که خوگوش که آنرا ارنب گویند حلال است و در حدایه گفته است که لا یاس
 بالکل الا رنب زیرا که آن حضرت و قتیکه پس به فرستاد و شد نزد وی امر کرد اصحاب را بخوردن آن متفق علیه
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الضب لیس الاکل ولا اخرمه فرمود آنحضرت که ضب بضاد بمعجمه
 نیست من که بشورم آنرا و حرام نمیکرد آنرا و نزد امام شافعی و احمد با یک نیست بخوردن ضب از جهت این حدیث
 متفق علیه و در روایتی مر مسلم را آمده که آنحضرت فرمود بخورید که آن حلال است ولیکن عام من نیست و بعضی
 میگویند که اجماع است بر آنکه ضب حلال است و مکروه نیست مگر آنچه حکایت کرده شده است از اصحاب ائمه حنیفه و
 نزد ما حلال نیست زیرا که آن حضرت نهی کرد عایشه را و قتیکه پس بعد از اکل آن و در فصل ثانی از حدیث عبد الرحمن
 بن شبل بیان کرد که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از اکل ضب و با کجمله چون اختلاف است در اخبار و احتیاط
 در ترک آنست و تواند که نهی ناسخ باشد و الله اعلم و ضب حیوانی است معروف کذا فی القاموس و در مصباح گفته ضب
 هو عمارو سیوطی گفته است که ضب و ثیه لطیفه است و از خصایص او آنست که نوار و در و کراست و بیج آن هردو یکی
 است و او میزدن ففتله سال و آب نمک خورد و کفایت میکند به و از بول میکند در چهل روز یک قطره و نهی افتد و راد ندان
 و در حدیث به شیخ الاسلام مذکور است ضب بفتح صاد بغیر سی و سمار آب نشو و نهی و نهی و خنکی بزیاد و در چهل روز یک قطره
 بول کند و هفتاد بیضه کنن و گویند که فصل سال بزیاد و نوار و در و کراست و نهی و نهی و خنکی بزیاد و در چهل روز یک قطره
 ضب بر نبوت حضرت رسالت ینا صلى الله عليه وسلم گواهی داده و عن ابن عباس ان خالک بن الولید را خبر داده که داخل مع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم طی میبونه و روایت است از ابن عباس که خالک بن ولید خبر داد آنرا که او در آمد با آنحضرت پس
 میبونه که از اموات المؤمنین است و میبونه خالک بن ولید است و خالک بن عباس و خالک بن عباس هم
 است و فوج بن علی صاحب مثنوی پس یا خالک یا آنحضرت نزد میبونه سوره از زبان کرده شده خنک بقاء مسمله و نون
 و ذال معجمه کرد اینند سنک کرم کرده شده بالان کوش تا پخته شود و آن کوش را جنین گویند و قد مر الضب رسول الله پس
 پیش کرد میبونه ضب را برای پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعد از آن الضب پس برداشت
 آنحضرت دست مبارک خود را از ضب و با او دراز خوردن آن فقال خالک احرام الضب پس گفت خالک بن الولید ایضا
 تحرام است خوردن ضب یا رسول الله قال لا گفت آنحضرت نیست عوام و لکن لم یکن یأمن قومی و لیکن نیست ضب در
 زمین قوم من فاجلنی اعانه پس من بایم خود را که مکروه میدانم اما اگر است طبعی و لیکن حرام نکرد اینند
 زیرا که وحی کرده انشای بسوی وی در آن چیزی قال خالک فاجتر رته گفت خالک پس کجایم آنرا بسوی خود فاکله پس
 خوردیم آنرا و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بنظر الی نگاه میکند بجا نوب من و منع نمیکند و اگر چه
 خالک نیز از زمین بود اما گرام نیست طبعی دامن که حال او نباشد متفق علیه و عن ابی موسی قال راایت رسول الله صلى الله عليه
 و هم باکل لحم الدجاج و روایت است از ابی موسی اشعری رضی الله عنه گفت یدم من آنحضرت را که میخورد گوشت ما که آنرا
 در قاموس گفته که دجاج اطلاق میکنند آنرا و در ماده مثلثة الدال و میوطی گفته که بعضی گفته اند که در ال برای آنکه در آن
 انثی متفق علیه و عن ابن ابی اوفی و روایت است از عبد الله بن ابی اوفی که صحابی مشهور است قال غزونا مع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم سبع غزوات گفت غز کردیم ما با آن حضرت هفت غزوه گنا تا کل معه الجراد بودیم ما که
 میخوردیم با آن حضرت ملخ را متفق علیه و تر مدی را بودا و ولعنا می نیز روایت کرده اند گفته اند که نیم ساعت الغظ معه
 در روایت مسلم و خالی است اکثر روایات ازین زیادت و کمی که زیاد کرده است این معنی مراد باشد است که میخوردند و
 همراه آنحضرت بودند و آنحضرت اینکار نمیکرد بر ایشان نه آنکه آنحضرت را ایشان میخوردند و این تاویل اگر چه خلاف

ظالمه ظاهر است و لیکن ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم نشود است جرأت را فرموده که نه بخورم
و حرام نمیکرد آنهم * و عن جابر قال غزيت جيش القمط گفت جابر غزا کردم من لشکر خطار انتقام معجمه و موحله متوحته
و بسکون موحله نیز آمده و برک درختان که زد و میشود بعضا پس می افتد بر زمین و وجه تسمیه این غزوه بدان جهت
آن است که حکم اضطرار برک درختان میشود و آنکه ریش میشد و آنها را بهار مانند لپهای شتر میشد و این را غزوه
میگفتند نیز گویند بکسر همین و سکون یا بمعنی ما حل که از مبلینه مسافت پنج شب بود و در سه هفته بود پیش از صلح
حلت بیه * و امر علينا ابو عبيد * و امر ساخيه شد که بود ابوما ابو عبيد بن الجراح که ارشده مبشره است و آن
حضرت ابرا امین مذله الامة خواند و است * فبعنا جوعا شد بد * پس کرسنه شدیم ماکر سنه شدیم سخت * قالی البحر
احونا ميتا * پس انداخت دریا ماهی مرد را در بعضی روایات آمده است یا قتل بر کتا در یاد ایه را بی آنکه نام
گنند آنرا حوت * لم نر مثله * ندیدیم ما مانند آن * یقال له العنبر * گفته می شود مرا ورا عنبر و دروایتی دایه العنبر
یعنی دایه که نام او عنبر است و آن ماهی کلان است که از پوست و سپر میسازند و گاهی آن سپر را عنبر هم میگویند
و احتمال دارد که دایه العنبر به جهت آن گویند که عنبر که نام طیب مشهور است از وی متولد می شود و ذوقافوس گفته است
که عنبر از طیب هر کین دایه بحریه است یا از چشمه است و نام سنگه بحریه است که از پوست آن پیل
می سازند * فاکتل منه نصف شهر * پس خورديم ما از وی تا نیم ماه و در روایتی شهر واقع شده یعنی ماه تمام و لشکر زیاده
چرا که صل بود * ندید * ماخذ ابو عبيد عظام من عظامه * پس گرفت ابو عبيد استخوانی را از استخوان های وی که استخوان
پیلو باشد * فقال اكلت * پس کشت سوار و یزید و در روایت ستن آمده که ایستاده کرد ابو عبيد استخوان
اورا و نظر کرد بر درازترین شتری پس آمده ز یزید * فاما قد صناد كرا للنبی * پس گفت میكه قدوم آوردیم ما ذکر کردیم
قصه را بر پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * كلوا از قای خرج الله انكم
بخورید روزی را که بیرون آورده است آنرا خدا می بخورد یا بمعنی خوب کردید که خوردید و دیگر هم از باقی ماند
باشد از آن بخورید یا اگر ازین جنس دیگر رزقی بیا بیک بخورید * اطعمونا ان كان معكم * بخور این ما را اگر باشد
یا شما یعنی اگر باقی ماند باشد چیزی از آن نزد شما این را از برای خوش کردن دلهای ایشان و تاکید حلیمه آن
فرمود یا به جهت تبرک بدان از جهت بودن آن طعمه از حق خارق عادت * قال فارسلنا الي رسول الله * گفت ابو عبيد
پس فرستادیم ما بمسوی پیغمبر صل * صلی الله علیه و سلم منه * چیزی از آن ما می که باقی ماند * بود * فاکتل * پس
خورد آنحضرت آنرا * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * روایت است از ابی هريرة
که آنحضرت فرمود * اذا وقع الذباب فی افاء احدکم * چون بیفتد مگس در آوند یکی از شما * فلیغمسه كله * پس بایک
که غوطه دهد او را همه او را یعنی در آوند آب باشد یا طعام غمس باب فر و بزدن چهره را * ثم لیطرحه * پس بپاشد
که بیرون بپاشد از دود و رکن آنرا طرح و در آنکه اختن و یغتتمین جامی دوز * فان فی احد جناحیه شاة * زیرا که
در یکی از دوز و بازوی مگس تنگ رستی و استیغاث * وفی الاخرى * و در بازوی دیگر و استیغاث و پیما ری و در آخر فصل
ثانی این زیاده آمده و انه یقنم الاله علی الاله و اید رستی وی پیش میکند در دوز و اید رستی * بازوی که دوزی
دود است بیشتر وی اند از دوزی غوطه بپاشد تا با دوزی دوز و اید رستی و دوز دوز کند و ضرورت است * زواة الکثیر
* و عن میمونة ان فارة وقعت فی حصن فاحت * روایت است از ام المؤمنین میمونة رضی الله عنها که موشی افتاد
در دوزن پس مرد آن موش فارة و بقا و التخیف را هموز و غیر مهموز و دوزن و لغت است سمن بفتح سین و سکون میم و ر و عن
فی الصراح سمن ر و عن معکه * فسئل رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس پرسید که آنحضرت را از حکم
فارة یعنی پرسید که آن ر و عن که فارة در وی افتاد می توان سخور دایه * فقال القوا * پس گفت آنحضرت

بیرون بیند ازید ناره را * و ماحولهها * و در غنی را که کرد اکراد ارامت * و کوره * و بخوریل باقی روشن را امانیت
 چون جامد فی با شد نجس میکرد تمام وی و روانیست فر رختن آن نزد اکثرایمه و رواد اشتهاست امام ابوحنیفه
 و اختلاف کردند در انتفاع بدان بعضی گفته اند جایز نیست انتفاع و نزد بعضی جایز است بسوختن آن در چراغ و
 مالیدن بکشتیها و مانند آن و این قول امام ابی حنیفه است ولیکن مکرره است و از امام مالک و امام احمد و روایت است
 و در روایتی از مالک جائز نیست سوختن آن در چراغ محبت * رواه البخاری * و من این عمرانه سمع النبی صلی الله
 علیه و سلم یقول اقتلوا الحیات * روایت است از ابن عمر که وی شنید از آن حضرت که میگفت بکشید مارانرا * و اقتلوا
 الطغیثین * و بکشید مار خد وند و طفیه را بضم طاء مهمله و سکون فاماری که بر پشت او و خط سیاه اند طفیه در اصل برک
 مقل که نام درختی است که آن خط پشت مار را تشبیه بدان کرده اند * و الا بتر * و بکشید مار را که نام او بتر است و بتر در اصل
 بمعنی دم بریده است و این مار را بتر از آن خوانند که دم او کوتاه است * فانها یطعمان البصر * پس بد رستی که
 این دو قسم مار را بدید میکرد اندک بینائی را یعنی کور میکنند چشم را و بتر در نظر کردن بسوی ایشان بصیب خاصیت
 از هر که در آن نهاده اند * و یستحقطان الجمل * و طلب سقوط میکنند با رشک و آینهی زن حامله چون آنهارا بدیدند جمل او
 سقط آورد از خوف یا از خاضعت سمیت کویا آنها طلب سقوط میکنند و درین میان گفته است * قال عبد الله فبینا انا اطارد
 وحیة اقتلها * گفت عبد الله بن عمر پس در اثنا آنکه جمله می آرم جاری را که بکشم او را فی الصراح مطارد حمله
 آوردن بر یکدیگر از طریق معنی را بدیدن و در کردن * نادانی ابولبابه * آرازداد مرا ابولبابه انصاری
 که صحابی مشهور است * لا تقتلها * مکش این مار را * فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر بقتل الحیات * پس گفتیم
 که آن حضرت امر کرده است بکشتن ماران تو چون منع میکنی مرا از آن * فقال انه دعی بعل ذلک * پس گفت ابولبابه
 بد رستی آن حضرت نهی کرده بعل از امر کردن * و من ذرات البیوت * از کشتن خداوندان خانه یعنی ماران که در خانهها
 می باشند * و من العوامر * و این ماران که در خانهها میباشند ساکنان بیوت اند و بعضی گفته اند هو امر گفت از جهات
 طول عمر آنها و بعضی گفته اند که مراد است که ایشان ماران نیستند بلکه نوعی از جنانها که بیوت * متفق علیه *
 و من ابی السائب * بولی بنی زهره است تابعی مدنی ثقة است روایت میکند از ابوهریره و ابو سعید و غیره بن
 شعبه * قال دخلنا علی ابوسعید الخدری * گفت در آمدیم مابو سعید خدری * فبینما نحن جلوس * پس در اثنا آنکه
 ما نشستهگانیم * إذ سمعنا تحت سریره حركه * ناگاه شنیدیم زیر سریر وی که بران خواب میکرد جنبشی * فنظرنا فاذا
 حیه حیه * پس نگاه کردیم ما پس ناگاه در وی جاری است * قوثبت لا قتلها * پس بر جستم من تا بکشم آن مار را * و ابو
 سعید یصلی * و ابو سعید خدری نماز میکند ارد * فاشترانی ان اجلس * پس اشارت کرد بسوی من که به نشین فی الصراح
 اشارت بدست باز نمودن * فجلست * پس نشستم من * فلما انصرف اشارالی بیت فی الدار * پس چون باز گشت از
 نیاز و فارغ شد از آن اشارت کرد بسوی خانه که در رهرا بود * فقال اتری هذا البیت * پس گفت ایامی پیمانی توان
 خانه را * فقلت نعم * پس گفتیم من آری می بینم * فقال کان فیها فتی منا * پس گفت ابو سعید بود درین خانه جوانی
 را از ما * حدثت عبد بعمر * نوزمان یکدیگر را می * قال فخرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم الی الخندق * گفت
 ابو سعید خدری پس بیرون آمدیم ما با آن حضرت بسوی خندق که می گاویدند و غزوه احزاب آنجا بود * و کان ذلک الفتی
 يستأذن رسول الله * و بود آن جوان که طلب اذن میکرد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم بانصاف النهار * در میان
 ظهرهای روز * فیرجع الی امه * پس باز بر میگشت بسوی اهل خانه خود بجهت نوک خوار و نوحه و می * فاستاذنه يوما * پس
 طلب اذن کرد آنچنان آن حضرت را روزی * فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم خذ علیک سلاحك * پس گفت ما را را
 آن حضرت بگیر بر خود آلات جنگ خود را * فانی اخی علیک قریظة * پس بد رستی که من می ترسم بر تو شربنی قریظه را

که قبیلۀ ازیهود است و در آن غزوه باقریش یکی شد و پسند آمد و بودند * ناخذ الرجل سلاحه * پش گرفت آن مرد
 جوان سلاح خود را * تم رجع * پسترجوع کرد یعنی بسوی خانه خود * فاذا امرأته بین الیامین قائمة * پس ناکا دین
 ارمیان مرد در درونی و بیرونی ایستاد است * فاموی الیها بالرمح * پس فرود آورد آن جوان بسوی زن نیزه را * لیطعنهابه *
 تا بزنی او را به نیزه * و اما بته غیوة * و رسید آن مرد را رشک که بجه عرض بیرون آمد و ایستاد است * فقالت له
 اكف عليك رمحك * پس گفت آن زن باز مان برخیز و خود را * و ادخل البيت * و در آخانه را * حتی تنظر ما الذی
 اخرجنی * تا به بینی تو که چه چیز است که بیرون آورد * است مرا * فدخل * پس در آمد آن مرد درون خانه * فاذا
 بجمعة عظيمة * پس ناکاه وی متلبس و مقرون است بمار بزرگ * منظوية على الفراش * پیچیده کشته است بر جامه خواب
 که افکند و شکست و است و گسترده شد * است * فاموی الیها بالرمح * پس فرود آورد آن جوان بسوی آن ماریزه را * فانتظمها به *
 پس در کشید مار را به نیزه یعنی خلانید نیزه را در مار چنانکه ملک در هرة مرارید * ثم خرج * پستربیرون آمد
 آن مرد * فركزة فی الدار * پس بر زمین زد نیزه را در سرافی الصراح رکز برادر را و زای در آخرد بر زمین زد نیزه
 را * فاضطربت علیه * پس جنبید مار و حمله کرد بر آن مرد * فماید ری ایها کان اسرع موتا * پس دریافته نمیشد که
 کد ام یکی ازین دو بود شتاب تر در مرکب * الحبة ام الفتی * ماریا جوان یعنی مرد و معا مردند چنانکه دریافته نشد
 که پیشتر که مرد * قال فثنا رسول الله * گفت ابو سعید پس در آمدیم نزد پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم و ذکرنا ذلك له
 و ذکر کردیم آن ماجرا را برای آنحضرت * و قلنا ما دع الله بحییه لنا * و گفتیم ما دعا کن خدا را و بشوای از وی که زند
 کرد اند آن مرد را برای ما و گفته اند روش صحابه نبود که این طور چیزی در خواصند از آن حضرت گویا کمان بردند که
 این موت جوان موت حقیقی متعارف نیست بلکه چیزی است از یبوشی از تاثیر هر ماری با قطع نظر از آن معجزات آن
 حضرت شامل است جمیع انواع خارق عادات را صلی الله علیه و سلم * ع * احیی اسمہ حین یدعی د ارس الرمم *
 * فقال استغفرو الصالحکم * پس گفت آنحضرت طلب امروز کنید مریار خود را یعنی دعای زنده کرد انیدن چه
 در میشو اعیل امروز خوار اید او را که آنچه شود در آرد او را استغفار است نه دعای احیا که وی رفته است بر او خد
 * تم قال * پستر گفت آنحضرت * ان لهة الیموت عوامر * بد رعتی که مر این خانها را ساکنان اند از جن مؤمن و کافر
 * فاذا ارایتم منها شیئا * پس وقتی که به بینید از آن ساکنان چیزی را * فخرجوا علیه ثلثا * پس تنک گیرید بر وی سه بار یا سه
 روز چنانکه در روایت دیگر آمده و بر انید و بیرون آرید و شتابی مکنید در کشتن وی و بگوئید که کرد مامکرد و بیرون میارید
 ممکن است ترا خبر کرده ایم اگر بعد ازین برائی و ایذا کنی میکشیم ترا دیگر تودائی اگر رفت بهتر و اگر باز کرد د بکشید چنانکه
 فرمود * فان ذهب والا فاقتلوه * پس اگر رفت بهتر و اگر نرفت پس بکشید او را * فانه کافر * زیرا که وی کافر است و از
 کفره جن است * و قال لهم * و گفت آن حضرت مریا نشانرا یعنی قوم آن جوان را که مرد * اذ هبوا و ادفعوا صاحبکم * بروید
 و کور کنید یا ر خود را * و فی رواية قال * و در روایتی اینچنین آمده که گفت آنحضرت * ان بالک یثقة جنة * بد رستی که
 در ملینه جن هستند که * قال سلموا * بتحقیق اسلام آوردند * فاذا ارایتم منه شیئا * پس وقتی که به بینید شما از آن
 بجن چیزی را و در بعضی نسخ منهم و در بعضی منها * فاذا نوه ثلثة ایام * پس بیا کاهانید و بدانانید او را سه روز * فان
 بلکم بعد ذلك فاقتلوه * پس اگر ظاهر شود مر شما را و ایشان شویید بعد از آن پس بکشید او را * فانما هو شیطان *
 پس وی نیست مکر شیطان یعنی کافر است * رواه مسلم * و عن ام شريك * بفتح شین و کسر راییکی از صحابه انصاریه است
 دیگر قریشیه ها مریه از بنی لوی بن غائب وی نیز صحابه است تا اینجا مراد کد ام است * ان رسول الله صلى الله علیه و سلم
 امر بقتل الوزغ * روایت میکند که آنحضرت امر کرده است بکشتن وزغ بوا و وزای مفتوح حتمین و خین معجمه جا نور نیست که او را
 بهام ابرص کوبند و بعضی کوبند سام ابرص کلان او را کوبند و وزغ بکون بمعنی ریشه است و تسمیه این جانور بوزغ بجهت خفت او

و سرخ جگر است و کرمانی گفته که دانه ایست که مراد را پاییهاست میل و در ریختنهای کاه * قال * گفت آنحضرت *
 * و کان ینفخ علی ابراهیم * و بود وزغ که دم میکرد برا براهیم یعنی بر آتش و بی که نمرود او را در آن انداخته بود و در
 حلیت دیگر آمده است که اگر بیت المقل من سوزد وزغ نفخ میکند در وی و در وی ضرر عظیم است مردم را در طعام و شراب
 دانسته شد است این بتجربه * متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بقتل الوزغ
 آنحضرت امر کرد بقتل وزغ * و سماه فویسقا * و نام کرده است او را فاسق فویسق تصغیر فاسق است یعنی وی نظیر
 فواسق خمس است که کشته می شوند در حل و حرم و فسق در لغت بمعنی خورج و مراد در شرع خورج از طاعت و طریق
 حق است * رواه مسلم * و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قتل وزغاً فی اول ضربة * گفت آنحضرت
 کسیکه بکشد وزغ را در اول زدن * کتبت له مائة حسنة * نوشته می شود برای وی صد نیکی * و فی الثانية دون ذلك *
 و کسی که بکشد او را در زدن دوم نوشته می شود برای او فرود صد حسنة * و فی الثالثة دون ذلك * و کشتن در زدن
 سوم فرود از زدن دوم است * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قرصت نملۃ نبياً من الانبياء * کزیدن
 مورچه پیغمبری از پیغمبران را قرص بقاف و صاد مهمله کزیدن کیلک و مانند آن * فامر بقرية النمل فاحترق * پس امر کرده
 شد به بقریه نمل که سوخته شود پس سوخته شد و ظاهر آنست که این سوختن با مر آن پیغمبر باشد و لیکن نکفت که امر کرد
 وی از جهت تنکاشی از اسناد این فعل بوی صریحاً ظاهر بعضی گمان وی امر کرده باشند و لیکن اذن و رخای وی علیه
 السلام بدان متعلق خواهد بود لهذا فرمود احرق و مراد بقریه نمل جائیکه مورچه را نجا بود نل * فامر الله
 تعالی الیه * پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی آن پیغمبر و عتاب کرد * ان قرصت نملۃ احترق امة من الامم * از جهت
 آنکه کزیدن ترا یک مورچه سوختن تو کوهی از کوهها را ان یفتح همزة اسف * تسبیح * اینچنین کررهی که تسبیح میکنند یعنی
 خدا را این عتاب است از خداوند تعالی بر آن پیغمبر گفته اند که این مسمول است بر آنکه بود در شرع آن پیغمبر جواز قتل
 مورچه و سوختن آنها و عتاب از جهت آن بود که زیاده بر نملۃ واحد سوختن مادر شرع مادران نیست سوختن حیوان و همچنین
 است حکم سب و جز آن و در مطالب المؤمنین از محمد بن مسلم در قتل نمل آورده که گفت اگر این نمل ترا یکش آنرا را کزید
 نکند مکش و گفته است فقیه ابواللیث و باین اخذ میکنند ما و فتوی میدهم و مکروه است انداختن مورچه در آب و سوخته
 نشود بیوت نمل بجهت نملۃ واحد * کذا فی جامع الفقه انتهى * متفق علیه * الفصل فی النانی * عن ابی
 هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وقعت الفأرة فی السمن * و تمسکک بیه فتشوش و در روغن * خان کان
 جامداً * پس اگر باشد روغن بسته و ناکلخته * فאלقوها و ما حوّلها * پس بیند از یک ناره را و روغن را که کرد خاره
 است * و ان کان ما نجا * و اگر باشد روغن روان و کلاخته * فلا تقر بوه * پس نزدیک نشوید آن روغن را یعنی نخرید
 و در سوختن آن در چراغ اختلاف است چنانکه کثرت و ظاهراً عبارت فلا تقر بوه ناظر در مبالغه است که به هیچ وجه نزدیک نباید
 شد نه به بیع و شرا و نه استصباح و جز آن و لیکن علما را اختلاف است در آن * رواه احمد و ابوداود و در رواه الدارمی عن ابن
 عباس و عن سفینة * بسین مهمله بر وزن سکینه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم و احوال ارد بعضی مواضع نوشته شده است
 رضی الله عنه * قال اكلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لحم حباری * گفت سفینه خوردم من با آنحضرت گوشت
 حباری را بضم حاء مهمله و تخفیف موحد نام طایری مشهور است * رواه ابوداود * و عن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم عن اكل البجالة و البانها * نهی کرده است آنحضرت از خوردن گوشت جلاله و شیرهای آن جلاله بفتح جیم و
 تشدید لام در اصل نام کار است که میخورد نجا مات زانی الصراح جلاله ماده کا و پیل خوار و مراد اینجاد است که
 میخورد پیل را پس اگر آن نادر باشد باکی نیست و اگر غالب علف او از آن بود چنانکه در گوشت و شیر وی بوی
 نمی آید پس خوردن آن جایز نباشد و اگر ظاهر نمیگردد نیز لا باس به است و احسن آن است که بسته شود چنانکه گاه

ناخوش شود لیس و لب و اریع از آن ذبح کرده شود و نوشیده شود لب و این قول ابی حنیفه و شافعی و احمد است
 و نزد مالک بعد از آن شسته شود بماء لغه و از بعض کتب فقه نقل کرده شده است که حلال نیست اکل نا آنکه بسته شود
 و جاجه مثلاً سه روز و کاود و روز آورده اند که ابن عمر می بستد جاجه را سه روز و کذا قالوا و الله اعلم
 و رواه الترمذی و فی روایة ابی داود قال نهی عن رکوب الجلالة * گفت ابن عمر نهی کرد رسول الله صلی الله علیه
 و سلم از سوار شدن بر جلاله از جهت کندی عرق وی که متولد است از لحم وی * و عن عبد الرحمن بن شبل * بکسر شین معجمه و سکون
 و حله صحابی انصاری فقیه معتمد است از اهل مدینه * ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل الضب * روایت
 کرده است که آنحضرت نهی کرده است از خوردن و سوار شدن بر این حیوان است مرابی حنیفه را و شاید که نهی نا صبح
 باحت سابق است * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن جابر رضي الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل
 الهرة * و روایت است از جابر که آن حضرت نهی کرده است از خوردن کربه * و اکل ثمنها * و از خوردن بهای وی که
 او را بر رشتن و بهای آنرا بخوردن خوردن کربه حرام است باتفاق اما در جواز بیع و اکل ثمن وی خلاف است و در کتاب
 البیع گفت شد * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عنه قال حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم * حرام کردن انیل * است
 آنحضرت * یعنی یوم خمیر * در روز خمیر * الحمر الانصبة * خمران را حمر بضم حاء جمع حمار و جمع حمر بکون میم است
 و انسیه بکسر و همزة منسوب بانس بمعنی انسان و بضم همزة نیز منخواندند منصوب بانس ضد وحشت و بقتلتین نیز امل * است
 و ان نیز بمعنی انسان است * و لحوم البغال * و حرام کردن انیل * است کوشتهای استران را * و کل ذی ناب من السباع *
 و حرام کردن انیل * هر خد اولد ناب را از درندگان * و کل ذی مثل من الطیر * و هر خد اولد چنگل را از پرندگان
 و معنی آن در فصل اول گفت شد و کل در هر دو وجه بنصب و جر و روایت است * رواه الترمذی * و قال هذا احد یث غریب
 * و عن خالد بن الولید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن اکل لحوم الخیل * آنحضرت نهی کرده است از
 خوردن کوشتهای اسبان سابقا کثرت که این حدیث ضعیف است معارض حدیث جابر که سابقا در باب احت آن گفت شد
 نمیتواند شد * و البغال و الحمیر * و نهی کرد از لحوم استران و خمران این نهی بی معارض است باتفاق است در آن
 * رواه ابوداؤد و النسائی * و عنه قال غزوت مع النبی صلی الله علیه و سلم یوم خمیر * و هم از خالد بن الولید است گفت غزا
 کردم با آنحضرت روز خمیر * فانت الیهود * پس آمدند یهود نزد آنحضرت * فیکوا ان الناس قد امرعوا الی خضا ثمهم *
 پس کله کردند که مردم شتابی کرده اند بسوی نخلهای ایشان که میریزد خرماهای آن و حال آنکه سبزه است
 خضایر نخل و ضد معجمه بن جمع خضرة خرماهای که غوره را و سبز ریزد * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا لا یصل
 اموال المعاهدین * و اناراکا * یا شیل حلال نیست مالهای معاودان یعنی بانی که مهادی و رثیقی واقع شده است یعنی اهل ذمه
 * الا یبقها * مکر بحق اموال و حق مال معاود اگر ذمی باشد جزیه است و اگر مهتم بود قیامت است * رواه ابوداؤد
 * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احلت لنا میتتان و دمان * گفت آنحضرت حلال کرد * شیل * است
 برای مادر و وجود مرده بی ذبح و خون * المیتان الحرت و الحراد * و میت کد ام است ماهی و ملخ * و الدمان الکبد
 و الطحال * و د و خون جگر و سبزه است که مشابه اند بخون در رنگ کویا خون بسته اند * رواه احمد و ابن ماجه و الدارقطنی
 * و عن ابی الزبیر * بضم زای و فتح موحد * نام او محمد بن مسلم است مولی حکیم بن حزام تابعی حافظ فقه و اسع
 بعلم است و ابوحاتم گفته که احتیاج کرده نمی شود بوی روایت میکند از عایشه و ابن عباس و ابن عمر و اکثر روایت
 از جابر بن عبد الله است و روایت میکنند از وی شعبه و مالک و ثوری مات سنة ثمان و عشرين و مائة * عن جابر *
 روایت کرده است ابو الزبیر از جابر * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لقاہ البحر * چیزی یعنی ماهی که انداخته
 است او را دریا * و جزر عنه الماء * یا منقطع و منکشف و رفته است از وی آب فی القاموس جزر ضل معنی فرشتن

آب * فکوة * پس نشورید! نرا * و ما مات فيه و طفلا فلا تاكلوه * و ماهی که مرد در آب و بالبر آمد و ظاهر شد پس نشورید! نرا
و این حدیث چیست است مرام ابی حنیفه را در تشریح طافی و همچنین منقول است از جماعه از صحابه و در حدیث آمده گفته است
که مالک و شافعی گفته اند که لا باس به است نشوردن آن از جهت اطلاق آنحضرت اهل لکم المیتان پس میت نشور و وضو
نماید و ما میگوئیم که میت بحر آنست که بیند از داورا بحر تا موت مضاف به بحر باشد نه آنچه خود مرد داشت در روی
بی آفت و نزد امام احمد نیز حلال است طافی و گفته که طافی خورده شود و آنکه منقطع شد است از وی اب نیکتر است و بعضی
از اصحاب احمد طافی را مکروه پنداشته اند * رواه ابو داود و ابن ماجه و قال محیی السنه الاثرون طی انه موقوف
على جابر * گفته است محیی السنه که اکثر بران اند که این حدیث موقوف است بر جابر یعنی قول او و منسوب است
نه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین جهت مخالفت کرده است او را اشافعی و بودوی رحمة الله علیه که مخالفت
میکرد صحابه را در مجتهدات و اقوال ایشان و میگوید ایشان هم مرد اند و ما هم مردانیم و ابو حنیفه رضی الله عنه تقلید
صحابه را واجب میداند * و عن سلمان قال سئل النبی * کفیت سلمان فارسی رضی الله عنه پر سیده شد پیغمبر * صلی الله
علیه و سلم عن الجراد * از حال ملخ و حکم وی * فقال اکثر جنود الله * پس گفت آنحضرت جراد بیشترین لشکرها
خل ای تعالی است یعنی وی لشکری است که میفرستد خل ای تعالی بر بنض بلاد که بران غضب دارد * لا اكله * نمیخورد
من آنرا * و لا اجره * و حرام نمیکرد انیم بر مردم * رواه ابو داود و قال محیی السنه ضعیف * و عن زید بن خالد قال نهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن سب الذیك * زید بن خالد چندی که از مشاهیر صحابه است گفت نهی کرد آن حضرت از دشنام
دادن خروس که گاهی آواز ازنا خوش آید پس برانند و دشنام دهند * و قال انه یؤذن للصلاة * و گفت آنحضرت بدو ستمیکند
خروس اعلام میکند برای نماز مراد نماز شب است که تعجیل است و در حدیث آمده است که آنحضرت بر میخواست برای
نماز شب و قتیکه آواز از منک آواز دهند مراد خروس است و احتمال دارد که مراد نماز صبح باشد که با آواز خود اعلام
میکند که وقت نماز صبح نزدیک رسید و مکرر آواز میکند برای تأکید و تنبیه و ذیك بکسر دال و سکون یاواحد است جمع
و صدیکه بکسر دال و فتح یا و وزن قرده که جمع نزد اصناف و ذیوک و ذیایک نیز می آید * رواه فی شرح السنه * و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا تسبوا الذیك فانه یؤتظللوا * دشنام مکنید خروس را زیرا که وی پیکار میکند اند برای
نماز * رواه ابو داود * و عن عبد الرحمن بن ابی لیلی * کنیت او ابو عیسی است و نام او ابولیلی و ابولیلی بسیار
است و در نام او اختلاف بسیار است و عبد الرحمن بن ابی لیلی تابعی است و ولادت او سال ششم که باقی مانده
بود از خلافت عمر رضی الله عنه روایت میکند از یک رخود را زامی بن ابی طالب و عثمان بن عفان را ابو ایوب انصاری
و ابی الدرداء را از جماعه دیگر از صحابه و روایت میکند از وی شعبی و ابن سیرین و خاق بسیار در طبقه اولی
است از تابعین کوفه را صحاب او را تعظیم بسیار میکردند ثقه است و وی گفته حدیث و است صحابی را در زیافته ام که
همه انصاری بودند و گفت عبد الله بن الحارث که کان نمی بوم که زنان زائید باشند مانند او * قال * گفت
عبد الرحمن بن ابی لیلی * قال ابولیلی * گفت ابولیلی که پدرش است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ظهرت الحیة
فی المسکن * و قتیکه پیکار شود مراد رجای سکونت * فقولوا لها * پس بگوئید مر آن مار را * انا بکالک بعین نوح *
بدی رستی ما سوال میکنیم تو را بعین نوح * و بعین سنیما بن داود * و بعین حلیمان بن داود عهد امان و زینهار و سوکن
و پیمان و اندرز * ان لا تؤذینا * این را که ایذا نکنی ما را ان لا تؤذینا بسکون یا است و یحذف نون ضیمه
و احده مخاطبه * فان عادت فاقولوا * پس اگر ما را باز آید پس بکشید او را * رواه الترمذی و ابو داود * و عن حکومه *
روایت است از حکومه بکسر عین و آنکه مولی ابن عباس است * عن ابن عباس * از ابن عباس قال لا علمه الا رفع الحدیث * گفت
حکومه نمیدانم ابن عباس را مگر آنکه رفع کرده است حدیث را بعوی آنحضرت را و خود نگفته است * انه کان یامر بقتل الحیات *

بدست رستی که آنحضرت صلی الله علیه و آله میگردانیدند که ایشان * و قال من ترک من خشية ناس * و گفت کسی که ترک کند ما را را
 از جهات ترس کینه که علی او یعنی بکشد از ترس آنکه مباد این ما را را مار دیکر باشد که کینه کشد از من و این کاهی واقع
 میشود که یکی شایر را که است و ما را را دیکر آمد و او را کزید و کینه کشید آنرا نسبت می آید ماده و اگر ماده است ترس می آید
 پس میفرماید که کینه کشد ما را را از جهات این ترس * انما مناس * پس نیست آن کس از ما و بر طریقه ما از جهات ترک
 این قتل مؤذی و او را نام توکل ابو بکر قضا و قضا و الهی تعالی شانه ناسر بمثلته و همزه خون و طلب خون و کینه * رواه فی
 شرح الکفای * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ملأ الله منة من خا من دناهم مثل خا من دناهم * علاج نکرده ایم ما ایشان را
 یعنی ما را از ازان باز که چنانکه کرده ایم ما ایشان را و در حدیث دیگر که ابو اورد از ابن عباس روایت کرده ذکر حیات
 بطریق آمده است و مراد آنست که دشمنی میان انسان و حیة جبلی است که هر یکی دیگری را میکشد یا مراد از وقوع معاد
 و محاربه از زمان آدم است که انقلد الطیسی ظاهر مراد آنست که ابلیس در جهنم مار در آمد به بهشت در آمد و حواس داد
 * و من ترک شیئ من خيفة فليس منا * و کسی که ترک کند و تعرض نکند و نکشد چیزی را از ازان ما را از جهات ترس زیان وی
 و از صاحب وی پس نیست آن کس از ما * رواه ابو اورد * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الحيات
 کلها * بکشید ما را را همه ما را را ظاهر این حدیث در قتل جمیع انواع حیات است مگر آنکه اشتنا کرد و شود ازین عموم
 محذو و ند بیوت را یا مراد قتل است بعد از تخریج و تضییق چنانکه در حدیث ابی العاصب است * فمن خاف ثار من فليس مني *
 پس کسی که بترسد کینه کشی آنها را پس نیست آنکس از من * رواه ابو اورد و النسائی * و عن العباس قال * گفت عباس
 * یا رسول الله انا نريد ان نكس زمزم * بدستی ما میخواهیم که چار آب کنیم زمزم را و پاک کرد انیم او را از خس و
 خاشاک و چیزی که در روی افتاده باشد چنانکه یکبار ری حشی افتاده بود در آن و عقابیه زمزم در عهد عباس بن عبد المطلب بود
 و این منصب عظیم رفیع را او داشت * و ان فيها من مل العجنان * و بدستی که در زمزم ما را را و محتند چنان بکسر جرم و تشبیه
 برون جمع جان لکن آنکه حیطان جمیع نامط است و تصدیق کرد راوی بقول خود یعنی * الحيات الصغار * بیای مثله و تالی فوقانیه
 نیز روایت است * فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتلهم * پس امر کرد آنحضرت بکشتن آن ماران * رواه ابو اورد * و من این
 مسعودان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقتلوا الحيات کلها * بکشید ما را را از همه ما را را * الا الحیان الابیض * مگر
 مار خورده سفید را که الی کانه قضیب فضة * آنکه مانند شاخ نقره است قضیب بفتح قاف و کسر ضاد معجمه آنچه بریده شده است
 از شاخها بر آبی تیر یا کان ساختن و گفته اند که شاید نهی از کشتن این نوع بیجهت آنست که وی زیان نمیکند و ضرر نمیدارد
 و از ابن عباس منقول آنست که گفت که نوحی مع جن است چنانکه کرده مع بنی اسرائیل است و الله اعلم * رواه ابو اورد
 * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علم اذا وقع الذباب فی اناء احدکم * و تیکه بیفتد مکس در او و
 یکی از شما * فامقلوه * پس غوطه دهید او را در آب یا جز آن که در آن ظرف است مقل بقاء فرو بردن در آب و جز آن
 * فان فی اهل جناحیه داء * زیرا که بل رستی در یکی از بازوهای مکس درد و علت است * و فی آخره شفاء * و در
 بازوی دیگر رستی و صحت * فانه ینقی الجناحه الذی فیها الداء * پس بدستی که مکس پر میزند و نکاه میدارد نفس
 خود را بتقلیم بازوی خود که در روی دزد است از آزار و زیان که لاحق شود او را از گرمی آب یا طعام و جز آن و بعضی
 گفته اند که اتقوا ایضا از باب اتقاء الحق فلان است بمعنی استقبال ارباب حق و تقلیم حق بحوی وی فانه هم * فلیغممه کله *
 پس باید که فرو برد او را و غوطه دهد همه او را معنی فرو بردن در آب است * رواه ابو اورد * و عن ابی هریرة
 الخدری عن ابی هريرة قال * روايت است از ابو سعید ازان حضرت که گفت * اذا وقع الذباب فی الطعام
 فامقلوه * چون بیفتد مکس در طعام پس غوطه دهید او را * فان فی اهل جناحیه داء * پس بدستی که در یکی از بازوهای
 او زهر است * و فی الاخر شفاء * و در بازوی دیگر شفا است * و انه یقلد السم * و بدستی که وی تقلیم میکند و بیشتر می

اند از روی زهر را * زیور الشفاء * و تاخیر میکند و پس می اندازد باز روی شفا را هم میفکند العین فاقبل معزوف * رواه
 فی شرح السنة * وعن ابن عباس قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن قتل أربع من الدواب * نهی کرده است که از کشتن
 آنحضرت از کشتن چهار از دواب دانه در لغت جنیند بر زمین و نرم و نلده * السنة * یکی مورچه پیش از آنکه بکزد
 و این کتیدو بعضی گفته اند مراد باین جمله که نهی واقع شده است از کشتن آن مورچه جلان است که پایهای دراز دارد
 که ضرر گویند و نهی کم است * و النحلة * دوم مکس شهین زیرا که در روی منفعت است از شهد و عوم * و الیه مد * سیوم مد * مد
 ظاهر معروف است و وجه نهی از قتل وی آنکه اهل او حرام است و تحقیق نهی کرده شده است از قتل حیوان که نهی بر این مهوردن
 باشد کذا قیل * و الصد * وجهام صد بضم صاد و فتح را طائر مطهر که شکار میکند کنجشکان را یا طائری است که در روز
 د اشتبه باشد بر این خدای تعالی کذا فی المقام و در نهایت گفته طائر مطهر و نزل مراد را است بر این که تصفیه او
 ایض است و نصف او امواد و عورت شوم میکند و با و از او شخص او و وجه نهی از قتل این زمین را گفته اند که خوریدن
 او حرام است پس قتل او منتهی عنه باشد بقدر * روده بود او در این داری
 * عن ابن عباس قال کان اهل الجاهلیة یاکلون اشیاء * بودند اهل جاهلیت میخورند چیزها را * و یترون اشیاء یتقل را *
 و میمانند و میکند اشتند چیزها را از جهت پلید بودن ایشان و عکس و داشتن قدر بقاف و ذال محجمه مفتوحه پلیدی و بکسر
 ذال پلید * فبعث الله نبيه * پس فرستاد خدای تعالی پیغمبر خود را * و انزل کتابه * و فرود فرستاد کتاب خود را
 * و احل حلاله و حرم حرامه * و حلال کرد آن چیزها را که حلال خود را و حرام کرد آن چیزها را یعنی بیان کرد که این
 چیز حلال است و این چیز حرام * فما احل فهو حلال * پس چیزیکه حلال کرد آن چیز حلال است و حلال آن چیز حلال است
 و منع حرم حرام * و چیزیکه حرام نکرد آن چیز حرام است * و ما سکت عنه فهو عفو * و چیزیکه سکوت کرد حق
 تعالی یعنی بیان نکرد که حلال است یا حرام است پس آن چیز عفو است که در میگرداند و تعالی از آن و نهی نکرد و نهی
 بر آن از اینجا معلوم می شود که اصل در اشیاء ایضا است * و تلافی * و خواص این است که * قل لا اجد فیما اوحي
 الی معرما * بگوای عهد نمیباه من در کتابی که وحی کرده شده است و فرستاده شده است بر من هیچ چیز را حرام کرده شده
 * قل طاعم یطعمه * هر چه خوردند که بخورده آن چیز را * الا ان یكون میتة * مگر آنکه باشد آن چیز خود در حرام
 * اود ما مضوحا * یا خون در وان * الاية * تا آخر آیت که گفت و لحم خنزیر یا باشد گوشت خوک فانه رجس زیرا که گوشت
 خوک پلیدی است و فسیقا اهل لایقیر الله یا باشد فسیق که پلید گردانیده شده است * آواز مرغ خد را بر روی یعنی بنام
 خدا نوح کرده نشده باشد در کتاب خدا امین چیزها حرام گردانیده شد و تحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیاء و بکریه منع
 زیاد و بر کتاب چنانکه در شرح ترجمه معلوم شد و لیکن ابن عباس خواند کتاب را و نخواهد حنت را از جهت کثرت آن
 یا غرض وی رضی الله عنه از تلاوت این آیت آن بوده است که بدانند که تحریم نیست مگر بر وحی و جائز نیست بهر او وحی
 که می جلی است و کاهی خفی و ازین حدیث معلوم شد نسخ کتاب حنت * رواه ابو داود * وعن زاهر * بزاه و مای مکتوره
 * الا مانی * صحابی است از اهل بیعت شجره ماکن شد کوفه را و معدد است در اهل کوفه * قال انی لا رقد تحت القدر
 و الحور المحمر * گفت زاهر بد رختیکه هر اینه من در آن حال می افروزم آتش را زیرا بود که بگوشتهای خزان * از ناد
 منادی رسول الله * ناکاه آواز داد او از دهن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و میگوید که * ان رسول الله * بد رختیکه
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یصاهاکم عن لحوم الحمر * نهی میکند شما را از خوردن گوشتهای خزان * رواه البخاری
 * وعن ابی ثعلبة الخشنی * بضم خاء و فتح شین معجمین صحابی است از اهل بیعت رضوان * یزید * رفع میکند حدیث را
 بنحوی آن حضرت یعنی روایت میکند از قول آن حضرت که فرمود * لیکن ثلثة اصناف * بیان سه گونه اند و سه قسم اند
 * صنف لهم الجنة یطیرون فی الهوا * قسمی هستند که عرایشان را بازوها است که می پرند در هوا * و صنف حیات و کلاب *

و جمعی دیگر ما را اندک و شکاکند * و صفی بخون * و صفی دیگر که فرمود می آید که رجاء و بقیه را اقامت میکنند در آن
 و بعضی بظنون * و کوچ میکنند و معاین می شوند طعن بظاهر معجمه و بعد از موله رفتن و کوچ کردن مثل ادمیان * و روایتی شرح
 مسئله با حاکم الحقیقه * اکثر بر آنند که حقیقه نام آن موی است که در وقت ولادت بر غوطه میباشند زیرا که شق میکنند
 کوشش و بوسه را و بیرون می آید و حق بمعنی شق است یعنی شکستن بعد از آن اطلاق کرده شد بر شاقه من بود و نیز آنکه بسبب
 آن بر موهذ ذبح کرده میشود شاقه را بن عبد البر از امام احمد نقل کرده است که وی انکار کرد این تفسیر را و گفت که حق بمعنی
 قطع است و ذبح قطع حلقوم است پس حقیقه بمعنی ذبح بود و حاجت نیست که نقل کنند از موی بعد از آن بد آنکه حقیقه
 سنت است خداوند آنرا در روایتی از امام احمد و از احمد و اکثر اهل حدیث تا نزد سنیست است و هر چه در اضحیه معتبر است
 از این احوال احکام در حقیقه نیز معتبر است و نزد ما سنت نیست اعلام بعد از موطای خود میگویند ما از چنین رسیده است که حقیقه
 از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن فتح کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود و نسخ کرد صوم شهر
 رمضان هر چه بود و آنکه پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة هر صدقه
 را که پیش از وی بود از چنین رسیده است بما انتهى * الفصل الاول من سلمان بن عامر الضبی *
 بفتح خاد معجمه بن تشلیل موهذ و مجابی است بعد و در بعضی روایات میکنند از وی ابن حنین و غیر وی * قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت * مع الغلام حقیقه * با ولادت کرد یک عقلم
 است * فامر یقوا عنه و ما پس بر یزید از جانب کرد خون را * و امیطوا عنه الا ذی * و در دیگر روایات از وی را این بود
 کردن موی و پاک کردن آن را زچرا که آلوده است بعد از ولادت و بعضی گفته اند مراد ختان است و اذی در
 اصل بمعنی رنجاندن و حکم کرده است * و رواه البخاری * و عن عایشة رخصی الله منها ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 و نه با اصرار * و روایت است از عایشة که آنحضرت آورد و میشد نزد وی بگوید این که زائید می شد آنک * و نیز
 علیه * پس در حاجت میکرد آنحضرت بر کردگان و تبریک دعا میکرد کردن * و تحنیکهم * و تحنیک می کرد ایشان را
 و تحنیک آنست که خرم را یا چیزی دیگر شیرین را ایشانند و در اقامت کردن باین و حنک بختین درون دهن با لای زبان
 که او را کام گویند و این سنت است و باب که اصل صلاح کنند * و رواه مسلم * و عن احمد و بنت ابی بکر با حاکم بعد الله
 بن الزبیر نسکه * و روایت است از احمد و بنت ابی بکر که در وقت زبیر بن العوام بود منافقان و عیسا را است که وی خالمه شد و بود
 بعد الله بن الزبیر که صحابی مشهور است و اول کسی است که زائید شد از مهاجران بعد از هجرت * قالت فوالت بقیة *
 گفت اسما پس زادم من عبد الله بن الزبیر را بقیة بضم قاف و تخفیف موهذ من و ده و بقصر نیز آمد و به تنوین و بی تنوین
 موهذی است عزیز بعد بنده مطهرة و نضمت لزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از هجرت در آنجا بود آنحضرت
 چه روز آنجا ایستاد و مسجدی بنانهاد که آنرا مسجد قبا گویند و ذکر آن کذل شد و قول عبد الله بن الزبیر آنجا بود * ثم اتیت
 یفر رسول الله صلی الله علیه و سلم * پسترا و ردم من او را نزد آنحضرت * فوضعت فی حجره * پس نهادم من او را در کنار
 آن حضرت حجر بتقدیم حاجه موله مفتوحه بر جیم ساکن مثلثه کنار مردم * ثم دما بتمرة فضعها * پسترا طلبید آنحضرت
 خرم را پس ایشان آنرا * ثم نقل فی فیه * پسترا انداخت آنرا در میان مبارک خود در دهن وی و نقل میدانی که یاری
 اندک آب دهن باشد و بیشتر از وی بزق است و بعد از وی تق است و بعد از آن نفع که میرسد میلن است * ثم حنک * پسترا
 تحنیک کرد او را * ثم دعه * پسترا ها کرد در او را * و مرک علیه * و دعا بزرگ کرد بر وی یعنی گفت * بارک الله علیه یا
 صلیه نکان اول مولود ولد فی الا ملام * پس بود عبد الله بن الزبیر نخست زائید شد در اسلام یعنی بعد از هجرت
 در خانه مهاجران چنانکه گفته شد و الا نعمان بن زید زائید شد بعد از هجرت پیش از وی ولیکن در خانه انصار زائید
 شدن ایشان موجب معرفت و شادی مسلمانان شد که مردم میگفتند یهود هجرت کرده اند که در میان مسلمانان توان

وگنای نشود کذا اقول * متفق علیه * الفصل الثانی * عن ام کوز * یضم کاف و حکون و ازای صحابه که بیه طرا علیه
روایت کرده است از آن حضرت احادیث و روایت کرده است از وی این عباس و عرو و عطاء و میامد * قاله جمع
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * گفت شنیدم آنحضرت را بگوید که میگوید * اقول و الاطیر طی مکنها * تو ارد هیل و ثابت
دارید یرند کافر ابر بیضهای ایشان و در جایهای ایشان و در شرح این کلام چند وجه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که مکنات
بفتح میم و کسر کاف و فتح نیز آمد جمع مکنه و آن در اصل بیضه و سوار و اگر یند کند لای الیه و در قاموس گفته مکن بیضا
میم و سکون کاف و کسر آن بیضه و سوار و ملح و مانند آن و انجیل در مطابق بیضه احتمالی یافته و بعضی گفته اند که مکنات
به معنی ممکنه است گفته می شود الناس طی مکناتهم و سکنا تهم یعنی بر امیکه و سوار کن خود اند و از مشغری نقل کرده اند که گفته است
مکنات بضم میم و کاف جمع مکن است که جمع مکان است مانند حیر و حمرا و بعضی گفته جمع مکنات است یعنی تمکن
چنانکه میگویند او را نزد پادشاه مکنات است یعنی تمکن و منزله است و بعضی آرام را مکنات نیز آمده اند و ازین بعضی
مکنات بر وزن نقل بر مراد منع است از بیخ و طیر و ترسانیدن او و تشویش دادن و جنبانیدن آنها از بیخ و طیر و تشویش
آنها و بیضهای آنها و بعضی گفته اند مقصود کرامت شکار کردن طیر است در شب که در آشیانه های خود و بیخ و طیرهای خود
شاکن اند و آرام دارند یا نهی است از طیر و فال بد گرفتن چنانکه عادت عذب بود که چون مختار است یکی از ایشان کاری را
بفرموده می آمد و او را می پرا نید پس اگر بیخ و طیر دست راست پرید می فرستد یعنی حاجتی که داشت و این را
خلیل برین ممل است و اگر بیخ و طیر چپ می پرا نید این را شوم میگویند بیخ و طیر دست راست پرید می فرستد یعنی حاجتی که داشت و این را
و از طیر میگویند و بعضی گفته اند که مراد آن است که مقور دارند و ثابت دارند طیر و ابر مواضع و مراتب که خدا می تعالی
ایشان دارند داشته و خلق نموده که اینها ضار و نافع نیستند و همه بفعل و قدرت و اقصای الهی است و این توجیه
فروع حدیث بر معنی تطیر است و الله اعلم * قالت * گفت ام کوز * و معنه یقول * شنیدم من آنحضرت را که میگوید
* عن الغلام شاتان * از عقیقه پسرد و شات است * و عن الجارية شاة * و از دختر یک شاة * و لا یضرم ذکر انا کن او انا
وزیان ند ارد شمارا که نر باشند آن شات یا ماده یعنی تخم یا نر که از پس نر باید و از دختر ماده ذکران کن او انا
معجمه نروانث بکهره ماده * رواه ابوداود و الترمذی و النسائی من قوله * و ترمذی و نسائی و احمد یقول ازین
* یقول من الغلام الی آخره * و در بعضی نسخ من قولها یعنی ام کوز مقصود آنست که در روایت ترمذی و نسائی اینست
حدیث از همین جا است که معنی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول عن الغلام شاتان الی آخره و آن جزو حدیث
نیست که در روایت ابی داود است که یقول اقروا الطیر الخ و درین در کلام مناسبت نیز ظاهر نیست که بان جمع کرده
شود در میان اینها و گفته اند که این در حدیث هر یکی حدیث معتقل است که ام کوز بتقریبی جمع کرده میان آنها و بعضی
شارحان در توجیه مناسبت تکلف کرده اند و آن در شرح مذکور است و الله اعلم * وقال الترمذی من حدیث صحیح
* عن الحسن * در روایت است از حسن بصری * عن حمرة * که وی روایت کرده است از حمرة بن جندب که صحابی مشهور
است نزول کرد کوفه را و بعضی گویند بصرة زامع و داصد در بصرین و حسن بصری و ابن حیرین از وی روایت میکنند
* قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغلام * و در روایتی کل غلام * مرقون بعقیقه * کودک کرامت بسبب و بدل عقیقه خود
مرتهن اینجا بمعنی مرهون است زیرا که مرتهن شخصی را میگویند که میگوید و مرتهن را و کور را مرهون و مرتهن و مرتهن میگویند
و بعضی مرتهن بفتح ها میخوانند و این خلاف استعمال لغت است و از مشغری در اساس در باب میجاز گفته است که گفته میشود
فلان رهن و مرتهن یعنی ماخوذ است در بدل آن و اینجا باین معنی واقع است و بیان کرد عقیقه را بقول خود
* تلح منه يوم السابع * ذبح کرده میشود از غلام روز هفتم * و رسمی * و نام نهاده می شود * و یطاق راه * و ستوده میشود موی
هری * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی لکن فی روایتها از مرتهن بدل مرتهن * لیکن در روایت ابوداود

و نمانی لفظاً همینه واقع شد است بجای لفظ مرتون و ناد در همینه برای ما لفظ است یا بتاویل نفس است ما نك آنك معنی
 کر و بودن و محسوس بودن غلام بعقیقه چیست با آنکه وی مکلف نیست تا معذب و ما خود کرد و بترک عقیقه امام احمد
 رحمه الله علیه میگوید که معنی آنست که فرزندی محسوس و ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندانند و بعضی
 میگویند که فرزندی محسوس و ممنوع است از خیرات و علامت از اوقات و زیادت تشریفات تا عقیقه او را ندانند و این در حقیقت
 و جامع با خلد والدین می شود که ترک عقیقه کرد و بعضی میگویند مزه من است با ذی و پلید می زیرا که در حقیقت
 آمدن و فایده میطوای عنه الا ذی را اعتماد بر قول آن امام اجل است و ظاهر آن است که وی ششید است از ملک که معنی این
 است والله اعلم * و فی روایة لاحمد و ابی دارود و یحیی * بضم یا و فتح دال و تشدید یاء میهم مفتوحه از نك میه بمعنی بخون
 آلوده کردن * مکان و یسعی * یعنی بن می واقع شد است بجای و یسعی که در روایات زلی آمده * و قال ابوداود و یسعی اصح *
 و گفته است ابوداود در رد روایات لفظ و یسعی صحیح تر است و معنی نك میه آلوده کردن هر است بخون و قتاده تفسیر کرد آنرا و گفته که
 چون ذی بچ کنند کوسه فل را بشم پاره از آن کوسه فل بگیرند و آنرا مقابل دارند با دراج یعنی بر کهای کردن کوسه فل تا خون آلوده شود
 آن بشم پاره بخونی که از من بچ میبهد و بر تارک مرطبل نهند تا مانند خطی روان شود بر فرق وی آنگاه هرش را بشویند و حلق
 کنند و صاحب سفر السعادت میگوید که نك میه نکنند زیرا که ید می تحریف بعضی از روایات است چه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 عقیقه حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و این فعل نکرد و میگویند این فعل بقوله جاءه لیت اشیه است چنانچه در فصل ثالث
 بیاید و الله اعلم انتموی و گفته اند که روایت ابی دارود هم است از همام که از رواة حدیث است و آنچه آمد است و سعادت تفسیر
 وی از قتاده منسوخ است و خطابی گفته چگونه امر کنند بنچس کردن سر و آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده
 است با ما طاعت اذی و در رکود نچاست خشک از بدنش اما آلودن بر مخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده
 اند بعضی علما و امام مالک فرمود لا بأس به و در فصل ثالث بیاید و بعضی نك میه را بختان تاویل کرده اند و الله اعلم
 * و عن محمد بن علی بن الحسن * یعنی امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام شهید حسین * عن علی بن ابی طالب
 رضی الله عنهم قال * کنت * عقر رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الحسن * عقیقه کرد آنحضرت از امام حسن * بشاة * بیک
 شاة * و قال * و کنت آنحضرت * یا فاطمة اهلقي راهه * یا فاطمة خلق کن سر او را * و تصد قی بزنة شعرة فضة * و تصدق کن بوزن
 موی ری نقره را و نزد مالک و شافعی اگر بطلا کنند هم مستحسن است * فوزناه * پس وزن کردیم ما * فكان وزنه درهم اربع
 درهم * پس بود وزن وی یکدرهم با بعض درهم شک راوی است یا بطریق تخمین گفته است والله اعلم * رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و اسناده لیس متصل * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفته این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل
 نیست * لان محمد بن علی بن حسین لم یدرک علی بن ابی طالب * زیرا که امام محمد باقر در نیافته است امیرالمومنین علی
 را رضی الله عنهم و از زین حدیث معلوم شد که عقیقه بیک کوسه فل هم میباش و ابوداود و نیز از ابن عباس آورده
 که عقیقه کرد رسول الله از حسن و حسین رضی الله عنهما یکیک کبش چنانکه در حدیث آیند و بیاید و نمانی از
 ابن عباس آورده و ذکر کبش را زبیر بن عوف آورده که عقیقه کرد رسول خدا از حسن و حسین رضی الله عنهما
 و صاحب سفر السعادت گفته است که حدیث شاة و احد صحیح است ولیکن حدیث عن الغلام شاتان اقوی و اصح است
 زیرا که جماعه از صحابه آنرا روایت کرده اند و وجه دیگر ترجیح در شاة از بصر آنکه قول از فعل اقوی و اتم است چه
 فعل احتمال اختصاص دارد و نیز فعل دلالت دارد بر جواز و قول بر استحباب و ترمذی گفته که درین باب حدیث
 آمدن است از علی و عایشه و ام کر و ربیع و سمرة و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و انس و سلمان بن هار و ابن عباس
 * و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم عقر عن الحسن و الحسين کبشا کبشا * روایت کرد ابن عباس که
 آنحضرت عقیقه کرد از حسن و حسین رضی الله عنهما یکیک کبش را * رواه ابوداود و عن النعمانی کبشین کبشین * و نزد

تسائی از ابن عباس و ذرکبش و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 البعثة * كفت بر ميل شد بغير خد از معية * فقال لا يحب الله العقوق * پس كفت آنحضرت دوست نميل ارد
 خداي تعالى عقوق را در روايتي من دوست نميل از هم عقوق را * كانه كره الاسلام * كويا آنحضرت مكره پنداشت
 و ناخوش داشت اسم عقيقه را زيرا كه ياد ميل هك از عقوق والدین كه از اشد كبرائت و آنكه در بعضی احاديث ذكر
 بلفظ عقيقه آمد و پيش ازین كرامه خوا هك بود و چون صحابه كرامت اين لفظ را از ان حضرت فهميدند اداي اين مقصود
 بعبارة ديگر كردند و گفتند نسك از فرزندان بكنيم و نسك بمعنی ذبح است * فقال * پس فرمود آنحضرت * من ولد
 له ولد * كسي كه زانيد شود براي او فرزندی * فاحب ان ينسك عنه * پس در وقت دوازده كه ذبح كند از او * فلينسك
 من الغلام شاتين * پس باريك كه ذبح كند از پسر و شاة * وعن الجارية شاة * و از دختر يك شاة از بنتا معلوم ميشود
 كه اگر بنتا عقيقه نسكه كويك بهتر باشد * رواه ابو داود و در النسائي * وعن ابني رافع قال * روايت است از ابو رافع
 كه مولي آنحضرت است كه كفت * رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن في اذن النجاشي بن علي * و ديدم آنحضرت را
 كه اذن ان كفت در گوش اجام حسن بن اميرالمؤمنين علي رضي الله عنهما * حين ولد ته فاطمة * در هنگامي كه زانيد
 او را فاطمه زهرا رضي الله عنها * بالصلوة * يعني اذن كفت چنانچه براي نماز ميگزيند و اين هنت است نزد ولادت
 از جهت در آوردن محله الله و دين اسلام در اول آمدن او و نيا و تخصيص با ذان كود زيرا كه شيطان پشت ميل
 و ميگريد نزد شنيدن اذنان و نقل كرده است از بعضی سلف كه اذن كويك در گوش را است و اقامت در گوش
 چپ و در روضه آورده است كه محتجب است كه كويك در گوش مولوداني اعيان ما يك و ذريتنا من الشيطان الرجيم * رواه
 الترمذي و ابوداود و قال الترمذي هل احديث حسن صحيح *
 الفصل الثالث * عن بريدة

قال * روايت است از بريدة اعلمی كه صحابي مشهور است كفت * كنا في الجاهلية از اولي لاحد ناسلام * بوديم ما
 در زمان جاهليت و تنيكه زانيد و همی شد براي يكي از ما كودكي * ذبح شاة * ذبح ميگرد كوشقند و * و بطح براسه بل بها *
 و مي آورد سر غلام را بشون شاة * فلما جاء الاسلام * پس هنگامي كه آمد دين اسلام * كنا نذبح الشاة يوم السابع *
 بوديم ما كه ذبح ميگرديم كوشقند را روز هفتم * و نذبح براسه * و خلق ميگرديم جوار را * و نذبح بزعفران * و مي
 آورديم بزعفران و در روايتي نخلون و زعفران و خلق بفتح خاء معجمه و قاف در آخر نام طيبی است كه در روى
 زعفران می اندازند * رواه ابو داود و زاذ زرين * و زياده كرده است زرين اين لفظ را كه * و نسمة * و نام
 می نهاديم او را بدانكه غالب بحكم احاديث عقيقه روز هفتم است و نزد شافعی و احمد اگر روز هفتم ميسر نگرد در روز چهاردهم
 كند و اگر چهاردهم نشود بسم و يكم و الا بسمت و هشتم و كرده دسى و نهم و على هذا القياس و بيك روايت از امام احمد يك
 شاة بغير زير و اول و دوم در روز هفتم و در بعضی روايات آمده است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از ظهور نبوت
 عقيقه خود را كود چون معلوم نشد كه در روز ولادت كرده بود نديان نه اما در اين حد يك ضميمه هست و خالي
 از بريدی هم نيست و الله اعلم و نزد شافعی اختيار اين مای عقيقه می شكند و نزد مالك نه و در كتب شافعية هل كور است
 كه اگر بخته تصدق كنند بهتر است و اگر شيرين بجزد بهتر نيست و تفار و نسل و اخلاق مولود تمام شد كتاب الذ بانع يعون
 خلد و توفيق وى و نالي ميشود او را

كتاب الا طعه * در بيان انواع طعام ما كه آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم خورده و نخورده و آداب اكل و احكام آن
 الفصل الاول * عن عمر بن ابى سامة * قرشي
 مشر و مدي و پسر رسول الله صلى الله عليه وسلم ولادت وى در ارض حبشه در سال دوم از هجرت بود و رحلت كرد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و وى نه ساله بود و فات يافت در مدينه سنه ثلث و ثمانين ياد گرفت احاديث از رسول خدا صلى الله عليه
 وسلم در روايت كرده اند از وى ابن المعبث و عروة بن الزبير و عمرو بن محمد بن عمرو چون تزوج كرد آنحضرت ام سلمه را

قرینت کرد از او خواهر و برادر که نام وی زینب بود * قال * گفت عمر بن ابی سلمه * کنت غلاما * بودم من کودکی * فی حجر رسول الله * در کنار تربیت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و کانت ید ی * و بود دهن من * تطیش * می جنبید و میکی میکرد و رازی می شد * فی الصحفه * در طبق طعام و تناول میکردم از هر جانب وی چنانچه عادت خورد سالانست و صحفه بتقلیم حابر فاکسه بن که پنج و شش کس از وی میبردند که بالا تر از آن قصه است که ده کس را میبردند و عظیم تر از آن چغنه است * فقال لی رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم هم الله * بگو نام خدا را * کل بیمینک * و بشوید دست و پا را * و کل مما یلیک * و بخورد از پیش خود جائی که متصل است * متفق علیه * بدانکه علماء را اختلاف است که تسمیه در اول طعام واجب است یا مستحب نزد متفقان از اهل حل و حلیت واجب است چه در احادیث امر صریح و صحیح و عالم از معارض واقع است و ظاهر امر وجوب است مادام که آنرا معارضی نباشد و نزد اکثر فقهاء مستحب و امر اینجا برای استحباب است و همچنین حکم تسمیه در آخر و نیز اختلاف است در آنکه تسمیه یکی از جماعه که حاضر اند کافی است یا نه جمعی از علماء و امام شافعی از آنها است میگویند که کافی است اگر یکی از جماعه گوید پس است پس و چه بیا استتباب نزد ایشان علی الکمايه است و احادیث بسیار مخالف این قول است و آنرا توجیه کرده اند چنانکه بیاید * وعن حل یغثه بن الیمان * خدا حب رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عالم منافقان نزد وی بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یستحل الطعام * بدانکه شیطا حلال میگرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد بر اکل وی و از آن خود میگرداند و این معمول بر ظاهر است زیرا که شیطان جمعی است که متغذی است و بعضی تاویل میکنند بدانکه برکت طعام گویند شیطان خورد و رفت * ان لا یدلکراهم الله علیه * بجهت آنکه برده نمی شود نام خدا بر آن طعام * رواه مسلم * و تمام حدیث بیاید در فصل ثالث * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل الرجل * چون در آید مرد * نیمه * در خانه خود * فذکر الله * پس یاد کند خدا را و ببرد نام ویرا * عند دخوله * نزد در آمدن خانه * و عند طعامه * و نزد خوردن طعام * قال الشیطان * میگوید شیطان با اتباع و اعوان خود * لا مبیث لکم * نیست جا پیش باشد و ریخته هر شمارا * و لا عشاء * و نه طعام و عشاء بفتح عین طعامی را گویند که در شبانهگاه خوردند و بعضی گویند این دعا نیست از شیطان بر اصل بیست که چون نوزید شد از مبیث و عشاء عای بد کرد برایشان چنانکه دشمنان کنند * و اذا دخل * و چون در آید مرد خانه را * فقل یدلکرا الله عند دخوله * پس یاد نکند خدا را نزد در آمدن خانه * قال الشیطان * میگوید شیطان با اعوان خود * ادرکتهم المبیث * در یافتن شما جای را * و اذا لم یدلکرا الله عند طعامه * و چون یاد نکند مرد نام خدا را نزد طعام خود نیز * قال * میگوید شیطان * ادرکتهم المبیث و العشاء * در یافتن شما مبیث را و عشاء را اینجا نیز بقول بعضی احتمال در عمار اهل بیست را دارد فانهم * رواه مسلم * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اکل احدکم * چون بخورد یکی از شما * فلیأکل بیمینه * پس باید که بخورد بدست راست خود * و اذا شرب فلیشرب بیمینه * و چون بنوشد باید که بنوشد بدست راست خود یعنی بکشد طرف آب را بدست چنانکه میگرد لقمه را با این دست * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یأکل احدکم بشماله * البته باید که نخورد یکی از شما بدست چپ خود * و لا یشرین بها * و البته باید که فنوشد بدست چپ هم امر واقع شد بخوردن و نوشیدن بدست راست و هم نهی کرده صریحا از خوردن و نوشیدن بدست چپ از برای تاکید و مبالغه * فان الشیطان یأکل بشماله و یشر بها * زیرا که شیطان می خورد بدست چپ و می نوشد بدست چپ * رواه مسلم * و عن کعب بن مالک * کنیت ابا بوعبد الرحمن است انصاری است از فضلاء صحابه و شعراء اسلام است و قصه توبه و عذر تشلف از غزوه تبوک از اجماعن قصص است * قال * گفت کعب بن مالک رضی الله عنه * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یأکل بثلاثة اصابع * میخورد بسه انگشت که ابهام و میمیه و وسطی باشد و یأق ید * و می لیچید یعنی بعل از فراغ از خوردن

دست مبارک خود را * قبل از آن بپوش از معج کردن دست و بعضی روایات زیاده کرده بشمار یعنی
 پنجوی از منديل و مانند آن و این نیز زیاده کرده که * ثم يغسلها یعنی بمیو می شست دست را * رواه مسلم * وعن جابر
 و مروری است از جابر رضی الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم امر ببلع الاصابع * آنحضرت امر کرده ببلعیدن
 انگشتان * والصحفة * و بلعیدن گاهه و چون در طبع بعضی از اهل کبر و اترا ف از آن کراهتی و استنکافی بود تا کید
 را ثبات فرمود آنرا * وقال * انکم لا تدریون * بد رستی که شما در نمی یابید * فی ایه البرکة * آیه بتاوتنوبین یعنی
 شما نباید که در کلام اکل یا کلام طعمه است برکت و فی بعض النسخ ایه بها و کنایت و اضافت یعنی در کلام جزوی از
 اجزای طعام آنکه خورد یک یا آنکه چه پیمده است با انگشتان یا با گاهه از اینجا معلوم شد که عن ابی لیسن انگشتان است و برداشتن
 آنچه چه پیمده است بان از اجزای طعام و نه در آوردن انگشتان در دهان بمالنه والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی
الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اکل احدکم * چون بخورد یکی از شما * فلا یدمع ید * پس باید که
 پاک نکند دست خود را بپیزی * حتى یلعقها * بفتح یا و عین یعنی تا بلیسد دست خود را * اولعقها * بضم یا و کسر عین
 یا بلیسد و بکری را از انهای که معتقد رند دارند و مکروه نه بند ارند آنرا چنانکه زوجه و جاریه و اطفال و شاگردان
و معتقد ابن و محبان که لذت یا بند از آن و تبرک گیرند بد آن * متفق علیه * وعن جابر قال * روایت است از جابر که گفت
سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم یقول * می گفت * ان الشیطان یحضر * بد رستی که
 شیطان حاضر می شود * احدکم * یکی از شما را * عند کل شی من شانه * نزد هر چیزی از شان آن یکی یعنی در هر امری
 از امور روی * حتى یحضر عند طعامه * تا آنکه حاضر میشود نزد طعام وی که در روی و غم و کسور و ذلال شیطان قصد
 قد اند چنانکه در طاعات و قربات و ضرورت است که لقمه چند بخورد * فاذا سقطت * پس چون بیفتد * من
احدکم للقمه * از دست یکی از شما لقمه باید که از برداشتن آن و نهادن در دهان بشکم نفس و طبیعت تنگی نکند
 و کراهتی نماید * فلیمط * پس باید که دور کند و بردارد از آن لقمه * ما کان بها * چیزیکه ملصق و مخلوط است بان لقمه
 * من اذی * از آنچه مکروه و جرکین می بندد ارد طبیعت آنرا مثل خاک و مانند آن * ثم یاکلها * بمیو بخورد آن لقمه را
 و اگر چیزی باید آلوده باشد بشوید اگر ممکن است و الا جانوری را بخوراند از کوبه و مانند آن را این را
 طبایع اهل کبر و رعوت بر نمیدارد مگر آنرا که راعی است قدم اورد در قواضع و خلاف شیطان و رغم وی و از بیجهت
 فرمود * ولا یدعها * و نکند از آن لقمه را که از دست افتاده * للشیطان * برای شیطان و کذاشتن وی برای
 شیطان یا محمول بر حقیقت است که شیطان بخورد و در طعام وی شیطان را نصیبی بود یا کنایه است از تضییع لقمه
 و استغفار آن و تخلاق با خلاق متکبران که آنرا ابرداشتن و تناول کردن آن نکند و دارند و اینها نیز از اعمال شیطان است
 و نیاز برای تاکید دفع تکبر و کسب تواضع فرمود * فاذا فرغ * پس چون فارغ شود یکی از شما از خوردن * فلیملق اصابعه
 پس باید که بلیسد انگشتان خود را * فانه لا یدری فی اى طعامه تکنون البرکة * پس بد رستی که وی نمیداند که در کلام جزوی
 از اجزای طعام وی می باشد برکت این عبارت موید روایات آیه است با ضا نت در حد یک سابق * رواه مسلم * وعن ابی
جهم * بتقدیم جیم مضومه بر حای مهمله مفتوحه و سکون یا قبل الفاعنام و وهب بن عبد الله السوائی بضم هین و تشغیف
 و از منسوب است بسراة بن عامر از صفار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمبلغ نرعیله بود
 ولیکن جماع د ارد از وی و روایت کرده اند از وی و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب د ارد و رکوفه بر بیت المال
 کذاشته بود و تمامه مشاهد از او را با و حاضر شده و فات ارد رسته اربع و سبعین در کوفه * قال قال النبي صلى الله
عليه وسلم لا اکل متکئا * نه بخورم من طعام را نکیه کرده * رواه البخاری * در نهاییه جزوی آورده که عامه چنان
 پیش دارند که مراد بیک مایل و معتدل بویک پهلو است و نه چنین است بلکه مراد بوی اینجا متکی بمعنی معتدل بر فراشی است

که زیاده است و هر که متمکن و مستوی بفرایش نشسته متکی است و نوری گفته که متکی یعنی متمکن و زجلوس خواسته چهار زانو نشیند یا معتدل بفرایش انتهی و طبعی گفته که معنی آنست که من چون بخورم ننشینم بفرایش ها متمکن و معتدل چنانکه بسیار خواران از اطعمه نشینند ولیکن بنشینم بی تمکن و استقرا و بخورم لقمه چند و برخیزم و صاحب مفر السعاده کوی که تکیه بوسه نوع است یکی آنکه بپهلوی زمین نهل درم آنکه مربع نشیند میوم آنکه یک است بر زمین نهاده بران تکیه کند و بدست دیگر طعام بخورد و هر سه نوع مفوم است انتهی و بعضی استناد ظهور را بوساده یا بچهار یا مانند آن زیاد کرده و نوع را اربعه ملاحظه و بعضی گفته اند که اذکار اینچنانچه معنی ثبوت و بر وجه استواء است و منصف در اکل آن است که مایل بطعام و متوجه بسوی وی و منحنی نشیند و جمل انگار بر میل باحد الحیا نبین و منع از ان بر منصف اهل طب است که گویند خوردن برین وضع مانع از سهولت ائصال اطعام است در مپاری و کوارا نادن چنانچه باید کنایه مجمع البحار و سیوطی در عمل الیوم و اللیلة گفته که بخورد متکی و نه بر روی افتاده و نه ایستاده بلکه بنشیند بر دو زانو یا بر صورت اعتدال یا بپهلوی یا بر دوازدهوی راحت را و بنشیند بر زانو یا چپ و من قناده عن انس * تابعی اصعب بصری اعمی معمل و دامت از طبقه ثانی از تابعین بصره و لادتری در عنه متین و وفات او در سنة سبع عشرة و حایه راوی است از انس زابی الطاقیل که آخر من مات من الکفاة است و از بعضی تابعین نیز روایت دارد مثل عبد بن المسیب و حمن بصری و روایت وی از انس بسیار است و این حدیث را نیز از انس روایت کرد که * قال * گفت انس * ما اكل النبي صلى الله عليه وسلم علي خوان * بخورد آنحضرت طعام را نهاده بر خوانی چنانکه واجب مترغان و جباران است تا برای طعام نگویند نشوند و عرفت و نپارند و خوان را در قاع مومن بضم و کسر هاء و گفته اما در نسخ حدیث بکسر روایت است * و لانی مکرجه * بضم هین و کاف و رای مشدده مضومه و بعضی فتیح را اصوب دانند و در نهاییه گفته که انای صغیر که خورده می شود در روی چیزی اندک از نا نخورش ناری معرب است و بیشتر اطلاق آن در ظروف بیاید که نهاده می شود در آن کوا میخ و مانند آن از جوارشات که گود طبعاً مهابهتند تا شہوت طعام را برانگیزد و مضم کرد اند * و لا خبزه مرقن * و بسته نشد برای آنحضرت نان تنگ و نشوید و است آنرا هرگز خواست برای وی بپزند یا برای غیر وی چنانچه بعضی گفته اند و در حدیث دیگر آمده که ما اكل خبز امرق و ظاهر عبارت آنست که برای وی نمیداشتند اما اگر یکبار برای خود پخته باشد و پیش وی آورده میشود و از خوردن آن ابائی آورد چنانکه عادت شریف وی بود در ترک تکلف و موافقت اصحاب کذا قبل و الله اعلم و چون در نفی اکل بر خوان جای حوال بود که پرسند که پس طعام را بر چه چیز نهاده میشود و بجای خوان چیزی دیگر بود یا نه بخلاف اکل در مکرجه که منفی مطابق است * قول لقناده * گفته شد مرقناده را که راوی حدیث است * علی ما یأکلون * بر چه چیز میخورند * قال علی السفر * گفت بر سفرها میخورند غایتش حوال از حال صحابه کردند از جهت آنکه چون ایشان متبع و مقتفی با فعال و آثار آن حضرت بودند سوال از احوال ایشان در حقیقت سوال از حال شریف او خواهد بود و اگر ضعیفاً کلون را مجموع حضرت و اصحاب دارند شاید که صورتی داشته باشد و الله اعلم و سفر بضم هین و فتح فاجمع مفره است بسکون نا و آن درد یا عرب از چرم یا از برک خرما هارند مستند بر سفره و اصل نام طعامی است که مسافر بردارد و اکثر آنچه بر میدارند درین چرم معتدل یا خطی پس از ان اطلاق کرده شد بر همین چرم مجازاً * رواه البخاری * و عن انس رضي الله عنه قال * كلفنا انس * ما اعلم النبي صلى الله عليه وسلم رأي رغيفاً مرقناً * که نمیدانم آنحضرت را که دید و باشد نان تنگ را * حتی لحق بالله * تا وقتی که پیوست بخدا و رفت از بین عالم * و لا * و نمیدانم آنحضرت را اصلی الله علیه وسلم * رأي * که دید و باشد * شاة سميطا بعينه قط * گوشتی بریان کرده شده را پیش خود در هم خود مرکز و سمیطاتی را گویند که بریان کرده شده باشد یا چرم بعد از دور کردن موی و یا بکرم و این از عادات ارباب تنعم است و لهذا اختصاص بد آن کرد و زیادت بعینه برای تاکید است چنانچه گویند کتبه بیل و رمشی بزجله * رواه البخاری * و عن سهل بن سعد * روایت است از سهل بن سعد ما علی

بلکه از مشاهیر انصاران و احوال او مکرر نوشته شده است * قال ما رای رسول الله * ندید پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم النقی * بفتح نون و کسرة فاء و تشدید یاء یا آرد یعنی را که پیخته باشند آنرا مکرر تا پاک و صاف و سفید گردد که آنرا مید * میگویند هرگز آنرا ندید * و بیان آنرا آنخورد * من حیث انبعثه الله * از آنکه که بر آنکشت از الله تعالی و فرستاد بر حالت * حتی قبضه الله * تا آنکه قبض کرد روح پاک او را و برداشت ازین عالم * و قال * و گفت سهل بن سعد * ما رای رسول الله * ندید پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم منخل * بضم میم و خا و فتح خا و ز آمل * غریبال که بد آن آرد را به پیزند * من حیث انبعثه الله حتی قبضه الله * از وقت بعثت تا هنگام رحلت * و قال * گفته شد و بر سید شمس بن سعد را * کیفت کنتم تأکلون الشعیر * چه گونه بودید شما که میخوردید جو را یعنی نان وی را * غیر منخل * ناپیخته با آنکه اکثر طعام شما جو بود * قال * گفت سهل بن سعد * کنا نطبخه * بودیم ما که آس میکردیم جو را * و نغغه * و دم میکردیم آنرا * فیطیر ما طار * پس می پزید آنچه پزید نمی بود از موم * و ما بقی * و آنچه باقی می ماند * ترینا * تر میکردیم آنرا باب و خمیر می ساختیم و می پیختیم از آن نان ناری خاک نمناک تریه شوراندن آن باب * فاکلنا * پس میخوردیم آنرا * رواة البخاری * این در حدیث بظاهر دلالت دارد بر نا خوردن آنحضرت نان مرقی مید * و آنچه مقصود از نا خوردن است بطریق تأکید پس مراد به ما خبری که در حدیث سابق گذشت نیز همین باشد مگر آنکه اینجا نیز تاویل کنند که ندید آنرا که برای وی پیخته باشند و ذلك بعد و الله اعلم * و عن ابی هريرة قال ما عاب النبی * عیب نکرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم طعاما * هیچ طعامی را * قط * و گوشت * ان اشهاه * اگر خوش میداشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن طعام را که پیش می آوردند * اكله * میخورد آنرا * و ان کرهه * و اگر ناخوش میداشت و موافق طبع شویف یا مناسب حال نمی افتاد * ترک * میکرد * اشته و نه میخورد آنرا * متفق علیه و عنه * و مورخست از ابی هریر * ان رجلا کان * در ستیکه مردی بود کافر * یا کل الا کثیرا * بسیار میخورد * فاسلم * پس مسلمان شد * فکان یا کل قلیلا * پس از آن که اسلام آورد اندک میخورد * ند کرد ذلك للنبی * پس ذکر کرده شد آن مر آنحضرت را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس فرمود آنحضرت * ان المؤمن * بد رحمتی که مسلمان * یا کل * میخورد * فی معاء واحد * در یک روده کنایت است از قلت کل و الکافر یا کل * و کافر میخورد * فی سبعة امعاء * در هفت روده * رواة البخاری * معا بکسر میم بر وزن الی روده و امعاء بفتح همزة و مد جمع وی و گویند که هر آدمی را هفت روده است و طبیعی گفته تخصیص همه برای میالغ و تکثیر است چنانکه در قول وی سبحانه و تعالی من بعد فی سبعة اشتر * و گفته اند که مراد تمثیل زهد مؤمن و شرة و حرص کافر است نه قلت و کثرت اکل یا این حکم باعتبار اکثر و اغلب است یا مراد مؤمن کامل الایمان است و بسبب آن حصول برکت است از ذکر اسم الهی عز و علا را مبتلا باطن بخور معصرا ایمان و علم توجه بتدبیر بدن و اهتمام بدان بخلاف کافر و بحقیقت تنبیه است بر آنکه شان مؤمن التزام صبر و قناعت و سلوک طریقه زهد و ریاضت و اكتفا بسلاجوع و وقوف بر حد ضرورت و خلاصه معده است که موجب نورانیت قلب و صفات باطن از زنگ کدورت و رقاس و تیسیر و عبادت است و غیر آن از آنچه از فواید و منافع تقلیل طعام است آورده اند که فقیری نزد ابن عمر رضی الله عنه آمد و طعام بحیار خود فرمود دیگر بار او را نزد من نیارید علتش آن گفته اند که وی مشایه کفار شد درین صفت و هر که مشایهت بکمارد آرد محبت با وی نباید داشت و همیشه تقلیل طعام نزد عقلا و ارباب همت و ادل معنی محمود است و خلاف آن مذموم نعم گرسنگی که بسبب افراط کشتن و علت ضعف بدن و اختلال قوای جسمانی گردد و از کار باز دارد ممنوع و منافی طریقه حکمت است عمیل آن ملوک طریقه ارتیاض و تمرین و اعتیاد است چنانکه در ایشان کنند و بالله التوفیق این روایت بخاری بود از ابی هریر * و روی مسلم عن ابی هریر * و ابن عمر * و روایت کرده است مسلم از ابی موسی اشعری و عبد الله بن عمر * المستمل منه فقط * آنچه استناد کرده شده است ازین حدیث بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن قول آنحضرت است که ان المؤمن یا کل الح یعنی در روزی

مسلم این قصه مذکور نشد که مودی بود که تنها بسیمار می خورد آلیخ بنیان قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم ذکر کرده و پس در وی
روایه اخری له عن ابی هریره * و در روایت دیگر مر مسلم را از ابی هریره آمده * ان رسول الله * بد رستیکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ضافه ضیف * آمد آنحضرت را مهمانی * و دو کافران که فرمود * و آن مهمان کافر بود * تا مر رسول الله * پس فرمود
پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بشاة * بد و شیدن کوه غندی * فحلبت * پس دوشیده شد آن شاة * فشرب * پس بنوشیدن
آن مهمان کافر * حلا بها * شیریکه دوشید * شد آن شاة را * تم اخری * پستر فرمود بد و شیدن شاتی دیگر * فشربه * پس بنوشیدن
آنرا نیز * تم اخری فشربه * پستر فرمود بد و شیدن شاتی دیگر پس بنوشیدن آنرا نیز * حتی شرب حلاب سبع شياه * تا آنکه
نوشید شیر هفت شاة را * ثم انه اصبح * پستر بد رستی آن مهمان صبح کرد * فاسلم * پس اسلام آورد * فامر له رسول الله
* پس فرمود برای وی پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بشاة * بد و شیدن شاتی * فحلبت * پس دوشید * شد * فشرب
حلا بها * پس نوشید شیر آنرا همه * تم امر باخری * پستر فرمود بد و شیدن شاة دیگر * فلم یستیعها * پس نتوانست تمام
خورد شیر این شاة را و در بعضی نسخ فلم یشر بها پس ننوشید آنرا که بهمان شیر شاة نخستین سیر شده بود * فقال
رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم المؤمن یشر فی معاء واحد و الکافر یشر فی سبعة امعاء * اینها
چون قضیه نوشیدن شیر بود یشر گفت و در روایت سابق یا کل * و عنه * و مرود است هم از ابی هریره * قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم طعام الاثنین * طعام دو کس * کافی الثلاثة * یعنی سه کس را تا ویش آنست که
آن قدر طعام که سیر کرد اندک دو کس را قوت می تواند شد سه کس را * طعام الثلاثة کافی الاربعة * بهمین معنی که ذکر
کرد * شن * متفق علیه * و من جابر قال سمعت رسول الله * گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * یقول
می گفت * طعام الواحد یکفی الاثنین * طعام یک کس کفایت میکند دو کس را * و طعام الاثنین یکفی الاربعة * و
طعام دو کس کفایت میکند چهار کس را * و طعام الاربعة یکفی الثمانية * و طعام چهار کس کفایت میکند هشت کس را
بهمان تاویل که معلوم شد و در لفظ کفایت ایمانی هست یا بمعنی غایتش آنکه در حدیث اول بحساب ثلث و ربع فرمود و
درین حدیث بطریق مضاعفت هر دو صحیح است و اختلاف بتفاوت احوال و اشخاص است آورده اند که امیر المؤمنین
عمرد رسال رما ده می فرمود قتل کردم که بفرستم مرا هل بیت مثل عددا ایشان یعنی تا د طعام ایشان شریک شوند که
ادمی هلاک نمی شود به نیم سیری و بویهر تقی یز اینها حد و تحریر است بر مکارم و موااسات با مردم در طعام و
قناعت کردن بقدر کفایت * رزاه مسلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله * گفت عایشه شنیدم
پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * یقول التباينة * که میگفت تلبینه و آن حسائی است که ساخته می شود از ذقیق یا نخاله و
گاهی آنرا اخته می شود در وی غسل و مشابه می شود شیر را در رقت و بیاض کدافی النهایه و لهذا او را تلبینه میگویند
مشتق از لبن پس می فرماید که این تلبینه * مجمة * بفتح میم و جیم و کونین بضم میم و کسر جیم یعنی مزیل و در کسند غم و
راحت بخش است * لقوا دالریض * مردل بیما رواند و فکین را * تنصب ببعض الحزن * می برد بعضی حزن را و کم
میکرد اند آنرا * متفق علیه * و از عایشه آمده است که چون یکی از خویشان وی وفات می یافت و جمع می شدند
زنان برای وی امر میکرد به بختن تلبینه و اشکنه میخاخت و تلبینه بر آن میریخت و بخوردن این جماعت میل ادرا این
حدیث را روایت میکرد و احادیث دیگر نیز در باب تلبینه و رفع وی وارد شد است * و عن انس ان خیاطا * و
از انس آمده است که در زی * دعا النبی * دعوت کرد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم لطعام صنع * بر او
طعامیکه ساخته بود آنرا آن خیاط * فدعیت مع النبی * پس رفتیم با آنحضرت * صلی الله علیه و سلم * و انس خادم آنحضرت
بود و رواست مرخادمان و تابعان را که با مختوم و متبوع بد دعوت همراه روند پس اگر صریح رضایاد لالت آن
از جانب داعی یافته شود در آیند و این حکم در باب ضیافت معلوم کرد و انشاء الله تعالی * و تقرب * پس نزدیک گردانید

و حاضر آورد آن خیاط * خیز شیر * نان جو * و مر قنیه د باء و قد ید * و شوربای را که د زوی کد و بود و گوشت قاق
 کرده مرق بفتح میم و را شوربای و قد ید کوشید نهک زده خشک ماخته شده و قد یعنی بریدن بردار * فرأیت النبی * پس
 دیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یتبع الباء * که تتبع میکرد و می جمع میکرد و بار بار * من حوالی القصعة * از
 اطراف و جوانب کاسه و حوالی بر لفظ ثنیه است و حوالیه و حواله و حولیله و حوله میگویند بفتح لام همه بمعنی جوانب
 و در اینجا جواز را زکردن و است اجتناب کاسه چون مختلف باشد طعام معلوم گردد اگر ناخوش نداشت و صاحب
 آنرا چون اینست از تتبع کردن آنحضرت کد را از حوالی قصعه محبتی وی یکد و فهم کرد میگوید * فلم ازل احب الله *
 پس دانم برین صفت که دوست میدارم کد را * بعد یومئذ * بعد ازان روز که دیدم از محبت آنحضرت مرا آنرا * متفق
 علیه * و از نوایند حدیث اجابت دعوت بقرامه بکین و اهل صنعت و میل کردن بآنچه پیش آرند از طعام فقیرانه و عدم استکاف
 و ترفع * و عن عمرو بن امیة * از پهلوانان صحابه و مردان عرب بود در نجات و جرأت حاضر شدن و واحد را
 بامشکران پسترا سلام آورد و تخمیکه برکشیدند از اهل و اول مشهوری که حاضر شدند همراه مسلمانان روزی بر معونه است
 پس امیر گردا و را عامر بن الطفیل بعد ازان رها کرد در رهنه دست فرستاد و را آنحضرت بصورتی نجاشی بجهش پس قدم
 آورد بر نجاشی و دعوت کرد او را با سلام و مسلمان شد نجاشی معدود است در اهل حجاز * انه رأی النبی * و او را
 میکند که وی دید پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یستز * می برید گوشت را تیز بجای محله و زای مشدده اصعب از حز
 بمعنی قطع و بجهیم نیز روایت است و آن هم بمعنی قطع است و گفته اند که بجهیم استعمال می یابد در مانند موی
 و گیاه و نبات و گوشت و مانند آن * من کشف شاة فی ید * از شاة گوشت که در دست مبارک وی بود * قد عی
 الی الصلوة * پس خواند * شد آنحضرت بنماز مراد ازین دعا اذان باشد یا آنچه عادت بود که بعد از حضور رقوم
 می آمد بلال و خبر میکرد * فالقما * پس انداخت آنحضرت از دست آن کشف شاة را که در دست وی بود * و السکین
 التي یحز بها * و انداخته گارد را که می برید گوشت را بدان گارد * ثم قام * پسترو بایستاد * فصلى * پس نماز
 گذارد * و لم یتوضأ * و وضو نگذارد آنحضرت * متفق علیه * از نوایند حدیث جواز قطع لحم بسکین است و آن نزد
 احتیاج اصعب و اگر بخته و کداخته باشد چنانکه احتیاج بقطع نباشد مکروه است و آنرا از تکلفات اعاجم دانسته اند چنانکه
 در فصل ثانی بیاید و اجابت داعی حق و حضور صلوة اگر چه طعام حاضر باشد و آن در وقتیکه خوف ضیاع طعام و شدت
 احتیاج بدان و عدم وجدان آن بعد از وی نباشد و عدم وجوب وضو با کل لحم عطبوخ و گفته اند که درایت ادای اسلام
 واجب بود پس ازان منصرف گشت و اگر چه ازین حدیث بصریح اهل معلوم نشد اما ظاهر در آن اصعب و در احادیث دیگر
 صریح نیز آمده * و عن عائشة قالت کان رسول الله * کف عایشه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یحب الحلو و العسل *
 و دست میداشت خالوارشهن را * و رواه البخاری * و حلوا بمل و قصر اطلاق کرده نمی شود مگر بر آنچه باخته باشند آنرا
 بصنعت و جامع باشد میان چربی و شیرینی کدانی مجمع البهار و گفته اند که حب حلوا زان حضرت صلی الله علیه و سلم نه بر وجه
 طلب و تشهی بود و رجز آن نبود که چون چیزی ازین پیش می آوردند بنوعی از رغبت تناول میکردند چنانکه ظاهر
 میشود که طعام آنرا خوش دارد و در حدیثی دیگر آمده که المومن حلوی ایامراند بدان محبت حلوا است چنانچه ظاهر است
 یا وجدان حلوات ایمان و تحقیقت طعم ایمان حلاوتی دارد چنانکه فرموده و وجد حلاوة الايمان من رضي بالله
 رب العالمین عرف من ذاق * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم سأل اهل الادم * روایت اصعب از جابر که آنحضرت
 پیغمبر و طلبید از اهل خانه خود نانخورش را و ادم بضم همزة و يكون دال کذا صحیح فی اصول الصحیح و فی بعض النسخ بضم
 الدال و شیخ ابن حجر در شرح شمائل گفته که ادم بسکون دال مفرد است کالادام و بضم دال جمع است بکتب و کتاب و
 نادام آنچه با نان خوردند و مصلح وی کرد و متفق از مراد است بمعنی موافقت و مخالفت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

طلب کرد از اهل خود ادا م را فقالوا پس در جواب آن گفتند * ما عندنا الاخل * یعنی نزد ما مگر شرکه * فدما به * پس طلبید شرکه را * فجعل ياكل به پس خوردن گرفت آنحضرت نان با آن شرکه * و يقول * و میگفت بمصلح ادع اقتصادا درما کل و منع نفس از مطاع هم لایذ * نعم الادام الخلل نعم الادام الخلل * بگو ناخورشی است شرکه مگر رفرد مود برای تا کید و تسلیم نفوس عامه * رواه مسلم * و ازین حدیث مفهوم میشود که هر که سوگند خورد که نان بنی ناخورش نخورد پس نان بهر که نخورد گناهت کرد * در حدیث آمده که ری ناخورش انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و منافع شرکه را در کتب طب بسیار نوشته اند * وعن سید بن زید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكمأة * بفتح کاف و سکون میم و فتح همزة بوزن رحمت و هاء بفتح میم و بی همزة خوانند بوزن فجیات چیزی است سفید مثل پیله که از راه شحم الارض کوبند و بفارسی بهما روق و کلاه دیو در دیار ما چتر ما خوانند و آن حلال است اگر چه بطبع اکثر اهل این دیار بجهت عدم اعتیاد مکروه نماید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق وی فرمود که * الكمأة من المن * کماة از جمله من المن است که بر قوم موسی علیه السلام فرود آمده بود چنانچه در قرآن مجید فرمود و انزلنا علیکم المن والسوی و گفته اند مراد یا آنکه وی را از جمله من خوانند تشبیه او به بل ان یعنی چنانکه من بی مؤنس و کلف از آسمان فرود آمدی این نیز بی رحمت از زمین بر آید و الا من بنی اسرائیل چیزی بود مثل ترانکبین که فرود می آمد از آسمان و این نه آنچنان است و بعضی گویند مراد از من اینست که من بنی اسرائیل است بلکه مراد آنست که از جمله نعمتها است که بر بندگان بدان منت نهاد و این قول مخالف روایت دیگر است که دالت کند بر آنکه مراد بدان من ترین سلوی است چنانکه گفت و فی رواية لمسلم * و در روایتی از مسلم آمده * من المن اللذی * که وی از جمله منی است که * انزل الله علی موسی علیه السلام * که فرموده است انزل الله تعالی بر موسی و قوم وی و در روایتی انزل الله علی بنی اسرائیل و تمام این حدیث در کتاب طب رقی بیاید و آنرا خاصیت دیگر فرموده که * وما شفاء للعین * و آب کماة شفاء است مرچشم را * متفق علیه * و کیفیت بودن وی شفا مرچشم را که تنها است یا مخلوط بچیزی دیگر بتفصیل در انجایان کنیم انشاء الله تعالی * وعن عبد الله بن جعفر قال رايت رسول الله * مروی است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یا کل الرطب بالقتاء متفق علیه * بخورد و خرما می تر را بخوار و قثاء بضم قاف و کسر آن و کسر اکثر از ضم است و ممل و دخیل و رشائل ترمذی یا کل البطیخ بالوطب و نیز آمد یا کل الخربز بالوطب و خربز بکسر خا و سکون را و کسر مرحد و معرب خربزه و در بعضی روایات بطیخ آمده بجای بطیخ بتقدیم طایر یا بمعنی مطبوخ و در حدیثی دیگر آمده یا کل القث بالعباج و قث بفتح تین نهی است مشابه قثا بلکه نوعی است از ان و مجاج بضم میم و جمعین غسل و شک نیست که از لفظ این احادیث جمع میان این اشیا و رطب و ضم آن بدان مفهوم میگردد پس بعضی گویند مراد جمع در معده است و بعضی گفته در مضغ یعنی هردو را جمع میکرد و در دهان و با یکدیگر میخورد و این معنی ظاهر تر است از لفظ و آنچه بعضی از شارحان گفته اند که جمع میان رطب و قثا در مضغ واحد موافق نیست مرذایقه را پس مراد جمع در معده باشد چیزی نیست و درین صرف احادیث از ظاهر مجرد تیس و تخمین و عدم موافقت ذایقه نیز مسلم نه و آنچه از اهل یفطیرانی اگر چه گفته اند که مثلش ضعیف است آورده اند که دیدم در دست راست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قثا را و در دست چپ رطب را میخورد و گاهی ازین و گاهی از ان بجمع در مضغ بظا هر د لالتی می توان یافت و ظاهر آن است که این از اتفاقات بود که گاهی بی تکلف وقوع یافته و درین حدیث دلیل است بر جواز اکل در طعام و تجمع در اطعمه و خلافی نیست میان علماء در جواز آن و آنچه منقول است از بعض سلف خلاف در آن محمول است بر کرامت اعتماد و توقع و ترقه و تنعم و انکار در ان بی مصلحت و ینیه کن قال الطیبی * و عن جابر قال * گفت جابر * کنا مع رسول الله * بودیم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بمن الظهران * در رادی که نام آن بر الظهران است بفتح میم و تشدید را و فتح ظای معجه و آن وادیه است کمتر از یک مرحله از مکه

معهظه که عامه آنرا وادی فاطمه گویند و قاضی ابن زیارت مدینه مظهره اول آنجا منزل کنند و مراد نه فاطمه زهرا است
رضی الله عنها بلکه همچنین نام آن موضع است چنانکه نام مواضع و قریات میباشد که از حضرت من بعض الماشایح پس جابر
میکوید که مادر خد متوی صلی الله علیه و علم درین وادی بودیم * یعنی از کلمات * میگوید که درخت را که آنرا
کلمات بگفت مفتوحه و تصنیف بای فاطمه و ثور را که آنرا که بخته در سید با شد * فقال * پس گفت آنحضرت
* علیکم بالامور منه * بر شما باد که بکریک سیاه را از کلمات * فانه طیب * زیرا که وی خوشتر از آن است و چون
آن خوراک بادی کرد این رو کوفند چو آنان باشد و خوشتر آنرا از غذا خوشتر ایشان می شناسند * فقیل * پس ازین
جهت گفته شد مر آن حضرت را * اکت تروی الخیم * ایابودی تو که میخواستی در این حال که کوفند این را که می
شناسی آنرا * فقال نعم * پس فرمود آری میخواستیدم کوفند این را را این کوفند چو آنی که مخصوص من است * و هل
من لای الا برعاهما * و آیا هست هیچ پیغمبری مگر آنکه چو آنند غنم را ظاهر عبارت در این است که هر پیغمبری که بود کوفند
چو آنند و دلیل بر مبالغه بعید است و الله اعلم * متفق علیه * و گفته اند که مراد آن است که الله تعالی نهاد منصب نبوت را
در اینان و بیا و ملوک و مکتومان و مترفعان بلکه در کوفند چو آنان و اهل فقر و متواضعان و گفته شد است که حکمت
در رعی غنم تحصیل و تکمیل صفت تواضع است بمواضع ضعفاء و تصغیر قلوب است بوجود خلوت و بیابان نشینی و تحصیل
شیء اصلاح و هیاهو است بهلایت و شفقت و اشتقاق رعیت از ماده رعی و رعایت است و در روایات آمده است که
پرووردگار تعالی وحی کرد بموسی کلیم الله علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام میدانی یا موسی که بچه صفت دادم تو را نبوت
و اگفت موسی پروردگار اتو را تا تویی بد آن فرمود یا ذکن آنروز را که می چو آنند غنم را در وادی ایمن پس بگریخت
شانی و دیدی تو در تنبالی آن و رفی و تعب کشیدی در آن و چون بر رسیدی تو بآن شایسته هیچ نزد آنرا و خشم نگرستی بر آن
بلکه شفقت کردی و گفتی در تعب انداختی تنوای بیچاره خود را بوزن او چون دیدم ما این نرعی و رحمت و شفقت از تو
بر آن حیوان رحمت کردیم مانیز بر تو و نبوت دادیم و بر گزیدیم * بیت * ملاخوشن یایش کان محبوب جاثرا *
بلد ایشان و مسکینان پیروی همت * و من انس رضی الله عنه قال * گفت انس * راایت رسول الله * دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
علیه و سلم مقعبا * نشسته بر هیئت اعتبار از آن در اینجا آنست که هر یکنهار از زمین نهان و ساقهارا بردارند * یا اهل تو را *
مشوردا آنحضرت نشسته برین هیئت خرمای خشک را * و فی رواية * و در روایتی آنکه که * یا اهل منه * بخورد از تر * اکاذر یا *
خوردی بشتاب و مستعجل مانا که در اینجا کاری خواهد بود مهر نور و شرفتر از خوردن تا زود ازین فارغ شود و بد آن
کار برد از زنده چنانکه اهل شهوت و شهرة طعام کنند * رواه معجم * و من ابن عمر رضی الله عنهما قال * گفت * نهی رسول الله *
نهی کرد پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و علم این یقرن الریحل * از مقرون کردن اندین مرد * بین التمرین * میان دو خرما
* حتی یهتا ذن اصحابه * تا آنکه اذن طلب و رضا بیند یاران او را که باری در خوردن شریکند * متفق علیه * میو طی گفته که
این در وقت فقر و حقیق عیش بود و بعد از حصول غنا و وسعت حال منوع شد و فرمود نهی میکردم شمارا از قرآن در تمر
و چون فراخ گردانید پروردگار تعالی بر شما رزق را قرآن کنید یعنی اگر قرآن بکنند هر میتی و گراستی ندادد و صواب آنست
که اگر اصحاب شرک باشند را نفاق و راضی نباشند مگر با کمال بر قد را نفاق حرام است و تجاوز از آن برد و غیر این صورت
ادب و نگاهداشت طریقه مروت باقی است مگر بصریح اذن یا دلالت آن پس نهی سابق شامل هر دو صورت بود و اباحت
و استئذان در غیر صورت شرکت است فافهم * و من عایشه * و مر ویست از عایشه * رضی الله عنها ان النبی * که پیغمبر
خدا را * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * لا یجوع اهل بیعت عند هم التمر * گرسنه نمائند اهل خانه که نزد ایشان تمر است
گویند یا تعریص و ترغیب است بر از خار تمر و نگاهداشتن آن در خانه تا نزد حاجت گرسنه نمائند و ما حضری در خانه طیار
باشند و همچنین است عادت اهل مدینه منوره که یا انواع تمر و الموان که در آن بلکه مطهره است خانه را معمور دارند چنانکه

اهل زراعت غلات را نگاه دارند يك بار اين فقير در مدینه مطيبه به زيارت بزرگی که هيل جعفر نام داشتند که از اکابر شهر شريف بود نل رفت ماحضری از ترميزيش آورد نل پرميله شد نام اين صنف از ترميزيست فرمود نل جعفری قلت يا لمعنين قال نعم وقتی روايه قال * فرمود آن حضرت * يا عايشه بيت لا ترفيه * هر خانه که نيست ترمود روی * جيا ع اهل * کوسکا نند اهل آن خانه * قالها مرتين او ثلثا * فرمود اين کلمه را د و بار ياحد بار شك را وی است که فراموش کرد عل د آنرا * رواه مسلم وعن سعد * ترموی است از سعد بن ابی وقاص * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول که ميگفت * من تصيح * که ميگفت بخورد وقت صبح ناشتا * بجمع ترواة عجرة * به هفت خرما که آنرا عجرة خوانند بفتح مهمله و سکون جيم و آن نوهي از فرمای مدینه است که رنگ آن به سياهی زند و آن اجود ترمودينه اسم کويند که اصل آن نشانده حضرت نبوي است صلى الله عليه وسلم * لم يضره ذلك اليوم * زبان نرساند آنکس را در آن روز * هم ولا يضر * زهر و نه هتر * متفق عليه * و هم مثلثة المسين و اشهر و اخضر فتح آنست و مراد در اینجا زهر قاتل است که معروف است يا شامل اهل مثل زهر مار و عقرب و امثال آنرا که آنرا سامه و هوام گویند مشتق از هم و در احاديث استعمال شده از شر آنها واقع شده است آنجا که فرموده و من شر السامة و الهامه و وجود اين خاصيت درين نوع از ترمود به خلق الهی تعالی است چنانکه در نباتات خواص نهاده و اعلام آن بتصرف بر روی بوده باشد و گفته اند که از برگ دعاي آن حضرت است که در شان وی کرده و بتحتمل که لفظ اين حديث را حمل برين دعا کنند يا د عاجز و موطن ديگر وقوع يافته باشد و اين خبر است بعد از آن چنانکه در حديث آينده پيايد و وجه تخصيص علم د هفت جز شاربند اند و هلم آن توقيفي است يعني موقوف است بر شما ع از حضرت نبوت مثل اعدا رکعات و جز آن و اعدا دي که در خواندن تسمينات و احمای الهی تعالی در دعوات ورود يافته نيز از اين قبيل است که نقصان و زيادت در آن ترتيب اثر موعود مخصوص بار نيا رد نا گفته اند که تاثير اسما در معنی آن است و سرود آمد و جز شارب را تعيين آن تسود يا رب مکر بعضی از کمل اوليا را بالهلم يا را تخين از علما را با استنباط صحيح در بعضی مواضع صورت امکان داشته باشد و الله اعلم و در تائيد اين امورد دفع امثال اين امراض خصوصا هتر عامه اطباء را که بواطن ايشان بنور ايمان و صديق نبوت منور ناکشته جز حياي و سرکرد انبي دست ندهد و امثال اين در طب حيماني و روحاني که از جناب نبوت آمده بهيار است و بالله التوفيق * و من عايشه رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان في عجرة العالیه شفاء * و هر هتیکه در خوردن عجرة عالیه که نام موهجی است از مدینه مطهره جانب مسجد قبا و نواحی آن دخری آن نواحی را عالیه گویند که زمين نيل و در انجا نب اهل و جانب ديگر که در مقابل اوست هافله خوانند و تها مه بکمر تا در آن جانب اهل و طبيبي گفته که ادبی عالیه ميل است و نهايت آن تاهشم ميل از مدینه و تخصيص بعجرة عالیه از آن جهت است که اين نوع ترمود در آن جانب بود و اگر د رجائی ديگر هم باشد اين خاصيت دارد چنانکه در کلام بعضی از شارحين واقع شده مخصوص بعجرة اين جانب بود و د هاي آن تصرف در خصوص و ورود يافته و از براي بيان وجود شفاء روی فرمود * و انها * و در هتیکه عجرة عالیه * تریاق اول البکرة * خاصيت تریاک دارد در دفع زهر و نافع است بخوردن آن در اول صبح يعني ناشتا و تریاق بکمر تا و ضم آن در روی مرکب است نافع از زهر و جز آن و تریاق خاروق معجونى معروف است و تریاق هتک مهره نيز مي باشد که بخاصيت درد دفع زهر نافع است * رواه مسلم * و بدانکه درين حديث چنانکه مولف از صحيح مسلم از عايشه آورده تخصيص شفا از زهر آمده و صاحب سفر السعادت اينچنين آورده که ان في عجرة العالیه شفاء من کل داء و انها تریاق اول البکرة و برين تفک يروا انها تریاق تخصيص بعد از تعميم بود و بر تقييد تخصيص به شفا از زهر بيان آن * و عنها قلت * و هم از عايشه مروی است که گفت * کان ياتي علينا اشهر * بود حال و شان ما اهل بيت پيغمبر صلى الله عليه وسلم برين نهي که می آمد بر ما و ميکن شت ماه تمام * ما نوقد فيه * نمی افروختيم و تيز نمی کرديم در آن ماه * و انا * آتشی که بدان چیزی بپزيم از طعام کوياسايی پرميل پس چه چیز بود طعام شما که مخورديد گفت * انما هو التمر و الماء * نبود طعام زوت

ما مکرخر ما و اب و جز آن چیزی نبود که خورده شود * الا ان یوقی باللحم * مگر آنکه آورد و می شد و میفرستاد کسی
کوشتنی برای ما یا معنی آن بود که آتش نمی افروختیم و نمی پختیم چیزی را مگر آنکه کوشتی از جانی بهم می رسید پس برای پختن
آن آتش می افروختیم و لنعم یضم لام و فتح حار سکون یا تصغیر لحم * متفق علیه * و عنها قالت * و هم از عایشه آمد که گفت
* ما جمع آل محمد یومین * میرنش اهل بیت بعد دو روز * من خبر بر * از زنان کذب * الا را حد مهاجر * مگر آنکه در یکی
از آن دو روز طعام ایشان تمر بود و روز دیگر نان یعنی دو روز پیوسته نان کذب می خوردند قیل بآن کذب کرد شاید که
نان جو بهم می رسید باشد * متفق علیه * و عنها قالت * و هم از عایشه امت که گفت * توفی رسول الله * وفات یافت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم * و اصل معنی توفی تمام گرفتن آنچه کسی را ثابت بود از حق و فی الصراح توفی احتیفا تمام گرفتن حق را
و از آن تعبیر بحوت کنند و اکثر بر صیغه مجهول آید که مولی تعالی حق خود را که جان بند و رحیات او است تمام گرفت
از وی و احتیفا نمود و گاهی بر لفظ معلوم نیز افتاد که بند آنچه حق او بود از ملکات حیات تمام گرفت از مولی تعالی
و این هر دو قرأت در قول حق سبحانه و تعالی بن یوسفون منکم ویدرون از جانی باشد پس کف عایشه که وفات یافت
پیغمبر خدا را ما شعبنا من الا سودین * و میرنشیم ما از دو سود یعنی دو رعیا که مراد بدان خزما و آب است يك اسود
نمراست و آب را نیز از او خوانند بحسب مجاز و درت و مقارنت و این طریقه در کلام عرب بسیار آید که یکی از مصاحبین را
بنام دیگری خوانند و تثنیه کنند چنانکه ابو بن قمرین و حسنین و این را تغلیب خوانند بجهت غالب آوردن نام یکی
بر دیگری و ذکر آب بطریق قبح و طفیل است و مقصود همان تراست و الا از آب میری مطلوب نباشد و در آب کمی نبود
چنانکه در طعام فاهم و از اینجا معلوم شد که قوت ایشان از تمر نیز بر وجه میری نبود * متفق علیه * و عن النعمان بن
بشیر قال * و مروی است از نعمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که در انصار شد بعد از هجرت گفت
یعنی بایاران خود * الستم فی طعام و شراب * آیا نیستید شما در خوردن و نوشیدن که توحید میکنید و فراط می نمائید
در آن * ما شتم * هر چه میخواهید و بهر نوع که میخواهید * لقد رأیت نبیکم * مرا آینه بتحقیق دیدم پیغمبر شما را * صلی الله
علیه و سلم و ما یجید من الدقل * و حال آنکه نمی یافت از خرمای ردی خشک بی حلاوت مخلوط از انواع تمر که آنرا
قامی معین امود * ما یملأ بطنه * آنقدر که پر کند شکم مبارک او را و سیری بششد و چون حال شریف وی چنین بود لابد
حال اهل و توابع نیز همچین خواهد بود * رواه مسلم * در حدیث اول بیان کرد که روزها میرفت که طعام نفیس ایشان
جز خرما نبود و در حدیث دیگر گفت که آن نیز بر وجه شبع و میری نبود و بعد از آن میگوید که آنهم از خرمای جیب و نفیس
نمود بلکه از ردی آن که جز فقر نمی خوردند چون اختیار آن حضرت بر فقر و تجرید بود اقامت کرد او را مولی وی تعالی
درین مقام و تحقیقت آن از قلت و نیستی نبود بلکه بجهت جود و ایثار روزهد و تقوی و قناعت و تعلیم و ترتیب امت بود آنچه
مروی و ماثور است از جود و کرم و سخاوت و عطای وی صلی الله علیه و سلم اول دلیل است بر آن و لنعم ما قال * بیست
* هر چه آمدت بدست بدست او می توپیش از آن * این جود انکس است کش از فقر عاریست * و عن ابی ایوب * و رواه
کرده شده است از ابی ایوب انصاری که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم به هجرت مدینه آمد اول در خانه
وی نزول فرمود و باین سعادت او را مخصوص و ممتاز گردانید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر کدام از ایشان که
و سعادت داشتند طعامها بر ای خادمان درگاه و مهیامی ساختند و می آوردند * قال * گفت ابو ایوب * کان النبی
صلی الله علیه و سلم اذا اتی بطعام * بود آنحضرت چون آورده میشد نزد وی طعامی * اکل منه * میخورد از آن طعام
قد رمی * و بعضی بدخله الی * و میفرستاد آنچه زیاده می ماند از حاجت وی بسوی من * و انه بعد الی یوما * و گفت
ابو ایوب که فرستاد آنحضرت بسوی من روزی * بقصعة * کاسه کلانرا از طعام * لم یأکل منها * که نخورد از آن طعام
و بعضی نزد ما فرستاد * لان فیها قوما * و ناخوردن آن حضرت از آن طعام بسبب آن بود که در وی سیر بود * فعالیه

احرام هو * پس چون بخورد آنحضرت از آن طعام خیال کردم که مکروه خوردن همین بر آن حضرت حرام است پس بر میل
 ایضا حرام است میر خوردن یعنی بر تو و الا اگر مطلق حرام بودی طعام را بروی چون فرستادی * قال لا * کفها آنحضرت
 حرام نیست میر بر من * و لکن اگر مه * و لیکن مکروه میل ارم من خوردن آنرا * من اجل ریحه * از جهت بوی ناخوش روی
 یعنی که مرا بوی وی ناخوش می آید یا از ترس آنکه دیگر مرا از من بوی بد برسد و از حد بد آید * بصریح معلوم کرد که بیست
 صحبت و همزبانی جبرئیل است از آنکه ملائکه بوی ناخوش را مستقیلاً رد دارند * قال * گفت ابو ایوب بآن حضرت * فانی
 اگر * ما کرهت * پس من نیز مکروه میل ارم چیز را که تو مکروه میل اری اگر چه آن علت نباشد که در حق تعالی ما را اتباع
 و موافقت تو علت پس است * رواه مسلم * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * و رواه ابی اسحق از جابر که آنحضرت گفت
 * من اکل ثوما و بصل * کسیکه بخورد میر را یا پیاز را * فلیعتزل * پس باید که گوشه گیر دازد ما و هم نشین نکند * او قال *
 و اری شک دارد که آنحضرت فلیعتزل فرمود یا فرمود * فلیعتزل * مسجد نا * پس باید که گوشه گیر دازد مسجد ما و در دنیا در
 مسجد ظاهر لفظ مفرد خاص در مسجد نبوی است صلی الله علیه و سلم و صیغه متکلم مع الغیر برای تعظیم است و چون علت مشترک است
 حکم مساجد دیگر بلکه تمامه می باشد و مشاهد خیر و عبادت مثل ذکر و روضه و صحبت کبر و اعلام از اهل طهارت و لطافت
 همچنین خواهد بود و یحتمل که مراد چنین باشد و در بعضی روایات معاجل نانی آمده و این صریح است در رسوم معاجل کلهای
 * اولیعتزل فی بیته * اگر این نیز از شک زاری است مراد آن بود که آنحضرت فلیعتزلنا و فلیعتزل مسجد نا گفت یا گفت من
 اکل ثوما و بصل فلیعتزل فی بیته باید که در خانه خود بنشیند و با هیچ کس صحبت ندارد چه در مسجد و چه غیر آن و احتمال دارد
 که شک راوی نبود بلکه او برای تنويع و تقسیم بود و متعلق بلفظ ثانی یعنی فلیعتزل مسجد نا بود و معنی آن باشد که مسجد نا
 در آمدن حرام است که آنجا حضور ملائکه و رسول و صحابه کرام است و لیکن بر سایر ناس و اهل بوا دی و اسواق مثلاً
 در آمدن و صحبت داشتن مباح است یا این را نیز بکنند و در کنگ خانه بنشینند و مطلقاً ترک صحبت دهد که این را ولی
 قرائت و زیادت لفظ قال بر سر فلیعتزل مسجد نا نه برین قول فی الجملة ناظر در آن است که این مثل وی شک راوی
 نبود فافهم * و ان النبی * و ازجا بر است که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اتی بقدر رفیه * آورد و شد پیش وی دیکتی که
 در * خضرات من بقول * همزبانی بود از انواع تره ظاهراً از همین سیور پیا * و کند نا بود مثلاً و خضرات بفتح خا
 و کسر ضاد جمع خضر و بعضی بضم خا و فتح ضا و نیز خوانند اند جمع خضره بسکون ضاد * فوجد لها ریحا * پس یافت مر آن
 همزبانی را بوی و یحتمل که ضمیر لها ما بد بقدر بود که مؤنث نیز استعمال می یابد و در روایتی بجای قد رید بفتح مو حده
 بدل قاب نیز آمده و آن طبعی بود از برگ خرما ساخته که از جهت اعتدال و بد رش خوانند و برین نقل بر عود و ضمیر
 بخضرات متعین است چنانچه ظاهر است * قال * پس فرمود آن حضرت * صلی الله علیه و سلم قر بوا الی بعض اصحابه *
 نزد یک کرد انید آن دیک را یا آنحضرت را بموی فلانی و اشارت کرد بجانب یکی از اصحاب که حاضر بود یعنی پیش
 وی بنهید * و قال * و گفت خطاب کرد بآن بعض * کل * بخور من مستخوړم * فانی * زیرا که من * اناجی من لا تناجی *
 سخن میگویم و همزبانی میکنم کمی را که همزبانی نمیتوانی قوا و مراد جبرئیل علیه السلام است و ملائکه و آنحضرت در
 هر زمان قرص و انتظار نزول وحی داشت و احتمال دارد که همین وقت در آید که رایت آن باقی است یا این کمال
 نظافت و طهارت است که چون هم نشینی بملائکه میکرد آنچه ناخوش بود نزد وی مطابق ترک داد * متفق علیه * و درین
 اشارت است که مرد باید که رعایت حال صاحب خود در خوشی وی نماید و هم از جا برخیزد در کتاب الصلوة در باب
 المساجد و مواضع الصلوة گذشت و در فصل ثانی نیز ذکر آن بیاید * و عن الامام ابن معین یکر * بکسر را * صحابی مشهور
 است * عن النبی قال * گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم کیلوا طعامکم * پیمانه کنید طعام خود را که صرف کنید و اتفاق نمائید
 از آنچه به پیمانه در آید مثل حبوب و اشعار و مانند آن یعنی آنچه صرف کنید و اتفاق کنید و پیموده کنید * یبارک لکم *

برکت زیاد شود. در شوارا دین رواۃ البخاری * و در بعضی نسخ نیز می گویند که اگر نباشد هم مراد است
 و خود بیعانه کردن طعام برای تصویف کردن در آن بطبع و بیع و شرا و قرض و مانند آن ضروری است برای دفع افرات
 و تفریط و جهالت و بحکم شارع آنرا در مزد خیر و برکت نیز خارجیتی است بخصوص ما نزد رعایت عینیت و بقصد امثال امور
 و صلی الله علیه و سلم * و عن ابی امامه ان النبی * و مرویست از ابی امامه که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * کان * بود
 * اذ اذاع ما لدی به * و تیکه فارغ میشد از طعام خوردن و بر داشت به پیش میباید * و ضمیر در میباید به راجع است به طعام
 یا با نیضررت و مراد بیاید و طبقی و مقوله است که طعام بی روی بنهنگ و بعضی مراد از آن خوانداری و کرمانی در شرح بخاری
 سوال کرد که ثابت شده است که آنحضرت طعام بر خوان نشورده پس این چگونه صحیح باشد و جواب داد که شاید
 کلاً آنحضرت بنفس شریف خود بر آن نشورده و بموافقت جماعه خورده باشد و گفته یامراد از ماندن در اینجا طعام
 است الفتن و در قاموس گفته الما ین * الطعام * و النوان * علیه الطعام * و پوشید * نیست که مقصود آن است که آن حضرت
 بعد از فراغ طعام و بعد از برداشتن آن * قال * این کلمات را بحیث که الحمد لله * حمد مرید را
 حمد بی بسیار بی شمار * طبع * حمد پاک خالص از دنیا * مبارکافیه * برکت کرد و شکر در وی * غیر محکی و لا مودع و لا مستغنی
 صفت ربانیه این عبارت را پسین نوع تصحیح نموده و معنی آنرا بیان کرده اند و آنرا از زبان اصطلاح علم نویسندگان از شرایط
 این شرح بیرون رویم میملا آنکه لفظ غیر و برینا مر قریع خوانده اند و منصوب یا یکی منصوب و بکرم مرفوع و حاصل معنی آنکه
 اینها یا صفات واحد الحمد اند یعنی حمد یک کفایت کرده نشود از وی و نه مترک است و نه استغنا شود از وی بلکه لازم بود
 در سبیل دوام از جهت توالی نعم و تواتر آن یا صفات طعام اند که از آن نیز کفایت و ترک و استغنا نبود یا صفات پروردگار تعالی
 که هیچ چیزی از وی کفایت نتوان کرد و وی کافی است از همه و ترک طلب قرب وی و استغنا از فضل وی نتوان کرد و تمامه
 راین کجوه بتفصیل در شرح بیان کرده شد است بمنه و توفیق * رواۃ البخاری * و عن انس قال قال رسول الله علیه
 و سلم ان الله لیرضی عن المعبد * بدستیکه خدایتعالی مرآتینه را ضی میگرداند از بند * ان یاجل الا کله * بفتح همزة
 مصد و است برای مرآتینه یکی را خوردن در نیم همزة نیز خوانده اند بمعنی لقمه یعنی مقداری از طعام حاصل آنکه
 نخل او و است میل ارد بنده را که طعامی بخورد * فیمجد * علیها * پس شکر گوید خدایا بر آن کله * و بشریب
 الشربة * یا بنوشد دلم آبی را این را بفتح شین خوانند و اندک و بس و نزد طبیی در کله نیز فتح همزة متعین است و فیصد *
 هایش * پس شکر گوید خدایا بر این شربه * رواۃ مسلم و سنن کریمینی عایشه را بی هرینه * و زرد باشد که ذکر کنیم
 حدیث عایشه را و حدیث ابی هریره را * ما شیخ آل یحیی * این بیان حدیث عایشه است و اول آن این جمله است *
 و خرج النبی صلی الله علیه و سلم من الدنیا * این حدیث ابی هریره است و اول آن این است این حدیث را که در مصابیح
 در کتاب طعام ذکر کرده فی باب فضل الفقر له ان شاء الله تعالی * الفصل فی البانی * عن ابی ایوب قال
 گناحد النبی * گفت ایوب انصار بودیم ما نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * فقر طعام * پس نزد ایشان کردانید
 شد طعامی * فلیم اطعما * پس ندیدیم من هیچ طعامی را که * کان اعظم برکت منه * بود عظیم تر و بیشتر از وی برکت از آن
 طعام * اول ما اکلنا * در ابتدا ای وقت خوردن ما * و لا یقل برکتی آخره * و ندیدیم کمتر از وی برکت در وقت آخر
 خوردن آن * قلنا یا رسول الله * گفتیم ای پیغمبر خدا * کیف هذا * چگونه بود حال این طعام که در اول آن چنان برکت
 داشت و در آخر اینچنین بود برکت شد * قال انما کرنا یم الله * جزای فرمود که سببش آن بود که ما بردیم نام خدا را * همین
 اکلنا * و نه گامیکه ابتدا کردیم در خوردن * ثم تعد من اکل * بهتر نشست و آخر گامیکه خورد * ولم یسم الله * و نام خدا نبرد
 * فاکل معه الشیطان * پس خورد با وی شیعت ترک تسبیح شیطان این بی برکتی طعام در آنجا این موجب بود * رواۃ
 فی شرح السنة * ما یکن شت که تسبیح یکی از جماعه کافی است و تسبیح شرط نیست نزد بعضی و این حدیث و امثال

آن چیست است برایشان و طیبی و رتوبه آن گفته که شاید تعود این شخص که تعمیه نکرد بعد از فراغ قوم بود یا چون شیطان با وی بخورد تعمیه ایشان موثر نیست اندیشه می توان گفت که در ابتدا ای طعام اگر یکی از جماعه که مجتمع اند بر طعام تعمیه نکویند تعمیه دیگران کفایت است اما چون این شخص در اثنای طعام در آمد و شریک شد و با ایشان در ابتدا نبود چون حال ابتدا ای طعام او است تعمیه اش این گردفتند بر و عن عایشه رضي الله عنها قالت قال رسول الله * گفت عایشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از اکل احد کم * چون بخورد یکی از شما فتنه می ان یذکر الله یطعمه * پس فراموش کند ذکر کردن نام خدا را بر طعام خود در اول * فلیقل * پس باید که بگوید آخر یا آنجا که یادش آید * بسم الله اوله و آخره * که تلافی آن تقصیر میکند * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن أمیه بن مخشی * بفتح میم و سکون خای معجمه بر تشدید یا کنیت و ی ابو عبید است خزاعی از وی است بعد و است در اصل بصره و او را حدیثی است در طعام که همین حدیث باشد * قال * گفت * کاین رجل یا کل * بود مردی که طعام میخورد * فلم یسم * پس تعمیه نکرد * حتی لم یبق من طعامه الا لقمة * تا آنجا که باقی نماند از طعام وی مگر يك آقمه * فلما رفعها الی فیه * پس هرگاه که برداشت آن لقمه ریائی ماند و را بخورد * قال * گفت آن مرد * بسم الله اوله و آخره فبیک النبي * پس خند و کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال * پستتر گفت آنحضرت * ما زال الشیطان یأکل معی * بود شیطان که بخورد با وی تا این هنگام * فلما ذکر اسم الله * پس اکنون که برد این مرد نام خدا را * اعتقاد * و کرد شیطان * ملتی بطنه * چیزی که در شکم شیطان بود * رواه ابوداؤد * و چون شیطان را اکل هست و شکبی دارد بحقیقت بی نیز بر حقیقت بخوراند بود و بعضی گویند مراد از برکت است که رفته بود از اظلمی بتو که تعمیه او را گوید رجوف شیطان رفته بود اکنون تعمیه کرد و تدارک مانات کرد برکت باز آمد و امثال این تا ویلایت از ضیق حوصله ایمان است و پیغمبر خدا واقف است بر حقایق امور که جز او را یدریافت آن راه نیست مگر بتصلیق و ایمان و بالله التوفیق * و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از افروغ من طعامه * چون فارغ میشد از خوردن طعام * قال * میگفت این کلمات را بشکران این نعمت * الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من ذلک صاعدا * شکر مر خدا ای را که بخوراند ما را طعام را و بنوشانید آب را و کرد دلید ما را مدامان و مطیع و منقاد وی اصل اصول این نعمت است و اگر نه نعمت اسلام بود هرگز و نعمتی که باشد و بال است و بخود آن مزید نعمت و متمم کمال (ع) * بعد و هست خاک بر سر ملک و تو نکر * رواه الترمذی و ابوداؤد * و این ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * اطعمه الشاکر * آنکه میخورد و شکر بر نعمت حق میکند * کالاهائم الصابرة * مانند کسی است که روزه میل آورد و صبر میکند از شهوت طعام در اجرو ثواب اگر چه صائم را حکم الصوم ای و انا اجزئ به ثوابی خاص میل مند آن فضل او است ولیکن در اصل اجر و ثواب هر دو شریک اند بحقیقت معنی آن است که چون در اذمان نشسته است که صبر و حیس نفس و منع وی از شهوت طعام که بسکیم طبع و جبلت بد آن مایل و حریص است در جنة عالی است که آنکه میخورد و شهوت نفس میراند و تمتهی از لذت طعام میکرد بد آن نرم فرمود اگر یکی بخورد ما بغفلت نشورد و از یاد حق و شکر وی آگاه باشد آن نیز مقامی عالی است و منبجی است از وجود ذکر می تعالی و محبت وی آخر شکر و صبر و جود و فلاح اند پس تشبیه اینجاست برای میبرد اشتراک و مسازات است چنانکه گفته اند که تشبیه در اصل حال است نه مقتدر آن و با وجود آن اشارتی بقوت و رجحان بهای صائم کرد با اعتبار ظاهر با آنکه در شکر نیز حیس و نگاه داشت نفس است بر اختیار محبت منعم و شغل زبان بد کبر و در حقیقت در قبح طاغوت متضمن صبر و شکر است فافهم مانند آنکه شکر طعام بچه چیز بود ظاهر آنست که بصرف قوت حاصله از وی در طاعت بود و گفته اند که شکر طعام آنست که در اول تعمیه گوید و آخر تعمیه و اگر شریک نقر در طعام و مواسات ایشان را نیز داخل شکر دارند و در نماز * رواه الترمذی * و روایت کرد این حدیث را ترمذی از ابی هریره * و رواه

ابن ماجه و آلک ارمي عن سنان بن منه عن ابيه * وروایت کرد آنرا ابن ماجه و ارمي از سنان بن منه و تخفیف
نور بن منه از پدر خود که منه است بفتح سین و تشدید نون و آخر قاصداً بنی اسلمی است مات منه اثنین و ثلثین فی
مقالة عثمان بن عفانین گفته است مولف و آنچه از کتب ظاهر میشود آن است که سنان بن عطاء بنی اسلم و روایت
میکند این حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ذکر عن ابيه در کتب نیست * و عن ابی ایوب قال کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اکل ارشرب قال * گفت ابوا یوب انصاری بود آن حضرت چون
میشوید یا منی نوشید میگفت * الحمد لله الذی اطعم و هقی * شکر مر خداي را که خوراند ز نوشانی و سرغ *
ظاهر از عبارت شرح آن است که ضمیر راجع بطعام است یعنی سهل کرد اندک دخول طعام را در حلق به پیک کردن
دند آنها برای خائیدن و لعاب برای نرم ساختن و زبان برای طعام در دهان کردن لکن اما تسویغ مخصوص
بثعام نیست چه بلکه ظاهر از عبارت قاصداً بنی اسلمی است چنانکه ساغ الشراب سوغاً سهل من اکل
و همچنین موارد استعمال مثل قول حق تعالی سائغ شرابه و قول شاعر فساغ لی الشراب و غیره پس ضمیر سوغ راجع
به ریگ از طعام و شراب باشد و مقصود شرح تصویر تسویغ در طعام است بجهت عدم احتیاج به بیان آن در شراب و نعمتی
دیگر بیان کرد و فرمود * و جعل له مخرجاً و کرد اتیل مره یک راجعاً بیرون آمدن فضلات که محل بول و غایط است
چه طعام و شراب بجمیع اجزای خود قابل غلظت انبود پس به حکمت بالغه و رحمت شاملة فضلات آنرا بیرون انداخت
رواۀ ابوداؤد * و عن سلمان قال * موی است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت * قرأت فی التوراة خوانند ام
در تورات * ان بركة الطعام * که سبب بركة طعام * الوضوء بعد * وضو کردن است بعد از طعام و مراد بوضو و نجاس
ضمحل است و دهان است و وضو و رغبت بمعنی حسن و نظافت است * فلیکرت * زد و بعضی روایات فلیکرت * ذلک للذی *
پس ذکر کردم این کلمه توریة را مر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
و سلم بركة الطعام الوضوء قبله و الوضوء بعده * بركة طعام در وضو کردن است پیش از طعام و بعد از طعام * رواه الترمذی
و ابوداؤد * و چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم طعام میخورد برای تکمیل مکارم اخلاق و تکمیل محامل صفات و بود
و وضو پیش از طعام اتم و داخل در طهارت و نظافت و وحی کرده شد بوی زیاد بران چه وحی کرده شد بمرحی علیه السلام
تتمیم و تکمیل * و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم خرج من الخلاء * گفت ابن عباس که آنحضرت
بیرون آمد از آنجا که فی الصراح خلا بفتح و من آبل است جای * فقلع الیه طعام * پس پیش آورده شد به وی آنحضرت
طعامی * فقالوا * پس چون دیدند صحابه که آنحضرت پیش از وضو میخورد و در فهم ایشان وجوب وضو را عمل برای
طعام چنانچه برای نماز گفتند * الا نأتیک بوضوء * یا نیا ریه ترا آبی که بدان وضو کنی * قال * فرمود * انما امرت بالوضوء
اذا اقمتم الی الصلوة * من امر کرده نشد ام بوضو یعنی بطریق وجوب مکر و تمیکه یا بستم برای نماز نه برای طعام را کردند
و استیذانیه داشته باشد نیز نگردم برای بیان جواز و تعلیم شما تا بدانید که امری واجب نیست پس مراد بوضو اینجا وضو نماز
است نه وضو طعام و این ظاهر است و نیز برای این میاق حدیث دلالت دارد و اگر مراد بوضو در الا نأتیک بوضوء طعام دارند
و در انما امرت بالوضوء نماز نیز صورتی دارد چون غسل دید در اول طعام از من و اداب است نه واجب ترک داد آنرا
تعلیماً للجواز و حاصل معنی آن شود که این وضو که شما از من در خواستید که وضو در اول طعام است واجب و مأموریه نیست اگر
نکنم وضوئی که ارد نعم اینجا وضو و بکراست که وضوئی نماز است و آن واجب است فلیهم * رواه الترمذی
و ابوداؤد و النسائی و رواه ابن ماجه عن ابی هريرة * و عن ابن عباس عن النبی * و هم از ابن عباس آمده از پیغمبر
* صلی الله علیه و سلم انه اتی بقصعة من ثريد * که آورده شد نزد آنحضرت کاهه از اشکه * فقال کلوا من جواربها * پس
فرمود آنحضرت بخورید از جوارب اطراف کاهه * و لا تکلوا من وسطها * و خورید از میانه آن * فان البركة تنزل فی

و مطها * زیرا که برکت در طعام نازل می شود بر طعامی که در میان کاه است بجهت آنکه نقطه افضل را حدق مواضع است پس احق و اولی بود بنزول خیر و برکت و چون طعامی که در میان کاه است مثل برکت است باقی می ماند تا آخر طعام مناسب باشد برای بقا و استمرار برکت در طعام و افنا و از ماب وی خوب نبود * و راه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و فی روایة ابی داود قال * و در روایة ابی داود آمده که گفت آنحضرت * اذا اكل احدکم طعاما * چون بخورد یکی از شما طعامی را * فلا یأکل * پس باید که نخورد * من اهل الصفة * از بالای کاه * و لکن یا کل * و لیکن باید که بخورد * من اسفلها * از پایین آن * فان البرکة تنزل * زیرا که برکت فرود می آید * من اعلاها * از بالای کاه ظاهر آن است که مراد با علی وسط است و با سفلی اطراف و مراد بنزول برکت فیضان خیر و مزید نعمت است از جناب فضل و رحمت الهی چنانکه قول جنید که گفته است که یکی از موطن که نزول میکند رحمت برین طایفه نزد طعام است مشعر بان است و قول طیبی که گفت تشبیه داده شد زیادت طعام را به نزول از اعلا در مایعات و طعامهای نرم که در وسط میریزند و از آنجا باطراف می افتد و چون از اطراف میگیرند بدل آن از اعلی میرسد پس اگر از اعلی بگیرند منقطع گردد اقتضای است بظا هر معنی و اکتفا است از معقول بحسوس * و عن عبد الله بن عمرو قال ما راى رسول الله * گفت ابن عمرو دید که نشسته پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یا کل متکایما قط * که میشود تکیه زد و هرگز چنانکه عادت متفران و متکبران است و معنی آنکه با بقا معلوم شد * ولا یطأ * و پی سپر نمیگردد من را * عقبه * در دنبال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نمیرفت در دنبال او * و جلان * و مردم چه جای زیاده از آن یعنی از غایت تواضع تقلد نمیکرد بر صحابه در راه رفتن چنانکه روشن ملوک و جبابره است بلکه در وسط میرفت یا در دنبال ایشان چنانچه در حدیث دیگر آمده که ریسوق اصحابه * و راه ابو داود * و عن عبد الله بن الساری بن جزء * بفتح جیم و سکون زای و هزه در آخر صحابی است حاضر شد فتح مصر را و ساکن شد در آن و وی آخر کسی است که باقی ماند بمصر از صحابه مات سنة ثمان و ثمانین بمصر و قیل غیره * قال ابی رسول الله * گفت عبد الله بن الساری آورده شد نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بنشین و لحیم * نان و گوشت * و هو فی المسجید * و آنحضرت بود در مسجد * فاکل و اکلنا معه * پس خورد آن حضرت و خوردیم ما با وی * ثم قام * پستری با یستاد بنماز * فصلی و صلینا معه * پس نماز کند اردوی و نماز کند اردیم ما با وی * لم نزل * و زیاده نکردیم * علی ان مسجنا این دنیا * بر آن که مسح کردیم دستهای خود را * بالحصاء * بسنگ ریزها که در مسجد افتاده بود * و راه ابن ماجه * یعنی بعد از طعام دست نشستیم یا از آن جهت که آن گوشت و سبزی داشت یا بجهت تعجیل نماز یا ترک تکلف و اخذ بر خصم و غیره واجب احیاناً که آن نیز محبوب الهی است چنانکه اخذ بر عزیمت در اکثر اوقات در احیاء العلوم از بعضی صحابه می آرد که گفتند می بود منزل ما بعد از طعام پاشنه های پای ما و ظاهر آن است که لفظ لم نزل و مستحسنا بصیغه متکلم مع الغیر شامل آنحضرت و صحابه همه است که آن طعام خوردند و الله اعلم و ازین حدیث معلوم شد که طعام خوردن در مسجد جائز است و ورود آن در احادیث بسیار است خصوصاً ترمذی و ما ننک آن و گفته اند که جواز آن مقید است بآنکه ملوث و آلوده نگردد بدان مسجد و الاجرام و مکروه است و در کتب فقه مذکور است که غیر معتکف در مسجد نشود و در دنیا شامل و تخریک و فروخت نکند که مکروه است مگر آنکه غریب باشد که جز مسجد جائی و ما وائی ندارد و گفته اند که آدمی را باید که نزد دخول مسجد نیت اعتکاف کند تا مبین این اشیا گردد و مقید اجز و ثواب نیز گردد * و عن ابی شریة قال ابی رسول الله صلی الله علیه و سلم بلیم * آورده شد نزد آن حضرت کوشتی * فرغ الیه الذراع * پس برداشته شد بموی آنحضرت و نهاده شد نزد وی از آن گوشت دست و شانه * و کانت تعجبه * و بود ذراع که خوش می آمد آن حضرت را * نهس منها * پس خورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکنار دندان مبارک از آن ذراع و ازین تواضع و ترک تکلف بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نهس نون و سکون ها و سین مؤمله گرفتن گوشت باطراف

دندان و اگر بتمام دندان بگویند آن نهنش گویند بشین عجمه و روایت بهمهله است و همچنین در حدیث آمده بیاید نهنش
تقلیل لیم و نفی شره و حرص دران و طبعی گفته که محبت آن حضرت کوشش ذراع را از جهت حسن نضح و سهولت مضمر و
زیادت لذت و راحت یا بودن آن دو و قرار مواضع نجات چنانکه! معاراجزای دیگر اند و در شمائل ترمذی از عایشه
آورده که گفت نبود کوشش ذراع محبوبتر نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ولیکن چون وی کوشش را نمی یاخت مگر بعد از
چند گاه و ذراع زود تر بنضح میرسد خوشتر میداشت و زود ترمی طلبید آنرا در حدیث دیگر آورده از عبد الله بن جعفر بن ابی
طالب گفت شنیدم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود خوشتر بین زدن در تریین کوششها کوشش پشت است * رواه
الترمذی و ابن ماجه * و عن عائشة قالت قال رسول الله * گفت عایشه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا تقطعوا اللحم
یا اهلکمین * نبرید کوشش را بکارد یعنی بکارد برید و نخورید * فانه * زیرا که بریدن کوشش بکارد و خوردن در این طریق * من
صنع الاعاجم * از فعل عجمیان و عادات ایشان است در تنزه و تکرار و عجم جمع است را عجم را عجمی کسی را گویند
که نصیح نبود اگر چه عربی بود منصوب است بعجم اگر چه نصیح باشد را عجم بمعنی اخروس نیز آید و غیر انسان را که حیوانات
عجم گویند بضم عین و سکون جیم بهمین معنی است که قد رفت بر کلام ندادند و غیر حرب را که عجم گویند هم باین اعتبار است
چون در صورتی فصاحت ایشان نیستند که با اخروس اند و در شرح جامع الاصول که عجم را بمعنی خرس گفته مسامحه کرده زیرا که
عجم عامتر از خرس است و بعد از آن که نهی کرد از خوردن کوشش بکارد بریده امر کرد بخوردن آن بدندان و فرمود
* و نهوه * و بدندان بخوردن کوشش را چون در طبیعت بعضی که عجمی طبع اند ایائی از آن بود از برای تشییع و تسلیه ایشان
منازع بدندان خوردن کوشش را بیان فرمود بقول خود * خانه اهلنا * زیرا که خوردن کوشش بدندان کوه را تر زدن
تراست و هنی لذت و موافق غرض را گویند و هر چه کسی را بی تعب و زحمت آنرا هنی گویند * و امر * نیز خوردن کوشش
بدندان سبکتر و منحل تر است و بعد از استمراء طعام و زغاب ثقل اوست و هنیاً مویاً که در دعای خوردن و اسامیلین
گویند باین معنی است و گفته اند نهی از اعتیاد قطع لیم است بسکین و لفظ صنع دلالت دارد بر این معنی زیرا که هر عامل
را صانع گویند مگر آنرا که در عمل خود متسکن و متمدد بود و قطع لیم بسکین اعیاناً از آن حضرت نیز ثابت شد چنانکه بیاید
پس تطبیق آنست که لیم اگر نرم و نضج باشد نهی باید کرد و اگر نه چنین بود جائز است قطع بسکین و در حقیقت این
حدیث اشارت است بآنکه خوردن بدندان اطیب و لذت بخش است و نهی نیز یهی است و الله اعلم * رواه ابوداود
و البیهقی فی شعب الایمان و قال * و گفته اند این دو کس * هر لیس بالقوی * اسناد این حدیث قوی نیست و بعضی
روایان از خالی از وضعی نیستند * و عن ام المثلث ر قالت * و روایت است از ام المثلث را نصاریه و بعضی گفته اند عدویه نام
اولی است نماز کند از دقتین را گفت * دخل علی رسول الله * در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و معه علی *
و بود با وی علی رضی الله عنه * و لاندوال مدلقه * و در خانه ما خوشه های خرما بود و او نشسته د و ال بفتح د ال جمع د الیه
خوشه خرما * فجعل رسول الله صلی الله علیه و سلم یأکل * پس شروع کرد آنحضرت در خوردن از آن خوشها * و علی معه
یأکل * و علی رضی الله عنه نیز با وی خوردن گرفت * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لعلی *
هر علی را * مه یا علی * یا زیدان از خوردن خرما ای علی * فانك ناکد * زیرا که تو نفاقت داری یعنی از مرض تو بر خاسته
و بحال خود نیامده و ناتوانی و بهیض شرط است * قالت * گفت ام المثلث * فجعلت اهم * پس کرد آیدم برای آن حضرت
و هر که با وی بود با مرا هل خانه خود و این مرد و مهمان عزیز را در بعضی روایات له آمده و ضمیر مفرد راجع به حضرت
بود یا بعلی را این بسماق کلام ظاهر تر است * سلقا * طعامی را که از معلق است بکمر همین و سکون لام کیاهی است که نام
او چغندر است * و شعیرا * و از آرد جو * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا علی من هذا * و انما
ای علی از این طعام نخور * فانه اوفق لك * زیرا که وی موافق تر است مگر تر * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن انس

قال فان رسول الله ﷺ گفت انس بود پیغمبر خدا ﷺ صلى الله عليه وسلم يعجبه الثفل * خوش می آمد ا وراثفل و ثفل بضم
 مثلثة و کسر آن و ضم افصح است و سکون فادر اصل هر چه در ته نشینند که آنرا در می گویند و مراد اینجا آنچه در ته نشینند
 از طعام چسبیده بدیک و بعضی آنرا بشیر بد تفسیر کرده اند و طیبی گفته که گاهی بمعنی سوبق و دقیق و مانند آن از غیر مایعات
 نیز آید چنانکه در حدیثیه فرموده هر که با وی ثفل باشد باید که احسان کند بایاران و مراد سوبق و دقیق و مانند آن
 داشت و بقیه همان معنی اول است که بقیه و خورده آنها باشد که ثفل آنها است و مختار همان تفسیر
 اول است و گفته اند که در و است قوت جمیع آنچه در دیک است از طعام و جامع طعموم آنچه در و است از لحم و جوارح و
 مزاج شریف و صلى الله عليه وسلم اعدل از جهه و جامع قوای کال است و اقل است در وی د هانت و د سومت و اصرع
 است بهضم و خوردن و حکم لیسیدن کاسه دارد که در وی توقع برکت و استغفار است چنانچه در رلق قصعه کن شد و نیز
 در خوردن ثفل تواضع است که عادت خاص آن حضرت است صلى الله عليه وسلم و بقیه در هر فعل شریف و اگر چه
 طبعی باشد لطایف حکم و غوامض اسرار است که اطلاع بر آن جز بنور ولایت نتوان یافت * رواه الترمذی و البیهقی
 بی شعب الايمان و عن نبیثة * بضم نون و فتح با و سکون یا و شین معجیه مفتوحه صیابی است از منی مذیل معد و د است
 در بصرین و حدیث وی در ایشان است * عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * فرمود * من اكل فی قصعة * کسیکه
 بخورد در کاسه * فلسها * پس بایسیدن بعد از خوردن کاسه را * استغفرت له بالقصة * امرش میخواست برای وی کاسه ظاهر
 آن است که مراد حقیقت آن است و گفته اند که در لیسیدن تواضع و نوازش از کبر است و آن سبب مغفرت و نوب است
 و اضافت کرد بقصعه از جهت بودن وی به سبب آن * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی
 حدیث حدیث غریب و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات * کمی که شب کند و خواب رود
 * و فی بطنه غمر * و حال آنکه در دست وی غمر است * لم یغسله * که نشسته باشد آنرا غمر بغین معجیه و میهم مفتوحه بنویسند
 گوشت و چربی که دست بدان آلوده باشد * فاصابه شیء * پس برسد او را چیزی از این ای حشرات که بر بوی طعام
 و چربی آن بمانند و بکنند و بعضی گویند علت برص که بر چین دست بیدن حرق آلوده پیل آید * فلا یلومن الانفسه *
 پس باید که علامت نکند آنکس مگر خود را که با دست آلوده ناشسته خواب کرد و باعث عروضا لم و علت شد اشارت
 بهت ترغیب و تحریص بر نشستن دست و تنویف و تحنیر از ترک آن * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و من این
 هماس قال کان احب الطعام الی رسول الله ﷺ گفت ابن عباس بود در ستربین طعامها نزد پیغمبر خدا ﷺ صلى الله عليه وسلم
 الثویل من البیض * اشکنه از نان * و التویل من البیض * و اشکنه از حبس بفتح مهله و سکون نکتانیه و سین مهمله طعام میکه
 از خرمادر و رغن و آرد یا قوت سازند و حبس در اصل بمعنی خلط و آمیختن است * رواه ابوداؤد * و عن ابی اسید الانصاری *
 بفتح همزة و کسر حین و بعضی بضم همزة و فتح حین گفته اند صواب اول است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 کلوا الزیت و ادمنوا به * بشورید زیت را که نام روغن زیتون است و بمالید بدن آنرا * فانه * زیرا که این روغن
 * من شجرة مبارکة * حاصل می شود از درختی که برکت نهاده شده است در وی که نام آن زیتون است و در وی غیر و برکت
 و منافع بسیار نهاده اند و شجرة مبارک که در کرمه الله نور السموات و الارض الایة مذکور است همین درخت مراد
 است که بهترین آن در زمین شام می باشد که آنرا نیز ارض مبارک خوانند و اندود سرور و التین و الزیتون پروردگار
 عالم بآن قسم یاد کرده و بدان او را تشریف داده و عرب خصوصاً اهل شام شیرین او را میخورند و تلشش را بچراغ کار برند
 و در مالیدن آن بدن را منقعت بسیار است * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ام هانئ قالت دخل علی النبی *
 گفت ام هانئ دختر ابوطالب خواهر امیرالمومنین علی در آمد بر من پیغمبر ﷺ صلى الله عليه وسلم فقال * پس پرسید
 * اعدک شیء * آیا هست نزد تو چیزی یعنی از جنس طعام * قل لا الا خمیر یا بس و حل * گفتم نیست چیزی از طعام

مکرنان خشک و مرکه * فقال هائي * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم که و یا را آنچه حاضر است و فرمود برای
خرش ساختن خاطر ام هانی و تنبیه بر قناعت با دنی قوت که حاضر است * ما اقتر بیت من ادم فيه خل * خالی نیست از
فان خورش خانه که در می سوکه است و اقتر بتقدیم قاف بر فاع مشتق از فقر که در اصل بمعنی زمین بی آب است که در روی کیهان
نورید و تغار نان بی نان خورش را کویند * رواه الترمذی قال فلما حل بها حسن غریب عن یوسف بن عبد الله بن سلام
رضی الله عنهما * عبد الله بن سلام از کبار صحابه و احباب رهبر است از ازلاد یوسف علیه السلام و ولد او یوسف از صغار صحابه
است و کنیه او ابو یعقوب است آنحضرت او را یوسف نام نهاده * قال * گفت یوسف بن عبد الله * رأیت النبی * دیدم
پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم اخذ کعرة * بکسر کاف گرفت نان پاره را * من خبزنا لشعیر * از نان جو * فوضع علیها تمر * پس
نهاده بر آن نان پاره خرمائی را * فقال * پس گفت و فرمود * هذه * این خرم * ادام مذ * نانخورش این نان پاره است * و اکل *
و خورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن نان را با خرما * رواه ابوداود * و عن سعد قال * و روایت کرده شده است از سعد بن
ابی وقاص رضی الله عنه که گفت * مرضت مرضاً * بیمار شدم بیماری که آمد بعیادت من پیغمبر * صلی الله علیه و سلم
یعودنی * در حالیکه بر سرش میکند مرا * فوضع یدیه بین ثدیی * پس نهاد دست مبارک خود را در میان دو پستان من یعنی
پرسینه من * حتی و جلت بر دها علی قوادی * تا آنکه یافتم سردی دست آن حضرت را بر دل خود کنایت است از وقتی ر
راحتی که از نهادن دست مبارک در دل یافت و فواد بضم فاء همزة بمعنی دل و میانه دل آید و بعضی گویند فواد پود و دل و
قلب حبه و سولای ارنی القاموس الفواد القلب * و چون دریافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال مرا بنهادن
دست فرمود * انک رجل مفود * تو مردی مفودی و مفود آن را کویند که دل وی درد دارد و فرمود * ایت الحارث بن
کله * بفتح الکاف و اللام بی حارث بن کله را بر رنزدی * اخا ثقیف * برادر ثقیف یعنی ثقیفی بود و اصل مسئله و رئیس آنرا
افو فلان گویند چنانچه اخا عاروا خوهم نوح و غیر آن * فانه رجل یتطهب * زیرا که این حارث بن کله مردیست که طبیعی میکند
و صیغه تفعیل بر ای تکلف است یا بر ای کمال * فلما حل * پس باید که بگیرد وی * سبع تمرات من عجوة * هفت
خرما از عجوة مدینه که اجود انواع تمر است و در وی خواص و برکات است در دفع این مرض و جز آن از زهر و سحر چنانکه
کن شت * فلیجها هن * پس باید که بگوید آن هفت خرما را بنوا امن * با خسته های آن و بهنگ از دروی آب * ثم لیندک
بهن * بستر باید که بریزد آنرا در دهن تو * لد و بفتح لام - اروئی را کویند که در دهن بیمار بریزد و بنر شانند او را
* رواه ابوداود * اگر کویند چه حکمت است که امر فرمود با مدس نزد طبیب و خود بیان علاج کرد و در بیان علاج ساختن
آنرا حواله بوی کرد جوابش آنکه ازل حواله بطیب کرد تا علاجی بکند باز چون علاجی آسان روی نمود که در وی نفع عاجل
است شفاقت کرد و بیان فرمود و نکند است که طبیب او را در علاج های در و دراز بیند از دو چون مؤنس ساختن آن و کیفیت
استعمال آن از طبیب آسان تر بود بوی حواله فرمود و گفته اند که درین حل نیست دلیل است بر رجوع کردن و مشاورت نمودن
بطیب کافر زیرا که این حارث بن کله در اول زمان اسلام مرد و اسلام وی ثابت نشده است * و عن عائشة ان النبی
و مرویست از عائشه رضی الله عنها که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم کان یاکل البطحاء بالوطب * مشور و خربزه را بشوای تر * رواه
الترمذی * ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد * وزاد ابوداود * و زیادت کرد ابوداود این را که * و یقول یکسر حومل
بهر دهن * میفرمود شکسته میشود گرمی این یعنی تمر بعد از این یعنی بطیخ * و برد فلان بشوید * و شکسته می شود سردی بطیخ
بگرمی تمر و گفته اند که مکر خربزه خام بود و لا پخته او نیز گرم است و بار جود آن نسبت به تمر سرد است و این معنی در ازل قنای
بر طبیب ظاهر تر است چنانکه کن شت * و قال الترمذی فلما حل بها حسن غریب * و در شمائل ترمذی آمده که یاکل الخربز
یا لوطب و خربز بکسر خا و سکون را و کسر موحد و معرب خربزه و بعضی آنرا تفسیر بآن قسم کنند که آنرا دهند وانه گویند و
صواب آنست که مراد بان بطیخ است و بخاری در مقاصد حصنه آورده که در روایت یزید بن رومان آمده که یاکل الطبیخ

یا لطیف بتقدیم طایر یا بمعنی مطبوع * وعن ابن عباس قال اتی النبی * کفت انس آورده شک نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم
بشتر عتیق * خرماي کهنه که در وی کرم افتاده بود * تجعل یفتشه * پس شروع کرد آن حضرت که می کاوید آنرا * وشرح
السوس منه * و بیرون می آورد کرمها را از آن * و عوس کرمی را کویند که در طعام و پیشم افتد * رواه ابوداؤد *
و درین حدیث دلیل است که طعام نجس نمیکرد و بافتادن دود در آن کذا قال الطیبی و در مطالب المؤمنین گفته
گرم که در پتیر و عیب افتاده باشد حلال است زیرا که احتیاز از آن ممکن نبود ولیکن چون حلال گردد شود حکم
او حکم مکس است و زنبور و پشه و هر چه دم نماید ندارد خوردن آن حرام است و اگر در آب و طعام افتد باید نکرد
* وعن ابن عمر قال اتی النبی * کفت ابن عمر که آورده شد نزد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بجمه * بضم جیم و بای
مواحد و فتح نون مشدده کله پیور * فی تبرک * در غزوة تبرک که بکذا انبغت از بلاد شام و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در آنجا بغزوه رفته بود * غدا عا بالسکین * پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم کار در آن * فسمی و قطع * پس نام خدا
بود و پاره کرد و این مثل تسمیه است چنانکه در اول طعام کنند نه در اول ذبح چنانکه بعضی ادعوا ان الناس کذا وراکنند
* رواه ابوداؤد * و طیبی گفته درین حدیث دلیل است بر طهارت آنچه در آنکه پتیر حاصل نمی شود مگر از وی را اگر
آن نجس می بود پتیر نیز نجس بودی بدانکه آنچه بکسر هضمه و سکون نون و فتح فا و کسر آن و اجزاء مهمله مشدده و
و آنرا منفتح نیز گویند در سراج گفته که شکسته بزغاله یا بیره که هنوز علف نخورده باشد و در ناموس میگوید که آن چیزی
است که بیرون آورده میشود از شکم بزغاله شیر خواره و فشرده می شود در پیشم پاره پس انداخته میشود در شیر پس شش
میکرد و می بیند از آن پتیر گفته که تقصیر جوهری آنچه را بکشد سهوا یا بصدا انتهى و مشهور آنست که وی شیری است که می
پیرایب از شکم بزغاله انداخته می شود در شیر و می بلند بدن پتیر و تحقیق گفته اند بعضی از علماء مغایره که مکرره است چنین
رومی و در لای یا بیم که علت در کرامت آن چیست یا شبهه در همین آنچه است یا چیزی دیگر است و الله اعلم * وعن سلمان قال
سئل رسول الله * بر سئله شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من النعیم والنعیم والنعیم * ازین سه چیز که حلال اند
یا حرام یکی صمن بفتح سین و سکون میم بمعنی زوغن ظاهر را بدین اعلام شبهه در حریمت آن در بعضی مردم را یافته
باشد دیگر پتیر روی محل اشتباه و موال هست که آنرا از آنچه می سازند دیگر نرا بکسر فاء الف معدوده و اکثر شراح
این لفظ را جمع نری بفتح فاء بقصر الف بمعنی عمار و خشبی داشته و بعضی جمع نری و معنی دو ستون گفته و لهذا ترمذی آنرا
در جامع خود در باب لباس آورده و این مایه در باب حن و حین ذکر کرده و ترمذی گفته که تحقیق غلط کرده اند بعضی در
آنکه وی جمیع فرائض بمعنی حمای و خشبی است جز این نیست که وی جمع فرائض و موال گردانند از آن از جهت حد را از صمن
اهل کفر که فز از جلد میته می ساختند بی دباغت و گفته که علمای حدیث این حدیث را در باب لباس آورده اند و اگر در باب
طعام نیز آورده باشند حجت نمی شود بر آن زیرا که حدیث مشتمل است بر سوال از طعام و لباس انتهى * فقال * پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب این سوال که پرسیده شد بر حبیل کلمت * الحلال ما حل الله فی کتابه * حلال چیزی
است که حلال ساخته خداوند تعالی در کتاب خود * والحرام ما حرم الله فی کتابه * و حرام همان است که حرام گردانیده است
و فی تعالی در کتاب خود * و ما حکمت عنه فهو ما عفا عنه * و آنچه حکوت کرده از آن و ترک کرده آنرا و نه حلال ساخته و نه
حرام پس آن چیز از جمله چیزهایی است که عفو کرده آنرا و این دلیل است بر آنکه اصل در اشیا ابا است * رواه
ابن ماجه و الترمذی قال الترمذی * روایت کرده این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و گفته ترمذی * هذا حدیث
غریب و موقوف علی الاصح * این حدیث غریب است واضح آن است که قول همان است نه حدیث حضرت و حالت
و موقوف قول و فعل صحابی را اگریند چنانچه مرفوع قول و فعل پیغمبر را خوانند صلی الله علیه وسلم * وعن ابن عمر
قال قال رسول الله * کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رد دت * در حدیث مید ارم و آن رویمی برم * ان عندی * که

یا شد نزد من * خبزه بپا * نان مفیل * من برة مراء * از کندم مفیل که در روی تمام می نیز پنهان است ثومی خاص
است از کندم که جید تر و بهترین انواع اواست * مایه * نرم * کورده و تو کورده شده باشد آن نان و خلط کرده شده خلط
شدن * بومن و لبن * بزوغن و شیر * مقام رجل من القوم * پس بایستاد مردی از قوم یعنی صحابه * فالتخذه * پس
ماخت و تیار کرد اینچنین نانی که فرموده بود * فجاء به * بمن خاص و آورد آنرا * فقال * پس پزید آن حضرت * فی
ای شی کان هذا * در کد ام طرف بود این روغن * قال فی عکة ضب * گفت آن مرد در ظرفی بود که آنرا از چرم موم ساز
ماخته اند و عکة بضم غین ظرف روغن را که خورد تراز قربه است * قال ازغعه * فرمود بود از این نان را از پیش من و
این را بجهت کرامت و نفرت طبع شریف ری از پوست ضب فرموده از جهت نجاست آن والا امر میکرد برختن و انداختن
آن روغن و نان و نهی می کرد از تناول آن کذا قال الطیبن و این بنا بر مذمت شایعه است که ضب نزد ایشان حلال
است اما نزد ما حرام و این معنی را در باب ما یحل اكله و ما یحرم به تفصیل بیان کرده ایم * رواه * روایت کرد این
حدیث را * ابوداؤد و ابن ماجه و قال * و گفت * ابوداؤد مداح حدیث منکر * این حدیث منکر است و ضعیف و غیر
مقبول و نیز طلب راضها و درستی و آرزوی شهوت نفس مثالی شیعہ و عادت کریمه اوست صلی الله علیه و سلم و ازین
جهت حکم کرد ابوداؤد بودن این حدیث منکر کذا قال الطیبن و بر تقدیر صحیح این حدیث باید دریافت که با وجود
حکم طبعیت باشتهاء آن و ترک تکلف و اظهار طلب آن چگونه لطف پروردگار تعالی اراد از آن باز داشت و چیزیکه
بجاست کرامت و نفرت طبع شریف و بی شایسته آورد اینچنین است لطف و حمایت بحق بر بندگان خاص خود را تعالی
و نقل من * وعن علي رضي الله عنه قال نهی رسول الله * کف عن علی نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم عن اکل الثوم
الا مطبوخا * از خوردن میز مکر پخته که به پختن بوی می کشیده شد باشد و همچنین است حکم پیاز و امثال آن * رواه
الترمذی و ابوداؤد و عن ابی زیاد * تابعی ذلیل الحدیث و حدیث ابی داؤد و از اهل شام است * قال ثلاث عایشه عن البصل *
گفت پزید شده عایشه رضی الله عنها از خوردن پیاز که حرام است یا حلال * فقالت * پس گفت عایشه * ان آخر طعام
یل رستی آخر طعامیکه * اكله رسول الله * خورد آنرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم طعام فیه بصل * طعامی بود که پیاز
داشت * رواه ابوداؤد * اگر سوال از خوردن پیاز در طعام بود این جواب مطابق و موافق است و اگر عامتر بود از قنیه
خوردن یا طعام پیاز در خوردن پس حکم تنها خوردن بیان نه یافت و بر کرامت یا قبی مانند و تفصیل مقام آنکه در
احادیث آمده که آنحضرت اینهارا نخورده نه تنها و نه در طعام مکر حدیث عایشه که در طعام خوردن است و است را
نیز از آن نهی کرده پس بعضی گویند که نهی از خوردن خام است نه پخته و اصح آن است که آن نهی نیز تنزیهی است
نه تنزیهی و حرام نیست بر آن حضرت و نه بر امت و طعامی در شرح آثار احادیث دالیه بر این است اکل بصل و کرامت
و ثرم و مانند آن آورد که مطبوخ باشد یا غیر مطبوخ مگر کسی که بخورد و در خانه خود بنشیند تا بوی آن باقی است و
معیل نه در آید که آن مکروه است و گفت مختار ما این است و قول ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد همین است و گفته اند که
خوردن آن آنحضرت در آخر عمر طعامی را که در روی پیاز بود از برای تعلیم جواز بود و بیان آن که اگر است تنزیهی است نه
تجریعی و الله اعلم * وعن ابی بکر * و روایت است از و بر بصر بصر موحده و سكون موحده که نام ایشان عبد الله
و عطیه است صحابی اند * العاصمین * بضم عین و فتح لام * تحقیقه بضمغ نسبت بر لفظ تنزهه * قال و دخل علینا رسول الله
گفتند آن دو بر سر در آمد بر ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقد متنازلا و تمرا * پس پیش آوردیم مادر خود مت
وی مسکه و خرما * و کان یحب الزبک و التمر * و بود آن حضرت که در دست می داشت مسکه را با خرما که در دست مسکه
در دست و هر را می برد * رواه ابوداؤد * و خوردن و طلب با نان خورف کرده در اینجا متعارف است * و عن معمر *
بکمر عین و مکرر کاف در آخرین معجمه * بن ذریب * بدل ال معجمه بر صغیر صحابی معمر و در بصرین

قال * که عکراش * آیتنا الجنة * آورد * شد نزد ما که کلان * كثيرة الثريد والودر * بلکه بشمار نبود در ودا
 اشکته وود را بفتح واز و سکون ذال معجمه کزشت با ز فای بی احتیوان * فخطبت فید ی فی یز لخصها * پس زد تم
 دست خود را در هر جانب جفته و خط واصل رفتن تا فقه شب کور را می گویند که بهر رویی احتیاط و بی تمیز
 دست و پای میزند همچنین این مورد است در گامه و در هر جانب دست می انداخت و می خورد * واکل رسول الله
 و خور زد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من این یدیه * از پیش خود * فقبض بيده اليسرى طلى يدي اليمنى * پس
 گرفت آنحضرت بک دست چپ خود دست راست را و زد دست خود را بر دست من * ثم قال يا عكرام * بستر گفت ای
 عکراش * کل من موضع واحد * بخور از یکجا یعنی از پیش خود بخور و بهر جانب دست مزین * فانه طعام واحد * زیرا که
 این یک طعام است و در هر جانب یکسان دست بهر نمودن جز هر می و حرصی نیست یعنی اگر طعام ملایم بود
 بایک طعام و در هر جانب رنگی از آن می بود بجهت قضا می طبعست می توان از هر جانب خورد اما چون طعام یکی باشد
 هر جانب دست زدن عیب و مکروه است * ثم آیتنا بطاق فيه الوان التمر * بستر آورد * شد نزد ما طبعی که در روی ثمره های
 رنگ برنگ بود * فبعلت آکل من بین یدی * پس خوردن گرفتیم آنرا از پیش خود بجهت آنچه شنیدیم از حضرت ذر طعام
 * و جالس ید رسول الله * و جویان کرد ذمت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فی الطبق * در طبق و از هر جانب بخورد
 بجهت میل طبیعت و از برای نمودن موردی که در تفرقی توان از هر جانب خورد و چنانکه باطل نمود بقول نیز تعلیم کرد
 * فقال يا عكرام کل من حيث شئت فانه غير لون واحد * بخور از هر جانب که خواهی زیرا که این طعام یک رنگ نیست
 و از اینجا فهم می شود که اگر فاکه نیز یک رنگ بود دست بهر جانب نباید زد و از پیش خود باید خورد * ثم آیتنا بانه انفسان
 رسول الله * بجهت آب آورد * شد نزد ما پس شست پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم و اسلم یدی * فروزد دست خود را
 و مسح ببلل کفیه و وجهه و ذراعیه و راسه * و مسح کرد پیشانی آب مرد و کف و دست و روی خود را و هر دو دست خود را و کف و پیشانی
 و سر مبارک خود را * و قال يا عكرام من قبل البصر ما غيرت النار * این و فیو از طعامی است که تغییر از آتش
 و پخته شده است و بعضی روایات ما معناه النار آید و و شک نیست که در روی هر دو دست شستن کفایت است ولیکن اگر
 وجه و ذراعی و راس را بید آن مسح کنی بهتر و مشابه تر است و خود نماز * و رواه الترمذی * و من هائشه قلب کان
 رسول الله * گفت عایشه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اعلم ان اخذ امله الوطء * چون میگزشت بعضی از اهل خانه
 او را اگر می تب * امر بالجماع تصنع * میفرمود بجماع چنانچه بفتح و مد و آن طعامی است که ساخته می شود از آرد و روغن
 و کاه می شیرین نیز هازنک و نرم کنند چنانچه تر از آن نوشید و این همان قلیبینه است که ذکر کردی در فصل اول کن شیت و خورید
 نیز میگویند و در جمل یف نیز آمد * ثم امرهم فحوا عنه * یعنی امر کرد تا بنوشند و بخورند پس نوشیدند و خوردند آنرا
 * و کان یقول * و بود آن حضرت که میگفت * انه * این جمیع * لیروا قواد البحرین * قوت می انشول و حکم میکرد اندل که می را که
 اند و همین است فی الصواخ و قوت سخت گردانیدن و سست کردن و هومن الاضداد * و یسرو عن قواد السقم * و میکشاید و زایل میکردانند
 از دل بیمار تنگی و تعب و بیخاری را * کاتسرو واحد لکن الومح بالما عن وجهها * چنانکه در و میگردانند و بیک میگردانند
 یکی از شما ای جماعه زنان چوک را از روی خود خطاب بازمان کرد زیرا که اینها مبالغه در اینند در زنا المجرک و بیک
 گردانیدن روی یاد از آن وقت فرمود که زنان حاضر بودند * و رواه الترمذی و قال قل احد یف یحمن صحیح * و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجرة من الجنة * این خبر ما که نام روی عجره است از بهشت است یعنی آنکه آنرا
 از بهشت آورده اند عباد و بهشت بخوراند بود یا چنان بود مندر وراحت بخش است که گویا از بهشت است اطلوا و اوصوب
 معنی ازل است چنانچه انما صحیح عن عالمی در تحلیف ما بین قیراف از منور و رواه من راض الجنة گفته اند و الله اعلم * و رفها
 شفا من الیم * و در عجره شفا است از هر چنانکه در فصل اول که صنع * و الکماة من المن و ما و لها شفا علیین * شرح این

تجزد ران فصل کن شد * رواه الترمذی

الفصل الثالث * عن الخيرة بن شعبه * صحابی مشهور است اسلام
 آورد در حال خندق بعضی گفته اند اول مشاهده او حمل بیه بود از لاقه معاریه بن ابی سفیان یهودی و رورای زنی و دما ضرب
 المثل بود * قال ضفت * بکسر ضاد و وزن بعث * مع رسول الله * گفت مهمان شل م یا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یعنی
 من و آنحضرت در خانه مردی رفتیم و مهمان شدیم * ذات لیل * شبی * فامر بجنب اشوی * پس آن مرد شانی ذبح کرد و فرمود
 آن حضرت بهلوی آنرا بریان کنند پس بریان کرده شد * ثم اخذ الشفرة * پشتر که در آن حضرت شفرة را بفتح شین معیمه و سکون
 فا بمعنی کارد بزرگ * فجعل یخزلی بها منده * پس آنحضرت بریدن گوشت برای من بکار برد از آن بهلوی بریان * فجاء بلال
 یؤذنه بالصلوة * پس آمد بلال در حالیکه اعلام میکند آنحضرت را بنماز این اعلام غیر از آن است چنانکه عادت بلال بود
 که بعد از اذان چون جمع میشد ندا صحابه می آمد و حضرت را خبر میکرد و یؤذن الانما از این است بمعنی اعلام در
 خبر کردن و در اذان که بمعنی اعلام و وقت نماز است یؤذن تا یذینا کوینک یله قتل یل * فالقی الشفرة * پس انداخت
 آن حضرت کارد را از دست * فقال ماله * پس گفت بطریق تعجب چه شد این بلال را که درین وقت اعلام بنماز میکنند و
 اضطراب می نماید و در وقت تنگی نیست * قریب الی الله * بخاک آلوده و بی حیاد هر دو جمع این بلال کنایه است از
 خوار و فقر و عدم و این دعا گئی است که عرب نزد ملازمه کردن کسی را گویند و مراد بآن حقیقت و وقوع این امر نیست
 بلکه معینین عادت شده و مراد مجرب و خلاصت و هر زشتی از دل * قال * گفت مغیره بن شعبه * و کان یشار به رداء * و بود موی
 های پروت وی تمام بولب و حید یعنی دراز شده بود معنی این عبارت را بچند وجه بیان میکنند یکی آنکه ضمیر شارب را جمع
 و مغیره است که راوی حدیث است و ظاهر آن بود که گویند و کان شارب می ضمیر متکلم این تعین در اعلام الهی است که آنرا در
 اصطلاح اهل معانی تجرید و التفات نامند یعنی بود پروت من در راز * فقال لی * پس گفت آنحضرت مرا * اقصه لك علی
 هواک * کوتاه کنم و ببرم مویهای پروت تو را برای تو بر مصواک یعنی خوب مسواکی در زیر آن بهم و آنرا بکار ببرم * و
 قصه علی هواک * شک را و نیست یعنی یا آنکه بپروم کوتاه کن شارب خود را بر مصواک یعنی هم بوی امر کرد تا بدرد و نکفت
 من ببرم تو حیدم و بکار آنکه ضمیر شارب را بهای آنحضرت رسول باشد صلی الله علیه و سلم یعنی مغیره میگوید بود شارب آنحضرت
 تمام در حیدم * پس گفت مرا قص کنم آنرا برای تو یعنی برای تبرک تو آن مویها که جل اشود نزد تو بطریق تبرک باقی ماند
 یا او را امر کرد که کوتاه کن موی شارب مرا و بعضی گویند که ضمیر شارب را بهای بلال است ولیکن فقال لی بدین نقل برخلاف ظاهر است
 و ظاهر له است و گفته اند که نقل بکلام این است قال بلال قال لی خود روی تکلف است و لیکن این تکلف در روایت مشکات
 است که آورد و فقال لی و در شمایل ترمذی فقال له و بر این نقل را جمیع ضمیر بلال ظاهر است بلکه بمعنی تکلف ظاهر
 است چنانکه در شارب که ضمیر شارب را بجای متکلم نهاد و طبعی از شرح المصنعه آورد که روایت است که حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم مردی را دید طویل الشارب پس بطایید مسواکی و کار وی پس نهاد مسواک را تحت شارب وی و قطع کرد آنرا اگر این
 روایت در همین قصه است متعین است خروج ضمیر به غیر یا بلال و حکم قص را بعد از شارب که در حدیث آمده و وقوع یافته
 و اختلافی در میان آن در اوایل کتاب الطهارت گذشت * رواه الترمذی * و عن حدیث یقه قال کنان * احضر فامع النبی *
 بودیم ما چون حاضر می شدیم یا پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * طعام را * لم تضع ارجلک علی بطنی * پس آمد رسول الله *
 یعنی نهادیم دستهای خود را در طعام تا آنکه بپایست میکرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * فوضع ید * پس می نهاد دست
 ایماز که خود را بعد از آن غامی نهادیم و انتظار داشتیم تا بی نمیکردیم * و انما حضر فامع * مرة طعاما * و یک رستیکه ما حاضر
 شدیم یا آن حضرت یکبار طعامی را و هنوز آن حضرت دست از طعام ننهاد و ما نیز بر حمایت ادا می کردیم که داشتیم نشسته
 نه دست طعام نبرد * فاجاءت جاریه * پس آمد زنی نابالغه * کانهما کل وقع * گویا آن جاریه انداخته میشد و بعضی کسی
 را و می اندازد بر طعام یعنی از شایسته که سنگی بی اختیار بر این طعام می افتاد * قل هیئت لتضع یدک علی الطعام *
 قل هیئت لتضع یدک علی الطعام

خود زاد و طعام بی آنکه ادب و رزد و نام خدای ببرد * باذن رسول الله * پس گرفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بیدها *
و دست او را و نکل داشت که دست در طعام زند و بشورد * تم جاء اعرابی کان یأكل فاع * پسترا آمد با دله نشینی از عقب وی
بهمان صفت که آن زن آمد * بود کویا کسی او را می اندازد بر طعام وی نیز خواست که دست در طعام زند * فاخت بیله *
پس گرفت آنحضرت دست او را نیز * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان یحتل الطعام ان لا یلک کرام
الله علیه * بد رستی شیطان حلال میکرد اند طعام را بر او خود و قاف در و متمکن میکرد در خوردن آن بهیچ نابردن
نام خدای بر طعام * و آنه جاء بهذه الجارية * و بد رستی شیطان آورد این جاریه را و باعث شد بر آمدن او * لیستحل بها *
تا حلال کرد اند طعام را برای خود بهیچ آن جاریه و خوردن او بی تسمیه * فاخت بیله ها * پس گرفتیم من دست او را
* فجاء بهذا الاعرابی لیستحل به فاخت بیله * پس عقب وی آورد شیطان این اعرابی را تا حلال کرد اند طعام را
بهیچ وی پس گرفتیم دست او را نیز * و ان فی نفسی بیله * سوگند بخدا انی که بقای ذات من در دست قدرت او است * ان
یله فی ید ی * بد رستی که دست شیطان در دست من است * مع یدها * باد دست آن جاریه و در روایتی مع ید یها
یعنی باد دست جاریه را اعرابی و این ظاهر تر است اما زایت یدها مخصوص بجاریه است و این منافات ندارد که
دست اعرابی نیز بود زیرا که اول فرمود که دست اعرابی نیز گرفتیم غایت آنکه چون جاریه اول آمد * بود و اول
دست وی را گرفته تخصیص کرد بد کروی * و فی رواية ثم ذکر الله و اکل * پسترد کرد که آن حضرت نام خدای را
و دست طعام زد و خورد صلی الله علیه و سلم * و رواه مسلم * و من تأیید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اراد ان
یشتری غلاما * مروی است از عایشه که آن حضرت خواست که بخرد غلامی را * فالتقی بین یدیه تمرا * پس انداخت
پیش آن غلام خرما را * فاکل الغلام فاکثر * پس خورد آن غلام تمر را پس بهیچ خورد * فقال رسول الله صلی الله علیه
و سلم ان کثرة الاکل شوم * پس گفت آن حضرت بهیچ خوردن اری بهیچ و علامت بی هر کتی اعیان فی الصراح شوم بضم و حمزة
ید قال و نقیض یمن ربی القا مومن الشوم ضد الیمن و البرکة * و امر به * و فرمود تا باز کرد اند و بخورد آن غلام
را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سید ادمکم المالح * بهترین
ناخورش شما نمک است زیرا که کمتر است از روی مؤمن و نزد یک تراست بساوک طریقه زهد و قناعت و از بیجهت
بهتر است از ناخورش های دیگر * رواه ابن ماجه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اوضع الطعام فاحلوا
نعالکم * چون نهاده شود طعام و بخورید طعام را پس برکشید نعلین خود را * فانه اروح لا قدامکم * زیرا که کشیدن
نعلین راحت نشنیدن است و پایهای شمارا دنیوز نزدیکتر است با د ب طعام * و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما
انها كانت آمله است اسماء بنت ابی بکر که بود عادت وی * اذ اتمیت بشر ید * چون آورده شد شام شکر نزد وی
ذکر ثریله اثباتی است و اثر طعام قوم ثریله بود و طعام دیگر حکم او نیز همین خواهد بود * امرت به فغطی *
همفرمود که پوشیده نگاه دارند ثریله را پس پوشیده می شد * حتی تذهب فورة خانه * تا آنکه برود جوش و غلبه دود
و گرمی وی فی الصراح فور و فوران جوشیدن و دیکر چشمه و جز آن فورة الحرب الفتح * یعنی کوما * و تقول انی سمعت
رسول الله * و میگفت اسماء که من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * هو اعظم البرکة *
نگاه داشتن طعام تا رفتن جوش و دود و گرمی او سرد گردد خوردن موجب بهیچ برکت است * رواها الدارمی * روایت کرد
این دو حدیث را دارمی * و عن نبیثة * بضم نون و فتح باء موحده و سکون تحتیه و شین معجمه صتا بی اسم او را
نبیثة النخیر گویند * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل فی قصعة تم لیسها * کمیکه بشورد در کاسه پستربلیسمیل
بعد از فراغ از طعام کاسه را * تقول له القصعة * میگوید مرا و را قصعه بزبان حال یا بزبانی که در حقیقت ثابت است
مرا و را * اعتقک الله من النار * از دکند ترا خدای تعالی از آتش دوزخ * کا اعتقنی من الشیطان * چنانکه از دکردی تو

مرا از شیطان که اگر تو نمی یحیی ای آرمی یحیی * روزه رزین * را این حد یغذ و فصل ثانی هم از نبیسه بلغی دیگر کند شت
 * باب الضیافه * در بیان فضل ضیافت و آداب آن و آداب ضیف و مضیف مهمان شد اخاف مهمانی کرد ضیف
 مهمان مضیف میزبان و بدانکه مختار نیز دجهو رآن است که رعایت حق ضیافت از مکارم اخلاق و مستحبات است
 را اکثر احادیث دال است بر آن و نزد بعضی یکر و زواجب است و بعد از وی مستحب و از بعضی احادیث وجوب ضیافت
 مکرر و قومی را از مضامین آن که نزل کنند بر اهل قرنی معلوم میگرد و وجه ورمیکویند که در ابتداء اسلام بود بعد از آن
 ممنوع گشت یا معمول است بر حالات اضطرار متمنعه یا مخصوص بود یا اهل ذمه که آنرا از ذمه خود اختیار نمودند بودند
 * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان يؤمن بالله واليوم
 الآخر * کسی که ایمان آورد بخدا و روز آخرت و جزا و ثواب و عقاب آن * فلیکرم ضیفه * پس باید که اکرام کند مهمان
 خود را و بر امانت حقوق او کند و در مراحبا کهن و پشاشست نمودن و نر می گردن و حق خدمت بجای آوردن و تهیه طعام
 و تسبب طاقت و دل ریت کردن و با ارتکاب فعلی از تکلف بی تضییع حقوق آنچه میسر شود بتجلیل پیش آوردن * و من كان
 یؤمن بالله واليوم الآخر فلا یؤذ جاره * و یا بدو من را که حیر و احسان کند به مسایه و اقلش آنکه اندانند او را
 و در حقیقت منع خیر و احسان از کسی که توقع آن دارد این اگر بدین است مرا و را * و من كان یؤمن بالله واليوم
 الآخر فلیقل غیره و اریصم * و باید که مومن سخن نیک گوید که در وی توابع بود و او کرا ن نبود باری عقاب نباشد
 * و فی الزاویه بدل الجار * و در روایتی در بدل آن جزو حدیث که در وی صریحیت بعد م این ای جا رواقع شد یعنی قول
 یوم من كان یؤمن بالله واليوم الآخر فلا یؤذ جاره این آمده که * و من كان یؤمن بالله واليوم الآخر فلا یؤذ جاره *
 پس باید که صله رحم کند با خویشان و احسان کند که موجب وصل و قربت شود نه قطع و حیران * متفق علیه * و عن ابی شریح
 النخعی * صحابی است اسلام آورد پیش از فتح و حامل اوائی کعب بود روز فتح * این رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال من كان یؤمن بالله واليوم الآخر فلیکرم ضیفه و جاره * و زمان عطای مهمان و لطف و احسان بوی * یوم و لیله * یکروز
 و یک شب است * و الضیافه ثلثة ایام * و زمان مهمان داری سه روز است * فما بعد ذلک فهو صله * بعد از آن هر چه
 در آن و کند از احسان خیر زایل است و آنچه در نهایی جزو ری و معنی حد نب گفته آن است که سه روز مهمانی کند و در
 روز اول تکلف کند آنچه کنجایش در آن روز احسان و در روز دوم و سوم پیش آورد آنچه حاضر است و مختار است و است بی تکلف
 بعد از آن بدل آنچه بدل آن قطع مسافت یکر و زو شب تواند نمود این است مراد بجائزه که فرمود و جائزه یوم و لیله و معنی
 جائزه عطیه و تحفه و لطف بود و مراد اینجا قبل ر آنچه قوت یکر و زو تواند بود و بمنزل تواند رسید و آنرا جائزه نیز گویند
 و در بعضی حواشی نوشته که جائزه طعامیکه به مهمان همره سارند و بعد از جائزه هر چه در منزل صله و زیاده است و احسان است
 و با ین معنی جائزه متاخر باشد از ضیافت و زایل بود بر آن و قرینه حمل برین معنی وقوع ذکر جائزه است متاخر از ضیافت و در
 بعضی روایات صحیحیه از ابی شریح یابین لفظ آمده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و الضیافه ثلثة ایام و جائزه یوم و لیله
 و تحتل که این جائزه بیان عطای و لطف بود که در روز اول میکند و داخل بود در ثلثة ایام و ظاهر قول وی فما بعد ذلک فهو
 صله و در وجوب ضیافت و جائزه است ولیکن ظاهر لفظ جائزه و اکرام چنانچه طبعی گفته در علم و وجوب است پس مراد
 بصلقه زیادت خیر و احسان باشد چنانکه در ضمن بیان اشارت بآن کردیم و الله اعلم و بعد از آن که بیان حال مضیف
 آورد را اکرام مضیف در بیان حال ضیف در رعایت حال مضیف نیز فرمود که * ولا یحل له * و رواست مر مهمان را
 * ان یثوی عنده * اقامت کردن و ایستادن نزد میزبان * حتی یخرج * تا آنکه در حرج و مشقت اندازد و ثلثه آورد
 او را تا صلته بوجه من وادی نکرد در گفته اند که اگر بجهت عذری و مرضی زیاده بر سه روز یا ستاد مال خود بخورد و او را
 تشویش ندند * متفق علیه * و عن عقیة بن عامر قال قلت للنبی * کف عقیة بن عامر کفتم من پیغمبر * صلى الله عليه

و سلم انك تبعنا * بل رستی که تو میفرستی ما را یعنی بجهد یا کاری دیگر * فنزل بقوم * پس فرود می آئیم ما بر قومی که
 * لا یقرننا * مهمانی نمیکنند ما را و یفرقنا بد و نون است بفتح یا و در بعضی روایات یحذف احدی النونین نیز آمده بجهت
 تخفیف * فماتری * پس رای شریف تو درین باب چیست رچه حکم میکنی ایابگیریم ضیافت خود را از ایشان بزور یا نه
 * فقال لنا * پس فرمود آن حضرت باز در جواب این سوال و حکم این مسئله * ان نزلتم بقوم * اگر نزل کنی شما بر
 قومی * فامرواکم * پس بفرمائید آن قوم را برای شما که مد مد * بما ینبغی للضيف * آنچه میباید داد برای مهمانان
 و کمایت میکنند * فاقبلوا * پس قبول کنید شما و بگیرید * فان لم یقبلوا * پس اگر نکنند ایشان این کار را و نندهند آنچه
 باید داد * فقتلوا * پس بکشید از ایشان * حق الضیف الذی ینبغی لهم * حق مهمانان که میباید داد مرهمانان را
 یا میزبانان را * متفق علیه * ظاهر این حدیث دلالت دارد بر وجوب ضیافت اگر نندهند بزور باید گرفت و در اینجا حجت
 است مرطبه از جمله را که ضیافت راحق واجب دانید و جده و علما این حدیث را تویل کنند بچند وجه یکی آنکه این
 محمول است بر صورت مخصوصه و اضطراری شک درینصورت ضیافت واجب خواهد بود اگر نکنند گرفتن آن بکوه و جرجان است
 دوم آنکه این حکم در اول اعلام بود که مواجبات یقرا و محتاجان واجب بود در آن هنگام و چون وسعتی در احوال مسلمانان
 پیدا شد منبوح کثیف میوم آنکه این در صورت نزول بر اهل ذمه است که در عقد ذمه شرط کرده اند که اگر مسلمانان بر ایشان
 نزول کنند ضیافت کنند او را و واجب است بر ایشان ضیافت از چهارم آنکه مراد بگرفتن حق ضیف که باید داد در افتادن است
 در آن قوم که نندهند بعلامت و ذکر نسل و خیمت و انشای سوره حال ایشان و این تویل بعید است از عبارت که ظاهر در گرفتن
 حق ضیافت و طعام است کلا لا یخفی * و عن ابی هریره قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات یوم اولیة * گفت ابو هریره
 بیرون آمد آنحضرت بغذا از خانه روزی یا شبی شک راوی است که بر آمدن آن حضرت در روز بود یا در شب و در روایتی
 آمده که در نیمه روز کرم بود * فاذموا بی بکرو و عمر * پس ناکاه آن حضرت صلی الله علیه و سلم ملا بس و مقارن و ملاقی
 است با بوبکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دید ایشان را که ایشان نیز از خانه بیرون افتاده اند * فقال * پس گفت آنحضرت
 بوبکر سید از ابی بکر و عمر * ما اخرجکمما * چه چیز بر آورده و چه باعث شد شما را بر آمدن * من * و نکما * از خانه های شما
 * و الساعة * درین وقت غیر معتاد که شب است یا نیم روزی * قال الجوع * گفتند ابو بکر و عمر رضی الله عنهما بر آورد
 بهار کرسی چون زور آورد و مانع آید از نشایط عیادت و کمال تألم دیدن و باعث گردد بر مشغولی خاطر بر آمدن و
 علاج آن کردن و همین از اسباب مباحه و معی در زالمه آن نمودن جایز بلکه لازم گردد و رفتن نزد اجباب و طلب طعام
 از ابناء نزد تیغ یا جاب است آن بی تکلف نیز در بنوقت مباح گردد بلکه با جیت ارد یا در مجتبت و اخلاص است و آورده اند
 که چون صحابه کرسنه می شدند در حضرت رسول می آمدند صلی الله علیه و سلم و نظر بر جمال وی میکشادند تا الم جوع
 و شدت بد رمیرفت و بنورانیث شهود میرویشند و گویند که حال مصریان در قحط سال در زمان یوسف علیه السلام نیز
 اینچنین بود و ازین حدیث معلوم گردد که اظهارالم و محنت با احباب که نه بوجه شکایت و اظهار جوع بود جایز است
 * قال و انما الذی نفعی بیده * گفت آنحضرت و سوگند یاد کردین احتیاطی که * لا خرجنی الذی اخرجکمما * بتسقیق
 بیرون آورد مرا اما آنچه بیرون آورد شما را یعنی جوع بهمان علت که مذکور شد و تا تیر جوع در کمال بیکم طبعیت
 و بشریت احیاناً در نیا شد و ابقاء احکام جبلت در ایشان حکمتی دارد بعد از آن فرمود با بوبکر و عمر * قوموا * برخیزید
 خطاب بصیغه جمع کرده مجازا یا اقل جمع اثین است * فقیلوا معه * پس با بیستادند ابو بکر و عمر با آن حضرت و در
 لفظ معه اشارت به تبعیت و طاعت ایشان است مران حضرت را و اگر چه بلا لیل معیت بر تبعیت کلی نبود چنانکه و هو
 معکم و ان الله مع المتقین و لیکن در امثال این مقامات متبادر کرد و چنانکه در چاه زید مع الامیر نه چاه الا میر مع زید
 و هم از جهت مشوعیت آن حضرت است که بصیغه واحد آورد در قول وی * فاتی * پس آمد آن حضرت * رجلا من الانص *

مردی را از قبیله آنها و نام آن مرد ابوالعشیم مالک بن النبیان بود بفتح نون و تشدید یاء ماکوز * فاذا ادولیس فی بیت *
 پس ناکه آمد نمود در خانه خود * فلما را قدا لمرأ * پس مولا که آن حضرت را دید زن آن مرد * قالت * کفتم * مرحبا و املا *
 لعلی اصحاب که برای نکریم در آیند و اظهار بشارت و انس باری گویند یعنی آمدی مکان رحمت و احسان را و اهل خانه
 خود را از املا و سهلا و مرحبا نیز بهین معنی است و محل مکان نرم و هموار را گویند قبل حزن که به معنی مکان درشت و سخت
 آید و ازین حدیث معلوم گردد که مصاح کلام امرأ * اذا جنبیه و مراجعت کلام باری و ازین وی مهمانان واد رد خول منزل
 زوج در جایگاه اراقت امن بود و رضای زوج بدان متبعین جایز باشد * فقال لها رسول الله * پس گفت مر آن زن را پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم * این فلان * کجا است فلان یعنی شوهر تو * قالت ذ صلب يستعلب لنا من الماء * گفت و نته اصحاب
 تا آب خوش و شیرین برای ما بیارد * اذا جاء الا نصاری * ناکه آمد اندر د انصاری که صاحب خانه بود * فنظرا الی
 رسول الله * پس دید بجانب پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و صاحبیه * و هود و باری که ابیه و عمر است * ثم قال *
 بترکت آن مرد بشکر گذاری قدوم آن حضرت و ابوبکر و عمر * الحمد لله ما اجل اليوم اکرم اضیافا منی * شکر مر خدا را
 که نیست هیچ یکی امروز بزرگتر از روی میهمانان ازین یعنی میهمانان من امروز بزرگتر از میهمانان دیگرانند * قال فانطلق *
 گفت و باری پس رفت آمد صاحب خانه * فجاءهم بعد ق * پس آورد نزد حضرت و صاحبیه عن قی را بکسر عین مؤمله
 و سکون ذال معجمه و قاف خوشه از خرما * فیه بسر و تمر و رطب * که بود در آن شاخ از خرما بصر بصر با و سکون
 عین خرما می نیم پشته که هنوز بقیه مرارت از عروصی دارد و تمر خرما می خشک و رطب خرما می تر شیرین خالص
 * فقال کلوا من هذه * پس گفت بشورید ازینها و در اینجا تقدیم ناکه است بسوی ضیف و میبادرت با حضار
 چیز از آن و در قرآن مجید نیز بتقدیم ناکه بر طعام آمده آنجا که در مود و ناکه ما يتتبعون و لستم طیر مما
 يشتهون * و اخل المذیة * بضم میم و کسر آن و گرفت آمد گرد را تا شانی را برای میهمانان ذبح کند * فقال له
 رسول الله * پس گفت مرا و را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ایاک و لیلوب * بفتح حاد و رد او خود را از آنکه
 گشای شاة شیرداری * فل یح لهم * پس گشت برای ایشان شانی را * فا کلوا من الشاة * پس پخته شد آن شاة
 و خوردند از وی * ومن ذ لك العنق * و از آن خرما ما احیاناً که در آن خوشه بود * و شربوا * و نوشیدند آب * فلما
 ان شبعوا و اروا * پس مولا که میرشدند و سیراب گشتند از اینجا معلوم گردد که احیاناً همی در زمان آن حضرت بود و رواست
 و مکرره اعتیاد و مداومت بر آن است که موجب تساوت قلب و فراموشی از حال محتاجان باشد * قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا بی بکر و عمر و الذی نفسی بیده * گفت آن حضرت مرا بی بکر و عمر را و هر کس بشکریا کرد * که لتسألن
 عن هذا النعم يوم القيمة * بتثقیق پرهیده میشود ازین نعمت روز قیامت و ادای حق شکر آن * اخو جکم من بیوتکم الجوع *
 بدور آن آورد شمارا از خانه های شما گریزی * ثم لم ترجعوا حتی اصابکم هذا النعم * بستر بر نکشتید بخانه های خود تا آنکه رسید
 شمارا این نعمت و این سوال در حق بعضی بطریق توبیخ و هر زنی بود و بعضی را برای مثال و اظهار نعمت و کرامت برادر
 تقدیر بر هر نعمت سوالی و پرمشی خواهد بود که ادای حق شکر آن کرد ند یا نه نسأل الله العافیة * رواه مسلم و ذکر حدیث
 ابی مععود * و ذکر کرده شد است حدیث ابی مععود انصاری که در اول او این لغظ است * کان رجل من الانصار ی
 باب الولیمة * در باب ولیمه که در کتاب نکاح گذشت * الفصل الثانی * عن المقدام * بکسر میم * بن
 معبد یکر * بکسر را صحابی مشهور است نزل کرد در حوض معبد و او است در اهل شام * سمع النبی صلی الله علیه و سلم
 یقول * شنید آن حضرت را که می گفت * ایما معلوم ضاف قوما * هر مسلمانی که مهمان شد بر قومی و نزل کرد بر ایشان
 * فاصبح الضیف مبروما * پس صبح گرد آن ضیف نا امید و بی نصیب یعنی شب مهمانی او نکردند * کان حقا علی کل مسلم نصره *
 باشد لازم و عزای او بر هر مهمان یاری دادن وی از آنکه ظلم کرده اند بر وی بمنع حق ضیافت وی پس باید که باری

دهند هر مهاجران مظلوم را * حتی یا بخن له بقرا * تا آنکه بکمر دریا ان مهمان مثل مهمانی او را یعنی مقدار آنچه شیعیان بخشند
 و کفایت کند او را * من ماله وزعه * بگوید حق مهمانی از را از مال و زراعت آن قوم که نزول کرده است بر ایشان * رواه *
 روایت کرد ابن حنبل یس را * الدارمی و ابوداؤد و ترمذی و ابویوسف و احمد و است در روایتی دیگر مرابی د از در بابین
 عبادت * و ایما رجل ضاف قوما * بجای مسلم رجل آمد * و بجای فاضل الضیف محروما * نلم یقره * پس مهمانی
 نکردند آن قوم آن نمود را و بجای کان حقایق کل مسلم نصره آله * کان له ان یعقبهم * بضم یا و سکون عین و کسر قاف
 * بمثل قوا * میرسد او را که دنبال کند و بگیرد از اموال ایشان مانند و نقل از مهمانی خود این حدیث نیز ناظر در
 وجوب ضیافت است و تاویل و توجه و یهمان است که مذکور شد در حدیث عقوبة بن عامر * عن ابی الاحوص الجشني *
 بضم جیم و فتح شین نام از موف بن مالک است تابعی است از اتباع عبدالله ابن مسعود و کشته شد در خرب خوارج * عن ابیه *
 روایت میکند از پدر خود که مالک بن نضله بفتح نون و سکون ضا د معجمه نام دارد و صحابی است * قال * گفت پدر
 وی * قلت * گفتیم * یا رسول الله ارایه * بخورد * مرا بحکم این مسئله که * ان مروت بر رجل ولم یقرنی * اگر بکند رم من بوردی
 و نزول کنم بروی و مهمانی نکنم مرا * ولم یضفنی * و مهمان نکند مرا این تا کمال لم یقرنی است * ثم مر بی بعد ذلک * یعنی
 بکند رد آن مرد بمن * اقویه * ایا مهمانی کنم او را * ام اجزیه * یا پاداش دهم او را و معامله کنم با وی چنانکه
 بمن کرد * قال بل اقوه * فرمود بلکه مهمانی کن او را و جزا بدهی بلکه جزای بدی به نیکی کن * بیت * بدی را بدی
 مهمل باشد جزا * اگر مردی احسن الی من اها * رواه الترمذی * و عن انس از انس یا غیره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 استأذن علی سعد بن عباد * روایت است از انس یا غیره انس از صحابی دیگر که آن حضرت طلب اذن کرد در در آمدن
 بر سعد بن عباد که یکی از اکابر و نقباء انصار و محبان و مخلصان حضرت عبدالله ابراز است رضي الله عنه و آن حضرت را صلی الله
 علیه و سلم عنایتی خاص و گرمی مخصوص بود بوی و به پسر وی و هم بهاعت عنایت در آمد بروی * فقال * پس گفت آن حضرت
 * السلام علیکم ورحمة الله فقال سعد * پس گفت سعد در جواب سلام آن حضرت * وعلیکم السلام ورحمة الله *
 ولیکن آهسته گفت * ولم یسمع النبی * و نشنوا نیک پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم حتی سلم ثلاثا * تا که سلام داد ان حضرت
 سه بار * و رد علیه معل ثلاثا * و رد سلام کرد و جواب گفت سعد آن حضرت را سه بار * ولم یسمعه * ولیکن سعد جواب سلام
 را بلند داد چنانچه آن حضرت بشنود * فرجع النبی * بعد از اقامتی بر کشت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * بهوی خانه مبارک
 خود * فاتبعه سعد * چون در خاطر سعد از ترک چه برود سلام خلیجان شروع داد بی راه یافت را ز زود بر کشتن حضرت
 نیز از جا رفت دنبال آن حضرت آمد و غل و خواهی نمود * فقال یا رسول الله بابی انت و امی * بد زو مادر من فدای تو باد * ماسیت
 تسلیمة * سلام دادی تو هیچ سلام دادنی * الا فی بانی * مگر آنکه آن تسلیمة در مورد و کوش من است * لقد رد دت علیک *
 بتحقیق من بار رد سلام کردم بر تو و جواب دادم * ولم اسمعک * و نشنوانیدم من تو را لیکن بلند گفتیم تا تو بشنوی
 * احببت ان احکم من سلامک من البرکة * نیت و مصلحت من آن بود که دوست داشتم که بسیار حاصل کنم از سلام
 تو و دعای تو بخیر و برکت را از اینجا معلوم میشود که آهسته گفتن جواب سلام و نشنوا نیک من مسلم را برای اینچنین نیتی
 و غرضی روا باشد و منوع آنست که بقصد تکبر و عدم اعتنا و مانند آن باشد و لهذا آن حضرت او را بران تقریر کرد و
 مسلم داشت و اعتراض نکرد * ثم دخلوا الیه * پیتر در آمد آن حضرت و سعد و هر که با ایشان بوده باشد در خانه سعد بن
 عباد * فقرّب له زبیا * پس نزد یک کرد انیک و حاضر آورد سعد برای آن حضرت انک و جشک را * فاکل نبي الله * پس بشورد
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فلما فرغ قال * پس چون نارغ شد آن حضرت از خوردن زبیب گفت * اکل طعامکم الا بزار *
 دایم بخورند طعام شما را نیکو کاران * و صلت علیکم الملائكة * زد زود بفرحتنک و شما و استغفار کنند برای شما فرشتگان
 * و افطر عندکم الصائمون * و روزه بکشایند نزد شما روزه داران این دعاها است از ان حضرت صلی الله علیه و سلم

محمد بن هارون و اهل و اولاد او را بجزای خدا مت ارجع و حمل براخبار بعید است خصوصاً که آنحضرت زواری دارند و زحمات بر
 نوم و انظار آن بعد رضایت و تطییب قلب شعب مجبوراً احتمال خالی از بعدی نیست فاذهم * روادعی شرح الحقة * و عن ابی سعید
 عن النبی صلی الله علیه و سلم قال مثل المؤمن مثل الایمان * قصه رحال مؤمن نسبت بایمان و ارتباط او بدین و عود بحکم ایمان
 و رجوع رتبه که اگر چه بحکم نفس و طبیعت کرد معاضی کرد و زطاعت باز آید اما در آخر رجوع بسوی ایمان و طاعت دارد
 * کمثل الفرس فی آخرته * مانند قصه و حال اسب است در آخرت وی و اخیه بدن همزد و کمر خای معجزه و تشک بدن باز من یا چوبی که
 هلف کاه دردی بر ار نشانند و هود و طرف زار دردی و مضبوط سازند و در میان آن در اب از اسب و غیره به بندند پس این فرس که مضبوط
 با خیه است * بجول * جولان میکند و هر سو میگردد * ثم یرجع الی آخرته * پست و رجوع میکند آن اسب با خیه و باز می آید بجای
 خود و از برای بیان وجه تشبیه و ما به الاشتراک فرمود * وان المؤمن یسهر * و بد رستیکه مومن همچنین از مقام خود میرورد و بسهر
 در معصیت می افتد اشارت است بآنکه شان مؤمن آن است که دین و داندسته معصیت نکند اگر بنا کاه معصیتی بوجود
 آید بطریق هود و نمایان خواهد بود یا مرآت بسهر و زلت و نقص است مجازاً که غرض مؤمن به مقتضای شهور نفس
 و جز آن معصیت میکند * ثم یرجع الی الایمان * پست و رجوع میکند بسوی ایمان که محل قرار و آرام کاه اوست پس ازان
 بیان بعضی از صفات و اعمال ایمان کرد که حمل و کاراند و فرمود * فاطعموا طعماً مکبم الا تهقیاء * پس بخور این طعام
 خود را متقیان و پر میز کاران را که تقویست کنند ایشانرا بر طاعت و شریک کرد بد شما در آن و اگر دای هم کنند قبول
 افتد و هر مایه سعادت کرد دود لیل بر معصیت مولی و قرب و وصول بپنجاب و کرد و تخصیص اتقیا با طعام باین وجه است
 و اما مطلق احسان و عطا و اعانت شامل است همه مؤمنانرا و لهذا فرمود * و اولوا معروفتکم المؤمن منین * و بد هیل عطا
 و احسان شود در راه مومنان را و احتمال دارد که تفتن در عبارت باشد چه مومنان همه اتقیا اند بمعنی عام که
 اتقیا از عن اب آخرت است بتلفظ شهادتین و الوجه الاول اظهر * رواه المیهقی فی شعب الایمان و ابی نعیم فی التلیة
 * و عن عبد الله بن بسر * بضم موحدة و سکون مهملة * قال کان للنبی * کف بود مر پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم قصه *
 کاهه که * یحملها اربعة رجال * بر می داشت آن قصه را چهار مرد ظاهر آن است که مواد پر طعام باشد یا بکرانی و کلانی
 چنان بود که چنانچه او را بر زمین اشتد و الله اعلم * یقال لها الغراء * نام آن کاهه غرا بود بفتح غین معجمه و تعدیل را
 بجهت ظهور و روضوح وی در ابصار و عظم و کلانی و تمامه ظریف و آلات و دواب را نزد آنحضرت نامها بود مناسب
 و معقول چنانچه از کتب سیر ظاهر میگردد * فلما اضحوا و اضحی * عادت شریف در اطعام فقرا آن بود که چون
 وقت چاشت میشد و میگزاردند نماز چاشت را * اتی بتلك القصعة * آورده می شد آن قصه را * و قل ثرد * به تشدیل
 الراء * فیها * و حال آنکه اشکنه کرده شد است و ران قصه * فالتفوا علیها * پس می پیچیدند و جمع میشدند کرد آن
 * فلما کثروا * پس چون بسیار شدند حاضران و از دحام آوردند * جثا رسول الله * بود و زانو بر اطراف انکستان پاشا
 نشست پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * از جهت تنگی جای * فقال اعرابی * پس گفت اعرابی که آنجا حاضر بود چون
 مشاهده حضرت را دید که نه لایق و رتبه و شرف وی بود و در حقیقت این تعریض بر صحابه بود که جای بر آنحضرت تنگ داشتند
 پس گفت این اعرابی * ما هذی الیاسة * چیست این هیئت نشستن و چرا چنین نشینی و چه لایق رتبه تست * فقال النبی *
 پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * در جواب آن اعرابی * ان الله جعلنی عبد اکریم * بد رستیکه خدا ای تعالی
 کرد انبیه است مرا بنده کریم موصوف بصفات بندگی و کرم که جامع جمیع صفات خیر و کمال است گفته اند که چون یکی را
 وصف کردی بکرم کنی یا بجمیع صفات کمال و وصف کردی و مراد اینجاست واضح و رحیم و شفقت و امثال آنست و لهذا فرمود
 * و لم یجعلنی جباراً عنیداً * و نگردانیده است مرا سلطان متکبر معاند و مخالف حق مایل از راه راست * ثم قال * پست
 گفت برای تعلیم آداب اهل * کلوا من جوانبها * بخورید از اطراف و گوشه های کاهه * و دعوا ذروتها * و بگزارید بلند ی

آنرا یعنی میانۀ طعام کاسه را ذر ذره بضم ذال معجمه و کسر آن بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه * یبارک فیها * تا برکت
کرد و خورد در آن کاسه که در وی طعام است شرح این سابقا در فصل ثانی از کتاب الاطعمه در حدیث ابن عباس است
* رواه ابوداؤد * و من وحشی بن حرب عن ابیه عن جد * و مروی است از وحشی بن حرب وحشی همه بی از پدر وی
که حرب است و پدر وحشی روایت میکند از جد وحشی که نام وی نیز وحشی بن حرب است جد آن شخص است که قاتل
هیکل الشهدا حمزه بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه و راری این حدیث نبیره است که نیز
وحشی نام دارد با جد خود هم نام است و این وحشی را وی از طبقه ثامنه است و مستور الحال است روایت میکند * ان
اصحاب النبی * که بعضی یا ران پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قالوا یا رسول الله انا ناکل ولا نشبع * ما هر چند میخوریم
هم نمی شویم سبب چیست * قال * فرمود آنحضرت * فلعلکم تفتقرن * پس شاید که شما جد احدی میخورید طعام را
* قالوا نعم * گفتند عجب به آری معین است متفرق میخوریم طعام را * قال * گفت آن حضرت * فاجتمعوا علی طعامکم *
پس اجتماع کنید بر طعام خود بی جماعت بخورید و در ریختن تعویض و ترغیب است بر اجتماع رضیانت * واذ کور
اُمم الله یبارک لکم فیه * و ذکر کنید نام خدا را تا برکت داده شود و شما را از طعام هر کدام از اجتماع و ذکر باعث برکت
و زیادت است و اگر هر دو جمع شوند برکت بیشتر و شامل تر و باعث بر زیادت ذکر خواهد بود * رواه ابوداؤد

الفصل الثالث * عن ابی صعب * بفتح عین و کسر حین مهملین مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم نام او احمد
است مشهور است بکنیت * قال خرج رسول الله * گفت بیرون آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لیلا * شبی از درون
خانه * فمری * پس کند شرف بر من * فدعانی * پس بخواند مرا * فخرجت الیه * پس بیرون آمدم بسوی آنحضرت * ثم مرابی بکر
پستو کند شت با بوی بکر * فدعا فخرج الیه * پس خواند ابو بکر را پس بیرون آمد وی نیز بسوی آن حضرت
* فمر بعمر فدعا فخرج الیه * همچنین کند شت بعمر و او را نیز خواند وی نیز بیرون آمد بسوی او * فانطلق * پس
روان شد آن حضرت * حتی دخل حائط البعض الانصار * تا در آمد بستانی را که بود مر بعضی انصار را * فقال لصاحب
الحائط * پس گفت آن حضرت مر صاحب بستان را * اطعمنا بسرا * بخوران ما را بسرا * فجاء بعتق * پس آورد وی
خوشه را از خرمای * فوضعه * پس به نهاد آنرا پیش آن حضرت * فاکل رسول الله * پس بخورد آنرا پیغمبر خدا
* صلی الله علیه و سلم * و اصحابه * و یاران وی که همراه بودند * ثم دعا بماء بارد * پستو طلبید آن حضرت
آب سرد را * فشرب * پس بنوشید آن حضرت و ظاهر آنست که اصحاب نیز نوشیده باشند را وی آنرا ذکر کرد و اکتفا
و اختصار را و الله اعلم * فقال لتعالمون عن هذا النعم * مر آینه پر سیک و میخورید شما ازین نعمت روز قیامت
* قال * گفت روای * فاخذ عمر العلق * پس گرفت عمر آن خوشه خرمای را * فصر به الارض * پس زد آنرا بر زمین
* حتی ثار لعل بر قیل رسول الله * تا که از هم ریخته و پیریشان شد بسر که در آن خوشه بود و افتاد بجانب پیغمبر * صلی الله
علیه و سلم * قبل بکمر قاف و فتح باب معنی جانب و طرف و از تاثیر بر تفریع آن لازم نمی آید * ثم قال * پستو گفت عمر * یا رسول الله
انا لم مشولون عن هذا يوم القيمة * ما پدر هیکل میخوریم ازین نعمت که من کور شد روز قیامت و طبعی گفته که اشارت ملاحظ
که بآن عنق متناثر باشد و مقصود تحقیقشان اوست یعنی باین شیء حقیق و قلیل مسؤل میخوریم اما پوشید و نماز که حمل بر
تحقیق نعمت با وجود تعظیم و تنویر آن حضرت صلی الله علیه و سلم شان آنرا از عمر مناهب نباشد بلکه باعث برزدن خوشه
بر زمین و استبعاد سوال ازین تنگی حوصله و قف و صجرت و جسرت بر حال خود بود با طریای نوعی از سحر حال و در ضمن
این تعظیم نعمت است نه تحقیر فافهم * قال * گفت آن حضرت * صلی الله علیه و سلم نعم * آری پر سیک و میخوریم روز قیامت
از هر نعمت قلیل و کثیر * الامن لک * مگر از سه چیز که حد ضرورت است * خرقة لف بها الرجل عورته * یکی پاره جامه
که بپوشد آن جامه مرد عورت خود را که واجب است بپوشد و در بعضی نعم کف با کف آمد یعنی باز دارد عورت را

از انکشاف * از کمره سد بها جوخته * دو م نان پاره که بند و ودافع کرد آید بآن کوه سنگی خود را * و جگر یکنه سفید
من الحور القرم * یا سوراخی مثل مورخ موش و مانند آن که به تنگی و تکلف در آید در روی و پناه گیرد از گرمی و سردی
جگر بضم جیم و سکون حای مهمله خوانده اند و بعضی بتقدیم ما بر جیم نیز خوانده اند بمعنی حجره و اول ان نسب و اوفق اسف
بمقام وقر بضم قاف بمعنی برد و سردی زمستان آید یقال بوم قر و املة قرای یارده * رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان
مرسلا * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت المایده فلا یقوم رجل * و تنمیکه نهاده شود مایه پس
باید که نایستد و نشیزد از مایه مردی * حتی ترغ المایده * تا آنکه برداشته شود مایه * و لا یرفع یده * و برنگ آرد
دست از طعام * و ان شبع * اگرچه سیر گردد * حتی یفرغ القوم * تا آنکه فارغ شوند مردم از خوردن و بفراغ خاطر
بشوند * و لیعدل * بل ال معجمه از اعلا یعنی اگر دست از طعام بردارد پیش از برداشتن قوم باید که عدل بخورد و اظهار
کند * فان ذلک * زیرا که دست از طعام برداشتن بی عدل * شکیل جلیسه * خجل و شرمندگی میکند اند منمشین ابرو را
که باوی میشود * فیه بض یده * پس میکند آن جلیس دست خود را از طعام * و معنی ان یكون له فی الطعام حاجه * و شاید
که باشد جلیس او را هنوز حاجت بطعام و از اینجا گفته اند که دست از طعام برنگیرد پیش از احوال ان اکرا ایشان بعد از
دست برداشتن وی ملاحظه و شرم کنند در خوردن و اگر قلیل الا کل بود در اول کمتر خورد تا آخر موافقت مهمانان تواند
کرد کذا قال الطیبی و در نهاده جرری گفته که العذ اربعه معنی مبالغه در کاری آید پس معنی لیعدل آن بود که مبالغه
کند در اکل و بخورد تا آخر چنانکه در حدیث آمده بیاید که چون میشود آن حضرت صلی الله علیه وسلم با قومی می بود
آخر قوم در خوردن و بعضی لیعدل را از بعد بر معنی تقصیر خوانند یعنی باید که تقصیر در خوردن کند تا دیگران وافر
خورند و خود را چنان نماید که گویا مبالغه میکند در اکل چنانکه این معنی نیز در حدیثی دیگر آمده است * رواه ابن ماجه
والبیهقی فی شعب الایمان * و عن جعفر بن محمد عن ابیه قال * و مروی است از امام جعفر که روایت میکند از پدر بزرگوار
خود امام محمد باقر رضی الله عنهما که گفت * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اکل مع قوم *
چون میشود همراه قومی * کان آخرهم اکلا * می بود آن حضرت آخر قوم از روی اکل یعنی تا آخر میشود و پیش از قوم
دست از طعام برنمیداشت یاد را اول نمی خورد و کمتر میشود و در آخر میشود و تا آن قوم شرمندگی نشوند و دست از طعام
برند آرند * رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا * و عن اسماء بنت یزید * اسماء بنت یزید بن النکح صحابه انصاریه از
خل اوندان عقل و شجاعت بود حاضر شد بر مویک را پس کشت نه کافرا را پیچوب هیمه * قالت اخی النبی صلی الله علیه وسلم
بطعام * آورده شد نزد آن حضرت طعامی * فعرض علينا * پس عرض کرد آن حضرت آن طعام را بر ما جماعه زنان که حاضر
بودیم و فرمود که اگر اشتها دارید بخورید * فقلنا لا نشتهیه * پس تکلف کردیم ما و گفتیم میل ند ازیم بطعام یعنی در
واقع میل داشتیم مگر سینه بودیم * قال * فرمود آن حضرت * لا تجمعن جوعا و کذا با * جمع کنید ای جماعه زنان کرسنگی
را و دروغ را یعنی کرسنه آید و بتکلف دروغ میگوئید که کرسنه نیستیم پس میخوریم می شوید بد و حرمان و متضرر می شوید
بل ضرریکی در نیازی که الم جوع است و یکرد یعنی که اثم کن با است * رواه ابن ماجه * و عن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلو اجمعیا * بخورید با جماعه * و لا تفرقوا * و جد اجل انشورید * فان البرکة
مع الجماعة * زیرا که برکت با جماعت است چه در طعام و چه در غیر آن * رواه ابن ماجه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من السنة ان یخرج الرجل مع ضیفة الی باب الی * از جمله سنت است که بیرون آید مرد با مهمان
خود بیک تکریم و یاد دهنی * رواه ابن ماجه * روایت کرد ابن حدیث از ابن ماجه از ابی هریره * و رواه البیهقی فی شعب
الایمان عنه * از ابی هریره * و عن ابن عباس رضی و قال * و کفبت بیهقی * فی اسناد * و ضعفت * در اسناد این حدیث
ضعفت * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخیر اسرع * خیر و برکت زودتر است

* الى البيت الذي يوكل فيه * بهوى خانه خورده میشود دروى طعام يعنى با مهمانان * من الشجرة * بفتح شين
 * الى منام البعير * از رهيل ن كارد بگوهان شترزود رسيدن كارد بگوهان شتر باين معنى است كه اررا پيشتر از همه اعضا
 مى برند و بخورند از جهت زيادت لذت و كند اقال الطيمى و يمكن كه بان معنى باشد كه چون گوهان نرم از اعضا ديگر
 است رهيل ن كارد و سوايت اوردرى سويتر و تيزتر خواهل بود و الله اعلم * رواه ابن ماجه * باب * ود ربعى نهم
 باب فى اكل المضطر * وفى الباب خال عن الفصل الاول * واين باب خالى است از فصل اول و در بعضى نسخ و الثاب
 نيز واقع شده چه اين باب فصل ثالث نيزند ارد اما نسخۀ اول صحيح تر است و وحش است كه مصنف در صديان حال
 مصاييح است كه فصل اول درين باب ندر اما فصل نال آردن آن يك است اختيار مصنف است و فعل او است احتياج
 به بيان وى ندر و نيز عادت بيان آن ندر چنانكه باب تغذية الا و انى كه بيايد فصل ثالث ندر و نگفت كه اين باب
 خالى است از فصل ثالث فتل بو * العصر الثاني * عن الفجيع * بروزن فضيل صحابي است بوسولى آمل نزد
آنحضرت باقوم خود و شنيد حديث از آن حضرت * العامرى انه * ابن فجييع * اتى النبي * آمل پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال *
 پس پرسيد از آن حضرت * ما يسل لنا من الميتة * چه چيز حلال است ما را از حيوانات خود مرده مقصودش سوال از حال
 اضطراب است كه در ميتۀ هر چه حرام است خوردن آن حلال كرد يعنى حد آن چيست و قاكجا بايد كه پرسد كرسنگى كه آن
 مباح كودد اگر چه ظاهر عبارت اين است كه چه چيز چه مقدار حلال است ما را از ميتۀ و مقصود نه اين است و جواب نه از بن
 است و اين لفظ ابى دار دامت و در كتاب طبرانى و غير وى اينچنين آمل * ما يسل لنا الميتة بضم ياء تقتاتيه يعنى چه چيز است
 كه حلال ميكردايد ما را خوردن ميتۀ و اراين عبارت ظاهر تر است در دلالت بر مقصود كند اقال التوريشتى * قال * گفت
 آنحضرت و پرسيد از ايشان * ما طعامكم * چيست مقدار طعام شما يعنى چه مقدار مى يابيد از طعام بيان كنيد تا حال كرسنگى
 شما معلوم گردد كه بهر حد اضطراب ميرسد يا نه كويامخاطب جماعت را ساخت اگر چه ما نل همان فجييع عامري بود تا حكم عام
 باشد و فجييع در جواب نيز بصيغۀ جمع آورده كه گفت له قلنا * كه تيم در جواب اين سوال * نغتبى و نصطبج * هم شب
 ميشوريم و هم با مل اداصل صبح و غبوق بفتح و شراب است و طعام نيز اطلاق مى يابد و اينجا خود تفسير بقدر ح لى بن
 كرده اند چنانكه ميكويد * قال ابو نعيم * كفت ابو نعيم بضم نون كه راوى اين حديث است از عقبه * فسره لى عقبه *
 بيان كرد طعام آن قوم را كه صبح و غبوق ميكردند عقبه كه شيخ ابو نعيم است بقول خود * قلح غل رة و قلح عشيّة *
 يعنى طعام ايشان قلحى از شير بود بشام و قلحى بيا مل اداين تفسير را وى بسماع باشد يا بوقوع آن در روايات ديگر
 و با لجملة تعبير كه راوى كند معتبرا است * قال * كفت آن حضرت * صلى الله عليه وسلم ذاك بابى الجوع * آن قدر
 از طعام كه من كور شد يا آن يا فتن الا اين قدر بپل رمن سو كند موجب كرسنگى است * فا حل لهم الميتة فى هذه الحال *
 پس حلال كرد انيل آن حضرت مراين قوم و ااكل ميتۀ درينتال كه وجود مقل اريكله است غل وة و عشيّة و حكم
 كرد كه اين حالت مخصوصه و اضطراب است كه ميتۀ دروي حلال كردد و درين حديث سو كند به دل واقع شده است و آن
 بى قصد تعظيم جائز است و در حقيقت از قبيل نغو است كه بطريق عادت بى قصد قسم واقع شود چنانكه اعمرى و لا
 والله يا وقوع آن پيش از ورود نهى از آن است والله اعلم * رواه ابو داؤد * وعن ابى واقل اللبثى ان رجلا قال * و
مروى است از ابى واقل لبثى كه صابى قديم الاسلام است و حاضر شد بد روا كه مودى كفت * يا رسول الله اننا نكون
بارض * ما مى باشيم گاهى در زمينى يعنى در حائى مى افتيم كه هيچ چيز از طعام در انجانمى يا بيم * نتصيننا بها * الجمعة * پس
 ميرسد ما را در آن زمين مخصوصه و كرسنگى * فمتى قيل لنا الميتة * پس كى حلال ميشود ما را ميتۀ و حد آن چيست * قال
ما لم تصطبروا * كفت تارة تيكه صبح نكنيد * او تخبوا * داخوق نكنيد * او تخبوا * بها * يا علف نكنيد در آن زمين ترة را و
 حقا نام نيايتي است و در صراج بيع بردى كه نام نبات معروف است * فشا كهم بها * پس كار شما و حال شما با ميتۀ است بخوريد

متفق علیه * و عمل رین معنی اہت این حدیث آیند * و عن ابی سعید الخدری قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن اختناث الاسقیۃ * نہی کرد آنحضرت از خوردن آب از مر مشک * زادنی روایت * زیاد کرد * است زاوی در روایتی تفصیر اختناث اسقیۃ را کہ چہ مراد است از آن و گفتہ * و اختناثا ان یقلب را ہا ثم یشرب منه * و اختناث اسقیۃ عبارت است از بیکہ کرد انیدہ شود سر مشک از درون آب بیرون و نوشیدہ شود از آن و اختناث د و تاء شدن و شکستہ شدن و اختناث مشک و تخنیب آن یعنی شکستن مر آن و د و تاء کردن آن در وقت کشادن و د و مقابله آن تعب است کہ بیرون حرش بیرون آوردن و د و تاء کردن است در وقت بستن * متفق علیہ * و علت نہی آن است کہ آب بر جامہ ہا میریزد و بر وجہ معنوی خوردہ نمی شود و در حدیث دیگر جواز و اباحت آمدہ کہ فعل آنحضرت ثابت شد چنانکہ در نصل ثانی بیاید پس بعضی کہتہ اند کہ نہی در سقاء کبیر است کہ وسیع است و ہاں از خوردن آن حضرت محمول بر مقامہ صغیر است مثل ادا و ہ و ہاں آن تو بعضی کہتہ اند کہ منع از دوام را عتیا د است تا دہن مقایہ رفتہ رنہہ پوی بد نکیرد و اگر بر میل نہرت بود متنوع نیست یا اباحت در صورت ضرورت و احتیاج است و نہی در صورت عدم احتیاج و ضرورت تا مباد در سقاء چیز ہا از موزیات ہوام باشد چنانکہ در روایتی دیگر آمدہ کہ یکی از ہاں مشک آب خورد و از بیرون ماری بیرون آمد یا نہی نا صحیح اباحت است و اللہ اعلم * و عن انس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی ان یشرب الرجل قائما * روایت است از انس کہ آن حضرت نہی کرد از آب خوردن مرد ایستادہ * رواہ مسلم * و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یشر بن اہل منکم قائما * بایں کہ نشورد آب هیچ یکی از شما ایستادہ * ذمن نسبی * پس ہر کہ بفراہوش خورد و در بعضی نسخ متکلم زیادہ است * غلیستقی * پس بایں کہ قی کنند و آن آب ایستادہ خوردہ را از باطن خود بیرون اندازد کہ بی فرمانی کرد چنانکہ بایں نشورد و چون حکم نسیمان این است در عمل بطریق اولی خواہد بود * رواہ معظم * و عن ابن عباس قال اتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بدلو من ماء زمزم * گفت ابن عباس آوردم نزد آن حضرت دلوئی از چاه زمزم * بشرب و هو قائم * پس بنوشید و حال آنکہ آن حضرت ایستادہ بود * متفق علیہ * و عن علی رضی اللہ عنہ انہ صلی الظہر * از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ آملہ کہ کند ارد نماز پیشین را * ثم قیل فی حوائج الناس فی رحمة الکوفۃ * بستر بہ نشست از ہر ای حاجتہای مردم و فصل خصوصیات و تضایا در قضا و صحن مسجد کوفہ کہ برای نشستگا قضا ہا ختہ بودند و رحمہ بفتح را و سکون حاوی حملہ فضا و صحن خانہ و مسجد را منی گویند * حتی حضرت صلوۃ العصر * تا کہ آمل وقت نماز دیگر * ثم اتی بماء * بستر آوردہ شد آب * شرب * پس بنوشید * و غسل و چہہ و یدیلہ * و نشست بر روی و ہر د و ست خود را * و ذکر کراسہ ورجلیہ * و ذکر کرد راوی ہر د و ہر د و پای را کہ لا ہار انیز مسح کرد و شست و مقصود از این ادا در عبارت آن است کہ راوی معتقد م غسل ہر د و پا را ذکر کردہ و راوی متاخر آنرا فراموش نمود و ذکر نکرد کند ا قال الطیبی مقصود آنکہ وضوئی تا م کرد * ثم قام * بستر ایستاد بدل از وضو * شرب فصلہ * پس بنوشید بقیۃ آب وضو را * و هو قائم * و حال آنکہ وی رضی اللہ عنہ ایستادہ بود تا کہ اہت تا تو ہم نکنند کہ بدل از ایستادن نشست و نوشید نہ بلکہ بہمان صفت ایستادہ آب وضو را خورد * ثم قال * بستر گفت وی رضی اللہ عنہ کہ * ان اناسا یکرہون الشرب قائما * بد رستی بعضی مردم نادان حکوہ می بیند ارنند ایستادہ آب بخوردن را بدل از ان اثبات کرد خطا و نادانی آن مردم را رکعت * و ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صنع مثل ما صنعت * و بک رستیکہ آن حضرت کرد ما ندانن آنچه من کردم یعنی ایستادہ آب بخوردن یا مجموع وضو ایستادن بدل از وی و خوردن از بقیۃ آب وضو * رواہ البخاری * تنبیہ بوضوح پیوست کہ احادیث در نہی از آب ایستادہ خوردن آمدہ و فعل آن حضرت و صاحبہ برخلاف آن ثابت شدہ در مواہب لدنیہ از حدیث جبیر بن مطعم آوردہ کہ دیدم ابا بکر صدیق را کہ مشورد آب را ایستادہ و امام مالک کہتہ کہ چنین رحیلہ است ہما کہ عمر و علی و عثمان رضی اللہ عنہم اجمعین می نوشیدند آب ایستادہ و عبد الحق

که از اعظم علمای حدیث است گفته که حدیث ابی هریره که ناطق است به نهی از شرب قائما ضعیف است و بعضی روای
 یوشن است و بعضی گویند که حدیث ابی حاتم نا صحیح است اما قول به نهي نهی ابی حاتم را خطا است زیرا که فعل
 امیر المؤمنین در کوفه در زمان خلافت منافی آن است و جواب آن است که تعارضی در احادیث نیست و نهی از بران
 یتزیه است و فعل حضرت برای بیان جواز بود و بعضی گویند که نهی معمول و منصرف یکسی است که برای اصحاب آبی آورد
 و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان در رعایت جانب ایشان ننمود و بعد از آن ساقی القوم آخر هم عمل نکرد و این
 سخن خالی از تمسلی و تکلفی نیست و چون نهی معمول بر تزیه است ازلی واجب باشد که نخورد و نیز در شرب قائما ضررهای
 بد نیست است و چون خلاف است در میان سلف از صحابه و غیرهم احتیاط در نا خوردن باشد و بی شک عادت شریف
 نشسته خوردن بود و لیکن احتیاط در خوردن حرام نبود کذا فی المصاب اللذنیة و در بعضی روایات فقهیه آمده که آب زمزم
 و آب وضو ایستاده بخوردن نهی غیر آن و باید دانست که حرام یا مکروه یا خلاف اولی فعل قیام است در حالت شرب یا شرب
 در حالت قیام اما اصل مشرب حرام و مکروه نبود چنانکه گفته اند که الوان در طعام حرام است نزد بعضی سلف یعنی
 ابن نعل و حالت حرام است نه آنکه اصل طعام حرام گردد کذا قالوا * و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم دخل علی رجل
 من الانصار * روایت است از جابر که آن حضرت در آمد بر مردی از انصار که مالک بن التیهان بود آن حضرت در بستان
 وی در آمد * معه صاحب له * و بود با آن حضرت یکی از یاران وی گفته اند که آن یار را بیکر صلیق بود رضی الله عنه * فسلم * پس
 سلام کرد آن حضرت بر آن مرد * فوالرجل * پس جواب سلام آن حضرت داد آن مرد * وهو یقول الماء فی البساتین *
 و آن مرد میگردانید آب را از جانی بیجا نمی در بستان یعنی آب میداد بستان خود را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر و خدا
 صلی الله علیه و سلم * یعنی بآن مرد * ان کان عندک ماء بات فی شنة * اگر باشد نزد تو آب یکشنبه که است در خنک کهنه
 بپارشن و شنه بفتح مشک کهنه * والا کرنا * و اگر نماشد نزد تو آبی چنین از جوی میخوریم بد من و تخصیص بیک کهنه
 برای آن است که آب در وی خنک نمیگردد و کوع در لغت آب از حوض خوردن بد من نه است و آناء چنانچه بهائهم خوردند
 که اگر عود خود را یعنی یا چهای خود را در وی میدادند صاحب سفرا سعادت گفته که مواد بکوع اینجا اغتراف است
 و هر دو دعت یا شرب بدست در آن حال معتدل بود و ضرورت مودی شل بکوع انتهی کویا و بعید پنداشت
 خوردن آن حضرت را آب بد من بوضع بهائم و لایق بحال عزت و مادی و نزد ذوق و بی تکلفی چند آن بعید هم
 نیست که خوردن باین طریق لذتی دیگر دارد و بعضی صلحا را دیدند که باین وضع خوردند و الله اعلم * فقال *
 پس گفت آن مرد * عندی ماء بات فی شنة * هست نزد من آبی که شب کرده در شنه در تریج و تکریر عبارت موال تبرک و تاذ
 است بکلام آن حضرت صلی الله علیه و سلم و اظهار فرج و تبهیح بوجود صبیول و مطلوب وی صلی الله علیه و سلم و الا کافی
 بود که گویند عندی ذلک فافهم * فناطق الی العریش * پس رفت آن مرد بیجا لب عریش و آن سلفی است که در بستان
 سازند از شاخهای خرما را کثردر کرم زار باشد * فمکب فی قلع ماء * پس ریخت آن مرد در قلع آبی را * ثم حلب
 علیه من داجن * پستری بد و شید بر آب شیر را از شاتی که در خانه داشت و داجن نکسرجهم شاتی را گویند که ما لوف
 و ما نوس شده باشد در خانه و عادت عرب است که آب و شیر مزج کنند و بخورند و گفته اند که شیر نزد و شیدن کرم
 است و اغلب آن بلا دحار اند و بر آب کسر حرارت شیر میکند * فشرب النبی * پس نوشید پیغمبر صلی الله علیه و سلم *
 ان شیر آب را * تم اعاد * بهتر قلعی دیگر آورد بران صفت که نشسته آورده بود * فشرب الرجل الذی جاء معه * پس
 بنوشید مردی که آمده بود همراه آن حضرت * رواه البخاری * و عن ام سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انی
 یشرّب فی آنية الفضة * آنکسی که می نوشد در اراند نقره * انها یجر جوفی بطنه نارجهتم * گویند که می نوشد آنکس جرعه
 جرعه با آواز را که هر آتش در رخ را جرعه را اصل لغت را از شیر را گویند که میگرداند آن را در حنجره خود را و الله مال

میکنند در آرزای آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از آن خوردن آب جرعه جرعه باین صفت مواد دارند و برین تقلید
نارجهنم منصوب است و بر رفع نیز خوانند و معنی آن می شود که آرزای می کنند در بطن او آتش و زخ و چون آب خوردن
باین صفت سبب احتشاق عقاب و در آمدن در آتش و زخ است کویا آتش را می نوشد و کویا آرزای آب در بطن او را آتش
است در وی و بجز جرعه بر تقلید اول یعنی یثرب است و بر ثانی یعنی یثرب و مختار نزد جهنم و نصب است و روایات
دیگر نیز آنرا معاضد است * متفق علیه و فی روایة مسلم * و در روایتی مرعوم را اینچنین آمده که * ان الذی یأکل
و یشرّب فی آتیه الفضة و الذی یشرّب در ذنب یا فیه نیز ذکر کرده و اجماع است ایضا بر تشریم اکل و شرب
در آناه و ذنب و فیه بر مرمر و زن و هیچ یکی را در آن خلای نیست مگر آنکه بعضی از شافعیه گفته اند که شافعی را قولی
قدیم است که مکروه است نه حرام کذا قال الطیبی و در حدایه گفته که آب نوشیدن در آناه مفضض جائز است و تنبیه
در موضع دهان نبود و همچنین در آناه مضرب بدن و فیه زیرا که ضراب بر فیه برای استواری او است نه برای زینت
و اگر بر موضع ضراب وضع نم کنند نیز لا بأس به است و این بر تقلید نیست که اگر کسی بخورد و اما اگر طعام از کاسه بکشد
و بر جای دیگر یا بود است و نه از آنجا بشورد لا بأس به است کذا نقل عن المحيط و تفصیل این مسائل از کتب فقه باین جهت
* و عن حدیث یقه قال سمعت رسول الله * و مروی است از حدیثی که گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول *
که می گفت * لا تأیسوا الخمر * نهو شرب جامه های این بزمی را * و لا الذی یباج * و نه دیبا را نوعی از جامه حریر معروف
* و لا تشرّبوا فی آتیه الذی فیه و العصاة * و نوشید و راوند های طلا و نقره * و لا تأکلوا فی صحابها * و نخوردن در کاسهای
ذنب و فیه ضمیر صفتها را راجع باین مذکور است یا این اشیاء یا اجناس است که ذنب و فیه اند و بعضی که بنابر جامع
بفیه است و ذنب در حکم از دست بطریق اولی و این عبارت مغل قوله تعالی و الذین یکنزون الذنب و الفضة و لا ینفقونها
است بعد از آن تسلیه و تشفیه مؤمنان کرد در منع آن بقول خود که فرمود * فانهما لهما فی الدنیا * زیرا که این اشیاء و مثال
آن مرکب از آن را است و در دنیا * و می لکم فی الآخرة * و آن مرشما را است و در آخرت و ذکر کافران اگر چه اینچنین جاری نشده
ولیکن از سیاق معلوم است * و متفق علیه * و عن ابن عباس قال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شاة اذن * گفت انس و شیش
ندم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم شاتی که در خانه بود * و شیش لبنها بماء * و آمیخته شد شیر و آب * من انبموا
التي فی دار انس * از چاهی که در خانه انص بود ظاهر آن بود که کویک در خانه ما بود ولیکن این تفسیر عبارت است
و این را در علم عربیت وضع مظهر موضع ضمیر کویک و آن شاة هم در خانه ایشان بود که آن حضرت آنجا تشریف برده
بود * فأعطی رسول الله صلی الله علیه و سلم القدح * پس داد شد مرا آنحضرت را قدح شیر آمیخته با آب * فشرّب * پس نوشید
آنحضرت چیزی از آن شیر * و علی یحار * ابو بکر * و بر جانب دست چپ آن حضرت ابو بکر بود * و عن یحیه اعرابی *
و از جانب دست راست را است و بی بدوی بود * فقال عمر * پس گفت عمر * اعط ابابکر * بدو ابو بکر را * یا رسول الله *
که وی احق را قدم و اولی است * فأعطی الاعرابی الذی علی یمینه * پس داد آنحضرت اعرابی را که بر جانب راست
وی بود * ثم قال الا یمن فالایمن * پستتر گفت آن حضرت در وجه تقلید اعرابی آنکه در جانب راست است اولی و سابق
است پس از وی آنکه هم در ربهلوی است و در آن جانب بهمین ترتیب تا آخر یکسی رسد که در جانب چپ است و لفظ الا یمن
فالا یمن هم بنصب خوانده اند و هم بر نفع ای اعطی الا یمن او الا یمن اولی * و فی روایة الا یمنون الا یمنون * و این لفظ دلالت
کند که الا یمن فالا یمن را مرفوع خوانند باز برای تاکید فرمود * الا یمنون * و انا واکا با شید چون دید بد که من ابتدا
بیمین کردم شما نیز ابتدا کنی بایمن * و متفق علیه * و در اینجا دلیل است بر کمال عدل و اقامت حق از آن حضرت صلی الله
علیه و سلم که با وجود فضل و قرب ابو بکر شفاعت عمر رعایت جانب اعرابی را که احق بود ترک ننهاد * و عن سهل بن
سعد * روایت است از سهل بن سعد ساعی که صحابی مشهور است از بنی ساعده و آخر من مات من الصحابة است بمات ین

قال النبي صلى الله عليه وسلم يقن ح * كفت او رده شد نزد آن حضوت قنعه اي از شير يا آب والله اعلم * نشرب منه * پس نوشيد از آن قنح * وعن يمينه غلام اصغر القوم * واز جانب راست آن حضرت كودكى بود خورد ترين قرمى كه نمشته بودند والاشياخ من بشاره * وپيران از جانب چپ وى صلى الله عليه وسلم بودند * فقال يا غلام * پس گفت آن حضرت اى كودك * تأذن ان اعطى الاشياخ * ايا اذن ميدمى كه بدهم آن قنح پيران را * فقال * پس گفت ان غلام * ما كنت لارثر بفضل منك احد * نيستم من كه ايشار كنم به بقيه كه از تو مائى * و همچو كى را * يا رسول الله * چون آن بقيه حق آن غلام بود و وى راضى نشد بايشار حق خود بد يكران نداد * فاعطاه اياه * پس داد آن قنح را هم بآن غلام * متفق عليه * وازين دو حديث معلوم شد كه احق و ارولى با بند ايمان است اگرچه مفضل و صغير بود و اگر مصلحت بود اذن طالب از وى اگر راضى كودد بايسر دهند و مانا كه مصلحت در احتياج آن حضرت در صورت ثنائى نه در اول آن بوده باشد كه اصغر اين عباس بود و اشياخ اقارب وى بودند از قريش پس احتياج آن كود از اين عباس از براى ايتلاف قلوب اين قوم قانر نبود و از مقام ثبات نغز نزد وى محبت و اخلاص او بذكر رايج بود و وى رضى الله عنه از اخلاق مصطفوى واقف و توعيم رنجش و درينجا گنجايش نه و شايد كه اگر از اعرابي احتياج آن ميكرد متوحش ميشد از جهت قرب عهد وى بجاهليت پس تا ليف قلب وى در عدم احتياج آن ديد و نيز مبالغه و تاكيد درين جاد و عدم احتياج آن اامت يعنى چون با بوبكر نداد و از اعرابي اذن هم نطلبيد و يكرانرا اميال طمع در آن تنك كرد و بعضى گفته اند كه خلق شير در صورت اخبر ملك ان صغير بود از اين جهت استدل ان كورد و الله اعلم ما ندانكه فقهاء اتفاق دارند كه ايشار در طاعات و مقربات جائز نبود اينچنين اامت جوارت قورم و بظاهر اامت كه اگر ايشار در واجبات است حرام بود و اكود در فضائل و مستحبات است مكروه و با مثاله اشارت بايتمنى بكنيم مثلا يكى آب وضوء اردانرا ايشار كند و خود نماز بتيهم بكن ارد و اجامه كه بد ان متوعورت ميكند يك كرى بد مل و خورد نماز برهنه كند روا نبود يا تو اضع كند و صف اول و قرب امام را بد يكرى ايشار كند و خود در صف اخير و در تر از امام بكن ارد نيك نبود ايشار كه محمود است و را مورد یتار وى اامت كه نه از باب طاعت و قربت اامت لهل ان حضرت اين عباس را بر هلم ايشار تقرير كرد و بترك آن مذمت نمود كذا القائل اما پوشيده ماند كه احتياج آن حضرت براى اين بود كه وى اگر اذن دهن و راضى كرد و درست باشد پس اينجا جواز ايشار مفهوم ميكرد و ممكن اامت كه گفته شود ان حضرت انرا از امور و دنيوى اعتبار فرموده احتياج آن نمود كه ظاهر آن شيرى است يا آبى اامت كه بدان تمتع دنيوى حاصل كود و چون ديد كه اين عباس مستشعر شد به بودن آن طاعت و تقرب چه تمتع به بقيه آن حضرت از افضل قربات و اعظم بركات اامت و بكر تكليف نگرد و را ايشار و تقرير فرمود و را بر ترك آن فافهم و از بعضى شايخ صوفيه در ايشار و امثال اين امور كه از قربات شمرده شده امله اامت و فقهاء مىگويند كه ايشار درين امور راضى شدن است بعد م تقرب الهى و معتزلزم اعراض از جناب قرب اامت و اين قوم ميگويند كه اين ايشار نيز رايجى اامت بسوى تقرب پس ترك تقرب لازم نيابد و غالبه اين از غلبه حال و سكوت اامت و الله اعلم و حديث ابى قتاده سنن كوفي باب المعجزات ان شاء الله تعالى

الفصل الثاني عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنا نأكل على عهد رسول الله * كفت بوديم كه ميشور ديد در زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم و نسين نمشى * و حال آنكه راه ميرفتيم ما * و نشرب * و مى نوشيديم * و نسين قيام و حال آنكه ما ايستاده ايم گفته اند خوردن در حالت مشى و نوشيدن در حال قيام اصل جواز دارد و مختار و اولين ان اامت كه خوردن در مشى و ركوب خلاف ادب اامت و همچنين نوشيدن در قيام چنانكه كذب است * رواه الترمذي رابن حاجه و الترمذي و قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح غريب * و عن عمرو بن شعيب * ان ابيه عن جده قال رأيت رسول الله * كه يجلد بر ريش كه جلد الله بن عمرو بن العاص باشد ديلم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يشرب قائما و قال الله * آب ميشور دايستاده و نشسته ظاهر ادبي اين عبارت در ان نكرد كه هر دو حال برابر و يكسان بود و گفته اند كه بنى شك

هر د مزوج میگرد و ازین جان میساخت تا بعد از رسیدن اشتها هر چه از طعام بهم میرسد تناول میفرمود و حمل بر این معنی خالی از تکلفی نیست ظاهر آنست که همین آب خالص شیرین هر ده که نعمتی که او را است مراد باشد * رواه الترمذی و قال * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت * والصحيح ما روي عن الزهري عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسل * یعنی این حدیث را زهری بد و طریق روایت کرد یکی مضمون که عن الزهري عن عروة عن عائشة و مرسول که در روایت دیگر جایزه نیست و ظاهر عبارت آنست که ذکر عرو و نیز نیست و زهری تابعی است ولیکن تا بهی تغیر است و رجال آن اسناد که بطریق ارسال آمده قوی تر اند و مضابط تر اند بخلاف احناد متصل که بعضی رجال و غیره نقل اند * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اكل احدكم طعاما فليقل * چون بخورد یکی از شما طعامی را پس باید که بگوید * اللهم بارك لنا فيه * خدا یا برکت ده ما را درین طعام * و اطعمنا خيرا منه * و بخور ان ما را طعامی بهتر ازین طعام که خوردیم * و اذا سقي لبنا فليقل * و چون نوشانید شود یکی از شما شیر را پس باید که بگوید * اللهم بارك لنا فيه و زدنا منه * خداوند ابرکت ده ما را درین شیر و زیاد ده برسان ما را از ان و تکوید برهان بهتر از ان که بهتر از شیر چندی قبضه از طعام ما و شیر بهتر ازین طعام ما است * فانه ليس شئ * پس بد رستی یابن وجه که نیست چیزی که * بجز شئ * کفایت کند * من الطعام و الشراب * از طعام و شراب و بکند و بجای هر دو نشیند * الا اللبن * مگر شیر که هم شیر ما زد و هم شیر اب و هم کر سنی بود و هم تشنگی را * رواه الترمذی و ابوداؤد * و طیبی گفته که این عبارت که فانه ليس شئ الی لفظ مسلح است که نام یکی از رواة این حدیث است که ابوداؤد از وی روایت کرده و ظاهر کلام در روایت می اندازد که از تلمذ حدیث است و از کلام شیخ محمد بن فخر و ابادی و از مواهب الدینه بصریح معلوم میگرد که این قول رسول است صلى الله عليه وسلم * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله * گفت عایشه که بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يستعمل له الماء * آب شیرین آورد * می شد برای وی * من السقيا * از موضعیکه نام او سقیا است بضم هین و سکون قاف و یای تحتانی و وف قریه جامه ایست میان مکه و مدینه که از قال العیوطی * قیل می عین بینها و بین المدينتین * و بعضی گفته اند که سقیا نام چشمه ایست که میان ری و میان مدینه مسافت در و زدن میان است * رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * من شرب في اناه ذهب اوقية * هر که بخورد آب در ظرفی از طلا یا نقره * و اناه * یا بخورد در ظرفی که * فيه شئ من ذلك * که در ان ظرف چیزی از طلا و نقره است چنانکه آن ظرفها را متخفاهم طلا و نقره زده باشد و طیبی از نووی نقل کرده که اگر مخفاهای خورده باشد بر قلر حاجت حرام و مکروه بخورد و اگر کثیر و عریض بود حرام است * فانما يجر جر في بطنه نار جهنم * می نوشد و میخشد جرعه جرعه در شکم خود آتش در و زخ را یا آرازمیکند در شکم وی آتش در و زخ چنانکه در فضل ازل از حدیث ام سلمه معلوم شد * رواه الدارقطني * * باب النقيع و الانبة * از جملة مشروبات آن حضرت نقيع و نمیل است نقيع آن بود که زبيب یا تمر و بیشتر متعارف تر از زبيب است که در آب بیند از ان بهی طبع تا حلاوت وی بجهنگی بر آید و شربتی بود صافی و لذیذ و نافع بدن نقيع خرما و مضم طعام و نقيع زبيب در دفع فضول حرارت و نمیل نیز فواید بسیار بود ولیکن او را نگاهدارند تا تیزی و تغیری و نیز پیدا کند اما نه تغییر فاحش که بمیل اسکار کشد و لهذا آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از سه روز از تناول نمیکرد چنانکه بیاید را این نیز نافع است بدن را در زیادت قوت و حفظ صحت و اگر بمیل سکر کشد حرام است و در ابا حبت شرب آن و جواز وضو بد ان خلا فی مشهور است در میان ائمه و مذاهب حنفی ابا حبت و جواز است مالم بسکر و احادیث ناطق است بد ان و تحقیق و تفصیل این مبحث در شرح مفرد السعادات کرده شده است و نمیل از غیز زبيب و تمر نیز شود چنانکه در نهایت گفته که نمیل آنچه بسازند از شربه از تمر و زبيب و عمل و حفظ و شیر و غیره و لهذا بمصنف راجع بضغیه جمع آورده تا دلالت کند بر تمکن در انواع و تکرر آن

* الفصل الاول * عن انس قال لقد سمعت رسول الله * كففت انفس بتحقيق نور شانيك * ام من نبيهم دخل ارا *
 * صلى الله عليه وسلم بقلحي هذا * باين قدح كه پيش من احب * الشراب كله العمل والتبني ز الماء واللبن * معه اقام
 مشروبات را كه محل و نبيذ و آب و شير است * روا مسلم * قدح آنحضرت پيش انس بود و صفات آن قدح در كتب
 احاديث مذکور است و آورده اند كه اورا انصربن انس از ميراثي به مشقه مد هزار درهم بخريد از بخاري آمد *
 كه ان قدح برادر بصري ديوار پوي آب خورد * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنا ننبذ لرسول الله * كففت عايشه نبيذ
 ميما ختميم ما بواي پيغمبر خد * صلى الله عليه وسلم في مقايوكا اعلاه * در مشكي كه پند كرد * ميشد دهن و از جانب
 بالا و كام بكمربند سرمشك * وله عزلاء * و موآن مقار عزلاء بود بفتح عين مهمله و سكون زاي و فتح لام بالالف مدوده دهان توشه
 دان از جانب پايان و كامى برد هان بالا نيز اطلاق ميكنند في الصراح عزلاء دهان توشه دان و مراد اينجا آن است
 كه مرآن مقار ثقبه و دهاني بود در پايان كه از او بي آب ميخوردند يعني سرمشك را مي بهتند و از جانب ديكر راهي
 ميكردند و از آن راه آب مي بر آوردند و ميخوردند * نبيذ غلوة فيشر به عشاء * ومي انداختيم صبحكه پس ميخورد
 آنحضرت آنرا شبا نكاه * ونبيذ عشاء فيشر به غلوة * ومي انداختيم در شب و ميخورد در بامداد و غلوة بضم ما بين
 نماز بامداد و بلبل شدن افتاب و عشا ما بعد از زوال تا غروب گذافي القاموس و اين نزيك به نقيع چيزي ميشد تيز و تفتني
 درينصورت كه تر حاد شد و غلوا اين در هواي گرم بودي كه احتمال تطرق تغير دروي غالب بودي و گاهي زياده بريك
 شب و روز قاسه شيد و روز ايستادي و اين در هواي زمستان بودي يا بجهت قلس و كثر نبيذ بودي * روا مسلم
 * وعن ابن عباس قال كان رسول الله * كففت بود پيغمبر خد * صلى الله عليه وسلم نبيذ له اول الليل * كه نبيذ انداخته
 ميشد براي و اول شب * فيشر به اذ اصبح يومه ذاك * پس مي نوشيد آنرا چون صبح ميكرد تمام آن روز * والليلة
 التي قجى * و در شبى كه مي آمد بعد از اين روز * والغد و الليلة الاخرى * و در نوداي آن روز و در شب ديكر
 * والغد و الى العصر * و فوداي ديكر كه هيوم روز باشد تا رقت عود درينصورت سه شيد را كتر سه روز مي ايستاد و لا بين
 در اينجا بيشتر تغير را مي يافته باشد و لهذا كففت * فان بقي شئ * پس اگر باقي مي ماند از آن نبيذ * سقاء السقاء * مي
 نوشانيك خل متكاري را چون منخور ميشد و در وي و ناصاف بودي خود نميخورد و بداي غلام مي داد و اما هنوز
 در مرقبه سكون بودي و اگر با ن مرتبه رحلي بفرمودي تا بر يزند چنانكه كففت * او امر به نصب * يا بشادام نيز نداد و
 بلكه فرمودي كه بر يزند پس ريشته مي شد و احتمال دارد كه ريشتن او از جهت احتمال تغير بودي نه بهبب جزم با سگار
 * روا مسلم * وعن جابر قال كان نبيذ رسول الله * كففت ها بر بود كه نبيذ انداخته ميشد براي پيغمبر خد * صلى الله عليه
وسلم لي سقاء * در ناء چرم كه مشك است * فان لم يمس و امعاء * پس چون نمي يافتند سقارا * نبيذ له في تور من حجارة *
 ساخته ميشد نبيذ مر آنحضرت را در ظرف هنكين تور بفتح تاء مثناة و سكون و او ظرفي مشابه ديكر كه آب خورده مي شود
 در وي و در مجمع البحار گفته كه تور ظرفي است از روم و يا هنك مثل طباير كه از روم و صونيز كنند و در اينجا از هنك بود
 * روا مسلم * وعن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و علم نهى عن الالباع * روايت است از
 ابن عمر كه آن حضرت نهى كرد از بياض * بضم دال و تشديد با ظرفيكه بر شكل كب و مي هانند * والسنتم * و كوزة سبق
 * والمزفت * و كوزة بغير اندوده شده * والتقير * و چوبي كاويد شده و مجوف ساخته كه آنرا با استعمال ظرفيت گرفته
 باشند بعضي گفته اند كه نبيذ از استعمال اين ظرف است تا تشبيه بشار بان خمر نشود و ظاهر آنست كه مراد در اينجا
 نبيذ انداختن است درين ظرف بقرينه قول وى كه كففت * وامر ان ينزل في اقية الادم * وامر كرد كه نبيذ ساخته
 شود در سقاها و ظرفها كه از ادم باشد و ادم بفتح تين بمعني چرم اندا اقل الكرماني و حكمت در امر با نياز و راسقيه
 نه در ظرف و او عيه آن گفته اند كه در اينها زود بكار ميرسد و معلوم نميكرد و بشلاف اقيه ادم كه بجهت رقت سكون در آن

پنهان می ماند بلکه کافی چنان شود که چون بکمر زین پاره کرد اند سقای چرم را و نیز آب در مشک نهد کرد پس کرم
 نشود و معنی نیارد و بعضی گفته اند که بجهت تشبیه با فلن فسق و توهم آلودگی آنها اختصار بجهت قرب عید تحریم و گفته اند
 که این نهی در اول امر بود و چون حرمت مسکر معلوم و مشهور شد و از معلمان آن کشتن معتدل و کثرت و توهم
 تشبیه و آلودگی ظروف بطرف شل این حکم منسوخ گشت و جایز شد انتبا در هر وعه چنانکه در حدیث آمده بیاید * و رواه مسلم
 * عن بريد بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن الظرف * گفت آن حضرت نهی کرد: بودم شما را از
انتبا در این ظروف و خرق کرد بودم در ظروف و اسقیه و گان یزد بودید شما که حل و حرمت دائر بر ظروف است
 و این چنین نیست * فان ظرفا لا يتحل شيئا ولا يمتزج * زیرا که هیچ ظرفی حلال نمیگردد اند چیزها را که حرام است و حرام
 نمیگردد اند چیزها را که حلال است * و کل مسكر حرام * حکم این است که هر چه مستی آورد حرام است در ظرف که بشورند
 و هر چه نه مسكر است حلال در هر ظرفی که باشد * و فی رواية قال * و در روایتی دیگر آمده که گفت آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم * نهيتكم عن الا شربة الا فی ظرف الا دم * نهی کرده بودم شما را از شربه مگر در ظرف چرم و الا ن نوح کرده ام
 این حکم را و مباح ساختن شرب را در جمیع اوهیه و ظروف * فاشربوا فی کل وعاء * پس بنوشید در هر وعه و ظروف که
 بیاید * غیر آن لا تشربوا مسكرا * جز این که ننوشید مسكر را مگر است نه بر ظروف نعم در جائی که توهم
 تشبیه باشد ترك آن باین جهت اولی خواهد بود * رواه مسلم * الفصل الثاني * عن ابی مالك
 الاشعري انه سمع رسول الله * مرویست از ابی مالك اشعري که وی شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که
 میفرمود آنحضرت * لیشر بن قاس من امتی الخمر * مرایند باشد که بشورند بعضی مردمان از امه من خمر را * یسورنها
 بخمر اسمها * نام می نهادند خمر را بنامی دیگر جز نام وی یعنی حمله میکنند و بهانه میجویند در خوردن خمر بنامهای
 انبل و ا شربة مباحه چنانکه ماء العسل و ماء الذرة و مانند آن و گان می برند که اینها حرام نیست زیرا که نه از عنب
 و نه از است و این فایده نمیکند ایشان را در ا باحت آن زیرا که حکم این است که هر مسكر حرام است از هر چه باشد
 اینچنین تفهیم کرد و اند شراح این حدیث را و تحقیق این در باب حل و حرمت و ظاهر عبارت آن است که خمر میخورند
 ولیکن آنرا نامی از پیش خود می نهادند و بنام خمر نمیخورند تا مردم ندانند که خمر میخورند و این نام نهادن هیچ فایده
 نمیکند معتبر معنی است نه اسم * رواه ابو داود و ابن ماجه . الفصل الثالث * عن عبد الله بن ابی
 اوفی قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن نبی الخمر الا خضر * نهی کرد پیغمبر خدا از نبی که انداخته باشند
 آنرا در کوزه سبز که نام او ختم است و چون عبد الله بن اوفی از قیل اخضر باحت نبی جرجیر اخضر فیه * قال * گفت
 * ان شرب فی الا بیض * ایانشوریم در جرابیض * قال لا * فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم مخبرید در ابیض نیز ذکر
 قیل اخضر اتفاق است و بجهت آن که اکثر جرهای که در آن نبی می انداختند در آن زمان سبز بود ولیکن حکم سبز و سفید یکی
 است * رواه البخاری * این در حکم همان حدیث است که از ابن عمر گذشت که نهی عن الالباء و البنات الخمر و
 لیکن این جا جر اخضر که ختم است تنها ذکر یافت و این حکم نیز منسوخ است چنانکه معلوم شد * باب تغطية الاواني
 در ذکر احوال دینی که ورود یافته در سربو شدن ظروف در هنگام خواب رفتن و در بعضی نعم و غیره نیز
 آمده یعنی باب در بیان تغطية اوانی و جز آن چنانکه اخلاق ابواب و اطباء مصابیح و جز آن * الفصل الرابع * عن جابر بن
 عبد الله عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كان جنح الليل * چون باشد اول شب و جنح لیل بضم جیم و کمر آن اول شب
 فی القا موس جنوح الليل اقباله و معنی قطعه از شب نیز آید مراد اینجا قطعه اولی است و به معنی ظلام نیز آید و آن نیز محمول
 بر این معنی است بقریه قول وی * اوا مسیتم * بطریق شکر راوی یعنی آن حضرت اینچنین فرموده اند که ان جنح الليل یا فرمود
 اذا اوصیتهم یعنی شام کنید * فکفوا همیا نکم * پس باز دارید خود ان شمارا از برون بر آملن از خانه و کشتن در رکوعها

فان الشيطان ينتشر حيث يشاء * زیرا که شیطان یعنی لشکر وی پراکنده می شود و در وقت شام و اگر آنرا شامل شیاطین جن و انس دارند نیز صورتی دارد * فاذا ذهب ساعة من الليل فتلاوم * پس چون بگذرد ساعتی از شب رواست که بکمال آری و در دین صبیان را از ترس آنکه معنی آن باشد که بکمال آری ایشان را بایشان هر چه خواهند بکنند و اگر خواهند بر این تأثیر و از اینچاه معلوم کرد که جن و شیاطین را تصرفی و تسلطی بر آدمیان هست خصوصاً بر صبیان که بایشان ضرر و برسانند و واغلقوا الابواب * و به بندید درها را * و ذکر و اسم الله * و یاد کنید نام خدا را در وقت در بستن * فان الشيطان لا يفتح بابا مغلقا * زیرا که شیطان نمی کشاید درها را که بسته شده است یعنی باز کردن اگر چه جن و شیاطین را اندر رتی بر نغزاند از درها و در باز ما هست و لیکن چون نام خدا بود * شود مجال نیابند * و اگر او نزدیک * و به بندید و عنهای مشکها را که در آن آب است * و ذکر و اسم الله * و بپوشید نام خدا را * و خمر و آنیتکم * و بپوشید عنهای ظرف آب را * و ذکر و اسم الله * و ذکر کنید نام خدا را مقصود حث و تحریض است بر ذکر خداوند تعالی شانه که در جمیع احوال باید که بت آن مشغول باشد تا برکات آن شامل بتمامه امور دنیا و آخرت گردد * ولو ان تعرضوا عليه شيا * و اگر چه از صورت تغایه و پوشیدن همین مقلد ار شود که بر عرض نهید چوبی را بر ظرفیکه این مقلد اردد نفع کراهیت و عدم ضرر که مترتب میشود بونا پوشیدن هم کفایت میکند و تعرضوا بضم را از باب نصر و بکمر آن از ضرب همد و آید و اول فصیح تراست و رین معنی کند اجاء عن الاصمعی * و اطفؤا مصابيحکم * و بکشید و مرد کنید چراغهای خانه را چون بشواب درید * متفق علیه * این مقلد از این لفظ حذف مشترک است میان بخاری و مسلم و جدا جدا در روایت هزیک این مضمون با الفاظ مختلفه نیز آمده چنانکه کف * و فی رواية للبخاری * و آمده است در روایتی مر بخاری را * قال * کلمت آن حضرت * صلی الله علیه و سلم * و خمر و الا نية * بجای خمر و آنیتکم * و اگر کو الا مقیة * بجای او کو نزدیک * و اجمعوا الا ابواب * اجمعوا بجای اغلقوا و در یک معنی * و اکفتوا صمما نکم * و گرد آید و ضم کنید خود آنرا بصوی خود گفت به خود فراز گرفتن چیزی را * عند المساء * در وقت شام احتمال دارد که متعلق باشد به همه افعال پس مراد وقت معطل باشد از ابتداء مسافرت تا بوقت عشا که وقت در بستن و آئینه پوشیدن است و اگر هم متصل با کفتوا باشد چنانچه میاق دلاله دارد بر آن انصب بود و حاصل معنی آن باشد که در شب این همه کارها بکنید و صبیانرا هم از اول شب کرد آید که وقت انتشار رجن است و چون ساعتی بگذرد رها کنید صبیان را و بکنید این کارهای دیگر را و باین توجیه موافق گردد این روایت بلفظ متفق علیه تأثیر * فان للجن انتشارا و خطئة * زیرا که مرجن را پراکنده شدن و ریودن است مر صبیانرا و این واقع است اگر چه قلیل الوقوع است یا ریودن هوش و خرد و مکر کردن و باز دادن ایشانرا و جن و شیطان یکی است فاسقان جن و متمرودان ایشان را شیاطین گویند کن اذکرا البعض * و اطفؤا المصابيح * و بکشید و بپیرانید چراغها را * عند الرقاد * نزد خواب * فان الفریسة تصغیر فاسقه و مراد بد آن موش است و وی یکی از خمس فواحق است که کشتن آن در حرم جایز است و در قاهره گفته که فریسة فاره را گویند زیرا که بیرون می آید از سو راخ خود بر ضرر آدمیان را فساد ایشان پس میفرماید که فریسة * ربما اجترت الفتيلة * بما باشد که میکشد فتیله را از چراغ و آتش در میزند بخانه و اجترار کشیدن * فاحرقوا اهل البیت * پس می سوزد اهل خانه را چه جای متاع و اشیای خانه * و فی رواية لمسلم * و آمده است در روایتی مر مسلم را * قال * کف * غطوا الاناء * بفتح غین معجمه * و اگر کو الحقاء و اغلقوا الابواب و اطفؤا السراج فان الشيطان لا يفتح بقاء * زیرا که شیطان نمی کشاید بند مشک را * و لا يفتح بابا * و باز نمی کند در خانه را * و لا يكشف اناءه * و پرده بر نمی اندکند ظرف آب را یعنی به بردن نام خدا را این قید مراد است بدلیل احادیث دیگر و بقریه سیاق حدیث که فرمود * فان لم یجد احدکم * پس اگر نیابد یکی از شما هیچ چیز را که بپوشد بد آن ظرف را * الا ان يعرض طی اناءه * و اگر همین قدر که بر عرض ظرف بنهد چوبی را * و بند کرا اسم الله علیه * و یاد کند نام خدا را بر آن ظرف * فلیفعل * پس بایست که بکند و

مهیا امکان در پوشیدن آن ظرف بتحصیل از خود مطلقا راضی نکرد و شخصی ذکر کرده اند که در صورت عرض نمودن آن باشد که
 چون غطا و ستر تمام نیست و در آن نام خدا تلاقی آن کند * فان الذویعة تهرم علی اهل البیت بیهتم * این تعلیل اطلاق
 مراجعت و اضرام آتش بر فروختن یعنی موش می افروزد بر اهل بیت و ایشان را با تش و میموزد * و فی روایتی
 که در روایتی دیگر مرعوم آمده * قال لا ترسلوا * و ما تکنید و هرند میل بلکه آورد * فواشیکم * فواشی خود را که
 منتشر اند فی الجراح فواشی کوسند ان بجر آگاه بر آکنده شد و فی الحدیف ضو افواشیکم حتی تل هب فتحة العشاء و صبیحکم *
 و خبر بدان خورد را * تا فاجاب الشمس * چون فرو رود آفتاب * حتی تل هب فتحة العشاء * تا برود آفتاب شب و آمدن
 هبل می و رفته رفته ظلمتی را که بیند که میان عشا نین است و آنکه میان عشا و اداست آنرا جمعیه خوانند و لیل اذ اسعس
 اشارت بآن است و فان الشيطان یعمت اذا غابت الشمس حتی تل هب فتحة العشاء * و فی روایتی که * و در روایتی دیگر مرعوم را
 آمد * قال غطوا الانباء و اوكوا السقاء * و درین روایت انا و رعا بلفظ مفرد آمده و مراد بدان جنس است و حالت پوشیدن
 انوار بستی سقا در اینجا این فرموده که * فان فی السنة لیل * زیرا که در سال تمام یک شبی است که * یئزل فیها رباء * فرود
 می آید در آن شب مرکب عام * لا یربا ناء * نمیکنند در این و با بظرفی که * لیس علیه قطاء * نیست بر روی او پود * و
 سقاء لیس علیه و کاه * و نمیکنند بر روی بند * الانزل فیہ من ذلك الوباء * مگر آنکه فرود می آید در آن
 انا یا سقا چیزی از آن و باز نوزد بانه من ذلك * و عنه قال * و هم از جابر مروی است که گفت * جاء ابو حمید رجل من الانصار
 من النقیع * آمد ابو حمید که مردی است از صحابه از قبیلہ انصار از نقیع بنون مفتوحه نام موضعی است یوادی عقیق کرد
 آورد * بود انوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حمی ساخته برای شتران صدقه و جز آن که انجا باشند و بچرند و بعضی
 بباء موحده نیز خوانده اند که نام مقبره مکینه منوره است مشهور و گفته اند که این تصحیف است و صواب همان اول است
 پس آورد این ابو حمید ازین موضع * باناء من لبن الی النبی * ظرفی را از شیر یحوی پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * یعنی
 مرنا پوشیده * فقال النبی صلی الله علیه و سلم * پس آن حضرت را آوردن آن شیر نا پوشیده ناخوش آمد و او را ملامت
 و توبیخ کرد برین فعل و گفت * الا خمرته * چرا ان پوشید ای این ظرف شیر را * و ان تعرض علیه عودا * و اگر چه خود از
 پوشیدن همین قدر بود که بر عرض می نهادی چوبی را بر آن ظرف اقل مرتبه این بود * متفق علیه و عن ابن عمر عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال لا تکرکوا النار فی بیوتکم حتی تنامون * نکند آری آتش را در رختا نهی خود در رختا میکند بشواب
 و وید * متفق علیه * و این آتش شامل است چراغ را و غیر آنرا اما قنادیل معلقه چنانکه از آن خوف در گرفتن آتش نباشد
 چنانچه عادت است لایس به است و درین نهی داخل نه از جهت انتفاء علت کذا قال النور و گفت بند ضعیف محرر
 این هر وقت که اگر آتش را نیز در رختا نه چنان نگاه دارند که خوف در گرفتن آن نبود چنانکه در زمستان بقصد قیام لیل یا
 مصلحتی دیگر پوشیده در رختا نه نگاه میدارند اما صدق است که برین قیام نیز ممنوع نخواهد بود و از قرطبی نقل کرده اند
 که گفت امار و نوامی این باب از قبیل ارشاد بمصلحت است و احتمال دارد که برای ندب و احتیاج نیز بود خصوصاً که
 نیست امثال امر کنند * و عن ابی موسی قال * و مروی است از ابی موسی اشعری رضی الله عنه که گفت * احترق بیت بالی ینة
 علی اهل من اللیل * سوخت خانه در مدینه چنانکه افتاد بر اهل بیت و موخها ایشان را در شب * فحدثت بشانه النبی * پس
 حدیث کرده شد باین حال به پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * و عرض کرده شد در خدمت وی که این چنین امری غریب را قع شد
 * قال * فرمود که * ان هذه النار انما هی علی و لکم * این آتش نیست و مگر دشمنی عظیم موشمارا * فاذا اغتم فاطموا هاعنکم *
 پس چون بخوابید سرد کنید آنرا و در آید ضرر او را از خود و باین صفت نکند آری که از وی خوف ضرر باشد
 * متفق علیه * الفصل الثانی * عن جابر قال سمعت رسول الله * گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * می گفت * اذا معتم نباح الکلب و نهیق الیهم من اللیل * چون بشنود آواز ک و آواز خران را در

شب تخصیص بشب اتفاقی است و در روز نیز همین حکم است * تَعَزَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * پس بنا به جوئید بخدا از شیطان ملعون راند قد رکاب * فانهن برین * زیرا که این سگان و خران می بینند * مالا ترون * چیزی را که نمی بینند شما که شیطان و لشکر وی باشند * وَأَقْلُوا الْخُرُوجَ * و کمترین بیرون آمدن را از خانه * إِذَا هَدَأَتِ الْأَرْجُلُ * و قتیکه ساکن شود پایها یعنی بیرون نیایند مردم از خانه و پای ننهند و کشت نکنند در کوچها یعنی در شب که محل سکون و آرام است بیکه بیرون نیاید * فان الله * زیرا که خدا عزوجل * یبیت من خلقه فی لیلة ما یشاء * بپراکند می کند و بیرون می آرد از خلق خود در شب خود چیز را که میخواهد از شیاطین جن و انس و حیوانات موزیات از حشرات و غیر آن * وَأَجِئُوا الْبُوابَ وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ * زیرا هم زینب در خانه و مرا را و بگریزید نام خدا را * فان الشیطان لا یفتح بابا * زیرا که شیطان نمی تواند کشود دروا * إِذَا أَجِيفَ وَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ * چون بسته شود و برده شود نام خدا بر وی این حدیث دلالت کرد که این قید در همه جا مراد است چنانکه سابقا گفتیم و غرض مولف و آوردن روایات متعدد در اینجا همین است که بعضی مفسر بعضی این چنانکه در ضمن بیان اشارتها بدین رفت * وَعَطُوا الْجُورَارَ * و بنوشید دهن گوزنها را که در وی آب است * وَأَكْعُوا الْأَلْبَنَةَ * و قلب کنید و از کونه بکن آری طرفها را که خالی اند تا از خشرات چیزی در وی نخسپد و نجس نکند * وَأَكُوا الْقُرْبَ * و دهن برینید مشکها را * وَأَزِیْزَةُ فِی شَرْحِ الْحَنَّةِ * و زایب کرد این حدیث را مِی السَّنَةِ در شرح السنه * و عن ابن عباس قال جاء ت فارة * آمد موشی و فارة بهمزه و بی همزه هر دو آمده * تَجِرُ الْفَتِيلَةَ * در حالیکه میکشد این فارة فتیله را * فَالْقَتْلُ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ * پس انداخت آن فتیله را پیش پیغمبر خدا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَلَى الْخُمُرَةَ الَّتِي كَانَ قَاعِدًا عَلَيْهَا * بر رویای که نشسته بود آن حضرت بر آن و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجاده خورد از حصیر که یک کس بران نماز بکن آرد * فَاخْرَقَتْ مِنْهَا مِثْلَ مَوْضِعِ الدَّرَمِ * پس بسوخت آن فارة از آن خمره موضعی مقد آرد در هم * فَقَالَ إِذَا نِمْتُمْ فَاطْفِئُوا أَسْرَجَكُمْ * پس فرمود آنحضرت چون بخوابید بکشید چراغهای خود را * فان الشیطان یدل مثل هن * علی هذا * زیرا که شیطان راه می نماید و می برانگیزد مثل این موش موشی را برین فعل * فَمَحَرَقَكُمْ * پس می سوزد شیطان و باعث می شود بر سوختن شما با این جمله و از اینجا معلوم می شود که بنا به مرفار را برین فعل شیطان است که دشمن بنی آدم است و تمامه شر و روقبائح را جمع و معین بدست لعنة الله علیه * رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ * و مصنف درین باب فصل ثالث نیار و در گفت که این باب خالی است از فصل ثالث و وجهی بر این گفتن وی این را سابقا گفته ایم فلینت کر .

* کتاب اللباس * لباس من مصدر است بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع لزوی از باب علم یعلم آید و آنچه بمعنی التلبس است از ضرب یضوت بود و مصدر اول لبس بضم لام و مصدر ثانی بفتح لام

* الْقَصْدُ الْأَوَّلُ * عن انس قال کان احب الثیاب الی النبی * گفت انس بود محبوبترین جامه ها بموی پیغمبر * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان یلبسها * برای پوشیدن حضرت جامه ها را یعنی نه برای مصالحتها و دیگر از بخشیدن و گسترانیدن و جز آن * الْحَبْرَةُ * بکسر حای مهمله و فتح بای موحد * و بر وزن عنبه بردیمانی مشطط و آنرا حمیر و وزن حمیر نیز گویند از اشرف ثیاب است از پنبه و گفته اند که محبت آنحضرت مراد از این جهت بود و بعضی گفته اند که خطوط سبز دارد و آن از ثیاب چمن است و بعضی گفته اند خطوط سرخ دارد و محبت از جهت آن بود که چرک بردار است و الله اعلم * متفق علیه * و عن عائشة رضی الله عنها قالت خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غدا * گفت عایشه بیرون آمد آن حضرت وقت بامدادی * وَعَلَيْهِ * و برین مبارک وی بود * مِرْطٌ مَرَّحَلٌ مِنْ شَعْرٍ مُدَوٍّ * مرط بکسر هم و سکون را چادر از پشم باموی یا کتان یا خز که اران از سازند و در قاموس گفته چادر از صوف یا خز و در نهاده گفته مرط از پشم باشد و کاهی از خز و جز آن نیز بود و کرمانی گفته مرط بکسر میم چادر یا از اریا جامه سبزر مرط بفتح حای مهمله بر وزن معظم آنکه صورت پالانهای ابل دارد و بعضی آنرا بچیم و رایست

کرده اند یعنی مصور بصورت رجال یعنی مردان و این مشکل است چه پوشیدن جامه که صورت آدمی و حیوانات
 دارد در سنت نباشد این مکرر پیش از تحریر بود و بعضی گفته یعنی مصور بصورت مراجل جمع مرجل یعنی دیکهائی آهنگین و امام
 نوروی گفته که آنچه جمهور از اهل ائتان روایت کرده اند بجای مهمله است * رواه مسلم * این حدیث در اکثر نسخ مشککات
 که بنظر آمده نیست و در فصایح صحت و طبعی آنرا شرح کرده و صواب آنست که نباشد زیرا که مولف در آخر فصل میگوید
 چند کرخ حدیث عایشه خرج النبی صلی الله علیه و سلم ذات غدا فی باب مناقب اهل بیعت النبی صلی الله علیه و سلم ولیکن اگر
 در اینجا همین جزو حدیث که متضمن لبس مرط مرطل است باشد و در باب مناقب اهل بیت تمام حدیث که مشتمل بر مناقب
 است آورده باشد ورنه باشد * وعن المغيرة بن شعبه ان النبی صلی الله علیه و سلم لبس جبة رومية * پوشیدن آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم جبة رومية را در بعضی روایات جبة شامیه از صوف * ضيقة الکمین * تنگ آستینها که چون وضو میساخت
 دست از آستین برمی آورد کذا اجاء فی الحدیث یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست بر آورد شستن آن میسر نبود
 و نیز آمده است که آنرا در رمفری پوشیده بود * متفق علیه * و در رمفر المعاد میگوید که آن حضرت چپه پوشیده و قبا
 و پیراهن در قاموس میگوید البیة ثوب معروف و کرمانی گفته ثوب مخصوص اما قاضی عیاض مالکی در مشارق الانوار
 گفته جبه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بدل میبرد از روی مثل رد او از او
 تمامه است و مانند آن را اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما مقابله وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر می طلبد
 مگر آنکه مراد همین جبه رومية تنگ آستین و این صفت مقابل قبا و پیراهن می افتد و الا آنچه در میان می پوشند نیم تنه
 است آستین تمام ولی تنگ و الله اعلم و اما قبا هم در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگی است از جامه های عجم مشهور و نقوی و ظاهر آنست
 که قبا جامه دوخته که کریمان دارند باشد و بعضی آنکه از را کریمان بود و این معنی از کلام قاموس مفہوم کرد که گفته بود در
 لغت انضمام و بهم چمیدن میان دو لب بود و از اینجا گرفته شده قبا که نوعی از جامه است و این الا تیرد رنهایه آورده
 که قبا و طاق جامه بعضی بر بعضی بهم بر بسته * و عن ابی برد قال اخرجت المیتة عیة * گفت ابو برد که بیرون آورد
 پشوی ما عایشه * کساء علیها * چادر بر رفته بر هم دوخته تا مانند لیل شده که بمعنی لحد است * و از ازار غلیظ * و از ازار
 و رشت آن نیز از جهت رفته بر هم زدگی بود یا جهت صفاقت و در ختی جامه وی * فقالت قبض روح رسول الله * پس
 گفت عایشه رضی الله عنها قبض کرد و شد روح پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی هذا بین * درین در جامه که رد او از او
 خن کورانند * متفق علیه * و من عایشه قالت کان فراش رسول الله * گفت عایشه بود جامه خواب پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم الذی ینام علیه * که خواب میکرد بر وی * اذ ما حشوة لیب * جرم د باغث کرد و شد که در میان وی پوشید
 ضرما بود بجای پنبه که در میان غلاف باشد * متفق علیه * و عنها قالت کان رسا دة رسول الله صلی الله علیه و سلم الذی
 یتکبی علیه * و من از عایشه است که گفت بود بالش آنحضرت که تکیه میکرد بر وی * من ادم حشوة لیب * رواه مسلم * ازین
 حدیث معلوم گردد که گرفتن فراش و رسا دة پیرای خواب و آرام و تکیه کردن و اسودگی بوساده و راست اما نه با سراف
 و انهماک در تنعم و خود آنحضرت در دست میداشت و رسا دة را تکیه میکرد بدان و فرمود طیب و رسا دة را اگر کسی بنهد
 و در نیاید کرد و ازین احادیث و امثال آن معلوم گردد که طریقه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم رسا دت در دنیا
 و اعراض از متاع و لذات آن و خشونت بذات در لباس بود و اقتل او اتباع آنحضرت درین است و نیز گفته اند که آنچه حاضر
 آمدی و عیسر شدی از لباس پوشیدی و تکلف نمودی و گاهی از برای بیان جواز جامه نفیس و قیمتی نیز پوشیدی و بالغیر
 آنرا کسی بخشیدی ولیکن تقیید را اعتیاد بجامه نفیس و تکلف در آن خلاف سنت است و اگر چه اصل اباحت داشته باشد و اگر
 جامه درشت کهن از جهت بخل و خست یا از برای اظهار زهد یا طمع و هوال از مردم بر وجه ریا و سمعه پوشید نیز چیزی نیست
 و بسا که اهل خیر و دینا نیت بقصد متحرک و تعقیب اظهار غنا جامه نفیس پوشیده و خورد را از چشم اغیار پوشیده اند و با لجمله

آنچه که ترویج امران و بخایست و تکریم بود لا باس به است و تو حطار انتصار در همه جا مخمور و احادیث در جمیع آنجه
من کور شد و راد است و در شرح سفر السعاده قد رین با جزایه و برین تفصیل واقع شده است اینجا باید دید که معنی آنست
بینا نحن جلوس فی بیتنا * و هم از عایشه مروی است که گفت از راناء آنکه ما نشسته بودیم در خانه خود یعنی
در خانه ابوبکر و رضی الله عنه که در مکه بود * فی حرا الظهيرة * در گرمی نیمروز * قال قائل لابی بکر * گفت کویند که برای
بکر * من رسول الله مبعوث * این پیغمبر خدا است صلی الله علیه و سلم پیش آمده * متقنعا بطرف زانده پوشیده هو
خود را بکوشه چاد و خود و تقنع و قناع پوشیدن مراست برد او انداختن طرف را بکوشه و آنرا تطلس نیز گویند * رواه
البخاری * این حدیث را بخاری روایت کرده و ابن بعضی از حدیث هجرت است که بعد از قضیه بیعت العقیبه آنحضرت منتظر
می بود که هجرت وی و برآمدن از مکه فرمان آید و ابوبکر صدیق رضی التماس محبت و مرافت در بن هفراز حضرت و
می نمود و آنحضرت میفرمود اگر حکم چنین باشد همچنین خواهد بود ناکه امر به هجرت شد پس آن حضرت صلی الله
علیه و سلم نیم روزی در خانه ابوبکر آمد و رخصت داد که فرمان هجرت رحمت و حکم شد که بر آئیم و تور فقی خواهی بود پس
در شب از راه در پی که در دیوار خانه ابوبکر بود بجانب جبل ثور که در جانب اهل مکه است برآمد بغاری که در آن جبل
بود و در آمدند الی اخرا القصة و از بن حدیث معلوم می شود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم تقنع کرده و بعضی
مردم در اینجا خلاف کرده اند و حکم بکراحت آن نمود و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی
آفتاب و سردی هوا و مانند آن و میل امام مالک هم در اینجا است و گویند که تقنع آن حضرت در وقت از جهت گرمی
نیمروز بود یا از جهت آنکه ناکمی نشناخت زیرا که وی صلی الله علیه و سلم درین ایام مستخف بود خصوصا درین وقت که میخواهد
بجانب مدینه منوره بر آید و مختار جمعه و رحمت آنست که تقنع جائز است مطلقا و از آن حضرت و صحابه بظلام فعل آن آمده
و شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه درین باب رساله نوشته معنی بطی اللسان عن ذم الطیلمان و در روی احادیث
و آثار متضمن مدح طیلسان و این است حضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی اصحاب و تابعین آورده و گفته که بیهقی
در شعب الایمان از سهل بن سعد آورد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مدح طیلسان فرمود که این نجاه است که
اذا کرد و نمی شود شکر وی و در حدیث دیگر آمده که پوشیدن هر بطیلمان در روز تقا است و در شب زینت و فرمود
ارتدا لباس عرب است و امتناع لباس ایمان و ترمذی و غیر وی از انس رضی الله عنه آورده که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم بسیار میکرد تقنع بطوب خود تا چنان نمودی که گویا جامه وی زیادت است که بحسب پوشیدن هر بزرگوار
انسان میکرد چرب میشد و بعضی گفته اند که مراد باین جامه خرقه است که در وقت ادهان می پوشیدند تا در چرب
نکرد و تحقیق آنست که تقنع اینجا بمعنی تطلس است یعنی طیلسان پوشیدن پوشیدن کذا فی فتح الباری و نیز از انس آمده که
فرمود آن حضرت که معتکف چون بیرون آید از مسجد برای نماز جمعه تقنع کند سر خود را و احکم بشرط شیشین از مره
بن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ذکر میکرد و تقنع را و قریب می نمود و وقوع آنرا ناکه مردم
بکل شعب متقنع در ثوبی فرمود این مرد در آن روز بر او را است خواهد بود پس با یستادم من تا به بینم که آن مرد کیست ناکه
دیدم که عثمان بن عفان است رضی الله عنه ظاهرا من کور تقنع قتل وی بود که اهل مصر بن این مفتون و مبتلا شدند و از امام
المسلمین حسن بن علی رضی الله عنهما آورده اند که دیدند او را که نماز میکند و تقنع بود و روایت تقنع از روی غیر این
حالت نیز آمده و در احوال شیخ عبد القادر درش نوشته اند که انه کان یبتللس و یتقنع و عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال له * روایت است از جابر که آن حضرت فرمود مر جابرا * فزاش للرجل و فزاش لامرأ * فوالله لایف *
یعنی مرد را چه جامه خواب باید اگر میخورد یکی برای نفس خودش دیگری برای زنی که شاید در وقتی بجهت
مرضی یا عذر آنها بخمورد اگر چه محتوایکی بازوجه احسب زاروق بمنجا احسب میوم برای مهمان که بیاید و شب هم این جا

باشد ازین سه فراش بس است و زیاده برات اسراف است چنانکه فرمود * والرابع للشیطان * و چهارم اگر باشد برای شیطان است نسبت به شیطان بجهت آن کرد که چون زیاده بوقدر حاجت است و محل مباهات و خیالات است من موم است و هر من موم متموب با و است یا بجهت آنکه چون نه محتاج الیه است در وی مبیت و مقیل شیطان خواهد بود اما اگر یکی را عادت کرد بر کثرت اضماف افتاده ظاهر آنست که تکثیر فروش و اجابت مک موم نباشد من موم همان است که برای مباهات و خیالات باشد * رواه مسلم * وعن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا ینظر الله یوم القیمة * نظر نمیکند خدای تعالی نظر لطیف و نهایت روز قیامت * الی من جر ازاره * بموی کسیکه بکشد از ار خود را از سازد * بطرا * بطریق تکثیر و اسراف و طغیان به نعمت ازین قیل معلوم میشود که اگر نه باین طریق بود حرام نیست و لکن مکرره است کراهت تنزیهی و اگر بجهت عذری باشد مثل موش و برودت باید که مکرره نیز نبود چنانکه در فصل ثالث نیز بیاید والله اعلم * متفق علیه * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة * کسیکه بکشد جامه خود را بطریق خیلاء نظر عنایت نکند خدای تعالی بموی وی روز قیامت خیلاء بضم خا و فتح یا و مل یعنی کبر و طغیان و مخیله بفتح میم و کسر حاء و سکون یای تختا نه نیز بهمین معنی است * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بینهما رجل یجر ازاره من الخیلاء * وهم از ابن عمر است که گفت آن حضرت در اثناء آنکه مردی میکشید از ار خود را و بیکبر و بطغیان میرفت * خسف به * فرورد شد او را در زمین * فهریت تجلجل فی الارض الی یوم القیمة * پس آن مرد فرورده و در زمین بارو ز قیامت و جلجله حرکت با اضطراب و صوت و این مرد احتمال دارد که ازین است بود که در وقتی وقوع یا بد و احتمال دارد که مردی از اقامه ماضیه باشد که با ین احتمال گرفتار شده و این قول صحیحتر است و لعل از بخاری این حدیث را در ذکری امرا ئیل آورد که قال اقال الطیبی و بعضی گفته اند که مراد بدان قارون است * رواه البخاری * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اسفل من الکعبین من الارانی النار * چیزی که باشد پایان تر از شتالک از ار را در رانش و زخ است یعنی آن پاره ار قدم زیر شتالک که بر روی از ار معبل است و بعضی گویند معنی آن است که این فعل من موم است و ارافعال اهل نار است کذا اقال الطیبی * رواه البخاری * تنبیه بد آنکه جر و افعال اکثر در از ار و زدن یافته و وعید شد بد در آن آمده تا آنکه فرمود معبل از ار را که نماز میکند ارباعات نماز و وضو چنانکه در اوائل کتاب گذشت و در احادیث آمده که در شب نصف شعبان همه امرزید و شوندا الا عاق و مل من خمر و معبل از ار تحقیق آن است که افعال در جمیع ثیاب رود هر چه که زیاده بر قدر حاجت و رفق سنت بود اسباب است و باعث تخصیص بازار بجهت کثرت وقوع اراحت چه لباس اکثر موم در عهد نبوت رد او را زار بود و در فصل ثانی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم الاسبال فی الازار و القیص و العمامة من تجر منها شیئا خیلاء الحیل یثود رجل یثاول از ابن عمر که پیش ازین حدیث مذکور شد جر ثوبه مطلق واقع شد و عزیمت در از ار تا نصف ساق است و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین بودی و فرمود از ار من تا نصف ساق است و رخصت تا بالای شتالک و حکم امان قبا و پیراهن نیز همین است و سنت در آستینها تا بند دست است و اسباب در عمامه بار سال من به زیاده بر عادت عد او طول و رعایت آن تا نصف ظهر است و زیاده بران بدعت و داخل اسباب محرم و این توسیع و تطویل که در بعضی از دیار عرب متعارف شده است خلاف سنت است و هر چه از آن بطریق خیلاء است حرام و آنچه بطریق عرف و عادت شائع شده و شعار قومی گشته لا باس به است اگر چه افراط خالی از کراهت نیست و اسباب مردان را نیز حرام است و در حق ایشان زیاده بر مردان بقل و شمر و بقد و ذراع که در شمر است نیز رخصت است بلکه مستحب است بفصل نعت کند جای فی حدیث ام سلمة * وعن جابر قال نهی رسول الله * گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان یاکل الرجل بشیء له * و اینکه بخورد مرد بشیء چپ زیرا که آن عادت شیطان است

* اریبشی فی نعل زاحده * یازاه زود در یک کفش زویرا که در زوی قیامت و مخالفت وقار است و باعث خند و مردم را که
 نعل بلند بود موجب لغزش پاها را افتادن بوزمین نیز گوید و بعضی گفته اند که بخت خدایت مرضی در بعضی اعضاء سفلی نیز
 مگردد * و آن بختی الجوامع * و نهی کرد از اشتغال جمیع پویشیدن بر پا و وجهی که تمام جسد را درگیر و پوشیده گرداند
 و در مینا نیز درین حالت و هیچ طرفی از جامه یونبارد که دستها را بیرون از آن توان آورد این لباس را صا از آن گویند
 که منافذ و منافذ همه میسد و یکشته چنانچه صغره چاه کو بقیه جنک صلیب بصیت را که در روی پا رکنی و شکاف قطعا نبود و
 در ماده صم معنی ثقل را بینه ای بود و طبعی از آب و عسل و نقل گردید که فقها اشتغال صا آنرا گویند که در کبر و همدردی را بیک
 جامه که برای جامه دیگر نهاده بهتر بود از یک جامه ای و او بینه یزدان پس ظاهر کرد از وی فرج را بن مام در شرح
 هدایه گفته که مگر و است اشتغال صا جامه در غلظت آن بچیدن تمام بدن اصف بشرب و احد تا آنکه منفذی بگذارد که از آن
 دست بیرون توان آورد و نیز نام جامه شرط است که از زانو پوشیده باشد و نیز در غیر او شرط نیست * و بختی بشرب واحد *
 یا متکا هاز دیک جامه * که شفاعن فرجه در حالی که کشف کتف و پرده بر افکنند است از فرج جزو احتیاج نیست که بر
 مرد و سرین به نشیند و با قهار اورد و بجامه ریا بود و دست بر پشت باقیه کرد کند و اگر یک جامه که در است بر خود داشته
 باشد و باین وضع به نشیند لابد کشف صورت کرده باشد پس مکرر باشد ازین جهت در غیر این وجه مکرر و بختی
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در پیش کعبه بوضع احتیاج نشسته هم برد از هم بد و دعوت و غلبه وضع نشستن غرب در حرم و
 غیره این است و آن جامه را که بن احتیاج کنند همه گویند یضم ها و مکن با و اگر یک را پوشیده بود و آن را از جمیع بود
 بختی که با احتیاج فرج مکشوف نکرد دجا نداشت * رواه معلم * و عن عمر و انس و ابن الزبیر و ابی امامه * و روایت
 از بن چهار صحابی * رضی الله عنهم عن النبی * از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * من لبس الحویری الدنیا * هر که
 پوشد جامه افریغم در دنیا * لم یلبس فی الاخرة * پوشد آنرا در آخرت * متفق علیه * پوشیدن آنرا در آخرت حرام است مگر
 بمقدار چهار انگشت و مکرر از جهت علاج چنانکه عنقریب بیاید * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انما یلبس الحریری الدنیا من لا خلاق له فی الاخرة * نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که نیست نصیب او در آخرت
 یعنی نصیب نیست از نعم آخرت یا نصیب نیست از اعتقاد آخرت یا نصیب نیست از لبس حریر در آخرت چنانچه در
 حدیث سابق گفت لم یلبس فی الاخرة * متفق علیه * و عن جلیفة قال نهانها رسول الله * گفت حدیثی نهی کرد ما را پیغمبر
 صل الله علیه و سلم ان نترک فی آتیه الفضة و الذهب * از پوشیدن در ظرفهای نقره و طلا * و ان ناکل فیها * و از
 خوردن درین ظروف * و عن لبس الحریر و الدنیا * و از پوشیدن جامه افریغمی و دینا که نوعی خاص معروف است
 از آن * و ان تجلس علیه * و از نشستن بر حریر و دینا * متفق علیه * و عن طی رضی الله عنه قال اهدیت لرسول الله * فرستاد
 شد برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم حله سیرا * حله جفت جامه یعنی از ارورد اسیراه بکمرین و فتح تختانیه و رام
 و الف مله و دة بردی محظوظ که مخلوط است بری حریر و بعضی گفته حریر محض و تسیم و ریخت غضاب کردن زن است
 اصابع خود را بخلوط * نیست بها الی * پس فرستاد آن حضرت آن حله سیرا را بسوی من * فلبسها * پس پوشیدم من
 آنرا چه ظاهرا آن بود که فرستاد آن برای پوشیدن باشد * فعرفت الغضب فی وجهه * پس شناختم اثر خشم را در روی مبارک
 آن حضرت و گفته اند که سبب غضب آن بود که جز آنکه نکرذ که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا
 پوشد اگر چه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بد آن و با وجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نماز
 تمتع کرد چنانکه گفته * فقال الی لم یلبس بها الیک * پس فرمود آن حضرت من نفرستادم آن حله را بهی تو * کتبها *
 از برای آنکه بپوشی تو آنرا * انما یلبس بها الیک * نفرستادم آنرا بهی تو * لتشققها غمرا بین المناء * مگر برای آنکه بازه پاره
 کنی آنرا در پاره مقن اردمانی که زنان سر خود را بد آن پوشند و تسیم کنی آنها را میان ایشان * متفق علیه * در روایتی

بجای بین النساء بین الفراعلم آمد و فواعلم جمع فاعلمه که چند فاعلمه و زحافاً امیر المؤمنین جمع بود ذلّ اول فاعلمه زحافاً
 بقول بنی رسول الله و بضعه و صلی الله علیه و سلم و عایشا و دوم فاعلمه بنت امی بن هاشم و روجه ابی طالب ام علی
 و جعفر و عقیل و طالب که آن حضرت در شان وی فرمود امنی بعد امی و وی را فضائل جمه است در وی اول هاشمیه است
 که زانید هاشمین و ابی هاشمی میوم فاعلمه بنت حمزه بن عبد المطلب حبیب الشهدا و بعضی گفته اند که ثالث فاعلمه بنت ولید
 بن عتبّه ابن زبیه است که از مکّه مهاجرت نمود و بعدینه آمد و به دو اول صحیح تر است چه اعطاء آن حضرت باهل بیت
 نبوت سلام الله علیهم اجمعین قریب تر و ظاهر تر است * و عن حمزه رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن
 لبس الحریر * آن حضرت نهی کرد از پوشیدن جامه نخی و یونی * الا هکذا * مکرراً پنجین یعنی این مقل از
 * در رفع رسول الله * و برداشته پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * از برای تعیین اشارت هکذا بر بیان مقل از مجاب از
 لبس حریر * اجماعیه الوطی و السبایه * دو انگشت بخود را که انگشت میانه است و انگشتی که متصل است از جانب نو انگشت
 * و ضمهما * و پیوسته این هر دو انگشت را بیکدیگر یعنی این قدر برآورد و لباس باشد مباح است * متفق علیه * ازین
 حدیث اباحت مقل از دو انگشت از هر یک معلوم شد و از روایتی دیگر معلوم میشود که زیاده در آن تا مقل از
 چهار انگشت نیز مباح است چنانکه گفت * و فی روایه لاسلم انه خطب بالجابیه * و در روایتی هر مسلم را آمده که هر
 رضی الله عنه خطبه خواند و بجا بیه پیغمبر و موحد و مقتدایه که شهری است از ولایت شام * فقال نهی رسول الله * پس گفت
 در خطبه نهی کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * عن لبس الحریر * از پوشیدن حریر * الا موضع اصبعین او ثلث اوتربع مکرر بجای
 و انگشت یا سه انگشت یا چهار انگشت که مباح است شایسته که در وقتی زیاده بود و انگشت مباح نبود پس از آن رخصت گردنا
 چهار انگشت و مثل هب جمهور علما آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح است و مثل هب حنفیه نیز همین است و مراد بوجود
 اینست که آنست که بیکجا بودند آنکه اگر جمع کنند در تمام جامه با یقین برسد * و عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما انها
 اخبرتنا جبة طیلة کسروانیه * از اسماء بنت ابی بکر آمده که وی بیرون آورد این قسم جبهه را که او را طایله کسروانیه گویند
 طایله جمع طیلحان که به معنی چادر است و طیلحان به فتح لام و بعضی مثله اللام گفته لفظ معرب است از قالعان و بعضی گفته بلکه
 جمع طیلحان است که لغتی است در طیلحان و این جبهه عیاء و مل و باشد که تار بود و در دوزخ است و کمر و آیه نسبت بکمر است
 بفتح کاف و کمران معرب کسر و که لقب بادشاه فارس است و نصب بود کمر و خوانند و کمر وانی بزمانت الف و فون نیز گویند * له البیة
 و بیاج * مر این جبهه را لبه بود از دایره لبه بکسر لام و مکنون با فاعله جامه که نهاد می شود بجای جیب قمیص * و رجهای مکفوفین
 بالذیاح * و راوی حدیث میگویند که دیدم دو فرج یعنی دو کفا دگی و پارگی آن جبهه را که یکی از پیش بود و دیگری از پس چنانکه
 هاتوا است که در بعضی جبهه که در هر طرف دامن و بیست و پس شق میکنند پس میگویند در هر طرف دامن او را مکفوف
 بل بیای یعنی دوخته شد و بوی اصل معنی مکفوف گفته در ارض کاف و گفته هر چیز طرف و حاشیه چیز را گویند اگر مستطیل
 باشد از آنرا گفته بضم کویند چنانکه گفته جامعه را اگر مستطیل بود یکسر کاف خوانند چنانکه گفته ترا و این به فتح نیز آمده و اصل آنکه
 جیب و دامن این جبهه را از حریر یا رهاخته و درفته بودند و از کلام نهاده و خنکی آستینها بان نیز مضموم می شود گویا معنی
 مکفوف نزد وی این است اگر چه در حدیث همین ذکر دو طرف دامن است و بعضی * و قالت هذه جبة رسول الله * و گفت احما
 این جبهه جبهه پیغمبر خدا است * صلی الله علیه و سلم * کانت هذه ما یشبه * بود این جبهه نزد ما یشبه * فلما قبضت قبضتها * پس هرگاه
 و ثبات یافت عایشه گرفتن من این جبهه را و بمن رسید آن جبهه ظاهر آن است که از عایشه بمیراث رسید و باشد که خواهران
 بیکدیگر اندازد عایشه را جزوی را رث نمود و دیگر را لا * ابو بکر رضی الله عنه پیش از عایشه فوت کرده بود * و کان النبی * گفت
 احما که بود پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * لبسها * می پوشید این جبهه را * فتعین نغصها للمو فی تحتی بها * پس ما می پوشیم
 این جبهه را برای بیاران و طلب شقا بوی * و رواه مسلم * عرس احما از برای آوردن این جامه و نمودن آن مردم اظهار

نعمت و برکت وجود این جامه شریف بود نزد وی و بیان آنکه چاکمه که آنرا بحر دریای طوبی درخته باشند در میان
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا پوشیده اگر کوئی که در فصل ثانی در حدیث ایی دا و دا ز عمران بن حصین بیان
 که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم لا لبس القميص المكثف بالحرير پس این حدیث منافی این باشد جواب ازین
 اشکال بچند وجه گفته اند یکی آنکه حدیث عمران بن حصین محمول است بر آنکه در رکعه از عریز زیاده بر چهار انگشت باشد
 که مرخص است و درین حدیث کمتر از آن یا آنکه حدیث عمران بیان و رجعت و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی
 گفته اند که تعجل و ترغی و رخصت بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت است اما جواب بنسخ یکی ازین حدیث مکرر موجه نیست
 چه بقول به نسخ را تاریخ معلوم باید که ناخج موخر است از منوع و بجز در احتمال و محسبان قائل بدان نتوان شد یا آنکه
 منصوصیت حدیث اسما وجهی نه دارد چه وی رضی الله عنهما آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم چنانچه گفته اند پراف
 بیان جواز ابا حاتم بیرون آورد و بنمود اگر منوع بود فی ازین حیثیت روا نمودی مگر آنکه گویند زیرا علم بنسخ نبود و
 بزم خود نمود و این بی عید است یا گویند نمودن وی جبه را بمحض از برای اظهار تبرک و تمیز بود نه برای بیان جواز لبس
 نعم قول بمنع و خفیت حدیث عمران در استاعت و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطریق احتمال گویند که
 شاید یکی منسوخ باشد والله اعلم * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * كف انس رخصت کرد و مباح گردانید
آن حضرت * للزير و عبد الرحمن بن صوف في لبس الحرير * زیرین العوام و عبد الرحمن بن صوف را که هر دو از مشرکان
اند و پوشیدن جامه انریضمنی * لحکة بهما * از جهت خارش بدن که ایشان را بود * متفق علیه * و این خارش بدن از جهت
کثرت قمل بود چنانکه گفت * وقی راية لمسلم قال * گفت انس * انهما شکرا لقمل * بد و متیکه زیر و عبد الرحمن شکایت کردند
در بعضی غزوات پیش و قمل بفتح قاف و سکون میم پیش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مقصود * فرفض لهم انی قص
الحرير * پس رخصت داد ایشان را و پوشیدن پیراهن های اینرخی بد آنکه حجت حکم بخار و ات تیزگزین است آنکه
یا بس است مختلط صغری و محترقه مختلطه دم است و رطب مختلط بلغم مالح بدم و حدیث آن در اغلب احوال از کثرت اکل
طعام مایه مالح عریف و حلز و قوا بیل حار است و علاج آن در کتب طب مذکور است و گاهی از کثرت قمل پیدا شود در کفنه اند
که حکم که باین در صحابی خود از قمل بود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم خارش غلبه قمل را با مالچیه پوشیدن پیراهن
انریضمنی فرمود و گفته اند که از خراس هر بر تقویت قلب و تدوین آن بود دفع غلبه سود او امر اقصی است که از آن پید
می آید و آن گرم و تر است و بعضی میگویند معتدل و در آن اصلاح چیری از بیس و خشونت نیست لا جرم این حکم و جرب
و امثال آن نافع بود و بسبب ملاست قمل در آن جای نگیرد و در موجز گفته که اگر بر شمش حار مفرح است و پوشیدن آن منع
میکند قمل را و در شرح این می آید که ابن حینا بر شمش را دراد و به غلبه آورده است و گفته که حار یا بیس است در درجه اول و ازین
جهت در وی تلطیف و تشیف است تلطیف بحر است و تشیف به بیس است صاحب تقویم گفته که حار و رطب است و کمان آنست
که معتدل است و رطوبت و بیس و در آن مفرحات قویه است از جهت ملاست و بیس جوهر روح را مطلقا و نریبه میگرداند
بدن را نه از جهت اختلاص بدن از وی بلکه از جهت تقویت روح طبیعی بر تصرف در غلظت و در شرحی دیگر میگوید
که منع لبس حریر از قملی است که حدیث این بر صبیح قول الدائمین است زیرا که فاحش میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای
روی پس متولد نمی شود از این قملی انقی و ازین حدیث مفهوم میگردد که لبس حریر حرام است الا برای حاجتی و مصلحتی
مثل حرب و قمل و حر و بود و این مذهب شافعی است و نزد مالک جائز نیست اصلا و در همدایه میگوید لا باس است بلبس
حریر و یباد و حرب عند همانرا که آن دافع است سر سختی ملاح را و مهیب تر است و چشم عد و نزد امام ابو حنیفه
مکرره است از جهت اطلاق نهی و ضرورت دافع است بمخلوط رصاحیه گویند که حریر خالص دافع تر است * وعن عبد الله
بن عمر بن الخطاب قال را می رسول الله صلى الله عليه وسلم علي ثوبين معصيرين * گفت عبد الله بن عمر وید آن

حضرت پیران در جامه رنگدن بمصغر * فقال ان هذه من ثياب الكفار * پس گفت این حضرت که این جامه ها بی معصرا
 نه من جامه ها فافران آنها را بپوشیدن آن بکافران * فلا تلبيها * پس مهوش آنها را * و فی رواية قلبا غلبها *
 و در روایتی آمده است که گفت عید الله بن عمرو گفتیم یا آنحضرت بشویم اندر او زائل کرد انهم این رنگ را از این جامه ها
 * قال بل الخرقتهما * گفت آن حضرت بلکه بهوزان آن مرد و جامه را * رواه مسلم * و گفته اند مواد آن حضرت از اوراق
 مهالنه در اخرج ارج آنها است از ملک به بیغ یا به بهر طریق که میسر شود باید از خود جدا کرد و مر بشتن بجهت آن نکرد
 که جامه معصرا اگر چه مرد این را حرام و مکروه است ولیکن برای زنان مکروه نیست پس در شستن آن تفصیح مال است
 پس باز زنان خود بد مله یا بفروشد و بختش تا دیگر زنان از این متمتع شوند و در روایتی آمده است که عید الله بن عمرو
 نظر بظاهرا میبرد و آنها را بوخت چون فردای آن روز ملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نه پوزا نبدی
 آن جامه ها را اهل خود را زیرا که رواست موزنان را پوشانیدن آن و بقرینه این روایت حمل کرده اند اوراق را بر خلاف
 ظاهر و آنکه گویند اوراق مهالنه است در اعلام آثار آن خلاف روایت و درایت است تعبیه در لبس معصرا علما را
 اختلاف است بعضی آنرا مطلقا حرام دانند و بعضی مباح و بعضی گویند اگر عمل از بافتن رنگ کرده باشد حرام است و اگر
 بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر از آن زائل شده مباح و الا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجامع و
 محافل مکروه و اگر در نجافه بیوشد زلف و مختار در مله عیب حنفی گراست تحریمی است و نماز کند او در آن مکروه و
 در رنگ سوخ از غیر معصرا نیز خلاف است و شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متأخرین مصر و استاذ قضاة فی الدین
 حقیقی نموده و فتوی داده که بفرمود از جهات اللون است نه صبغ پس هر صرخ حرام و مکروه باشد و الله اعلم * و بعضی گویند
 بعد از صبغ عایشه * و در اینجا م است که ذکر خواهم کرد حدیث عایشه را که در لبس این است * خرج التیمی صلی الله علیه و
 سلم ذات قال فی باب ثياب اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم * و این حدیث در بعضی از نسخ مشکات باز یادیت
 و علیه موطر محل من شعر امود در اول فصل مذکور است و در مصابیح نیز همین قدر هست و طبعی آنرا شرح کرده و مانع
 متابعی و کردیم ولیکن این حدیث تنه دارد که متضمن مناقب امام حسن و حسین و فاطمه است سلام الله علیهم اجمعین
 با آن تنه آنرا در آن باب ذکر خواهد کرد

کان اوجب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم القميص * گفت ام سلمه در وقت داشته ترین جامه ها بسوی آن حضرت
 پیراهن بود از جهت بردن وی نزد یکتا بستر و قیام و وقار و لا بد چون نزد وی صلی الله علیه و سلم محبوب و مرغوب
 ساخته شده است در روایت حکم و اسرار را خواهد بود که در غیر آن نباشد چنانکه حکم سایر مستحبات است * رواه
 الترمذی و ابوداؤد * و عن اسماء بنت یزید * صحابیه انصاریه است از ذوات عقل و دین رضی الله عنهما حاضر شد نهوک
 و او کشت نه تن از کافران را پیچوب خیمه * قالت کان کم قميص رسول الله * گفت بود آهتین پیراهن پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم الی الراس * تا بعد دست و در بعضی روایات تا مرا نکشتان نیز آمده و اگر زیاده بر آمدی بر وی و رفع در
 قاموس یحیی آورده و در اکثر اصول همچنین واقع شده و در بعضی کتب بصا و نیز نه شده اند و قبل بل عین بصا و اموی
 مقرر است * رواه الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی حدیث اهل بیت حسن و حسین * و عن ابی هریره قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذ لبس قميصا * بود آن حضرت چون می پوشید پیراهن را * بل اذ یلبس منه * آغاز میگردان
 جانب را حتای پیراهن و میا من جمع میمنه بمعنی جانب یمن و لفظ جمع آوردن از جهت آنست که چنانچه یمن قمیص
 شامل آهتین است هر چه از وی تا پایان آنها * رواه الترمذی * و عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم یقول * کتب ابو سعید شیل * ام آن حضرت را که می گفت * اُررة المؤمن * از رة بکسر و موزنه و مکرر زای
 یعنی حالت مرصعه را از پوشیدن مؤمن و عزیمت بر آن * الی انصاف ما قیه * تا نصف ما قیه است و در جمع انصاف ترصعه

و اشارت است بآنکه لازم نیست که تا بتصرف حقیقی باشد و مواضع که قریب بآن است نزد حکم بآن وارد چنانکه گویند از ائمه کتاب را و آخر آن مواضع متعدده که در آن جانها اجتناب مراد دارند و هم از برای بیان توسعه فرموده لا جناح علیه نیست که بر مومن غیما بیند و بین الکعبین در پوشیدن از اقامیان نصف ساق و میان دوشتانک ما عقل من ذلك نفی النار چیزیکه پایا نسبت از شتاب نیک پس آن در آتش دوزخ است از عبارات اولی مفهوم میشود میشد که میان نصف ساق و شتابانک باید باز توسعه دیگر فرموده که باید پایا نواز شتابانک نیستند قال ذلك تلک مراتب گفت آنرا سه بار و ظاهر آن است که اشارت ذلك بما اسفل من ذلك نفی النار است بعد از آن فرمود برآی تهنید و ترویج بر اشیاء و لا ينظر الله يوم القيمة و نظر رحمت نمیکند خداى تعالى روز قیامت الی من جزا زاره بطرا بسوی کسیکه دراز میکند و میکشد از رخو درای طریق تکبر و خیلاء و رواه ابوداود و ابن ماجه شرح و بیان حدیث سابقا پیشتر ازین نقل شده است و عن سالم عن ابیه عن النبی مودعت از عالم که از فاضل تابعین است و سالم است و چه و نام خود در دین و استقامت در سنت و حق می گفت استیجاب ظالم و اعتباری نمیکردند از وی رضی الله عنه روایت میکنند از پدر خود که عبد الله بن عمر بن الخطاب است و پدرش روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال الا یسمی فی الا زار القميص والعمامة فرمود آن حضرت که جزو اسمال که حرام و مکروه است نه آنها دراز از رحمت چنانکه متعارف است بلکه در پیرامین و عمامه نیز می باشد اما دراز از معلوم شد و در قمیص یک رازی آهتین و دامن زیادت بر قلک و حاجت و در عمامه یک رازی راز خا من به است عد در مقدارا چنانکه در شرح حدیث ابی هریره در فصل اول گذشت من جر منها شیئا کسیکه دراز کند و بکشد از این جامها تخیلا بطریق تکبر و در بعضی نسخ خیلاء لم ينظر الله الیه يوم القيمة نظر نکند خداى تعالى بحال و بی روز قیامت رواه ابوداود و النسائی و ابن ماجه ازین حدیث نیز کلامی در فصل اول گذشت است و عن ابی کبشه قال کان کام اصحاب رسول الله گفت بود کلامهاى یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بطحا چه چیز نه بلند رفته در هوا رواه الترمذی و قال بنی احمد یث مکرر روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث منکر است بل آنکه اکثر شراح کام را بکسر کاف جمع گفته اند بضم کاف چنانچه قباب جمع قبه و کبه بضم قلنبه و هم و رزاکویند کذا فی القاموس و بطح بضم با و هم کون طامع ابطح بمعنی زمین مستوی و یکین که آنرا بطحا نیز گویند یعنی بود کلامهاى ایشان من و در موهو و چه چیز نه بلند بر رفته بجا نب هو و بعضی گفته اند نه بلکه جمع کم است بمعنی آستین چنانکه قفاف بکسر جمع قف بیاید بضم وقف زمین بلند قفاف بکسر جماعت یعنی بود آستینهاى ایشان عریض و متسع و زمین بطحا کشاده و قراح نیز می باشد و این معنی نیز صحیح است اما آنکه این جماعه دلیل آنرا بر اداء بمعنی که ایشان کلامهاى می پوشیدن تمام نیست زیرا که چون پوشیدن کلاه و فضیلت آن از ایشان ورود یافته است چنانکه بیاید در حدیث که عمامه بر کلاه فارق است میان ما و مشرکان پس بیان حال در بلند و پستی باید کرد و عن ام سلمه رضی الله عنها قالت لرسول الله صلی الله علیه و سلم حين ذکر الا زار گفت ام سلمه مر آن حضرت را وقتیکه بیان کرد آن حضرت حکم از ازار آنکه دراز نباید هاخت فالمرأه یا رسول الله پس چه کار کند زن و چیست حکم از ازار و یعنی اگر دراز نکند کشف عورت لازم آید قال ترخى شبرا گفت آن حضرت در جواب ام سلمه فرمود دراز نکند زن ازارش را یک شبر یعنی یک بند است زیاده تر از ازار مرد فقالت اذا تمکشف عنها پس گفت ام سلمه اکنون که یک شبر دراز تر از ازار مرد کنی هنوز احتمال انکشاف عورت دارد و رازی ساقی و مثلاً قال فلدا عا گفت پس اگر متکشف گردد عورت و رازی یک شبر فایده نکند دراز نکند یک کز که در شبر است لا تزیل علیه زیاده نکند بر یک ذراع مثلاً اگر ازار مرد تا نصف ساق اعتبار کنند و در رازی یک کز البته موجب تسمی گردد و دراز تر از آن موجب اسمال باشد و اگر پابان تر از نصف ساق قرار دهند در رازی یک شبر کفایست و یک راع خود اکثر را فرمود پس زیاده بر آن حرام باشد رواه مالک و ابوداود و النسائی

[illegible]

تَرین ابراب همه و رُود یافته کند اذگورا و عذبه آن حضرت اغلب پس پشت بُردی و احاطا بر جانب راست و گاهی در عذبه بودند
 میان در کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ یک است اما کُل اقبل و اقل مقداره عذبه چپ را نکشت است و اکثر یک است
 و تطویل آن متجاوز از نصف ظهر یک است اما داخل اسباب و اصراف ممنوع و اگر بطریق دیگر و خبیلا باشد حرام را لا
 مکروه مخالف سنت و گفته اند که تخصیص ارسال عذبه به بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و صواب آنست که ارسال عذبه
 مستحب است و از سنن زوائد است مقابل سنن هدی و در ترک آن اثمی و اثمی نیست اگر چه در فعل آن ثوابی و فضیلتی
 باشد و قول به بودن ارادت موکده خلاف تحقیق است و در کتف گفته و ندب لبس السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفه
 و کتف ای غیره من کتب السنه و الله اعلم * و عن رکابته * بضم را و خفت کاف صحابی است قرشی مطلبی از مسلمة فتح و
 از شجاعان عرب و سخت ترین ایشان است حدیث آورد رحباز بن است * عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * کف
 آنحضرت * فرق ما بیننا و بین المشرکین * فارق میان ما و مشرکان * العما ثم علی القیانس * دستارها است بسته
 بر کلاهها این عبارت در احتمال دارد که مادhtar می بندیم بر کلاه و ایشان کلاه تنها می پوشند بی عمامه و دیگر آنکه ما
 عمامه می بندیم بر کلاه و ایشان عمامه می بندند بی کلاه و گفته اند که مراد معنی ثانی است چه عمامه پوشیدن مشرکان
 بیقین معلوم است و پوشیدن کلاه تنها غیر واقع * رواه الترمذی * روایت کرد ابن حدیث و اترمذی می و احادیث
 در فضل عمامه علی الاطلاق بسیار و رُود یافته * وقال هذا حدیث غریب و احادیث لیس با لقا ثم * و کف ترمذی
 این حدیث غریب اسب و احادیث قوی و قایم انیست * و عن ابی موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه و سلم قال *
 فرمود * اهل الذمب و الحریر للانات من امتی و حرم علی ذکورها * حلال ساخته و مباح کرد انید شد استعمال طلا و
 پوشیدن افریشم مرزنانرا از امت من و حرام کرد انید شد استعمال هر یکی از این بر مردان امت من * رواه الترمذی
 و النمازی قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اذا استجلب ثوبا * بود آنحضرت چون می پوشید جامه نور * جامه با همه * نام می بود جنس آن جامه را بنام می
 * جامه از قمیصا و رداء * هر چه می بود آن جامه نو پوشیده و هتار یا پیراهن یا چادر نام او را می برد باین طریق که
 میکشد عمامه رقهیص و رداء را * ثم یقول * یتستر من خواتم این دعا * اللهم لك الحمد كما سوتیه * خداوند اقر است شکر
 و مدح بر پوشانیدن تو مرا این قمیص را یا این عمامه را مثلا جامه را * اسالك خیر * میطلبم از تو نیکی آن جامه را که بر وجه خیریت
 بر بدن بماند و شری و آفتی بوی نرسد * و خیر ما صنع له * و می طلبم نیکی چیزی را که ساخته شده است این جامه برای آن
 یعنی استعمال او در کعب و مباشرت خیرات و طاعات رود * و اعوذ بك من شره و شوما صنع له * و پناه میجویم بتو از بدی
 این جامه و بدی آنچه ساخته شده است برای آن * رواه الترمذی و ابودرد عن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال من اكل طعاما * روایت است از معاذ بن انس که صحابی انصاریست معنی و در اهل بصره و حدیث او در ایشان
 است که گفت آن حضرت کسی که بخورد طعامی را * ثم قال * یتستر شکر کند خدا را باین کلمات * الحمد لله الذی اطعمنی
 هذا الطعام * شکر مر خدا را که بخوراند مرا این خوردنی را * و رقیقه * و رسانید مرا این طعام مرا * من غیر حول
 و لا قوه * بی حول و بی قوت و بی قدرت که از جانب من باشد و حول بمعنی حرکت است یا حیل و در قاموس بمعنی
 قدرت بر تصرف نیز گفته و این همه معانی متقاربنند و در لا حول و لا قوه الا بالله من کورش * غفر له ما تقدم من ذنبه *
 آمرزیده شود مرکوبند * این کلمات را بعد از طعام هر چه گذشته است از گناهان وی یعنی صغائر * رواه الترمذی *
 روایت کرد ابن حدیث و اترمذی در فضیلت شکر بوطعام * و زاد ابوداؤد * و زیاده کرده است ابوداؤد بر آن فضیلت
 شکر بر لباس را آوردن این حدیث درین باب باعتبار این زیادت است که گفت * و من لبس ثوبا * و کسی که بپوشد جامه
 را یعنی نو یا هاترازان * فقال * پس بگوید * الحمد لله الذی کسانى هذا * شکر مر خدا را که پوشانید مرا این را یعنی این

جامه را * و رزقتمه من غیر حول منی و لا قوه * و داد مرا این جامه را بی حول و بی قوت من * غفر له ما تعد من ذنبه و
 ما تاخر * آموزید * شد مرا و را هر چه کن شده است از کتافان روی و هر چه بعد ازین کند در ماد * لباس ما تعد من و ما تاخر
 مرد و زن کورا است و در طعام ما تاخر من کور نیست و در بعضی نسخ مضایع انرا الحاق نموده اند نظیر یقرینه اخیره و تیاض
 یران کند اقال الطمبی و در بعضی نسخ مشکات نیز موجود است و در بعضی بخط زده و سیوطی و رعفران ما تعد من ان الذنوب
 و ما تاخر رساله ساخته و در روی این حدیث را آورده و در طعام و لباس هر دو کور ما تعد من و ما تاخر کرده و صاحب سفر
 المعاده در هیچ جا ذکر و ما تاخر نکرده و الله اعلم * و عن عایشه رضي الله عنها قالت قال لي رسول الله * بكت عايشه كفت
 مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یا عایشه ان اردت اللعوق بی * ای عایشه اگر میخواهی اتصال و پیوستگی بمن یعنی
 در دنیا و آخرت * فایمکن من الذنوب انما کزاد الزکب * پس باید که بکنی یا باطل ترا از دنیا مثل توشه سوار تجرید است
 بر قنات باندگی از دنیا و تنصیف به و ارشاد که بیعت آن باشد که وی نیز می رود و زود بمنزل میرسد پس او را اندک
 توشه کفایت کند بخلاف پیا که سفر او دیر میکشد پس توشه بسیار باید برداشت * و یا یک و مجالسه الا غنما * و زیور
 دار خود را از منشمینی با تو انکران * و لا تمسخلتی ثوبا * و کینه مشمار جامه را و میند از آنرا بیعت کهنکی * حتی تریعه
 تا آنکه پیوند کنی آنرا * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
 غریب است * لا یخرجه الامن حدیث * نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث * صالح ابن حسان قال * کفت * محمد بن اسماعیل
 صالح بن حسان منکر الحدیث * حدیث وی منکر است و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد * و عن ابی امامه * مرزوق
 است از ابی امامه که نام وی ایاس بن ثعلبه است و وی غیر ابی امامه با هلی است که صحابی مشهور است و این نیز صحابی انصاری
 است رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسمعون الا نصحی * ای ایمنی شنوید ای ایمنی شنوید یعنی بشنوید
 بشنوید که * ان البذاه من الايمان ان البذاه من الايمان * کهنکی جامه و ترک زینت از اخلاق اهل ایمان است و ایمان
 یا آخرت و زینتها ی آن و خساست متاع دنیا و قنای وی بران باعث است تکرار بر ای تاکید و تقریر است و نفی آنچه در طبایع
 و نفوس آدمیان نهاد و عادت بر خلاف آن نشسته * رواه ابو داود * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من لبس ثوب شهرة فی الدنیا * کسیکه بپوشد ثوب شهرت را یعنی جامه نفیس را بقصد تعزز و تکبر که خواص خود را بداند و مردم
 معزز و مشهور گردد اند * البسه الله ثوب بن لقیوم القیمة * بپوشاند او را خدا ای تعالی جامه خسیس که بداند ان خوار ربی
 عزت گرداند او را روز قیامت و تواند که اضافت ثوب بدله بیانیه یا شد یعنی مشغول بی عزتی و خواری سازد و در نظر
 مردم خوار و حقیر گرداند و ناهم و مراد بشوب شهرت بعضی جامه های حرام که مجاب نیست پوشیدن آن داشته اند و بعضی
 نجاهت هائیکه بقصد تعزز و تکبر و خوا را داشت فقر و شکست دلها ی ایشان پوشند اراده نموده اند و بعضی بر جامه های که بقصد
 معشوقی رضایک پوشند یا بقصد اظهار زهد و تعفف بپوشند حمل کرده اند و بعضی جامه را بپوشیدن اعمال که بدان ریاضت
 و خود را بداند مشهور گرداند تا ویل کرده و گفته اند که اطلاق ثوب بر عمل شایع است و شک نیست که وجه اول که نیست
 در شرح حدیث ذکر کرد * شك اظهر و اوفق بحیاق حدیث است * رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه * و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من تشبه بقوم فهو منهم * هر کس که مشا به کرد خود را بپوم می پس آنکس از ان قوم است
 و معرود است و ایشان تشبه با طلاق خود شامل است اخلاق و اعمال و لباس را خوا یا اختیار باشد یا بشارت کرد و اخلاق
 و اعمال است حکم او در ظاهر و باطن جاریست و اگر در لباس است مخصوص بظاهر خواه بود در بیشتر در متفاهم عرفان را
 در لباس اطلاق کنند و باین جهت این حدیث را در کتاب اللباس آورده و بالجمله حکم مشا به شیخ حکم آن شیخ است ظاهر
 کان ارتباطا * رواه احمد و ابوداود * و عن سويد بن وهب * و مرویست از سويد بن وهب که از تابعین است روایت
 میکند * عن رجل من ابناء اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم عن ابيه * روایت میکند سويد از عزی که از بنی امیه

صالحا به است آن مردن را بعد می کنند از بدن رخود * قال قال رسول الله * كفبت بل روي که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و ما لم من ترک لباس ثوب جمال * کسیکه ترک دهد پوشیدن جامه زیب و زینت را * وهو یقل رعلیه * و حال آنکه آنکس قد رت
 دارد بر ثوب جمال * و روی را به تواضع * و در روی ایتی لفظ تواضع زیاد * و آمد یعنی ترک دهد زینت را در
 جامه پیچیده زهد و تواضع و شکست نفس * کسا الله حله الکرامة * پیو شاند آنکس را خدا تعالی جامه بزرگی را یعنی
 از حله های بهشت که موجب رفعت و کرامت باشد یا بزرگی و کرامت را شامل حال او گرداند و در دنیا و آخرت بیکم من
 تواضع لله رفعة الله * و من تزوج لله * و کسیکه بنگاه در آرد زنی را محتض بر او خدا چنانکه زنی بگیرد که نه در مرتبه وی
 بود در رکاءات و نماز و غنا بلکه بر او حفظ نفس از فتنه و صیانت دین و طلب نسل که اصل مقتضای حکمت تزوج است
 و بعضی گویند که مراد به تزوج تصدق بزوجین است یعنی دو چیز از یک جنس که فضل این در حدیث دیگر آمده است
 چنانکه فرمود من اتفق زوجین فی هبیل الله الحیث یف بر سید باشد از آن حضرت که زوجین چیست یا رسول الله فرمود
 دوا سب یا دوا غلام یا دوشتر و زوج مچو و دو چیز را هر یکی از آن دو چیز را نیز گویند و مراد در اینجا این معنی است و زوج
 نیت این گفت و با لجهله ثواب تزوج برای خدا بهر معنی که باشد این است که فرمود * ترجیه الله تاج الملك * پیو شاند
 او را خدا تعالی تاج بادشاهی یعنی در بهشت صاحب مملکت و تشنه و تاج باشد یا کنایه است از جلال و توقیر و عید در
 دنیا و آخرت چون اتفاق در راه خدا بوجه اختصاص و امتیاز کرد که ناظر در اختیار فقر و افلاس است در تصدق و زوجین
 و تنزل و تواضع کرد لوجه الله و تزوج امر او را ناله از درجه خود بزرگ کرد انیت و رفعت و منزلت بخشید او را انعام و
 جل شانه بجزای خاص * رواه * روایت کرد تمام این حدیث را * ابوداؤد * از حویل بن وهب * و رواه الترمذی *
من معاذ بن انس حدیث اللباس * و روایت کرد ترمذی از زحمله این حدیث از معاذ بن انس که صحابی جهنی انصاری
 است حدیث لباس را که گفت من ترک لباس جمال الخ نه حدیث تزوج را که فرمود و من تزوج لله الخ * و عن عیوب بن
شعیب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله بحسب ان یورثه ثمنه طی علیه * بن رستی که خدا
 دوست میدارد که به بیند اثر نعمت و انعام خود را بر بند خود * رواه الترمذی * یعنی چون عطا کند حضرت حق هبتانه
 بند از بندگان خود را نعمتی در وصف میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بند و بتحصین ثیاب و تنظیف و تجدید آن
 بقدر حالت و قدرت و مایه و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر کلامی آن و تا مردم بدانند و محتاجان
 بطلب زکوة و صدقات بوی زوی آرند نه بقصد تکبر و خیل از اینجا معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست
 و گویا موجب کفران نعمت است و همچنین فر نعمتی که وی تعالی بر بند داده مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند
 و استفاد نمایند و در مصدق ما رزقناهم ینفقون داخل شود * و عن جابر قال انا ناسر رسول الله * کفبت جا بر که آمد
 ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زائرا * بقصد زیارت و ملاقات و آن حضرت مشرف می ساخت انصار را
 به تشریف و اکرام خصوصا از آنها که بزیادت فضل و محبت و اخلاص مخصوص بودند * فرأى رجلا شعنا قد تفرق شعرة *
پس دید آن حضرت مردی را و لیکه مورا که پویشان و پراکنده بود موی سر وی و شعش بکمر عین است * فقال * پس گفت
آن حضرت بوجه اهتمام و تعجب و اظهار کرامت * ما کان یجد هذا * ایا نمی یابد این مرد * ما یسکن به راسه * چیز را
که تسکین دهد بد آن سر خود را و فراهم آورد پراکنده موی و رویش کی آنرا وادهان نماید و شانه بکند * و رأی رجلا
علیه ثیاب رطبة * و دید مردی دیگر را که بود بر بدن وی جامه های چرکین * فقال ما کان یجد هذا ما یغسل به توبه * پس فرمود
ایا نمی یابد این مرد چیزی را که بشوید بان جامه خود را از اینجا معلوم کرد که اصلاح بدن و تنظیف ثیاب نیز آن حضرت
محبوب بود و خلاف آن مکروه و تجمل ثیاب و حسن و همت از علامت ادب و وقار است * رواه احمد و النسائی * و عن ابی
الاحوص عن ابيه قال اتیت النبی * ابو الاحوص که تابعی است از اتباع عبد الله بن مسعود نام از عرف بن مالک بن

فمنه بقاد معجزة اغت چشمي بضم جيم رفعت شين معجزة روايت ميکنند از پل زخود که گفت آمد م پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وعليه اثياب دن * رجال آنکه بر بدن من جامه زيون و خميس بود * فقال لي اياك مال * پس گفت آن حضرت مرا ايا هست مرا مالي * قلت نعم * گفتم آري هست مرا مالي * قال من اياي المال * فرمود کدام جنس از اجناس اموال اجيد تر است * قلت من كل المال * گفتم از همه اجناس اموال احسن * قد اعطاني الله من الابل والبق والغنم والخيول والبروق * بتحقيق داده است مرا خداي تعالي از شتر و گاو و گوسفند و ابل و داه و غلام * قال * فرمود آن حضرت * فاذا اتاك الله مالا * پس چون داده است ترا خدا مال * فليمر اثر نعمة الله عليك وكرامته * پس بايد كه يك دشود بر تو اثر نعمت خدا از بزرگ داشتن وي قرا * رواه * روايت كرد اين حديث را باين لفظ كه مذكر كرد بيم * احمد والنسائي وفي شرح المسنة بالفظا المصاحف * و در شرح السنة روايت كرده بلفظ ديگر كه در مصاحف مذكور است عبارت مختلف است مضمون هر دو يكي اگر چه بن اذت ثوب و ثنائت آن محمود و از افعال ايمان است اما بقصد اختيار فقر و زهد در دنيا و قواضع وانكسار اما آنچه بروجته بشل و خست و دناعت بود با رجوع و قد ريت تبيح و من موم است * وعن عبد الله بن عمرو قال مر رجل وعليه ثوبان احمران * گفت كني شت مردى بر وي و رجاءه مرخ بود * فقام على المنبي * پس سلام كرد بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فلم يرد عليه * پس جواب سلام وى نداد اما حمود رين حديث مطابق واقع شده مقيم بمعصمه له * رواه الترمذي را بود او * بايد دانست كه نشستن بر جامه حرير و ديما نيز مكروه است چنانچه پوشيدن را زمام محمد آورده اند كه نشستن نه در مرتبة پوشيدن است در كرامت يعنى هر دو مكر و دناعت و پوشيدن است و استعمال لحاف نيز مكروه است چنانچه وى نيز نوهى پوشيدني است اما تومل بر جامه حرير و خواب كردن بران جائز است نزد امام ابي حنيفة و مكروه است نزد صاحبيه كذا فى مطالب المؤمنين * وعن عمران بن حصين ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال لا اركب الا رجوان * گفتم آن حضرت سوا رعى شوم من ارجوان را بضم همزة و جيم و مكون را معرب را رغوان كه كلمى است مرخ مشهور كذا فى مجمع البحار و طيبى گفته كه آن درختى است كه او را شكوفه مرخ است و هر رنگ سرخ را كه مشابه او است با رغوانى كويند پس بعضى از شاربها ن گفته اند كه مراد آن است كه غنى نشينيم بر جامه مرخ و مراد بر كوب جارس احمرا كثر و برانند كه مراد بان ميشرة مرخ است و ميشرة بكسر ميم و مكون ياف تحتانية و ختم ثاب مثله و راغرى مثل بالش و وساد و خرد و پر كرده طله به پنجه يا پشم كه بر اى فرمى بر زين اسب يا پالان شتر نهند و بعضى آنرا از حرير مرخ ها زنند و بر ثرو و ثارت در لغت يعنى نرمى است و وثير بوزن فعيل يعنى فراش نرم مى آيد و در حله بيف ديكر آمده كه نهى من ميشرة الارجوان يعنى نهى كرد آن حضرت از كوب بر ميشرة مرخ ارغوانى بجهت آنكه داعب متكبران و اهل اعراف است از احاجم پس گفته اند كه مراد از لا اركب الارجوان كه اينجا واقع شده نيز همان ميشرة الارجوان است و لفظ لا اركب قرينه است بر اراقة اين معنى و مفهوم حديث آن است كه اگر ميشرة نه سرخ باشد و مقصود نرمى و راحت بدن بود مباح است مخصوصا بعضى پيران و ضعيفان را * ولا البس المعصر * و نمى پوشم جامه معصفر را سرخ باشد يا زرد * ولا البس القميص المكلف بالحريز * و نمى پوشم پيراهن كه د وخته شده است كريبان و آستين و دامان آن بر قعه حرير يعنى اگر زياده بر قد و مرخص باشد كه چهار انگشت است و كلام در روى و فضل اول در حديث اسماء بنت ابي بكر كه شت * و قال * و گفت آن حضرت * الا * اكاه * باشيد * وطيب الرجال ريج لا لون له * و خوشبوى كه مردان آنرا استعمال كنند بايد كه بوى داشته باشد نه رنگ مثل كلاب و مشك و كافور و امثال آن تازيب و زينب لازم نيابد * وطيب النساء لون لاريج له * و طيب زنان بايد كه رنگ داشته باشد نه بوى چنانكه حنا و تر عفران و مانند آن قابوى بيرون نزنند و عيب فتنه و ابتلاى مردان نكردد * رواه ابو داود * مضمون اين حديث در فصل ثانياى از باب الترجل بيايد و در شائى اين چنين آورده كه طيب مردان چيزى است كه پيل او در ابروى آن و پنهان باشد رنگ آن و طيب زنان رنگ پيل ابروى پنهان و ظاهر امراد اينجا نيز همان است چه طيب بى

و آنچه نشود که بوزن اثنان و ربع بر آنرا بیافزاید بود و نفی از وی غیر صحیح * و عن ابی ریحانة قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عشر * گفت ابو ریحانة که صحابی است و نام او عبد الله بن مظروع است از وی احبت نهی کرد آنحضرت از زده خلعت * عن الوشر * بوا و مفتوحه و شین معجمه ها کند و آخر را نیز کردن دندان و باریک کردن انیدن اطراف آن و میکند آنرا پیرزن بجهت تشبه بجوانان و آنکه میکند این فعل را بغیر خود او را اشاره گویند و آنکه میفرماید دیگر و آنکه بوی این را بکند و نشره خوانند و مردور العنت کرده اند * و الوشم * نیز بفتح و او حکون شین در آخر میم خلا نیدن موزن در پوست و پر کردن آنرا بصرمه یا به نیل * و التنف * و بر کردن موی حقیق از لثیه و راس یا بر کردن موی از ریش و بر روی زینت و یا بر کردن زنان مویها را از روی شان و هبج نهی تغییر خلقت و ارتکاب تکلف مذموم اگر چه زنان از انیت حلال است اما از این تکلفات نهی فرمود و تنف را بر کردن موی از هر وریش نزد مصیبه نیز تفسیر کرده اند * و عن مکامه الرجل الرجل بغیر شعار * و نهی کرد از مضاجعت و معنوا یکی مرد با مرد بی جامه و شعاعه که بر جامه های دیگر پوشند متصل به بدن * و مکامه المرأة بالمرأة بغیر شعار * و نهی کرد از معنوا یکی زن با زن بی جامه اگر خوف فتنه و فساد باشد خود ظاهر است و بی آن نیز خالی از ترک ادب و بیجائی نیست * و ان تجعل الرجل فی اسفل ثیابه حریر مثل الاعاجم * و نهی کرد از کردن مرد در زیر جامه های خود جامه افریشمی را مثل عجمان یعنی پوشیدن جامه افریشمی حرام است بر مردان خداه فوق ثیاب باشد یا تحت آن و عادت اعاجم است که زیر جامه ها جامه پوشند کوتاه از حریر قاشم دارد بدن ایشانرا اینچنین تفسیر کرده است این کلام را طیبی ولیکن گفته که لفظ تجعل و اسفل آبادارد ازین معنی و اگر مراد ازین معنی بایستی گفت و این لباس تحت الثیاب حریرا پس گویا گفته نهی کرد از کردن اینان جامه و بالای آن حریر انتهی پس حاصل آن بود که اعتبار جامه از حریر نسازد چنانکه ابره و در بعضی روایات فقیره آمده که مکر و لبس حریر است که متصل باشد بدن و اگر درون جامه ها متصل بدن جامه کو باس باشد و بالای آن جامه افریشمی حرام نیست نزد ابی حنیفه بخلاف صاحبیه و آورده اند که ابن عباس را دیدند جبّه افریشمی پوشیده پس گفتند با وی که این چیست گفت نه می بینید که متصل بدن چیست و حریر آن جامه داشت از پنجه و صحیح آن است که لبس حریر مردانرا حرام است مطلقا کذا فی مطالب المؤمنین * و ان تجعل علی منکبیه حریرا * و نیز نهی کرد از کردن نیدن مرد در دوشهای خود حریر را * مثل الاعاجم * و در حواشی نوشته اند که مراد علم حریر است زیاده بر قدر مرخص و تواند که مراد انداختن جامه حریر بود مثل رد ابر دوش بطریق تکبر و خیلاء و نیز کمان می افتد که مراد جمله زیادتی است در دوشته بر قبا بد و شها که آنرا درین دو یا از الیاق میگویند و الله اعلم * و عن النهمین * و نهی کرد از غارت کردن مال مردم را بی موجب شرعی * و عن رکوب النمر * و نهی کرد از سواری بر پوست نمر که در نده مشهور است که آنرا یوزکیند چنانکه آنرا بوزین است یا پالان شتر بیند از ندر بران سوار شوند و آوردن لفظ جمع باعتبار افراد و است یا تواند که تغلیبا اراده دیگر در نده ها که امثال اویند از شیر و پلنگ باشد یا باعتبار آنکه مراد جلود آنها است و وجه نهی زینت و تکبر و خیلاء است و نزد شافعی نیاید مویهای او که بط باغت پاک نمی شود نزد ایشان نیز تواند بود و اکثر پوست آنرا بعد مردن بگیرند از جهت د شواری شکار و در بعضی حواشی رکوب نمر را تفسیر بلبوس بر جلود آنها نموده اند و بعضی مشایخ گفته اند که نشستن بر پوست بهاثم رجاء موجب و حشت و تفرقه وقت است کنی نقل الشیخ الامام علی المتقی رحمه الله علیه فی بعض زوائد * و لبوس الشاتم * و لبوس مصد و کالد خول بضم لام و نهی کرد از پوشیدن خاتم * الا لای صلیان * مکر از برای کسیکه او را ملطنتی و حکمی و معامله باشد که در آن محتاج کرد و بخاتم یعنی پوشیدن خاتم بی احتیاج مکرر است کراهت تنزیه یا تحریمی زیرا که آن زینت محض است و بعضی گویند که این نهی در ابتداء حال بود پس از آن منسوخ گشت بدلیل ختم بجایه در عصر آن حضرت و عصر خلفای راشدین و غیر هم پیروان را از ایشان رواه ابو داود و النسائی * و عن علی

قفله بضاد معجزة اهت جشمي بضم جیم وفتح شین معجزة و روایت میکند از بیل زخود که گفت آمدیم پیغمبر را * صلی الله علیه
 و سلم و علی اثیاب و دن * و حال آنکه بر بدن من جامه زبوزن و خمیس بود * فقال لی ایاک مال * پس گفت آن حضرت مرا
 ایا همت مرا ترا مالی * قلت نعم * گفتم آری همت مرا مالی * قال من ای المال * فرمود کدام جنس از اجناس اموال
 است ترا * قلنا من کل المال * گفتم از همه اجناس اموال است * قد اعطانی الله من الابل و البقر و الغنم و الخیل
 و الرقیق * بتحقیق داده است مرا خدا ای تعالی از شتر و گاو و گوسفند و اسب و دانه و غلام * قال * فرمود آن حضرت
 * فاذا اتاک الله مالا * پس چون داده است ترا خدا مال * فلیماثر نعمة الله علیک و کرامته * پس باید که یک دشود بر تو اثر
 نعمه خدا از بزرگ داشتن وی ترا * رواه * روایت کرد این حدیث را باین لفظ که ماذکر کردیم * احمد و النهای و فی شرح
 المسنة باغظا المصباح * و در شرح السنة روایت کرده بلفظ دیگر که در مصابیح مذکور است عبارت مختلف است و مضمون هر دو
 یکی اگر چه بلی اذیت ثوب و ثنائت آن محمود و از افعال ایمان است اما بقصداختیار فقر و زهد در دنیا و تواضع
 و انکسار اما آنچه بوجه تشبیه و خصیت و دناعت بود با وجود قل زیت قبیح و من موم است * و عن عبد الله بن عمرو قال مر رجل
 و علیه ثوبان اعمه و ان * گفت کذلک شد مردی بر روی و جامه مرغ بود * فسلم علی النبی * پس سلام کرد بر پیغمبر * صلی
 الله علیه و سلم فلم یرد علیه * پس جواب سلام وی نداد اما بعد ازین حدیث مطلق واقع شده مقید بمعصوفه * رواه
 الترمذی و ابودار * باید دانست که نشستن بر جامه حریر و دیبا نیز مکروه است چنانچه پوشیدن را زانام محمد آورده اند
 که نشستن نه در مرتبه پوشیدن است و در کرامت یعنی هر دو مکروه است و پوشیدن اشکراست است و استعمال لحاف
 نیز مکروه است چنانچه وی نیز نوی پوشیدن است اما تو مد بر جامه حریر و خواب کردن بر آن جائز است نزد امام ابی
 حنیفه و مکروه است نزد صاحبیه کذا فی مطالب المؤمنین * و عن عمران بن حصین ان نبی الله صلی الله علیه و سلم قال لا یرکب
 الا رجوان * گفت آن حضرت سوا رغی شوم من ارجوان را بضم همزة و جهم و مکون را معربا رغوان که کلی است
 مرغ مشهور کذا فی مجمع البحار و طیبی گفته که آن درختی است که او را شکوفه مرغ است و هر رنگ مرغ را که مشابه او
 است از رغوانی گویند پس بعضی از شارحان گفته اند که مراد آن است که نمی نشینیم بر جامه مرغ و مراد بر کوب جلوس
 است و اکثری بر آنند که مراد باین میثرة مرغ است و میثرة بکسر میم و مکون یا ی تختانیة و ختم ثای مثله و راغری مثل بالش
 و وسادۀ خرد پر کرده مثل به پنبه یا پشم که برای فرمی بر زمین اسپ یا پالان شتر نهند و بعضی آنرا از حریر مرغ ها زدن
 و در ثروت در لغت معنی نرمی است و وثر بوزن فعلیل معنی فراش نرم می آید و در حدیث دیگر آمده که نهی من میثرة
 الارجوان یعنی نهی کرد آنحضرت از زکوب بر میثرة مرغ از رغوانی بجهت آنکه داعب متکبران و اهل اهراف است از
 احاجم پس گفته اند که مراد از لا یرکب الارجوان که اینجا واقع شده نیز همان میثرة الارجوان است و لفظ لا یرکب
 قرینه است بر اداة این معنی و مفهوم حدیث آن است که اگر میثرة نه مرغ باشد و مقصود نرمی و راحت بدن بود مباح
 است خصوصا بعضی پیران و ضعیفان را * ولا البس المعصفر * و نمی پوشم جامه معصفر را مرغ با شل یا زرد * ولا البس
 القميص المکلف بالجویر * و نمی پوشم پیراهن که دوخته شده است کربیان و آستین و دامان آن بر ترقه هر یو یعنی اگر زیاده
 بر ترقه بر مرغ با شل که چهار انگشت است و کلام در روی و فصل اول در حدیث اسماء بنت ابی بکر که شدت * و قال * و گفت
 آن حضرت * الا کاهه باشید * و طیب الرجال ریح لا یون له * و خوشبوی که مردان آنرا استعمال کنند باید که بوی داشته
 باشد نه رنگ مثل کلاب و مشک و کافور و امثال آن تازی و زینت لازم نیاید * و طیب النساء لون لا ریح له * و طیب زنان باید که
 رنگ داشته باشد نه بوی چنانکه حنا و ترصفران و مانند آن تابوی بیرون نزنند و عیب فتنه و ابتلاوی مردان نکود * رواه ابوداؤد *
 مضمون این حدیث در فصل ثانی از باب التریج باین حدیث این چنین آورده که طیب مردان چیزی است که
 پدید آید از بدن آن در پنهان باشد رنگ آن و طیب زنان رنگ پدید آید بوی پنهان و ظاهر امراد اینجا نیز همان است چه طیب بی

و آنچه نخواستند بود پس اثبات ریح بر آنرا بیغایب بود و نفی از روی غیر صحیح * و عن ابی ریحانه قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن عشر * گفت ایوریتانه که صحابی است و نام او عبد الله بن مظارع بن ازدی است نهی کرد آنحضرت از ده خصلت * من الوشر * بوا و مفتوحه و شین معجمه ها کند و آخر را نیز کردن داند آن و باریک کردن انیدن اطراف آن و میکند آنرا پیرزن بجهت تشبه بچوانان و آنکه میکند این فعل را بغیر خود او را و اشره گویند و آنکه میفرماید دیگر و را که بوی این را بکند و موشه خوانند و هر دور العنت کرده اند * و الوشم * نیز یفتح و او و هکون شین در آخر میم خلا نیدن هوزن در پوست و پر کردن آنرا بحرمه یا به نیل * و التفت * و برکندن مو و حقیق از لویه و راس یا برکندن موی از ریش و بر روی زینت و یا برکندن زنان مویها را از روی شان و هبجا نهی تغییر خلقت و ارتکاب تکلف مذموم اگر چه زن از انیس حلال است اما از این تکلفات نهی فرموده و تفت را برکندن موی از روی ریش نزد مصیبه نیز تفسیر کرده اند * و عن مکامه الرجل الرجل بغیر شعار * و نهی کرد از مضاجعه و مضجعه ای مرد با مرد بی جامه و شعار جامه که نیز جامه های دیگر پوشند متصل به بدن * و مکامه المرأة بالمرأة بغیر شعار * و نهی کرد از مضجعه ای زن با زن بی جامه اگر خوف فتنه و فساد باشد خورد ظاهر است و بی آن نیز خالی از ترک ادب و حیثیاتی نیست * و ان تجعل الرجل فی اسفل ثیابه حریز امثل الاعاجم * و نهی کرد از کردن مرد در زیر جامه های خود جامه اغریشی را مثل عجمان یعنی پوشیدن جامه اغریشی حرام است بر مردان خود فوق ثیاب باشد یا تحت آن و عادت اعاجم است که زیر جامه ها جامه پوشند کوتاه از حریر تا نرم دارد بدن ایشانرا اینچنین تفسیر کرده است این کلام را طیبی و لیکن گفته که لفظ يجعل و اسفل آبادارد ازین معنی و اگر مراد ازین معنی بایستی گفت و این لباس تحت الثیاب حریز پس کویا گفته نهی کرد از کردن انیدن پایان جامه و بالای آن حریر انتهی پس حاصل آن بود که استر جامه از حریر نسازد چنانکه ابره و در بعضی روایات فقیه آمده که حکم و لباس حریز است که متصل باشد بدن و اگر درون جامه ها متصل بدن جامه کویا باشد و بالای آن جامه اغریشی حرام نیست نزد ابی حنیفه بخلاف صاحبیه و آورده اند که ابن عباس را دیدند جبّه اغریشی پوشید پس گفتند با وی که این چیست گفت نه می بینید که متصل بدن چیست و در زیر آن جامه داشت ازینجه و صحیح آن است که لباس حریز مردانرا حرام است مطلقا کذا فی مطالب المؤمنین * و او يجعل علی مخبیه حریز * و نیز نهی کرد از کردن نیدن مرد در دوشهای خود حریز * مثل الاعاجم * و در حواشی نوشته اند که مراد علم حریز است زیاده بر قل و مرخص و قوا اند که مراد انداختن جامه حریز بود مثل رد ابروش بطریق تکبر و خیلاء و نیز کمان می افتد که مراد جمله زیادتی است در ختنه بر قبا بدو شاکه آنرا درین دین یازا الباق میگویند و الله اعلم * و عن النهمی * و نهی کرد از غارت کردن مال مردم را بی موجب شرعی * و عن رکوب النمر * و نهی کرد از سواری بر پوست نمر که در ننگ مشهور است که آنرا یوزگویند چنانکه آنرا بر زمین احب یا پالان شتر بنند از دو بران سوار شوند و آوردن لفظ جمع باعتبار افراد و است یا تواند که تغلیبا اراده دیگر و ندها که امثال اویند از شیر و پلنگ باشد یا باعتبار آنکه مراد جلود آنها است و وجه نهی زینت و تکبر و خیلاء است و نزد شافعی نجاست مویهای او که بی باغت پاک نمی شود نزد ایشان نیز تواند بود و اکثر پوست آنرا بعد مردن بگیرند از جهت و سواری شکار و او در بعضی حواشی رکوب تصور را تفسیر بلبوس بر جلود آنها نموده اند و بعضی مشایخ گفته اند که شستن بر پوست بهائیم رجاء موجب و حشمت و تفرقه وقت است کذا نقل الشیخ الامام علی المتقی رحمه الله علیه فی بعض زوائد * و لبوس الخاتم * و لبوس مصد و کالد خول بضم لام و نهی کرد از پوشیدن خاتم * الا لانی ملطمان * مکر از برای کسیکه او را ملطنتی و حکمی و معامله باشد که در آن محتاج کرد و بخاتم یعنی پوشیدن خاتم بی احتیاج مکر و است کرامت تنزیهی یا تحریمی زیرا که آن زینت محض است و بعضی گویند که این نهی در ابتدا حال بود پس از آن منسوخ گشت بدلیل ختم حجاب در عصر آن حضرت و عصر خلفای راشدین و غیر هم بی رد و انکار از ایشان * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن علی

رضي الله عنه قال نهاني رسول الله ﷺ اني كنت اتي رسول الله ﷺ فاني اجد عليه وسيل من خاتم النبي ﷺ
 از بر شستن انگشتری ملا و در بعضی روایات آمد است که برای آن حضرت خاتم را از طلا ساخته اند بگرد زبرجین
 پس ازان بینداخت و نهی کرد ازان بر شستن خاتم زده اید اربعه مکرر است و نزد بعضی علماء مباح و از بعضی مستحب
 مثل طلحه و سعد و عیوب پوشیدن آن نقل کرده اند و شاید که پیش از نهی باشد و الله اعلم و در حدیثی میگوید معتبر حلقه
 است نه تکیه زبرجین که توأم شایسته بر و است و تفصیل ذکر آن در باب الخاتم بیاید و عن لبس التیمی و نهی کرد از بر شستن
 ثوب قمی بفتح قاف و کسر نون آمد و و تشدید سین مهمله منسوب بقس موضوعی است از زمین مصر و در بعضی شرح گفته
 که نهی ازان بر تن پوشیدن است که از حر و تابش و طبعی گفته که آن ثياب از کتان است مخلوط بتحریر و کرمانی گفته که ثياب
 منجمله است که در روی حریر است بر مثال اترنج و ثياب منجمله آنرا گویند که در روی خطهای عریض باشد مثل اضلاع یعنی اهنشوان
 بهلویا کتانی است که در روی حریر است و المیاثر و نهی کرده از میاثر جمع میثره که بمعنی وسار و صغیره که بوزن راست
 کنند چنانکه در حدیث عمران بن حصین در تحقیق لا اربک الارجوان معلوم شد و رواة الترمذی و ابوداؤد و النسائی
 و ابن ماجه و در روایت ایشان میاثر مطلق واقع شده و معمول است بر مقبول چنانکه گفت و فی رواية لا بی داؤد قال
 نهی عن میاثر الارجوان یعنی سرخ ارغوانی چنانکه گذشت و عن معاوية قال قال رسول الله ﷺ من لبس منجمله
 لا یرکوا الخیر ولا لئمار و وار نشویند خزر و نما را باین طریق که آنرا بوزن اسب بنهید و بران سوار شویند چنانکه ظاهر
 لفظ است و سابقا معلوم شد که بعضی بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و رواة ابوداؤد و النسائی و بی انکه خزر بفتح خای
 معجمه و زای مثل د و در قاموس گفته جامه معروف است و در نهایی میگویند که خزر زمان مابق نام جامه ها بود که منسوج
 از صوف را بریشم و آن مباح است و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم آنرا پوشیدند و اند پس نهی ازان بعلم
 تشبه با عا جم خواهل بود که بطریق تکبر و خیلاء آنرا بوزن اعیان بیندازند و گفته اند که اگر مراد بخزان بود که الا ان معروف
 است آن خود همه بریشم است و حرام است مطلقا و برین معنی محمول است در آن حدیث که آمد و در آخر زمان قومی
 پوشد آنرا که احتمال کنند خزر حریر را و گفته اند که این نوع در زمان نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزه اوست
 صلی الله علیه و سلم و در مطالب المؤمنین گفته لا یاس یلبس الخزر و گفته که خزامه دابه است در بستر که بر پوست ری خزمی
 یا شروی نه از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر کانی الصیطان نیز گفته که سید امام ناصر الدین
 گفته است که خزر زمان ایشان نام جامه بود که از موی آن حیوان بتحریر بود که او را بتحریر قتل زکونند اما امروز در
 زمان ما از حریر و رمت میسازند لا بل حرام باشد کانی السراجیه انتهی و اما نماز بکسر نون بعضی جمع آنرا نموده
 دارند بمعنی کساء مختلط پس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلاء و تکبر بوزن اسب بیندازند و اکثر
 برانند که جمع نما است بمعنی سبع معروف و مراد جلوس آن ها است که بوزن بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمون نور
 است نه نما چنانکه در حدیث سابق گذشت و عن رکوب النمر و میگویند که جمع نمون چنانکه نمور است نما نیز امل است درین
 حدیث نیز بروایتی بنمای نما نمور آمد و این قرینه است بر آن که نما بمعنی اوست و فی القاموس النمر کتف سبع معروف و جمعه
 انمروا نمور و نمور و نمور و عن البراء بن عازب ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی عن المیثرة النعماء و روایت
 است از براء بن عازب که آن حضرت نهی کرده از میثرة حمر اشرح این حدیث معلوم شد و چون قید بحمر را کرد معلوم شد
 که مطلق محمول بر و است چنانکه گفته شد و رواة فی شرح السنة و عن ابی ریمه التیمی و بکسر و او سکون میم و بناء مثلثه
 صحابی است در نام وی اختلاف است بعضی عماره گفته و بعضی رفاعه بن یشری بن عوف قل و م آورده بر آن حضرت همراه
 در خود و مسلمانان شد نه هر دو معمول است در کوفیین و قال اثبت النبی صلی الله علیه و سلم و علیه ثوبان اخضران
 کفیت آمد آنحضرت را ز حال آنکه بر آن حضرت و جامه سبز بود یعنی خطوط سبز داشت همچنین تفسیر کرده اند احمر

و اخضر را که در احاد بیت آمد و اخت یا آنکه اخضر خالص نیز رواست * و له شعر قد ملأه الشيب * و مر آن حضرت را موها بود قایل در راس و لحيه شريف که غالب آمد * بود بران موها پیری و در مدد موها در روایت است انس کوید رضی الله عنه که شمر دم در هر لحيه آن حضرت صلی الله علیه و سلم مگر چهارده موی سفید بود در روایت ابن عمر آمد * رضی الله عنه که پیری آنحضرت نزدیک به بخت موی سفید بود در روایتی هفت * نیز آمد * و شبیه احمر * و پیری آنحضرت یعنی آن موهای سفید معد و در سرخ بود * و رواه الترمذی * و مراد بخرخ آن داشته اند که رنگ کرده شد * بود آنکه چنانکه حاکم هم از ابی ریحانه زیاد * کرده مصبوغ بالحنا * و چنانکه مصنف نیز گفته که * وخی روایت لابی دار و هو بذروغره * و آنحضرت خداوند و غره بود و فرقه بفتح و اورو سکون فاجوده تلنرعه کوش * و بهار دغ من حناء * و در موهای شریف و رنگ را آورد کن بود از حنا و درغ بفتح و اوعکون دال ذ. و آخر عین مصله بمعنی لطیف و آلودگی فی المقاموس بر دغ به بالشیء لطفه به و طیبی آنرا بصغ و رنگ تفسیر کرده و در روایتی بزدغ بضم معجمه نیز آمده و ترمذی آنرا در شمائل بطریق شک راوی آورده است و درغ بسکون دال و حرکت آن بدیعنی کل اولی * تحت آید و درغ بعین مصله اصح است در روایت و بعضی گفته اند که مراد از حمرة شيب آن است که سفید خالص نبود بلکه بصرخی میزد چنانکه هاديات احمد که ابتدا ای پیری بصرخی موی بود بعد از این سفید خالص کرد و نه خضاب کرد و به الجمله اختلاف است میان محدثین و حقها که آنحضرت خضاب کرده یا نه اکثر محدثین بر آنند که نکرد * و پیری موی صلی الله علیه و سلم بصرح خضاب نر مید * بود چنانکه در حدیث آمده و چنان بود که اگر قبل در حر کردی پوشیده میشد ای پیری و الا نمایان میشد و حقها اینجا اند را ثبات آن و ازین حدیث مفهوم گردد که همین چند موی میان رنگ را که زود سفید می آورده بودند خضاب میکرد و احتمال دارد که بقصد آنها را خضاب نمیکرد بلکه آن حضرت کافی برای غفل و تنظیم و تطویب حنا و سر میکرد و این موها بد آن رنگ میگرفت و آنکه در حدیث دیگر آمده که موی شریف را نزد انس دیدند متضروب کویند آن نه خضاب بود که آن حضرت کرده بود بلکه انس بجهت تادیب و توبیخ آنرا مطایب میداشت چنانکه شیهه بمضروب می نمود یا انس خود خضابش کرده بود بر او تقویت و تبقیت می و الله اعلم و نیز آنکه در روایات آمده که آنحضرت خضاب میکرد کاه بدمرت و کاه بصفرت مراد آن است که می شست لحيه شریف را بحناء و بز عقوران برای تنقیص و تطهیر و موی شریف خود میا * بود و آن رنگ نمیکرفت کل اصعاف من شیخی رحمه الله علیه موی کثه عجیبه * و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان شاکما * آن حضرت بود بیمار * و خرج یثوقا علی احمه * پس بیرون آمد تکیه کنند به بر احامه بن زید * و علیه ثوب قطر * و بود بر آن حضرت جامه قطار کسر حات و سکون طابوین است یا زیدین که خوشنودی نیست و حی باشد در روی خطهای سرخ و بعضی گویند جفت جامه ایست که آورده می شود از جانب بحرین و قطر و ریه از بحرین است * قد توشح به * بتدقیق پیچید * بود بوی بدن شریف را بطریق و شاح بمعنی خضائل کف زود ص در آورده بود و ش چپ افکند * بود چنانکه مجرم کند و بعضی گویند مراد از توشح اینجا مجرد معنی تغشی اصعبی اعتبار خصوصیت توشح * فصلی بهم * پس نماز کن ارد یا یشان یعنی یا صاحب و امامت کوید و آن آخر نمازی است که ابو بکر صدیق میکند ارد بقرنم پس آن حضرت از درون خانه برآمد و در پهلوی ابو بکر بنه نشست و امامت کرد چنانکه بیان آن بتفصیل در مقام خود مذکور است * رواه فی شرح الحنة * و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان علی النبی * کعبت عایشه بود بر پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ثوبان نظریان غلیظان * و جامه نظری مطبر * و کان اذا فعل فخرق ثوبا علی * و بر د آن حضرت چون می نشست پس عرق میکرد کمران میشدند آن و جامه پیرین میارک ری و تعب میکشید از آنها * فقد م بزم الشام * پس رسید جامه از طرف شام و بز بصرحه و زای مشد * بجامه ناد و خفته * لعلان الیهودی * و زنگان بود و را که نامش اینجا مذکور نشده * نقلت * عایشه گفت پس گفتم آنحضرت را * از بخت انیه * اگر می فرستادی تو کسی را بموی آن یهودی برای خریدن

از آن جامه ها که فاشتریت منه توین * پس منخریدی از آن یهودی و جامه را * الی الجسرة بشمن موجل * تا وقت غنمی
 یعنی از وقتیکه چیزی برسد و ادای آن میسر شود مناصب باشد * فارسل الیه * پس فرستاد آن حضرت کسی را بصوی
 آن یهودی تا بخرد جامه را از روی بارت و وقت میطوره پس طلب کرد آن کس از آن یهودی جامه را بدین وجه * مقال * پس
 گشت آن یهودی بآب آن کس که آنحضرت تنزیدین جایزه او را فرستاد * بود * نقل علمت مائزید * هین انم که چه میخواهی تو
 * اخذتو بل ان تنی بحدی بمالی * یعنی خواهی تو بکرا آنکه ببری مال مرا که جامه است یا این و عده یمن و فایلیکی آنرا بظا هر خطاب
 بآن کس که و که آمد * بود بخزین ن جامه و در حقیقت خطاب بآنحضرت است صلی الله علیه و سلم و در بعضی نسخ درین بیا
 قبتانیه است و هو ظاهر پس بار کشته آمد آنکس و عرض کرد چرا این صواب یهودی را که گفته بود * فقال رسول الله * پس کسی
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ندب * دروغ گفت آن یهودی که اراده من این است که مال او را بزم و ثمن آنرا اندم رخور
 هم مین آنکه که دروغ میگویند و یوا که * فلن علم * بتحقیق اینک اند وی از توریست * انی من اتقامم * که هن هتقی ترین مردم
 * و آراهم الامانة * و ادا کنند و ترین ایشانم مرا ای ائمه زواید اهم بمل حمزه و تحقیقت دال * رواه الترمذی و الدیلمی و وزیر
 حدیث معلوم شد که آنحضرت جامه در شب پوشیده بود و طبع شریف وی از آن تعب و تاذی کشیده و بپوشید * و فله استراحت
 قصید خزیدین جامه خوب بطریق دین کرده و شقاوت و وجود یهودی نابود و نیز معلوم شد که در رجه مرتبه بود لعنهم الله
 و خل لهم * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال رأی رسول الله * گفت دیدم مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و علی نوب
 و مصوغ بعصر * و بر من جامه بود رنگ کرد * شک * بعصر بضم عین و فاء و سکون صاد * موزدا * برنگ کل سورج * فقال * پس
 کیفیت آن حضرت بطریق استهام تعجب و انکار * ما ملنا * چه چیز است این جامه سرخ که تو پوشیدی * فعرقت ما کره * پس
 شبا ختم من کرامت آن حضرت را از پوشیدن آن جامه * فانطلقت * بمن رفتم از نزد آنحضرت * فاجر قته * پس سرختم
 آن جامه را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * چون رفتم وقت دیگر نزد وی * ما صنعت بفعلک *
 چه کردی تو بجا من خود * قلت امر قته * گفتم سرختم آنرا * قال * گفت آن حضرت * فلا کسوت * چرا انور شاییدی آن جامه را
 * بعضی اهلک * بعضی از اهل خانه خود را از نساجه * فابله باص به للنساء * زیرا که باکی نیست و کرامتی نه پوشیدن آن جامه
 زنان را * رواه ابوداؤد * و عن ملال بن عامر * فابله باص به للنساء * و عن ابیه * روایت کرده است
 از پدر خود * قال رايت النبی صلی الله علیه و سلم بمنی * گفت دیدم آنحضرت را در میان راه حجة الوداع بعد از
 آمدن از عرفات * فخطب علی بغلة * که خطبه بخواند آنحضرت و تعلیم احکام میکرد مردم را براهنه و ار * و علیه برد احمر *
 و بود بران حضرت صلی الله علیه و سلم برد احمر چادری سرخ داشت و احمد و رباعی آن حضرت
 هر جا که واقع شده مراد بدین جامه است مخطوط بخطوط سرخ تحقیق مستثنی این است و بعضی از فقها اینجا توهم کرده
 اند که مراد بدان سرخ متضاحت و نه چنین است * و علی امامه بعمر عنه * و علی مرتضی رضی الله عنه پیش آنحضرت
 ایستاده بود تعبیر میکرد از آن حضرت و میروشانید لام او را با و از بلند مردمی که در رتق ایستاده بود دکن که بجهت کثرت
 خلایق و ازدحام آواز مبارک وی جبرائیل کذا قیل و حق آنست که آواز فرستادن و علی مرتضی رضی الله عنه می نهما نید
 * رواه ابوداؤد * و عن عایشة رضي الله عنها قالت صنعت للنبي * گفت عایشه ما خنده شد برای پیغمبر * صلی الله علیه
 و سلم برده سوداء * چادر سیاه یعنی از بشم * فلبسها * پس پوشید آن را * فلما عرق فیها * پس هرگاه که عرق کرد آن
 حضرت در آن برده * و رجل ریح الصوف * یا زب بوی بشم را * نقل فیها * پس بیند احب آنرا بجهت کمال طیب و نظافت طبع
 شریف وی * رواه ابوداؤد * و عن عمار بن رضى الله عنه قال ائمت النبی صلی الله علیه و سلم * گفت جا بر آمد
 نزد آن حضرت * و هو محتب بشملة * و آن حضرت نشسته بود بر هیأت احتیاج بشمله یعنی بجامه که مشتمل بود بر بدن بعضی
 صمله را تفسیر برده کرده اند و تحقیق آن است که برده کسا است و شمله آنچه در کمر بسته شود بر روی بدن خواهر را باشد یا غیر

آن پس شعله خامش است از رد او گما کندانی مجمع البصار و اختیار برداشتن مرد و ماتی است و نشستن بر سرین و احتیاج
 فامی بهر درد است باشد چنانکه هر درد است را بر ماتی که بر دارند و گاهی بر دایا فوطه و احتیاجی آنحضرت درین وقت
 بردا بود که مراد بشعله آنست * قد وقع مد بها * بتحقیق افتاده بود در شیه و طرف آن برده فی الصراح مد ب و مد به
 بضم هاء و سکون دال و ضم ایضاً ریشه و پروجا مه * علی قد میه * بر هر دو قدم مبارک از مقصود آن است که آنحضرت بر هیأت
 اختیار شسته و اختیار انجام خود کرده و این هیأت جلوس متعارف است میان عرب در مجالس و محافل * رواه ابوداؤد *
 * وعن د حیه بن خلیفه * این همان د حیه کلبی است که جبرئیل بصورت وی می آمد * قال انی النبی صلی الله علیه و سلم
 بقباطی * کفتم د حیه * آورده شد نزد آن حضرت جاده فای مصری باریک سفید از کتان و قباطی بفتح قاف و کسر طاء قشید
 یا جمع قبطیه بضم قاف و سکون یا جامه منسوب است بقبط بکسر قاف یعنی اهل مصر که فرعون از آن قوم است و ماریه قبطیه نیز منسوب
 بایشان است و قبط اگرچه بکسر قاف است اما قبطیه بمعنی ثياب منسوب بدان بضم قاف آید برخلاف قیاس و گاهی بکسر نیز خوانند
 و این در نسبت ثياب است که منسوب است بدان اما در نسبت آ و میان بکسر آید بر قیاس پس د حیه میگوید آورده شد د
 حضرت رسول ﷺ علیه و سلم این قمچه را * فاعطانی منها قبطیه * پس داد مرا از آن جامه ها یکجامه * فقال اصد بها
 صد مین * پس فرمود پاره کن او را دو پاره و صد شق شق صلب را کوینک چنانکه شیشه و ظرف بفتح مصل و بمعنی پاره
 کردن و بکسر اهم بمعنی پاره از باب فتح چنانکه شق بهر دو معنی است * فاقطع احد هما قبطیه * پس قطع کن و بجا ز یکی
 از آن دو جامه را پیراهن برای خود * واعط الاخر امرأتک * و بد د جامه دیگر زن خود را * تختمر به * که خمار سازد
 او را برای پوشیدن سر خود و تختمر بر رفع را و جزم آن مرد و صحیح است * فلما ادبر * گفت راوی هرگاه پشت داد د حیه
 و بر پشت یا خود د حیه میگوید و خود را بصیغه غائب ذکر میکند و این نوع نیز در کلام می آید * قال * کفتم آن حضرت
 بد حیه * و امر امرأتک * و بفرمان خود را * ان تجعل تحتی ثوباً * بگرداند زیرا این خمار جامه دیگر را یعنی پیراهن
 زیرا این جامه جامه دیگر * لا یصفها * تا ظاهر نمازدان خمار و کشف کنند موی و روی او را از جهت بودن وی رقیب
 چنانکه نمایان شود از زیر آن بشرة و لا یصفها را برفع و جزم مرد و خوانند و اند چنانکه تختمر را * رواه ابوداؤد
 * و عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علیها * روایت است از ام سلمه که آنحضرت در آمد بروی * و هی
 تختمر * و حال آنکه وی می پیچید سر خود را تختمر * فقال لیه لایتمین * پس گفت به پیچ سر خود را و تخت حنک خود را بیا
 پیچ نه و پیچ کذلک الطیبی و ظاهر آنست که مراد پیچیدن سر باشد بجامه و عادت زنان عرب است که سر را بجامه میپوشند
 مانند عصابه پس آن حضرت نهی کرد که یک پیچ بس است و زیاده نه پیچ تا اهراف نشود و مشا به نکرد د بعمامه مردان و
 ازین حد معلوم شود که زنان را ثلث بس لباس مردان و تشبه بایشان درست نباشد چنانکه عکس آن نیز ازین حال دارد
 * رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن ابن عمر رضي الله عنهما قال مررت برسول الله *
 * کفتم کل شتم به پیغمبر خدا ﷺ و فی اراری استرخاء * و حال آنکه در ازار من سستی و فروغشکی و اقبال
 بود * فقال * پس گفت آن حضرت * یا عبد الله ارفع ازارک * محکم بر بند و بالا برد از ازار خود را * فرغتمه * پس
 برداشتم و بلند کرد انبلیم از ازار * نم قال * پستتر کفتم آن حضرت * وزده * و زیاده کن برداشتن از ازار * نزد *
 پس زیاده کردم در برداشتن * فما زلت انخرع بعد * پس همیشه کوشش و تعهد می نمایم و می طلیم این فعل را و بخصیلت
 را که برداشتن از ازار است بعد از امر کردن آن حضرت بدان * فقال بعض القوم * پس گفتند بعضی مردم که شنیدند
 این سخن را از ابن عمر * البی این * تا کجا و چه حد بر میداری یا برداریم از ازار * قال البی انصاف الساقین * گفت تا
 نصف ساقها * رواه مسلم * و عنه ان لنبی صلی الله علیه و سلم قال * و هم از ابن عمر است که آن حضرت گفت * من جر ثوبه *
 کسیکه بکشود و از کین جامه خود را * خلاء * بر وجه عجب و کبر فی البصر ارجح بضم خاء معجمه و بکسر نیز آمده و بفتح

تحتانیة و حمد و د و خال و حمله بفتح میم و کسر و خا کبر * لم ينظر الله اليه يوم القيمة * نظر رحمت کند خدای اجانب و هر روز
قیامت * فقال ابو بکر * پس چون شنید این و عید و تهلل و الا ابو بکر رضي الله عنه گفت * یا رسول الله از این بهتر نمی * عادت
من است که از این صفت میگرد و وفرو می آید * الا ان اتعاهد * مکر آنکه هر زمان خیر کردم و اصلاح کنم آنرا * فقال له
و رسول الله * پس گفت موایی بکر را پیغمبر خدا * علی الله علیه و سلم انک لست بک رستیکه تو نیستی * ممن یغلبه خلاء *
از آن کسانیکه میکنند جبر از او و در هشتن آنرا بطریق عجب و تکبر و مکر و حرام آن است که کسی آنرا بطریق عجب و تکبر
بکند * رواه البخاری * و عن عکرمة * و هر دو بیعت از عکرمة که مولی و کاتب این عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین است
* قال رایع ابن عباس * گفت دیدم این عباس را * یا نزر * که از او می پوشید * فیض حاشیه از او * پس می نهاد طرف
از او خود را * من مقلد * از جانب پیش از او * علی ظهر قد م * بر پشت پا میخورد * و یرفع من مخرقة * و بر می داشت طرف
از او از جانب پس از او * قلت * گفتیم یعنی این عباس را * لم تقترض الا لآخرة * بکسر همزة و ا عجمه می پوشی از او را
این نوع پوشیدن * قال رایع * گفت این عباس دیدم پیغمبر خدا را * علی الله علیه و سلم یا نزرها *
می پوشید از او را که گاهی این نوع پوشیدن که از پیش فرو می هشت و از پس بر می داشتید از این حال میگویم میشود که
بلند داشتن از او از جانب پس کافی است در حد اسماء * رواه ابوداود * و عن عماره * قال قال رسول الله علیه
و سلم * گفت عماره بن الصامع که گفت آن حضرت * علیکم بالعائمه * بر شما باد پوشیدن دهارها * فانهها * زیرا که عماره
* عماره * علامت فرشتگان است چنانکه روزی بر آمدند دهارها پوشید و عماره مقصور آنرا و محمد و * و از خود
و یک از او و فرو هلد اطراف عماره را * خلف ظهرکم * پس پیش خود زیرا که ملائکه نیز باین هیأت آمدند بودند و در
بدنی نسخ ظهورکم و مظاهر * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و احادیث در فضل عماره بسیار آمدند بعضی از این در
شرح مقرر الصاعد ذکر کرده ایم * و عن عائشة ان اسماء بنت ابی بکر دخلت علی رسول الله * و مرویست از عایشه که اسماء
ب دختر ابی بکر آمد و پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و علیها ثياب قاق * و حال آنکه بود بر اسماء جامه های تنگ باریک
* فاعرض عنها * پس روی کرد انید آن حضرت از اسماء * و قال یا اسماء ان الراء اذا بلبت المعیض * و فرمود ای
یا اسماء بد رستیکه زن چون بر حد حیض را یعنی وقت بلوغ را * ابن یصلح ان یرى منها * نوك و در حد نیست که دیده شود
از آن زن هیچ عضو * الا من او هن * مکر این و این * و اشارالی وجهه و کفیه * و اشارت کرد برای بیان اشارت الیه *
و هلد ابوی روی خود و هلد و کف دست خود این مترعورت است مرزن را و حجاب آنست که از خانه پیش مردم بیرون
نمایند اگر چه پوشیدند باغند و ان از خواص ازواج مطهره آن حضرت است رضي الله عنهن اجمعین و از این حدیث معلوم
میشود که چون اندام در جامه باریک نماید حکم برهنه دارد * رواه ابوداود * و عن ابی طاهر * مرویست از ابی طاهر که
تابعی اسماء و شناخته نشد است نام او روایت میکند از سالم بن عبد الله در روایت کرد اسماء از وی حجاب بن اوطاف
و توثیق نمود * و را * قال ابن عیسا * گفت ابو طاهر که علی رضي الله عنه * اشترى ثوبا بثلاثة دراهم * خرید جامه را سه
درهم که کمتر از ربع تریقه نقره باشد * فلما لبسه * پس هر که پوشید او را * قال * گفت * الحمد لله الذی رزقنی من البریاش
خدا تجمل یعنی ایناس * شکر خدا را که مرا از جامه های زینت چیزی که تجمل و تزین میکنم بد آن چیز در میان
مردم و ریاض بکر را جمع ریش بمعنی زینت مستعار از ریش طوطی یعنی بروی که هم لباس اسماء و او هم زینت * و راوی
به عورتی * و آنچه می پوشید و متر میکنم بد آن چیز اندام نهایی خود را تلخیص است بقول مولی * سمعنا نه قد انزلنا علیکم لباسا
نیواری سوارتم و ریاض این کلمات را حضرت مرتضی خواند * ثم قال * بهتر گفت * هكذا سمعت رسول الله * اینچنین
شنیدیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که میگفت و می خواند بعد از پوشیدن جامه از برای شکر و امتنان
به حق تعالی * رواه احمد * و عن ابی امامة قال لم یس عمر بن الخطاب رضي الله عنه ثوبا جلیلا * روایت است از ابی امامه

گفت پوزیک عمر رضی الله عنه جامه نپوشید * فقال * پس گفت بنی کلمات را * الحمد لله الذی کمائی * شکر مر خدا را که
پوشانید مرا * ما را را به عورتی * جامه را که به پوشم بد آن برهنگی خود را * و اتجمل به فی حیوتی * وزینت کنم بوی
در حیات خود * ثم قال سمعت رسول الله * پست گرفت عمر بن الخطاب شنیدم رسول خدا را * صلى الله علیه وسلم یقول *
میگفت * من لبس ثوبا جلیدا فقال * کسی که بپوشد جامه نو را پس بگوید * الحمد لله الذی کمائی ما اوراق به عورتی
و اتجمل به فی حیوتی تم عمل الی الثوب الذی اخلق * پسترتصل کند بسوی جامه که کهنه کرده است او را * متصل به * پس
تصلی کند بان جامه کهنه * کان فی کنف الله * باشد در پناه خدا و ما یغشی عانیات او فی القاموس کنف بفتح تین پناه و پرده و سایه
* رفی حفظ الله * و در نگاه داشت و نگاهبانی او * و فی ستر الله * و در پرده عفو و مغفرت و فی تعالی ستر بکسر سین اسم و بفتح
مصدر * حیا و میتا * زنک و مرد و زنک و بجهت شکر کند اری نعمت و مرد و بجهت ثواب تصدق * رواه احمد و الترمذی
و ابن ماجه قال الترمذی هذا حدیث غریب * و درین حدیث استحباب تصدق است بجای آنکه کهنه بشکر کند اری جامه نو
* و عن علقمة بن ابی علقمة * تابعی مدنی مولای عایشه و ابن غیره علقمة بن قیس است صاحب ابن مسعود از کبار تابعین و مشاهیر
ایشان که مطلق علقمه منصرف بوی کرد * عن امه * روایت میکند از مادر خود * قاله * گفت ما در علقمه * و در علقمه
حفصه بنت عبد الرحمن علی عایشه * در آمد حفصه دختر عبد الرحمن بن ابی بکر بر عایشه * و علیها خمار رقیق * و بود بر
حفصه خمار نرم و تنگ * فشقته عایشه * پس پاره کرد آن خمار را عایشه و بر کشید از سر حفصه * و گستره خمار اکتیفا * و پوشانید
حفصه را خمار درشت و طویل و خمار بکرم و پوش زنان * رواه مالك * و عن عبد الواحد بن ایمن * کنیه او ابوالقاسم است
مخزومی مولای ابی عمرو بعضی گفته اند مولای ابن ابی عمرو شنید از پدر خود و جز او از تابعین * عن ابیه قال دخلت
علی عایشه * گفت ایمن در آمدم بر عایشه * و علیها درع قطری * و بر عایشه بود درع قطری که جامه ایست از یمن
یا بحرین و درع در قاموس بمعنی پیراهن زن گفته و در مغرب گفته درع جامه که به پوش زن بالا ی پیراهن * ثمن خمسة دراهم *
انچنین زبون بود آن جامه که بهای او پنج درهم بود * فقالت * پس گفت عایشه با یمن * ارفع بصرك الی جاریتی * برد از
نظر خود را بجانب او * من * انظر الیها * به یمن بصوی و * فانها تزهی ان تلبسه فی البیت * پس بد رستی که آن جاریه
نگذر میکند از پوشیدن این جامه در خانه چه جای آنکه آنرا پوشیده بیرون بر آید و تزهی بلفظ مجهول است و معنی و معلوم
انچنین آمده است استعمال بعضی الفاظ چنانکه نتجت لنا فقه بلفظ مجهول کویتد و مراد معنی معلوم است یعنی زائید
ناقه گفت عایشه رضی الله عنها و بیان کرد از حال فقور و عسرت و زهد خود در زمان آنحضرت * و قد کان لی منها درع علی
عهد رسول الله صلى الله علیه وسلم و بتحقیق بود مرا از این ثیاب نظری پیراهنی در زمان آنحضرت و طبیعی گفته که ضمیر منها
مرا جمع است بجنس ثیاب که اعتبار کرد نشود بدان و قد روی و قیمتی نباشد آنرا و گفت * فما كانت امرأة * پس نبود هیچ
زنی که * تقین بالمدینه * آراسته میشد برای زفاف و عروسی در مدینه تقین آراستن قینه کنیزک سرود کوی * لا ارسلت
الی تستعیره * مگر آنکه میفرستاد آن زن کمی را بسوی من تا استعارت میکرد از من آن جامه را * رواه البخاری
* و عن جابر قال لبس رسول الله * گفت جابر پوشید پیغمبر خدا * صلى الله علیه وسلم یوما * روزی * قباء دیباچ
مدیله * قباء دیبا که بهدیه فرستاده شد بود برای او * ثم ارشك ان نزع * پسترتزود بر کشیدن قبار از بدن
مبارک خود * فارسل به الی عمر * پس فرستاد آن قبارا بسوی عمر رضی الله عنه * فقیل قد ارشك ما انتزعته * پس
گفتند صحابه بتحقیق زود واقع شد بر کشیدن قبار از بدن * یا رسول الله فقال نهانی عنه جبرئیل * پس فرمود
آنحضرت نهی کرد مرا از پوشیدن آن قبا جبرئیل عم معلوم شد که پوشیدن آن قبا پیش از ورود نهی بود * فجاء عمر
یبعی فقال * پس چون شنید این قصه را عمر آمد کریان نزد آنحضرت پس گفت * یا رسول الله کرمت امرأه اعطینیه *
مکرره داشتی تو چیزی را یعنی این قبار او دادی مرا * فمالی * پس چه کار کنم من و چه باشد حال من و چون عمر رضی الله

خیال کرد که آن حضرت قبار بنوای برافیه پوشیدن داده است و گریه کرد از آن نزد آن حضرت بروی و تسلی دادار را * فقال * پس گفت * انی لم اعطک * بد رهنیکه من نداده ام ترا این قبار * تلبیه * تلبیوشی آنرا * انما اعطیکه تبیعه * نداده ام آنرا مگر برای آن که بفروشی آنرا * غیاحه * بالقی در هم * پس بغر وخت عمر آنرا بد و هزار درهم و چون قیمتی بود حکم نکرد که برای زنان جامعه سازد چنانکه در جامعه ای دیگر فرمود * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال انما نهی رسول الله * گفت ابن عباس * صلی الله علیه و سلم عن الثوب انما صحت من الحریر * مگر از جامه که افزیش صرف باشد و تا رو بود روی مرد و افزیش بود و مخلوط بچیزی دیگر نباشد حصمت بضم میم و مکنون صادر و ختم میم اخیر جامعه یکتا * فاما العلم * اما علم که از حریر بر جامه کشیده باشند * و حدی الثوب * و تار جامه که از حریر بود * فلا بأس به * پس هیچ باک نیست از پوشیدن آن * رواه ابوداؤد * بد آنکه ثوب حریری که حدی و لیسه یعنی تار و پود از افزیش بود حریم و مکروه است مگر بقول شاذ از بعضی علما که عمل بدان نتوان کرد و نزد صاحبیه مباح است در حرب و آنکه تار و روی افزیش است نه پود وی مشروع است با تفارق و عکس وی نیز مکروه و مکروه در حرب پس در حرب نزد صاحبیه خالص هم مباح است و نزد امام ابوحنیفه مخلوط که پود از حریر است و تار و روی جز آن اما آنکه تار و روی حریر بود و پود وی جز آن مباح است مطلقا * وعن ابی رجا * قال خرج علينا * بفتح را و جیم نام را * و عمر ابن یتم عطار و در بعضی روایات ریاضت جاهلیت و اسلام را گفت بیرون آمد بر ما * عمر ابن حصین و علیه مطرف من خز * و برزق مطرف بود از خز و مطرف مثله الیمیم ثوبی که در دو طرف آن علم است و میم زائد است و در قاموس گفته که مطرف بر وزن مکرم رد از خز مریم که بملها د ارد * و قال ابن رسول الله * و گفت عمر ابن حصین که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال * گفت * من انعم الله علیه نعمة * کسی که افاضه کند خدا تعالی بر وی نعمتی را * فان الله يحب * پس بد رهنی که خدا تعالی دوست میدارد * ان بری اثر نعمته علی عبد * که دیکه شود اثر نعمت وی بر بند * او و شرح این در فصل ثانی در حدیث عمر و بن شعبه کدشت * رواه احمد * و ابن عباس قال * گفت * کل ما شئت والیس ما شئت * بخور هر چیزی را که میخواهی و بپوش هر چیزی را که میخواهی * ما اخطأ تک اثبتان * ما دام که نرسد ترا و بگذرد از تو در و خصلت * عرف و مخیلة * اسراف و تکبر یعنی کرامت تو سمیع در طعم و لیس و تکبر اسراف و هر چه نه برین وجه است مباح است * رواه البخاری فی ترجمه باب * و این حدیث را بخاری در ترجمه بابی * و عن عمر بن شعیب عن ابیه عن جدته قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلوا و اشرابوا و اصلقوا و البسوا * بخورید و بنوشید و تصدق کنید و بپوشید هر چه میخواهید * ما لم یبالا * اسراف و لا مخیلة * ما دام که مخلوط نگردد احواف و تکبر * رواه احمد و النعائی و ابن ماجه * و ابن الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احسن ما زرتهم الله فی قبورکم و مساجدکم البیاض * بد رهنی که بهترین جامه ها که در دنیا بیند شما خدا تعالی را در قبرهای خود و مسجد های خود جامه سفید است * رواه ابن ماجه * باب الخاتم * باب در بیان خاتم و امثال آن از جنس های و در خاتم پنج لغت است خاتم بفتح تا و کسر آن و خاتم و ختام بکسر خای و ختم بفتحتین و در بعضی کتب ختام و ختموم نیز گفته اند * الفصل الاول * عن ابن عمر رضی الله عنهما ان اخذ النبي * گرفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم خاتما من ذهب * انگشتری از طلا * و فی روایة * و در روایتی این زیادتی آمده که * وجعله فی ید الیمنی * و کردانید آن حضرت خاتم را در دست راست خود * ثم القا * پسترازد اخت و بر تافت آن خاتم * طلا را * ثم اخذ خاتما * پستر گرفت انگشتری را * من ورق * از نقره و ورق بکسر را و فتح آن و مکنون غیر آمله بمعنی دراهم سکه زده و مراد اینجا نقره است * نقش فیه * نقش کرده شده در خاتم * محمد رسول الله * و نقش بصیغه معلوم نیز خوانده و چون این کلمات متبرک بود و مشترک میان معلمانان و مظنه این بود که همه رغبت کنند و نقش کردن آن نهی کرد * و قال * و گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم * لا یبقش احد * باید که نقش نکنند هیچ یکی

صلی الله علیه و سلم اراد ان بکتاب روایت آن حضرت خواست که بنویسد فرمائی * الی کسری * بجانب کسری بفتح کاف و کسراً و فتح را و اما لئلا آن بکمر نیز آمده لقب بادشاه فارس است معرب خمر و وقصر و بنویسد فرمان بجانب قصر که لقب بادشاه روم است * و التجاشی * و بنویسد بجانب نجاشی بفتح نون و کمر آن با تخفیف جیم و تشدید یاء و تخفیف او بسکون کند اصححه بعض الا فاضل لقب بادشاه همیشه است و تخفیف یا اشهر است * فقیل انهم لا یقبلون * پس گفته شد که ایشان یعنی این ملوک قبول نمیکنند * کتابا * کتابی را * الاختام * مکرمه * فصاع رسول الله * پس ماخذ پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم خاتما * انگشتری را یعنی امر کرد به ساختن صوغ در کابل ریختن که اخته را بعد از ان بیان کرد خاتم را بقول خود * حلقة فضة * و بیان فص نکرد اکتفاء یا از جهت آنکه چون حلقة ملبوس است در دست و حمل استبعاد است ذکر کرد آنرا برای بیان جواز در بعض احادیث آمده که فص نیواز فضه بود و در بعضی فص حبشی بیان آن در احادیث بیاید * نقش فيه * نقش کرد یا نقش کرده شد در این خاتم * محمد رسول الله و آله و سلم * روایت کرد مسلم این حدیث را همچنین مجمل * فی رواية البخاری * و در روایتی مر بخاری آمده که * کان نقش الخاتم ثلاثة سطر * بود نقش خاتم سه سطر * سطر یک سطر باین محمد و رسول سطر * و سطر میانه رسول * و الله سطر * و سطر دیگر بالا الله شیخ محمد ال دین نوری گفته سطر اول الله و سطر دوم رسول و سطر سوم محمد بدین هیت ۲ و در بعضی حواشی باین هیت ۱ نوشته محمد رسول الله و الله اعلم و خاتم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وی بدست ابوبکر صدیق بود یعنی بر روی پنداشت و در روق و بعد از وی بدست عثمان ذی النورین رضی الله عنهم و در آخر عهد خلافت وی از دست معقیب که خادم وی بود در پیش از پس افتاد و هر چند اینستند پیدا نشد و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و پویشانی رفتنه و اختلاف که در عهد وی و بعد از وی شد کم شدن آن خاتم بود که در روی سری مودع بود که باعث انتظام و التیام امر بود چنانکه در خاتم مایمان علیه السلام و الله اعلم * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان خاتمه من فضة * و هم از انس آمده که بود حلقة انگشتری آن حضرت از نقره * و کان فضة منه * و بود نکین او هم از نقره * و رواه البخاری * و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لبس خاتم فضة فی یمنیه * آنحضرت پوشید انگشتری نقره را در دست راست خود * فیه * بود در آن خاتم * فص حبشی * نکین منسوب بحبشه باین معنی که از جزع و یا عقیق بود زیرا که کان وی یمن و حبشه است یا مهره دیگر بود که در حبشه می باشد یا همین یعنی مراد است و حبشه را از یمن میدارند از جهت قرب وی از آن یا میا برنک حبشیان یا آنرا در حبشه ساخته بودند یا مانع وی حبشی بود چنانکه در صفت تیغ آن حضرت آمده که حنقی بود یعنی صانع از بنی حنیفه بود و باین معنی منافات ندارد بودن وی از فضه و برنق در معنی اول حمل بر تعدد خاتم بایل کرد * کان یجعل فضة مما یشی کفه * بود آنحضرت که میگردد این نکین آنرا بجانبی که متصل بکف است یعنی باطن کف چنانکه گذشت و بیشتر اطلاق کف بر همان جانب آید * متفق علیه * و عنه * و هم از انس است که * قال کان خاتم النبی * کلمه بود خاتم پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی هذه * درین انگشت * و اشار * و اشارت کرد آنس از برای تعیین مشار الیه بهذه * الی النضر من الید الیسی * با نکشت کوچک دست چپ * رواه مسلم * و عن علی رضی الله عنه قال نهانی رسول الله * کف علی مرتضی نهی کرد مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان اتختم * ز مهر کردن * فی اصبعی هذه اومدة * در انگشت من که این است یا این است * قال * کف راوی * فارمی * پس اشارت کرد علی مرتضی با لفظ هذه نخم * الی الوسطی * بصوی انگشت میانه * و التي تلیها * و بهذه دوم بصوی انگشت که متصل است انگشت میانه را یعنی هبابه کند اقیل و احتمال دارد که ضمیر قال برای علی باشد و در فارمی برای آنحضرت و احتمال اول ظاهر تر است بعضی از شارحان گفته اند که در اینهم و بنصر هیچ روایتی نه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نه از صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین نیامده پس ثابت شد احتیاج بختم در خنصر و باین جانب میل کرده شافعی و حنفیه و این در حق مردان است و زنان را جایز است که در همه انگشتان پوشند * رواه مسلم * الصلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

لہ
ول
ن

ل
ا

من عبد الله بن جعفر رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه * كفت عبد الله بن جعفر *
 كه صلابي بود و در جود و سخاوت بي نظير عالم بود آنحضرت كه مي پوشيد خاتم در دست راست خود * رواه ابن ماجة *
 روايت كرد ابن عبد بن ماجة از عبد الله بن جعفر * و رواه * و روايت كرد آنرا * ابوداؤد والنسائي عن علي * وعن ابن عمر
 رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتختم في يمينه * و روايت از ابن عمر بود آنحضرت كه مي پوشيد
 انگشتری را بدست چپ خود * و رواه ابوداؤد * وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ حذرا * ان حضرت
 گرفت جامه افريشي را * فجمعه في يمينه * پس نهاد انرا در دست راست خود * و اخذ ذميا فجمعه في شماله * و گرفت
 طلا را و نهاد آنرا در دست چپ خود * ثم قال * يستبرأ من حضرت * ان هذين * بدستيكه اين دو چیز * لغرام علي
 ذكر الامتي * هرام است هر يك از ان بر مردان است * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذي * وعن معاوية ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم نهى عن ركوب النمر * نهى كرد آنحضرت از سوار شدن بر بومهای نمور شرح آن كه شد * وعن الحسن ان هب *
 و نهى كرد از پوشیدن طلا * الا مقطعا * مگر بچيزي شكسته بر زير زير كرده شده و مقطع در اصل جامه كوتاه و هوانا قصير
 كويند و اين جهت تفصير كرده اند آنرا بشيخ يسير قليل مثل چند بشير يا حلقه كمربند يا بند ان و بيني و مانند آن و تفسير كرده
 اند انيك را بچيزي كه در روي زكوة و تحليل انيك از ذمب بر قیاس تحليل اندك از حرير است مثل سه چهار
 انگشت از ان چنانكه گذشت و طبعي از ابوسليمان خطابي نقل كرده كه نهى با اعتنا مصروف به نماز است نه رجال يعني
 نهى كرد از لبس ذمب مگر مقطع كه آن حلال است مرزنا را حكم از مردان هنوز بر نهى و كراهت و طبعي گفته كه اين
 توجيه چيست است وليكن لفظ حد يدايى است از فرق و تمیيز میان مردان و زنان چنانكه نهى از ركوب نمور كه قوين او است
 ان نهى پوشيدن نماز كه اگر احادیث ديكر كه دال اند بر نهى ذكر از ذمب نه انان قرینه بر اراده اين معنی دارند و در ثلث
 و در مطالب المؤمنین از حد ايه و كافی می آرد كه لجام و ركاب : پاردم چون مفقوض باشند و جامه كه در روي كتابت از
 ذمب و فقه بود و سوار شدن بر زمین مفقوض و نشستن بر كرسي مفقوض و تيكه جاي نشستن و دست گرفتن فقه نبود جائز است
 نزد ابی حنیفه و ابویوسف گفته كه مكر و ده است و قول محمد كاهي با ابی حنیفه و روايت كنند و كاهي با ابی يوسف و برين خلاف
 است كردن ايند انهاد بر شمشير و مسجد و حلقه آئينه و كردن انيك منصف ذمب يا مفقوض و همچنين جامه كه در روي كتابت
 بد ذمب و فقه است و مراد بحلقه آئينه آن است كه بر كردن آن بودند آنچه بدست كيرند زيرا كه در مكر و ده است با اتفاق
 و اين در رجال ذمب است اما تمويه كه باب طلا باشد مكر و ده نیست و نزد ابی حنیفه اتخا ذمب در مثل منطقه و حلیه
 حيف مكر و ده است زيرا كه در فقه استغنا است از ان و اصل در استعمال ذمب و فقه حرمت است و فقه كافی است * رواه
 ابوداؤد و النسائي * و عن بريد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لرجل عليه خاتم من شبه * رواه ابی حنیفه از بريد * و سلمی
 كه آنحضرت گفت مرودي را كه بود بروي انگشتری از برنج كه بهندى زبان آنرا پيچيد كزيند و او را شبه كزيند بفتحتين
 از جهت مشابهت از طلا در رنگ پس آنحضرت بآن مرد بطريق تعجب گفت * مالي اجل منك ربح الا صنام * چيست مرا كه
 می يايم از تو بروي بتان و اين از جهت ان فرمود كه بتان از برنج می ساختند * فطرحه * پس انداخته ان مرد و در كرد از خود
 آن انگشتری را * ثم جاء و عليه خاتم من حديد * بستر آمد آن مرد و حال آنكه بود بروي انگشتری از آهن * فقال * پس
 گفت آنحضرت * بالي اري عليك حلية اهل النار * چيست مرا كه می بينم بر تو زيو رو پوشش و زخيان * فطرحه * پس
 انداخته آن مرد آن انگشتری را * فقال * پس گفت احمد * يا رسول الله من اى شيعي اتخذ * از چه چیز بخرم آن انگشتری را
 * فقال * پس فرمود آنحضرت * من درق * بساز از نقره * و لا تلمه مثقالا * و تمام مكن آن انگشتری را تا مثقال بلكه كمترا از ان كن و
 اين بيان اولی و احسن است زيرا كه اصل در ذمب و فقه حرمت و كراهت است پس از قدر ضرورت زياده نبايد و هم از پنج جهت
 پوشیدن در انگشتری و زياده بران مكر و ده است وليكن ما حقن انگشتریهاى متعدده مكر و ده نیست اگر بنويسد بپوش * رواه

[illegible]

انحراف برای دفع قزع و راحت رومی خوابی این کلمات موخته بود اعموز بکلمات الله التامات من غصبه و عقابه و شرمه باد
 بومل منوات الشیاطین وان الحضورون و روف رضى الله عنه تلقین میکرد آنرا کسی و آنکه عاقل می بود از اولاد وی و کسیکه
 طاقل نبود می نوشت آنرا از زبان او می نوشتند و کردنش کذا فی الحصن الحصین * و عزل الماء بغير محله * و مکروه
 میل داشت بیرون اکلنهای آب منی را از فرج زن و وقت انزال تا دخل نکند و در غیر محل عزل بکمر حائز فتح آن که زن
 نهاده باشد و بی احتیاجی و عزال جائز نیست بخلاف اینها که محل عزل است و عزل از وی مکروه نه و در بعضی روایات در
 غیر این حد یف و عزل الماء عن مسئله واقع شده و همین مسئله درین روایت راجع بماء خواص بود و مراد بمحل ماء عروج امرأة
 مکروه * و فساد الصبی * و مکروه میل داشت فساد صبی را مراد و طبی امرائی است که شیر میل می پس حاصل میکرد و بعزت
 آن شیر وی قائل میکرد و وصی که آن شیر را میخورد و فساد وضعف بنیه را می یابد و میجامد امرأة را در حالت ارضاع
 غیل می خوانند بفتح غین معجمه و ذکر آن در بابها المباشرة از کتاب النکاح کف شفا * غیر محرمه * در حالتیکه حکم نکنند
 است بر صوم آن یعنی مکروه میل داشت این ده خصال را و حرام نکرد انیک و اکثر شراح بر آنند که این متعلق است بفساد صبی
 و معنی آن باشد که مکروه میل داشت فساد صبی و جماع زن را در حالت ارضاع اما حرام نکرد انیک چه و طبی امرأة مکروه
 حلال است بر بجز این احتمال که متضمن بر حرامت حرام نکرد اما اگر متعلق باشد بجمیع آنچه مذکور شد از خصال
 حشره لازم آید که تختیم بن هب مکروه غیر محرم باشد و حال آنکه وی حرام است بی خلاف مگر آنکه گویند حکم وی معلوم
 و مقرر شده است که حرام است بکلمه دلیل که حدیثها را جماع است و ازین حکم خارج خواهد بود فتیله * رواه ابوداؤد
 والنسائی * و من ابن الزبیر ان مولاهم * و مرویست از عبد الله بن الزبیر که رنی که مولای ایشان بود * خرجت با بنه
 الزبیر الی عمر بن الخطاب * بیرون برد دخترک زبیر را بصوم و مرضی الله عنه * و فی رجاله الجراس * و در پای آن
 دخترک حرمها بود یعنی زبیری که بر هیأت جرس که آواز میبرد مثل آواز جرس چنانکه در پای دخترکان می اندازند
 * فقطعها * پس بیرون آن اجراس را عمر رضی الله عنه * وقال سمعت رسول الله * و گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * می گفت * مع کل جرس شیطان * یا هر جرس شیطان است * و جرس بفتح جیم و کسروی و سکون را بمعنی
 صوت یا صوت مغمی و بفتح حین آنچه بیاید و یزد و کردن چار پایان یا پای باز و صبیان و مانا که نعبت وی بشیطان بجهت
 بودن اوست در حکم مزمار و در حدیث لا یصحب الملائكة رفقة فیها جرس آن وجه گفته اند که وی می آگاهاند و خبردار
 میکردند اعدا را و آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حدیثی میفرماید که در آید بر اعدایک و خبردار نکردند ایشانرا
 * رواه ابوداؤد * و عن بمانه * بضم با و تخفیف نون * مولای عبد الرحمن بن حیان * بفتح حای مهمله و تشدید یای تختانیة
 و تخفیف نون تابعیه است و روایت میکند از عایشه و روایت میکند از وی ابن حریج * الا نصاری کانت عند عایشه * بود
 ابن مولای عبد الرحمن انصاری نزد عایشه * از دخلت علیها بختاریه * ناکاه و آورد و شد بر عایشه دخترکی * و عایشه
 و بود بران جاریه * جلاجل * بفتح جیم اول و کسر ثانی جمع جلاجل بالضم یعنی جرس است کذا فی القاموس
 چنانکه از نفس حدیث معلوم میگردد * بصوتن * آواز میبردند آن جلاجل * فقالت * پس گفت عایشه رضی الله عنها
 * لا تدخلنهن علی * یا بد که در دنیا و در آن زن که در آورد است این جاریه را بر من * الا ان تقطعن جلاجلها * مگر
 آنکه ببرد جلاجل او را * سمعت رسول الله * زیرا که من شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت
 * لا تدخل الملائكة بیتا فیها جرس * در نمی آیند فرشتگان خانه را نه در وی جرس است * رواه ابوداؤد * و عن عبد الرحمن *
 مر یصف از عبد الرحمن * بن طرفه * بطای مهمله و فتحت تیمی عطاردی نعبت ببطا رد بن عوف * ان جله * و بتحقیق
 بد کلان وی * عرفجة * بفتح عین و سکون را و فتح فار جیم بن * اعد قطع انه یوم الکلاب * بریده شد بینی از روز کلاب بضم
 کاف نام موضعی است که در وی واقع مشهور بود از ایام عرب * فالتحل انفا * پس ساخت عرجه صورت بینی * من فنه *

نفسه کند اقال الطوبی و فيه تأمل و این توجیه فرع وجوب زکوة است در حلی و بتحقیق کثرت کلام در آری در کتاب الزکوة
 * الفصل الثالث * عن عقبه بن مامران رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يمنع اهل الخلية والحريز * بود آنحضرت
 که منع میکرد آنها را که اهل زیور و حریر بودند از پوشیدن آن * و یقول * و می گفت * ان کنتم تحبون حلیمة الجنة و حریرها *
 اگر دوست دارید شما که دوست میدارید زیور بهشت و حریر آنرا * فلا تلبسوها فی الدنیا * پس نموشید آنرا در دنیا * رواة
 النساء * و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اخذ خاتما * ماحت
 انگشتری را * فلبسه * پس پوشید آنرا * قال * کمت * شغلنی هذا عنکم * مشغول گردانید و باز داشت مرا این خاتم
 از شما را از توجه و اهتمام بنعت حضور و جمعیت بحال شما که برای تصرف در بواطن و تربیع و اصلاح احوال شما دارم *
 * مثل اليوم * امروز پس از آن بیان آن شغل و التفات فرمود * ایها نظرة والیکم نظرة * مرا نظری است بسوی
 آن خاتم و نظریست بسوی شما * فالقاه * پس بپایان آنحضرت آن خاتم را * رواة النساء * و این در حقیقت برای تنبیه و ارشاد
 است است تا از موحبات تفرقه و التفات خواطر اجتناب نمایند و الله اعلم بحقیقة الحال * و عن مالک قال * و منقول است
 از امام مالک که گفت * انا اکره ان یلبس الغلمان * من مکروه می بیند ارم که پوشانیده شود پسرکان را * شیأ من الذم *
 چیزی از جنس طلاء * لا نه بلغنی ان رسول الله * زیرا که بتحقیق رسید است * مرا که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نهی
 من التختهم بالذهب * نهی کرده است از پوشیدن خاتم ذم * فانما اکره للرجال الکبیر منهم و الصغیر * پس من مکروه
 می بیند ارم ذکر کلا نرا از ایشان و خورد آنرا از ایشان و طبعی گفته که در لباس ذم بپوشان طفلان ذکر سه قول است اصح
 جواز آن است * رواة فی الموطا * • باب النعال * یکی از اقسام لباس نعل است که پوشش پای است و نعل چوبی که
 تکامل یافته شود بوسیله پای از زمین کذا فی القاموس و آن بعرف هر قومی مختلف است و مراد اینجا بیان صفات نعل
 آن حضرت است که متعارف در ديار عرب است و آن نیز با انواع می باشد و لهذا بصیغه جمع آورد
 * الفصل الاول * عن ابن عمر رضی الله عنهما قال رايت رسول الله * که دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم
 و سلم یلبس النعال التي * می پوشید نعلها را که * ليس فيها شعر * نیست در آن موی یعنی چرم موی حترده و از آن پاک
 گردانیده شده * رواة البخاری * و عن انس قال ان نعل النبی * صلى الله عليه وسلم كان لها قبالان * گفت انس که بود
 مرنعل آن حضرت راد و قبال بکمر قاف و ال نعل که میان دو انگشت بود پس نعل آنحضرت راد و رال بود که می نهاد
 یکی را میان نر انگشت و انگشتی که متصل و است و می نهاد دیگری را میان انگشت میانه و آنکه متصل و است که بنصر است
 اینچنین ذکر کرده جزوی در تصحیح المصابیح چنانکه هبید جمال الدین محدث در روضه الاحباب در بیان نعل آنحضرت
 و تصویر تمثال مبارک آن تحقیق نموده و اینمعنی بی ابهام و اشکال واضح است و از بیان بعضی شراح خلاف این مفهوم شود که
 بی ابهام نیست آنرا در شرح بیان کرده ایم و الله اعلم * رواة البخاری * و عن جابر قال سمعت النبی * صلى الله عليه وسلم فی
 شروة غزاهما * گفت جابر شنیدم آنحضرت اردریک غزوه که غزا کرد آنرا و فصل برآوردن کرد * یقول * می گفت آن حضرت
 * استکثروا من النعال * بخیار بکیوید و بردارید نعلها را * فان الرجل لا یزال راکیا * زیرا که مرد همیشه در حکم سوار
 است در هر یکی سیر و سلامت پای از اذانات * ما انتعل * ما دام که نعل پوشیده است و در اینجا تعلیم تهیه اسباب سوار است
 آنچه محتاج الیه آنست * رواة مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله * صلى الله عليه وسلم اذا انتعل احدکم * چون
 بپوشد نعل را یکی از شما * فایمداً بالیمنى * پس باید که ابتدا با پای راست و نخست نعل در پای راست پوشد بعد از وی
 در پای چپ پوشیدن نعلین باین ترتیب است * و اذا انزع فلیبدأ بالشمال * و چون بکشد نعلین را از پای پس باید که
 نخست از پای چپ بکشد و بستر از پای راست و از برای زیادت بیان و ایضاح مقصود و تنبیه بر اهتمام شان این ادب و
 بجای آوردن آن فرمود * لیکن الیمنی اریها تنعل و آخرها تنزع * باید که باشد پای راست نخستین هر دو پای در پوشیدن

آنکه نجاشی ملک حبشه من نه فرستاد بحوي پیغمبر صلی الله علیه وسلم خفین اسودین هاد چین جفت موزه میاه ساد ه
و ما د ج معرب ساد ه است فلبسهما پس پوشید آن حضرت آن د موزه را رواه ابن ماجه و روایت کرد این حدیث
و ابن ماجه از ابن بریه با ضافت ابن بریه و زاذل از منی عن ابی بریه عن ابی بیه و روایت کرد ترمذی از
ابی بریه با ضافت ابی به بویه و در روایت ترمذی این زیادتى نیز آمده است که ثم قوضا و مسح علیهما پس وضو کرد
آنحضرت و مسح کرد بر خفین و در شمایل ترمذی آورده که د حیه کلمی یکبار بر ای آنحضرت موزهها فرستاد و آنحضرت
پوشید و نه پرسید که از یوست من بوح بود نکه یا نه و عمل بظاهر کرد و رفتیش نمود تا مردم در عمل بظاهر این اکتفا کنند
و متعین احکام مسح علی الخفین در کتاب الطهاره معلوم شده است و در اینجا مقصود ذکر لبس آنها است فقط
باب المتوجّل و در بیان توجّل و آنچه در معنی آن است توجّل تسویح شعر و تطیّف و تسمین و استکاف و فی
النهایه و حاکم آن سانه کردن و اصلاح دادن و اکثر استعمال توجّل در راس آید و تسویح در لویه پوشیده نماند که درین
باب احادیث متعلق بخیر توجّل از آنچه متعلق است بزینت موی و جز آن نیز ذکر کرده پس اگر مولف باب التوجّل و نحوه ارا
مثله مثلا می گفت بهتر می بود ولیکن هاد مولف است که در هر باب مناسب آن احادیث می آورد پس آنکه در ترجمه اخل
سازد الفصل الاول من عاینة قالت کنت ارجل راس رسول الله گفت عایشه بودم من که تان نه میکردم
و اصلاح می نمودم بر پیغمبر و آنرا صلی الله علیه وسلم و انا حائض و حال آنکه من حائض بودم از اینجا معلوم میشود که لمس
و مساس حائض ممنوع نیست و مقهور شده است که ممنوع همان مبارکت ما تحت الازار است متفق علیه و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الفطرة خمس فطرت در اصل بمعنی شق و شکافتن و ابتداء و اختراع آید و بمعنی جبهه
و دین اسلام نیز آمده و در این حدیث تفسیر کرده اند آنرا اینست قدیمه که اختیا ر کرده اند آنرا انبیاء و اتفاق کرده اند بر آن
شوابع و امر کرده اند ما باقتدای ایشان در آن کویا آن امر جلی است که مفطور و مجعول اند بر آن و این حدیث فطرت
در اایل کتاب در کتاب طهارت در باب میواک کثشته است و در اینجا چه چیز از فطرت گفته و اینجا پنج بیان کرده و در
هر دو مقام مقصود حصو نیست بلکه مراد آنست که ده چیز از جمله فطرت است و اینجا پنج ازان بیان میکند الختان و الاستحاضه
و قص الشارب و تقليم الاظفار و نتف الابط و بکمرای موحده و بسکون آن و در بعضی و آیات اباط بصیغه جمع آمده و مراد موی بقله
است بیان همه در باب مسواک کرده شد الا استحل اده انجا من کوریه و مراد بری استعمال حدیث است و حلق
حائض اینجا ظاهر میشود که در عانه حلق سنت است و در ابط نتف و حلق نیز بجای آن می نشیند و کار آن میکند متفق علیه
و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا المشرکین مخالفت کنید مشرکان را پس ازان بیان مخالفت
کرد بقول خود افرؤا للحنی و افرؤد را زکنید ریشهارا و احقوا الشوارب و کوناه و پشت کنید بر و تهارا و فی روایت و آمده
است در روایتی بجای افرؤا الشوارب انکروا الشوارب و انهاک مبالغه در کوبیدن و مراد اینجا مبالغه در کوبیدن
است و بجای افرؤا للحنی افرؤوا للحنی و افرؤوا للحنی را عفا بمعنی ارها و فرو گذاشتن است متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله
تعیین و تنیل یی کرده شد برای مایعنی وقتی و حلی معین نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مارا فی قص الشارب و تقليم الاظفار
و نتف الابط و حلق العانة ان لا تترك که ترک نکنیم و بکناریم اکثر من اربعین لیلة بیشتر از چهل روز یعنی باید که از چهل روز
تکذ رد را کرد که ترازان کنند افضل است و گفته اند که آنحضرت قص شارب و تقليم اظفار و در هر جمعه میکرد و حلق عانه در بیست
روز و نتف ابط در چهل روز و شوح این مقام و تفصیل احکام سابقا کرده شد است رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اليهود و انصار لا یصبغون بل و هتیکه یهود و انصار من انک نمیکنند مراد خضاب است و یصبغون بضم یاء
فتح آن هر در آمده فخالقوهم متفق علیه پس مخالفت کنید ایشانرا و خضاب بکنید مراد غیر خضاب بهیامی است و خضاب بضم و
هرام است و کلام در روی بیاید و صحابه و غیرهم خضاب سرخ اینجا میکردند و گاهی زرد نیز میکردند و در خضاب بدستنا

احادیث وارد شد است و گفته اند که خضاب بمنازعه می آید و جوانان میان علما متفق علیه است و بعضی از فقهاء آنرا مستحب داشته مرد آنرا و زنانرا و در فضیلت آن نیز احادیث می آرند که نزد معتزین مطعون و منسوب بضعف اند و در مجمع البحار گفته که امر بخضاب مرکبی را است که موی روی عقیل متعین است چنانکه از حال ابی قحطانه در حدیث آیند و بیاید نه مرکبی را که در موی است و نیز گفته که علف اختلاف دارند در فعل خضاب بخضاب اختلاف احوال و بعضی گفته اند که این بر عادت بلاد است چه طریح از عادت اهل بلاد موجب شهرت است و مکرره است و بعضی گفته اند که هر که اپیری پاکیزه و نورانی است بفروش نماز و زیبا تر از رنگ کردن است تا کردن خضاب او را اولی و احسن است و هر که اپیری او بد نما و شنیع است رنگ کردن و پوشیدن عیب آن اولی و کلام در خضاب کردن آنحضرت کثیف و نیز بیاید ان شاء الله تعالی * و عن جابر بن عبد الله عنه قال اتی بابی فحما فلیوم فتح مکة * آورده شد ابوقحطانه را بضم قاف والد امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه روز فتح مکة و اعلام وی در آن روز است و وفات او بعد از ابی بکر است در زمان هجرت از ربع و عشرونه سبع و تسعون هجرت پس ابوقحطانه را در ملازمت آن حضرت روز فتح آوردند آنحضرت فرمود چرا کنل اشتیام مرا که من پیش شیخ میروم * و را سه و تسیمه کالغمامه بیاضا * و بود مرابوقحطانه و ریش وی مثل ثغامه از روی عقیل و ثغامه بضم تاء مثلثه و غین معجمه کما می است عقیل شکوفه و دانه کویا که برف است تشبیه داده میشود بوق عقیل و پیروی را و گفته که بقاری آنرا در منة عقیل گویند * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم غیروا هذا بشی * تغییر دهد میل این عقیل را با پییزی * و اجتنبوا السواد * و یکسو شویند و در با شید از خضاب کردن بسیاری این حدیث دلالت کند که خضاب بسیاری مکروه و حرام است و احادیث دیگر نیز بیاید * رواه مسلم * و در مطالب المؤمنین میگویند که بعضی از علما گفته اند که خضاب بصواد هر که از غازیان برای هیبت در چشم اعدای دین کند درست است و هر که برای زینت نفس و دوستداری زنان سازد مکروه بود نزد اکثر مشائخ و بعضی قیو بزرگ کرده اند بی کراهت کذا فی المصیط و از امام ابی یوسف در روایتی لا یاس به آمده است و مختار آن است که مکروه است زیرا که پیروی نور الهی است و تغییر نور الهی بظلمت مکروه و بصحمت رسیدن است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بمناز و کتم که نام کیا هیست و لیکن رنگ آن حیا و نهیت بلکه سرخ مائل بهیاهی است و آنچه بعضی صحابه نقل کرده اند هم برین مضمون است و در عید در باب خضاب میاید شل و آمل و چنانکه در فصل ثانی بیاید و بالوجه خضاب بمناز اتفاق جائز است و مختار در سواد حرمت است و کراهت و رنگ کردن دست و پا بمناز مرد را بجهت عذر لا یاس به است و بی عذر مکروه است * و عن ابن عباس رضی الله عنه ما قال کان النبی * گفت ابن عباس بود پیغمبر * صلی الله علیه و سلم تسب موافقه اهل الکتاب * و دست میداشت موافقت اهل کتاب را * فیما لم یومرنه * در احکامی که خطاب کرده نشد است در آن و نازل نشده است بروی چیزی * و کان اهل الکتاب یسلون اشعارهم * و بودند اهل کتاب که حدل میکردند موهای هر خود را * و کان المشرکون یفرقون رؤسهم * و بودند مشرکان که فرق میکردند موهای خود را حدل گشتن و فروهشتن موی هر و گردن و فراهم نیارودن جانب آنرا و فرق قسمت و نیمه و فراهم آوردن هر نیمه بیک جانب و در قافوس گفته فرق راه میان موی هر و حدل و یفرقون هر دو بضم عین و کسر آن از باب نصر و ضرب * فصل فی النبی صلی الله علیه و سلم نا صیته * پس حدل کرد آنحضرت در ازل قدوم وی بمکه موی پیشانی خود را بجهت موافقت اهل کتاب که عادت ایشان حدل بود و حدل اگر چه ارسال شعراعت حول رأس و تنصیص بنا صیه ند ارد و لیکن امتیاز از فرق در ناصیه ظاهر کرد و باین جهت تنصیص کرد طبعی و گفت مراد بحدل اینچنین ارسال شعر بر جبین است * ثم فرق بحدل * پستتر فرق کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن * متفق علیه * از بن حدیث معلوم شد که عادت شریف در ازل حدل بود پس از آن قرار بفرق افتاد پس بعضی میگویند که حدل منموح است زیرا که ظاهر آن است که رجوع بآن بوحی بود چه آن حضرت میامور بود بموافقت اهل کتاب در چیزی که ما مور نبود در آن

یس مخالفت ایشان نیز مضرب ورود امر باشد و از اینجا استدلال بعضی از اصولیین باین حکایت بر آنکه شرع انبیای سابق
 شرع ما است مادام که ما مورث شویم بخلاف آن امام را آنچه تبیین و تصحیف ایشان معلوم نباشد و بعضی گویند که امتناع
 فرق با جتهاد بود از آن حضرت در مخالفت اهل کتاب چه موافقت در اول اسلام بقصد ایستادگی بود و چون بی نیاز
 گردانید او را حق سبحانه و تعالی ایشان و از قصه ایستادگی ایشان و غالب کردن ایشان از ابراهیم و همدان و غیره در بعضی
 امور و ظاهر عبارت بحسب موافقتهم درین است که وی صلی الله علیه و سلم مخیر بود در آن و اگر شریعت بودی لازم و مستحضر
 گشتی و در بعضی احادیث آمده است که اگر متفرق میشد فتوئها فرق می نهاد و الا میکل است انرا بشال خود یعنی
 تکلف نمودی در سئل و فرق و بحال خود میداشت آنرا پس مدلل و قوی مرد و جائز باشد و بعضی گفته اند که فرق افضل
 است و الله اعلم بالصواب و سخن نافع من ابن عمر قال سمعت النبی * گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نهی
 عن القزع * نهی میکرد از قزع بفتح قاف و زام و بسکون زام نیز آمده * قيل لنا فیه * گفته شد مرافع را * ما القزع * قزع
 چیست که نهی از آن کرده اند * قال * گفت نافع * یخلق بعض راس الضبی * فترده شود پاره از هر کودک * و یترک
 البعض * و گفته شده پاره دیگر بحال خود و غایب از آن شخص صبی بجهت جریان عادت است و الا مکروه است صبی را قزع
 او را و لهذا در روایات فقهمه مطلق آورده اند و گفته اند قزع خلق راس است از مواضع متفرقه آن و نهی راجع بعمل
 اولیای صبی چنانکه حکایت دیگر ناطق است بدان و طبعی گفته که اجماع کرده اند بر کراهت آن اگر در مواضع متفرقه
 باشد اگر نه بجهت ضرورتی باشد مثل طوالت و غیر آن و گفته که کراهت تنزیهی است و اهل تشریع در مواضع بجهت
 رعایت اصل معنی لغوی است که قزع قطعهای متفرقه خطاب را گویند و تعاریف مؤید را در سر بیان تشبیه کرده اند و اگر
 چه ظاهر عبارت که در تفسیری واقع شده مطلق است ولیکن شراح همه تصریح کرده اند باین قید و در روایات فقهمه نیز
 چنین آمده است و وجه کراهت مشابهت کفار و قباحه صورت است * متفق علیه و الحق بعضهم التعمیر بالحدیث *
 و لاحق گردانید اند بعضی را و بیان این قول را که والقزع خلق بعض راس الی * که در تفسیر قزع واقع شده است باصل
 حدیث که قول آنحضرت است * وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم رأى صبیاً * آنحضرت دید کودکی را
 * فذک حلق بعض راسه * که بتقصیق حلق کرده شد است بعض از سر وی * و ترک بعضه * و ترک کرده شد است بعض دیگر
 از سر * فنهاه عن ذلک * پس نهی کرد اولیای صبی را از آن * و قال * و گفت * احلقوا کله * حلق کنید تمام سر را * و او تو گو
 گته * یا بکل این تمام آن را * آنچه عصبی مکلف نیست اما اولیای او و امور و منتهی اند در انحال و احوال وی * و رواه مسلم * و عن ابن عباس
 رضی الله عنهما قال لعن النبی * گفت لعنت کرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم النخنین من الرجال * نخنتان را
 از مردان و نخنت مردی که تشبیه من نماید بزنان در لباس و خصلت و یا نخنت و در او از توکلم و حرکات و سکناات و نخنت در لغت
 لاین و انکسار و پیش از آن در شکستن اعضا و نرمی و بیچین آن مشابه زنان میکرد و گفته اند که قیاس گزینون است و اما
 مشهور فتح و آن در قهضم است یکی خلقی که در اصل خلقت و جبلت بر اوضاع زنان واقع شده دیگر آنکه بتکلف خود را این چنین
 میدارد و تشبیه میکند و لغت و هنر مت مخصوص این قسم است نه از آنکه از اختیار بیرون است * و المترجلات من النساء *
 و لغت کرد زنان را که در حیث و لباس و کارهای دیگر که نشان میداد مردان میارند * و قال * و فرمود آنحضرت
 * اخر جوهم من بیوتکم * بیرون آرید مشتهان را از خانه های خود ظاهر آنست که ضمیر راجع به نخنتین باشد و اگر به چرخ
 مشتهین و مترجلات و از آن تطبیحاً باعتبار بودن این زنان در حکم مردان شاید که نیز ضرورتی داشته باشد فافهم و
 الله اعلم * رواه البخاری * و عنه * و هم از ابن عباس است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعن الله المتشبهین
 من الرجال بالنساء * لعنت کما ذلای تعالی تشبیه کنند و مانند شوند از مردان را بزینان * و المتشبهات من النساء
 بالرجال * و مانند شوند از زنان را بمردان این مضمون حدیث سابق است * رواه البخاری * و عن ابن عمر ان النبی

صلى الله عليه وسلم قال لعن الله الواصلة والمتوصلة * واجله نيكه بیونک میکنم مویها خود را بمویهای دیگر تابعیار
 شود و ذرا از کرد دو متصله آنکه بفروماید دیگر را که بیونک کند بمویهای مویهای دیگر هر دو را در عابعدت
 کرد و از مقام قرب و رفای حق دور انداخت سبب این تغییر خلق و ارتکاب تکلف من موم چنانکه در حدیث آنی
 اشارتی بان واقع است و علما را تفصیلی است در روجل بموی و بغیر موی و بموی آدمی یا بغیر آن و بآدن زوج و سبیل
 و بی آن و نزد بعضی بیونک به پیشم و خرقهها اجازت است اما بمتن موی پرشتهای مرغ از ابریشم و غیر آن که مشابیهت بموی
 اندارد جایز است بی گناهت کذا فی مجمع البحار و مخرج کردن روج و خضاب کردن موی زن بی شوهر را و شوهر را را
 بی اذن شوهر حرام است و غیره را حرام نه * و المواشمة و المستوشمة * و لعنکنا خدا ایتعالی و اشمه را و مستوشمة
 را از وشم خلاصه ن هوزن است و مانند آن در پوست و پیر کردن آن بر سر نه یا پندل تا نقش گیرد و کمود کرد و پس
 و اشمه آنکه این فعل بکنند و مستوشمة آنکه طلب این فعل کند و بفروماید دیگری را که بموی بکنند و در بعضی روایات ایجابی
 المستوشمة الموشمة نیز آمده * متفق علیه * و عن عبد الله بن معبود قال * ان عبد الله بن معبود آمده است که گفت * لعن
 الله الواشئات والمستوشئات * لعنت کذا خدا ایتعالی زنان و اشمه و مستوشمة را * و المتنصات * و زنانی را که
 بفروماید دیگر را یا در کردن مویها از روی شان را این مکروه است مگر که ریشی یا بورتی بر ویل بر روی زن که خلق
 آن حرام نبود بلکه مستحب است و درین روایت ذکرنا مصات نکرد اکتفاء و در فصل ثانی از این عباس بنیاید که در روی
 ذکر آن صحت * و المتغلیات للحن * و لعنت کذا زنان را که بتکلف فرجه و فرق بسازند در دقت آنها بی پیش از برای
 اظهار رحمن و جمال فلج بفتح ف و لام فوق و فرجه میان دو چیز و بمعنی فرجه که میان ثنایات و رباعیات باشد نیز اید
 این مستحب است نزد عرب و از اصحاب حسن است و اکثر زنان صغیره را می باشد و چون عجز شد و اندک آنها بزرگ
 کردند این فرجه نمائند پس بتکلف می سازد و اظهار حسن و جوانی میکند و تشبیه بد آن مینماید و صیغه تفعیل برای تکلف
 آید چنانکه تکبر و تعظم از آدمیان که بزور و تکلف خود را کبیر و عظیم می نمایند معنی و المتغلیات للحن این است
 یا این تقریر قول وی للحن متعلق بمتغلیات شد خاصه و احتمال که متعلق بر سه باشد چه وشم و تنصص نیز برای اظهار رحمن
 و خوبی میکنند و نظر بمعنی این توجیه نزد بکثر و وجیه تر است و ظاهر آنست که این قید اتفاقی است چه اغلب در عادت
 فعل این اشیاء برای تحسین و تزین بود فافهم بعد از آن توصیف کرد این نهار بصفتی که دلالت دارد بر علت حکم و
 موجب لعن نمیکرد و فرمود * المغبرات خلق الله * زنانی که تغییر دهند اندک پیدایش خدا ایتعالی را و علت در حرمت
 مثله و خلق لایه و امثال آن نیز همین است و از اینجا لازم نیاید که فر تغییر حرام باشد چه این علت مستقله نیست علت حرمت
 نهی شارع اصعب و حکمت در نهی این است پس حاصل آن باشد که شارع بعضی تغییرات را مباح کرد و نیکه و بعضی را حرام
 و چون ابن معبود این را گفت و برین طوائف لعنت کرد * خباءه امرأة * پس آمد او را زنی * فقالت * پس گفت آن
 زن که * انه بلغنی انک لعنت * و حیل * است مرا که تو لعنت میکنی یعنی زنا را * کیت و کیت * چنین و چنین * فقال * پس گفت
 ابن معبود * مالي لا لعن من لعن رسول الله * چیست مرا که لعنت نکنم کسی را که لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه
 و سلم و من یوفی کتاب الله * و کسی را که وی ملعون است در کتاب خدا و چون ابن معبود دلیل از حدیث آورد و قرآن و در وجود
 حدیث شبهه نبود و وجود آن در قرآن بظاهر مستبعد نبود * فقال * پس گفت آن زن * لعل قرأت ما بین اللوحین * بتحقیق
 من خوانده ام چیزی را که میان دو لوح است یعنی قرآن را و از دو لوح دو جانب جلاد او را داده داشته که از آن تعمیر بدفتین
 کرده اند * و اما رجعت فیه ما تقول * پس نیامد در روی چیزی را که تو میگوئی * قال * گفت ابن معبود * لئن کنت قرأتیه *
 اگر بپردی تو که معجزاندی کتاب الله را بتامل در معانی و تدبر در آن * لعل رجعت فیه * و این به تحقیق می یا فتمی آنرا
 بعد از آن ابن معبود رضی الله عنه وجود آنرا در کتاب اثبات کرد و بطریق استهزام تقریر نمود و گفت * اما قرأت *

آیا بخواند؟ این آیت را * و ما آنکم الرسول * و چیزی که بد هدا شمارا و امر کند بد آن چیز را رسول * فشد و * پس بکیریک
 آنرا و عمل کنیک بد آن * و ما نها کلمه * و چیزی که نهی کند شمارا و باز د از آن چیز * فانتها * پس باز آید از آن
 * قالت * گفت آن زن * بلی * آری خواند؟ ام این آیت را * قال * گفت این معبود * فانه قل نهی عنه * پس بد رستی
 که رسول بتحقق نهی کرده است و باز داشته است از آنچه مذکور شد از افعال پس نهی از آن در حقیقت مدلول کتاب الله
 باشد پس انتهای این افعال و ترک آن واجب باشد بحکم نص قرآن و ارتکاب آن موجب لعن * متفق علیه * و عن ابی هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحين حق * تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن او در شخصی که رسیده است حق و
 ثابت است و پروردگار تعالی این خاصیت در وی نهاده است چنانکه در سحر و تحقیق و تفصیل این معنی در کتاب الطب و الرفی
 بیاید ان شاء الله تعالی و نهی عن الوشم * نهی کرد آنحضرت از وشم معنی او معلوم شد و طیبی گفته که در قرآن نهی از وشم با
 رسیدن چشم زخم بر ای و در ابطال زعم کمی است که میگوید که وشم دفع چشم زخم میکند * رواه البخاری * و عن ابن عمر رضي الله
 عنهما قال لقتل رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ملبدا * گفت این عمر و دم آنحضرت را ملید بکسر با و نابیک چسپانیدن صمغ
 بوسل و مانند آن بپس قاحوی پوشان نشوند و همیشه و کرد و غبار ند آید و اصل آن در احرام است که مرم برای حفظ
 را می از زواید شدن و همیشه افتادن بجهت طول مکث در احرام بکنک و لهن اد ربعی شروع وجود احرام در مفهوم
 آن اخذ کرده و گفته که تلید کردن آن صمغ و مانند آن است در سر نزد احرام و در قاحوس گفته اند اختن مرم است
 در سر خود چیزی را از صمغ تا بهم بچسبند بر مویهای و شک نیست که در غیر مرم برای مثل غرض مذکور نیز صورت دارد و مباح
 باشد و بدین ابن عمر آنحضرت را بدین هیأت در احرام بود یا غیر آن و الله اعلم و در بعضی حواشی نوشته که ایراد این
 حدیث درین باب دلالت دارد بر جواز تلید در غیر حالت احرام فانهم * رواه البخاری * و عن انس قال نهی النبی *
 گفت انس نهی کرد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ان يتزعر الرجل * از عفران مالیدن مرد بجامه و بدن و سر و با حن
 آن مرم مزوج را در بعضی روایع آمده است و آنچه از صحابه در استعمال خلوق که طیب مشهور است مشتمل بر زعفران
 آمده معمول بر ورود آن پیش از نهی خواند بود چنانکه سابقا اشارتی بدان کثرت * متفق علیه * و عن عائشة رضي الله
 عنها قالت كنت اطيب النبي * گفت عایشه بودم من که خوشبوی می مالیدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم با طیب مالید *
 بشو شویترین چیز یک می یافتیم از طیب * حتی اجد و بیص الطیب * تا آنکه می یافتیم بریق و سفیدی طیب را * فی راسه
 و لحيته * در سر مبارک و لحيه شریف وی * متفق علیه * و درود این حدیث در صورت احرام آن حضرت است تا آنکه در
 روایتی دیگر از حدیث واقع شده * حتی اجد و بیص الطیب فی راهه و لحيته بعد الاحرام * و شاید که در غیر آن حال نیز
 باشد و الله اعلم و مشکل کرده اند این حدیث را بان حدیث که طیب مردان چیزی است که پنهان باشد لون وی و لای
 و جل آن و بیص مستلزم ظهور از آن است و جواب داده اند که مراد بلون در آن حدیث ربکی است که در ظهور آن زینت
 و جمال بود چنانکه سرخ و زرد اما آنکه نه چنین باشد چنانکه برنك مشک و عنبر جائز است کمال الطیبی و از اینجا ظاهر میشود
 که مثل صندل نیز جایز است و چووه که در دیار ما شایع است اگر ظهور برنك وی سیاه است زینت و جمال اثبات کنند
 نیز جائز باشد و الله اعلم * و عن نافع قال کان ابن عمر اذا استجمرا استجمروا بالوة * بود ابن عمر چون بشو میکرد بشو میکرد بعود
 هندی که بشو میکنند بدان و الود بفتح موزه و ضم آن و ضم لام و تشدید و اومقه توحه و تخفیف آن * غیر مطراة * غیر مشروط بچیزی
 دیگر از جنس طیب مثل مشک و مانند آن یعنی بشو میکرد دگامی بعود خالص * و بکافوز طراة مع الالوة * و بشو میکرد
 کاهی بکافور که می انداخت آنرا ضم میکرد باعود * ثم قال * بهتر گفت ابن عمر * هکذا کان يستجمر * اینچنین بود که بشو
 میکرد * رسول الله * پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم *
 قال کان النبی * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم يقص * می برید * اریاخل من شارب * یا میکوفت از برت خود و پسم میکرد

آنرا شک را در امت که بلاص من شارب که گفت یا باخل من شارب که گفت * رکان * و بود * ابراهیم خلیل الرحمن یفعله * میگوید
 ابراهیم بنی قس شارب سنت قدیم است که ابراهیم آنرا میگوید و انبیای دیگر نیز میگویند چنانکه از تفسیر طبرستان در سابق
 معلوم شد پس تخصیص ابراهیم بجهت تعظیم شان آن باشد یا بشناختن این شریعت را بر ابراهیم است چنانکه اخراجی
 که در مثل ثلث مذکور است لا تعد * از زبان * رواه الترمذی * و من زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال * روایت است از زید بن ارقم که صدیقی مشهور است که آن حضرت گفت * من لم یاخض من شارب * کسیکه نگیرد
 از بر دست خود و بخت نکند آنرا * فلیس منا * پس نیست آنکس از ما یعنی نبیعت بر سنت و طریقه ما * رواه احمد
 و الترمذی و النعمانی * و من غروین شارب * و من غروین شارب * و من غروین شارب * و من غروین شارب * و من غروین شارب *
 میگویند از لیبی مبارک خود * من ترصها و طولها * از بهنای زین و درازی و یعنی از هر جانب لیبی اصلاح میداد
 و تصویر میگوید بگرفتار می شد و بیرون من افتاد و این منافات ندارد با عقا و توفیر لیبی که در احادیث آمده
 بدین واقع شده چه نهی از قص لیبی و کوتاه کردن او است چنانچه فعل اعاجم است و گرفتن از طول برای تعویض و اصلاح
 نه منافی آنست بلکه گفته اند که اگر اصلاح و اخلاص مدتی ترک یافت و دراز شد گرفتن و کوتاه کردن در وقت نباشد که
 بهی * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن یعلی بن مرة * بضم میم و تشدید یاء صاحبی است معناد زید زامل
 گرفته یا در اهل بصره حاضر شد حدیثی و خیر بر فتح حنین را و در حدیث است در باب التزجیل در شستن خلوق * ان النبی
 صلی الله علیه و سلم راوی علیه خلوقا * روایت میکند این یعلی بن مرة که آنحضرت دیدن بروی خلوق را که نام طیب مشهور
 است مزکی از زعفران و جز آن از انواع طیب و غالی است بر روی حمز و صفوت * فقال * پس گفت آنحضرت
 * ان لا اذراة * ایا مرترازی است * قال لا * گفت یعلی بن مرة نیست مزرازی * قال * گفت آنحضرت * فاعمله * پس
 بشوی آنرا * ثم اغسله * بعد از بشوی آنرا بار دیگر * ثم اغسله * باز بشوی با ریتوم یعنی سه بار بشوی معطودا و بمالغ در شستن
 است * ثم لا تعد * بعد ازین باز مکروه استعمال آن * رواه الترمذی و النسائی * و مقصود از سوال وجود زن آنست
 اگر زنی داشته باشد که وی مالیده باشد یا از جامه وی یا بدن وی یا جامه یا اندام مرد بوهل معذ و است اما اگر غسل اخذ
 استعمال کرده باشد معذ ورنه و روان باشد و یا با شستن چنانکه وی را فرمود و همچنین بیان کرده اند وجه این سوال را
 نه آنکه اگر برای خاطر زن باشد معذ وراست چنانکه از ظاهر حدیث در فهم می آید * و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا یقبل الله صلوة رجل * قبول نمیکند خداوند تعالی نماز مردی را که * فی جملة شیء من خلوق * در بدن وی
 چیزی از خلوق آلوده است و این تشدید و تعدیل است از استعمال آن * رواه ابو داود * و عن عمار بن یسار قال
 قال مت علی اهل من سفر * گفت عمار بن یسار * و آمدن بر اهل و عیال خود از سفری * و قد تشققت یاف * و حال آنکه بتحقیق
 کفیل بود مرد و زن است * فخلقونی * به تشدید لام پس خلوق مالیده در دنیا رکیه های است من بهصل علاج و مداوات
 * بزعفران * ملا یس و مخلوط بزعفران و این در معنی تفسیر خلوق است و اگر چه خلوق جز زعفران نیز دارد ولیکن
 تخصیص بزعفران کرد اشارت بارتکاب مکر و می در آن * فقد رت علی النبی * پس در آمدن وقت بآمدن از بر پیغمبر * صلی الله
 علیه و سلم فعلت علیه * پس سلام کردم بر آن حضرت * تلم یزد علی * پس باز ندا داد جواب سلام مرا * و قال * و گفت
 * اذ مبنی غسل فلذا عنک * برو پس بشوی این را و در رکن از حوض ظاهر این تشدید و بهیج بجهت عدم اطلاع بوعذر
 تشدید بود یا عدم صلاح آن برای عذر از استعمال خلوق * رواه ابو داود * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم طیب الرجال ما ظهر ریحته و خفی لونه * خوش بوی مردان باینکه که پدید آید بوی آن و پنهان باشد
 رنگ آن * و طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحته * و طیب زنان آنچنین بید نبود رنگ وی و پنهان باشد بوی وی سا بقا معلوم شد
 که مراد رنگی است که در آن زینت و جمال بود چنانکه سرخ و زرد و گفته اند که این در زنی است که از خانه بیرون آید اما اگر نزد

شو مر خود استعمال طیب کند هر چه باشد. یهو که بیست که باشد روا باشد * رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی * و عن انس
قال کانت لرسول الله * بود مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم سکه * بضم سین مهمله و تشدید کاف مفتوحة نام نوعی از طیب
است * بیطیب منها * استعمال میکرد طیب از آن سکه و در جمیع اخبار گفته که سکه طیب معروف است که جمع کرده شود باری طیبهای
دیگر را و از گرمائی نقل کرده که قلاده ایست از طیب و بعضی گفته اند رشته ایست که کشید می شود در روی مهرها از طیب
و در قاضی طریق ساختن آنرا بیان کرده و در شرح اینرا نقل کرده ایم * رواه ابوداؤد * و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یکثر من رائحة * و هم از آنص آمل که گفته بسیار میکرد آنحضرت قبل مالیدن سر خود را * و تسویح لحيته * و ارجاء
میکرد شانه کردن لحيه را شانه کردن ریش است اما آنکه بعد از هر وضو التزام میکنند آنرا اصلی صحیح در سنن است * و یکنون
القناع * و بود آن حضرت که بسیار میکرد قناع را بکسوفات * کان ثوبه ثوب زیات * چندان و چنانکه از جهت کثرت استعمال
در من جامه شریف و کثرت استعمال است مثل جامه مرغی فروش بود پس مراد بقناع طیبمان که بدان کتاف و تقنع میکرد و سر می
پوشید و جامه مبارک از طایلسان این چنین میشد و بعضی گفته اند که صواب آنست که مراد باین قناع خرقه ایست که می
انداخت بر من بعد از استعمال ذی من تا چرکین نکرد و جامه چنانکه ما بقادر کتاب اللباس گفته ایم و قوی میکنند که جامه
مبارک که می پوشید چرکین و تیل آلود می بود زیرا که این معنی از لطف فقیه آنحضرت داشت و راست و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم دوست میداشت جامه سفید را * رواه فی شرح السنة * و ترمذی و در شمایل نیز از آنجا کرده * و عن ام هانیه
قالت قد م رسول الله صلی الله علیه و سلم علینا بکبة قدمة * گفت ام هانیه که خواهر علی مرتضی است و صلی الله علیه و سلم
قد م آورد آنحضرت یعنی بک که روز فتح بر ماقدم آوردی * و له اربع غداثر * چین معجمه و دال مهمله و بود مر آنحضرت
و ارجاء کبوی بافته و در رجائب یمن و در رجائب شمال * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه * و عن عائشة
رضی الله عنها قالت اذا فرقت لرسول الله * گفت عایشه چون فرق می نهادیم مر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم
را سه * سر مبارک او را و فرق خطی که میان در قسم موی سر بیند چنانکه سابقا معلوم شد * صلوات * می شکافتم و شوق میکردم
فرقه * فرق آنرا * چون یا فوخه * از میان موی اینجا نب ناصیه و آن موضعی است که می جنم از سر طفل یعنی یکطرف
خط فرق از این موضع می بود و طرف دیگر نزد جبهه معاذی ما بین دو چشم چنانکه گفت * و ارا غلت ناصیه بین عینی و راس
می کردم و میکشتم موی پیش سر مبارک را که ناصیه نام او است میان دو چشم یعنی می کرد اندک طرف قرق که اینجا نب ناصیه
است معاذی ما بین دو چشم است یعنی که می بود نصف شعر ناصیه از جانب یمن آن فرق و نصف دیگر از جانب یمن آن
تغییر کرد این خط را طبعی پس فرق مثل راه راست می شد از میان موی معاذی ما بین دو چشم و لهذا تغییر کرد آنرا
در قاموس برای که میان موی سر بود * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن مغفل قال نهی رسول الله * گفت نهی کرد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه و سلم عن الترجل * از شانه کردن * الاغبا * مکره که کاه چنانکه یکر و از بکن و روز دیگر ترک کند * رواه
الترمذی و ابوداؤد و النعمانی * و مراد نهی است از مواظبت کردن بر آن و اهتمام بدان زیرا که درین مبالغه و تکلف
است در تزیین کند اقال الطیبی و در نهاییه گفته است که غیب و ورود شتران است بر آب روزی و ترک کردن روز دیگر
و نقل کرده اند از اینجا در زیارت چنانچه در حدیث آمده است از عبا اگر چه بعد از چند روز بیاید میگوید غیب الرجل
و تیکه بیاید بعد از ایام از حسن بصری آمده که بیاید در هر هفته و در قاموس نیز گفته که غیب در زیارت آمدن در هر هفته و
در تب آمدن روز در میان چنانکه در آب دادن شتر انتهی و همچنین در غیادت مریض و خوردن کوشش و بعضی گفته اند
که غیب در آب دادن شتر روز در میان و در غیر و فعل یکر و ترک کردن روزی که می جمع اخبار بعد از آن بد آنکه نهی
از شانه کردن هر روز شامل است هر روز ریش را پس آنچه بعضی مردم بعد از هر وضو شانه میکنند موافق سنت نباشد کذا قیل و لیکن
در بعضی آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو نهی می کنند فقر را کذا فی کتاب النورین فی اصلاح الابرار و اگر چه استعمال

شرح غالب دل را می آید و در لجه تعزیه و لجه یغنه از ترجل الاغیا اخیل لال بران ضعیف بود ولیکن در رحل یغنه
 آبی دارد نهی از امتشاط کل يوم صریح آمده و امتشاط شامل را می و لجه هرد و باشد بلا شبهه و اما کثرت تعزیه لجه که از
 شرح السنه کل شت و ترمذی در شمایل نیز آورده تقاضا نکند که هر روز کنند چه اکثر صادق است بر کردن شانه نزد حاجت
 و لازم نیست که هر روز کنند و اگر گویند که در انجیاء العلوم نقل کرده که آنحضرت هر روز و زیارت لجه را شانه میکرد و جوابش
 گفته اند که این حدیث را اسنادی یافته نشد و جز غزالی در انجیاء کتب دیگر ذکر کرده و در انجیاء الحدیث ذکر کرده
 است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقي بشرطاً و آنست که نهی از هر روز شانه کردن
 مخصوص بر مردان باشد نه زنان را چه ایشان را تجمل و تزین کردن و بکار و بعضی گفته اند که نهی شامل است همه را
 نهایت آنکه در حق نساء اخف باشد زیرا که باب تزین همرايشانرا اوسع است و بر هر نقلی که در انجیاء تعزیه است نه تعزیه
 صریح به بعضی العلماء و الله اعلم و عن عبد الله بن برید قال قال رجل لفضالة بن عیون عجب الله بن برید بن حصیب
 یعمم خاف و فتح صاعقه من التین اعمی که از مشاهیر تابعین است گفت هر روزی بغضاله بن عیوب که حجابی انصاری است اخف از یغنی
 همرايشان بخوف بطریق تعجب و انکار گفت ما لی از آنکه شعنا چیست مرا که می بینم ترا از و لیست همرايشان شانه نکرده و اصلاح
 ننموده قال ان رسول الله عرفت فضاله که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان ینها نأ بود که نهی میکرد ما را عن کثیرة
 من الامور و از بسیاری از انواع تنعم و آموذگی و اصل اینها از کبر و مزه داران مدن شتر است و آب هر وقتیکه بخوابد تشویه
 دادند و از انعامت محال و تنعم و خوشی همیش و زندگانی را که نکرت از همان و امثال آن از انجمله است قال گفت آن مرد
 بغضاله ما لی لا اری عليك چیست مرا که نهی می بینم بر تو خد ا بکلمه جاعله و ذال معجمه نقل یعنی نهی می بینم در پای
 تو پا پوشی و برهنه پا میگردی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یامرنا ان نختفی انجیانا گفت فضاله بود آن حضرت که
 می فرمود ما را که پای برهنه نکریم کافه که می بجهت تواضع و کسر نفس و ریاضت و تمکن بران نزد اضطرار و رواه ابو داود
 و از اینجا معلوم شود که اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و سلم تیل مالیدن و شانه کردن و انرا خوش داشتی و بدان
 امر گردی و ترغیب فرمودی ولیکن بعضی از زهاد و اهل ریاضت را بر خلاف آن نیز داشتی و تقریر فرمودی بلکه امر کردی
 و سبب آن آنکه کراهت در انقراط و بمبالغة در تنعم و ترفه است و انهم اگر در رفتن همین و توجیل و تزین چنانکه عادت اهل
 و اهل تنعم و اقرب است و امر اسباب بر غایت توسط و اقتضای دران نه ترک طهارت و نظافت و تحسین هیئت چه نظافت از دین
 است چنانکه در این حدیث میفرماید و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و رایست است از ابی هریره که آنحضرت
 فرمود که من کان له شعر هر که باشد مر از او می یعنی هر که موی نگاه دارد فلیکرمه پس باید که اگر ام کند آنرا و نظافت
 و تزین نماید بشستن و تیل مالیدن و شانه کردن و رانیده و برایشان نکند از دریا که نظافت و حسن منظر محبوب و مرغوب است
 رواه ابو داود و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احسن ما غیروه الشیب بدست است بهیترین
 چیزی که تغییر داده شود بوی پیری و رنگ کرده شود بد آن موی الحنا و الکتم بفتح کاف و نای فوقانیة مخفیه و بعضی
 به تشبیه تا نیز گفته اند و تشبیه مشهور تر است گویا می است که خلط کرده می شود بوجه و رنگ کرده می شود بد آن موی
 و بعضی گفته اند که کتم همان و منه است کذا اقال الطیلمی و در قاموس گفته که کتم محرکه و کنعان بضم ک یا می است که مخلوط
 ساخته می شود بجناب و خضاب گرد می شود بوی و روضه بفتح و او و هم آن و بکسر معن و مکنون آن کیا هیست و بعضی گفته اند
 در رختی است بیهمن که سیاه کرده میشود بپیرک و می موی و در قاموس گفته که روضه و زرق نیل است یا نباتی است که خضاب
 کرده می شود بپیرک و سیاه رواه الترمذی و ابو داود و الترمذی اکثرون مراد بحدیث چیست خضاب بمجموع حنا
 و کتم مراد است یا بپیرک ام در فیه گفته چنان می نماید که مراد استعمال کتم است نه ابی حنا چه حنا چون خلط کرده
 شود با کتم خضاب سیاه افتد و بجهت رسیدن به سیاه گفته اند شاید حدیث با الحنا را کتم است بلفظ

۱ و برای تخفیر و لیکن روایات باختلاف متعدد طرق بوا راست نه با و انتهی و شاید که و او بمعنی او باشد و الله اعلم و بیان نکردند که خضاب بکتم تنها چه رنگ می آرد در بعضی حواشی نوشته که خضاب بختا تنها احمه آید و بکتم تنها خضر و از کلام بعضی معلوم میشود که خضاب بکتم صرف موجب مواد خالص است و بخاظ و جمع آن با حنا مرخ آید بختنه مایل بعواد نه مواد پس مراد بخضاب بمجموع حنا و کتم باشد کذا قیل و حدیث ابن عباس که بعد از حدیث ابن عمر بیاید ظاهر آنکه صریح است در آن و الله اعلم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * گفت آن حضرت * بکون قوم فی آخر الزمان * پند امی شوند قومی در آخر زمان باین صفت که * تخضیون بهذا السواد * که خضاب میکنند باین رنگ که حیاهمی است و اشارت به این برای تصفیر و تفتیح شان از است تا مراد آن است که باین نوع حیاهمی که خواص السمام * مثل حوصله ای گبوتر است و حوصله موطور را چنانکه معلوم است از احسان و اسرار و اینجاست که بعضی کبوتران را حیاه خالص می باشد * لا یجدون * نمی یابند این قوم خضاب کنند * رائحة الجنة * بوی بهشت را و این مبالغه است در زجر و تهدید بر خضاب بعواد و در بعضی حواشی نوشته اند که اگر چه در آئین بهشت را ولی بوی آن نمی یابند و از روایح آن محظوظ و بهره مند نشوند و بعضی گفته اند که بوی خوش از بهشت بر صافات بیاید که معلما نایب آن محظوظ و مسرور شوند و تعب و محنت و قیود در هر صافات نکشند این خضاب کنندگان از آن محروم باشند * رواة ابوداود و النسائی * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یلبس النعال السمیة * بکسر سین و کون بای موحدة بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم که می پوشید نعلها را که ساخته شد از چرم دباغت زده موی متبردة اگر چه عادت اکثر عرب پوشیدن نعال موی داری بود * و یصفرون لینه بالورس و الزعفران * و زرد می کرد آن حضرت لینه مبارک خود را بورس و بفتح و و سکون را نام گیاهی زرد رنگ در زمین که خضاب کرد می شود بآن * و کان ابن عمر یفعل ذلك * و بود ابن عمر که میکرد آنرا یعنی تصفیر لینه را بورس و زعفران و بهتر آن است که اشارت ذلک بمجموع لبس نعال شبیهه و تصفیر لینه باشد چنانکه در احادیث آمده است و ترمذی در شمائل نیز آورده که گفته شد ابن عمر را می بینم ترا که می پوشی نعال شبیهه را که لباس اهل تنعم و سعادت است گفت دیدم رسول خدا را که می پوشید نعال شبیهه را پس من در وقت میت دارم که بپوشم آنرا * رواة النعمانی * سا بقادر کتاب اللباس * گفت را نبیلم که صحیح و مختار نزد جمهور محدثین آن است که آن حضرت خضاب نکرد و پیری وی صلی الله علیه و سلم پس بعد خضاب فرمود بود و صاحب سفر المعاد گفته که آن حضرت هرگز موی مبارک را رنگ نکرد و چون طیب را بسیار بکار می برد بعضی خضاب پنداشته اند انتهی پس مراد از تصفیر لینه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنها است بوی و شستن است بد آن بقصد تنقیه و تطهیر و پس نه صیغ و تلویح چه مویهای مبارک سیاه بود و سیاه رنگ دیگر نگیرد پس مراد بتصفیر است نعال صفرت باشد نه صیغ بد آن نعم از بعضی صحابه آمده که زرد می ساختند آنها لینه و او آنها که موی سفید داشته باشند رنگ میکشیدند یا شند کذا استخرجت من شیخی رحمة الله علیه و جزا عنی غیر الجوز چنانکه ظاهر این حدیث است که فرمود * و عن ابن عباس قال مر علی النبی صلی الله علیه و سلم رجل قد خضب بالحناء * گفت کذا شدت بر آن حضرت مردی که بتصفیق خضاب کرده بود بختنا * فقال ما احسن منی * پس فرمود آن حضرت چه عجب نیکو است این * قال فمر آخر قد خضب بالحناء و الکتم * گفت ابن عباس پس از آن گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بختنا و گفتم * فقال هذا احسن من ذلک * پس فرمود آن حضرت این بهتر از این است یعنی از خضاب بختنا تنها * ثم مر آخر قد خضب بالصفرة * بهتر گشت دیگری که خضاب کرده بود بزردی * فقال هذا احسن من هذا کله * پس فرمود این بهتر است از همه آنها * رواة ابوداود * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غیر و الشیب * تغییر دهید پیری را یعنی خضاب کنید * و لا تشبهوا بالیهود * بفتح تارشین و با و مشابه نباشید یهود که هرگز خضاب نکنند * رواة الترمذی * روایت کرد این حدیث را ترمذی از ابی هريرة * و رواة النسائی * و روایت کرد این حدیث را نسائی * عن ابن عمر و الزبیر * و در بعضی نسخ و ابن الزبیر

و عن عمرو بن شبيب عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تفتروا الشيب * نحو يك من مویهای سفید را
 * فانه نور المسلم * زیرا که پیری موجب نورانیت مصلحان است زیرا که پیری وقار است چنانکه در اخبار فضل ثالث بیاید
 که اول کسی که پیری دید ابراهیم علیه السلام است پس گفت ای پروردگار من این چیست جواب آمد که این وقار است
 گفت خداوند از یاد تو کرد آن مرا و قار را و قار ما می آید شخصی را از فسوق و معاصی و باعث میگردد بر توبه و طاعات و این موجب
 نور میگردد که معنی میکند پیش مومن در مقامات و چنانکه ناطق است بدان کرده بعضی نور هم بین اید بهم و بایمانهم
 کند ا قال الطیمی و باین توجیه نور را جمع بنور روز قیامت آمد چنانچه در حدیث دیگر مرید آمده اگر اینجا از نورانیت
 حسن حلیه و جمال صورت و صفای باطن و صلاح سیرت که پیران را در دین عالم حاصل است اراده افتد نیز دور نباشد حسن جزای
 آخرت بود دخول جنت که در آخرت بر این مترتب میگردد بحال خود است چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود * من شاب شبة
 فی الاسلام * کسی که پیر شود پیش رفتن در مسلمانان * کتب الله له بها حسنة * می نویسد خدای تعالی برای وی بسبب آن
 شبة و خدای آن نیکی را * و کفر عنه بها خطیئة * رومی بوشد و مستور میگردد انداختن آنکس بسبب آن کنایه را * و رفعه بهادرجة *
 و بلند میگرداند او را بجهت آن پایه و قرب یاد و بهشت * رواه ابوداؤد * و عن کعب بن مرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال * کعب بن مرة که صحابی است ساکن اردن از شام وفات یافت در وی سنه خمس و تسعين روايت میکنند که گفت آنحضرت
 * من شاب شبة فی الاسلام کانت له نور ایوم القيمة * کسی که پیر شد در مسلمانان می باشد پیری مرا و را سبب روشنایی
 و بجات از ظلمت و شدت و محنت آنروز و بجهت باعث بودن آن بر توبه و طاعات * رواه الترمذی و النعمانی * لیکن این
 جمله محل سوال است که چون پیری موجب نورانیت است در دنیا و آخرت پس پوشیدن و تغییر دادن صورت آن
 بخصاب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیست آن بجهت مصلحت دیگر است نهی و آن ارغام احد و اظهار جلالت تا ضعیف
 شوند از بند و لیر نشوند اگر گویند که پس چرا نتفت نیز برای این مصلحت جائز نباشد گوئیم که تنف از بیخ برگردان پیری است
 از اصل و مفضی است در آخر به تشویه رجه و موه منظر بخلاف خضاب که زیادت رصی است بران پس فرق باشد میان این و آن
 و در رجوع از تنف شیب اگر نه بقصد تزئین و تکلف باشد روایتی از امام ابوحنیفه آمده است و امام محمد گفته لا باس
 به ولیکن مختار خلاف آنست و الله اعلم * و عن عایشة رضي الله عنها قالت كنت اغتسل انار رسول الله * گفت عایشه
 بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من اناء واحد * از يك آوند آب که مشترک بود میان
 من و آنحضرت و این جزو آن حدیث است که در باب الغسل از کتاب الطهارة کشف شده است * و کان له شعر * در بود مرا آنحضرت
 را موی * فوق الجمة * بالای جمه * و دون الوفرة * و پایان وفرة * رواه الترمذی * بدانکه موی سر سه نام دارد جمه بضم جیم
 و تشدید میم و وفرة بفتح و ا و سکون فارمله بکسر لام و تشدید میم جمه موی تادوش و وفرة تانرمة کوش و لمه بین بین
 از کوش فرود آمده و نزد يك بدوش رعیده را نام نموده اصح در تغییر این الفاظ این است پس میگوید بود موی آنحضرت
 در آن وقت فوق جمه یعنی تادوش فرسیده و فرود وفرة یعنی از کوش پایان ترا فتاده یعنی لمه بود میان کوش و دوش و کفای
 جمه بمعنی مطابق موی آمده چنانچه در مسائل است ضرب جمه شحمة اذ نیه و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الرأس
 * و عن ابن السنطلة رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم * مرویست از ابن السنطلة که مردی است از اصحاب
 آنحضرت ابن السنطلة بحای مهمله و ظای معجمه ابو الجارث سهل بن الربیع صحابی فاضل کوشه کثیر الصلوة و الذکر
 ساکن شام و حنظله نام مادر او است یا نام جد * مادر پدرش * قال قال النبي * گفت ابن حنظله گفت پیغمبر * صلى الله عليه
 وسلم نعم الرجل * نیکو مردیست * خرم * بضم خای معجمه و فتح را و سکون یا * الا مدي * از قبيله بني اهل و نیز مردیست
 از اصحاب آنحضرت که در حق وی فرمود نیکو مردیست و * لولا طول جفته و اسبال ازاره * اگر نمی بود درازی موی
 وی و فرود داشتن ازار وی اگر چه درازی موی مذموم و مکروه نیست لیکن شایسته آنحضرت صلى الله عليه وسلم در دین مرد

تأش و تزیینی بدرازی قوی احساس نمود ازین جهت از جال ری شکایت فرمود * فبلغ ذلك خريما * پس رحیل فرمود *
 آنحضرت خریم را * فاحل شفرة * پس کوفت کار دی را * فقطع بها جمته * پس برید بگارد موی خود را * الی اذ نیه *
 تا گوشای خود * ورفع ازاره * و برداشت ازار خود را * الی انصاف ساقیه * تا نصف های مرد و ساق خود * رواه بود ارد *
 و گفته اند که درین حدیث دلیل است بر آنکه اگر برادر مسلمان غائب را بمکروهی که او تکاب میکند یاد کند تابشند و ازین
 باز آید رواه است * وعن انس قال كانت لي ذراية * گفت انس بود مراد و ابی بضم ذال معججه کیموان * نقالت لی امی *
 لا اجزها * پس گفت مرا مادر من قطع نمیکند و نمی بوم آنرا بعد از آن حبیب نابودین وی بیان کرد و گفت * کان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یملأها حنفا * زیرا که بود آنحضرت که میکشید و میکرفت آنرا بطریق تلعب و انمصاط که باخورد آن کنند *
 پس بیجهت تبرک رتیم آنرا نگاه میداشت و دوازده میگرد و کرامیت طول جمه که مذکور شد بیجهت دیگر است چنانچه معلوم شد *
 و این منافات بآن ندارد * رواه ابوداؤد و النعائی * وعن عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا *
 روایت است از عبد الله بن جعفر که از فضیله صحابه و اشراف بنی هاشم و وجود و سخاوت بی نظیر بود که آن حضرت
 مهلت داد اولاد جعفر طیار را بعد از رسیدن خبر شهادت صریحی رضی الله عنه تا سه شب و بگذشت ایشانرا که گریه میکردند و
 غزازی داشتند و نیامده بود مرایشان * ثم انا هم * پشتر آمد ایشانرا * فقال * پس گفت * لا تذكروا علی اخی بعد البرم * مکررید *
 بر برادر من بعد از امر و زکله غایب عزاداشتن تا سه روز است * ثم قال * پشتر گفت آنحضرت * ادعوا الی بنی اخی *
 بشوایید و بیارید بسوی من برادر و زاده های مرا * فبیج بناکنا فرخ * پس آورده شد ما خردان را نزد آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کویا که ما چوز ما نیم و فرخ بفتح همزه و سکون فاعوض راجع فرخ بمعنی چوز و ولد طیر * فقال * پس گفت
 آنحضرت * ادعوا الی اکتلاق * بطلیل برای من سرتراشی را * فامره * پس بفرمود و تراش را که بتراشد هوهای مارا *
 فحلق رؤسا * پس بتراشید هرهای مارا * رواه ابوداؤد و النعائی * و گفته اند امر فرمودن آنحضرت بتراشیدن
 هرهای ایشان را بیجهت آن بود که دید مادر ایشان را که اعضاء بنت حمیس بود مشغول در زرد و مصیبت جعفر از شانه گردید
 و هوهای ایشان را باز خواهد داشت و او را فرصت تغافل احوال ایشان درین باب نخواهد بود * وعن ام عطية الانصارية *
 ان کبار صحابیات بود و غرامیکرد همراه آنحضرت و بیمار را بری میکرد و بیمار را بری را در ملأ اوت میکرد و حان را را رایت
 میکنند از وی انس و ابن عمر بن نام و نسیمه بنت کعب اصم بضم نون و فتح میم و سکون قستانیه و مودع را بر معین بفتح
 فون و کیم معین گفته * ان امرأة كانت تختن بالمدینه * روایت میکنند که زنی بود که ختنه میکرد یعنی زنا را در مدینه
 فقال لها النبی * پس گفت مر آن زن را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم لا تنهکی * مبالغه مکن در قطع ختان و استعصا مکن
 در بریدن آن و لا تنهکی را بضم تار کسر ها و بفتح ت و فتح ها از انها که رنهایک مرد دخوانده اند و نهک و انها که مبالغه کردند
 در بریدن * فان ذلك * زیرا که آن عدم مبالغه و اعتقاد در بریدن * احظی للمرأة * بهره مند سازند و تر و خشنود کنند *
 قولن تا بخشند * تراست مرزن را * و احب الی البعل * محبوب تر است بسوی شوهر یعنی اگر در بریدن آن
 موضع مبالغه کنند لذت کمتر می یابد و در منظر نیز هیچ و ناخوش میکرد و تر را را بود ارد و قال فلان حدیث ضعیف *
 و او به مجهول * وعن کريمة بنت همام * بضم ها و تشقیف میم و فتح ها و تشیل میم نیز ضبط کرد * اند تا بعید است و رواه
 دارد از عایشه ام المؤمنین حدیثی در اهل بصره است * ان امرأة سالت عایشة عن غصاب الخنا * روایت است
 از وی که زنی پرسید عایشه را از غصاب خنا ظاهر آنست که از غصاب زنان پرسید و ست و پاره را بخنایچه آنکه از سیاق حدیث
 مفهوم میکرد * فقال * پس گفت عایشه در جواب آن زن * لا بأس * هیچ باکی نیست و می توان کرد و مودعت از امام
 ابی حنیفه که گفت باکی نیست بخناب کردن زن و ست و پاره خود را بقصد تزین برای زوج اگر خنابی نباشد که در وجه
 صورت زن باشد * و گفت پس ترجی آنرا نمیکنی ما یسه گفت * و لکنی اگر نه * ولیکن من ناخوش دارم آنرا بعد از آن

بهیبت تا شوقی را بیان کرد بشوق بقود کان خودی * بود در محبت من یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکره و بخت * تا خودی
 خیل داشت بوی حمار * رواه ابوداؤد و النسائی * در بعضی مواضع نوشته اند که اصل لال کرده اند باین حدیث شافعیه بر آنکه
 خدا چنانکه مل عبب منغیه اسف طیب نیست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در محبت میل داشت طیب را و اگر خدا طیب
 بودی مکره ذل داشتی آنرا انتهی پوشیده نمائند که بیت آنحضرت جنس طیب را مستلزم محبت هر فرد نبود و نیز محبت افراد
 طیب همه در یک مرتبه نباشد بعضی طیبها را بیشتر دوست می داشتی و بعضی را کمتر پس گویا که مباد این است که بوی خدا
 چندان خوش نداشتی که ازان معذور و مسرور باشد ازان جهت نداشتی باین اهتمام نمودی و الله اعلم * و عن عایشة رضی الله عنها
 بیعت عتبة و رجة ابرحقیان ام معاویه * بنت عتبة بن ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف اعلام آورد و در روز فتح بعد از اسلام
 تروج خود ابی سفیان و عقره آن حضرت هر دو را بر نکاح سابق و چون اسلام آورد گفت یا رسول الله بودم من که مکره
 ترین رویهای نزد من روی تو بود اکنون محبوبترین رویهای نزد من روی نسبت وجود مکره ترین خیمهها خیمه تو اکنون
 محبوب ترین خیمهها خیمه نسبت فرمود آنحضرت و ایضا این حدیث در صحیح بخاری است و شرح گفته و ابیضاراد و معنی
 میگویند یکی آنکه و نیز هرگاه ایمان بر عدل توجای خواهد گرد بیشتر ازین محبت بیند اخو اصل شدی دوم آنکه من نیز از اینچنین
 می یابم حال خود را نحبیب بشما که معقوض بودید اکنون محبوب شدید نزد من و الله اعلم و در حدیثان این حدیث که نسبت
 عذرة * حدیث الشهداء * رواه احمد آن شنیعه کرد مشهور است * قالت یا نبی الله یا نبی * نسبت مندا ای پیغمبر خدا بیعت
 کن مرا * فقال * پس گفت آنحضرت * لا یا یعک حتی تغیری کیف * بیعت نمیکنم ترا تا آنکه تغییر میل می دهد و کلام است خود را
 یعنی غضاب بخنا * بکاهما * پس گویا دو کف است تو * کفایع * دو کف است در دله است * رواه ابوداؤد * از اینجا
 معلوم می شود که زنان را غضاب است بخنا مستحب است و ترک آن مکره و گفته اند که وجه کراهت و انکار تشبه بر حال احد
 و ما بقام معلوم شد که زنا ترا تشبه بر حال مکره است تا آنکه انگشتی نقره زنا ترا مکره است و اگر بکنند بلای که نکند بزعفران
 و مانند آن چنانکه کدشت * و عنها قالت اومت امرأة من وراء ستر * اشارت کردنی از پس پرد * بیست ها کتاب الی رسول الله *
 که در دست وی کتابی بود که کسی فرستاده بود بصوی پیغمبر خدا ابلست وی * صلی الله علیه و سلم تقبض النبی صلی الله علیه
 و سلم ید * پس باز کشید آن حضرت دست مبارک خود و او را از نکرد دست بصوی آن زن و نسبتا نیک مکتوب را از دست
 وی * قال ما ادری * پس گفت آن حضرت در نمی یابم * اید رجل ام ید امرأة * یا این دست مرد است یا دست زن
 * قالت * گفت آن زن * بل ید امرأة * بلکه دست زنی است * قال * گفت آن حضرت * لو کنت امرأة * اگر می بودی
 تو زن یعنی اگر می بودی رعایت گننده شعار زنان را نگاه دارنده عادات ایشانرا * لغیرت اطفالک بالحناء * مراینه
 تغییر میدادی تا خنهای خود را و غضاب میکردی بخنا و درین تاکید استحباب غضاب بخنا است موزنانرا و کمال تعلیم ادب
 و رعایا حال طوا یف خلق است و تنبیه بر نگاه داشت آن ازان حضرت صلی الله علیه و سلم * رواه ابوداؤد و النسائی
 * عن ابن عباس قال لعنت الواصلة و المستوصلة و الناصصة و المنتمصة و الواشمة و المستوشمة * معانی این الفاظ در فصل اول
 گفته شد و در اینجا ذکر ناصصة است که آنجا نبود و ناصصة موی کندن از روی و نیز اینجا مقیل حاجت کراهت را بقول خود
 * من غیرداه * یعنی کراهت اینها بر تقوی است که عدوی و علنی نباشد و این قیل مراد است در اینجا * رواه ابوداؤد
 * عن ابی هريرة قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم الرجل * گفت ابو هريرة لعنت کرد آن حضرت مردی را که * یابس
 لبسة المرأة * می پوشد پوشش زن را لبسه بکهر لام * والمرأة * و لعنت کرد زنرا که * تلبس لبسة الرجل * می پوشد پوشش
 مرد را پس نه مردان را باید که تشبه بزنان کنند و نه زنان را هزا اسف که تشبه بمردان نمایند * رواه ابوداؤد * و عن ابن
 ابی ملیکة * بضم میم رفتح لام و سکون تحتانیة کنیت وی ابو محمد یا ابو بکر اسف و نام او عبد الله بن عبد الله بن ابی ملیکة
 بنی قریظی اهل یکی از مشاهیر تابعین و علمای ایشان است قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر کف و زیافت

می توان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم روايت ميکند از عائشة و اين عبا و ابن عمر و ابن عباس ميکنند از زینب
 ابن جريح . حاقی دیگر از وی توفی سنه ثمان مشر و مائه * قال قيل املیة * کفعا ابن ابی ملیکه گفته شد مرها يشه را
 * ان امرأة * زنی هست که * تلبس النعل * می پوشد نعل را که مخصوص است پوشیدن آن نوع نعل بمردان * قالت
 لعن رسول الله * گفت ها يشه لعنت کرده است پیغمبر و فلان * صلی الله علیه و سلم الرجلة من النساء * آنرا که عتشته است بمردان
 از جمله زنان چون زن را وصف بمردانگی کرد لاحق کرد انید نام تانیس را بر جله * رواه ابوداود * وعن ثوبان *
 روایت است از ثوبان که مولای آنحضرت و مقرب دعا و ملازم کا و بیگاه بود * قال کان رسول الله * کفیت بود
 پیغمبر و فلان * صلی الله علیه و سلم انما * چون قصه مسافرت میگرد * فان اخرجه * بود اخرجه آنحضرت یعنی *
 وصیت و کاروی * بانحان من امله * با دمی که از اهل خانه آنحضرت بود * فاطمة * یعنی همه را بردانغ کرد * و لزمه
 فارغ شد * پیش فاطمه رفت آمد و سخنیکه میبایست گفت با وی میگوید و وضعی که میبایست کرد او را میگوید و داغ میگوید
 * و ازل من يدخل عليا * و بود اول کسیکه می در آمد آن حضرت بروی در وقت قدوم از مسافرت * فاطمة * فاطمة فذل ثم
 من غزاة * پس قدوم آورد آنحضرت از جنگی که با کافران کرد * و قد علفت * و حال آنکه چشمانی را و نغمه بود
 فاطمة * بکسر میم یلامی را * و استرا * بکسر سین پرده را * و علفت که معنی گفته یا سترا * علی بابها * بود و
 خانه خود * و حلت الحسین و الحسن * و آراسته بود فاطمه حصن و عین زار پوشا نیده بود ایشا فرا * قلبین * بضم فاف و کون
 لام و د و متوانه * من فصة * از نقره * ففتم * پس قدوم آورد آنحضرت * فلم يدخل * پس قدوم را آمد یعنی بر فاطمه
 بمارتی که داشت * و ظمت ابن ماضه ان يدخل مارأى * پس کان برد فاطمه که آنچه باز داشت آنحضرت را از در
 آمدن بروی چیز نیست که دید آرا و بختن پرده بود رو پوشا نیدن دستوانه حصن * حصین را * ففتکت الغتر * پس بدل رید
 فاطمه و در کرد بود را * و رکت القلبین * وجد اگر دهر و دستوانه را * عن الصبيحین * از خود و کرد کن یعنی احام
 حصن و حصین رضی الله عنهما * و قطعته عنهما * و برید هر یکی از آن دو دستوانه را یا آن خلی را که دستوانه بود از ما عین
 * فاطمة * و رسول الله * پس رفتند هر دو و امام بسوی پیغمبر و فلان * صلی الله علیه و سلم یکبار * در حالتی که می گریست
 * فاطمة * و عنهما * این عبارت را دوم معنی گفته اند یکی آنکه گرفت آن حضرت را چیزی از رافت و شفت و مهر بانی بر حصن
 و حصین رد یکر آنکه گرفت آنحضرت آن دوزیور را از حصن و حصین و این معنی مناسب تر است بقول وی که گفت * فقال يا ثوبان *
 پس گفت آن حضرت ای ثوبان * اذ صاب بهنا الی آل فلان * بمر این زیور را بسوی آل فلان یکی از اقربای خود را نام برد
 * ان دولا اهل * زیرا که اینها اهل و از لاد من اند * اگر * مکرره می بنهارم * ان یلکوا طیما تم فی حیو تم الی فیا * که
 بشورند لذت و لذت خود را و آنچه خوش آید ایشان را و زنند کانی ایشان و رینجهان یعنی لذت گیرند از طعام ما می خوش و
 بهوشند لباسهای نفیس کو یا اهل طیمات کنایت است از لذت گرفتن و تنعم کردن بلکه اختیار میکنم مرا ایشان را فقر و ریاضت
 و چون آن حضرت در امور و فیه و و عد نصیحت شد کرد و شکسته دلی و شرمندگی فاطمه را تصور کرد در مقام التماس
 و شفت و محبت آمد و فرمود * یا ثوبان اشتر لفاطمة * ای ثوبان بخر از برای فاطمه * قلاد * من ذهب * کردن بند
 و از عصب بفتح عین و سکون صاد مهملتین * و هو این من عاج * و بخرد و دستوانه را از عاج * رواه احمد و ابوداود *
 و آنکه شارحان اختلاف کرده اند در تفسیر عصب و عاج اما عصب آنچه مشهور است از معنی او که فلان کوراست در
 کتب لغت و حدیث برد همانی است که جمع کرده میشود و سخت ساخته میشود و پی پسترنک کرده می شود و بافته میشود
 و بعد از آن مخطومی آید زیرا که آنچه سخت کرده شده از رشته ری مفید می ماند ورنک نمیگردد و جز آن رنگین نمیکرد و بعضی
 می گویند که عصب برد را گویند که تحقیق مخط است بر هر تقدیر نام بعضی انواع برد یا نیه است و این معنی درین مقام
 چندان مناسبت ندارد چه قلاد که نام حلی کردن است از برد ساختن چه معنی دارد و نهایی از خطابی نعل می کنند

که گفت که اگر عصب نام ثاب بماند است پس در نمی یابیم که چه معنی دارد بعد از آن از آبی عوصی نقل می کنند که کفت
استمال دارد که در و این بفتح صاد بود که به معنی بی است و قوال که آن اعصاب بعضی حیوانات مشابه مهرهای چوبی
می بریدند باشند و بعد از خشک شدن از وی قلا ده می ساختند و چون ممکن است که از استخوان بعضی از حیوانات
در آنها می تراشند اگر از آنها نیز مهرها تراشند چو ممکن نباشد بستر کفت خطابی شنیدم از بعضی اهل یمن که عصب
دندان دایه عوصی است که آنرا فرس فرعون خوانند و از وی مهرهای مغول می تراشند انتهى و این معنی بغایت مناسب
مقام و موافق است که خردین و ستوانها است از عاج اگر بچسبند و بعد از آن اعظم و اما حاج مشهور در مردم آن است
که نام دندان فیل اصغر و بی پاک است نزد امام ابوحنیفه چه استخوان میته نزد ایشان پاک است و تجارت آن در دست
از چیت معلوم است و ایت موت در آن و بی بی پاک میگردد الا آنچه نجس عین باشد و فیل نزد ایشان نجس عین نیست و نزد
شافعی در قبول مشهور از وی نجس است و استعمال آن و تجارت در آن درست نه و بعضی میگویند که حاج نام دندان فیل نیست
بلکه نام استخوان پشت صلیب است و بزرگ است یا استخوان پشت دایه است و غیر آن که افراد بل بفتح ذال معجمه
و برای موح و نیز گویند و از وی دست و پا و شاخها سازند و مرا در بیع و درین حدیث و دیگر که آمده است که
مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شانه از عاج بود این است نه دندان فیل چنانچه عامه پندارند و در قاموس عاج زاهر و زهر
معنی آورده و در صحاح بمعنی استخوان فیل گفته اند و الله اعلم * و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال
انکسوا بالاثمل * خرمة کنین باثمل بکرم و خرمة و سکون مثله و کسر میم نام خرمة منک و کنین بضم کاف نیز نام اثمل است کنانی
ایقاموس * فانه یجس بدن و تنبیه که اثمل یا خرمة کردن باثمل * یجلبو المصر * جالبه میگویند و روشن میگویند و این را * وینبست الشعر *
و سیر و اندک موی بک را کنین و زینت چشم و علامت صحت و است * و زعم * و کفت ابن عباس * ان النبی صلی الله علیه
و سلم کانت له مکحلة * و کفت ابن عباس بود مو آنحضرت را مکحله بضم میم و سکون کاف و ضم حار فتح لام مریدان * یکتحل بها *
خرمة می گوید بوی * کل ایلة * و در شب و وقت خواب فتن * ثلثة فی ملة * سه بار در بین چشم یعنی چشم راست * و ثلثة فی ملة *
و سه بار در بین چشم یعنی چشم چپ * رواه الترمذی * و از زینت ابی دژد آمد و است که امر کرد رسول الله صلی الله علیه
و سلم باثمل و روح نزد خواب و مر و روح آن است که به شک آواز از خود شنوی گفتند و نیز آمده است که در چشم راست سه بار کشیدند
و در چشم چپ دو بار و این را بوا است کردی و ختم هم بر است کردی باین طریقی که اول دو میل در چشم راست کشیدی و
دیکرد و میلی در چشم چپ و یکبار میلی در چشم راست و درینجا رعایت فضیلت عین است که در روی سه بار کشیدی و این را
و انتها هم بوی کردی و در هر دو طریق باینکه فرموده است من انکحل فلیقر حائل است و در اول باین طریقی که در
هر چشم سه بار کردی و در آخر باین وجه که مجموع پنج بار شد انانی صفوا السعاده * و منه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
یکتحل قبل ان ینام بالاثمل * و از ابن عباس روایت است که گفت بود آن حضرت خرمة می کرد پیش از آنکه
بخواب رود و در شب باثمل * ثلثة فی کل عین * سه بار در هر چشم * قال یکتف ابن عباس که * و قال * و کفت آن حضرت
ان خیر ما ند اوتیم به * بل و تنبیه که بهترین طریقی که ارات کردید شاید ان چیز این چهار چیز است * الی و
و المعوط و الحیمة و المشی * و بفتح لام و معوط بفتح سین و حیا مت بکسر عا و مشی بفتح میم و کسر شین معجمه
و شدیل یا امال و در داری که نوشا نمیده و ریخته شود از جانب دهن و لدیل ان دو جانب دهن را بلکه دو جانب هر چیز را
گویند اما معوط و داری که در بینی ریزند و اما حیا مت بکسر میم و آنرا معجمه نیز گویند چیز که
بر روی خون کشند و آن آلتی است مثل شاخ حیوان که از ل بر جای خون نیشها زنند و آن شاخ بر اند دهنها و خون
را بکنند و در این چنین است و حیا مت نام این نوع خون کشیدن است و ظاهر آن است که بشلک و کلد و خون
کم کردن چنانکه مادت اهل این دیار است در حکم آن است حاصل آنکه حیا مت مقابل فصل است بمعنی رگ زدن

اما مشورتی نمیم و کمر شین و تشنگی یا بز وزن فعلی دارو معهل را گویند مشتق از مشی بمعنی را در رفتن و دارو معهل بر میشیزاند و در مشی می آرد برای قضا حاجت و مشو مثل عد و بر وزن فعل و مشاء بر وزن سماء نیز آید و ذخیرما آنگاه که به الاثم و بهترین چیزهای که هر مه کنیند شاید ان چیز اثم است * فانه لیجلبو البصر و ینبت الشعر * زیرا که آن روشن میکرد اندک چشم را و میر و یاند موی پلک را * و ان خیر ما تحت جمیع فیه * و بد رحمتیکه بهترین روزهای که حیاطت کنین در آن * یوم مبع عشرة * روز هفت است * و یوم تع عشرة * و روز نوزدهم * و یوم احدی و عشرين * و روز بیست و یکم زیرا که خون بلکه جمیع رطوبات از ازل ماده قانصاف آن در تزیان و غلبه و جوش است و در آخر در نقصان و سردی و فرو نشستن پس ارساط ماده مناسب است با اعتدال خصوصا این سه روز و تفصیل احکام حیاطت و تعیین اوقات آن با اعتبار ایام ماه و هفته در کتاب الطب والرقی بیاید انشاء الله تعالی و گفته ابن عباس * و ان رسول الله * و بد رحمتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حیث عرج به * و قتیکه بالای امان برداشته و را * ما مرطی ملاء من الملائكة * نکل شد آن حضرت بر هیچ جماعه از فرشتگان * الا قالوا * مکر گفتند آن جماعه با حضرت * عایک با الحیاطه * بر توباد بحیاطت این حدیث نیز در کتاب الطب والرقی بیاید و در اینجا امر کردن آن حضرت است را بحیاطت نیز مذکور است و مضمون اینست یعنی نیز شامل آن می تواند بود * و رواه الترمذی و قال فل احدیث حسن غریب * و عن عایشة رضي الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی الرجال والنساء عن دخول الحمامات * و روایت است از عایشه که آنحضرت نهی کرده بود اولامردان را و زنان را از در آمدن حمامها * ثم رخص للرجال * بعد از آن رخصت کرد مردان را بدر آمدن حمام این هم بشرط * ان یدخلوها بالماء * بشرط آنکه در آن پلک با میزرها و میزربکسر میم بمعنی از ارامت * و رواه الترمذی و ابی داود * و عن ابی الملیح * هذلی تابعی بصری است نام وی عامر بن اسامة یازید بن امامه مات سنة اثنین و عشرين و مائة و بد رحمتیکه صحابی است * قال * کفتم * قد م علی عایشة نحوه من اهل حمص * قد وم آوردند بر عایشه زنان از اهل حمص بکسر حار سکون میم نام بلد مشهور است و فی القاموس حمص کوره از شام است اهل او یمانیون اند * و قالت * پس گفت عایشه مرا این زنان را * من این ائتن * از کجا آمد شما ای زنان * قلن من الشام * گفتند این زنان از ولایت شامیم * قالت * کفتم عایشه * و لیکن من المکورة التي تدخل نساء ما الحمامات * پس شاید که شما از آن شهر و از آن ناحیه آید که می در آن پلک زنان آنجا حمامها را * قلن بلی * گفتند آن زنان آری ما از آنجا ئیم * قال کفتم عایشه * فانی سمعت رسول الله * پس بد رحمتیکه من شنیدم * ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که میگوید * لا یتباع امرأة ثیابها * از تن بر نکشد هیچ زنی جامه های خود را * فی غیر بیت زوجها * در غیر خانه شوهر خود * الا هتکت العتر * بکسر سین مکر آنکه در ید بود را * بینها و بین ربها * میان خود و میان پروردگار خود * و فی روایة * و آمده است در زوایتی * فی غیر بیتها * بجای فی غیر بیت زوجها * الا هتکت مترها * بجای الا هتکت الستر * فیما بینها و بین الله * بجای بینها و بین ربها و موجب هتک متر بیت است آنکه چون پروردگار تعالی از برای پوشیدن عورت لباس پیکر کرد و امر بهتر کرد لا جرم در کشف عورت هتک ستر باشد و بر انداختن پرد و حیا و عبودیت * و رواه الترمذی و ابی داود * و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ستفتح لكم ارض العجم * زود باشد که فتح کرده شود برای شما زمین عجم را * و ستجدون فیها بیوتنا * و زود باشد که بیابید در آن زمین خانه ها را که * یقال له انچا مات * گفته می شود مردان خانه ها را حمامها * فلاید خلتها الرجال * پس باید که در نیابند حمامات را مردان * الا بالازر * بضم مزه و سکون زای جمع ازار * و امنعوها النساء * و منع کنین از در آمدن در حمامات زنان را یعنی مطلقا خواه باز از برایی ازار زیرا که زنان از سرتاپا عورتند و مردان را در متر عورت که از ناف تا زانو است پوشیدن ازار کافی است * الا مریضة او نساء * مکر در حالی که بیمار باشد زن و بیجهت علاج و مدارات در ایند یا زائید باشند و برای غسل جنابت در آن پلک یا بعد رد بکروعلتی دیگر و بی عذر در آمدن زنان را

در حمام جا نریمت * رواه ابو داود * وعن جابر بن النبی صلی الله علیه وعلیه وسلم قال من كان یوم من یوم بالیوم الاخره
کمیکه ایمان آورد بشد او روز قیامت * فلا یدخل الحمام بغیر ازار * پس باید که در قیام حمام را بی ازار * ومن كان یوم
بالله والیوم الاخر فلا یدخل حلیته الحمام * پس باید که در قیام خود را با ازار بی ازار * ومن كان
یوم من یوم بالیوم الاخر فلا یجلس علی ما ید فی ارجلها الخیر * پس باید که نه نشیند بر طامی که کرد انید می شود
بروی شراب * رواه الترمذی والنسائی * بل انک در آنکه در آن حضرت صلی الله علیه وعلیه وسلم حمام را در بعضی کتب
نقیه آمد * ولیکن نزد اهل حدیث صحیح نیست و حدیثیکه در آن روز یافتند منسوب بوضع اسب و صحیح آن است که آن
حضرت هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را بنید و حماما میکه مشهور است در مکه معظمه بتمام النبی همانا در محلی که آن حضرت
در آن یکبار می غسل کرد بنا شده این احتمال دارد که تعمیه بتمام نبی بجهت آن زبان زد شده که در جانب یولک نبی و نوحی
آن محل واقع است والله اعلم اما در حمام در احادیث واقع شده است چنانکه در کتاب مذکور شد و جز آن احادیث دیگر
نیز ورود یافته میوطی در جمع الجوامع از طاووس و سیمانیه از مصنف ابن ابی شیبہ آورد است که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وعلیه حدیث رکنی که خانه را که آنرا حمام خوانند گفتند یا رسول الله وی تنقیه میکند از ریح و از وی فرمود پس هر که در آن
اورا از شما باید که احتیاط کنی و بی ازار نه در آنید و در حدیث دیگر آورده که بد خانه ایست حمام که رفع کرده میشود روی
اصوات و کشف کرده می شود عورات و نیز آورده که در بن الخطاب نوشت بجلال بن ابی موهمی اشعری که بمن رسیده است
که اهل امصار حمامات پیدا کرده اند و باید که ند و آید در وی هیچ یکی مکرر میوز و زکونه کنند خدا ایتعالی را در وی تأیید و
آید و غسل نکنند و در کس از اناء واحد و نه در آینه زن در حمام مکرر آنکه بیمار باشد یا بضرورتی دیگر وجود دارد و رانجا
نمود و از خواندن قرآن در حمام نیز منع کرده اند

الفصل الثالث * عن ثابت * ثابت بن ثابت بنانی از

کبار علماء و مشاهیر تابعین است بزرگ بود و لباس فاخره می پوشید و گفته اند که هیچ کس متعبد تو از وی در زمان وی
نمود و از مصاحبان انس بود و چهل سال با وی صحبت داشت انس گفت مرخیر را اهلانند و ثابت از کلب های خیر است * قال
سئل انس عن خضاب النبی * گفت ثابت بنانی بر سید شد انس بن مالک از خضاب پیغمبر خدا * صلی الله علیه وعلیه وسلم فقال *
پس گفت انس * لو شئت ان اعد * اگر میخواستم که شمار کنم شمعات کن فی راه * مویها ثبته * سید بود و در سر مبارک
وی * فعلت * شمار میکردم و شط بفتح شین و میم موی سفید که در ریه ها باشد اشطط مرد در موی را کوبید که مویهای سیاه
و سفید مزوج دارد یعنی آنحضرت جز چند موی سفید معد و دنداشت خضاب بر وی چه کند و لهذا گفت * ولم یشتب *
و خضاب نکرد آنحضرت * زاد فی روایه * زیاده کرد انس یا ثابت از انس در روایتی این عبارت را که * و قال
اخنس ابوبکر بالبناء و انکم * و بتحقیق خضاب کرد ابوبکر رضی الله عنه ببناء و انکم هر دو * و اختصص عمر * و خضاب کرد
هر رضی الله عنه * بالبناء ببناء * ببناء تنها * متفق علیه * و عن ابن عمر انه کان یصفیر لیسینه بالصفرة * و مرویست از ابن عمر
که وی زرد میکرد لیسینه خود را بصفرة که نام نوهی از طیب است که در وی زردی است * حتی یدملی ثیابه من الصفرة * تا آنکه بر
می شد جامه های وی از صفرة * فقیل له * پس گفته شد ابن عمر را * لم تصبغ بالصفرة * چو ارتك میکنی بصغرت * قال انی رأیت
رسول الله * گفت ابن عمر زیرا که من دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وعلیه وسلم یصبغ بها * رنگ میکرد بصفرة * و ام یکن
شیء احب الیه منها * و نبود چیزی مستحبتر بسوی آنحضرت از صفرت یعنی از رنگ کردن بصغرت * و قد کان یصبغ بها ثیابه
* و بتحقیق بود آنحضرت که رنگ میکرد بصفرة جامه های خود را * کلهما * همه جامه هارا * حتی مامته * تا آنکه رنگ میکرد
صامه خود را * رواه ابوداود و الترمذی * و شرح اجملا کف کرده اند که مراد بقول ابن عمر که گفت رنگ میکرد آنحضرت
چیمت ایا رنگ کردن مویها مراد است یا جامه هارا ظاهر از سیاق کلام آن است که رنگ کردن موی مراد باشد زیرا که رنگ
کردن جامه بعد از وی بیان کرده است مکرر آنکه مقصود از ان تعمیم ثیاب باشد بعد از بیان صبغ ثیاب مطلقا و منیها بقرینه آنچه

ما بقية من ثلث ركان بصغر لحيته بالورع والزفران اما چون مقرر شده است كه آنحضرت خضاب نگرفته پس بايد كه رنگ كردن
 نجامة مراد باشد مكر پتار ويلي كه سابقايل ان اشارت كرد يم كه مراد برك كردن ما ليدن و شستن بقبل تعبير و تظريف اصعب
 اما آنكه كشتگان يصيغ بها ثانيا به كذا چون مراد بصورت نوعي از طيب است كه در ان بصورت است اشكال نبود و بايد كه
 اران طيب خلوق ميراد نمايش كه در دري زعفران است چه بعد از ان اجتناب كلي معلوم شد و جواب ملامند آنرا كه بل ان
 مشروط بود و امر بشتن آن كرد بمالغ و فرمود كه مقبول نيست نماز آنكه در جسد ري چيزي از خلوق است پس مراد
 بل ان و رس و ما نيل آن باشد و اگر اين را حمل بر زمان ما بقى از نهى كند و منصوص دارند نيز صورتى دارد
 والله اعلم و طيبى گفته كه در حوض بصرى رنگ ميكرد لحيه خود را بصورت وقتى بستر ترك كرد آنرا روايت كرده شده است كه
 ابوامامه و جريز بن عبد الله و مغيرة بن شعبه رنگ ميكردند بصورت و سعيد بن جبير گفت قصد ميكند يكي از شما بنورى كه
 پيدا كرده است خد ادرورى وى پس دور ميكند و مى پوشاند ان نور را بود و عارضى الله عنه و شست و غسل موى سر و روى
 از اينجا معلوم شد كه در سلف نيز اختلاف بود در خضاب اگر چه بصورت باشد و اين سخن سعيد بن جبير مويى آنست كه
 ما كذا نقل كرد يم كه خضاب مرگمى را است كه پيرى وى خوش نما و نوراني نباشد اما آنرا كه نه چنين بود خوب نيست و آن
 امام نووى نقل كرده اند كه گفت مختار آن است كه آنحضرت در وقتى رنگ كرد و در اكثر اوقات آنرا ترك داد و نقل
 كرد مريكى آنچه ديده وى در نقل خود صادق است و كعت نووى كه اين تاويل متعين است ارتكاب آن از جهت جمع ميان
 ابا ديب كه در صحيح آمده اند و الله اعلم و عن عثمان بن عبد الله بن موصى * بفتح ما ابو عبد الله الاعرج الطائفى مولى
 ابو طلحة بن عبد الله رضى الله عنه در عراق مى بود معلوم است در تابعين نفع است روايت دارد از ابو بصير و ابن
 عمر و جابر بن سمرة و ام سلمه و روايت دارند از وى ابو حنيفة و ثورى و غير ما * قال * گفت عثمان * دخالت على ام هانم *
 در آمد م بر ام سلمه رض * فاخرجت الينا شعر من شعر النبى * پس برون آورد ام هانم موى را از مويهاى پير و
 * صلى الله عليه وسلم مخضوبا * خضاب كرده شده * رواه البخارى * مكران خضاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين را
 تاويل ميكند كه ام سلمه آنرا خضاب كرده بود تا محكم يا يستك و باقى ماند يا بجهت كثرت خلط طيب بل ان در رنگ
 مخضوب مى نمود چنانكه در حديث ديكر آمده است كه ديد يم موى آنحضرت را نزد انس بن مالك مخضوب نيز مدين
 تاويل كرده اند * وعن ابى هريرة قال اتى رسول الله * آورده شد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بخنثى * خنثى را
 كه * قل حصيب * و به رساله بالحناء * بتحقيق رنگ كرده بود آن مخنث و ميت و پاى خود را بحناء و مخنث موى را كويند كه
 تشبيه از زنان كند در لباس و حركا و سكنا و مانند آن بفتح نون و كسر آن و ذكر اين مخنث و كتاب كاخ در باب نظر
 بهخطوبه و بيان عورات كل شى است * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما بال هذا * چه حال
 دارد اين شخص كه انچه مخنث ميكند * قالوا يشبه بالنساء * گفتند كه وى مشابه مى سازد خود را بوزنان و مخنث است * فامر
 به نزعى الى النقيع * پس فرمود آنحضرت به راندن و در وركردن و بر آوردن او را پس راند و بر آورد و شد بموى
 نقيع بنون مفتوح و قاف كه نام موضعى است در مدينه مطهرة * فقيل * پس گفته شد * يا رسول الله الا تقبله * ايا نميكشى او را
 يعنى اگر بغرمائى بكشيم او را كه يا عت فسق و فساد است * فقال انى بهيت * پس گفت آن حضرت بدارهتى كه من منع كرده
 شد * ام از جناب الهى تعالى * عن قتل المصلين * از كشتن نمازكاران ظاهر اكنايت از اسلام است و بقولى كه مصلبان
 اگر نماز كنند و واجب القتل است محمول بر ظاهر است * رواه ابو داود * عن الوليد بن عتبة * و ليد بن عتبة يضمن وكون
 قاف بن ابى معيط بضم ميم و فتح عين و مكون تحتانية و طائى مهملة قرشى موى برا در عثمان بن عفان از يكما در كه نام
 واردي است از طبقا است اسلام آورد و روز فتح و نزد يك رسيد بود ببلوغ والى كودا نيل او را عثمان بكوفه و بود
 از مردان قريش و شعراى ايشان بهتر حال زد او را عثمان رضى الله عنه در شرب خمر و عزل كرد از كوفه مات فى ايام معارفة

* قال لما فتح رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة * مر بها * ففتح كعبه * فخرجت منه نساء من بني كلاب *
 اهل مكة نزد آنحضرت خردان خود را * فبذل عولهم بالبركة * پس دعا میکرد آنحضرت مرخودان ایشان را ببرکت
 و مزید خیر * و بهر چه روزی * و رحمت بشفقت فرود می آورد بر مرخودان * ففتح بی الهه * پس آورد شکر مرانیز نزد
 آنحضرت * و انما خلق * و من خلوق آلوده بودم که طبعی است مشهور مغلوب بر عقربان و غالب است بر وی مرخی و زردی
 چنانکه گذشت * فلم يمضني لاجل الخلق * پس دعت نوحا يند بمن و معاسن نکرد مرا آنحضرت از جهت آلاش خلوق
 * رواه ابوداود * و عن ابي قتادة انه قال لرسول الله * و مرود دعت از ابي قتادة که صحابی مشهور است که وی گفت مر پیغمبر
 خدا را * صلى الله عليه وسلم ان لي جمعة * بد رستیکه مرا موی است مجتمع بسیار * افا رجلا * ایا پس شانه کنم مرا آنرا و متعبد
 اصلاح آن شوم * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم * آری شانه یکن آنرا * و اگر مها * و بزرگ و عزیز دار آنرا * فقال *
 پس گفت بر اری بشنیدن از ابی قتادة * فكان أبو قتادة رجا * و بهنا * بتشدید ما * فی الیوم مرتین * پس بود ابو قتادة بسا که تیل
 می مالید مویهای خود را در روزی دو بار اگر چه مبالغه و اغراطه را در دهان و ترجیل موی محمود تیغ است ولیکن میکرد
 ابو قتادة آنرا * من اجل قول رسول الله * از جهت گفتن را مر کردن پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نعم اگر مها * با کرام جمعه اگر
 و آشتن آن و نامحمود بودن مبالغه در دهان و ترجیل بجهت شغف بتزین و تکلف است اما بهلا حظه امر و اهتمام با مثال
 محفود کرد و چنانکه تطویل ام انس ذ را به را بجهت مد و اخذ آن حضرت چنانکه گذشت * رواه مالك * و عن ابي
 بن حسان * تا بهی است معبود در بصیرت مد و اق است و گفت احمد يك بار که گفته است و بار دیگر گفت لا باس به و گفت یحیی
 صالح الخلیف است روایت میکند وی از انس بن مالك و عكرمة و عبد الله بن بريدة و روایت میکنند از وی یحیی بن سعید
 و یزید بن هارون * قال دخلنا على انس بن مالك * گفت در آمدیم ما بر انس بن مالك * فحدثني اخي المغيرة * پس
 حل بت کرد مرا خواهر من که نام وی مغيرة است یعنی من یاد دارم که با جماعه بر انس در آمدیم و لیکن کیفیت دخول
 و تفصیل احوال را یاد ندارم پس خواهر من آنرا حکایت کرد * قالت * گفت * و انت يومئذ غلام * و تود را ن روزی سرگی
 بودی خرد * و لك قربان * و بود مر ترا در این وقت و دیکوی با فته * و قصتان * یا گفت قصتان شك را وی است که
 که قرآن گفت یا قصتان گفت و قصه بقاف مضموحه و صاد مهمله موی ناصبه که آنرا قصاص نیز گویند * فمسح رأی سکر برک
 هلیک * پس مسح کرد انس سر ترا و دست بر آورد بر عورت تو * وقال احلقوا متین * و گفت ترا شیل این دو و کیسورا * و تصدما *
 یا پست کنید و بلند نکنید آنرا * فان هذا من ازی الیهود * پس بد رستیکه این هیأت یهود است * رواه ابو داود * و عن علي
 رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تخلق المرأة * و نهی کرد آن حضرت از تراشیدن زن موی
 هر را اگر چه در احرام باشد و بر زنان قصر واجب است * رواه النسائي * و عن عطاء بن يسار قال كان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في المسجد * گفت عطاء بن یسار که تا بهی مشهور است بود آنحضرت در مسجد * فدخل رجل نائرا لراس والنجية *
 پس در آمد مردی و لیل موی سروریش * فاشار الیه رسول الله * پس اشارت کرد بحوی آن مرد پیغمبر خدا * صلى الله
 عليه وسلم نبله * بل صنف مبارک خود * کانه یا مرة باصلاح شعرة و لحیته * و اینچنین اشارت کرد بدست که از ان مفهوم
 کشف که کویا مر میکند آنحضرت آن مرد را به نیکو کردن و آراستن موی هر وی و بار آستن ریش وی کویا که دست شریف را
 بر و وریش مبارک فرود آورد و مویها را کرد آورد و اصلاح داد و او را بیدان اشارت و تنبیه کرد که همچنین کند * ففعل *
 پس فیهن آن مرد اشارت آن حضرت را و اصلاح کرد موی هر وریش خود را * فمراجعة * بهر تبرکشت و بر رفت * فقال * پس
 گفت * رسول الله صلى الله عليه وسلم انیس هذا خیر * ایا نیست این حال یعنی اصلاح سروریش و بودن باین هیأت بهتر
 * من ان یأتی احدکم و هو نائرا لراس * از در آمدن یکی از شما را که نائرا لراس * کویا که وی شیطان * کویا که وی شیطان
 است یعنی چنین بد روی و بد منظر * رواه مالك * روایت کرد این حدیث را اما لك از عطاء و چون از انا تا بعین است نیز

حلال است مزمل است * عن ابن المسیب * و هرگز نیست از سعید بن المسیب که نیز تابعی است بزرگ * سمح یقول * شنید *
ابن المسیب که منی گفت * ان الله طیب * بد رستی که خدا یتعالی پاک است * لیحب الطیب * دوست میدارد پاک را
 * نظیف * پاکیزه است * لیحب النظافة * دوست میدارد پاکیزگی را در صورتی که پاک و نظیف را بمعنی پاکیزه
 گفته و شك نیست که هر دو معنی قریب و معاری هم اند کویا پاکیزگی بیاطن متعلق داشته و پاکیزگی بظاهر و در قاموس گفته الطیب
 معروف و النظافة انقاؤه ظاهر این نیز باعتبار همین است که گفتیم و الله اعلم و در معنی طیب و توصیف الله تعالی بد ان کلامی
 نفیس است که در شرح آنرا نقل کرده ایم * کریم یحب الکرم * الله تعالی بزرگ و عزیز است و دوست میدارد بزرگی و عزیزیه
 را * جواد یحب الجود * بخشاینده است دوست میدارد بخشش را * فنظفوا * پس چون حق تعالی دوست میدارد نظافت را
 شما نیز نظایف کنید و پاکیزه دارید همه چیز خود را * اراه قال * راوی از ابن المسیب میگوید کمان می برم او را یعنی ابن المسیب
 را که گفت * افینکم * یعنی پاک دارید صحنهای پیش خانه را یعنی خانه او پیش درها و استانه ها را پاک و بی خاشاک دارید
 * ولا تشبهوا بالیهود * و مشابه نشوید بیهود که صحنهای خانه را چرکین و نا پاک میدارند و در روایتی دیگر زیادت کرد *
 این عبارت را که یجتمعون الا کباء فی دورهم یعنی جمع میکنند یهود خاشاک و سرکین را بر در مراغه خانه های خود
 و گفته اند که پاکیزه داشتن صحن خانه کنا بت است از کرم وجود زیرا که در خانه و صحن مرا می چون لطیف و پاکیزه بود
 مردم را و مهمانان را رغبت و علاقه نزل و در روز بیشتر و قوی تر کرد * فذكرت ذلك لهما جبرین مسمار * را و این حدیث
 از ابن المسیب میگوید که چون شنیدم از وی این حدیث را ذکر کردم آنرا مرهم! جبرین مسمار را که نیز تابعی بزرگ است
 مولای سعد بن ابی وقاص و پس رسیدم که بتو نیز این حدیث که ابن المسیب میگوید رحیده است * قال * گفت مهاجر بن
 مسمار * حد ثنیه * حدیث کرد مرا این حدیث را * عمر بن سعد عن ابیة * از بنی خود که سعد بن ابی وقاص است رضی الله عنه
 و عمر بن سعد تابعی ثقة است * عن النبی * روایت کرد بد روی که سعد است از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم مثله * مانند
 این حدیث * الا انه قال * مکر همین تفاوت که گفت مهاجر بن مسمار با ابن مسبار * نظفوا افینکم * پس در روایتی و
افینکم بصریح مذکور است و کما نرا در ان حدیثی نیست چنانکه در روایت ابن المسیب بود * رواه الترمذی * و عن یحیی
بن سعد انه سمع سعی بن المسیب یقول * و روایت است از یحیی بن سعید انصاری مدنی که تابعی ثقة است و روایت از صحت یحیی
 تابعین دارد و بعضی تا بعین نیز از وی روایت دارند که وی شنید سعید بن المسیب را که میگوید کان * بود * ابراهم خلیل
الرحمن اول الغاس ضیف الضیف * اول ازاد میان که گرفت مهاجر را یعنی رحمهم همگانی اول از وی بوجود آمده * و اول الناس
اختلق * و اول کسی از مردمان که ختنه کرد * و اول الناس که قصه شایده * و اول کسی است که پست کرد بروت خود را
 * و اول الناس رای الشیب * و اول کسی که دین پیری و عوی همدان * فقال یارب ما هذا * پس چون نا آگاهان پیری او را
 دریافت گفت ای پروردگار من این چیست * قال الرب * گفت پروردگار * تبارک و تعالی و قاریا ابراهیم * ابن پیری
 باعث حلم و قار و کران باری است که از سبکی در راه و لعاب و ارتکاب معاصی باز دارد ای ابراهیم * قال رب زدنی وقاراً
 گفت ابراهیم ای پروردگار من زیادت کرد این مرا موجب وقار که پرست * رواه مالک * و سیوطی در حاشیه موطا چیزهای
 دیگر از ازیات ابراهیم زیادت کرده و گفته که وی اول کسی است که بگرفت ناخنان خود را و اول کسی که در موی سر فرق
 نهاده و اول کسی که استعمال حدید کرد یعنی باهن موی عانه و جز آنرا بحدید و اول کسی که هر ایل پوشید و اول کسی که خضاب
 کرد بختا و کتم و اول کسی که خطبه خواند بر منبر و اول کسی که کارزار کرد در راه خدا و اول کسی که تربیت داد در بیار است
 لشکر و در جنگ میمنه و میسر و معقله و قلب و اول کسی که معانقه کرد یعنی با مردم نزد ملاقات و اول کسی که اشکسته ساخت
 و بخوراند آن را و الله اعلم * باب التصاریف * جمع تصویر بمعنی صورت ساختن و مراد اینجا صورتهای است فی الصراح
 تضاریر صورتهای بر آن خشنه از چوب و گل و جز آن * الفصل * الاول * عن ابی طلحة قال قال رسول الله صلی الله

علیه وعلیه لاند خل بیتایه کلبه * گفت ابو طلحه انباری که از مشایخ صحابه است که گفت آن حضرت در نمی آیند فرشتگان
 نه بیتایه کلب * خانه را که در وی سک است * و لا تصور * و در نمی آیند فرشتگان در آن خانه که در وی صورتها است
 * متفق علیه * و گفته اند که مراد کلب و صورتی است که جز ام است نکاه داشتن آن را آنکه نه چنین است چنانکه سک نکاه از نرس
 برای شکار یا برای محافظت و حرامت و کومند آن یا صورتی که خوار و پایمال باشد در بباط و رساد * مثلا
 و بجز آن مانع دخول ملائکه نبود و بعضی گفته اند که این حکم عام است و وجود کلب و صورت در خانه مانع از در آمدن
 فرشتگان است مطلقا اگر چه در صورتی باشد که نگاه داشتن آن حرام نبود زیرا که احادیث و از حد و در مقام مطلق اند
 و مقید باین قید نه و نیز گفته اند که مراد فرشتگان اند غیر کتب و حفظه که مقاربت نکنند آدمی را در هیچ حال * و عن ابن
 عباس عن ميمونة * ان عباس و زواتی میکنند از میوه که از اموات المؤمنین است رخاله و است * ان رسول الله صلى الله
 علیه وعلیه و سلم اصبح يوما * که آنحضرت صبح کرد و روزی * و اجما * خاموش و اندر یکی فی الجراح الخوجم خاموش شدن
 از اندوه و غشم * و قال * و گفت آن حضرت در بیان عیب و لکیر عی خود خطاب به میمونه یا به یکی از اموات المؤمنین کرده
 یا در نفس خود با خود بطریق تعجب و تحیر فرمود * ان جبرئیل کان وعد لی ان یلقانی الیلة * که جبرئیل وعده کرده
 بود مرا که ملاقات خواهد کرد مرا امشب که کن شد * فلم یلقنی * پس ملاقات نکرد مرا * ام * حرف تئیه است اصل
 اما حذف کرده شد الف چنانکه از ماء استقامه حذف میکنند و لم و لم * والله * سوگند بخدا * ما اقلعتی * خلاف
 وعده نکرد جبرئیل مرا مگر بجهت حبیبی و غلظتی یا معنی آن بود که مرکز بمن خلاف وعده نکرده الا آن چو اکر * ثم *
 بستر چون تفکر کرد و رسید آن * وقع فی نفسه * افتاد در دلش غریب و بی * جر و کلب * سک بچه که افتاده بود فی القاموس
 حجر و بتلخیص جیم سک بچه و شیر بچه * تحت قسطا * زیر خیمه که بود مر آن حضرت را قسطا * داخل نام خیمه است آنکه در
 سفر باشد و مراد اینجا پرده ایست که در خانه می باشد چنانچه حیل و مانند آن کن اقل و در بعضی روایات آمده که در
 محافه آنحضرت بود زیر پرده و از غلظت شریف وی رفته بود * فامر بهما خارج * پس امر کرد آنحضرت به بر آوردن این ملک
 بچه پس بیرون آورده شد * ثم اقبل بید الماء * بستر گرفت بدست شریف خود آبی را * فنضج مكانه * پس آب پاشید آنحضرت
 در جای که نشسته بود آن ملک بچه و بشت آنبار * فاما امی * پس هرگاه شام کرد آنحضرت یعنی چون شام در آمد * لقمة *
 پیش آمد آنحضرت را * جبرئیل * فقال * پس گفت آنحضرت به جبرئیل * لقد كنت وعدتني * مرا ایند تحقیق بودی
 تو که وعده کرده بودی تو مرا * ان تلقانی البارحة * که ملاقات خواهمی کرد مرا دیشب زبان عرب بر این است که شب
 گذشته را اگر پیش از زوال یاد کنند الیلة کویند چنانکه در اول حدیث گفت وعد لی ان تلقانی الیلة و چون بعد از زوال
 گویند البارحة خواهند گفت چنانکه اینجا گفت * قال * گفت جبرئیل در جواب آنحضرت و بیان عذر و تعصیر و تاخیر خود
 * اجل * آری وعده کرده بودم * و لکن لاند خل بیتایه کلب او صوره * لیکن ما فرشتگان در نمی آیند خانه را که در وی سک
 است یا صورت از اینجا معلوم کرد که وجود کلب در خانه مانع از دخول ملائکه بود اگر چه در صورتی باشد که نگاه داشتن
 آن حرام نباشد چه بهمان شدن آن سک بچه در خانه و فراموش شدن آن عذری صورتی بود در وجود وی و با وجود آن جبرئیل
 را آمد * فاصبح رسول الله * پس صبح کرد پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم یومئذ * آن روز که شنید از جبرئیل این سخن
 را * غامز یقتل الکلاب * پس امر کرد بکشتن سگان * حتی انه یا مر * تا آنکه چنان شد که امر میکند * بقتل کلب الکلاب
 المصغیر * بکشتن سگ بوستان خود که در وی چند این احتیاج بر وجود سک و محافظت آن نبود * و یترک کلب الکلاب *
 و میکند است سک بوستان بزرگ را که در وی زیادت احتیاج است بحفاظت و پاسبانی از اینجا ظاهر می شود که یکی که احتیاج
 است به نگاه داشتن وی مانع نیست از دخول ملائکه * و رواه مسلم * و عن عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم لم یکن یترک فی بینه
 کفایت عایشه نبود آنحضرت که میکند است در خانه خود * شیئا * چیزی را از جنس طرف یا جامه یا مانند آن * فیه تعالیب * که

فروی تصاویر بود * الانقضه * مکرر آنکه می شکست آنرا ابطال می نمود و الاقضه نیز آمد * رواه البخاری * و تصاویر جمع تصاویر
 است بمعنی تصویر صورت صلب و صلب چلیپا یا ترسایان که در چوب را برهم نهند که هر یکی تقاطع کند دیگر بر صورت شخصی که
 او را بر دارد کشید یا شند و اصل وی آنست که نصاری کان برند که عیسی علیه السلام را بر او بر دارد کشیدند اند که بر این شکل را در اکثر
 چیزها رعایت کنند و در کردن او برند و برستند بجهت احضار آن صورت غریبه و تحسیر بران و ثواب مصلب گویند آن جامه را
 که در روی صورت صلب را کشید یا شند و گفته اند که مراد به تصاویر اینجا تصاویر و تماثیل است مطلقا * و عندها اشتراک
 غرقه * هم از عایشه آمد * است که وی خرید غرقه را بضم نون در را بر یکسرهما و در بعضی حواشی بنقل از هیوطی مثلثة النون
 و الراء و سادة بمعنی بالین و جمع وی نمارق چنانکه در قرآن مجید آمده که و نمارق مصفوفة پس عایشه رضی الله عنها بشردین
 نمرقه را که * فیها تصاویر * در روی صورتها بود * فلما را رسول الله * پس هرگاه که دید آن نمرقه مصور را پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم قام علی الباب فلم یدخل * و ایستاد بیرون در و نمارق در خانه که نمرقه بود در روی * نمرقه * پس شناخت
 عایشه و در بعضی نسخ نمرقه بضم نون یا بر صیغه متکلم یعنی گفت عایشه پس شناختم * فی وجهه * در روی مبارک آنحضرت * الکرامه
 که غرضی را از وجود آن نمرقه * قالت * گفت عایشه * فقلت * پس گفتم * یا رسول الله اتوب * توبه میکنم و یا زمکردم
 بعد از خواندن * ایا الله و الی رسول الله * بخود خدا و رسول وی * ماذا اذنبت * چه گناه کرده ام و چه تقصیر واقع
 شده از من که در این خانه در نمی آید * بیست * اخبرای آموی مشکین که زمیل می از ما * چه خطا رفتی و چه کردیم و چه دیدی از ما
 * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما بال هن * النمرقه * چیست حال این نمرقه را از کجا
 آورد * این را * قالت اشتريتها لك * گفت عایشه که گفتم خریدم * ام این را از برای تو * لتقبل علیها * تا به تشریف تو بران
 * و تو مد ما * و بالین گمیری و از آن نگه کنی بران * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم این اصحاب
 من * و الصور * بد زنتیکه ما ز ند کان این صورتها * یعنی چون یوم القيمة * عذاب کرده می شوند در زقیامت * و یقال لهم *
 و گفته میشود مرا بشاغرا بنظر ای امر آتیمیزی * احبوا ما خلقتم * زنده نگذارید و جان بدیدل صورتی را که پدید آرد * و این
 آنرا تصور نموده اید * و قال * و گفت آن حضرت بعد از بیان قصص صنعت تصویر از برای بیان کرامات اصحاب و نکات ایشان
 آن در خانه * ان البیت الذی فیهِ المصور * بد زنتیکه خانه که در روی صورتها است * لا تدخله الا لایسکه * در نمی آید آن خانه
 را نه دشمنان و نه مکرر نمیکردند از آنرا و برکات ایشان اهل آن خانه را * متفق علیه * ازین حدیث نیز معلوم میگردد که
 وجود صورتها در خانه اگر چه حرام نباشد چنانکه شیخ محیی الدین نوری بران رفته مانع است از دخول ملائکه چه تصویر
 و سادة و مانند آن حرام نباشد کذا قال الطیسی * و عندها انها کانت * هم از عایشه آمد که بود روی رستمی الله فيها * قبل ان یخلل
 بتحقیق گرفته بود * علی سهوة لها * بر صفتی که پیش خانه بود و در بعضی گفته اند که چه خانه خریدی و برفته در زمین بنفله
 هفت شبیه بخزانده که در روی متاع نهند * ستوانیه تماثیل * بود که در روی صورتها بود * فنهتکه انبی * پس بدید آن پود را
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و حاتم فالتخلت منه * و وقتین * پس ساخت عایشه از این جامه مصور که از این پود * گرفته بود و بالین
 * و کان فی البیت * و بود ند آن در و بالین در خانه * لیجلس علیها * منی نشستم آنحضرت بران در و بالین * متفق علیه *
 این حدیث بظاهر با حدیث سابق منافات دارد زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تصویر بر وسایع مانع است از دخول
 ملائکه اگر چه حرام نباشد پس گفتن اشتغال بوقتین در بخت چگونگی یا خلل جوایش میگویدند که این تماثیل صورت مجسمه که صورت
 حیوانات است نمود و هتک ستوانیه جهت آنست که در حدیث بیان میاید که خداوند تعالی نموده است که هتک و کل را
 اینجا به پیشیم و اگر فرضا صورت مجسمه بود هر های آن از نور و قوتین بر بلند شد و بود و بعضی گفته اند معنی هتک قطع و مجسمه صورت
 است که در روی بود ند کذا قال الطیسی * و عندها ان النبی صلی الله علیه و سلم خذ فی غزوات * هم از عایشه است که
 آن حضرت بر آمد برای غزوه از غزوات * فالتخلت نهط * پس گرفتم بعد از بر آمدن آن حضرت برای غزاه نهطی را و اینها

بفتح نون و ميم و نون از بساط لطيف است که ريشه ها بازيک دارد و آنرا بر خود چمنی اندازد و از آن بزد و نیز میگرداند جمعه
الصارف و مخرجه علی الثابت * پس پوشیدم آنرا برود * نقض قدم * پس هتکامیکه از سفر باز آمد آنحضرت و در آن وقت
و زای لفظ * پس دید نمط را که پوشیده بود در آن * فیل به * پس کشید آن حضرت آن نمط را بوزر * حتی هتک *
تا آنکه باره کرد آنرا و بعضی گفته اند که خود در آن نمط صورتهای اعیان بآل دار پس تلف کرد و مخصوصاً است آن صورتهای
اماسیاق حدیث ناظر در آن است که متع و متک از جهت صورت نبود بلکه از جهت گرامر یا پوشیدن در دزد یوار بود بیجا
چنانکه گفت * ثم قال ان الله تعالى * بفتح کفت آن حضرت که خدا ای تعالی * لم یامرنا * امر نکرد * است ما را * ان نکسو
الشجيرة والطين * که بپوشانیم سنگ و گل را و طبعی گفته که گرامر است نه تشریح است نه تشریحی بی علم اموالی بک ان دلالت
براهی تکلیف و باز خود آن تغییر داد و غضب نمود باره کرد از جهت عظام شان اهل بیت شریفی در تروع و تقوی و درین
اهل بیت اتقاد و عاید مل کوروش * متفق علیه * و عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * و هم از مایشه اسعاز آنحضرت
که فرمود * اشد الناس علی بايوم القيمة * سخت ترین مردم از روز قیامت * ان الله یضامون * آن کسانی اند
که مشایخت میکنند * الخلق الله * به پندایش خدا ای تعالی یعنی مضموران که بیکری میسازند چنانکه چون تعالی
مضرتی را می آفریند و اهل آن اب میکند ایشان را که چرا جان نیز نمی بخشند * متفق علیه * و عن ابی هریرة قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول قال الله تعالی * کما یؤمر به شیخ * آن حضرت را که می گفت گفت خدا ای تعالی
* و من اظلم من ذمت لخلق کتلی * و کیست ظالم تر از کسی که ذمت که پند میکند هیچ پند نکردن من بمعنی بیکری میسازد
چنانکه من میکنم ز این ذر حقیقت پند اگر ذن نیست از همان اجزا و مواد که پند آن کرد * فخذک الله ترکیبی میسازد که
بیکری من نمائند و کمان می برد که من ساخته ام اگر در ایجاد هوای پند نکردن از ذل * فیخلق و اذرة * پس باید که پند
کند و از غل تم بوجود آن ذره را که بمعنی مورچه خورد است یا آنچه در هوا می نماید از غبار در روزن خانه از شعاع
آفتاب و ظاهر آن است که مراد اینجا معنی اول است چه ذره ها و هوا را بقیقت جزو جود و هوای نیست و اطلاق خلق
جزو حقیقتی که ارد فکر مقصود مبالغه باشد * و الخلق و اذرة * باید آکنند دانند از دانه های آن جوهر را و این
تخصیص بعد از تعمیم است در عرف مذکور میگرداند از میان جموع برای بیان قلت و تواند که مراد بجهه آن در است سرخ
باشد که در وزن آنرا نصف طموج میدارند و جو نیز نام وزن است کمتر از حبه مل کور و حبه بمعنی پاره از شی نیز آمده
چنانکه در قاموس گفته * متفق علیه * و عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اشد الناس
غل ابا عبد الله المصورون * سخت ترین مردم از روز قیامت آن است که برایشان
غل است * سخت کنند ایشان بقرینه آنکه در بعضی روایات بگفته من که افاده تبغیض کنند نیز آمده * متفق علیه * و بعضی گفته اند
که این وعید در حق آنکسی است که تصویر انسانم میکند تا عبادت کرده شوند از غیر حق تعالی و این شخص کافر است پس
اگر بزوی غل اب سخت رود در دنیا و بعضی گفته اند آنکسی که بقصد مضامین و مشایخت بشود صورت کند و نیز کافر
است و غل اب بر وی سخت است و هر گاه باین قصد کند فاسق است نه کافر و حکم وی حکم مرتکب سائر مباحی است و اتفاق است
بر آن که مراد تصویر حیوانات است نه اشجار و ما بین آن و معارف اطلاق مصور بر اول است و درم را نقاش گویند و مجاهد
تصویر در تحت بار دار را نیز مکرر ذرشته و نزد محققین جمله این باب بی گرامری نیست و داخل لهو و لعب و ما لا یعنی
است * و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * ابن عباس گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت
* کل مصور فی النار * هر صورت کرد در آتش دوزخ است * لیجعل له * پند اگر اندیشه می شود مراد را * بکل صورة صورها * بهر
صورتیکه ساخته است آنرا * نفس * ذاتی و شخصی * یعمل به فی جهنم * پس غل اب میکند آن نفس آن صورت کرد در دوزخ
و در اکثر نسخ اصول نهاده ضرب آمده و برین نقل در جعل بر لفظ مظلوم است یعنی پند امیکر دانند خدا ای تعالی بر اینی و نفی را

و اما قال ابن عباس فان كنت لا بد فاملا * پس اگر هستی تو البته بازنده صورت را * فاصنع الشجر وما لا روح فيه * پس
بما صورت درختان را چیزی که نباشد جان در وی و در تصویر ثیاب برای لعب بنا ت رخصتی هست لیکن امام مالک مکرره
داشته خریدن آن مردمان را و بعضی گفته اند که ایاحت آن منحوخ است * متفق علیه * و عنه قال سمعت رسول الله *
وهم از ابن عباس است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * که وی میگفت * من تعلم بحال لم یر * کسیکه
دعوی کند رابد روغ بر بندد خوابی را که ندیده است آنرا و حلم بضم حا و سکون لام و ضم آن آنچه کمی در خواب بیند * کلف
ان یعمل بین شعیرتین * تکلیف کرده می شود انکس بقصص تعجیز که بر بندد در به پیوند میان دو جو * ولن یفعل * و هرگز
نمی تواند کرد آنرا یعنی او را عذاب میکنند و بران میل دارند که در جورا بیکدیگر پیوند دهد و یکی گرداند و چون نمی کند باز
عذاب میکنند پس همچنین در عذاب می باشد و مناهبت میان فعل وی که بد روغ بر بستن خواب است میان بستن و جو
بیکدیگر آن است که چنانچه هشتان رابد روغ بهم بر بست و پیوند کرد میان دو و چون پیوند کند و بر بندد و رابد روغ بر بستن
در خواب اگر چه قسم دروغ است ولیکن شدت عذاب بران بجهت آن است که وی متعلق بعالم غیب است و خواب را عجز بر دست
از ثبوت و حکم وحی دارد پس گویا برحق تعالی دروغ بر می بندد و شك نیست که این اقسام کذب است و بعضی گفته
اند که این رعید در حق شخصی است که دعوی نبوت یا ولایت میکند و ادعای ورود امر و نهی الهی و علوم و حقایق از جانب
خدا و رسول خدا می نماید چنانکه بعضی از ملام عیان کاذب میکنند * و من استمع الی حدیث قوم * و کسیکه گوش بنهد بحوی سخن
قومی و خوابد که آنرا بشنود و بداند که چه میگویند * و هم له کارهون * و حال آنکه آن قوم مرآن شخص را شنیدن ایشان را
گاره اند و ناخوش دارند * او یغرون منه * یا میگردانند آن قوم از وی تا نزد یک نیایند و سخن ایشان را استماع ننمایند * صبی
اذ نیه الا نك يوم القيمة * ریخته می شود در هر دو گوش آن مجتمع سرب و ز قیامت و در قیامت گفته که انك بدی همزه
و ضم نون سرب ابیض یا اهود یا خالص از ان و در مجمع البحار ترجمه آنک بر خاص کرده یا قدرت میان ابیض و اهود و خالص
* و من صور صور * و کسیکه تصویر کند صورتی را * عذاب * عذاب کرده میشود * و کلف * و تکلیف کرده میشود * ان ینفخ فیها *
که روح در دلدان * و لیس بنافخ * و نیست وی در دمنده روح و قدرتند او بران لابل عذاب میکند تا و تیکه
پروردگار تعالی خواهد * رواة البخاری * و عن بریده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال من اعجب بالثرد شیر * کسیکه
بیزی کند بند شیر و نر شیر نام نرد است و معرب است وضع ارد شیر بنی بایک است که از ملوک فارس است و آنرا فرد شیر از نیجه است
گویند کف ای القاموس و میفرماید که هر که بازی کند بند * فکانما صیغ یده بلحم خنزیر و دمه * پس گویار نک کرد دست خود را
بگوش خوک و خون او در بعضی روایات فکانما غمس یده و درین کلام تمثیل و تصویر قبح این فعل است و تنفیر قلوب
اصحاب از ان * معلوم * بد آنکه لعب بند حر ام است مطلقا و لعب بشطرنج اگر قمار کنند و نماز را از وقت تاخیر نمایند و
نزدبان از لغو و فحش نگاه دارند نزد بعضی رخصتی است و مختار نزد حنفیه کراهت و حرمت است مطابقا زیرا که از باب
لهو و لعب است و در وی تضییع وقت است و نزد شافعی لعب بشطرنج مباح است ولیکن مواظبت بران مکروه است کراهتی شدیده
کذا فی مطالب النور و نهین نقلها من الغزالی * الفصل الثانی * عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اتانی جبرئیل * آمد مرا جبرئیل * قال اتیتک الیما رحه * گفت جبرئیل آمده بودم ترا در شب * فثم
یمعنی ان اکون دملت * پس منع نکرد مرا از آمدن در خانه هیچ چیز * الا انه کان علی الباب تماثیل * مکره همین
که بود بر در صورتها * و کان فی البیت قرام شرفیه تماثیل * و بود در خانه جامه رنگین منقش که از ان پوده گرفته بودند
در وی صورتها * و کان فی البیت کلب * و بود در خانه سگی * فمر براس التماثیل الذی علی باب البیت * پس امر کن
بدیدن سر صورتی که بر در خانه است * فیقطع فیصیر کهیئة الشجرة * پس بید * شود سر آن صورت و بگردمانند صورت درخت
یعنی هیئت و شکل آن صورت نماید فیقطع فیصیر او بر فروع و نصب هر در خوانده اند * و مر بالیستر فلیقطع فلیجعل یسار دین * و امر

کن تا بریند شود پرد پس ساخته شود و بالاش از آن * متبرذ تون * انداخته شده برای نشستن و نگه کردن دیوار و دیوارها را
منبت میگرداند بکرمیم که انداخته می شود در خانه ازیند به معنی طرح کردن و انداختن * تو طان * پی سپرد کرده شوند و استعداد
کردن شوند آن دیوار و دیوار * و مر بالکیت طلیح * و امرکن تابیرون آوردن شود سک از درون خانه * فعدل رسول الله
صلی الله علیه و سلم * پس کرد آن حضرت آنچه گفت چهره نیک * رواه الترمذی و ابوداود * و عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم * زعم از ابی هریره است که گفت که گفت آن حضرت * یخرج جنق من النار یوم القیمة * بیرون می آید طایفه از
آتش دوزخ یعنی پاره از آتش جدا میگرد و بیرون می آید روز قیامت * لها عینان تمرین * مر آن طایفه آتش را
در چشم است که می بینند * و از نان تمعجان * و در کوش است که می شنوند * و لسان یطوق * زبان است که سخن میکند
* یقول * میگوید زبان آتش * ابی وکات * من وکیل ساخته شده ایم یعنی پیور در کار تعالی مرا وکیل ساخته است * مثله
بهمه کس که انهارا عذاب کنم و بیوزم * بکل چهار * یکی بهر متکبر و مرکب * معنی * معاند حق که با وجود علم بدان
قبول نکند آنرا و برادر است نرود * و کل من دعا مع الله اهلها آخر * و هر کسی که نشو انداخته از و جل خدا ای دیگران
و شرک در زد و ترجه بغیر آورد * و با لمجورین * و بصورت کران که ایشان نیز نوعی از اشراک دارند * رواه الترمذی
* و عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله تعالی حرم الخمر * گفت آن حضرت که خدا ای تعالی
حرام کرد انبیه است می را * و البیهر * و قمار * و الکوبة * بضم کاف یعنی طبل لهو و لعب * و قال بل مسکر حرام * و گفت آن حضرت
هر چه مستی آورنده است حرام است و کوبه را تفسیر کرده اند بنرد یا طبل یا بریطه قول است کنانی النهایه و در شرح
جامع الاصول گفته که طبل صغیر که در سردارد و مولف از بعضی روایة حدیث نقل کرده و گفته * قیل الکوبة الطبل *
یعنی طبل لهو و لعب نه طبل غازیان * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم تهنی عن
الخمر و البیهر و الکوبة و الغیواء * بضم غین معجمه و فتح یای موحده و سکون یای تشدیه وراء ممدوده * و الغیواء شراب
تعمله الحیة من الذرة * و غیره شرابی است که می سازند آنرا حبشه از ذره بضم ذال و فتح راء مخفیه و انبیه
از زن * و یقال لها السكرکة * و گفته می شود مرغی را سکر که بضم صین ممدوله و کاف اولی و سکون را و غیره از آن جهت
گویند که در وی غیری و کدورتی و کثافتی هست * رواه ابوداود * و عن ابی موسی الاشعری ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم قال من لعب بالنرد * کسیکه بازی کند بنرد * فقد عصی الله به و موله * پس تحقیق که کناه کرد انکس خدا عزوجل
و بیله جواد را صلی الله علیه و سلم * رواه احمد و ابوداود * و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رأی
رجلاً * روایت میکند ابهریره که آن حضرت دید مردی را که * یتبع حمامة * که دنبال میکند کبوتری را و او می رود
و باین طور که کبوتر می پرد یا بر زمین می رود * فقال * پس گفت آن حضرت * شیطان یتبع شیطانة * آن مرد شیطان است
که در پی می رود شیطان را آن مرد را شیطان خواندند که بازی میکند و اشتغال بمالا یعنی دارد و کبوتر را نیز شیطان گفت
که باعث بازی و لهو و لعب وی شده است و از ذکر خدا و کار دین و دنیا بازداشتند است و تاء ثانیة در شیطانة باعتماد
لفظ حمامة است ازینجا معلوم می شود که بازی کردن بکبوتر حرام است * رواه ابوداود و ابن ماجه و البیهقی فی شعب
الایمان * طیبی گفته که نکاه داشتن کبوتران برای بیضه و چوز و حمل آن و فرستادن نامه جا تراست بی کراهت اما بازی کردن بان
و برانیدن صحیح آنست که مکرره است و اگر ضم کند بان قمار را در کرده شده است شهادت و یاد مطالب المومنین
گفته که لعب حمام نرد شافعی مکرره است کراهت نیز می
اللعن قال کنک عند ابن عباس * سعید بن ابی الحسن که یکی از ثقات تابعین است برادر رحمت یحیی مولا ی زید بن
ثابت و ابوالحسن کنیت پدر ایشان است و نام او یسار گفت بودم من نزد ابن عباس رضی الله عنه * انی جاءه رجل
فیکان آمل ابن عباس را مردی * فقال * پس گفت آن مرد * یا ابن عباس انی رجل اخا یعمش فی أمن صنعة یدیه *

۱. **آنکه** * و عالم لم ینتفع بعلمه * و عالمیکه خود منک نشد بعلوم خود اللهم انا نعوذ بك من علم لا ینتفع * و من علی رضى الله عنه انه
 كان یقول * مردی است از امیرا المؤمنین علی که بدردی رضى الله عنه میگفت * الشارح * بکمر شین معجمه و من مصلحه لغتی
 است در روی * هر مفسر الا عاجم * آن شارح تمار مردم عجم است و عجمی مردم غیر عرب را گویند و اعجم و اعجمی
 آنکه سخن بداند و تصحیح ننویسد گفتن اگر چه از عرب باشد و اعجم جمع است و مراد از اعجم اینجا عجمیان اند چه در غالب
 اعجمیه در غیر عرب باشد * و عن ابن شهاب ان ابا موسی الاشعری قال * مرویت از ابن شهاب زهری که از مشاهیر تابعین
 است که ابو موسی اشعری که از کبار صحابه است گفته است * لا یلعب بالشارح الا خاطی * بازی نکنند بشارح مگر کتافه از آن
 بد کردار * و عنه انه * و هم از زهری روایت است که بد رفتی که ابو موسی اشعری * مثل عن لعب الشارح * پر عیب و شد
 از بازی شارح که چه حکم دارد * فقال * پس گفت ابو موسی * فی من الباطل * این بازی کردن بشارح و لعبه صافی از جنس
 باطل و خلاف حق است * و لا یحب الله الباطل * و دوست نمیدارد خدا باطل را * و دوست نمیدارد خدا باطل را ظاهر در فهم کاتب هر وقت آن
 می در آید که این عبارت کنایت است از آنکه مبعوض فیل اردوی تعالی باطل را در نزد اهل محبت چیز را که حق تعالی
 دوست نمیدارد مبعوض است اگر چه ظاهر عبارت در عدم محبت است و آن عامتر است از بغض و الله اعلم * روی البیهقی
 الاحادیث الاربعه فی شعب الایمان * و من ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ای قوم من الانصار * بود
 آنحضرت که می آمد سراي قومی را از انصار و خانه های ایشان را * و د و نهم دار * و حال آنکه و رای آن قوم و سراي ایشان دار
 و رای می بودی و خانه های قوم * فشق ذلک علیهم * پس دشوار آمد آمدن آنحضرت در و رای آن قوم و رفتن آن مردن در و رای این
 دیگران * فقالوا * پس گفتند این قوم * یا رسول الله تأی دار فلان * می آئی ترسای فلان کس را * و لا تأی دارنا * و نمی
 آئی مرای ما را * قال النبی صلی الله علیه و سلم * گفت آنحضرت در بیان عذرنا آمدن بمرای این قوم که من در نمی آیم
 در و رای شما * لان فی دارکم کلبا * از جهت آنکه در و رای شما سگ است و از بروت دخول ملایکه خالی و محروم است
 * قالوا * گفتند آن جماعه * ان فی دارهم سنورا * بد رستیکه در و رای ایشان گربه است و آن نیز از جنس سبع است چنانکه
 سگ و فرقی چیست میان سگ و گربه * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم السنور سبع * یعنی آری گربه سبع
 است اما نجاستی و شیطننتی ندارد که مانع از در آمدن فرشته گردد و بخلاف سگ که نجس است و در روی چیزی از معنی
 شیطننت است که ضلالت و در و طیبی گفته که ممکن است که حمل کرده شود این عبارت را بر استفهام انکاری و برین
 نقل بر گربه از جنس سبع نباشد و الله اعلم * و رواه الدارقطنی * کتاب الطب و الرقی * طب بحركات ثلاثه علاج کردن
 و بفارسی پزشکی و طبیب پیشک و طب بفتح ط و طبیب و هر حاذق در کار خود و متطیب علم طب خوانند و بعمل کنند و بد آن که
 هنوز حاذق نشده باشد و طب بکسر معنی سحر نیز آمده و مطرب به معنی محو و رو طب جسمانی بود و نه معانی جسمانی علاج بدن
 و حفظ صحت و دفع مرض و نفسانی علاج نفس باز الله اخلاق و دینه مهله وادویه نیز در قسم ائله جمیع طبعیه مفرد و یا مرکبه و
 روحانیه و بانیه که قرآن است و آنچه در معنی او است و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم علاج میکرد است را هم بطبعیه
 و هم بروحانیه و رقی جمع رقیه بضم را و سکون قاف و تخفیف یا عبری عود و خوانند و بفارسی افسون و رقیه بقرآن و اما ی
 الهی تعالی جائز است با اتفاق و ما هوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف نبود دین و شریعت را نیز جائز
 و بجز آن در سمت یارب مکر و شوق باشد و صحیح بود روایت آن آورد و اند که یکی افسون میخوانند بد آنچه معلوم نبود
 او را معنی آن یکی از اهل کتاب که اینجا حاضر بود میخواند و میگفت چه شد است این مرد را که دشنام میکنند خدا و رسول
 خدا را و آنچه اهل عزایم و تکسیر کنند از اعمال مثل تخفیر و ثواب و حفظ ساعات نیز مکر و خیرام است نزد اهل دین است
 و تقوی کند * قال العلماء * الفصل الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما انزل الله
 فجالی داء * فرزد نفره تا دهرین انکرده خدای تعالی در روی را * لا انزل له شفاء * مگر آنکه فر فرستاده و بپاک کرده

برای دفع آن شفائی را یعنی دا روی که شفا بخش از آن * رواه البخاری * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لكل داء دواء * مرعورد روی زاد واثبت * فانما اصاب ذوا الداء * بمن چون که رهانیده شود دواء در در
 به بر باد آن * به میشود یا ذن پروردگار تعالی یعنی دارو عانت شفا نیست شفا با ذن خداست و دارو را صیب نمادی آن
 ساخته و بوء بفتح را است و گفته اند که اصل هجاء زکسوزا و ضم آن خوانند * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم الشفاء في ثلاث * شفا در سه چیز است * فی شرطه * متحجم * یکی و رفون کشیدن است و متحجم بکسر میم
 و سکون حار و فتح جم آلتی که یوی خون بکشد و خون حیامت در روی می افتد چنانچه که و شاخ و مراد الهجاء آلتی است
 که زده می شود بوی شرط بفتح نشتر و ذن بر موضع حیامت تا خون بر آید و آنرا بشرط گویند بکسر میم بمعنی نشتر * و شرطه
 اصل * یا شفا در نوشیدن از غسل است * ا و کیه بنار * یا داغ کردن با نش است * و انا نهی امتی عن الکی * و من منع
 میکنم امت خود را از داغ کردن * رواه البخاری * صاحب معجم المعانی گفته که علماء گویند که این حدیث اشارت است به معالجه
 جمیع امراض مادی چه امراض مادی یا دموه است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموه است علاج آن بیرون
 آوردن خون است و آن سه قسم که دیگر است علاج آن با سهال است پس بعمل تهیه کرد بر سهال و بفتح میم بر فصل
 و حیامت و تهیه کرد داغ کردن با نش بر حالتی که طیب از معالجه عاجز آید و درماند زیرا که منفع می شود با داغ
 کردن خلط باغی که ملحم نمیگردد و دوا روی مکرر داغ و این گفته اند که آخر الدواء الکی انتهى و اما نهی از داغ نابودن و این
 علاج بجهت آن است که عرب عظیم میل اشتندشان آنرا و میگویند که روی جسم میکند ماده هلت را با لقطع و اگر
 نکند سبب هلاک گردد و مشهور بود میان ایشان که آخر الدواء الکی پس نهی کرد از آن تا درد ام حرک خفیفی نیفتند و نهی
 از آن نیز بهی است والا اگر بکند و امید شفا از حق دارد جائز باشد و بعضی گویند که نهی از داغ کردن در موضع
 خطر و تر دواست یعنی اینجا که درد داغ کردن بیم هلاک و هرايت است و جزم نیست که خود کند و تفصیل بلام آن است که
 احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعضی دال بر جواز آن از فعل آن حضرت صلی الله علیه و سلم آنرا به بعضی اصحاب
 عظام رضی الله عنهم معلوم میگردد چنانچه آن احادیث در کتاب مد کوز خواهد شد و بعضی دال بر نهی از آن چنانکه
 این حدیث و حدیثی که ترمذی و ابوداؤد از عمران بن حصین آورده اند که گفت نهی میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم و نیامد فتم فلاح و نجات و معلوم از عمران بن حصین رضی الله عنه آورده
 که گفت می شنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم از آن متعجب شدم پس توبه کردم از آن و رجوع کردم پس آن حال
 که داشتم در بعضی احادیث آمده که دوست نمیدارم که داغ کنند و در جائی مدح و ثنا کرده بر ترک آن و در وجه تطبیق میان
 این احادیث گفته اند که فعل دلالت بر اصل جواز دارد و عدم محبت دلالت بر منع آن نمیکند و مدح و ثنا بر ترک دلالت دارد
 بر اولویت ترک و افضلیت آن و اما نهی محمول بر آنکه بر سبیل اختیار بودی با عثم مرض یاد دفع مرض احتیاج بآن نبود و بعلاهی
 دیگر میسر کرد و در آنکه تقریر کرده شد که نهی از رنگاب آن بسبب وقوع در ورطه شرک خفیفی است و بعضی گفته اند که فرمودن
 آن حضرت داغ را بعضی صحابه بجهت فساد جراحت و قطع عضو و بوء و صحت در انبیا متیقن و با آنچه داغ کردن و در هتق
 عضو مکرره است مکرر حکم ضرورت و انحصار علاج در آن بقول طیب حاذق و الله اعلم و مولف چون حدیث نهی است از کی ذکر
 کرد احادیث دیگر آورد که نیز بر جواز دلالت دارد و گفت * وعن جابر قال رمی ابی یوم الاحزاب * گفت جابر تبره میل
 شد ابی بن کعب را در روز غزوه احزاب که آنرا غزوه خندق گویند * علی اکله * بر یکیکه نام وی اکتل است و آن رکن اعتقاد
 مفصل ذراع و عاقل که غالب است فصل و هی و روی را عرق حیات و نه حیوة گویند و عامه رک هفت اند ام تا قبل و در هر عضو شعبه
 است از و نا می جد دارد در دست انگل و در پا نهما بفتح نون که عرق النساء که نام مرض و درد مشهور است نهمت بار است
 و در پشت ابهر چون ابی بن کعب را درین رک تروی رحیل خون میرفت * فکاه رسول الله * پس داغ فرمود پیشه رخا

صلی الله علیه وسلم * آن زخم را با پستاند خون و کواه بتخفیف و اوست * رواه معام * وعنه قال * و هم از جا بر اوست که کف
 رمی سعد بن معاذی اکله * سعد بن معاذ را نیز هم درین غزو تپوی رسید و اکل * فحمه النبی * پس داغ کرد او را
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بید * بدست حیا رک خود * بمشقه * به پیکان تیر یکمومیم و سکون شین معینه و فتح قاف و
 فی الاصلاح مشقه * پیکان یهن دراز * ثم و رمیت * پس از آن ورم کرد دست سعد بن معاذ * فحمه الثانية * پس بارد پیکر
 داغ کرد او را * و رواه معام * و عنه قال یعت رسول الله صلی الله علیه و سلم الی ابی بن کعب طیبیا * و هم از جا بر اوست که کف
 فرستاد آنستغوث بن عمرو ابی بن کعب طیبی را * فقطع منه عرقا * پس برید آن طیبی از ای رگی را * ثم کواه علیه * پستو
 دلغ کرد ابی را بر آن رک * رواه معام * و نیز در حدیث صحیح آمده که داغ فرمود جا بر او اکل و سعد بن زرار را داغ
 فرمود از مرض شوکه چنانکه بیاید در فضل جرم * و عن ابی هريرة انه سمع رسول الله * و از ای هریره آمده که ری شنید
 پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت * فی السیة البوداء شفاء من کل داء * در هیاهو دانه شفا است از هر درد
 الا السلام * مکر مرک * قال این شهاب السلام ایلوت * گفت این شهاب عام موت را کوبند * و السیة السوداء الشوین * و حیه
 سودا بام شولمزاحت بفتح شین و هم آن و شینیز و شونوز و شهنیز آمده کذلک فی القاموس * متفق علیه * بد آنکه طیبی گفته
 که اگر چه لفظ حدیث عام است که در حبة البوداء شفا است از هر درد ولیکن مخصوص است با مرضی که از رطوبت و بلغم
 زایل زیرا که اوی جا ریاض است پس دفع کند امراضی که ضد آن است و بعضی گفته اند که هم بر عموم محمول است و حیه
 البوداء داخل میشود در هر دو و ترکیب و کرمانی گفته متعین است بر عموم بدلیل استثنای صاحب حفر السعداء گفته که جمعی از
 اکابر در مجموع امراض معالجه بسمه الله داغ کردند و بعضی در مجموع امراض عمل بکار داشتند و بهر کس حسن اعتقاد
 آن امراض دفع شدی * و عن ابی سعید الخدری قال جاء رجل الی النبی * گفت ابو سعید خدیجی آمد مردی بسوی پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن مرد * ان اخی لامة طلق بطنه * بد رسته که بر او در من میبرد شکم وی و در روایتی
 یشتکی بطنه و اشک و شکایت و شکو و شکوی بمعنی مرض است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اسفه
 عطلا * بیا شامان او زلشید * فمعا * پس بیا شامان او را عمل * ثم جاء * پستو آمد آن مرد و نزد آنحضرت * فقال * پس
 گفت * سقیم * بیا شامان او را عمل * فلم یزده الا اعتلافا * پس زیادت نکرد اشامان عمل او را مکر رفتن شکم را
 * فقال له ثلاث مرات * پس گفت آنحضرت موار سه بار بیا شامان او را عمل یعنی هر بار میفرمود بیا شامان او را عمل و وی
 می اشامانید و زیاده می شد رفتن شکم پس می آمد عرض میکرد که عمل اشامانیدم و رفتن شکم زیاده شد * ثم جاء الرابعة * پستو
 آید چهارم بار و گفت زیاده شد رفتن شکم * فقال * پس گفت آنحضرت این بار نیز * امقه عملا * بیا شامان او را عمل * فقال
 حقیقه فلم یزده الا اعتلافا * پس گفت آن مرد و بتحقیق بیا شامانیدم او را پس زیادت نکرد او را مکر اعتلاق * فقال رسول الله *
 پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صدق الله * راست گفت خدا ای تعالی یعنی در قول خود که فرمود فی شفاء
 للنا من الشیخنین گفته اند اکثر شراح و بعضی گفته اند که بان حضرت وحی آمد که شفاء بطن وی از شربت عمل است و گفته اند
 که این توجیه اولی است زیرا که قول وی میماند فی شفاء للنا من دلائل ندرت که در عمل شفا است مرمود و در او پس فرمود
 و است گفت خدا ای تعالی در وی که فرستاد * و ندب بطن اخیک * و دروغ گفت شکم بر او و تو که خطا کرد و قبول شفا نکرد و عرب
 استعمال کنی کذب را در موضع خطا چنانکه کذب سمعه دروغ گفت کوش وی یعنی خطا کرد و در نیافت حقیقت آنچه شنید و
 امام فخرالدین رازی گفته که آنحضرت بنوروحی در یافت که نفع عمل در اعتلاق بطن وی آخر ظاهر شد نی است و چون
 در حال ظاهر نشد گفت گویا شکم یا صاحب شکم که او را نفع نیست و دروغ گفت از بیجهت اطلاق کذب بر آن کرد ندنا فهم
 * فساده خبر * پس بیا شامانید آن مرد بر او رخود را این بار نیز عمل پس به شد بر او در وی * متفق علیه * بد آنکه بعضی
 مردم را در امر کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم به سقی عمل درین ماده توقیفی و حیرتی است یعنی عمل خود مهمل و

مطابق شکم است پس آن در دفع اصطلاح مختلاف منسوب طب باشد و لهذا هر بار که دادند اصطلاح زیاد باشد پس شاید که حصول شفا به برکت دعای آن حضرت و ظهور معجزه اربوبه صلی الله علیه و سلم در خصوص ماده پس مواد دیگر را قیاس بر آن نتوان کرد را این نیز اگر چه محالکی حسن است مرا اهل ایمان را و لیکن بعد از تحقیق و امعان نظر ظاهر کرد که امر بحق عسل در بین ماده مواحق منسوب طب بدل لیل بر کمال حد اعتدال است زیرا که اصطلاح شکم آن شخص از یک هضمی و امتلاهی ماده بود پس سقی عسل که دافع ماده بود و اخراج آن کند مواحق منسوب طب باشد و گفته اند که در تکرار آن با شامانیسم عسل بکنه لطیف است چه در امی باید که آنرا مقدار کمی و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بکافی مرض را زایل نکند و اگر از آن زیاد آید خوی را ساکت کند و مرض را زیاد کرد و چون در هر نوعی چندین عسل ندادی که مقارن مرض شدی لاجرم اصطلاح زیاد می شد و امر با عادت غریب عمل می نمود تا بعد خویش رسید لاجرم فرمود صلی الله و آله بطن ایضیک و کذب بطن عبارت است از کثرت مواد فاعله و چون در آخر آن قد زدند که در اخراج ماده دفع مرض وی کافی و روانی آمد نفع آن در آخر ظاهر شد و صاحب معزالسعاده گفته که طب نبوی بطب اطباء نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن النجی است قطعاً چه صاد است از روحی الهی و مشکلات نبوت و کمال عقل و اما طب غیر وی در غالب ما خود است از حد سن و ظن و تجربه که مشارط و خطایان خطا است و هر کس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باین دانست که از نقص ایمان او است و هر که آنرا بقبول و صدق تلقی کند و با اعتقاد پاک و پاکیزه و البته با نیت متعین شود چنانکه قرآن کریم که شفا ی صمد و رزق رب استماعه که آنرا با خلاص و قبول تلقی نکند عیب زیاد است مرض و زیال حال وی شود و لهذا بعضی کذب بطن از راه عمل صلی الله و آله و سلم در خلاص اعتقاد وی حاصل کرده اند فانهم و یا الله التوفیق * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان امثل ما تداوون به بل رستیکه فاضلترین چیزیکه تد اوی می کنید شما بدان چیز انما تداوون به القسط الحسری * خون کشیدن و قسط بحر است * متفق علیه * بل بلکه قسط بضم قاف و کون موهله از ادویه مشهوره است و از عقاقیر است و خوشبو است بخور می کنند زنان نفعا بدان و در وی منافع بسیار است میکشاید حیض و بول بسته را دفع می کنند زهرها را و تحریک می کنند شهوة جماع را و میکشند نوشیدن آن گرمهای معدیه را و نفع می کند تب ریه را و در ریه می کند طلاق کردن آن کف و بهق را و نفع می کند بخور کردن آن زکام را و سردی را و بر غیر این منافع بسیار دارد که در کتب طب مذکور است و گویا از این جهت او را از افضل ادویه دانستند و قسط در نوع است بحسری و هندی و بحر و کرمی و می گویند که در کتب معتبره و وصف وی بحر و کرمی نیز آمده و در روایات قسط هندی نیز آمده و او را بعد هندی نیز تفحیر کرده اند و کسط بکاف نیز می گویند و کاهی قسط را نهمی بظاهرا نیز می کنند که شهری است بر ساحل بحر از زمین قریب زمین هندی که آنرا از هندی بآنجا برند * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تلغوا صبیبا نکم * و هم از انس است که گفت آنحضرت عذاب نکنید کودکان خود را * بالغمز * بزیور کردن و ته نشاندن * من العذرة * از جهت عذاب و بضم عین موهله و کون ذال معجمه را در آخر آن زحمتی است که کودکان را در حلق پیدا می آید از جوشش خون و دایها کام کودک را با انگشت ابهام غمز می کنند و عهرمتی نامیدند و خون از آن بیرون می آید از آن نهی کرد و فرمود عذاب نکنید کودکان خود را بغمز از عذره * و علیکم بالقسط * و بر شما باد که علاج کنید آنرا بقسط * و در مسند امام احمد آمده که در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر عایشه و نزد وی کودکی بود که خون از بینی وی می ریزد فرمود این چیست گفتند عذره دارد یا درد سرد دارد فرمود وای بر شما نکشید او را و دخود را هر زنیکه برسد و ل او را عذره یاد د هر باین که بگیرد قسط هندی را و حل کند آنرا با آب و بچکاند آنرا در بینی او پس همچنین کردند و به شد آن کودک و دارو از بینی چکانیدن را سهو طخوردند و طریق معوط آنست که بیمار را بر پشت بخوابانند و دارو را آب کرده با ماغ فرو ریزند و سر او را منقبض کردند و چون دارو با ماغ برسد رنجهارا بعهطه بیرون آرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم مدح می فرمود تد اوی به معوط را و خود نیز اسعاط کردی و بعضی از منتحبان بطب

در علاج عذر بقسط استبعاد نماید گویند که قسطها را رعایت و در عرض عذر در مریضها نواز و حرارت است. معت خصوصاً در رفتار
 حجاب که حار است و علماً در جواب آن گفته اند که ماده عذر خونست است که باغم بر و غالب بود پس معالجه بقسط موافق بود آری
 چه قسط میباید است و مقوی حضور که می نفع در اختیاصیت نیز بود یا تواند که آن را معجزات باشد والله اعلم * و من ام قیس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علی ما تدعرون اولادکم * بنا بر چه زیر میکنید غمز حلق با نکشت! و لا بخود را و غمزینان
 همواره و غمزین معجزه غمز حلق با صبح بجهت عذر از باب فتح یفتیح که نهی کرد از آن در حدیث سابق را اینجا نیز بطریق
 انکار فرموده برای چه غمزمی نمائید و زیر میکنید حلقهای طفلانرا * یونان الحلاق * یا این علق بفتح یمن در بعضی
 نسخ ها بکسر و بضم نیز نوشته اند و در بعضی بحد الحلق نیز آمده و معنی وی همین در غایت است که مذکور شد و در بعضی روایات
 اعلق آمده بکسر همزه از باب افعال گفته اند که این روایت ازلی را صواب است و بعضی ادعای شهریت این روایت
 نیز کرده اند با آنکه روایت ازلی در بخاری و مسلم است و روایت ثانی در مسلم آمده و معنی اعلق همان علاج
 مذکور است و بعضی گویند که این اعلق بمعنی ازاله و دور کردن علوق است و علوق بمعنی دایمه و حاد ثمر است و اگر
 بمعنی ازاله علق که بمعنی خون بسته است دارند نیز وجهی دارد و بعد از آنکه نهی کرده از در بیان علاج آن کرده فرمود
 * علیکم بهذا العود الهندی * لازم گیرید این عود هندی را که مراد پند این قسط باشد و در بیان منافع آن فرمود * فان فيه
هبة اشمية * زیرا که در روی هفت شفا است یعنی شفا است از هفت علت * منها ذات الجنب * یکی از آن هفت ذات الجنب
 است و آن درم حار است در لولوی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب خارج میان الات غدا و آلات نفس و این را خاص
 نام است و این اعظم و اخوف اقسام است یاد عضلات یا رحة ظاهره یا حجاب خارج بمشاکت جلد و از اعراض ذات الجنب
 جوی حار و هعال و ضیق نفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن است و وی از امراض شدید است که معالجه آن
 خیالی از تعمری نیست و آن حضرت صلی الله علیه و سلم علاج فرموده آنرا بقسط بتری و در فصل ثانی از حدیث ترمذی
 از زید بن ارقم بیان کرد که در فرمود از آن بقسط بتری و زیت پوشید و نمائید که منافع قسط بتری بسیار است چنانکه بعضی
 از آن بیان کرده شد و آنحضرت اشارت بهفت از آن جمله کرد و از اینجا لازم نیاید که زیاد بر آن نیاید شاید که هفت نفع از آن
 میان آمد و اعظم باشند و لهذا ذات الجنب را که از امراض شدید است که معالجه آنرا تخصیص به بیان فرمود و بعضی گفته اند
 که مراد بسبعة اینجا کثرت است نه عدد مخصوص و بسبعة باین معنی در کلام عرب می آید چنانچه سبعین و الله اعلم بعد از آن
 بیان کرد فرق در علاج ذات الجنب و عذر بقسط بتری و فرمود * یعضط من العذرة * معوط کرده شوخا ز عذر یعنی از
 راه بینی چکانید و شود و طریق آن معلوم شد * و یلک من ذات الجنب * و لک و دگرده شود از ذات الجنب و لک و دگراره
 دهن چکانیدن و بیان آن در فصل ثانی از باب الترجل گذشت * متفق علیه * و عن عائشة و رافع بن خدیج عن النبی صلی الله
عليه وسلم قال التیمی من فیح جهنم * تب از جوشش و پراکنندگی کرمی و وزخ است بعضی گفته اند که مقصود تشبیه حرارت
 تب است با تش دوزخ یعنی نشانی و نمونه از راه تب و نزد بعضی محمول بر حقیقت است چنانکه در صحیح آمده است که شکایت
 کرد آتش دوزخ نزد پروردگار تعالی و نقل شد از شدت کرمی و گفت که خورده بعضی من بعض را پس از آن داده شد به تنفس و
 این حرارت صیف اثر آن است که ابراد و وقت ظهور صیف بجهت آن میکنند پس تواند که حرارت همی نیز اثر آن باشد و الله اعلم
 * فابردها بالماء * پس سرد کرد آنرا با آب و در روایت ابن ماجه بالماء البارد و بارید و هارا بهمزه وصل و ضم را خوانند
 اند از باب نصر و یقطع همزه و کسر را نیز خوانند و اند و طبعی از جود وی نقل کرده که این لغت ضعیف است * متفق علیه *
 بدانکه این علاج نیز از حساب عقل متطبیان بیرون میماند چه میگویند که بتجربه و مشاهد معام است که محمود اگر آب
 سرد استعمال کند متضرر گردد و جواب آن است که این خطاب خاص است باهل حجاز باعتبار اکثر و اغلب چه اکثر حمیات
 که ایشانرا عارض شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت افتاب و امثال آن مانده استعمال ذرای کرم و یا حرکت

مغرط یا غضب بآید اری مثلا بودنی و شك نیست که حمی صفراوی را تبرید بآب نافع آید بعد ازان اختلاف کرده اند که تبرید بآب شامل اغتسال هم باشد یا بشرب و مانند آن بود و بعضی میگویند که شامل شرب و اغتسال هر دو است بدلیل حدیثی که آمد اسمک که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون تپ زده شود یکی از شما با ید که پاشیده شود بر روی آب مرده شب رقت می خورد در حدیث دیگر و معنی امام احمد آمد که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون تپ زده میشد میطلبید مشک آبی و میریخت بر سر مبارک و اغتسال می نمود و در جامع ترمذی ثابت است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بر سر یکی از شما تپ و تپ نیست مگر پاره از آتش پس با ید که مرد کند آنرا بآب سرد و با ید که پیش آید جوی روان را و باید که استعمال کند چنانچه روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن افتاب و با ید که بگوید بسم الله خداوند اشفا دهنده بخود را و راست کو کرد آن پیغمبر خود را یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زدن در آن آب جاری سه غوطه تا سه روز و حدیثی پس این احادیث صریح است در آن که تبرید بآب شامل اغتسال است و چون مراد در اینجا حمی صفراوی است که اهل مزاج گرم را عارض شود بحسب شدت حرارت تبرید نیز شایسته بود و طبیعی نقل کرده است که معنی حدیثی تبرید حمی صفراوی است بنوشانیدن آب سرد و نهادن دست و پایی محسوم در آن و اینان نفع علاج است برای آن و اگر عارض است با طغای نار و شکستن زبانۀ آن و مامور به نیست مگر اطفا حمی و تبرید او بآب و طبا قائل اند بنوشانیدن صاحب حمی صفراوی را آب بارد شایسته البرود و نوشانیدن برف و شستن دست و پای بآب سرد را از امایا عایشه آوردند که زلی را دین تپ زده پس ریخت آب سرد را در جنب وی و خواند این حدیث را و عایشه را مثال و بعد اعراف اند بهر او رسول الله صلی الله علیه و سلم و جواب میدهند از حدیث امام احمد که مذکور شد که این معجزه بود از معجزات آن حضرت و لهن ادراک فرموده است کو کرد آن پیغمبر خود را از انتهی و پاشیدن آب صریح نیست در رفع رشح آن حضرت بمشک آب که کند شست از خصایص باشد و انصاف آنست که هرگاه استعمال ماء بارد شایسته البرود و برف بستن و غسل اطراف و اعضا علاج باشد اگر بعد از شدت حرارت و تپان زان ازین مرتبه غسل نیز جایز بود و علاج بود در چه مانع است و بتحقیق و تجربه پیوسته است نفع غسل بآب سرد از حمی صفراوی حادث از کرمی افتاب و الله اعلم عن انس قال رخص رسول الله * گفت انس رخصت کرد و اذن داد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی الرقیة * رانسون کردن * من العین * از چشم زخم * والحمية * بضم حاء همزه تخفیف میهم و از جمله یعنی نیش زهره از مواد بان بیره عقرب است و گزیدن مار در حکم آن است و در بعضی روایات ذکر اند غده جداد مقابل همه آمده * والنملة * و از نملة به نام قروح است که در پهلوی و غیر آن برآید تشبیه کرده اند آنرا بوجوه در انتشار و سواست و مثل رفتار مورچه * رواه مسلم * بدانکه رقیه جائز است در جمیع علل و آلام و تخصیص باین سه چیزند ارد و در وجه تخصیص اینها بدین گفته اند که رقیه در اینها اولی و نفع است نسبت بامراض دیگر و در بعضی روایات تصریح آمده که نیست رقیه مکرر و بن سه چیز و محمول آن چیز همین تاویل است و تواند که چون در اول از رقیه بهی بود از جهات الفاظجا اهلیت بعد ازان رخصت شده باشد و درین سه چیز بیجهت است تمام بشان آن و کمال نفع مردم بدان بعد ازان رخصت شده علی الاطلاق و الله اعلم عن عائشة قالت امر الانبی * گفت عایشه مرا کرد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان نسترقی من العین * که طلب رقیه کنیم از چشم زخم و درین نقل در نسترقی بنون باشد بر صیغه متکلم معانوم و ان یسترقی بیا بر صیغه مجهول نیز خوانده اند که یعنی مرا کرد که رقیه کرده شود از عین و غایب امراد امر با حث است که بمعنی اذن و رخصت است * متفق علیه * و درین حدیث تخصیص بدین گزین کرد و وجهی که در تخصیص سه چیز بدین گفته شد مثل آن در اینجا نیز جاری است عن ام سلمة ان الانبی صلی الله علیه و سلم رای فی بیتها جاریة * ان حضرت دین در خانه ام سلمه کنیز کی را که فی وجهها سقعة * در روی آن جاریه سقعة است بفتح سین مهمله و سکون نازعین مهمله * تعنی صفرة یعنی متغی و اهل از سقعة زردی روی را که اثر نظارچین و علامت آن بود و سقعة بمعنی علامت

و حضرت و پناه و عین و موختن آتش و محوم زوی را و سعه بالضم بمعنی میامنی روحی که به روحی زند آمد و و را وی تفسیر
 بزردی کرده و آن مناسب است بمعنی سلامت یا تفسیر کرده با اثر بر بعضی لطمه و عین کن اقل مقال * پس فرمود آنحضرت
 * استرقوا لها * طلب رقیه کنید برای دفع علت و * فان بها النظرة * پس بدرستی که بوی نظری رسید است * متفق علیه * ظاهر
 حمل بت مطلق است که آنچه رسیده بود بان کنیزک اثر نظر جن باشد یا انس ولیکن شارحان آنرا بنظر جن تفسیر کرده و گفته اند
 که نظر ایشان نیز تر از انسان است و در بعضی حواشی نظرها مردود ساخته و در نظر جن یا انس و در حدیث دیگر آمده که
 در خانه ام سلمه و آمده و در وی کودکی بود گفتند که بوی چشم زخم رسیده است فرمود چرا آنصون نمیکنید او را از عین
 * و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله من الرقی * گفت جا بر نهی کرد آنحضرت از آنصونها * نجات ال ضرورین
 حزم * پس آمدند اهل و اولاد ضرورین حزم که کار ایشان رقیه بود * نقلا * پس گفتند این جماعه * یا رسول الله
 انک کانت عند نارقیه * بد رستی که شان این است که بود نزد ما آنصونی که * ترقی بها من العقر * آنصون میکردیم
 بد آن از پیش عقر * و انت نهیت عن الرقی * و تونهی کرده از آنصونها * نقال * عرضوها عرضوها علیه * پس عرض کردند
 ایشان آن آنصون را بر آن حضرت نامعلوم کنند که در وقت است بان آنصون کار کردن یا نه * نقال * پس فرمود
 ما را ی بها یا ما * نمیدانم باین آنصون یا کی و محذوری پس رخصت کرد ایشان را فرمود * من اعتطاع منکم * کسیکه
 می تواند از شما * ان ینفع اخاه * که نفع رساند برادر خود را * فلیمعه * پس باید که نفع رساند او را بهر وجه که باشد چه
 رقیه و چه غیر آن بعد از آنکه محذور شرعی در آن نباشد * رواه مسلم * و عن عوف بن مالک الا شجعی * صحابی است
 و لول مشاهد و ی خیره است و بود با وی رایعت بنی اشجع روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در آن سنه ثلث
 و بیعین * قال کننا نرقی فی الجاهلیة * گفت بود بهم ما که رقیه میکردیم در ایام جاهلیت * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کیف
 ترقی فی ذلک * چگونه رای میزدی درین رقیه کردن یعنی چه میفرمائی که رقیه کنیم یا نه * فقال * پس گفت آنحضرت * ارضوا
 صلی رقاکم * عرض کنید بر من رقیه های خود را تا به بنیم که معانی آن چیست و کلیه این است که * لا باس بالرقی * باک
 نیست بوقیه * ما لم یکن فیها شرک * ما دام که نباشد در وی چیزی که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسمای جن و شیاطین
 نباشد و از معانی آن کفر لازم نیاید و لهذا گفته اند که آنچه معنی او معلوم نباشد رقیه بان نتوان کرد مگر آنکه بنقل صحیح
 از شاربیع آمده باشد * رواه مجاهد * گفته اند که جن از جهت عداوتی که با طایع باد میان دارند باین علاقه با شیاطین
 دوست اند پس چون خوانند بشود عزایم با اسمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین
 مارگزیده چون این نیزگامی اثر جن می یابد بمثل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود آنصون با اسمای شیاطین میلان
 میکند بموم آن از بدن انسان و منافع میکند از آن ازین جهت مکرر است رقیه که بقرآن و اسماء الله وصفات وی
 خاصه نباشد و بالجمله اجماع دارند علماء امت بر کراهت رقیه بغير کتاب الله و اسماء صفات وی تعالی شانه و اعظم رقیه
 قرآن عظیم است و افضل آن فاتحه الکتاب و قرآات معوذتین و آیت الکرسی و آیاتیکه مشتمل اند بر معنی استعاذه و تعویذات
 نبوی صلی الله علیه و آله که در احادیث صحیحیه ثابت شده و در کتب احادیث مذکور است و جمله از آن در کتاب سفر السعادت
 آورده و در حدیث آمده که چون یکی را نظر بر مال یا فرزند خود یا هر چه خوش آید او را بیفتد باید که بگوید ما شاء الله
 لا قوة الا بالله و مروری است از عثمان رضی الله عنه که دید کرد کی ملیح را فرمود میا که کنیز کوی زیند آن او را تا نظر بر وی نهد
 و از مجاهد آمده که باک نیست که نوشته شود قرآن و رشته شود و نوشايند شود آب آن بر مرض مراد مطلق قرآن است
 یا آیاتی که مشتمل است بر معانی شفا یا مشتمل بر اسماء و صفات الله تعالی و هو الانسب و از رقیه های مشهوره آیات شفا است
 نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری که گفت که بیما رشد ولد من بیمار است تا آنکه مشرف شد بر موت و سخت
 شد کار بر وی پس دیدم بجهنم را صلی الله علیه و آله در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی قصه ولد را فرمود که چنانی توان

ایات شفا پس بیک ارشاد مرقعش کردم در قرآن آیات شفا را و یا قسم در شش موضع قوله تعالی ویشف صد و روم مؤمنین * و شفاء لما فی الصلوة * یخرج من بطونہا شراب مختلف الاوانه فیه شفاء للناس * و ینزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین * و اذا مرضت فهو یشفین * قل هو اللطیف الخیر * این امثو املی و شفاء * پس نوشتیم این ایات را و حل کردم تا آب و بنوشانیدم و از آن آب شفا یافت فی الحال کویا بند از پای وی کشاده شد تا فی المارصب لک نیت و قاضی بیضاوی در تفسیر کریمه و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین اشارت بایات شفا کرده و بعد چایی در حاشیه بیضاوی آیات مذکور را تعیین کرده و حکایت استاد ابی القاسم قشیری آورده و روایت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده و قراءت آیات مذکور را بر هر مرض و کتابت انها را در ظرف چینی و شستن آنها با آب و نوشانیدن بیمار را آورده و از شیخ تاج الدین سبکی نقل کرده که گفت دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را از برای بیمار طلب عافیت را و کتابت حروف از حضرت شیخ عبد الوهاب متقی مکی رحمه الله علیه نیز این عمل را بر برای بیمار آن مشاهده نموده ما ندانیم که این مذکور است که اجزای آیات اند همین ها را بنویسد با تمام آیات را آنچه در یک است نوشتن همین اجزا است والله اعلم * و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال العین حق * چشم رسیدن و کار کردن و یاد آدمی و در هر چیزی که با احتیسان در وی نظر کنند ثابت واقع است بتقلیر الهی و حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نهاده چنانچه در بعضی روایات و احادیث عادت هبب ضرر و هلاک آن چیز ساخته است * فلو کان شیء سابق القدر * و در بعضی روایات و لو کان و اگر می بود چیزی که پیش و غایب میکرد تقلیر الهی را * سبقت العین * و در روایتی سبقته هو اینه سبقت میگرد تقلیر را عین و تغییر میکند آنرا و این مبالغه است در شدت تاثیر عین و معرفت نفوذ وی در اشیا * و اذا استغسلتم * و چون طلب شستن کرده شریک شما * فاعسلوا * پس بشوئید عادت بود مردم را که عائن یعنی آنکه چشم رسانیده می شست دست و پای خود را و ماتحت الا زار خود را و میریختند آنرا بر معیون و این را هبب شفا میداشتند پس آنحضرت در بنیاب رخصت داده و خواص اشیا را که مودع است در آن مگر نتوان شد و ادنی فائده که حاصل است در آن دفع رهم است و بعضی از آن که بتجویز شارع مقرون کرد و ثابت و مقررات و طریق این عمل در آخر فصل ثانی از حدیث ابی امامه بیاید * رواه مسلم * و لابد است اینجا که بیان کرده شود حقیقت چشم زخم و کیفیت آن بدانکه جمیع و علما از اهل حق بر آنند که اصابت بالعین و تاثیر چشم زخم امری ثابت و مستحق است در نفوس و اموال و در غیر آن از اشیا که بوجه احتیسان در آن نظر کنند اگر چه بعضی مردم از معتزله و غیرهم آنرا منکر اند چنانکه تاثیر عارضه را و میگویند که هر چه تقلیر بر آن رفته شد نی است چیزی دیگر در آن داخل نیست و این را ندانند که تقلیر منافات بعالم اسباب ندارد چنانچه در محلش تقریر یافته است و تاثیر و سببیت همین بان معنی است که پروردگار تعالی این خاصیت در وی نهاده و بطریق جاری عادت آنرا خلق فرموده و آنرا هبب ساخته است و حل یث العین حق دلیل ایشان است یعنی آن امری ممکن است و چون شارع بدان خبر داد واجب کرد اعتقاد آن بعد از آن تکلم کرده اند در کیفیت آن که چگونه میرسد و ضرر میرساند و از بعضی از این جماعه که این صفت را داشته اند منقول است که می گفتند و هرگاه ما نظر کنیم بچیزی بوجه احتیسان حرارتی را احساس کنیم که از چشم ما بر آید و بعضی گفته اند که از چشم عائن قدرت سمیه منبعت شود در متکیف گردد بدان هوا و متصل گردد بمعیون و باعث گردد بر هلاک و فساد و مثل زهری که از افعی و عقرب بگذرد و از بعضی افعی گویند که بجز در نظر تیز زهری میرسد و هلاک میکند و بالعین بهر مثال تیر چیزی از عین بیجا نباشد و چون روانه گردد اگر مابقی که حفظ و وقایع وی کند در میان نبود و کار گرفتار مانع در میان بود که عبارت از سحر و تعویذ و دعا است و حصول و نفوذ نیابد و اگر حرز شست و قوی بود تواند که هم بیجا نباشد و بر مثال تیر مسوس بر تقلیر سختی و قوت سپر و همچنانکه در نفوس جماعه قوت و خاصیت عین نهاده اند نفوس کامله را قوت و تصرف آن نیز داده اند و بعضی گفته اند که تحقیق آن است که چشم نمیرسد بچیزی مگر بعد از کمال آن و هر کمال را نقص و زوال بتقلیر الهی در

د نبال است و هرگاه که ظاهر و نقل بر بعد از اصاب است عین آمدن نمیشود کرد ندید آن

بن شریک قال * گفت اسامه ابن شریک بفتح شین معجمه و کمر را که صحابی است مغرود و در کوفین * قالوا * گفتند صحابه

* یا رسول الله افتند او * یا ایهتیا رکنیم طبر را پس قد اوی کنیم یا ترک کنیم آنرا و تو کل کنیم برخدا * قال * گفت رسول

خدا * نعم یا مباد الله * آری ای بندگان خدا * ندانم * ندانم * فان الله لم یضع داء * زیرا که خدا یتعالی نهاده و بینا

نکرده دردی را * الارض له شفاء * مگر آنکه نهاده برای آن دردد و رانی را که جنب شفا است * غیرد او احد الهرم * جز یک

درد زان پیوسته است که آن دردد بی دوا است * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * وعن عقیة بن عامر قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم * گفت عقیة بن عامر که صحابی مشهور است و احوال وی مکرر نوشته شده است که گفت آن حضرت

* لا یکرهوا مرضا کم علی الطعام * اگر که تکلیف نکنید بیمار را خوردن بطعام ذکر شراب نکردن زیرا که آن تابع طعام است * فان الله

تعالی بطعامهم و یحقیمهم * زیرا که خدا یتعالی بخوراند و می پوشاند بیمار را را یعنی قوت می بخشد و می کند با آنچه فایده

میکند مثل فایده طعام و شراب و باقی تقویت بقدرت الهی تعالی است نه بطعام و شراب و با لیمه نفس چیزی مشغول

است که احتیاج بطعام ندارد و اگر بجز این عادت سببی برای بقای بدن و طو بات بد نهد که حرارت غریزی قیام آن کند کافی

است * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب * وعن انس ان النبی صلی الله علیه و سلم کرم علی احمد بن

زرارة من الشوكة * داغ فرمود آن حضرت انس بن زرارة را از علتی که ناخن او شوکت است و آن سوزنی است که بالا

می رود بدن را و روی او معلوم نشد که داغ ازین علت در کجا کرده باشد * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب

* وعن زید بن ارقم قال امرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نلک اوی من ذات الجنب بالقسطا البصری و الزیت *

امر کرد ما را آن حضرت از تل اوی کردن از ذات الجنب بقیط بصری و روغن زیت * رواه الترمذی * و عنه قال کان النبی

صلی الله علیه و سلم * بود آن حضرت * یذبت الزیت و التورس من ذات الجنب * بیان می فرمود و مدح میکرد زیت را و در مس را

بفتح و او و سکون را که گیاهی است زرد که بدن آن رنگ کنند مثل زعفران از جهت علاج ذات الجنب ظاهر آنست که علاج ذات

الجنب با اینها بطریق لدود باشد که چکانیدن دارو است در دهان * رواه الترمذی * و عن اسماء بنت عمیس * بضم عین

و فتح میم صحابه خدیجه جملہ عاقله که نخت در تحت جعفر بن ابی طالب بود بعد از آن تحت ابی بکر صدیق آمد بعد از وی

پیش علی مرتضی رسید و از هر کدام ازین بزرگان او را فرزند شد * ان النبی صلی الله علیه و سلم سأل لها * رواه

میکند که آن حضرت بر عهد او را * بما تشمشین * بچه چیزها سهل طبیعت میکردی تو و منشی بفتح میم ز کهر شین و تشمشین یا بروزن فعیل

داروی مهمل را کویند مشتق از منشی بمعنی راه رفتن چله داروی مهمل در منشی می آرند می را برای قضا حاجت

* قال * گفت اسما * بالشرم * بضم شین معجمه و کون با بی موحده و زای مضمومه گیاهی است که اسهال اورد و بعضی

گفته اند دانسته است مانند نخل که پخته میشود و نوشیده می شود آب ازاد رسفر السعاده گفته که گیاهی است معروف

در جبار که پوست و بجم آنرا بگرمی بزد * قال * گفت آن حضرت * حار جبار * اول بیای میمه و ثانی بجم از باب اتباع است و

یعنی مرد را زنگ و گند یا هر که آنرا بخورد هرگز نمیرد * لکن فی السناء * هراینه می بود آیین خاصیت در سنا و این مباحثه
است در ثنای سنا و شفای اوزا و امراض و در حدیث دیگر آمده است که روی شفا است مکر از مرگ * رواه الترمذی و ابن
ماجه و قال الترمذی فی حدیث حسن غریب * عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله انزل
الدواء والدا * خذ ای تعالی فرو فرماتا یعنی پیدا کرد در دار و دارورا * وجعل لكل داء دواء * و کرد انیک مرود در دار
دارورا * فتد اورا * پس تداری بکنید اگر خدایا خواسته است شفا خواهد بخشید * ولا تد اورا بحرام * ولیکن تداری
تکنید بپیمز یک حرام است بر شما مثل خمر و خنزیر و امثال آن * رواه ابوداؤد * بدانکه در نهی از تداری بحرامات علی
الاطلاق و بتحرر علی الخصوص اما در حدیث متعدده آمده ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد که خدای تعالی نکر دانیده
است شفای شمارا در آنچه حرام کرد انیک بر شما و چون طاری جعفی سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم از خمر
بهاختن نهی فرمودا و گفت برای مدوامی سازم فرمود آن دو انیست بلکه درد است و فرمود من تداری بالخمر فلا شفا * الله
و بعضی از متقدمین اطباء اسلامیه میگویند که قول حق تعالی که در شان خمر فرمود و منافع للناس مراد منفعت بدن و صحت
وجود نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت است که به تنزل آن پیل امی شود و در آخر مضرات بدن و مهلك است چنانکه
از حال اهل ادمان ظاهر گردانتهی و مانا که این سخن بر تقدیر تنزل گفت و الا این آیت منسوخ است بقول وی عز وجل
و من عمل الشیطان فاجتنبوه و در بعضی روایات فقیهه آمده است که اگر اطباء حاذق اتفاق کنند که این درد را غیو
از بدن درائی نیست جائز است تداری بان ولیکن پوشیده نمائید که وجود حدیث را اتفاق ایشان بر انحصار دو ادویه چیز متعذر است
* عن ابی هریره قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الدواء الخبیث * گفت ابومریرة نهی کرد آنحضرت از داروی
پلید که نجس و حرام باشد یا مراد بخیث داروی بدی طعم یا بواست که طبع از استعمال آن متعذر باشد اینچنین نیز خوب
نیست و نفع در وی کمتر از قبول طبیعت در ترنور بدن بتدیر نهی خوار بود * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی
و ابن ماجه * عن سلمی خاتمة النبی صلی الله علیه و سلم * در اصل مولاة * همه آنحضرت بود که صدقه بنت عبد المطلب
باشد و وی امرأة ابی رافع است که مولا یا آنحضرت بود و دایه او را در فاطمه رضی الله عنها و دایه ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه و سلم بود * قالت * گفت سلمی * ما کان احد یشتکی الی رسول الله * نبود هیچ یکی که شکایت میکرد و اظهار
می نمود نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و جعافی را * در وی را در هر خود * الا قال احتجیم * مکرانکه میگفت آنحضرت
خون بکش * و لا یجوز فی رجلیه * و شکایت نمیکرد هیچ یکی در دریا بهای خود * الا قال اختصمهما * مکرانکه میگفت آنحضرت
خضاب کن یا ما را یعنی بکن * را با بوداؤد * و عنها قالت * هم از سلمی است که گفت * ما کان یكون بر رسول الله * نبود
که میشد به پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قرحة * بضم و فتح ریش و همچنین قرح و معنی مصل و نیز آمده و بعضی گویند که قرح
لغت حیاز است و بعضی گویند که بضم اسم است و بفتح مصل و لا نکتة * بفتح نون و سکون کاف و رنج و مصیبت و مراد اینجا
زخمی و جراحتی که بعضو برسد و بقرحه آنچه بر آید از بدن از جوشش خون و غیره و در مجمع البحار گفته که بکب بفتح نون
و سکون کاف جراحت بسنتک یا خار * الا امرئی * مکرانکه امر میکرد مرا * ان اضع علیها السناء * که بنهم بر وی حنارا
* رواه الترمذی * و عن ابی کبشة * بفتح کاف و سکون بای موحله و شین معجمه * الا تضاری * بفتح همزة و سکون نون صحابی
است نزول گرد بشام * ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یحتجیم علی هامته * بود آن حضرت که حیامت میکرد بر فرق هر خود
* و بین کتفیه * و حیامت میکرد میان دو شانه خود * و هو یقول * و آن حضرت میگفت * من احراق من هذا الماء *
کسی که بویزد و کم کند از این خونها ظاهر آن است که مراد خونهای این اعضا می کورد باشد یا مطلق خونها از هر عضو
که باشد * فلا یضره ان لا تداری * پس ضرر نمیکند او را که تداری نکنی * بشیء لشیء * به هیچ دوا و دوا هر هیچ دردی را * رواه
ابوداؤد و ابن ماجه * عن جابر بن النبی صلی الله علیه و سلم احتجیم علی برز که * که آنحضرت حیامت کرد بر بزرگ خود بشته و او را

و کسر را مایه ران * من و ثاء کان به تا از کوفتی که بود و شیخ بفتح و اورسکون مثله بعد آن هه زه در دی و کوفتی که بعضی از
 این که بشکند کن اقل المطوسی * رواه ابوداؤد * وعن ابن مسعود قال حدث رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلۃ اعری به *
 خبر کرد ما را آنحضرت از اخبار شب اعراس * انه لم یمر علی حلاً من الملائكة * که وی صلی الله علیه و سلم نگذاشت بر هیچ جماعتی
 از فرشتگان * الا امرود * مگر آنکه امر کردند آن جماعت آن حضرت را یعنی * هانبل ند بوی امرای آنی را که * موافقت
 با بتیما * امرکن امت خود را بتیما مت * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * ظاهر آنست
 که مراد بتیما مت خون کشیدن است شامل فصل و غیره چنانکه در حدیث الشفاء یعنی ثلث شرط متیتم معلوم شد و بعضی شراح
 آنرا بقتل فصل داشته و گفته که سبب فضیلت حیاط آن است که حیاطت خون را از نو احی جلد استخراج میکنند و پیچ و
 اطباء قائل اند بآنکه در بلاء کرم حیاطت افضل است از قتل زیرا که خون ایشان رقیق است و پخته و بر سطح بدن می آید
 و بتیما مت بیرون می آید نه بفصل و فصل احوال بدن را نافع است و ببلاد بارده مناسب و مانا که باعث عروب مراد داشته
 اند که در آن وقت موجود از امت آید آن بود که یا مراد از احتکاک و مک داشته و طبیعی گفته که وجه در عبالغه ملائکه در
 حیاطت و رای آنچه مشهور است در روی از منافع بدن آن است که خون اصل قوای حیوانیه است و قتیکه کمتر شود در
 بدن سمیت خواهد شد قوای نقصانیه که مانع است از عکاشات غیبیه انتهی و این وجه اخلاصه نفع اغراج دم کند مطلقاً اما
 آنچه اول گفتیم اخلاصه بیان نفع حیاطت کند بخصوصاً فافهم * وعن عبد الرحمن بن عثمان ان طیبیا سأل النبی * عبد الرحمن
 بن عثمان بن عبید الله بن تمیم برادر زاده طلحه بن عبید الله که از مشرعه میسر است صحابی است که احلام آورد و یوم
 بیعة الرضوان و بعضی گفته اند یوم الفتح و گفته شد با ابن الزبیر و یکر زروایت میکند که طیبی سأل عن سوال کرد از حضرت
 پیغمبر * صلی الله علیه و سلم عن ضلع یصلها فی واء * از کرد انیدن غرکی در دار و که در دست اسمعیا نه و ضلع بکسر ضاد
 و کسر دال و فتح آن در رقاع موس گفته که بروزن زبرج و جعفر و جندب وارد هم آمده * خنهایه النبی * پس نهی کرد او را پیغمبر
 * صلی الله علیه و سلم عن قتلها * از کشتن ضلع و بکار بردن آن در دار و از جهت نهی تد اوی میترام و در کتب احادیث این
 را در باب نهی از تد اوی بصرمات آورده اند و مراد نیست که قتل او بآن است منهی عنه است و قتل او بی بد آن مستلزم قتل
 او نیست زیرا که از برای تد اوی قتل حیوان حلال منهی عنه نبود پس مراد به نهی از قتل نهی از استعمال او باشد در دار و رو و تد اوی
 بد آن فافهم * رواه ابوداؤد * وعن انس قال کان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بتیتم فی الاخلاص *
 حیاطت میکرد درد و رکبی که درد و جانب کردن اند * و انکاهل * بکسر ها و میا ن در شان * رواه ابوداؤد و زاد الترمذی
 و ابن ماجه * و زیاد * کرد ترمذی و ابن ماجه این عبارت را که * و کان بتیتم * و بود آنحضرت که حیاطت میکرد * بجمع
 مشرعه * و در هفتم از ماه * تسع عشرة * و نوزدهم * واحد و عشرين * و بیست و یکم * و ابن عباس ان النبی صلی الله
 علیه و سلم کان یستحب التیما * بود آنحضرت که در دست میل است حیاطت را * بجمع عشرة و تسع عشرة و واحد و
 عشرين * و هفتم و نوزدهم و بیست و یکم * رواه فی شرح السنة * و عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من
 احتیتم * کسی که حیاطت کند * بجمع عشرة و تسع عشرة و واحد و عشرين * کان شفاء من کل داء * باشد آن حیاطت سبب
 شفاء از درد رذ * رواه ابوداؤد * و اهل حکمت گفته اند که خون در اول ماه در جوش و غلبه بود و چون بر آید
 با فراط بر آید و در اخر ماه در انقطاع باشد و کم برای پس او سطا ماه اصلح باشد برای آن و او فاق بود بصلحت بار عایینه
 ایتار و چون ذکر ایام ما در احادیث آورده و بیان ایام هفته که کدام از این ماه اصلح است گفت * و عن کشته * و عینین و انعم
 * است در نسخ مشکو * بیای ساکنه موحده و شین * معینه و گفته اند که صواب کیسه بتیما نه مکتوره مشدده و همین مهمله
 * بنت ابی بکر * ان اباهما * روایت است از کیسه بنت ابی بکر که بد روی یعنی ابی بکر * کان بنهی اهله * بود که نهی میکرد
 اهل و عیال خود را * عن التیما یوم الثلاثاء * از خون کشیدن در روزه شنبه * و یزعم عن رسول الله * و می گفت ابی بکر

بتل میگردانید و در آن روز پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن روز ثلاثاء يوم الدن که روز ثلاثاء يوم الدن است و فيها ساعة و در روز
 آن ثلاثاء يوم الدن است لا يرقا ساكن نمی شود و نمی ایستد خون پس اگر درین روز خون بکشد شاید که موافق آن ساعت
 قتل و به عیالک انجامد ربنا ابوداؤد رحم الزهری مرسل عن النبی زهری که از مشاهیر تابعین است از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکند بطریق ارسال من احتجم يوم الاربعاء کمی که حجامت کند روز چهار
 نبه ار يوم السبت یا روز شنبه فاصابه رضح پس برسد او را رضح بفتح واو ورضاد معجمه بمعنی برص آید فلا
اومن الانفسه پس باید که ملامت نکند مگر نفس خود را رواه احمد وا بود اؤد قال و کنت ابود اؤد وقد اسفل
تحقیق استاد کرد و شد است این حدیث ولا یصح و صحیح نیست اسناد وی و عنه مرسل و هم از زهری است بطریق
رسال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احتجم کمی که حجامت کند او اطلی یا طلائد وانک و ده کند عضو خود ابد وا
يوم الجمعة وا لا ربيع روز شنبه یا چهارشنبه فلا یلومن الا نفسه پس باید که ملامت نکند مگر خود را فی الوضح
و بعضی برص روایتی شرح السنه تنبییه صاحب مقرا السعادة گوید که در باب حجامت و اختیار آن در بعضی ایام
در بعضی چیزی ثابت نشده و آنچه درین باب ثابت شده آن است که مراعتک بالحیامة و حدیث صحیحین که آن کاین
شیء شفاء ففی شرطه حجام ار شربة جسل اول غة بنار التهی و در شرح آن تکلم در نیجا کرد و شده است فلینظر ثم و عن زینب
مرأة عبد الله بن مسعود ان عبد الله راى بنی عنقی خطا روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود است و مثل
رج خود از مقربان و مقبولان در که عبد الله بن مسعود دید در کردن من رشته را فقال ما هذا پس
قلت عبد الله چیست این فقلت پس زینب میگوید قلت گفتم خطا قی لی فیه این رشته ایست که افزون کرده
ند است برای من در وی فقلت زینب فاخذ پس گرفت عبد الله آن رشته را فقطعه پس پاره
کرد آنرا ثم قال انتم آل عبد الله بشرکت شما ای آل عبد الله لا غنیاء عن الشرك و بتحقیق بی نیاز از شرک و
سختی نیستید که درد فع امراض و مضار تمسک باین افعال کنید که مشرکان میکنند و متضمن شرک است چه متعارف در آن
زمان رقبتهای عهل جا ملیت بود که مشتعل بود بر آنچه متضمن شرک است و نیز تمسک با این امور دلالیت میکند بر اعتقاد
اثیر بدان که مفسی بشرک است سمعت رسول الله شئیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم يقول میگفت ان الرقی
بدرستی که رقبه که در جا ملیت بود آنرا با اعتقاد تأیید نکنند و التمام جمع تمیمه و آن مهره فاکه زنان در کردن اولاد خود
بیا و زنند و اعتقاد دکنند که آن دفع چشم زخم کند و در او بختن تعویذ در کردن و بستن در باب و نیز بعضی علماء اشعرون
است اما آنرا سنن ی از حدیث عبد الله بن عمر است که آنحضرت او را دعائی برای دفع ببخش بی اموخته بود و وحی
رضی الله عنه اولاد خود را که کلان بود ند نیاموخت و خردان را نوشته در کردن و نوشت و نقشهای تکمیل و چهل فاکه
در وقت شرف آفتاب و جز آن بما زندان نیز مکرده است و خود مردان را لبس فیه در نص خاتم حرام است و التواله بکفر
تاریخ و او لام و آن نوعی از سحر است که در رشته یاد رگان کنند از برای دستی مرد و زن را شرک اینها مه کار
اهل شرک و متضمن نوعی از شرک اند فقلت زینب میگوید پس گفتم بعبد الله لم تقول فکذا چرا میگوئی اینچنین
و منکر می شوی آنرا لقد کانت عینی و بتحقیق بود چشم من فقال بصیغه میجهول یعنی بیرون افکند و میشد از غایت
تجمع یا بلفظ معلوم یعنی می اند اخت اشک را و چرک را و کنت اختلف الی فلان اليهودی و زیودم من که آمد و شد
میکردم ببوی فلان یهودی فاذ ار ما مکنتم پس چون افزون کرد آن یهودی ارام یا فت چشم و بیرون شد از وی و
فقال پس گفت عبد الله انما ذلك عمل الشیطان نیست این درد چشم و به شدن آن به بسمب افزون آن یهودی
مکر کار شیطان کان بختها بیل بود شیطان که می خمت و می خلانید چشم تر اید است خود اصل نخس دفع و حرکت
و در خستن د آبه بچوب از باب فتح بفتح فاذ ا رقی پس چون افزون کرده شد کف هنها باز داشت شیطان درد از چشم

یا با زمان شیطان از چشم کف یعنی بازداشتن و بازماندن هر دو آید * اما کان یکدیگر ان تقوی * جز این نیست که
 پس بود ترا که میگفتی * کما کان رسول الله * چنانچه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * از همه الناس
 رب الناس * به برود دفع کن این عذاب و سختی را ای پروردگار آدمیان * واشف * رشفاة تا کید ما قبل است * انت الشافی
 تری شفا دهنده * لا شفاء الا شفاک * نیست شفا مگر شفا تو * شفاء لا یغادر * شفائی که نکند ارد * سقما * هیچ بیماری را
 و سقام بفتح سین و هم بفتح و ضم مثل حزن و حزن بیماری * رواه ابوداؤد * و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه
 و سلم عن النشرة * گفت جابر پیرمید شد آنحضرت از نشرة * فقال * پس گفت * هو من عمل الشیطان * نشرة از کار شیطان
 است نشرة بضم نون و مکنون شین معجمه نوعی از انفعون که جن گرفته را کنند و در باب سخن از آمدن که نشرة کردی به قل
 اعوذ برب الناس و فی القاموس النشرة بالضم رقیه که علاج کرده شود بدان مجنون و مریض را در صراح گفته تشبیه و انسون
 کردن و نشرة تعوین و باجمله حاصل معنی اور رقیه و تعوین است پس مراد با نشرة او را از عمل شیطان داشته رقیه خواهد
 بود که از عمل جاهلیت است مشتمل بر احوای اصنام و شیاطین یا بزبان عبرانی که معلوم نیست معنی آن نه بقرآن و اسماء
 الله تعالی * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن عمر * و در بعضی نسخ مشکات بضم عین است و بعضی از شرح گفته که صواب عمرو
 است بوا و چنانکه در جامع الاصول است * قال سمعت رسول الله * گفت عبد الله بن عمر و شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم یقول * میگفت * ما ابالی ما تیت * باک ندارم از هر عملی که بکنم * ان انا شربت قریا قا * اگر بنوشم من قریای را
 مشهور بکسر تا است و بضم نیز گفته اند نام دواء مرکبی است مشهور که نافع است از موم و امراض دیگر را * او تعلقت
 تهمیة * یا بیاویزم تهمیة را و تمسک کنم بدان مراد تمایز است مثل مهر دهارنا بن ذرند و ما و استخوان مای ایشان
 و اما آنچه بقرآن را احاطه الهی باشد خارج است ازین حکم و مستحب است تعلیق و تبرک بدان * او قلت الشعر من قبل
 فذعی * یا بگویم شعر را از جانب نفس خود یعنی قصد اختیار کنم در گفتن آن و اگر بی قصد و اختیار از زبان موزون بیاورد
 آن دیگر است و آن داخل شعر گفتن نیست و معلوم نه و اصل عرف اصطلاح نیز آنرا داخل شعر ندانند و مصلوق و ماعلمنا
 الشعر و ما ینبغی له نباشد و احتمال دارد که مراد انشاء شعر بود از خود دهنه انشاء شعر غیر و این معنی نزد بکثر است بضم از عبارت
 چنانکه از قول لیل * الا کل شیء مالا الله باطل * خوانده و بعضی گفته اند که در صورت انشاء نیز از ان حضرت بموجب حکمت
 الهی موزون صادر نمیشد و الله اعلم * رواه ابوداؤد * و معنی حدیث قدیم و تقبیح ارتکاب این اشیا است یعنی
 اگر یکی ازین اشیا از من صدق و ریافت دیگر من از آنها شدم که باک ندارم از هر چه بکنند و محظوظ نکنند از
 با مشر و معصود آنکه کردن ازین اشیا کار کسی است که بی قیود و مبالغات است در ارتکاب نامشروع و عادات اما تریاق
 از ان جهت که در وی گوشت ما و زخم افتد که حرام است اگر فرضا نوعی از تریاق باشد که در وی از ضرر مایه چیزی
 نباشد لا بأس به است و بعضی گفته اند که اولی ترک آنست عملا باطلاق حدیث و اما تعلیق تهمیة چون معلوم شد که
 مراد بان تمایز اهل جاهلیت است ظاهر است اما شعر اگر چه معلوم و منتهی از ان شعر زور و مالا یعنی است اما چون
 حق تعالی و تقدس ماحیت عز و جلال رسول خود را از ان منز و معصوم داشت مطلق ان در حق وی صلی الله علیه و سلم داخل
 نقص و ربال آمد و این کالی است خاص مخصوص آن حضرت و اگر تریاق و تهمیة محمول بر مطلق باشد و مقصود بیان توکل
 خاص آنحضرت بود یا غرض تنبیه است بر توکل و ترک علاج و حیل مالا یعنی و تدریس به بیان حال ایشان باشد در دنیا شایسته
 چنانکه ازین دو حدیث آید و معلوم می شود که گفت * و عن المغيرة بن شعبه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من اکتون *
 کسی که داغ موخت * ارا هترقی * و یا طالب رقیه کرد * فقد برئ من التوکل * پس بنحقیق بیزارش از توکل * رواه احمد
 و الترمذی را بن ماجة * متبادر بقیه ازین حدیث آن است که میفرماید داغ کردن و رقیه طلب بد اشتن اگر چه مباح است
 نزد حاجت ولیکن توکل بالاتر از ان است بد لایست چنانچه بدی که در صقیع متوکلان آمد که آن کسی که رقیه نمیکند داغ

نمی نمودند و کار خود را بهتر و در کار خود میگذاردند و اگر اعتقاد موثریت و علویت حقیقی دارند آن خود شامل است تمامه اسباب
و معالجات را به داغ و ررقیه مخصوص نه و کلام در کپی و تطبیق احادیث وارده در آن گذشت * و عن عیسی بن حمزه قال
دخلت علی عبد الله بن عکیم * گفت عیسی بن حمزه که از تابعین است در آمد م بر عبد الله بن عکیم بر لفظ تصیغر که از خضر مین
جاء فی اسلامی است دریافت زمان آن حضرت را در صحبت او اختلاف است و شناخته نشد است او را و روى و
نه روایت * و به حمزه * و حال آنکه عارض بود بوی علت مریخی بدن * نقلت * پس گفتیم یا زوی * الا تعلق تمیمة *
چرا نمی آویزیم تعویذ را * فقال * پس گفت عبد الله * نعوذ بالله من ذلك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت
* من تعلق شیئاً * کسی که تعلق و تمسک کند بچیزی از دروازه برب و اعتقاد کند شفاعت از وی * و کل الیه * گذاشته شود و سپرده
شود بوی یعنی مخدوم گردانیده شود از اعانت و امداد الهی و هرگز شفاعت و نجاتی بد چه همه اشیاء ما هوای حق لایضر و لا ینفع اند
مقصود تخریص و ترغیب بر تقوی و توکل است * رواه ابو داود * و عن عمران بن حصین ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا رقیة الا من عین * نیست انصون مکر از چشم زخم * ارحمة * یا از نیش زهر در چنانچه عقرب و مانند آن * رواه
احمد و الترمذی و ابوداود و در واد بن ماجه عن بريد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا رقیة
الا من عین او حمة او دم رواه ابو داود * و درین حدیث اوردیم زیادت کرده مراد بدان معنی عاف داشته اند و اگر
عامتر از آن مراد دارند از آنچه از علتها یخونی بود خواسته سبب روان شدن خون کرد دیانت فساد خون بود نیز جائز
می نماید و الله اعلم و در روایتی مرانی داورا الافی نفس آمده بجای الافی عین و گفته اند که مراد بنفس عین است
و بجای اوردن امداد غده آمده که بمعنی کزیدن بدن اند ان است چنانکه ما را مانند آن ررقیه از هر دو علت نافع بود
چنانچه در صلاح درد دندان و جز آن چنانکه در احادیث آمده است و در صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام
نزد پیغمبر آمد صلی الله علیه و سلم و آن حضرت خضکی داشت جبرئیل گفت بهم الله ارقیک من کل داء یؤذیک و مراد
بمقصود رین حدیث مبالغه است و مراد آنست که ررقیه درین سه چیز اولی و نافع است از غیر آن رشاع و متعارف است میان
مردم * و عن اسماء بنت عیسی قالت * گفت اسماء بنت عیسی که درین وقت زوجه جعفر طیار بود رضي الله عنه گفت
یا رسول الله ان ولد جعفر * بد رستی که او را دجغفر * تسرع * بضم قاف و کحور ابو صیغه معلوم یعنی شتاب میر می و بفتح را
بصیغه مجهول نیز خوانده اند بمعنی زود رسانید می شود * اللهم العین * بعوی ایشان چشم زخ * افاسترقی لهم *
ایا تفقد حال ایشان بکنم پس طلب رقیه کنم برای ایشان * قال * گفت آن حضرت * صلی الله علیه و سلم نعم * آری بکن که عین
بغایت موثر است * فان له لوکان شیئ سابق القدر * زیرا که بد رستی اگر می بود چیزی که مسا بقمت و غلبه میکرد ثقل و الهی
را * لبسته العین * هرینه بقت میکرد و را چشم زخم * رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه * و عن الشفاء بنت عبد الله *
یکسر شین معجونه بنت عبد الله بن عبد شمس بن خالد قرشیة عدویه نام اولیلی است و شفا لقب اوست که غالب آمده بر وی
و آن حضرت نزد وی می آمد و در بیت وی قیلوله میکرد و فراشی و ازاری از حضرت که در خواب میکرد نزد وی می
بود مروان بن الحکم انرا از او را و بگرفت روایت کرده اند از وی جمعی و ام المؤمنین حفصه از ایشان است و از علقا
و فضلی نسا بود اسلام آورد پیش از هجرت و از مهاجرات اول بود * قالت دخیل رسول الله * گفت در رأ می پیغمبر خدا
* صلی الله علیه و سلم و انما عند حفصة * و حال آنکه من حاضر بودم نزد حفصه * فقال * پس گفت آنحضرت * الا تعلمین مذ * ایانمی
آموزی این را یعنی حفصه را * رقیة النملة * انملون نملة را و نملة ریشها است که بر پهلوها ظاهر می شود و بغایت موله است و مریض
الروی احساس حرکت نمل میکند و این شفا بنت عبد الله در مکه رقیه میکرد این رنج را چون با آن حضرت هجرت کرده
بمن یثنه آمد و محلمان شد گفت یا رسول الله من در جاهلیت انصون نملة میکردم میخواستهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد
و آنحضرت تجویز نمود و فرمود تعلیم کن آنرا بحفصه * کما علمتها الکتابه * چنانچه تعلیم کردی ثواب او را نوشتن را و بعضی گویند

که این کلام از آن حضرات تعرض بود بحقیقه که انشاء سر آنحضرت نموده بود چنانچه قصه آن از تفسیر و تفسیر معلوم میکرد و مراد برقیه نمله کلماتی است که مشهور بود میان ایشان یا این نام و زنان عرب آنرا رقیه نمله می گفتند نه بمعنی که ظاهراً مفهوم میکرد و آن کلمات این است العروس تتعدل و تختضب و تکتحل و کل شیء تتعدل غیر آن لا تعصی الرجل و حاصل مضمون این کلمات این است که زن می آراید خود را و همه چیز میکند غیر بیهوشی مرد پس آنحضرت تعرض کرد بحقیقه و تادیب نمود او را به بیفرمانی کردن و سر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم افشا نمودن طبعی از نور پستی این توجیه را نقل کرده و این توجیه بر تفلیر و محبت انچه نقل کرده حسن است و طبعی ذلیل آورد و آنرا بر علم او را در رقیه نمله بمعنی ظاهر که آن معنی منهدی عنه است پس چگونه امر کند بتعلیم آن اما تعلیم کتابت موزنانرا در حدیثی دیگر نهی از آن آمده چنانکه فرمود و لا تعلم الکتابة و ازین حدیث جواز آن مفهوم کردند این مکر پیش از نهی باشد و بعضی گفته اند که نساء آنحضرت مخصوص اند از آن ببعضی احکام و فضائل و نهی از کتابت محمول بر نساء عامه است که خوف فتنه در اینجا متصور است و اینجا چنین نیست * رواه ابو داود * و عن ابی امامه بن سهل بن حنیف * بضم حاء مهمله و فتح نون انصاری است و نام او سهل بن سهل مشهور است بکنیت ولادت وی در زمان سعادت نشان آن حضرت است پیش از وفات بد و سال و نشانی از آن حضرت از جهت صغر و ازین جهت ذکر کرده اند او را در اینجا که بعد از صحابه اند و لیکن اثبات کرد ذکر او را این حدیث بود در ذکر صحابه به پست گرفت که وی از اجله علماء است از خیار تابعین شنید از پدر خود و از ابی سعید خدری * قال * گفت ابو امامه * رأی عامر بن ربیعة سهل بن حنیف * دید عامر بن ربیعہ که صحابی است که هجرتین رفته و در احاطه مشاهده و تمامه مشاهده را اسلام آورد پیش از عمر رضی الله عنه سهل بن حنیف را * یغتمل * در حالیکه غسل میکرد سهل بن حنیف و در حین بدن او و تکریم و تمام کرد و استحسن نمود * فقال و لله * پس گفت عا مر هو کند باشد * نما را یت کالیوم * ندیدم پوست مردی و نه زنی در حین و لطافت مثل پوستی که دیدم امر و زبانی اند ام سهل بن حنیف * و لا جلد مشبأ * و نه پوست دخترکی مستوره غیر متزوجه را که در درون خانه خود پنهان نشسته می ماند و مشبأ بضم میم و فتح خای معجمه و بای مشد و در هوزة دخترکی مشد را که هنوز تزوج نکرده زیرا که حفظ و صیانت از من نفس خود را با بلغم می باشد و پوست او نرم تر و پاکیزه تر * قال * گفت ابو امامه که راوی این حدیث است چون گفت عامر بن ربیعہ این حرف را و چشم زخم رسانید * و لم یط سهل * بصیغه مجهول یعنی در ساعت بعد از آمدن و بوزمین افتاد سهل بن حنیف لب طداشت و با بر زمین زدن شتر در رفتن * فاتی رسول الله * پس آورده شد خبر بوزمین افتادن سهل و چشم زخم رسیدن او را نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقیل له * پس گفته شد مر آن حضرت را * یا رسول الله هل لك فی سهل بن حنیف * ایاهم ترا میل و رغبت در معرفت حال سهل بن حنیف و علاج و مداوات وی * والله * باشد اسو کند اینچنان بوزمین افتاده است که * ما یرفع راسه * نمی تواند برداشت سر خود را * قال * پس گفت آن حضرت * هل تهمون له احدا * آیا تهمت میکنید بجهت وی کسی را و گمان می برید بر کسی که چشم رسانیده بوی * فقالوا * پس گفتند * نعم * تهمت میکنیم و گمان می بریم بر عامر بن ربیعہ که وی نظر کرده و چشم زخم رسانید * قال * گفت وای * فدعا رسول الله صلی الله علیه و سلم عامرا * پس طلبید آن حضرت عامرا * فتغلظ علیه * پس درشتی کرد آن حضرت بر عامر و خشم گرفت بر وی چشم زخم رسانیدن او و سهل را * و قال علام یقتل احدا کم اناه * بنا بر چه ملاک میکنی و بکشتن میرساند یکی از شما بر او رخود را چشم زخم رسانیدن پس خطاب بر عامر بن ربیعہ کرد و گفت * الا برکت علیه * یعنی اگر خوش آمد بود بدین وی در نظر تو یا نظر بنابر تو یا نیت و متوجه گشته چرا د عابه برکت نکردی او را و نگفتی اللهم بارک فیہ * اعتدل له * بشوی اعضای خود را برای سهل بن حنیف و بریز بروی * فغسل له عامر * پس بشوی برای وی عامر * و رجعه * بروی خود را * و یدیه * و هر دو دست خود را * و مرقیه * و هر دو رانچ خود را * و رکتیه * و هر دو زانوی خود را * و اطراف رجليه * و هر دو پای انگشتان هر دو پای خود را * و داخله از ارج * و اعضای درونی از ار خود را از مذ اکبزا

و رانها و صرین و بعضی گویند که مراد بد اخلاق از طرف ازار است که متصل جعل است از جانب راست * فی قل ج * این اعضا را
 شست عامر و گرفت آب و راند و قل حی * ثم صب علیه * پستور ریخته شد بر سهیل بن حنیف * فراح مع الناس * پس رفت سهل با مردم
 * لیس به باش * در حالیکه نیست مرا و االمی و افتی یعنی هم در حال صحت یافت و بر رفت و در کیفیت غسل تفصیلی است که
 در سیر السعاده و در شرح آن مذکور است * رواه فی شرح السنة و رواه مالک و فی رایت * و در روایات مالک اینچنین آمده است که
 * قال * گفت آنحضرت بعد از طلوع نوری * العین حق توضع * چشم زخم رسیدن حق و ثابت است وضو کن برای سهل یعنی
 بشوی اعضا خود را و ریز نوری * فتوضأ * پس بشست عامر اعضا را چنانکه معلوم شد بد آنکه ا مثال این علایجات از امرار حکم است
 که عقل در در بافت آن عاجز است قاضی ابوبکر بن العربی که از اعظم علماء مالکیه است گفته اگر متشرعی در اینجا توقف کند باوی باید
 گفت که بگو الله و بمرله اعلم و اگر متفلسف توقف کند رد الزام وی اسان تر است چه نزد فلاسفه دراکه فی فعل بقوت و کیفیت خود
 کند و کاهی تشایع و درک معنی آن ممکن نه یعنی مقتضای صورت نوعیه وی چنین واقع شده چنانکه مثل آن در چند مقناطیس
 و کاذب را گویند که این نیز از ان قبیل باشد * وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله * گفت بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم
 یتعوذ * پناه می جست بشد را و صفا و کمالات وی * من الجنان * از جن و شیطان جان اسم جمع حق چنانچه قوم در مطاز
 آدمیان و جان گویند نام پدر جن است چنانچه آدم مراد میان را و بمعنی شیطان نیز آمده * و عن الانسان * و تعوذ میکرد آنحضرت
 از چشم آدمیان که آنرا چشم زح و چشم زخم نیز گویند * حتی نزلت الحوزان * تا آنکه فرود آمدند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
 برب الناس که مشتمل اند بر استعاذه از مکاره و شر و جسمانی و روحانی * فلما نزلت * پس هرگاه که نازل شد این اعوذ که معوذتان
 اند * اخل بهما * گرفت و عمل کرد آنحضرت و تمسک کرد باین دو سورة * و ترک ما سواهما * و کذاشت چیز را که غیر از این دو سورة
 بود از معوذات را این دلالت میکند بر فضیلت این دو سورة در باب تعوذ و نزول این دو سورة بحسب سحر بهو و دود مر آنحضرت را
 صلی الله علیه و سلم چنانکه گفته آن در کتاب المعجزات بیاید ان شاء الله تعالی * رواه الترمذی و ابن ماجه * قال الترمذی هذا
 حدیث حسن غریب * عن عایشة رضی الله تعالی عنها قالت قال لی رسول الله * گفت عایشه گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم هل رای فیکم المغربون * آیا دید شد میان شما یعنی جنس آدمیان مغربون به تشدید راء مکسورة ارتغیب بخین
 معجمه گفت عایشه * قلت وما المغربون * گفتم من و پر عید از ان حضرت چیست مغربون یعنی چه جنس وجه حقیقت است
 مغربون و کلام اند این طایفه * قال * گفت آن حضرت * ان یبیشترک فیهم الجن * مغربان آن طایفه اند که شرکتی
 و ملک خلتی دارند در ایشان جن * رواه ابو داود * و این حدیث را بچند وجه تفسیر و کرده اند اول آنکه مراد مشارکت جن
 است در انساب و اولاد آدمیان بترک ذکر الله تعالی در وقت جماع با زنان چنانکه در حدیثین آمده است که چون جماع کند
 یکی از ایشان باز زن خود باید که استعاذه کند از شر شیطان و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
 ما را ز قنایه خداوند دور دار ما را از شر شیطان و دور دار شیطان را از چیز یکه روزی کنی تو ما را از ولد و چون ترک کند ذکر
 حق را و نخواهد این دعا را و جماع کند بغفلت راه با شیطان و شرک کرد در درین جماع و فرزند یکه بیاید بشد این شیطان را
 در در نصیب باشد و باین اصاب اشارت بقول حق سبحانه که بشیطان فرمود و شارکهم فی الاموال و الاولاد از اینجا قیاس باید
 کرد که کلام یکی باشد که درین وقت همشایر باشد و بد کرد ای تعالی مشغول تا ولد از شرکت شیطان خالص آید لاجرم
 از اینجا است نسا و بنای روزگار از ناله منه پس معنی مغربون قیاس و زکند کان از ذکر خدا و دورا نکند نفس خود را از
 ذکر حق در وقت جماع یا دورا نکند ولد را از جنس خود و در آورنده رک غریب را در نسب یا دورا نکند نسب را از جنسیت
 بهد اخلت نسب بعید و ماد غریب را صل معنی دوریعت و وجه ثانی آنکه مراد به مشارکت شیطان آدمیان را امر
 کردن اوست ایشانرا بزنا که یا مردم بالغتشاء و المکر و زنا سبب در آوردن عرق غریب و نسبت بعید است در نسب پس مراد
 مغربون زانیان اند که در آورنده اند رک غریب بعید را در نسب و وجه ثالث آنکه مراد به مشارکت جن آدمیان را زانیان است

بدن نشاء ایشان چنانکه در حدیث آمده که کاهنی یا فتنه می شود میان زنان زننی که جماع میکنند و راجح چنانکه جماع میکنند
 شرم روی و چنانکه مشهور است که عاشق میکند و در جن بر زننی و ظاهر میگردد بر روی و کاهی می برد و از اینجا که مشهور است و در کتب
 فقه نیز نوشته اند که بجماع جن غسل بر او واجب می شود یا نه و نوشته اند که منسوب حنفیه آنست که نمی شود و در تزوج مهران
 جن و انس نیز مسائل نوشته اند و شیخ جلال الدین سیوطی از یکی از علما نقل کرده که گفت جن عاشق بود بر یکی از حاریات
 روزی فریاد کرد نزد ما که تا کی زنا کنیم ما باین جاریه عقل بریند و مرابری و در جماع انس بجن نیز اخبار آمده و در تفاسیر
 آمده که مادر بلقیس خنیه بود و پدر روی انس و سیوطی در التقاط در المرحان فی احکام النبیان در ینباب عیائب و غرائب
 نوشته و الله اعلم ما برین وجه معنی مغربون و دم ایشان بیان نکرد و اندک چه نیست مگر آنکه مراد تبعید آدم میان باشد
 خود را یا لسا خود را از تطهیر و تقصیر ایشان در استعاذه از شر جن و شیاطین بتلاوت قرآن و ادعیه و ذکر که سبب عدم
 نفوذ و تصرف جن است در انسان و وجه را بع آنکه مراد از مغربون طائفه اند که ایشان را قرنا اند از جن که القاء میکنند بر
 ایشان اخبار و هفت کها نث را و شریک اند ایشان را در قربان و شر و در و در اند از نده اند ایشان به سبب آن ذوات خود را
 از مقام ایمان و اسلام و سلامت احوال و اولی و اظهر و جوه اول است و الله اعلم بحقیقه الحال و چون در
 فصل ثانی از کتاب طب و رتی حدیث ابن عباس در مصابیح مذکور بود و مصنف آنرا ما بقادریاب ترجمه ذکر کرد اعتقاد
 آنرا که گفت * و ذکر حدیث ابن عباس * و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که او را اینست * خیر ما ندان او یتیم فی باب
 الترجل * در باب ترجمه جهت انسیبیت آن بدان *
 * الفصل الثالث *
 * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعدة * بفتح میم و کسر حین و بکسر میم و سکون عین و فتح میم و سکون عین و بکسر

هر د و میجمع طعام و شراب مرادی را میفرماید معدة آدمی * حوض اللبن * نسیبیت بدن مثل
 حوض است نسیبیت بشیر * و العروق الیها و اردة * و رکها در شکم آدمی که از اعضای آینه اند بسوی معد و پیوسته اند بلور
 چنانکه کسی بر آب خوردن در حوض بیاید و در و در آمدن است بر آب برای خوردن چنانکه صد در آب خورده بر کشتن
 است * فانه اصحاب المعدة * پس چون صبح و تنک است معدة و در گرفته است طعام صالح * صد رت العروق
 یا لصیحة * باز میگردد رکها از معدة بسوی اعضا بطوبات چیک و غلای صلیحه که سبب صحت بدن و قوت او است * و اذا
 فسدت المعدة * و چون فاسد و قبا است معدة و در گرفته است غلای ردمی فاسد را * صد رت العروق بالحق *
 باز میگردد رکهای بسوی اعضا بطوبات ردمی فاسد که سبب بیماری بدن و ضعف او است بر مثال حوضی که رکها در ریشها
 از درخت اینجا نپ و ریخته و بطوبات راجد ب میکنند اگر آب صافی و شیرین است سبب نظارت بشیر و تازکی و نشو نما
 و رخت شد و اگر آب کد و شور است سبب خشکی و پژمردگی و ذبول او گردد این حدیث را چنانچه مصنف خواهد گفت
 بیهقی در شعب الایمان آورده و محدثین را در صحت و رفع وی سخن است و نزد بعضی از موضوعات است و از کلام حضرت
 نبوی صلی الله علیه و سلم نیست و قد بیناه فی الشرح * و عن علی رضي الله عنه قال بینا رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات
 ليلة یصلی * گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که در اثنای آنکه آن حضرت شبی نماز می کند آمد * فوضع یدیه علی الارض *
 پس نهاد دست مبارک خود را بر زمین * فلک غته عقرب * پس بگزید آن حضرت را کردم در انگشت دست * فنادوها
 رسول الله صلى الله عليه و سلم بعله * پس گرفت آن حضرت عقرب را بنعل خود * فقتلها * پس کشت او را * فلما انصرف *
 پس هنگامیکه بر کشت آن حضرت از نماز * قال * گفت * لعن الله العقرب * لعنت کند خدا تعالی کردم را زیرا که وی
 * ما تدع مصلیا ولا غیره * نمی کند ارد نماز کند از نده را و نه غیر وی را * و نبیا و غیره * یا گفت پیغمبری را و غیر پیغمبری را
 * ثم دعا بجمع ماء * پست بر بطلمید آن حضرت نمک را و آب را * فجمع له فی اناء * پس کردا نمک واجب را در اندی * ثم جعل یصبه
 علی اصبعه * پست بر پشت آن را بر انگشت خود * حیث لم یغته * اینجا که گزید * بود عقرب او را * و یصبها * و مالین

گرفت انگشت خود را * و موعودها با اعوذتین * و تعویذ کردن و دعا خواندن گرفت انگشت را بقل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس * و اما البیهقی فی شعب الایمان * روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در کتاب شعب الایمان اما در صحت حدیث اول
سخن است چنانکه گفتیم * و عن عثمان بن عبد الله بن موهب * بفتح هاء مولای طلحه بن عبید الله تا بعبی ثقه است * قال ارضی
اهلی الی ام سلمة بقل ح من ماء * گفت عثمان فرستادم را اهل خانه من بحوری ام سلمه رضی الله عنها بقل حی از آب * و کان
اذا اصاب الانسان * و بودشان و عادت چون میرسد آدمی را * عین * چشم زخمی * او شی * شک راوی است یا کف
بجای عین شی * و احتمال دارد که او شی شک راوی نباشد یعنی وقتیکه میرسد آفت چشم زخم باشد یا چیزی جز آن * بعث
لیها * میفرستاد آن انسان بحوری ام سلمه * مضطربة * بکسر میم و سکون خای معجده و فتح غاد معجده تغاری که در وی جامه
نویسد و آنرا برکن نیز گویند یعنی ظرف آبی میفرستاد * فاخرجت من شعر رسول الله * پس بیرون می آورد ام سلمه بعضی
زموهیا بیغمه بر خد ارا * صلی الله علیه و سلم * و در آن ظرف می انداخت * و کانت تمسکه * و بود ام سلمه که نگاه میداشت
بوی آن حضرت را * فی جلیجل من نضة * در حقه از نقره و جلیجل بضم تین در اصل بمعنی جرس صغیر که در گردن دایه
و یزداد مراد اینجا حقه است و شکل جرس * فخصخصته له * پس میبخشید ام سلمه مضطرب را که در وی آب بود و موهی
بای شریف را در وی انداختی نا چیزی از وی در آب جل اگر دو خط شود برای آن آدمی بیمار * نشرب منه * پس می نوشید آن
دمی ارا ن آب * قال * گفت عثمان بن عبد الله * فاطلعت فی الجلیجل * پس مطلع شدم در جلیجل تا به بینم آنچه در دست
ید انهم صفات آنرا * فرأیت شعرات حمراء * پس دیدم چند موی سرخ و سرخی موی یا بجهت آنکه در اصل مضطرب بود یا ام
سلمه آنرا مضطرب ما خسته بود تا قوتی گیرد و دیر پا کرد و یا بجهت خلط طیب سرخ می نمود چنانکه تا ریل آن در باب خضا بکل شمع
* رواه البخاری * و عن ابی هريرة ان ناهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قالوا لرسول الله صلی الله علیه و سلم * ابو هريرة
روایت میکنند که جماعه مردان از اصحاب بان حضرت گفتند که * انکما * بفتح کاف و سکون میم و فتح حظه که آنرا ششم الارض
ویند و دیوکلاد خوانند و در د یار ما چتر ما رکویند و معنی آن شرح در فصل اول از کتاب اطعمه کن شد غا لبذا کری
زوی در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم کشت پس صحابه تذمیم و تقبیح وی کردند و گفتند * انکما * که در ری الارض *
شبهه کردند کمأة را بجل ری که بر اندام کودکان بر آید یعنی چنانچه جل ری فضلات و د بیه و موهی بلغمیه است که از
رون پوست گرد کان بیرون می افتد همچنین این کمأة نیز فصلاتی است که بیرون می اندازد زمین پس گویای
ند ری ارض است * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس آن حضرت آنرا از حیطه منی مت بر آورد و مدح کرد
منفعت آن را بیان کرد و گفت * انکما * من المن * یعنی از جمله عطا یا است که منافع نهاده خدای تعالی بر بندگان خود
بان که بی مونت و مشقت کاشتن و آب دادن از زمین بر آید و ماکول ایشان کرد و اگر مراد من قرین ملوی است که بر
و م موهی علیه السلام فرود می آمد مراد تشبیه اوست بدان یعنی چنانکه من برای آن قوم از آسمان فرود می آمد
ین نیز برای شما از زمین بیرون می آید چنانکه ما بقا کشت عین اینجا درین است که قول وی که فرمود
* و ماء ما شاء للعین * و آب وی سبب شفا است و چشم را بچه معنی است یا شفا است مغلوب باد و به یا تنها بی خلط باد و به
یکرا اکثر در اندک ترتیب کرده شود بوی کحل و توتیا و مانند آن ازاد و به که چشم را کنند زیرا که تجربه شاهد است بر آنکه
استعمال او در چشم تنها این میکند چشم را و ضرور میرساند بوی و بعضی اکویند ظاهر حدیث استعمال او است منفرد او
مام نووی نقل کرده که بعضی از مشایخ زمان خود را دیدم که مطلقا بصرو را رفته بود بحجود آب کأة عرمه کرد بجهت اعتقاد
بجل حدیث و تبرک بدان شفا کامل یافت و بعضی گفته اند که اگر استعمال وی برای تبریک حرارت همین است تنها شفا فی است
و اگر علت دیگر است بترکیب و شک نیست که ظاهر حدیث علی الاطلاق است و تقیید آن بخلط و ترکیب با ادویه دیگر
خلاف ظاهر است و آنچه از قول ابی هريرة آورده نیز ناظر در آن است * والعجوة من الجنة * و عجوة که نوعی از خرما

است از بهشت است که از انبیاء نیا آورد اند یا مقصود مدح او است که با از بهشت است * رمی شفاء من العلم * و عیون شفاء
است از مرشح این نیز در فصل اول از کتاب الاطعمه گذشت * قال * گفت ابوهریره در بیان شفا برون کاه مرچشم را و
تجربه کردن را آورد * فاخذت ثلثة اكمو * برون البحر یعنی گرفتیم کاه را * ارحمها و عیون * یا پنج یا هفت کاه را این شک
واری است که از ابوهریره روایت کرده یا شک از ابوهریره که عد آنرا در وقت روایت فراموش کرده و الله اعلم بر هر
قدیر میگردید بعد در تکرار گفتیم * فصرقتم * پس نشر دم و بر آوردیم آب انهار * رجعلت مائهن فی قارورة * و کرد انیلیم و گرفتیم
آب انهار را در قارورة * و کثلت به جاریه لی عشاء * و حرمه کردم بد آن آب کنیز کنی را که بود مرا ضعیف البصر و میزد
از چشم و اشک * فبرأت * پس به شد آن جاریه و قوی شد بصر او و رفت علت از چشم او * رواه الترمذی و قال هذا حدیث
حسن * و منه * و هم از ابی هریره است که * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لعق العسل * کسی که به ایستد شعله
را یعنی بخورد * ثلث عد رات * سه بامداد * فی کل شهر * در هر ماه * لم یصبه * نرهد آنکس را * عظیم من البلاء * هیچ
امری عظیم که بلا است یا نرهد بلای عظیم چه جای بلای حقیر یعنی به برکت و خاصیت عمل بلای عظیم منفع کرد
نچه جای حقیر فافهم و صاحب سفر المعاد آرد که آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر روز یکبار عمل را با آب آمیخته
تجوع نمودی انتهى و گفته اند که در نوشیدن عمل ممزوج باب حفظ صحیح است که راه نیا بد معرفت آن الانضای اطفا
چه شرب عمل و لعق آن بر ناخشا از اله میکند بلغم را و می شود معد را و در رعینکد لزوجه را و در رعینکد از وی
فضلات را و گرم میکند معد را یا اعتدال و میکشاید عمل ها را و این آب بارد و طیب است که جمع می کنند حرارت را و
حفظ میکند صحت بدن را و آورده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر صبح شعله را با آب سرد آمیخته کردی
و قد حی ازان ا شامید ی بعد ازان چون اشتهای طعام بد اشد ی هر چه حاضر آمد ی ازان تناول کردی * و من عبد الله
بن معبود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علیکم بالشفا فی العسل و القران * بر شما باد با شفا و تعالی و تعالی بد و شفا
که یکی عمل است بحکم قول و حیثانه فی شفاء الناس و یکر قران که فرموده ی و شفاء الی الصدور و لیکن عمل شفا است
از در دمای ظاهر و قرآن از ظاهر و باطن و لهذا آگفت و شفاء تفاوت و یکر فکر که در عمل خیمه شفاء گفت و قران را عین شفا
خواند * رواه ما * روایت کرد این دو حدیث را * این حاجه و الیه تهی فی شعب الایمان و قال * و گفت بیهقی * الصمیم
ان الاخیر * صحیح آن است که حدیث دوم که هابکم بالشفا ثین است حدیث مرفوع نیست بلکه * موقوف علی ابی
معمر * حدیث موقوف است و قول ابن معمر است * عن ابی کبشه الاماری * صحابی است و حدیث او در فصل
ثانی در احتیاج بر هاء گذشت و انبیاء میگوید که * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجج علی هامة * آنحضرت خون
کشید بر بالای سر خود * من الشاة المعمومة * بجهت دردی که آنحضرت و از خوردن کوه غنل زهر در احداث شده بود و
قصه آن مشهور است * قال معمر * گفت معمر که یکی از روایات این حدیث است * فاحتججت انما من غیر سم * پس احتیاج من کردم
من از غیر علت زهر * کذلک * همچنین که آنحضرت کرد و بود و خون کشید بود در میان هر یا تا کید است از قول وی
من غیر سم * فی یا فوخی * بیان کن که است و یا فوخی میانه هر و نیز بمعنی هامة * فذهب حسن الحفظ عنی * پس رخصه
یعنی بمسب خون کشیدن در میانه هر نیکی یا دد است از من * حتی کنت القن فانتحة الکتاب فی الصلوة * تا بعد ی که بودم
من که تعلیم و تلقین کرده می شدم سورة فاتحه و نماز غایت مبالغه است در واجب حفظ از اینجا معلوم میشود که خون کشیدن
در هر بی علتی زاید که محتاج گرداند بحوی ان موجب ضرر در حفظ است * رواه رزین * و عن نافع قال قال ابن عمر * کنت
نافع مولی ابن عمر * که گفت ابن عمر رضی الله عنهما * یا نافع ینعی لی الدم * ای نافع غلبه کرده است بر من خون بعد ی که جوش
میزند در تن من چنانکه آب در چشمه میجوشد * فانتی * پس بیار مرا هجامی را که خون بکشد * و جعله شایا * و بگردان
آن هجام را جوان یعنی اخنیا رکن هجام جوان را که قوت داشته باشد و بزور قوا دل مکید متحجم را و خون کشید * و لا تجعله

شیخا ولا صبیحا * و مکرد ان حیضام را پیروز نه صغیر * قال * گفت نافع * و قال ابن عمر سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول * که میگفت * الحجامة علی الریق املئ * خون کشیدن برناشتا فاضلتر و نافع تر است * زهی تزیین فی العقل *
و حجامة برناشتا زیاده میکند در عقل * و تزیین فی الحفظ * و زیاده میکند در حفظ * و تزیین الحافظ حفظا * زیاده میکند کسی را
که زیاده حفظ دارد کمال و نهایت حفظ را * فمن کان محتجما * پس کسی که صحت خراشید و حجامت را * فیوم الحامیس علی
اسم الله * پس بپایند که حجامت کند روز پنجشنبه برنام خدا را * و اجتنبوا الحجامة یوم الجمعة و یوم السبت و یوم الاحد * و بهر روز
کنید از خون کشیدن روز جمعه و روز شنبه و روز یکشنبه * ما احتجموا یوم الاثنين و یوم الثلاثاء * پس خون بکشید روز
دوشنبه و روز سه شنبه * و اجتنبوا الحجامة یوم الاربعاء * و بهر روز کنید از خون کشیدن روز چهارشنبه که روز نیکس و روز
بلا هاست * فانه الیوم الذی اصاب به ایوب فی البلاء * پس بد رشتیکه روز چهارشنبه روز نیکس است که رسیدن
شک و افتاد در آن روز ایوب علیه السلام در بلا و روز ملاک * و چنانکه از تفاسیر معلوم شود نیز روز چهارشنبه است که
آنرا روز نیکس محترم خوانند * و ما یبدأ الجنام و لا یبرص الا فی یوم الاربعاء و الیوم الا رباعاء * و ظاهر نمی شود جنام
و نه برص مگر بخون کشیدن در روز چهارشنبه یا شب چهارشنبه و ظاهر آنست که حصر یا اعتبار بخوب و طریق مبالغه است
و الله اعلم * رواه ابن حبان * در اینجا گفته اند که از حد یست کبشه بنت ابی بکره که در فصل ثانی گذشت معلوم شد که خون
کشیدن روز سه شنبه خرب نیست و در اینجا برخلاف آن آمد جواب گفته اند که بر تقلیر صحت کبشه مراد اینجا آنست
که سه شنبه که صفت هم ماه باشد چنانکه ازین حد یست آیند ظاهر میگردد که فرمود * و عن معقل بن یسار قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الحجامة یوم الثلاثاء لبعع عشرة من المشهر * خون کشیدن روز سه شنبه در هفت هم از ماه * و و اول
المسنة * و راست مورد تمام سال را * رواه حرب بن اسماعیل الکرمانی صاحب احمد * یعنی صاحب امام احمد بن
حنبل * و لیس اسناد به بلک * و نیست اعتماد این حد یست آنچنان قوی که توان اعتماد بر آن کرد * عکلی فی الملتقی *
همچنین گفته در منتقی که کتابی اصعب مرا بن جارد را * و در روز و زین نحوه عن ابی هريرة * و روایت کرده است زین مانند
این حد یست با مخالفت در بعضی الفاظ از ابی هريرة و الله اعلم * باب الفال و الطیرة * قال بهر روز و مشهور بر زبانها
بی همزه است غالب استعمال وی در نیکی است چنانچه مثلاً بیماری در هنگام تصور و اندیشیدن که صحت یا بد یا نه بشود
که کسی میگوید یا سالم یا طالی میشود یا واجد و گاهی در بدی نیز استعمال یا بد چنانکه گویند فال نیک و فال بد و طیرة
بکسر طاء و فتح یا مصدر است از تطیر چنانکه خیره از تخیر و گویند که جز این در لفظ مصدر ردین وزن نیامده و مستعمل نکرده
مگر در فال بد و گاهی طیرة بمعنی مطلق فال آید نیک یا بد کن اقبال و فال نیک گرفتن محمود است و سست و آن حضرت قال
نیک بیماری میکرفت خصوصاً از نامهای آد میان و جاها و فال بد گرفتن منہی و مذموم است و اصل تطیر و وجه تسمیه بد این
بیجهت آن است که عادت عرب بود که شکر میگویند یا بدی طریق که چون قصد کاری میکردند و بیجای میرفتند طیر را یا آمو را از
جامی بر غلایند اگر بیجا نب و است راحت گریخت آنرا مبارک میدانستند و فال نیک میگویند و بان کاری بر آمدند
و اگر بد است چپ رفتی شوم میگویند و آن کاری زمی مانند لود و آمدن صید را از سوی چپ منوح گویند و از سوی
راحت بروح و منوح را مبارک دارند و بروح را شوم و این است معنی فال گرفتن بعنوان و یوارح که در عبارات واقع
است و نکته در مدح فال و ذم تطیر آن است که چشم داشت نیکی از جناب الهی و نیکی اندیشیدن و امید و افضل
و رحمت وی بودن بهر حال بهتر است اگر چه خطا کند و غلط افتد و قطع را از حق و نا امید شدن و بد اندیشیدن و بنقل
مذموم است عقلاً و شرعاً بعد از آن خود هر چه ارادت اوست همان خواهد شد این است تحقیق معنی فال و طیرة و مؤلف
احادیث دیگر نیز آورده و باب عدوی و هامة و صفروا مثال آن که در معنی تطیر اند و گفت
الفصل الاول * عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا طیرة * فرمود شکر بد گرفتن را

تأیید و دخای نیت و رجاء منفعت و دفع مضرت اعتقاد آن نه این گردید و بدان اعتباری نباید نمود هر چه شک نیست است
 خواهد شد و شارع آنرا سبب اعتبار نگردیده و دخل نداده و بعد از آنکه نفی کرد تطهیر را از حیث فرموده از آن منع کرد و قال را
 و فرمود و خیر ما لعل و بهترین اقسام طهر که توفیق فانی نیک گرفتن است اینجا طهره بمعنی مطلق قال گرفتن آمد و لیکن
 اشکال در اینجا این است که ازین عبارت بحثان مفهوم کرد که قال نیک گرفتن بهتر است و قال بد نیز به است و حال آنکه
 قال بد قطعاً بیهی ندارد جوابش آن است که لفظ خیر اینجا بمعنی به است نه بمعنی بهتر چنانکه کویند و الاخره خیر را بقی
 و صاحب الجنة خیر یا این کلام مبنی بر زعم و اعتقاد عرب است که در طهره نیز اعتقاد بیهی دارد یا مراد آنست که اگر فرضاً
 ممکن بودی که طهره به است قال بهتر از آن خواهد بود قالوا گفتند و رسول بن صحابه که ما لعل قال چیست و صورت
 آن چه قال فرمود الکلمة الصالحة یسرها احد کم سخن نیک که بشنوی ترا کی از شما و تقول کبر از آن چنانکه
 جویند و بشنوی یا را احد یا کمره بشنوی یا را شد معنی علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عدوی ثابت نیست
 نیست تپاز عات از یکی بد بگویی و اعتقاد کجا اهلیت آن بود که بیمار را که در بهانوی بیمار نشیند یا همراه وی بشود
 و اینست کند بیماری او بوی گفته اند که بزعم اطباء این سرایت در وقت مرض است چنانکه و جرب و جلد ری و حصه و بشور
 رسد و امراض و بانیه پس شارع آنرا نفی کرد و ابطال نمود یعنی سرایت کردن بمرض و رسول ن از یکی بیکمی نمی باشد
 بلکه قاذر مطلق همچنانکه او را بیمار کرد این را نیز کرد ولا طهره و نیست طهره بمعنی این معلوم شد ولا هامة و نیست هامة
 و بعضی بتشکل بد نیز خوانند در اصل بمعنی هامة و مراد اینجا نام طایری است که بزعم
 عرب از استخوان میت پیک آکرد و ببرد و می گفتند که بیرون می آید از سر قتل طایری که نام وی هامة است و همیشه فریاد
 میکند که آب دهید مرا آب دهید مرا تا آنکه کشته میشود کشته او و بعضی کویند روح وی طایر میگردد و فریاد میزند تا کیمه خود را
 از کشته میستاند و چون کینه متد به بود و بوزد و صدی نیز نام از است پس شارع این اعتقاد را نیز باطل کرد و این حکم
 کرد که این چیزی نیست و بعضی کویند مراد بهامة بوم است که برخانه یکی می افتد و آنرا از میکند و بهوت و هلاک و به خبر
 مولد و این داخل طهره است و مختار همان قول اول است ولا صفر و نیست صفر و اینجا احوال بسیار است نزد بعضی مراد
 ماه مشهور است که پس از محرم نیاید و ماهه آنرا محل نزول بلا یا حوادث و آفات دارند این اعتقاد نیز باطل است و اصلی
 ندارد و نزد بعضی ماری است در شکم که بزعم عرب در وقت کرمی میگذراند و این میکند و کویند المی که نزد جوع رسد از واسف
 و از یکی بد بگویی سرایت میکند و نوی در شرح مسلم گفته که آن کرم هاست در شکم که میگذرد نزد جوع و گاهی بد میکند بدن
 آدمی را و هلاک میکند اند او را پس حکم کرد که این همه باطل است و بعضی کویند که مراد بد آن نفی است که تا خیر محرم است
 بصفر و کویند ایند او را و حریم چنانکه و تفسیر کرده انما النسی زیادة فی الکفر الایة حقیقت آن در متشاک معلوم شد
 است و با وجود آن که عدوی نفی کرد و فرمود و فر من المجذوم کما تفر من الاعد و بگریز از مجذوم که علت حذام دارد
 چنانکه میگریزی از شیر و وجه تطبیقی در نفی عدوی و امر بفرار مجذوم در آخر فصل بیان کنیم رواه البخاری و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا عدوی ولا هامة ولا صفر قال اعرابی چون آن حضرت نفی این اشیا کرد پس گفت
 اعرابی چون در عدوی خلاف این تجربه کرده بود گفت یا رسول الله فما بال الابدلیکون فی الومل پس چیست حال
 شتران که منی با شند جلد از ریگستان لکانها الظباء هر ایند کویا که آن شتران آهوانند در تنگ رستی و پاکیزگی پوست
فیتم البعیر الاجرب پس می امیزد آنها را شتر کرکین فیجر بها پس کرکین میکرد اند اینها را فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم پس گفت آن حضرت در رد و ابطال حکایت اعرابی فمن عدی الاول پس که کرکین کرد اند شتر
 اول را از کجا رسیده جرب بوی ما که از اول شتری مراد داشت که بر همه مقلد و سابق بود چه اگر باول آن شتر اراده
 کند که از وی پیواسطه جرب با بن شتر رسیده شاید بگوید که بوی از شتر دیگر رسیده و از وی بد یکران و لابد در اینجا شتری فرض

توان بود بر همه سابق که نوبت بوی مکرر بطلان از حق پس باید گفت که باین شتواخ و نیز از وی رحیل و تعالی شانه * رواه البشاری
 * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عدوى ولا هامة ولا نوء ولا صغروا مسلم * معانی این کلمات هم معلوم شد الا
 نوء بفتح نون و سکون و اورد را آخر همزه جمع ادواء که بمعنی منازل قمر است و آن بیست و هشت منزل است که کریمه و
 القمر قل رناه منازل را اشارت بدان دارند و عرب اسناد میگردند نزول بارانرا بدان و می گفتند که علت باران و موثر
 در آن نزول قمر است و بعضی ازین منازل پس شارع آنرا ابطال کرد و فرمود نزول مطر بتقلیر الهی است تعالی
 و تقل من نه بپیش روی دیگر و نفی و ابطال بمعنی اعتقاد تاثیر و علت است اما اگر سبب دانند باین معنی که حق سبحانه باران
 میفرستد و بر وقت بی آنکه این وقت علت باشد و قادر است که پیش ازین وقت و بعد ازین وقت نیز فرستد و اگر خواهد
 درین وقت نیز بفرستد چنانکه حکم سایر اسباب عادی است باطل نباشد و کفر نبود و امام نووی گفته که با وجود آن مکرر است
 زیرا که شعار کفر است و موهوم علمیت و طبیعتی گفته که مکرر است کرامت تنزیهیه انتهی و این در نزول مطر و امثال آن است که ملخصیت
 و سببیت عادی و رینیتا بتجربه معلوم شد است و اما حکم بتعدادت و نحو است سایر افعال عباد چنانچه منجمان کنند خلاف
 ادب شرع و طریقه سلف صالحین است و الله اعلم * و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول * کفتم جابرا که شنیدم
 آنحضرت را که می گفت * لا عدوی ولا صغروا و لا غول * بضم غین معجمه و سکون و او جمع از غیلان دینها را میگوید چندی است از جن و
 شیاطین و زعم عرب آن بود که غول در بیابانها می نمایند مردم را بشکلهای گوناگون و کمره می کنند ایشا نرا و هلاک میگرداند پس
 نفی کرد آن را شارع و گفته اند مراد نفی ذات غول و عین و نیست بلکه نفی تلون و تلبس آنها بصور مختلفه و هلاک کرد انبیا
 آدمیلان را یعنی آنها را بی اذن الهی تعالی بر اضلال و هلاک مردم قدرت نمود بلکه تلویحی و تشبیہی بیش نیست و بعضی
 گفته اند که احتمال دارد که مراد بنفی غول منع آنها باشد از نمودن و کمره ساختن و هلاک کردن انبیا و پیغمبران است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه استراق سمع که جنیان از آن ممنوع گشتند * رواه معلم * و عن عمرو بن الشریح عن ابيه قال کان فی
 وفد ثقیف * گفت بود در را یلچیان ثقیف که نام موضعی است و پیش آن حضرت آمد و بودند * رجل میزند و م * مردی
 گرفتار بعلمت چن ام * فارسل الیه النبی صلی الله علیه و سلم * پس فرستاد آن حضرت بسوی آن فرد که در نیاید در مردم
 و همانجا که هست باشد و فرمود * انا قد بایعناک فارجع * ما بیعت کردیم با تو و قبول کردیم از تو پس برگرد و حاجت بصورت
 بیعت نیست * رواه مسلم * ازین حدیث معلوم کرد که در بودن و اجتناب نمودن از صحبت میزند و م و همچنین از حدیث
 فرمن السجی و م چنانکه کثرت و علمارا در تطبیق این احادیث و حدیث لا عدوی که ناظر بر باعث بر علم اجتناب است
 در مسلک است اکثر برانند که مرد نفی عدوی و ابطال او است مطلقا چنانکه ظاهر احادیث در آن است و بعضی برانند
 که مراد نفی عدوی و نفی موثریت حقیقی است چنانکه معتقل اصحاب طبیعت است که علل معلومیه را مؤثر دانند البته پس
 تنبیه کرد بر حقیقت حال که نه چنین است که ایشا ن توهم کنند بلکه متعلق به شیت حق است ان شاء کان و ان لم یسأل لم یکن
 و اشارت کرد بقول خود فرمن المیچن و م و امثال آن که مشا لطت و م انا صاحب این مرض از اسباب حدوث و است و بحکم
 رعایت اسباب اتقاراجتناب از آن لازم باشد چنانکه اتقا از جلد ارمان و سفینه معذوب را بن وجه تطبیق مشتار شیخ
 ابن صلاح است و غیر وی از علما و حاصل وی آن است که این امراض بطبع معی نیست و لیکن حق تعالی مشا لطت صاحب آنرا
 سبب اعلی ساخته و گاهی تخلف نیز کنند چنانکه حکم سایر اسباب عادی است پس نفی عدوی را مبرفرار مرد در است آید
 و تزییشتی گفته که این قول نزد من مشتار و ازلی است و موجب تطبیق است میان احادیث و قول اول مفضی است به تعطیل
 اصول طبیعیه و شرع را رد نشد با بطلان آن بلکه اثبات آن کرد و تقریر نموده است و باین توجیه حاصل می شود تطبیق
 میان قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم مر میزند و م ثقیف را قل بایعناک فارجع و بیعت و م دیگر کل ثقة بالله و توکلا علیه
 باول اشارت کرد بر حاجت اسباب و بیانی تنبیه کرد بر مقام توکل که با عین بر ترک اسباب است و در اول تعالیم است و رخصت

ضعفا است که هنوز قدم ایشان در مقام صدق ثابت نشده و ثانی خود مقام شریف اوست صلی الله علیه و سلم و شیخ این
 چیز عقلانی در شرح نخبه گفته که اولی در وجه تطبیق آنست که گفته شود که نغمی عدوی یا قیامت بر عموم و اطلاق خود
 و مخالطت اصحاب این امراض اصلا سبب عدوی نه ولیکن امر بغرار از مجتهد و از باب سد ذرایع اعتداف تا کسی در دام شرک
 نیفتد یعنی اگر یکی مخالطت مجتهد و مکرور و ناکهان بتقلید الهی بعلت جنایات مبتلا گشت اعتقاد نکند که بسبب مخالطت
 شد پس امر کرد بتجنب تادرین و هم نیفتد و این اخود یا مجتهد و مکرور و ناکهان بتقلید الهی بعلت جنایات مبتلا گشت اعتقاد نکند که بسبب مخالطت
 امر بغرار مکرری راست که در نفس خود صدق و یقین نیابد و بر تقلید اصحاب مرض در ورطه شرک خفی نیفتد انتهی و کرمانی
 گفته که جنایات مستثنی است از قول و لاعل وی و نیروی گفته که جنایات را را ایست که بیمه میگرداند کسی را که در راز شود
 محبت و موافقت و مخالفت پس این از باب طب است و عدوی نیست چنانکه فخر میگوید طعام ناخوش و بوی ناخوش و اکل
 یا ذن الله این کلام علما است درین مقام و الله اعلم

الفصل الثانی * عن ابن عباس قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم یتطیر * گفت ابن عباس بود آن حضرت قال میگردید با سماء آدمیان را و اما کن و جز آن و ذکر
 آن در احادیث بسیار است اما قال بن نمیکرفت وجه محبت آن حضرت قال را نه قطیر راد راول فصل در ضمن بیان معنی
 قال و قطیر معلوم شد * و کان یحب الاله الحسن * و بود آن حضرت که دوست میداشت نام نیک را چنانکه اگر یکی را نام بد
 بود می تغییر داد و نام نیک نهاد و این نیز نوعی از تقاول است و نام نیک حایه جمال و تهنه قال و داخل ذکر جمیل است
 چنانکه بنقل مسمی را بر وصف جمیل موصوف نمایند بلکه از ادراکات صفات مباح اخلاق و صلور متاهل انحال قاضی واقع
 باشد چنانکه بعضی ادعا کرده اند این سخن در شرح صراط مستقیم سفر السعاده بتفصیل بیان کرده شده است انجا باید
 ذکر یست * رواد فی شرح السنة * و امام احمد در مسند خود نیز آورده * و عن قطن * بفتح قاف و طای مهمله و نون در آخر
 * ابن قتیبة * بفتح قاف و کسر با و سکون یا و صا د مهمله تابعی است معک و در اصل بصره و الی صیستان و از صیجان ذکر
 کرده است او را بن حیان در ثقات نسای گفت لا باس به و ذکر کرده است او را بود و ذونسای یک حدیث * عن ابیه * از
 پدرش * ان النبی صلی الله علیه و سلم قال * آنحضرت فرمود که * العیافة * بکسر عین مهمله و یاء تحتانیة و فاء * و الطرق *
 بفتح طای و سکون را و قاف در آخر * و الطیرة من الجبت * از جمله جبت اند بکسر جیم و سکون مو ح د ه هر چه عبادت کرده شود
 جز خاک یعنی سبب شرک و از اعمال مشرکان است و بعضی جبت را بحت و کلمات تفسیر کرده اند و معنی که است در باب آینه
 معلوم کردند ان شاء الله تعالی و بعضی گویند جبت ساحر را گویند و آنکه نزد وی چیزی نبود پس مراد آن باشد که این امر از
 اعمال ساحران و بدل کاران است * رواد ابو داود * اما میافقت را ندن پوزن کان بآن طریق که در میان معنی تطیر در فصل
 اول معلوم شد و قال گرفتن با صا و صوات و صفات ایشان و غریب راد رین باب قصص و حکایات و وقایع بسیار است و طرق بفتح
 طاء مهمله و سکون را و راء خرقاف سنکریزه زدن که از عادات نامحرم است و قال گرفتن و بعضی گفته اند خطا در ریک
 کشیدن چنانکه عادت رمالان است در قمار موس گفته که طرق زدن کاهن است هنکریزه ها را در مجمع البحار گفته طرق نوعی
 از تانگه است چنانکه منجم و رمال از برای اخراج ضمیر و مانند آن کنند * و عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال الطیرة شرک * قال بد گرفتن از اعمال مشرکان است و موجب شرک خفی و اگر بجزم اعتقاد نکنند که
 البته چنین خواهد شد آن خود بی شک کفر است * قاله ثلثا * این سخن را به بار مکرر فرمود * و اما مثالا * و نیست هیچ یکی از ما
 مکرر یعنی مکرر آنکه گاهی در خاطر وی از قال بد چیزی از جنس ترد و خلیجان راه می یابد * و لکن الله یبذل همه بالتوکل * ولیکن
 خلی ای تعالی می بود آن خاطرو آن خلیجان را بسبب توکل یعنی اگر بحکم بشریت شکی و دومی در خاطر آید باید که توکل
 فرخند کنند و در آن کار برود و تابع آن هم نکرد * رواد ابو داود و الترمذی و قال * روایت کرد ابن حنبل را ابو داود و ترمذی
 و کتب ترمذی * مع معنی معنی بن اما عیال بقول * شنیدم بخاری را که می گفت * کان * بود * هادمان بن خرب * که شیخ

بخاری است * بقول فی مذ ۱۱ الحدیث * می گفت درین حدیث که * و اما الا و لکن الله ین فیہ بالتوکل مذ احمدی قول
ابن مسعود * این سخن نزد من قول ابن مسعود است نه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الحق چنین مزد زیرا که وجد ابن
خلفان در خاطر شریف و می که حدیث را باب یقین و میثرو به توافل توکل و تکلیف است چه صورت دارد و اگر فرما قول
آنحضرت باشد مراد تواضع و تنزل از مقام ارفع خود کرده برای تنبیه بر حال امت و تعلیم ایشان گفته باشد و الله اعلم بالصواب
* و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ بید مجنونم * جابر گفت آن حضرت گرفت دست مجنون و می را
* فروغها معده فی القمعة * پس نهاد دست مجنونم را با خود در کاه * و قال کل ثقة بالله و توکل علیه * و گفت و امر کرد مجنونم
را که بخور و اعتماد میکنم بشما و ته کل می نمایم بروی اشارت است که بعد از حصول یقین و تکلیف فرا لازم نبود چنانکه
معلوم شد * رواه ابن ماجه * و عن سعد بن مالك * نام ابو سعید خدری که صحابی مشهور و کثیر الحدیث است سعد است و مالک ابن
حنان نام پدر او است و او نیز صحابی است و خدری بضم خا بطنی است از انصار از اصحاب شجرة است و اول مشاهد او
خندق است و عزا کرد با آن حضرت دوازده غزو * و روایت کرده اند از وی جماعه از صحابه و تابعین مات هنة اربع
و سبعین در زمین عبد الملك بن مروان و دفن بالبقیع * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا هامة ولا عدوی ولا طيرة
وان تکلن الطيرة نبي شی * و اگر فرما باشد طيرة در چیزی * فنی الدار * پس در سرا و خانه باشد * و الفرس * و در اسب
* و المرأة * و در زن * و رواه بود او * بدانکه احادیث وارد در باب طيرة مختلف آمده از بعضی نمی تاثیر طيرة
و نهی از اعتقاد را اعتبار آن مطلق مفهوم کرد و را این بعبار است و از بعضی ثبوت آن در مرأ و دایه و در اربعه جزم
چنانکه حدیث بخاری و مسلم آمده اند الشوم فی ثلث الفرس و المرأة و الدار و روایتی در ربع رخا دم و فرس یا
بلفظ شرط چنانکه درین حدیث و مانند آن آمده و از بعضی انکار ثبوت شوم درین امور مثل مائرا امور چنانکه در حدیث ابن
ابی ملیکه از ابن عباس آمده و در بعضی احادیث آمده که اعتقاد شوم درین امور در اهل جاهلیت بود چنانکه در حدیث
عایشه آمده و روجه تطبیق آنکه تاثیر بالذات منفی است و اعتقاد آن از امور جاهلیت است و مؤثر در کل اشیا الله
تعالی است و همه بخلاق و نقل و ارواح و اثبات آن درین اشیا بجزایان عاده الله است که پدید آورده و اینها را اسباب عادی
ساخته و حکمت در تخصیص آن اشیا بتعصا ئص و احوال موکول و مغفوض بعلم شارع است پس نهی را جمع بتا ثیر ذاتی است
و اثبات بسبب عادی چنانکه در حدیث و جنایم و مانند آن گفته اند و بعضی گفته اند که مراد آنست که تطیر در هیچ چیز نیست
و اگر فرض کرده شود ثبوت وی این اشیا مقلنه و محل آنست و جای آن دارد که درین ها ثابت باشد بر طریقه قول آنحضرت
صلی الله علیه و سلم لو کان شیء ما بق القدر و سبقته العین چنانکه گذشت و برین طریق است کلام قاضی که گفته تعقیب قول
وی لا طيرة با این شرط دلالت دارد که شوم تطیر منفی است از اونها یعنی اگر شوم را وجودی و ثبوتی می بودی درین
شیء می بود که قابل تراند آنرا ولیکن وجود و ثبوت نیست درین ها پس اصلاً وجود ندارد انتهی و بعضی گویند که شوم
در زن نا سازگاری او است و آنکه زاینده نباشد و اطاعت زوج نکند یا مکروه و مستحب باشد نزد وی و در سرا و خانه تنگی
جاربوی و صما یه و ناخوشی هوا است و در احسب حر و نری و کرانی بهار و نا موا فقی فرض و مصلحت و مثل این در خادم
نیز و دریا شوم معمول بر کرامت و ناخوشی است بسبب شرح یا طبع پس نهی شوم و تطیر بر عموم و حقیقت معمول باشد
و الله اعلم * و من انص ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعجه اذ اخرج لیتابجه * انس میگوید که آنحضرت را خوش
می آمد چون بیرون می آمد برای حاجتی و کاری * ان یسمع یار اشد یا نجیح * شنیدن این الفاظ و اسما که از جای
بشنود یار اشد یا نجیح که یاد از رشد و هدایت و انجیح مرام و حصول مقصد می دهد * رواه الترمذی * و عن بریده ان النبی
صلی الله علیه و سلم کان لا یطعمه شیء * روایت است از بریده از اسامی که صحابی مشهور است که آنحضرت بود قال بد عیمرت
از هیچ چیز * فاذا بعث عاملاً سأل عن اسمه * با وجود آن چون می فرستاد کسی را بعملی می پرسید از نام وی * فاذا

اعجابه اسمه فرح به * پس چون خوش می آمد آنحضرت را نام وی خوش میشد بان * ورنه بشردلك فی وجهه * ردیل *
 میشد خوشی و کشادگی ورنه بسبب آن در روی مبارک وی * وان کرده اسمه * و اگر مکروه و ناخوش می داشت نام او را * رنی
 کرامیه ذلک فی وجهه * دید * میشد ناخوشی آن در روی شریف وی * و اذا دخل قریة عال عن اسمها * و چون درمی آمد
 در می رانی پرسید نام آنرا * خان اعجابه اسمه فرح به * پس چون خوش می آمد آنحضرت را نام وی خوششال میشد بان
 * ورنه بشردلك فی وجهه * وان کرده اسمه رنی کرامیه ذلک فی وجهه * راین تطیر نیست زیرا که بجهت آن ارکاء که میداشت
 باز نمی آمد اما با وجود آن اثر کرامیت و قبح آن در روی شریف ظاهر میشد چه نیکی و بدی را تا اثر طبیعی است در خوشی
 و ناخوشی با قطع نظر از تطایر و تعادل فانهم * رواه ابوداؤد * وعن انس قال قال رجل * کف انس کفتم مردی * یا رسول الله
 انما کنانی دار کثیر فیها عدل و نارا موالنا * بد رستی ما بودیم در رهرا نیکه بسیار بود و با برکت بود در آن بر اعدا و مالهایی
 ما * فتقولنا الی دار قل فیها عدل و نارا موالنا * پس باز گردیدیم و آمدیم بسوی عرای که گم شد در روی عدل و مالهایی
 * فقال * پس فرمود آنحضرت * در رهرا ذمیمه * بکن اریل آن سرار از رحالتی که قبیح و منموم است و این نه بجهت
 تطایر است ولیکن چون در نفوس ایشان چنین نشسته که این نقصان و خرابی بجهت سکونت این مکان است فرمود ازان
 بر ایند تا ماد * و هم انقطاع پذیرد و در ورطه شرک خفی نیفتند بر طریق توجیهی که بعضی در فرار از مجنوم کرده اند
 و موافق آنچه بعضی گفته اند که مراد از شوم درین اشیا کرامت داشته چنانکه کن شد و بر قولی که اثبات صمیمیت عادیکنند
 در خصوص این اشیا نلاشکال * رواه ابوداؤد * وعن یحیی بن عبد الله بن یحیر * بفتح بای موحده و کمرهای موحده
 و مکنون تحتانیه و راد آخر یعنی تابعی را عطفه اسم و بعضی گفته اند معتور الحال است * قال اخذوني من قنبر فرقة
 بن مہیک * کفتم یحیی خبر داد مرا کسیکه شنید فرقه بن مہیک را بضم میم و فتح سین و مکنون یا فرقه بن مہیک صحابی
 است از اهل یمن قدوم آورد در آن حضرت مال نهم و بعضی گفته اند مال دهم پس انتقال کرد بکوفه و هاکن شد آن را از
 وجوه و مران ایشان بود و بود شاعر مکن روایت کرد از وی شعبی و جماعه * یقول * می گفت فرقه * قلت * کفتم
 یا رسول الله عدلنا ارض یقال لها این * نزد ما زمینی است که او را این می گویند بفتح هوز و مکنون موحده و فتح تحتانیه
 و می گویند که این نام مرد بهت که عدل که بلد * مفروق است نعمت بوی دارد لهذا او را عدل این گویند * و می
 ارض ریغنا و میوتنا * و آن زمین کشت و ارزانی ما است و زمین طعام است یعنی زمینی است که بآن زمین از جاهای دیگر
 یا ازان زمین اینجا های دیگر طعام می کشند ریف بکمر را و مکنون تحتانیه زمین با کشت و علف و میره بکسر میم و سکون یا خوار
 یا رامتا رخوار آوردن * وان و باده ها شد یل * کفتم که و بای آن زمین نیست است بجهت فساد هوا و اناها زکاری و ربطیعت
 * فقال * پس کفتم آنحضرت * د عها عنک * بکن ازان زمین را جلد اکن از خود * فان من القرف التلف * زیرا که از قرف
 پیدا می شود تلف و هلاک و قرف بفتح قاف و را ملا بهت و مخالط در د و مقاربت و با و مرض فی الصراح قرف
 یفتحتین نزد یک آمدن بیماری و فی القاموس القرف بالکسر مکافاة الوباء و العدوی و من الاراضی الممتدة و طیبی گفته که
 این از باب عدل وی نیست بلکه از باب طب و علاج است چه هوای صالح و موافق از اعوان اشیا است بر صلاح بدن و فساد
 هوا و عدل موافقت آن صعب مقام و هلاک است * رواه ابوداؤد * و شاید که گویند کان از و با و طاعون بمضمون
 این حدیث تمسک نمایند که آن مرد شکایت از و با کرد که در آن زمین می باشد و آنحضرت فرمود که بکن را آنرا و بد رور
 ازان زمین زیرا که ملا بهت و مخالط مرض و ربا بهلاک می انجامد ولیکن تمسک بدان تمام نیست زیرا که آن مرد شکایت
 کرد از واقع شدن و با در آن زمین و آنرا شوم و مکروه می بنداشت و آن حضرت نظر بر ضعف حال وی و خوف وقوع در
 ورطه شرک خفی او را به برآمدن از اینجا از سکونت کردن در آن رخصت داد نه آنکه و با اینجا واقع شد و بعد از وقوع
 قیروز فرار کرد و سخن درین است و وظیفه در بلا پیش از وقوع اجترار و اجتناب است و بعد از وقوع صبر و رضا است مگر

بد ما و تصرف که امر بد آن غیر مودع اند بدلیل قر و د احادیث صحیحین و غیره ما بمنع و نهی از خروج و فرار از ربا و مدح و ترغیب بر صبر و تبات و نیز این حدیث در منن ابی داود است که معارض و مضام احادیث صحیحین نه تواند شد و گفته اند که از فرود بن معیک جز یک حدیث هر وی نیست و آن هم از مردی مجهول است که معلوم نیست نام وی که از وی شنیده و روایت کرده و در صحیح بن همام بن یحیی بن یزید اختلاف است که ثقه است یا نه و بعضی فرق هم کرده اند در باطاعون اگر چه صواب آن است که مراد بر باطاعون یکی است یعنی بلا شایع و مرکب عام چنانکه با بود رضی الله عنه و مراد و یاک و الفرار عن الزحف و اذا اصاب الناس موت و انت فیهم فاثبت و در حدیث جا بر عایشه فرار از طاعون یا تشبیه بفرار از زحف داده و بالجمله بی شک فرار از آن منهی است و ممنوع و معصیت است و اگر چه ما اعتقاد کردیم که بر تقدیر هموار البته همیشه و اگر فرار کند البته نجات می یابد با فرموده دومی این اعتقاد خاصی و قیاس آن بر خروج از درون خانه نزد زلزله و زقوع نار فاما است از جهت ورود نص بر خلاف آن و نیز ملاک در ضرورت زلزله و افتادن خانه و افتادن آتش در خانه غالب بلکه یقینی است عاده بخلاف مردن نزد علم خروج از ربا که مشکوک و مرموم است اگر گویند که فضیلت و عزیمت و یک در صراحت و بیرون آمدن رخصت و مباح است گوئیم که تشبیه بزعف و ورود و عید منافی آن است چه فرار از زحف و تغلق ممنوع و کثرت کبیره است تشبیه بآن مثبت اشتراک و معاومات است یا چیزی از آن کم باشد و قول حق تعالی و لا تلقوا یدیکم الی الله لکه ظاهرا در رفتن بجای است که در آن ربا است نه در بودن در جائی که هست اگر گویند که توکل و رضا بر تقدیر و مردن در صورت است هم در بودن اینجا که ربا است و هم در رفتن در اینجا که ربا است جوابش آنکه در برابر حکم شارع این سخن نامسموع و باطل است حکم آن است که از اینجا که هست نه بر آید و اینجا که هست نرود عقل را در اینجا مدخلی

بسم الله و الله اعلم * الفصل الثالث * عن عروة بن عمار قال ذکرک الطیرة عند رسول الله صلی الله علیه و سلم * ذکر کرده شد طیره و حکم و میفرمود آن حضرت * فقال احسنها العال * پس فرمود بهترین اقسام طیره فال است این کلام منی است بر اطلاق طیره بر فال بد و نیک چنانکه در حدیث اول از فصل اول کت شد که و خیر ما افعال و کلامیکه در آن کت شد از سوال و جواب اینجا نیز جاریست * و لا تود مسلما * ربا بد نکند و باز ندارد طیره مسلما بی را از کاری که قصد آن کرده * فاذا رای احدکم ما یکره * پس چون به بیند یکی از شما چیزی بوا که مکروه و ناخوش میدارد یعنی چیزی را که از وی فال بد میگیرد و خلیجان و وسواسی بخاطر ربا بد * فلیقل * پس باید که بگوید این کلمات را * اللهم لا یاتی بالسمات الا انت و لا یدفع الیمین الا انت * با بار خدا یانمی آرد نیکها را هیچ یکی مکر تو دفع نمیکند بد یها را هیچ یکی مکر تو * و لا حول و لا قوة الا بالله * و نهیست بازگشتن از بدی و نه قوت بر نیکی مکر یقدرت خدا و توفیق او * رواه ابو داود مرسل * زیرا که عروه بن عمار تابعی است * باب الکلها نه * کرمانی گفته که انت بفتح و کسر و در صراح گفته که من فال کوید و رقاصوس گفته که انت بفتح فال کوئی کردن و بکسر و هرف و جمع که ان و گفته و طبعی گفته که من آنکه خبر کوید از حوادث و کائنات در زمان آیند و رد عوی کند معرفت خدا یا و او را و در عرب کاهنان بود ند بعضی از ایشان را تابعی بود از جن که میروانید اخبار را بطریق استراق چنانکه در احادیث پیامد و حقیقت آن مناصب جوهر روح است یا بعضی اراخ خبیثه از جن و شیاطین و استفاده کواذب و مضلات از آنها و بعضی از مقدمات و اسباب و علامات از افعال و اقوال و احوال تعارف میشوند و آنها مخصوص اند با هم عراف که مکان مسروق و کم شد و را در یابند چنانکه رمالان در یابند و گاهی اطلاق کاهن شامل عراف و منجم نیز افتد و این افعال حرام است و گرفتن مال بران نیز حرام و گیرنده در میده و در آتم و بر محتمب منع و تادیب ایشان لازم

* الفصل الرابع * عن معاذ بن الحکم * صاحبی است نزول کرد بحدینه و مکنونت کرد در آن و روایست میکند از وی ابوسلمه و عطاء بن یسار * قال قلنا یا رسول الله امورا کثرت صنعها فی الجاهلیة * گفت معاویه بن الحکم گفتیم با آنحضرت کارها

بود که ما نمیکردیم در عهد جاہلیت یکی از آن کارها این است که * کثرت ناتی الکهان * بودیم ما که نمی آمدیم کاهنان را و می پروریدیم ایشان خبرها و کارها را * قال * گفت آنحضرت * فلا تواتوا الکهان * پس چون ایمان آوردید نیائید کاهنان را * قال * گفت معاویه بن النکم * قلت * گفتم دیگر از آن کارها این است که * کثرت تطیون * بودیم ما که تطیون میکردیم و مشکون بد میکردیم چنانکه دانسته شد * قال * فرمود آنحضرت * ذلك شیء یجوز احدکم فی نفسه * آن شگون گرفتن و در پی آن رفتن و معی رخلجانی است که می یابد آنرا یکی از شما در نفس خود و معوا می اید که می افتد در دل * فلا یصل تکم * پس باید که منع نکند و باز نداد شمارا اگر کسی که فصل کرده اید آنرا شروع کرده اید در آن * قال و قلت * گفت معاویه و گفت یکی از آن کارها که در جاہلیت میکردیم این است که * و متارجال یخطون * و از ما مردانند که خطها میکشند بر زمین و مراد بد آن خطها اسف که رمالان بر آید دریافت ضما ثرو خیا یا بکشند و قال زینب و بدان احوال در یابند و حکم کنند * قال * گفت آنحضرت * کان نبی من الانبیاء یخط * بود پیغمبری از پیغمبران که اینچنین خط میکشید مراد یابنابال پیغمبر است و بعضی گویند ادريس * فمن وافق خطه * پس کسی که موافق افتد خط او خط آن پیغمبر است یعنی چنانکه راست بر هوا باشد و متصل بمقدود گردد * فذاک * پس آنکس مصیباست و الا یخطی یا ان موافقت که اتفاق افتاد مطلوب و میسر و است چنانکه گویند اگر اینچنین شد فبها و الا ضایع و عمت است اینجا صریح نهی نکرد و منع نغرمود و معنی کنایه است بامریکه بوجود آن راه نتوان برد و جزم نتوان کرد و این موافقت خط آن پیغمبر است و چون علم بد آن مفقود و معدوم است عمل بدان درین زمان حرام و ممنوع بود یعنی چه توان دانست که آن پیغمبر همچنین که ایشان میکنند خط میزد و عمل میکرد و شرح این حدیث سابقا در باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة گذشت * رواه مسلم * و عن عائشة قالت سألت سائلا اناس رسول الله * گفت عائشه پرسیدند مردمان پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم * عن الکهان * از کاهنان که سخنان ایشان را شنیدند * اعف و اعتماد را شاید یا نه * فقال لهم رسول الله * پس گفت و جواب داد مراد این مردم را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * و هم لیسوا بشیء * چیزی نیستند کاهنان که بر اوستی اعتماد نتوان کرد بر گفتار ایشان * قالوا * گفتند این مردم * یا رسول الله * چون اینچنین میفرمائی که اصلا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد * فانهم یستلثون احیانا * زیرا که ایشان سخن میکنند و خبر میدهند کاهن گامی * بالشیء بکون حقا * چیزی که می باشد راست * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * تلك الکلمة من الحق * آری گامی کلمه حق می باشد اما حق صرف نیست زیرا که آن کلمه که از حق است * یخطوها الجنی * می رباید آن کلمه را و میزد و بعرضت یکی از جن و در بعضی روایات بجای من الحق من الجن آمده درین روایت لفظ الجنی نیست * فمقرها الجنی * بفتح یا و ضم قاف یعنی میریزد آن کلمه را جنی * فی اذن ولیه * در گوش دوست خود که آن کاهن است که این جن تابع اوست و بضم یا و کسر قاف نیز آمده و اول مناصب تراست بقول وی * قوال حاجه * همچو آواز کردن ماکیان که می طلبد ماکیان دیگر را برای دانه و در بعضی روایات فقر قرها کفر قرة ال حاجه قرة نیز همان آواز ماکیان است ولیکن با تکریر و تکرید و بی تردید قر گویند و در بعضی روایات قرال حاجه بزا مکان دال آمده بمعنی شیشه یعنی چنانکه شیشه نزد تحریک و ریختن آنچه در او است بر ششخصی آواز میکند یا چنانچه آبی یا کلابی که در شیشه میویزد و بر اطراف و جوانب آن می نشیند و آواز میکند و بعضی این روایت زجاجة را ترجیح کرده اند بقرینه آنکه در روایتی دیگر آمده که تقر القارورة و بعضی گویند صمیم روایت دجاجة است بدال و زجاجة تصحیف است و الله اعلم و بعضی تقر بضم قاف بمعنی پوشید و گفته اند چنانکه گویند و قرال خبر فی اذنه و یقر بکسر قاف بمعنی ایداع دارند و بالجملة چون کلمه را که از عالم ملکوت بوده و اختراق نموده در گوش کاهنان میویزد * فخطاطون فیها * پس خلط میکنند و می در آرنند کاهنان در آن کلمه * اکثر من مائة کذبة * بیشتر از صد دروغ از پیش خود و این مبالغه است در کثرت کذب پس بر سخن ایشان اعتماد نتوان کرد و کذب به بفتح کاف و کسر ذال و کسر کاف و همکن ذال یهرد و وجه آمده * متفق علیه *

* وَعنها قالت سمعت رسول الله * وهم از عایشه اُمت که گفت شنیده ام پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول ان الملائكة تنزل
في العنان * يفتح عينه ويكسر آن گفت عایشه که آن حضرت فرمود در فرشتگان فرود می آید در عیان راوی تفسیر کرد آنرا
بقول خود * وهو السحاب * واین قامو من گفته عثمان بفتح حجاب که نگاهدارد آفتاب را و بکسر آنچه نمایند ترا چون نظر کنی به جانب
آسمان و بعضی مه توج و المیزان این تفسیر کرده حاصل آنکه ملائکه چون در رجوع ایمان فرود می آید * فتدل كرا لا مرالدي قضيت
في السماء * پس ذکر می کنند کلی فاما که تقدیر کرده شده است در آسمان * فتعترق الشياطين * پس میان زدند شایطین که
خلاف فرود آسمان دنیا مغرور می توانند بگردید بعل از آنکه آن بومدن با ایمان بعد از اولاد شریف حضرت خاتم النبیین
صلى الله عليه وسلم مغرور گشته * المصع * میدانزدند جمع را یعنی از دیدن و پنهان کردن بران اخبار ملائکه می نهند * فتسبهم
* پس می شنوند آن امر را که تقدیر کرده شده است در آسمان * فتوجه الى الكهان * پس میز مانند آنرا بسوی کاهنان و روحی
کلام خفی را گویند فی البصا ج روحی اشارت و پیغام در دل افکنند و سخن پوشیده هر چه بد یکر فرستی و اندازند * فیکذبون
معها مائة كل بقلم عدل انفسهم * پس دروغ میگویند و برمی بختند کافران با آن کلمات که از شایطین شنیده اند ضد دروغ را
از پیش خود * رواه البخاري * و این جفصة ثابت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى عرافا * کسی که بیاید عرافت
و آنکه از خفا یا خبر میدهد و مراد بتو اینها شامل کار من و منجم داشته اند * فسا له عن شيء * پس به پرسید آن عراف را
چیزی از غیوب * لم تقبل له صلاة أربعين ليلة * قبول کرده نشود برای آنکس نماز چهل شب و روز و این عرافت خود را و سخنان
ارضا که نماز که افضل عبادات و اشراف اعمال است ضائع و نامقبول افتد یا مراد آنست که چون نماز قبول نمیشود افعال
دیگر بطریقی اولی نامقبول خواهد شد و مراد عدم ترتیب اجر و ثواب است بران اگر چه ابرای ذمه که بآن قضا واجب نشود
حاصل آنکه اگر چه تخصیص بشت کرد اما تمام روز و شب مراد است و اینچنین عیال افتد که شب یاروز
را ذکر کنند و دیگر اشیاء آن دارند و محتمل که مراد نماز شب دارند که نماز چهل شب و ثواب کامل بران مبتدیان پس پرسیدن عراف
موجب نقص فاضل شونده حبط و نقص و این وجه در همین وقت در دل کاتب حروف ریخته و الله اعلم * رواه مسلم * و عن زید
بن خالد الجهني قال صلى الله عليه وسلم لما نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم صبح بالحد يمينه * زید بن خالد که صحابی مشهور را بخت
گفت بکند اردو را ما آنحضرت یعنی امامت کردند نماز با مداد را در حد یمنه * علی اثر معاكنت بالليل * بعد از آن که بود
در شب و اثر بکسر حمزه و سکون ثار بفتح حمزه و ثا هر دو و متخرا نند * فلما انصرف اقبل على الناس * پس چون باز گشت آنحضرت
از نماز روز آورد بر مردم * فقال هل تدرون ما اقال ربکم * پس گفت ایاد منی یا بید شما که چه گفت پزور و کار شما
اشارت بوحی کرد که بحضرت رس آمد و یا مقصود آنست که پروردگار تعالی و تقدیر من درین باران فرستادین کویا اشارتی
بحال اختلاف بدیدگان کرد در شکر نعمت و کفر آن وثبات و استقامت بعضی در مقام ایمان و توحید و وقوع بعضی در
ورطه کفر و اشرار * قالوا * گفتند صحابه * الله ورسوله اعلم * خدا و رسول خدا ادا نافر اند بد آنچه گفت * قال * گفت
آنحضرت که * قال * گفت خداوند تعالی * اصبح من عبادي مؤمن بي وكافر * صبح کردند و بگاه و بخاستند از بندگان من
در قسم یکی ایمان آورند و بجهنم و دیگر کافر شوند * فاما من قال * اما کسی که گفت با زبان داد * شديمتاثير منزل قهر که چنین و چنین
داد * شديمتاثير منزل قهر که چنین و چنین * اما کسی که گفت با زبان داد * شديمتاثير منزل قهر که چنین و چنین
است * فلانك * پس آنکس * کافر و زندقه است بمن * مؤمن بالکواکب * ایمان آورند * است بکواکب ما * متفق
عليه * و عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما انزل الله من السماء من بركة * فرود نرفت از آسمان
تعالی از آسمان برکتی * الا صبح فريق من الناس بها كافرين * مگر آنکه گشتند گروهی از آدمیان بمحبوب و کافر * ينزل الله
الغيث * فرود میفرستد الله تعالی باران را و نازل را از باب افعال تصحیح کرده اند * فيقولون * پس میگویند مردم

* مطربا * باران داد و شدیم ما * یوکب کنگ او کنگ * بحثاره چنین و چنین ظاهر آن است که مراد ببرکت باران نعمت و این
 قول او بنزل الغیت بیان آن و احتمال دارد که عام بود و انزال غیت مثال و بیان فردی از آن باشد * رزاه مسلم * بد آنکه
 علما اختلاف کرده اند در کلمه کوبید و حق آنست که اگر با اعتقاد موثریت کوب کوب کوبید کافراست و اگر نه
 باین اعتقاد کوبید بلکه مراد آن دارد که پروردگار تعالی باران میفرستد درینوقت کفر نباشد و لیکن مکرره بود از جهت
 بودن آن موهم تردد میان کفر و ایمان و بودن آن از شعار جاهلست پس مراد بکفر کفران نعمت باشد
 * الفصل الثاني * من ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتصب علم من العلم نجوم * کبیکه می آموزد
 و حاصل میکند پاره از علم نجوم * اغتصب شعبه من النجوم * حاصل میکند شاخه و قسمی از نجوم و ثبوتیه کرد علم نجوم را بصورت قصدا
 قل میفرماید آن کویا حاصل بد آن از جمله عاجزان و کاهنان است که علمهای شنیع میکنند و غیره ها غیب میکند * زاد ما زاد *
 و زیادت کرد و اقتباس و حرر آنچه زیادت کرد و اقتباس نجوم را و از بعضی اخبار شیعه مفهوم نمیکرد که این قول ابن عباس
 باشد یعنی گفت ابن عباس زیادت کرد آنحضرت در وقت مهم و تقییم نجوم بر آنچه زوایا کرم یعنی من روایت نکردم ام
 تمامه آنچه آنحضرت فرمود و الله اعلم * رواه احمد و ابوداود و در این فاجعه * و من ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من ابغى كاهنا * هر که بیاید کاهن را و هو ال كنگ از خبر غیب و اخبار دهن آن کاهن بد آن * فصل قه بما يقول *
 پس تصدیق کند و راحت کوب کوباند سائل کاهن را و آنچه میگوید * اوائی امرأته حائضا * یا بیاید و وطی کند زن خود را
 در حال حیض که صغیر خاصه نسا است تجاوز است و روی ترک قاع مثل طالق و حامل و وضع و قد بینا فی الشرح * اوائی
 امرأته فی ادبها * و یا وطی کرد زن خود را و در برابر * نقل برخی مسائل علی بن * پس بتحقیق بیزاد * شیخ زانی
 قر ستاده شده است بر حدیث از قرآن و درین اشریعت مراد استیصال آنهاست یا کوبید یا این تغلیظ و تثبیت بد آنست
 یعمل این شنائع * رواه احمد و ابوداود * * الفصل الثالث * عن أبي هريرة ان نبي الله صلى الله عليه
 و سلم قال * روایت است از ابو هریره که آن حضرت گفت * اذا غشى الله الامم * چون حکم کند الله تعالی کاری را در
 آسمان * غربت الامم * بجزئیتهای بزرگ و دشمنان باز و های خود را یعنی بلرزند و بترسند از هیبت و عظمت حکم الهی تعالی
 * خضعنا لقوله * بضم خا مصدر بر وزن غفران یعنی از جهت خوف و خضوع هر قول و احکام حق تعالی را و بکمر نیز
 فروایت کرده اند و خضع بضم خا و تشدید خا و نیز آمده جمع خاضع چنانکه و کما و جمع راع و راعی در حالتی که خاضع
 و خاضع اند از عظمت کلام و بی سمانه * کانه ماسلة علی صفوان * کویا آواز قول حق و کلام وی در خفا و دقت و علم ظهور و تعمر
 قیام و استماع آن در رنك زنجیری است که کشید * شود بر سنگ صاف ملسا و این تعبیر در رنك آن است که در حال یس و هی واقع
 شد * انفتحت کاهمی می آمد با و از آنکه مثل صلصلة الجرس است و این سخت ترین انواع وحی بود بر من پس در کرد و شد
 احتمالات از من و حال آنکه محفوظ میگشت آنچه وحی کرده میشد و دل من و این است که فرمود * فاذا فرغ * به تشدید بزر
 لفظ صیغه مجهول و صیغه تفعیل اینجا برای کشف و ازاله است مثل نقشیر یعنی ازاله تشریع چون در کرد و می شود نورس
 نور می بیند * من قلوبهم * از دلها ملائکه * قالوا * کویند ساثر ملائکه که منخط اند از وجه کمال قرب و فهم احکام الهی و مراد
 وحی همچنانکه مرقبان حضرت را از ملائکه و می پرسند از ایشان * ما ذا قال ربکم * چه گفت و چه حکم کوب پروردگار شما * قالوا *
 کویند مرقبان * لانی قال * مر آنچیزی را که گفت پروردگار و حکم کرد یا کویند مر آنکس را که گفت و پرسید ما ذا قال ربکم
 * الحق * برفع یعنی حق است آنچه گفت پروردگار و بنصب نیز خوانده اند و وجه آن در شرح مبین شده است * و هو العلي الكبير *
 بتتمیم و تا مکمل حقایق قول است چنانکه در آیت قرآنی همچنین از ایشان آمده است * فجمعها دستور قرآن الجمع * پس بشنوند
 این حکایات ملائکه را که بیکدیگر احکام الهی عز وجل می کنند و در می کنند گان جمع که چون و شیاطین ایند و زدیده کوش
 بر آرا از ایشان می دهند و سخنان ایشان را می دزدند و بعد از آن بیان کرد هیئت ایستادن این دزدان در جو آسمان که

پرسندگان را بآنچه گفت پروردگار تعالی * قیصر بعض اهل السماوات بعضا * پس همچنین اختیار را بهتکشاف میکنند.
 و می پرسند بعض اهل السماوات بعضی را به همین ترتیب * حتی یبلغ من السماوات نیا * تا آنکه میرسد خبر اهل این آسمان
 را که فرود تراست * فیتطاف الجن السمع * پس می ربابند و میزدند جن که تا فرود این آسمان رسیدند و جمع شده
 اند و مع رایغنی کلمات را اخبار را بدزدی فرا میگیرند * فیتخذون الی اولیائهم * پس می اندازند و میرسانند آن اخبار
 را به سوی درهتان خود از کاهنان * و در مومن * و انداخته می شود به سوی اینها این ستاره ها را و زده می شوند بآن پس سبب
 در می این نجوم این است نه آنکه شما اعتقاد میکردید از ولادت و موت بزرگان * فما جاء ابی علی وجهه * پس چیزیکه
 آوردند آن خبر را بران وجهی که هست راست و درست * فهو حق * پس آن خبر راست است * و لکنهم یقرءون و یزیدون *
 و لکن این کاهنان دروغ میگویند و زیادت میکنند از پیش خود بر آنچه شنیدند و آنکه حرف نهمه کردند و مقارن آمیزش کردن
 بکنه * رواه معلم * و عن قتادة قال خلق الله تعالى هذه النجوم ثلاث * قتاده که از کبار تابعین است و اکثر روایات او از آنست
 است گفت پید کرد خدای تعالی این ستاره ها را برای سه فائده یعنی عمده در پیداکردن آن و آنچه منتفع شوند بدان اهل
 دین و معرفت چنانکه ناطق است بدان کتاب الله این سه چیز است و الا فرائد و حکمتها فی الهمی در خلق اشیا خصوصاً مثل این
 اجرام عظام که می توانند حصر و احصا کرد غالباً مقصود سل ذریعت است تا مردم بطریق کمال تبحر بدان حکم کنند بحوادث
 کائنات موع نشوند و وجود آنها را بی واسطه بقدرت الهی دانند و اگر نیز ممل خلقتی داشته باشند اسناد بان منافعی طریقه
 ایمان و توحید و خلاف روش صالح است و شک نیست که در اختلاف اصول و وجود امطار و نضج فواکه و اثمار و امثال
 آن اجرام علوی و انجریان عادت دخی بطریق صبیبت هست اما اعتبار آن و اخذ بدان در اختیار ساجد و حکماء و اعتبار
 عبادت و نحوست در آن خلاف طریقه اسلام و توحید است و اگر با اعتقاد نحو تربیت باشد کفر و الا احرام یا مکروه و آن
 سه چیز که قتاده گفت که پید کرد خدای تعالی نجوم را برای آن یکی است که گفت * جعلها رینه لعماء * گردانیده
 است الله تعالی نجوم را سبب زیب و زینت آسمان که نظر دران جز تعجب و تحیر و بیقراری نیست و آن باعث احتیلال کردد بر کمال صنع
 و قدرت او تعالی * و رجوماً للشیاطین * دوم آنکه بگردانید آنها را جرم شیاطین که قصص و عود و همارات کنند تا استراق
 ضیع نمایند * و علامت یهدی بها * سیوم آنکه گردانید آنها را نشانها که راه یافته می شود بدان در ظلمات بر و بحر
 * فمن تأول فیها یغیر ذلک * پس کسی که بیان کردد زوی بغیر این سه چیز * اخطأ * خطا کرد و از منتهی صواب و سلامت بیرون
 رفت * و اضاع نصیبه * و ضائع کرد بهره خود را از عمر * و تکلف ما لا یعلم * و بجز و بر خود گرفت کاری را ورنج نهاد بر خود
 بی حاجت بطلب عالم چیزیکه نمی تواند بداند و آنست آنرا یعنی در اصل کار که طاعت و عبادت مولی است و تهذیب نفس
 است باخلاق حمیده و انصتن این امور ضروری نیست و حاجتی بدان نه پس تکلف کردن در دانستن این علوم ورنج
 و محنت کشیدن در تحصیل آن مضر ضائع کردن است * رواه البخاری تعالیق * روایت کرد این اثر را بخاری از قتاده
 بطریق تعلیق که عبارت است از حذف اول اسناد عادت بخاری است که در تواتر است صحیح خود اجماع و اثبات و تواتر ذکر میکند و اسناد
 آنرا اخذ مینماید و این قول را از قتاده در انجاء روایت کرده * و فی روایة رزین * و در روایت رزین که این قول را روایت
 کرد * از قتاده اینچنین آمده که گفت * و تکلف ما لا یعنیه * و تکلف کرد چیزی را که سودمند نیست و نمی باید خواست آنرا
 * و ما لا علم له به * و تکلف کرد در دانستن چیزی که نیست او را علم بدان و نمی تواند دانست آنرا که موهقه * و ما عجز عن
 عالمه الانبیاء و الا فلا تکت * و چیزیکه عاجزان از علم و احاطت بکنه آن پیغمبران و فرشتگان که خلاصه موجودات و مقربان
 هرگاه اند از اینجا معلوم میگردد که غوامض علوم و احوال در خلق این اجرام بی شمار است و منع از آن بجهت تعدد و صعوبت
 وصول بکنه آنست بر قیاس حال متشابهات قرآنی که آسمان علم و معرفت است منتهی بر کواکب ثواب آیات و غیرات محکات
 که واضح و روشن است طریق وصول بدان و اطلاع بر معانی و مقاصد آن بر مثال ماه فایده مذکور در خلق نجوم و نیز مشتمل

[illegible]

است پس آنچه دید می شود چیست اکثر متکلمین از اشاعره و معتزله میگویند که آن خیالی است باطل نه حقیقت ادراک کرد
اما نزد معتزله از جهت آنکه دیدن را شرایط است مثل مقابله و خروج شعاع از با صوره و توسط هوا شفاف و امثال آن و این جمله
مفقود است در مقام یس نباشد مگر خیالات فایده را رام باطله و اما نزد اشاعره از جهت آنکه نوم ضد ادراک است و جای نشد
حادث الهی تعالی بخلاق ادراک در نائم پس آنچه در یافته می شود حقیقت ادراک نباشد بلکه خیالی بود باطل و باید که مراد
ایشان ببطالان همین باشد که حقیقت ادراک نیست بلکه چیزیست مشابه بد آن نه عدم صحت و اعتبار آن بتعمیر یا بی تعمیر
زیرا که بر صحت و روایی صالحه و حقیقت ان اجماع است مرامل حق را پس گویا که میگویند که در روایا حقیقت ادراک نیست
و متض خیال است و لیکن با وجود آن نبوتی دارد و مر آنرا تعبیری است و اولی ترک لفظ باطل است و اگر بجای آن لفظ متض
و مانند آن بیارند بهتر است فتد بروا ستاد ابو اسحق اسفرائی از اشاعره گویند که روایا ادراک است حقیقه بی شبهه زیرا که
هیچ فرق نیست میان آنچه در می یابد آنرا نائم در نوم و آنچه در می یابد بیدار در بیداری از ادراکات پس تشکیک در ادراک نائم
حکم بتشکیک در حال یقظان دارد و این مستلزم آنکارید بهی است و اسناد نیز قائل است ضد یث نوم مراد راک را اما
میگویند که نوم قائم است بعضی از اجزای ایمان و ادراک بعضی دیگر پس اجتماع ضدین در محتمل واحد لازم نیاید کلاfi
المواقف و شرحه و طبعی گفته که حقیقت روایا پیدا کردن حق تعالی است در دل نائم علوم را در راکات را چنانکه در دل یقظان
و روی سبحانه قادر است بر آن نه یقظه موجب آن و نه نوم مانع از آن و خلق این ادراکات در نائم علامت است بر امور
دیگر که عارض میشود در تانی الحال که تعبیر آن باشد چنانکه ابرد دلیل است بر وجود باران انتمی ز برین قول روایا حقیقت
ادراک است و میان نوم و ادراک ضدیتی نه و تحقیق حکما روایا را موقوف است بر تحقیق حواس و ادراکات و این دلیل است
محل بیان آنست و آنچه مجمل از آن درین جا توان گفت این است که در آدمی قوتی است که آدمی را متصرفه گویند و از آن
است ترکیب صور و معانی اگر در معانی تصرف و ترکیب کنند آنرا متفکره گویند و اگر در صور کنند آنرا متخیله خوانند و این
قوت در یقظه و نوم همیشه در کار خود است و نفس ناطقه انسانی را بعالم ملکوت اتصالی معنوی روحانی است و صور جمیع
کائنات از ازل تا ابد در جواهر مجردة آن عالم مرتسم و تابع و چون نفس را در حالت نوم فراغی از قوت بیدار و از
مشغله بعالم جمعانی حاصل آید بجهت اتصالی که بان جواهر عالییه دارد و بعضی صور که مرتسم است در آن در نفس ناطقه
نیز انتقال پذیرد و از نفس در محس مشترک افتد و از وی قوت متخیله گرفته تفصیل و ترکیب دهد پس گاهی خیال آنرا
لباسی و کموتی دیگر بپوشاند و بهلاقه تماثل و انتقال از نظیر بنظیر بگرداند چنانکه صورت مراری را مثلا لباسی در آن لباسی انار
دهد و گاهی بهلاقه تضاد از ضدی بضای دیگر رود چنانکه خنده را کهوت گریه بخشش درین قسم احتیاج بتعمیر و فتد و گاهی
بجنس بی تعبیر و تلبیس آید و این را احتیاج بتعمیر نبود و آنچه دید که است بعینه وقوع با بد و گاهی قوت متخیله این صور را
از خیالی کرد که در یقظه در وی محفوظ شد و اند و لهذا در اکثر احوال در خواب همان بینند که در بیداری در فکر
و خیال آن باشند و گاهی بجهت بعضی امراض نیز صورت دید شود چنانکه در موی مزاج رنگهای سرخ بینند و صفراوی آنها
در نکرد و سوداوی کوهها و دودها را در یابد و بلغمی آنها در رنگهای سفید بیند و دیدن این هر دو قسم در خواب اعتبار را
نشانید و تعبیرند و این را اصغاث احلام خوانند و طایفه صوفیه را که قایلند بعالم مثال درین مقام تحقیقی دیگر است
من گویا است در محل خود و فرزند دلین نور الحق درین مطالب رساله مختصری تالیف کرده پس معقول و موجه و مبین

بالحق الله الى مرتبة اليقين والتكليم

* الفصل الاول * من ابي هريرة قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لم يبق من النبوة * باقى نبأه از آثار مقام نبوت و از آنچه دانسته شود بد آن اخبار و احوال غیبیه
* الا المبشرات * بضم میم و کسر شین مشدده یعنی خوابهای بشارت دهند و مر صاحب خود را و بشارت بضم با و کسر آن
مرد و کنایه الصالح و استعمال بشارت اکثرد رخبر باشد و گاهی در شرح استعمال یابد کنایه قال الطیبی و در صحت کلمه که

مطلق نمی باشد مگر بشیروا احتمال در شریف بد آن واقع شود چنانکه فیشر هم بنابر اب الیم انتهی و بعضی مفسران گویند که این بطریق است و بشیروا بفتح بارشین پوشت مردم که در روی پنهان نبود چنانکه رورجز آن و چون اثر خبر خوش در بشیروا ظاهر شود ازین جهت آنرا بشارت گفتند * قالوا * گفتند صحابه و پروردگار از آن حضرت که * و ما المبشرات * مبشرات چیست * قال * فرمود آن حضرت در جواب ایشان * الرز یا الصالحة مبشرات * خواب های نیک است اکثر اطلاق رویا بر خواب نیک آید و خواب بل را حلم گویند بضم حا چنانکه معلوم کرد اما این تخصیص شرعی است و در لغت بمعنی مطلق خواب است و اینجا با بمعنی است را کرر یا نام خواب نیک بود توصیف بصلحه برای بیان و ایضاح است یا صلحه بمعنی صاف بود یعنی خوابهای صحیح مطابق واقع و معنی اول اگرچه ظاهر و اوفق است بمعنی مبشرات که غالباً یا کلیاً در خوش نیک شادی بخشش است اما در روی صلح نیز معتبر است چنانچه طبعی گفته ولیکن عیاق حل یت ناظر در معنی ثانی است چه در نبوت خبر حلق معتبر است خواه مبشر باشد یا منکر و برین نقل بر اطلاق مبشرات باعتبار تغلیب است یا حمل بر معنی مطلق که مخبر است باشد * رواة البخاری * روایت کرد این حدیث را بخاری همین قدر که مذکور شد * و زاد مالک * و زیادت کرد امام مالک * و رواة عطاء بن یسار * این عبارت را که * یاها الرجل المسلم اوتی له به بیند آن خواب را مرد مسلمان یادیده شود برای وی یعنی مسلمان دیکر به بیند برای او * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلیه السلام * الرز یا الصالحة جزء من ستة وربعین جزء من النبوة * ظاهر این است که مراد بر رویای صلحه اینجا صافه باشد چنانکه کفیم میفرماید که خواب راست و درست یک پاره است از چهل و شش پاره از پیغمبری * متفق علیه * درین حدیث بچند وجه اشکال آید یکی آنکه جزء نبوت با نبوت باشد پس باید که غیر نبی را نباشد و حال آنکه رویای صلحه غیر نبی را نیز می باشد پس دیگر آنکه نبوت بمعنی است و بودن رویای صلحه جزء از آن چه معنی دارد اگر باشد رویای صلحه و دیگر صفات و حالات که انبیاء است از نتایج و آثار نبوت باشد نه اجزای آن پس وجه جزئیت وی از نبوت چیست دیکر آنکه در نبوت کثرت و رویای صلحه باقی است پس جزئیت او را نبوت را چگونه در حدیث بود دیکر آنکه وجه تجزیه نبوت بچهل و شش جزء را اعتبار کردن رو با یکجز از آن چیست جواب از اشکال اول گفته اند که مراد آنست که جزء است از نبوت در حق انبیاء چه ایشان را و چه در مقام می باشد و این جواب منتقض است با آنکه در حدیث دیکر آمده که رو یا المؤمن جزء من ستة وربعین الحدیث و جواب از اشکال دوم و سوم آنکه مراد آنست که رو یا جزء است از اجزاء علوم نبوت بلکه اجزاء طرق علوم آن است و علوم نبوت باقی است چنانکه در حدیث آمده است ذیبت النبوة و بقیة المبشرات و می الرز یا الصالحة و بعضی گفته اند که مراد آنست که رویای صلحه نبوت نه آنکه وجه و هیئت حقیقه و باقی بعد از وی و جزء بی کل می باشد اما درین حالت جزء آن کل نمی توان گفت مگر با اعتبار ما کان اینچنین است عبارت ایشان و ظاهر مراد آن است که چنانکه حضرت و اهب العطا یا یکی را بجمود نبوت محض فضل خود مخصوص میبازد و بعطیه رویا و القاء علوم از طریق آن نیز ممتاز میگرداند و بعضی میگویند نبوت اینجا بمعنی انبیا است یعنی رویا اخبار صدق است که کذب نیست در روی و در بعضی احادیث تصریح باین معنی آمده و اینمعنی نیز بجزئیت مناسبت ندارد ثبات آن نمی کند با آنکه مناسبت نیست حد مذکور را در حدیث و بعضی گفته اند که در این ظاهر حدیث حرجی نیست و جزء نبوت نبوت نباشد پس منافات با حد نبوت ندارد این کلام قوم است درین مقام و ظاهر آنست که مراد بجزئیت حقیقت آن که متعارف و مصطلح اهل معقول است نیست بلکه مراد آنست که رویای صلحه از لواحق نبوت و صفات انبیاء است علیهم الصلوة والسلام و صفات انبیاء بعد از انبیاء باقی بود و غیر انبیاء بدان موصوف مقصود مدح رویا و علاء درجه اوست یعنی برتری از آن عالم است و مشابه بدان است اگر چنانکه صاحب روی نبی نباشد چنانکه در حدیث دیکر آمده است که رواة روشن نیکو و حلم و کرامت اری و میانه روی از نبوت است بلکه جمیع صفات کمال اصل از اینجا است و تخصیص بجهت مزید اختصاص را متمایز خواهد بود و شک نیست که اینها در غیر انبیاء

موجود است از روایات هاید نبوت است هر چه انجاء است بر توفیق از آن در نیجائی اکتل اما وجه تخصیص بعد د سنه و از این
آنست که زمان نبوت بیست و سه سال است و از ابتدا و حی بر و یای صالحه بود در آن در مدت ششماه بود و نسبت شش ماه
بایست و سه سال نسبت یکی پنجاه و شش است این سخن مشهور است میان مردم اما توریشتی گفته که در مدت شش ماه
در بیست و سه سال مسلم است و در روایات معتدل بهای اختلافی که در و است یعنی این مبنی است بر آنکه مدت
اقامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکه معزده سال بود چنانکه مشهور و مختار است و بر روایتی ده و پانزده روز نیز آمده
است اما بودن زمان روایت درین مدت ششماه چیزی است که قائل این کلام در نفس خود انداز کرده و تخمین نموده
است بی معارضات نص و روایات انتهی حاصل آنکه این قول که در مدت ششماه و حی در مقام بودا صلی الله علیه و سلم را بر احسن
همچنین نه نعم مدتی است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مدت ششماه بمزبده نبوت مخصوص بود
و مکلف بود بهتدبیر نفس شریف خود خاصه پس از آن مامور گشت بدین همت و ابلاغ که نزد ایشان معنی رسالت است و
نبی مدتی ایشان لازم نیست که داعی و مبلغ باشد بلکه اگر و حی کرده شود بصورتی در مقام نفس وی پس است که تقرر
فی موضعه پس اگر ثابت شود که و حی درین مدت در مقام بود ثابت شود مقصود قایل اما این محل کلام بمذمت ایشان
است و شیخ محیی الدین توری نیز در شرح صحیح معلوم در بودن زمان روایه ششماه قدح کرده و گفته که آن ثابت نشد
و الله اعلم پس سبیل در تخصیص عدد تعلیم و تفویض است بعلم نبوت چه امثال این علوم از خواص انبیاء است و بقیاس عقل
و استنباطی بکنه آن نتوان رسید همچنین است حکم اعداد در جمیع مواضع مثل اعداد رکعات و تعبیحات و امثال آن
و در روایتی جزء من خمسة و اربعین و در روایت دیگر من اربعین آمده و توجیه روایت خمس و اربعین این چنین کرده
اند که رحلت شریف وراثتای سنه ثلثه بود بعد ستمین و توجیه اربعین آنکه این مبنی است بر روایت آنکه عمر مبارک آنحضرت
سال بود اما راجع و مختار همان اول است و در روایتی مر معلوم را از این عمر سبعین آمده ظاهر امراد مبالغه در تقلیل و
خطا را است از درجه نبوت **تنبیه** در مواهب لکنیه میگوید که و حی را مراتب متمم ده بود که یکی از آنها را یا مادته
بود هر چه میاید از روایا ظاهر می شد مثل سفید صبح در ظهر و عقابیت و گاهی چنان بود که جبرئیل در وی می انداخت
پس آنکه او را به بین چنانچه فرمود روح القدس ریخت و در آن من که غیر هیچ یکی مگر آنکه بتمام رکال اختیار کند رزق خود
و پس تقوی و وزید و اجمال کنی و در طلب و گاهی می آمد از ارمال و تمثل میکرد بصورت مردی و خطاب میکرد خوا و
بصورت دحیه یا جزوی و گاهی می آمد و حی از ارمال آواز صادر جرم که تمیز نمی شد و این سخت ترین انواع و حی بود تا آنکه
فایده در زیر باروی می نشست و گاهی میاید چنانکه رادر صورت خاصه ری که شعله باز داشت و این دو بار پیش نبود دیگر
آن بود که بالای هفت آسمان در شب معراج و حی کرد و نماز پنجگانه فرض شد و گاهی کلام میکرد با وی پروردگار تعالی بیواسطه
جبرئیل چنانکه بموسی کرد این هفت مرتبه شد و بعضی مردم مزبده هشتم هم بر آن افزوده اند و آن کلام الهی است اشکارا
بی حجاب و شیخ ولی الدین بن عراقی گفته که این همان حال است که در شب معراج بود بی مدخلیت جبرئیل بقولی که
گویند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم دین پروردگار خود را پیشم هر و بعضی کلام رب العزیز با وی صلی الله علیه و سلم
در مقام نیز زیادت کرده اند چنانکه در حدیث زهری است که فرمود آن حضرت آمد مرا پروردگار من در بهترین صورتی
و گفت میاید یا محمد در چه چیز خصوصت میکنی ملا اعلی چنانکه در اوایل کتاب در فضل معاجل کن شد اما پوشیده ماند
که چون این حال در مقام است داخل روایت و بعضی اجتهاد آن حضرت را صلی الله علیه و سلم که بالقطع صواب است
و احتمال خطا ندارد نیز یکی از صور و حی داشته اند و حی چون با جهاد است غیر مدین ملک در دل است که در قلم
اول گفته شد الغرض طرق و حی اینها است که ذکر کرده اند و بعضی از علما چهل و شش نوع نیز ذکر کرده و در فتح الباری
گفته که تعدد اکثر انواع باعتبار تعدد صفات حامل و حی است و مجموع آن داخل و راجع است با نسیه ذکر کرده شد و

علیه السلام (عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من رأى نبي في المنام فقد رأى نبي * فرمود کمی که دید مرا
 در خواب پس بتحقیق دیده مرا * فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی * زیرا که شیطان تمثیل نمیکند وندی نماید خود را
 در صورت من یعنی شیطان را مجال آن نیست که در خواب یکی در آید و در خیال وی افکند که من آنحضرت ام ربو آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم این دروغ برینند * متفق علیه * بعضی ازار باب تحقیق گفته اند که شیطان بمثال حق میتوان تمثیل نمود
 دروغ گفت و را ئی را دروغ واس افکند که این تمثیل حق است صحیحانه و تعالی اما بصورت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرکز
 نواند برآمد و بروی دروغ بعت چه آنحضرت مظهر اول ایت است و شیطان مظهر ضلالت و میان ضلالت و هدایت ضلالت
 است و حضرت حق تعالی و تقدس مطلق است جامع صفت اضلال و هدایت است و جمیع صفات متضاده و نیز دعوی الوهیت
 مخلوقات صریح البطلان است و محل اشتباه نه بخلاف دعوی نبوت و لهذا اگر یکی دعوی الوهیت کند صدر رخارق عادت از وی
 تصور است و اگر بدروغ دعوی نبوت کند معجزه ظاهر نکرد * و عن ابی قتادة * صحابی مشهور است احوال ارد و مواضع
 شسته است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رأى نقداً رای الحق * کسیکه دید مرا یعنی در خواب پس بتحقیق
 یک است دیدنی حق و ثابت یادیده امری ثابت و محقق را * متفق علیه * بدانکه این احادیث با تعدد طرق و اختلاف
 لفاظ آن دلالت کنند بر آنکه هر که آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید حق دید و بتحقیق آنحضرت را دید و کذب
 بطلان را کرد هر اورد و عزت و حقانیت وی را نهضت و شیطان که تمثیل و تلبس بصور مختلفه نموده برآمدن چه در خواب
 چه در بیداری کارا است نمی تواند که بصورت آنحضرت بر آید و خود را در صورتی بنمایند دروغ برینند و آنرا
 در خیال ببینند و در آرد عند الهی برین جاری شد و علما این را از خصائص ان حضرت شمرده اند و از اینجا ظاهر می
 شود که این حکم در غیر وی صلی الله علیه و سلم جاری نیست اکنون جماعه بر آن رفته اند که محتمل این احادیث آنست که
 می آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بصورت وحی مخصوص که آنحضرت داشت دید و باشد پس بعضی ازین جماعه توسعه
 کرده و گفته که بشکلی و صورتی بیند که وقت ماد رمدت عمر اشریف بر آن بوده خواه در جوانی یا کهنات و آخر
 عمر و بعضی دایره را تنگ تر ازین گرفته و گفته اند است که بصورتی بیند که در آخر عمر بر آن صورت از عالم رفته تا آنکه
 هلد موی سفید که در راس و خیه مبارک پیدا شده بود و به بخت نویسنده اعتبار کرده و از حماد بن زید آورده اند که گفت محمد
 بن حمرین چون یکی نزد وی آمدی و قصه دیدن آنحضرت را در خواب نزد وی بر خواندی گفتم بیان کن که بچه صورت
 دیدی چگونه نه بخله مخصوص بیان کردی گفتمی برو که آنحضرت را ندید و گویند عند این اثر از این میرین بصورت رسیده
 است و حاکم از طریق عامر بن کلیب آورده که از پدر خود روایت کرده که گفت گفتم من این عباس را که من آنحضرت را
 در خواب دیدم گفت بیان کن که بچه صورت دیدی پس من حسن بن علی رضی الله عنهما را نشان دادم که بصورت
 وی دیدم و بود وی رضی الله عنه مشا به ترین مردم بان حضرت پس این عباس گفت را حق است دیدی تو آن حضرت را
 بی شبهه و مثل این حدیث نیز جلیل است اگر چه طریقی دیگر از ابی هریره آمده که آن حضرت فرمود که هر که مراد از
 خواب دید بتحقیق مراد دید زیرا که من دیدم می شوم در هر صورت ولیکن گفته اند که در سند این ضعیفی است و الله اعلم
 و جماعه بر آن رفته که دیدن آنحضرت بخله مخصوص و صفات معلومه دیدن آنحضرت بتحقیق را در اک ذات کریمه
 است و دیدن در غیر آن صفات ادراک مثال است و هر در روی حق است و از صفات احلام نه و تمثیل شیطان را
 در آن مجال نه لکن اول حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی حق است و تمثیل و تاویل اول را احتیاج به تعبیر نیست
 از جهت عدم تلبیس و تصویر متخیله و ثانی محتاج است به تعبیر چنانکه در تحقیق حقیقت رویای تصویر نموده شد پس معنی
 نقد را ئی یا نقد را ئی الحق آن باشد که بهر صورت که دید شود حق است و از حق است نه باطل و از شیطان را مام
 می ال بن نووی گفته که این قول نیز ضعیف است و صحیح آنست که آنحضرت را بتحقیق دید خواه بوضعت معروضا

زوی دین را یا جز آن را اختلاف در صفات موجب اختلاف ذات نبود چنانکه اختلاف زمان و مکان پس مرئی و غیر مرئی
و بهر صفت ذات است و صفات پرده ذات و متخیل و مرئی تحقیق ذات است و امام غزالی را در این مقام تحقیقی است
مبنی بر آنکه حقیقت انعام عبارت است از روح مجرد و نفس ناطقه و وی دین آلتی است که میرواند دیدن او را در آن
آن حقیقت و مراد آن حضرت از آن که فرمود مراد دیدن نه آنست که جسم مراد دیدن مراد دید بلکه مثالی دید که آن
مثال آلتی است که میرسد آن معنی که در نفس نیست بوی بان الی و دین جسمانی در نقطه نیز آلت نفس بیش
نیز است و آلت گاهی حقیقی است و گاهی خیالی و نفس غیر مثال متخیل و مثال مشخص است پس آنچه دیده است از شکل و صورت
مثال روح مقوله او است که محل نبوت است نه روح و شخص وی و مثل این است دیدن ذات اقدس باری تعالی در
فناجی که منزله است از شکل و صورت و لکن منتهی می شود تعریفات الهی بر بندگان خود براه طه مثال محسوس نورانی
یا جز آن از صور جمیده اگر صلاحیت دارد که مثل جمال حقیقت معنوی گردد که نه صورت دارد و نه شکل و نه لون و این مثال
آلت میگوید در تعریف و میگوید رأی بخدا را در خواب دیدم و نه یعنی آنکه ذات اقدس را در ایدم زیرا که وی تعالی منزله است
که او را به بیند و خواب یا بیداری و همچنین دیدن پیغمبر که ذات پاک و روح منورا و مجرد است از شکل و صورت و لکن
او را در خیالات بدنی بود که روح مقولس او را بدان متعلق بود و آلت و واسطه او را که روح میسر و بعد از پوشیدن شدن آن
دین را با نایع او در روضه مقدسه در مقام ایدن خیالی آلت و واسطه او را که روح از می شوند پس مرئی نه روح است و نه آن
شخص بدین مودع در میانه چه حضور یک شخص متمکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفتی متعدد و مختلفه صورت نه بدنی و
الا بطریق تمثیل پس مرئی در مقامات مثال روح مقوله او است که بحق است و بطلان او را در آن محل نه این است حاصل
و خلاصه کلام غزالی در برین تحقیق حقیقت حال یکی شد و محل اختلاف نمائید و مرئی حقیقت آنحضرت بود در لکن بطلان
اختلاف امثله جهت آنست که با وجود آنکه مرئی ذات پاک مصطفی است و آن یکی است احوال مرایای قلوب را ایمان را
نیز محل خلل و اختلالی و تفاوتی که در صور و اشکال مرئی در حسن و جمال پیدا است ناشی از اینجا است چنانکه تفاوت حال
صورت از تفاوت احوال مرایا ظاهر میگردد پس هر که او را در صورت حسن دید از حسن دین او را معذور که برخلاف آن مشاهده
نمود از نقصان دین و ایمان او است و همچنین یکی پیر دینه و دیگری جوان و یکی راغبی دید و دیگری غضبان و یکی باکی و یکی
مخجل و یکی خوش و یکی ناخوش همه مبنی بر اختلاف حال رأی است پس دیدن آنحضرت معیار معرفت احوال باطن میبندد
است و در اینجا باطن مقیده است و ما لکان را که بدان احوال باطن خود را بداند که تا کجا است و در چه مقام اند و علاج آن
میکنند بلکه حقیقت آنحضرت آینه ایست مصقل که همه صورت حال خود را در آنجا می بینند و از اینجا معلوم کردند معنی سخن
بعضی از ائمه که گفته اند هفتاد بار آنحضرت را در خواب دیدم آخر یقین شد که همه خود را دیدم و معلوم شد که این سخن نه
بآن معنی است که روایت آنحضرت محض آن خیال است و هر کس خیالی از خود می بیند بلکه مرئی حقیقت منوره او است و لکن
معیار معرفت احوال رأی است و رأی را در اینجا محل خلل و همت و بهمین قیاس بعضی از باب تمکین گفته اند که کلامی که از آن
حضرت صلی الله علیه و آله در مقام بشنوند آنرا بر شرف قوی و عزم باید عرض کرد اگر موافق است حق است و اگر مخالفی دارد
از مهر خللی است که در او است پس رویا ذات کریمه و رأی آنچه از وی دیده شود حق است و حقیقت است
تفاوت و اختلافی که هست از جهت چگونگی اجل عبد الرهاب متقی رحمه الله علیه شنیدم که یکی از فقرای مقرب آنحضرت
را خواب دید که از او بشرب خمر امر می فرمایند رفع اشکال را از مشایخ وقت خود استغفار کرد که حقیقت حال چیست هر کس از
مشایخ آنرا محملی و تازیانی کرد و در مدینه مطهره عزیزی بود از مشایخ مشایخ وقت خود که ایشان را شیخ محمد بن عراقی
میگفتند در غایب اتمام و انتقام می چون استفتاد نظر ایشان در آمد فرمود اینچنین نیست که زنی شنیده است در سامعه آن
شخص خللی بوده آنحضرت لا تشرب الخمر فرموده اند و روی لا تشرب را از شب شنیده اما دیدن آن حضرت را در نقطه بعد از

و بعضی از محدثین گفته اند که نقل این از هیچ یکی از صحابه و تابعین نرسیده و گفته اند که سخت شد وزن فاعله زمو
سلام الله علیها غم و سخت فراق آنحضرت در مدت ششماه تا جان داد و بود خانه وی رضی الله عنها مجا و رضی عنہ شریف و متپس
نقل نکرد که درین مدت فاعله رضی الله عنها آنحضرت را در ریقظه دیدن نعم از بعضی صالحین حکایات را این باب آمده و بعضی
رسیده و حکایات و روایات مشایخ بسیار است نزدیک بحث تو اتر رسیده و منکر این حال تصدیق بکرامات اولیا دارد یا ندارد
و اگر ندارد ساقط شد بحث با وی زیرا که وی منکر است چیزی را که اثبات کرده اند کتاب رهنم و اگر دارد این از جمله کرامات
است باعث انکار چیست و امام حجت الاسلام محمد غزالی در کتاب المقل من الضلال گفته که اگر باب قلوب مشاهد میکنند در ریقظه
کلامی که را و ارواح انبیاء را می شنوند از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس میکنند قوایل را و در مواهب الهیه گفته که این
منصور در بحاله خود نوشته که در آمد شیخ ابوالعباس قسطلانی بران حضرت پس دعا کرد آنحضرت را و فرمود داخل الله بیلک یا
الحمد و از شیخ ابوالمعود آورده که مضافحه میکرد آنحضرت را بعد از هر نماز و از قطب الوقت ابوالحسن شاذلی آورده که
آنحضرت را دیدم فرمود یا علی علیه السلام یا بک من اللیس و از سید نورالدین بن یحیی آورده اند که شنید جواب سلام را داخل قبر
شریف که علیک السلام یا ولدی و از شیخ ابوالعباس مرهبی آورده که میفرمود اگر یک چشم زدن جمال سید المرسلین از من متجوبه
کرد من خود را مسلمان نمی شوم و گفته اند که بحقیقت آن نیز تمثال است و اگر چه در ریقظه است و بی غلبه و غیبت نیست
و در حصول صحبت و ثبوت احکام شرعی بر غیر را نبی حجت نه و الله اعلم و در بهجة الاسرار باسناده که در وی در واسطه بیش نیست
روایت کرده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه بر کرسی نشسته بود و وعظ میفرمود و قریب به
هزار کس در پایه و محضری حاضر و شیخ علی بن هبیتی در زیر پای کرسی شیخ نشسته تا که شیخ علی بن هبیتی را خوابی بود
پس شیخ عبد القادر قمر را فرمود اهلک و پس همه ساکت شدند تا آنکه خبر انعام از ایشان شنیده نمیشد پس فرود آمد
شیخ از کرسی و بایستاد با دوش پیش شیخ علی بن کورومی نگریمت در وی پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبد القادر
باری که دیدی تو آن حضرت را در خواب گفت نعم فرمود ازینجهت ادب و رزیدم با تو و بایستادم در پیش تو فرمود
بچه وصیت کرد ترا آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت بملازم من مجلس تو پس شیخ علی گفت آنچه من در خواب دیدم
شیخ عبد القادر در رید اری دید و روایت کرده اند که هفت کس از مردان راه دران روز از عالم رفتند رحمة الله علیهم
احمدهن * و عن ابی مریة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من رأی فی المنام * کهیکه دید مراد در خواب * فمیرانی
فی الیقظة * پس زود باشد که به بیند مراد در رید اری * و لا یتمثل الشیطان بی * و نمی تواند قهشل کرد شیطان بصورت
من یعنی نه در خواب و نه در رید اری * متفق علیه * این حدیث را نیز محامل و تالیلات است اول مراد آنکه به بیند تا ویل
و تصدیق آن رؤیا را و آثار صحبت و انوار حقانیت آنرا در ریقظه در دنیا زود مراد آنکه در ریت آن حضرت است در
آخرت و در بنوجه وارد می شود که تمامه امت در آخرت جمال آن حضرت را به بینند و تخصیص باهل رؤیا چیست مگر
آنکه مراد دیدن بزیل خصوصیت و حصول مزین باشد در قرب و حصول شفاعت خاص برای رفع درجات و مراتب که دیگرانوا
که برویت آن حضرت صلی الله علیه و سلم در دنیا مشرف و مخصوص نشده اند باشد و گفته اند که در نیست که مدتی بعضی
ارکنا مکاران امت و انتا دکان و رطه غفلت را در آخرت بمنع از رویت جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم معذب دارند
پس فرمود هر که بسعادت رویت جمال من در دنیا فائز گردید با این عذاب مبتلا نکرد و سیوم آنکه مراد فکانمایرانی فی الیقظة
است یعنی در که مراد در خواب می بیند چنانست که گویا در رید اری می بیند مراد بیان صحت و حقانیت رویت
است بی شک و ریب و ارا ده اینمعنی از فسیرانی فی الیقظة می بعید است و لیکن ورود حدیث در بعضی روایات بلفظ
فکانمایرانی فی الیقظة موید این ارا ده است و الله اعلم چهارم آنکه این بشارت باهل زمان مبارک آن حضرت
است از انها که غایبانه ایمان آورده برویت جمال وی در نوم مشرف شده و پیش از ادراک شرف صحبت اینهارا

امید و استیانت و مشهور کرد آید که توفیق هجرت یافته در خارج نیز بر او بیت حقیقی و شرف صمیمت تبتقیقی فائز گردید.
 و بعضی میگویند که این بشارت است بر ایشان جمال او را در خواب که آخر بعد از ارتفاع کبد و رات نفسا نیه و قطع علائق
 جسمانیة بصر قنیه بر منند که بی حجاب کشفای رعینا درین ارف باین سعادت فائز باشند چنانکه اهل خصوص از اولیاء الله
 را می باشد و اگر بعضی از اهل عموم از مؤمنان صادق و مشتاقان و اله را که تانفس اخیر این سعادت را متوصل اند شامل دارند نیز
 صورتی در آوردند این معنی این حدیث دلیل می شود بر صحت رویت آن حضرت صلی الله علیه و سلم درین جا روایتی
 است از ابن عباس آوردند که وی دید آن حضرت را در منام و بعد از استیفا ظاهری معنی این حدیث متفکر ماند و امید و حصول
 این نعمت درین قیظ کشت پس در آمد بر بعضی از احکامات المؤمنین و غالب آن است که هرگاه در حاله اوست میمونه رضی الله
 عنها پس بیرون آورد میمونه آئینه آن حضرت را که روی مبارک خود را در روی می دید و باین عباس داد تا در دروید بنگرد این
 عباس در آئینه صورت آن حضرت را دید و نه دید صورت خود را و شمع این ابی حمزه این حدیث را برین مضمون فرود آورد
 و گفته که مراد دین اوست درین قیظ با این صورت اگر ممکن باشد و شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که این آیه شامل است مو
 این حدیث را و الامر کذا و عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الرؤیا الصالحة من الله خوابهای خوش
 صادق از جانب خدا است و علامت لطیف و نعمت اوست و والحلم من الشیطان و خوابهای ناخوش دروغ که آنرا اضغاث
 احلام گویند از شیطان آید و برود و هوای اوقات اگر چه پید اگردن و نمودن هر دو و بتعلق و قدرت خدا است و علامت صلی
 آنکه رؤیای صالحة بشارتی است از حضرت پروردگار تعالی بنده خود را تا باعث حسن ظن بر وی تعالی و آثار بکر موجب مزین
 شوق و طلب گردد و خوابهای ناخوش و دروغ می نماید آنرا شیطان تا اند و هکین کرد اند مسند احمدی را و ابن کان و سبط بن
 کرد در راه لوک طریق حق پس از این علاج دفع ضرر آن و حفظ از شر شیطان فرمود و فاذا اراد احدکم ما یسب
 پس چون بیند یکی از شما خوابی که ناخوش دارد آنرا فلا یحدث به پس باید که قیظ نکند بدان و نگوید آنرا
 الا من یسب مگر کسی را که دوست دارد آن کس او را از این در حدیث اول این فصل ثانی بیاید و در حدیث دوم
 و حزم مرد و رواست و اذا راى ما یکره و چون بیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد آنرا او یبیم شری و ضرر دارد از آن
 و لا یعود بالله من شرمه پس باید که پناه بخشد از شر آن خواب که توهم دارد و من شر الشیطان و پناه بخشد از شر
 بد اندیشی شیطان و لا یقتل ثلاثا و باید که آب از دهن افکند سه بار بقصد رد و طرد شیطان و لا یحدث به و لا یحدث به
 و نگوید آن خواب کسی را فانها ان تضره زیرا که اگر آلوده خواب را البته ضرر نمیکند او را و متفق علیه و عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا راى احدکم الرؤیا یکرهها چون بیند یکی از شما خوابی را که ناخوش دارد آنرا
فلیبصق عن یساره ثلاثا پس باید که آب از درون دهن افکند بجانب چپ سه بار و لا یحدث به من الشیطان ثلاثا
 و باید که پناه بخشد از شیطان سه بار درین حدیث بطاق ذکر کرده که بیشتر است از قفل و قفل آب از دهن بر
 آوردن است و بصری از درون دهن آب بر آوردن است تا آنکه از حلق نیز چیزی بر آید و بصری آنچه که بر آید و بصری
 نیز گویند پس از وی قفل است و پس از آن نفث است که در دهن است باب ایمان دیگر تفتیح است که در دهن است و بعضی
 از احادیث مسلم و ترمذی نیز آمده و درین حدیث ذکر کرده است و در حدیث سابق آمده و جانب بیمار که
 بخلافه در ثلث زخمی و نسبت او بشرا نعب است بشیطان و نیز درین حدیث این زیادتى است که گفت و لا یحدث به
 جنبه اللهی کان علیه و باید که بکردار از پهلوی بخورد که بود بر آن به او در وقت دیدن این خواب زیرا که این ادخل
 است در تغییر حال و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اقتراب الزمان لم یکن تکذب
رؤیا المؤمن چون قریب گردد زمان نزدیک نیست که دروغ شود عقول مسلمان شرح این حدیث پسندیده کرده اند
 اول آنکه مراد با قتراب زمان آخر زمان و اقتراب است و در حدیث دیگر صریح آمده که در آخر زمان نزدیک نیست

که دروغ شود و رویه مومن و از بعضی هشایع خود شنیدم که مراد قریب زمان موت است ثانی آنکه مراد باختراب زمان استواء لیل و نهار است زیرا که مزاجها درین زمان صحیح تر و معتدل تر باشد پس رویا در وقت خواب و خلل در این خوابها است آنکه مراد به تقارب زمان آنست که سال مانده بگذرد و ماه مثل هفته و هفته مانند روز و روز مانند ساعت و گفته اند که مراد بدین زمان مهل عواوین بسطت عدل است چه زمان عیش و کامرانی هر چند دراز بود کوتاه نماید و زمان غم و سختی هر چند کوتاه بود دراز افتد چنانکه گفته است سنة الوصال سنة رجعة العراق سنة پس در زمان مهل عی نیز خوابهای صحیح آید و راست افتد زیرا که آن زمان صدق و راستی است و در حال است آمله که هر که راست گوید خوابهای راست تر و بعضی از شراح گفته اند که وی گنایت است از قصر عمر و قنات برکت یا امتقارب ان اهل زمان و نزدیک اندن بیکدیگر در شر و فساد یا متفارب و متشابه اند از حیاتی زمان بیکدیگر در شریا بجهت زود گذشتن ایام و ولتها و قرینها و نزدیک شدن با قرأض و انقطاع بعد از ان بیان صدف رویای مومن و مدح وی کرد و فرمود رویا یا املو من جزء من سنة رابعین جزء من النبوة شرح این گذشت و ما کان من النبوة غایه لایکل ب * و چنانکه از جمله نبوت و جزء او باشد دروغ نشود پوشیده نمائند که حقایق حدیث ناظر در ان است که صدق رویا نزد اختیار ب زمان بجهت قوت ایمان و کمال اوست که موجب صدق رویا است پس توجیه تقارب زمان چنانکه از بعضی شراح نقل کردیم بتقارب رتبه باشد و شر و فساد دنیا صعب نباشد و تواند که صدق رویا درین وقت نصاحت باشد که بعلم این غیر آنحضرت را احاطه میسر نباشد و چون از حدیث صحت رویا مدح روی معلوم شد کلامی از ابن سیرین آورد برای بیان اقسام رویا و اشارت بان که همه اقسام وی صحیح و قابل تعبیر و اعتبار بود مگر همان اقسام که بشارت و اعلام و تعریف است از حق به بند و گفته است قال * گفت * می بینم سیرین و ناخول * من میگویم و روایت میکنم را آنچه آنحضرت فرمود است * الرویا ثلث * و در بعضی روایات ثلثة بئالله است یعنی رویا سه خصلت یا سه قسم است * حدیث النفس * یکی حکایت نفس و تخیلات قوت متخيلة است چنانکه شخصی در کابری میا حرفتی یا سخنی بود از بسکه در خیال نشسته همان در خواب و بیداری و قوت متخیله انرا ترکیب بر ترتیب دهد و تعویف الشیطان * قسم دیگر ترسانیدن شیطان است هر آدمی زاد را تا اندوختن کرد و بجهت دشمنی که با ایشان دارد و ان فعل شیطان است که بدان باد می زاید بازی کند و اندوختن سازد و در تعب و مشقت اند از او را و اختلاف که موجب غسل کرد و دوگاه می سپرد و اوقات نمازی و تأخیر آن از وقت کرد و ازین باب است این دو قسم را اعتباری و تعبیری نبود و بشرف من الله * قسم سیوم بشارت دادن و اعلام نمودن است از جانب حق بنده را تا بدان خوش شود و در طلب حق تازه کرد و حسن ظن و امید و اری آورد * فمن رأى شیئا یکرهه * پس هر که بیند خوابی را که ناخوش دارد آنرا * فلا یقصه علی احد * پس بایده که نکویند آنرا بپرسندگان زیرا که چون آنرا اعتباری و تعبیری نیست گفتن و حکایت کردن آن داخل عیب و لایق نیست بود و نیز چون بگوید و بشنود آنرا تعبیر بپندیشد و بگوید و تو فهم و تطمین لازم آید و در رویه و اسبب کنند و تعبیر را خاصیتی در وقوع هست چنانکه بیاید * ولیقم فیصل * و بایده که از خواب برخیزد پس بایده که نماز بکند ارد تا ببرکت و نورانیت نماز توهم شر و ضرری که بیند اشک و بطولت شود و نکد و رقی و وحشتی که حاصل شد زایل کرد * قال و کان یکره الغل فی النوم * شراحان در ضمیر قال و کان یکره چند احتمال گفته اند یکی آنکه ضمیر قال راجع بان سیرین باشد چنانکه ظاهر عبارت که ما بقا گفت قال سیرین ناظر در این است و درین تقدیر ضمیر کان یکره راجع نا حضرت باشد صلی الله علیه و سلم و معنی چنین باشد که گفت ابن سیرین و بود آن حضرت که مکرزه میباشد غل را بضم غین معجمه کردن بند یعنی کمی در خواب بیند که غل در کردن او اندل احتمال اند این خواب ناخوش میباشد که این صفت و زخیان است چنانکه فرمود ان لا غلال فی اعناقهم و احتمال دارد که ضمیر قال بان سیرین باشد و کان یکره بای می هریره که ابن سیرین را رویا از راست و مشهور تر است بر رأیت از روی یعنی گفت ابن سیرین بود یا هریره که مکرزه میباشد و درین غل

و ادعوا ربکم یا ایها الذین آمنوا و انزلوا من انوار حضرت شنید با شل یا با جتهاد خود تعبیر کرد ؟ و احتمال دیگر آنست که ضمیر قال بر او می
از این میرین بود و کان یکره یا بن سیرین یعنی گفت راوی بود این میرین که مکرره میل است غل را و ظاهر این احتمال چون
مستلزم استناد تعبیر یا بن میرین است و وی مشهور است بتأویل و تعبیر و روایات و رجحانی داشته باشد و الله اعلم و رحمه الله علیه
و خوش می آید ایشان را دیدن قید در بابا همچنین آمده در روایت بخاری بصیغه جمع پس بر احتمال اول راجع به حضرت
و صحابه و صلی الله علیه و سلم در فضی الله عنهم بود و بر ثانی یا مؤخره و اتباع وی و بر ثالث یا بن میرین و معاشران او
از مجربین فائز یعنی اگر کسی در خواب ببیند که قیل در بابا عاری کرده است این را خوش میباشند که علامت یا زماندن
از قیام و معاصی و ثبات قدم بر طاعت است چنانکه فرمود و یقال القیل ثبات فی الدین و گفته می شد نزد اهل تعبیر که
قیل ثبات قدم است در دین و این تعبیر نسبت یا اهل دین و طاعتها است که گفته اند که اگر بیماری یا زلزله یا معاصی
و اند و فکری ببیند که قیل در بابا در تعبیرش ثبات در ایمان کار و همان حال بود که در وقت کد اقبال الطیبی و همچنین تعبیر
روایات مختلف میگرد و باختلاف را می مثلاً اگر تا جری در خواب ببیند که متاع اند و خسته بر آهستی فشدت و با ذوق و زوید
علامت سلامت و سود تجارت بود اگر همین خواب را با یکی از مالکان طریقت ببیند علامت اتباع شریعت و وصول به مقام
حقیقت گردد و متفق علیه قال البخاری رواه کتب بخاری روایت کرد این حدیث را قتاده که از طبقه ثانی
تا بعدی بصره است و مشهور را حنفی و یونس بن عیین بصری مولی عبد القیس روایت میکند از حسن و ابن میرین و روایت
میکند از وی ثوری و شعبه و یونس و یسار و ابن عیسی که مراد این بخاریست که مشهور است بر روایت از ابن میرین
و شمشیر بن یوسف ما بن بشیر خللی و اسطی است و حافظ بغداد و امام ثقه بن لیس و اسطی و بعضی گفته اند بخاری الاصل و ابن
مهدي گفته که وی الحفظ است مرحک است را از شعبه و سفیان و ابو هلال نیز از تابعین است روایت میکند از یوسف قتاده
و ابن جماعه و روایت میکنند عن ابن میرین و ابن میرین روایت میکند عن ابی هریره و قال و گفت
یونس بن عیین قیل که روایت از ابن میرین دارد لا احسنه کان نسی برم این روایت ابن میرین را از ابن هریره
الاعن النبی صلی الله علیه و سلم فی القیل مکرر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باب قیل که واقع شده است در پیغمبر القیل
و القیل ثبات فی الدین نه در غل که گفت کان یکره الخ یعنی این حدیث مرفوع است نه موقوف بر ابی هریره و ابن میرین
یعنی روایت کرد آنرا ابن میرین عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و سلم بخاری اینچنین گفت درین حدیث و قال مسلم
و گفت معلم از لفظ راوی ابن میرین لا ادري هو فی الحدیث در نمی یابیم که این قول هل کور در قیل حدیث پیغمبر واقع
شد صلی الله علیه و سلم ام قاله ابن میرین و گفته است از ابن میرین از پیش خود و فی روایه نشود و در روایتی
یعنی مر مسلم را ما نیک این است که گفته شد و ابن عیسی نیز مر مسلم را این است که گفته و و ادراج فی الحدیث قوله و ادراج
گرفته است یعنی ابن میرین یا ابو هریره در حدیث این قول خود را که گفته و و اگر الخ الی تمام الکلام یعنی تمام
کلام را که در غل و قیل واقع شده همه از کلام ابن میرین یا ابو هریره است که ادراج کرد در حدیث و ادراج در اصطلاح محدثین
در آوردن راوی است کلام خود در از میان حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و ازین بیان که از قول بخاری و مسلم گرفته شد حقیقت
حال ضمنا بر قال و کان یکره نیز بظهور می پیوندد و فائزهم و عن جابر قال جاعرجل الی النبی صلی الله علیه و سلم در حدیثی بضررت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن مرد و رأیت فی المنام کان را حی قطع و دیدم در خواب کویا سرری بریده
شد است و قال گفت جابر فضحک النبی صلی الله علیه و سلم و قال پس بخندید آنحضرت و فرمود اذ العی الشیطان
یا حدکم فی مناهه فلا یحیی به الناس چون باز می کند شیطان بیک از شما پس باید که خیر ندیدید آن مردم را یعنی
این خواب توجیهی نیست و از اصغات احلام و از ان قسم است که شیطان بازی میکند با آدمی تا ندید و نمکین کرد اند
از اینچنین خواب را باید پوشان و یا مردم نباید گفت و طبعی گفته که مکرر آنحضرت صلی الله علیه و سلم دانست بوحی

که نام قدیم وی یثرب است و اثر بنیز آمده بر وزن مجید و گویند که یثرب نام یکی از اولاد نوح است علیه السلام که بعد از تفرق ذریه اوردین سرزمین مقام گرفت و بعضی از علمای روایت کرده اند که مدینه را به یثرب تسویه نباید کرد بخاری در تاریخ خود حدیثی روایت کرده که هر که یثرب را گوید باید که از برای تلافی زلزله آن ده بار مدینه گوید و امام احمد و ابویعلی روایت کرده اند هر که مدینه را یثرب گوید باید که استغفار کند نام ارتباط است طایفه در روایات دیگر درین باب نیز آمده و وجه کراهت اشتقاق از است از یثرب به تعبیریک که بمعنی فساد است یا تخریب که بمعنی مواخذه و عقاب است یا آنکه چون وقت در اصل نام کافری است تحمیه این مکان مطهر که حاجت عزتش از دست کفر منزه و میراث امت مناسب نباشد و آنکه در قرآن مجید واقع شده یا اصل یثرب لا مقام کم از زبان منافقان است که در تحمیه اوبان اسم ذاتی نفاق میدادند و در بعضی احادیث نیز تحمیه او به یثرب واقع است گویند که وقوع آن پیش از ورود نبی است و در این حدیث نیز ازین قبیل تواند بود یا باعتبار آنکه چون در وقت هجرت بود و هنوز تحمیه اربابین امم ثابت بود بهمان اسم مذکور کشت و گفته اند که اطلاق یثرب از برای بیان جواز امت و نبی تنزیهی است و این بل شریف را اسمها بسیار است جمله از آن در کتاب جناب القلوب الی دیار الحسب که منقول بیان احوال این مکان مطهره است ذکر کرده ایم و مدینه در اصل نام نبوت میخورد است که در کثرت و عمارت از حد قریه تجاوز نموده یا شدند و بمصر نمیدانند و بیان تراجمه قریه است و بالا تراجمه مصر و مدینه و بل در میان اند و بعضی مصر و مدینه را در یک کلمه داشته اند و لان المدینه بالف و لام عالم مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم شده چنانکه اگر مدینه مطلق ذکر کنند همین بلد معظه مرا دانند و در تحمیه یثرب مدنی گویند و غیر وی مدینی و در قرآن مجید این نام شریف در چند جا مذکور شده و در تخریص نیز مذکور است علی مشرفها التحیه و السلام * در آیت فی روزیای مدینه * و دیدم من در خواب خود که این است * انی موزع میفا * این را که من جنبانیدم شمشیر را * فانتقطع صدرة * پس شکست شمشیر از بالا * فاذا هو ما اصیب من المؤمنین یوم احد * پس ناگاه تاریل و تعمیر و شکستن شمشیر آن بود که رسید به بعضی مومنان از سختی و اندوه روز جنگ احد * ثم موزعه اخرى * پستو جنبانیدم شمشیر را بار دیگر * فعاد احسن ما کان * پس بحال خود آمد آن شمشیر و در هت شد بهتر از آنچه بود * فاذا هو ما جاء الله به من الفتح و اجتماع المؤمنین * پس ناگاه تعمیر در دست شدن شمشیر آن بود که آورد خدا ای تعالی آنرا از فتح و فراهم آمدن مسلمانان در همان روز که در اول برخلاف امر رسول الله صلی الله علیه و سلم از مرکز جنبانیدند و در نهالی غنیمت رفتن و تزلزلی بحال ایشان راه یافت و هفتاد کس شهید گشتند پس از آن بخیر و انتقامت باز آمدند و انوار فتح و نصرت طالع گردید و احتمال دارد که مراد فتوحی باشد که بعد از احد ظهور آمده و الا دل اظهر تعمیر کردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم سیخ را بمومنان و شکستن آنرا بهزیمتی که بایشان رسید و باز در دست گشتن آن با اجتماع ایشان زیرا که انصار و اعدا و مردم مثل شمشیر اویند که جمله میکنند و غالب می آیند بآن بر اعدا و این تعمیر است که آنحضرت را نمودند و در خاطر مبارک او انداختند و اگر چه شمشیر را تعمیرات دیگر باشد چنانکه ولد زخ و زوجه و زبان و رایت و امثال آن چنانچه طبعی ذکر کرده بدین منافات اندازد * متفق علیه * بدانکه اگر این رویا قبیل غزوه احد است پس از آنچه از احول هجرت گذشت احوال سابق است که الان باز نمودند و اگر در اول هجرت است احوال لاحق را نمودند که بعد از آن ظهور رسیده و تعیین تعمیر آن بحال غزوه احد هو کول بعلم او و تعلیم الهی است مرا و را صلی الله علیه و سلم * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بینا انا نائم آیت یخزائن الارض * گفت آنحضرت که در اثناء آنکه من خواب کنده ام آورده شد نزد من خزینهای زمین و املاک و اموال یعنی این همه ترا است اشارت کرد بشیوع و بسطت دین و ملت وی در عالم * فوضع فی کفی سواران من ذهب * پس نهاده شد در دست من دوز ستوانه از طلا کافی را بلفظ مفرد خواننده اند بفتح کاف و کسوف و سکون یا و طبعی گفته که ظاهر بصیغه تشبیه است بفتح فار و تشدید یا چنانکه در روایت دیگر آمد فی یدی که

انرا نوری تصریح کرده که بلفظ تشبیه اصف پس بقیاس آن ظاهر آن باشد که کفی هم تشبیه باشد و غایب نمودن سوارین از طلا بجهت
 آنها که در زینت و زیورهایش آن شدت کرامت و عظمت آن دو کتب بود که تعبیر با آنها کرد * فکبر علی * پس کران و مکروه
 آمدند آن در سوار بر من از جهت کرامت لبس ذهاب * فاوحی الی ان انغصهما * پس وحی کرده شد بموی من که بدم این
 دو سوار را تا از دست تو بپرند * فغصتهما * پس بد میل م آنها را * فغصهما * پس بعالم هدایت رفتند و پیریلند اشارت کرد
 با استحقاقشان آن دو کتب که ثباتی و مداری نیک آرد چنانکه چیزی سبکی که انرا بد مناد و به پود در هوا از وزایل
 کرد * فاوتلتهما * انحضرت میفرماید که پس تاویل و تعبیر کردم این دو سوار ذهاب را که در دست من نهادند و وجود آنها
 بر من کران آمد و وحی کرده شد که بد من آنها را در میل م پس رفتند و پیریلند * الکن البین البین انانیتهما * بان خود در رخ
 گوی که در عوی پیغمبری گردند که من میان آنها موجودم و برصل ز زحالت قائم * صاحب صنعا * یکی از صنعا اشد که
 شهرست از شهرهای یمن و صاحب وی اعود عیسی بفتح عین و سکون نون و کمر عین که در آخر عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در عوی نبوت کرد و فیروز یمنی در مرض وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم از او کشت پس آن حضرت در مدینه از آن حال
 خبر داد و فرمود فاذفرورز * صاحب الیمامة * دیگر از یمامة اشد که بلدی است از بلاد حجاز چنانکه در شهر نام وی مسیلمه
 بود لعنة الله علیه بفتح میم و سکون عین و فتح لام بن ثمامه بضم ثامی مثله و مسلمانان او را مسیلمه کذاب بصیغه تصغیر نام کردند و در
 خلافت صدیق اکبر بود ست وحشی بن حرب کشته شد چنانکه قصه وی مشهور است و در وجه تاویل سوارین بکن آیین گفته اند
 و لعنة الله سوار مشابه قیل و دشت است چنانکه در زبانها شد و قیل منع میکند و معنی از بطش و اخل و عمل و تصرف
 چنانکه باید پس آن دو کتب که مغایر امر آن حضرت صلی الله علیه و سلم شده بود در مشابه قیل و دشت است
 و مبارک او است و مانع باشد از فعل و تصرف کویاد دشت او را گرفته اند و نمیکند از آن که کار کنند باین وجه مناسبت تاویل و تعبیر
 کرد سوارین از ذهاب را که در دست مبارک خود دید بان دو کتب کذا قالوا و ظاهر آن می نماید که آن حضرت تعبیر و
 تاویل کرد بوحی و الهام الهی که در دل شریف وی آمد اختص چنانکه ما بقا اشارت بدان کردیم نه بحدود وجه مناسبت که من کور
 شد و تعبیر و تاویل را از حقیقت مراحل کشف را است که واقع را در دنیا بیند نه بحدود مناسبت و مشابیه که معبران ظاهر می کنند
 و لا یخفی * متفق علیه فی روایة * و در روایتی باین لفظ آمده است که در بیان و تعبیر کنند این فرمود * یقال اهل صفا * گفته
 میشود که یکی از آن دو را * مسیلمة صاحب الیمامة و لعنة صاحب صنعا * اینچنین است در مناصب و صاحب مشکوة میگوید
 * لم یجل هذه الروایة فی الصحیحین * نیافتیم من این روایت را در صحیحین که فصل اول برای احادیث آنها معقود است * و ذکر ما
 صاحب الجوامع عن الترمذی * و لیکن ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول از ترمذی * و عن ام العلاء الانصاریة * صحابه است
 از منایعات اهل بیت و نزد اهل مدینه است روایت کرده از زوی پسر وی خارجی بن زید بن ثابت پس وی از زوجه زید بن
 ثابت اصف نام از زینب است بود عثمان بن مظعون نزد وی نزول * قالت رأیت لعثمان بن مظعون فی النوم عینا تجری *
 عثمان بن مظعون از فضلی مهاجرین است و اول کسی است که وفات یافت از مهاجرین در مدینه و آن حضرت بوسه داد و در دیو
 چشم او بعد از موت وی دفن کرد او را در بقیع و بندهای نفیس خویش سبکی کران کشید و بر قبر او نهاد و او را فضائل بسیار را بهشت
 پس ام العلاء انصاریه میگوید در عثمان بن مظعون را در خواب چشمه را که روان میرود * فقصتها علی رسول الله * پس
 برخواند نام آنرا بر پیغمبر اخل * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آن حضرت در تعبیر این خواب * ذلک عمله یجری له * آن
 چشمه صورت عمل است که جاری کرده می شود برای او یعنی ثواب آن که ذاتیم و باقی اصف بعد از وی و تجری را بلفظ معلوم نیز
 خوانده اند * حکایت * شنیدم از شیخ اجل و اکرم اخل عبد الوهاب متقی گفت درین م شیخ خود را شیخ طی متقی رحمة الله علیه در
 مقام ناکه نزد او حوضها اصف صغار و کبائر و جبل ازل و انهار جاری و میگوید شیخ رحمة الله علیه و اشارت میکند باین
 حیاض که آن جامع صغیر است و این جامع کبیر و این فلان کتاب ما اصف را این فلان رحاله همچنین عمل میکند کتب و رسائل

و مصنفات خود زیاد معلوم دین * و رواه البخاری * و من حمزة بن جندب * صحابی کبیر است از حفاظ کثیرین روایت
کند از روی حسن بصری و ابن سیرین و شعبه و غیرهم مات بالبحر سنة تسع و خمسين و قبل سنة ستين * قال كان النبی صلی الله
علیه و سلم اذا صلی * عادت شریف آن بود که چون فارغ میشد از نماز یعنی نماز صبح * اقبل علینا بوجهه * توجه میکرد
بر ما بودی مبارک خود اقبال به منی توجه و روی آوردن است و بوجهه تاکید اوست چنانکه گویند کتبه بیده و ابصره
یعنی دید و زیاده را جزا از استنبار قبله است اگر چه در وقت جمیع باشد در مجلس علم و صاحب عوارف میباید کرد و استعد
و ضمنت باینکه در وقت صبح بعد از نماز استنبار نکند و اگر جواب غلبه کند برای دفع آن بجانب پس پشت رود که منور باطن
است و این در تفسیر مثل اینصورت خواهد بود که در حدیث است * فقال * پس میگفت و می پرسید از صحابه * من رأی
منکم الليلة و لیا * کیست که دید است از شما امشب خوابی را * قال * گفتم * فان رأی احدکم قهراً * پس اگر میل بدی
یکی خوابی ترا میخواند و عرض میکرد انرا بر حضرت و * فیقول ما شاء الله * پس میگفت آن حضرت در تفسیر خواب و
انچه خواسته بود خدا و الهام کرده بود دل و بخاری کرده برسان و صلی الله علیه و سلم * فحاننا یوما * پس پرسید
ما را در روزی بهمان عبارت شریف خود * فقال هل رأی منکم احد رؤیا * پس گفت ایادیده است از شما هیچ یکی خوابی را
* قلنا لا * که بگویم نه دیده است * قال لکنی رأیت الیلۃ * فرمود لیکن من دیده ام امشب * رجلین اتیانی * دو مرد را که
آمدند مرا * فاحل ایفی * پس گرفتند هر دو دست مرا * فاحضر جانی الی ارض مقلمة * پس پیورن آوردند مرا بحوی
زمینی پاک در بعضی حواشی نوشته اند که مراد زمین شام است و ظاهر از تکیه اطلاق است * فاذ ارجل جالس * پس
ناگاه در آنجا مردی نشسته است * و رجل قائم بیکه کلوب من حدید * و مردی دیگر است ایستاده در دست او کلوب
است از آهن کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضموه آهنی است هر کج که کشیده می شود بوی چیزیکه انرا فیور کویند * یدخله
فی شقه * می درآرد آن کلوب را در شکاف آن مرد که نشسته است و شدق بکسر شین و سکون دال کنج دین * فیشقه *
پس پاره میکند شق او را * حتی یبلغ قفاه * تا آنکه می رسد پاکی پس مو را * ثم یفعل بشقه الاخر مثل ذلک * پسترمیکند
یکگاه دیگر و ما مانند آنچه کرده بود بگله نخست یعنی با پنوز میکشد و پاره میکند تا آنکه می رسد قفا را * و یاتهم شدقه مذ *
و بهم می آید و به میگردد این گله را * فیعود فیضع مثله * پس باز میگردد و میکند مانند آن کار یعنی هر بار گله ها را می
شکافد و چون باز بهم می آید باز می شکافد همچنین هر بار میکند * قلت ما هذا * آن حضرت میفرماید صلی الله علیه و سلم
پس گفتم و پرسیدم آن دو مرد را که چیست این عمل که باین مرد میکنی * قال انطلق * گفتند آن دو مرد برو یعنی مهرس
و برو که هنوز عجبانید یکدیگر دینی است تعمیران معلوم خواهد شد * فانطلقنا * پس رفتیم من و آن دو مرد * حتی اتینا علی
رجل مضطجع علی قفاه * تا آنکه آمدیم بر مردی که افتاده است بر قفای خود * و رجل قائم علی راسه یفهر و صخرة *
و مردی دیگر است ایستاده بر مرا و سنگ در کف و فهر بکسر فا و سکون ما سنگ به پری دست یا سنگ مطلقاً و صخرة شکاف
راوی است * یشدخ به راسه * می شکند بان سنگ مر آن مرد افتاده بر قفا را * فاذ اضر به قد مده التحیر * پس چون میزد
او را می غلطد سنگ و دور می افتد * فانطلق الیه لیاخذ * پس میزد آن مرد بجانب شکاف تا بگیرد آن سنگ را و باز از نو
* فلا یرجع الی هذا حتی یلثم راسه * پس باز نمیگردد بحوی این مرد تا آنکه بهم می آید و به میگردد و مرار و عا در اسه
تا کان * و میگردد مرار چنانکه بود * فعاد الیه فضر به * پس باز می آید آن مرد شکاف در دست پس میزد او را * فقلت ما هذا *
پس پرسیدم که چیست این کار * قال انطلق * گفتند آن دو مرد برو * فانطلقنا * پس رفتیم ما * حتی اتینا الی ثقب *
بفتح ثانی مثله و سکون قاف و در روایتی ثقب بفتح نون و هود و بمعنی سوراخ است از سوراخ مفهوم می شود که مطابق سوراخ
و از قافوس معلوم میگردد که بمعنی سوراخ نافذ و در حواشی بعضی معانی مغرب نوشته اند که ثقب بفتح ثانی مثله سوراخ نافذ
و استعمال او در قایل و ضمیر بود اما ثقب هائط و مانند آن بنون عظیم می باشد انتهی بمقتضای این کلام چون آن ثقب ثقب

است و تشبیه بتنور میکند چون مذهب ترمی نماید چنانکه فرمود: مثل التنور * آن هوار آخ ما نیک تنور است بتشبهیدن نور
بعد از آن در وجه بیان تشبیه به تنور میفرماید: اعلاه ضیق واسفله واسع * بالا ایمن ثقب تنک است و پایان او فراخ چنانکه
شکل تنور می باشد تنور تحت نار * می افروزد زیر آن تنور آتش و جماعه از مردم در آن تنور افتاده می سوزند و
می جوشند * فاذا ارتفعت * پس چون بلند میگردد آتش * ارتفعوا * بلند می شوند مردم که در وی افتاده اند * حتی
کادان يخرجوا منها * تا آنکه قریب است که بیرون افتند از آن * واذا اخمدت * و چون می نشیند زبانه آن آتش و سرد
میکرد * رجعوا فيها * رجوع میکنند و باز می افتند در وی * وفيه رجال ونساء عراة * و در آن آتش یادران تنور که افروزان
است مردان و زنانند برهنه * فقلت ما هذا قالوا انطلق فانطلقنا حتى اتينا على نهر من دم * تا آنکه آمدیم بر جوی از خون
* فيه رجل قائم على وسط النهر * در آن جوی مردی ایستاده در میان جوی و وسط را بفتح همین نیز تصحیح کرده اند
و معنی وی میان و بسکون همین ظاهر ترمی نماید و معنی آن میان جوی * و علی شط النهر رجل * و بر کنار جوی مردی
و دیگر است * بین یدیه حجارة * پیش وی سنگها است * فاقبل الرجل الذي في النهر * پس پیش آمد مردی که ایستاده
بود در میان نهر * فاذا اراد ان يخرج رمي الرجل بخر * پس چون میخواهد که بیرون آید این مرد از میان نهر می اندازد
و میزند آغرد که بر کنار نهر است سگی را * في فید * در دهان آن مود که میخواهد از نهر بیرون آید * فردة جيت كان *
پس میگردد اند و باز میفرستد همانجا که بود و میان نهر * فيعمل كلما جاء ليخرج رمي في فيه بخر * پس در ایستاد آن مرد
که بر کنار جوی است باین صفت که هرگاه که می آمد آن مرد که در میان نهر است تا بیرون آید می انداخت در دهان او
سنگ را * فيرجع كما كان * پس باز میگردد و می رود در همان مکان چنانکه بود * فقلت ما هذا قالوا انطلقنا حتى اتينا
نكروضة خضراء * تا آمدیم محوی مرغزار سبز یا بوستان سبز * فيها شجرة عظيمة * در آن روضه درختی بزرگ است * وفي اصلها
شيخ وصبيان * و در ریح آن درخت پیری است و خردان * واذا رجل قریب من الشجرة * و ناگاه اینجا مردی دیگر است
نزد یک بان درخت * بین یدیه نار بوقدما * پیش آن مرد آتشی است که می افروزد آن آتش را * فصعد ابي الشجرة *
پس بردند مرا بالا ای آمد درخت * فاذلا نبي دار وسط الشجرة * پس در آوردند مرا در سرای که میان آن درخت
است * لم ارقط احسن منها * ندیدم هرگز بهتر از آن مرا * فيها رجال شیوخ وشباب * در آن مرا مردانند پیران و جوانان
و شباب بفتح شین و خفت با جمع شاب و بمعنی جوانی نیز آید * ونساء وصبيان * و زنان اند و خردان * ثم اخرجاني منها *
پس بیرون آوردند مرا از آن سرا * فصعد ابي الشجرة * پس باز بردند مرا بالا ای آن درخت * فاذلا نبي دار *
و افضل * پس در آوردند مرا سرای را که آن مرا بهتر و زیاده تر و فضل و زیب و زینت است * فيها شیوخ وشباب *
درین مرا پیران و جوانان اند و در اینجا ذکر زنان و خردان نیست و وجه آن در تعبیر این خواب معلوم کرد * فقلت
لهما انكما قد طوفتما نى الليلة * پس گفتم من مر آن دو مرد را که می بردند مرا از جانی بجائی که بهیار کرد انید ید شما
مرا امشب * فاخبراني عما رأيت * پس خبر دهید مرا از آنچه دیدم من * قالا نعم * گفتند آن دو مرد اری خبر میدهم
ترا از آنچه دیدی * اما الرجل الذي رأيت يشق شدة * اما مردی که دیدی تو مرا را که باره کرد * می شود کلبه او با نبور
* فکذب یحسد بالکل بة * پس مردی دروغ گو است که خبر میدهد بدو روغ * فتحمل عنه * پس یاد گرفته میشود از وی و نقل
کرده می شود از وی آن حدیث دروغ * حتى تبلغ الافاق * تا آنکه میرسد در اطراف عالم و تحمل و تبلغ را بتا و یاء در خوانده
اند * فيصنع به ما ترى الى يوم القيمة * پس کرد * می شود با آن مرد چیزی که می بینی تا روز قیامت * والذي رأيت يشق
رأيه * را نسبی که دیدی تو را را که شکسته می شود * مرار * فرجل علمه الله القرآن * پس مردی است که تعلیم کرد او را الله تعالی
قرآن را توفيق داد تعلیم آنرا * فنام عنه باللیل * پس خواب کرد و اعراض کرد از قرآن در شب و قیام لیل نکرد بقرآن * ولم يعمل
بما فيه بالنهار * و عمل نکرد با آنچه در قرآن است در روز و شب است و تلاوت قرآن در شب نیز عمل

بقرآن انست ولیکن چون هفت و ز شیب هفت بتلاوت ارضت مخصوص گردانید بآن و عمل با و آموخت و قرآن را متعاقب
 بر روز داشت با ختبا و غالب * یفعل به ماراً یبزی الی یوم القیمة * کرده می شود باین مرد که در شب از تلاوت قرآن امراض
 نموده و در روز عمل بآن نکرد چیزی که دیدی تا روز قیامت و وجه مناهیت سر شکستن به ترک تلاوت کردن و سرخواب غفلت
 نهادن و ترک عمل که نماز از جمله آنست و هر بسجده نهادن ظاهر است * والذی رأیته فی الثقب * و آنکس که دیدی
 تو را و را که در صورتی مثل تنوری سوزد مراد جنس است که شامل جماعت است * فهم الزناة * پس انجماع زنا کاران اند
 که آتش شهوت می افروختند و در گرمی آن می سوختند * والذی رأیته فی النهر * و آنکس که دیدی تو را و را در درون
 جوی که بشنک میزد در دهن وی مردی که در کنار جوی بود * أکل الربوا * و بخوار است که بجای آنکه رباخوردند در دهان
 می خورد و عذاب میکش * والشیخ الذی رأیته فی أصل الشجرة ابراهیم * و پیریکه دیدی تو را و را در بیخ درخت ابراهیم
عقیل الله است * و الصبیان حوله فاولاد الناس * اما خردان که کرد اوینک پس اولاد مردم اند * والذی یوقد النار
مالک خازن النار * و آن کسی که می افروزد آتش را مالک است نگاهدارنده و ذریع * والذی الاولی التی دغلت دارعامة
المؤمنین * و هر آیه پیشین که در آمدی توجای عوام معلومان است یعنی بهشتی که سائر خلق در آنجا باشند * واما الذی
الذی ارفل الشهداء * و اما این هری که در آمدی و احسن و افضل از او بود پس جای شهیدان و خواص مردم است
 * و الناجی و هذا میکائیل * و آن د و مرد که آنحضرت را همراهی بردند و این عجائب نمودند یکی از آن ذکر است که
 من جبرئیل ام و این دیگر میکائیل * فارفع رأیته * گفت بآن حضرت پس بود از هر خود را و بالا نگاه کن * فوقعت رأی
پس برداشتم و خود را و نگاه کردم * فاذا فوقی مثل السحاب * پس نگاه می بینم که بالای سر من پمانند ابر است * و فی
 رواية مثل رباة البیضاء و در روایتی آمده است که گفت بالای من مانند ربا به سفید است و بفتح و او بفتح و حوله اولی
 و نتج ثانیه در آخر تا حجاب متراکم که بالای همه نشسته است و بعضی قیل بیضا نیز گفته و برین نقل یو البیضاء تا کید خواهد
 بود یعنی سفید سخت سفید * قالا ذلک منزلك * گفتند آن د و مرد این مقامی که مثل ابر سفید دلدی جای نیست * قام
و دعائی داخل منزلی * گفتم بکن ازین مرآتاد رأیهم منزل و مقام خود را * قلایه بقی لک عمرکم تستکلمه * گفتند آن د و
 مرد و تحقیق باقی مانده است مرترا همی که استکمال و استیفا نموده آنرا * فلو یحکم الله ایتیت منزلك * پس اگر تمام میکردی
 هر خود را می آمدی منزل خود را و رواه البشاری و ذکر کرد * و ذکر کرده شد است * حل یت عمل الله بن عمری روایة النبوی
صلی الله علیه وسلم فی المینة * در بیان خواب دیدن یعمود بر مدینه * فی باب حرم المینة

الفصل الثانی عن ابی رزین * بفتح و او کسوزا * العقیلی * بضم عین و فتح قاف نام اربع طاعت بفتح لام صحابی مشهور
 است مع و در راجل طایف * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایة النبوی * و اربعین جزءاً من النبوة *
 شرح این معلوم شده است * و می علی راجل طائر مالک است بها * و روایا بر پای طایر است یعنی ساق است و قرار یابند
 است تا آنکه نگفته است و خبر نداده است بدین و عبارت هو علی راجل طائر کنایت است از سقوط و عدم استقرار عری در امری
 که قرار نیافته و در محل سقوط است میگویند و علی راجل طائر چون بوند در اکثر احوال قرار ندارد و هر ساعت می بزد
 و حرکت میکند پس آنچه بر پای او بود نیز قرار نخواهد داشت پس میفرماید که خواب را تا بکسی نگفته است و خبر نداده
 است و در ضمیر پوشیده دارد اعتباری ندارد و وقوع نمی یابد * فاذا حدثت بها و قعت * پس چون گفت خواب
 را و بخیر در میان نهاد و وی تعبیر کرد واقع میکرد و در آن وجه که تعبیر کرد پس نمی باید گفت و این در خواب
 بد است که از وقوع آن می ترسد و تو هم ضرر دارد چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد و گفت روایة * و احسبه قال *
 و می بندم آنحضرت را که گفت * لا تحدث * و در بعضی نسخ بهان یافت کرده یعنی مکر خواب را * الا حبیبا و لیبیا * مکر با دوست
 که نیک خواه و نیک اندیش است نسبت بتو حاصل بر نیکی کند و تعبیر بخیر نماید بخلاف دشمن که عداوت رحمت با عیب بر تعبیر

بمکرده و شرک کرده و همه بر آن تصدیق و وقوع یابد یا بمؤدی و آن باطل اورد فکر و رای کرید که بقوت فکر و اعمال و رویت بجای نسیب خیز
 صرف کند و بوجهی تعبیر کند که محبوب است و دفع توهم ضرر نماید و کلمه اریا برای شک را ریخت که الاحببیا گفته او الالبیبا
 فرموده را اگر اربوای تنويع بود این جا چند قسم متصور است جامع هر دو صفت و خالی از هر دو حکم اینها ظاهر است و اگر یکی
 ازین دو صفت داشته باشد گفتن بوی مؤدبانه نبود پس مراد آن باشد که با دوست گوید که متیقن است دوستی او تا بدلا قه
 دوستی بجای نسیب خبر برد و اگر نه دوستی او معلوم است و نه دشمنی و انا باید که بزرگوار و انانی تا ویل بخیر نماید
 اما بر ترقی در یقین بل شکی نیست و انانی غایب و نکند و این توجیه خالی از تکلفی و دقتی نیست و عمل بر شک را وی اهل ظاهر است و بن
تقدیر حمل بروی می توان یکی از دو صفت و دیگری اعتبار کرد فافهم * رواه الترمذی و فی روایة ابی دأرد قال الرویاطی
 رجل طائر الم تعبر فاذ اعمرت و قعت و احسبه قال ولا تقصها الا علی و اداری رأی * مضمون این روایت نیز مضمون روایت
 اولی است الا آنکه در اولی وقوع مترتب بر تخطی است و اشیاء و در اینجا بر تعبیر و ظاهر آن است که در اینجا نیز تعبیر معتبر است چه نهی
 از تخطی مکرر با حبیب یا لیب ناظر در آن است و درین روایت و ادکفت بجای حبیب و در دو صفت یکی است و لیب و ذی رای نیز
 در معنی یکسان است و بعضی روایات آمده است الرویا الاول ها بروی ملی رجل طائر الخدیت یعنی رو یا مرعبر نخستین
 را سف مثلاً رو یا است که در ناویل و تعبیر و احتمال یا بیشتر دارد نخست یکی گفت و وی با احتمالی از آن احتمالات
 انوار بود و تعبیری کرد پس از وی دیگری با احتمال دیگر تعبیر کرد معتر همان تعبیر ازل است و دیگر ساقط اینجا اشکال می آید
 که چون وقوع همه اشیاء قضا و قدر است تاثیر کتمان رو یا در سقوط و تعبیر آن در وقوع چه معنی دارد و جواب این نیز
 بقضا و قدر است حکم دیا و صدقه و سایر احباب چیست این نیز همان حکم دارد * و عن عائشة رضی الله عنها قالت سئل
رسول الله صلی الله علیه و سلم عن ورقة عایشه میگوید که آن حضرت را پرسیدند از حال و رقه بن نوفل بن اهل بن عبد
العزی بن قحی که ابن عم ام المؤمنین خدیجه بن خویلد بن اهل بود و در جاهلیت دین نصاری موخت و انجیل را بعروبت
ترجمه کرد و تعبیر نمود و از عبادت اصنام تبری کرد و بود پیر معمر و در آخر عمر اعمی شد و قصه بردن خدیجه آنحضرت را
در ابدل ای و خنی نزد وی و بشارت دادن او آن حضرت را بطریق حال و فصل یق نمودن آنحضرت را مشهور است در
اهل العابد او را در صحابه ذکر کرده و اختلاف علمای را در اعلام وی آورده و این حدیث را بعینه سؤق نمود و ولابد عایشه
 این حدیث را بطریق سماع از صحابه روایت کرده باشد زیرا که عایشه در زمان حیات خدیجه در خلعت آن حضرت
 نبود پس عایشه میگوید که از حال و رقه از آن حضرت پرسیدند که وی مؤمن است یا نه * فقال له خدیجه انه كان قبل صلک *
 پس خدیجه پیش از آنکه آن حضرت جواب دهد بر عایشه حال این عم و نکاه اش با دب با حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم حرفی بین بمن گفت اول ناظر در نبوت ایمان وی که گفت بتحقق بود وی که تصدیق کرد تراد در نبوت و گفت که این
 فرشته که تو دیدی همان ناموس است که بر موی و عیسی فرود می آمد و تو به غیر خدائی اگر من در وقت ظهور و غایب تو
 زنده مانم نصرت دهم ترا نصرتی قوی و ثانی ناظر در جای نبی بود در ایمان و فای که این کلمه که گفت حق باشد و نزد آن
 حضرت مقبول گردد دینا پس گفت * و لكن ما انت قبل ان تظهر * ولیکن این مقدار را بهت که وی مرد پیش از آنکه ظاهر شود
 و غالب کردی تو روی بردن و شریعت تو عمل کند و متابعت تو نماید * نقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس آنحضرت
 ایمان او را تابعداشت و گفت * اريت في المنام وعليه ثياب بيض * نموده شد و می مرا در خواب و حال آنکه بروی
 جامه های سفید است * و لوكان من اهل النار لكان عليه لباس غير ذلك * و اگر می بود وی کافرا از اهل در زخ می بود
 بزوی غیر جامه سفید * رواه احمد و الترمذی * این حدیث دلالت دارد بر ایمان و رقه و خود چه جای اختلاف است
 که در حالت نبوت آن حضرت تصدیق کرد و اگر پیش از نبوت میکرد کنیایش داشت ولیکن اختلاف با رجوع تصدیق بعد
 از نبوت عجیب است * و عن ابن خزيمة بن ثابت * صحابی انصاری است مشهور است و ز صنفین همراه ملی مرتضی بود چون

همان بن یا هر کشته شد شمشیر کشید و زخم کرد تا کشته شد و این بخزیمه نام از عمل الله است تا عماره را بخزیمه نیز عماره
 انصاری است اما بودن او برادر خزیمه معلوم نشد تا علم این خزیمه با عدل و الله اعلم چنانکه گفت * من همه ابی خزیمه
 انه رأی فیما یوم الثانی انه سجد علی جمیع البنی صلی الله علیه و سلم * ابو خزیمه انصاری میگوید که روی در خواب را بر روی * فاضطجع
 هین و کرد است بر جمیع آن حضرت * فابخره * پس خبر کرد آن حضرت را و عرض کرد این خواب را بر روی * فاضطجع
 له * پس بر پهلوا فتاد آن حضرت برای خاطر ابو خزیمه تا سجد بر جمیع میسر کرد * فقال * پس گفت آن حضرت * صدق رؤیاک *
 راحت کردن خواب خود را که دیده و سجد کن بر جمیع من * فسجد علی جمیع * پس سجد کرد ابو خزیمه بر جمیع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم * رواه فی شرح السننه * درین حدیث دلیل است بر استحباب عمل بر رویا در قضا اگر از جنس طاعت باشد چنانکه
 در خواب بیند که زوزه داشته یا نماز کند از رویا تصدق کرده یا مردی صالح را زیارت کرده و هر چه مانند آن است کن اقال الطیبی
 * و منزل کر حدیث ابی بکر * و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی بکر را که اولش این است * کان میزانا نزل من السماء
 فی مناقب ابی بکر و عمر و رضی الله عنهما * الثالث * من هجرة بن جندب قال کان رسول الله * یروى
 پیغمبر دخل * صلی الله علیه و سلم * مما یکنزان یقول لا صیابة * از آنها که اکثر میکرد و بسیار میکفت این قول را مرا استحباب
 خود را * قل رأی احد منکم من رؤیا * ایامت که دیده است یکی از شما هیچ خوابی را * فیقض علیه من شاء الله ان یقض *
 پس میخواند بر آن حضرت خواب خود را هر گاهی که خواسته بود خدا ای تعالی که بخواند * و انه قال لنا ذات غداة *
 یتحقق آن حضرت گفت ما را یک بام اری * انه * که شان این است که * انا فی اللیلة آتیان * آمدند مرا امشب در مرد آیدند
 * و انهما انبغثنی * و بد رستی آن دو مرد آیدند بر اینکشتن مرا * و انهما قالای * انطلق * و آن دو مرد گفتند مرا برو * و انی
 انطلقت معهما * و من رفتم با ایشان * و ذکر مثل الحدیث المذکور فی الفصل الاول بطوله * و ذکر کرد هجرة بن جندب
 مثل حدیث مذکور که آن نیز از هجرة بن جندب بود در فصل اول با درازم که داشت * و فیہ زیادة لیست فی الحدیث
 المذکور * و درین حدیث که اینجا در فصل ثالث مذکور است و آن زیادتی است که نیمه در حدیث مذکور در فصل اول
 * و هی قوله * و این زیادتی که نیمه در حدیث مذکور این است که * فأتینا علی روضة معتمه * پس آمدیم ما بر مرغزاری
 که هشت تاز است نباتات و میزهای او معتمه بضم میم و سکون همزه و کسر مثناة و تفتیح میم مشق از عتمه بمعنی سخت
 قاریکی و وصف روضة بدان باعتبار آن کرده که میزهای چون سخت کرد و تاریک نماید و بعضی معتمه بفتح مثناة و آشد بد
 میم خوانند و اند * فیها من کل نوز الریح * در آن روضة از هر جنس شکوفه بهار است * و از این ظهوری البروضة رجل طویل *
 و ناگاه میان آن مرغزار مردی دراز است بجای دراز * لا اکاد اری راحه طولانی المعاء * که نزدیک نیستم که به
 بینم مرا و از جهت درازی در جانب آسمان * و اذا حول الرجل من اکثر و ان رایتهم قط * و ناگاه کرد آلود که در
 روضة است از بیشترین بچگان اند که دیدم من ایشان را قط در عمود هرگز قط اینجا تا یکد مشیت واقع شد و نجویان
 آنرا مخصوص بتاکید نفی داشته اند مثل ما رأیتهم قط و نمیگویند رأیتهم قط اما تحقیق آن است که در احادیث دیگر بمقام
 اثبات نیز واقع شد و بعضی از متأخرین این قاعده را تغیر کردند و گفته که گاهی در تاکید اثبات نیز مجتعل کرد و چنانکه
 ابن مالک در تهلیل آورده * قلت لهما ما هذا ما مولاء * گفت آن حضرت کهتم مرا آن دو مرد در اجیمت این روضة رچه جنس
 اند از مردم اینها که می بینم * قال * کت * قالای * گفتند مرا * انطلق انطلق * برو برو * فاطلقنا * پس رفتیم ما
 * فانتھینا الی روضة عظيمة * پس بر میکیدیم بهوی مرغزاری بزرگ که * لم ار روضة قط اعظم منها * ندیدم هیچ مرغزاری
 را هرگز بزرگتر از آن * و لا احسن * و نه بهتر از آن * قال * گفت آن حضرت * قالای * گفتند آن دو مرد مرا * ارق فیها *
 بالا بر آدرین روضة * قال * گفت آن حضرت * فارتقمنا فیها * پس بالا بر آمدیم در آن روضة * فانتھینا الی مدینه
 مبنیة بلبن ذهب روضة * پس رسیدیم به شهری که بنا کرده شد است بختهای طلا و نقره و لبن بفتح لام و کسر با عمو حله

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۳	۲۳	این	۲۱	۲۴	بیاع	بیاع	۲۴
۳	۲۴	مبارک	۲۲	۱	المزاینه	المزاینه	۲۲
۴	۶	مکروه	۲۲	۳	بمثلته	بمثلته	۲۲
۴	۳۲	عزوه	۲۴	۱۹	حتمه	حتمه	۲۴
۴	۳۳	بعد از است	۲۲	۲۰	ولایت	ولایت	۲۲
۵	۲۶	بیهوا	۲۲	۲۶	هریه	هریه	۲۲
۶	۱۵	بز	۲۶	۱۱	نشمه	نشمه	۲۶
۶	۲۲	هیج	۲۶	۱۵	ریزه	ریزه	۲۶
ایضا	۳۱	بیج	۲۶	۲۰	ناته	ناته	۲۶
۷	۸	است	۲۶	۲۲	یفتج	یفتج	۲۶
ایضا	۹	بت	۲۷	۹	آبی	آبی	۲۷
۸	۳۲	بهای	۲۷	۳۱	حتمی نزهو	حتمی نزهو	۲۷
۹	۱۹	بعد	۲۸	۱۱	رصبی	رصبی	۲۸
۱۰	۹	میکرد ام	۲۸	۲۳	نوی حکیم	نوی حکیم	۲۸
۱۱	۱	در اورد	۲۹	۳۳	نتهی	نتهی	۲۹
۱۱	۳۳	شل	۳۰	۱۰	واثله	واثله	۳۰
۱۲	۲۸	ترویح	۳۱	۷	ارویه	ارویه	۳۱
۱۳	۱۲	بن	۳۲	۵	در	در	۳۲
۱۵	۱۵	اندازد	۳۳	۲۱	دختر کی	دختر کی	۳۳
۱۵	۲۵	احده است	ایضا	۲۴	بوان	بوان	۳۴
۱۶	۱۷	بجشه	۳۴	۲	کنل	کنل	۳۴
۱۸	۱۳	یفر	۳۵	۱۱	یسی	یسی	۳۵
ایضا	۲۸	نیست	۳۴	۳۱	نصوب	نصوب	۳۴
۱۹	۱	عما بقا	۳۵	۳۲	مل بنه	مل بنه	۳۵
۱۹	۱۴	نیمه	۳۵	۸	نفر و شد	نفر و شد	۳۵
ایضا	۲۳	حتمه	ایضا	۱۱	از رانی	از رانی	۳۵
۲۰	۱۲	النائحه	ایضا	۳۹	بابمال	بابمال	۳۶
۲۱	۱	از	۳۸	۱۷	مشاهده	مشاهده	۳۸
ایضا	۲	ملدینه	۳۸	۲۰	الیم	الیم	۳۸
۲۱	۴	در ری	۴۳	۲۵	میگفتند	میگفتند	۴۳
۲۱	۵	بختواره	۴۷	۲۰	اصافت	اصافت	۴۷
۲۱	۱۷	زیر	۴۸	۸	تزریح	تزریح	۴۸

